مدینہ شناسی

تالیف

سید محمد باقر نجفی

جلد ۱-۲

بسم الله الرحمن الرحیم

مدینه شناسی

نویسنده:

محمد باقر نجفی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مدینه شناسی

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی، محمدباقر

عنوان و نام پدیدآور : مدینه شناسی/تالیف محمدباقر نجفی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۶ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : (دوره) : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۴-۴ ؛ (ج.۱) : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۲-۰ ؛ (ج.۲) ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۰۴۳-۷:

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: سفارت جمهوری اسلامی ایران (بن)، ۱۳XX

یادداشت : کتابنامه

موضوع : زیارتگاههای اسلامی -- عربستان سعودی -- مدینه.

موضوع : مدینه.

رده بندی کنگره : DS۲۴۸/م۴ ن۳ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۵۳/۸

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۵۱۷۲۷

جلد اول

اشاره

ص: ۱

پیشگفتار

ص: ۱۵

محقّقـان و فرهیختگـان کشور بـا آثـار، کتب و مقالات ارزشـمند دانشـمند محترم مرحوم آقای سیّد محمّـدباقر نجفی آشـنایی دارند، در میان آثار متنوّع و پرجاذبه ایشان، «مدینه شناسـی» درخشـش خاص دارد؛ زیرا پژوهش در این زمینه با عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله و خانـدان او همراه بوده و مرحوم مؤلّف نزدیـک به بیست سـال در بیابـان هـا و کوه هـا و درّه هـای حجاز گشـته و با تحمّل رنجها و سختی های فراوان به دنبال دستیابی به حقایق تاریخ اسلام و آثار مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، وی هرگاه در ذهن خود آن خاطره های تلخ و شیرین را مرور می کرد اشک از دیدگانش جاری می شد.

مرحوم نجفی از معـدود فرهیختگانی بود که تنها به گزارش تاریخ نویسان بسـنده نکرد، بلکه با طیّ مسـیر هجرت و حضور در منـاطق مختلف شـهر مـدینه، توانست حقـایق تـاریخی را بر جغرافیـای فعلی این مناطق منطبق سازد و از اماکن مهم و تاریخی و دینی تصویر برداری نموده، اثری به یادماندنی از خود بجای گذارد.

فصلنامه «میقات حج» در سال ۱۳۷۹ گفتگوی صـمیمانه ای بـا ایشـان در باره تألیفاتش انجام داد که در شـماره ۳۳ منتشر شد. اکنون مناسب دیـدیم در معرفی کتاب، به جای نوشـتن پیشـگفتار، پرسـش و پاسخ حاضـر را بیاوریم که حاوی مطالب جامعی است درباره کتاب مدینه شناسی و شرح حال مؤلّف. امید است برای همگان سودمند باشد.

معاونت آموزش و پژوهش

بعثه مقام معظّم رهبری

پرسش: خواهشمند است قدری در زمینه شرح حال شخصی خود توضیح دهید تا خوانندگان محترم بیشتر با شخصیت جناب عالی آشنا شوند.

پاسخ: من یک ایرانی هستم، جز مشتی قیل و قال، شرح حالی ندارم. از هر جا که امکان یافتم فهمی را تحصیل کردم تا قلب خود را راست کنم.

در خرمشهر به دنیا آمدم. مدرسه و نوجوانی را در خرمشهر و آبادان و تهران گذراندم.

در دانشگاه، اقتصاد و حسابداری، فلسفه و ادب خواندم. مدتها در دروس حکمت و عرفان و تاریخ و ادب، سرگردان کلاسها و نیمکت ها بودم.

در تاریخ مدت ها شاگردی مکتب جامع مرحوم محیط طباطبایی و شیوه منتقدی مرحوم مینوی کردم. ۹ سال فلسفه را با مکتب اتمیسم منطقی مرحوم جعفری و عرفان را با دمادم مستی و قلندری مرحوم همایی و نورد علامه طباطبایی در فضای وحی و صنایع ادبی فرزان و جهان نگری های نصر و حسابی و ... اندوختم.

مدّتها در الأزهر و دارالکتب مصر جوانی را با بازیِ پریدن از آتش لفظ ها و خاک نسخه ها تباه کردم و در آخر بی حاصلی خود را با علم قراءات شیخ کبیر محمود امین طنطاوی از یکنواختی نیل و غرور عربیّت نیل نجات دادم و گام در وادی کارون نهادم.

چون به ایران بازگشتم، از سرِ غرور و خدمت به فرهنگ و معنویات به تشویق استادان مطهّری، جعفری و مرتضی شبستری در مرکز تحقیقات و مدرّسی و محقّقی پژوهشکده علوم ارتباطی و توسعه ملّی، خیره و حیران ماندم و چشم به دود شعله شومینه سیاست فرهنگی نابینا کردم تا یافتم باید پنجره این بناهای عاریتی را به سوی باغ فرهنگ ایران بگشایم، چشم خود را از عارضه ها پاک شویم و تفریح پر غرور مناقشه و جدال را از طبع کودکی خود بزدایم و از اینجا به این جای خود بنگرم تا عشق و فکر خود را در عشق و فکر تحصیل کنم.

از آن روز گرچه سال هایی می گذرد ولی به هر روی می پندارم چند ساعتی نیست که مشغول تحصیل شده ام تا درس صلح خاموش را بیاموزم. سه سال بر اشغال خرمشهر صبر کردم تا به ویرانه خانه و کاشانه ام خرمشهر نگاهی اندازم، چون در سال ۱۳۶۳ هیچ

نیافتم و هزاران کتاب و تحقیق بر دارفنا دیدم، درس باقی را از دارفنای حلّاج آموختم و بر این نعمتِ فقر شاکر ماندم. ۵ سال تلاش کردم تا روزها با کار خاموش خرما، عزت صلح خاموش را در استغنا زنده نگهدارم، تا سال ۱۳۶۹ که چون دیگر نتوانستم پرده ترانه صلح خاموش را بنوازم و در صلح با خود و عالمیان صادق مانم، بی هیچ احساس فشاری، حبی یا بغضی به صرف دستیابی فرزندانم به امکان تحصیل دانش نو، دست آنها را گرفته، متوکل بر کشتی شکسته، بی ادعا، به دنیای نو علم و فرهنگ، هجرت شیرین کردیم و پابسته و لال زبان در گوشه ای از زمینهای آلمان پیاده شدیم، بی کفش دویدن بر این ارض اجاره را بر مالکیت آن تنگ کفش ترجیح دادم تا در کنار دانش آموزی فرزندانم، خود و همسرم صلح خاموش را در کوچه های جهان بیاموزیم. اینجا یافتم که هم آنجا و هم اینجا و همه جا جز غریبستان، جهان را نه شهری است که دعوی ملکی بود و نه شهری جهانی است که به پریشانی خاطری ارزد. بی آنکه خود را شیفته روم و چین بیابم، هر دم خود را مخاطب مولانا یافتم که:

جانا به غریبستان چندین به چه می مانی؟ باز آ تو از این غربت تا چند پریشانی ...

تا چند چند؟ پریشانی؟ ... به ملك بی سنانِ سنایی افتادم.

پرسش: آیا از دست آوردهای چنین هجرتی خشنودید؟

پاسخ: در نهاد هر هجرت شیرینی، دست آوردها و خشنودی ها است، تلخی همره شکست است و افسردگی و غم نتیجه هجرت تلخ. سه پسرم به دوره دکتری فیزیک، بیوشیمی، انفورماتیک رسیده اند، و دخترم به آرشتکتوری دانشگاه. خود من روزها صنعت خرما را می ساختم و می آموختم، و شبها با فرهنگ شناسی، خستگی های تلاش مستقل بودن را از آز و کین التیام می بخشیدم.

پرسش: منظور شما از فرهنگ شناسی شبانه چیست؟

پاسخ: ببینید! کلام در خاموشی می رُوید، خاموشی در تاریکی نشستن نیست، در خود

نشستن است، فرصتی که ممکن است هر لحظه پدیدار شود، هر جا که به چنین لحظه ای رسیدم توانستم فکر کنم، بنویسم و بر نوشته دیگران بیندیشم، فقط بیندیشم تا فهم خود را درست کنم نه اینکه بخواهم با نفی و اثبات دیگر فکرها خود را کنار آنها بنشانم یا در برابر کسی خود را مدعی فکری بخوانم؛ روشی که هر کس می تواند در آستانه دالان صلح خاموش، به آن ره یابد و خستگی های تلاش را از خود بزداید تا باز مهیای قبول خستگی های دیگر شود، شیرینی رضا در پذیرایی مدام از رفت و آمد خستگی ها است.

پرسش: در این راه، محور فرهنگ شناسی شما حول چه موضوعاتی دور می زد؟

پاسخ: دو موضوع اساسی پیش روی من بود: «ایران شناسی» تا هویّت این جهانی خود را در میراث فرهنگی ایران بجویم و «مدینه شناسی»، تا هویت آن جهانی ام را در میراث اسلامی فرهنگ های جهان بخوانم.

برای من نهایَتِ هر یک، بدایتِ دیگری بود. هر دو راه به یک میقات رسیدند، نمی دانم کجا؟ نمی دانم چرا؟ چون هرگاه به چنین میقاتی رسیدم، هم خود را گم کردم و هم میقات را.

پرسش: از مدینه شناسی شروع کنیم، از این که از چه زمانی انگیزه چنین پژوهشی در شما پدیدار شد؟ به کجا رسیده ای و تا کجا خواهی رفت؟

پاسخ: در آبان ماه سال ۱۳۵۳ خورشیدی، برای اولین بار طرحی دادم تا پیش از آغاز سفر ایرانیان به مکه، مجموعه ای از سخنرانی های تلویزیونی درباره «حج اسلام» برگزار شود که موافقت شد، در این خصوص دیدارهایی در عالم فرهنگ با مرحومان سید مرتضی شبستری و سید محمد بهشتی و مرتضی مطهّری و محمد تقی جعفری و سید غلامرضا سعیدی و دکتر نصر و دکتر زریاب خویی و احمد آرام داشتم، همه از طرح مسأله استقبال کردند، چند موضوع انتخاب شد؛ فلسفه حج، احکام حج، تاریخ و جغرافیای حجاز و راهنمایی پزشکی و مسائل زیستی و اخلاقی.

هر چه پرس و جو کردم که فردی را بیابم تا درباره «تاریخ آثار حجاز» با او

مصاحبه ای داشته باشم، نیافتم.

مجموعه کـاملی از تمـامیِ کتابها و یا رساله هایی که در ایران از سال ۱۳۲۰ درباره حـج چاپ شده بود، جمع آوری کردم، در این ۹۰ جزوه و کتاب، هر چه دیـده بودم به اسـتثنای سـفرنامه آل احمـد، تابنده گنابادی، خلیلی عراقی، دهقان سالور، مجابی، هـدایتی و هدایت، ما بقی درباره فلسـفه و اسـرار، آداب و بیشتر احکام یا مناسکِ حج بود و این امر نشان می دهد که از آغاز صنعت چـاپ در ایران هیـچ رساله یا کتابی مسـتقل درباره آثار حجاز وجود نـداشت تا اینکه مرحوم مطهّری از دکتر محمـدی پرسـیده بود و او نام آقای ابوالقاسم پاینده را برده بود. باشادروان پاینده ملاقات کردم به من گفت: پژوهشـی نداشته ام ولی از روی نوشـته های محمد حسـین هیکل در «زندگانی محمد» و فیلیپ حِتّی در «تاریخ عرب» و کلوپ پاشا در ... مطالبی را جمع آوری کرده، اینجا و آنجا گفته ام.

ولی برای مصاحبه سوادی نـدارم. می گوینـد: محقّقی بنام صدر الدین محلاتی در شـیراز کتابی بنام «مناسک حج» در مذاهب پنجگانه نوشته که به حمایت مالی وزارت امور خارجه چاپ شده است. از او بپرس.

با ایشان ملاقات کردم، بسـیار خوش مشـرب بود ولی قدرت شـنوایی را از دست داده بود. به من گفت: پاینده اشتباه کرده، من فقط دو کتاب یکی درباره اسـرار حج و دوّمی مناسک حج در مذاهب پنجگانه اسلام نوشته ام و از آثار حجاز خبری ندارم. با آقای ابوالقاسم سحاب که شنیده ام در این خصوص کاری در دست دارند، ملاقات کن. وقت گرفته خدمت رسیدم، گفت من در سال ۱۳۱۸ یـک جزوه از عـامر بیـک و خلیل صبری درباره اسـرار و مناسک حـج ترجمه کردم و یک رساله هم از مرحوم هبهالـدین شهرسـتانی، ولی مدتی است می خواهم در یک مجموعه مصوّر این دو کار را تجدید چاپ کنم، بهتر است خدمت آقا میرزا خلیل کمره ای برسـی و از ایشان که رساله ای هم درباره اسـرار حـج نوشـته اند سؤال کنی. وقتی از خدمتش مرخص شـدم بر غریبی پیامبر صـلی الله علیه و آله در ایران گریسـتم ...! چگونه است که این همه کتاب درباره آثار مصـریان، ایرانیان، اروپاییان، یونانیان، بابلیان، ایلامیان و ... نوشـته شده، اما با آنکه سالانه ده ها هزار ایرانی به حج می روند، شوری در جستجوی سیره او نیست تا محقّقان، ما را به قلب

وادی ها کشانند؟!

اظهار تأسف خود را به استحضار میرزا خلیل رساندم، گفتند: من در مؤتمرهای سوریه و مکه، احساس کردم که در این خصوص کاری نکرده ایم، لذا به بررسی چنین موضوعی علاقه مند شدم ولی مجال از جماعت نیافته ام تا منابع را جمع آورم، با آقای راشد در دانشکده دیداری کن؛ زیرا شنیده ام که ایشان چند دانشجو را به انجام چنین پژوهشی موظف کرده اند. بدون وقت قبلی خدمت رسیدم و نیاز را به عرض رساندم، فرمود: ترغیب کردم ولی رغبتی نشان ندادند. حقیقت آن است که مردم ما قرن هاست که از مدینه حجاز بریده اند و به عراقِ عرب روی آورده اند! قرن هاست که آمال ما رسیدن به بغداد خلیفه و سلطان اصفهان و ری شد، نه رسیدن به مدینه او ... مدینه را هم در سایه حاجی شدن دیده اند و نه به قصد مدنی شدن! گریست و گریست، گریستم و گریستم ...

اینجا بود که چون دهان غربت خود را بستم، غربتِ مدینه دهان گشود، جانم را همچون جامه ای پوسیده در صحرایی نهاد و بر آن آتش انداخت، نمی دانم این من بودم که می سوختم یا جامه های زمانه من؟ این من بودم که دود می شدم یا جامه من؟

نمی دانم ...

چند ماهی نگذشته بود که در بیابان های حجاز ایستادم، نه خود بودم، و نه جامه، به بادی می ماندم که بی آنکه جایی را بشناسم، می تاختم. بی آنکه بدانم به کجا باید بروم. به خاکی می ماندم که پراکنده می شدم.

پرسش: کار را از کجا و چگونه آغاز کردید؟

پاسخ: پس از ۹ ماه تحقیق در منابع سیره، کار آکادمیک را در مدینه و از خانه ابو ایوب انصاری آغاز کردم. در یکی از روزهای پر ازدحام، بیش از شش ساعت خیابان باریک شرقی مسجد را گشتم و نتوانستم اثر چنین خانه ای را بیابم. هیچ کس به پرسش هایم پاسخی نمی داد، تا اینکه خسته و آزرده از این همه غفلتِ مدنی ها به دیوار مسجد تکیه دادم و گریان گفتم: من می دانم، همین جا باید باشد، میان همین دکان ها، با همین مردمی که می بینم. حیران میان ازدحام مردم، این سوی و آن سوی می دویدم و می گفتم: همین

جا بودی، همین جا بودی که خانه ات را ساختی، همین جا میهمان ابوایّوب بودی، همین جا ...!

بی اختیار به سوی دکان پارچه فروشی رفتم و یقه صاحب دکان را گرفتم و گریان فریاد زدم: کجاست؟ بگو کجاست؟!

به آرامی گفت: چی کجاست. خانه او، ابوایّوب، همین جا بود، نترس بگو.

از ترس صدایش در نمی آمد، گفت: یقه ام را رها کن.

بی توجه به مردمی که دور ما را گرفته بودند و مرا دیوانه می خواندند، دست خود را بالاـ برد و گفت: همین بالاـ بود. او را بوسیدم و شتابان از پله ویرانه ای بالاـ رفتم. بقایای محراب بنای عثمانی را دیدم که در محلّ طبقه دوم بنا نهاده بودند. دقیقاً همان جایی که مهمان بود، سر بر چوب های بنای مخروبه نهادم و های های گریستم، برگشتم و تمام دکانش را نگریستم. زیر سمت بالای درِ کرکره ای دکانش گوشه ای از کتیبه ای را دیدم، با عصبانیت فریاد زدم در دکانت را بکن، چرا تاریخ را محو کرده ای؟! گفت: فریاد نزن، صد دلار بده. بیشتر دادم، شتابان پله نهادیم و آن را کندم و عکسی از آن گرفتم. نه هیچ کسی را جز او می دیدم و نه هیچ کس جرأت داشت پیش آید و مانع این عاشقِ جانبازِ تحقیق شود، هیچ کس ... این آخرین عکسی است که از موقعیت خانه ابو ایوب باقی ماند و در توسعه نوین مسجد، هیچ اثری از این خانه روشنِ تاریخ باقی نماند و در توسعه تاریکِ تاریخ محو شد.

پرسش: پژوهش میدانی شما چگونه و بر اساس چه اصولی استوار بوده است؟

پاسخ: با دید جغرافیایی، منابع سیره را بررسی می کردم، موقعیت ها را می سنجیدم تا به تقدم و تأخّر جغرافیایی وقایع پی ببرم، سپس مدارک تاریخی هر واقعه ای را ذیل همان موقعیت ها گردآورده، به وقایع کوچک تر تجزیه می کردم وآنگاه به یک تصویر کوچکی در ساختار مدینه و مناطق آن می رسیدم، آن تصویر محققانه را با خود به محل امروزی مدینه می کشاندم، تا درستی یا نادرستی چنین تصویری را نقدکنم. هم با موقعیت شناسی، اسناد تاریخی را نقد می کردم و هم با اسناد تاریخی، موقعیتی را که مورخان قدیم آن را

شرح داده اند، آنگاه نتیجه این نقدها را با آنچه که خود دیده بودم می سنجیدم تا به صحیح ترین تصویر ممکن از مدینه او نایل آیم.

بر این اساس توانستم بدون آنکه طرح پژوهشیِ خود را شرح کنم، برای اولین بار نشان دهم که جغرافیای وقایع، مهم ترین اصل در نقد اسناد تاریخیِ بجای مانده از سیره پیامبر است؛ زیرا متأسفانه محققان و مورّخان قدیم در طبقه بندی اسناد هیچ رعایت زمان و مکان را نداشته، ما را زیر برف انباری از مدارک انداختند و رفتند، معلوم نیست اصل واقعه چرا رخ داد و کی و با چه جریان هایی ادامه یافت؟ و به چه نتیجه ای رسید؟ در طول این ربع قرن، جز بارور کردن این نوع از روش پژوهش، کار دیگری نکرده ام.

پرسش: با این روش به چه نتایج مهمی رسیدید و آیا چند مورد را شرح می دهید؟

پاسخ: حقیقت آن است که همه مورّخان بزرگ ایران و عرب گرفتار نوعی کپی کردن از روی دست یکدیگر بودند، چه مسعودی و یعقوبی و چه ابن اثیر و ابن خلدون ... در میان سیره نگاران هم همین نقیصه بزرگ دیده می شود، به خصوص که وقتی می بینیم رابطه تاریخ نگاری و سیره نویسی با قرآن کاملًا گسسته است. قرآن از پیامبر تصویری ارائه داده که نمی توان آن را در متون تاریخی یافت. به هر حال باید در تعریف ها و اوصاف، همه منابع شناخت مدینه او به یک وحدتی برسند تا مرز میان وصف تاریخی و اوصاف قرآنی بر داشته شود. متأسفانه شیوه یونانی رایج در تاریخ نگاری مسلمانان، ما را از شناخت مدینه او دور ساخت. برای مثال:

واقعه هجرت و واقعه بدر که مورّخان آن را مطابق اخبار و شایعات طرف مقابل؛ یعنی قریش تدوین کردند، اساس را به روش یونانی بر تصمیم گیری سران نشسته بر هرم جامعه اشرافی نهادند و دیگر وقایع را در سایه آن به خورد ما دادند. آنها با این روش از محمّد یک مدّعی قدرت گروهی خاص نشان دادند که در آستانه رواج تاریخ نگاری نه با میراث رومی امویان و مذاق ساسانی امپراتوری عباسی سازگار بود و نه با مدینه ساده پیامبری که لطف حق بود.

پرسش: چطور شد که نام «مدینه شناسی» را برگزیدید؟

پاسخ: مستشرقان و محقّقان قرن ما، تحت تأثیر طبقه بندی علوم ... و فهرست دیویی کتب، تاریخ زندگانی پیامبر را جزئی از تاریخ اسلام و تاریخ اسلام را بخشی از مطالعات اسلام شناسی در نظر آوردند. از این مسیر گر چه می توان به یک زبان مشترک جهان دانشگاهی رسید ولی احساس می کردم که کانون واقعی مطالعات خود را نمی توانم در چنین طبقات فرهنگی فرنگ جای دهم؛ زیرا مبنای این پژوهش، نه معرفت دینی بود که خود را در اسلام شناسی بیابم و نه تاریخ قومی که از قوم شناسی عربی، یا ایرانی سر درآورم.

مدینه را فرهنگستانی یافته بودم به پهنای همه ادیان، فرهنگ ها و تلاش های بی پایان معنوی بشر، مرکز آن را مسجدی دیده بودم که نقطه وحدت انسان و خدا و طبیعت است. شهری گرچه با ۲۳ سال قدمت ولی نهایتی برای امتداد راهی که او در ۱۳ سال با مهاجران و ۱۰ سال با انصار طی کرد، نمی یافتم. کانونی که در نهایت همه اجزا و وقایع ۲۳ سال نبوت را در خود وحدت بخشد تا خود را در رحمت الهی به جهانیان آشکار سازد، مدینه سراجاً منیراً، شهرستان جانهاست. به ظاهر در پی کوچه های آن بودم، کوه ها و بیابان ها و وادی های آن را جستجو می کردم، در باطن او را می جستم تا لحظه ای به سایه اش، با جای پایش، نگاهش، خود را از این غوغای حیات بشویم، آه، آه، اگر گمان کنید خواستم مدینه اش را بشناسانم، مدینه اش شناساننده تمدّن ها و فرهنگ های بشری است. در پی خرابه ها و نخلستان ها نبودم، سرانگشت اشاره او را دیده بودم که مسیر وحدت و آزادگی و آبادانی جهان را نشان می داد. مدینه اش خاکی نبود که راه خاک او را طی کنم. مدینه جانان بود تا در کنار دروازه اش، بار تن را زمین نهم.

پرسش: چه موانع و مشکلاتی سر راه شما وجود داشت؟ و چگونه بر آن ها فائق آمدید؟

پاسخ: به هر حال، حضور من در سرزمین حجاز، این بار را بر دوش من نهاده بود که یک ایرانی در یک کشور خارجی از این سوی و آن سوی می رود تا از ساختمان هایی،

خیابان هایی و زمینهایی عکس بگیرد. نام و نشانی ها را می پرسد، یادداشت می کند و با نقشه هایی که در دست دارد تطبیق می کند. شمال و جنوب را می پرسد. تمام صحنه، برای منِ خارجی در آن کشور سؤال برانگیز بود. کافی بود، فردی عامی با ما درگیر شود یا مأموری دولتی مرا با آن شکل و شمایل ببیند! ... در انجام این پژوهش، جز انگیزه شخصی و امکانات شخصی هیچ کس و هیچ دولتی یا دولتمندی، مؤسسه ای فرهنگی و سیاسی یا دینی حامی و معرف من نبود، تنها و در این تنهایی امروز، شمع اصحاب آن روزگاران را می جستم. هرگز در بیابان های خشک، در قراء دور دست، یا میان انبوه جمعیت، از هیچ کس و هیچ چیزی نهراسیدم. نیندیشیدم که اگر این ایرانی گرفتار آید به چه کس خبر دهم، و از کی مدد بگیرم، احساس می کردم که در ورای این تلاش ها هدفی را یافته ام، چون با آن انس داشتم. خطرهایی که ممکن بود پیش آید، به جان پذیرا بودم.

مکرر مانعم شدند، گره ها باز شد، دستگیر شدم و به محاکمه بردند، از هر اتهامی مبرّا شدم. مردم عوام گرفتارم کردند ولی پویاتر به کار ادامه دادم. پول ها از من مطالبه کردند، بیشتر دادم. مأموران وزارت اعلام، یا مراقبان امر به معروف مرا از ادامه این معروف، نهی کردند، به منکرات آنان اعتنایی نکردم. تنها جایی که می لرزیدم، هنگام انتقال فیلم های ظاهر نشده! به خارج و یا هنگام ورود به ایران بود، ولی هر بار چشم ها بسته می شد تا راه مدینه شناسی ادامه یابد. چون از هر حوزه قدرتی به دور بودم، به راحتی از شرّ قدرت های کور محلّی و مرزی کالا زده عبور می کردم. بیش از ۲۵ سال تا امروز در این حالت بسر بردن؛ هرگز مرا وادار نکرد به دیپلماسی ایرانی یا عرب روی آورم تا از من حمایت کنند یا موجبات تحقیق را فراهم سازند، آن هم با این همه مشکلات ناشی از فهم مردمی، که با دهان پر از فرهنگ، سدّ فرهنگند! با هزاران مشکل از غیر، هیچ مشکلی صعب تر از نفس خود نیافتم ... بگذارید نمونه ای از این مشکل خانگی! را بازگو کنم:

سال های ۱۳۵۷ و ۵۸ در خرمشهر بسر می بردم. مشغول تحقیق در تدوین نهایی مجلّد اول مدینه شناسی بودم که عراقی ها با گلوله های توپ، خرمشهر را مورد حمله قرار دادند. پس از هجوم راهی جز ترک خانه و دیار نداشتیم. به همراه همسر و سه پسر کوچکم و دختر بیست روزه ام، خانه و هر چیز با ارزشی که در آن بود را رها کردیم و

شبانه از شهری در آتش خارج شدیم. مدتی در بروجرد بسر بردیم تا اینکه قسمت های از شهر خرمشهر را عراقی ها گرفتند. همسرم مرا تشویق کرد تا به خرمشهر باز گردم و مقداری پول و اثاث و لباس برداشته، باز گردم. با زحمت فراوان به خرمشهر باز گشتم.

شهر را دود و آتش فرا گرفته و خالی از سکنه بود. نبرد توپخانه ها و خمپاره ها در غرب شهر ادامه داشت. خانه شخصی ما در منتهاالیه شرق شهر قرار داشت و با افتادن و خزیدن و دویدن، خود را به خانه ام رساندم. همه چیز موجود بود. به اتاق کودکانم رفتم امّا نتوانستم چیزی را انتخاب کنم. به کمدها نگریستم، پر از لباس بود. به اتاق کتابخانه ام رفتم، شش هزار جلد کتاب و صدها میکروفیلم و پرونده تحقیق داشتم. نگاهی به همه انداختم. قدرت تصمیم گیری نداشتم. به اتاق پذیرایی رفتم. به فرشها، ظرف ها و مجسمه های با ارزش نگاه کردم ... چه می توانستم بردارم و در ماشین کوچک خود جای دهم و بار کنم؟! کمی لباس بچه هایم را برداشتم و به کتابخانه بازگشتم و چمدانی را که در آن عکس ها و اسلایدها و تحقیقات «مدینه شناسی» و «آثار ایران در مصر» و «دین نامه های ایران» بود برداشتم و با هر چه ثروت بود خداحافظی همیشگی کردم. این سخت ترین انتخابی بود که بر سر ادامه تحقیق وجود داشت و در نهایت بر نفس خود فایق آمدم و نقوش مدینه را آوردم و ثروت خانه را رها کردم. پس از پنج روز نزد همسرم و کودکانم با دست خالی و شرمندگی باز گشتم! در حالی که هیچ چیز برای زندگی نداشتیم، جز مشتی اسلاید و یادداشتهای مدینه که حتی معادل ده کوپن ۲۰ لیتری بنزین خریدار نداشت.

در اثر آزار مردم نسبت به مهاجران از جنگ، مجبور شدیم بروجرد را ترک کنیم و نزد خویشان به شیراز رویم. در سومین روز اقامت بود که وقتی خبر تصرف کامل خرمشهر توسط عراقی ها را شنیدم، از شدّت نگرانی به کنار مرقد حافظ رفتم و گفتم:

خدایا! شهر و خانه ای نیست. جز این چمدان مدینه هیچ نماند. به کجا روم با این بچه های خردسال؟! به کجا؟! تو را در کنار این مرد خدا می خوانم، تو دریاب. وقتی دیوان را گشودم چنین خواندم:

هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد خداش در همه حال از بلا نگه دارد

دو سال در شیراز پنیر و کالباس و ادویه می فروختم تا توانستم آرام آرام نوشته های مدینه را تنظیم کنم. صبح ها کاسبی می کردم تا محتاج ادعای خود نباشم و شب هایی در کنار مرقد روزبهان یا ابو عبداللّه خفیف، مدینه نبی را می گشتم تا آلام روزانه را تسکین بخشم. قبول این انتخاب سخت ترین تصمیمی بود که در آن لحظه حساس زندگی گرفتم و بر مشکل آن فایق آمدم.

پرسش: در طول دوران پژوهش چه آثار مهمی را از مدینه عصر پیامبر می شناختید که در تحوّلات یک قرن اخیر از میان رفته اند؟!

پاسخ: سال ها تحقیق کردم تا یافتم چه چیزهایی وجود داشته و در صده های بعد آثاری از آن حفظ شده است، ولی وقتی خواستم آنها را بیابم بیش از بیست سال طول کشید تا نشانی های قدیمی آنها را در مناطق و روستاها و شهرهای مهم حجاز

جستجو کنم. بسیار متأسفم که می گویم: اهم آثار سیره پیامبر صلی الله علیه و آله محو و در اذهان محققان بزرگ به فراموشی سپرده شده است و کسی نیست که بخواهد تاریخ حیات پیامبر اسلام را با لمس موقعیت جغرافیایی وقایع حیاتش، به رشته تحریر در آورد. کاری که محمد حسین هیکل وزیر وقت مصر و احمد امین در «فجر اسلام» و رشید رضا در «الوحی المحمدی»، محمد احمد جادالمولی ... انجام دادند، بالنسبه به آنچه که می بایست انجام پذیرد چند ورق پراکنده بیش نیست و هیچ مزّیتی بر آنچه که حلبی و ابن کثیر و بیهقی و طبری و سهیلی و مجلسی و ابن قیم جوزی نوشتند ندارد ...

اینها همه به خود زحمت ندادند تا وقتی تاریخ را می نگارند، تصویری از شرق و جنوب و شمال مناطق حجاز را داشته باشند که بدانند چه می گویند و صرفاً از روی نوشته ابن اسحاق و واقدی کپی برداری نکنند.

حقیقت تلخ را باید قبول کرد که تا کنون زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته نشده است؛ تاریخی بر اساس قرآن و حدیث صحیح، نه به گمان عراقیان و شامیان و زعم قریشیانی که پس از مسلمانی گمان ها و برداشت های سر تا پا غلط خود را به مورّخان و محدّثان تزریق کردند و یا محققانی که تحت تأثیر سیاست های امپراتوری اموی و عباسی، خواستند به

جای پیامبر خدا، یک امپراتور را تعریف کنند تا زیر سایه آن زمامداران وقت خود را توجیه کنند و خوشایند سبک رایج تاریخ نگاری روز، لباس تن پیامبر را تعریف کردند، بی آنکه با وجودش و خدایش و قرآنش رابطه ای داشته باشند و یا اصلًا قادر به فهم آن باشند. گذر از این همه دالانهای غیر مدنی بر سر راه رسیدن به مدینه او، مهم ترین مشکل پژوهشی من بود. نمی خواستم مانند ابن خلدون در «مقدمه تاریخ» روشهایی را در تاریخ نگاری بنگارم که هرگز موفق نشد آن را در نگارش «تاریخ العبر» خود بکار بندد.

پرسش: با این توضیحات، بخش دوم پرسش من این بود: چه آثاری را می شناختید که تا آخرین سفرهای پژوهشی، دیگر آن ها را نیافتید؟

پاسخ: در دوازده سفر پژوهشی و هزاران مکاتبه و مباحثه و مطالعه منابع روز در عرض ربع قرن و آنچه که حالا حافظه من اجازه می دهد تا سال ۱۹۹۹ در مدینه اثری از این آثار نیافتم:

خانه آل عمر بن خطاب، خانه ابی بکر، خانه عثمان بن عفان، خانه ابو ایّوب انصاری، خانه جعفربن محمد، خانه حسن بن زید، خانه سعدبن خیثمه، خانه کلثوم بن هدم، چاه اریس، مسجد بنی قریظه، مشربه امّ ابراهیم، مسجد بنی ظفر، کهف بنی حرام، مسجد فسح، مسجد ابیّ بن کعب، مسجد بنی خداره، مسجد واقم، مسجد القرصه، مسجد الشیخین، مسجد دار النابغه، مسجد بقیع الزبیر، مسجد بنی خُدره، مسجد السنح، مسجد بنی بیاضه، مسجد بنی خطمه، مسجد بنی امیّه الأوسی، مسجد عتبان بن مالک، مسجد مالک بن سنان، (در مناخه)، مسجد بلال بن رباح، مسجد بنی دینار (المغسله)، مسجد المصرع (در احد)، مسجد الفُسح، قبه الثنایا، مسجد النور، مسجد الخربه (لبنی عبید)، مسجد بنی زریق، مسجد بنی مازن بن النجار، مسجد راتج از بنی عبد الأشهل.

خانه خالدبن ولید، خانه امّ سلیم، خانه امّ حرام بنت ملحان. چاه اعواف، چاه انس بن مالک بن نضر، چاه انا در هنگام محاصره بنی قریظه، چاه اهاب، چاه البصّه، چاه بضاعه، چاه جاسوم (چاه ابن الهیثم بن التیهان)، چاه جمل، چاه حاء، چاه سقیا، چاه العهن، بقاع اهل بیت، ازواج و بنات الرسول، عباس و اصحاب رسول، فاطمه بنت اسد،

بیت الأحزان. بقاع احد را دگر ندیدم و در بین راه مکه و مدینه و مناطق شمالی و شرقی و غربی؛ مسجد معرس، مسجد شرف الروحاء، مسجد عرق الظبیه، مسجد المنصرف، مسجد الرویثه، مسجد ثنّیه رکوبه، الاثایه العرج، مسجد لحیّ جمل، مسجد السقیا، مسجد مدلجه تعهن، مسجد الرماده، مسجد الأبواء، مسجد البیضه، مسجد عقبه هرشی، مسجد غدیر خم، مسجد امّ معبد، مسجد ذفران، مسجد الصفراء، ثنّیه مبرک، مسجد العشیره، چاه های ینبع، مسجد الصبهاء، شمران، مسجد اطم الشیخین در راه احد و ... دیگر اثری پیدا نیست.

درمکه هم: بقاع معلاه را نمی بینیم. خانه رسول و همسرش خدیجه و زادگاه فرزندانش را ویران کردند. از بناهای تاریخ خانه ابوبکر و دارالندوه، بئر خارجه، غار مرسلات، بئر میمون، ذی طوی، مسجد بیعت در سوق الغنم، مسجد الإجابه، مسجد النحر و ... هم خبری نیست.

پرسش: اگر این ها بودند و شما آن ها را می یافتید، تغییری در شناخت شما از تاریخ مدینه به وجود می آورد؟

پاسخ: اگر بخواهیم مانند مورّخان و مستشرقان و استادان علوم اسلامی دانشگاه ها سخن بگوییم، نه! هیچ تغییری به وجود نمی آورد ولی اگر درک و فهم اسناد بجای مانده، به حضور ما در متن همان وقایع نیازمند است، پاسخ آری است و بگذارید مثالی بزنم: آنانی که در جنگ ظالمانه ای گرفتار آمدند و در برابر چشمانشان خانه ها را سوزاندند، بهتر با شرّ جنگ و خیرِ صلح آشنا هستند تا آقای دبیر کل.

پیامبر برای من یک مرده هزار ساله نیست که بخواهم مانند آکادمی ها و انستیتوها و دانشگاه ها، آن را در لابراتوارهای علمی تاریخ تحلیل کنم. او پیامبری است که با ماست.

هر صبح و شام او را می طلبیم و بر او درود می فرستیم و ما او را در برابر خود داریم. نه خدای ما بی اوست و نه او بی خدای ما که بخواهیم او را از روی نقوش اوراق مرده بغداد و ری و طبرستان و قاهره و شام و خراسان بخوانیم و بشناسانیم.

یک روز در جلسه مستشرقان آلمانی، در آکادمی علوم انسانی کلن گفتم: تا

موضوع تحقیق درباره سیره مشخص نشود، صحّت تحقیق مشخص نخواهد شد. اگر محمد یک پیامبر است، این روش تحقیق شرق شناسان درباره پیامبری پیامبر نیست، نوعی روش کار پژوهشی برای پول در آوردن است و نه رسیدن به واقعیت ها و اگر یک شخصیت تاریخی بنام محمد مد نظر شماست، پس چرا می خواهید کسی را تحقیق کنید که از همان نخست علیه تصوّرات شماست؟ موضوع شما، برای او و یافتگان معرفت او موضوعیت ندارد. مشکل اساسی شرق شناسی نیست، انتخاب شیوه هایی است که ما را به حقایق تاریخی نزدیک نمی کند. حقایقی نه آنطور که مؤمنان می خواهند، آنطور که صادقانه محقّقان را قانع سازد.

پرسش: پس شما روش های تحقیقی رایج در دانشگاه های غرب را برای اسلام شناسی مناسب نمی دانید، همینطور است؟

پاسخ: شاید برای اسلام شناسی مناسب باشد؛ زیرا این رشته بی محتوی را غربیان به وجود آوردند، ولی برای مدینه شناسی هرگز؛ چرا که ما به مدینه او می رویم تا آنچه آنجا بوده به معرفت ما درآید و نه اینکه مدینه ای را که ما می خواهیم بنانهیم تا داستان تاریخی شهروندانش را بنگاریم! البته معتقد نیستم که باید روش های تحقیقی رایج در دنیای امروز را مانند روش های تحقیقی قدمای مسلمان کناری نهیم. هر دو به یک حد نارسا و ناقص است ولی معتقدم هیچ دستاوردی در دانشگاه ها و حوزه ها بد نیستند. آنچه مهم است این است که چگونه خود را در متن این یا آن و یا هر دو، جای دهیم تا به مدینه او رسیم؟ این مشکل ترین مرحله ای است که هر مدینه شناسی در زندگی با مدینه او، با او و یاران او روبروست. من چون خواسته ام با مدینه زندگی کنم، خود تلاش کردم تا هم با آگاهی از روش های تحقیقاتی قدیم و جدید، به اصلاح روشها نائل آیم و هم منابع تاریخی را مورد نقد و بررسی قرار دهم تا بتوانیم در شهر او نشانه های واقعی را بیابیم.

ما برای رسیدن به شناخت های واقعی تر، جز صدق، هیچ راهی و جز واقعیت هیچ تعهّدی به نوگرایان جهانی و یا سنت گزاران عالم اسلامی، نداریم.

پرسش: با این تجاربِ پژوهشیِ ربع قرنی، تا کنون درباره مدینه شناسی چه نوشته اید؟ کدام آن ها چاپ شده است و چه چیزی در دست چاپ دارید؟ یعنی کمی هم درباره موضوعات و محتوای کتاب صحبت کنیم.

پاسخ: خاضعانه تأکید می کنم، مدینه شناسی یک شوق و عشق پژوهشیِ شخصی است درباره آنچه که می خواستم صادقانه درباره آن بدانم، نه یک کار گروهی و یا آنچه که می بایست صورت بگیرد، لذا توجه می دهم در همین حد با آن تماس بگیریم. هیچ طرح جامعی در ذهن من نبود. تا آنجا که امکاناتم اجازه می داد پیش رفتم. هرجا نتوانستم، ایستادم و تضرّع کردم ولی از یأس ننالیدم. هیچ عجله ای نداشتم تا کاری را نشان دهم؛ زیرا این تحقیق را برای زندگی خودم نمی خواستم. خودم را برای این تحقیق می دیدم، لذا محتوای هر مجلد دقیقاً مشتمل بر موضوعاتی است که نقد نیست، حال است. دیروز و امروز نیست، حال است.

در این حال بودم که هم صادقانه در خشکی آن سوختم و هم در دریای آن غرق شده بودم.

در مجلد اول: سیّاحی را می بینید که تلاش کرده آنچه را در مدینه ۱۳۵۴ تا مرداد ۱۳۵۷ شمسی دیده و صف کند؛ مسجدها، خانه ها، چاه ها، قبرها.

ولی در مجلد دوم: موضوع غزوات را مورد بررسی قرار داده و از راه تطبیق منابع با موقعیت های جغرافیایی بدر، احد، خندق، خیبر، پی بردم که غزا، دفاعی اجتناب ناپذیر برای صلح بوده و پی بردم که چگونه قریشیان جنگجو و یهودیان پول پرست حجاز، آن زمان نتوانستند مهر اسلام را به شمشیر اسلام و عدل اسلام را به ثروت اسلام! بدل سازند.

در مجلّد سوم: به عنوان اوّلین ایرانی مسلمانی که بر اساس مستندات تاریخی این مسیر را طی کرد، راهیِ درک و فهم مسیر هجرت شدم، آنقدر بر وجب به وجب این راه بزرگ تاریخ چرخیدم و منابع و مصادر تاریخی را خواندم تا یافتم هجرت او هرگز نتیجه هراس از قتل و عدم تحمل رنجهایی نبود که قریشیان بر ضدّ او اعمال می کردند و خروج او و راهی که طی کرد هرگز پنهانی نبود، و غار ثور، هرگز مخفی گاه او نبود، عبادتگاه او بود. هجرت او برای جهانی کردن دعوت اسلام بود؛ کاری که جز با گذشت از مال و

زندگی و ترک تعلّقات وطن (مکه) میسّر نمی شد.

در مجلّد چهارم: در مسیر بازگشت پیامبر به مکه، رفت و آمدها کردم تا یافتم که هرگز پیامبر در پی فتح شهر و تصرف خاکی نبود، مهر اسلام قلب ها را فتح کرد و فتح یک رحمت بود تا قلب ها از کوری خود به روشنای خدا افتد و نه یک پیروزی نظامی که قلب ها را به اطاعت کور می کشاند.

در مجلد پنجم، فرهنگ جغرافیایی سیره پیامبر را جمع آوری کرده ام تا محققان را در ادامه پژوهشهای مدینه شناسی یاری دهد.

اینها کارهایی است که پژوهش آن به اتمام رسیده ولی امکان چاپ فراهم نیست.

اما چیزی که جامع همه این مجلدات است، مجلّد ششم است که هنوز دست بکار نشده ام؛ زیرا نیازمند کار و اصلاح دل است تا دستم بتواند قلم صدق را نگه دارد، اگر عمری باشد و توفیق قلبی که قلمی را نگه دارد، تلاش خواهم کرد در مجلّد ششم زندگانی پیامبر را به زبان بسیار ساده و تنها بر اساس قرآن و کلام خودش بنگارم؛ شیوه ای که سال های قبل بر خارهای مغیلانِ تشویق و تهدید گام نهادیم تا مسیرش را بکنیم، شاید به قرنی بعد ما آبی رسد.

پرسش: در تحقیق چنین تألیفی، چه احساسی دارید؟ آیا فکر می کنید خدمتی به فرهنگ ایران اسلامی کرده اید و یا خدمتی به فرهنگ جهانی اسلام؟

پاسخ: در طی راه پژوهش، هرگز احساس نکرده ام که می خواهم به کشوری خدمت کنم و یا با نشر کتاب مدعی یک خدمت فرهنگی باشم، عاشقی بودم که مست حضور در بوستانی شدم، مست حضور، نظر به میوه هایی نمی کند که ممکن است از این بوستان نفعی به این یا آن رساند. چون فارغ از احساس خدمت و نفعی بودم، هرگز احساس نکردم که در این راه به کمک کس یا مؤسسه و دولتی نیازمندم. نیاز من در شادی من به اینکه چنین توفیقی برای من حاصل شده، مستحیل بود. نمی دانم مرز این بی نیازی با شادی ناشی از احساس توفیق کجاست؟ همین قدر می دانم که تمام توجه من به شناخت و اصلاح راهی بودم که آن را طی می کردم، آیا نتیجه چنین توجّهی می تواند کاری شایسته

تلقّی شود؟ ادعای گزافی است که از گمان آن می هراسم.

پرسش: در پایان این گفتگو، چه الگوهایی را برای پژوهش در تاریخ حرمین شریفین به محققان و دانش پژوهان پیشنهاد می دهید؟

پاسخ: من صالح نیستم که به دیگران راه و روشی را نشان دهم، همین قدر می توانم بگویم راهی که من به تجربه انتخاب کردم چه بود. نخست در بیان تاریخ مکه و مدینه، هیچ جهت مذهبی خاصی را ترویج نکردم، نگذاشتم آرمان سیاسی کشوری سایه بر بیان تاریخ سرزمینی بیندازد که محل ظهور اسلام بود. از دل کین به تاریخ را زدودم، با ایمان به رحمت بر آتش تبعیض به اقوام و تعصب به ادیان، آب مهر پاشیدم، نخواستم آرا و اسناد پیشینیان را در قالبی که خود آن را می خواستم جای دهم و یا اگر آن را نمی پسندیدم، کناری نهم. از امروز به گذشته ها افتادم تا بیان امروزی آن را بیابم و در نهایت احساس می کردم مدینه شناسی پیش از آنکه کتابی در دست این و آن شود، مدرسه ای است که در آن الفبای مدینه شناسی را می آموزم.

مقدّمه مؤلّف

مدینه شناسی یا علم المدینه، شناخت بافت اصلی شهری است که محمّد صلی الله علیه و آله در آن می زیست. بنابراین، مدینه شناسی از آثار محسوسی سخن می گوید که در مستندات سیرت محمّد صلی الله علیه و آله از آن یاد شده است و می کوشد تا سیره محمّد صلی الله علیه و آله را در بافت اصلی شهر مدینه بشناساند و آن بافت قدیمی را با تطوّرات تاریخی تطبیق دهد؛ تا موقعیّت امروزی آن را معیّن سازد.

به این اعتبار، می توانیم به تفاوت و مرز پژوهشی میان مدینه شناسی و علم السّیره (السّیره النّبویّه) راه یابیم؛ زیرا موضوع مدینه شناسی، «شناخت آثار نبوی در سیرت پیامبری» و یا به عکس، «شناخت سیرت نبوی در آثار نبوی» است؛ در حالی که موضوع سیره نویسی، عام بوده و همه ابعاد زندگی پیامبر؛ از رسالت تا رحلت را می شناساند و مستندات حقیقی- تاریخیِ هیچ یک از آن ابعاد را کاملًا ارائه نمی کند.

لذا با توجّه به این که در اسلام شناسی، تجزیه و ترکیب همه مباحث؛ از جمله:

سیرت پیامبر، قرآن، تاریخ در قلمرو عرفان، کلام و فلسفه مدّنظر قرار می گیرد- تا عقیده نهایی اسلام را درباره انسان و جهان بشناساند- می توان به موقعیّت و اهمّیت مدینه شناسی در اسلام شناسی پی برد.

در واقع مدینه شناسی، اگر چه آرمانی را نمی جوید و قصد ارائه تفسیر نهایی حیات معنوی را ندارد، ولی این امکان را به اسلام شناسان آرمانی می دهد که آنان نیز بهتر بتوانند به زمین و بشری که با عالم معنا در ارتباط بوده است، بنگرند.

به عبارت دیگر، مدینه شناسی، زنده نگهداشتن آثار زندگیِ بشرگونه پیامبر را

می جوید؛ ولی اسلام شناسی، زنده نگهداشتن زندگی پیامبرانه بشری به نام محمّد صلی الله علیه و آله است.

لهذا مدینه شناسی، منطقی چون شیوه تعقّلی در شناخت زندگی بشرگونه محمّد صلی الله علیه و آله است و بر جنبه أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ (۱) تأکید می کند و نبایست چنین پنداشت که آن، علمی است که با حبّ و ایمان آمیخته است.

متن مباحث مدینه شناسی، بدون عشق به مدینه و حبّ نبی، بر نقد تاریخی مبتنی است؛ ولی طرح آن، نتیجه ایمانی است که عقل را به کنجکاوی واداشته است تا برای رسیدن به آن معنویت، انگیزه های مذهبی- روحی در آن تصرّفاتی ننماید.

در این معرفت، انسان با لمس محیط و آثار زندگی محمّد صلی الله علیه و آله، قرون متمادی را می شکافد تا خود را در همان موقعیّت مکانیِ حیات پیامبر بنگرد. طبیعی است که چنین حضوری، میان فرد و محمّد صلی الله علیه و آله ارتباط مستقیم تری برقرار می کند و همین اتّصال در ذهنیّت است که باعث می شود فرد، بی آن که به معرفت عقیده نظری داشته باشد، خود را ذوب و مجذوب وجود معنوی او بیابد. لذا اگر چه آغاز مدینه شناسی ایمان نیست؛ ولی ختم آن به حضور محمّد صلی الله علیه و آله و اشراق عالم معنی است.

این نوع «آثارشناسی» هیچگونه مطابقتی با شیوه های آثارشناسی رومیان، ایرانیان، مصریان و ... ندارد. آثار در مدینه شناسی، انسان را خیره بناها و بقایای هنری اماکن نمی کند؛ بل خیره حضور در محضر معنوی شهری می کند که زمانی مبدأ تحوّلات روحی و عرفانی بزرگی در تاریخ بشریّت گردید، که تاکنون دوام دارد.

در اینجا رابطه ای میان آثار و هنرشناسی از یکسو و اسلام شناسی در مدینه شناسی، ادراک و احساس می شود.

هنرشناسی؛ اعم از معماری و موقعیّت شناسیِ آثار، ضرورتِ مدینه شناسی است؛ ولی در وصف و تعریف آثار متوقّف نمی ماند. مدینه شناس سعی دارد تا آن را با رگه های منطقی- کلّی اسلام شناسی تلفیق و معنا و مفهوم تاریخیِ آن را بیان کند.

در عوض، چون مدینه شناسی از مذهب خاصی شکل و رنگ نمی پذیرد و همه

۱- کلّ آیه از این قرار است: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحَی إِلَیَّ أَنَّمَا إِلَهُکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحاً وَلَا یُشْرِکْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَداً. کهف: ۱۱۰

مذاهب اسلامی را در بر می گیرد، مدینه شناس در ترسیم کلّی حیات پیامبر به اسلام شناس کمک می کند تا آن جامعیّت و کلیّت لازم را در ارائه اندیشه های اسلامی در نظر بگیرد.

در اینجا زاهد و عارف، فیلسوف و متکلّم و مورّخ، حنبلی و حنفی و شافعی و مالکی و امامی، برای مدینه شناس یکی است. مهم، کوشش در وحدت بخشیدن به اجزای کلیّتی است که از مشترکات مذاهب نشأت می گیرد تا هماهنگی نقوش تاریخی مدینه را ترسیم کند. شناساندن شهر نبی، به مددِ این مشترکات، مانند ورود به مرکز شهر از کوچه های متعدّد آن است که به هر حال به مرکز شهر یا مسجد و روضه- که نقطه مرکزی کانون معنوی مدینه است- ختم و منتهی می شود.

این تلاش به مدینه شناس امکان می بخشد تا دست اسلام شناس را گرفته در شهر پیامبر گردشش دهد و او را وامی دارد که در اسلام شناسی، اندیشه های دخیل و الفاظ و معانی متغیّر و عاریتی را که در طول تاریخ از تمدّن ها و فرهنگ ها، شرایط اجتماعی- سیاسی و مذاهب مختلف بشری بر معرفت اسلامی برف انبار شده است، رها سازد و به همان سادگی، شهر پیامبر اسلام را برابر خود نهد و فرایند چنین برنهادی را دریابد.

البتّه اسلام شناس، دست چنین سیّاحی را در شهر محمّد صلی الله علیه و آله رها نمی سازد. او را وامی دارد که در پسِ سادگیِ شهر، تفکّرات والا و اصول اخلاقی و معنوی ژرف و جهانی را نشان دهد و آن حقیقت را بر آن شهر بتاباند که شهر نبی، بدون ایمانِ او، شهری از همه شهرهای تاریخ است و به ایمان او، بنیادش سدّ دنیا است.

بر این منوال، اگر مدینه شناسی را علمی جدید و رشته ای مستقل از دیگر علوم اسلامی بخوانم، سخنی بدور از احتیاط و تأمّل نگفته ام.

اطلاق علم بر مدینه شناسی و آن را یکی از علوم اسلامی تلقّی کردن، شاید برای کسانی که با تعریف علم اصطلاحی در تمدّن و روند فرهنگی غرب انس دارند، ثقیل و سخت باشد؛ ولی مسلّم است برای افرادی که با ادراکات حکمای شرقی و روند حکمت و معرفت دیار ما آشنا هستند، جای تعجّب و تأمّل نخواهد بود و به همان سان که علم رجال، علم حدیث، علم کلام و ... را به تفکیک مورد تعریف قرار داده اند، می توانند چنین اطلاقی را بر تعریفی که ما از مدینه شناسی ارائه کرده ایم، پذیرا شوند.

منابع

منابع چنین علمی را می توان به دو گروه مشخّص تقسیم کرد: نخست، منابع اصلی یا مستقیم. دوم، منابع عمومی یا جنبی.

منابع نخست، عبارت اند از: مستنداتی که در آثار مربوط به «السیره النّبویّه» (سیرت پیامبر) تدوین شده و در مجموعه های مفصّل به عنوانِ «السّیره النّبویّه» شهرت یافته است؛ مانند آثارِ ابن هشام، ابن کثیر، ابن سیّد النّاس، حلبی و ...

دوّم، مستنداتی که در آثار نخستین جغرافیای جزیره عربی و معجم های جغرافیایی که به متون جغرافیای عربی، ایرانی یا اسلامی شهرت دارند.

سوم، مستنداتی که در سفرنامه ها شهر مدینه را مورد توصیف قرار داده اند.

چهارم، مستنداتی که به طور مستقل تحت عنوان: آثار مدینه، اخبار مدینه و مشابه آن، که در باره آثار، بقاع و اماکن شهر مدینه تألیف شده است.

پنجم، آثاری که درباره تاریخ مدینه از سده های قبل از هجرت تا سده های عبّاسی به نظم و نثر در آمده است.

و به همین سان، مدارک و اسنادی که به صورت پرونده های اداری؛ از وقفنامه ها، مکاتبات و نقشه های تقریبی و مهندسی در سازمان های دولتی و کتابخانه های کشور عربستان سعودی نگهداری می شود و ... نیز مجموعه های هنری در کلکسیون های خصوصی ...

منابع عمومی طبیعتاً بر خلاف منابع مستقیم، از تنوّع و تعدّد بیشتری برخوردار است؛ مانند کتاب های: انساب، معاجم و قاموس های لغت، مجامع حدیث، تفاسیری که بر منابع حدیث در مذاهب اسلامی نگاشته شده است، تفاسیر قرآن، تراجم و رجال و بالأخره متون مهم تاریخی ...

بدیهی است که قدمت یا اصالت آثار مذکور در اخذ منابع لازم مدینه شناسی، درخور دقّت است و زمان بندی مستندات استخراج شده از دو گروه یاد شده، برای مدینه شناس نهایت اهمیّت را دارد و نمی تواند اسناد مورد استناد یا به اعتبار قدمت و یا به اعتبار صحت، سندیت نداشته باشد.

دیرینه

از سده های نخستِ اسلام، مدینه همواره به صورت مبحثی مستقل مورد توجه محقّقان قرار گرفت و بنا به همین توجه و ضرورت مطالعات اسلامی بود که تألیفات و پژوهش های مستندی به رشته تحریر در آمد. در این پژوهش ها،

مطالعات و مشاهدات مؤلّفان، سیر تکاملی پیدا کرد و ما تألیفی را نمی بینیم که از آرا و اسناد متقدّمان خود یاد نکرده باشد.

تطوّر این سیر، از اواخر سده دوم هجرت رو به تکامل نهاد و همیشه سعی می شده تا ضمن توصیف موقعیّت زمانی، آن را با دیرینه تاریخی و آرا و اسناد گذشته بسنجند و مورد تطابق قرار دهند. از این رو آثار مذکور به صورت یک مجموعه زنجیره ای جلوه می کند.

این جانب برای شناخت منابع مذکور، زحمات فراوانی را متحمّل شد و اسنادی را که به صورت خطی یا چاپی امکان دسترسی به آن بود، جمع آوری نمود و از محتویات و مندرجات نسخه های مفقود شده در آثار متأخّرانش آگاهی یافت.

تکمیل چنین پژوهشی در شناخت آثار مدینه شناسان، به عنوان کاری که قُدمای ما آغاز کردند و اساساً تحلیل، نقد و طبقه بندی آنها موضوع مستقلی است که در کتاب مدینه شناسی مورد بررسی قرار گرفته و در مأخذ مستندات کتاب به آن ها استناد شده است. ولی در این مقدمه، شایسته است که بر اساس رعایت تقدّم تاریخی از مدینه شناسان مزبور نام ببریم:

ابن زباله (۱۹۹ ه. ق.)، زبیربن بکار (۱۷۲/ ۲۵۶ ه. ق.)، یحیی بن حسن (۲۱۴/ ۲۷۷ ه. ق.)، عمربن شبّه (۱۷۱/ ۲۶۲ ه. ق.)، علی بن محمّد مدائنی (۱۳۵/ ۲۲۵ ه. ق.)، رزین بن معاویه اندلسی (۵۳۵ ه. ق.)، ابن نجّار (۵۷۸/ ۶۴۱ ه. ق.)، جمال الدّین محمّد مطری (۶۷۶/ ۷۴۱ ه. ق.)، عفیف الدّین عبداللّه مطری (۶۹۸/ ۷۶۵ ه. ق.) زین الدّین مراغی (۷۲۷/ ۸۲۶ ه. ق.) مجدالدّین فیروزآبادی (۷۲۰/ ۸۱۷ ه. ق.)، سخاوی (۸۲۱/ ۹۰۲ ه. ق.)

ولی جامع همه این آثارشناسان مدینه، نورالدین سمهودی (۸۴۴/ ۹۱۱ ه. ق.) از مصریان مقیم مدینه است که با نگارش کتابِ «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» سند کامل و جامعی را تا قرن ۹ ه. ق. برای ما به یادگار گذاشت. سپس مدینه شناسانی چون: محمد کبریت (۱۰۱۲/ ۱۰۷۰ ه. ق.) و برزنجی دنباله کار او را گرفتند.

آنچه که قدمای ما در این آثار پژوهشی نگاشتند، با تغییرات روزافزون شهر مدینه و گسترش آن در دوران عثمانی ها- خصوصاً پس از برداشتن حصار مدینه و مدرنیزه شدن شهر در سه دهه نخست حکومت سعودی- چندان مفید فایده نبود، تا این که استادانی که به حق باید با احترام از آنان نام ببریم، توانستند چهره جدید مدینه را مطابق مستندات تاریخی مندرج در آثار قدما ترسیم نمایند. اینان

عبارتند از:

عبدالقدّوس انصاری، ابراهیم عیّاشی، علی حافظ و حمد الجاسر که با تألیف کتاب ها و تصحیح متون قدیمی تر و حواشی پرارزش بر آثارِ هَمْدانی، امام حربی، الهجری و انتشار مقالات تحقیقی در مجلّه های: العرب، المنهل و ... بار منابع مدینه شناسی را غنی تر نمودند، یکّه تازی غربیان شرق شناس در دوران ما را متوقّف و ما را از آنان مستغنی ساختند.

البته در این وادیِ گسترده، نبایست از آثار جهانی سیّاحانی چون ناصر خسرو، ابن بطوطه، ابن جبیر و ... غفلت ورزید و کاری را که بعدها سیّاحان مؤمنی چون ابراهیم رفعت پاشا، محمّد لبیب بتنونی، (ایّوب) صبری پاشا و ده ها سیّاح و زائر عرب، ترک و ایرانی از خود به جا گذاردند، نادیده گرفت.

روش

به هر حال، مؤلّف، پیش از تألیف کتاب، به ارائه پیش نویسی از مدینه شناسی، به عنوان یک علم از علوم اسلامی توجه داشته است. در این راه، مسیرهای متعددی را در طول مطالعات طی نمود تا به روشی مشخص از نظر تحقیقاتی نایل آمد. این روش در وهله نخست، مبتنی بر مطالعات اسلام شناسی است که مؤلف را وامی داشت تا بررسی های خود را در شهر مدینه به صورت یک سفرنامه به نگارش در آورد. ولی در جریان انشای سفرنامه، به گستردگی مبحث پی برد و سر از مدینه شناسی در آورد.

در این روش، طبیعی است که از متون عمومی سیره، حدیث، تاریخ و جغرافیا به منابع مستقیم مدینه شناسی منتقل شد و بر آن اساس مسافرت های متعددی به حجاز نمود تا مُستندات مُستخرجه را با مشاهدات و ملاحظات عینی نقد و تطبیق نماید.

در این مطابقت، بیش از نیمی از سال های تحقیق را به تصحیح آرای قدما و مستندات منابع مدینه شناسی سپری نمود و عاقبت ضمن تلفیقی از منابع تاریخی با مشاهدات و اسناد زنده اوقافیِ مدینه، این کتاب را به رشته تحریر در آورد.

در این سیر، مشاهدات را با دسترسی به نقشه ها، عکس های قدیمی، نقاشی های نمادین در نسخه های خطی، تکمیل نمود و به مقیاس های دقیقی نایل آمد؛ که در همه مباحث کتاب، راهنمای مدینه شناسیِ او گردید.

بدون تردید کسانی که می خواهند این پژوهش را تکمیل نمایند، قبول این

سختی ها و مرارت ها را در امر تحقیق از ضروریّات مدینه شناسی تلقّی خواهند کرد.

مباحث

در پایان، نظر به این که مقصد مدینه شناسی، آشنایی با بافت اصلی شهر مدینه در سده نخست هجری است، طبیعی است که مباحث چنین علمی معطوف به شناختِ خانه ها، چاه ها، مقابر، مسجدها، میدان های نبرد، موقعیّت جغرافیایی- تاریخی طوایف یثرب، انصار و یهودیان و سخنرانی ها، مناطق خاص جغرافیایی؛ از قبیل حرّه ها، وادی ها، صحراها، کوه ها و ... راه هایی که به مدینه منتهی می شود و مسیرهایی که مدینه را به دیگر نقاط حجاز و نجد مرتبط می سازد، دروازه های شهر و بالأخره مسیر هجرت پیامبر و مکّیان است؛ که تمام این موارد، در برگیرنده حوادث مهمی از تاریخ اسلام است.

این موضوعات، در سه برهه: موقعیّت قبل از اسلام و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، تطوّراتی که در طول تاریخ داشته است و در نهایت موقعیّت فعلی آنها مورد بررسی قرار می گیرد.

البتّه محدوده چنین مباحثی، نه جغرافیای شهر مدینه که محدوده تاریخی آن است.

فرضاً در باره میدان های نبرد در مدینه، نه تنها موقعیّت جغرافیایی- تاریخیِ احد، خندق، بنوقریظه، بنوقینقاع و بنو نضیر را مورد شناسایی قرار می دهد؛ بلکه بدر، تبوک، خیبر، حمراءالأسد، ابواء، سویق، سلاسل، دومهالجندل، قطن، بنوسلیم، بنومصطلق و ذات الرقاع را نیز- که مرکز اصلی همه آنها، حوادث شهر مدینه بوده است- در فهرست مباحث مدینه شناسی جای می دهد.

این مباحث را در ۵ مجلّد نگاشته ام و هر یک از مجلّدات را به قسمتی از مباحث کلیِ مدینه شناسی اختصاص داده ام.

به استثنای مجلّد اول که موضوعات و شکل و رنگ آن در برابر دیدگان شما قرار دارد، در مجلّد دوم، تاریخ و جغرافیای قدیم و جدید و میدان های نبرد با پیامبر به رشته تحریر در آمده است. در مجلّد سوم، نیز موقعیت جغرافیایی- تاریخی طوایف و قبایل انصار و در مجلّد چهارم، مسیر هجرت و مسیرهای قدیمی منتهی به مدینه و در مجلّد پنجم، تاریخی از حکومت ها، دانشمندان و حوادث تاریخی شهر مدینه از سده اول تا روی کار آمدن خاندان سعودی مورد بررسی قرار گرفته است.

از این مقـدمات عقلانـی که بگـذرم، نمی توانم خواننـدگان را به صـداقت، از احساسـات خود در طول سال های تحقیق که با هزاران فراز و نشیب همراه بود، مطلّع ننمایم:

این کتاب سـفرنامه من است، اما سـفری که نه خانه، بل صاحب خانه را و نه سجدگاه ها، بل تضرّع و صداقت در معنویت را و نه آثار شهر مدینه، بل حضور محمّد را و نه هرگز مدینه، بل خاک پای او را جستجو کرده ام.

و نیندیشیده ام که جستار پسندیده آید؛ زیرا نخواسته ام کتاب بنگارم؛ این زندگی من است! مجموعه ای از هر چه که هست، هر چه که توانم بود؛ نه هر چه که باید.

اگر پخته است، من ناپخته ام؛ و اگر خام است، سوخته شده زندگی من است.

راهی که در این مسیر رفته ام، پایانِ یافتن های من است؛ که در این حضورها شکل یافته و با مدینه اش خار همه مدنیّت ها را حریر یافته است.

پس بـا هزاران اسـتناد، این کتاب در قلبم اساسـی عقلی نـدارد که دعوت نقّادان کنم و با زبان مشترکات مـذاهب و قلوب همه مؤمنان کشورها، مذهب خاص و قومی را در بر نمی گیرد که هوایِ آن را ثنا کنم.

نقد و ثنایش، تکمیل طریق است.

پس در ایـن آخریـن لحظـات امروز و فردایـم، اعـتراف می کنم: نه پارسـی نـویسم و نه عربی خـوان. نه در تاریـخ و جغرافیـا و آثارنویسـی دسـتی دارم و نه از معـارف چیزی در چنته! اگر هر نقصـی است، به پـای فردی عـامی نهیـد که در طـول ۱۴ سال، خواست لحظه ای بـا سـایه اش باشـد. به پای خواسـته انسانی نهیـد که درس نخوانـده، خواست از میان این همه هیاهوی زمانه، فرهنگ و تمـدّن ها و هنرهای پیچیـده، شـهرها و مـدنیّت های درهم ریخته، روزنه ای به سوی شـهرش پیـدا کند؛ تا خود را به خویشتن رساند.

سیّد محمّدباقر نجفی – ۱۳۶۳

ص: ۴۱

کتاب اول: مسجدهای مدینه

فصل یکم: مسجد قبا

الف: قبا در گذرگاه هجرت

احمدبن حنبل و عثمان بن ابی شیبه از قابوس بن ابی ظبیان و او هم از پدرش و او نیز از ابن عبّاس روایت کرده اند که:

«کان رسولُ اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بمکه فأمر بالهجره. و أنزل علیه:

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً» (۱) ابن حجر، (۲) ابن قیّم جوزی، (۳) قرطبی (۴) و ابوفدا اسماعیل بن کثیر (۵) از قتاده در ذیل آیه یاد شده روایتی آورده اند که مراد از «أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ»، مدینه است و منظور از «وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ» هجرت از مکّه است و مقصود از «اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً» کتاب و اسلام می باشد و ترمذی در روایتی، از زیدبن اسلم، «سُلْطاناً نَصِیراً» را انصار می داند.

۱- اسراء: ۸۰؛ «و ای رسول ما، دعا کن که بار الها! هر جا روم مرا به قدم صدق داخل و به قدم صدق خارج گردان و به من، از جانب خود یارانی که دائم یار و مددکارم باشند عطا فرما.»

۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۲۲۷

۳- زادالمعاد، جزء ۲، ص ۵۵

۴- الجامع لأحکام القرآن.

۵- السیره النّبویه، ج ۱، ص ۲۲۶

طبرسی در «مجمع البیان» (۱)قبول دارد که: «أنّ معناه أدخلنی المدینه و أخرجنی منها إلی مکّه للفتح، عن ابن عبّاس و الحسن و قتاده و سعیدبن جبیر».

و قسطلانی در «ارشاد السّاری بشرح صحیح البخاری» (۲) ذیل «باب هجره النبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم-» می نگارد: «بإذن اللّه عزّوجلّ له فی ذلک بقوله تعالی: وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ ... بعد بیعه العقبه بشهرین و بضعه عشر یوماً و أصحابه أبی بکر و عامربن فهیره و صاحبین له من مکّه إلی المدینه». (۳) به استناد غالب مفسّران و محدّثان، نورالدّین سَمهودی (۴) و ابوالفضل تفلیسی (۵) تعبیر «مُدْخَلَ صِدْقٍ» را از جمله نام های مدینه منوّره دانسته اند. اگر چه «حافظ ابن نجّار» «۶(۶) » به آن تصریحی نکرده است.

محمّد، رسول اللّه صلی الله علیه و آله پس از تدبیر شرایط هجرت- که با از خودگذشتگیِ علیّ بن ابوطالب علیه السلام آغاز شد- در همان شبِ مقرّر، از مکّه خارج گردید و به سوی کوهستان های اطراف عزیمت کرد.

از میان مهمترین کتاب ها و با توجّه به مقایسه و نقد، بیانِ ابن اسحاق در کتاب «السیره النبویّه» ابن هشام را مورد استناد قرار می دهیم که وی مواضع مسیر هجرت را چنین دانسته است:

مکه- غارثور- عُسفان- أمَجِ- قدید- الخرّار- ثنیهالمِرّه- لِقْفا- مَدْلَجه لِقف- مَدلجه محاج- مَرجَح- ذی کشد- الجداحه- الأجرد-

---

۱- جزء ۱۵، ص ۸۸، چاپ دارالفکر، چاپ ۱۹۵۶۱ م.

۲- ج ۶، ص ۲۱۲

۳- «خداوند- عزّوجلّ- در این مورد به رسول اللّه صلی الله علیه و آله اجازه می دهد و در قرآن مجید می فرماید: «ای رسول ما، پیوسته دعا کن که: بار الها! مرا به قدم صدق داخل گردان، و این امر دو ماه و چند روز پس از تبعیت کردن العقبه صورت پذیرفت و یارانش ابوبکر و عامر بن فهیره و دو یار دیگر، ملازم ایشان از مکه به مدینه، بودند.»

۴- در ذیل فصل «فی اسماء هذه البلده الشریفه» ج ۱، ص ۸

۵- وجوه قرآن، ص ۲۶۸، به اهتمام مهدی محقق، چاپ ۱۳۶۰ ش.

۶- در کتاب «اخبار مدینه الرّسول»، «اسماء المدینه و أوّل من سکنها» ص ۱۰

ذاسلم- العبابید- القاحَه- العَرْج- ثنیهالعائر- بطن رئم.

واقدی و ابن سعد، روایت دیگری را در «الطّبقات الکبری» ارائه کرده اند که تفاوت هایی با گفته ابن اسحاق دارد.

بررسی جامع روایات و گفته جغرافی دانان و مورّخان، توأم با کاوش های جغرافیایی مؤلف در سرزمین حجاز، بخشی مستقل از فصول آتی این کتاب است و مجال سخن در این مقال مختصر، که مقصد آن شرح و وصف آخرین منزلگاه هجرت (/ قبا) است، نمی باشد.

ابن کلبی در «روضه الاقشهری» وابن جوزی در «شرف المصطفی» و ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۱) معتقدند که محمّد رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه [وآله] و سلّم روز دوشنبه، چهارم ربیع الأوّل یا دوازده ربیع، وارد قُبا شد. ولی یعقوبی به اسناد دیگری که مؤیّد روز دوشنبه، هشتم ربیع الأوّل یا پنجشنبه دوازدهم ربیع الأوّل است، دسترسی داشته و آن را در «التاریخ» ثبت کرده است. اگرچه عقیده بیشتر مورّخان و محقّقان، مبتنی بر قبول روز دوشنبه است و به این حدیث ابن عبّاس در «السیره النبویه ابن کثیر» (۲) باور آورده اند که: «إنّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خرج من مکّه، یوم الإثنین و دخل المدینه یوم الإثنین.» (۳) ولی ابوریحان بیرونی (۴) ضمن نقد عقاید مختلف، جزم دارد که ورود پیامبر به قُبا در روز دوشنبه، هشتم ربیع الأوّل تحقّق پذیرفت.

ب: قُبا میزبان مهاجرین

یاقوت حموی (۵) می نویسد:

قُبا در اصل نام چاهی بوده است و محلّ سکونت «بنو عمرو بن عوف انصاری».

۱- ج ۱، ص ۲۲۷

۲- ج ۱، ص ۲۵۶

۳- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روز دوشنبه از مکه خارج و روز دوشنبه به مدینه وارد شدند.»

۴- الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۳۳۰، چاپ برلن، اهتمام ۱۹۲۳ م.

۵- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۰۱

بعضی از اهل لغت گفته اند: «قبوه» که با مدّ و قصر خوانده می شود.

عیاض می گوید: «الکبری» قرائت قصرِ آن را منع می کرد و معتقد بود که باید آن را «قبآء» خواند.

فیروز آبادی (۱) به رأی «خلیل بن احمد» اشاره می کند که وی معتقد بود: «قباء، هو مقصورٌ» و خود نظر می دهد که: «و هی فی الأصل اسم بئرٍ هناک عرفت القریه بها».

ابوحنیفه می گوید: قبا از قبوه مشتق شده است و آن به معنای جمع و وصل است و قزوینی (۲) این بیان مشهور جغرافی دانان را یاد آورده که قبا نام قریه ای است در دو میلی مدینه. (۳) هَمْدانی در «صفه جزیرهالعرب» (ص ۲۶۴)، که در نیمه اوّل قرن سوم هجری تألیف کرده است، قبا را از جمله «ارض یثرب» دانسته، می نویسد:

«أرض یثرب؛ المدینه و قبا و الفضاء واحد و العقیق و بطحان و سلع.»

آنچه مورّخان بر آن اتّفاق نظریه دارند، این است که قبل از رسیدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به قبا، مسلمانان یثرب و اهل قبا از هجرت محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله مطّلع شده بودند و هر روز در انتظار قدومش لحظه شماری می کردند. ابن کثیر در «البدایه والنّهایه» سند این فراز تاریخی را روایت «ابن اسحاق» دانسته است:

ابن اسحاق از محمّدبن جعفر، از عروهبن زبیر، از عبدالرّحمان بن عویم بن ساعده، از قول عدّه ای از صحابه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله نقل می کنند:

«وقتی خبر هجرت رسول را از مکّه شنیدیم، در انتظار مقدمش همه روزه قبل از روشنایی صبح، از منزل خارج می شدیم و به سمت حَرّه می رفتیم و نماز صبحگاهی را در آنجا به جا می آوردیم و به انتظار می نشستیم. آنقدر می ماندیم تا تحمّل گرمای آفتابِ حرّه غیر ممکن می شد و به خانه باز می گشتیم؛ تا این که روزی از روزها ...»

۱- المغانم المطابه، ص ۳۲۳

۲- آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۱۰۳

۳- ۲ میل/ ۳/ ۳۹۴۶ متر یا ۳۲۱۸ متر.

ابن قیم جوزی (۱) می نگارد:

«مسلمانان با گفتن اللّه اکبر، از قدوم رسول اسلام به وجد و شوق معنوی آمده، به میزان اخلاصشان او را احاطه و تمجیدها کردند؛ تا این که این آیه برپیامبر نازل گردید:

... وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذلِكَ ظَهِيرٌ» (۲) اسناد موجود در کتاب های سیره و حدیث، این گفته ابن اسحاق را تأیید می کند که محمّد، رسول اللّه صلی الله علیه و آله، پس از ورود به قبا، در منزل «کلثوم بن هِدْم» اقامت گزید و در بسیاری از اوقات، جهت دیدار با یاران، در خانه «سعدبن خیثمه» رحل اقامت می گزید.

ابن سعد در این خصوص نظر داده که: «روایت صحیح نزد ما نیز همین است». (۳) نک: خانه های مدینه، خانه سعد، خانه کلثوم.

قریه قبا، پس از ورود محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله و متعاقب آن مهاجرین، به صورت مهمترین و نخستین پایگاه تجمّع مسلمانان مهاجر مکّی و انصار مدنی در آمد و نیروی پراکنده معنوی، متمرکز و تحت رهبری مستقیم قرار گرفت. قبا دیگر برای مسلمانان روستایی خاموش و سرد نبود. ایمان و شوق، وحدت بخش ماده و معنی شده بود. این پایگاه معنویِ توحید و اشراق وحدت، یا آخرین منزلگاه هجرت، پیشگام همه آثاری شد که بر هجرت مترتّب گردید و هجرت را با همه برداشت ها و تعاریف متعدّدش، زینت بخش نام قبا نمود. و هجرت، اساس تاریخ گذاری در اسلام را با قبا توأمان ساخت و آن را یادآور نخستین روز ورود محمّد، رسول اللّه صلی الله علیه و آله در تاریخ و جغرافیا و معنویت

۱- زاد المعاد، ج ۲، ص ۵۴

۲- تحریم: ۴؛ «و اگر با هم برآزار او اتفاق کنید، باز خداوند یار و نگهبان اوست و جبرئیل امین و مردان صالح با ایمان و فرشتگان حق یار و مددکار او هستند.»

۳- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۴۰

اسلامی جلوه گاهی رفیع بخشید. (۱) محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله می خواست با توقّف ایّامی چند در قبا، منازل و قبایل یهودی مجاور یثرب را زیر نظر داشته باشد؛ تا پس از حصول اطمینان و تسلّط و شناخت موقعیت و پیوستن دیگر مهاجرین، به سوی یثرب حرکت کند.

پ: قبا، نخستین مسجد اسلام

در ایّام کوتاهِ اقامت در قُبا، محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت تا بر اساس اراده ای که آن را حکم الهی می دانست، مسجدی در این مکان بنا نهد و آن را سجدگاهِ عباد، و قرارگاه اهل تسلیم و خضوع کند؛ تا به سان دیگر اهل کتاب و سنّت همیشگیِ ادیان و نیاز روح دینی انسان، محلّی را دور از هر آرایش غرورآفرین بشری و آلایش نفسانی، وسیله تجمّع و تشکّل روح های بلند و نیروهای تعقّلی مسلمانان، در طریق عبودیّت و عبادت خدا گرداند.

این تصمیمِ مبتنی بر تقوای دینی، مقدّمه بنای مسجدی در قبا گردید، که اساس آن بر تقوا نهاده شده بود.

منابع مورد رجوع، نشان می دهد که مضامین تمامی روایت ها، از یک هم افقیِ خاص برخوردارند. نورالدّین سمهودی (۲) بیانِ ابن زباله را که مشهور همه منابع جغرافیایی مدینه است، چنین مورد استناد قرار داده است:

«و کان لکلثوم بن الهدم بقباء مربدٌ و المربدُ الموضعُ الذی یبسط فیه التمر لییبس. فأخذه منه رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] و سلّم- فأسّسه و بناه مسجداً». (۳)

۱- همچنین نک: نسائی، «سنن»، کتاب ۲۳، باب ۴۹؛ کتاب ۳۹؛ کتاب ۴۶، باب ۹؛ و همچنین صحیح بخاری، کتاب ۲، باب ۴؛ کتاب ۵۶؛ کتاب ۶۱؛ کتاب ۶۲؛ کتاب ۶۳؛ کتاب ۶۴ و نیز: صحیح مسلم، کتاب ۳۶؛ کتاب ۴۴؛ کتاب ۵۳؛ کتاب ۳۳

۲- وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، ج ۱، ص ۲۵۰

۳- «کلثوم بن هدم در قبا جایی برای خشک کردن خرما داشت، پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله آنجا را از وی گرفتند و مسجد ساختند.»

در حـدیثی که امـام بخـاری در «صـحیح»، کتـاب مناقب الأنصار، حـدیث ۳۹۰۶، بـاب هجره النّبی و أصـحابه الی المـدینه- از عروهبن زبیر نقل می کند، همین قول ابن زباله را تأیید کرده است که:

«محمّد رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم- ... لبث فی بنی عمرو بن عوف بضع عشـره لیله و أسّـِس المسجد الذی اسّس علی التّقـوی و صـلّی فیه رسول اللَّه ...» (۱) و یـا به روایت زهری- از عروه، در «السّـِیره النّبویه» (۲) «... و أسّـِس مسجد قباء فی تلک الأیّام».

این حـدیث با آنچه که ابن اسـحاق در «السـیره النبویّه» (۳) آورده و روایت ابن عائـد از ابن عبّـِاس، که مورد اسـتناد نورالـدّین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصـطفی» (۴) قرار گرفته و حدیث سـعیدبن مُسیّب از علیّ بن حسـین، که در «الروضه من الکافی» و «بحارالأنوارِ» مجلسی وارد شده، مطابقت کامل دارد.

آنچه مسلّم است، محمّد رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله، خود همدوش با دیگر مهاجرین و انصار، به بنای مسـجد همّت داشته است. فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (۵) و طبرانی در «الکبیر» از «شموس بنت نعمان» حدیثی را نقل کرده اند که گفت:

«نظرتُ إلی رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم- حین قدم و نزل و أسّـِس هذا المسجد؛ مسجد قباء، فرأیته یأخذ الحجر أو الصّخره حتّی یَهْصَرَهُ الحجره و انظر إلی بیاض التراب علی بطنه أو سُرّته، فیأتی الرجل من

۱- «در قبیله بنی عمرو بن عوف مـدتی مانـدگار شـد و مسـجدی را که بر اسـاس تقوی و پرهیزکـاری ایجـاد شـد، بنیان نهاد و پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله در آن مسجد، نماز به جای آورد.»

۲- ص ۲۶۷

۳- ج ۱، ص ۴۹۴

۴- ج ۱، ص ۲۵۰

۵- ص ۳۲۹

أصحابه و يقول: بأبی و أمّی يا رسول اللّه اعطِنی اكفِک، فيقول: لا. خذ مثله، حتی أسّسه». (۱) و به روايت ابن رواحه: «أفلح من يعالج المساجدا ...».

بی شک، اين كه كلينی در «فروع من الكافی» (۲) از طريق «معاويهبن عمار» آورده و می خوانيم كه: امام ابوعبداللّه گفته است: «مسجد قباء، فإنّه المسجد الّذی أُسّس علی التّقوی من أوّل يوم» به جهت آن است كه اساساً معمار اين بنا، مؤمن ترين مردمان؛ يعنی محمّد رسول اللّه صلی الله عليه و آله بوده است؛ تا آنجا كه اگر بخواهيم عارف عظمت معنوی چنين بنايی در اسلام بشويم، بايد آيه های ۱۰۷ و ۱۰۸ از سوره توبه را در نظر آوريم كه می فرمايد:

لَاتَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ. (۳) و در شأن مهاجرين و انصار، كه اين مسجد را بنا نهادند و در آن به عبادت ربّ العالمين پيشانی بر خاک ساييدند، می گويد:

فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ. (۴) و به تأكيد مجدّد قرآن:

... أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ .... (۵)

۱- «نگاهی به پيامبر خدا صلی الله عليه و آله افكندم، هنگامی كه قدم به اين مسجد مسجد قبا نهاد تا آن را بنا نمايد. او را ديدم چگونه سنگ و آجر حمل می كرد و چگونه خاک بر روی لباس و بدنش نشسته بود! مردی از صحابه نزديكش می رود و می گويد: ای پيامبر گرامی، پدر و مادرم فدای تو! آنچه را كه در دست داری به من بده، پاسخ می دهد: خير، تو نيز چنين آجرهايی حمل كن تا اين مسجد را بنا كنيم.»

۲- ج ۴، ص ۵۶

۳- توبه: ۱۰۸؛ «ای رسول ما، هرگز در مسجد آن ها گام مگذار كه همان مسجد قبا كه بنيانش از اول بر پايه تقوا، محكم بنا گرديده، سزاوارتر است بر اين كه در آن اقامه نماز كنی ....»

۴- توبه: ۱۰۸؛ «در آن مسجد، مردان پاكی كه مشتاق تهذيب نفوس خود هستند، در آيند و خدا مردان پاک و مهذّب را دوست می دارد.»

۵- توبه: ۱۰۹؛ «... آيا كسی كه مسجدی را به غرض تقوا و خدا پرستی تأسيس كرده و رضای حق را طالب است ....»

تفسیر و شأن نزول آیات یادشده، همراه با احادیثی چند در فضیلت و اهمیّت مسجد قبا- اوّلین مسجد اسلام- یکی از مهمترین مسائل تاریخ سال اول هجرت محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله است که عموم مفسّران و سیره نویسان و مورّخان، به استناد دیگر اقوال، به شرح و بررسی آن توجّه خاصّی مبذول داشته اند و این توجه نه تنها در قلمرو حیات محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از اهمیّتی ویژه برخوردار است، بل پشتیبان عظمت معنوی مسجد قبا در عقیده دینی اسلامی است؛ که آن را در میان مسلمانان، ابدیّتی روحانی بخشیده است:

۱- مفسّران در تفسیر آیات ۱۰۷ تا ۱۰۹ سوره توبه، به دو نظریه اساسی، که مبتنی بر سه گروه از روایات است، اشاره کرده و آن را مورد نقد و تحلیل قرار داده اند:

گروه اوّل، روایاتی در شناخت این که «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى» کدام مسجد است؟

مدارکی از آن، حکایت می کنند که مراد از این مسجد، «مسجد النّبی» است؛ چنانکه بیهقی در «دلائل النّبوّه» (۱) و مسلم در «صحیح» و نسائی در «سنن» (۲) به حدیثی از ابن ابی سعید الخدری که ابوسعید از او روایت می کند، تمسّک کرده اند. روایت از این قرار است:

«تماری رجلان فی المسجد الّذی أسّس علی التّقوی من أوّل یوم، فقال رجلٌ هو مسجد قباء و قال الآخر هو مسجد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فقال رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: هو مسجدی هذا!» (۳) نووی دمشقی (۴) ذیل روایت یاد شده می نگارد:

۱- ج ۱، فصل مسجد الرّسول.

۲- جزء ثانی، ص ۲۶، حاشیه امام سندی.

۳- «در باره مسجدی که از روزهای اول بر اساس تقوا و پرهیزکاری بنا گردید، دو مرد با هم بحث و جدل می کردند. پیامبر خدا فرمودند: این مسجد، مسجد من است.»

۴- المنهاج فی شرح صحیح مسلم، چاپ مصر، ۱۳۸۳ ه. ق. چاپ دارالفکر، حاشیه ارشادالساری، ج ۶، صص ۱۰۹- ۱۰۷

«هذا نصٌ بأنّه المسجد الّذی أسّس علی التّقوی المذکور فی القرآن.»

گروه دوم، مستنداتی است که می گوید: منظور از مسجد «أسس عَلَی التقوی»، مسجد قبا است؛ چنانکه یحیی بن حسن گفته علیّ بن ابی طالب علیه السلام را در «اخبار المدینه» چنین نگاشت:

«حدّثنا بکربن عبدالوهّاب ... عیسَی بن عبداللَّه عن أبیه عن جدّه عن علیّ بن أبی طالب إنّ النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- قال: المسجد الذی أسّس عَلَی التقوی من أوّل یوم هو مسجد قباء». (۱) و کلینی در «فروع من الکافی» (۲) به نقل از ابوعبداللَّه نوشته است:

«مسجد قباء، فإنّه المسجد الّذی أسّس عَلَی التّقوی من أوّل یوم ...» (۳) بر این اساس و با توجّه به احادیث متعدّدی که از طریق سلسله راویان مذاهب اسلامی آورده شده است، بیان «ابن حَجر عسقلانی» در «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» (۴) ذیل حدیث ۳۹۰۶/ ۳۹۰۸، ما را اطمینان می بخشد که:

«فالجمهور علی أنّ المراد مسجد قباء و هو ظاهر الآیه». (۵) سهیلی نیز تأیید می کند که جمله: «مِن أوّل یَومٍ» یقتضی أنّه مسجد قباء، لأنّ تأسیسَه کان فی أوّل یومٍ حلّ النّبیّ بدار الهجره». (۶)

۱- «بکر بن عبدالوهاب ... عیسی بن عبداللَّه از پدرش، از جدش، از علیّ بن ابی طالب نقل می کند که پیامبر خدا فرموده است: مسجدی که از اولین روز بر اساس تقوا و پرهیزکاری بنا نهاده شد، مسجد قبا است.»

۲- ج ۴، ص ۵۶۰، باب الحج.

۳- «مسجد قبا، مسجدی است که از نخستین روز، بر اساس تقوا بنا نهاده شده است.»

۴- ج ۹، ص ۲۴۵

۵- «اکثریت بر این عقده هستند که منظور همان مسجد قبا است و آیه نیز بر آن دلالت دارد.»

۶- «از اولین روز، مسجد قبا بوده است؛ زیرا ساختمان آن همزمان با اوّلین روزی بود که پیامبر خدا بر زمین هجرت قدم نهادند.» نک: فتح الباری، همان مأخذ.

گروه سوم، گفته های مستندی است که می گوید: آیات یاد شده در شأن هر دو مسجد قبا و مسجدالنّبی است؛ زیرا به عقیده پژوهندگانی که به این مستندات روی آورده اند، روشن است که هر دو مسجد در روزهای نخستِ هجرت، بر اساس تقوا بنا شده اند و این نظریّه، جامع هر دو گروه روایات می باشد؛ اگر چه این بخش از آیه ... فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا از دیدگاه محقّقانه غالب مفسّران، قبا است و ابوداود در «سُنن» از ابوهریره و او از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یاد می کند که: «نزلت ... فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا ... فی أهل قباء». (۱) ابو عبداللَّه قرطبی در «الجامع لأحکام القرآن» (۲) ذیل آیه مذکور به کلمه «فیه» تمسّک جسته، می گوید: «ضمیر الظرف یقتضی الرجال المتطهّرین، فهو مسجد قباء». (۳) همچنین رجوع کنید به کلام ابن کثیر در «البدایه و النّهایه» (۴) و طبرسی در «مجمع البیان فی تفسیر القرآن». (۵) ۲- به استثنای قرآن، حدیثی از محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در منابع نخستین و مشهور حدیث و سیره و تاریخ اسلام نوشته شده که سند دیگری بر فضیلت معنوی مسجد قبا در عقیده اسلامی است:

در «سُنن ترمذی»، کتاب دوم و «سنن ابن ماجه»، کتاب پنجم و «الطبقات الکبری»، جزء اول (ابن سعد)، و «مسند احمدبن حنبل»، جزو سوم و ابن شبّه و ابن زباله در «اخبارالمدینه» و طبرانی در «الکبیر» از محمّد صلی الله علیه و آله به سلسله متعدّد ثبت کرده اند که فرمود:

«الصّلاه فی مسجد قباء کعدل عمره» (۶) یا «الصلاه فی قباء کعمره» یا «مَن صلّی فیه کان کعدل عمره» یا «من تطهّر فی بیته ثمّ أتی مسجد قباء فصلّی فیه صلاه، کان له کأجر

۱- آیه «در آن مسجد مردان پاکی که مشتاق تهذیب نفوس خود هستند» درباره مردم قبا نازل شده است.

۲- ج ۸، ص ۲۵۸

۳- «ماهیت محل، شایسته مردان پاک و منزّه است و آن مسجد قبا است.»

۴- ج ۳، ص ۲۰۹

۵- جزء ۱۰، صص ۱۴۳ و ۱۴۴، چاپ دارالفکر ۱۹۵۶ م.

۶- «نماز خواندن در مسجد قبا، اجر عمره دارد.»

عمره» (۱) یا «مَن توضّأ فأسبغ الوضوء ثمّ جاء مسجد قباء فصلّی فیه رکعتین، کان له عدل عمره» (۲) یا «مَن خرج حتّی یأتی هذا المسجد قباء فصلّی فیه کان له عدل عمره». (۳) در منابع روایتی اهل بیت علیهم السلام از این احادیث یادهای مکرّری می خوانیم؛ از آن جمله در «کامل الزّیاره» از ابی محمد بن ضمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از علی، از حسن، از عبداللَّه، از جریر، از ابوعبداللَّه روایتی آمده است که مجلسی آن را در «بحارالأنوار» (۴) مورد استناد قرار داده است.

پس از بنای مسجد قبا و هجرت پیامبر از قبا به مدینه و استقرار مهاجرین در کنار انصار، محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله با وجود آن که مسجد مدنی را پایگاه همه فعّالیّت های دینی قرار داده بود، مع ذلک از مسجد قبا بریده نشد و همیشه، در هر فرصتی که می یافت، به زیارت و نماز و عبادت در قبا، میل و شوقی وافر ابراز می فرمود و عمل به آن را سنّت شایسته و بایسته راه عرفان مسلمانی می دانست.

در «صحیح» بخاری و مسلم از ابن عمر آمده است: «کان النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یأتی قُباء راکباً و ماشیاً، فیُصلّی فیه رکعتین». (۵) و «نسائی» حدیث را با این لفظ آورده است که: «کان یأتی مسجد قباء کان سبت راکباً و ماشیاً».

این حدیث و دیگر آورده هایی که چنین مضمون و منظوری را در عقاید محمّد صلی الله علیه و آله بیان کرده اند، در اهمّ منابع حدیث سنّت، تحت عنوان «زیاره النّبیّ، و ابن عمر لمسجد قباء کلّ سبت» ثبت گردیده است. (۶)

۱- «کسی که در منزلش، خود را پاک و تمیز نماید، سپس به مسجد آید و در آنجا نماز بخواند، اجر عمره نصیبش می شود.»

۲- «کسی که به طور کامل و صحیح وضو بگیرد سپس به سوی مسجد روی آورد و دو رکعت نماز در آن به جای آورد، اجر عمره نصیبش می شود.»

۳- «کسی که قصد آمدن به این مسجد قبا کند و در آن نماز بخواند، اجر عمره نصیبش می شود.»

۴- ج ۲، ص ۲۱۲، فصل «المزار»، باب هفتم.

۵- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیاده و سواره به مسجد قبا می آمد و دو رکعت نماز در آن به جا می آورد.»

۶- از آن جمله در «صحیح» بخاری، کتاب ۲۰ و «صحیح» مسلم، کتاب ۱۵ و «سنن ابوداود»، کتاب ۱۱ و نسائی در «سنن»، کتاب ۸ و «الموطأ»، مالک، کتاب ۹ و «الطّبقات الکبری»، ابن سعد، جزءاوّل وچهارم و «مسند» احمد، جزء ۲ و «مسند» طیالسی، حدیث ۱۸۴۰؛ همچنین از ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری»، ج ۳، ص ۶۸

ت: بنای مسجد قبا

موقعیّت و شکل هندسی مسجد قبا در زمان حیات محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و تغییرها و مرمّت ها و توسعه هایی که بعدها در طول تاریخ حجاز بر آن صورت پذیرفت، از اهمّ مسائلی است که باید به آن توجّه کنیم:

در تعیین محلّ محراب مسجد قبا، قبل از تحوّل قبله از بیت المقدس به کعبه و محلّ محراب، بعد از تغییر جهت قبله، روایات و نظرات مختلفی در مآخذ معتبر نقل و نقد شده است؛ که مجموعاً اختلاف چندانی با هم ندارند. تفاوت هایی که ملاحظه می شود، با توجّه به این که غالب نظرها مبتنی بر مطالعات عینی و محلّی مسجد قبا نبوده، اشتباهاتی را موجد شده است. با این همه، از مجموعه شناسایی ها و جمع بندی اقوال و تطبیق آنها توسّط حقیر در محلّ بنای مسجد و با توجّه به نقشه های ادواری موجود در «اداره اوقاف مدینه» و اظهار نظر خبرگان آثار مدینه و ده ها رساله و کتاب، به این نتیجه رسیدم که مسجد را محمّد صلی الله علیه و آله در «مربد» کلثوم بن هدم بنا نهاد و آن در قسمت شمالی خانه کلثوم و مجاور غربی خانه سعدبن خیثمه بوده است.

سقف مسجد روی سه ردیف ستون استوار شده بود که هر ردیف در وسط و موازی آن در جنوب و شمال قرار داشته است.

این بنا از شمال مجاور زمین وسیع و از غرب مجاور زمین سعدبن خیثمه و «بنوعطیه» محصور شده بود.

محلّ محراب محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله قبل از تغییر جهت قبله، در منتهی الیه دیوار شمالی مسجد که به زمین فراخ شمالی متّصل بوده، واقع بود و این محل در وسط طول شرقی- غربی دیوار یا کنار ستون سوم می باشد.

بعد از تغییر جهت قبله از بیت المقدس یا جهت شامی مسجد به کعبه، یا جهت جنوبی مسجد، محلّ محراب از ستون سوم دیوارِ سمت شمالی مسجد، به ستون سوم دیوار سمت جنوبی مسجد تغییر مکان داده است.

ابو سعید خدری گفته است: «لما صرفت القبله أتی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله]

و سلّم- مسجد قباء فقدم جدار المسجد إلی موضعه الیوم و أسّسه». (۱) با این تجسّم و توجّه، به راحتی می توانیم منظور و جهات روایات تاریخی ذیل را دریابیم:

ابن زباله روایت می کند: «انّ النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إلی الأسطوان الثّالثه فی مسجد قباء الّتی فی الرّحبه». (۲) از این ستون سوم، که قسمت فوقانی آن چوب کاری شده و به نقوشی مزیّن گشته بود، تحت عنوان ستون «المخلّقه» در روایات یاد شده است.

ابن شبّه از واقدی به نقل از مجمع بن یعقوب، حدیثی را آورده که: «کان المسجد فی موضع الأسطوان المخلّقه الخارجه فی رحبه المسجد» و این محل، مکانی است که به روایت ابن رقیش، «ابن عمر» نماز خود را در آن به جای می آورد؛ زیرا «یقصد بذلک مسجد النّبیّ صلی الله علیه و آله الأوّل» و این مکان به بعد از تغییر جهت قبله مربوط بوده است؛ چنانکه با صراحت در روایت ابن زباله، از «عبدالملک بن بکربن ابی لیلی»، به نقل از پدرش چنین می خوانیم که: «انّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- صلّی فی مسجد قباء إلی الأسطوان الثّالثه فی الرّحبه إذا دخلت من الباب الّذی بفناء دار سعدبن خیثمه». (۳) فیروز آبادی، (متوفّای ۸۱۷ ق.)، (۴) بی آن که تردیدی داشته باشد، از محلّ نماز محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در مسجد قبا یاد کرده، می نگارد:

«وفی صحنه ممّا یلی القبله شَبه محراب علی مصطبه هو أوّل موضع رکع فیه النّبیّ صلی الله علیه و آله». (۵)

۱- «از زمانی که قبله تغییر یافت، پیامبر گرامی، قدم به مسجد قبا نهاده، دیوار مسجد را جلو بردند که تا به امروز موجود است و آن گاه آن را بنا کردند.» برای توضیح بیشتر، نک: نویری، «نهایه الإرب»، جزء ۱۶، ص ۳۴۵

۲- «پیامبر گرامی تا ستون سوم مسجد قبا، که در حیاط است، نماز به جای آورد.»

۳- «پیامبر گرامی در مسجد قبا تا کنار ستون سوم، که در حیاط است، نماز به جای آورد. اگر از دری که در آستانه منزل سعدبن خیثمه است، وارد شوید.»

۴- در «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۳۲۴

۵- «در حیاط مسجد، پس از قبله، جایی شبیه محراب است، آنجا اوّلین محلّی است که رسول گرامی رکوع نمود.»

سپس به گفته ابن عمر استناد جسته که: «إذا دخله صلّى إلى الأسطوانه المخلّقه و کان ذلک مصلّى رسول اللَّه ...» (۱) بنابر این، آنچه مسلّم است، محلّ سجدگاه محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بعد از تغییر جهت قبله، در کنار ستون سوم، که در آن ایّام حدوداً در خارج شبستان واقع شده و بعدا مخلّقه گردید، قرار داشته است؛ چنانکه روایت یحیی، حدیث موسی بن سلمه را به یاد ما می آورد که: «رأى أبا الحسن علیّ بن موسى الرّضا یصلّی إلى هذه الأسطوانه الخارجه». (۲) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجد قبا از طرف خلیفه سوم؛ عثمان بن عفّان تعمیر شده و مساحت آن گسترش یافته است.

نورالدّین سمهودی در نیمه دوم قرن نهم هجری و با توجّه به موقعیّت بنای مسجد در آن ایّام، از ابن شبه نقل قول می کند که: «انّ ما بین الصّومعه إلى القبله زیاده زادها عثمان بن عُفّان». (۳) صومعه، در استنادِ یاد شده، همان محلّ مناره ای است که در زاویه غربی مایل به جانب شام ساخته شده است. بنابر این، قسمت های اضافه و افزوده شده توسّط عثمان بن عُفّان شامل قسمت شرقی و شمالی مسجد و قسمت غربی- شمالی جانب درِ بزرگ تا محلّ مئذنه فعلی بوده است.

پس از عثمان بن عفّان، بنای مسجد قبا، از سمت شرقیِ آن، توسّط «عُمربن عبدالعزیز» والی مدینه، در عهد «ولیدبن عبدالملک اموی» (۹۳- ۸۷ ق.) توسعه یافت و ساختمان قدیمی آن، به طور کلّی دوباره سازی شد.

مورّخان گفته اند: در این تجدید بنا، مصالح جدیدی؛ از قبیل سنگ، آهن و گچ، جایگزین مصالح قدیمی گردید و به احداث مناره بلند و کاشی کاری دیوار و محراب

۱- «اگر شخصی وارد آن مسجد شد، به سوی ستون- گچ کاری شده- روی آورد نماز گزارد، آنجا محلّ نماز خواندن رسول گرامی بوده است.»

۲- «ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام را دیده است که تا کنار این ستون بیرونی، نماز به جای می آورد.»

۳- «میان صومعه تا قبله، فاصله ای است که عثمان بن عفان آن را افزوده است.»

مسجد و به کارگرفتن چوب ساج در سقف مسجد اشاره کرده اند، که همگی از یک تجدید بنای اساسی به همّت عُمربن عبدالعزیز در اواخر قرن اوّل هجری، حکایت می کند.

محمّدبن ابی بکر تلمسانی، در سال ۳۴۸ ه. ق. از بنای مسجد قبا وصفی ارائه داده است که نشان می دهد در قرن چهارم، بنای مسجد، معمور و مجلّل بوده است. تلمسانی آن را مربّع و مساحتش را ۷۰* ۷۰ (/ ۴۹۰۰) ذرع دانسته است که سایه بان های اطراف و شبستان آن مجموعاً ۴۳ ستون و مناره اش در رکن غربی، ۱۶۰ پلّه داشته است. (۱) کمّ و کیف بنای مذکور همچنان تا اواسط قرن ۴ قمری پابرجا بوده است و بر اثر مرور زمان، فرسودگی و پوسیدگی های بنای مسجد نمایان و آن را در معرض خطر فرو ریختن و خرابی قرار داد. تا این که در سال ۴۳۵ ق. «ابویعلی حسینی» آن را تعمیر و مرمّت کرد و از خود کتیبه ای به جای نهاد که بعدها ضمن خاک برداری و تعمیرات مجدّد به دست پژوهندگان افتاد. متن کتیبه نه تنها به نام بانی آن اشاره صریح نموده، بلکه از تاریخ اتمام و نام معمار آن چنین یاد کرده بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ* إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ .... أمر بعماره مسجد قباء الشریف، أبو یعلی أحمدبن الحسن بن أحمدبن الحسن ابتغاء ثواب اللَّه و جزیل عطائه ... علی ید الشریف حسن المسلم ... ابن عبداللَّه بن مساک فی سنه خمس و ثلاثین و أربعمائه». (۲) نایب الصّدر شیرازی (۳) ضمن وصف مشاهدات خود از مسجد قبا، به این کتیبه اشاره کرده و آن را در فاصله بیست ذراعی سمت چپ محراب اصلی مسجد دیده است.

۱- «وصف مکه و المدینه و بیت المقدس» تألیف محمدبن ابی بکر تلمسانی. نیز نک: مجلّه العرب، تصحیح: حمد الجاسر، ج ۵ و ۶، ذوالقعده و ذوالحجّه ۱۳۹۲ ق، دارالیمامه، ریاض.

۲- «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، تعمیر مساجد خدا به دست کسانی است که ... به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند، مسجد قبا در سال ۴۳۵ توسط حسن بن عبداللَّه بن مساک بنا و به دستور ابو علی احمدبن حسن بن احمد بن حسن رضوان اللَّه علیه بازسازی گردید.»

۳- تحفه الحرمین، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۶ ق، ص ۲۴۹

در سال ۵۵۵ ه. ق. جمال الدّین اصفهانی وزیر (۱) و بانی بنای رباط العجم مـدینه، فرمان تجدید بنای آن را صادر کرد و بنای مسـجد قبا دیگربار دوباره سازی شـد. (۲) نورالـدّین سَـمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصـطفی» تصـریح می کنـد: از روی نقوشی که در مسجد دیده، پی برده که ناصربن قلاوون در سال ۷۳۳ ق. به تعمیرات اساسی مسجد همّت گماشته است.

در سال ۸۴۰ ه. ق. سـقف مسـجد به فرمان اشـرف بُرسْبای از حکام ممالیک برجی و به همّت ابن قاسم محلی تجدید و بعضی قسمت های آن ترمیم گردید.

در سال ۸۷۷ ق. که مقارن با اقامت نورالدّین سمهودی در مدینه بود، مناره مسجد خراب شد و آن را به فرمان «اشرف قایتبای» (متوفّای ۹۰۱ ه. ق.) از «ممالیک» و به همّت جناب «خواجگی شمسی بن زمن» در سال ۸۸۱ ق. تجدید بنا کرده و در بازسازی دیگر قسمت های مسجد کوشش نمودند.

در عصـر تسـلّط «عثمانی ها» بر سـرزمین حجاز، بنای مسجد قبا توسّط سلاطین عثمانی ترک، تعمیر و مرمّت گردید که آخرین آن، در زمان سـلطان محمود عثمانی و فرزندش سلطان عبدالمجید عثمانی در طول سال های ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۵ ه. ق. روی داد که به نظر می رسـد در این تعمیرات، به مساحت قـدیمی مسـجد افزوده نشده است. (۳) میرزا حسین فراهانی (۴) در سفری که به سال های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳ ق. صورت پـذیرفت، مسـجد قبـا را زیارت و از بنای آن یادی کرده است که ظاهراً مربوط به بعـد از اتمام ترمیم های انجام یافته در زمان عبدالمجید عثمانی است. از این کلام او که می نویسد:

«مسـجد قبـا مسـجد کوچکی است که سـقف نـدارد و سه طرف آن خراب و یـک طرف آن آبـاد است ...» معلوم می شود که عثمانی ها تنها به بازسازی قسمت قبلی آن همّت گماشته بودند.

با این همه عقیده حقیر بر آن است که میرزا حسین فراهانی در این توصیف، راه صواب را

۱- زنگیان موصل/ بنی زنگی/ اتابکان موصل ۵۱۶/ ۶۶۰ ه. ق.

۲- «دوله الأتابکه فی الموصل»، سیّد جمیلی، ۱۹۷۰، بیروت، دارالنّهضه العربیّه.

۳- «رحلهالحجازیّه»، بتنونی، ص ۲۲۴.

۴- سفرنامه قفقاز- عثمانی- مکه، ص ۲۹۲

طی نکرده و اشتباهاً بنای مخروبه دیگری را قبا دانسته است! زیرا امیر الحاج مصری، رفعت پاشا (۱) در سال ۱۳۱۸ ق. مسجد قبا را زیارت کرده و مشاهدات خود را در وصف بنای مسجد نگاشته است و این از مآخذ نادری است که ما را در جریان وضعیّت مسجد قبا، پس از آخرین تعمیرات آن در سال ۱۲۴۵ ق. می گذارد.

رفعت پاشا ضمن نقل اقوال سمهودی می نویسد:

شبستان های مسجد بر ۲۹ ستون استوار است و بنایی است محکم که برای استقامت دیوارهای آن، از خارج جرزکاری شده است و سنگ نبشته ای مُعرّف آخرین تعمیر و ترمیم آن در سال ۱۲۴۵ ه. ق. در قسمت فوقانی درِ بزرگ کار گذارده بودند که تا امروز (۱۳۹۷ ه. ق.) در جای خود برقرار است. این سنگ نبشته، به خطّ نستعلیق پخته و ذیل آیه: لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی ...

قصیده ای را به ترکی نقر و حک کرده که به خطّ خطّاط مشهور ترک در قرن ۱۳ ق. یساری زاده است:

یازُپ تاریخ تامین مسجده شکر ایلدم «پرتو» (۲) بومسجد اولدی ویران ایلدی محمودخان آباد

المذنب العاصی، یساری زاده، مصطفی عزّت- غفر اللّه ذنوبهما- (۳) رفعت پاشا از بنای مسجد قبا در میانه سال های ۱۳۱۸- ۱۳۲۵ ق. سه تصویر تهیّه کرده که در کتاب خود به چاپ رسانده است. در این پیکره ها، به خوبی موقعیّت ظاهری بنای مسجد و مناره بر افراشته آن از خارج و داخل نمایانده شده است.

آخرین توسعه و ترمیمی که در بنای مسجد قبا صورت پذیرفت، در سال ۱۳۸۸ ق.

به امر ملک فیصل بن عبدالعزیز بود.

پس از بررسی و مطالعات هیأت اجرایی توسعه مسجد قبا، که به ریاست ابن زیدان، وکیل «وزاره المواصلات» دولت تشکیل شده بود، مقرّر گردید بر اساس پیشنهاد «ابراهیم بن علی عیاشی» کارشناس آثار مدینه، از جانب ضلع شمالی به مساحت مسجد

۱- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۳۹۴

۲- پرتو، تخلّص شاعر بوده است.

۳- نایب الصّدر شیرازی در «تحفهالحرمین» چاپ سنگی، ص ۲۴۹، بمبئی، چاپ ۱۳۰۶ ق.

افزوده شود. طول این افزایش از شرق به غربِ مسجد ۳۶ متر و عرض آن از جنوب به شمال ۴ متر بوده است که در نتیجه مجموع مساحت افزوده شده به بنای مسجد قبا توسّط سعودی ها، حدود ۱۴۴ متر مربّع می شود.

منظور هیأت اجرایی توسعه مسجد از انتخاب این مقدار افزایش مساحت، آن هم در قسمت شمالیِ مسجد، ایجاد فضای مخصوصی برای نماز و رفت و آمد زنان بود. درِ قسمت زنانه مسجد (باب النّساء) هم اکنون در ضلع شرقی شمال مسجد قرار دارد. این توسعه که توأم با ترمیم و بازسازی دیگر قسمت های فرسوده مسجد صورت پذیرفت، مجموعه مساحت مسجد قبا را از ۱۲۷۶ مترمربّع به ۱۴۲۰ مترمربّع توسعه داد و به تصریح یکی ازکارشناسان اوقاف مدینه، مبلغ ۰۰۰ ۸۰۰ ریال سعودی هزینه برداشت.

محراب فعلی مسجد، که با کمال هنرمندی گچ بری و قسمت فوقانی آن کاشی کاری شده است، از دستان چیره دست هنرمندانی که چنین اثر بزرگی را آفریده اند، پرسش می کند؛ زیرا مسلّم است که از آنِ اهل حجاز و نجد نیست.

پژوهش ها نشان داد که «حبیب بورقیبه» رییس جمهوری تونس، هنگام دیدار از مدینه، خواستار شد تا هنرمندان تونسی، محراب مسجد قبا را به نقوش گچ بری مزیّن سازند. پس از تصویب، تونسی ها این شاهکار هنری را آفریدند.

در سمت راست محراب مسجد، منبری قدیمی جای دارد که مربوط به سال ۸۸۸ ق. و از هدیه های اشرف قایتبای به مسجدالنّبی بوده است.

تحقیقات تاریخی نشان می دهد قبل از سال ۹۹۸ ق. پیش از آن که سلطان مراد عثمانی، منبری پرشکوه جهت محلّ منبر رسول صلی الله علیه و آله (۱) در مسجدالنّبی ارسال بدارد، منبر اهدایی قایتبای زینت بخش محلّ منبر رسول صلی الله علیه و آله بوده است، که پس از ارسال منبر مراد عثمانی، منبر قایتبای را به مسجد قبا فرستادند تا در کنار محراب مسجد جای دهند.

شبستان های مسجد قبا، هم اکنون دارای ۳۹ ستون می باشد که چهار ستون آن دو به دو به هم پیوسته اند:

۱۲ ستون در شبستان شمالی مسجد، که از بناهای «سعودی» است و ۸ ستون دیگر

۱- در فصل مستقل، در این خصوص بررسی جامع تری صورت خواهد گرفت.

در شبستان های شرق و جنوبیِ- مجاور حدود واقعی مسجد قبا در عصر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله- که از آثار عثمان بن عفّان و عمربن عبدالعزیز می باشد و ۳ ستون در قسمت مسقّف مدخل درِ بزرگ مسجد، که ایضاً در محدوده توسعه مسجد توسّط خلیفه سوم بوده است.

در نتیجه محل یا مساحت بنای مسجد قبا، که به دست محمد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بنا نهاده شد، در محدوده شبستان جنوبی (قبلی) مسجد جای داشته است که حدّ آن، در قسمت شمالی، حدّ صحن و شبستان، از شرق به غرب تا ستون چهارم، و از قسمت جنوبی محصور می شود به: ۵ ستون، که در وسط و موازی ستون های جنوبی و شمالی یک ردیف پنج ستونی دیگری قرار دارد.

نک: پیکره های ۱- ۱؛ ۲- ۱؛ ۳- ۱؛ ۴- ۱؛ ۵- ۱ و: نقشه های ۱- یکم؛ ۲- یکم.

نقشه ۱- یکم؟؟؟

فصل دوم: مسجد جمعه

الف: نخستین نماز جمعه

پژوهش در مهمترین متون تاریخ اسلام تا قرن ۷ ه. ق. و مشهورترین تفاسیر و جوامع و مراجع حدیث مذاهب اسلامی و اهمّ تألیفات تاریخ و اخبارِ حجاز عموماً و مدینه خصوصاً، نشان می دهد که در مستندات تاریخی، در باره چگونگی رویداد برگزاری نماز جمعه محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و مکان آن در مدینه، اتّفاق نظر است:

۱- مسعودی در «مروُج الذّهب و معادن الجوهر»، پس از شرح حرکت محمد صلی الله علیه و آله از قبا به یثرب می نویسد:

«حتّی أدرکته الصّلاه فی بنی سالم فصلّی فیهم الجمعه و کانت أوّل جمعه صُلّیت فی الإسلام». (۱) ۲- محمّدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک» (۲) می نگارد:

«السَّنه الأولی من الهجره فمن ذلک تجمیعه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بأصحاب الجمعه فی الیوم الّذی ارتحل فیه من قباء و ذلک أنّ ارتحاله عنها

۱- «هنگامی که در میان قبیله بنی سالم بود، وقت نماز فرا رسید، لذا نماز جمعه را در میان آنان به جای آورد و این اولین نماز جمعه ای بود که در اسلام به جای آورده شد.»

۲- ج ۳، ص ۱۲۵۶

کان یوم الجمعه عامداً المدینه فدرکته الصّلاه الجمعه فی بنی سالم بن عوف ببطن وادٍ لهم قد اتّخذ الیوم فی ذلک الموضع مسجد فیما بلغنی و کانت هذه الجمعه أوّل جمعه جمعها رسول اللّه فی الإسلام فخطب فی هذه الجمعه و هی أوّل خطبه خطبها بالمدینه فیما قیل». (۱) ۳- مقریزی در «امتاع الأسماع بما للرّسول من الأنباء و الأموال و الحفده و المتاع» صریحاً به این بیان معروف تاریخ اسلام اشاره کرده که:

«فلمّا أتی مسجد بنی سالم جمَّعَ بمن کان معه من المسلمین و هم إذ ذاک مائه و قیل کانوا أربعین و هی أوّل جمعه أقامها- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی الإسلام ...». (۲) ۴- أبواسحاق حربی در «المناسک و أماکن طرق الحجّ و معالم الجزیره» (ص ۴۰۲)، در قرن سوم هجری ذیل: مساجد النبی صلی الله علیه و آله بالمدینه، می نویسد:

«و یقال إنّه جمع أوّل جمعه فی مسجد بنی سالم و فی مسجد بنی عاتکه». (۳) ۵- فیروزآبادی (متوفّای ۸۱۷ ق.) در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۱۵۰)، از مسجد جمعه، ذیل «رانوناء» یاد کرده، می نگارد: «رانوناء بنونَیْن ممدوداً، مثال

۱- «در سال یکم هجری، از آن جمله، پیامبرگرامی روزی که از قبا به سوی مدینه حرکت کردند. مردم را برای نماز جمعه دعوت کردند و این روز مصادف با روز جمعه بود و نیز نماز جمعه را در میان قبیله بنی سالم بن عوف، در منطقه ای، در داخل درّه ای به جای آوردند، که امروز در آن محل، آن طور که اطلاع داده اند، مسجدی بر پا نموده اند و این جمعه، اولین جمعه ای است که رسول گرامی به پا داشتند و در آن، خطبه ای خواندند که اوّلین خطبه آن حضرت در مدینه بوده است.»

۲- «هنگامی که آن حضرت وارد مسجد بنی سالم شدند، مسلمانان همراه را، که تعدادشان بالغ بر یکصد نفر و به روایتی چهل نفر بودند، جمع نمود و این اوّلین جمعه در اسلام است که رسول خدا به جماعت به پا داشتند.»

۳- «گفته می شود آن حضرت اوّلین نماز جمعه را در مسجد بنی سالم و مسجد بنی عاتکه به پا داشتند.»

عاشوراء». سپس به قول ابن اسحاق استناد جسته که:

«لمّا قدم النّبیّ المدینه أقام بقباء أربعه أیّام و أسّس مسجده علی التّقوی و خرج منها یوم الجمعه فأدرکت رسول اللّه الجمعه فی بنی سالم بن عوف و صلّاها فی المسجد». (۱) سپس اظهار نظر می کند که پیامبر: «صلّی بهم فی بطن الوادی فی بنی سالم». (۲)
۶- نورالدّین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» (۳) از ابن شبه، از کعب بن عجزه روایت می کند:

«رسول بزرگوار وقتی عازم مدینه بود، در مسجد بنی سالم، که به آن عاتکه می گفتند، اوّلین نماز جمعه را خواند.»

و از اسماعیل بن ابی فدیک یاد می کند که او از عدّه ای از اهل وثوق حکایت کرده که:

«اولین نماز جمعه ای را که پیامبر با اصحاب در مدینه به جای آورد، هنگامی بود که از قبا عازم مدینه بود و در مسجد قبیله بنوسالم که به نام مسجد عاتکه مشهور بود، فریضه جمعه را به جای آورد.»

همچنین به روایت یحیی، که مؤیّد روایات یاد شده است، استناد می کند.

۷- مجلسی در «بحارالأنوار» (۴) ذیل شرح وجه تسمیه جمعه، به بیان و رأی شیخ

۱- «هنگامی که پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، چهار روز در قبا اقامت نمودند و مسجدی را بر اساس تقوی و پرهیزکاری بنا نهادند و روز جمعه از قبا خارج شدند و آن حضرت نماز جمعه را در مسجد میان قبیله بنی سالم بن عوف به پا داشتند.»
۲- «نماز را در پایین وادی، میان بنی سالم به جای آوردند.»
۳- فصل ۱۱، باب ۳، فصل ۳، باب ۵
۴- ج ۱۹، ص ۱۲۵

طبرسی در تفسیر آیه جمعه از ابن سیرین، به نقل از «مجمع البیان» (۱) استناد کرده و تأیید می کند که:

«رسول اسلام هنگامی که هجرت کرد، وارد قبا شد و در (میان) بنوعمروبن عوف منزل گرفت. آن روز که وارد قبا شد، روز دوشنبه دوازده ربیع الأوّل بود.

پس دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه و پنج شنبه را در قبا گذراند و مسجدی برایشان ساخت. سپس روز جمعه آنجا را ترک و به قصد مدینه حرکت کرد. در (میان) بنوسالم بن عوف، در بطن وادی، که در آن روز محلّی را به مسجد اختصاص داده بودند، وقت نماز جمعه رسید و رسول گرامی نماز جمعه را خواند و این اوّلین جمعه ای بود که رسول اسلام برگزار فرمود و خطبه خواند و آن هم اوّلین خطبه ای بود که در مدینه خواند ...».

۸- دشتکی می نویسد:

«آن سرور، روز جمعه بود که از قبا بیرون رفت تا به شهر مدینه در رود و بر شتر سوار می رفت. چون به (قبیله) بنی سالم بن عوف رسید، وقت نماز جمعه درآمد. در بطن وادیِ رانونا خطبه ای در غایت فصاحت و بلاغت بخواند و مردم را بر تقوی و پرهیزگاری و نیکویی تحریص نمود و نماز جمعه بگزارد و آن، اوّل خطبه و جمعه ای بود که حضرت خواند و برگزارد. (۲)

۹- بیهقی در «دلائل النّبوّه» (ج ۱)، فصل «مسجد الرّسول» می نویسد:

«آنگاه پیامبر روز جمعه سوار شدند و بر قبیله بنی سالم عبور فرمودند و میان ایشان نماز جمعه گزاردند و این نخستین نماز جمعه بود که در مدینه گزارده آمد و قبله ایشان همچنان بیت المقدس بود.» (۳) و به همین سان، گفته ها و آورده های ابن اسحاق در «السیره النّبویه» و ابن کثیر در

۱- جزء ۲۸، ص ۷۲، چاپ دارالفکر، ۱۹۵۴ م.

۲- الأحباب فی سیره النّبیّ.

۳- همچنین نک: نویری «نهایه الارب»، جزء ۱۶، ص ۳۴۱، چاپ دارالکتب، مصر، ۱۹۴۹ م.

«البـدایه و النّهایه» و ابن سـعد در «الطّبقات الکبری» و بکری در «معجم ما اسـتعجم» و ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» و بخاری در «صحیح» کتاب ۱۱ و مسـلم در «صحیح» کتاب ۷ و ابن ماجه در «سـنن» کتاب ۵، در متن خطبه و این که اوّلین خطبه پیـامبر در مدینه بوده است، اتّفاق نظریه دارند.

محمّدبن جریر طبری (۱) و شیخ طبرسی (۲) به یکسان، آغاز و آخر متن خطبه را چنین ثبت کرده اند:

«الْحَمْـدُ لِلَّهِ الَّذِی أَحْمَـدُهُ وَ أَسْـتَعِینُهُ وَ أَسْـتَغْفِرُهُ وَ أَسْـتَهْدِیهِ وَ أُومِنُ بِهِ وَ لاـ أَکْفُرُهُ وَ أُعَادِی مَنْ یَکْفُرُهُ، وَ أَشْـهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَـرِیکَ لَهُ وَ أَشْـهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْهُدَی وَ النُّورِ وَ الْمَوْعِظَهِ، عَلَی فَتْرَهٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَ قِلَّهٍ مِنَ الْعِلْمِ، وَ ضَلالَهٍ مِنَ النَّاسِ، وَ انْقِطَاعٍ مِنَ الزَّمَانِ، وَ دُنُوٍّ مِنَ السَّاعَهِ، وَ قُرْبٍ مِنَ الْأَجَلِ، مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَـدْ رَشَـدَ، وَ مَنْ یَعْصِـهِمَا فَقَدْ غَوَی وَ فَرَّطَ وَ ضَلَّ ضَلالًا بَعِیداً.

أُوصِـیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ، فَإِنَّهُ خَیْرُ مَا أَوْصَـی بِهِ الْمُسْـلِمُ الْمُسْـلِمَ، أَنْ یَحُضَّهُ عَلَی الْآخِرَهِ، وَ أَنْ یَأْمُرَهُ بِتَقْوَی اللَّهِ، فَاحْـذَرُوا مَا حَذَّرَکُمُ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ، وَ لا أَفْضَلَ مِنْ ذلِکَ نَصِـیحَهً، وَ لا أَفْضَلَ مِنْ ذلِکَ ذِکْراً، وَ إِنَّ تَقْوَی اللَّهِ لِمَنْ عَمِلَ بِهِ عَلَی وَجَلٍ وَ مَخَافَهٍ مِنْ رَبِّهِ، عَوْنٌ صِدْقٌ عَلَی مَا تَبْغُونَ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَهِ، وَمَنْ یُصْلِحِ الَّذِی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ مِنْ أَمْرِهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلانِیَهِ لا یَنْوِی بِذَلِکَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ یَکُنْ لَهُ ذِکْراً فِی عَاجِـلِ أَمْرِهِ، وَ ذُخْراً فِیمَا بَعْـدَ الْمَوْتِ، حِینَ یَفْتَقِرُ الْمَرْءُ إِلَی مَا قَـدَّمَ، وَ مَا کَانَ مِنْ سِوَی ذَلِکَ یَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ وَ الَّذِی صَدَقَ قَوْلُهُ، وَ نَجَزَ وَعْدُهُ لا خُلْفَ لِذَلِکَ، فَإِنَّهُ یَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَ ما أَنَا

۱- تاریخ الرّسل و الملوک، ج ۳، ص ۱۲۵۶.

۲- مجمع البیان، جزء ۲۸، صص ۷۲- ۷۳، چاپ دارالفکر، ۱۹۵۴ م.

بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ.

فَاتَّقُوا اللَّهَ فِی عَاجِلِ أَمْرِکُمْ، وَ آجِلِهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلانِیَهِ، فَإِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَ یُعَظِّمْ لَهُ أَجْراً، وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِیماً، وَ إِنَّ تَقْوَی اللَّهِ تُوقِی مَقْتَهُ، وَ تُوقِی عُقُوبَتَهُ، وَ تُوقِی سَخَطَهُ وَ إِنَّ تَقْوَی اللَّهِ تُبَیِّضُ الْوُجُوهَ وَ تُرْضِی الرَّبَّ وَ تَرْفَعُ الدَّرَجَهَ.

خُذُوا بِحَظِّکُمْ وَ لا تُفْرِطُوا فِی جَنْبِ اللَّهِ فَقَدْ عَلَّمَکُمُ اللَّهُ کِتَابَهُ، وَ نَهَجَ لَکُمْ سَبِیلَهُ، لِیَعْلَمَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ یَعْلَمَ الْکَاذِبِینَ، فَأَحْسِنُوا کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ، وَ عَادُوا أَعْدَاءَهُ، وَ جَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ، لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَهٍ، وَ یَحْیَا مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَأَکْثِرُوا ذِکْرَ اللَّهِ، وَ اعْمَلُوا لِمَا بَعْدَ الْیَوْمِ، فَإِنَّهُ مَنْ یُصْلِحْ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ یَکْفِهِ اللَّهُ مَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ النَّاسِ، ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ یَقْضِی عَلَی النَّاسِ، وَ لا یَقْضُونَ عَلَیْهِ، وَ یَمْلِکُ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَمْلِکُونَ مِنْهُ، اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ». (۱)

۱- «ستایش، خاص خداست. او را ستایش می کنم و از او اعانت می جویم و آمرزش می خواهم و هدایت می طلبم. به او ایمان دارم و او را انکار نمی کنم و از هر که انکار وی کند، دوری می گزینم و شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست که تنها و بی شریک است و شهادت می دهم که محمد بنده و پیامبر او است که وی را با هدایت و نور و پند هنگام فترت پیامبران و کمیابی علم و ضلالت مردم و پایان یافتن زمان و نزدیکی رستاخیز و قرب اجل فرستاد، هرکه اطاعت خدا و پیامبر کند، هدایت یافته و هر که عصیان ایشان کند گمراه شده و تقصیر کرده و به ضلالی سخت افتاده. شما را به پرهیزکاری خدا سفارش می کنم. نکوترین اندرزی که مسلمان به مسلمان دهد. این است که وی را به کار آخرت ترغیب کند و به پرهیزکاری خدا فرمان دهد از آنچه خدایتان بیم داده، بترسید که اندرزی بهتر از این نیست و تذکاری بهتر از این نیست. این مایه پرهیز کسی است که با بیم و ترس بدان عمل کند و یاوری نکو برای آن چیزهاست که از کار آخرت می خواهد، هرکه روابط نهان و آشکار خویش با خدا به صلاح آرد و از آن جز رضای خدا نخواهد برای وی در دنیا نام نیک خواهد بود و پس از مرگ آندم که انسان با اعمال خویش نیاز دارد، ذخیره خواهد بود و هر چه جز این باشد دوست دارد که میان وی و آن فاصله ای بسیار باشد. خداوند شما را از خویش می ترساند که خدا به بندگان خود مهربان است. قسم به آن که گفتار خویش راست کرد و وعده خویش انجام داد که خلاف در این نیست که خدای والا گوید: «گفتار نزد من تغییر نپذیرد و من ستمگر بندگان نیستم.» در کار، حاضر و در نهان و عیان از خدا بترسید که هر که از خدا بترسد گناهان وی را محو کند و به او پاداش بزرگ دهد و هر که از خدا بترسد کامیابی بزرگ یافته است. ترس خدا از دشمنی و عقوبت و خشم وی مصون می دارد. ترس خدا چهره را سپید و خدا را خشنود و مرتبت را بلند می کند. بهره خویش برگیرید و در قبال خدا تقصیر مکنید. خدا کتاب خویش را به شما تعلیم داد و راه خویش را بر شما روشن کرد تا کسانی که راستگویند معلوم دارد و دروغگویان را معلوم. پس چنانکه خدا با شما نکویی کرده، نکویی کنید و با دشمنان وی دشمنی کنید و در راه خدا، چنانکه شایسته جهاد کردن است، جهاد کنید که او شما را برگزید و مسلمانتان نامید تا هر که هلاک شد به دلیلی هلاک شود و هر که حیات یافت به دلیلی حیات یابد که نیرویی جز به تأیید خدا نیست. پس یاد خدا را بسیار کنید و برای پس از مرگ کار کنید که هر که

روابط خویش را با خـدا به صـلاح آرد، خدا مناسـبات وی را با مردم کفایت کند که خدا بر مردم قضا می راند و مردم بر خدا قضا نمی رانـد. او اختیار دار مردم است و مردم اختیار دار او نیسـتند. خـدا بزرگ است و نیرویی جز تأیید خدای والای بزرگ نیست.»

از این مستندات تاریخی- اسلامی، می توان مطمئن شد که اوّلین نماز جمعه محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در سال اوّل هجری، در میانه راه قبا به مدینه بوده است و «بنوسالم بن عوف» در نزدیکی حرّه غربی، در غرب وادی رانونا ساکن و مسجد جمعه یا عاتکه در قسمتی از وادی، که غبیب نامیده می شده، جای داشته است.

وادی رانونا جزئی از قبا، در قطاع جنوبی مدینه به شمار می رود که در شمال آن، مجاور وادی بطحان منازل «بنو بیاضه» است.

البته تعدادی از مستندات تاریخی از آن حکایت دارد که نماز جمعه محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در قبیله «بنوسالم» نخستین نماز جمعه در اسلام بوده است و گروهی دیگر اشعار می دارند که نخستین نماز جمعه در مدینه بوده است.

ابوداود در «سنن»، کتاب ۲ و ابن ماجه در «سنن»، کتاب ۵ حکایت می کنند:

«اسعدبن زراره، قبل از هجرت محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله نماز جمعه را با تازه مسلمانان یثرب خوانده است.»

و او به استناد ابن سعد در «الطّبقات الکبری» (ج ۳، ص ۱۱۷)، نخستین کس از یثربی ها است که اسلام را لبّیک گفته بود. ابن رسته در «الأعلاق النّفیسه» (ص ۱۹۴)، به مستندات دیگری دسترسی داشته که:

«أوّل مـن جمَّع فی الإسـلام فی یـوم الجمعه مصـعب بن عمیر ... و کـان صـاحب لـواء رسـول اللَّه جَمَّعَ بالمسـلمین یـوم الجمعه بالمدینه و کانوا اثنی عشر رجلًا و ذبح لهم شاه».

ولی طبرسی در «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» (۱) ذیل آیه نهم از سوره جمعه، تنها به روایتی که اوّلین نماز جمعه را اسعدبن زراره خوانده، بسنده کرده است.

بـدین لحـاظ، اگر چه میـان مفسّـِران و صاحبـان رأی فقه القرآن، در مکّی بـودن حکم نمـاز جمعه، علی رغم مـدنی بودن آیه جمعه، اختلاف است؛ اما در این که اوّلین نماز جمعه را محمّـِد رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله در مدینه به جای آورده، شـک روا نمی دارنـد و مکّی بودن حکم را در تنافی با مـدنی بودن آیه و عملی شدن آن نمی خوانند. قبول این روایات که اسـعدبن زراره یـا مُصْـِعَب بن عُمَیر ابتـدا خود به برپایی نماز جمعه در مـدینه همّت گماشـته، مغایرتی با قبول این واقعیّت که اوّلین نماز جمعه محمّـِد رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله پس از نزول آیه مـدنی جمعه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲) در مدینه بوده است، ندارد.

ب: بنای مسجد جمعه

مسـجد جمعه در جنوب شـهر مـدینه، میان مدینه و قبا قرار گرفته است و فاصـله آن تا مسـجد قبا بیش از پانصد متر نیست. این مسجد در وسط باغ «سیّد حسن شربتلی» جنب باغ

۱- جزء ۲۸، چاپ دارالفکر، ۱۹۵۴ م.

۲- جمعه: ۹؛ «ای کسـانی که ایمان آورده ایـد هر گاه شـما را برای نماز روز جمعه بخواننـد، فی الحال به ذکر خـدا بشـتابید و کسب و تجارت را رها کنید که این نماز جمعه از هر تجارت اگر بدانید برای شما بهتر خواهد بود.»

«الجزع» در دره رانونا یا در نقطه اتّصال دره صلب قرار دارد، که از سمت الحسینیّه و وادی قاع البلويين و مسیر آبی که از حره غربی جاری می شود، واقع شده است؛ ولی با توجه به ساختمان های نوساخته اطراف مسجد، تشخیص مسیر رانونا برایم ممکن نشد.

مسجد جمعه، در سمت شرقی راه آسفالته قبا (شارع قبا) قرار دارد؛ به نحوی که روبه روی آن در سمت غربی، بقایای قلعه عثمانی ها به چشم می خورد که فاصله آن تا مرکز شهر، حدود دو و نیم کیلومتر بیش نیست.

محمّدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک» (۱) در قرن ۳ ه. ق. از آبادانیِ بنای مسجد جمعه یاد کرده است. امام حربی نیز آن را به نام «مسجد بنی سالم الأکبر» از زمره مساجد معتبر مدینه می داند. (۲) فیروزآبادی هم در «المغانم المطابه»، در اواخر قرن نهم هجری قمری به آن تصریح کرده است. (۳) نورالدّین سمهودی در نیمه دوم قرن نهم هجری/ از بنای مسجد جمعه سخن به میان آورده، می گوید:

«مسجد دارای دو گنبد بوده و طول آن از شمال به جنوب، یا از شام به قبله، ۲۰ ذرع و از شرق به غرب ۵/ ۱۶ ذرع بوده است که تا حدی سقف مسجد خراب شده بود.» او همچنین تصریح می کند که «خواجه رییس جواد المضّل شمس الدّین قاوان» آن را تعمیر و ترمیم کرده است.

بنای فعلی، با توصیفات سمهودی، تفاوت های اساسی دارد. امروزه ساختمان آن را با حدود ۶ متر ارتفاع، ۸ متر طول و شش متر عرض می نگریم که دارای گنبدی به سبک معماری عصر عثمانی است.

در قسمت چپ و راست فوقانی دیوار خارجی مقصوره، سنگ نبشته ای مستطیل شکل از مرمر سفید نصب شده که روی آن به خطّ متداخل، چنین حکّ و نقر کرده اند:

«أمر ببناء هذا المسجد المبارک الجمعه، مولانا أمیر المؤمنین السّلطان

۱- ج ۳، ص ۱۲۵۶

۲- المناسک و اماکن طرق الحج، ص ۴۰۰

۳- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۳۲۸

الملک المظفّر، السلطان بایزید بتاریخ شوّال سنه ...». (۱) از این سند معلوم می شود که بنای به جا مانده از مسجد، مربوط به دوران بایزید عثمانی در سال های ۸۸۶- ۹۱۸ ه. ق. است.

در سال های ۱۳۹۵، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷ قمری و روز جمعه دوم شعبان ۱۳۹۸ قمری، که به زیارت و مشاهده مسجد توفیق یافتم، بنای مسجد جمعه از سمت شمال به یک قطعه زمین وسیع و خشک و از سمت جنوب به ساختمانی سه طبقه و در مشرق آن، باغستانی از نخل های خرما محصور شده بود. متأسّفانه یاد مکانِ اولین نماز جمعه بر اثر عدم توجه و ترمیم های لازم، متروک و نیمه مخروبه است.

نک: پیکره های: ۱- ۲؛ ۲- ۲؛ ۳- ۲

نک: نقشه صفحه ۶۳.

۱- «این مسجد به تاریخ شوال، بنا به اراده سلطان بایزید بنا گردید ...»

فصل سوم: مسجد نبی صلی الله علیه و آله

الف: گزارشی کلّی از تاریخ بنای مسجد نبی

۱/ الف: از آغاز تا وفات حضرت محمّد صلی الله علیه و آله

پس از پایان بنای مسجد قبا، محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و مهاجران مکّی، در میان استقبال پرشور انصار و اهالی مدینه، عازم مدینه شدند.

همه قبایل مسلمان شده یثرب و حوالی آن، ضمن خوش آمدگویی به پیامبر، خانه و سلاح و مال خود را نثار قدومش کردند و از او خواستند تا در خانه و قبیله و منازلشان نزول اجلال فرماید و آنان را به این برکت رحمانی، متبرّک و مفتخر گرداند؛ ولی محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ضمن اظهار محبّت به الطاف شیفتگانِ راه و رسمش، انتخاب محلّ سکونت را به قضای الهی سپرد؛ جایگاهی که مرکب او در آن مکان بایستد، زانو زند و به پیش و پس رضا ندهد.

مرکب در کنار زمین فعلی مسجد، که در آن ایام مَرْبَدی مجاور خانه ابوایّوب انصاری بود، زانو زد و محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله نزول اجلال فرمود و گفت:

رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبارَكاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ. (۱)

۱- «پروردگارا! مرا به منزل مبارک فرود آر، که تو بهترین کسی هستی که می تواند بارها را به منزل خیر و سعادت فرود آورد.» مؤمنون: ۲۹

فیروز آبـادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۳۷۴)، مربد را به «کسـر، ثمّ سـکون، ثمّ باء موحّده مفتوحه و دال مهمله» دانسـته است؛ ولی گفته قاضـی عیاض را نادیـده نگرفته که چون وی اصل آن را رَبَِد دانسـته، مربـد را به فتـح میم و کسـر باء خوانده است.

«مربـد» بر وزن استر، محلّی بوده که حیوانات اهلی را موقتاً در آن نگهـداری می کردنـد و یا به گفته ابن شـهاب: شترخانی بود که گاهی هم خرما در آن خشک می کردند.

«دلائل النبوّه» بیهقی (فصل مسـجدالرّسول) و قسـطلانی «ارشاد السّاری بشرح صحیح البخاری» (۱) و یا به نظرگاه حـدیث انس بن مالک: «محوّطه ای بودکه در آن چند درخت خرما و مقابری از مشرکان وجود داشت.»

و به تصریح الأصمعی: «المربد کلّ شی ء حبست فیه الإبل أو الغنم».

ابن حجر عسقلانی (۲) می نویسد: «و آن زمین بنا به گفته ابن شـهاب به نقل از عروهبن الزبیر که مورد اسـتناد امام بخاری (در صحیـح، کتـاب مناقب الأنصار، باب هجره النّبی، حـدیث ۳۹۰۶) قرار گرفتـه، جزو امـوال سـهیل و سـهل بن رافع بن عمرو بن النجّار بود؛ که به علّت صغیری و یتیمی، تحت کفالت و ولایت اسعد بن زاره زندگی می کردند. (۳) ابن زباله گفته است: «دو جوان مذکور، تحت ولایت ابو ایّوب انصاری بودند».

و ابن اسـحاق در «السّـیره النّبویه» آن ها را در حجر، «معاذبن عفراء» خوانده است. (۴) محمّد رسول اللّه صـلی الله علیه و آله از سهیل و سهل یا قیّم و ولیّ آنها و یا طایفه «بنونجّار» خواستار معامله مربد شد؛ تا در آنجا خانه و مسجد خود را بنا نهد. این کار به تصریح بیهقی در «دلائل النّبوه» (ج ۱، فصل مسجدالرّسول)، یا از طریق خرید بوده و یا در مقابل آن

۱- ج ۶، ص ۲۲۰

۲- «فتح الباری»، ج ۷، ص ۲۴۶

۳- بیهقی «دلائل النبوه»، ج ۲، ص ۱۸۷، ترجمه فارسی.

۴- به نقل از ابن حجر عسقلانی فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۹، ص ۲۴۶ و ابن رسته الاعلاق النّفیسه، ص ۶۴.

عطایی داده است؛ ولی در حدیث انس بن مالک که مورد تأکید بیهقی قرار گرفته، پیامبر دستور ساختمان مسجد را صادر فرمود و پی بنی نجّار فرستاد. چون به حضور آمدند، فرمود: «زمین خود را به من بفروشید.» گفتند: «به خدا قسم بهای آن را نمی گیریم؛ مگر از خداوند متعال.» و پیشکش دادند.

ابن قیّم جوزی در «زادالمعاد» (ج ۲، ص ۵۶) گفته است: پیامبر هبه آنها را نپذیرفت، «فابتاعه منهما بعشره دنانیر»؛ یعنی «مربد» را به ده دینار از ایشان خرید.

این گفته، مستند به حدیث ابن شهاب در «صحیح»، امام بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب هجره النبی، حدیث ۳۹۰۶) می باشد که؛ «فأبی رسولُ اللَّه أَن یقبلَه منهما هبهً حتّی ابتاعه منهما».

در «باب الهجره» از صحیح امام بخاری (کتاب مناقب الأنصار، باب مقدم النبی و اصحابه المدینه) گفته ای از انس بن مالک نقل گردیده که به استناد آن معلوم می شود: قبل از تصاحب «مربد» توسط محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله، این مکان محل دفن مشرکین و نخلستانی متروک بوده است و چون به ملکیت محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در آمد، به تصریح ابن قیّم جوزی در «زاد المعاد» (ج ۲، ص ۵۶)، پیامبر فرمان داد تا مهاجران و انصار به کمک او شتافته، تمامی نخل ها و آثار مخروبه قبور را برکنند.

انس بن مالک گفته است: «فأمر رسول اللَّه بقبور المشرکین فنبشت و بالخرب فسوّیت و بالنخل فقطع ...». (۱) ولی ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» (ج ۷، ص ۲۶۶)، به عقیده ابن بطال استناد کرده که: «لم أجد فی نبش قبور المشرکین لنتّخذ مسجداً نصّاً عن أحد من العلماء ...». (۲) امام بخاری در «صحیح» گفته است: «اوّلین بنای مسجدالنّبی، متشکل می شد از دیوارهای خشتی و گِلی، با سقفی از شاخه های درخت خرما، بر پایه ستون هایی از تنه درخت خرما».

۱- «آنگاه رسول گرامی دستور نبش قبرهای مشرکین را صادر و آن ها را با زمین صاف کردند و نخل ها را بریدند.» همان مأخذ، صحیح بخاری.

۲- «در نبش قبرهای مشرکین! چیزی را نیافتم تا به جای آن مسجدی را به پا داشته باشند!»

و یحیی از طریق عبدالعزیزبن عمر، از یزیدبن السائب، از خارجه ابن زید بن ثابت روایت می کند: «بنی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- مسجده سبعین فی ستّین ذراعاً و یزید و لَبَّنَ لَبِنَهُ من بقیع الخبخبه و جعله داراً و جعل سواریه خشباً شقه و جعل وسطه رحبه و بنی بیتین لزوجتیه». (۱) مساحت به ذرع: ۴۲۰۰/ ۶۰* ۷۰

مساحت به متر مربع: ۰۵/ ۱۰۲۲

بیهقی به روایت عبداللَّه بن عمر، که مورد تصریح امام بخاری در «صحیح» قرار گرفته، اشاره خاصّی دارد که: «مسجد پیامبر دارای دیوارها و پایه هایی از خشت خام بود و سقف آن را با شاخه های درخت پوشیده بودند و ستون های آن تنه های خرما بود». (۲) بر اساس بیان یاد شده، معلوم می گردد که در دیوارهای خشتی مسجد، خاصه در جدار سمت شامی یا شمالی آن، که رو به بیت المقدس بوده، تنه های بریده و تراشیده شده از درختان خرمای مربد، جهت استحکام و قوام بنا، کار گذاشته بودند و در وسط بنا حیاطی کوچک و در کنار آن جهت سکونت همسر؛ دو خانه متصل به هم بنا نمودند.

بقیع خبخبه که در روایت خارجهبن زید بن ثابت آمده، محلّی است که در قسمت چپ بقیع الغرقد مجاور باغ قدیمی الصّیفی و چاه ابو ایّوب قرار داشته است. فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۶۲) آن را «بقیع الخبجبه» (به فتح جیم) دانسته است.

در مورد مساحت بنای نخست مسجد نبی، نظریه های متفاوتی است و جمع بندی و نتیجه گیری از آن ها نیازمند تأمّل. حقیر از بررسی و نقد آنها به گفته زیدبن ثابت، که یحیی آن را از طریق عبدالعزیزبن عمر روایت کرده، تمایل دارد که: «مسجد سبعین فی

۱- «پیامبرگرامی مسجدش را ۷۰* ۶۰ ذراع یا بیشتر بنا کردند و از گِل مخصوص خشتش را، که از محل بقیع خبخبه می آوردند، ساخت و در اطرافش چوب به کار برد و در وسط آن حیاطی ایجاد نمود و برای دو همسرش دو منزل بنا نهاد.»

۲- «دلائل النّبوّه»، ج ۱، فصل مسجدالرّسول. همچنین نک: ابن کثیر «البدایه و النهایه»، ج ۳، ص ۲۱۴ و نویری، «نهایهالارب»، جزء ۱۶، ص ۳۴۴

ستّین ذراعاً أو یزید»/ ۷۰ ذرع طول آن از شمال به جنوب و ۶۰ ذرع عرض آن، از شرق به غرب؛ یعنی حدود ۱۰۲۲ مترمربع مساحت بوده است.

از نظرگاه الاقشهری به استناد گفته ابن عمر بنای مسجد در آن ایّام، سه در داشته است: دری در جهت دیوار جنوبی مسجد، دری موسوم به «باب عاتکه» در شمال دیوار غربی، که به «باب الرّحمه» مشهور است و درِ سوم همان «باب جبرئیل» فعلی است که میانه دیوار شرقی مسجد قرار داشته است. همچنین ابن قیّم جوزی در «زادالمعاد» (جزو ۲، ص ۵۶) می نویسد که پیامبر: «جعل له ثلاثَهَ أبواب: باباً فی مؤخّره و باباً یقال له باب الرّحمه و الباب الذی یدخل منه رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-». (۱) پس از تغییر جهتِ قبله از بیت المقدس؛ یعنی سمت شمالی مسجد به کعبه یا سمت جنوبی مسجد، محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله درِ گشوده شده در دیوار جنوبی را مسدود نمود و باب دیگری گشود که متأسّفانه پژوهنده با گزارش های تاریخی مختلفی در این باره روبه رو است. در نهایت نظر، شاید گفته «حافظ محمدبن محمودبن نجار» در «اخبار مدینه الرسول» (ص ۶۹) با واقعیّت مطابق باشد که این در، در دیوار شمالی و محاذی دری بود که پس از تغییر قبله بسته شد.

چنانکه یادآور شدیم و در گفته ابن شهاب به آن اشاره شده، سقف مسجد از شاخه و برگ درختان، خاصه درخت خرما پوشیده شده بود و امام بخاری در «صحیح»، حدیث لیله القدر، به گفته شاهدان عینی استناد می کند که در ایّام بارانی، پیامبر پیشانی خود را بر آب و گِل به سجده می نهاد و اثر گِل را بر پیشانی محمّد صلی الله علیه و آله دیده اند. با این همه، وقتی یاران گفتند که اجازت فرما تا سقف مسجد را خاک ریزی و گِل اندود کنیم، به تصریح ابن زباله به نقل از خالد بن معدان، پیامبر جواب داد:

«کلّا، ثمام و خشیبات و ظلّه کظله موسی و الأمر أقرب من ذلک». (۲)

۱- «سه در برای آن در نظر گرفت؛ یکی در عقب و دیگری به نام در رحمت معروف است و سومی دری که پیامبر گرامی از آن رفت و آمد می کردند.»

۲- «هرگز ... و سایه بانی چونان سایه بان موسی و حقیقت بدان نزدیک تر است.» یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۴۰۱، ترجمه فارسی. ابن قیّم جوزی، زادالمعاد، ج ۲، ص ۵۶

بیهقی در «دلائل النّبوه» (ج ۱، فصل مسجدالرّسول)، از عباده روایت می کند:

«انصار مالی را جمع آوری کردند و به حضور پیامبر آوردند و پیشنهاد نمودند که مسجد را بازسازی و زیور نمایند و گفتند: تا چه هنگام باید زیر این سقف که پوشال خرما است، نماز بگزاریم؟ پیامبر فرمود: سقف مسجد برادرم موسی نیز چنین بود و من از روش او بر نمی گردم.»

از گفته بیهقی از حسن، که: «عریش موسی کان إذا قام أصاب رأسه السقف»، معلوم می شود، ارتفاع دیوارهای مسجد بسیار کوتاه بوده و با توجه به نقل ابن زباله و یحیی در «الاحیاء»، بیش از سه متر و اندی نبوده است و پیامبر در خصوص بنای مسجد، مکرّر به یاران تأکید می کرد: «لا تزخرفه و لاتنقشه». (۱) مورّخان، به استناد منابع معتبر، متّفق القول اند که در بنای نخست مسجد، پیامبر همدوش با دیگر صحابه بزرگ- از مهاجر و انصار- بنّایی می کرده است و در حدیث زُهَری و انس بن مالک آمده که محمّد صلی الله علیه و آله هنگام اشتغال به کار، شعری را چنین زیر لب زمزمه می کرده است:

اللهمّ لا خیر إلّا خیر الآخره فانصر الأنصار و المهاجره

«پروردگارا! خیر حقیقی خیر آخرت است. پس انصار و مهاجران را رحمت فرما!»

نورالدّین سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی» به نقل از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام شعر را چنین ثبت کرده است:

لا یستوی مَن یَعمُرُ الْمَساجدا یدأب فیها قائماً و قاعدا

و من یری عن الغبار حائدا

امام بخاری در «صحیح» (باب الهجره، حدیث ۳۹۰۶، کتاب مناقب الأنصار) آن را

۱- نیز نک: ابن رسته «الأعلاق النّفیسه»، ص ۶۶

از شهاب چنین نقل کرده است:

هذا الحمال لا حمال خیبر هذا أبرّ ربّنا و أطهر

اللهمّ إنّ الأجر أجر الآخره فارحم الأنصار و المهاجره

به همین روال است نقل های دیگر که به هر حال با توجّه به زمان طولانی بنای مسجد، اختلاف در اقوال را مبیّن تعدّد و تنوّع اشعار می یابیم نه نافی یکدیگر. (۱) و مسلم در «صحیح»، (۲) بعضی از این رجزها را در جریان حفر خندق دانسته اند که انس بن مالک آن را روایت کرده و امام نووی ذیل آن گفته است:

«هذا الحدیث استحباب الرّجز و نحوه من الکلام فی حال أبناء و نحوه و فیه عمل الفضلاء فی بناء المساجد و نحوها و مساعدتهم فی اعمال البرّ». (۳) بنای مسجد حضرت محمّد صلی الله علیه و آله، ترکیب و شکل اولیه خود را تا سال هفت هجری حفظ نمود و تغییراتی در این مدّت به خود ندید.

در سال هفتم هجری، پس از آن که مسلمانان از فتح قلاع خیبر به سوی مدینه بازگشتند، ضرورت توسعه مسجد نبی، به خاطر افزایش روزافزون جمعیّت مسلمانان، مدّ نظر محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب قرار گرفت و به گفته امام جعفربن محمّد صادق علیه السلام به نقل از اخبار دار الهجره رزین و ...، پیامبر مسجد را از طول و عرض به نحوی توسعه داد که به صورت مربّع ۱۰۰* ۱۰۰ ذرعی درآمد.

۱- همچنین مراجعه شود به: «المنتقی»، «مولد النبی»، تألیف ۷۳۲ ه. ق. ترجمه فارسی از «سیر کازرونی»، عفیف بن سعید کازرونی، ۷۶۰ ه. ق. نسخه خطی: قاهره، دارالکتب ۱- السیره المحمدیه- فارسی طلعت. این کتاب از مراجع مجلسی در «بحارالأنوار»، ج ۱۹، ص ۱۲۸، بوده است

۲- جزء ۱۲، بشرح الإمام النووی، ص ۱۷۳- ۱۷۱

۳- «این حدیث استحباب رجزخوانی و از این قبیل سخنان را در هنگام ساختن و بنا کردن آن به همراه داشت و نشانه ای از کار بزرگان در بنا کردن مساجد و غیره و یاری کردن آنان در انجام کارهای نیک دارد.» همچنین از ابن رسته «الأعلاق النّفیسه»، صص ۶۴ و ۶۵

این مساحت را ابن رسته (۱) مورد تأیید قرارداده، می گوید:

«و بناه النّبیّ مرّتین؛ بناه حین قدم أقلّ من مائه فی مائه، فلمّا فتح اللَّه علیه خیبر، بناه و زاد علیه مثله فی الدور». (۲) با توجه به احتساب برابریِ ذرع یَد با متر، مساحت مسجد در سال هفتم می بایست ۲۴۳۳ متر مربّع شده باشد و این متراژ عینی از بنای مسجد، طبق معیارهای نقشه ای که از کارشناسان ترک در اوایل قرن ۱۳ قمری ارائه کرده اند؛ یعنی ۲۴۷۵ مترمربّع مطابقت محاسباتی دارد. از این رو، به نقد آراء و روایات دیگر نمی پردازیم: (۳) ۱۰۰ ذرع/ ۳۳/ ۴۹ متر

۲۴۳۳ مترمربّع/ ۳۳/ ۴۹* ۳۳/ ۴۹

کتاب های سیره وحدیث، ضمن ارائه مستندات چگونگی انجام گرفتن بنای مسجد، به گفتگویی اشاره کرده اند که برای پژوهندگان قابل توجّه است. بیهقی در «دلائل النّبوه» از خالد الخذّاء، از عکرمه، از ابوسعید خدری و امام بخاری در «صحیح» و ابن اسحاق در «السیره النّبویه» و مسلم در «صحیح» و ابوداود در «سنن»، به اسناد دیگر ایضاً از ابوسعید خدری نقل کرده اند:

«کنّا نحمل فی بناء المسجد لبنه لبنه و عمّار یحمل لبنتین لبنتین، فرآه النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فجعل ینفض التراب عنه و یقول: ویح عمّار تقتله الفئه الباغیه. یدعوهم إلی الجنّه و یدعونه إلی النار. قال: یقول

۱- «الأعلاق النّفیسه» ص ۶۴.

۲- «پیامبر دو بار آن را ساخت در حالی که حداقل ۱۰۰ متر در ۱۰۰ متر مساحت داشت هنگامی که خدا خیبر را بر او گشود، به اندازه خانه های آن محل، به آن افزود.»

۳- نقشه چاپ: خلیل افندی قازانی، آلمان.

عمّـار: أعوذ بـاللّه من الفتن.» (۱)عمّار یاسـر در سال ۳۷ ق. در جنـگ صـفین به هواداری امـام علی بن ابی طـالب علیه السـلام شمشیر زد و به دست شامیان هوادار معاویه شهید گردید.

ابوالفداء، اسماعیل بن کثیر در «السّیره النّبویه» (ج ۲، ص ۳۰۸) صریحاً می نگارد:

«و هـذا الحدیث من دلائل النبوّه، حیث أخبر صـلوات اللّه و سـلامه علیه عن عمّار أنّه تقتله الفئه الباغیه.» (۲) و بیهقی در «دلائل النبوّه» (۳) آن را از جمله اخباری دانسته که دلیل بر صحّت پیامبری محمد صلی الله علیه و آله است.

همچنین- «کنز العمّـال» (۴) حـدیث «تقتله الفئه البـاغیه» را از طریق زیـدبن وهب، عثمـان، جابربن عبـداللّه البختری، لؤلؤ مولاه عمار، عمروبن العاص، کعب بن مالک، ابو امامه، ابو رافع، ابوهریره، ابو قتاده، زیاد بن الغرد، عائشه، امّ سـلمه، عبداللّه بن عمر، ابن مسعود، علیّ بن ابی طالب و انس بن مالک ثبت کرده است. (۵)

۱- «در ساختمـان مسـجد، هر یک از ما یک خشت، یک خشت بر می داشتیم و عمار دو خشت، دو خشت برمی داشت. پیامبر گرامی او را دید و شـروع به تکاندن خاک از او نمود و می گفت: آفرین درود بر عمار که گروه سـرکش او را می کشند، در حالی که آن ها را به بهشت می خوانَـد و آن ها او را به دوزخ می خوانند. عمار می گوید، به خدا پناه می برم از فتنه و آشوب ها.»

۲- و این روایت از کتاب دلائل النبوه است که حضـرت- صـلوات اللّه وسلامه علیه- در مورد عمّار فرمود: «او را گروه ستمگر خواهد کشت.»

۳- ج ۱، صص ۱۹۴- ۱۹۱

۴- متقی، ج ۱۶، صص ۱۴۷- ۱۳۷

۵- همچنین ابن رسته «الأعلاق النّفیسه»، ص ۶۵

۲/ الف: توسعه عمربن خطاب، خلیفه دوم

بنا به مستندات تاریخی، پیامبر اسلام به صحابه خود اجازه توسعه مسجدالنّبی را داده بود:

یحیی از عمربن ابی بکر موصلی از راویان و دانشمندانی روایت کرده که محمد صلی الله علیه و آله گفته است: «هذا مسجدی و ما زید فیه فهو منه، لو بلغ بمسجد».

خلیفه دوم از خلفای راشدین، با توجه به ازدیاد و ازدحام مسلمانان در مسجدالنّبی و نبودن مکان کافی جهت برگزاری فرایض و اعتکاف و عبادت و زیارت، تصمیم گرفت تعدادی از خانه های اطراف مسجد را جهت توسعه مسجد خراب کند. احمد گفته نافع را ثبت کرده که وی گفته بود از خلیفه دوم شنیدم:

«إنّی سمعت رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یقول ینبغی أن نزید

فی مسجدنا ما زدت». (۱) حافظ محمد بن محمود بن نجار در «اخبار مدینه الرسول» (ص ۹۳) به سخنی از مصعب بن ثابت اشاره می کند که وی از مسلم بن حباب حدیث کرد:

إنّ النّبیّ قال یوماً و هو فی مصلاه: «لو زدنا فی مسجدنا» و أشار بیده نحو القبله. فلمّا توفّی علیه السلام و ولی عمر بن الخطاب، قال: انّ رسول اللّه قال: «لو زدنا فی مسجدنا» و أشار بیده نحو القبله ...». (۲) امام بخاری در «صحیح»، ابو داود در «سُنن» و یافعی در «مرآه الزّمان»، از نافع به نقل از ابن عمر گفته اند که:

«خلیفه دوم این توسعه را در سال هفدهم ه. ق. عملی ساخت.»

خلیفه دوم جهت اجرای نقشه، لازم دید که خانه عبّاس بن عبدالمطّلب را خراب و آن را به مسجد منضمّ نماید؛ ولی عبّاس راضی به فروش یا بخشش آن نشد. ازاین رو، بین آن دو، مناقشاتی به وقوع پیوست که تمامی کتاب های تاریخ و جوامع حدیث نظر به اهمیت مسأله، آن را به روایات مختلف ذکر کرده و به شرح حقیقتش پرداخته اند:

ابن سعد در «الطبقات الکبری» و بیهقی در «سُنن» و ابوعبداللّه حاکم در «المستدرک» و ابن زباله و یحیی به نقل از عبداللّه بن ابی بکر در «اخبار المدینه» و رزین از نافع، از ابن عمر در «اخبار دارالهجره»، ابن اسحاق از عبداللّه بن عبّاس و احمد بن حنبل در «مسند»، ابن عساکر در «تاریخ دمشق»، و امام ابوسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق

۱- «به خدا شنیده ام، که پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله می گفت: شایسته است که مسجدمان را توسعه دهیم، آنچه را که من افزودم.»

۲- «روزی پیامبر در مصلی گفت، چه خوب بود بنای مسجد خودمان را توسعه می دادیم و با دستش به طرف قبله اشاره کرد. هنگامی که وفات یافت و عمر بن خطاب زمام امور را به دست گرفت، گفت: پیامبر فرمودند: چه خوب بود که به مسجدمان می افزودیم و با دستش به سوی قبله اشاره کرد.»

الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۶۲) مدارک مربوط به این اختلاف را به رشته تحریر درآورده اند.

حقیر با توجّه به جمع بندی مستندات، مجمل آن را چنین دانست که:

«خانه عبّاس بن عبدالمطلب عموی محمّد صلی الله علیه و آله مجاور دیوار جنوب غربی مسجد بوده است و خلیفه به جهت آن که می خواست مسجد را از سمت قبلی یا جنوبی و سمت غربی آن توسعه دهد، عبّاس را مجبور به واگذاری خانه خود یا فروش آن نمود. ولی عموی پیامبر به احترام آن که محمد در بنای خانه اش وی را یاری کرده بود، به تخریب آن رضا نداد.»

این امر موجب بروز مناقشات و گفتگوهایی میان خلیفه و عبّاس بن عبدالمطّلب از یک سو و اهالی مدینه از سوی دیگر گردید. ناچار جهت رفع این منازعه، حکمیّت را به ابیّ بن کعب یا طبق گفته اسلم در «تاریخ ابن عساکر» حذیفه واگذاردند.

خلیفه و عموی پیامبر به عنوان طرفین دعوی در محضر قاضی حاضر شدند و خلیفه از اهمیّت و لزوم توسعه مسجد سخن گفت و این که عبّاس بن عبدالمطّلب می بایست از نفع شخصی خود به جهت مصلحت مسلمین گذشت کند؛ در غیر این صورت به خاطر حفظ مصلحت، خلیفه حق خواهد داشت خانه را به عُنف تخریب و آن را به مسجد منضم نماید.

عبّاس بن عبدالمطّلب از موضع حقّ مالکیت- و این که نمی بایست حقوق شرعی افراد، که رعایت آن از واجبات دین است، زیر پا نهاده شود و آیا لازمه توسعه مسجد، ظلم و تعدّی به مالکان منازل است؟- دادخواهی نمود.

ابیّ بن کعب پس از وقوف به مسأله و دعاوی طرفین، در حضور صحابه و اهل مدینه، رأی و نظر خود را ضمن بیان حدیثی از محمد صلی الله علیه و آله، چنین ابراز داشت:

«از محمد، رسول اللّٰه شنیدم که خداوند به داود نبی فرمان داد تا خانه ای به نام او روی زمین بنا کند. داود چون به تأسیس بنا همّت گماشت، خانه کوچکی در کنار یا وسط عبادتگاه مانع اجرای کامل نقشه بود و چون صاحب آن خانه به هیچ

وجه به فروش یا واگـذاری آن رضا نـداد، داود در دل خود قصـد کرد تا برای تحقّق نقشه عبادتگاه به زور، خانه را از مالکش بستاند. چون این رغبت و اراده در دل و اندیشه داود خطور کرد، خداوند به داود وحی فرستاد که می خواهی مال غصب شده ای را در عبادتگـاهی که به نـام خـدا بر پا می شود، قرار دهی؟! مورد عقوبت من قرار گرفتی و این افتخار را از تو گرفتم؛ زیرا فاقد شایستگی تأسیس چنین بنایی هستی.»

یـا به روایت ابوالزنـاد- که مورد تأییـد امـام حربی در «المناسـک و امـاکن طرق الحـج و معالم الجزیره» (ص ۳۶۲) قرار گرفته است- توسّل جست که:

«فـأوحی اللّه إلیه أنّ بیتی أحقّ البیوت بـأن لا یجعل فیه شـی ء من الظلم». (۱) پس داود شـرمنده در درگاه ربوبی، دست به دعا برداشت و از خداوند خواست که این توفیق را از فرزندان من مگیرد! و خداوند آن را به سلیمان نبی محوّل کرد.

چون بیـان حـدیث از لسان ابیّ بن کعب یا حـذیفه پایان گرفت، خلیفه دوم از عمل خود شـرمنده شـد و عبّاس بن عبـدالمطّلب گفت:

«اکنون که حکم خدا روشن شد، خانه ام را به مسلمانان می بخشم؛ نه به تو، ای خلیفه!» او دعا کرد: «اللّهمّ لا آخذ لها ثواباً»!

عده ای دیگر از مؤلّفان اسلامی گفته اند:

اختلاف بر سر ناودانی بود که در حدّ فاصل بین دیوار خانه عبّاس و دیوار مسجد آویزان بود و چون مسیر آبریزی آن بر دیوار مسجد لطمه وارد کرده بود، خلیفه ناودان را از جای برکند و آن را به سویی انداخت. عبّاس از آن واقعه مطّلع شد و گفت:

«قسم به خدا که رسول اللّه ناودان را به دست خود نصب کرده بود و خلیفه حق

۱- «پس خداوند به وی وحی کرد که خانه من به حق شایسته ترین خانه هاست و چیزی نشانه ای از ستم در آن جای نگیرد.»

نداشت که آن را بی اذن من از جای برکند.» دعوی بالاـ گرفت و ابیّ بن کعب را به حکمیّت انتخاب کرد و پس از شرح حدیث و معلوم شدن اشتباه خلیفه، عُمر گفت:

«و اللّه ما تشدُّه إلّا و رجلاـک علی عاتقی فَردّه مکانه». (۱) در هر صورت، خلیفه دوم، پس از دستیابی به خانه عبّاس بن عبدالمطّلب و خریداری قسمتی از خانه جعفربن ابی طالب، که در روایت طاهربن یحیی به آن اشاره شده، اقدام به توسعه مسجد نبی نمود.

مورّخان مدینه عموماً با توجه به حدیث ابن عمر که گفته است:

پس از توسعه در زمان عمر، طول مسجد النبی از قبله به شام، ۱۴۰ ذراع و عرض آن از شرق به غرب ۱۲۰ ذراع بوده است.

چنین نتیجه گیری کرده اند که خلیفه دوم حدود ۲۰ ذراع به سمت قِبلی یا جنوبی مسجد افزوده و به سمت شامی یا شمالی مسجد، ۴۰ ذراع اضافه کرده است و چون قسمت شرقی دیوار مسجد، حجره های همسران پیامبر قرار داشته، خلیفه در آنجا تصرّفی نکرد و تغییری به وجود نیاورد.

ابن رسته در «الأعلاق النّفیسه» (ص ۶۶)، در مورد افزوده سمت قبلی مسجد توسط خلیفه دوم می نویسد:

«فلمّا ولّی عمر جعل أساطینه من لبن و نزع الخشب و مدَّه فی القبله و کان حدُّ جدار عمر من القبله علی أوّل أساطین القبله التی إلیها المقصوره ...». (۲) بنابراین، مجموع مساحت توسعه یافته، حدود ۱۲۱۶ مترمربّع بوده است و این مساحت، بر اساس ذرع ید با آنچه مهندسان با متراژ بنای فعلی جهت تعیین حدود مسجد

۱- «به خدا قسم او را محکم نمی کنی مگر آن که پاهایت روی شانه های من باشد. پس او را در جای خویش مجدداً قرار داد.»

۲- «هنگامی که عمر خلیفه مسلمین شد، ستون های مسجد را از خشت بنا کرد و چوب های آن را از آن جدا کرد و آن را از سمت قبله امتداد داد. حد دیوار عمر از قبله در امتداد ستون های قبله، منتهی به مقصوره بوده است.»

در زمـان خلیفه دوم ارائه داده انـد (یعنی ۱۱۰۰ مترمربّع) چنـدان اختلافی نـدارد و می توان آن مسـتندات تاریخی را مقرون به صحت دانست.

پس از انجـام توسـعه مـذکور، در قرار گرفتن درهـای بزرگ مسـجد، تغییراتی حاصـل شـد. به اسـتثنای ابواب قـدیمی عـاتکه، جبرئیل و شامی، دو درِ دیگر به آن افزوده شد و مسجد دارای شش در به شرح زیر گردید:

۱- باب مروان در دیوار غربی، که به «باب السّـلام» مشهور است و مجدداً مُحاذی همان جهتی که قبلًا بود، جلوتر کشیده شد و قرار گرفت.

۲- باب عاتکه در دیوار غربی که به «باب الرّحمه» موسوم است.

۳- باب جبرئیل در دیوار شرقی مسجد همچنان باقی ماند؛ زیرا در آن سمت، توسعه و یا تغییراتی صورت نپذیرفت.

۴- باب النّساء در منتهای شمالی دیوار شرقی مسجد بنا گردید که به اختلاف آن را از ساخته های عُمربن خطاب گفته اند.

۵ و ۶- دو در، در دیوار شمالی یا جهت شامی مسجد النّبی.

۳/ الف: توسعه عثمان بن عفّان، خلیفه سوم

امام بخاری در «صحیح» و ابوداود در «سنن» از عبداللّه بن عمر، از نافع نقل می کنند:

«پس از عمر، عثمان بنای مسجد را تغییر داد و به مساحت آن مقداری افزود و دیوارهایش را با سنگ های منقوش بازسازی کرد و ستون های مسجد را با سنگ های حجّاری شده و منقّش تجدید بنا نمود و سقف آن را با چوب ساج ترمیم کرد.»

مضمون گفته، در عین اجمال، شامل و کامل است و نشان می دهد که اساساً عثمان خلیفه سوم بنای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را از حالت نخستین و سادگی و بی پیرایگی خارج کرده است.

ابو داود در «سنن» از عطیه و او از ابن عمر، نشان می دهد که بنای مسجد در زمان عثمان فرسوده و دیوارها و ستون های آن رو به پوسیدگی نهاده بود. افزایش روز افزون جمعیّت مسلمانان در شهر مدینه و مهاجرت قبایل مسلمان به سوی مدینه، موجب شد توسعه مسجد ضروری شود.

برای بررسی بیشتر، نظری به حدیث عبداللّه بن حنطب که یحیی آن را از فرزندش مطّلب بن عبداللّه بن حنطب روایت کرده، می اندازیم:

«در سال ۲۴ ه. ق. که عثمان به خلافت رسید، مردم مدینه در باره ازدیاد جمعیت و کمی جا در مسجدالنّبی، خاصه در جماعت جمعه، با وی به گفتگو پرداختند و خواستار توسعه مسجد شدند. عثمان پس از مشورت با صاحبان رأی، به

انجام چنین کاری رضا داد. وی در یکی از روزها پس از ادای نماز ظهر بر فراز منبر رفت و چنین اعلام کرد:

«أیّها النّاس، إنّی قد أردتُ أن أهدم مسجد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و أزید فیه و أشهد لسمعتُ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یقول: من بنی للَّه مسجداً بنی اللَّه له بیتاً فی الجنّه و قد کان لی فیه سلف و إمام سبقنی و تقدمنی عمربن الخطاب کان زاد فیه و بناه و قد شاورت أهل الرأی من أصحاب رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-. فاجمعوا علی هدمه و بنائه و توسیعه». (۱) البته طبق آورده محمود بن لبید که امام بخاری در «صحیح» و مسلم در «صحیح» و بغوی در «شرح السّنه» به آن اشاره کرده اند، مردم با توسعه مسجد پیامبر، موافقت کامل داشتند، ولی: «و احبّوا أن یدعه علی هیئته!»

«محمودبن لبید» عقیده عمومی را در خصوص توسعه مسجد، چنین ثبت کرده است که: «فإنّما کرهوا منه بناءه بالحجاره المنقوشه لا مجرّد توسعته». (۲) از سویی دیگر، بلاذری در «انساب الأشراف» (۳) از مالک بن انس، از زهری گفت:

«عثمان، مسجد النّبی را توسعه داد و ده هزار درهم سیم را از اموال خود، صرف آن نمود. ولی مردم می گفتند: مسجد پیامبر را توسعه می دهد در حالی که طریق و راه او را وارونه عمل می کند»؛ «قال: وسّع عثمان مسجد

۱- «ای مردم می خواستم مسجد رسول اللَّه را خراب کنم تا آن را توسعه دهم. شهادت می دهم که شنیده ام رسول اللَّه می گوید: کسی که مسجدی را بنا کند، خداوند منزلی برای وی در بهشت می سازد. اسوه و امامی پیش از من این کار را کرده است و عمر بن خطاب مسجد را توسعه و تجدید بنا کرده است، با بزرگان از صحابه رسول اللَّه صلی الله علیه و آله مشورت کردم همگی بالاتفاق نظر دادند که آن را خراب و مجدداً توسعه و تجدید بنا گردد.»

۲- «نظر او را که مسجد را با سنگ های کنده کاری شده و تزیینی بنا گردد، نپسندیدند، نه این که توسعه نیابد.»

۳- جزو ۵، ص ۳۸

النّبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- فأنفق علیه من ماله عشره آلاف درهم، فقال النّاس: یوسّع مسجد رسول اللّه و یغیّر سنّته».

به هر تقدیر، در زمان عثمان، بنای قدیمی مسجد از بن برچیده و بنای جدید با مساحتی بیشتر جایگزین آن گردید. امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۶۳) می گوید: خارجه بن زید بن ثابت، این بازسازی را چنین توصیف می کند:

«عثمان مسجد را خراب کرد و آن را از جهت قبله توسعه داد؛ ولی از جانب مشرق، چیزی بر آن نیفزود. سمت غرب را به اندازه یک ستون توسعه بخشید و آن را با سنگ های حجّاری شده و گچ و ... بنا نمود.». «و بناه بالحجاره المنقوشه و القصه و الخشب و الجرید و بیضه بالقصّه».

در این توسعه و با توجّه به گفته ابن رسته در «الأعلاق النفیسه» (ص ۶۷) بقیه خانه عبّاس بن عبدالمطّلب- که در توسعه قبلی مسجد بخشی از آن جزو مسجد شده بود- به طور کامل به مسجد ملحق گردید.

عبداللّه بن عطیّه، مسأله را به تفصیل چنین بیان می کند:

«عثمان، مسجد را با سنگ های نقاشی شده و گچ بنا کرد. ستون ها را با سنگ و میله های آهن به پا ساخت و آن را منقوش نمود وسقف آن را با چوب ساج بساخت.

طول مسجد را مجموعاً به ۱۶۰ ذراع و عرض آن را به ۱۵۰ ذراع توسعه داد.»

این گفته با سخن دیگری که از زید بن ثابت ثبت شده و ابن نجّار آن را در «اخبار مدینه الرّسول» (ص ۹۷) و ابن فقیه در «مختصر کتاب البلدان» (۱) نقل کرده، مطابقت دارد.

همین نظریات را یعقوبی در کتاب «تاریخ» (۲) به رشته تحریر درآورده که:

« [عثمان] در سال ۲۹ هجری، مسجد پیامبر خدا را وسعت داد و سنگ آن را از

۱- ص ۲۳، چاپ بریل، ۱۳۰۲ ه. ق.

۲- ج ۲، ص ۵۸، ترجمه فارسی.

بطن نخل آورد و در ستون های آن قلع به کار برد و درازی آن را ۱۶۰ ذراع و پهنای آن را ۱۵۰ ذراع و درهای آن را چنانکه در زمان عمر بود، ۶ در قرار داد.» (۱) محمـد بن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» (۲) با یعقوبی هم عقیده است. تنها اضافه می کند که:

۱- متن عربی، ج ۲، ص ۱۶۶، چاپ بیروت، دار صادر.

۲- ج ۵، ص ۲۱۱۳، ترجمه فارسی.

«مسجد را با سنگ منقّش ساخت و ستون های آن را از سنگ هایی بنا کرد که سرب در آن جا داده بودند و طاق آن را چوب ساج کرد.»

اسناد مذکور، با توجّه به تطبیق آن با مساحت مسجد در زمان پیامبر و خلیفه دوم تا حدودی مقرون به صحّت است؛ زیرا کلّ مساحت مسجد در زمان خلیفه دوم به ۳۵۷۵ مترمربّع رسیده بود و توسعه انجام شده از سوی عثمان، مطابق محاسبات دقیق «مکتب توسعه المسجد النّبوی السعودی» و بررسی عینی مؤلّف، بیش از ۴۹۶ مترمربّع نبوده است؛ یعنی کلّ مساحت مسجد در زمان او متراژی بیش از حدود ۴۰۷۱ مترمربع نداشته است و این رقم در تبدیل به ذرع با مستندات مذکور اختلاف زیادی ندارد.

این تعمیرات و توسعه، طبق گفته ابن نجّار در «اخبار مدینه الرسول»، از اوّل ربیع الأوّل سال ۲۹ تا محرّم سال ۳۰ هجری به طول انجامید و این نظریه با روایت مطلب بن عبداللّه که سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» به آن اشاره کرده، مطابق است.

نک: نقشه: صفحه ۹۲

۴/ الف: توسعه عمر بن عبدالعزیز

پس از توسعه و تعمیر بنای مسجد، توسط عثمان بن عفّان، مسجد نبی به همان شکل و مصالح باقی ماند؛ تا این که ولید بن عبدالملک در سال ۸۶ ق. به خلافت رسید و عمربن عبدالعزیز را به استانداری مدینه و مکّه منصوب کرد. محمدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک» (۱) ذیل سخن از حوادث سال ۸۸ می گوید:

«در همین سال ولید عبدالملک بگفت تا مسجد پیمبر خدا صلی الله علیه و آله را ویران کنند و خانه همسران پیغمبر را نیز ویران کنند و در مسجد بیندازند.» (۲) خانه و اتاق های محلّ سکونت پیامبر تا آن زمان، به همان حالت و وضعیّت اولیّه خود باقی مانده بود. نه خلیفه دوم و نه عثمان بن عفّان، به موقعیّت ساختمانی حجره ها و خانه رسول اسلام و دخترش فاطمه، لطمه ای وارد نیاورده بودند و دلبستگی شدید مردم

۱- ج ۹، ص ۳۸۱۵، ترجمه فارسی.

۲- دمیری «حیاه الحیوان الکبری»، ج ۱، ص ۶۶

مدینه به حفظ خانه و عشق وافر آنان به حفاظت از آثار زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، مانع از این کار بود.

محمدبن عمر واقدی گفته ابو ایّوب عطاء خراسانی را که ابن معین و الدار قطنی او را از ثقات دانسته اند، در کتاب خود ثبت کرده است که:

«من حجره های خانه محمد را دیده بودم و وقتی که دستورالعمل ولیدبن عبدالمک را برای مردم مدینه خواندند، حضور داشتم. مردم گریه ها کردند و هرگز روزی را به مانند آن روز، از شیون و ناله مردم ندیده بودم.» (۱) سعیدبن مسیّب بن حَزْن که از علمای اثبات و فقهای کبار و از تابعینی بود که به گفته ابن مدینی «لا أعلم فی التّابعین أوسع علماً منه»، در باب ویران سازی بنای خانه، به عطاء خراسانی می گوید:

«چه خرسند بودم اگر خانه های رسول را به همان وضعیّت بنایی خود باقی می گذاشتند تا مردم جهان و اهل مدینه به آن ها می نگریستند که چگونه پیامبر خدا زندگی ساده و بی آلایشی داشت و به آن همه سادگی قناعت می ورزید. این نشانی عبرت آمیز برای مردم بود تا این سان به اسراف در مال دنیا مبادرت نورزند.» (۲) بی شک با چنین زمینه اعتقادی در افکار عمومی، عمربن عبدالعزیز با مشکلاتی در تخریب خانه ها و تجدید بنای مسجد روبه رو می شد و به همین منظور، نیازمند خشونت بود.

ولیدبن عبدالملک به اتّکای قدرت خلافت، ضمن فرمان مذکور، اختیار اعمال قدرت را به والی مدینه داده بود. نورالدّین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» به روایت رزین اشاره می کند که گفت:

«وقتی ولیدبن عبدالملک به خلافت رسید و عمربن عبدالعزیز را از جانب خود به

۱- در باره عطاء نک: کتاب «تهذیب التهذیب»، ابن حجر عسقلانی، ج ۷، ص ۲۱۲

۲- در باره سعید بن مُسیب نک: «تقریب التهذیب»، ج ۱، ص ۳۰۵

استانداری مکّه و مدینه منصوب کرد، بودجه کلانی را در اختیار وی قرار داد تا زمین و خانه هایی را که جهت توسعه و تجدید بنای مسجد لازم به انضمام است، خریداری کند ...»

در شرق مسجدالنّبی خانه محمّد صلی الله علیه و آله جای داشت و در زمان عمربن عبدالعزیر محلّ سکونت و زندگی فاطمه بنت حسین بن علی و حسن بن حسن بن علی بود که اوّلی مادرش امّ اسحاق و دومی مادرش خوله فزاری بود.

همچنین خانه های عبدالرّحمان بن عوف و عبداللَّه بن مسعود در شرق مسجد- هم ردیف حجره های رسول- واقع شده بود.

در مغرب مسجد النّبی، خانه طلحه بن عبیداللَّه و ابی سیره بن ابی رَهْم و عمّار یاسر و قسمتی از خانه عبّاس بن عبدالمطّلب قرار داشته است.

در قسمت قبلی یا جنوب شرق مسجد، خانه حفصه از آنِ عبیداللَّه بن عبداللَّه بن عمر بود. حافظ محمدبن محمودبن نجّار در «اخبار مدینه الرسول» نوشته است:

«ذکر أهل السیران، الولید بن عبدالملک، لمّا استعمل عمربن عبدالعزیز علی المدینه، أمره بالزیاده فی المسجد و بنیانه، فاشتری ما حوله من المشرق و المغرب و الشام. من أبی أن یبیع هدم علیه و وضع الثمن له».

ابن رسته در «الأعلاق النفیسه» (ص ۶۸)، از منصور مولی حسن بن علی، ضمن روایت مفصّلی در این خصوص، به ماجرای خانه فاطمه بنت رسول اللَّه اشاره می کند که:

«ولید به عمربن عبدالعزیز نامه نوشت و در آن، ضمن دستور توسعه مسجد، فرمان خریداری خانه فاطمه را صادر کرد. ولی اهل خانه که از اهل بیت محمّد رسول اللَّه بودند، از فروش خانه خودداری کردند و حسن بن حسن بن علی گفت:

سوگند به خداوند که حاضر به گرفتن بهای خانه رسول اللَّه نیستم.

عمربن عبدالعزیز، هفت الی هشت هزار دینار در قبال فروش خانه پیشنهاد کرد؛ ولی آنان نپذیرفتند.»

عمربن عبـدالعزیز نتیجه مـذاکره را به ولیـدبن عبدالملک گزارش نمود. ولید در پاسخ نامه دسـتور داد تا خانه را خراب کنند و آن را به مسجد منضمّ سازند و پول پیشنهادی برای خرید را به بیت المال بسپارند. عمربن عبدالعزیز چنین کرد.

«فکتب إلی الولیـدبن عبـدالملک بـذلک فأمره بهدمه و إدخاله فی المسـجد و طرح الثمن فی بیت المال ففعل». (۱) مقدسی در «احسن التقاسـیم فی معرفه الأقالیم» (۲) صـریح تر نوشـته اسـت که: «ثمّ زاد فیه الولیـد و لم یزده للّٰه». (۳) عمربن عبدالعزیز در انجام این دستور، با اعتراضات تند مردم مدینه روبه رو شد. در نتیجه فاطمه بنت حسین بن علی را به خانه خود در حرّه برد و با احترام خاص اسکان داد.

در این خصوص، گفته ها و اسناد متعدّدی را در کتاب های تاریخ دیده ام که در نهایت امر، از هم افقی خاصی برخوردارند و همگی مبیّن تخریب خانه رسول اسلام به زور و برخلاف افکار عمومی است.

از سویی دیگر، ابن زباله– از دانشمندان مدینه– می آورد که:

«وقتی نـامه ولیـد به عمربن عبـدالعزیز رسـید، آل عمربن الخطـاب را ضـمن پیامی به نزد خود دعوت نمود. عمر به آنان گفت: ولیـد دسـتور داده است که خانه حفصه را خریـداری کنم. آل عمر گفتنـد: ما هرگز آن را نخواهیم فروخت. عمربن عبـدالعزیز دستور خرابی آن را صادر کرد.»

ولی در گفته ای که یحیی آن را از مالک بن انس نقل کرده چنین آمده است:

«حجاج به عبیداللّٰه بن عبداللّٰه بن عمر گفت: منزل حفصه را به من بفروشید.

۱– «پس به ولیـدبن عبـد الملک نامه نوشت و ولید به او دسـتور داد آن را ویران و جزو مسـجد کند و پیشـنهاد نمود هزینه این کار از بیت المال پرداخت گردد و این کار را کرد.»

۲– ص ۸۰، چاپ لیدن، ۱۹۰۶ م.

۳– «سـپس ولیـد آن را مسـجد نبی توسـعه داد و حـال آن که این عمـل را برای خـدا انجام نـداد.» نک: ترجمه فارسـی علینقی منزوی، ج ۱، ص ۱۱۶، تهران، شرکت مؤلّفان، ۱۳۶۱

عبیداللّٰه گفت: به خدا نمی فروشم و از بابت خانه رسول، پولی دریافت نمی دارم.

حجاج گفت: سوگند به خدا که آن را خراب خواهم کرد. عبیداللّٰه گفت: مگر خانه را بر من خراب کنی. حجّاج دستور خراب کردن را به عمّال خود داد. سپس نامه ای به ولیدبن عبدالملك نگاشت. ولید هم خطاب به عمربن عبدالعزیز نوشت: بهای خانه را به عبیداللّٰه بن عبداللّٰه بن عمر بدهید. در صورت عدم پذیرش، مبلغ مذکور را در بنای مسجد صرف و خانه ای دیگر به او بدهید.» (۱) بر این اساس، آنچه مسلّم است این است که خانه حفصه را خراب کردند و خانه دیگری در سمت قبلی و مجاور مسجد که دارالدّقیق نام داشت، به «آل عمربن خطاب» داده شد؛ که به گفته مطری در «التعریف بما آنست الهجره من معالم دار الهجره» بعدها به «دارالعشره» مشهور گشت.

نورالدّین سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» می نویسد:

«این عوض خانه حفصه است که به هر صورت به «آل عمر» داده شد.»

و تا زمان وی، در قرن نهم هجری، همچنان مورد توجّه مردم بوده است و از دوران سلطه «عثمانی ها» بر حجاز تا سال ۱۳۵۳ ق. به شکل مدرسه ای معلوم، مکان متبرّکی به شمار می رفت؛ ولی در جریان اجرای طرح توسعه مسجد به وسیله «سعودی ها» و گشودن خیابانی در مجاورت دیوار جنوبی، این خانه هم از بین رفت.

به همین سان، همه خانه هایی که در طرح توسعه از غرب و جنوب و شرق و شمال مانع اجرای کامل نقشه می شد، یکی پس از دیگری از بین رفت.

حافظ محمّد بن محمود نجّار متوفّی به سال ۶۴۳ ق. در زمانی می زیسته است که حدّ توسعه مسجد را در زمان عمر بن عبدالعزیز از شرق و غرب و شمال مشاهده کرده است و این تاریخ، قبل از توسعه سلطان قایتبای در سال ۸۸۸ ق. بوده است و آنچه را که مهدی عباسی در طول سال های ۱۶۱ تا ۱۶۵ ق. به مسجد افزود، فقط به قسمت شمالی

۱- همچنین نک: ابن رسته «الأعلاق النفیسه»، ص ۶۸

مسجد محدود می باشد. بنابر این، وصفی که ابن نجّار از توسعه مسجد النّبی در زمان عمربن عبدالعزیز ارائه کرده، قابل توجّه است و می تواند مورد استناد پژوهندگان قرار گیرد. وی ذیل فصل «زیاده الولید بن عبدالملک فیه» می نویسد:

«عمربن عبدالعزیز طول مسجدالنّبی را ۲۰۰ ذراع و عرض آن را از قسمت قبلی (جنوبی) ۲۰۰ ذراع و از قسمت شمالی به ۱۸۰ ذراع رسانید.»

یعنی مجموعاً آنچه را که عُمربن عبدالعزیز پس از توسعه عثمان بن عفّان، خلیفه سوم، به مسجدالنّبی افزوده، عبارت است از ضلع جنوبیِ شرق به غرب مسجد، حدود پنجاه ذراع و ضلع شمالی آن حدود چهل ذراع. وی طول مسجد را از قبله به شام یا جنوب به شمال، حدود چهل ذراع توسعه داده است.

این نظریه با گفته های یحیی به نقل از ابن وردان و او از پدرش و نیز ابن زباله از محمدبن عمّار و او از جدّش و بررسی محققانه سمهودی که بر اساس ستون های افزوده شده، حدّ توسعه را بیان کرده اند، تطبیق اصولی دارد و گفته محمّد بن جریر طبری را در «تاریخ الرسل و الملوک» (۱) تأیید می نماید که:

«ولیدبن عبدالملک دستور داده بود که حجره های همسران پیمبر صلی الله علیه و آله را در مسجد پیمبر بیندازند (/ منهدم کنند) و پشت مسجد و اطراف آن را بخرد تا ۲۰۰ ذراع در ۲۰۰ ذراع شود.»

لذا می توان مجموع مساحت افزوده شده به مسجدالنّبی به وسیله ولید را رقمی نزدیک **۲۳۶۹** متر مربّع تخمین زد؛ یعنی مساحت کل مسجدالنبی در زمان عمربن عبدالعزیز مجموعاً حدود **۶۴۴۰** متر مربع بوده است.

بنایی که ولیدبن عبدالملک جایگزین بنای عثمان کرد، با توصیفات مشترکی بین اقوال، شناسانده شده است و آنچه که مسلّمِ راویان و مورّخانی چون ابن رسته، ابن زباله و یحیی به نقل از قدامه بن موسی و ابن نجّار و سمهودی و ابواسحاق حربی می باشد، این

۱- ج ۹، ص ۳۸۱۶، ترجمه فارسی، ذیل سخن از حوادث سال ۸۸

است که:

«ولید بن عبدالملک از پادشاه روم جهت بنای مسجد در قبال بودجه ای هنگفت تقاضای ارسال بنّا ومعمار، کاشی کار، نقّاش، سنگ تراش، طراح و ... کرده بود.»

محمدبن جریر طبری در «تاریخ الرسل و الملوک» (۱) صریحاً می نویسد:

«ولید کس پیش فرمانروای روم فرستاد و خبر داد که دستور داده مسجد پیمبرخدا صلی الله علیه و آله را ویران کنند و از او کمک خواست. (فرمانروای روم)، یک صد هزار مثقال طلا فرستاد و یک صد کارگر و چهل بار موزائیک و بگفت تا در شهرهای ویران شده موزائیک بجویند و همه را پیش ولید فرستاد.» (۲) ستون های سنگی تراش شده با روکش های فلزّی، دیوارهای بلند و مزیّن به نقوش گچ کاری و کاشی کاری های دیوارها و برپایی مقصوره ها، نقّاشی سقف و تزیین آن به چوب ساج و جایگزینی بنایی مستحکم و سنگی به جای خانه های گِلی پیامبر سبب شد چنان مسجدی بنا نهاده شود که تا آن زمان بنایی به سانِ آن در جزیرهالعرب نبود.

این تجدید بنا و تعمیرات به گفته محمّدبن جریر طبری، ابن زباله و ابن نجّار از سال ۸۸ تا ۹۱ ق. به طول انجامید.

چهل کارگر رومی با یکصدهزار مثقال طلا، چندین بارکاشی های مزیّن به رنگ های مختلف، قنادیل کشیده شده در زنجیرهای زرّین، ابتکار کار تجدید بنا را به عهده گرفته بودند و عمربن عبدالعزیز آنان را در طول انجام کار از پاداش و خلعت بی بهره نمی گذارد.

آیات قرآنی برای اوّلین بار با خطوط زینتی، روح بخش کاشی ها و دیوارهای مسجدالنّبی شد. ابن نجّار تصریح می کند که سوره های «و الشّمس و ضحیها» تا «النّاس»

۱- ج ۹، ص ۳۸۱۷، ترجمه فارسی، ذیل سخن از حوادث سال ۸۸

۲- «در باره نامه ولید به امپراتور روم نک: ابن رسته، «الأعلاق النّفیسه» ص ۸۱، چاپ لیدن، ۱۹۰۶؛ قزوینی، «آثار البلاد و اخبار العباد» ص ۱۰۷؛ یاقوت حموی «معجم البلدان» ج ۵، ص ۸۲؛ مقدسی «احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم» ص ۸۱؛ چاپ لیدن ۱۹۰۶ م.

را بر دیوارهای مسجد نگاشتند و به احداث چهار مناره در چهار زاویه مسجد همّت گماشتند که به گفته ابن زباله و دیگر مستندات، بزرگترین آن ها ۶۰ ذراع طول داشت و کوچک ترین آن ها مناره غربی شامی بود.

یحیی از جعفربن وردان روایتی آورده که سمهودی آن را در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» و ابن نجّار در «اخبار مدینه الرّسول» (ص ۱۰۲)، به یکسان به ذکر آن مستند تاریخی پرداخته اند و مضمونش آن است که وقتی ولید به عبدالملک با سران و بزرگان قوم به بازدید مسجد آمد، ابان بن عثمان بن عفّان متوفّای ۱۰۵ ق. (۱) در معیّتش بود.

زیبایی و عظمت بنای مسجد، ولید را به غرور واداشت و با خودپسندی رو به ابان بن عثمان کرد و گفت: «أین بناؤنا من بنائکم؟» ابان به ولید گفت: «إنّا بنیناه بناء المسجد و بنیتموه بناء الکنائس». (۲) امام حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۷۰)، به نقل از «زهری» به چگونگی گفتگو میان ولید و ابان پرداخته و آورده او را چنین ثبت کرده است:

«لمّا قدم الولید بن عبدالملک فی تلک السّنه فرض له المسجد و کشف عن الفسیفساء، فجعل ینظر إلی حسنه و جاء النّاس یهنّونه من کلّ ناحیه، فجاء أبان بن عثمان یحمل فی محفّه حتی وضع بین یدیه، فهنّاه بقدومه فقال له الولید: أین بنیاننا من بنیانکم؟ قال لا، یا أمیر المؤمنین، قال: و لم ذاک ویحک؟ قال: لأنّا بنیناه بنیان المساجد و بنیتموه بنیان الکنائس. إرفع یا غلام. فجعل الولید یمده بصره و عمر یقول: إنّه ابن عثمان بن عفّان. لیکسره عنه». (۳) نک: نقشه صفحه ۱۰۱

۱- «الطبقات الکبری»، ج ۵، ص ۱۱۲

۲- «ما آن را به شکل مسجد ساختیم و شما آن را به صورت کنیسه در آوردید.»

۳- «هنگامی که ولیدبن عبد الملک در آن سال به مدینه منوره آمد، ساختمان مسجد بر او عرضه شد و از کاشی کاری ها و تزیینات آن پرده برداری کرده و زیبایی های آن را مشاهده نمود و از همه جا مردم برای تهنیت او آمدند و ابان بن عثمان نیز در حالی که زنبیلی حمل می کرد، به دیدن ولید آمد و به وی خوش آمد گفت، آنگاه ولید به او گفت: آنچه ما بنا کردیم کجا؟ و آنچه که شما ساختید؟! ابان در پاسخ گفت: خیر، ای امیر المؤمنین چنین نیست. ولید پرسید: وای بر تو! چرا چنین نیست؟ او گفت: چون ما ساختمان را شایسته مسجد ساختیم و شما آن را به صورت کنیسه ها در آوردید. ولید دستور داد او را بلند کرده و زیبایی های مسجد را به او نشان دهند. ولی عمربن عبد العزیز ولید را خطاب کرد: او پسر عثمان بن عفان است، دست از او بردار!»

۵/ الف: توسعه مهدّی عباسی

پس از خلیفه اموی، ولید بن عبدالملک (۹۶- ۸۶ ق.) ابوالعبّاس عبداللَّه، اول خلیفه عباسی (۱۳۶- ۱۳۲ ق.) تغییرات و توسعه مختصری در مسجد به وجود آورد. امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۸۸) و ابن رسته در «الأعلاق النّفیسه» ما را از سنگ نبشته ای مطّلع می کنند که از کارهای انجام یافته از سوی خلیفه اوّل عبّاسی در مسجد چنین یاد شده است:

«أمر عبداللَّه أمیر المؤمنین بزینه هذا المسجد و ترتیبه و توسعه مسجد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- سنه اثنتین و ثلاثین و مائه ابتغاء رضوان اللَّه و ثواب اللَّه و إنّ اللَّه عنده ثواب الدنیا و الآخره و کان اللَّه سمیعاً بصیراً».

(۱) آنگاه ابوجعفر عبداللّه منصور، دوّمین خلیفه عباسی تصمیم گرفت بار دیگر مسجدالنبی را توسعه دهد. ابن زباله از دانشمندان مدینه، متّفقاً. از «عبدالعزیز بن محمد» و «محمدبن اسماعیل» روایت می کند که به استناد آن، سمهودی و ابن نجّار و ابن رسته (۲) قول آنان را پذیرفته، می نویسند:

«حسن بن زید نامه ای به ابوجعفر نوشت و ضمن آن پیشنهاد کرد که مسجد النبی را از جانب شرق به حدّی توسعه ده تا حجره و مقبره رسول اللّه در وسط مسجد قرار گیرد.»

لازمه اجرای چنین پیشنهادی، از بین رفتن خانه عثمان بن عفان و ضمیمه آن به مسجد بود که در مشرق مسجد قرار داشت و «حسن بن زید» بی آن که متعرّض

۱- «عبداللّه امیر المؤمنین دستور تزیین و ترتیب و توسعه مسجد پیامبر را در سال ۱۳۲ هجری صادر کرد و این اقدام را برای جلب رضایت خداوند و ثواب اخروی انجام داد که خداوند پاداش در دنیا و آخرت می دهد و او شنوا و بینا است ...»

۲- نک: «الأعلاق النّفیسه»، ص ۷۲

چنین موضوعی شود و شاید به تلافی خراب شدن خانه پیامبر، فاطمه، عمّار یاسر و عبداللّٰه بن مسعود ... در زمان ولید بن عبدالملك و یا چون معتقد بود که خراب شدن خانه عثمان نمی تواند مانعی برای توسعه سمت شرقی مسجد باشد، پیشنهاد مذکور را ارائه کرده بود.

ابوجعفر عبّاسی طبق همان سند روایتی به حسن بن زید پاسخ داد که:

«إنّی قد عرفت الّذی أردت. فاکفف عن ذکر دار الشیخ عثمان بن عفّان»

به هر حال، ابوجعفر به عملی کردن طرح توسعه مسجد موفّق نشد و فرارسیدن مرگ مجالی به او نداد تا این که در سال ۱۵۸ ق. مهدی عبّاسی خلیفه شد. مهدی در سال ۱۶۰ ق. برای انجام مناسك حج عازم حجاز شد و به توسعه و ترمیم مسجدالنّبی رغبتی وافر نشان داد. (۱) ابن نجّار می نویسد: «مهدی عبّاسی» برای عملی کردن طرح توسعه مسجد، «جعفربن سلیمان بن علی بن عبداللّٰه بن عبّاس» را نماینده مخصوص خود معرّفی کرد و «عبداللّٰه بن عاصم بن عمر بن عبدالعزیز» و «عبدالملك بن شبیب غسانی» را زیر نظر نماینده، به عنوان سرپرست و متولّی انجام کارها تعیین نمود.

تمام مستندات تاریخی و قول مورّخان بزرگ تاریخ مسلمانان، در این واقعیّت که توسعه انجام شده از سوی مهدی، فقط در قسمت شمالی یا شامی مسجدالنّبی بود، اختلافی با هم ندارند.

در روایت یاد شده از ابن زباله و ابن رسته، طول توسعه را ۱۰۰ ذراع می خواند و همین گفته را ابن نجّار تأیید کرده است.

ابن نجّار متوفّای سال ۶۴۳ قمری است؛ یعنی خود در زمانی زندگی می کرده که حدّاکثر توسعه شمالی بنای مسجد در زمان او، همان توسعه مهدی عبّاسی بوده است. با توجه به این که طول مسجد از قبله تا شام ۲۰۰ ذراع بوده، بنابر این، با درنظرگرفتن صد

۱- محمّدبن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوك»، ج ۱۲، ص ۵۱۰۰، ترجمه فارسی و ابن رسته، «الأعلاق النّفیسه»، ص ۷۲

ذراع افزوده، می توان نتیجه گیری کرد، که طول جنوب به شمال مسجد در زمان مهدی، سیصد ذراع شده باشد. این محاسبه منطقی با آنچه خود ابن نجّار از مساحت مسجد در زمان خودش (ذرع المسجد الیوم) خبر داده، تطبیق نمی کند. ابن نجّار در محاسبه عینی خود، از طول و عرض مسجد، که دقیقاً انتهای آن، حدّ توسعه مهدی عبّاسی بوده، طول مسجد را از قبله به شام دویست و پنجاه و چهار ذراع و چهار انگشت خوانده است و این امر با صد ذراع افزوده شده به طول مسجد سازگاری ندارد.

اکنون بنگریم که مطالعات سمهودی، این اختلاف گفته ها را چگونه مورد نقد و بررسی قرار داده است. سمهودی که خود طول مسجد را تا انتهای حدّ توسعه یافته از سوی مهدی عبّاسی ذرع کرده، معتقد است که این طول از قبله به شام، **۲۵۳** ذرع بوده است و ابن زباله که خود به متراژ طول مسجد پرداخته، معتقد است که طول مسجدالنّبی **۲۴۰** ذراع بوده است.

این تفاوت ها به عقیده حقیر که مساحت مسجد النبی را به طور عینی با اقوال تاریخی مورد بررسی و تطبیق قرار داده، چندان حایز اهمیت نیست و حقیقت را می توان همان نقل قول ابن زباله از علمایی دانست که در ایّام عملیّات ساختمانیِ مهدی عبّاسی در مدینه به سر می بردند. با این وصف، ۱۰۰ ذرع، صحیح به نظر می رسد؛ خصوصاً آن که امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۷۳) در اوایل قرن سوم قمری جزم دارد که:

«و زاد فیه مسجد المهدی مائه ذراع شامیاً و یمانیاً و طوله مثل ذلک». (۱) این مقدار پس از برداشتن ستون ها و مدخل درهای شمالیِ مسجد در توسعه های بعدی و با توجّه به اختلاف محاسباتی مقیاس ذرع ید، خود را دقیق تر نشان می دهد.

بر این اساس، مساحت توسعه انجام شده از سوی مهدی را می توان رقمی نزدیک

۱- «المهدی ۱۰۰ ذراع شامی و یمانی بر طول و عرض مسجد افزود.»

به ۲۴۵۰ مترمربع در نظر آورد که بـا توجه به کـلّ مسـاحت مسـجدالنّبی تـا حـدّ نهایی توسـعه صورت گرفته از طرف ولیـدبن عبدالملک، مجموعاً حدود ۸۸۹۰ مترمربع بوده است.

مهدی عبّاسـی ضـمن دسـتوراتی که در جهت توسـعه مسجد صادر کرد، فرمان داد تا روزنه خانه حفصه، همسر پیامبر را که به «آل عمربن خطّاب» رسـیده بود و عمربن عبدالعزیز با شرط مفتوح گذاشتنِ آن، توانسته بود خانه حفصه را خراب کند، مسدود کننـد. این امر خود موجب مشاجرات و اختلاف نظرهایی بین مردم مـدینه گردیـد. ولی در خصوص تخریب خانه عبدالرحمان بن عوف که در آن زمان به دارالمُلیکه مشـهور بود و قسـمت به جای مانـده از خانه عبـداللّه بن مسـعود که موسوم به دارالقراء بوده، مدارکی که حکایت از اعتراض عمومی و اختلاف کند، ملاحظه نشده است.

کار توسـعه مسجد در سال ۱۶۵ ق. به پایان رسـید و به اسـتناد گفته ابن زباله و یحیی، که به قسـمتی از سر درِ ابواب مسجد در زمان مهـدی دسترسـی داشـته اند، معلوم می کند که مهدی از کاشـی کاری قسـمت هایی از مسـجد و نقش و نگارهای زینتی دیوارها و مناره ها خودداری نکرده است. ولی بعـدها همه اینها در حریق مسـجدالنّبی که مورد بررسـی قرار خواهـد گرفت، از بین رفت.

گفته امام ابو اسـحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۸۶)، صریح است که مهدی عباسی پس از اتمام کار توسـعه مسـجد، سـنگ نبشـته ای بر دیوار صـحن مسـجد کار گـذارد؛ تا به این وسـیله، رقم تاریخ بنا و نام خود را محفوظ دارد:

«أمر عبداللّه المهدی أمیرالمؤمنین، أکرمه اللّه و أعزّ نصـره بالزیاده فی مسجد رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- و أحکام عمله ابتغاء وجه اللّه عزّوجلّ و الـدار الآخره فأحسن اللّه ثوابه بأحسن الثواب و التوسـعه لمن صـلّی فیه من أهله و أبنائه من جمیع المسلمین فأعظم اللّه أجر أمیرالمؤمنین

فیما نوی من حسن نیّه فی ذلک و أحسن ثوابه». (۱) ابن رُسته در «الأعلاق النفیسه» (۲) که حوالی سال ۲۹۰ ق. تألیف شده، از سنگ نبشته هایی دیگر یاد می کند که بر اساس آن معلوم می شود مهدی عبّاسی در سال ۱۶۳ ق.

عملیات ساختمانی را آغاز و در سال ۱۶۵ ق. از آن فارغ شده است:

«و کان مبتدا ما أمر به عبداللَّه المهدی محمد أمیر المؤمنین أکرم اللَّه من الزیاده فی مسجد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عمله فی سنه اثنین و ستین و مائه و فرغ منه سنه خمس و ستین و مائه فأمیرالمؤمنین- أصلحه اللَّه- بحمد اللَّه علی ما أذن له و ما اختصه به من عماره مسجد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و توسعته حمداً کثیراً و یحمداللَّه ربّ العالمین علی کلّ حال». (۳) پس از توسعه صورت گرفته از سوی مهدی عباسی در قرن دوم هجری، منابع و مآخذی اساسی تا اواسط قرن هفتم هجری قمری در دست نداریم که دقیقاً روشن کند:

مسجدالنّبی با چه تغییرات یا تعمیرات مهمی رو به رو شده است. آنچه مسلم و مشهور است، توسعه ای در بنای مسجد صورت نپذیرفت. اگرچه زین الدین مراغی متوفّای ۸۱۶ ق. در «تحقیق النصره بتلخیص معالم دارالهجره» و ابن قتیبه دینوری متوفّای ۲۷۶ ق.

در «المعارف» اشاره کرده اند که مأمون عباسی (۱۹۸ تا ۲۰۲ ه. ق.) در توسعه و تعمیر بنای مسجد اهتمام ورزیده است؛ ولی از چگونگی آن حقیر را اطّلاعی حاصل نشد.

نک: نقشه صفحه ۱۰۷

۱- «عبداللَّه المهدی امیر المؤمنین که خدایش اجر و پاداش دهد، در توسعه و استحکام مسجد پیامبر برای رضای خداوند کوشید و پروردگار در آخرت به او بهترین پاداش را دهد و هر کس در آن نماز گزارد بر ثواب و حسنات امیر المؤمنین المهدی افزوده خواهد شد.»

۲- صص ۷۵- ۷۳

۳- «و پس از المهدی محمد، امیر المؤمنین در سال ۱۶۲ آغاز به تعمیر و توسعه مسجد پیامبر نمود و در سال ۱۶۵ هجری از آن کار فارغ گردید و خداوند به او مزد وافر داده و امور او را به جهت این توفیق اصلاح نماید.

حمداللَّه مستوفی در «نزهه‌القلوب»، مقاله سوم (ص ۱۳)، تنها به بیان این مطلب اکتفا کرده است که: «مأمون خلیفه رحمه اللَّه (!) نیز بر آن زیادتی کرد و اکنون بر آن قرار است.»

و یاقوت حموی در «معجم البلدان» (۱) تنها به گفتن این مطلب که: «مأمون هم به مؤخّره مسجد مقداری بیافزود.» بسنده کرده است. متن عربی کلام یاقوت را بنگرید:

«أمر عبداللَّه أمیر المؤمنین بزینه هذا المسجد و تزیینه توسعه مسجد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- سنه اثنتین و ستین و مائه ابتعاء رضوان اللَّه».

۶/ الف: تعمیرات مسجد از ۶۵۵ تا ۸۹۸ هجری قمری

۱- ۶/ الف: حریق مسجد و بازسازی آن

قسطلانی در «عروه التّوثیق فی النّار و الحریق» و حافظ ذهبی در «العبر فی خبر من غبر» و جمال الدّین مطری در «التّعریف بما آنست الهجره من معالم دارالهجره» زین الدّین مراغی در «تحقیق النّصره بتلخیص معالم دارالهجره» و سمهودی در «الوفاء بما یجب لحضره المصطفی»، (۲) به تفصیل از چگونگی وقوع آتش سوزی در بنای مسجدالنّبی سخن به میان آورده اند که حقیر از جمع بندی گزارش های آن ها، اجمال واقعه و اقداماتی را که در جهت نوسازی بنا صورت پذیرفت، بدین قرار دانست که:

در اول ماه رمضان سال ۶۵۴ ه. ق. بر اثر سهل انگاری یکی از فرّاشان مسجد، به نام «ابوبکر اوحد»، حریقی در بنای مسجدالنّبی رخ داد که در اسرع وقت به دیگر قسمت ها سرایت نمود. متأسفانه با تمام کوشش ها، اهل مدینه نتوانستند حریق مهیب را مهار کنند و همه قسمت های مسجد طعمه حریق شد. نمای مرمرین، سقف ها، منبر، درها، خزائن، صندوق های کتاب، پرده ها، قرآن ها و ... همه سوختند و فرو ریختند.

۱- ج ۵، ص ۸۲

۲- باب اول، صص ۱۰۷- ۹۵

به شـهادت مورّخان، مردم مـدینه پس از مشاهـده آثار و بقایای به جا مانده از مسـجد و عدم توانایی شان در بازسازی و ترمیم آن، نامه ای به خلیفه وقت؛ «مستعصم باللَّه بن مستنصر باللَّه» نوشته، شرح اسف انگیز حریق بنای مسجد را به اطّلاع او رساندند.

مستعصم باللَّه، که در سال ۶۵۶ ه. ق. به امر هلاکوخان کشـته شد، معماران را با اسباب و لوازم ساختمانی به سوی مدینه بسیج نمود.

آنان در آغاز سال ۶۵۵ ه. ق. شروع به تجدید بنای مسجدالنّبی نمودند. با توجّه به ریزش سقف بر روی مقبره محمّد رسول اللَّه معمـاران و بزرگان مـدینه، جرأت و نحوه پاکسازی حجره و مرقـد را در خود نیافتنـد. از این رو نامه ای جهت تعیین تکلیف به خلیفه نگاشـتند. ولی درگیری خلیفه و ستیز شـهروندان بغداد با تاتارهای مهاجم، سبب شد که پاسخ مقتضـی در این خصوص داده نشود و حجره به همان سان باقی ماند.

چون مردم در سال ۶۵۵ ه. ق. امکان و اقتضای ترمیم را به دست آوردند و حدود حجره و مرقد و روضه را شناختند، با رعایت دقیق موازین دینی و تاریخی، سـقف حجره و اطراف آن را تا دیوارهای قبله و سـمت شـرقی آن و باب جبرئیل و روضه و منبر، ترمیم و بازسازی کردند.

در سـال ۶۵۶ ه. ق. که بر اثر جنـگ بغـداد بـا تاتارهـا، ارتبـاط مـدینه بـا مرکز خلافـت قطع شـده بود، وسایل لازم جهت ادامه تعمیرات بنای مسـجد از جانب «منصور نورالـدّین ابن معز ایبک، صالحی» امیر مصـر تأمین گردیـد و در جهت تسریع و اهتمام بیشتر به امر بازسـازی، از طرف امیر یمن، «مظفّر شـمس الـدین یوسف بن منصور عمر بن علی» از «بنو رسول یمن» که در سال ۶۴۷ ه. ق. بر زبید و عدن حکومت می راند، وسایل و بودجه و معماران یمنی به سوی مدینه رهسپار شدند.

در سال ۶۵۷ ه. ق. بـا توجه به امکانـات ارسـالی یـاد شـده، بنای مسـجد از باب السّـلام تا باب الرّحمه و از باب جبرئیل تا باب النّساء دو باره سازی گردید.

در ذی القعـده سـال ۶۵۷ ه. ق. امیر نـامبرده معزول گردیـد و «مظفر سـیف الـدین قطز معزی» (محمـود ابن ممـدود) بر کرسـی امارت تکیه زد و پس از اندی به قتل رسید. لذا توفیقی برای کمک به تداوم بازسازی بنای مسجدالنّبی حاصل نکرد. در اواخر سال

۶۵۸ ه. ق. «ظاهر رکن الدّین بیبرس» امیر مصر گردید. وی که از «ممالیک بحری» بود، نسبت به تعمیر و مرمّت بنای مسجد و ادامه کارهای ناتمام که پس از حریق مسجد آغاز شده بود، اهتمام خاصّی ورزید. مورّخان می نویسند: امیر یاد شده، پنجاه و سه معمار با وسایل و بودجه لازم به سوی مدینه اعزام داشت و کار اساسی تعمیر و مرمّت مسجد را به پایان رساندند.

۲- ۶/ الف: تلاش ممالیک مصر

سلطان ناصرالدّین محمدبن قلاوون از «ممالیک بحری» در طول سال های ۷۰۵- ۷۲۹ ه. ق. برای مرمّت و تجدید بنای قسمت های مختلف بنای مسجد، همّت و سعی وافری نشان داد که اهم آن ها احداث دو سایه بان در مؤخّره سقف قبله و قسمت شمالی بود.

در سال ۸۳۱ ه. ق. که فرسودگی هایی در بنای دو رواق مذکور به وجود آمد، اشرف برسبای از «ممالیک برجی» اقدام به تعمیر و مرمّتِ این قسمت نمود. سپس در سال ۸۵۳ ه. ق. ظاهر سیف الدین چخماق از سلسله ممالیک برجی مصر که در سال ۸۴۲ ه. ق. به حکومت رسید، غالب سقف های شمالی و قبلی مسجد و روضه را بازسازی مجدّد کرد.

سلطان اشرف قایتبای (متوفّای سال ۹۰۲ ه. ق.) از ممالیک مصر، در سال ۸۷۹ ه. ق. به وضعیت عمومی بنای مسجد اهتمام خاصی ورزید که می توان از مرمّت دیوارها، سقف های شامی و رواق های باب جبرئیل و تعمیر قسمت های شرقی بنای مقصوره یاد کرد. متأسفانه بار دیگر در شب سیزده رمضان سال ۸۸۶ ه. ق. حریقی بر اثر رعد و برق و فرو ریختن مناره رئیسه مسجد به وقوع پیوست که در اندک مدتی، همه بنای مسجدالنّبی را فراگرفت و عدّه زیادی در مسجد کشته یا زخمی شدند.

ستون ها بار دیگر فرو ریخت. منبر، صندوق مصلّی، مقصوره و اطراف حجره، همه سوختند.

اهل مدینه خبر این آتش سوزی مهیب را به سلطان اشرف قایتبای رساندند و قبل از

آن که کمکی از جانب سلطان فرا رسد، خود در پاکسازی بنای مسجد سعی دقیقی به عمل آوردند.

چون قایتبای از این واقعه آگاه شد، مسأله را آن طور که مهم بود، جدّی و بزرگ خواند و نماینده خود را به نام امیر سنقر جمالی همراه با معماران و آلات و اسباب ساختمانی و بودجه کافی به سوی مدینه بسیج نمود و فرمان داد که در تجدید بنای مسجد از هیچ امر و هزینه ای کوتاهی نورزند.

سلطان اشرف قایتبای، که در سال های ۸۷۲ تا ۹۰۱ ه. ق. بر قلمرو ممالیک حکمروایی می کرد، در این راه به حدی کارگر، استادکار، وسایل و مصالح ساختمانی ارسال داشته بود که مورّخان به تفاوت از وصف آن حکایات، ارقام عجیبی را نقل کرده اند ...

گروه یاد شده، مناره «رئیسه» را تجدید بنا کردند و دیوارهای مسجد را از اساس مرمّت نمودند. محراب عثمانی را توسعه بخشیدند و ستون ها را احیا کردند و سقف ها را به استحکام برافراشتند و گنبدی بر فراز محراب عثمان بنا نمودند و از اطراف با سه گنبد دیگر که به «مجارید» مشهور بودند، زینت و استحکام بخشیدند.

دو گنبد در مدخل باب السّلام برپا شد و نما سازی مسجد به نحو کامل صورت پذیرفت و آنچه که از کتب و مصاحف سوخته بود، از سرزمین های اسلامی جمع آوری و وقف مجدد مسجد کردند.

این اهتمام به محدوده بنای مسجد محدود نبود. اطراف مسجد را با تأسیس رباط، مدرسه، آشپزخانه و راه سازی، رونق بخشیدند. موقوفات زیادی ثبت و ضبط گردید و با ارائه امکانات شهری و لغو باج و مالیات به رفاه حال اهل مدینه همّت گماشتند.

این تعمیرات در سال ۸۸۸ ه. ق. به پایان رسید و سلطان قایتبای، خود در سال ۸۸۹ ه. ق. برای زیارت و دیدار بنا، عازم مدینه گردید. وی کتاب های ذی قیمتی را در موضوعات مختلف علوم اسلامی با خود آورد؛ تا تقدیم کتابخانه مسجد النبی کند و همّتی والا در خصوص خیرات و مبرّاتِ اهدایی به مسجد، از خود نشان داد. سمهودی که خود در همین ایام در مدینه به سر می برد، می نویسد:

«طبق اظهار نظر کارشناسان، سلطان قایتبای در این امور بیش از یک صد و بیست هزار دینار پرداخت کرده بود.»

در بیست و هشت صفر سال ۸۹۸ ه. ق. مناره رئیسه مسجد، در اثر رعد و برق ویران شد و بار دیگر قایتبای ضمن فرمانی، آن را تعمیر و برپا ساخت.

در جریان این اقدامات اساسی، مسجد از جانب مقصوره و حجره ها به حدّی توسعه یافت که تجدید بنای گنبد و مقصوره و بنای مناره رئیسه را میسّر ساخت.

این توسعه در شرق مسجد با عرض کم و مجموع مساحت افزوده شده مذکور، حدود صد و بیست متر مربّع بوده است؛ که از سمت قبلی به مناره رئیسه و از سمت شامی تا مجاورت شرقی مکان صفّه و محراب تهجّد امتداد داشته است. نک: نقشه ۵- سوم

۷/ الف: اهتمام عثمانی ها

۱- ۷/ الف: عمران مسجد در زمان سلیم عثمانی

پس از اشرف قایتبای، حاکمان و امرای عثمانی، که قلمروی حکومتشان از شام و عراق به حجاز کشیده شده بود، توجّه خاصّی در برپاییِ هر چه باشکوه ترِ بنای مسجدالنبی و تداوم عمران مسجد، مبذول داشتند.

نخست سلطان سلیم عثمانی (۹۲۶- ۹۱۸ ه. ق.) به مرمّت مسجد همّت گماشت و به تصریح جعفر برزنجی در «نزهه النّاظرین فی مسجد سیّد الأوّلین و الآخرین» ستون های روضه را تجدید بنا و به سنگ مرمر سیاه و قرمز منقّش نمود و آن را که از آثار اشرف قایتبای بود، تا حدّ امکان، تعمیر و تزیین نمود.

۲- ۷/ الف: عمران مسجد در زمان سلیمان عثمانی

در سال های ۹۳۸- ۹۷۴ ه. ق. سلطان سلیمان بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید عثمانی ۹۲۶- ۹۷۴ ه. ق. در جهت بازسازی اساسی حصار شهر مدینه و تعمیر و بنای

مسجدالنّبی، ضمن صدور فرمان هایی، اقدامات گسترده ای را اعمال و اجرا نمود.

متأسّفانه در کتاب های تاریخ، به تفصیل از اقدامات سلطان سلیمان عثمانی سخنی به میان نیامده و تنها به اشاره هایی که از نظر معماری مبهم می باشد، اکتفا شده است؛ تا این که حقیر پس از جستجو و پرسش، از تصحیح و انتشار متن، یک نسخه خطی مشتمل بر شرح این اقدامات، در یکی از نشریات مصری اطلاع حاصل کردم. بعدها معلوم شد که مجله مذکور در انتشارات «المعهدی المصری للدّراسات الإسلامیّه» در مادریدِ اسپانیا چاپ و به سال ۱۹۵۵ م. منتشر شده است.

حقیر در سال ۱۳۵۶ ه. ش. ضمن پژوهش گسترده در باره آثار ایران اسلامی در «متحف الفنّ الإسلامی» و «دارالکتب و الوثائق المصری» قاهره، به پژوهش در یافتن نسخه ای از این مجلّه همّت گماشت. بعدها معلوم شد که مجموعه ای از شماره های «مجلّه المعهد المصری للدّراسات الإسلامیّه»، مربوط به سال های ۱۹۵۳ – ۱۹۵۷ به شماره «۲۹۸۶ – ۲۹۸۹ دوریات» موجود است.

چاپ تصحیح شده نسخه خطّی در صفحات: ۱۴۹ تا ۱۵۸، شماره ۳، مجلّد ۱، ۱۹۵۵ م. مندرج است.

مؤلّفِ رساله مذکور به اعتقاد مصحّح آن «محمّد بن خضر الرومی» حنفی مذهب بوده است که در سال ۹۴۸ ه. ق. به رحمت ایزدی پیوسته است.

«دکتر عبدالعزیز اهوانی» در مقدّمه تصحیح خود، تصریح می کند که نام نسخه خطّی مذکور «التّحفه اللّطیفه فی عماره المسجد و سور المدینه الشریفه» است که در کتابخانه «کلیسای اسکورال اسپانیا» به شماره ۱۷۰۸، در شش ورق، صفحه ۸۸ تا ۹۳ مجموعه مجلّد ۲۳* ۱۷ سانتی متر نگهداری می شود.

رساله مذکور تنها شرح اقدامات سلطان سلیمان عثمانی در چگونگی بنای حصار مدینه و تعمیراتی که در مسجدالنّبی صورت پذیرفته است، محدود و به آن مختوم می شود و از سیاق جملات و شرح وقایع معلوم می شود که مؤلّف در مدینه می زیسته و ناظر بر اقداماتِ عمرانی مسجدالنّبی بوده است و رساله مذکور، در واقع گزارش مجملی است از آنچه مؤلّف دیده و شنیده است.

نویسـنده پس از شـرح مفصّل چگونگی بنای حصار شـهر مـدینه، که به امر سـلیمان عثمانی تجدیـد بنا گردیـد، به مسـجدالنّبی اشاره می کند و می نویسد:

محمود چلبی، شـیخ الحَرم مسـجد نبوی، نامه ای به سـلیمان عثمانی نگاشت؛ مبنی بر این که بنای مسجد نبوی نیازمندِ مرمّت و تعمیر است. سـلیمان خلیفه عثمانی، فرمانی در این خصوص صادر کرد و معماران برجسـته تُرک را از طریق دریا عازم سرزمین حجاز نمود.

آنـان ابتـدا در نـوزدهم شوال ۹۴۶ ه. ق. هلالـی را روی گنبــد نصـب کردنـد؛ تـا ایـن کـه کـاروان تجهیزات همراه حسابـدار مخصوص عبـدی چلبی به مـدینه رسـید. شـیخ الحرم همراه امرا، قضات، معماران و مهندسان به مطالعه کامل بنای مسـجدالنّبی پرداختنـد تـا هرجا نیازمنـد تعمیر و تجدیـد بناست، تعیین شود و به بازسازی آن ها مبادرت ورزنـد. آنان نخست به مرمّت باب الرّحمه و دیواری که در امتـداد آن، در سـمت غربی مسـجد بود، پرداختنـد. سـپس مناره باب الرّحمه را خراب و از نو با بنیانی مستحکم، تجدید بنا نمودند.

آنگاه به مرمّت دیوار شرقی مسجد و باب النّساء پرداخته، ستون های مسجد را سفیدکاری کردند.

در اواخر سال ۹۴۷ ه. ق. فرمانی توسط امیرالحاج مصـری به مـدینه رسـید که محراب امام حنفی ها را تجدید بنا کنند و آن را در محاذی محراب شافعی ها قرار دهند.

این کار در هفده محرّم سال ۹۴۸ ه. ق. شروع شد و نامِ «محراب سلیمانی» را بر آن نهادند.

۳- ۷/ الف: تعمیرت مسجد در زمان سلیم ثانی عثمانی

سلطـان سـلیم ثـانی، راه سـلیمان عثمـانی را ادامـه داد. رفعـت پاشـا در «مرآت الحرمین» می نویسـد: سـلیم در سـال ۹۸۰ ه. ق. تعمیرات لازم را در بنای مسـجدالنّبی انجام داد و گنبدی در غرب منبر نبوی حدّ فاصل مسـجد اصـلی بنا کرد و آن را با کاشی های زیبا منقّش و به نقوش ملوَّن، مذهَّب نمود و در گوشه ای از آن، نام خود را به خط ثلث به یادگار حک کرد.

۴- ۷/ الف: تعمیرات مسجد در زمان محمود عثمانی

پس از تعمیراتی که بنای مسجد در دوران سلیمان و سلیم عثمانی به خود دید، سلطان محمود عثمانی (۱۲۵۵- ۱۲۲۳ ه. ق.) در سال ۱۲۳۳ ه. ق. به تجدید بنای گنبد همّت گماشت.

آنچه از سفرنامه های حج در طول سال های ۱۳۲۵- ۱۲۴۰ ه. ق. مانند کتاب «الرّحله الحجازیه» اثر محمد لبیب البتنونی و کتاب «مرآت الحرمین» اثر ابراهیم رفعت پاشا در ۱۳۱۸ ه. ق. و «مرآت مدینه» اثر ایوب صبری پاشا در ۱۲۹۶ ه. ق. بر می آید، مسلّم می نماید که گنبد مسجدالنّبی، که در قسمت فوقانی حجره مبارکه واقع شده و از یادگارهای قایتبای بود، توسط سلطان محمود عثمانی برچیده شد و به جای آن گنبد سبز رنگی که بعدها در میان مردم به قبّهالخضراء شهرت یافت، بنا گردید که تا امروز همچنان بر فراز بنای مسجد جلوه گری می کند.

بنای این گنبد، بی شک با مرمّت هایی در قسمت های بام مسجد توأم بوده است که مورّخان خاتمه کار آن را در سال ۱۲۵۵ ه. ق. می دانند.

۵- ۷/ الف: تعمیرات مسجد در زمان عبدالمجید عثمانی

پس از سلطان محمود عثمانی، سلطان عبدالمجید عثمانی (۱۲۷۷- ۱۲۵۵ ه. ق.) برای اوّلین بار در طول حیات سلاطین عثمانی و پس از مهدی عبّاسی به فکر توسعه مسجد، همراه با مرمّت قسمت های مختلف آن افتاد. خوشبختانه از چگونگی اجرای این فکر و طرح ها و اقداماتی که متعاقب آن به وقوع پیوست، رساله ای در دست داریم که در دهه اخیر شناسایی، تصحیح و منتشر شده است. این رساله در سال ۱۳۰۳ ه. ق. به قلم «علی بن موسی» از علمای وقت و مقیم مدینه منوّره می باشد که تحت عنوان «وصف المدینه المنوّره» شهر و بنای مسجدالنّبی را آن طور که در سال ۱۳۰۳ ه. ق. برابر با ۱۸۸۵ م. یافته، توصیف کرده است. این رساله خوشبختانه به ضمیمه رسائلی دیگر به همّت عبید مدنی و راهنمایی و اهتمام محقّق نجدی، حمد جاسر، مورّخ صاحب نظر عربستان امروز تصحیح و با عنوان «رسائل فی تاریخ المدینه» به سال ۱۳۹۲ ه. ق. در

ریاض به زیور طبع مزیّن گردید.

علی بن موسی در فصل «الخاتمه»، باب ثالث، چگونگی تجدید بنا و توسعه مسجد به وسیله سلطان عبدالمجید عثمانی را به رشته تحریر درآورده که ذیلًا اهم این اقدامات را، با توجّه به منابع دیگری که در دسترس حقیر بود، به اجمال به یاد پژوهندگان می آوریم:

در سال ۱۲۶۵ ه. ق. که یکی از گنبدهای شبستان مسجد فرو ریخت، داود پاشا شیخ الحرم- نامه ای به عبدالمجید عثمانی نگاشت؛ بدین مضمون که حدود چهار قرن از بنای مسجدالنّبی می گذرد و آنچه از زمان قایتبای و سلاطین عثمانی صورت پذرفته، رو به فرسودگی نهاده و بنای مسجد از بنیان و اساس به مرمّت یا توسعه نیازمند است.

عبدالمجید عثمانی مصمّم به نوسازی مسجد گردید و گروهی از معماران، مهندسان و هنرمندان را با وسایل و ابزار کامل، عازم مدینه نمود. ایّوب صبری پاشا- افسر ارتش ترک- در «مرآت مدینه» (۱) به تفصیل از این بازسازی یاد کرده است. شکی نیست که این کتاب از اهمّ مراجع تاریخ مدینه در زمان سلاطین عثمانی است.

نام شکراللّه خطاط تزیین کننده بنای مسجد و حلیم معمار و ابراهیم رییس بنایان، بیش از هر شخص دیگری جلوه گری می کند و م. ک. اینان در رساله «آخرین خطاطان»، (ص ۶۴)، به ما نشان می دهد که چگونه شکراللّه خطّاط از طرف شهروندان استانبول این وظیفه خطیر را در تزئین بنای مسجد به نحو احسن انجام داده است.

بتنونی در «الرّحله الحجازیه» (ص ۲۱۴) در خصوص نام خوشنویسی که نگاره های دیوار مسجد را از باب السّلام تا شرق آن به خطّ ثلث مجوّف کتابت کرده، می گوید:

مرحوم عبداللّه بک زهدی الذی أوفده السلطان عبدالمجید إلی المدینه لهذه الغایه و مکث بضع عشر سنین یعمل فی بیت رسول اللّه.

به هر حال مهندسان ترک، پس از بررسی وضع بنای مسجد، چنین نظر دادند که

۱- چاپ استانبول، ۱۳۰۴ ه. ق.

بایـد در سـتون های مسـجد تغییراتی حاصل شود؛ ولی مشایخ مدینه با این پیشـنهاد به دلیل آن که سـتون های سـنگی دقیقاً در مکان سـتون هایی است که محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله آن را بر پا ساخته بود، مخالفت و ممانعت جدّی کردند. عمل آنـان از نظر حقیر کـاری بسـیار پسـندیده و اصولی بوده است؛ زیرا اگر جـای سـتون هـا تغییر می کرد، تمـامی منابع تاریخی و احـادیث موجود در وصـف جنبه هـای دینی- تـاریخی بنـای مسـجد رسول اسـلام، از ابتـدا تـا قرون بعـدی، غیرقابـل درک و تشخیص و تطبیق با وضع بنا می شد و این وضع راه تحقیق را بر همه پژوهندگان تاریخ مدینه مسدود می نمود.

به هر تقدیر، توسعه مسجد را از جانب شرق حجره ها آغاز کردند؛ به این نحو که در طول جنوب به شمال مناره رئیسه تا رکن مخزن الأغوات عرضی در حدود ۴ یا ۵ ذراع در نظر گرفتند.

توسـعه دیگر در سـمت شـامی یـا شـمالی بنای مسـجدالنّبی و به دنبال حـدّ توسـعه انجام شـده از سوی مهـدی عبّاسـی صورت پـذیرفت. مجموعاً با آنچه در شـرق مسـجدالنّبی تحقّق پـذیرفت، ۱۲۹۳ مترمربّع به کـلّ مسـاحت مسـجد افزوده شـد که با این افزایش، مساحت مجموعه بنای مسجد به ۱۰۳۰۳ مترمربّع رسید.

این متراژ با آنچه بتنونی در «الرّحله الحجازیه» ص ۲۰۸ مورد احتساب قرار داده، مطابقت دارد. بتنونی، طول مسجد را ۲۵/ ۱۱۶ و عرض آن را در سمت قبلی ۳۵/ ۸۶ متر و در سمت شامی ۶۶ متر دانسته است.

به استثنای حجره مبارکه و محراب نبوی، عثمانی، سلیمانی، منبر و مناره رئیسه، بقیّه تأسیسات و اماکن مسجد به دست تعمیر و مرمّت افتاد.

ستون ها را با سنگ قرمز، تجدید بنا نمودند و آن را با سنگ مرمر روسازی کرده و با نقوش زیبا به آب طلا زینت بخشیدند.

زمین مسجد را از باب السّلام تا مناره رئیسه و از آنجا تا مخزن الأغوات و باب الرّحمه با سنگ مرمر مربّع شکل مفروش کردند و آنگاه به تعمیر اساسی گنبدهای کوچک و سقف مسجد همت گماشتند. آنان گنبد، محراب عثمانی، قبّه باب السّلام و دیگر گنبدهای کوچک را با لوح های آهنین روکش، مستحکم ساختند.

گنبد قدیمی که طبق آنچه گفتیم، بانی بنایَش «ممالیک مصر» و در زمان سلطان عبدالحمید، به قبّهالخضراء موسوم گردید، به نحو اساسی تری برافراشته شد. تمامی سطوح داخلی گنبدها را به انواع نقش های رنگارنگ و روغنی، نقّاشی کردند و به خطّ زیبای اسلامبولی، آیات قرآنی را بر سطح آنها خطّاطی نمودند.

دیوار قبلی مسجد را از باب السّلام تا آخر حدّ مناره رئیسه به قلم عبداللّٰه افندی خطّاط مشهور ترک و به خطّ ثلث اسلامبولی کاشی کاری کردند.

ابواب قدیمی مسجد تجدید بنا گردید و به سبک معماری عثمانی، منقّش و گچ کاری گردید و سردرها را تزئین کردند و درها را با چوب یک پارچه گردو نجّاری نمودند و آن را به جای درهای قدیمی نصب و با نوشته های منقّش از مس قرمز، تزئین کردند.

مناره ای در قسمت شمال غربی مسجد به نام مناره مجیدیّه بنا کردند و دیگر مناره های مسجد را تعمیر و مرمّت نمودند.

عبدالمجید عثمانی پس از توسعه و تعمیرات مسجد، اشیاء قیمتی بسیاری را وقف مسجد نمود. بهترین قندیل های کشیده شده در زنجیرهای نقره ای، شمعدان های زرّین، پرده های زربافت و فرش های خوش بافت را که به گفته بتنونی تماماً «بانواع السجاد العجمی الثمنی» (ص ۲۱۱) بوده، جهت مسجد ارسال داشت.

این توسعه توأم با تعمیر و عمران اساسی از سال ۱۲۶۵ ه. ق. تا سال ۱۲۷۷ ه. ق. به طول انجامید. همه آثار آن به استثنای توسعه شامی مسجد که در توسعه سعودی ها تغییر شکل یافت، تاکنون موجود بوده، به یادگار از زمان عبدالمجید عثمانی به جای مانده است.

بعدها در سال ۱۳۳۶ ه. ق. فخری پاشا قائد اعظم ترک در آخرین سال های حیات خلافت عثمانی که در طول جنگ جهانی اول به عنوان حافظ شهر مدینه منصوب شده بود، محراب های سلیمانی و نبوی و چاه موجود در صحن مسجدالنّبی را تعمیر کرد و با این آخرین تعمیرات، دفتر اوراق حیات عثمانی ها نیز در حجاز بسته شد.

نک: نقشه صفحه ۱۱۹

۸/ الف: توسعه انجام شده از سوی دولت سعودی

سردبیر روزنامه «المدینه المنوّره» شماره ۲۹۷ در ۶ شعبان ۱۳۶۸ ه. ق. سرمقاله ای خطاب به ملک عبدالعزیز آل سعود نگاشت. وی در این سرمقاله از پادشاه سعودی خواست تا نسبت به تعمیر و توسعه مسجد اقدام اساسی به عمل آورد.

ظاهراً علی حافظ و عثمان حافظ دو برادری که مسؤولیّت اداره این روزنامه را داشتند، اوّلین کسانی بودند که با مقاله یادشده، موضوع و اهمیّت امر توسعه مسجدالنّبی را برای نخستین بار پس از عثمانی ها زبانزد خاص و عام کردند.

علی حافظ که از نویسندگان و پژوهندگان مدینه است، بعدها کتابی تحت عنوان «فصولٌ من تاریخ المدینه المنوّره» نگاشت که در آنجا به شرح پیشنهاد و اقداماتی که متعاقب آن صورت پذیرفت، پرداخت و گزارش مجمل و قابل استنادی در این خصوص ارائه داد.

در این سرمقاله، به اهمیّت و ضرورت توسعه مسجد، با توجّه به کثرت روزافزون زائران، خاصه در ایّام ذی الحجّهالحرام اشاره شده و تداوم سنّت تعمیر و توسعه مسجد را از عصر رسول تا عبدالمجید عثمانی، امری پسندیده و مبتنی بر رعایت مصالح و رفاه حال مسلمانان زائر دانسته است.

پس از انتشار مقاله، ملک عبدالعزیز پاسخی خطاب به نویسندگان سرمقاله ارسال داشت که در شماره ۳۰۱ مورّخ ۵ رمضان ۱۳۶۸ ه. ق. درج گردید. ملک در این نامه ضمن اعلام آمادگی و موافقت خود از انجام چنین برنامه ای، خاطرنشان کرده بود که موضوع را پس از پایان موسم حج پی گیری خواهد کرد.

نتیجه مذاکرات و مطالعات تا ۵ شوّال ۱۳۷۰ ه. ق. به طول انجامید و در این تاریخ هیئتی که برای همین منظور از طرف ملک عبدالعزیز انتخاب شده بودند، به خریداری خانه ها و دکان های موجود در جهات شرقی و غربی، خاصه سمت شمالی یا شامی (حدّ نهایی توسعه مسجد در زمان عبدالمجید عثمانی) مبادرت ورزیدند. شیخ محمد صالح

قزّاز به عنوان مدیر عامل و شیخ محمد بن لادن در سِمت نماینده مخصوص ملک، نظارت عالیه را بر اداره توسعه حرم اعمال می کردند.

در ربیع الأوّل سال ۱۳۷۲ ه. ق. پس از تخریب خانه ها و مسطّح کردن زمین لازم جهت توسعه مسجد و احداث خیابان ها و میدان های اطراف مسجد- که حدود ۲۲۹۵۵ مترمربّع بود- اوّلین سنگ بنای ساختمان توسعه مسجد، توسّط «ملک سعود» ولیعهد سعودی نهاده شد.

شرکت ساختمانی طرف قرارداد، تمامی امکانات ساختمانی خود را در ذوالحُلیفه متمرکز کرده بودند و مهندسان مشاور با همکاری ایتالیایی ها، مصری ها، سوری ها و پاکستانی ها با استخدام کارگران سعودی، سودانی، یمنی و حضرمی، مصری، سوری و پاکستانی، طرح مصوّبه را با حدّاکثر کوشش و در کوتاه ترین زمان ممکن عملی کردند؛ به نحوی که در اوایل سال ۱۳۷۵ ه. ق. کار ساختمانی توسعه مسجد را به اتمام رساندند.

بنای سعودی ها در قسمت شمالی مسجد و در امتداد حدّ مسجد تا توسعه عبدالمجید، به صورت یکی از پر شکوه ترین مساجد عالم اسلامی جلوه گری می کند.

این بنا که حدود ۶۰۲۴ مترمربّع مساحت دارد، با توسعه و تجدید بناهایی که در سه سمت شرقی و غربی و شمالی مسجد به مساحت ۶۲۴۷ مترمربّع صورت گرفت، مجموع بنای سعودی ها را به ۱۲۲۷۱ مترمربّع افزایش داد که با محاسبه مساحت جهت قبلی و قدیمی مسجد که تاکنون پابرجاست، (یعنی ۴۰۵۶ مترمربّع) مساحت کل بنای مسجدالنبی را در زمان ما به ۱۶۳۲۷ مترمربع رسانید.

در این بنای پرشکوه و ظریف که به صورت سه شبستان شمالی، شرقی و غربی احداث گردید، ۲۲۲ ستون زیبا، با سرستون های فلزّی توأم با سنگ های حجّاری شده و منقّش، جلوه آرایی خاصّی دارد و برای استواری چنین بنایی ۷۴ ستون مربّع شکل در امتداد دیوارهای شرقی و غربی، هر یک به طول ۱۲۸ متر و دیوار شمالی به طول ۹۱ متر احداث شد که به وسیله ۴۴ پنجره بزرگ و مزیّن به سنگ های تراشیده شده و سرستون های هلالی، به شبستان های مذکور شکوه خاصّی بخشید.

در قسـمت شـرقی و غربی دیوار شـمالی مسجد، دو مناره به سبک معماری عثمانی، در نهایت استحکام و ظرافت که هر یک با هفده متر عمقِ اساس، ۷۰ متر ارتفاع دارد، عظمت بنای مسجد را دوچندان کرد.

پس از اتمام مرحله نخست توسـعه، ضـرورت تکمیل آن و تعمیر نمای خارجی دیوارهای شـرقی و غربی و قبلی، مدّ نظر دولت قرار گرفت. همچنین نمـای خـارجی درهـای بـاب السّـلام و بـاب الرّحمه و باب جبرئیل و باب النّساء تجدیـد بنا گردیـد و باب الصّدیق که در زمان گذشته مسدود شده بود، با تعمیر و مرمّت جدیدی گشوده شد و سعودی ها در این توسعه و مرمّت، دری به نام باب عبـدالعزیز در دیوار شـرقی و باب عثمان بن عفّان، باب المجیدی و باب عمر بن الخطاب در دیوار شـمالی مسـجد و دری به نام باب السعود در دیوار غربی، حدّ میان باب الرّحمه و باب السّلام، به نحو با عظمتی ایجاد کردند؛ و آنچه در تعمیر و مرمّت و تجدید رنگ و سـفیدکاری و ... در بنای قدیمی، مناره ها، حجره و گنبد ضروری بود، انجام گرفت که تاکنون تداوم دارد.

در زمـان ملـک سـعود و ملـک فیصل نسبت به خریـداری بناهای اطراف مسـجد، خاصه در قسـمت غربی و تسـطیح آن جهت نمازگزارانی که در اثر کثرت جمعیّت، جای مناسب در مسـجدالنّبی نمی یابنـد، اقـدامات اساسـی صورت گرفت و تاکنون این امر ادامه دارد. بـا اجرای این طرح، مسـجدالنّبی توسـط زمین هـای مسـطّح به شـعاع زیادی از شـمال و جنوب و شـرق و غرب، احاطه خواهد شد.

مؤلّف در سـال ۱۳۹۸ ه. ق. ملاـحظه کرد که تمـامی ساختمـان هـا و ابنیه موجود بین شـارع السّـاحه و شارع العینیّه را در غرب مسجدالنّبی تا شارع المناخه تخریب کرده اند و زمین آن جهت نمازگزاران، مسطّح و مسقّف شده است.

طبق گفته ناظران آگاه مدینه، قرار است از جانب شمال مسجد، ساختمان های بین میدان باب المجیدی و شارع الساحه از یک سو و شارع السحیمی، تخریب و مسطّح شود.

همچنین از جانب شـرق، بناهای موجود در بین شارع عبدالعزیز و شارع السّـنبلیّه در شـمال شـرقی مسـجد، مشمول این توسعه و طرح قرار گیرد.

نک: پیکره های ۱– ۳؛ ۲– ۳

نک: نقشه صفحه ۱۲۳

ب: آثار و جایگاه های تاریخی– معنوی مسجد النبی

اشاره

مسجدالنّبی چنان از خصوصیّت های تاریخی- دینی برخوردار است که تفکیک موضوعی آن ها در کانون معنوی اسلام، برای محقّقان، بسیار مشکل می باشد.

بعضی از پژوهندگان، هر دو جنبه را یکجا مورد بررسی و نگارش قرار داده اند و عدّه ای دیگر چون به منابع و مآخذ بیشتر و آراء متعدّد تاریخی و روایتی دسترسی داشته اند، در بررسی جداگانه هر موضوع، پژوهش های خود را به رشته تحریر درآورده اند.

روشی که حقیر در این کتاب برگزیده ام، مبتنی بر شرح تفکیک شده از لحاظ تاریخی و رعایت تقدّم و تأخّر وقایع و حوادث می باشد؛ چرا که اگر خوانندگان، از وضعیّت عمومی، تاریخ مسجد، زمینه فکری نداشته باشند، نمی توانند معرفتی از جایگاه های خاصّ مسجد و آثار پیامبر به نظر تاریخ و «فضیلت مذهبی» پیدا کنند. لذا با توجّه به این که منطقی است که از نظر تاریخ آثار بنا و جنبه های ابدی معنویّت آثار پیامبر در اسلام، روی مواضع و آثار نبوی در مسجدالنّبی تأکید خاصّی شود، باید اجزا و قسمت های مختلفه آنْ مستقلًا و با توجّه به زمینه عمومی که در بحث قبل (با سرفصلِ الف) به بیان آن مبادرت ورزیدیم، مورد بررسی ما قرار گیرد؛ تا به لحاظ لزوم رعایت موازین پژوهشی، از تکرار موضوعات مکرّر برحذر مانیم.

۱/ ب: خانه و مقبره محمد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله

اشاره

خانه محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله همزمان با تأسیس بنای مسجد، به دست پیامبر و مساعدت و همکاری صحابه در سمت شرقی مسجدالنّبی بنا نهاده شد. نهایت سادگی بنای خانه محمّد صلی الله علیه و آله و به کار گرفتن مصالح ابتدایی در آن، میدانی برای تعاریف و توصیفات مفصّل در کتب حدیث و تاریخ و سیره به جا نگذارده است.

ابن سعد در «الطبقات الکبری»، ج ۱، ص ۴۹۹ از محمد بن عمر به نقل از عبداللَّه بن زید هذلی نقل می کند:

خانه های همسران رسول را در هنگامی که عمر بن عبدالعزیز آن ها را خراب کرد، مشاهده و نظاره کردم. خانه هایی بود ساخته شده از خشت؛ با اتاق هایی که با دیوارهای ساخته شده از شاخه های چوب درختان و گِل، از یکدیگر جدا شده بود.

این اتاق ها را در آن ایّام که شمارش کردم، نُه خانه بود و بین خانه عایشه تا دری که پس از باب الرّسول می آید، تا منزل اسماء بنت حسین بن عبداللَّه بن عبیداللَّه بن عبّاس و خانه امّ سلمه، همه و همه از خشت، بنا شده بودند.

محمد بن عمرو واقدی گفت که از معاذ بن محمد انصاری شنیدم که گفت:

عطاء خراسانی در مجلسی با حضور عمر بن ابی انس گفته بود: اتاق های همسران محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از چوب خرما بنا شده بودند و بالای درهایش موی سری که با شانه کردن از سر جدا شده بود، وجود داشت.

معاذ گفت: چون سخن عطاء خراسانی به پایان رسید، عمر بن ابی انس (که احمد و ابن معین و ابوحاتم و نسائی او را از ثقات دانسته اند) مشاهدات خود را چنین توصیف کرد:

چهار خانه از خانه های مذکور، با خشت ساخته شده بود و دارای اتاق هایی بود و پنج خانه دیگر دارای اتاق نبود و با شاخه های خرمای گِل اندود، بنا شده بود و موی دم شانه بالای در این خانه ها بود.

محمد بن عمر به نقل از عبداللَّه بن عامر گفت:

ابوبکر بن حزم در حالی که در مصلّای پیامبر، بین دو ستون کنار مرقد ایستاده بود، خانه های محمد صلی الله علیه و آله را چنین وصف کرد:

«این خانه زینب بنت جحش است و رسول در آن مکان نماز خوانده است و این مکان، از باب اسماء بنت حسین تا صحن مسجد، خانه های رسول بوده است و من آن ها را دیدم که با شاخه های خرما ساخته شده بودند.»

قبیضه بن عقبه به نقل از نجار بن فروخ یربوعی سخن یکی از معتمدان پیر مدینه را یاد کرده که گفته بود:

«خانه های پیامبر از شاخه های خرما ساخته شده بودند.»

محمد بن مقاتل مروزّی به نقل از عبداللّه بن مبارک و او نیز از حریث بن سائب از حسن روایت می کند:

«من در عهد خلافت عثمان داخل خانه های همسران رسول اکرم شدم. ارتفاع خانه ها تا اندازه ای بود که دستم به سقف می رسید.»

ابن سعد می گوید:

«سوده همسر پیامبر وصیّت کرده بود که خانه اش را به عایشه دهند. ولی وارث سوده آن را به معاویه فروخت. به استناد همین روایت، بعضی گفته اند که خانه ها ملک خصوصی همسران رسول اسلام بوده است.»

ابن نجّار در «اخبار مدینه الرسول»، ص ۷۲ ضمن تأیید این مطلب که مجموع خانه های همسران و عایشه، تا دنباله باب الرّسول بوده، به روایاتی اشاره می کند که مطالعه آنها بیشتر ما را با کیفیّت و وضعیّت این خانه آشنا می سازد:

از عمران بن انس نقل می کند:

«خانه ها با خشت و شاخه خرما بنا شده بود و سنگ در آن ها به کار نرفته بود و مجموعاً چهار خانه بود که اتاق های آنها با سرشاخه های خرما که روکش آن کاه گل بود، از یکدیگر جدا شده بود.»

مالک بن انس از قول عدّه ای از اهل وثوق می گوید:

«پس از وفات پیامبر، مردمْ داخل حجره های همسران محمّد صلی الله علیه و آله شدند؛ ولی به خاطر کمی جا نماز جمعه را در مسجدالنّبی به جای آوردند. درهای این خانه ها مُشرف به مسجد و مقابل آن بود.»

همچنین از صالح بن ابی الحسین خزیمی به نقل از محمد بن عبدالباقی انصاری و او از ابوالحسن بن معروف و او نیز از حارث بن ابی اسامه به نقل از محمد بن سعد از عبداللّٰه بن یزید همدانی، به این مسئله که مصالح بنای خانه های رسول، از شاخه درختان و خشت و گل بوده، اذعان شده است.

سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، ج ۱، ص ۳۴۶ به روایات دیگری اشاره می کند که همه آنها مؤیّد گفته هایی است که مصالح بنای خانه ها را شاخه های درخت خرما و خشت و گل خوانده اند. یحیی به نقل از عبداللّٰه بن یزید روایاتی ذکر کرده که خانه های موجود در شرق مسجد، مجموعاً نُه خانه بودند که به دنبال خانه عایشه تا خانه اسماء بنت حسن بن عبداللّٰه بن عبیداللّٰه بن عبّاس قرار داشتند. (۱) ابن جوزی در «شرف المصطفی» به سندی از مالک بن ابی الرّجال از پدر و مادرش اشاره می کند که آنان گفتند: خانه های همسران رسول اللّٰه، همه در قسمت چپ نمازگاه واقع شده بود و وقتی «زینب بنت جحش» درگذشت، امّ سلمه در آنجا ساکن شد.

امام ابواسحاق حربی در «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» ص ۳۷۳ به حدیث ابومحمّد اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که از دانشمندان مدینه بود، باور آورده که وی گفته بود:

«کانت أوّل حجره من حجر أزواج النبیّ حجره حفصه و هی موضع الخوخه التی تدعی خوخه عمر، ثمّ تلیها حجره حجره، حتی تنتهی إلی حجره عائشه و هی موضع القبر و بعدها حجره فاطمه فی الصدر عند باب جبریل و بعدها حجره أمّ سلمه و آخر الحجرات حجره جویریه ...». (۲)

۱- همچنین ابن سعد: «طبقات الکبری»، ج ۱، ص ۴۹۹، بیروت، دار صادر

۲- «اولین خانه اتاق از خانه های همسران پیامبر، خانه حفصه است و آن در محلی به نام خوخه یا خوخه عمر است. بعد از آن، خانه پیامبر و منتهی به خانه عایشه می گردد و آن موضع قبر پیامبر است و پس از آن، خانه حضرت فاطمه زهرا در صدر، نزدیک در جبرئیل واقع است و پس از آن خانه امّ سلمه و آخرین خانه اتاق، خانه جویریه می باشد ....»

بر این اساس و با توجّه به این که منزل اسماء در مقابل باب النّساء فعلی در جهتْ شامی آن واقع شده بود، معلوم می شود که کلیه خانه ها از خانه حفصه و عایشه و اسماء و فاطمه در جنوب شرقی، سپس محاذی باب الرّحمه تا قسمت شامی دیوار شرقی مسجد قرار داشته اند.

پیرامون بنای خانه فاطمه بنت رسول اللّه، منابع و احادیث مستقلّی غیر از آنچه ضمن شرح خانه ازواج رسول وارد شده، در کتاب های سیره و حدیث نیامده است و پژوهندگان را متقاعد می کند که خانه فاطمه، مجاور و پشت خانه محمد صلی الله علیه و آله- که عایشه در آن به سر می برده- قرار داشته است.

یحیی به نقل از عیسی بن عبداللّه از پدرش آورده است که:

«رسول اکرم هنگام خروج از خانه عایشه، در کنار روزنه ای که بین خانه فاطمه و خانه عایشه بوده، جویای حال دخترش می شده است و این محل در قسمت انحناء بین قبر و خانه رسول واقع شده بود.»

بنابر این و با توجّه به دیگر گفته های ثبت شده مسلّم است که خانه فاطمه بین مربع قبر و ستون تهجّد بوده است. طبرانی به نقل از ابی ثعلبه گفته است:

«هرگاه رسول گرامی از سفری باز می گشت، ابتدا به مسجد می رفت و دو رکعت نماز به جای می آورد و آنگاه به خانه فاطمه رفته، پس از دیدار با دخترش، به خانه همسران خود تشریف می بردند.»

سادگی بنای خانه های رسول اسلام و فاطمه و علیّ بن ابی طالب، که در مستندات تاریخی مورد تأکید قرار گرفته، ناشی از اصول معنوی اسلام بوده است. بر خلاف گفته های بعضی از نویسندگان که پنداشته اند اساساً در آن ایّام، شهر مدینه غیر از این نوع، شیوه دیگری در ساخت و سازِ عمارت نمی توانسته داشته باشد، مدارک تاریخی زیادی در دسترس است که نشان می دهد بعضی از مردم مدینه، یهودیان مجاورنشین مدینه، قریشیان مکّه- به خصوص یمنی های شبه جزیره عرب- دارای خانه های سنگی، مرتفع، مزیّن و بزرگ بوده اند. آثار به جای مانده از خانه کعب بن اشرف در جنوب مدینه و قلاع

خیبر و توصیفاتی که مورّخان از عظمت آن به یادگار گذارده اند، به خوبی مؤیّد نظریّه مذکور است.

از سوی دیگر، حکایات و گفته هایی ضمن شرح توصیفیِ خانه های همسران و دختر محمّد رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله در منابع اولیّه ثبت شده است که به خوبی توجّه و خواست و اراده محمّد صلی الله علیه و آله را به رعایت نهایت سادگی خانه و زندگی خود، نشان می دهد و همین اعتقاد است که از آن به عنوان یکی از مبانی عرفان و لوازم دنیوی تقوی در تاریخ جوامع مسلمانان بهره گرفته شده است.

به دنبال حدیثِ صالح بن ابی الحسین خزیمی به نقل از محمد بن عبدالباقی انصاری، از فردی، از عبداللّٰه بن یزید همدانی- که آن را مورد استناد قرار دادیم- آمده است:

«خانه امّ سلمه را دیدم که از خشت بنا شده بود و آنگاه از نوه اش علّت وضعیّت بنا را سؤال کردم. گفت: هنگامی که رسول اسلام دومه را فتح کرد، امّ سلمه خانه خود را تعمیر و مرمّت مختصری نمود. چون پیامبر به خانه بازگشت و خانه امّ سلمه را ترمیم یافته دید، فرمود: این بنا چیست؟ امّ سلمه گفت: خواستم از دید مردم محفوظ باشم. پیامبر فرمود: إنّ شرّ ما ذهب فیه مال المسلم البنیان؛ بدترین راهی که مال مسلمانان در آن ضایع می شود، ساختمان است.»

در همین سند به خانه فاطمه اشاره می کند که روزی دختر پیامبر قسمت هایی از خانه خود را با پرده زیبایی زینت داده، دو لوح نقره ای را جهت تزیین اتاق آویزان کرده بود.

چون پیامبر از سفر بازگشت و طبق عادتِ معمول به خانه فاطمه رفت، اصحاب او را در هنگام بازگشت از خانه دختر، نگران و عصبانی یافتند. فاطمه چون گرفتگی پدر را شنید، دانست که نگرانی وی مربوط به تزیینات خانه بوده است. کسی را نزد پدر فرستاد و به او پیام داد:

«دخترت سلام عرض می کند و گفت این اشیای زینتی را در راه خدا در میان مستحقّین مسلمان تقسیم فرما!»

پیامبر چون سخن فاطمه را شنید، فرمود:

«لیست الدنیا من محمّد و لا من آل محمّد و لو کانت الدنیا تعدل عنداللّه من الخیر جناح بعوضه، ما سقی کافراً منها مشربه ماء». (۱) همین قناعت و استغنا بود که سبب شد خانه های دختر و همسران محمّد صلی الله علیه و آله به صورت تجلّی گاه ایمان به ابدیّت و سرمشقی برای عارفان اسلام درآمد و خانه های به جای مانده، پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله به صورت خاری در چشم امرا قرار داشت که از نام محمّد صلی الله علیه و آله متنعّم شده بودند و محمّد صلی الله علیه و آله خود به ذرّه ای از آن تنعّم ها رضا نداشت.

بعدها، پس از پیروزی اشرافیّت عرب به رهبری امویان بر شیوه بی آلایش اهل بیت، که راه خود را در میان مسلمانان می گشود، همین خانه های محقّر به صورت «عاملِ تهدیدکننده مشروعیّت راه و رسم خلفا» و «محکی در آشکارکردن خطوط متضاد این دو نوع رهبری» جلوه نمود.

ولید بن عبدالملک در روزهایی از اوج قدرت امویان به خلافت رسید که اندوخته بیت المال بیش از هر خزانه ای در جهان لبریز بود و ارتباط متقابل با ایران و روم و مصر و ... مسلمانان را به سوی تنعّم و رفاه بی زحمت، که فساد و تباهی را در ذات خود می پرورانید، کشاند و روز به روز از سادگی زندگی دینی دور کرد و به سوی ایران و روم و یونان سوقشان داد. معیارهای نظام ارزشی اسلام، دستخوش تفاسیر زمانه و تعابیر مسخ شده ای گردید که متأسّفانه همچنان در دو قلمرو ماده و معنی تداوم دارد.

با چنان اوضاعی، ولید بن عبدالملک به بهانه توسعه مسجدالنّبی قصد تخریب خانه های همسران پیامبر را نمود و از سنن پیامبر، اثری ستانید که دیگر جبران نشد.

۱- «دنیا از آن محمد و آل محمد نیست و اگر جهان نزد خداوند به اندازه بال پشه ای ارزش داشت، کافر در آن یک جرعه آب نمی نوشید.»

در همان روزهایی که ولید بن عبدالملک، فرمان تخریب خانه ها را خطاب به یکی از برجسته ترین والیان متّقی تاریخ اسلام- یعنی عمر بن عبدالعزیز- صادر کرد و ابن عبدالعزیز نیز فرمان مذکور را برای اهل مدینه خواند، اهل مدینه و اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله، همه افسرده خاطر شدند و از طرحی که در ورای این خیرخواهی نهفته بود، آگاه و مطلع بودند.

ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۱) ذیل شرح خانه های همسران پیامبر، روایتی از محمّدبن عمر، از عطای خراسانی نقل می کند که غالب مورّخان تاریخ مدینه و سیره نویسان اسلامی به آن استناد کرده اند. عطا گوید:

«از سعید بن مسیّب شنیدم که وقتی خبر خراب کردن خانه های پیامبر را شنید، گفت: ای کاش این خانه ها را به وضعیّت خود باقی می گذاشتند تا مسلمانان از هر نقطه و مکانی که به این سوی می آمدند، می دیدند که پیامبر اسلام چگونه به چنین خانه های محقّری اکتفا می کرد و در آن با اهل خود به زندگانی می پرداخت. شاید عبرت می گرفتند و این همه در زرق و برق دنیا اسراف نمی کردند.»

بتنونی در «الرحله الحجازیه» (ص ۲۳۰)، بر این گفته عطا تأکید کرده است.

عمربن ابی انس گوید:

«در مجلسی از فرزندان و یاران پیامبر بودم؛ از آن جمله ابوسلمه بن عبدالرحمان، ابو امامهبن سهل، خارجه بن زید. همگی چون خبر خراب کردن خانه ها را شنیدند، گریه ها کردند؛ بدان اندازه که ریش هایشان به آب دیده تَر شد. ابو امامه گفت: ای کاش آن را خراب نمی کردند و به حال خود باقی می گذاشتند؛ تا مردم نگاه می کردند که خداوند به رسول خود- که تمام کلیدهای دنیا در تصرّفش بود- چه داد و او چه خواست؛ تا از ساختن بناهای تجملاتی خودداری می کردند.»

نک: نقشه صفحه ۸۳

۱- ج ۱، ص ۴۹۹

۱– ۱/ ب: مقبره محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله

ابن سعد در «الطبقات الکبری» اسنادی از هشام بن عروه، از پدرش و عکرمه از ابن عبّاس و مالک بن انس ... نقل می کند که همگی آن ها حکایت از آن دارند که صحابه پیامبر در باره این موضوع، که محمد صلی الله علیه و آله را در کجا دفن کنند، به شور و مذاکره پرداخته اند. عدّه ای کنار منبر و بعضی دیگر قبرستان بقیع را پیشنهاد دادند و گروهی دیگر مصلّی را محلّ مناسب برای این منظور دانسته اند و ...

در نهایت، رأیی مورد توافق قرار گرفت که بر گفته ای از پیامبر مستند بود. پیامبر فرموده بود:

«ما مات نبیّ إلّا دفن حیث یقبض.»

یا به لفظ دیگر:

«إنّما تدفن الأجساد حیث تقبض الأرواح.» (۱) یا:

«ما توفّی اللّه نبیاً قط إلّا دفن حیث تقبض روحه».

و یا:

«ما دفن نبیّ إلّا فی مکان الّذی قبض اللّه فیه نفسه». (۲) این گفته های بازمانده، مُؤیّد روشن و مبیّن آن است که پیامبر را در جایی می بایست به خاک سپرد که در آن مکان رحلت کرده است؛ از این روی، جسد حضرت را در اتاق خود- یعنی همان جا که در آن در گذشت- به خاک سپردند.

این امر با اسنادی که در صحیح امام بخاری (۳) و «سنن» ابن ماجه (۴) و «موطأ»

۱- «همانا اجساد در همانجا که قبض روح می گردد، دفن می شود.»

۲- «هیچ پیامبری دفن نگردید مگر همانجایی که در آن قبض روح شد.»

۳- کتاب الجنائز، کتاب ۲۳

۴- کتاب الجنائز، کتاب ۶

مالک (کتاب ۱۶) و «السّیرهالنّبویه» ابن هشام آمده است، مطابق و بدون خلاف است.

بـا توجه به گفته موسـی بن داود به نقل از مالک بن انس، معلوم می شود که منزل عایشه به دو قسـمت تقسـیم شـده بود. یک قسمت به مقبره محمد صلی الله علیه و آله اختصاص داده شد و در قسمت دیگر، عایشه به سکونت خود ادامه داد و بین این دو قسـمت، دیواری قرار داشت که خانواده و یاران و پیروان محمّد صلی الله علیه و آله جهت زیارت از یک سمت به سمت دیگر می رفتند. این مقبره که به گفته قاضـی عیاض: «إنّ موضع قبره- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أفضل بقاع الأرض» (۱) به همین صورت بود تـا آن که طبق روایت یحیی بن عبـاد، به نقل از حمادبن زیـد، از عمرو بن دینار، از عبیـداللَّه بن ابی یزیـد، عمر بن خطاب دیوار کوتاهی بر گرد مقبره بنا کرد که بعدها عبداللَّه بن زبیر به مرتفع نمودن آن همت گماشت.

ابن عساکر به نقل از داود بن قیس گفته است که:

«عرض خانه از حجره تا درِ خانه، حدود شـش الی هفت ذرع و ارتفاع دیوارهای آن هشت تا نُه ذرع بود و این مسـتند، با توجه به سـند دیگری که در مورد مکان درِ خانه عایشه در کتاب های حـدیث و تاریـخ و سـیره ثبت شـده است، معلوم می سازد که خانه دو اتاقی عایشه، دارای دو در- یکی رو به شمال یا شامی و دیگری رو به غرب یعنی مشرف به مسجدالنّبی- بوده است.»

ابن زباله در «تاریـخ المـدینه» معتقد است که قبر محمّد رسول اللَّه، بین خانه حفصه و عایشه جای داشـته. به عقیده حقیر، اتاقی که پیامبر در آن دفن گردید، در سـمت جنوبی اتاقی بوده که بعدها تنها اتاق سـکونت عایشه به شـمار می رفت. لذا با توجه به دیواری که عمربن خطاب در اطراف مقبره محمّـِد رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله کشـید، واضـح می شود که این دیوار غیر از دیوار ظاهری اتاق یا خانه عایشه بوده است.

و امـا چگونگی قرار گرفتن قبر محمّـِد رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله در مجـاورت قبور خلیفه اوّل و دوم، اهم منـابع روایتی و تـاریخی آن در «صـحیح» امام بخاری (کتاب ۲۳، کتـاب الجنائز) و «سـنن» ابوداود (کتاب ۱۹) و «الطبقات الکبرای» ابن سـعد (جزء ۳) و «الموطأ» مالک

۱- نووی: «شرح صحیح مسلم»، ج ۶، ص ۱۰۱، حاشیه ارشاد الساری، قسطلانی.

(کتاب ۶۲ باب ۸، کتاب ۹۶ باب ۱۶ و کتاب ۹) ذکر شده است. به گفته مقدّسی در «احسن التّقاسیم فی معرفه الأقالیم» (ص ۸۱)، چاپ لیدن، ۱۹۰۶ م:

«قد اختلف النّاس فی ترتیب قبر النّبیّ و صاحبیه».

نگارنده در این خصوص، به هفت نظریه مختلف برخورد کردم:

نظریّه اول که غالب محقّقان، خاصه مراغی، رزین و یحیی به آن اعتقاد و اطمینان دارند و مبتنی بر گفته عبداللَّه بن محمّدبن عقیل و نافع بن ابی نعیم می باشد، این است که قبر محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله روی به دیوار قبله قرار گرفته و سرش در جهت غربی است. سپس قبر خلیفه اوّل برابر دو شانه محمّد صلی الله علیه و آله و قبر خلیفه دوم برابر دو شانه ابوبکر قرار دارد.

نظریّه دوم مبتنی بر آورده ای است از قـاسم بن محمـدبن ابی بکر، به نقل از عایشه که آن را ابوداود و حاکم ثبت کرده انـد و نظر آن است که قبر محمّـد، مقدّم و رو به دیوار قبله می باشد و قبر ابوبکر پشت قبر محمّد صـلی الله علیه و آله و محاذی با دو شانه پیامبر و عمربن خطاب جلوی پای محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله قرار دارد.

نظریه سوم عقیده ابن عساکر است و ابن زباله آن را مبتنی بر سندی می داند از ابن ابی اویس، از یحیی بن سعید و عبداللّٰه بن ابی بکر، از عایشه که گفته بود:

«سر رسول به دنبال جهت غربی دیوار و سر ابوبکر جلوی پای رسول و قبر عمربن خطاب پشت سر رسول قرار گرفته است.»

نظریّه چهارم عقیده منکدر بن محمد از پدرش می باشد که ابن زباله آن را روایت و ابن عساکر از آن تصویری رسم کرده است.

نظریّه پنجم روایت ضعیف قاسم بن محمد است که بر اساس آن، ابن عساکر طرحی رسم نموده است.

نظریّه ششم، روایت عبداللَّه بن محمّد بن عقیل است که می گوید:

«ورأیت القبور فإذاً قبر النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و قبر أبی بکر عند رجلیه و قبر عمر عند رجلی أبی بکر و علیهما حصی من حصباء العرصه».

این روایت را رزین نیز در کتاب خود آورده و ابن عساکر بر اساس آن نقشه ای ترسیم کرده است.

نظریّه هفتم، بر اساس گفته ابن جُبَیر در «رحله ابن جبیر» (ص ۱۶۹)، که وی در میانه های سال ۵۷۸ تا ۵۸۱ ق. مسجد را دیده و گفته بود:

«و إلی قدمیه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- رأس أبی بکر، و رأس عمر الفاروق ممّا یلی کتفی أبی بکر ...». (۱)

۱- «و در زیر پای پیامبر، سر ابوبکر و سر عمر، به محاذات شانه ابوبکر قرار دارد.»

از میـان نظریه هـای فوق الـذّکر، دو نظریّه اوّل و دوم از اعتبار خاصّی برخوردار است و با مسـتندات تاریـخ بنای مرقـد، تطابق بیشتر و منطقی دارد. پژوهندگان اعتماد بیشتری به نظریّه اوّل نشان داده اند و بر اساس آن، محلّ سـر رسول اللّه صلی الله علیه و آله را با یک میخ عمود یا قندیل، مشخّص نموده بودند. (۱)

۲- ۱ ب: مرقد فاطمه

سه نظریّه، مستند به سه گروه از اسـناد تاریخی در باره مکان قبر فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله در کتاب های حدیث و تاریخ یاد شده است که جهت بررسی و اخذ نتیجه، هر یک از آن ها قابل تأمّل و توجّه است:

نظریه اوّل، مبتنی بر گفته هـایی است که محـل دفن و مقبره دختر پیـامبر صـلی الله علیه و آله را خـانه اش دانسـته انـد. اهمّ این آورده ها، سـخنی است از امام علی بن موسـی الرّضا که ابن بابویه آن را در «عیون اخبار الرّضا» و ابن شهرآشوب در «المناقب» و نیز در «قرب الاسناد» از بَزَنْطی و او نیز از امام رضا علیه السلام چنین ثبت کرده اند: «قبر فاطمه در خانه خودش می باشد.»

نظریّه دوم، مبتنی بر اسـنادی است که مـدفن و مقبره دختر پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله را محلّ روضه یا فاصـله بین منبر و مرقد گفته اند و این محل مجاور خانه فاطمه است:

«دفنت فاطمه فی بیتها فلمّا زادت بنوأمیّه فی المسجد صارت فی المسجد». (۲)

۱- ابن ماجه، سـنن، الجنائز، کتاب ۶، باب ۱۰، ۱۱ و ۶۳ مالـک، الموطأ، الجنائز، کتاب ۱۶ ابوداود، سـنن، کتاب ۱۹، باب ۲۷ طیالسی، مسند، حدیث ۱۵۳۰ و ۲۷۵۰ امام بخاری، صحیح، کتاب ۴، باب ۴۵- کتاب ۱۰، باب ۳۹- کتاب ۲۳، باب ۹۶- کتاب ۶۴، باب ۸۷- کتاب ۶۷، باب ۱۰۴ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲ مقدسـی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۸۱، چاپ لیدن، ۱۹۰۶ م.

۲- احمـدبن محمـد، بـه نقـل از ابـوالحسن. نیز نـک: ابـن شـهرآشوب در کتـاب «المنـاقب»، ج ۳، ص ۳۶۵، چـاپ علّـامه قم، مصطفوی.

مهم ترین سند در این باره، روایتی است از ابوعبداللّه که «معانی الأخبار» آن را از ابن ابی عُمیر نقل کرده که وی ضمن وصف روضه گفته است:

«قبر فاطمه نیز در روضه مبارکه است.»

و شیخ ابوالفتوح رازی به این نظریه اعتماد کرده و آن را مستنَد به قول محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله دانسته است.

ناصرخسرو نیز در «سفرنامه» (ص ۱۰۳)، چون از روضه نام می برد، مشهور عقیده شیعیان را چنین می نگارد که:

«روضه، وگویند آن بستانی از بستان های بهشت است ... و شیعیان گویند آنجا قبر فاطمه زهرا است.»

در میانه سال های ۵۸۱- ۵۷۸ ق. که ابن جبیر از مسجد پیامبر دیدار کرده، عقیده عمومی آن دوران را در «رحله ابن جبیر» (ص ۱۷۰)، چنین ثبت کرده است که:

«و فی جوفیّ الروضه المقدّسه حوض صغیر مرخّم فی قبلته شکل محراب قیل: إنّه کان بیت فاطمه (رضی اللّه عنها) و یقال: هو قبرها». (۱) نظریّه سوم:

بعضی از تاریخ نویسان گفته اند:

«قبر فاطمه بنت رسول اللّه در قبرستان بقیع می باشد.»

از آن جمله، ابن شبه مورّخ مدنی، که به استناد روایاتی از محمدبن علی بن عمرو و عمربن علی بن حسین بن علی و عبداللّه بن ابو رافع و ابوغسان، به قرارداشتنِ مرقد فاطمه

۱- «در داخل محل آرامگاه پیامبر حوضچه ای است از سنگ مرمر و در سمت قبله آن محرابی وجود دارد که گفته می شود آن محراب خانه فاطمه زهرا بوده است و نیز گفته شده که همان آرامگاه حضرت زهرا است.»

در بقیع باور آورده است.

شیخ صدوق پس از بررسی مستندات تاریخی گفته است:

«قبر فاطمه در خانه وی می باشد.»

شیخ طوسی همین نظریه را در کتاب «تهذیب»، با تردیدهایی در خصوص امکان قرارداشتنِ قبر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در روضه آورده است؛ ولی صریحاً می نگارد:

«کسی که می گوید قبر حضرت در بقیع است، از صحّت دور است.»

به عقیده مؤلفِ حقیر، چندان منطقی به نظر نمی رسد که علی بن ابی طالب علیه السلام فاطمه علیها السلام را از خانه تا قبرستان بقیع به نحوی خارج کرده باشد که کسی متوجّه وی و دفن جسد نشده باشد. ثانیاً چندان اصولی به نظر نمی رسد که علی علیه السلام محلّ روضه و کنار قبر پیامبر را، که هم برای انجام دفن پنهانی کاملًا مساعد بوده و هم از نظر قدسیت روضه- که در عقیده دینی قطعه ای از ریاض جنّت است- بر دفن در قبرستان عمومی مدینه ترجیح نداده باشد.

از این روی و با توجّه به محل روضه که اگر هم به رغم بعضی از پژوهندگان، تمام خانه فاطمه بنت محمّد را در بر نگیرد، ولی کاملًا مجاور قبر و روضه واقع شده بوه، اختلافی با روایاتی که به دفن وی در خانه خود تصریح کرده اند، وجود ندارد و می توان آن را معرّف یک نظریه با اختلاف در تعیین حدود روضه، رأیی مقرون به صحّت دانست.

بتنونی در «الرحله الحجازیه» (ص ۲۱۵)، در بیان حدود مقصوره فاطمه زهرا می نویسد:

«فطولها من الجنوب ۱۴ متر أو نصف و من الشمال ۱۴ متر فقط و من الشرق و الغرب نحو سبعه أمتار و نصف و هی تتصل بالمقصوره الکبری من الداخل ببابین».

۳- ۱ ب: تاریخ بنای مرقد و حجره

برای نخستین بـار، خلیفه دوم همزمـان با توسـعه و ترمیم مسـجدالنّبی، حجره (/ مقصورهالشّـریفه) را با خشت بنا و تعمیر کرد و بعـد ازآن، در زمـان ولیـدبن عبـدالملک، که خانه های دختر و همسـران پیامبر به مسـجد منضم گردیـد، در اطراف مرقـد یک دیوار چهار ضلعی ساخت و با یک دیوار پنج ضلعی (/ مخمّس) دیگر از خارج، آن را احاطه نمود:

الأقشـهری در [بمنسک القاصد الزائر]، وفاء الوفا، ص ۵۶۰ و ابن عساکر در «تحفه الزّائر»، تصاویری از نقشه هندسـی بنای مرقد و حجره پیامبر را که توسّط عمربن عبـدالعزیز بنا شده، ارائه کرده اند و سـمهودی آن هارا در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصـطفی»، (صص ۵۶۹- ۵۶۰) مورد استناد قرار داده است. (نک: نقشه ۱۵- سوم)

ابو اسـحاق حربی در «المناسـک و اماکن طرق الحـج و معالم الجزیره» (ص ۳۷۵)، که خود، در اوایـلِ قرن سوم هجری قمری، شاهد بنای مخمّس بوده، در باره چگونگی ساخت بنای مرقد توسط عمربن عبدالعزیز به سـندی از گفته های هشام بن عروه از پدرش اشاره کرده که:

«لمّا أراد عمربن عبدالعزیز هدم الحجرات و إدخالها فی المسجد، هدم حجره عائشه».

الأقشهری در «روضه الفردوسیّه» (ص ۳۷۶)، به اسـتناد بیان ابوغسان معتقد است که بنای پنج جداری اطراف مرقد، به آن علت احداث گردید که عمربن عبدالعزیز کراهت داشت از این که مرقد مزبور به بنای مربّعِ کعبه شـباهت یابد و به عنوان قبله اختیار شود.

ناصـر خسرو قبادیانی در «سفرنامه» (ص ۱۰۲)، ضـمن ذکر زیارتش از شـهر مدینه، صـریحاً اشاره می کند که در نیمه اول قرن پنجم هجری، پنج ضلعی بودن بنای مقبره، مشهود و مشهور همگان بوده است. وی در این خصوص می نگارد:

«مقبره؛ و آن خانه ای مخمّس است و دیوارها از میان ستون های مسجد برآورده است.»

سمهودی تصاویری را که ابن شبه و ابن عساکر و ابن نجار و ابن زباله از بنای مرقد ترسیم کرده اند، در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» (ص ۵۶۱)، رسم کرده است.

این تصاویر با تمام اختلافات جزئی که دارد، گویای روشنی از ساختمان بنای مرقد و حجره نبوی است.

نک: نقشه های: ۱۶ الف- سوم، ۱۶ ب- سوم، ۱۶ پ- سوم، ۱۷- سوم.

پس از عمربن عبدالعزیز در قرن اول هجری، حجره یا مرقد یا مقصوره، مکرّراً با حفظ شکل اولیّه، مورد تعمیر و مرمّت قرار گرفت، که ذیلًا اهمّ سیر تداومی آن را قبل از وصف موقعیّت امروزی آن بر اساس منابع و مآخذ تاریخی برمی شماریم:

اسحاق بن سلمه که از جانب متوکّل (۲۴۷- ۲۳۲ ه. ق.) مأمور عمران و آبادی مدینه و مکّه بود، نمای حجره شریفه را بازسازی کرد و زمین آن را به سنگ های مرمر مفروش ساخت و بتنونی در «الرحله الحجازیه» (ص ۲۱۷)، گفته است:

«اوّلین کسی که بر حجره شریفه پرده ای آویزان نمود، خیزران مادر هارون الرشید بود.»

در سال ۵۴۸ ه. ق. جمال الدّین اصفهانی، وزیر سلاطین «زنگی»؛ «اتابک موصل»، اطراف حجره را به ارتفاع یک قامت با مرمر نماسازی و آن را مرمّت نمود و تمامی ضلع های اطراف مقصوره را با ضریحی چوبی و مشبّک، محصور و مزیّن کرد و این اوّلین ضریحی است که بر مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله بنا نهاده شد.

در سال ۵۵۷ ه. ق. سلطان نورالدّین محمودبن زنگی بن اقسنقر (متوفّای ۵۶۹ ه. ق.) از «اتابکان شام» (۱) به دنبال آگاهی یافتن از سوء قصد به مسجد و حفر زمین اطراف مسجد جهت ربودن جسد مطهّر فرمان داد تا در اطراف حجره خندقی حفر کنند و آن را با سرب پر سازند تا کسی قادر به حفر کانال جهت ربودن جسد نباشد! (۲) در سال های ۶۶۷ تا ۶۸۰ قمری، رکن الدّین بیبرس از حاکمان «ممالیک مصر» و از نوادر امرای با فضل و فضیلت (متوفّی به سال ۷۲۵ ه. ق.) اطراف جدار مرقد و حجره ها را به ضریحی چوبی (داربزین) که دارای سه درِ جنوبی، شرقی و غربی بود، محصور نمود. (۳)

۱- نک: بنی زنگی.

۲- بتنونی: «الرحله الحجازیه»، ص ۲۱۶

۳- حافظ ابن احمد داودی: «الطبقات المفسرین»، جزء ۱، ص ۱۲۰، قاهره ۱۹۷۲ م. «حسن المحاضره»، ج ۱، ص ۵۵۵. «الدرر الکامنه»، ص ۴۳۱ و «السلوک»، ج ۲، ص ۲۶۹ و همچنین: «النجوم الزاهره»، ج ۹، ص ۲۶۳

این ضریح چوبی دارای سه متر ارتفاع بوده، که منتهی الیه آن به سقف مسجد نمی رسیده است.

زین الدّین مراغی در «تحقیق النّصره بتلخیص دارالهجره» بر ما روشن می سازد که پس از رکن الدین، «ملک زین الدّین» در سال ۶۹۴ ه. ق. مشبّک چوبی را تا سقف مسجد مرتفع ساخت.

بعدها به سال ۸۲۲ ه. ق. این درهای چوبی به خاطر ایجاد زحمت برای زائران و محدود کردن محیط و فضای مسجدالنّبی گشوده شد.

حمداللّه مستوفی جغرافی دان و مورّخ بزرگ ایلخانان مغول، در نیمه سده ۸ هجری در «نزههالقلوب»، مقاله سوم، ص ۱۴ می نویسد:

«در کتاب استظهار الأخبار، تألیف قاضی احمد دامغانی و مجمع ارباب الملک قاضی رکن الدّین جوینی آمده است که حاکم اسماعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمه مغرب بود، از مدینه علوی را بفریفت تا در شب از خانه او نقب بر روضه رسول می زدند تا ابوبکر و عمر خطاب از آن روضه بیرون آورند و هر چه خواهند، با ایشان کنند. حاکم مدینه نَقّابان را بگرفت و سیاست کرد و این حال در سنه احدی عشر و أربع مائه بود.»

در سال ۶۷۸ ه. ق. ملک منصور قلاوون از «ممالیک بحری مصری» یا به روایتی دیگر، احمدبن برهان عبدالقوی والی شهر «قوص» بالای حجره، گنبدی بنا نهاد و آن را با لوح های سربی روکش نمود تا مانع نفوذ آب باران شود.

در سال ۷۶۵ ه. ق. اشرف ناصرالدّین شعبان ثانی، از «ممالیک بحری» (۷۶۴ تا ۷۷۸ ه. ق.) لوح های سربی را مرمّت نمود.

در خلال سال های ۸۷۹ تا ۸۸۸ ه. ق. ملک اشرف قایتبای پس از مرمّت کامل حجره و تجدید بنای آن، گنبدی رفیع بر حجره شریفه و گنبدی دیگر بر فراز حجره فاطمه بنا نهاد.

از سویی دیگر میرزا حسین فراهانی در «سفرنامه» (ص ۲۷۸)، می نگارد که خود دیده است بر باب سمت شمالی مرقد، اسم ملک الأشرف قایتبای- از سلاطین «چراکه»

مصر و بانی این ضریح و گنبد- نوشته شده است و در سنه هشتصد و هشتاد و هشت بنا نموده است.»

در سال ۱۲۳۳ ه. ق. سلطان محمود ثانی بن سلطان عبدالحمید (۱۲۲۳- ۱۲۵۵) گنبد حجره مبارکه را بنایی دیگر نمود و آن را به رنگ سبز روغنی منقّش کرد.

میرزا حسین فراهانی که در خلال سال های ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ ه. ق. وصف بنای مسجد را در «سفرنامه» خود نگاشته است، در خصوص آخرین هیکل بنای حجره و مرقد می نویسد:

«ضریح مبارک مشتمل بر چهار پایه بزرگ است که هر پایه دو ذرع و نیم عرض آن است و سقف گنبد مبارک نیز بر آن پایه ها زده شده و سه پایه کوچک است که دو تای آن ها در سمتی است که مرقد مطهّر حضرت صدّیقه طاهره در آن واقع شده است و یک پایه هم در نقطه ای است که بالای او مناره بلال است که در آن اذان می گفته. در اطراف وسط ضریح مبارک نیز پانزده ستون و چهار بست قرار دارد.»

پادشاهان، امرا و شیوخ، جواهرات و پرده های زربافت و حریر بسیار زیادی هدیه مقصوره نمودند؛ که شرح آن ها در کتاب های متأخّر از تاریخ مدینه به تفصیل ذکر شده است؛ ولی از آنجایی که این جواهرات ذی قیمت، در طول تاریخ، مورد دستبردهای مکرّر قرار گرفته، صورتی کامل از آن در دسترس نیست. (۱) بنای فعلی مقصوره یا حجره که در زاویه جنوب شرقی مسجدالنّبی قرار گرفته، دارای ضریح یا حصاری خارجی است که در اصطلاح اهل مسجد به «الشّباک» معروف است. در جهت قِبلی حجره (/ المواجهه) که محلّ توقّف مردم برای زیارت و نیایش است، ضریحی از مس قرار دارد که به صورت مشبّک در حدّ میان دو ستون به دو قسمت مساوی و متّحدالشکل تقسیم شده و میان آن ها دری کوچک قرار گرفته که به باب التّوبه مشهور است. در بالای این در، کتیبه ای موجود بوده که تاریخ احداث آن را سال

۱- «مرآت الحرمین»، ج ۱، ص ۴۷۲؛ «التاریخ القویم لمکّه و بیت اللَّه الکریم»، ج ۱، ص ۱۴۴؛ «کائینه امیر المدینه»، ص ۱۸۳؛ نیز نک: رسائل المدینه، «مرآت المدینه» صبری پاشا، «تاریخ الجبرتی».

۱۲۰۶ ه ق. رقم زده است و حکومت سعودی بعدها آن را از جای خود خارج نمود.

روی ضریح مُذهَّبِ «المواجهه» و زیر نام «اللَّه» و «محمّد»، چهار ستون زیر هم قرار گرفته و بیت زیر به عنوان ذکر در آن تکرار شده است:

لا إله إلّا اللَّه الملك الحقّ المبين سيّدنا محمّد رسول اللَّه صادق الوعد الأمين

این ذکر روی قسمت فوقانی باب التّوبه موجود است.

دیگر قسمت های ضریح؛ قسمت های شرقی، غربی و شمالی حجره، محجری است فلزّی که با رنگ روغنی سبز، رنگ شده و دارای ابوابی است به شرح ذیل:

در قسمت شمالی ضریح، دری است موسوم به «باب التّهجّد» و در قسمت شرق، درِ دیگری است به نام «باب فاطمه» که حدود حجره فاطمه را نشان می دهد و همچنین در قسمت غربی آن، درِ دیگری وجود دارد.

داخل ضریحِ حجره فاطمه، محلّ مزار دختر پیامبر با بقعه ای کوچک مشخّص شده و در قسمت جنوبی آن، محرابی به نام «محراب فاطمه» وجود دارد. همه این قسمت ها زیر یک مقصوره واقع شده است. زمین حجره (قسمت داخلی ضریح) با سنگ مرمر فرش شده است.

مجموعه طول مقصوره از زاویه جنوبی تا شمال آن، ۱۶ متر و از شرق به غرب آن ۱۵ متر است که در چهار زاویه آن ستون های مستحکمی واقع شده که بنای گنبد روی آن قرار دارد. دقیقاً در چهار طرف همان محل ستون های عمربن عبدالعزیز پرده های سبز رنگی آویز شده که بر قبر محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله محیط می باشد.

نک: پیکره ۳- ۳

۲/ ب: منبر محمد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله

پیامبر در روزهای نخستینِ بنای مسجد و به سنن دینی دیرینه، پس از نیایش جمع و یا در مواقع ضروری، پیروان خود را با گفتن سخن و خطبه، ارشاد می کرد و امور دین و

دنیایشان را بیان می داشت.

در باره همین نکته، کتاب های نخستینِ فرهنگ اسلامی، توصیف ها و تعریف های مفصّلی در چگونگی ایستادن پیامبر هنگام بیان تعلیمات، به رشته تحریر درآورده اند. (۱) احادیث ثبت شده در خصوص مکانی که محمّد صلی الله علیه و آله در آنجا می ایستاده و خطبه می خوانده است، با این گفته نقل شده از «جابر بن عبداللّه» هم قول است که ابتدا محمّد صلی الله علیه و آله کنار تنه درخت خرمایی که به عنوان ستون در مسجد کار گذاشته شده بود، می ایستاده و خطبه می خوانده است.

عبداللّه بن جعفر به نقل از عبیداللّه بن عمر و ابن عقیل به نقل از طفیل بن ابیّ بن کعب به نقل از ابیّ بن کعب روایت کرده است:

«پیامبر در مسجد- که هنوز مسقّف نبود- کنار شاخه ای از درخت خرما خطبه می خواند.»

یکی از پیروان گفت: «ای پیامبر خدا، آیا منبری برایت بسازم که بر فراز آن خطبه خوانی؟ تا روزهای جمعه مسلمانان خوبتر شما را بنگرند و صدای شما را بشنوند».

پیامبر گفت: «آری».

۱- صحیح امام بخاری، کتاب الجمعه، باب ۲۶، کتاب ۶۱، المناقب باب ۲۵، کتاب ۳۴، البیوع باب ۳۲، کتاب ۸ الصلاه، باب ۶۴، کتاب ۵۱ اللباس باب ۳ سنن ابن ماجه، کتاب ۵ الاقامه، باب ۱۹۹ سنن ترمذی، کتاب ۴، الجمعه باب ۱۰، کتاب ۴۶، المناقب باب ۶ سنن دارمی، المقدمه باب ۵ و کتاب ۱۲ الصلاه باب ۲۰۲ سنن نسائی، کتاب ۱۲ الجمعه، کتاب ۸ المساجد باب ۴۴ سنن ابوداود. کتاب ۲ الصلاه باب ۲۱۴ صحیح مسلم، کتاب ۳۴ الصید، کتاب ۵ المساجد مسند احمدبن حنبل، صفحات ۳۳- ۳۳۹- ۳۳۳- ۱۳۷ جزء صفحات ۲۴۹- ۲۶۶ از جزء اوّل، صفحه ۱۰۹، جزء دوم و صفحات ۲۲۶- ۲۹۳- ۲۹۵- ۳۰۰- ۳۰۶- ۳۲۴ جزء سوم. بیهقی در «دلائل النبوه»، ج ۱، ذکر منبر الرسول ...

مسلمانان در این مورد به استناد مدارک دینی و اقوال صحابه گفته اند:

«قبل از تهیّه منبر، پیامبر به تنه درخت خرمایی که در بنای مسجد کار گذاشته شده بود، تکیه می داده است. پس از ساختن منبر و ترک تنه درخت خرما، از آن درخت صدایی برخاست که به ناله و شکوه تعبیر شده است.» (۱) قاضی عیاض در این خصوص معتقد بود:

«واقعه ناله ستون مشهور است و اسنادی که در باره آن از شخصیّت های صدیق دینی ثبت شده، به حدّ تواتر است و بیش از یکصد نفر از یاران پیامبر آن را بیان داشته و به یاد آورده اند.» بدین لحاظ است که نام آن تنه درخت را «حنّانه» گفتند؛ زیرا که حنّانه در لغت از حُنیْن گرفته شده که به معنای بانگ شتر ماده ای است که از بچه خود جدا شود و یا ناله بچّه ای که از مادر جدا گردد.

مولانا جلال الدّین محمد بلخی در «دیوان شمس تبریزی» (۲) به استناد این واقعه، وجود درک معنوی در درخت را قبول نموده و شاعرانه گفته است:

بنواخت نور مصطفی آن استُن حنّانه را کمتر زچوبی نیستی، حنّانه شو، حنّانه شو

علاءالدین علی متّقی در «کنزالعمال» (ج ۱۴، ص ۵۸)، گفته ابیّ بن کعب را چنین ثبت کرده است:

«کان رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یصلّی إلی جذع إذا کان المسجد عریشاً و کان یخطب إلی ذلک الجذع، فقال الرجل من أصحابه:

هل لک أن تجعل لک شیئاً تقوم علیه یوم الجمعه حتّی یراک النّاس و

۱- «روایات ابوبکر بن عبداللَّه ... از سعد ساعدی، یعقوب بن ابراهیم ... از جابر بن عبداللَّه. عبداللَّه بن جعفر از ابیّ بن کعب. کثیر بن هشام از ابن عبّاس. ابوسعید و انس بن مالک نیز به آن مصرّح اند.»

۲- به اهتمام درویش، ج ۲، ص ۳۱۷

تسمعهم خطبتک؟ قال: نعم! فصنع له ثلاث درجات، فهی الّتی علی المنبر، فلمّا وضع المنبر وضعوه فی الموضع الـذی هو فیه، فلمّا أراد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أن یقوم علی المنبر مرالی الجذع کان یخطب إلیه. فلمّا جاوز الجذع خار حتی تصدع و انشقّ، فنزل رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- لما سمع صوت الجذع فمسحه بیده حتّی سکن، ثمّ رجع إلی المنبر.» (۱) ابن جبیر (۲) که در میانه سال های ۵۷۸- ۵۸ ه. ق. از مدینه دیدار کرده و شرح این زیارت را به شیوه سیّاحان نگاشته، می نویسد:

«قطعه ای از تنه درخت را به رسم تبرّک، در مسجد النبی نگهداری می کردند.»

«و استلمنا أعواد المنبر القدیمه الّتی کانت موطی الرسول- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و القطعه الباقیه من الجذع الّذی حنّ إلیه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و هی مُلصَقه فی عمود قائم أمام الروضه الصغیره الّتی بین القبر و المنبر و عن یمینک إذا استقبلت القبله فیها ...». (۳)

۱- «پیامبر در کنار تنه درخت خرمایی نماز می گزارد و مسجد در آن هنگام مسقف بود و پیامبر به آن تنه خرما تکیه زده و خطبه ایراد می کرد، یکی از صحابه پیامبر روزی به او عرض کرد: آیا ممکن است که روز جمعه بر روی بلندی بایستی و خطبه بخوانی تا مردم تو را بهتر ببینند و سخنانت را بشنوند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی. سپس منبری با سه پله ساخته شد و در همان محلی که امروزه منبر قرار دارد گذاردند، و چون پیامبر خواست که بر منبر رود، از کنار آن تنه درخت خرما گذشت، صدای ناله تنه درخت را شنید و از اندوه ترک برداشت و چون پیامبر آن ناله را شنید از منبر فرمود آمد و دستی بر آن درخت خرما کشید و آرام گردید. و مجدداً بر منبر رفت ...» دارمی، سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۹- ۱۵، باب «اکرم النبی صلی الله علیه و آله بحنین المنبر»، چاپ دارالفکر، ۱۹۷۸ م.

۲- رحله ابن جبیر، ص ۱۶۷

۳- «چوب های منبر را که جایگاه قدم های پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز قسمتی از آن تنه خرما که پیامبر به آن نزدیک شده بود، به دست آوردیم و آن ها در یک ستون عمودی در جلو روضه جایگاه کوچکی که میان قبر و منبر واقع است، نصب شده اند و چنانچه در روضه رو به قبله بایستی قسمت راست تو خواهد بود.»

این قطعه باقی مانده در قرن ۶ ه. ق. به گفته ابن جبیر:

«وسط العمود ظاهره بقبلها النّاس و یبادرون للتبرّک بلمسها و مسح خدودهم فیها». (۱) بعضی از مستندات تاریخی، مبیّن آن است که عبّاس بن عبدالمطّلب پیشنهاد ساختن منبر را توسط غلامش کلاب داده است. روایاتی دیگر او را غلام زنی به نام فلاته دانسته اند و انس، نام نجّار را عتبان خوانده است.

در حدیث عبداللَّه بن عمر (۲) نام نجّار را تمیم، از اهالی فلسطین آورده و عده ای دیگر گفته اند که او کارگری به نام باقوم رومی بوده است. (۳) در هر صورت، منبری چوبی برای پیامبر ساختند؛ تا در هنگام سخن بر آن نشیند و از ایستادن زیاد که پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب آن از ناحیه پا اظهار ناراحتی می کرده، رهانیده شود.

اوّلین منبر چوبی که ساخته شد به اتّفاق گفته های متعدّد، دارای سه پلّه بوده است.

بر اساس گفته انس بن مالک- که مورد تصریح بیهقی و ابن رسته «الأعلاق النّفیسه»، ص ۷۶ نیز قرار گرفته- منبر مزبور، دو پلّه و یک مکان برای نشستن داشته است. ابن نجّار و واقدی، زمان ساخت منبر را سال هشتم هجری دانسته اند و ابوحازم به نقل از سهل بن سعد جنس آن را از چوب جنگلی دانسته اند. (۴) در فضیلت و مقام معنوی محلّ منبر پیامبر صلی الله علیه و آله توصیف های زیادی از لسان پیامبر و از طریق اصحاب در کتاب های حدیث و سیره می خوانیم که تأمّل و توجّه بر آن ها مسلمانان را به کانون معنوی اسلام رهنمون می شود. بیقهی در «دلائل النّبوه»، ج ۱، منبر النبی و ابن سعد (۵) به نقل از امّ سلمه می نویسد:

۱- نک: ص ۱۷۰

۲- «سنن» ابوداود.

۳- نیز نک: «نهایه الإرب»، جزء ۱۶، صص ۴۲۱- ۴۲۰

۴- بیهقی «دلائل النّبوه»، ج ۱، منبر.

۵- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۹

پیامبر گفت: «قوائم منبری رواتب فی الجنّه». (۱) امام بخاری (۲) و مالک (۳) چنین ثبت کرده اند:

«منبر النبیّ علی حوضه».

ابن نجّار در «اخبار مدینه الرّسول» روایت انس بن مالک را آورده که پیامبر گفته است:

«منبری علی ترعه من ترع الجنّه».

که با توجه به حدیث: «ما بین مِنبری و قبری روضه مِن ریاض الجَنّهِ» (۴) معلوم می شود که منبر پیامبر در محل روضه قرار دارد و از این روی قدسیّت مکان آن برای مسلمانان مُحرز و مسلّم است.

پس از رحلت محمد صلی الله علیه و آله منبر همچنان در جای خود باقی ماند و به عنوان یکی از آثار و مواضع قدسی مسجد النّبی، متبرّک گردید و مورد توجّه مسلمانان قرار گرفت.

ابوبکر، خلیفه اوّل، چون به خلافت رسید، روی پلّه دوم منبر می نشست و پای خود را روی پلّه اوّل می گذارد و روی پلّه سوم که محل جلوس محمّد صلی الله علیه و آله بود، هرگز ننشست.

عمربن خطاب، خلیفه دوم، چون به خلافت رسید، در هنگام خواندن خطبه روی پلّه اول می نشست و پای خود را بر زمین می نهاد.

عثمان بن عفان خلیفه سوم در شش سال نخست خلافتش، به سنّت شیخین رفتار کرد و منبر را برای نخستین بار با پارچه ای قبطی (مصری) پوشانید. ولی بعدها بر پلّه سوم نشست. به همین علت مورد اعتراض بسیاری از صحابه قرار گرفت.

۱- «پایه های منبر من در بهشت می باشد.»

۲- صحیح، کتاب ۲۰، باب ۵ و کتاب ۲۹ باب ۵ و کتاب ۸۱ باب ۵۲ و کتاب ۹۶ باب ۱۶

۳- «موطأ»، کتاب ۱۴ حدیث ۱۰

۴- «میان منبر و قبرم، باغی از باغ های بهشت است.» نک: ۴/ ب روضه شریف.

ابن نجار در «اخبار مدینه الرسول»، و سمهودی به نقل از یحیی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی» گفته اند که، پس از عثمان بن عفان، معاویهبن ابو سفیان به مروان بن حکم- والی وقت مدینه- نامه ای نگاشت که منبر محمد صلی الله علیه و آله را به شام نقل مکان دهد؛ ولی با وزیدن بادی تند و تغییرات جوّی، شهروندان مدینه آن را نشانه غضب الهی گرفته، مانعِ نقل و انتقال منبر شدند.

مروان چون با خشم مدنی ها روبه رو شد، گفت که قصد ارسال منبر را نداشته؛ بلکه خواسته است، نحوه مرتفع نمودن آن را با نجّاران ماهر در میان گذارد. ابن نجّار معتقد است: اساساً معاویه به مروان نامه نوشت که منبر را مرتفع کن؛ در حالی که مسلّم است که به گفته ابن فقیه (۱):

«و لمّا حجّ معاویه، حرّك المنبر یرید أن یخرج به إلی الشام».

و آنگاه به گفته جابر بن عبداللّه استناد کرده که او گفته بود:

«بئس ما صنع معاویه ببلد رسول اللّه و مهاجره الّذی اختاره».

در هر صورت، آنچه مسلّم است، مبنر سه پلّه ای محمّد صلی الله علیه و آله به دست یکی از نجّاران مروان، به نُه پله ارتفاع یافت:

«منبر پیامبر با افزوده مذکور، از کف تا فراز، هفت ذرع گشت؛ که آن را بر سکّویی از مرمر قرار دادند.»

بر این اساس، معلوم می شود که عقیده ابن زباله، مبنی بر این که ارتفاع منبر پیامبر در اصل دو ذراع و عرض آن ۱* ۱ ذرع بوده، با واقعیّت تطابق منطقی دارد.

به گفته ابن نجّار در سال ۱۶۱ ه. ق.:

«مهدی عبّاسی که به مدینه آمده بود، مالك بن انس را به مشورت خواند. مهدی به مالك گفت: قصد دارم منبر محمّد صلی الله علیه و آله را به وضعیّت نخستین خود- یعنی سه پله ای- برگردانم.

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۴، چاپ لیدن، تاریخ ۱۳۰۲

مالک با این رأی مخالفت ورزیـد؛ زیرا معتقد بود منبر پیامبر از چوب جنگلی ساخته شده و مروان، قسـمت اضافی را با میخ به قسمت اولی وصل نموده و در صورت جدا کردن آن، ممکن است منبر پیامبر شکسته شود.»

همین مضمون را پیشتر، محمّدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک» (۱) آورده بود که:

«مهـدی می خواست منبر پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله را کوتـاه کنـد و به وضـعی که بود ببرد، و آنچه را که معـاویه بر آن افزوده بود بینـدازد. آورده انـد که از مالـک بن انس در این بـاب مشورت کرد. بـدو گفتنـد: میـخ ها، هم در چوبی که معاویه افزوده اسـت فرو رفتـه و هـم درچـوب نخسـتین که کهنه است، و بیم داریم اگر میـخ هـایی که درآن هست، برون شـود تکـان بخورد وبشکند. (ازاین رو) مهدی منبر را واگذاشت.»

پس از این ماجرا تا قرن شـشم هجری از وضـعیت و چگونگی موقعیّت منبر، مدارک تاریخی دقیقی در دستم نیست. ولی آنچه برای مورّخان و پژوهندگان محقّق است، این است که به مرور، منبر اصلی پیامبر از بین رفته است.

«مطری» می گوید:

«منبر مـذکور، در طول تاریـخ پوسـیده شـد و عـدّه ای از خلفای بنی عبّاس آن را تجدید ساخت نمودند و از بقایای چوب منبر اصلی جهت تبرّک، شانه هایی ساختند.»

یعقوب می گوید:

«منبری که در جریان حریق سوخت، همان منبر پیامبر اسلام بود.»

وصـفی که ابن جبیر (۲) در میـانه سال های ۵۸۱- ۵۷۸ ه. ق. از منبر پیـامبر آورده، نشـان می دهـد که در زمان دیـدار او، منبر قدیمی پیامبر ظاهراً موجود نبوده و منبری با این

۱- ج ۱۲، ص ۵۱۰۰، ترجمه فارسی، سخن از سال یکصد و شصتم.

۲- رحله ابن جبیر، ص ۱۷۰

توصيفات جانشين آن شده است:

«و ارتفـاع المنبر الكريم نحو القـامه أو أزيـد. و سـعته خمسه أشـبار و طوله خمس خطوات و أدراجه ثمـانيه و له بـاب على هيئه الشباک، مقفل يفتح يوم الجمعه و طوله أربعه أشبار و نصف شبر».

در عين حال نشان مى دهد كه قسمتى از منبر اصلى پيامبر موجود بوده است كه:

«فيدخل النّاس أيديهم إليه و يتمسّحون به تبرّكاً بلمس ذلك المقعد الكريم». (۱) بنابراين، ابن جبير معتقد است كه منبر اصلى پيامبر را با چوب آبنوس پوشانده يا روكش كرده بودند:

«و المنبر مغشّى بعود الآبنوس و مقعد الرسول- صـلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- من أعلاه ظاهر قد طُبّق عليه بلوح من الآبنوس غير متصـل به، يصونه من القعود عليه». (۲) در سال ۶۵۶ ه. ق. ملك مظفّر شـمس الـدّين يوسف، از ايّوبيان و امير يمن كه در سال ۶۴۷ ه. ق. حكومت مى كرده، منبرى از چوب صـندل ساخت و آن را جهت نصب در محلّ منبر اصـلى به مدينه فرستاد و تا ده سال منبر مذكور محلّ جلوس امام يا امير مدينه بود.

در سال ۶۶۵ ه. ق. «ظـاهر ركن الـدين بيبرس»، از امراى ايّوبى، منبرى سـاخت و آن را جـايگزين منبر سـلطان يمن نمود كه تا سال ۷۹۷ ه. ق. محلّ جلوس براى ايراد وعظ و خطبه بود.

۱- «مردم دست هايشان را داخل آن نموده و جهت تبرک به آن مى كشند و با لمس كردن آن، خود را متبرّك مى سازند.»

۲- رحله ابن جبير، ص ۱۷۰

مراغی در «تحقیق النصره بتلخیص دار الهجره» می نویسد:

«پس از پوسیدگی پایه های منبری که در محلّ اصلی منبر رسول قرار داشت، ظاهر برقوق (۱) (متوفّای ۸۰۱ ه. ق.) منبر جدیدی را هدیه مسجد النّبی نمود که تا سال ۸۲۰ ه. ق. همچنان پابرجا بوده است.»

در سال ۸۲۰ ه. ق. مؤیّد شیخ منبر دیگری ساخت و آن را وقف مسجد نمود. این منبر در حریق سال ۸۸۶ ه. ق. طعمه حریق گردید و تماماً سوخت؛ تا این که «اشرف قایتبای» ضمن بازسازی مسجد النبی و حجره و مقصوره دستور داد: منبری از مرمر بسازند و آن را در مکان واقعی منبر رسول اسلام نصب کنند. این منبر در سال ۸۸۸ ه. ق.

در محلّ اصلی قرار گرفت و تا سال ۹۹۸ ه. ق. در مکان خود استقرار داشت.

هنرمندان ترک به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی، که در سال ۹۸۲ ه. ق. بر قلمرو عثمانی سلطنت می کرد، منبر با ظرافت و عظیمی ساختند و آن را در سال ۹۹۸ ه. ق.

جایگزین منبر ارسالیِ اشرف قایتبای کردند و منبر قایتبای را به مسجد قبا نقل مکان دادند که تاکنون در این مسجد باقی است. (۲) از قول «سفرنامه میرزا حسین فراهانی» (ص ۲۷۷)، که در سال ۱۳۰۳ ه. ق. وصفی از بنای مسجدالنّبی نگاشته، چنین برمی آید که محلّ منبر در مقابل ستونی است که دقیقاً حنّانه بوده است و می گوید:

«در قطار ثانیِ ستون ها بر استوانه مقابل منبر نوشته اند: استوانه حنّانه.»

از آن تاریخ تاکنون (۱۳۹۶ ه. ق.) منبری که در مسجدالنّبی به نشانه مکان اصلی منبر رسول اللّه وجود دارد، همان منبرسلطان مرادعثمانی است که همچنان شکوه و عظمت هنری خود را از دست نداده و مکانش مورد توجّه زائران مرقد رسول اسلام است.

این منبر مرمرین، در غرب محراب نبوی جای دارد و دارای ۱۲ پایه می باشد که بین

۱- «الظاهر سیف الدین برقوق»

۲- همچنین نک: بتنونی: «الرحله الحجازیه»، ص ۲۱

سه پلّه نخست آن و نُه پله بالای آن، دری نصب شده است و از نظر حجّاری و نقوش مُذهّب، یکی از آثار برجسته هنر اسلامی به شمار می آید.

روی این منبر متنی حک شده است، که متضمّن مادّه تاریخ احداث و نصب آن در محلّ واقعی منبر پیامبر می باشد:

أرسل السلطان مراد بن سليم مستزيد أخير زاد للمعاد

دام فی أوج العلا سلطانه آمنا فی ظلّه خير البلاد

نحو روض المصطفی صلّی عليه ربّنا الهادی به كلّ العباد

منبراً قد أسّست أركانه بالهدی و اليمن من صدق الفؤاد

منبر يعلی الهدی إعلاؤه دام منصوباً لأصحاب الرشاد

قال سعد ملهماً تاريخه

«عمّر منبراً سلطان مراد» (/ ۹۹۸ ه. ق.) (۱) نک: پیکره: ۴- ۳

۱- «این منبر را سلطان مراد فرزند سلطان سلیم فرستاده و بهترین توشه را برای آخرتش تهیه کرده است. و سلطنتش در اوج عظمت و کشور در سایه اش در دامن و برکت باشد. منبر را به آرامگاه مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاد؛ پیامبری که خداوند همه بندگان را به وسیله او هدایت نمود. منبری که خداوند آن را با هدایت و ارشاد خلق، مقدس و متبرک ساخت. منبری که بلندی آن هدایت و تقوی، عظمت و بزرگی بخشید و به وسیله یاران برومندش بنیان گذارد.» سعد سازنده منبر تاریخ ساختن آن را با رمز ابجد، با کلمات «عمرّ منبره سلطان مراد» مطابق سال ۹۹۸ ه. ق. نمود.

۳/ ب: محراب محمد رسول اللَّه

محراب نبی یا جایگاه خاصّی که محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در پیشگاه حق، سجده به جای می آورد و پیشانی را به نشانه خضوع کامل و تسلیم و رضا بر خاک می نهاد، در میانه منبر و حجره قرار داشت.

این جایگاه، در زمان حیات پیامبر با معماری خاصّی که بعدها برای بنای محراب های مساجد معمول شد، ساخته نشده بود و محلّ خاصّی را که پیامبر برای نماز خود انتخاب فرموده بود، با استمرار جماعت ها به عنوان سجدگاه همیشگی محمد صلی الله علیه و آله مشهور همگان گشت؛ لذا در چهارده قرن اسلامی، اختلافی میان مسلمانان در تعیین مکان آن بروز نکرد.

البته جمع آوری و طبقه بندی و نتیجه گیری از مستنداتی که در باره محلّ سجده محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله شده، چندان بی دلیل هم نبوده است. دو حریقی که مسجدالنّبی به خود دید، مُؤیّد ضرورت نقد دلایل مذکور بوده است؛ تا چنانچه مسجد با حوادثی روبه رو گردید، بتوان بر اساس منابع و مآخذ تاریخ و اخبار مدینه، آن را بسان همیشه بازسازی کرد.

یاران پس از رحلت پیامبر، محلّ نماز محمّد صلی الله علیه و آله را با صندوق مصحفی که در سمت راست ستونی که پیامبر در کنار آن به قیام می ایستاده است، علامت گذاری نمودند. در اسناد مکتوب، محلّ سجده با محلّ صندوقِ مصحف و ستون، تحدید و تعیین شده است.

به ستون مجاور سجدگاه، دربعضی ازروایات، «ستون مُخَلَّقه» اطلاق می شده است.

با توجه به قول جلال الدّین سیوطی، در بازسازی مسجدالنّبی که عمربن عبدالعزیز از طرف ولیدبن عبدالملک بدان مأمور شده بود، برای نخستین بار پس از رسول اسلام و خلفای راشدین، محل سجدگاه محمد صلی الله علیه و آله به صورت محرابی که در معماری اسلامی رواج یافته بود، درآمد. این بنا تا آن زمان، معمولِ مساجد حجاز نبود و با توجه به این که محلّ نماز محمّد صلی الله علیه و آله پس از توسعه مسجد از سمت قِبلیِ آن، در زمان دو خلیفه دوم و سوم، تنها محراب دیوار جنوبی یا قبلی مسجد نبود، لذا مشخّص کردن آن با علایمی، ضروری به نظر می رسیده است.

البته طبیعی است که باور کنیم مصلّای محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله که در امتداد جنوبی آن، محراب عثمان بن عفان، در دیوار حد نهایی توسعه جنوبی مسجد قرار گرفته است، با عنایت به موقعیت منبر- از سمت غرب- و حجره- از سمت مشرق- و محراب عثمان- از سمت جنوب- معیّن و دارای حدودی مشخص است. بلکه ستونی که در زمان محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله از تنه خرما وجود داشته و پیامبر در سمت مجاور شرقی آن به نماز می ایستاده و هنگام قرائت خطبه به آن تکیه می داده است- و بعدها به «الجزعه» شهرت یافته- نشانه های بارزی در تعیین محراب رسول اللّه است.

بنای فعلی محراب نبوی از آثار به جا مانده سلطان اشرف قایتبای می باشد که آن را همزمان با مرمّت قسمت های مختلف مسجد پس از حریق، بنا نهاد و هیکل اصلی با وجود تعمیرات و ترمیم ها و تغییرات نمای آن در طول تاریخ سلاطین عثمانی- خاصه سلطان سلیمان عثمانی و فخری پاشا فرمانده نظامی مدینه در جنگ اوّل جهانی- و نیز تغییرات صورت گرفته در زمان سعودی ها همچنان موجود و پابرجاست.

کاشی کاری معرّق و نقوش مذهّب بنای محراب- که به خطّ ثلثِ بسیار پخته مزیّن شده و آیات الهی را زینت بخش آن کرده است- تماماً از یادگاری های «عثمانی» است.

محراب در دو سمت شرقی و غربی، یا در امتداد حدّ دیوار قبلی مسجد در زمان محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله به دو حصار مشبّک مسی محصور شده است. حصار مذکور با دو مدخل فلزّی یکی در جوار شرقی محراب و دیگری در جوار غربی، ابوابِ رفتن از حدّ مسجد نبوی به حدود قبلی توسعه خلیفه دوم و سوم می باشد.

در قسمت فوقانی مدخل فلزّی غربی نوشته شده است:

لا إلهَ إلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحقّ الْمُبِين

و در قسمت فوقانی مدخل فلزّی شرقی، قسمت دوم کلام فوق، اینگونه نوشته شده است:

سَیِدُنا محمّد رَسُول اللّه صادِق الْوَعْدِ ٱلْأَمِین

و در میان بنای محراب و مدخل فلزّی غربی، ستونی که با میله های مسی مشبّک مزیّن شده است، مشخّص کننده ستون «الجزعه» می باشد.

در جانب غربی ستونِ محراب با خطّ درشت و طلایی نوشته شده است:

هذا مُصَلّی رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله

همچنین در قسمت فوقانی بنای محراب، با خطوط مطلّا بر زمینه قرمز برّاق نوشته شده است:

هذا مِحْرابُ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله

غیر از محراب نبوی در مسجدالنّبی، بنا به مصالح دینی یا ضرورت توسعه، محراب های دیگری نیز ساخته شد که بعضی از آن ها تا زمان ما موجود است و بعضی دیگر در زمان روی کار آمدن سعودی ها برداشته شد. (۱) (نک: پیکره ۵- ۳)

۱- ۳/ ب: محراب عثمانی

این محراب، محاذی سمت قِبلی محراب نبوی، در دیوار قِبلی مسجد که حدّ نهایی توسعه جنوبی مسجدالنّبی است، قرار دارد.

این محراب توسّط «عثمان بن عفّان» بنا گردید. عثمان خود پس از اتمام توسعه و تعمیر مسجد در مکان مذکور، به جماعت برخاست و بدین جهت به «محراب عثمانی» شهرت یافت و بنای امروزی آن از آثار «اشرف قایتبای» در سده نهم هجرت است.

دیوار جنوبی مسجد که محراب عثمانی در آن معماری شده است، از «باب السّلام» تا «مناره رئیسیّه» یکی از پرشکوه ترین کاشی کاری های عثمانی هاست که در زمان «سلطان عبدالحمید عثمانی» بنا شده است.

دیوار قِبلی مسجد به سه سطر موازیِ هم تقسیم و در هر ردیفِ آن، آیات منتخب

۱- سمهودی، «خلاصه الوفاء باخبار دار المصطفی»، ص ۲۲۰

از قرآن را به خطّ ثلث بسیار پخته ای برگردان و کتیبه کرده اند. این اثر از آثار خطّاط برجسته تُرک «عبداللّه افندی» است. سطر اوّل یعنی فوقانی ترین سطور از «باب السّلام» تا انتهای شرقی دیوار قبلی، که قسمت فوقانی محراب عثمانی را نیز شامل می شود، آیات ذیل به ترتیب کتیبه شده است: (توجّه! مؤلّف در رسم الخطّ آن تغییری نداده است.)

یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمْ الْیُسْرَ وَ لَایُرِیدُ بِکُمْ الْعُسْرَ وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّهَ وَ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلَی مَا هَدَاکُمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. وَ إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِی إِذَا دَعَانِی فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ. (۱) لَایَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لَامِنْ خَلْفِهِ تنزِیلٌ مِنْ حَکِیم حَمِیدٍ. (۲) قَالُوا أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ. (۳) وَ إِذْ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَایَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ. وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَیْتَ مَثَابَهً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَام إِبْرَاهِیمَ مُصَلّیً وَ عَهِدْنَا إِلَی إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ أَنْ طَهِّرَا بَیْتِی لِلطَّائِفِینَ وَ الْعَاکِفِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنْ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَی عَذَابِ النَّارِ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ. وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنْ الْبَیْتِ وَ إِسْمَاعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنَا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ وَ أَرِنَا مَنَاسِکَنَا وَ تُبْ

۱- بقره: ۱۸۵ و ۱۸۶

۲- فصّلت: ۴۲

۳- هود: ۷۲

عَلَيْنَا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِکَ وَ يُعَلِّمُهُمْ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (۱) إِذْ قَالَتْ امْرَأَهُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَکَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَ إِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَ إِنِّي أُعِيذُهَا بِکَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا. كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَکِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ. هُنَالِکَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّکَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ. فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُکَ بِيَحْيَى مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنْ اللَّهِ وَ سَيِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِيّاً مِنْ الصَّالِحِينَ. قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَ امْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِکَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُکَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً وَ اذْكُرْ رَبَّکَ كَثِيراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ. وَ إِذْ قَالَتْ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفَاکِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ. ذَلِکَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْکَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ. (۲) مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً. الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا

۱- بقره: ۱۲۹- ۱۲۴

۲- آل عمران: ۴۴- ۳۴

يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً. مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْراً كَثِيراً وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا. هُوَ الَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنْ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً. تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً. يَا أَيُّهَا النَّبِىُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِيراً. وَ دَاعِياً إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِيراً. وَ بَشِّرْ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً. وَ لَاتُطِعْ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ دَعْ أَذَاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا. (۱) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً. فَلَا وَ رَبِّكَ لَايُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَايَجِدُوا فِى أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً. (۲) هُوَ الَّذِى أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. (۳) و بر فراز سطر مذكور در ميان لوحى اين آيه را كتيبه كرده اند:

وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. (۴)

۱- احزاب: ۴۸- ۳۸

۲- نساء: ۶۴ و ۶۵

۳- فتح: ۲۸ و ۲۹

۴- حشر: ۷

سطر دوم: در این سطر که با خطّ ثلث عریض و کشیده کتیبه کرده اند، آیات ۱۹۷ سوره بقره و ۶۱ سوره مؤمنون، ۱۸ تا ۲۴ سوره توبه و ۲۶۱ تا ۲۶۳ سوره بقره به ترتیب کاشی کاری شده است.

سطر سوم: در این سطر با خطّ ثلث کوتاه و موازی، با دو سطر فوقانی یادشده، آیات ۳۶ و ۳۷ سوره نور و ۹۸ سوره نحل و سوره فتح کتیبه شده است.

۲- ۳/ ب: محراب سلیمانی

این محراب، غرب منبر و در امتداد حدّ قِبلی مسجدالنّبی که در عصر رسول اسلام صلی الله علیه و آله بوده است، قرار دارد؛ یعنی در حدّ نهایی جنوبی مسجد، قبل از حدّ جنوبی توسعه عمربن خطاب و عثمان بن عفان.

محراب سلیمانی در محلّ ستون سوم غرب منبر و ستون هفتم از باب السّلام واقع شده است و به نام محراب حنفی نیز شهرت دارد.

محراب مذکور از ساخته های «طوغان شیخ» در حوالی سال ۸۶۰ ه. ق. است.

طوغان شیخ با احداث این منبر چنین نظر داشت که امام حنفی ها در مدینه، در مکان مذکور بایستد و حنفی ها پشت سر او به امام خود اقتدا کنند؛ نه به امامِ شافعی ها، که در محراب عثمانی امامت داشت.

این تصمیم گیری منجر به اختلاف مسلمانان و متفرّق شدن آنان در مدینه شد؛ تا این که در سال ۱۲۲۹ ه. ق. که «محمّدعلی پاشا» حکمران مصر، به زیارت مدینه آمد، با حاکم مدینه، سلطان محمود عثمانی، جهت رفع این اختلاف و منازعه، تبادل نظریه نمود و در نتیجه دستور داد تا یک روز و شب در محراب حنفی ها و روز و شب دیگر در محراب نبوی، جماعت را امامت کنند. همچنین در مراسم و اعیاد، پس از اتمام نماز حنفی ها، شافعی ها به نماز ایستند. ولی این راه حلِ موقتی، نتیجه ای به بار نیاورد و اختلافات همچنان دامنه خود را گستراند.

محراب حنفی ها در زمان سلطان سلیمان عثمانی تجدید بنا و به نحو بسیار زیبا و با حفظ هیکل ظاهری و متناسب با محراب نبوی بازسازی و نماسازی شد. پشت بنای

محراب سلیمانی یا حنفی، کتیبه ای به خطّ زرّین بر زمینه قرمز برّاقِ روغنی وجود دارد که بانی آن را سلطان سلیمان و تاریخ بنای آن را سال ۹۳۸ ه. ق. رقم زده است.

متن کتیبه:

«أَنْشأ هذا المحراب المبارک المظفّر السلطان سلیمان شاه ابن سلطان سلیم شاه بن السلطان بایزید خان أعزّ اللّٰه أنصاره بمحمّد و آله و سلّم، تاریخ شهر جمادی الأوّل، سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائه من هجره النبویّه». (۱) محراب سلیمانی که با سنگ مرمر سیاه و سفید معماری شده است، با کتیبه هایی از آیات قرآنی زرّین، مزیّن گردیده و این آیات را بر آن حجّاری کرده اند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ* قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ. (۲) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّهَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ .... (۳) ۳- ۳/ ب: محراب التّهجّد

پشت خانه فاطمه بنت محمّد، مکانی بوده که پیامبر اسلام جهت برگزاری نماز شب و تهجّد، ترک خواب می کرده و به آنجا رحل اقامت و عبادت می افکنده است. مکان مزبور و ستونی که بعدها در کنار آن بنا گردید و به ستون التّهجّد شهرت یافت، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است.

در قرون بعدی، در آن مکان، محرابی به پاس حفظ مقام متهجّد بزرگ برپا ساختند

۱- «محراب مبارک را سلطان سلیمان شاه، فرزند سلطان سلیم شاه، فرزند سلطان بایزید خان- خداوند خود و یارانش را عزّت بخشد- در تاریخ جمادی الأول سال ۹۳۸ بنا نهاد.»

۲- بقره: ۱۴۴

۳- آل عمران: ۹۵

که به محراب التّهجّد نیز معروف گردید. منظور از «تهجّد» شب زنده داری کردن با نماز و عبادت است و به گفته راغب اصفهانی در «معجم مفردات الفاظ القرآن» (۱):

«المتهجِّد، المصلّی لیلًا».

این اصطلاح به اعتبار حدیث صحیحی از عیسی بن عبداللَّه به نقل از پدرش می باشد که گفت:

«پس از خلوت شدن مسجد و بازگشت مسلمانان به منازلشان جهت استراحت و خواب، پیامبر حصیری پشت خانه علیّ بن ابی طالب پهن می کرد و روی آن به نماز شب مشغول می گردید. تا این که شبی یکی از اصحاب او را در این حالت دید و به محمّد صلی الله علیه و آله اقتدا نمود. سپس دیگری و بعد یکی دیگر و ... تا این که تعداد اقتدا کنندگان زیاد شد.

پیامبر چون از نماز فارغ شد و پشت سرش را دید، دستور داد حصیر را جمع کنند. سپس به درون خانه رفت. صبحگاه آن شب، جماعت اقتدا کننده، رسول را مورد پرسش قرار دادند که چرا ترک ما کردی؟ فرمود: علّت آن بود که ترسیدم نماز شب بر شما واجب شود؛ در حالی که می دانم قدرت و تحمل آن را ندارید.»

عیسی بن عبداللَّه محلّ این ستون را بر راه درِ خانه رسول اللَّه می داند که «الزّور» می باشد و به عقیده حقیر، الزّور همان جایگاهی است که زائران برای زیارت، پشت حجره فاطمه بنت رسول اللَّه است می ایستند.

این روایت با مستنداتی که از زید بن ثابت در صحیح امام بخاری و صحیح مسلم بر طرق مختلف بیان کرده اند و با گفته هایی که طبرانی در الکبیر و الأوسط، از ابوحازم و ابن عمر ابی لیلی آورده، مطابق است.

ابن نجّار (۲) صریحاً می نویسد: این ستون پشت خانه فاطمه واقع شده و از بنای محرابی که در اوایل قرن هفتم هجری قمری در این مکان بنا شده بود، یاد کرده است.

۱- ص ۵۳۴، هجد، چاپ: ندیم مرعشلی، ۱۹۷۲ م.

۲- اخبار مدینه الرسول، ص ۷۶

بر این اساس، محراب تهجّد، خارج از مقصوره فاطمه علیها السلام و در قسمت شمالی حجره آن حضرت؛ یعنی بین شباک حجره فاطمه علیها السلام و محلّ اهل صفّه قرار دارد.

سلطان عبدالمجید عثمانی همزمان با مرمّت و تعمیر بنای مسجد، محراب قدیمی التهجّد را نیز تعمیر و نماسازی کرد و بر روی آن، این آیه مناسب را چنین کتیبه کردند:

وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً (۱) به اتّفاق نظریه مفسّران عامّه و خاصّه و با اتکا به روایاتِ مورد تأیید فریقین، «مقام محمود» همان مقام شفاعت است و بنا به روایت ابن عبّاس در تفسیر «مجمع البیان» شیخ طبرسی، این آیه دلیل بر واجب بودن نماز شب بر پیامبر اسلام و فضیلتِ آن برای مسلمانان است؛ چنانکه جعفربن محمد علیهما السلام در پاسخ به سؤال از نوافل فرمود:

«نماز شب بر پیامبر واجب بود؛ و «فریضه ففزع السامعون» زیرا وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ .... (۲) «محراب تهجّد» که در بسیاری از منابع فرهنگ اسلامی، تحت عنوان «اسطوانه التّهجّد» مورد بررسی قرار گرفته، توسط حکومت سعودی برچیده شد. نیز محرابی که قبلًا در قسمت مرتفع و مجاور شباک شمالی حجره یا مقصوره فاطمه قرار داشت، دیگر در این مکان دیده نمی شود. این محراب روی اوّلین ستون بزرگی که در شرق باب شمالی الشباک قرار داشت- و کنار پنجره امروزی- معماری شده بود که در حال حاضر دقیقاً در قسمت چپ راهِ باب جبرئیل است؛ به نحوی که قسمت راست آن، محلّ اصحاب صفّه قرار دارد و زمین مجاور آن مانند محلّ اهل صفّه، اندکی مرتفع تر از سطح زمین مسجد می باشد. (۳)

۱- «و از شبانگاه وقتی را برای خواندن نماز نافله اختصاص ده، شاید خداوند مقام والایی به تو عنایت فرماید.» اسراء: ۷۹

۲- شیخ طوسی، تهذیب و قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۷

۳- بتنونی، الرحله الحجازیه، ص ۲۰۹

۴- ۳/ ب: محراب فاطمه

این محراب در جنوب محراب التّهجّد و داخل مقصوره یا حجره فاطمه قرار دارد و هم اکنون موجود و بنای آن از پشت شباک برای هر زائری نمایـان است؛ ولی افراد را به آن راهی نیست و روزگاری محلّ نماز و عبادت شـیفتگان اهل بیت علیهم السـلام بوده است.

۵- ۳/ ب: محراب مشایخ حرم

این محراب در قسـمت شـمالی دکّهالأـغوات (مکان اهل صـفّه) قرار دارد و فاصـله بین آن ها چهار متر بیش نیست و از ساخته های اواسط قرن سیزده هجری است که آن را قبلًا جهت مشایخ حرم نبوی بنا نهاده بودند و جنبه تاریخی- دینی خاصّی ندارد.

۴/ ب: روضه شریف

در مجموعه گزارش هـای گذشـته، از فضایـل منبر و محراب و حجره سـخنانی تقـدیم داشتیم. روضه مکـانی است که این سـه مکان مقدس را دربر دارد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«ما بین بیتی و منبری روضه من ریاض الجنّه».

تعابیر زیر نیز در احادیث دیده شده است:

«ما بین منبری و بیوتی ...»، «ما بین منبری و قبری ...»، «ما بین منبری و حجرتی ...».

این حدیث را کلینی به اسناد مختلف در «فروع الکافی» (۱) از طریق معاویه بن عمار و

۱- ج ۴، ص ۵۵۳ کتاب الحج، باب المنبر و الرّوضه و مقام النّبی.

ابوبکر حضرمی و ابوبصیر همچنین معاویه بن وهب و جمیل بن درّاج به نقل از جعفربن محمد ابوعبداللَّه در دفتر حدیث خود ثبت و ضبط کرده است.

شیخ طوسی (۱) حدیث یاد شده را از حسین بن سعید، از محمدبن سنا، از ابن مکان، از ابوبصیر، از ابوعبداللَّه روایت کرده است. در این خصوص تردیدی نیست که تمامی منابع حدیث اهل بیت و به استناد آن منابع فقهی در شرح «کتاب الحج» نسبت به حدیث مشهور، پذیرش خاصّی دارند که در نظام ارزشی اسلامی، نه تنها در اصالت این امر تردیدی روا داشته نشده؛ بلکه مشوّق انجام عبادت و زیارت در روضه مبارکه نبوی نیز بوده اند؛ به حدّی که برای دیدار کنندگان مرقد محمد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله معلوم می کند که قدسیّت مسجد النّبی، اساساً به وجود روضه شریفه است.

این حدیث در منابع روایتی صحابه- به اتّفاق و تواتر- مورد تأکید قرار گرفته است.

در مجموعه حدیث صحیح، امام بخاری، کتاب الصّلاه فی مسجد الرّسول، باب ۵ و کتاب فضائل المدینه، باب ۱۲ و کتاب الرّقاق، باب ۵۲، مکرّر در مکرّر و به اسناد مختلف، حدیث یاد شده را به لفظ واحد روایت و آن را ثبت کرده است. (۲) همچنین امام مسلم در «صحیح» کتاب الحج، نووی در «شرح صحیح مسلم»، (۳) امام ترمذی در «سنن» کتاب المناقب و کتاب «موطأ»، امام مالک در کتاب النهی عن استقبال القبله، احمدبن حنبل در «مسند»، جزء ۲، ۳، ۵، ۶، ابن سعد در «الطبقات الکبری» و در نهایت ابن نجّار در «اخبار مدینه الرسول»، گفته محمد رسول اللَّه را به اتّفاق لفظ و اشتراک در استنباط و درک، نقل و ذکر کرده اند.

نووی در «شرح صحیح مسلم» (ج ۶، ص ۹۹)، حاشیه ارشاد السّاری قسطلانی به گفته قاضی عیاض استناد کرده که:

«قال أکثر العلماء المراد منبره بعینه الّذی کان فی الدنیا و هذا هو الأظهر». (۴) ولی عقیده بسیاری دیگر از متفکّران را نادیده نگرفته است که:

۱- تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲

۲- از قسطلانی در ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج ۲، باب فضل مابین القبر و المنبر.

۳- ج ۶، ص ۹۹، در حاشیه ارشاد الساری قسطلانی، چاپ دارالفکر.

۴- «اکثر علما می گویند منظور «بعینه» منبر اوست، که در دنیا بوده است و این سخن صحیح تر است.»

«معناه أنّ له هناك منبراً علی حوضه و قیل معناه أنّ قصد منبره و الحضور عنده لملازمه الأعمال الصالحه یورد صاحبه الحوض و یقتضی شربه منه». (۱) در حد و حدود واقعی روضه از سمت قِبلی آن- که در غرب به منبر و در شرق به حجره محصور است- اختلافی وجود ندارد؛ ولی از سمت شامی، اظهار نظرهای متفاوتی در لابلای متون معتبر مشاهده شده است. از نظر منابع امامیّه، خانه فاطمه علیها السلام جزو بیت پدرش محسوب شده است؛ چنانکه کلینی به روایت از «سهل بن زیاد» به نقل از «جمیل بن درّاج» از ابوعبداللَّه و در حدیث دیگری از معاویه بن وهب به نقل از ابوعبداللَّه، به آن تصریح کرده است.

بتنونی در «الرّحله الحجازیّه» مساحت روضه را حدود ۲۲ متر در ۱۵ متر آورده است و این، حدّ و فاصله ای است که در زمان «عثمانی ها» با نرده های مسی زرد، مشخّص شده بود که البتّه امروزه، به استثنای نرده های حدّ قبلی روضه- از منبر تا حجره- نرده های حدّ شمالی و غربی آن دیده نمی شود.

برزنجی در «فی نزهه النّاظرین» می نویسد: سلطان سلیم عثمانی (متوفّای ۹۴۵ ه. ق.) نصف طول ستون های مستقر در حدّ روضه شریفه را با مرمرهای سفید و قرمز نماسازی کرده بود که در زمان سلطان عبدالمجید مرمّت، منقّش و مُذهّب شد و زمین آن را با سنگ های سرخِ استخراج شده از کوه های شمالی درّه عقیق در شمال غربی مدینه فرش نمودند.

حدّ روضه (۱۵* ۲۲ متر) مبتنی بر متراژ مساحت بین ستون های مذکور بوده است که بر اساس روایات اصحاب و مشاوره اهل علم، تعیین و حدبندی شده است. به هرحال به عقیده مؤلّف حقیر، این نتایج، اختلافی با نظرگاه موجود در احادیث اهل بیت علیهم السلام ندارد.

در مورد تعیین حدود خانه محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله باید گفت: با فرض این که خانه فاطمه علیها السلام جزو بیت و حجره باشد، حدّ روضه شامل حجره و مقصوره می شود و با این وصف، الزاماً می تواند مُحاذی این مکان را در مسجدالنّبی شامل شود.

۱- «به این معنی است که در آنجا منبری کنارحوضش دارد وگفته شده است که منظور منبر او است و حضور داشتن درکنارش جهت انجام اعمال نیک موجب می گردد شخص برحوض واردشده وازآن حوض بنوشد.»

۵/ ب: ستون های قدسی

در محدوده روضه شریف، ستون هایی قرار دارد که محلّ تعدادی از آن ها به اعتبار عقیده دینی- معنوی و به یاد عبادات و زیارت های محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله جنبه قدسی پیدا کرده است؛ لذا در طول تاریخ اسلام، اماکن مذکور، مورد توجّه خاص اهل بیت علیهم السلام صحابه، تابعین و نسل های مسلمان قرار گرفت.

به استثنای ستون تهجّد که آن را به عنوان «محراب التّهجد» مورد بررسی قرار دادیم، پنج ستون قدسی در روضه شریف قرار دارد که ذیلًا به شناسایی آن ها می پردازیم:

۱- ۵/ ب: ستون توبه

بین منبر و حجره، یک ردیف ستون قرار دارد که منتهای حدّ مسجدالنّبی، قبل از توسعه دو خلیفه دوم و سوم است.

در ردیف این ستون ها، منبر و محراب واقع شده است و امروزه با نصب نرده های مسی، آن را مشخّص کرده اند. روبه روی ستون های مذکور که با میله های مسی به هم مربوط شده اند، یک ردیف پنج تایی ستون مدوّر از منبر در غرب تا حجره- به سوی شرق- احداث شده است. ستون توبه دومین ستون از سمت حجره یا چهارمین ستون از سمت منبر است. به نشانی دیگر، ستون توبه در مکانی قرار گرفته است که ستون عایشه در سمت غربی آن و ستون السریر در شرق آن واقع شده است.

در مورد وجه تسمیه ستون توبه یا ابو لُبابه لازم است نظری به تاریخ و روایت بیندازیم:

ابن اسحاق و ابن هشام در «السّیره النّبویه» می نویسد:

«روزهایی که پیامبر اسلام، یهودیان بنو قریظه را محاصره کرد، ابولُبابهبن عبدالمنذر (از بنو عمرو بن عوف) را جهت مذاکره و طبق درخواست یهودیان، به میان بنو قریظه فرستاد.

چون ابولبابه در جمع بنی قریظه حضور یافت، یهودیان از مرد و زن و بچّه به گریه و زاری، او را تحت تأثیر قرار دادند تا خواسته های خود را به ایشان القا کنند.

نتیجه این مباحثات آن شد که ابولبابه به عدم فرمانبرداری یهودیان از محمد صلی الله علیه و آله رأی مثبت دهد. پس از این اظهار نظر، ابولبابه متوجه خیانت و خطای خود شد و گفت: قسم به خدا که اوّلین قدم را هنوز برنداشته، فهمیدم که به خدا و رسول خدا خیانت کرده ام.

بر این اساس ابولبابه بی آن که به حضور پیامبر باز گردد و شرح گفتگو را معروض دارد، یکسره و پریشان و پشیمان به سوی مسجد رفت و خود را به یکی از ستون های مسجد بست و گریه کنان می گفت:

از اینجا نمی روم اگر خدا مرا نبخشد و توبه ام را پذیرا نشود.

خبر واقعه را به پیامبر رساندند و ایشان فرمود:

اگر ابولُبابه به نزد من می آمد برایش تقاضای مغفرت می کردم؛ ولی اکنون نمی توانم، مگر امر خدا ابلاغ گردد.

امّ سلمه گفته است: چون صبح شد، دیدم که پیامبر می خندد. علّت را پرسیدم، فرمود: توبه ابولبابه قبول شد. آیه مربوط به این ماجرا از این قرار است:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَماناتِکُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (۱) امّ سلمه گفت: اجازت گرفتم تا خبر پذیرش توبه را به ابولبابه اعلام دارم؛ ولی ابولبابه پذیرا نشد و باور نداشت و گفت: تا پیامبر خود نگوید، از بستن نمی رهم.

و چون چنین شد، ستون مذکور را ستون توبه یا ابولُبابه شهرت دادند.»

علی بن ابراهیم قمی در «تفسیر القمی» (۲) و شیخ طبرسی در «مجمع البیان»، و به

۱- «ای کسانی که ایمان آوردید، به خداوند و پیامبرش خیانت نورزید و به امانت های خود و به یکدیگر خیانت نکنید و حال آن که از عواقب بدِ آن آگاهید.» انفال: ۲۷.

۲- ج ۱، صص ۳۰۳- ۲۷۱

استناد روایاتی از امام محمّد باقر و جعفربن محمد علیهم السلام واقعه مذکور را تأیید کرده اند (۱) و عدّه ای دیگر ماجرا را مربوط به غزوه تبوک دانسته اند که ابولبابه با تنی چند از مسلمانان به واسطه علاقه به اموال خود در مدینه ماندند و پس از خروج پیامبر از کار خود پشیمان شدند و گفتند:

«ما در سایه و راحت و آسایش و پیامبر و صحابه او در جهاد و شدّت و رنج! به خدا که ما خود را در ستون های مسجد ببندیم و خویشتن باز نگشاییم تا رسول بیاید و ما را باز گشاید و توبه ما را قبول و عذر ما بپذیرد.»

ابن زباله در «تاریخ مدینه» (۲) به روایت عمر بن عبداللَّه به نقل از محمد بن کعب اشاره می کند که گفت:

«پیامبر اسلام نماز را در جوار ستون توبه به جای می آورد.»

و به روایت دیگر، عمربن عبداللَّه تصریح می کند که:

«آن، ستونی بوده که فقرا و مساکین به گرد آن حلقه می زدند و پیامبر با آنان به گفتگو می پرداخت.»

و در سندی دیگر به نقل از ابن عمر و ابن ماجه (در سنن) آمده است:

«رسول اسلام برای اعتکاف، کنار ستون توبه بیتوته می کرد ...»

کلینی در «فروع الکافی»، باب فضل المقام بالمدینه، به نقل از علی بن ابراهیم و او از حماد، از حلبی، از ابوعبداللَّه و به سندی دیگر از طریق معاویه بن عمار، ابوعبداللَّه تصریح می کند که پیامبر:

۱- الدلائل بیهقی و تفسیر زمخشری.

۲- سمهودی، «وفاء الوفا».

«روزی را در کنار ستون توبه با زیارت و عبادت بگذرانید.»

۲- ۵/ ب: ستون المحرس

دومین ستونی که در محدوده روضه قرار دارد، ستون مدوّری است که در امتداد شباك یا ضریح فعلی در سمت غرب حجره نبوی واقع شده است. ستون سریر در جهت قبلی آن و ستون الوفود در قسمت شامی آن قرار دارد و آن، محلّ نماز علی بن ابی طالب در مسجدالنبی بوده است و به مصلّا یا ستون علی نیز شهرت دارد.

ابن نجّار حدیثی از یزید بن عبید که در «صحیح» امام بخاری ثبت شده، به یاد ما می آورد که:

«محمد رسول اللّه، در این محل مکرّر نماز به جای می آورد.»

و انس بن مالك به این واقعه تصریح کرده است.

ممکن است در حدیث معاویهبن عمار از ابوعبداللّه که گفت: «روز جمعه را در کنار ستونی که پس از مقام رسول می آید ...» اشاره به همین ستون باشد و کتاب فروع کافی (در کتاب حج) بر آن گواهی دارد.

۳- ۵/ ب: ستون وفود

سومین ستون مدوّر، در سمت شامی و در امتداد ضریح غربی حجره می باشد و این محل، مکانی است که پیامبر اسلام هیأت های مختلف را جهت مذاکره به حضور می پذیرفت و به همین اعتبار آن را وفود هیأت های نمایندگی نام گذارده اند.

۴- ۵/ ب: ستون سریر

اوّلین ستون قِبلی مدوّر در امتداد قسمت الشباك یا ضریح غربی مقصوره است که ستون ابولبابه در مغرب آن و ستون المحرّس در شمال آن قرار دارد و این محلی است که به استناد حدیث ابن عمر (۱) و یحیی (۲) مکان اعتکاف محمّد رسول اللّه بوده و به سریر

۱- ابن زباله.

۲- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی.

شهرت یافته است.

در این مکان جهت اعتکاف پیامبر، جرید (برگ بزرگ خرما) یی را می گستراندند و پیامبر بر آن دراز می کشیدند.

۵- ۵ ب: ستون القرعه و المهاجرین

این ستون که در کتاب های تاریخ به ستون عایشه شهرت دارد، سوّمین ستون مدوّر غربی منبر می باشد که ستون سریر در مشرق آن واقع گردیده است.

ستون مذکور یادآور مکان نمازهای پیامبر و محلّی برای جمع و نشست مهاجرین است که به همان اعتبار مجلس المهاجرین نام گرفته است.

میرزا حسین فراهانی که در سال های ۱۳۰۳- ۱۳۰۲ ه. ق. مسجد پیامبر را زیارت کرده، ضمن وصفی مفصّل از بنای آن، چهار ستون مشهورِ آن را نام برده، معلوم می سازد که نام ستون ها در بنای «عثمانی ها» روی ستون ها- در عرض ستون های سریر، حرس و وفود و در طول ستون های ابولبابه، عایشه و مخلّقه- نگاشته شده بود. مکان این ستون ها از نظرگاه امامیّه، مُتبرّک و طبق گفته کلینی در فروع الکافی، (۱) عبادت زائران نزد آن ستون ها مورد تأکید امام ابوعبداللّه است.

نک: نقشه: ۱۹- سوم.

۶/ ب: مکان اهل صُفّه

ابن اثیر (۲) اهل صُفّه را فقرای مهاجرین دانسته است؛ کسانی که منزلی نداشتند و به مسجدالنّبی می آمدند تا در سایه مکانی اقامت گزینند و از مراحم پیامبر برخوردار شوند.

ابن نجّار به استناد حدیثی از امام بخاری در «صحیح»، اهل صفّه را میهمانان اسلام

۱- کتاب الحج، باب فضل المقام بالمدینه و الصّوم و الإعتکاف عند الأساطین، ج ۴، ص ۵۵۷

۲- النهایه، ج ۳، ص ۳۷

تلقّی کرده و آنان را گروهی از مسلمانان دانسته که خانه، کاشانه، همسر و اولادی نداشتند؛ ولی مؤمنان به خدا و شیفته هدایت پیامبر بودند که برای رفع نیازهای اندک خود به الطاف پیامبر پناه جسته بودند.

در اصطلاح مورّخان و محدّثان، محلّ اهل صفّه را دکّهالأغوات نوشته اند؛ زیرا این محل، جایگاهی برای بیچارگانِ در جستجوی چاره بود و طبق مستندات تاریخی، تعدادشان به نود و دو نفر می رسیده است.

مکان صفّه در قسمت شمالی محراب تهجّد، مقابل ضریح قبلی مقصوره (حجره فاطمه) به صورت سکّویی که نیم متر از زمین مسجد مرتفع تر است، قرار دارد. این سکّو دارای نود و شش متر مساحت می باشد که با محجری مسی محصور شده است و هم اکنون جایگاهی برای عبادت و زیارت زائران است.

بتنونی (۱) گفته است که دکه الأغوات دوازده متر طول و هشت متر عرض و چهل سانتی متر ارتفاع دارد.

«وَ کانت فی عهده صلی الله علیه و آله مکاناً لأهل الصفه».

۷/ ب: ابواب مسجد النّبی

در مسیر تاریخ و بنا به ضرورت های توسعه و مرمّت یا موقعیّت افراد متشخّصی که در اطراف مسجد سکونت داشتند یا دائماً به درهای بزرگ مسجدالنّبی افزوده می شد و یا با تغییر وضعیّت بنای مسجد یا بناهای اطراف آن، درها مسدود می گشت و در نتیجه کاهش ابواب را سبب می شد.

۱- ۷/ ب: درهای مسجد در بنای ولید

در بنای جدیدی که ولید بن عبدالملك جایگزین بنای قدیمی مسجد نمود، به اعتقاد ابن زباله و مطری، مسجد دارای بیست در بوده است که هشت در آن در دیوار شرقی و هشت در دیگر در مغرب مسجد و چهار در در قسمت شامی یا شمالی مسجد النّبی قرار داشته است.

۱- الرحله الحجازیه، ص ۲۰۹

درهای شرق:

۱. باب علی، که محاذی خانه علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.

۲. باب النّبی، یا دری که محمد صلی الله علیه و آله از آن رفت و آمد می کرده است.

۳. باب عثمان، چون روبه روی خانه عثمان بن عفّان بوده است.

۴. باب النّساء، که عمربن خطّاب آن را احداث نمود و به باب ریطه شهرت داشت.

۵. درِ مقابل خانه اسماء بنت حسن بن عبداللَّه بن عبیداللَّه بن عبّاس.

۶. درِ روبه روی رباط مروان.

۷. درِ مقابل کوچه زقاق المناصع بین خانه عمرو بن عاص و ابیات الصوافی.

۸. درِ مقابل ابیات الصّوافی، در جانب دار الرّسام.

درهای غربی:

۱. درِ مقابل خانه امّ موسی، از خانه های عبدالرحمان بن عوف که بعدها عبداللَّه بن جعفربن ابی طالب آن را خرید.

۲. درِ روبه روی خانه جعفربن خالدبن برمک.

۳. باب عاتکه. (۱) ۴. باب زیاد که بین باب الرّحمه و «خوخه (/ پنجره) ابوبکر» جای داشت و از آنِ زیادبن عبیداللَّه حارثی- دایی سفّاح- بود.

۵. خوخه ای در امتداد خوخه ابوبکر.

۶. باب مروان که به باب السّلام یا باب الخشوع موسوم است.

درهای شمالی:

۱. باب مقابل خانه حمیدبن عبدالرّحمان بن عوف.

۲. باب مقابل بقیّه خانه حمید که بعدها رباط الظّاهریّه شد.

۳. باب مقابل محلّی که به دنبال خانه حمیـد می آمد و در سال ۲۶۷ ه. ق. ابوجعفر المستنصر باللّٰه خلیفه عباسی (۶۲۳- ۶۴۰ ه. ق.) بیمارستانی در آنجا بنا نمود.

۱- باب السّوق و باب الرّحمه.

۴. باب مقابل خانه های خالصه.

این درها، حداکثر تعدادی بود که تاریخ بنای مسجد در دوران ولید بن عبدالملک از مروانیان اموی به خود دید. (۸۶- ۹۶ ه. ق.)

ابن جبیر درهای مسجد را در میانه سال های ۵۷۸- ۵۸۱ ه. ق. نوزده باب دانسته که ظاهراً با ابواب مسجد در بنای ولید مطابقت دارد؛ (۱) ولی بیش از چهار در گشوده نبود و لذا عمر غالب بنای آن ها طولانی نشد و آنچه در قرن دهم هجری از آن ها باقی ماند، بیش از چهار در مهم- یعنی باب السّلام، باب الرّحمه، باب جبرئیل و باب النّساء- نبوده است.

۲- ۷/ ب: درهای مسجد در بنای عثمانی و سعودی

درهای مسجد، با توسعه و بازسازی هایی که در زمان عبدالمجید عثمانی به خود دید، محدود به پنج در بزرگ شد. چهار در آن، با حفظ دیرینه تاریخی- دینی و مستند به سیره و تاریخ زندگانی محمّد صلی الله علیه و آله و یک در نیز به نام مؤسّس بنای جدید:

در غرب مسجد، باب السّلام و باب الرّحمه.

در شرق مسجد، باب النّساء و باب جبرئیل.

در شمال مسجد، باب المجیدی و باب التّوسّل.

مکان درهای پنجگانه فوق الذّکر، نه تنها درهای مهم مسجدالنّبی در طول تاریخ اسلام است؛ بل بعدها در توسعه سعودی، بنا و نمای آن ها حفظ گردید و با افزودن پنج درِ جدید، مجموع درهای فعلی (۲) مسجد را به ده باب منحصر نمودند و معماری آن را متناسب با بنای جدید، احداث کردند.

بر این اساس، لازم است که به شرح دیرینه ابواب دهگانه عثمانی- سعودی که در برابر چشم ما قرار دارند، توجّه بیشتری مبذول نماییم:

۱. باب جبرئیل، در دیوار غربی مسجد واقع شده و مدخل آن مقابل محراب تهجّد

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۷۲

۲- تا سال ۱۳۹۷ ه. ق.

در شـمال خانه فاطمه بنت محمّد است و چنانکه گفتیم، قبلًا به باب عثمان موسوم بوده است. این وجه تسمیه بدان علّت بود که درِ مـذکور مقابـل خـانه عثمـان بن عُفّـان- خلیفه سوم واقع شـده بود و وجه تسـمیه «جبرئیل» مبتنی بر احادیثی است که پیامبر، جبرئیـل را در مـدخل ایـن در ملاقـات و بـا او گفتگـو کرده است. [(۱)](#) بنـای فعلی، سـر در و سـتون هـای بـاب جبرئیل، از آثار عبدالمجید عثمانی است که توسّط سعودی ها همچنان محفوظ مانده است. در سـر در این باب، به خطّ ثلث و به رنگ طلایی بر زمینه سبز، این آیه را کتیبه کرده اند:

فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَهُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ.

و بر هر یک از دو لنگه در نوشته شده است:

جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَهً لَهُمْ الْأَبْوَابُ. [(۲)](#) همچنین بیتی را به نشانه زبان حال پیامبر در اجرای پیام جبرئیل، چنین کتیبه کرده اند:

و حطّ فی بابنا ماشئت من ثعل و کلُّ أمر یری صعباً یهون بنا

۲- باب النّساء، از ساخته های عمربن خطاب، خلیفه دوم و بنای فعلی آن مربوط به عبدالمجید عثمانی است. این باب، در دیوار شرقی مسجد و امتداد شمالی باب جبرئیل قرار گرفته و از آنجا به سمت عقب- محل اصحاب الصّفه- راه یافته است.

وجه تسمیه: نساء مستند به حدیثی است به نقل از ابن عمر که گفت:

«لَو تَرکنا هذا الباب للنساء ...». [(۳)](#)

۱- الدلایل بیهقی.

۲- ص: ۵۰

۳- سنن ابوداود.

و چون عمر بن خطاب آن را ساخت گفت: «هذا باب النساء». (۱) بر روی این در نوشته شده است:

«اللَّه ولیّ التوفیق»- قال اللَّه تبارک و تعالی جلّ و تقدس:- وَ أَقِمْنَ الصَّلَاهَ وَ آتِینَ الزَّکَاهَ. (۲) وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ لَطِیفاً خَبِیراً. (۳) و بر لنگه راست آن نوشته شده: «یا مفتِّحَ الأبواب».

و بر لنگه چپ: «افتَحْ لنا خَیر الباب».

سردر را با کتیبه لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیماً (۴) زینت داده اند.

در ذیل این کتیبه چنین می خوانیم:

وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً. (۵) ۳- باب السّلام، در دیوار غربی مسجد قرار دارد و به علّت همجواری خانه مروان با این قسمت از دیوار مسجد، به باب مروان شهرت داشته است.

بنای فعلی این در از ساخته های عبدالمجید عثمانی است که عمارت آن در زمان سلطان عبدالعزیز (متوفّای ۱۲۹۳ ه. ق.) به پایان رسید و بعدها توسّط «سعودی ها» بازسازی شد و با نمای جدیدی پیرامون آن را مرمّت کردند. روی این در نوشته شده

۱- روایت به نقل از ابن زباله و یحیی به نقل از ابن عمر.

۲- احزاب: ۳۳

۳- احزاب: ۳۴

۴- نساء: ۳۲

۵- احزاب: ۳۱

است: إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ. (۱) و در قسمت دیگر: «فداک أبی و أمّی یا رسول اللّه، اللّهمّ أیّد بالنصر و العزّ السلطان عبدالعزیز خان بن سلطان عبدالمجید خان».

میرزا حسین فراهانی در «سفرنامه» (ص ۴۷۴)، در خلال سال های ۱۳۰۳- ۱۳۰۲ ه. ق. از باب السّلام دیدن کرده و رسم آن ایّام را چنین آورده است:

«باب السّلام در طرف مغرب مسجد قرار دارد و هر وقت از خارج مدینه کسی می آمده، باید از آن باب داخل مسجد شود.»

رفعت پاشا در سال ۱۳۱۸ ه. ق. عکسی از باب السّلام تهیّه کرده و آن را در «مرآت الحرمین» به چاپ رسانیده است. این عکس نشانه وضعیّت بنای باب السّلام قبل از توسعه و تعمیر «سعودی ها» است.

۴- باب الرّحمه، امتداد شمالی باب السّلام در دیوار غربی مسجد قرار دارد و گفتیم که به باب عاتکه نیز مشهور است و وجه تسمیه «الرّحمه» به استناد این حدیث است:

«روزی مردی از اهالی مدینه از این در به سوی پیامبر شتافت و شتابان خواستار شد که پیامبر دعا کند تا باران آید. دعای پیامبر مستجاب گردید و هفت روز باران بارید و بار دیگر این مرد شتابان از همین در به سوی پیامبر شتافت و خواست که باران قطع شود و چون پیامبر دعا کرد، خداوند دعایش را مستجاب نمود.» (۲) این باب بعدها مقابل خانه جعفر بن یحیی قرار گرفت و به گفته حسن بن عبداللّه اصفهانی در «بلاد العرب» (ص ۴۰۹)، در محلّ «فارعُ اطم (۳) من آطام المدینه» بنا شده بود و بعدها در سال ۸۳۸ ه. ق. یکی از سلاطین هند مدرسه ای در آنجا بنا نهاد که به

۱- حجر: ۴۵ و ۴۶

۲- صحیح امام بخاری.

۳- اطُم؛ «و هی الحصون الّتی تبنی بالحجاره». فتح الباری، ابن حجر، ج ۴، ص ۹۵

المدرسه الکبرجیه شهرت یافت. (۱) بر این در، که از آثار عثمانی هاست، آیه ای را به اعتبار وجه تسمیه اش- الرّحمه- چنین کتیبه کرده اند:

قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. (۲) بر سمت داخلی در، این آیه کتابت شده:

وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ. (۳) وبرروی لنگه راست «یامفتّح الأبواب» وبرلنگه دیگر «افتح لناخیرالباب» نگاشته اند.

۵- باب مجیدی، این در، که به باب التوسّل هم شهرت دارد، در دیوار شمالی مسجد- حدّ نهایی توسعه عبدالمجید عثمانی، در سال ۱۲۶۷ ه. ق.- قرار داشته است. در توسعه مسجد از قسمت شمالی که توسّط «سعودی ها» صورت پذیرفت، مکان این در تغییر داده شد و در وسط دو باب شمالی جدیدالتأسیس، با بنای جدیدی قرار گرفت و نام آن همچنان به نام باب عبدالمجید (مجیدی) حفظ گردید. توسعه مسجد توسط «سعودی» مقتضی آن شد که ابواب دیگری با بنای متناسب و جدید به مسجدالنّبی بیفزایند و بر هر یک نامی نهند.

۶- باب الصّدیق أبو بکر، در مکان خوخه ابی بکر بین باب السّلام و باب الرّحمه در دیوار غربی مسجد.

۷- باب ملک سعود، در دیوار غربی مسجد.

۸- باب عمر بن خطاب، در غرب دیوار شمالی مسجد.

۱- سمهودی، وفاء الوفا باخبار دار المصطفی.

۲- زمر: ۵۳

۳- انعام: ۵۴

۹- باب عبدالعزیز، در دیوار شرقی مسجد.

۱۰- باب عثمان بن عفان، در مشرق دیوار شمالی مسجد.

نک: پیکره های: ۶-/ ۳؛ ۷-/ ۳؛ ۸-/ ۳.

۳- ۷/ ب: باب علی و حدیث سدّ الابواب

آنچه مسلّم است، در چهار دیواریِ اطراف مسجد، پنجره ها (خوخه) و درهای (ابواب) اختصاصی، از منازل مجاور مسجد- که عموماً محلّ سکونت شخصیّت های معروف اسلام بوده- رو به مسجد گشوده شده بود و آنان، از طریق درها به مسجد رفت و آمد می کردند و از آن سوی پنجره ها به درون مسجد می نگریستند و نظاره گر وقایعی بودند که در مسجد رخ می داد.

وجود چنین روزنه هایی، از یک سو موجب فخر در تقرّب و از سوی دیگر موجب سهولت در رفت و آمد به شمار می آمد؛ تا این که در یکی از روزهای قبل از وقوع نبرد احد و دور از انتظار همگان، پیامبر دستور بستن آن درها و پنجره ها را صادر فرمود.

در ابتدای انتشار این فرمانِ به ظاهر ساده، بحث هایی برانگیخته شد و پرسش هایی به دنبال آورد که مرحله به مرحله و با گذر زمان اهمیّت و عمق نظر پیامبر را عیان می ساخت و بعدها در تاریخ مسلمانی، فصلی مستقل و موضوعی قابل بحث و مناقشه از سوی پژوهندگان و صاحب نظران گردید.

حاکم در «المستدرک» (۱) به نقل از زید بن ارقم نقل می کند:

«فقال- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- یوماً سدّوا هذه الأبواب إلّا باب علیّ، قال: فتکلّم فی ذلک ناس فقام رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- فحمداللّه و أثنی علیه ثمّ قال: أمّا بعد، فإنّی أمرت بسدّ هذه الأبواب غیر باب علیّ. فقال فیه قائلکم و اللّه ما سددت شیئاً و لا فتحته و لکن أمرت بشی ء فاتبعته. هذا حدیث صحیح الإسناد». (۲)

۱- المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث، کتاب معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۱۲۵

۲- «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه این درها، جز در خانه علی را ببندید. گفتند: برخی از مردم در این باره گفتگو کردند، لذا پیامبر بر خاست و حمد و سپاس خداوند به جای آورد. سپس فرمود: اما بعد، من مأمور بستن این درها جز در خانه علی شدم و عده ای از شما در این باره سخنانی گفتند. به خدا قسم من دری را نبستم و یا باز نگذاردم مگر به فرمان خداوند که از او تبعیت نمودم. این حدیث مستند و صحیحی است.»

همچنین حاکم به نقل از عمر بن خطاب می گوید:

«لقد أوتی علیّ بن أبی طالب ثلاث خصال: لأنْ تکون لی خصله منها أحبّ إلی من أن أعطی حمر النعم قیل و ما هنّ یا أمیرالمؤمنین قال: تزوجه فاطمه بنت رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و سکناه المسجد مع رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یحلّ له فیه ما یحلّ له و الرایه یوم خیبر. هذا حدیث صحیح الاسناد». (۱) جمله «یحلّ له فیه ما یحلّ له» به حدیث: «سدّوا هذه الأبواب إلّا باب علیّ» اشاره دارد.

آورده زید بن ارقم را، امام احمد بن حنبل (مسند، ج ۴، ص ۳۶۹) و نسائی (سنن) به طرق دیگر ثبت کرده اند و آورده عمربن خطاب را نسائی از طریق العلاء بن عرار و احمد بن حنبل (مسند، ج ۲، ص ۲۶) از ابن عمر به این لفظ ثبت کرده است:

«کنّا نقول فی زمن النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خیر النّاس ... ثمّ أبوبکر ثمّ عمر و لقد أوتی ابن ابی طالب ثلاث خصال لأنْ تکون لی واحد منهنّ أحبّ إلیّ من حمر النعم زوجته رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- ابنته و ولدت له و سدّ الأبواب إلّا بابه فی المسجد و أعطاه الرایه یوم خیبر». (۲) احمد (مسند، ج ۱) و نسائی (سنن) از ابن عبّاس نقل کرده اند:

۱- «به علیّ بن ابی طالب ۳ امتیاز داده شد که اگر یکی از آن سه به من داده می شد، از تمامی شتران سرخ موی نزد من محبوب تر بود. گفته شد آن سه چیست یا امیر المؤمنین؟ گفت: با دختر پیامبر فاطمه ازدواج نمود- و با پیامبر در مسجد زندگی کرد و هر چه بر پیامبر روا بود بر او نیز بود- و پرچم را روز خیبر دریافت نمود این حدیث مستند، صحیحی است.»

۲- «در زمان پیامبر می گفتیم بهترین مردم پس از پیامبر ابوبکر و عمر هستند، در صورتی که ۳ امتیاز و برتری به فرزند ابوطالب داده شد که اگر یکی از آن ها نصیبم می شد، از شتران سرخ موی نزد من بهتر بود، پیامبر دخترش را به او تزویج نمود و از او فرزندانی داشت و تمامی درهای مسجد را بست، مگر در خانه او را و روز جنگ خیبر پرچم را به او سپرد.»

«إنّ رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- أمر سدَّ الأبواب إلّا باب علىّ». (۱) نسائى (در سنن) و احمد بن حنبل (در مسند، ج ۱، ص ۱۷۵) همين مضمون را از سعد بن ابى وقّاص آورده اند كه:

«أمر رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- سدّ الأبواب الشارعه فى المسجد و ترك باب على رضى الله عنه». (۲) طبرانى، رجال اين روايت را از ثقات دانسته و اسناد حديث مذكور در منابع احمدبن حنبل و نسائى، قوى تلقّى شده است. (۳) برهان الدّين حلبى در «السّيره الحلبيّه» (۴)، تفصيل حديث را چنين ثبت كرده است:

«أرسل رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- إلى أبى بكر أن سدّ بابك، قال: سمعاً و طاعه، فسدّ بابه. ثمّ أرسل إلى عمر، ثمّ أرسل إلى العباس بمثل ذلك ففعلا- و أمرت النّاس ففعلوا و امتنع حمزه، فقلت: يا رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- يأمرك أن تحول بابك فحوله و عند ذلك قالوا يا رسول اللَّه سددت أبوابنا كلّها إلّا باب علىّ؟ فقال: ما أنا سددت أبوابكم و لكن اللَّه سدّها». (۵) يا به لفظ ديگر:

۱- ابن حجر عسقلانى، فتح البارى، ج ۷، ص ۱۵

۲- «پيامبر فرمود: تمامى درهايى كه به مسجد راه داشته، بسته شود و خانه على باز گذارده شود.»

۳- ابن حجر عسقلانى، فتح البارى، ج ۷، ص ۱۴، كتاب فضائل الصحابه.

۴- ج ۳، ص ۴۶۰، باب «يذكر فيه مده مرضه و ما وقع فيه وفاته صلى الله عليه و آله».

۵- «پيامبر به ابوبكر پيام داد كه: در خانه ات را ببند. گفت: سمعاً و طاعةً اطاعت مى شود و درِ خانه اش را بست. سپس به عمر و عباس نيز دستور داد آن ها نيز چنان كردند و به مردم نيز امر نمود، مردم نيز اطاعت نمودند و حمزه امتناع ورزيد و در آن هنگام به حمزه گفتم: پيامبر صلى الله عليه و آله به تو فرمان مى دهد كه در خانه ات را تغيير دهى، او نيز اجرا نمود و در آن زمان گفتند: يا رسول اللَّه همه درهاى خانه هاى ما را بستى جز در خانه على را. فرمود: من آن ها را نبستم بلكه خداوند آن ها را بست.»

«ما أنا سددت أبوابكم و فتحت باب عليّ و لكنّ اللَّه فتح باب على و سدّ أبوابكم».

ابن زباله و یحیی این حدیث را به سیاق دیگری ثبت کرده اند که یکی از یاران پیامبر گفت:

«بینما النّاس جلسوا فی مسجد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إذا خرج مناد فنادی:

أيّها النّاس سدّوا أبوابكم! فتحسحس النّاس لذلک و لم یقم أحد. ثمّ خرج الثانیه، فقال: أیّها النّاس، سدّوا أبوابكم! فلم یقم أحد فقال النّاس:

«ما أراد بهذا؟ فخرج فقال:

أيّها النّاس! سدّوا أبوابكم قبل أن ینزل العذاب. فخرج النّاس مبادرين و خرج حمزه بن عبدالمطّلب یجرّ کساءه حین نادی: سدّوا أبوابكم! قال: و لكلّ رجل منهم باب إلى المسجد؛ أبوبکر و عمر و عثمان و غیرهم. قال: و جاء عليّ حتّی قام على رأس رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فقال:

مایقیمک؟ أرجع إلى رحلك و لم يأمره بالسد. ثمّ قال- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: أمّا بعد، ذلکم فإنّ اللَّه أوحى إلى موسى أن اتّخذ مسجداً طاهراً لایسکنه إلّا هو و هارون و أبناء هارون شبراً و شبیراً. و اللَّه ما أنا سددت الأبواب و ما أنا فتحتها و ما أنا سکنت عليّاً و لكن اللَّه أسكنه». (۱)

۱- «هنگامی که مردم در مسجد پیامبر نشسته بودند، منادی در میان آنان ندا بر آورد: ای مردم، درِ خانه های خود را ببندید. پس مردم شروع به زمزمه نمودند و کسی از جای بر نخاست، بار دوم منادی صدا زد: ای مردم، در خانه هایتان را ببندید، پس مردم گفتند: به چه منظور و برای چه؟ مجدداً منادی فریاد برآورد: ای مردم، در خانه هایتان را ببندید. پیش از آن که عذاب نازل شود. در اینجا مردم با عجله از مسجد خارج شده و از یکدیگر سبقت می گرفتند، حمزه بن عبدالمطّلب هنگام شنیدن منادی در حالی که عبایش را از روی زمین می کشید، از مسجد بیرون رفت و هر یک را از آنان دری به سوی مسجد از قبیل ابوبکر و عمر و عثمان و غیره .... گفته شد: علی به خدمت پیامبر آمد و نزد او ایستاد و منتظر دستور شد. پیامبر به او گفت: چه چیز باعث شد که به اینجا بیایی. بر گرد به جای خودت و به او دستور بستن در را نداد ... سپس پیامبر فرمود: خداوند به موسی دستور داد که محلّ عبادت و پرستشگاه پاکی برای خودت بگزین که جز تو و هارون و دو پسر هارون شبر و شبیر .... در آن سکونت نکنند .... به خدا سوگند نه من درها را بستم و نه آن ها را گشودم و نه من علی را در آنجا اسکان دادم بلکه خداوند او را اسکان داد.» سمهودی، وفاء الوفا، ص ۴۷۹

و جابر بن سمره بن جناده (متوفّای بعد از سال ۹۰ ه. ق.) گفته است:

«أمرنا رسول اللَّه بسدّ الأبواب کلّها غیر باب علیّ» (۱) بدین روال، مدارک و اسنادی که واقعه مذکور را بر ما مسلّم گرداند و محقّقان را قانع و کفایت کند، بسیار است. در کنار این احادیث و گاهی در متن موضوعِ «انسداد ابواب مسجد»، به مستنداتی اشاره شده است؛ دال بر این که استثنای مذکور، در یا پنجره خانه ابوبکر بوده است. اهمّ این مدارک، گفته ابوسعید خدری است که امام بخاری به همراه سلسله اسنادش در صحیح (۲)، ثبت کرده است. (۳) عدّه ای از پژوهندگان مسلمان در سده های متمادی، نقدهایی بر اسناد ناقلان این حدیث که: «لایبقین فی المسجد إلّا باب أبوبکر» یا حدیث: «سدّوا عنّی کلّ خوخه فی هذا المسجد غیر خوخه أبی بکر» نگاشته اند و معدودی دیگر که اهم آن ها ابن جوزی است بر صحّت حدیثِ: «سدّوا هذه الأبواب إلّا باب علیّ» نقدی نوشته و آن را از موضوعات و ساخته های رافضی ها خوانده اند!

ابن حجر عسقلانی گفته است (۴) که ابن جوزی «أخطأ فی ذلک خطأ شنیعاً فإنّه سلک

۱- طبرانی. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵ همچنین نک: شیخ مفید، الأمالی و خوارزمی، مناقب و ابن جوزی، تذکرهالخواص، ص ۵۳

۲- کتاب فضائل الصّحابه، باب ۳، قول النّبیّ: «سدّوا الأبواب» و کتاب الصلاه، باب ۸۰، باب الخوخه.

۳- همچنین نک: ابن سعد «الطبقات الکبری»، جزء ۲، ص ۲۵ به نقل از یحیی بن سعید و احمد بن حنبل «مسند»، ج ۱، ص ۲۷۰ به نقل از ابن عبّاس.

۴- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۵

فی ذلک ردّ الأحادیث الصحیحه بتوهّمه المعارضه».

بعضـی دیگر سـعی در جمع دو واقعه کرده اند؛ به این معنی که در ماه های نخست هجرت، «انسداد أبواب إلّا باب علیّ» صادر شـده و در روزهای واپسـین حیات پیامبر، باب ابوبکر اسـتثنا شده است؛ یا صـحیح تر این که در حدیث «إلّا باب علیّ» توجّه به ابواب بوده است و در حدیث «إلّا خوخه أبوبکر» به پنجره های مسـجد. در این مورد، ابن حجر عسـقلانی سـرآمد قدمایی است که معتقدند: «إنّ الجمع بین القصّتین ممکن». (۱) در مورد حدیثِ استثنای خوخه یا باب ابوبکر، علّامه امینی رحمه الله (۲) بیش از معاصرین در منابع و مآخذ حدیث و تاریخ و رجال، نقّادی کرده است.

از نظر ساختمانی، بسـتن کلیّه درها بجز باب خانه علی علیه السلام مورد شکّ مورّخان مدینه قرار نگرفته و همگی اذعان دارند که خانه علی درِ دیگری جز آنچه که به سوی مسـجد باز می شده، نداشـته است و این اسـتثنا در بستن کلیّه درها، با بافت بنای اوّلیّه مسجد مطابقت دارد.

موقعیّت خانه ابوبکر در مجاورت دیوار مسـجد دقیقاً مشـخّص نیست؛ ولی از این که آن خانه در مجاورت سـمت غربی مسجد جای داشـته، تردیـدی نمی توان داشت و نبایست تعـدّد خانه های ابوبکر در السُّنـخ- عوالی و کوچه بقیع، ما را به شک اندازد که آیا اساساً ابوبکر خانه ای در مجاورت مسجد داشته است یا نه؟

به هر حال بدون توجه به اختلافاتی که در صحت اسناد حدیث «الّا باب ابوبکر» بروز کرده، در طول تاریخ، پنجره ای در دیوار غربی مسجد به نشانه محل خوخه ابی بکر وجود داشته است و مورّخان مدنی از ابن زباله تا ابن شبه و مطری و سمهودی به آن اشاره کرده اند.

در تجدید بنای مسجد از سوی سلطان عبدالمجید عثمانی، آن محل را با نصب

۱- همان مدرک.

۲- الغدیر، ج ۵، ص ۲۳۷

کتیبه «خوخه أبی بکر الصـدیق» مشـخّص کرده بودنـد و نایب الصّـدر شـیرازی در «تحفه الحرمین»، مشاهدات خود از آن را به رشته تحریر درآورده است:

«نزدیک باب السّلام درِ کوچکی است که مسدود بود و این عبارت را بر سر درِ آن نوشته اند: «هذه خوخه سیّدنا أبی بکر ...»».

سعودی ها در بنای پرشکوه فعلی مسجد، مـدخلی با سه در، به نام «باب الصدیق حدّ فاصل باب الرّحمه و باب السّـلام احداث نمودند.

۸/ ب: موضع جنائز در مسجد النّبی

ابن سـعد در «الطبقات الکبری»، (۱) فصـلی بـا عنوان «ذکر المواضع الّذی کان یصـلّی فیه رسول اللَّه علی الجنائز» گشوده و از ابوسعید خدری یاد می کند که او گفته است:

«کُنّا مقدّم النّبیّ المدینه إذا حضـر منّا المیّت أتیناه فخبّرناه محضره و استغفر له حتّی إذا قُبض انصرف و من معه و ربّما قعد حتّی یُدفن و ربّما طال ذلک علی رسول اللَّه من حبسه فلمّا خشـینا بأحد حتّی یقبض فإذا قبض آذنّاه فلم تکن لذلک مشـقهٌ علیه و لا حبس قال: ففعلنا ذلک، قال: فکنّا نؤذنُه بالمیّت بعـد أن یموت فیأتیه فیصـلّی علیه و یسـتغفر له فربّما انصـرف عنـد ذلک و ربّما مکث حتّی یُدفن المیت فکنّا علی ذلک أیضا حینّا ثمّ قالوا: واللَّه أو؟؟؟ انّا لم نشـخص رسول اللَّه و حملنا المیّت إلی منزله حتّی نرسل إلیه فیصلّی علیه عند بیته لکان ذلک أرفق به و أیسر علیه قال فغلنا؟؟؟ ذلک». (۲) بر این اساس، مسلّم است که در کنار و خـارج از خـانه پیـامبر صـلی الله علیه و آله، مکـانی برای انجـام مراسم نمـاز بر مردگـان اختصاص یافته بود، که بر اثر کثرت برگزاری، محمدبن عمر

۱- جزء ۱، قسم ثانی، ادوارد سخو، لیدن ۱۳۲۲ ه. ق. ۱۹۱۷ م، ص ۱۴

۲- «هنگامی که در مدینه بودیم، هرگاه کسی از ما به حال احتضار می افتاد، پیامبر را خبر می کردند برای او استغفار می نمود و پس از آن که قبض روح می شد، او و یارانش باز می گشـتند و گاهی می نشست تا دفن شود. این مراسم وقت بسیاری را از پیامبر می گرفت و ما از این لحاظ نگران می شدیم. از آن پس، هرگاه کسی از ما فوت می کرد، آن حضرت را خبر می دادند و بر او نماز گزارد و برایش اسـتغفار می نمود و گاهی می ماند تا در مراسم دفن نیز شرکـت نماید. گاهی قبل از دفن می رفت و مدتی نیز چنین عمل می کردیم. آنگاه صـلاح را بر آن دیدیم تا کسان خود را پس از مرگ به در منزل پیامبر صـلی الله علیه و آله می بردیم تا او برای میت نماز بخواند و این کار بر پیامبر آسانتر بود و چنین می کردیم.»

واقدی که تا سال ۲۰۷ هجری می زیسته، ذیل روایت ابوسعید می نویسد:

«فمن هناک سمّی ذلک الموضع موضع الجنائز لأنّ الجنائز حملت إلیه ثمّ جری ذلک من فعل النّاس فی حمل جنائزهم و الصلاه علیها فی ذلک الموضع إلی الیوم». (۱) موضع الجنائز در گفته ای از آورده های عبداللّه بن عمر ذکر شده است. او که تا سال ۷۳ هجرت به سر می برده، ضمن روایتی از ماجرای رجم ۲ تن از روسپیگران یهودی به دستور پیامبر و بر اساس قانون یهود می گوید:

«فأمر بهما فرجما قریباً من موضع الجنائز عند المسجد». (۲) امام بخاری از این حدیث در صحیح، (۳) یاد کرده است. (۴) ابن عمر در کتاب «حدود» (باب الرجم فی البلاط)، به جای «عندالمسجد»، «عند البلاط» (۵) آورده است و در روایت ابن عبّاس که احمدبن حنبل و حاکم آن را ثبت کرده اند، تعبیر «أمر رسول اللّه برجم الیهودیین عند باب المسجد» آمده است.

ابن حجر عسقلانی (۶) ضمن شرح حدیث ۱۳۲۹، به نظر ابن بطال استناد کرده که: «انّ مصلّی الجنائز بالمدینه کان لاصقاً بمسجد النّبیّ من ناحیه المشرق». (۷) پس موضع جنازه ها در سمت شرقی حجره های پیامبر بوده است و این نشانی، با

۱- «از آن پس، محلی را که مردگان را به آنجا برده، نماز بر آن ها می گزاردند، به محل جنایز یا جای جنازه ها نامیده شد و این اسم تا به امروز بر آن باقی است.»

۲- «پس فرمان داد که آن دو، نزدیک موضع محل جنایز و کنار مسجد، سنگسار شوند.»

۳- کتاب الجنائز، باب ۶۰، الصّلاه علی الجنائز بالمصلّی و المسجد، حدیث ۱۳۲۹ و ۴۵۵۶

۴- کتاب تفسیر، باب ۶، «قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوراه».

۵- منظور از «بلاط»، زمینی است که با سنگ و آجر فرش شده باشد. در فارسی به آن خیابان سنگفرش می گویند.

۶- فتح الباری، ج ۳، ص ۱۹۹

۷- «محل نماز بر جنازه ها مصلّی الجنائز از سوی مشرق چسبیده به مسجد بود.»

آنچه به عنوان «عند البلاط» آمده است، مطابقت دارد؛ زیرا به تصریح ابوعبید بکری «البلاط بالمدینه ما بین المسجد و السوق» و آن محلّی است که از جنوب تا شمال سمت شرقی مسجد را شامل می شده است.

این مکان در نقشه ای که ابن نجّار از بنای حجره و مرقد ارائه داده و آن را با جمله «هاهنا کان یصلّی علی الجائز خارج المسجد» مشخّص کرده است، دقیقاً در سمت شرقی دومین جدار مرقد و حجره قرار داشته است.

بر این اساس معلوم می گردد که هم اکنون موضع جنائز در زمان پیامبر، در داخل ضریح (/ شباک شرقی) قرار دارد که در آن زمان، مجاور دیوار شرقی خانه پیامبر بوده است.

در خصوص بررسی فقهی جواز یا عدم جواز نماز بر جنازه در داخل مسجد یا خارج از آن، بر اساس مستندات تاریخی مذکور، ابن قیّم جوزی در کتاب «زادالمعاد» (ج ۱، ص ۱۴۰)، نتیجه می گیرد: «و الأفضل علیها خارج المسجد» و نووی در «شرح صحیح مسلم»، حاشیه بر ارشادالسّاری (ج ۴، ص ۳۰۴) می گوید: «فی جواز الصلاه علی المیّت فی المسجد» و قسطلانی در ارشادالسّاری (شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴۲۸) و بدرالدّین عینی در «عمدهالقاری» (جزء ۸، ص ۱۳۲) و ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» (ج ۳، ص ۱۹۹)، نظر می دهد: «و هذا یقتضی الإجماع علی جواز ذلک». (۱)

۹/ ب: مناره های مسجدالنّبی

مسلّم است که در عهد رسول صلی الله علیه و آله، مسجدالنّبی دارای مناره ای نبود و بلال بر ستون مرتفعی که در خانه عبداللّه بن عمر قرار داشت، اذان می گفت؛ ولی یعقوبی در تاریخ (۲) با ترجمه فارسی گفته است که بعدها «غلامی از عبّاس، که او را کلاب می گفتند، مناره ای

۱- «این امر مستلزم اتفاق نظر نسبت به جواز آن موضوع می باشد.» نک: کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۸۲ به نقل از ابوالحسن.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۱

برای مسجد بساخت.»

در زمان ولیدبن عبدالملک در ۹۱- ۸۸ ه. ق. چهار مناره در چهار گوشه مسجد بنا نهاده شد، که بعدها در خلال تغییرات ساختمانی مسجد، تجدید بنا و تخریب گردید.

آخرین مناره های مسجدالنّبی در پایان عصر عثمانی ها، پنج مناره بود و سعودی ها یکی از آن ها را در مجاورت «باب الرّحمه» خراب کردند:

۱. مناره رئیسیّه؛ این مناره که در ضلع شرقی دیوار قبلی مسجد قرار دارد و از آثار و ساخته های «سلطان اشرف قایتبای» در سال های ۸۸۶، ۸۸۸ و ۸۹۲ ه. ق. می باشد، دارای ۶۰ متر ارتفاع است و همچنان در کنار «قبّه الخضراء» پابرجاست.

۲. مناره باب السّلام؛ این مناره که در ضلع غربی دیوار قبلی مسجد قرار گرفته و تاکنون پابرجاست، به فرمان عمربن عبدالعزیز بنا شد؛ ولی چون مُشرف بر خانه مروان بود، به دستور خلیفه وقت، آن را خراب کردند و بعدها در سال ۷۰۶ ه. ق. «سلطان محمد ابن قلاوون» مجدداً آن را بنا کرد. بعضی از مورّخان، از جمله ابن فرحون با این نظر، هم عقیده نبوده و گفته اند که این مناره از ساخته های «شیخ الخدّام شبل الدّوله» معروف به حریری است.

۳. مناره باب الرّحمه؛ از آثار سلطان اشرف قایتبای، در سال ۸۸۸ ق. است و متأسّفانه در توسعه مسجد توسّط سعودی ها از بین رفت.

۴ و ۵. مناره های سعودی؛ که یکی در ضلع شرقی و دیگری در ضلع غربی دیوار شامی مسجد النّبی است و در جریان توسعه مسجد توسّط ملک عبدالعزیز بنا گردید و در میان مناره های سرزمین های اسلامی، از لحاظ هنر و معماری، شکوه و جلال خاصّی دارد. مناره ای که در غرب دیوار شامی قرار دارد، به نام «شکیلیّه» و دومی که در شرق دیوار شامی واقع است، به نام «سلیمانیه» نام گذاری شد. هریک از این مناره ها هفتاد متر ارتفاع دارد و پی و اساس هر کدام، هفده متر می باشد. این دو مناره جایگزین مناره های بنا شده از سوی عبدالمجید عثمانی در قسمت های شرقی و غربیِ جهت شامی مسجد بود که به نام السّکلیّه و الخشبیّه و نیز المجیدیّه در جهت غربی و السنجاریّه و العزیزیّه در شرق مسجد، مشهور بودند.

نک: پیکره های ۹- ۳؛ ۱۰- ۳؛ ۱۱- ۳

فصل چهارم: مسجد قبلتین

الف: قبله گاه مسلمانان

طبق آنچه مورد توافق مؤلّفان سیره و مورّخان اسلامی است، نخستین قبله گاه مسلمانان، بیت المقدس بود و پیامبر اسلام رو به سوی آن مکان مقدّس، فرایض خویش را به جا می آورد.

پس از هجرت محمّد صلی الله علیه و آله و صحابه اش از مکّه به مدینه و استقرار مسلمانان مهاجر در مجاورت انصار و تثبیت موقعیّت مدینه- به عنوان شهر محمّد صلی الله علیه و آله- آیاتی مبنی بر تغییر جهت قبله از مسجدالأقصی (۱) به مسجدالحرام (۲) بر پیامبر نازل گردید. در این که تمامی آیات مذکور در لسان و قول مفسّران و مورّخان، مدنی هستند، ما را شبهه و خلافی نیست.

این آیات، در سوره بقره آمده است و به استثنای آیه ۱۷۷، بقیّه آیات (از شماره ۱۴۲ تا ۱۵۰) به ترتیب مسأله قبله و تغییر جهت آن را به یاد مسلمانان می آورد:

سَیَقُولُ السُّفَهَاءُ مِن النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمْ الَّتِی کَانُوا عَلَیْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ* وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً وَمَا جَعَلْنَا

۱- بیت المقدس.

۲- بیت عتیق/ کعبه.

الْقِبْلَهَ الَّتِی کُنتَ عَلَیْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنقَلِبُ عَلَی عَقِبَیْهِ وَإِنْ کَانَتْ لَکَبِیرَهً إِلَّا عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِیعَ إِیمَانَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِیمٌ* قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیْثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ* وَلَئِنْ أَتَیْتَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتَابَ بِکُلِّ آیَهٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَکَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَهَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنْ الْعِلْمِ إِنَّکَ إِذاً لَمِنْ الظَّالِمِینَ* الَّذِینَ آتَیْنَاهُمْ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ* الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلَا تَکُونَنَّ مِنْ الْمُمْتَرِینَ* وَلِکُلٍّ وِجْهَهٌ هُوَ مُوَلِّیهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ أَیْنَ مَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمْ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ* وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ* وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیْثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَیْکُمْ حُجَّهٌ إِلَّا الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِی وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِی عَلَیْکُمْ وَلَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ. (۱)

۱- «مردم سفیه و بی خرد خواهند گفت: چه چیز موجب شد که مسلمانان از قبله ای که بر آن بودند بیت المقدس، رو به کعبه آوردند؟! بگو ای پیامبر، مشرق و مغرب از آن خدا است و هر که را خواهد او را به راه راست هدایت کند و ما همچنان شما مسلمانان را به آیین اسلام هدایت کردیم و به اخلاق معتدل و سیرت نیکو بیاراستیم که گواه مردم باشید تا سایر ملل از نیکی و درستیِ شما بیاموزند. چنانکه پیامبر را آگاهِ شما کردیم تا شما از وی بیاموزید. ای پیامبر، ما قبله ای که بر آن بودی تغییر ندادیم مگر این که بیازماییم و جداسازیم و گروهی را که از پیامبر خدا پیروی کنند، از آنان که به مخالفت او بر خیزند و این تغییر قبله جز در نظر هدایت یافتگان به خدا بسی بزرگ نمود و خداوند اجر پایداری شما را در راه ایمان تباه نگرداند؛ زیرا خدا به خلق مشفق و مهربان است. ما توجه تو را بر آسمان، به انتظار وحی و تغییر قبله، بنگریم، البته روی تو را به قبله ای که بدان خشنود گردی بگردانیم. پس روی کن به طرف مسجد الحرام و شما مسلمین نیز هر کجا باشید در نماز روی بدان جانب کنید و گروه اهل کتاب به خوبی می دانند که این تغییر قبله، به حق و راستی، از جانب خدا است نه به دلخواه کسی و خدا غافل از کردار آن ها که مطیع و نیکوکار یا منافق و زشت رفتارند نیست و تو ای پیامبر، محقّقاً بدان که اگر هر قسم معجزه ای برای اهل کتاب بیاوری پیرو قبله برخی دیگر نشوند و اگر تو تابع دلخواه و هوس های جاهلانه آن ها شوی، پس از آن که از جانب خدا علم یافتی، البته در این صورت از گروه ستمکاران خواهی بود. گروهی که ما بر آن ها کتاب فرستادیم یهود و نصاری، محمد و حقانیت او را به خوبی می شناسند؛ بدانگونه که فرزندان خود را می شناسد، لیکن گروهی از آنان از راه عناد حق را کتمان می کنند، در صورتی که علم به آن دارند، حق همان است که از طرف خدا به سوی تو آمد و دیگران بر باطلند. پس شبهه به دل راه مده. هر کسی را راهی است به سوی حق یا قبله ای است در دین خود که بدان راه یابد و به آن قبله روی آورد، پس هرجا باشید، بشتابید به خیرات و عبادات، خداوند همه شما را به عرصه محشر خواهد آورد و خداوند محقّقاً بر هر چیز تواناست. ای پیامبر، هرجا و به سوی هر دیار بیرون شدی، رو به کعبه آور، چون این دستور بر وجه صواب و به امر خدا است و خدا از کار شما غافل نیست و ای رسول، از هرجا و به هر دیار بیرون شدی، روی به جانب کعبه کن و شما مسلمانان هم هر کجا بودید، روی بدان جانب کنید تا مردم به حجت و مجادله بر شما زبان نگشایند جز گروه ستمکار و معاند با اسلام، که از جدل و گفتگوی آنان هم نیندیشید و از نافرمانی من بترسید و به فرمان من باشید تا نعمت و رحمتم را برای

شما به حد کمال رسانم، باشد که طریق حق و صواب را یابید.»

آورده تمامی روایت ها در تفسیر آیه ۱۴۲، قریب الأفق است و به گفته علّامه طباطبایی در «المیزان فی تفسیر القرآن»، قبل از نزول آیه ۱۴۲، پیامبر صلی الله علیه و آله رخ به جانب آسمان می کرد و در انتظار نزول وحی بود؛ زیرا دوست می داشت خداوند او را به قبله مخصوص اسلام افتخار دهد؛ نه این که به قبله گاه بیت المقدس رضا نداشت. (۱) یهودیان، مسلمانان را به خاطر متابعت ایشان از قبله یهود سرزنش و بر آنان تفاخر می کردند. این امر موجب حزن و تأثّر محمد صلی الله علیه و آله شد؛ تا آنجا که در سیاهی شب، از خانه بیرون می آمد و سر به جانب آسمان، منتظر رفع سرزنش و تفاخر یهود بود.

از آیه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ المَسْجِدِ الحَرامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ در می یابیم که نخست، فرمان تغییر قبله به محمّد صلی الله علیه و آله خطاب گردید و سپس به مسلمانان تعمیم داده شد. این تعبیر، مؤیّد آن است که تغییر قبله در حالی تحقّق یافت که پیامبر به

۱- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، جزء ۲، ص ۱۶، چاپ دارالفکر، چاپ ۱۹۵۷ م.

نماز ایستاده بود. پس چون او جهت را تغییر داد، مسلمانان به اقتدای او، رو به قبله جدید نمودند.

ب: تغییر قبله

بر اساس گفته ابن عبّاس و براء بن عازب و آورده ابن حبان، تغییر قبله در ماه هفدهم هجرت عملی گردید. انس بن مالك گفته است: «ده یا نوزده ماه پس از هجرت»، قتاده و ابن زید هم آن را در شانزدهمین ماه هجرت دانسته اند. ولی ابن ماجه و سدّی گفته اند:

«هیجده ماه» و در روایتی دیگر از معاذبن جبل به «سیزده ماه پس از هجرت» تصریح شده است.

این گفته ها در کتاب های: صحیح امام بخاری و صحیح امام مسلم و سنن نسائی ثبت شده و همگی مؤیّد آن است که تغییر جهت قبله در اواخر سال اول، یا اوایل سال دوم هجری رخ داده است.

علی بن ابراهیم در سندی از جعفربن محمد گفته است:

«تحوّلت القبله إلی الکعبه بعدها ما صلّی النبیّ ثلث عشر سنه إلی بیت المقدس و بعد مهاجره إلی المدینه صلّی إلی بیت المقدس سبعه أشهر». (۱) و گفته اند که شاید کلمه «عشر» در «سبعه اشهر» افتاده باشد! بعضی از آورده های راویانِ امامیّه، «۲ سال پس از هجرت» و «پس از بازگشت از نبرد بدر» را تصریح کرده اند. (۲) ولی نظریّه مشهور از شیخ صدوق (۳) است که تاریخ تغییر قبله را نوزده ماه پس از

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، پس از این که سیزده سال به طرف بیت المقدس نماز گزارد، قبله به سوی کعبه تغییر یافت و نیز پس از این که آن حضرت به مدینه مهاجرت کردند، به مدت هفت ماه به طرف بیت المقدس نماز به جای آوردند.» نک: مجمع البیان، ذیل آیه «سَیَقُولُ السُّفَهاءُ» و بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۱۵۹ ذیل تحویل القبله.

۲- شیخ طوسی، تهذیب.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۸۸

هجرت دانسته است.

واقدی معتقد است: «صرفت القبله یوم الإثنین النصف من رجب علی رأس سبعه عشر شهراً» و یعقوبی در تاریخ خود، پس از جمع بندی مستندات تاریخی، متمایل به رأی واقدی و ابن سعد می نویسد:

«وافترض اللّه عزّ و جلّ شهر رمضان و صرفت القبله نحو المسجد الحرام فی شعبان بعد مقدمه بالمدینه بسنه و خمس أشهر و قیل بسنه و نصف». (۱) شرف الدین دمیاطی می نویسد:

تغییر جهت قبله در نیمه رجب بعد از پانزده ماه و نیم از هجرت بوده است. نووی در «سیرالروضه» به نقل از محمّدبن حبیب هاشمی می نگارد:

«آن روز سه شنبه نیمه شعبان سال دوم هجرت بود.»

مقریزی در «امتاع الأسماع» گفته است:

«و فی شعبان علی رأس سنه عشر شهراً علی رأس سبعه عشراً حوّلت القبله من بیت المقدس إلی الکعبه فکان أوّل شی ء نسخ من الشریعه القبله». (۲) و بیهقی از ابونعیم به نقل از سعید بن مسیب آورده است:

«پیامبر پس از آمدن به مدینه، هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد و سپس دو ماه پیش از جنگ بدر، قبله از بیت المقدس به کعبه بر گشت.» (۳)

۱- «خدای- عزّ و جلّ- ماه مبارک رمضان را بر بندگان خود واجب گردانید و پس از یک سال و پنج ماه و به روایتی پس از یک سال و نیم از نزول اجلال پیامبر به مدینه، در ماه شعبان، قبله به سوی مسجد الحرام تغییر یافت.» نک: ص ۴۰۱، ج ۱، ترجمه فارسی.

۲- «در ماه شعبان، آغاز دهمین ماه هجرت .... یا آغاز هفدهمین ماه، قبله از بیت المقدس به سوی کعبه تغییر یافت و بدین ترتیب نخستین چیزی که از شریعت اسلام منسوخ شده، قبله بوده است.»

۳- دلائل النّبوه، ج ۱، قبله گردیدن کعبه، ترجمه فارسی، ص ۲۰۱

پ: مکان تغییر قبله

توجّه کاوشگران به شناخت دقیق اوّلین مکانی که تغییر قبله در آن رعایت گردید، با مشکلات پژوهشی فراوانی روبرو است. روش پژوهشی مؤلّف حقیر بر این روال قرار گرفت که اهمّ نظریات را طبقه بندی و حقیقت ممکن را از جمع بندی نهایی آن ها استخراج کند:

۱. مهم ترین اسناد، حدیثی است که یحیی به نقل از عثمان بن محمّد بن الأخنس، آن را اینگونه در دفاتر حدیث ثبت کرده است:

«زار رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله امرأه و هی أمّ بشر بن البراء بن معرور من بنی سلمه فی بنی سلمه فصنعت له طعاماً. قالت أمّ بشر: فهم یأکلون من ذلک الطعام إلی أن سألوا رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله عن الأرواح، فذکر حدیثها فی أرواح المؤمنین و الکافرین. ثمّ قال: فجاءت الظهر فصلی رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله بأصحابه رکعتین أمر أن یوجه إلی الکعبه فاستدار رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله إلی الکعبه و استقبل المیزاب». (۱) سند یاد شده را واقدی و ابن سعد در «الطّبقات الکبری» و یعقوبی آورده اند. (۲) نیز از طریق محمّد بن حبیب هاشمی در المنتقی نقل شده است و زمخشری و مجلسی در بحارالأنوار به آن تصریح کرده اند.

اصل واقعه را علیّ بن ابراهیم، به نقل از امام جعفربن محمد علیهما السلام مورد استناد قرار داده است. طبرسی نیز در مجمع البیان، ذیل آیه «سَیَقُولُ السُّفَهاءُ» و مجلسی در

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از زنی به نام امّ بشر بن براء بن معرور، از بنی سلمه، دیدن کردند. آن زن برای آن حضرت غذایی آماده کرد و گفت: «همچنانکه پیامبر و یارانش مشغول غذا خوردن بودند، از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ارواح پرسیدند. پس حدیث یاد شده را درباره ارواح مؤمنان و کافران بیان کرد .... سپس آن زن افزود: ظهر که فرا رسید پیامبر گرامی دو رکعت نماز با یارانش به جای آوردند، آنگاه به ایشان دستور داده شد رو به کعبه بایستد. پس، حضرت رسول به جانب کعبه چرخیدند و به سوی ناودان ایستادند.»

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۱، با ترجمه فارسی.

بحارالأنوار، باب تحویل القبله به این واقعه اشاره کرده است. نتیجه این مجموعه آرا، که به گفته امّ بشر منتهی می شود، پژوهندگان را به نظریه واقدی متمایل ساخته که مکان نخستین نماز پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تغییر قبله، مسجد طایفه بنوسلمه بوده است.

به نقل از جعفربن محمد نقل شده است:

«چون وقت نماز ظهر فرا رسید، محمّد صلی الله علیه و آله در مسجد بنی سالم بود. دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بود که جبرئیل او را متوجّه کعبه نمود.»

در این حدیث، طایفه «بنوسلمه» به صورت «بنوسالم» ضبط شده است؛ در حالی که: «بنوسالم» در شمال قریه قبا یا جنوب مدینه که محلّ مسجد جمعه است، سکونت داشتند و این منطقه با قول امّ بشر که خود از «بنوسلمه» بود، فاصله و جدایی زیادی دارد.

از این رو، برای مؤلف حقیر شکی نیست که این اختلاف، به اشتباه استنساخ نُسخ مربوط است.

۲. اسناد تاریخی بسیاری گویای آن است که به دو قبله نمازگزاردن مسلمانان در مسجدهای متعدّدی بوده است. به گفته «مجد» و آورده صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن عمر، مسلمانان در مسجد قبا مشغول نماز بودند که یکی از اصحاب، خبر تغییر قبله را اعلام نمود و اهل قبا، نماز دیگر را رو به کعبه گزاردند.

مطری و رزین و ابن نجّار چنین اتّفاقی را در مسجد بنی حرام- واقع در قاع- یادآور شده اند. مسجد بنی حرام در جوار قبیله بنوسواد از بنوسلمه است. ابو اسحاق حربی آن را از جمله مساجد معتبر مدینه دانسته است. (۱) یحیی از رافع بن ضریج نقل کرده است:

«تحویل قبله در مسجدالنّبی هنگام نماز ظهر رخ داد.»

ابن ابی حاتم به نقل از نویله بنت اسلم، این ماجرا را در مسجد بنی حارثه دانسته و یا به مستنداتی دیگر در مسجد بنی عبدالأشهل ...

اولًا: نظریه مطری مبنی بر این که اوّلین نماز پیامبر پس از تغییر قبله در مسجد

۱- المناسک و اماکن الحج و معالم الجزیره، ص ۴۰۲

بنی حرام بوده، مورد تأیید سمهودی نیست. زیرا وی صریحاً نظر می دهد که: مسجد قبلتین در «بنوسواد» از «بنوسلمه» واقع شده؛ نه در «بنوحرام».

ثانیاً: تمامی مساجدی که در دو سال نخست هجرت از منطقه قبا تا وادی عقیق و حرّه شرقی و غربی و وادی قناه از منازل «بنوحارثه» و «بنومعاویه» و «بنوعبدالأشهل» در شمال شرقی و شرق مدینه و «بنوسالم» و «بنوسلمه» احداث و بنا شده بودند، قبله ای رو به سوی بیت المقدس داشته است و مسلّماً تا خبر تغییر قبله در مدینه انتشار یافت، یا در حال نماز، قبله خود را گردانده اند؛ یا نماز ظهر را به سوی بیت المقدس خوانده و پس از شنیدن خبر تغییر قبله، عصر را به سوی کعبه خوانده اند. به این لحاظ می توان تمام مساجد مذکور را ذوقبلتین خواند؛ ولی آنچه مورد نظر پژوهندگان بوده، این است که مکان اولین نماز دو قبله ای محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را بیابند. پژوهندگان اسلامی خصوصاً واقدی و ابن زباله، مسجد بنی سلمه را که تاکنون به مسجد قبلتین شهرت یافته، در این خصوص، مقدّم بر دیگر مساجد مدینه دانسته اند.

ت: بنای مسجد قبلتین

مسجد قبلتین در حرّه الوبره (شمال غربی مدینه، یا در غرب مساجد دامنه کوه سلع) قرار دارد که فاصله آن تا مسجدالنّبی سه و نیم کیلومتر است. از وضعیّت دیرینه بنای مسجد تا قرن هفتم هجری، مدارک صحیح و مشخّصی در دست ندارم؛ ولی مسلّم است که این مسجد دارای بنایی بوده است. ابن نجّار این مسجد را مورد توجّه زائران مسلمان دانسته و از بنای مخروبه آن توصیفاتی آورده است. (۱) در سال ۸۹۳ ه. ق. شاهین الجمالی (شیخ الخدام مسجد النّبی) آن را تجدید بنا کرد و سلطان سلیمان عثمانی در سال ۹۵۰ ه. ق. به ترمیم و بازسازی آن اهتمام ورزید.

در ۲۴ محرّم سال ۱۳۱۸ ه. ق. رفعت پاشا (امیرالحاج مصری) به زیارت و مشاهده مسجد مزبور موفّق شد و آن را در مرآت الحرمین، مسجدی مخروبه توصیف کرد که تنها

۱- اخبار مدینه الرّسول، ص ۱۱۵

قسمتی از دیوار حیاطش به جای مانده بود. وی عکسی از این مسجد برداشت که به وضوح معلوم می سازد که بقایای آخرین ترمیم بنا در سال ۹۵۰ ه. ق. است.

(نک: پیکره ۱- ۴)

بر اساس اظهار نظر کارشناسان مدینه، بنای مخروبه تا سال ۱۳۷۰ ه. ق. باقی مانده بود و به استثنای ترمیم غیر اصولی قسمتی از سقف و دیوارها، اقدامی در بنای آن صورت نپذیرفت؛ تا این که «ملک عبدالعزیز آل سعود» دستور داد آن را با طرحی نو احیا نمایند.

مؤلّف حقیر در خلال سال های ۱۳۹۸- ۱۳۹۲ ه. ق. ضمن زیارت، امکان مطالعه و بررسی بنای مسجد را پیدا کرد:

بنای مسجد از دو قسمت قبلی (جنوبی مسقّف) و حیاط تشکیل شده است. طول آن ۹ متر، عرض آن ۴۱۲ و ارتفاع دیوار ۴۱۲ متر است.

در زاویه شمال شرقی حیاط مسجد، مناره ای زیبا بنا کرده اند. حیاط مسجد دارای دو در شمالی و غربی است و درِ غربی، منتهی الیه جاده ای است که زائران از آن سمت وارد می شوند.

در شبستان مسقّف مسجد، محرابی به سوی کعبه احداث شده است و در سمت راستِ در ورودی دیوارِ شمالی شبستان، نشانی به عنوان محلّ محراب بیت المقدس گذارده شده که در اثر ساییده شدن توسّط دست بازدید کنندگان، تیره رنگ شده است.

بر مدخل در ورودی- غربی، روی تابلویی که از طرف وزارت حج و اوقاف عربستان آویزان شده است، چنین نگاشته اند: «مسجد القبلتين أسس عام ۶۵۰ ه.»

این تاریخ به قبل از بازسازی شاهین جمالی در ۸۹۳ ه. ق. مربوط می باشد. در این صورت معلوم می گردد که شاهین جمالی بنای مسجد قبلتین را ترمیم کرده است؛ ولی خط خوردگی روی عدد ۶۵۰، نشان می دهد که بعد از نصب تابلوی مذکور، عده ای نسبت به تاریخ یادشده تردید داشته اند. شاید ۹۵۰ را اشتباهاً ۶۵۰ آورده اند.

مسجد قبلتین در شمال حره الوبره نزدیک دانشگاه اسلامی مدینه و در جهت شارع

«الجامعه الإسـلامیه» شـرق «وادی العقیق»، کنار «باغسـتان سیّد حمزه غوث» قرار دارد. و آن در شمال مسجد است. متأسفانه در سال های اقامت و سفرهای پژوهشی، این بوستان به صورت زمینی بزرگ که تنها در بعضی از جوانب آن درختانِ سبزشده ای به چشم می خورد، در آمده بود و دیگر شـباهتی به یک بوستان یا به اصطلاح اهل آنجا: بستان نداشت. (پیکره های ۲- ۴؛ ۳- ۴)

فصل پنجم: مسجد سُقیا

الف: روستای سُقیا

سُقیا در لغت به معنای نوشیدن است و السّقیا قریه ای است که به گفته یاقوت حموی (۱) از ساخته های اشراف قدیمی مدینه بوده و در ۹ میلی مدینه و به گفته خوارزمی در ۲۹ میلی مدینه واقع شده است.

فیروزآبادی به اظهار نظر ابوبکر بن موسی استناد کرده است که:

«السقیا بئر بالمدینه، منها کان یستقی لرسول اللّه، محمول علی هذا، لأنّ الفُرع من عمل المدینه». (۲) سپس موضع چاه را مورد شناسایی و اظهار نظر قرار داده، معلوم می سازد که:

«و أمّا البئر الّتی علی باب المدینه بینها و بین ثنیّهالوداع علی یسار السالك إلی ذی الحُلیفه و یظنّها أهل المدینه إنّما هی السقیا المذکور فی الحدیث فالظاهر أنّه وهمٌ». (۳)

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۸

۲- «السقیا» چاهی است در مدینه که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از آن می نوشید. البته این گونه شایع شده است. زیراآن، محلّی از منطقه مدینه است.

۳- «و اما چاهی که نزدیک دروازه مدینه است و بین مدینه و ثنیّه الوداع، در سمت چپ گذر ذی الحلیفه واقع شده و این که اهل مدینه تصور می کنند که همان سقیای یاد شده در حدیث است، به نظر می رسد که توهّمی بیش نباشد.» المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۱۷۹

یاقوت حموی به نقل از عبدالعزیز بن اخضر، از یحیی بن ثابت و او از احمدبن حنبل به نقل از هشام بن عروه و در نهایت از عایشه روایت می کند که:

«محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از چاه خانه های قریه السقیا که به چاه سقیا شهرت داشته، آب سرد می نوشید.» و در نگارش دیگر: «آب سرد طلب می کرد.»

و اصفهانی در دهه نخست قرن سوم هجری از «سقیا الجزل» و «سقیا یزید» و «سقیا غفار» از امّ البرک یاد کرده؛ ولی در بلادالعرب ذکری از این موارد نکرده است.

در منطقه السقیا به گفته مؤلّفِ «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» که در خلال قرن دوم و سوم هجری به سر می برده است: نخسلتان هایی بوده که پس از پیامبر اسلام، آن ها را قطع کردند و سپس در سال ۴۸ ه. ق. مجدداً باغستان مذکور را احیا نمودند. در سال ۵۲ ه. ق. بار دیگر این باغستان در معرض نابودی قرار گرفت. و به همین سان در سال ۷۴ ه. ق. ...

در قرن نخست اسلامی، در کناره این منطقه، مزارع و نخلستان های حسن بن زید قرار داشت و دارای سی چاه بوده و گفته اند که: دهانه چاه ها را با چوب بست هایی می پوشانیدند.

در زمان خلافت متوکّل، پنجاه چاه دیگر در آن روستا حفر گردید که به گفته وی، آبِ همگیِ آن ها سرد است. با این همه، نمی توان باور داشت که توصیفات مؤلّف المناسک با منطقه سقیای واقع در حره غربی مدینه مطابقت داشته باشد. به عقیده مؤلّف حقیر، سقیای مورد نظرِ کتابِ المناسک، همان منزلگاه بین «العرج» و «الأبواء» که به امّ البرک مشهور بوده است، می باشد و ارتباطی با موضوع مورد بحث ندارد.

به هر حال آنچه مسلّم است، سقیا به عنوان محلّی که در متن حدیث و تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، مورد توجّه مورّخان و مؤلفان اسلامی است.

حدیثی که اساس این توجّه و نگرش شد، نیایشی است که محمّد صلی الله علیه و آله در باره مردم مدینه نمود و نخستین بار پس از هجرت، علاقه باطنی خود را به اهل آن

آشکار ساخت.

مجموعه های مدوّن حدیث، تواریخ و کتاب های سیره، انشای دعای مذکور را به روایات متواتر از طریق صحابه و تابعین، غالباً از لحاظ لفظ و معنی، هم افق نگاشته اند.

اهمّ این اسناد، سندی است که ترمذی آن را «حسنٌ صحیحٌ» خوانده و به سند معتبر از علی بن ابی طالب آورده است:

«عن علیّ علیه السلام: خرجنا مع رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- حتّی إذا کنّا بِحرّه السقیا الّتی کانت لسعدبن أبی وقّاص. فقال رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- ائتونی بوضوء. فتوضّأ ثمّ قام فاستقبل القبله. فقال: اللّهمّ إنّ ابراهیم کان عبدک و خلیلک و دعاک لأهل مکّه بالبرکه و أنا عبدک و رسولک. أدعوک لأهل المدینه أن تبارک لهم فی مُدِّهم و صاعهم مِثْکی ما بارکت لأهل مکه مع البرکه برکتین». (۱) ابن شبه و طبرانی به سلسله اسناد دیگر، روایتی نقل می کنند که معناً و لفظاً تفاوتی با متن حدیث یاد شده ندارد. احمدبن حنبل از طریق راویانی دیگر، از ابوقتاده نقل می کند که این واقعه در «الحرّه عند بیوت السقیا» بوده است و در دعای محمّد صلی الله علیه و آله پس از «فی صاعهم و مدّهم» می افزاید:

«... و ثمارهم. اللّهمّ حبّب إلینا المدینه کما حببت إلینا مکّه و اجعل ما بها من وباء بخم. اللهمّ إنّی حَرَّمْتُ ما بین لابتیها لما حرمت علی لسان

۱- «از علی علیه السلام نقل شده است که: همراه با پیغمبر به حره السقیا که از آنِ سعد بن ابی وقاس بود خارج شدیم و رفتیم تا رسیدیم. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برایم آب وضو بیاورید. پس وضو ساخت و به طرف قبله ایستاد و گفت: پروردگارا! ابراهیم بنده و خلیل تو بود و در دعای خود از شما برای اهل مکه برکت خواست، من هم بنده و رسول تو هستم و از تو می خواهم که به ترازوی اهل مدینه برکت دهی، همانگونه که به اهل مکه برکت دادی و هر برکتی دو برکت همراه داشته باشد.»

إبراهيم الحرم». (۱) محمدبن عمر واقدی، توقّف محمد صلی الله علیه و آله را در میان خانه های سقیا که در مسیر مدینه بدر قرار گرفته، مربوط به زمانی می داند که وی عازم نبرد بدر بوده است و به روایت ابن ابی ذئب به نقل از المقبری و او از عبداللَّه بن ابی قتاده به نقل از قتاده، پس از خروج از مدینه در میان خانه های السقیاء (/ بیوت السقیا) نمازی به جای آورد و آنگاه دعای مشهور را در حق شهروندان مدینه بر زبان جاری نمود. (۲) واقدی در این استناد تاریخی، به گفته سعدبن ابی وقّاص باور آورده و این توقف را در روز یکشنبه دوازدهم رمضان بر سر راه بدر دانسته است؛ ولی سند تاریخی نمازگزاردن پیامبر را به قتاده نسبت داده است که از قول پدرش گفته بود: پیامبر نزدیک خانه های سقیا نماز خواند و برای مردم مدینه دعا فرمود. (۳) ابن زباله از عمربن عبداللَّه دیناری و عمار بن حفص با تأکید نقل می کند:

«إنّ النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عرض جیش بدر بالسقیا و صلّی فی مسجدها و دعا هنالك لأهل المدینه أن یبارك لهم».

بر این اساس و با توجّه به دیگر متون و مراجع، به ویژه کتاب ۴۵ (الموطأ) امام مالك، تحت عنوان «الدعاء لأهل المدینه» می توان نتیجه گرفت که:

محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در آغاز سفر پرمخاطره بدر، در سقیا (قریه سرسبز و خرّمی که در غرب مدینه، در کناره حرّه غربی از حره الوبره واقع شده، وضو گرفت و در مسجد اهل آنجا نماز آورد و برای مردم مدینه دست نیایش بلند کرد. (۴)

۱- «... و میوه هایشان. خداوندا! دوستی مدینه را در دل های ما بیفکن، همانگونه که ما را دوستدار مکه نمودی و هر آنچه وبا در آن است دور کرده و در خم قرارده. خداوندا! من میان دو منطقه آن را حرم کردم، همانگونه که با زبان ابراهیم، حرم حرام گردید.»

۲- «مغازی» واقدی، ج ۱، ص ۱۶، ترجمه فارسی.

۳- «مغازی»، ج ۱، فصل بدرالقتال.

۴- فضائل مدینه در عقیده دینی اسلام.

ب: بنای مسجد سُقیا

بنای قدیمی مسجد، پس از ویرانی، نخستین بار در نیمه قرن نهم ه. ق. به همت و سعی نورالدّین سمهودی شناسایی شد و پس از حفّاری و اکتشاف، محراب آن نمایان گشت. سمهودی می نگارد:

از ظاهر آثار به دست آمده، چنین معلوم شد که مساحت مسجد سقیا، هفت ذرع در هفت ذرع بوده و با سنگ و گچ بنا شده بود. پس از کشف مکان مسجد و آثار اولیّه، اهل مدینه به دیدن و زیارت آن شتافته، بنای مستحکمی جایگزین خرابه های آن نمودند.

سمهودی از المناسک ابو عبداللَّه اسدی، در قرن اوّل هجری، به نقل از متقدّمین خود روایت کرده که مسجد سُقیا یکی از زیارتگاه های مردم مدینه بوده است. ابن شبه نیز در قرن سوم هجری در فصل «المواضع التی صلّی فیها النّبیّ و مساجده» از کتاب أخبار المدینه، مکان یاد شده را با وصفِ «متبرِّک» ذکر کرده و از آن یادها نموده است.

علی بن موسی به بنای مسجد سُقیا اشاره می کند و می گوید:

آن مسجد هم اکنون (سال ۱۳۰۳ ه. ق.) به قبّهُالرّؤسْ شهرت دارد. (۱) عبدالقدّوس انصاری در «آثار المدینه المنوّره»، وجهِ تسمیه این مکان را به قبّهالرّؤس چنین دانسته است که در زمان عثمانی ها، عدّه ای از سران اعراب بادیه نشین چون به قطاع طریقی (راهزنی) دست زده بودند، اعدام و به دستور حکّام عثمانی در آن مکان دفن گردیدند و از آن پس این مکان به قبّهالرّؤس شهرت یافت.

مؤلّف حقیر تلفّظ بومی اهل محل را «قبّهالرُّوسْ» شنید.

نایب الصّدر شیرازی آن گونه که در صفحه ۲۶۵ از سفرنامه اش (تحفهالحرمین) آورده، روز ۲۱ محرّم ۱۳۰۶ ه. ق. از طریق دروازه عبدالحمیه مدینه را وداع گفته و در آنجا به انتظار بازگشت به ایران دو روزی توقّف کرده است. وی از بنایی به نام «قبه رأس» در مجاورت دروازه شهر یاد کرده و دیده است که به صورت زیارتگاهی مورد توجّه

۱- وصف المدینه المنوّره، ص ۳۶

زائران است. نایب الصّدر بی آن که خود از موقعیّت تاریخی- دینی «سقیا» اطّلاعی داشته باشد، تنها به شهرت عمومی این بنا اشاره کرده، می گوید:

«این ضعیف با جناب سیّد شریف ماندیم و ضمناً از قبه رأس الوهّابی جویا شدم.

گفتند: چندین سال قبل شیخ وهّابی به عزم تصرّف نمودن مدینه مُشرّفه، با جمعی [این شهر را] محاصره نمودند. آثار چند گلوله [از این واقعه] در مسجد نبی باقی است. از مصر به حمایت رسیدند. شیخ وهّابی را به قتل در آوردند (/ رساندند) و محض یادداشت بر سر او مناره ای ساخته اند ....»

عکّاس پژوهنده (۱۹۳۱/ ۱۸۶۳ م.) که در روزهای افتتاح ایستگاه قطار مدینه توسّط عثمانی ها در ۱۹۰۸ م. در این شهر به سر می برده، تصویری از مراسم گشایش این ایستگاه تهیّه کرده که به خوبی موقعیت اراضی سُقیا را- که تا آن ایّام بیابانی بایر بوده- نشان می دهد. در سمت چپ خطّ راه آهن، بنای مسجد سقیا، به همان هیکلی که تاکنون (۱۳۹۸ ه. ق.) پا برجاست، جلوه گری می کند و روشن می سازد که قدمت آن بسیار پبیش از ۱۹۰۰ م. بوده است.

برگزاری مراسم مذکور با حضور نظامیان، امیران و علمای مدینه، در محلّی دور از مسجد سقیا و عدم محوّطه سازیِ اطراف بنا، به خوبی از متروک بودن مسجد، حکایتی تأسّف آور دارد. (۱) بتنونی از این مراسم یاد کرده، می گوید:

«هو الّذی اضتحته الدوله العلیّه رسمیاً باول قطار للمدعوین إلی هذا الاحتفال وصلی إلی المدینه المنوره فی ثالث شعبان سنه ۱۳۲۶ الموافق ۲۸ اغسطس سنه ۱۹۰۸» و: «یوم الإحتفال بافتتاح السکه الحدیه الحجازیه بالمدینه المنوره فی ۲۵ شعبان بسنه ۱۳۲۶». (۲) در سال های اخیر، زمین های سقیا از حالت مزرعه ای یا بایر خارج شده و برای محقّقان بسیار مشکل است که حدود تقریبی زمین های سعدبن ابی وقّاص را تعیین کنند.

۱- نک:. ۱۳۷/ ۱۳۶، ۱۹۷۶ Hamlyn .[Travellers in Arabia]:Robin Bidwell.

۲- الرّحله الحجازیّه، صص ۵ و ۲ و ۲۳۳.

در جستجوی محلّ مسجد، با مشکلات فراوانی روبه رو شدم و رنج را به جان پذیرا گشتم؛ و نا امید از توفیقِ مشاهده، ترک تفحّص نمودم؛ ولی در سال ۱۳۹۵ ه. ق. با استفاده از افاضات سیّد مصطفی عطّار که در مدینه سرشناس بود و در سال های ۱۳۶۸/ ۱۳۶۱ ه. ق. شهردار این شهر بود، یافتن سقیا میسّر شد.

بنای ساده و مخروبه مسجد نشان می دهد که از آثار عثمانی ها در مدینه است و هم اکنون تنها اسکلت بی در و پنجره ای از آن به جا مانده است که نه عبادتی در آن جریان دارد و نه دیدارکنندگانی را به خود می بیند.

ویژگی ساختمان مسجد سقیا این است که آن، گنبد سفیدرنگ مرتفعی است که در دو سمت شرقی- غربی آن، دو قبّه کوچک قرار گرفته است.

جهت رفتن به مسجد باید از شارع المناخه عبور نمود و به شارع العنبریّه و میدان العنبریه رسید. در این میدان که در سال های ۱۳۸۳/ ۱۳۸۴ ق. ساخته شده، با ایستگاه قطار قدیم مدینه- دمشق که در سال ۱۳۲۵ ه. ق. توسّط عثمانی ها احداث شده و هم اکنون قسمتی از دیوار بلند آن به جای مانده است، روبه رو می شویم. این ایستگاه، مقابل مسجدی است که به سبک مسجد ایاصوفیا توسط عثمانی ها بنا شده است.

محل ایستگاه قطار قدیم مدینه هم اکنون به صورت ترمینال حمل و نقل زائران درآمده است که از چهار طرف به دیوارهایی محصور است. مسجد سقیا در ۴۰۰ متری غرب میدان عنبریّه، داخل محوّطه ترمینال و مجاور دیوار جنوبیِ مشرف به جاده مدینه- مکّه- جده واقع شده است. پیکره های ۱- ۵؛ ۲- ۵؛ ۳- ۵

فصل ششم: مسجد فضیخ

الف: واژه فضیخ

«فضیخ» در لغت به معنای شراب انگور، عصیرالعنب و خمرالتّمر است و مسجد فضیخ میان نخلستان ها و خرماستان «العوالی» در جنوب شرقی مدینه قرار دارد و منازل «بنو خطمه» در مشرق آن واقع است. از دیرینه تاریخی و علل نامگذاری آن، معانی مختلفی در کتاب های حدیث و اعلام آمده است. اهمّ آن ها را می توان به سه نظرگاه مختلف، طبقه بندی کرد و مورد توجّه و بررسی قرار داد:

۱. گفته جابربن عبداللَّه انصاری است که مورد استناد ابن شبه و ابن زباله قرار گرفته که گفت:

«حاصر النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بنی نضیر، فضرب قبته قریباً من مسجد الفضیخ و کان یُصَلّی فی موضع مسجد الفضیخ ستّ لیال.

فلمّا حرمت الخمر خرج الخبر إلی أبی أیّوب فی نفر من الأنصار و هم یشربون فیه فضیخاً، فحلّوا وکاء السقاء فهراقوه فیه فبذلک سمّی مسجد الفضیخ». (۱)

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله بنی نضیر را محاصره و چادر خود را نزدیک مسجد الفضیخ به پا کرد و ۶ شبانه روز در محل مسجد الفضیخ نماز گزارد. هنگامی که نوشیدن خمر تحریم گردید، خبر به ابو ایوب، که در جمع انصار بود و در حالی که شراب انگور می نوشیدند، رسید. پس دهانه مشک ها را باز کرده و ریختند آنچه در آن بود و بدین علت مسجد به نام الفضیخ نامیده شد.»

۲. بیان: ابن عمر که مورد استناد احمد در مسند قرار گرفته، ضمن روایتی گفته است:

«إنّ النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یعنی أتی بفضیخ فی الفضیخ فشربه، فبذلک سمّی مسجد الفضیخ». (۱) و به عبارت ابو یَمْلی: «أتی بجر فضیخ نیشٌ و هو فی مسجد الفضیخ فشربه. فلذلک سمی مسجد الفضیخ». (۲) ۳. سخن ابو عبداللَّه است که کلینی در فصلِ «الحج» فروع الکافی به نقل از محمدبن یحیی و او از احمدبن محمد به روایت از ابن فضّال و او از مفضل بن صالح به نقل از لیث مرادی آورده است که گفت:

«سألت أبا عبداللَّه عن المسجد الفضیخ لِمَ سمّی مسجد الفضیخ؟ فقال: لنخل یسمّی الفضیخ فلذلک سمّی مسجد الفضیخ». (۳) البته در رابطه با دو نظرگاه نخست و با توجّه به بیان مفسّران در شأن نزول آیات مدنی تحریم خمر (۴) هیچ یک ازمفسّران صریحاً و بااطمینان به موضوع میگساری بعضی از یاران محمّد صلی الله علیه و آله در جنگ بنی نضیر (در سال ۴ ق.) اشاره نکرده یا نظریه نداده اند. با این همه، غالب مورّخان و محقّقان با گفته و آورده یعقوبی در وقعه بنی النّضیر هم قلم اند که:

«و فی هذه الغزاه شرب المسلمون الفضیخ فسکروا فنزلت تحریم الخمر». (۵)

۱- «منظور پیامبر این است که آب انگور را در محل فضیخ برایش آوردند و آن را نوشید، پس مسجد فضیخ نامیده شد.»

۲- «در حالی که او در مسجد فضیخ بود، یک کوزه آب انگور برایش آوردند و آن را نوشید، پس مسجد فضیخ نامیده شد.»

۳- «از ابا عبداللَّه پرسیدم: چرا به آن مسجد فضیخ گفتند؟ پاسخ داد: نخل آنجا فضیخ نامیده می شود و بدین علت مسجد به نام فضیخ موسوم گردید.»

۴- بقره: ۲۱۶؛ نساء: ۴۶؛ مائده: ۹۲

۵- «و در این غزوه، مسلمانان فضیخ نوشیدند و مست شدند و پس دستور تحریم خمر نازل گردید.»

ولی بر خلاف بعضی از مستندات تاریخی، ماجرای این میگساری مربوط به صحابه ای از زمره ابو ایّوب انصاری نبوده است. به قول شیخ الطّائفه ذیل تفسیر آیه و ابوالفتوح رازی و مجلسی به استناد «المنتقی»، ماجرا مربوط به میهمانی «عتبان بن مالک» با شرکت گروهی از مسلمانان؛ از آن جمله سعد وقّاص یا میهمانی «عبدالرّحمان بن عوف» بوده است. (۱) طبق تحلیل نهایی ابوالفتوح رازی «قول بعضی از مفسّران و اصحاب ما آن است که شُرب خمر، همیشه حرام بوده [است] و این اخبار را قبول نکنند.»

و اگر نظریه زین مراغی را در «تحقیق النصره بتلخیص دارالهجره» مدّنظر آوریم، تحریم شراب، خمر و سکر اگر چه مربوط به سال ۴ ق. است؛ ولی سبب یقین ما به این که آیه تحریم در میانه روزهای محاصره «بنی نضیر» نازل شده، نمی شود.

بر این اساس، می توان از منابع مختلف حدیث و تاریخ، چنین نتیجه گرفت که مکان مسجد الفضیخ در طول روزهای غزوه بنی نضیر، اقامتگاه محمّد صلی الله علیه و آله بوده و این که در آنجا به نماز ایستاده، قول مورد اتّفاق همه محقّقان است و وجه تسمیه فضیخ نیز به هر اعتبار، مربوط به همین ایّام می باشد.

کلینی در فروع کافی، (۲) مدارک متعدّدی مبنی بر متبرّک بودن مکان «فضیخ» در عقیده دینی- و این که یادآور حضور محمّد صلی الله علیه و آله است- خاطر نشان ساخته است. از ابوعبداللّه، به نقل از ابوعلی اشعری، از محمّدبن یحیی به روایت از سهل بن زیاد، از علیّ بن ابراهیم مؤکّداً به زیارت و عبادت در آن مکان قلم زده اند.

ب: فضیخ، ردّالشمس؟

در بعضی از آثار دینی، مسجد فضیخ با نام های دیگری چون مسجدالشّمس، مسجدالشّمسی و مسجد ردالشّمس شناسانده شده است.

۱- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، جزء ۶، ص ۱۸۷ به نقل از ابن عبّاس، چاپ دارالفکر ۱۹۵۷ م.

۲- الحج، باب «اتیان المشاهده و قبور الشّهداء».

سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» به گفته ابن شبه استناد کرده که او از عبدالعزیزبن عمران نقل کرده است:

«مسجد فضیخ به مسجد ردّ شمس مشهور است». آنگاه دو نظریّه مختلف را علت نام گذاری مذکور می داند:

۱. نظریّه مجد: چون مسجد فضیخ بر تپّه ای بلند واقع شده است، طلوع خورشید به زیبایی خاصی در آن جلوه گری می کند.

۲. واقعه ای است که اسماء بنت عمیس آن را یاد کرده و عیاض در «الشفاء» و طحاوی در «مشکل الحدیث» گفته وی را مورد تأیید قرار داده اند:

«کان رأس النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فی حجر علی [علیه السلام] و هو یوحی اللَّه فغربت الشمس و لم یکن علیّ صلّی العصر فقال النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أ صلّیت یا علیّ؟ قال: لا. فقال: اللّهمّ إنّه کان فی طاعتک و طاعه رسولک فارْدُدْ علیه الشمس. قالت أسماء فرأیتُها غربت ثمّ رأیتها طلعت بعد ما غربت.» (۱) طحاوی (۲) می گوید: احمدبن صالح گفت: «برای دانشمندان دین پسندیده نیست که حدیث اسماء را حفظ نداشته باشند. این حدیث از نشانه های نبوّت است.»

۱/ ب: نقد حدیث اسماء

ابن حزم، ابن جوزی، ابن تیمّیه و ابن کثیر، حدیث اسماء را بی اعتبار و به اجماع ردّالشمس را باطل می دانند.

طحاوی (متوفّای ۳۲۱ ه. ق.) در «مشکل الآثار» (ج ۲، ص ۱۱) گویندگان حدیث

۱- «سر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در دامن علی بود، و در این حال پیامبر در حالت وحی بود، در آن هنگام خورشید غروب کرد در حالی که علی نماز عصر را به جا نیاورده بود. پیامبر از علی پرسید: آیا نماز خوانده ای؟ پاسخ داد: خیر، پس پیامبر فرمود: پروردگارا! او در حالت اطاعت از تو و اطاعت از پیامبر تو بود، پس آفتاب را بازگردان. اسماء می گوید: دیدم که آفتاب غروب نمود و پس از آن دیدم که مجدداً «طلوع نمود ...»

۲- مجلسی، بحارالأنوار.

اسماء را محلّ وثوق خوانده و آن را حدیثی متّصل دانسته است.

ماوردی در «اعلام النّبوّه» (ص ۷۹) و بیهقی در «دلائل النّبوه» و ابن سبع در «شفاءالصّدور» و سیوطی در «جمع الجوامع» (ج ۵، ص ۲۷۷) و «خصائص الکبری» (ج ۲، ص ۱۸۳) و «کشف اللّبس فی حدیث ردّالشمس»، واقعه را از نشانه های پیامبری شمرده اند.

حافظ قاضی مالك اندلسی (متوفّای ۵۴۴ ه. ق.) در «الشّفاء» حدیث را نقل می کند و به صحّت آن اطمینان دارد و «ابوالمظفّر یوسف قز اوغلی» (مُتوفّای ۶۵۴ ق) (۱) در التّذکره به قضاوت پدر بزرگ خود، ایراد گرفته است. ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» (ج ۲، ص ۱۶۸) به ابن جوزی خرده گرفت که چرا حدیث اسماء بنت عمیس را رد کرده است و خود آن را از طریق اسماء، علیّ بن ابی طالب، حسین بن علی، ابوسعید و ابوهریره روایت کرده و به دفاع از رجال حدیث آن پرداخته است.

حافظ ابوعبداللَّه محمّدبن یوسف گنجی شافعی در کفایهالطالب (ص ۲۴۴– ۲۳۷) حدیث اسماء را برای کسانی که به عالم غیب معتقدند، غیر قابل انکار می داند و به نظریّه ابن جوزی و ابن تیمیّه اعتراض نموده است. حافظ شهاب الدّین ابن حجر هیثمی (متوفّای ۹۷۴ ق.) حدیث اسماء را یکی از جلوه های کرامت علیّ بن ابی طالب دانسته است. (۲) از سیره نویسان می توان نورالدّین حلبی شافعی (مُتوفّای ۱۰۴۴ ه. ق.) را نام برد که در السّیره النّبویّه (ج ۱، ص ۴۱۳) حدیث اسماء را حدیثی متّصل خوانده است. سیّد احمد زینی دحلان در السّیره النّبویه، حاشیه حلبی، صریحاً گفته است: نظریّه ابن جوزی فاقد اعتبار است.

شهاب الدّین خفاجی حنفی (مُتوفّای ۱۰۶۹ ه. ق.) از تعدّد طرق روایت، صدق صحّتش را استنباط کرده است و ابوعبداللَّه زرقانی مالکی (متوفّای ۱۱۲۲ ق.) می گوید:

«اگر اسناد حدیث را به ابن جوزی عرضه می داشتند، می پذیرفت که حدیث اسماء،

۱- سبط ابن جوزی.

۲- صواعق، ص ۷۶

اصلی استوار دارد.» (۱) کلینی حدیث اسماء را از جعفربن محمد- ابوعبداللّه، که خود از دو فرزند اسماء شنیده، چنین ثبت کرده است:

«عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَدَقَهَ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَسْجِدَ الْفَضِيخِ فَقَالَ يَا عَمَّارُ تَرَى هَذِهِ الْوَهْدَهَ. قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: كَانَتِ امْرَأَهُ جَعْفَرٍ الَّتِى خَلَفَ عَلَيْهَا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَاعِدَهً فِى هَذَا الْمَوْضِعِ وَ مَعَهَا ابْنَاهَا مِنْ جَعْفَرٍ فَبَكَتْ فَقَالَ لَهَا ابْنَاهَا مَا يُبْكِيكِ يَا أُمَّهْ. قَالَتْ: بَكَيْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالا لَهَا تَبْكِينَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَبْكِينَ لِأَبِينَا. قَالَتْ: لَيْسَ هَذَا هَكَذَا وَ لَكِنْ ذَكَرْتُ حَدِيثاً حَدَّثَنِى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِى هَذَا الْمَوْضِعِ فَأَبْكَانِى. قَالا: وَ مَا هُوَ؟ قَالَتْ: كُنْتُ أَنَا وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِى هَذَا الْمَسْجِدِ فَقَالَ لِى تَرَيْنَ هَذِهِ الْوَهْدَهَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَاعِدَيْنِ فِيهَا إِذْ وَضَعَ رَأْسَهُ فِى حَجْرِى ثُمَّ خَفَقَ حَتَّى غَطَّ وَ حَضَرَتْ صَلَاهُ الْعَصْرِ فَكَرِهْتُ أَنْ أُحَرِّكَ رَأْسَهُ عَنْ فَخِذِى فَأَكُونَ قَدْ آذَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حَتَّى ذَهَبَ الْوَقْتُ وَ فَاتَتْ فَانْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، صَلَّيْتَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَ لِمَ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: كَرِهْتُ أَنْ أُوذِيَكَ، قَالَ: فَقَامَ وَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَهَ وَ مَدَّ يَدَيْهِ كِلْتَيْهِمَا وَ قَالَ: اللَّهُمَّ رُدَّ الشَّمْسَ إِلَى وَقْتِهَا حَتَّى يُصَلِّيَ عَلِيٌّ فَرَجَعَتِ الشَّمْسُ إِلَى وَقْتِ الصَّلَاهِ حَتَّى صَلَّيْتُ الْعَصْرَ، ثُمَّ انْقَضَّتْ انْقِضَاضَ الْكَوْكَبِ». (۲)

۱- شرح المواهب، ج ۵، ص ۱۱۸- ۱۱۳

۲- «گروهی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از موسی بن جعفر، از عمر بن سعید، از حسن بن صدیق، از عماربن موسی روایت کرده اند که گفت: من و ابو عبداللّه وارد مسجد الفضیخ شدیم و او به من گفت: ای عمّار، این گودال را می بینی؟ گفتم: بله، گفت: همسر جعفر، که او را امیر المؤمنین جا گذاشته بود، همراه دو پسرش در این موضع نشسته بود و گریه می کرد. دو پسرش به وی گفتند: مادر! چه چیزی باعث گریه تو شده است؟ پاسخ داد: برای امیر المؤمنین گریه می کنم. به وی گفتند: برای امیر المؤمنین گریه می کنی نه برای پدر ما؟ پاسخ داد: چنین نیست، لیکن حدیثی را به یاد آوردم که امیر المؤمنین در این موضع به من گفته بود و اکنون باعث گریه من شده. پرسیدند: آن حدیث چه بود و او گفت: من و امیر المؤمنین در این مسجد بودیم و او به من گفت: آیا این گودال را می بینی؟ پاسخ دادم: بله، گفتند: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آنجا نشسته بودیم، پس پیامبر سر خود را در دامن من گذاشت. شب شد و به خواب رفت. در آن هنگام، وقت نماز عصر فرا رسید و من کراهت داشتم که سر حضرت را از پایم بردارم. مبادا که آزاری به او رسانده باشم. پس زمان گذشت و وقت نماز سپری شد. پیامبر خدا متوجه گردید و گفت: ای علی، نماز خوانده ای؟ پاسخ دادم: خیر. پرسید: چرا؟ در جواب گفتم: ترسیدم که آزاری به تو رسد. پس پیامبر به پا خاست و روبه روی قبله ایستاد و دست خود را دراز نموده، گفت: پروردگارا! آفتاب را بازگردان تا علی نماز بخواند. پس آفتاب به وقت نماز بازگشت تا این که من نماز عصر را به جا آوردم و در پی آن همانند رد شدن ستارگان گذشت.» فروع الکافی، ج ۴، ص ۵۶۱، الحج، باب إتیان المشاهد و قبور الشهداء.

شیخ مفید (مُتوفّای ۴۱۳ ه. ق.) در امالی (ص ۵۵)، حدیث اسماء را از ابوعبداللّه محمّد بن عمران مرزبانی، به نقل از راویی از فاطمه بنت علیّ بن ابی طالب روایت کرده است.

۲/ ب: مکان واقعه

منابع یاد شده گزارش روشن و دور از اختلافی از محلّ حادثه ارائه ننموده اند.

سمهودی و کلینی مسجد الفضیخ را به عنوان محلّ حادثه آورده اند؛ ولی طحاوی و قاضی وقوع آن را در «صهباء خیبر» دانسته اند و کتاب «خرائج» (۱) مکان واقعه را «حُنین» و ضمن روزهای نبرد حُنین دانسته است.

پ: بنای مسجد

با توجّه به گفته جعفربن محمّد (۲) که فرمود:

۱- مجلسی، بحارالأنوار.

۲- فروع کافی، کتاب الحج، باب اتیان المشاهد و قبور الشّهداء، ج ۴، ص ۵۶۰

«تمام آثار رسول تغيير كرده است؛ مگر مسجد قبا و مسجد فضيخ و مشربه امّ ابراهيم، معلوم مى گردد كه تاريخ بناى مسجد به قرن نخست اسلامى باز مى گردد.»

احمدبن عبدالحميد عبّاسى در كتاب «عمده الأخبار فى مدينهالمختار» در سال ۱۰۳۵ ق. بناى مسجد را زيبا و آن را از نظر شكل، ظاهر و معمارى، شبيه مسجد قبا توصيف كرده است.

مطرى در «التعريف بما آنست الهجره من معالم دارالهجره» در قرن ۷ ق. در وصف مسجد مى نويسد:

«بناى آن داراى شانزده ستون بوده كه گذر زمان آن را فرسوده و مناره هايش را فرو ريخته است. سنگ هاى آن را نيز براى مصارف شخصى كنده و برده اند».

در دهه نخست قرن ۷ ق. آثارى از مسجد به جاى مانده بود و ابن نجّار در «اخبار مدينهالرّسول» به بناى سنگى آن تصريح مجملى نموده است.

طبق آنچه كه از منابع موثّق بر مى آيد، اوّلين بار پس از پيامبر اسلام، عُمربن عبدالعزيز، مسجد فضيخ را همزمان با تجديد بناى مسجد قبا بازسازى كرد.

سمهودى در نيمه قرن ۹ ق. مسجد فضيخ را مشاهده كرده و حضوراً آن را مورد بررسى قرار داده است. وى مساحت مسجد را از شام به قبله و از شرق به غرب ۱۲۱/ ۱۱* ۱۱ دانسته است؛ ولى معلوم نمى سازد كه بناى آن از آثار كيست؟

ميرزا حسين فراهانى، ملك الكتاب ناصرى در سال هاى ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ ه. ق.

مسجد فضيخ را ديده و آن را (در سفرنامه) چنين وصف كرده است:

«مسجدى است بى سقف، با بيست و هفت قدم طول و چهار قدم عرض و آن را در ميان نخلستانى دانسته كه مِلك يكى از اشراف حسنى و شيعى بوده است.»

بناى فعلى (۱۳۹۶ ه. ق.) نسبتاً مخروبه است و مسلّماً مربوط به دوران تسلّط عثمانى ها بر سرزمين حجاز مى باشد. در ذى الحجّه سال ۱۳۹۶ ق. و ۱۴ رجب سال

۱۳۹۷ ق. و روز جمعه سوم شعبان ۱۳۹۸ ق. توفیق زیارت و دیدار مسجد را داشتم. طول آن ۱۹ متر و عرض مسقّف آن ۴ متر است و شبستان های آن دارای ۵ گنبد و یک محراب می باشد. متأسّفانه حیاط مسجد خاکی و دیوارهای فرسوده اش با سنگ سیاه بنا گردیده است و با گچ، روی آن سفیدکاری کرده اند.

مسجد را در میان خرماستانِ «عوالی» دیدم که سه کیلومتر از شهر دور بود و در منطقه ای که اهل محل، آن را «بلاد حاجزه» می خوانند. این منطقه در مجاورت حرّه شرقی جای گرفته و از طریق خیابان «العوالی» که در سال های ۱۳۸۱ - ۱۳۷۹ ق. احداث شده و خیابان «المطار» یا منتهی الیه تقاطع خیابان «ابوذر» با خیابان «درب الجنائز» می توان به آنجا راه یافت. پیکره های ۱- ۶ و ۲- ۶

فصل هفتم: مسجد مصلّی

الف: نخستین نماز عید در اسلام

واقدی، ابن سعد، طبری، ابن اثیر، ابن کثیر، یعقوبی، مسعودی، ابن جوزی از زاد المعاد، به اسناد صحیح روایت می کنند: اوّلین نماز عیدی که محمد صلی الله علیه و آله در مدینه به جای آورد، نماز عید قربان بود.

این عبادت در محلّی برگزار شد که بعدها «المصلّی» نام گرفت و گفته اند: تاریخ انجام آن، پس از غزوه بدر و بنی قینقاع بوده است.

در منابعی چند تقریباً اتّفاق نظر کامل وجود دارد که پیامبر اسلام، نماز عید را در صحرا و فضای باز مناسب- که در آن ایّام منطقه «مناخه» در غرب مسجد النبی بوده- به جای می آورده است. (۱) به گفته یحیی بن داود بن الفرات، هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله برای نماز، به محل مذکور (المصلی) رسید، فرمود:

«هذا مستمطرنا و مصلّانا لأضحانا و فطرنا لا یضیق و لا ینقص منه شی ء» (۲) و به

۱- بخش های صلاه العیدین، الصلاه، فی العیدین از جوامع حدیث: صحیح امام بخاری، کتاب ۱۳ و صحیح مسلم، کتاب ۸ و سنن ابوداود، کتاب ۲ و مسند احمدبن حنبل، جزء ۳ و دیگر منابع حدیث زیدی، اسماعیلی و امامیّه.

۲- «این جا محلّ طلب باران ما برای عید قربان و عید فطر است که نه محیط آن تنگ و نه چیزی از آن کاسته می شود.»

ثبت انس بن مالک، که ابن شبه در اخبارالمدینه به آن استناد کرده، آمده است:

«هذا مجمعنا و مستمطرنا و مدعانا لعیدنا و لفطرنا و أضحانا. فلا یبنی فیه لبنه و لا خیمه». (۱) مورّخان از اوّلین مراسم برگزاری فریضه جماعت، توصیفات مختلفی به رشته تحریر درآورده اند و از آن جمله است آنچه که مشترک گفتارشان است:

«محمّد صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به مصلّی، عصای عَنْزَه- هدیه نجاشی- را در دست داشت؛ یا پیشاپیش پیامبر حمل می کردند.»

پس از انجام فریضه، ایستاده، نه بر فراز منبر، طبق روایات «انس بن مالک» و «ابوسعید خدوری»، خطبه می خواند (۲) و گوسفندی را قربانی می کرد. (۳)

ب: نخستین مکان نماز عید

امام شافعی در الأم و امام بخاری در صحیح، (۴) به مستنداتی اشاره می کنند که در شناخت محل المصلّی کمک شایانی است:

دو راه از مسجد نبی تا مکان برگزاری نماز عید وجود داشته است؛ راه باریک که به «بنی زریق» شهرت داشت و طریق فراختر که آن را «درب السویق» می خواندند.

این دو مسیر در غربی مسجد و بین مناخه و مسجد پیامبر بوده است.

حافظ شیخ الإسلام می گوید:

۱- «این، محل جمع شدن ما و محلّ طلب باران ما و دعوت کننده عید ما برای عید فطر و عید قربان است، نه در آن سنگی بنا گذاشته می شود و نه چادری برپا می گردد.»

۲- «امام بخاری، صحیح، ج ۲، ص ۱۱۶؛ امام مسلم، صحیح، ج ۱، ص ۳۲۵؛ ابوداود، سنن، ج ۱، ص ۱۷۸؛ نسائی، سنن، ج ۳، ص ۱۸۴؛ بیهقی، سنن الکبری، ج ۳، ص ۲۹۶، به نقل از عبداللَّه بن عمر، ابوسعید، عبداللَّه بن سائب، جابربن عبداللَّه و براء بن عازب.

۳- نیز نک: ابن قیم جوزی، زادالمعاد، ج ۱، ص ۱۲۱

۴- کتاب ۱۳، الخروج الی المصلّی بغیر منبر

«و إنّما اختصّ كثير بن الصلت ببناء المنبر بالمصلّى لأنّ داره كانت مجاوره المصلّى». (۱) یعنی مصلی در سمت شمالی و مجاور خانه «کثیر بن الصلت تابعی» قرار داشته که با توجّه به حدیث ابن عبّاس مسلّم خواهد بود:

«أتی یوم العید إلی العلم الّذی عند دار کثیر بن الصلت علی سبیل التقریب للسامع و الاقدار کثیر بن الصلت محدّثه بعد النّبیّ». (۲) امروزه این مکان در سمت جنوبی «باب الشّامی» بنایی آشکار دارد و موقعیّت آن بدون هیچ تردیدی، تاریخی شناسانده شده است.

قدمت بنای مسجد مصلّی، به گفته ابن شبه، به نقل از «ابوغسان الکنانی» که یکی از یاران امام مالک بن انس بوده، مربوط به قرن سوم هجری قمری است. و مسلم بود که پیامبر می خواست آن مکان، زمینی مسطّح و در فضای باز باشد. در آن ایّام «مناخه» (نزدیکترین زمین ها به مسجد بزرگ) دارای این ویژگی بود؛ خصوصیّتی که بعدها به صورت یک سنّت دینی مورد توجّه مسلمانان قرار گرفت؛ اگر چه بعدها دستخوش تفسیرها و برداشت های فقهی گردید که خروج نبی به صحرا:

«لأنّه أبلغ فی التواضع و أوسع للناس»

«لأنّ المقصود فی الخروج إلی الصحرا تكثير النّاس و ذلک يحصل فی الجوامع و إنّما كانوا يخرجون إلی الصحراء لعدم تعدّد الجوامع بخلاف هذا الزمان». (۳)

۱- «همانا کثیر بن صلت، منبر را در مصلّی اختصاص داد؛ چونکه منزل وی در مجاورت مصلّی بود.»

۲- «روز عید به طرف پرچمی که نزدیک خانه کثیر بن صلت بود آمد، به منظور نزدیک تر کردن به شنونده و مقدرتر آن است که محدث نامبرده پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کثیر بن صلت است.»

۳- «به علت آن که بیرون رفتن به صحرا در نماز عیدین در تواضع و فروتنی رساتر و برای مردم وسیع تر است، چون هدف از رهسپار شدن مردم به صحرا فزونی آن هاست و این حاصل می شود در مسجدهای جامع. در حالی که در آن زمان، بر خلاف الآن، مسجدهای جامع متعدد نبود.» نک: فتح الباری بشرح صحیح البخاری، جزء ۷، صص ۳۷- ۳۵، بدرالدّین عینی مُتوفّای ۸۵۵ ه. ق.»

سنّت دیگری که دستخوش تغییرات زمانه گشت، خطبه نماز بود که پیامبر آن را بعد از نماز و بر منبر نمی خواند و بعدها خطبه بر منبر خوانده شد؛ آن هم قبل از نماز:

حافظ ابن حجر عسقلانی نخستین تغییر دهنده این دو سنّت را عثمان بن عفّان دانسته است. (۱) گفته اند:

«أوّل خطب النّاس فی المصلّی علی منبر، عثمان بن عفان» و:

«أوّل من خطب قبل الصلاه عثمان». (۲) و گفته اند: مروان، امیر وقت مدینه نیز چنین کرد (۳) و چون گفتند که، چرا مروان سنت را رعایت ننمود؟ سمهودی در «الوفاء بما یجب لحضره المصطفی» به نقل از عبدالرزاق و او از ابن جریح، از زهری، چنین جواب محقّقان را نوشت که چون: «أوّل من أحدث الخطبه قبل الصلاه فی العیدین معاویه»! (۴) و عیاض بی پرده تر سخن گفته است:

«چون مروان عامل معاویه در مدینه بود!»

پ: مصلّی، غمامه؟

مورّخان و مفسّران و شارحان حدیث، مسجد مصلّی را مسجد غمامه نیز خوانده اند و آن به اعتبار وقوع حادثه ای بوده که تفصیل آن را از منابع حدیث و سنّت چنین می خوانیم:

۱. امام بخاری در صحیح، (۵) به نقل از عبداللَّه بن محمد و او از سفیان، به روایت از

۱- فتح الباری، بشرح صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۲۶۱

۲- به نقل از ابن شبه، ابن المنذر، حسن بصری: نیل الأوطار شوکانی، ج ۳، ص ۳۶۲؛ الأوائل سیوطی و تاریخ الخلفا، ص ۱۱۱؛ محاضره الاوائل سکتواری، ص ۱۴۵

۳- ابن حزم، المحلّی، ج ۵، ص ۸۶؛ بدایع الضیافع، ملک العلماء.

۴- «اولین کسی که خطبه پیش از نماز را در دو عید مرسوم کرد معاویه بود.»

۵- کتاب الوتر، ابواب الإستسقاء، حدیث ۶۸، باب الإستسقاء فی المُصلّی.

عبداللّه بن ابی بکر و او از عباد بن تمیم از عمویش نقل می کند که گفت:

«خرج النّبیّ إلی المصلّی. ستسقی و استقبل القبله فصلّی رکعیتن و قلّب رداءَهُ.». (۱) در حدیث ۶۵ می خوانیم:

«خرج النبیّ یستسقی فتوجّه إلی القبله یدعو و حوّل رداءَه ثمّ صلّی رکعتین جهر فیهما بالقراءَه». (۲) در حدیث ۶۹ به نقل از عبداللّه بن زید انصاری می خوانیم:

«إنّ النّبیّ خرج إلی المصلّی یصلّی و إنّه لمّا دعا أو أراد أن یدعوا استقبل القبله و حوّل رداءه». (۳) ۲. متقی هندی در «کنزالعمّال»، (۴) به استناد منابع حدیث، به روایت از کنانه می گوید:

«قال أرسلنی أمیر من الأمراء إلی ابن عبّاس أسأله عن الإستسقاء فقال ابن عبّاس خرج النبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- متواضعاً متبذّلًا متخشّعاً متضرّعاً مترسّلًا فصلّی رکعتین کما یصلّی فی العید». (۵)

۱- «پیامبر به سوی مصلی رهسپار گردید و طلب باران نمود و رو به قبله ایستاده، دو رکعت نماز گزارد، و ردای خود را وارونه کرد.»

۲- «پیامبر جهت استسقا خارج شد و روی به قبله ایستاده، دعا نمود و ردای خود را وارونه نمود و دو رکعت نماز به جای آورد و در آن دو رکعت آیات را با صدای بلند قرائت کرد.»

۳- «پیامبر جهت نماز خارج شده، رهسپار مصلّی گردید. هنگامی که دعا کرد و یا می خواست دعا کند، روی به قبله می ایستاد و ردای خود را وارونه می کرد.»

۴- ج ۸، ص ۲۸۰، صلاه الإستسقاء.

۵- «گوید یکی از امیران مرا نزد ابن عباس فرستاد تا از او درباره استسقا بپرسم. ابن عباس گفت: پیامبر در حالت خضوع، فروتنی، تضرع، دامن افشانده و با فراخ خارج می گردید و دو رکعت نماز می گزارد؛ همانگونه که در عید نماز به جای می آورد ...»

و به نقل از عبداللّه بن زید المازنی روایت شده است:

«إنّه رأی النّبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- یوم خرج یستسقی فحوّل إلی النّاس ظهره یدعو و استقبل القبله ثمّ حوّل رداءه ثمّ صلّی رکعتین و قرأ فیهما و جهر». (۱) در بعض منابع حدیث، محلّ استسقای دیگری را نزدیک مکانی دانسته است که بعدها به «احجارالزّیت» مشهور گردید:

«عن آبی اللحم قال: رأیت رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- عند أحجار الزیت یستسقی مقنعاً بکفّیه یدعو. قال ...». (۲) این مکان نزدیک «الزوراء» مقبره «نفس الزکیه» و مشهد «مالک بن سنان» می باشد که همگی آن ها نزدیک بازار مدینه؛ یعنی مناخه امروزی یا صحرای محلّ نماز عید پیامبر اسلام است. (۳) بر این اساس معلوم می گردد که مناخه (۴) از «ثنیهالوداع» آغاز می شده و تا محلّه های مصلّی و الجدیده و الحجازیه و المراکشیه امتداد داشته و این امتداد شامل صحرایی می شده است که مقبره نفس زکیه و بنای یادبود احجاز زیت و مسجد فعلی مصلّی را نیز شامل می گشته است. لذا به عقیده مؤلّف حقیر، بین محلّ استسقی و مکان برگزاری نماز عید پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله ای نمی توان در نظر گرفت.

۱- «او پیغمبر را مشاهده نمود؛ روزی که جهت استسقا بیرون رفته بود. پس به مردم پشت کرده، به دعا پرداخت و رو به قبله ایستاد، سپس ردای خود را روی شانه انداخت و دو رکعت نماز به جا آورد و آیه های نماز را با صدای بلند تلاوت می کرد.»

۲- «از ابو لحم روایت است که گفت: پیامبر را کنار احجار الزیت دیدم که استسقا می کرد، در حالی که صورت را با دو دست پوشانده بود و دعا می خواند، گفت: ...» نک: کنزالعمال، متقی هندی، ج ۸، ص ۲۸۰). ابوداود، صحیح ترمذی، مستدرک حاکم، صحیح ابن حبان به نقل از: عمیر مولی ابی اللحم.

۳- مباحث در باره «احجاز زیت» و «مشهد مالک بن سنان».

۴- جمع مناخات/ مبرک الإبل.

اکنون می بایست بررسی کرد، که چه رابطه ای بین غمامه با استسقی و مصلّی وجود داشته است؟

غَمامه در لغت به معنای سحابه (۱) است. این واژه در متن حدیثی از انس بن مالك آمده است؛ بدین معنا که در استسقای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پس از دعای آن حضرت، لکّه ابری در آسمان مدینه پدیدار گردید و سپس باران باریدن گرفت.

امام بخاری در کتاب «صحیح» (۲) حدیث انس را چنین آورده است:

«عن أنس بن مالک أنّ رجلًا دخل المسجد یوم جمعه من باب کان نحو دار القضاء و رسول اللّه قائمٌ یخطب. فاستقبل رسول اللّه قائماً ثمّ قال: یا رسول اللّه هلکت الأموال و انقطعت السبل فادع اللّه یغیثنا فرفع رسول اللّه یدیهِ ثمّ قال اللّهمّ أغثنا، اللّهمّ أغثنا، اللّهمّ أغثنا. قال أنس و لا ـ واللّه ما نری فی السماء من سحاب والاـقرعه؟؟؟ و ما بیننا و بین سلح من بیت و لا دار قال فطلعت من ورائه سحابه مثل النرس فلما توسطت السماء انتشرت ثمّ أمطرت فلا و اللّه ما رأینا الشمس ستاً ثمّ دخل رجلٌ من ذلک الباب فی الجمعه و رسول اللّه یخطب فاستقبله قائماً فقال: یا رسول اللّه هلکت الأموال و انقطعت السُّبل فادع اللّه یمسکها عنّا قال فرفع رسول اللّه یدیه ثمّ قال: اللّهمّ حو إلینا و لا علینا اللّهمّ علی الآکام و الظراب و بطون الأودیه و منابت الشجر قال: فأطعت و خرجنا نمشی فی الشمس قال: شریک سألت أنس بن مالک أ هو الرجل الأول؟ فقال: ما أدری». (۳)

۱- نک: لکّه ابر.

۲- صحیح، استسقاء، دعوات، حج، ادب. و نیز نک: فصول استسقا. و همچنین: ابن ماجه، سنن، اقامه، استسقاء. و: دارمی، صحیح، استسقاء. و: نسائی، سنن، استسقاء. و: احمدبن حنبل در مسند، ج ۴، ص ۲۳۵، ۲۳۶

۳- «از انس بن مالک نقل است که مردی روز جمعه از درِ روبه روی دار القضا وارد مسجد شد، در حالی که پیامبر ایستاده بود و خطبه می خواند. پس رو به رسول اللّه ایستاده، گفت: یا رسول اللّه، اموال از میان رفت و راه ها بسته شد، پس از خداوند بخواه ما را نجات دهد. رسول اللّه دستان خود را بلند کرد و گفت: پروردگارِ ما! ما را یاری ده. خداوندا! ما را یاری ده. خداوندا! ما را یاری ده. انس گفت: به خدا سوگند که حتی پاره ای ابر در آسمان نمی بینم و بین ما و کوه سلع، خانه و منزل دیده نمی شود. گفت: پس آنگاه ابری انبوه از پشت وی ظاهر شد و هنگامی که به وسط آسمان رسید پراکنده شد. آنگاه باریدن گرفت. به خدا سوگند تا ۶ روز خورشید را ندیدم. سپس مردی از همان در، در روز جمعه، در حالی وارد مسجد شد که رسول اللّه صلی الله علیه و آله خطبه می خواند روبه روی او ایستاد و گفت: یا رسول اللّه، اموال از میان رفت و راه ما بسته شد. پس، از خدا بخواه که این محنت را از ما دور گرداند. گفت: پس رسول اللّه دست ها را بالا برد و گفت: خداوندا! بر احوال ما و نه علیه ما بر دشت و هامون و میان درّه ها و باغ ها. گفت: پس اطاعت کردیم و بیرون آمدیم و در آفتاب قدم زدیم. شریک گفت: از انس بن مالک پرسیدم: آیا او همان مرد اول است؟ پس گفت: نمی دانم ...».

حدیث یادشده، گویای استسقایی است که پیامبر دعای آن را در مسجد خود بیان داشته، نه در صحرا. و این نشانه آن است که استسقاهای متعدّدی در میان بوده است؛ یکی روز جمعه هنگام قرائت خطبه. دوم در مصلّی. سوم هنگام نشستن بر منبر. چهارم هنگام نشستن در مسجد. پنجم نزد احجار زیت در نزدیکی های الزّوراء. ششم در یکی از غزوات (۱) ولی پدیدار شدن لکّه ابر بر فراز صحرا که همان فاصله بین کوه سلع و مسجد می باشد، رخ داده است. در حدیث ابن عمر می خوانیم:

چون باران ببارید، پیامبر تبسّمی کرد و گفت:

«للّه درّ أبی طالب لو کان حیّاً قرّت عیناه من الّذی نیشدنا قوله؟

علی بن ابی طالب به پا خاست و گفت: «یا رسول اللّه کأنّک أردتَ:

وابیضّ یستقی الغمام بوجهه ثمالُ التیامی عِصمهٌ لِلْأرامِل»

(۲)پیامبر فرمود: «آری منظورم همین شعرها بود.» (۳)

۱- ابوعبداللّه بن قیم جوزی، زادالمعاد فی هدی خیر العباد، ج ۱، صص ۱۲۸- ۱۲۶

۲- «خدا به ابوطالب جزای خیر دهد، اگر زنده بود خوشحال می شد. آن کیست که گفته او را برای ما بازگو نماید؟ علی ابن ابی طالب به پاخاست و گفت: یا رسول اللّه مثل این است که بخواهی بگویی ...»

۳- امام بخاری، صحیح، ابواب الإستسقاء، حدیث ۵۱؛ متقی هندی، کنزالعمال، ج ۸، صص ۲۸۲ و ۲۸۳، حدیث ۱۹۳۵

به هر حال کلمه «غمامه» در بعضی روایات جایگزین لغت «سحابه» در حدیث انس بن مالک شده است. یا به استناد شعر ابوطالب و یا چون پس از دعای استسقا، لکّه ابری در آسمانِ صاف مدینه پدیدار شده است. مکان استسقی و مصلّی را غمامه نیز خوانده اند و این نامی است که در کتاب های قدما از آن نشانی نیست و معلوم می گردد که شهرت و عمومیّت آن جدید است.

ت: بنای مسجد مصلّی

سمهودی در «الوفاء بما یجب لحضره المصطفی» (۱) نظر می دهد که بنای مسجد مصلّی (/ غمامه) مربوط به دوران عمربن عبدالعزیز در خلال سال های ۹۱ تا ۹۳ ه. ق.

است.

عزّالدّین شیخ حرم نبوی در سال ۷۶۰ ه. ق. و مقارن با عهد ناصر حسن بن قلاوون صالحی، مسجد را تعمیر و مرمّت کرد.

در سال ۸۶۱ ه. ق. امیر بردیک معمار از فرمانروایان اشرف سیف الدّین اینال (متوفّای ۸۶۵ ه. ق.) از «ممالیک برجی مصر» بار دیگر آن را بازسازی نمود.

در قرن سیزده، و بنا به متن کتیبه چوبی موجود در دیوار قِبلی مسجد؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، إِنَّما یَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ ...» «اللّهمّ شفّع النّبیّ فی مجدده السلطان عبدالمجید خان عزلغره؟؟؟» سلطان وقت عثمانی آن را بساخت. تا این که در قرن ۱۴ ه. ق.

بنای مسجد به دست سلطان عبدالحمید ثانی دوباره سازی گردید که تا کنون پابرجاست.

در سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. توفیق مشاهده مسجد مصلّی را یافتم. این مسجد نزد اهل مدینه، بیشتر به «غمامه» شهرت دارد و علی بن موسی در «وصف المدینه المنوّره»، (۲) به همین نام از آن یاد کرده است. اولًا: آن را در قسمت باب مصری دانسته که زمین حدّ فاصله بین آن تا مسجد مصلّی، خاکی بوده است، (ص ۸). ثانیاً در بیان اهمیّت آن، به این گفته بسنده می کند که در مدینه نماز جمعه تنها در سه مسجدِ نبی، قبا و غمامه

۱- رسائل فی تاریخ المدینه، ص ۱۷۷

۲- همان، ص ۴۲

اقامه می شده است، (ص ۴۱).

بنای مسجد ۲۶ متر طول، ۱۳ متر عرض و ۱۲ متر ارتفاع دارد. دیوارهای ساخته شده از سنگ های ضخیم سیاه، حدود ۵/ ۱ متر ضخامت دارد. دارای محرابی سنگی و مناره ای بلند در رکن شمال غربی مسجد است. مسجد، گنبدی بزرگ دارد که در دو سوی شرقی- غربی و موازی آن در سمت شامی، پنج گنبد کوچک از آثار عثمانی ها آن را احاطه کرده اند. نک: پیکره های ۱- ۷ و ۲- ۷

فصل هشتم: مسجد ذباب

الف: کوه ذباب

یـاقوت حموی در «معجم البلـدان» ذبـاب را نـام کوهی در مـدینه می دانـد و به گفته عمرانی، نـام پرنـده ای است که به ضـبط حازمی، «ذِباب» تلفّظ می شود.

ابن اثیر در النّهایه، ذیل مادّه ذباب، به نقل از هروی می گوید:

ذباب به معنای شوم و یا قسمت بُرنده شمشیر می باشد.

و از ابن موسی به متن حدیثی اشاره می کند که به استناد آن، «ذباب» به معنای زنبور عسل نیز آمده است. به هر حال «ابن اثیر» در این که ذباب نام کوهی کوچک در مدینه است، تردیدی به خود راه نمی دهد.

فیروزآبـادی در «المغـانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۱۴۶)، هم عقیـده بـا دیگر مورّخان، ذباب را درتلفّظ چون غُراب وکِتاب دانسته، صریحاًمی نگارد: «جبلٌ بالمدینه».

مقـدّم بر همه مجامع لغت، کتاب: بلادالعرب، اثرِ حسن بن عبـداللّه اصـفهانی است که در دهه نخست قرن سوم هجری نگاشـته شده است. اصفهانی چون از کوه های مدینه یاد می کند، در صفحه ۳۵ می نویسد:

«اُحد و عَیْرٌ و الجماءُ و ذُباب بالمدینه و قربها».

و البکری موقعیت جغرافیایی آن را دقیق تر بر ما می شناساند که: «ذُباب ... أسفل من

ثنیّه المدینه». (۱) این کوه کوچک در شمال مدینه، حدّ فاصل مدینه و کوه احد، در مشرق کوه سلع واقع شده است و نباید آن را با دیگر ارتفاعاتی که به نام ذباب در سرزمین نجد و حجاز وجود دارد و هَمْدانی در «صفه جزیره العرب» به آن ها اشاره کرده، اشتباه نمود.

ابن زباله و ابن شبه از عبدالرّحمان الأعرج روایت می کند که رسول اسلام بر فراز کوه ذباب نماز به جای آورد و در سندی دیگر از ربیع بن عبدالرحمان بن ابی سعید خدری گفته شده است:

در روزهای سختِ قبل از نبرد خندق، بر کوه ذباب، قُبّه ای (/ چادری) بر افراشته بودند تا محمّد صلی الله علیه و آله بر امر تقسیم نیروها و کندن خندق ها نظارت کند ... و شاید این اشاره، بعضی از محقّقان بزرگ اخبار مدینه؛ از جمله مطری را به اشتباه انداخته است که مسجد فتح را در دامنه کوه سلع، همان مسجد ذباب تصوّر کنند؛ در حالی که دو کوه سلع و ذباب، اگر چه در غزوه خندق، دو مرکز مهمّ تجمّع مسلمانان بوده و هر دو به اعتباری در شمال غربی ثنیهالوداع و در مسیر خندق است؛ ولی بنا به پژوهش سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» و مستندات تاریخی، که مورد مراجعه مؤلّف حقیر بوده، «ذباب» در مسیر شامی مدینه و در ناحیه شمالی ثنیهالوداع و مسجد فتح در دامنه شرقی کوه سلع قرار دارد.

البتّه به عقیده مؤلّف حقیر، ممکن است نام ذباب بعدها به علّتی به کوه کوچکِ مذکور اطلاق شده باشد. در روایت ابو غسان می خوانیم: ذباب مردی بود از اهالی یمن و نماینده مروان، که چون اختلافی بین او و یکی از انصار روی داد، ذباب مرد انصاری را تا مدینه تعقیب کرد و در مدینه او را به قتل رسانید. مروان پس از خبردار شدن، دستور داد او را بکشند و بر بالای کوه مذکور آویزان کنند.

ابن شبه به نقل از ابوغسان روایت می کند که ملوک کشته شده را بر فراز کوه ذباب

۱- نک: «معجم ما استعجم»، جزء ۲، ص ۶۰۹، چاپ مصطفی اسقا، قاهره، لجنه تألیف و الترجمه و النشر، ۱۹۴۷ م.

آویزان می کردند؛ تا این که هشام بن عروه به زیاد بن عبیداللَّه حارثی گفت:

«یا عجباً یصلّبون علی مضرب قبّه رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- ...». (۱) ولی در مأخذی دیگر:

عایشه به نقل از حارث بن عبدالرّحمان، به مروان بن حکم، که کشته ذباب را بر فراز کوه آویزان کرد، گفت:

«موقف صلّی علیه رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و اتخذته مصلباً». (۲)

ب: بنای مسجد ذباب

آنچه مسلّم است، چه به اعتبار قبّه گاه محمّد صلی الله علیه و آله در روزهای خندق و چه به مناسبت محلّ نماز محمّد صلی الله علیه و آله، ذباب مورد احترام زائران و توجّه محقّقان اسلامی است. این احترام و توجّه موجب گردید از قرن ها پیش، بر فراز کوه، مسجدی بنا نهادند که یادآور روزهای حیات پیامبر صلی الله علیه و آله گشت.

این بنا، به گفته مؤلف «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۳۹۵)، غیر از مسجدی است که به نام فتح بر بلندی های دامنه کوه سلع قرار دارد و موجب اشتباه بعضی از پژوهندگان شده است؛ زیرا به گفته ایشان، پیامبر: «صلّی علی ذباب جبل المدینه»؛ (۳) در صورتی که: «و جلس فی مسجد الفتح و دعا فیه». (۴) ابوعبداللَّه اسدی در «الأماکن الّتی تزار فی المدینه الشریفه» می نویسد: به زیارت

۱- «شگفتا که به صلیب می کشانند در محل بارگاهی که پیامبر در آنجا نماز می گزارد ...»

۲- «جایگاهی که رسول اللَّه بر آن نماز گزارد، آن را قتلگاه قرار داده اند.»

۳- «بر کوه ذباب نماز به جای آورد و آن کوهی در مدینه است.»

۴- مسجد فتح، میدان نبرد خندق، همین کتاب.

مسجد ذباب نائل شده است. زین مراغی در ۸۰۰ ه. ق. آن را مخروبه یافته، بعدها در سال ۸۴۵ ه. ق. به همّت «امیر جانبک نیروزی» بنای آن احیا شده است.

در بعضی از اوراق و نوشته های تاریخی، اشاره شده است که مسجد ذباب را «الرایه» خوانده اند.

مسجد الرایه (/ پرچم) بی تردید، همان مسجد ذباب است و شاید به اعتبار واقعه ای باشد که واقدی آن را در «الحرّه» بیان کرده است. واقدی می نویسد:

«وقتی سپاهان مدینه برای جنگ حرّه بالای خندق صف بسته بودند، یزیدبن هرمز امیر موالی روی کوه ذباب پرچم مدنی ها را به اهتزاز در آورده بود.»

علی بن موسی در رساله «وصف المدینه المنوره» که نسخه خطی آن به شماره ۳۱۶۹۰/ ۱۶۴۴ در دارلکتب والوثائق القومیه قاهره، قسمتِ مربوط به تاریخ، مورد مطالعه حقیر قرار گرفت. به نکته بس ظریفی اشاره کرده که متأسفانه مأخذ آن را ثبت ننموده است. علی بن موسی می گوید که مسجدالرّایه را دیده است و آن مسجدی است که بر روی کوه ذباب بنا شده و یادآور وقتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله چون قصد غزایی را می نمود، پرچم اسلام را بر فراز کوه ذباب می افراشت تا نشانه قصد و عزم وی باشد و خبری برای مسلمانان.

ابراهیم رفعت پاشا نیز مسجد ذباب را زیارت کرده است و موقعیت آن را در «مرآت الحرمین» به دقّت و صحت- و مطابق نوشته های کتب معتبر قدیم و مربوط به اخبار مدینه از مراغی تا سمهودی- وصف کرده و نشانی آن را در قسمت چپ طریق شامی دانسته است.

این جانب در سال های ۱۳۹۶/ ۱۳۹۸ ه. ق. موفّق به مشاهده و زیارت مسجد ذباب شدم؛ آن مسجدی کوچک بر فراز کوه ذباب بود و از دامنه کوه تا قسمت های فوقانی آن به محاصره مساکن و مساکین مدینه در آمده است و کاملًا کوه را پوشانده اند. طیّ راه از دامنه کوه تا محلّ مسجد، با عبور از داخل منازل مذکور ممکن شد. متأسفانه منطقه مسکونی ذباب مملو از کثافات حیوانات اهلی و خرابه های بینوایان است.

بقایای بنای مسجد به صورت یک اتاق کوچک ۴* ۴ متر در آمده که دیوارهای آن

۶ متر ارتفاع دارد و دیوارهای آن کاملًا با گچ سفید روکاری شده است؛ به نحوی که از دور بر فراز کوه نشانی آشکار دارد.

مسجد میان خانه مخروبه ای جای گرفته و حیاط کوچک آن در قسمت شرق، حدوداً متصل به کوه سلع قرار داشت.

زمین مسجد با زیلو و حصیر پاره پاره مفروش بود و تنها یک فقیر پیر در مدخل آن در انتظار زائران اندک، از مسجد حفاظت می کرد. وقتی سؤال کردم:

«آیا زائران به این مکان که به چنین غربتی افتاده است، می شتابند؟» گفت:

«بسیار بسیار کم؛ و کسی از اهمیّت این محل خبر ندارد؛ مگر بعضی ها؛ و اگر هم بدانند راه آمدنش را نمی دانند.»

آن غربت و سادگی و خرابه بنای مسجد، مرا بیش از پیش با تاریخ بی تفصیل اسلام مرتبط نمود! نک: پیکره های ۱- ۸و ۲- ۸

فصل نهم: مسجد اجابه

الف: دعا و اجابت

طایفه «بنومعاویه بن مالك بن عوف بن عمرو بن عوف» قبل از اسلام، در شرق یثرب منزل گزیدند. این طایفه از اوس، غیر از طایفه معاویه بن عمر بن مالك بن نجار و «بنوحدیله خزرجی» است، که در کنار چاه حاء به سر می بردند.

انصار بنومعاویه که شخصیّت های برجسته ای چون جَبْر بن عتیك و حارث بن قیس و مالك بن نمیله ... در میان ایشان می زیست، در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله در شهرك خود مسجدی برپا نمودند که به سنّت اولیّه، نام آن را با عنایت به نام طایفه خود، «بنومعاویه» می خواندند؛ تا این که:

۱. مسلم در صحیح (۱) به نقل از ابوبکر بن ابی شیبه و او از عبداللّٰه بن نُمَیر، به روایت از عامربن سعد، این واقعه تاریخی- دینی را ثبت کرده است که:

«إنّ رسول اللّٰه أقبل ذات یوم من العالیه حتّی إذا مرّ بمسجد بنی معاویه، دخل فرکع رکعتین و صلّینا معه و دعا ربّه طویلًا. ثمّ انصرف إلینا فقال- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم-: سألت ربّی ثلاثاً فأعطانی اثنتین و منعنی واحده سألت ربّی أن لایُهْلك أمّتی بالسَّنه فأعطانیها و فسألته أن لا یهلك أمّتی بالغرق

۱- صحیح مسلم، کتاب الفتن و شرح النووی، جزء ۱۸، ص ۱۴

فأعطانيها فسألته أن لا يجعل بأسَهُم بينهم فمنعنيها». (۱) ۲. مالك بن انس در «الشعب الموطّأ»، (۲) اهتمام محمد فؤاد عبدالباقی از عبداللَّه بن عبداللَّه بن جبر ابن عتیک گفته است:

«جاءنا عبداللَّه بن عمر فی بنی معاویه و هی قریه من قری الأنصار فقال: هل تدرون أین صلّی النّبیّ – صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم – فی مسجدکم هذا؟

فقلت له: نعم و أشرْتُ له إلی ناحیه منه. قال: هل تدری ما الثلاث الّتی دعا بهنَّ فیه؟ فقلت: نعم. قال: فاخبرنی فقلتُ: دعا بأن لا یظهر علیهم عدواً من غیرهم و أن لا یهلکهم بالسِّنین فاعطیهما و دعا بأن لا یجعل بأسَهُم بینهم فمنعها، قال: صدقت. قال ابن عمر: فلن یزال الهرج إلی یوم القیامه». (۳) عبدالباقی در ذیل حدیث، «لا یجعل بأسَهُمْ بینهم» را «أی الحرب و الفتن و الإختلاف» معنی کرده است.

۳. متن دعا و اجابت آن به استثنای اجابتِ «لا یجعل بأسهم بینهم» در غالب کتاب های حدیث و ذیل فصل «الفتن» ذکر شده است و اگر چه به مکان آن اشاره

۱- «روزی رسول اللَّه از العالیه می آمد. هنگامی که به مسجد بنومعاویه رسید، وارد آن شد و دو رکعت نماز گزارد و ما با او نماز گزاردیم و او مدتی طولانی به درگاه خداوند خود دعا کرد. پس پیامبر رو به ما کرد و گفت: سه چیز از خدایم خواستم؛ دو چیز را اجابت کرد و از یکی منعم نمود. از او خواستم امت مرا با خشک سالی نمیراند پس اجابت نمود آن را، از او خواستم امت مرا با غرق شدن نمیراند، پس اجابت نمود آن را، از او خواستم که بین امت من جنگ و ستیز نباشد، پس این را از من منع کرد.»

۲- کتاب قرآن، ص ۱۵۰، حدیث ۳۵

۳- «عبد اللَّه ابن عمر به بنی معاویه، که دهکده ای از دهکده های انصار است، نزد ما آمد و گفت: آیا می دانید پیامبر در کجای مسجد شما نماز گزارد؟ به وی گفتم: آری و اشاره کردم به گوشه ای از مسجد. گفت: آیا می دانی سه دعایی که کرد چه بود؟ گفتم: آری. گفت: پس خبرم کن. گفتم: دعا کرد که دشمنی را جز از خودشان بر آنان آشکار ننماید و آنان را با خشکسالی نمیراند که این دو را اجابت کرد و دعا کرد که میانشان ستیزه نباشد، پس این را منع کرد. گفت: راست گفتی. عبداللَّه بن عمر گفت: پس هرج و مرج تا روز قیامت ادامه دارد.»

نکرده اند ولی کاملًا مطابق و مؤیّد آن است:

احمدبن حنبل در جلد پنجم «مسند» آن را از معاذبن جبل چنین ثبت کرده است:

«عن معاذ قال: صلّی النّبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- صلاه فأحسن فیها الرکوع و السجود و القیام فذکرت ذلک فقال هذه صلاه رغبه و رهبه، سألت ربّی فیها ثلاثاً فأعطانی اثنین و لم یعطنی واحده سألته أن لا یقتل أمّتی بسنه جوع فیهلکوا فأعطانی و سألته أن لا یسلّط علیهم عدوّاً من غیرهم فأعطانی و سألته أن لا یجعل بأسهم بینهم فمنعنی». (۱)

ب: بنای مسجد اجابه

آنچه مسلّم است، مسجد بنو معاویه و یا به اعتبار اجابت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مسجد اجابه، یکی از آثار مدینه اسلام و یادآور سجده و دعای محمّد صلی الله علیه و آله است.

مؤلّف کتاب «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» (ص ۴۰۲)، که به نظر می رسد از خامه ابواسحاق حربی در قرن ۳ ه. ق. باشد، از مسجد اجابه ذیل فصل «مساجد النّبی صلی الله علیه و آله بالمدینه» با عنوان بنی معاویه یاد کرده، تصریح می کند:

محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله در آن مکان، نماز گزارد.

ابن نجّار (متوفّای ۶۴۳ ه. ق.) در «اخبار مدینه الرّسول» (ص ۱۱۶)، پس از شرح و توصیف بنای مسجدهای معمور مدینه، به بنای مسجد اجابه اشاره می کند که در زمانش، به استثنای آثاری از ستون ها و محراب زیبا، بقایایی از مسجد نیافته است.

این وضعیّت بنا تا زمان حیات سمهودی (متوفّای سال ۹۱۱ ه. ق.) باقی ماند و آثار

۱- «از معاذ نقل است که گفت: پیامبر نمازش را خواند و رکوع و سجود و قیام آن را به نحو احسن به جا آورد. پس علت این را جویا شدم. گفت: این نماز رغبت و وحشت است که در آن از خدای خویش سه چیز خواستم که امت را از خشکسالی هلاک نگرداند، پس این را اجابت نمود و از او خواستم که میانشان ستیز نباشد که منعم کرد.» نک: صص ۲۴۳، ۲۴۷، و ۲۴۸ و نیز ابن ماجه، ۹ فتن. ابوداود، ۱ فتن. ترمذی، ۱۴ فتن.

مخروبه زمان ابن نجّار پس از گذشت حدود ۲۵۰ سال، دستخوش فرسودگی ها و خرابی های بیشتر گردید؛ به نحوی که سمهودی خود در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» به آن تصریح کرده و از نزدیک مشاهدات خود را چنین نگاشته است:

«آثار بسیار کمی از آنچه ابن نجّار در مورد محراب و ستون های مسجد گفته بود، مشاهده کردم. پس از رعایت دقّت، [به این نتیجه رسیدم که] طول بنا از شرق به غرب ۲۵ ذراع و از شمال به جنوب ۲۰ ذراع بوده است.

در سال ۱۳۰۳ ه. ق./ ۱۸۸۵ م. علیّ بن موسی از مسجد اجابه دیدن کرده است؛ ولی متأسّفانه در رساله «وصف المدینه المنوّره» وصفی از موقعیّت ساختمانی بنا ارائه نداده و همینقدر در صفحه ۴۶ گفته است:

« [این مسجد] بین باغستان های حرّه شرقی مدینه بر مکانی مرتفع واقع شده است.»

وی در دو موضع؛ مسجد اجابه را یکی از نشانه های تعیین حدود شرقی بقیع و در فصلی دیگر یکی از نشانه های حدود ابواب حصار شهر مدینه می خواند.

ابراهیم رفعت پاشا در طول سال های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۵ ه. ق. با آن که مسجد اجابه را زیارت کرده، ولی متأسّفانه توصیفی از وضعیّت بنا ارائه نداده و تنها به ذکر گفته های سمهودی بسنده کرده است.

آنچه عیان است، بنای مسجد اجابه در زمان عثمانی ها دوباره سازی شده بود و قبل از بنای جدید سعودی ها، دارای ۱۰ متر طول و ۸ متر عرض و گنبدی بوده است.

بنای فعلی مسجد اجابه، احیا شده بنای قدیمی توسّط اداره اوقاف مدینه است که در شرق شهر و حدود پانصد متری مسجد نبی واقع است.

مؤلّف حقیر در جستجوی مکان مسجد، با مشکلات و ناراحتی های زیادی مواجه شد. جهت رفتن به مسجد اجابت (/ الاجابه/ بنی معاویه) دو مسیر از مرکز شهر وجود دارد؛ می توان از شارع عبدالعزیز به طریق منتهی الیه شرقی دیوار شمالی بقیع ره سپرد و از آنجا به طرف شمال به منطقه بنی معاویه رسید. در قسمت غربی مسجد، چاهی به نام «شمّ» مشهور عموم است. دوم از نیمه راه شرقی شارع المطار در مسیر جادّه فرعی آن، که به سمت جنوب کشیده شده، مسجد نمایی عیان دارد.

مسـجد اجابت در میان محلّه بسـیار فقیرنشـین، خصوصاً از سیاهان مهاجر واقع شده است. مؤلّف حقیر توفیق چهار دیدار از این مسجد را در سال های ۱۳۹۵/ ۱۳۹۸ ق. به دست آورد.

بنای مسـجد- چنانچه از تصاویری که از آن تهیّه کرده ام، مشـهود است- ساختمانی است مربّع و بـدون حیاط؛ دارای مناره ای به سبک جدید که هم شکل غالب مناره های جدیدالاحداث مساجد حجاز و نجد در عصر سعودی ها است. نک: پیکره ۱- ۹

فصل دهم: مسجد بنوحارثه

بنوحارثه بن الحارث ابن الخزرج الاصغر بن عمرو بن مالك بن الأوس بن حارثه، طایفه ای از انصار مدنی بودند که نخست با «بنوعبدالأشهل» هم منزلگاه بودند و پس از اسلام، به منطقه شمالی منازل «بنوعبدالأشهل» در پشت «حره واقم» کوچ کردند و در آنجا سکونت گزیدند. (۱) بنوحارثه، با شخصیّت های مشهوری چون ابوعبس بن جبر، مسعود بن عبد سعد، ابوبردهبن نیار- دایی براء بن عازب- ایفاگر نقش های مهمی در سال های حیات مدنی مسلمانان بودند. (۲) منطقه مسکونی بنی حارثه در امتداد عریض تا وادی قنات، سرزمین گسترده ای از شمال و شرق مدینه را شامل می شدند. خانه شیخان که توقّفگاه مسلمانان در مسیر راه نبرد احد بوده، میان خانه های آنان جای داشته است.

ابن شبه به نقل از حارث بن سعد ابن عبید حارثی؛ و ابن زباله به روایت از ابراهیم بن جعفر گفته اند:

۱- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، جزء ۳، ص ۸۶۵

۲- ابن سعد، طبقات الکبری، جزء ۲، ص ۲۳؛ ابن حبان، الثقات، ج ۳، ص ۴۳۱؛ ابن حجر عسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۲۷۸؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۲

«إنّ النّبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- صلّی فی مسجد بنی حارثه». (۱) مسجد بنی حارثه در کنار جادّه احد واقع شده است و مجاور سمت غربی آن، «قلعه المستراح»- که توسّط عثمانی ها ساخته شده- قرار دارد. (۲) ابراهیم بن علی العیاشی در «المدینه بین الماضی و الحاضر» (ص ۳۷۳)، بنای مسجد بنی حارثه را مورد شناسایی قرار داده و از آن عکسی تهیه کرده است که نشان می دهد تا سال ۱۳۹۰ ه. ق. قلعه عثمانی (/ المستراح/ استراحتگاه) به صورت بنای مخروبه موجود بوده است.

در ۱۳۹۵ ه. ق. مؤلّف حقیر ملاحظه و مشاهده نمود که بنای مسجد بنی حارثه توسّط اداره اوقاف مدینه نوسازی شده و مورد توجّه زائران و نمازگزاران است.

آثار قدیمی قلعه در کنار بنای مسجد همچنان باقی بود و این خود نشانه ای از تطبیق مدینه گذشته و امروز به شمار می آید. نک: پیکره ۱- ۱۰

۱- «پیامبر در مسجد بنی حارثه نماز گزارد.» نک: سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی، جزء ۳، ص ۸۶۵

۲- علی بن موسی، وصف المدینه المنوّره، ص ۴۶

فصل یازدهم: مسجد بنوظفر

بنوظفر بن الخزرج بن عمرو ابن مالك بن الأوس بن حارثه، با شخصیّت هایی چون قتادهبن نعمان و خالـدبن نعمان، طایفه ای از انصار، بودنـد که در شـرق قبرسـتان بقیع در حرّه واقم منزل گزیدند. (۱) این شـهرک که در منطقه جنوبی چاه مرق و خانه های بنوعبدالأشـهل مجاور وادی مهزور بنا گردیـد، در زمان محمد صـلی الله علیه و آله از مسـجدی برخوردار بود و طبق روال قبایل و طوایف، آن را مسجد بنی ظفر می خواندند.

شهرت این مسـجد در تاریـخ مـدینه بـدان است که ابن شـبه به نقـل از حارث بن سـعیدبن عبیـد و یحیی به روایت از جعفر بن محمودبن محمّدبن سلمه گفته اند:

«إنّ النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- صلّی فی مسجد بنی ظفر». (۲) قرطبی در «الجامع لأحکام القرآن» ذیل آیه: فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤلاءِ شَهِیداً (۳) به حدیثی اشاره می کند که بعدها یکی از منابع اهمیت

۱- ابن حزم، جمهره انساب العرب، ص ۳۴۲؛ ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، جزء ۲؛ سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۱، ص ۱۹۲

۲- «پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد بنی ظفر نمازگزارد.» نک: سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۸۲۷

۳- نساء: ۴۱

مکان بنی ظفر در تاریخ و آثار مدینه گردید:

«ذکر أبو اللیث السمرقندی حدّثنا الخلیل بن أحمد قال: حدثنا ابن منیع، قال:

حدّثنا ابن کامل، قال: حدّثنا فضیل عن یونس عن محمدبن فضاله عن أبیه:

إنّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أتاهم فی بنی ظفر فجلس علی الصخره الّتی فی بنی ظفر و معه ابن مسعود و معاذ و ناس من أصحابه فأمر قارئاً یقرأ حتّی أتی علی هذه الآیه: فکیف إذ جئنا من کلّ أمّه بشهید ... بکی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- حتی اخضلّت وجنتاه فقال یا ربّ هذا علی من أنا بین ظهرانیهم فکیف من لم أرهم». (۱) این حدیث را حافظ ابن کثیر در «تفسیر القرآن العظیم» (ج ۲، ص ۲۶۹)، به استناد ابن ابی حاتم از طریق الصلت بن مسعود الجحدری، فضیل بن سلیمان، یونس بن محمدبن فضاله انصاری ثبت کرده است.

عبداللَّه ابن مسعود که خود در این واقعه با پیامبر بوده، ماجرا را بدون آن که به مکان آن اشاره کند، یاد کرده است و محدّثان از او روایت کرده اند.

امام بخاری درصحیح، فضائل القرآن (ج ۶، ص ۲۴۱) گوید: عبداللَّه بن مسعود گفت:

«قال لی النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- اقرأ علیّ. قلت: یا رسول اللَّه أقرأ علیک ا نزل؟ قال: نعم. إنّی أحب انّ السمعه من غیری. فقرأت سوره النساء حتّی أتیت إلی هذه الآیه: فکیف إذا جئنا ... قال: حسبک الآن، فإذاً

۱- «ابو اللیث سمرقندی گفت: خلیل بن احمد می گفت: ابن منیع به من گفت، ابن کامل به ما گفت، فضیل به نقل از یونس، به نقل از محمد بن فضاله، به نقل از پدرش گفت: پیامبر نزد آنان به بنی ظفر آمد و روی صخره ای که در بنی ظفر بود نشست و با او، ابن مسعود و معاذ و جمعی از صحابه همراه بودند. پس دستور داد قاری قرآن تلاوت کند، تا به این آیه رسید. فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ ...، چگونه خواهد بود اگر از امّتی شاهدی بیاوریم. رسول اللَّه صلی الله علیه و آله گریست تا گونه هایش تر شد و گفت: خدایا! این از میان کسانی است که من در جمعشان هستم، پس چگونه خواهد بود کسانی را که نخواهم دید.» نک: ج ۲، ص ۱۷۶۷، چاپ دارالشعب.

عیناه تذرفان.» (۱) ابن نجّار در اخبار مـدینه الرسول، مسجد بنی ظفر را با نام البغله یاد کرده است و مطری در تاریـخ المـدینه گفته است:

وجه تسـمیه مسـجد به البغله (/ استر) بـدان جهت است که در مسـجد ردّ پای قاطر پیامبر روی سـنگی به جای مانده است. ولی علیّ بن موسـی در وصـف المـدینه المنوّره (ص ۱۱)، وجه نامگـذاری مسـجد مزبور را به بغْله بـدان لحـاظ دانسته که «مـدفن الدلدل بغله سیّدنا النّبیّ». (۲) ابراهیم بن علیّ العیاشی در «المدینه بین الماضی و الحاضر»، مسجد بنی ظفر را با نام «المائده» می شناساند. ابراهیم رفعت پاشا مسـجد المائده را در شرق بقیع زیارت و مشاهده کرده و توصیفاتی از آن در «مرآت الحرمین» (ج ۱)، آورده که با شناسنامه ارائه شده از جانب ابراهیم عیاشی مطابقت ندارد.

در هر صورت بنی ظفر یـا البغله یـا المائـده مورد توجّه تـاریخی مسـلمانان بوده و در خلاـل قرن ها، تخریب و تجدیـد بنا شـده است.

سمهودی در اواخر قرن نهم تصـریح می کند که آثار مخروبه مسـجد را دیده و در سـمت راست محراب، سنگ نبشته ای یافته که بر آن چنین نقر کرده بودند:

«.. خلّد اللّه ملک الإمام ابن جعفر المنصور المستنصر باللّه امیرالمؤمنین عمر سنه ثلاثین و ستمائه». (۳)

۱- «پیـامبر به من گفت: برای من تلاوت کن. گفتم: یا رسول اللّه آیا «انزال» را تلاوت کنم؟ گفت: آری. دوست دارم آن را با صـدای کس دیگری بشـنوم. پس سوره النسـاء را تلاوت کردم تا به این آیه رسـیدم: فَکَیْفَ إِذا جِئْنا ...، پس چگونه است اگر بیاورم ... گفت: دیگر بس است در آن حال از چشـمانش اشک می بارید.» نک: مسـلم، صحیح، باب فضل استماع القرآن، ج ۲، ص ۱۹۵. همچنین: طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۵۵، ترجمه فارسـی. و نیز: ابوالفتوح رازی، «تفسیر روح الجنان و روح الجنان»، ج ۳، ص ۳۹۳ و میبدی، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۲، ص ۵۱۳

۲- «گور دلدل قاطر سرور ما پیامبر.»

۳- «خداوند مملکت امام ابن جعفر منصور المستنصر باللّه، امیر المؤمنین را جاودانه گرداند، تعمیر کرد به سال ۶۳۰».؟؟؟

بر این اساس، معلوم می گردد: بنای مخروبه دوران ابن نجّار، تجدید بنا شده و سپس رو به ویرانی نهاده است.

عبدالقـدّوس انصاری در آثار المدینه المنوره (ص ۱۳۴)، به بقایای سـنگ نبشـته ای دیگر اشاره می کند که در ویرانه های بنا یافته و حکایت دارد که پس از ابوجعفر منصور مستنصر باللّه، مسجد مزبور دگربار مرمّت و بازسازی شده است.

قطعه سـنگ مـذکور هم اکنون در دارالکتب و الوثـائق القومیّه، در قـاهره نگهـداری می شود. مسـجد در حرّه شـرقی بر بلنـدی عرصه معاویه واقع است. طول آن ۷۰/ ۳ متر و عرض آن نیز همین مقدار است.

فصل دوازدهم: مسجد شجره

اشاره

«میقات» از واژه «مَوْقِت» به معنای مکان یا زمان ملاقات گرفته شده است و در فرهنگ اسلامی به زمان ها و مکان هایی اطلاق می شود که نخستین دیدار مسلمان با حج، از آن آغاز می گردد.

طریحی در «مجمع البحرین» (ص ۱۴۴)، چاپ سنگی گفته است:

«المیقات هو الوقت المحدود للفعل و استعیر للمکان و منه مواقیت الحج لمواضع الإحرام». (۱)

الف: میقات حجّ پیامبر

ذوالحُلَیفه در ۸ کیلومتری غرب شهر مدینه، میقات حجّ پیامبر صلی الله علیه و آله و بعدها میقات شهروندان مدینه گردید. جُستار در باره چهار سفر محمّد صلی الله علیه و آله از مدینه به مکّه به قصد حج یا عمره، موقعیّت تاریخی میقات ها را بر ما می شناساند:

۱- «میقات؛ زمین تعیین شده برای عملی را گویند. برای مکان هم به عاریت گرفته شده است و از این جمله است میقات های حج برای جاهای احرام بستن.»

۱/ الف: میقات عمره ناشده

در تاریخ آمده است که پیامبر در سال ششم هجرت، با گروه کثیری از مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا و مناسک عمره از مدینه عازم مکّه شدند. (۱) مسعودی در مروج الذّهب، (ج ۱، ص ۶۴۴) می نویسد:

« [پیامبر] به سال ششم هجرت به سفر عمره رفت که به غزوه حُدیبیّه معروف شد و با مشرکان صلح کرد.»

حُدیبیّه مکانی بود در نزدیکی های مکّه که قریشیان راه ادامه سفر را بر مسلمانان بستند و چون این ممانعت، می رفت که به جنگی منتهی گردد، پیامبر با مذاکره و ملایمت، پیمانی سه ساله منعقد نمود که بر اساس آن، شرط کردند که سال آینده، مکّه را سه روز برای پیغمبر خلوت کنند و از آن بیرون شوند تا او با سلاح، سواره به آن درآید و در طول قرارداد، نباید کسی از یاران پیامبر را آزار دهند و یا او را از ورود به مکّه باز دارند. پیمان نامه را به امانت نزد سهیل بن عمرو گذاردند و پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را فرمود تا سر بتراشند و شتران را قربانی کنند و به مدینه باز گردند.» (۲) میقات این عمره ناشده را ابن سعد در «طبقات الکبری» (۳) چنین دانسته است:

«خرج للعمره فی ذی القعده سنه ستّ من مهاجره قالوا استنفر رسول اللّه أصحابه إلی العمره و خرج و ذلک یوم الإثنین بهلال ذی القعده و استخلف علی المدینه عبداللّه ابن أمّ کلثوم و لم یخرج معه بسلاح إلّا السیوف فی القرب و ساق أصحابه أیضاً بدنا فصلّی الظهر بذی الحلیفه ... و إحرام و لبّی

۱- محمّدبن جریر طبری در «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۲، ص ۱۱۱۰ ترجمه فارسی؛ ابن هشام در «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۳۵۵؛ ابن قتیبه در المعارف، ص ۷۰؛ متّقی هندی در «کنز العمّال»، ج ۱۰، ص ۳۰۱؛ واقدی در «المغازی»؛ ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۴۲۹، باب ۳۵ و یعقوبی در تاریخ، ج ۱، ص ۴۱۳

۲- یعقوبی، تاریخ، ج ۱، ص ۴۱۴

۳- ج ۲، ص ۹۵، غزوه رسول اللّه الحدیبیّه و در چاپ ادوارد سخو، ج ۱، ص ۱۶۹

و قدّم عبادبن بشر أمامه ...». (۱) حلبی در السّیره الحلبیّه فی سنن الأمین و المأمون، (۲) در باره این میقات می نویسد:

«و کان إحرامه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بالعمره من ذی الحُلیفه أی بعد أن صلّی بالمسجد الّذی بها رکعتین و رکب من باب المسجد ...». (۳) ابن قیّم جوزی می نویسد:

«فلمّا کانوا بذی الحلیفه قلّد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- الهدی و اشعره و أحرم بالعمره». (۴) این، روایت زهری، عروه بن زبیر، مسور بن مخرمه است که شیخ طبرسی به آن باور دارد (۵) و در تفسیر آیه ۱۹ از سوره فتح که می فرماید: لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَه (۶) بی کم و کاست به آن استناد کرده است. (۷) ۲/ الف: میقات عمره القضا

بر اساس پیمان صلح حدیبیّه که در سال ۵/ ۶ ق. منعقد گردیده، پیامبر در سال ۷ ق. به

۱- «برای به جا آوردن عمره در ذی القعده سال ۶ هجرت، از مدینه خارج شد. گفته اند رسول اللَّه، یارانش را به عمره فراخواند .... در روز دو شنبه به هنگام هلال ذی القعده از مدینه خارج شد و عبداللَّه بن ام کلثوم را بر مدینه گماشت- کسی که با سلاح همراه نشد جز شمشیرها که در نیام بودند و یارانش نیز شتر راندند و در ذی الحلیفه نماز خواندند ... و احرام بستند و لبّیک گفتند و عباد بن بشر را پیش فرستاد ...».

۲- ج ۲، ص ۶۸۹

۳- «پیغمبر احرام عمره را از ذی الحلیفه بست؛ به عبارت دیگر، بعد از این که در مسجد آنجا دو رکعت نماز خواند و از در مسجد سوار شد ....» همچنین نک: متقی هندی، کنزالعمّال، ج ۵، ص ۱۵۹

۴- «هنگامی که در ذی الحلیفه بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله شتر قربانی را قلاده در گردن انداخت و زخم در کوهان آن زد و به منظور عمره احرام بست.» نک: زادالمعاد، ج ۱، ص ۱۲۳ ذیل «فی قصه الحدیبیّه».

۵- «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، جزء ۲۶، ص ۶۳، چاپ دارالفکر ۱۹۵۵ م.

۶- «خداوند از مؤمنان راضی گردید؛ چرا که در زیر درخت با تو بیعت می کنند.» فتح: ۱۹

۷- کلینی، روضه کافی، ص ۳۲۵ و بدرالدّین عینی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، جزء ۶، ص ۱۳۶

آهنگ قضای عمره سال پیشش روان شد. ابن اسحاق می گوید:

«چون پیامبر از خیبر سوی مدینه بازگشت، ماه ربیع الأوّل و ربیع الآخر و جمادی الأوّل و جمادی الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوّال را در آنجا بماند و کسان را به غزا و سفرهای جنگی فرستاد. پس از آن در ماه ذی القعده (همان ماهی که مشرکان راه وی را به مکّه بسته بودند) به قصدِ قضای عمره سال پیش روان شد و مسلمانانی که سال پیش با وی بودند، همراهش رفتند و این به سال هفتم هجرت بود». (۱) واقدی و ابن سعد آن سفر را عمره القضیَّه خوانده اند و تحت عنوان «عمره رسول اللَّه القضیّه» در «طبقات الکبری» (ج ۱، ص ۸۷) می نویسند:

«ثمّ عمره رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- القضیّه فی ذی القعده سنه سبع من مهاجره ... و خرج مع رسول اللَّه قوم من المسلمین عماراً فکانوا فی عمره القضیه ألفین و ... فلمّا انتهی إلی ذی الحلیفه ... و أحرم رسول اللَّه من باب المسجد و لبّی و المسلمون معه یلبّون». (۲) ۳/ الف: میقات حجّهالوداع

سومین سفر پیامبر به مکّه در جریان سفر جنگی او برای فتح صورت پذیرفت که در آن، چون قصد عمره و حجّی نبود، توقّفی در میقاتی جهت احرام صورت نپذیرفت؛ تا این که در سال دهم هجرت، جهت انجام حَجّهالوداع (/ حَجّهالإسلام) مدینه را به سوی مکّه ترک فرمود و این حج به اتّفاق آراء تاریخ نگاران اسلامی، اوّلین و آخرین حجّی بود که طبق احکام تشریحی آن به جای آمد و جوانب شریعتی آن با سنن تکمیل گردید.

۱- طبری، تاریخ الرّسل و الملوک، ج ۳، ص ۱۱۵۷، ترجمه فارسی.

۲- «پس رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در ذی القعده سال هفتم هجرت قضای عمره را به جا آورد .... شماری از مسلمین همراه با رسول اللَّه صلی الله علیه و آله برای عمره خارج شدند. شمار آنان در قضای عمره دو هزار نفر بود. وقتی به ذی الحلیفه رسید، رسول اللَّه از در مسجد احرام بست و لبیک گفت و مسلمین با وی لبیک می گفتند.» همچنین نک: ابن حجر عسقلانی، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۹، ص ۴۹۹، کتاب المغازی و نیز: ابن هشام، السّیره النبویّه، ج ۳، ص ۴۲۴ به نقل از ابن اسحاق.

ابن سعد در طبقات الکبری (ج ۲، ص ۱۷۲)، آغاز حرکت را بیست و پنجم ذی قعده می داند و می گوید:

«پیامبر و همراهان، در ذی الحلیفه نماز را خواندند و احرام بستند.»

«فخرج رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- من المدینه مغتلًا متدّهناً مترجّلًا متجرّداً فی ثوبین صحاریّین إزار و رداء و ذلک یوم السبت لخمس لیل بقین من ذی القعده فصلّی الظهر بذی الحلیفه رکعتین و إخراج معه نساء». (۱) علی بن برهان الدّین حلبی می گوید:

«و کان خروجه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یوم الخمیس لست رحجه؟؟؟

بعضهم و أطال فی الاستدلال له و ذلک سته عشر نهاراً بعد أن ترحل و أدهن و بعد أن صلّی عصر ذلک الیوم بذی الحُلیفه رکعتین». (۲) کلینی در فروع الکافی، فصل «حج النّبی صلی الله علیه و آله» به نقل از معاویه بن عمار و او از جعفربن محمّد گفته است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَقَامَ بِالْمَدِینَهِ عَشْرَ سِنِینَ لَمْ یَحُجَّ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْهِ وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنِینَ أَنْ یُؤَذِّنُوا بِأَعْلَی أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَحُجُّ فِی

۱- «پیامبر و همراهان در ذی الحلیفه نماز خواندند و احرام بستند. پس رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از شهر خارج شد، در حالی که خشنود بود و عطر زده بود و پیاده می رفت و دو لباس؛ یعنی ازار و ردا به تن داشت و این در روز شنبه، ۵ روز مانده به پایان ماه ذی القعده بود، نماز ظهر را دو رکعت در ذی الحلیفه خواند و زنان را با خود برد ...» نک: ج ۱، ۱۲۴

۲- «پیامبر صلی الله علیه و آله روز ۵ شنبه خارج شد که به روایت بعضی ها مرجع است، ۶ روز مانده به پایان ذی القعده بود و بعضی دیگر استدلال های زیادی آورده و گفتند در ۱۶ روز بعد ... و عطر زده بود و بعد از آن دو رکعت نماز آن روز را در ذی الحلیفه به جا آورد ....» نک: السیره الحلبیّه، جزء ۳، ص ۳۰۹

عَامِهِ هَذَا فَعَلِمَ بِهِ مَنْ حَضَرَ الْمَدِينَهَ وَ أَهْلُ الْعَوَالِي وَ الْأَعْرَابُ وَ اجْتَمَعُوا لِحَجِّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِنَّمَا كَانُوا تَابِعِينَ يَنْظُرُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ يَتَّبِعُونَهُ أَوْ يَصْنَعُ شَيْئاً فَيَصْنَعُونَهُ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي أَرْبَعٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَهِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى ذِي الْحُلَيْفَهِ زَالَتِ الشَّمْسُ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ الَّذِي عِنْدَ الشَّجَرَهِ فَصَلَّى فِيهِ الظُّهْرَ وَ عَزَمَ بِالْحَجِّ مُفْرِداً وَ خَرَجَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْبَيْدَاءِ عِنْدَ الْمِيلِ الْأَوَّلِ ...» (۱)

ب: ذُوالْحُلَيْفه

فیروزآبادی (متوفّای ۸۱۷ ه. ق.) در «المغـانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۱۱۹)، تصریح می کند که «ذوالحُلیفه/ بالتّصغیر کجهینه ... و هو من میاه بنی جشم». (۲) ذوالحُلیفه را «من العقیق و العقیق من بلاد مزینه» دانسته است. و بکری در «معجم ما استعجم» (۳) آن را «مُصغَّر حِلفَه» خوانده است؛ «فکانت أوّل محطه علی طریق مکّه و قد أحرم منها النّبیّ». (۴) در مقیاس قدیم، فاصله این منطقه تا مدینه، ۶ میل بوده است و به تأکید همه

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۰ سال در مدینه اقامت کرد و به حج نرفت، سپس خداوند عزّ وجلّ بر او نازل کردکه: وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ؛ یعنی برای حج فراخوان که پیاده و سوار شتر، از هر راه دوری نزد تو آینـد. پس به مؤمنان دستور داد که با صدای بلند جار بزنند که رسول اللّه صلی الله علیه و آله امسال به حج می رود، کسانی که در مدینه بودنـد و همچنین کسانی که در ارتفاعات، در بادیه ها بودنـد خبردار شدنـد و برای ادای حج و همراه با رسول اللّه صلی الله علیه و آله اجتماعی نمودند. آنان پیرو بودند و به آنچه که به آن ها دستور داده می شد عمل می کردنـد و دنبال او می رفتند. او هرکاری که می کرد، آن ها هم می کردند و این در تاریخ ۴ روز مانده به پایان ذی القعده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله برای حج رهسپار گردید. پس هنگامی که به ذی الحلیفه رسید، خورشید غروب ننموده بود. پس شستشو کرد و خارج شده و به مسجدی که نزدیک درخت بود و در آنجا نماز ظهر را خوانـد و عزم حج مفرده کرد تا به البیدا، کنار اولین میل رسید ...» نک: شیخ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۵۵ و همچنین مسلم، صحیح به نقل از ابن عمر.

۲- سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی»، جزء ۴، ص ۱۱۹۳

۳- جزء ۲، ص ۴۶۴ و جزء ۳، صص ۹۵۴، ۹۵۷ و ۱۲۵۴

۴- «نخستین منزلگاه، در بین راه، مکه بود و پیامبر از آنجا احرام بست.»

جغرافی دانان و تاریخ شناسان مسلمان، میقات حاجیان از آن بوده است. (۱) ۱/ ب: ذوالحلیفه، شجره

احمدبن ابی یعقوب (/ ابن واضح) این منطقه را اوّل منزلگاه مسکون در میانه مدینه- مکه دانسته است؛ جایی که «حاجیان هر گاه از مدینه رهسپار شوند، از آنجا مُحرم گردند.» (۲) شهرت آن به شجره بدان لحاظ است که به گفته ابوعلی هجری در «تحدید المواضع» (ص ۲۹۷) که از قرن ۳ ه. ق. به دست ما رسیده است: «... ثمّ یفض ذلک إلی شجره التی بها محرم النبیّ ...».

این درخت، که در سایه های آن پیامبر و یارانش احرام بستند، سَـمُرَه نام داشته و فیروزآبادی در «المغانم المطابه فی معالم طابه» (ص ۱۹۹) آن را چنین تأیید کرده است:

«... بذی الحلیفه و کانت سَـمُرَه کان النّبیّ ینزلها من المدینه و یحرم منها و هی علی سته أمیال من المدینه». (۳) نافع به نقل از عبداللّه بن عمر با تفصیل بیشتری موقعیّت جغرافیایی شجره را در ذوالحلیفه معلوم ساخته و مؤلّف «المناسک و اماکن طرق الحج» (ص ۴۲۵)، گفته آنان را چنین آورده است:

«انّ رسول اللّه کان ینزل بذی الحُلیفه حین یعتمر و فی حجته حین حج تحت شجره فی موضع المسجد الّذی بذی الحُلیفه و کان إذا قدم راجعاً من غزو و کان فی تلک الطریق أو حج أو عمره هبط بطن الودان فإذا ظهر من بطن

۱- طریحی، مجمع البحرین، ص ۳۷۳، چاپ سنگی.

۲- در کتاب «البلدان»، ص ۹۳، ترجمه فارسی و صفحه ۳۱۳، متن عربی، ضمیمه: الاعلاق النّفیسه، چاپ لیدن ۱۸۹۱ م.

۳- «در ذی الحلیفه. سمره بود اسم یک نوع درخت است و پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام خارج شدن از مکه در آنجا فرود می آمد و از آنجا احرام می بست. آن در فاصله ۶ مایلی مدینه واقع است.»

الوادی أناخ بالبطحاء الّتی علی شفیر الوادی الشرقیه فعرّس». (۱) و این که ابوهریره گفته است: «و کانت موضع الشجره التی کان النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یصلّی إلیها» (۲) معلوم می سازد که در آغاز، کناره درخت سمره، دقیقاً محلّی بوده که مسلمانان به رعایت سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله احرام می بستند و چون احرام در لغت به معنی «بر خود حرام کردن» و در اصطلاح «قصد دخول در حج و عمره مقارن با بستن دو قطعه پارچه نادوخته» است. (۳) بنابراین، منطقه ذی الحُلیفه، میقات اهل مدینه و شجره، محلّ بستن احرام است.

ابن عبّاس در حدیثی این میقات را با صراحت بیشتری از پیامبر نقل کرده است که:

«وقّت النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- لأهل المدینه ذاالحلیفه ...» (۴) و: «انّ النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- لمّا أتی ذا الحلیفه أحرم بالحجّ و أشعر هدیه فی شقّ السنام الأیمن و أماط عنه الدم و قلّد نعلین». (۵) این مکان در همان روزهای نخست و مقارن با حیات پیامبر به صورت مسجدی درآمد که به همان اعتبار آن را مسجد شجره یا ذی الحُلیفه خواندند.

منابع نخستین تاریخ اسلام در دهه های سده اوّل هجرت، صریحاً از جایگاه درخت

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام حج و عمره در زیر درختی، در ذی الحلیفه در موضع مسجدی که در ذی الحلیفه است، فرود می آید و چنانچه در راه بازگشت از غزوه ای و یا در راه انجام حج و یا عمره بود، در میان دره ها فرود می آید و هنگام خارج شدن از میان دره در مسیلی که در لبه درّه شرقی واقع است، فرود آمده، استراحت می کرد ...»

۲- «... محل درختی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آن نماز می گزارد ...» نک: امام بخاری، صحیح.

۳- شیخ الإسلام، راهنمای مذهب شافعی، ص ۱۰۵

۴- احمدبن حنبل، مسند، ج ۱، ص ۳۳۹

۵- «پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به ذی الحلیفه می رفت، در آنجا جهت حج احرام می بست و شتر قربانی خود را در شکاف کوهان، سمت راست آن زخمی می نمود و خون آن را جاری می کرد و ...» نک: همان مأخذ، ص ۳۴۴ و نیز: دارمی، سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۰، کتاب المناسک، باب المواقیت فی الحج به نقل از ابن عمرو، ابن عبّاس، چاپ دارالفکر.

سمره به عنوان مسجد شجره یاد کرده اند.

ابن عمر (۱) در مواضع متعدّدی گفته است:

«بات رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- کان إذا خرج إلی مکّه صلّی فی مسجد الشجره». (۲) ابوهریره آورده است:

«صلّی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فی مسجد الشجره إلی الاسطوانه الوسطی استقبلها و کانت موضع الشجره الّتی کان النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یصلّی إلیها». (۳) این مستندات تاریخی نه تنها از وجود بنای مسجد شجره در قرن اوّل هجری حکایت می کند؛ بل مؤیّد آن است که پیامبر خود شخصاً بر مسجد شدن آن مکان تعمّد داشته است.

۲/ ب: ذو الحُلیفه، آبار علی

بر این اساس آنچه اصالت و قدمت دارد، نام ذوالحُلیفه و شجره است و این که چرا بعدها به آن مکان، با آن همه شهرت، آبار علی (/ بئر علی) گفتند، جای تأمّل و در خور بررسی است.

فیروزآبادی در المغانم (ص ۸۲) و با توجّه به این که خود در سده ۸/ ۹ ق. به سر

۱- نک: مسلم، صحیح.

۲- «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه به طرف مکه رهسپار می گردید، نیم خوابی می کرد و در مسجد شجره نماز می گزارد.» همچنین نک: امام حمیدی، المسند، ج ۲، ص ۲۹۱، حدیث ۶۵۹ و قسطلانی، ارشادالساری بشرح صحیح البخاری، ج ۶، ص ۱۰۲

۳- «پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد شجره، در کنار ستون میانی نماز گزارد، روبه روی آن ایستاد. آنجا محلّ درختی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار آن نماز می گزارد.»

می برده، می گویـد: «أین ذوالحُلیفه الّذی لا یعرف الیوم إلّا بئر عليّ؟». (۱) و چون در صفحه ۱۷۲ به شرح چاه زمزم در مدینه می رسد، می گوید: «زمزم، بئر بالمدینه علی عین السالک إلی بئر عليّ ...» (۲) و مطری مورّخ مدنی، که در قرن ۷/ ۸ ق.

به سر می برده، همین اراده را نموده و سمهودی از کتاب او ضمن شرح چاه سقیا گفته اش را چنین آورده است که:

«إنّمـا فی آخر منزلـه النقـا علی یسـار السالـک إلی بئر عليّ فی المحرّم». (۳) البتّه آثـار قـدیمی تر؛ ماننـد «صـفه جزیره العرب» هَمْـدانی و «مناسـک و امـاکن طرق الحـج»، نـامی از «آبـار علی» نبرده انـد؛ با این همه، شـهرت ذوالحُلیفه به آبار علی در طول تاریخ و در میان آثار پژوهندگان به کرّات دیده و ملاحظه شده است.

علی بن موسـی در «وصف المدینه المنوّره» که مدینه سال ۱۳۰۳ ق. را توصیف نموده است، (۴) در موارد متعدّدی صریحاً می نگارد:

«ذو الحلیفه المعروفه الآـن ببئر عليّ» (۵) «ففیها مسـجد الشـجره و مسـجد المعرّس فی ذی الحلیفه المعروف الآن بآبار عليّ» (۶) «قال فیه سیّدالبشر من عیر إلی ثور حرم، فعیر جبل أسود ممتد من آبار علی؛ یعنی محل المیقات». (۷)

۱- «ذوالحلیفه کجاست که امروزه شناخته نمی شود مگر به نام چاه علی؟»

۲- «زمزم، چاهی است در مدینه، در سمت راست راهی که به طرف چاه علی علیه السلام، است.»

۳- «بلکه در آخرین منزلگـاهش النقـا است، در سـمت چپ راهی که به طرف چـاه علی در المحرم می باشـد.» نک: وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۳، ص ۹۷۳

۴- رسائل فی تاریخ المدینه، حمد الجاسر، ریاض ۱۹۷۲ م.

۵- نک: ص ۸، ۲۶

۶- «در ذی الحلیفه، مسجد الشجره است و مسجد المعرس که اکنون به نام چاه های علی شهرت دارد.» نک: ص ۱۶

۷- «سـرور بشـریت در بـاره آن فرموده است: از عیر تـا ثور. امـا عیر کوه سیاهی است که از محـل چـاه هـای علی؛ یعنی محل میقات کشیده شده و امتداد دارد.» نک: ص ۳۰ و همچنین: بتنونی، رحله الحجازیّه، ص ۱۷۵

علی حافظ نیز در «فصول من تاریخ المدینه المنوّره» همین مترادف بودن را بر شمرده، می نویسد:

«تسمّی ذوالحلیفه، آبار علیّ و الحسا والمحرم. تعرف بکلّ هذه الأسماء الیوم». (۱) حمدالجاسر استاد مسلّم تاریخ و جغرافیای قدیم جزیره العرب، ضمن پیوستی که در خاتمه متن تصحیح شده «المغانم» ضمیمه نموده، در ص ۴۵۸ گفته است:

«مسجد شجره یقع شرق طریق مکه. فی ذی الحلیفه المعروف الآن بأبیار علیّ و بالحساء و بالمحرم علی الجانب الغربی من وادی العقیق». (۲) بدون تردید در منطقه ذوالحُلیفه و در مجاورت مسجد شجره، چاه های متعدّدی بوده است و صاحب «المناسک» (ص ۴۲۸) و ابن رسته در «الأعلاق النّفیسه» (ص ۱۷۷) مانند دیگر مؤلّفان تاریخ و جغرافیای حجاز، صریحاً گفته اند که در ذوالحُلیفه «بها عدّه آبار» «و الماء فیه کثیر» و پیامبر اسلام در کناره یکی از چاه های ذی الحُلیفه و قبل از مُحرم شدن، خود را شستشو و غسل داده اند (۳) و مسلمان باید که: «أن یبدأ به الغسل من بئر ذی الحلیفه». (۴) سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» (ص ۱۱۹۵) گفته العزبن جماعه را آورده که:

«بذی الحُلیفه البئر الّتی تسمّیها العوام بئر علیّ و ینسبونها إلی علیّ بن

۱- «بنام- ذوالحلیفه- چاه های علی، الحسا و المحرم نامیده می شود و امروزه با همه این نام ها شناخته می شود.» نک: ص ۱۴۰، ص ۲۵۷، ص ۲۸۲، ص ۳۰۳

۲- «مسجد شجره در سمت شرق جاده مکه واقع است. در ذی الحلیفه که اکنون به نام چاه های علی و الحساء و المحرم شهرت دارد و در سمت غرب درّه عقیق وادی العقیق واقع است.»

۳- حدیث جعفربن محمد، فروع الکافی، باب حجّ النبی.

۴- المناسک، همان صفحه.

أبی طالب- رضی اللّه- تعالی عنه لظنّهم أنّه قاتل الجنّ بها و هو کذب و نسبتها إلیه غیر معروفه عند أهل العلم و لا یری بها حجر و لا ـ غیره کما یفعل بعض الجهله». (۱) العزبن جماعه، ظاهراً همان محمد بن ابی بکر (متوفّای ۸۱۹ ه. ق.) است. (۲) بر اساس این سند، شهرت ذوالحُلیفه به «چاه علی» مربوط به باور مردم نسبت به این واقعه است که گفته اند: علی بن ابی طالب در چاه مزبور جنّی را کشته است. به عقیده سمهودی، این خبر دروغ است و باور کنندگانش جاهلان اند.

البتّه چنین خبری و اسطوره چنین چاهی در مورد چاه ذات العلم آمده است و جای تأمّل است که سمهودی خود ذیل شرح «بئر ذات العلم» همین باور را آورده که:

«بئر ذات العلم تجاه الروحاء. یقال: أنّ علیّ بن أبی طالب رضی اللّه عنه قاتل الجنّ بها و هی بئر متناهیه بعد الرشا یکاد لا یلحق قعرها». (۳) فیروزآبادی در «المغانم» (ص ۴۴) تأیید می کند که آنچه در مورد بئر علی و کشته شدن جنّ در آن به دست علی علیه السلام به من گفته شده، مربوط به بئر ذات العلم است که: «بین مدینه و الصفراء باتجاه الروحاء» است.

صفراء، محل زیست «بنوسالم»، وادی گسترده ای است که بدر از توابع آن است و روحاء دهکده ای کوچک از توابع بدر در «اماره مدینه منوّره» می باشد. (۴)

۱- «در ذی الحلیفه چاهی است که عوام الناس آن را چاه علی می نامند و آن را به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت می دهند، چون گمان می برند که علی در آنجا با جن ها جنگید و این دروغ است و نسبت دادن آن به وی، نزد اهل علم شهرت و اعتباری ندارد و بر خلاف کرده عده ای نادان، سنگ و یا شی ء دیگری در آن نمی اندازند.»

۲- شوکانی، البدر الطالع، ج ۱، ص ۱۴۷، چاپ السّعاده ۱۳۴۸

۳- «چاه ذات العلم روبه روی الروحاء قرار دارد. گفته می شود که علی بن ابی طالب علیه السلام، در آنجا با جن ها جنگیده است و آن چاه از نظر گودی، بعد از الرشی قرار دارد و شاید نتوان به قعر آن رسید.» نک: وفاءالوفا، ص ۱۱۳۹ و ابن تیمیّه، مجموعه فتاوی، ج ۱، ص ۳۱۰، چاپ دارالفکر، ۱۹۸۰ م. بیروت.

۴- حمد الجاسر، المعجم الجغرافی للبلاد، جلد «ر- ز»، ص ۸۴۷

شهرت چنین چاهی در روحاء در طول تاریخ، مسلّم است. ابن جبیر سیّاح در الرحله (ص ۱۶۷)، در سفرنامه حجازش در خلال سال های ۵۷۸ تا ۵۸۱ ه. ق. مشاهدات خود را از این چاه یاد کرده، می نویسد:

«فنزلنا مریحین قائلین ببئر ذات العلم و یقال أنّ علیّ بن أبی طالب- رضی اللّه عنه- قاتل الجنّ بها و تعرف أیضاً بالروحاء و البئر المذکوره متناهیه بعد الرشا، لا یکاد یلحق قعرها و هی معینه». (۱) بنابراین، انتساب چنین اسطوره ای به چاه های ذوالحُلیفه و در مجاورت مسجد شجره و آن را وجه تسمیه آبار علی دانستن، در خور تأمّل می باشد. مگر آن که گفته شود:

چنین واقعه ای همانطور که در الروحاء بوده، در چاه های ذوالحُلیفه نیز تکرار شده است! و یا دلایل تاریخی- دینی دیگری دارد که متأسّفانه حقیر را بدان منابع دسترسی نبوده است.

ابن مجاور (جمال الدّین یوسف بن یعقوب، ۶۰۱/ ۶۹۰ ه. ق.) مورّخ و محدّث قرن ۷ ق. و مؤلّف «تاریخ المستبصر» که در تاریخ و جغرافیا و آداب و رسوم عربستان غربی و جنوبیِ سده هفتم مأخذ بسیار مهمّی به شمار می رود و توصیف های جغرافیایی خود را از شمال و اطراف مدینه آغاز نموده، از بئر ذات العلم و رسوم و عقاید مردم در اطراف آن یاد کرده است و نهایتاً از این عقاید و رسوم به عنوان خرافات «حول هذه البئر» نام برده است. (۲) به عقیده حقیر، شجره از جمله زمین هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله تیول علی بن ابی طالب علیه السلام نمود. بر اساس گفته جعفربن محمد که فیروزآبادی آن را در

۱- «راحت و خشنود در چاه ذات العلم پیاده شدیم و گفته می شود که علی بن ابوطالب علیه السلام در آنجا با جن ها جنگیده است و به نام الروحاء نیز معروف است، چاه مزبور از نظر گودی بعد از الرشی قرار دارد و امکان ندارد به قعر آن دست یافت و چاه معینی است.»

۲- ابن مجاور، تاریخ المستبصر، لیدن ۱۹۵۱ م. همچنین: ابومحرمه، تاریخ ثغر عدن، لیدن ۱۹۳۶ م. ۲ جزء و نیز: زرکلی، الاعلام، ج ۹، ص ۳۴۱ و.:: دائره المعارف الإسلامیه، ابن مجاور.

«المغانم» (صص ۴۴۰، ۳۱۸) آورده، مسلّم است که:

«أقطع النّبیّ علیّاً- رضی اللَّه عنه- أربع أرضین الفقیرین و بئر قیس و الشجره». (۱) بنابر این، منطقه شجره از مناطق کشاورزی بوده و بی تردید علی بن ابی طالب در آنجا چاه هایی زده بود که به آبیاری مزارع بینجامد و شهرت آبار علی نمی تواند غیر از این مُستند، دلیل تاریخی- جغرافیایی دیگری داشته باشد.

پ: بنای مسجد شجره

با مراجعه به منابع و مُستندات دو بخش الف/ ب معلوم می گردد که مسجد الشجره (/ مسجد ذوالحلیفه) در همان دهه های نخست تاریخ اسلامی، به صورت مشخّص و بنایی معیّن در آمده بود.

تأمّل بر احادیث و مستندات آورده شده از ابن عمر، انس بن مالك و امام جعفربن محمّد الصّادق علیه السلام و ... و یا نوشته های مورّخان و سیاق کلام حدیث شناسان، به روشنی از بنا و نمای ساختمانِ بنا شده در مکان درخت سمره به عنوان مسجدی مشهور حکایت می کند.

کتاب المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره، (ص ۴۲۸)، که مسلّماً در قرن سوم هجری تألیف شده است، در خصوص ذوالحُلیفه، از بنای دو مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله چنین یاد می کند که:

«المسجد الکبیر الّذی یحرم النّاس منه و هو علی یمین المصعد و الآخر مسجد المعرّس و هو دون مصعد البیداء». (۲)

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله چهار قطعه زمین به علی بخشید که عبارت است از الفقیرین و چاه قیس و الشجره ...».

۲- «مسجد بزرگی است که مردم از آنجا احرام می بندند و در قسمت راست المصعد است و دیگری مسجد المعرس است که آن سوای مصعد البیدا است.»

تأکیـد بر «المسـجد الکبیر» نشان دهنـده آن است که در قرن سوم، مسـجد شـجره- که محلّ احرام زائران مدنی بیت اللّه الحرام بوده- دارای ساختمانی بزرگ بوده است.

ابن جبیر در میانه سال های ۵۷۸/ ۵۸۱ ه. ق. بنای مسجد ذوالحُلیفه را چنین وصف می کند:

«چون به وادی عقیق رسـیدیم، اوّل چیزی که در برابر چشـمان ما ظاهر گشت، مناره سفید و مرتفع مسجد ذی الحُلیفه بود». (۱) ابن بطوطه سیّاح هم که در سال های ۷۲۵/ ۷۲۶ ه. ق. به دیدار مسجد شجره نائل آمده، می گوید:

«از مدینه به عزم مکّه حرکت کردیم و در نزدیکی مسـجد ذی الحُلیفه که پیغمبر از آنجای احرام بسـته، فرود آمدیم. این محل آخرین حـدّی است که حجاج از راه مـدینه در آن جا احرام می بندند». (۲) مراجعه به نوشـته های سمهودی در موارد متعدّدی از «وفاء الوفا» نشان می دهد که بنای مسـجد در زمان حیات «مطری» صاحب «التعریف بما آنست الهجره» و مُتوفّای ۷۴۱ ق. رو به ویرانی نهـاده بود و فیروزآبـادی در «المغانم المطابه» از بنای مسـجد در سال های ۸۰۰ ه. ق. توصـیفی می کند که به خوبی نشان دهنده ادامه ویرانی بنای مسجد از نیمه سده هشتم هجری است. وی می نویسد:

«و لم یبق إلّا بعض الجداران؟؟؟ و حجاره متراکمه».

سمهودی (متوفّای ۹۱۱ ه. ق.) پس از شرح این ویرانی ها در صفحه ۱۰۰۴ کتابش می نویسد:

یکی از رجال مصر به نام زین الدین، که در سال ۸۶۱ در مدینه مقیم شده بود، مسجد شجره را اینگونه توصیف می کند:

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۶۷

۲- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۱۶، ترجمه فارسی.

«بناه علی أساسه القدیم و موضع المناره فی الرکن الغربی باق علی حاله و جعل له ثلاث درجات من المشرق و المغرب و الشام فی کلّ جهه منها درجه مرتفعه حفظاً عن الدواب و لم یوجد لمحرابه الأوّل أثر لانهدامه.

فجعل المحراب فی وسط جدار القبله و لعلّه کان کذلک و اتخذ أیضاً الدرج الّتی للآبار هناک ینزل علیها من یرید الاستسقاء و طول هذا المسجد من القبله إلی الشام اثنان وخمسون ذراعاً ومن المشرق إلی المغرب مثل ذلک». (۱) علی بن موسی در «وصف المدینه المنوّره» (ص ۱۶)، ابراز می کند که در اواخر قرن ۱۱ ه. ق. مسجد شجره ویرانه گشته بود؛ تا این که مسلمانی اهل هندوستان در سال ۱۰۹۰ ق. تصمیم به بازسازی مجدّد آن می گیرد و پس از کسب اجازه از دولت عثمانی این امر میسّر می گردد.

میرزا حسین فراهانی از بنای مسجد در سال های ۱۳۰۲/ ۱۳۰۳ ه. ق. چنین یاد کرده است:

«مسجد شجره، مسجد کوچکی است که یک طرف آن طاق است و در میان آن حدیثی در فضیلت مسجد و نماز خواندن حضرت رسالت پناهی در آنجا نوشته اند.» (۲) این بنا پس از ویرانی، بار دیگر و همزمان با اجرای طرح ساختمانی مسجدالنّبی توسط ملک عبدالعزیز، پادشاه سعودی، تجدید ساختمان گردید و «شیخ محمّد سرور الصبیان» در مجاورت آن، مدرسه ای بنا نمود. (۳)

۱- «آن را بر شالوده پی قدیمی آن ساخت و محل مناره در گوشه غربی آن به همان صورت اولیه باقی است و برای آن، سه پله از سمت شرق و غرب و شام شمال گذاشت. در هر سمت از آن یک پله بلند وجود دارد تا در مقابل چهارپایان آن را حفظ نماید و از محراب اولیه آن اثری نماند؛ زیرا که معدوم گردیده است. پس محراب را در وسط دیوار قبله قرار داد که شاید بدین صورت بوده است. و همچنین پله هایی که برای چاه های آنجا ساخت تا کسانی که می خواهند رفع عطش نمایند از آن پایین بروند. طول این مسجد از سمت قبله تا شام، ۵۲ ذرع و از شرق به غرب آن، به همین اندازه است.»

۲- سفرنامه، ص ۲۷۰

۳- علی حافظ، فصول من تاریخ المدینه المنوّره، ص ۱۴۲

تصویری که مؤلّف حقیر به زحمت توانست از عکّاسان قدیمی مدینه تهیّه نماید، به خوبی نشان می دهد که بنای آن استحکام یا ظرافت خاصّی در معماری نداشته و در زمان کوتاهی روبه ویرانی نهاده است.

در دهه اخیر، وزارت اوقاف و حجّ عربستان، تصمیم به تجدید بنای جدّی مسجد شجره نمود و در این خصوص طرح نویی افکندند.

در سال ۱۳۹۵ ه. ق. که به دیدار مسجد نائل آمدم، هنوز بنای ساختمان و نمای خارجی آن به پایان نرسیده بود؛ ولی در شعبان ۱۳۹۸ ق. که توفیق مُحرم شدن را در مسجد شجره پیدا نمودم، بنای پرهیبت مسجد، توأم با فریاد زائران: «لَبَّیْک، اللّهمَّ لَبَّیک» به فضای ذوالحُلیفه- آن سرزمین میقات- شکوه معنوی خاصّی بخشیده بود.

نک: پیکره های:- ۱- ۱۲؛ ۲- ۱۲؛ ۳- ۱۲

فصل سیزدهم: مسجد مُعَرَّس

اشاره

مُعَرَّس، اسم مکـان و از تعُّرس، به معنـای خواب مسافر گرفته شـده است. ابن اثیر در النّهایه (ج ۳، ص ۲۰۶) آن را نزول مسافر در آخر شب؛ یعنی مکان تعرس می داند.

یاقوت حموی در معجم البلـدان (ج ۵، ص ۱۵۵)، «معرَّس» را محـل خواب مسافری می دانـد که پس از پیمودن راه در دو ثلث نخست شب، در نزدیکی های صبح و ثلث آخر شب منزل می گیرد و پس از خوابی خفیف، حرکت را به سوی مقصد پی می گیرد.

مجدالـدّین فیروزآبادی در المغانم المطابه فی معالم طابه (ص ۳۸۶)، پس از آن که اعراب «معرس» را «بضمّ ثمّ فتـح و تشـدید الرّاء المفتوحه» می خواند، می نویسد:

«اسم لمسـجد ذی الحلیفه علی سـتّه أمیـال من المـدینه، کـان رسول اللّه یعرّس قربَه ثمّ یرحل لغزاه أو غیرها» (۱) و تعرّس را به همین اعتبار چنین تعریف می کند:

«نومه المسافر بعد ادلاجه فإذا کان وقت السحر نام نومه خفیفه ثمّ یثور مع انفجار الصبح لجهه قصده». (۲)

۱- «نامی است برای مسـجد ذی الحلیفه در ۶ مـایلی مـدینه، که پیامبر صـلی الله علیه و آله در نزدیکی آن استراحت می کرد و سپس از آنجا برای غزوه و یا غیره رهسپار می گردید.»

۲- «خواب مسافر پس از شب روی او، چنانچه هنگام سحر بود خواب سبکی کرده سپس با طلوع صبح برخاسته رهسپار مقصد خود می شود.»

البکری در معجم ما استعجم ضمن اشاره به موقعیّت ذوالحلیفه، تصریح می کند:

«و کان ینزل تحت شجره فی موضع المسجد الّذی بذی الحلیفه الیوم فإذا قدم راجعاً هبط بطن الوادی فإذا ظهر من بطن الوادی أناخ بالبطحاء الّتی علی شفیر الدار الشرقیه، فعرّس حتی یصبح». (۱) فخرالدّین طریحی در «مجمع البحرین» (۲) پس از تعریف های لغوی تعریس، معرّس را مکان تعریس و نام مکانی در ذی الحلیفه می دانند؛ زیرا پیامبر «عرس فیه و صلّی الصبح فیه ثمّ رحل و فیه إذا أتیت ذاالحلیفه فأت معرس النبیّ فإنّ رسول اللّه کان یعرس فیه و یصلّی فیه». (۳) این مکان در تصریحات طُریحی در یک فرسخی مدینه و نزدیک مسجد شجره جای دارد؛ «و هذا الموضع مسجد النبیّ و حیث أنّه نزل به استحب النزول به مطه؟؟؟ لیلًا أو نهاراً.» (۴) پس از بررسی منابع مهم حدیث و شروح کتاب حج مندرج در آثار مفتیان مسلمان، معلوم گردید که مسجد معرّس نه تنها مکانی مقدّس است؛ بلکه نزول زائرانی که از مدینه به قصد حج و عمره عازم مکّه هستند و توقّف در آن، مورد تأکید قرار گرفته، و منابع فقهی در ذیل «فی استحباب النزول بالمعرّس» بسط کلام داده اند؛ ولی در قرن ما، در هیچ یک از آثار فقهی فریقین، به تعریس در مُعرّس نبی یا اشاره ای نشده و یا از آن نشانی نداده اند و حتّی در حجاز به استثنای معدود پژوهش های تاریخی و گزارش های آکادمیک از مورّخان عرب- عموماً- و حجاز و نجد- خصوصاً- نسل امروز از آنان

۱- جزء ثانی، ص ۴۶۴، چاپ مصطفی السّقا، قاهره ۱۹۴۷

۲- ص ۳۰۸، چاپ سنگی.

۳- «در آنجا استراحت کرد و نماز صبح را خواند و سپس رهسپار گشت و چنانچه رهسپار ذی الحلیفه شدی، در معرس النّبی به استراحتگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برو، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا استراحت می کرد و نماز می خواند.»

۴- «اینها مواضع مسجد پیامبر است. چون پیامبر دوست داشت شب یا روز در آنجا فرود آید.»

بی خبر مانده اند.

بر این اساس، حقیر در پژوهش و کاوش های خود با سه موضوع روبه رو گردید:

۱. منابع فقهی تعریس

۲. منابع جغرافیایی شناخت مکان تعریس

۳. مکان کنونی المعرّس

الف: منابع فقهی

در فصل «الحج» باب «معرّس النّبی صلی الله علیه و آله» گفته های اهل بیت پیامبر را در باره تعریس و معرّس چنین ثبت کرده اند: (۱) معاویه بن عمار به نقل از ابوعبداللّه صلی الله علیه و آله می گوید:

«إِذَا انْصَرَفْتَ مِنْ مَکَّهَ إِلَی الْمَدِینَهِ وَ انْتَهَیْتَ إِلَی ذِی الْحُلَیْفَهِ وَ أَنْتَ رَاجِعٌ إِلَی الْمَدِینَهِ مِنْ مَکَّهَ فَائْتِ مُعَرَّسَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَإِنْ کُنْتَ فِی وَقْتِ صَلاهٍ مَکْتُوبَهٍ أَوْ نَافِلَهٍ فَصَلِّ فِیهِ وَ إِنْ کَانَ فِی غَیْرِ وَقْتِ صَلَاهٍ مَکْتُوبَهٍ فَانْزِلْ فِیهِ قَلِیلًا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ کَانَ یُعَرِّسُ فِیهِ وَ یُصَلِّی فِیهِ». (۲) محمّد بن قاسم می گوید: به حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم:

«جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ جَمَّالَنَا مَرَّ بِنَا وَ لَمْ یَنْزِلِ الْمُعَرَّسَ فَقَالَ: لَا بُدَّ أَنْ تَرْجِعُوا إِلَیْهِ، فَرَجَعْنَا إِلَیْهِ». (۳)

۱- کلینی، فروع کافی؛ شیخ طوسی، تهذیب، باب ۱۹؛ «المزار، از وسائل الشّیعه شیخ حرّ عاملی و الحج جواهرالکلام نجفی.

۲- «ابو عبداللّه گفت: هرگاه از مکه به سوی مدینه رهسپار شدی و به ذی الحلیفه رسیدی و در راه بازگشت از مکه به مدینه بودی، به معرّس النبی استراحتگاه پیامبر برو و چنانچه در وقت نماز واجب و یا نافله بودی، آنجا نماز بگزار و اگر در غیر از زمان نماز واجب بودی، در آنجا برای مدت کمی فرود آی؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا استراحت می کرد و نماز می خواند.»

۳- «به ابوالحسن گفتم: فدای تو شوم، شتربان همراه ما از اینجا گذشت و در معرس پیاده نشد. پاسخ داد بر شما لازم است به آنجا بازگردید پس به آنجا بازگشتم.»

ابن فضّال روایت می کند:

«قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَسْبَاطٍ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام وَ نَحْنُ نَسْمَعُ إِنَّا لَمْ نَکُنْ عَرَّسْنَا فَأَخْبَرَنَا ابْنُ الْقَاسِمِ بْنِ الْفُضَیْلِ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ عَرَّسَ وَ أَنَّهُ سَأَلَکَ فَأَمَرْتَهُ بِالْعَوْدِ إِلَی الْمُعَرَّسِ فَیُعَرِّسُ فِیهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ فَإِنَّا انْصَرَفْنَا فَعَرَّسْنَا فَأَیَّ شَیْ ءٍ نَصْنَعُ؟

قَالَ: تُصَلِّی فِیهِ وَ تَضْطَجِعُ وَ کَانَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام یُصَلِّی بَعْدَ الْعَتَمَهِ فِیهِ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ: فَإِنْ مَرَّ بِهِ فِی غَیْرِ وَقْتِ صَلَاهٍ مَکْتُوبَهٍ، قَالَ: بَعْدَ الْعَصْرِ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ علیهما السلام عَنْ ذَا، فَقَالَ: مَا رُخِّصَ فِی هَذَا إِلَّا فِی رَکْعَتَیِ الطَّوَافِ، فَإِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام فَعَلَهُ». (۱) معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند:

«قَالَ: قَالَ لِی فِی الْمُعَرَّسِ مُعَرَّسِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله إِذَا رَجَعْتَ إِلَی الْمَدِینَهِ فَمُرَّ بِهِ وَ انْزِلْ وَ أَنِخْ بِهِ وَ صَلِّ فِیهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَعَلَ ذَلِکَ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ یَکُنْ وَقْتُ صَلَاهٍ، قَالَ فَأَقِمْ، قُلْتُ لَا یُقِیمُونَ أَصْحَابِی، قَالَ: فَصَلِّ رَکْعَتَیْنِ وَ امْضِهْ وَ قَالَ:

إِنَّمَا الْمُعَرَّسُ إِذَا رَجَعْتَ إِلَی الْمَدِینَهِ لَیْسَ إِذَا بَدَأْتَ». (۲) امام بخاری در: صحیح، (۳) به اسنادی در این خصوص استناد می کند که نه تنها برای

۱- « علی بن فضّال گوید: علی بن اسباط به ابوالحسن گفت در حالی که ما می شنیدیم: ما استراحت نکردیم. ابوالقاسم ابن فضیل به ما خبرداد که او استراحت نکرد تا این که او گذشت. پس دستور بازگشت به المعرّس را داد تا در آن استراحت نماید. گفت بله. به او گفت: چنانچه برویم در آنجا استراحت نماییم چه کار بکنیم؟ گفت: آنجا نماز می خوانی و می خوابی. ابوالحسن غیر واجب از آنجا رد شود چه باید بکند؟ گفت بعد از عصر، گفت از ابوالحسن علیه السلام در این مورد پرسیدند، جواب داد: فقط رخصت گزاردن دو رکعت نماز را در این مورد داد و حسین بن علی علیهما السلام این کار را کرده است.»؟؟؟ عز و جل رجمه کن الله اکبر رل شود؟؟؟

۲- «از ابو عبداللَّه نقل است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد المعرس به من گفت: چنانچه به مدینه بازگشتی گذری به المعرس کن و آنجا پیاده شو و نماز بگزار. پیامبر صلی الله علیه و آله همین کار را کرد. گفتم: و اگر وقت نماز نبود چه؟ گفت: المعرس به هنگام بازگشت به مدینه است و نه به هنگام آغاز سفر از آنجا.» نک: کافی، ج ۴، چاپ ۱۳۹۱ ه.

۳- کتاب حج، باب المساجد التی علی طریق المدینه و المواضع التی صلّی فیها النبی، باب های: ۵ تا ۲۰

اثبات اهمیّت مکان معرّس و استحباب تعرّس در آن شاهدی کافی است، بل نشانگر اتّفاق آرای فریقین در رعایت سنّت پیامبر است:

نافع روایت می کند:

«ان رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- کان ینزل بذی الحلیفه حین یعتمر و فی حجّته حین حجّ تحت سمره فی موضع لمسجد الّذی بذی الحلیفه و کان إذا رجع من غزو کان فی تلک الطریق أو حجّ أو عمره هبط بطن وادٍ؛ فإذا ظهر من بطن واد أناح بالبطحاء الّتی علی شفیر الوادی الشرقیه، فعرّس ثمّ حتی یصبح.» (۱) ابن عمر می گوید:

«انّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- کان یخرج من طریق الشجره و یدخل من طریق المعرّس.»

«ان رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- کان إذا خرج إلی مکه یصلّی فی مسجد الشجره و إذا رجع صلّی بذی الحلیفه ببطن الوادی و بات حتی یصبح». (۲) ابو عوانه حدیث می کند:

«کان النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یخرج من طریق الشجره إلی مکه و إذا رجع من طریق المعرّس». (۳)

۱- «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمره می رفت، در ذی الحلیفه فرود می آمد و در هنگام حج، زیر سمره نام درختی در ذی الحلیفه اطراق می نمود و چنانچه در راه بازگشت از عزوه ای که در آن جاده بود و یا در راه حج و یا عمره بود، در میان درّه ای فرود می آمد و هنگام خارج شدن از درّه از مسیر موجود در لبه شرقی دره، حرکت می نمود پس تا هنگام صبح استراحت می کرد ...».

۲- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از راه المعرس خارج می شد ... اگر رهسپار مکه می شد در مسجد شجره نماز می خواند و چنانچه در راه بازگشت بود، در ذی الحلیفه، میان درّه ای نماز می گزارد و شب را به صبح می رسانید.»

۳- «پیامبر صلی الله علیه و آله از راه الشجر رهسپار مکه می شد و چنانچه در راه بازگشت بود، از المعرس می گذشت.»

البزّاز به نقل از ابوهریره نقل می کند:

«انّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- کان یخرج من طریق الشجره و یدخل من طریق المعرّس». (۱) و در حدیث نافع که گفت:

«إنّ ابن عمر کان إذا مرّ بذی الحلیفه بات بها حتّی یصبح و یخبر أنّ رسول اللَّه کان- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یفعل ذلک» (۲) اشاره به همین توقّف در معرّس است. (۳) ابن حجر معرّس را بنا به روایت کشمیهنی، به تنوین دانسته و آن مسجدی است که؛ «کان هناک فی ذلک الزمان» (۴) و «علی ستّه أمیال من المدینه». (۵) قسطلانی در ارشاد السّاری بشرح صحیح البخاری (۶) معرّس را «بالمهملات و الرّاء مشدّده مفتوحه» دانسته و آن مکانی است که «نزول المسافر آخر اللیل أو مطلقا و هو أسفل من مسجد ذی الحلیفه فهو أقرب إلی المدینه منها». (۷) براین اساس است که مالک جایز نمی داند کسی از معرّس عبورکند و درآنجا توقّف ننماید و نماز به جا نیاورد؛ زیرا «بلغنی أنّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عَرّس به». (۸)

۱- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله از راه الشجره خارج می شد و از راه المعرس وارد می گردید.»

۲- ابن عمر اگر از ذی الحلیفه رد می شد در آنجا تا صبح بیتوته می کرد و می گفت: رسول اللَّه// چنین می کرد.

۳- حاکم، المستدرک، ج ۱، ص ۴۴۹، کتاب المناسک و نیز: امام شافعی، الأم، مجلّد الأول، جزء ۲، ص ۱۳۷، فی المواقیت. و: ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، مجلّد ۳، باب ۱۵، خروج النّبی علی طریق الشجره، ص ۳۹۱

۴- ص ۳۹۳، همان مأخذ

۵- نک: ص ۳۹۱

۶- مجلّد سوم، ص ۱۰۳

۷- «پیاده شدن مسافر در آخر شب و یا به طور مطلق در هر زمان و محل آن پایین تر از مسجد ذی الحلیفه است و از آن جا به مدینه نزدیک تر می باشد.»

۸- «به من خبر رسید که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در آن استراحت کرد. نک: محب الدین طبری، «القِری لقاصد امّ القری»، به اهتمام مصطفی السَّقا، ص ۶۹۱، چاپ ۲، قاهره، ۱۹۷۰ م

صاحب جواهر (۱) توقّف در معرس را «مستحب مُؤکّد» دانسته، می نویسد:

«و من الأمر بالعود إلیه و الصلاه فی الوقت المکروه مع العذر و الإنتظار مع عدمه یفهم کمال تأکّده» (۲) ولی نشان صحیحی از مقام معرّس ارائه نمی دهد و تنها به ذکر گفته ابوعبداللَّه اسدی اکتفا می کند که: «المعرّس در ذی الحلیفه است»، و چون این نشان و نشانی، قانعش ننموده با جمله «واللَّه العالم» ختمش نموده است و این امر نشانگر آن است که ظاهراً در مدارس فقهی آن دوران، شناختی عینی از معرّس وجود نداشته و سنّتش رعایت نمی شده است. پیش از این، عموم فقهای امامیّه بر سنّت نبوی در خصوص معرّس تأاکید می کردند ولی نشانِ عملی آن را معلوم ساخته اند.

علّامه حلّی در «مختصر نافع»، کتاب حج می نویسد:

«چنین سنّت است؛ فرود آمدن به معرس و آن موضعی است بر راه مدینه و آنجا دو رکعت نماز بکند و عزم بازگشتن کند، به سنت ...»

ب: منابع جغرافیایی

بر این روال مسلّم است که مسجد معرّس در ذوالحلیفه در جهت قِبلی مسجد شجره جای داشته است. ابوعبداللَّه اسدی در قرن دوم هجری به موقعیّت جغرافیایی آن، چنین اشاره می کند

«... فالمسجد الکبیر الذی یحرم النّاس منه و الآخر مسجد المعرس و هو دون مُصْعِد البیداء ناحیه عن هذا المسجد و فیه معرّس رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- مُنْصَرفَه من مکه» (۳)

۱- جواهرالکلام، کتاب حج، ج ۲، ص ۷۳، فی استحباب النزول بالمعرس.

۲- «و جزو دستورات است که به آن بازگشت شود و در وقت مکروه با عذر و انتظار نماز گزارده شود، همانطور که تأکید مطلق آن فهمیده می شود.»

۳- «... سپس مسجد بزرگی که مردم در آن احرام می بندند و دیگری مسجد المعرّس است. و این سوای مصعد البیدا است که آن قسمتی از این مسجد است و در آنجا استراحتگاه رسول اللَّه و راه بازگشت وی از مکه است.»

این گفته را بی کم و کاست، مؤلّف «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» در صفحه ۴۲۸ آورده است و این از جمله دلایل کسانی است که گفته اند ممکن است کتاب یاد شده از آثار ابو عبداللّٰه اسدی باشد.

محمدبن ابی بکر تلمسانی در سال ۳۴۸ ه. ق. از معرَّس و این که محلّی است که پیامبر شب را تا به صبح در آن می گذرانید، یاد کرده است. (۱)البکری در معجم ما استعجم، (۲) به محو شدن آثار زیبای مسجد از جاری شدن سیل اشاره کرده، می نویسد:

«فَدَخَل السَّیْلُ بالبطحاء حتّی دفن ذلک المکان الذی کان یُعَرِّس فیه رسول اللّٰه- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم-».

سمهودی در «وفاء الوفا باخبار المصطفی»، (۳) از آثار یا بنای مسجد، گزارش دقیقی ارائه نمی دهد و این امر نشانگر آن است که بنای مسجد در قرن ۹/ ۱۰ ه. ق. یا به فراموشی سپرده شده بود و یا آثار بنای به جا مانده به نحوی بوده که باوری برای سمهودی در تطبیق آن با منابع دینی، تاریخی به ارمغان نیاورده است؛ زیرا ذیل گفته ابوعبداللّٰه اسدی می گوید:

«لیس هناک غیر المسجد المتقدّم ذکره فی قبله مسجد ذی الحلیفه، علی نحو رمیه سهم سبقی منه و هو قدیم البنا بالقصه و الحجاره المطابقه فهو المراد». (۴) این ابهام تا قرن ۱۲ ه. ق. که در بعضی از رساله ها و سفرنامه های موجود در حجاز به

۱- «وصف مکه و المدینه و بیت المقدّس»، تصحیح حمد الجاسر، مجلهالعرب، ج ۵/ ۶ ذوالقعده و ذوالحجه ۱۳۹۳ ه. ق. داراليمامه، رياض.

۲- جزء ۲، ص ۴۶۴

۳- جزء ۳، ص ۱۰۰۵

۴- «در آنجا غیر از مسجد یاد شده قبلی در جلوی مسجد ذی الحلیفه مسجدی نیست و آن دو، به فاصله پرتاب یک تیر از هم دور هستند. ساختمان قدیمی و از سنگ چیده شده است و منظور همان است.»

مسجد مزبور اشاره شده، ادامه داشته است. علی بن موسی (۱) تنها گفته است که مسجد المعرس در سمت قبلی مسجد شجره است.

به هر حال مسلّم است که معرّس بنایی داشته؛ امّا چگونه و با چه دیرینه تاریخی، معلوم نیست.

پ: مکان فعلی

از آن ایّام آثار بنای مسجد به صورتی فراموش شده که دیگر توجّهی در اذهان زائران و شهروندان مدینه در این خصوص وجود نداشت. تنها شمّه ای از شرح این هجران را در کتاب «المدینه بین الماضی و الحاضر»، که پژوهشگری آن را ابراهیم بن علی العیاشی- اهل مدینه- انجام داده است، یافتم.

پس از پژوهش های فراوان در ذی قعده، ذیحجّه و محرّم سال های ۱۳۹۵/ ۱۳۹۶ ق.

روزهای متعدّدی به کاوش غرب مدینه تا شعاع ۲۰ کیلومتری پرداختم؛ ولی محلّ مسجد معلومم نشد. از هر کسی سؤال کردم، یا با تعجّب اظهار بی اطّلاعی می کرد و یا چنین چیزی را انکار می نمود.

پس از مأیوس شدن، ادامه جستجو را ترک کردم تا سر فرصت در ایران، منابع مختلف را جمع بندی کنم و دوباره به محل بازگردم.

در شعبان ۱۳۹۸ ق. جهت زیارت و انجام تحقیقات فرهنگی در خصوص نسخه های خطّیِ فارسی در کتابخانه های العامه و «عارف حکمت» مدینه، عازم دیار پیامبر شدم و آنگاه به ذی الحلیفه رفتم. کاوش و تلاش های عینی، مرا به محلّ مسجد رهنمون نساخت؛ تا این که در مسجد شجره مُحرم شدم و در آخرین لحظات وداع، در گرمای ۵۰ درجه تیرماه ۱۳۵۷ در وادی ذوالحلیفه، مصمّم به جستجوی اطراف مسجد تا شعاع یک کیلومتری شدم. نشانی از محلّ مسجد نبود.

چون برای رفع گرمازدگی به مسجد شجره بازگشتم و مشغول زیر و رو کردن

۱- وصف المدینه المنوره، ص ۱۶

نقشه ها و یادداشت های خود شدم، همسرم مرا متوجّه پیر مرد علیل و فقیری از اهل بادیه کرد. پیرمرد که گویا از آن همه کاغذ و کتاب و پرونده در دست زائری مُحرم شده، متعجّب شده بود گفت: «به دنبال چه می گردی؟» گفتم: «مسجد المعرَّس.» مکثی کرد و به گویش بادیه گفت: «مَعْرَس!؟» پولی را به اجرت مطالبه نمود که با میل پرداختم. از محل مسجد شجره دور شد و در سمت قبلی آن با دست خود اشاره کرد و گفت:

«هُناك!»

از شوق دیدار، بی تاب و هیجان زده، یادداشت ها را رها کردم و دوان دوان شتافتم.

در یکصد و پنجاه متری جنوب غربی مسجد و در کنار چاهی، آثار مخروبه بنای مسجدی را یافتم که چهار گوشه آن را با ۴ ستون سنگ سفید- که حدود مسجد را نشان می داد- محصور کرده بودند.

به تازگی وزارت اوقاف مدینه، نسبت به تجدید بنای آن مصمّم شده است! زیرا روی سنگ های مذکور نوشته شده بود: «اوقاف مسجد المعرس».

از بنای قدیمی، تنها سطح اوّلی آن به ارتفاع ۱ متر باقی مانده بود و کاملًا معلوم می ساخت که در بنای قدیمی آن، از سنگ های سخت استفاده شده که گذر قرن های متمادی را در خود حفظ کرده بود.

به شوق و شکر، تلاطمی که از رسیدن به استراحتگاه محمّد صلی الله علیه و آله در دلم حاصل شد. (۱) توقفی به شیوه سنت نمودیم و آنگاه به راه کعبه ادامه دادیم ...

(پیکره های ۱- ۱۳؛ ۲- ۱۳)

۱- نک: پیکره های ۱- ۱۳، ۲- ۱۳

فصل چهاردهم: مسجد ابیّ بن کعب

ابن سعد (۱) ابی بن کعب را از بنو عمرو بن مالک بن النجار، از بنوحدیله دانسته است و کلمه «حدیله» (بر وزن جُهَینه) به گفته فیروزآبادی محلّه ای در مدینه است. (۲) سمعانی (۳) ابیّ بن کعب انصاری را از مهم ترین بزرگان حُدْلی خوانده که در آن محل، زندگی می کرده است.

ابو اسحاق حربی (۴) در قرن سوم هجری چنین نگاشته است که پیامبر اسلام «لم یصلّ داخل المدینه إلّا فی مسجد أبیّ بن کعب و هو مسجد بنی حدیله و ...». (۵) بر این اساس، معلوم می گردد که در بافت قدیمی مدینه، طایفه «بنو حدیله» در شهرک خود مسجدی بنا نهاده بودند که چون منزلگاه همیشگیِ یکی از برجسته ترین یاران محمد صلی الله علیه و آله و اشرف طایفه؛ یعنی ابَیّ بود، به نام او نیز شهرت یافته بود. عمربن شبه به نقل از یحیی بن سعید گفته است:

«کان النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- تخیلف؟؟؟ إلی مسجد أبی فیصلّی فیه

۱- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۹، القسم الثانی فی البدریین من الأنصار.

۲- المغانم، ص ۱۰۶

۳- الأنساب، ص ۱۵۹، به اهتمام مرجلیوت.

۴- المناسک و اماکن طرق الحج، صص ۴۰۰ و ۴۰۱

۵- «در داخل شهر جز مسجد ابیّ بن کعب، که مسجد بنی حدیله است، در جای دیگری نماز نخواند.»

غیر مرّه و لا مرّتین و قال: لو لا أن یمیل النّاس إلیه لأکثرت الصلاه فیه». (۱) این سند با آورده های ابوبکر بن یحیی و ابن زباله به نقـل از ربیعه بن عثمان مطابقت دارد و سـمهودی (۲) ضـمن قبول مستندات مـذکور، مکان آن را در «أوّل البقیع علی یمین الخارج من درب الجمعه یعنی الموضع الّذی فی غربی مشهد عقیل و امّهات المؤمنین» (۳) دانسته است.

سمهودی از بنای مسجد در «شامی مشـهد عقیل أسفل الکومه» دیدار کرده است و آن «مسجد صغیر» ی بوده که از عمران و آبادانی آن در قرن دهم نشانی به ما نمی دهد. با این همه، سـمهودی معتقـد است که مطری نسبت به آن بنا چنـدان اطمینانی نداشته که آن را ذیل فصل چهارم «فی المسجد الّتی علمت جهتها و لم تعلم عینها» به نگارش در آورده است.

آنچه مسلّم است «مسجد ابیّ بن کعب» در تاریخ مـدینه، منزلتی خـاص داشته؛ ولی به واسطه مجاورت آن با قبرستان بقیع، طبیعتاً نمی توانسته در میان آن همه اماکن و بقاع بقیع، برای زائران و سیّاحان مدینه چشم گیر باشد.

علیّ بن موسی (۴) موقعیّت و نشانی بنا را در میانه قرن ۱۳ ه. ق. چنین دانسته است:

«ثمّ البقیع الشریف خارج السور السلطانی الجوانی مقابل الباب الجمعه المـذکور آنفاً وفیه من القباب عشره و کاجن و مسجد مأثور و یعرف بمسجد الصحابی الجلیل سیّدنا أبیّ ابن کعب و من قبلیّه قبّه آل البیت العظام». (۵)

۱- «و اگر بیم آن نبود که مردم بدان گرایش پیدا کنند، نماز بیشتری در آنجا می خواندم.»

۲- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۸۵۳

۳- «ابتدای بقیع در سمت راست خارج شونده از در جمعه است؛ یعنی محلی که در غرب شهر آرامگاه عقیل و مادران مؤمنین واقع است.»

۴- وصف المدینه المنوّره، ص ۱۱

۵- «سپس بقیع شریف بیرون از دیوار سلطانی، مقابل درِ جمعه که پیشتر گذشت و در آن ۱۰ ستون هست. مسجدی است مشهور که به مسجد صحابه جلیل القدر، سرور ما ابیّ ابن کعب معروف است و از قبه های آن یکی هم قبه آل البیت بزرگوار است ...».

نایب الصّدر شیرازی (۱) ضمن شرح قبرستان بقیع در سال های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ ه. ق.

بنای مسجد ابیّ بن کعب را دیده و نوشته است:

«وارد بقیع می شود. به دست راست، مسجد پوشیده ای است؛ مانند اتاق بر سر او نوشته اند: «هذا مسجد أبیّ ابن کعب و صلّی فیه النّبیّ غیر مرّه».

رفعت پاشا (۲) از تجدید بنای مسجد توسّط دولت عثمانی یاد کرده و مشاهدات خود را در حوالی سال ۱۳۱۸ ه. ق. چنین نگاشته است:

«و قد کان هذا المسجد متخرباً و کانت توضع فیه آلات الحفارین مجددته الدوله العلیّه مع محرابه و احکمت بناءه». (۳) تطبیق نشانی آرای متأخّرین از موقعیّت و محلّ بنای مسجد مزبور با شهر مدینه امروزی که به هر حال دستخوش تغییرات فراوانی شده است، چندان مشکل نیست.

خیابان بقیع- امتداد خیابان ابوذر- که از مجاورت سمت غربی قبرستان بقیع، از شمال به جنوب امتداد دارد و مکرّراً توسط دولت سعودی تعریض و تجدید شده است، حدود تقریبی دیوار غربی قبرستان بقیع را، که در کناره حصار قدیمی مدینه جای داشته، معلوم و مشخّص می سازد. با این همه و با توجّه به این که فاصله چندانی بین بُقاع اهل بیت و عقیل و حدّ نهایی سمت غربی آن نبوده است، می توان اطمینان داشت که مکان مسجد، همان بنایی است که در سمت جنوبی بنای سایبان حفارین که در سال ۱۳۷۳ ه. ق. تأسیس گشته، قرار دارد. این بنا که پشت آن به خیابان بقیع متّصل است، در همان محدوده ۳۰ متری «مظلّه» (محلّ برگزاری مراسم فاتحه خوانی و زیارت اهل بقیع) جای دارد.

متأسّفانه تهیّه عکس و اسلاید در خیابان های اطراف بقیع، ممنوع، بسیار سخت و برای ما غیر ممکن بود. با این همه، با توجّه به نقشه دقیق بقیع، عکس هایی که از نمای

۱- تحفهالحرمین، ص ۲۲۷، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۶ ق.

۲- مرآهالحرمین، ج ۱، ص ۴۲۰

۳- «این مسجد ویرانه بود و وسایل حفاران در آن گذاشته می شد. دولت بنا و محرابش را تجدید بنا کرد و آن را نیکو ساخت.» نک: فراهانی، سفرنامه، ص ۲۸۷

عمومی قبرستان و از طبقه پنجم ساختمانی در خیابان بقیع در سال ۱۳۹۵ ق. تهیّه کرده ام، موقعیّت و نشانی «مسجد ابیّ ابن کعب» را به خوبی نشان می دهد.

با این شناسایی معلوم می گردد، برج یا کوشک «بنو حدیله» که به تصریح فیروزآبادی به مشعط مشهور بوده، مقابل سمت غربی مسجد جای داشته است و این که مطری گفته است: «و فی غربی مسجد أبی یقع اطما (۱) بنی حدیله و أحدهما مشعط» با بافت منازل طوایف «بنی معاویه» از «بنونجار» در شهر مدینه مطابقت دارد و سمهودی جزم دارد که مشعط کمرفق. و گفته است: «اطُم لبنی حدیله غربی مسجد أبیّ بن کعب». (۲) نک: پیکره ۱- ۱۴

نک: نقشه صفحه ۴۴۰

۱- اطُم؛ و هی الحصون التی تبنی بالحجاره. فتح الباری، ابن حجر، ج ۴، ص ۹۵

۲- «اطم بنی حدیله در غرب مسجد ابیّ بن کعب.» وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۴، ص ۱۳۰۷.

ص: ۲۸۴

فصل پانزدهم: مسجد عِتْبان بن مالک

اشاره

در روز ۲۵ ذی قعده سال ۱۳۹۵ ق. مطابق با ۱۳۵۴ ش. که نخستین بار به دیدار مسجد جمعه نایل آمدم، ضمن پژوهش در باره بنای آن، در ۵۰ متری مسجد، توجّهم به یک بنای چهاردیواریِ بدون سقف جلب شد، که به شیوه بسیاری از بناهای قدیمی مدینه، با گچ سفید روکش شده بود. ظاهراً این بنا از اصالتی تاریخی برخوردار بود؛ به نحوی که ما را به شک انداخت که ممکن است بنای قدیمی مسجد جمعه نیز همین باشد؛ ولی بعدها که تحقیقات گسترده ما این تردید را از بین برد، به سراغ کارشناسان تاریخ و جغرافیای مدینه رفته، از بنای مذکور سؤال نمودم؛ ولی جوابی مستند به منابع تاریخی نشنیدم.

در خلال سال های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۹ ش. مطابق با ۱۴۰۰ ق. که در شهرم خرّمشهر به تألیف و تنظیم کتاب حاضر مشغول بودم، یادداشت هایی از هر نشان تاریخی در میان طایفه «بنوسالم» یا نزدیکی های مسجد جمعه که برایم مقدور می شد، برداشتم؛ ولی این یادداشت ها نیز حسّ کنجکاوی مرا اقناع ننمود.

از آن تاریخ تا سال ۱۳۶۱ ش. که خانه ام در جریان جنگ عراق و ایران ویران گشت و کتابخانه ام به یغما رفت و نابود شد، مجال بحث و فحص برایم نبود؛ تا این که در آذر ۱۳۶۲ (/ ۱۴۰۴ ه. ق.) ضمن بررسی نقشه ها، تصاویر قدیمی و منابع مختلفی که دوباره به زحمت به دست آورده بودم، بر حسب تصادف گذرم به کتاب مسند احمدبن حنبل و احادیث عتبان بن مالک افتاد. لحظه ای احساس کردم که بایست جواب سؤال هایم را

در باره بنای مذکور در بستر همین احادیث جستجو نمایم و چون جستجوها بیشتر شد و کلیّه معلومات و ارتباط موضوعی آن ها با یکدیگر تنظیم گردید، معلومم شد که آنجا خانه عتبان بن مالك بوده و پیامبر در آنجا نیز به نماز ایستاده است.

الف: عتبان بن مالک کیست؟

ابن حَجر عسقلانی تقریب التهذیب (ج ۲، ص ۱) عتبان را به «کسر اوّله و سکون مثناه» دانسته و در تهذیب التهذیب (ج ۷، ص ۹۳) نَسبش را «ابن مالک بن عمرو بن العجلان» خوانده است؛ «الأنصاری، السلمی، البدری، روی عن النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و عنه أنس و محمود بن الربیع و الحصین بن محمد و أبوبکر بن أنس بن مالك».

العجلانی: هذه النسبه إلی بنی عجلان/ أهل المدینه». (۱) ابن سعد به نقل از عبدالواحد بن ابی عون می گوید:

«آخی رسول اللَّه بین عتبان بن مالك و عمربن الخطاب ... و شهد عتبان بن مالك بدراً واحداً و الخندق و ذهب بصره علی عهد النّبیّ ...» (۲) بیهقی (۳) عتبان را از بزرگان بنی سالم بن عوف دانسته که با گروهی از مردان «بنوسالم» و «بنوحُبلی» به محضر پیامبر آمدند و گفتند:

«در میان ما با کمال عزّت و ثروت و قدرت زندگی کن!» پیامبر فرمود: «جلو این ناقه را باز کنید و آزادش بگذارید که مأمور است.» (۴)

۱- سمعانی، الانساب، ص ۸۷، اهتمام: مرجلیوت.
۲- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله میان عتبان بن مالك و عمربن خطاب عقد اخوّتی بست .... عتبان بن مالك فقط در بدر و خندق شاهد بود و در زمان پیامبر بینایی خود را از دست داد ...» الطبقات الکبری، ادوارد سخو، جزء ۳، القسم الثانی، ص ۹۷
۳- دلائل النّبوه، ج ۲، ص ۱۶۷، ترجمه فارسی.
۴- خانه ابوایّوب انصاری.

ابوحبان (۱) گفته است که عتبان در ایّام یزید بن معاویه در گذشت؛ ولی ابن حجر عسقلانی در «الإصابه» و نیز ابن سعد، ابن عبدالبرّ و ابن اثیر، مرگ او را در زمان معاویه دانسته اند.

احمدبن حنبل در «مسند» (ج ۵، ص ۴۴۹) از محمود بن الربیع بن سراقه انصاری، که از بزرگان تابعین بوده و در ۹۹ ه. ق. وفات یافته، چهار حدیث ثبت کرده است، که همگی آن ها مُبیِّن آن است که پیامبر اسلام در خانه عتبان بن مالک به نماز ایستاده است. (۲) ۱): «عن الزهری قال حدثنی محمود بن الربیع عن عتبان بن مالک قال: أتیت النّبیّ- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- فقلت إنّی قد أنکرت بصری و السیول تحوّل بینی و بین مسجدی. فلوددت أنّک جئت فصلیت فی بیتی مکاناً اتخذه مسجد فقال النّبیّ افعل- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- إن شاءاللّٰه. قال:

فمرّ علی أبی بکر فاستتبعه فانطلق معه فاستأذن فدخل علیّ فقال و هو قائم:

أین ترید أن أصلّی فاشرت له حیث أرید قال: ثمّ حبسه علی خزیر ضعناه له قال: فسمع أهل الوادی یعنی أهل الدار فثابوا إلیه حتّی امتلأ البیت ...» (۳) ۲): «عن أنس بن مالک ثنا محمود بن الربیع عن عتبان بن مالک، فلقیت عتبان بن مالک فقلت: ما حدیث بلغنی عنک؟ قال: فحدثنی قال: کان فی بصری بعض الشی ء فبعث إلی رسول اللّٰه- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم-

---

۱- الثقات، جزء الثالث، ص ۳۱۸

۲- برای شرح احوال محمود بن الربیع نک: تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۰، ص ۶۳

۳- «از زهری نقل است که گفت: محمود بن ربیع به نقل از عتبان بن مالک گوید: وی گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و گفتم: بینایی ام را از دست دادم و سیل های آب میان من و مسجدم مانع شده اند. خشنود می شوم اگر بیایی و در محلی از خانه ام نماز بگزاری تا آن را مسجد کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: به خواست خدا این کار را می کنم. گفت پس پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر رفت و او را همراه آورده؟؟؟، با او به راه افتاد و اجازه ورود خواست و بر من وارد شد. در حالی که ایستاده بود، گفت: کجا می خواهی نماز بگزارم؟ پس به جایی که می خواستم اشاره کردم. گفت: سپس روی پوستی ... که برایش گذاشته بودیم. نگه داشتم. گفت: اهل درّه؛ یعنی اهل خانه شنیدند و به سوی آن آمدند تا جایی که خانه پر شد.»

فقلت: إنّی أحبّ أن تجی ء إلی منزلی تصلّی فیه فاتخذه مصلّی، قال: فاقبل رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و من شاء من أصحاب قال فصلّی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فی منزله و أصحابه یتحدّثون و یذکرون المنافقین و ...» (۱) ۳): «عن الزهری حدّثنی محمود بن الربیع عن عتبان بن مالک- قال: أتیت النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فقلت: فذکر نحوه، قال: ثمّ حبسته علی خزیر لنا صغناه له فسمع به أهل الوادی؛ یعنی أهل الدار فثابوا إلیه حتّی امتلأ البیت ...» (۲) ۴): «عن الزهری عن محمود بن الربیع عن عتبان بن مالک أنّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- صلّی بیته سبحه الضحی فقاموا وراءه فصلّوا بصلاته». (۳)

۱- «از انس بن مالک، از محمد بن الربیع، از عتبان بن مالک نقل است که عتبان بن مالک را دیدم و گفتم: چگونه است خبری که درباره تو به من رسیده است؟ گفت: کمی قادر به دیدن بودم، رسول اللَّه صلی الله علیه و آله کسی را نزد من فرستاد. گفتم: دوست دارم به خانه ام آمده، در آن نماز بگزاری و من آنجا را مصلّی کنم. گفت: رسول اللَّه آمد، همراه صحابه هایی که خواستند بیایند. گفت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در خانه اش نماز خواند و صحابه از او پیروی کردند و منافقان را به مبارزه طلبیدند ...».

۲- «از زهری نقل است که گفت: محمود بن الربیع به نقل از عتبان بن مالک به من گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. پس گفتم همانند آنچه در بالا- تکرار شد. گفت: پس او را روی پوستی جلی که برایش گذاشته بودم نگه داشتم. پس اهل وادی آن را شنیدند؛ یعنی اهل خانه به سوی آن آمدند تا این که خانه پر شد ...»

۳- «از زهری، از محمود بن الربیع، از عتبان بن مالک نقل است که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در نیمروز، در خانه اش نماز خواند. پس، از جا برخاستند و پشت سر او به نمازش ایستادند.» مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳ با سلسله اسنادی دیگر و با کاست و زیادی هایی در لفظ. و نک: صحیح امام بخاری، کتاب الصلاه، باب المساجد فی البیوت، باب صلاه النوافل جماعه. و همچنین: السنن الکبری، امام بیهقی، کتاب آداب القاضی، باب لایقبل الجرح، ج ۱۰، ص ۱۲۴ و کتاب الصلاه، باب صلاه النافله جماعه، ج ۳، ص ۵۳. و نیز: صحیح امام مسلم، کتاب الأیمان، ج ۱، ص ۲۶ و شرح نووی، ج ۱، ص ۳۶۲

دراین حدیث، که محور معنی با همه لفظهای متعدد، برگزاری نماز جماعت توسّط پیامبر در خانه عتبان است، مورد تأیید دیگر منابع تاریخی نیز قرار گرفته شده است:

ابن حبان (۱) (متوفّای ۳۵۴ ه. ق.) با اطمینان نوشته است:

«جاءه النبیّ - صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم - إلی بیته».

و ابن سعد (۲) ضمن ذکر حدیث محمود بن ربیع به نقل از عتبان بن مالک، از طریق محمدبن عمر، به گفته عبدالواحد بن ابی عوت استناد جسته که گفت:

«فسأل النبیّ أن یأتیه فیصلّی فی مکان من بیته فیتخذه مصلّی ففعل ذلک رسول اللّه».

براساس کثرت منابع حدیث مذکوراست که ابن سعد درسده دوم هجرت ازاستادش محمدبن عمر واقدی نقل می کند: «فذلک البیت یصلّی فی النّاس بالمدینه إلی الیوم».

ب: خانه عتبان بن مالک کجاست؟

پس از معلوم شدن اسناد تاریخ، اکنون به بررسی و شناخت مکان خانه در شهر مدینه می پردازیم. گفتیم که عتبان بن مالک در میان منازل «بنوسالم» که بین قبا و مدینه در مجاورت مسجد جمعه زندگی می کردند، به سر می برده است. بررسی های همه جانبه نشان داد که کوشک (/ برج) معروف به «الْمُزْدَلِف» در میان این طایفه بنا شده بود.

فیروزآبادی در المغانم المطابه فی معالم طابه (ص ۳۸۱) می نویسد:

«المزدلف؛ اطُم بالمدینه، ابتناه سالم و غنم ابناء عوف بن عمرو بن عوف ابن الخزرج و هو عند بیت عتبان بن مالک» (۳)

۱- الثقات، ج ۳، ص ۳۱۸

۲- الطبقات الکبری، جزء ۳، القسم الثانی، ص ۹۶، ادوارد سخو.

۳- «المزدلف، ساختمانی است در مدینه که سالم و غنم پسران عوف بن عمرو بن عوف، فرزند خزرج آن را ساختند و آن، کنار خانه عتبان بن مالک واقع است.»

بـا توجّه به پژوهش های سـمهودی در وفاء الوفا، (۱) «مسـجد عتبان بن مالك باصل المسـی بالمزدلف بدار بنی سالم» (۲) می توان نتیجه گرفت که برج یا کوشک مزدلف، همان خانه عتبان بوده است که به تصریح سمهودی (ص ۸۷۸)؛ «الّذی فی شامی مسجد الجمعه، عند عدوه الوادی الشرقیه».

مطری، مورّخ مدنی، این نشانی را ذیل وصف مسـجد جمعه به آشـکار نوشته است، که: «فی شمال هذا المسجد (الجمعه) أُطم خراب یقال له المزدلف أطم عتبان بن مالك. والمسـجد فی بطن الوادی صـغیر جدّاً مبنی بحجاره قدر نصف القامه». (۳) «أُطُم، و هی الحصون الّتی تبنی الحجاره» (۴) این توصـیفات و نشانی ها با نشانی های بنای فعلی؛ چهار دیواری بدون سقف، مطابقت کامل دارد. اولًا: در قسـمت شـمالی (شامی)، مسـجد جمعه است و ثانیاً: بنایی است سـنگی با دیوارهای بسیار کوتاه و مساحتی بسیار کوچک.

هنگـام دیـدار از این بنـا در سال های ۱۳۹۵/ ۱۳۹۸ ه. ق. مشاهـده کردم، حصـیری در داخل اتاق غیر مسـقّف مـذکور انداخته بودنـد که نشـانگر توجّه بعضـی از مردم بود. بر دیوار مجـاور در شکسـته و چوبی آن هم با ذغال و به غلط نام های مختلفی از جمله «مسجد جمعه» را نوشته بودند.

اسـتقرار بنـا بر تلّی از خاك، به خوبی نشان می دهـد که بنای مسـجد بر ویرانه ای از بناهای گذشـته احـداث شـده است و اگر مجال خاك برداری داده شود، ممکن است نشانه هایی از دیرینه های برج بنی سالم و خانه عتبان یا بناهایی که به یاد آن ایجاد شده اند، به دست پژوهندگان دهد. نک: پیکره های ۱- ۱۵؛ ۲- ۱۵

۱- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۳، ص ۸۷۶

۲- «مسجد عتبان بن مالك، در اصل ساختمانی است که به نام مزدلف در خانه بنی سالم موسوم است.»

۳- «در شمال این مسجد جمعه، ساختمان ویرانه ای است که به آن مزدلف ساختمان عتبان بن مالك می گویند و مسجد بسیار کوچکی در میان وادی است که با سـنگ ساخته شـده و اندازه آن به اندازه نیمه قامت انسان است ...» نک: وفاء الوفا، جزء ۳، ص ۸۲۰

۴- «أُطُم، دژهایی است که با سنگ ساخته می شود.» ابن حجر، فتح الباری، ج ۴، ص ۹۵

فصل شانزدهم: مسجد ابوذر

مسجد ابوذر در تقاطع شارع المطار و شارع ابی ذر قرار دارد. در منابع اسلام شناسی، از این مکان به سه نام مختلف، که سه اعتبار تاریخی- دینی متفاوت را نشان می دهد، ذکر و یاد شده است:

قولی بر آن است که این مکان «مسجد السجده» است و عده ای آن را «مسجد البحیری» خوانده اند و صاحب نظرانی «مسجد ابوذر غفاری» می خوانندش.

بیهقی در «شعب الأیمان» و ابن زباله در «اخبار المدینه» و احمدبن حنبل در «مسند» و سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» (۱) حدیثی را به اسناد مختلف از عبدالرحمان بن عوف نقل می کنند؛ که آن سند، ادّعای کسانی است که مکان مذکور را مسجد السّجده می دانند:

عبدالرحمان روایت می کند:

«خرج رسول اللّٰه- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- فتوجّه نحو صدقته، فدخل ما ستقبل القبله، فخرّ ساجداً فأطال السجود حتّی ظننت أنّ اللّٰه قبض نفسه فیها، فدنوت منه. فرفع رأسه و قال: من هذا؟ قلت: عبدالرحمن! قال: ما شأنک؟

قلت: یا رسول اللّٰه سجدتَ سجده ظننت أن یکون اللّٰه قد قبض نفسک فیها.

۱- ج ۳، ص ۸۵۲

فقال: أنّ جبریل أتانی فبشرنی فقال: إنّ اللّه عزّوجلّ یقول: من صلّی علیک صلیت علیه و من سلّم علیک سلّمت علیه». (۱) این روایت با اختلاف چندی از طریق ابن ابی الدنیا، ابویعلی، البزاز، محمدبن جبیر، عبدالواحد ابن محمدبن عبدالرحمان بن عوف ثبت شده است.

بیهقی در «الخلافیات» بیان حاکم را تأیید کرده است که:

«هذا صحیح و لا أعلم فی سجده الشکر أصحّ من هذا الحدیث ...». (۲) از حدیث مذکور معلوم می گردد که مکان یاد شده یکی از صدقات رسول اسلام در شهر مدینه بوده است و این به گفته سمهودی در مسیر راه السّافله می باشد که آن در طریق شرقی مدینه به آرامگاه حمزه بن عبدالمطّلب است و چنین پیداست که در زمان حیات سمهودی مکان مذکور، به صورت مسجدی در آمده بود که بر آن نام خاصّی نبوده است.

اما پژوهشگرانی که می گویند: جایگاهی با این مشخّصات، مسجد البحیر است، صحّت حدیث عبدالرحمان را نفی نمی کنند؛ ولی بدان جهت که بنای مسجد در میانه نخلستان البحیر، یکی از قدیمی ترین خرماستان های تاریخ مدینه جای داشته، آن را مسجد البحیر یا به گویش اهل مدینه: مسجد البحیری گفته اند.

این نخلستان با همین شهرت و نام، تا این اواخر از املاک مرحوم «شیخ عبدالجلیل بری»، یکی از نویسندگان دادگاه شرع مدینه بود و از آوازه آن، توجّهی در خور اهمیّت

۱- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله خارج شدند و به سوی محلّ صدقه اش عزیمت نمودند.، پس از ورود به آنجا، به طرف قبله ایستادند و سجده کردند، چون زمان سجود به طول انجامید، گمان کردم خداوند روحش را قبض کرد. به او نزدیک شدم، سرش را بالا برد و فرمود: کیست؟ عرض کردم: عبدالرحمان، فرمود: چه می خواهی؟ گفتم: یا رسول اللّه چون به سجده رفتی و سجده به طول انجامید، گمان کردم خداوند روحت را قبض کرده است. فرمود: جبرئیل به نزدم آمد و به من مژده داد و گفت: خداوند عزّوجلّ می فرماید: کسی که بر تو درود فرستد، من بر او درود فرستم و کسی که به تو سلام کند، به او سلام می کنم.»

۲- «این درست است و معتبرتر از این حدیث در سجده شکرگزاری نیافتم.»

یافته بود.

بـا این همه، در تاریـخ و اوصاف جغرافیایی بافت شـهری مـدینه و تا آنجا که منابع مـدینه شناسـی، امکان بررسـی را مجال می دهند، مکان یادشده را مسجد ابی ذر الغفاری دانسته اند:

مطری در «التعریف بمـا آنست الهجره من معالم دارالهجره» با قاطعیّت، آن را محل خانه ابوذر غفاری- صـحابی پیامبر- دانسـته است.

سمهودی اگر چه شرح و تاریخ مسجد مجاور باغستان بحیر را تحت عنوان «مسجد ابی ذرالغفاری» می نگارد، (۱) ولی روایات مطری را در این خصوص قابل اعتماد نمی داند.

خود او با تمام تحقیقات جامعش، در خصوص منابع تاریخ و جغرافیای مدینه، سـند یا دلیلی بر صـحّت اعتبار چنین نام و نشانی نیافته و ارائه نکرده است و حتّی از مجموع جملاتش چنین بر می آیـد که از شـهرت مسـجد، به نام ابوذر متعجّب بوده است. با این همه، این شهرت، چه قبل از سمهودی (متوفّای ۹۱۱ ه. ق.) و چه پس از او، تا زمان ما، هیچگاه در میان مردم جای خود را به نام های بحیری یا سجده نداده است.

علی بن موسـی یکصدسال پیش درکتاب «وصف المدینهالمنوّره» (ص ۱۶)، مسـجد ابوذر غفاری را از جمله مسجدهای مدینه می شمرد و آن را چنین مشخّص می کند:

«و فی جزع الصدقه، مسـجد صـغیر غیر مسقوف عند مفیض عین الصدقه و یعرف بمسجد سیدنا أبی ذر الغفاری رضی اللّه عنه». (۲) این مسـجد به گفته مورّخ معاصـر علی حافظ، در کتاب «فصول من تاریخ المدینه المنوّره»، در زمان سعود تجدید بنا شد و مناره ای در رکن شـمال غربی آن احـداث کردنـد و اطراف آن را که در مرکز تقاطع شارع مطار با شارع ابی ذر قرار دارد، به باغچه هایی زینت بخشیدند.

۱- وفاءالوفا، ج ۳، ص ۸۵۱

۲- «در محل جزع الصدقه .... مسـجد کوچک غیر مسقّفی وجود دارد، که به مسجد ابوذر الغفاری- رضوان اللّه علیه- معروف است.»

در سال های اخیر و با توجّه به تأکیدهای مکرّر اهالی و راهنمایی مرحوم سیّد مصطفی عطّار، بار دیگر مسجد مزبور توسّط وزارت اوقاف و حجّ عربستان دوباره سازی شد و مناره آن با ارتفاع بیشتر و سبک نوین تجدید بنا گردید و پس از جمع بندی آرای پژوهندگان، بر تابلویی در کنار مدخل ورودی مسجد، عبارت «مسجد ابی ذر» را نگاشتند.

در خلال سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. که به دیدار مسجد نایل آمدم، دیدم که در آنجا نماز جماعت برگزار می گردد و مردم و کسبه اطراف، از اهمیت دینی آن مطلع هستند. نک: پیکره های ۱- ۱۶؛ ۲- ۱۶

فصل هفدهم: مسجد ابوبکر

مسجد ابوبکر، نزدیک ترین مسجد به المصلّی، در مناخه می باشد که در بافت قدیمی شهر، عرصه آن به حدیقه العریضی- مجاور الزرقاء- متّصل بوده است.

در اسناد معتبر تاریخی، به قداست و اعتبار تاریخی آن اشارتی نرفته است؛ ولی گفته اند که ابوبکر در عهد خلافتش، نماز عید را در آن مکان به جای آورده است.

مسجد ابوبکر در زمان عمر بن عبدالعزیز- والی مدینه در سال ۹۱/ ۹۳ ه. ق.- و همزمان بانوسازی مسجد المصلّی (/ مسجد علی بن ابی طالب) احداث شده است.

از تجدید و ترمیم های مکرّر این مسجد در طول تاریخ، گزارش های مستندی در دست نداریم. تنها می دانیم که در سال ۱۲۵۴ ق. و آخرین بار به امر محمود عثمانی، تجدید بنا شده و به هیکلی که تاکنون پا برجاست، در آمده است.

بنای مسجد به لحاظ برخورداری از گنبدی گچی و مناره ای زیبا، مجموعه بدیعی دارد و ساختمان آن مانند المصلّی و مسجد علی با سنگ های سخت سیاه معماری شده است.

مسجد ابوبکر در شمال غربی المصلّی (/ غمامه)، مدخل: زقاق العریضیّه در شارع المناخه واقع گشته و حقیر در خلال سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. که به دیدار مسجد نائل آمدم، آن را مورد توجه بسیاری از مسلمانان کشورهای اسلامی و زائران مدینه دیدم.

نک: پیکره ۱- ۱۷

فصل هیجدهم؛ مسجد عمر

در هیچ یک از منابع تاریخی و سیره و اخباری که بدان دسترسی داشتم، از این مسجد ذکری نشده است و سمهودی نیز به آن اشاره ای ندارد و ممکن است یکی از احتمالات مورد بحث ذیل بنای دو مسجد علی و ابوبکر، شامل آن هم باشد.

مسجد مذکور از ساخته های سلطان محمود عثمانی در سال ۱۲۵۴ ق. است و به نظر می رسد که بدان لحاظ، مسجدی به نام عمربن خطاب نیز تأسیس کرده باشند.

مسجد عمر در جنوب شرقی المصلّی، کناره وادی بطحان واقع شده و متّصل به پلی است که اهل مدینه آن را «کوبری المدرج» رقم ۲ شهرت داده اند. نک: پیکره ۱- ۱۸

فصل نوزدهم؛ مسجد علی

در محدوده المصلّی و شمال مسجد ابوبکر، بنایی وجود دارد که به مسجد علی بن ابی طالب مشهور است. سمهودی و دیگر قدمای مدینه شناس، مستقلًا از این مسجد، مطلبی به نگارش در نیاورده اند. سمهودی ضمن شرح روایات و ذیل اسناد مربوط به مسجد المصلّی به مسجدی به نام علیّ بن ابی طالب اشارتی دارد و این اشارت مجمل، نشان می دهد که مسجد مذکور، ویژگی خاصی در شهر مدینه نداشته است. با این همه، سمهودی از ابن شبه مدرکی از طریق «سعدبن عبید مولی ابن ازهر» ارائه کرده است که:

«قال: صلّیت العید مع علیّ- رضی اللّه عنه- و عثمان محصورٌ. فصلّی ثمّ خطب بعد الصلاه».

و در سندی از «زهری» آمده است:

«صلّی سهل بن حُنَیف و عثمان محصور الجمعه و صلّی یوم العید علیّ بن أبی طالب». (۱) بر این اساس ممکن است سجدگاه علیّ بن ابی طالب در برگزاری نماز عید، آن هم

۱- «سهل بن حنیف، روز جمعه نماز را به جای آورد، در حالی که عثمان در محاصره بود و علی بن ابی طالب روز عید نماز را به جای آورد.»

در ایّام محاصره خانه خلیفه سوم: «عثمان بن عفان» که بی شک در المصلّی بوده است و در آن ایّام، عرصه نمازگزاران، محدود به فضای بسته ای نبوده، همین محلّ باشد که بعدها به اعتبار وقوع آن سجده، مسجدی در آن بنا نهاده باشند.

مسجد علی را اوّلین بار عمر بن عبدالعزیز در عهد ولیدبن عبدالملک بنا یا ترمیم و دوباره سازی کرد و امیر زین الدّین ضیغم منصوری از بنومَهْنا، که از سادات علوی و امیر وقت مدینه بوده، بار دیگر آن را در سال ۸۸۱ ق. تجدید بنا کرد؛ تا در زمان عثمانی ها از ترمیم و تجدید بنا بی بهره نمانند.

ساختمان مسجد، کم عرض و طولانی و دارای محرابی است که زیر گنبدی بزرگ واقع شده است و در دو جانب آن، سه گنبد در شرق و سه گنبد در غرب، احاطه اش کرده اند.

همچنین مسجد دارای مناره ای است به سبک معمول بناهای عثمانی، که به اعتبار مدارکِ اداره اوقاف مدینه، بنای آن مربوط به سال ۸۸۱ ق. می باشد.

در سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. که به دیدار مکرّر این مسجد نایل آمدم، دیدم که به واسطه احداث ساختمان ایستگاه تقویت برق در مقابل در مسجد، تا حدودی از زیبایی نمای خارجی آن کاسته شده بود.

مسجد با سنگ های بزرگ سیاه و ستون های ضخیم و پهن و بسیار مستحکم ساخته شده است و با توجّه به سبک مناره، دقیقاً معلوم می شود که به استثنای آثار ترمیمی جزئی، اساس بنا از قرن ۹ ق. تا کنون پا برجا مانده است.

مسجد علی در سمت غربی مناخه و مدخل زقاق الطیار واقع شده و فاصله آن تا مسجدالنّبی که در قسمت شرق مسجد علی قرار دارد، تنها ۳۵۰ متر است.

نک: پیکره های ۱- ۱۹؛ ۲- ۱۹

فصل بیستم؛ مسجد علی عُرَیض

عُرَیض، مُصغَّر عِرض یا عُرض، نام یکی از وادی های شرقی مدینه است. (۱) و آن از جمله اراضی یثرب است. (۲) این نام را پیامبر در متن گفته ای که موقعیّت جغرافیایی آن را نیز بیان می کند، چنین آورده است:

«أصحّ المدینه من الحمَّی ما بین حرّه قریظه إلی العُریض» (۳) به نقل از محمدبن عقبه بن ابی مالک و او از زبیر. (۴) «حمی»، در سند مذکور و بنا به گفته عینی: (۵) «موضع الکلا یحمی من النّاس و لا یرعی و لا یقرب ... انّ لفظ حمی اسم غیر مصدر و هو علی وزن فعل بکسر الفاء بمعنی مفعول أی محمی محطور ...» (۶)

۱- فیروزآبادی، المغانم، ص ۲۶۰؛ طریحی، مجمع البحرین، ص ۳۳۱، چاپ سنگی.

۲- همدانی، صفه جزیره العرب، ص ۲۶۲؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، عریض، ج ۴، ص ۱۱۴

۳- «بهترین چراگاه مدینه، بین حره قریظه تا عریض قرار دارد.»

۴- فیروز آبادی، همان.

۵- عمده القاری بشرح صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۲

۶- «محل چراگاه از ورود مردم به داخل آن جلوگیری و حمایت می شود؛ به طوری که به کسی اجازه نزدیک شدن به آن داده نمی شود و چهارپایان از چریدن در آن محل منع می شود ...» لفظ حمی اسم غیر مصدر است بر وزن فعل با کسر فاء الفعل به معنای معفول؛ یعنی حمایت شده و منع شده ...».

و در اصطلاح مفتیان مسلمان، ذیل حدیث: «لا حمی إلّا للّه و لرسوله» آورده اند:

«معناه أن یمنع من الأحیاء من ذلک الموات لیتوفر فیه الکلأ فترعاه مواش مخصوصه و یمنع غیرها ... عند الشافعیه أنّ الحمی یختص بالخلیفه و منهم من ألحق به ولاه الأقالیم و محلّ الجواز مطلقا أن لا یضرّ بکافّه المسلمین ...» (۱) حرّه قریظه همان حرّه واقم است که «عُریض» در شمال شرقی آن قرار دارد و آن، یکی از بهترین مناطق کشاورزی اطراف مدینه، در سده های پی در پی بوده است. (۲) «علی»، یکی از فرزندان امام جعفربن محمّد صادق بود که به لحاظ کثرت علم و عبادت، به زین العابدین شهرت داشت. (۳) و چون در منطقه عریض مسکن گزیده بود، در تاریخ نامش به صورت علی عُریض (/ علی عُریضی) برده شده است. (۴) علی عُریض (/ علی المَدَنی)، به گفته ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب (۵):

«أخو موسی- مقبول- من کبار العاشره- مات سنه ۲۱۰ ق.»

ابن عماد نیز در شذارت الذهب، در باره اش گفته است: «من جله الساده الأشراف».

و طوسی در الفهرست (۶) او را: «جلیل القدر ثقه» دانسته که پس از وفات، در زیستگاه

۱- «معنای آن، این است که از نزدیک شدن چهارپایان به آن زمین جلوگیری به عمل آید تا این که زمین سبز گردد و چهارپایان مخصوصی در آن بچرند ...». شافعی ها معتقدند آنچه که از او حمایت و دفاع می شود، مختص خلیفه است و بعضی از آنان، والیان مناطق را به آن ملحق کردند، مشروط بر این که به عموم مسلمین ضرر و زیانی نرساند. نک: ابن حجر، فتح الباری، ج ۵، ص ۴۴، کتاب المساقاه.

۲- سمهودی، وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، جزء ۴، ص ۱۱۸۸

۳- علی عریض، ابن شهرآشوب، المناقب، ج ۴، ص ۲۸۰ و نیز: طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۸۴

۴- النجاشی، کتاب الرجال، ص ۱۷۶؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۲؛ ابو علی، منتهی المقال، ص ۲۰۹

۵- ج ۲، ص ۳۳

۶- ص ۲۱۲، به اهتمام محمود رامیار

خود به خاک سپرده شد و نظر به مقام علمی- معنوی وی، مرقدش مورد احترام مسلمانان در تاریخ مدینه گردید.؟؟؟ د فهرس الله الحمد لله و فهرس قی اش الحمد لله فهرس ه تمهید ه عز و جل خریب شود؟؟؟

علی بن موسی در «وصف المدینه المنوره» (ص ۱۰)، از بنای مسجد و مرقد علی عُریض چنین یاد کرده است:

«مرقد سیّدنا علی العُریض، ابن سیّدنا جعفر الصادق، له مسجد معقود و بجانب القبّه مناره. و من غربی المقام مزارع کثیر بآبار و تعریف بمزارع أبی الرشید بینه و بین المدینه من طریق الحرّه الشرقیه ساعه واحده». (۱) این مرقد چنانکه رفعت پاشا (۲) گفته، داشته که به «ضریح شیخ علی العریضی» مشهور بوده است و این امر نشان می دهد که این مکان ها نیز تا قبل از روی کار آمدن «سعودی ها» محلّ توجّه زائران مدینه؛ خصوصاً شافعی ها و امامی ها بوده است.

العیاشی (۳) که به تفصیل از منطقه العریض سخن به میان آورده، تأکید می کند:

«و عنده مسجد یعرف بمسجد علی العریض یقصدون زین العابدین»، ولی از قدمت آن اطّلاعاتی به ما نمی دهد.

تصویری که رفعت پاشا در میانه سال های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۵ ه. ق. از دورنمای بنای مسجد یا مرقد تهیّه کرده، به خوبی نشان داده است که آن مکان از رونق معمول برخوردار بوده است؛ ولی آثار همان آبادانی منعکس در تصویر مذکور، با آنچه در دیدار در خلال سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. بدان نائل آمدم، مطابقت ندارد.

هم اکنون آثار بنای مسجد «علی عُریض» مخروبه شده و در کنار مزارع «خرم عُریض» پابرجاست. در آن نه اثری از بنای مرقدی یافتیم و نه مکانی برای عبادت! بل به

۱- «مرقد سرور ما علی العریض، فرزند جعفر صادق علیه السلام، دارای مسجدی در جای پردرخت و سبزه زاری است و نزدیک قبه، گلدسته ای وجود دارد. در مغرب مرقد، مزارع فراوانی هست که به مزارع ابو الرشید معروف است. فاصله بین این مرقد و مدینه از طریق منطقه شرقی- مسکونی یک ساعت راه است.»

۲- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۷

۳- المدینه بین الماضی و الحاضر، صص ۳۶۶ و ۵۲۴

صورت انبـار غلّات ساکنان مجاورش در آمـده و دیگر مسائل آن به بوته فراموشـی سپرده شـده است.؟؟؟ الله الحمـد لله فهرس اگراف تمهید الحمد لله لا کن الله اکبر رل شود؟

پیکره های ۱- ۲۰، ۲- ۲۰

فصل بیست و یکم: مسجد ثنیّهالوداع

اشاره

ثَنیّه در لغت و بنـا به گفته عینی در «عمـده القاری» (۱): «طریق العقبه» و به تصـریح فیروزآبـادی در «المغانم المطابه» (۲): «اسم من التودیع» و بنا به تعریف عبدالقدّوس الأنصاری (۳): «الطّریق العالی فی الجبل» و به قول یاقوت حموی (۴): «پشته کوه».

و همه مـدینه شنـاسان باور دارند که «ثنیّهالوداع» مکان تودیع مسافران مدنی بوده است و آن اصـطلاحی است که قدمت آن به دوران جهالت باز می گردد و به گفته فیروزآبادی: «سمّی لتودیع المسافرین» (۵)

الف: ثنیّهالوداع، مکان تودیع

اشاره

مسلّم است که ثنیّهـالوداع در تاریـخ و جغرافیـای مـدینه، نام مکان هایی بوده که مسافران مـدینه ازآن حـد، به سوی مکّه (که اصطلاحاً جهت قِبلی یا جنوبی نامیده می شده) و به سوی شام (که جهت شامی یا شمالی شهر به شمار می رفته) تودیع و بدرقه می شده اند.

۱- ج ۹، ص ۵۹

۲- ص ۸۰

۳- آثار المدینه المنوّره، ص ۱۵۹

۴- معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۹

۵- ص ۸۱، همان مأخذ

یـاقوت حموی در معجم البلـدان، همـان مأخـذ، ثنیّهالوداع را تپّه ای مُشـرف بر مـدینه دانسـته است و چون پیامبر اسـلام در آن جایگاه، حضور مکرّر داشته اند، ثنیّهالوداع موقعیّت خاصی در تاریخ مدینه پیدا کرده است. بررسی حضورهای مکرّر مذکور- که این قدمت و اصالت را بر ما بشـناساند- مسـتلزم شـناخت محلّ دقیق آن است. این شـناخت و آن حضور، موقعیّت تاریخی- دینی ثنیّهـالوداع را بـه عنـوان نشـانی از زنـدگی پیـامبر، در قرون متمـادی مـورد علاـقه مسـلمانان قرار داده است. ازاین رو، در جسـتجوی موقعیّت تاریخی- جغرافیایی آن، به بررسـی کتاب ها و به انگیزه شناخت مکان فعلی آن و تطبیق آرای قدما در این خصوص، با موقعیّت های کنونی شهر مدینه، به گشت و گذار در این شهر پرداختم:

۱/ الف: ثنیّهالوداع، غزوه احد؟

ابن سعد در «الطّبقات الکبری» (۱) از ابوحمید ساعدی، به نقل از «منذربن سعدبن منذر» (متوفّای ۶۰ ه. ق.) (۲) اشاره می کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله روز احد، از مدینه به سمت ثنیّهالوداع حرکت نمود. ناگاه لشگری را دید، فرمود: اینها کیستند؟

گفتند: عبداللَّه بن ابیّ بن سلول با ۶۰۰ نفر از بنوقینقاع.

پیامبر فرمود: آیا مسلمان شده اند؟.

گفتند: خیر.

فرمود: «قولوا لهم فلیرجعوا فأنّا لا نستعین بالمشرکین علی المشرکین». (۳) این حدیث اگر چه در مسند احمدبن حنبل، در ذیل احادیث ابوحمید نیامده است؛ (۴) ولی متّقی هندی در «کنزالعُمّال» (۵) آن را به استناد ابن نجّار ذکر نموده، به این که:

۱- ج ۲، ص ۴۸ و چاپ ادوارد سخو، ج ۱، ص ۳۴

۲- ابن حجر، تقریب التهذیب، ص ۴۱۴، ج ۲

۳- «به آن ها بگویید تا مراجعت کنند؛ زیرا ما برای سرکوبی مشرکین، از مشرکین کمک و مساعدت نمی گیریم.»

۴- ج ۵، ص ۴۲۳

۵- ج ۱۰، ص ۲۷۵

«إنّ النّبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- خرج یوم أحد حتّی إذا جاوز ثنیّه الوداع.» (۱) «واقدی» نیز در «المغازی»، ذیل غزوه احد (۲) آن را تأیید کرده است.

مسیر حرکت پیامبر از شهر به جانب احد، که در سمت شمالی مدینه قرار دارد، به خوبی نشان می دهد که ثنیّهالوداع در این مستند تاریخی، در جهت شامی (شمالی) مدینه و بر سر راه احد واقع شده است.

۲/ الف: ثنیّهالوداع، سریّه مؤته

محمدبن جریر طبری در تاریخ الرّسل و الملوک (۳) می نویسد:

«ابن اسحاق می گوید: پیامبر وقتی از خیبر به مدینه باز گشت، دو ماه ربیع را در آنجا به سر برد و در جمادی الأوّل گروهی را سوی شام فرستاد که در مؤته کشته شدند.»

آنگاه به گفته عروه بن زبیر استناد می کند که:

«پیمبر در جمادی الأوّل سال هشتم، کسان را سوی مؤته فرستاد و زیدبن حارثه را سالار قوم کرد و گفت: اگر زید بن حارثه کشته شد، جعفربن ابی طالب سالار قوم باشد و اگر جعفر کشته شد، عبداللّه بن رواحه سالار قوم باشد.

هنگامی که قوم روان می شدند، عبداللّه بن رواحه پیش پیمبر رفت و با وی وداع کرد و با قوم از مدینه بیرون شد و پیمبر آن ها را بدرقه کرد.»

بر این اساس معلوم می گردد که پیامبر، سپاه را بدرقه کرده است. امّا در کجا؟ طبری آن مکان را معلوم نساخته است. ابن هشام در السیره النّبویه (۴) بی آن که مکان را معلوم

۱- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله روز یکشنبه خارج شد تا این که از محلّ ثنیّه الوداع رد شد و از آن گذشت.»

۲- ج ۱، ص ۱۵۷، ترجمه فارسی.

۳- ج ۳، ص ۱۱۶۹، ترجمه فارسی.

۴- ج ۳، ص ۴۲۹

سازد، بدرقه را در خارج از شـهر پذیرفته و می نویسد: «ثمّ خرج القوم و خرج رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- یُشَیِّعُهُم حتّی إذا وَدَّعَهُمْ و انصرف عنهم». (۱) ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۲) ذیل: «سـریّه مؤته» ضمن اشاره به واقع شدن تودیع و مشایعت، صریحاً می نگارد:

«و خرج مشیّعاً حتّی بلغ ثنیّهالوداع فوقف و دعهم ...»

«و پیـامبر ایشان را مشایعت و بـدرقه نمود تا ثنیّهالوداع. در آنجا ایسـتاد و دعای خیر و فتـح بر ایشان خوانـد.» (۳) همین فراز را علی بن برهان الدین حلبی (۴) تأیید می کند و می نویسد:

«انّ رسول اللّه- صـلّی اللّه علیه [وآله] وسـلّم- خرج مشیّعاً لهم حتّی بلغ ثنیّهالوداع فوقفه فقال: أی بعد قوله: أوصیکم بتقوی اللّه و بمن معکم من المسلمین خیراً، اغزوا باسم اللّه فقاتلوا عدوّ اللّه و عدوّکم بالشام و ستجدون فیها رجالًا فی الصوامع معتزلین فلا تتعرّضوا لهم و لاـ تقتلوا امرأه و لاـ صـغیراً و لا بصـیر فانیاً و لا تقطعوا شـجره، و لا تهـدموا بنا». (۵) عینی در «فتح الباری بشـرح صحیح البخاری» (۶) قبول کرده است که پیامبر «خرج

۱- «سـپس مردم بیرون آمدنـد و رسول اللّه صـلی الله علیه و آله به منظور بـدرقه کردن آنان خارج شـد، همینکه آنان را بدرقه کردند، از آنان دور شد.»

۲- ج ۲، ص ۱۲۸

۳- چاپ ادوارد سخو، ج ۱، ص ۹۳

۴- السّیره الحلبیه فی سیره الأمین المأمون، ج ۲، ص ۷۸۷

۵- «رسول گرامی صـلی الله علیه و آله برای مشـایعت آنـان خـارج شدنـد تـا این که به محلّ ثنیهالوداع رسـیدند. توقف کرده، فرمودنـد: شـما را به پرهیزکاری خـدا سـفارش می کنم و با مسـلمانانی که همراه شـما هسـتند، خوشـرفتاری کنیـد. به نام خـدا بجنگیـد. سـپس فرمودنـد: دشـمن خدا و دشـمن شـما در شام است؛ در جاهایی که خواهید جنگید، مردانی گوشه نشـین را در صومعه ها خواهیـد دیـد، به آنان تعرض نکنیـد. هیـچ زنی و کودکی و پیرمردی را نکشـید و هیچ درختی را قطع نکنید و هیچ بنایی را ویران نسازید.»

۶- ج ۷، صص ۲۶۷- ۲۶۸، باب غزوه موته من ارض الشام.

مشیّعاً لهم حتّی بلغ ثنیّه الوداع». (۱) بـدین روال و با توجه به این که «مؤته» به گفته ابن واضح یعقوبی (۲) قریه ای در نزدیکی های دمشق بوده، مسلّم است که مشایعت پیامبر در مکانی تحقّق پذیرفته که در جهت شمالی یا شامی مدینه قرار داشته است و این امر می رساند که ثنیّهالوداعِ یادشده در منابع مذکور در شمال مدینه بوده است.

۳/ الف: ثنیّهالوداع، غزوه تبوک

احمدبن علی بن حجر عسـقلانی (۳) از اسـحاق بن راهویه و ابن حبان، حـدیثی را از ابوهریره نقل می کنـد که بـدون توجه به جهـات فقهی مُتعه، در خصـوص بـازگشت پیروزمنـدانه پیـامبر و مسـلمانان، پس از پایـان یـافتن غزوه تبوک و توقّف آنـان در ثنیّهالوداع، مستندی در خور توجّه است:

«إنّ النّبیّ لمّا نزل بثنیّهالوداع، رأی مصابیح و سمع نساء یبکین، فقال: ما هذا؟ فقالوا: یا رسول اللّه، نساء کانوا تمتّعوا منهنّ. فقال هـدم المتعه النکـاح و الطلاـق و المیراث». (۴) سمهودی (۵) ضـمن اسـتناد به واقعه مـذکور، از طریق ابن شـبه و طبرانی، وجه تسمیه ثنیّهالوداع را به اعتبار دیگری مورد توجّه قرار داده است. ابن شبه گفته است:

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله برای مشایعت مردم بیرون آمدند تا این که به محلّ ثنیهالوداع رسیدند.»

۲- البلدان، ص ۱۰۶

۳- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، جزء تاسع، ص ۱۶۹، کتاب النکاح.

۴- «رسول گرامی صـلی الله علیه و آله هنگامی که به محلّ ثنیه الوداع رسـیدند، نور چراغ هایی را دیدند و صدای گریه زنانی را شـنیدند. فرمودنـد: این چیست؟ عرض کردنـد: یا رسول اللّه، زنانی هسـتند که از آنان بهره جسـتند و لـذت بردند. فرمودند: صیغه، ازدواج و طلاق و ارث آن را از بین برده و نابوده کرده است.»

۵- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۴، ص ۱۱۶۸

«إنّما سمّيت ثنيّهالوداع لأنّ رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- أقبل من خيبر و معه المسلمون قد نكحوا النساء، نكاح المتعه. فلمّا كان بالمدينه قال لهم: دعوانا فی أيديكم من النساء المتعه، فأرسلوهنّ فسمّيت ثنيه الوداع». (۱) يا به عبارت امام بخاری: «و نهی عن المتعه، فتوا دعنا يومئذ فسمّيت ثنيّهالوداع». (۲) در ارتباط با غزوه تبوک، امام بخاری حديثی از سائب بن يزيد ذيل باب «غزوه تبوک» آورده است كه دقيقاً نشان می دهد محل ثنيّهالوداع آنگونه كه در شرح سفر تبوک نيز مورد تصريح مورّخان قرار گرفته، موقعيّت شمالی و شامی مدينه بوده است:

«أين خرجت مع الصبيان نتلقی النّبیّ إلی ثنيّهالوداع مقدمه من غزوه تبوک». (۳) عينی در «عمده القاری بشرح صحيح البخاری» (۴) در بيان حديث مذكور به دو لفظ مختلف و با كم و زيادهايی معتقد است: «إلی ثنيهالوداع- الثنيه طريق العقبه و كان ثمه يودع أهل المدينه المسافرين» (۵) كه با توجه به مسير راه تبوک از سمت شمالی (/ شامی) مدينه، می بايست ثنيهالوداع در شمال و خارج از شهر مدينه قرار داشته باشد.

فراز ديگر اين رفت و بازگشتِ نبرد تبوک، مستنداتی است كه گفته اند پيامبر چون از تبوک به مدينه بازگشت، مردم مدينه از او در محلّ ثنيهالوداع استقبال كردند. نوجوانان مدينه، مقدمش را با همان سرود موزونی كه در هنگام هجرت و ورودِ نخستينش به مدينه

۱- «از اين نظر ثنيه الوداع نامگذاری شده است؛ زيرا رسول اللَّه هنگامی كه از خيبر همراه مسلمانان می آمدند، اين عده از مسلمانان، زنان را صيغه كرده بودند، همين كه به مدينه رسيدند، به آنان فرمود: از زنان صيغه ای دست برداريد. آن ها را رها كنيد. از اين نظر ثنيه الوداع نامگذاری شده است.»

۲- «رسول اللَّه صلی الله عليه و آله صيغه را تحريم كردند و در آن هنگام با هم آشتی و مصالحه كرديم ازاين نظر ثنيهالوداع نامگذاری شد. برای شناخت فقه شناسان امامی مذهب». نک: ادوار فقه، محمود شهابی، ج ۱، ص ۴۵۵

۳- «با جوانان به پيشواز پيامبر خد صلی الله عليه و آله كه از جنگ تبوک می آمدند، تا ثنيهالوداع بيرون آمدم.»

۴- ج ۷، ص ۵۹، جزء ۱۸

۵- «تا ثنيه الوداع- ثنيه بريده راه ميان كوهی است كه مردم مدينه مسافران را در آن محل بدرقه می كردند.»

اجرا نموده بودند، گرامی داشتند:

طَلَعَ الْبَدْر عَلَینا مِنْ ثَنِیّات الوداع

وَجَب الشُّکرُ عَلَینا ما دَعا لِلَّهِ داع

این سند را ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری بشرح صحیح بخاری» (۱) و حلبی در «السیره الحلبیه» (۲) و ذیل «غزوه تبوک» از عایشه- همسر پیامبر- نقل نموده اند و حلبی عقیده بیهقی را در باره تعدّد این شعرخوانی در مراسم استقبال، چنین آورده است:

«و لا مانع من تعدّد ذلک». (۳)

ب: بنای مسجد ثنیّهالوداع

نخستین سند تعیین ثنیّهالوداع را در حدیث ابن عمر می خوانیم که:

«قال سبق رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فأرسل فاضمر منها من الحفیاء و أرسل ما لم یضمر منها من ثنیّهالوداع إلی مسجد بنی زریق». (۴) گفته شده است که پیامبر:

«دخل فی مسجد بنی زریق و توضّأ فیه و عجب من قبلته و لم یصلّ فیه و کان أوّل مسجد قری ء فیه القرآن». (۵)

۱- ج ۹، ص ۲۶۲، کتاب مناقب الأنصار، باب مقدم النبی و اصحابه المدینه.

۲- ج ۳، ص ۱۲۳

۳- همچنین نک: «التاریخ القویم لمکّه و بیت اللَّه الکریم، ج ۱، ص ۲۵۷ به بعد» که او نیز به گفته های عیاض، ابن جوزی و زین الدّین عراقی استناد کرده است.

۴- مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱

۵- «وارد مسجد بنی زریق شد و در آنجا وضو گرفت و از قبله اش تعجب کرد و در آن نماز به جای نیاورد. این مسجد، اولین مسجدی بود که در آن قرآن خوانده شد.» به نقل از معاذبن رفاعه الزّرقی. نک: ابن شبه، سمهودی، وفاء الوفا، جزء ۳، ص ۸۵۷

سمهودی می گوید:

مکان این مسجد در جنوب (قِبلی) مسجد المصلّی بوده است. عیاض در مورد حدیث ابن عمر گفته است:

«بینه و بین ثنیهالوداع میل أو نحوه».

بنابر این، ثنیّهالوداع در فاصله کمتر از ۲۰۰۰ متری (یک میلیِ) شمال مسجد مصلّی قرار داشته است.

سمهودی در «وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی» (۱) در نیمه دوم قرن ۹ ق. ثنیّهالوداع را در «شامی المدینه» دانسته، موقعیّت جغرافیایی آن را «بین مسجد الرّایه الذی علی ذباب و مشهد النفس الزکیه» معرّفی می کند؛ ولی مانند فیروزآبادی از بنای مسجدی که بر بلندی ثنیّهالوداع ساخته باشند، نشانی نمی دهد و آن را از زمره «مساجد المعلومه العین» نخوانده است.

مؤلفِ کتاب «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» در صفحه ۴۰۹ کتابش، چون به شرح «و بالمدینه برک و عیون» می پردازد، از برکه ای در ثنیه یاد می کند.

حمدالجاسر- استاد ادب وجغرافیای قدیم جزیرهالعرب- ذیل آن در پانویس آورده است:

«و إذا جاوزت مشهد النفس الزکیه و ثنیهالوداع مرت من شامی سلع علی مسجد الرایه.» (۲) البکری در «معجم ما استعجم» (۳) ذیل «الَحفْیاء» به حدیث ابن عمر استناد کرده که آن در امتداد ثنیّهالوداع بوده و «بین الحفیاء و ثنیّهالوداع تسعهُ أمیال».

مؤلّفان سده ۱۳۰۰ ه. ق. از ثنیّهالوداع یادهایی کرده اند؛ ولی به بنای مسجدی به نام ثنیهالوداع که یادبودی از مشایعت ها و بدرقه های پیامبر باشد، برخورد نکرده اند و این امر

۱- جزء ۴، ص ۱۱۶۹

۲- «چنانچه ازآرامگاه النفس الزکیه و ثنیهالوداع عبور کنی، ازراه شامی سلع به مسجد الرایه خواهی رسید.»

۳- الجزء الثانی، ص ۴۵۸، به اهتمام: مصطفی السقا.

نشان می دهد که به هر حال در طول قرون، ثنیهالوداع، تنها نام تپّه ای مشرف بر مدینه و رو به وادی قناه بوده است.

علی حافظ در فصول من تاریخ المدینه المنوّره (ص ۲۳۱)، ضمن شرح «المدرسه الصناعیّه» به اجمال از ثنیهالوداع یاد کرده و با این جمله که «المسجد الذی علیها» به بنای مسجد ثنیّهالوداع اشاره کرده است. همچنین ذیل «عین الزبیر» (۱) صریحاً می نگارد:

«ثنیهالوداع شرق جبل سلع علی نحو کیلومتر من المسجد النبوی و قد بنی علیها مسجد بمئذنه». (۲) بدون تردید، راهی که میانه این تپّه سنگی مجاور شرقی کوه سلع به سوی وادی قناه احداث شده و شهر مدینه را به قسمت های شمالی آن متّصل نموده، در قرون گذشته وجود نداشته است. احداث این راه، منسوب به «یوسف پاشا» است. وی از طرف حکومت عثمانی به صدارت مدینه و بندر جدّه منصوب شد و وقتی به عنوان «صاحب المدینه» در سال ۱۲۱۵ ه. ق. وفات یافت، یکی از بزرگان قلمرو سیاسی- نظامی عثمانی بود. او در ایّام ریاستش خدمات فراوانی در سرزمین حجاز انجام داد و نامش در صحنه های تاریخ مدینه ماند. (۳) بر اساس تعلیقات مرحوم شیخ ابراهیم فقیه بر کتاب «وفاء الوفا» که عبدالقدّوس انصاری بدان دسترسی داشته، «یوسف پاشا» تپّه سنگی ثنیّهالوداع را در سال ۱۱۱۴ ق. نقْر و راه میانه را احداث نمود که مدّت ها به «کشک یوسف باشا» شهرت داشت.

تا این اواخر، مدنی ها کشک یوسف را «القُرَیْن» می گفتند که پس از بنای مسجد توسط حکومت سعودی بر بلندی های آن، نام تاریخی ثنیّهالوداع بر زبان ها افتاد و نام و نشان های دیگر به فراموشی سپرده شد.

۱- نک: ص ۲۷۸

۲- «ثنیه الوداع در مشرق کوه سلع، در یک کیلومتری مسجد النبی واقع است. در آن مسجدی با یک گلدسته بنا گردیده است.»

۳- شوکانی، «البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع»، ج ۲، ص ۳۵۷، چاپ: السعاده، قاهره، ۱۳۴۸ ق.

بنای کنونی مسـجد ثنیّهالوداع دقیقاً بر همان تپّه ای بنا شده است که از سـمت جنوبی بر مدینه و در سـمت شمالی بر دشت قناه مُشرف است.

هنگام عبور از مدینه به دشت شـمالی که به کوه احد منتهی می شود و کوه سـلع و ذباب در غرب آن قرار گرفته است، مسجد ثنیّهالوداع را در سمت راست مسیر خود می نگریم. ما با طیّ پلکانی تا قسمت فوقانی تپّه، به مسجد ره سپردیم.

تصویری که در سال ۱۳۹۶ ق. از بنای مسجد تهیّه کردم، نه تنها وصف بنا را در بر دارد؛ بلکه نشانگر موقعیّت آن در ارتباط با کوه احد در سمت شامی مدینه است و ما را از هر توصیفی بی نیاز می کند. نک: پیکره ۱– ۲۱

کتاب دوّم: خانه های مدینه

فصل اوّل: خانه کلثوم بن هدم، سعدبن خیثمه

همچنان که در بخش اوّل کتاب، در مبحث مسجد قبا گفتیم، مسجد دهکده قبا، نخستین منزلگاه پیامبر اسلام در سرزمین یثرب بود.

حضرت در روزهایی که در این دهکده به سر برد، مسجدی بنا نهاد و مقدّمات اقامت طولانی اش را در مدینه فراهم نمود.

بدون تردید، پیامبر و دیگر مهاجران مکّی، در آن ایّام، میهمانِ قُبایی ها بودند. در خانه هایشان اقامت گزیده و از میهمان نوازیشان بهره مند می شدند.

اکنون در جستجوی منزلگاه پیامبر اسلام، به دهکده قبا باز می گردیم؛ تا بیابیم:

خانه هایی را که محمّد صلی الله علیه و آله در آنجا منزل گزیده بود و ببینیم اکنون، پس از گذشت قرون متمادی، وضعیّت این خانه ها چگونه است؟

ابن اسحاق در «السیره النبویه، ۲» (۱) می نویسد:

پیامبر در دهکده قبا میهمان کلثوم بن هَدم و سعدبن خیثمه بوده است:

«فنزل رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فیما یذکرون علی کلثوم بن هدم، أخی بنی عمرو بن عوف ثمّ أحد بنی عبید و یقال: بل نزل علی سعد

۱- نک: ج ۲، ص ۱۳۸

ابن خیثمه». (۱) به گفته حلبی (۲) کلثوم بن هدم:

«کان شیخ بنی عمرو بن عوف أی و هم بطن من الأوس قیل وکان یومئذ مشرکا ثمّ أسلم و توفّی قبل بدر بیسیر و قیل أسلم قبل وصوله- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- المدینه». (۳) و به تصریح ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۴) سعدبن خیثمه بن الحارث بن مالک:

«شهد العقبه مع السبعین من الأنصار وکان ... أحد النقباء الإثنی عشر من الأنصار». (۵) ابن کثیر در «البدایه و النهایه» (۶) و «السیره النبویه» (۷) و ابن سعد در «الطبقات الکبری» به نقل از عثمان بن عمر و او از ابن عون به روایت از عمیر بن اسحاق و نیز بیهقی در «دلائل النّبوه» (۸) و ابن نجّار در اخبار مدینه الرسول (ص ۲۵)، به نقل از عبدالرحمان بن یزید حارثه متفّق القول اند که محمّد- صلّی اللّٰه علیه و سلّم- در قبا، میهمان کلثوم بن هدم و سعد بن خیثمه بوده و در خانه ایشان اقامت گزیده بود.

۱- «آن گونه که روایت کنند: رسول گرامی صلی الله علیه و آله در منزل کلثوم بن هدم، از قبیله بنی عمرو بن عوف اقامت گزیدند، سپس با یکی از قبیله بنی عبید دوست شدند و گفته می شود. بلکه در منزل سعدبن خیثمه اقامت گزیدند.»

۲- السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۲

۳- «رییس عشیره بنی عمرو بن عوف، که تیره ای از عشیره اوس می باشند، گفته می شود روزی مشرک بوده سپس مسلمان شد و کمی پیش از جنگ بدر وفات یافت و نیز گفته می شود پیش از این که رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله وارد مدینه شوند مسلمان شده بود.»

۴- جزء ثالث، قسم الثانی، فی البدریّین، ص ۴۷

۵- المستدرک تألیف: حاکم، کتاب معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۱۸۹، چاپ دارالفکر.

۶- ج ۳، ص ۱۹۶

۷- ج ۲، ص ۲۹، ذیل «فی دخوله علیه السلام المدینه».

۸- ج ۲، ص ۱۶۶، فی دخوله المدینه.

ابن اسحاق می گوید: (۱) «إنّما کان رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إذا خرج من منزل کلثوم بن هدم، جلس للناس فی بیت سعدبن خیثمه». (۲) ابن قیّم جوزی گفته است: (۳) محمّد- صلّی اللَّه علیه و سلّم- «فسار حتّی نزل بقباء فی بنی عمروبن عوف فنزل علی کلثوم بن الهدم و قیل بل علی سعد بن خیثمه». (۴) و چون علی بن ابی طالب از مکّه به قبا رسید؛ «لحق برسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فنزل معه علی کلثوم بن هدم.» (۵) بر این اساس، یک سلسله از مستندات تاریخی به منزلگاه پیامبر در خانه کلثوم بن هدم و سلسله دیگر به خانه سعد بن خیثمه اشارت کرده اند و این دو سلسله را ابن حجر عسقلانی همانندِ ابن اسحاق جمع نموده، می گوید:

«و جمع بین الخبرین بأنّه نزل علی کلثوم و کان یجلس مع الصحابه عند سعدبن خیثمه». (۶) احمد بن ابی یعقوب یعقوبی معتقد است: (۷)

۱- السّیره النّبویه، ج ۲، ص ۱۳۷

۲- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله وقتی برای حل و فصل امور مردم از منزل کلثوم بن هدم خارج می شدند، در منزل سعدبن خیثمه می نشستند.» نک: الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۹ که معتقد است: «روایت صحیح نزد ما همین است.»

۳- زادالمعاد، ج ۱، ص ۵۴، جزء ۲

۴- «... رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به راهشان ادامه دادند تا این که به قبا، به میان قبیله بنی عمرو بن عوف رسیدند و درمنزل کلثوم بن هدم اقامت گزیدند و گفته می شود در منزل سعد بن خیثمه اقامت نمودند.»

۵- «به رسول اللَّه ملحق شدند و به همراه ایشان در منزل کلثوم بن هدم اقامت گزیدند.» نک: السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۳۸، به نقل از ابن هشام و نیز: همین مأخذ، ج ۲، ص ۲۷۰ و همچنین: نویری در: نهایه الإرب، جزء ۱۶، ص ۳۴۱، دارالکتب مصر، ۱۹۴۹ م

۶- فتح الباری، ج ۷، ص ۲۶۰، کتاب مناقب الأنصار.

۷- «البلدان»، ص ۳۱۳، ضمیمه کتاب الأعلاق النفیسه.

«فإنّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- نزل بقباء على كلثوم بن الهدم ثمّ مات كلثوم فنزل على سعد بن خيثمه الأنصارى و دار سعد بن خيثمه إلى جانب مسجد قباء». (۱) به عبارت ديگر خانه كلثوم بن هدم محل استراحت و طعام و عبادت پيامبر صلى الله عليه و آله، يا به اصطلاح در پارسى متداول، «اندرونى» و خانه سعدبن خيثمه، مُضيف يا محل پذيرايى، ملاقات و يا «بيرونى» بوده است.

آنچه مسلّم است، دو خانه كلثوم و سعد، به عنوان منزلگاه پيامبر در طول تاريخ قبا مورد توجّه مسلمانان و پژوهندگان مدينه شناس بوده است.

سمهودى از خانه سعد بن خيثمه با عنوان «مسجد» ياد كرده، مى نويسد: (۲) «از جمله مساجد مدينه، مسجد دار سعد بن خيثمه در قبا است.»

اين نظريّه موجب شده است برخى پژوهندگان چنين پندارند كه مسجد دار سعد، همان خانه سعد است؛ در حالى كه از گفته هاى مطرى و ابن زباله مستفاد مى شود كه خانه سعد در جنوب مسجد قبا تا ركن جنوب غربى بناى فعلى مسجد امتداد داشته و بين محل مسجد و محل خانه، بركه (چاه اريس) واقع شده بود. به عبارت ديگر، زمين خانه سعدبن خيثمه به صورت مربدى بوده كه در سمت شمال غربى آن، بناى خانه سعد و در سمت جنوبى آن، نمازخانه سعد بن خيثمه جاى داشته است.

از سويى ديگر و با توجّه به روايت عبدالملك بن ابى ليلى از پدرش كه گفت:

«پيامبر بزرگوار در مسجد قبا، در كنار ستون سومى كه در شبستان مسجد- از طرف در خانه سعد بن خيثمه- جاى دارد، نماز خوانده است» معلوم مى شود كه خانه سعد در مجاورت ركن جنوبى ديوار غربى مسجد قرار داشته است؛ به تعبير سمهودى:

۱- «رسول اللَّه در قبا، در منزل كلثوم بن هدم اقامت نمودند و آنگاه كه كلثوم بن هدم مرد، در منزل سعدبن خيثمه انصارى اقامت نمودند منزل سعد بن خيثمه در جوار مسجد قبا است.»

۲- وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفى، ج ۳- ۴، ص ۸۷۵

«درِ غربی مسجد قبا، که مسدود گشت، کنار خانه سعد بن خیثمه بوده است.»

مکان مـذکور پیش از توسـعه و مرمّت مسـجد قبا توسّط سـعودی ها موجود بوده و سـمهودی در سده دهم هجری از آن به نام «مسجد علی بن ابی طالب» یاد کرده است.

نایب الصّدر شیرازی در ۱۳۰۵ ه. ق. این مکان را دیده و از سر درش یاد کرده که بر آن جمله: «هذا مقام علیّ کرّم اللّٰه وجهه» را کتیبه کرده اند. (۱) بعـدها در جریان مرمّت مسـجد و احـداث میدان قبا، این مکان خراب و آثار آن محو گردید. یادآوری می شود: این مکـان غیر از مسـجد دار سـعد بن خیثمه است که طبق تحقیقـات مطری و سـمهودی و دیگر مورّخـان مـدنی، در جنوب مسجد قبا بوده است.

به عبارت دیگر، خانه کلثوم بن هـدم به صورت مربـدی بزرگ در جهت جنوبی یا قِبلی مسـجد قبا بوده و ملاصق محلّ خانه و مسـجد سـعد، که رحبه امروزی آن را می توان محلّ بنای جدیدالتّأسـیس «مدرسه سعودی» در جنوب مسجد قبا دانست و خانه کلثوم بن هدم در قسمت جنوبی رحبه مذکور واقع شده بود.

با توجّه به این که مربدهای قدیمی از زمینی بزرگ، مشـتمل بر باغ و چاه و جایگاه حیوانات و ... تشـکیل می شد و با توجه به این که مسـلّماً دو خانه سـعد و کلثوم در مجاورت یکـدیگر بودند و در جنوب تا جنوب غربی مسـجد قبا امتداد داشـتند، تعیین شکل هندسی آنها بسیار مشکل است.

اکنون در جنوب مسـجد قبـا، به فاصـله کمتر از پنجـاه متر، آثـاری از دو بنای قـدیمی مشاهـده می شود. وضـعیت بقایای به جا مانـده، با توصـیفات مورّخان و سیّاحان مطابقت دارد؛ ولی با آنچه عبدالقـدّوس انصاری در آثار المدینه المنوره و عیّاشـی در المدینه بین الماضـی و الحاضـر آورده اند، تطبیق نمی کند. شاید علّت اساسی این اشتباه ها، همانند بنای قدیمی مسجدی است که با گنبـدی بزرگ در جنوب مسـجد قباست که به هر حال خواسـته انـد طوری مسـتندات را جمع بنـدی کننـد که مغایرتی با آثار مذکور نداشته باشد.

این دو بنای قدیمی مجاور یکدیگر و هر یک دارای گنبدی رفیع می باشد و با توجّه

۱- تحفه الحرمین، ص ۲۵۱، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۶ ق.

به وصف رفعت پاشا در «مرآت الحرمین» و تحقیقات عینی و محلّی حقیر در دهکده قبا، معلوم می شود که معماری بنا از هنرهای عثمانی است. مقصوره گنبد بزرگ به نام «مقام العمره» یا محلّ خانه کلثوم بن هدم است. در شمال گنبد مذکور- بین گنبد بزرگ و مسجد قبا- بنای دیگری وجود دارد که گنبدی کوچک تر بر فراز آن است و آنجا خانه سعد بن خیثمه یا در لسان اهل قبا «بیت فاطمه» است. (۱) این دو بنا، که اکنون (۱۳۹۶/ ۱۳۹۸ ه. ق./ ۱۳۵۷ ش.) کاملًا مخروبه و تنها گنبدهایش افراشته است، به خوبی نشان می دهد که آن مجتمع، اگر چه ساحتش قابل تفکیک به مسجد، خانه سعد و خانه کلثوم نیست؛ ولی در این که یادآور محل سکونت محمد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله است، شک و شبهه ای بین پژوهندگان و نیز اهل قبا وجود ندارد.

به عقیده مؤلّف حقیر، مجموعه بنای دو قبّه ای، محلّ خانه کلثوم می باشد؛ که قدما به قِبلی بودن موقعیّت آن تصریح کرده اند و در قسمتی از سمت غربی محلّ مدرسه فعلی- در جنوب مسجد- بین بنای قدیمی مسجد تا رکن جنوب غربی مسجد، محل خانه سعد بن خیثمه بوده است.

این نتیجه گیری با توصیفات محمدبن ابی بکر تلمسانی در حوالی سال ۳۴۸ ق. (۲) مطابق است که خانه سعد را مجاور رکن غربی و جلو مسجد قبا دانسته است.

خوشبختانه رفعت پاشا از بنای قدیمی دو گنبدان، تصویری تهیّه کرده که نشانگر موقعیّت آن در سال های ۱۳۱۸/ ۱۳۲۵ ه. ق. است. می توان این تصویر را با تصاویری که مؤلّف حقیر از وضعیّت فعلی بنای مدرسه ابتدایی در ارتباط با دیوار جنوبی و غربی مسجد قبا و گنبد قدیمی تهیّه کرده است، مطابقت داد و مجموعاً با توصیف ارائه شده از این مکان، بررسی کرد. نک: پیکره های ۱- ۱؛ ۲- ۱؛ ۳- ۱

۱- نایب الصّدر شیرازی، تحفه الحرمین، ص ۲۵۱، به سال ۱۳۰۵ ه. ق.

۲- نک: رساله «وصف مکّه و المدینه و بیت المقدس»، مجلهالعرب، ج ۵/ ۶، ذوالقعده/ ذوالحجّه ۱۳۹۳ ق.- تصحیح: حمد الجاسر، ریاض، دارالیمامه.

فصل دوّم؛ خانه ابوایّوب انصاری

الف: میزبانی ابوایّوب

پیشتر گفتیم (۱) که پیامبر پس از ترک دهکده قبا از مسیر وادی رانونا عازم مرکز یثرب گردید. در میان شوق و شعف انصارْ با هلهله ها، اللّه اکبرها، به سوی شهری که با قدومش:

«مدینه» و با انفاسش: «طیّبه و طابه» و به عرفانش: «دارالأیمان» و به دیانتش: «قبّهالإسلام» و به برکتش: «مبارکه» و به سنّتش: «دارالسّنه» و به خیرش: «دارالأخیار» و به هجرتش:

«دارالهجره» شهرت یافت، ره سپرد. انس بن مالک گفته است:

«قدم رسول اللّه صلی الله علیه و آله المدینه فلمّا دخلنا جاء الأنصار برجالها و نسائها فقالوا: إلینا یا رسول اللّه. فقال: دعوا الناقه فإنّها مأموره». (۲) ابن اسحاق پس از شرح تاریخ اوّلین نماز جمعه پیامبر در وادی رانونا مسیر حرکت مرکب و موکب پیامبر را مورد توجّه قرار داده، می نویسد:

نخستین قبیله ای که بر سر راهش خواستار اقامت وی شدند، «بنوسالم بن عوف» بود

۱- کتاب اوّل، فصل اوّل، فصل دوم

۲- «هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند، مردان و زنان انصار خدمت ایشان رسیدند و عرض کردند: یا رسول اللّه نزد ما اقامت کنید فرمودند: شتر را رها کنید زیرا او مأمور است هر جا نشست خانه من آنجاست.» نک: بیهقی، دلائل النّبوه، ج ۲، ص ۱۷۰، ترجمه فارسی. ابن قیم جوزی، زادالمعاد، جزء ۱، ص ۵۵. علی بن برهان الدین حلبی، السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۴۴. ابن اثیر، النهایه، ج ۴، ص ۲۳۹

که توسط «عتبان بن مالک» و «عبّاس بن عباده» بدو گفتند:

«یا رسول اللَّه، أقم عندنا فی العدد و العدّه و المنَعَه». ولی پیامبر پذیرا نگشت و به آنان گفت:

«خلّوا سبیلها فإنّها مأموره یعنی لناقته».

آنگاه چون گذرش به طائفه «بنوبیاضه» افتاد، «زیاد بن لبید» و «فروه بن عمر» با عدم اجابت و دعوتشان روبرو شدند. سپس پیامبر در منازل «بنوساعده»، خواسته «سعد بن عباده» و «منذر بن عمرو» را قبول نفرموده، به خانه های «بنوحارث بن خرزج» ره سپرد.

در آنجا «سعد بن ربیع» و «خارجه بن زید» به نمایندگی از زنان و مردان طایفه خود از پیامبر خواستند تا در میانشان بماند؛ ولی او همچنان عنان را مرکبش سپرده بود که: «فانها مأموره».

از آنجا تا خانه های قبیله «بنوعدی بن نجار» راه زیادی نبود. «سَلیط بن قیس» و «اسیره بن ابی خارجه» راه را بر پیامبر بستند و لگام ناقه را به دست گرفتند و گفتند:

«تو ای پیامبر! «هلّم أن أخوالك، إلی العدد و العدّه و المنَعَه». ولی محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله با جمله «خلوا سبیلها فانها مأموره» خواستشان را اجابت نفرمود. تا این که در فاصله ای نه چندان دور، مرکب پیامبر به سوی شرق مدینه قدم برداشت و در میان تحیّر و انتظار مشتاقان که حلقه وار پیامبرشان را دنبال می کردند، در زمین مجاور خانه های «بنومالك بن نجّار» زانو فرود آورد و در میان تکبیرها، پیامبر قدم بر ارض مدینه نهاد و فرمود:

«رَبِّ أَنْزِلْنی مُنْزَلًا مُبارَکًا وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلینَ» (۱) این زمین، مربدی بود از آنِ سهل و سهیل و خانه ای که در نزدیکی آن بنا شده بود، از آنِ «ابوایّوب خالدبن زید بن کلیب نجاری» بود. (۲)

۱- «پروردگارا! مرا به منزل مبارک فرود آر که تو بهترین کسی که توانی بارها را به منزل خیر و سعادت فرود آوری.» مؤمنون: ۲۹

۲- کتاب اوّل، فصل سوم، الف.

انس بن مالک می گوید:

پیامبر به رجال بنی نجّار خطاب کرد و گفت:

«أیّ الدور أقربُ؟». فقال ابوایّوب: «داری! هذا بابی ...»

در این هنگام ابوایّوب بار و مختصر جامه دان پیامبر را به خانه خود برد و چون فردی دیگر از «بنونجّار» خواستار شد تا پیامبر در منزلش اقامت گزینند، پیامبر با این ضرب المثل عرب دعوتش را قبول نکرد که: «المرء مع رحله»؛ «مرد، همراه با بار و بنه است.» (۱) علی بن برهان الدّین حلبی گفته است:

«و قد مکث- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- ببیت أبی أیّوب إلی أن بنی مسجد و بعض مساکنه و قد مکث فی بناء ذلک من شهر ربیع الأوّل إلی شهر صفر من سنه القابله، أی و ذلک اثنا عشر شهراً و قیل مکث ببیت أبی أیّوب سبعه أشهر». (۲) بر اساس گفته های بجا مانده از ابوایّوب انصاری (۳) مسلّم است که خانه اش در آن ایام دارای دو طبقه بوده است. خود و همسرش در قسمت فوقانی و پیامبر در طبقه زیرین اقامت گزیده بود.

ابوایّوب در جزئی از فراز لطیف حدیثش می گوید به پیامبر گفتم:

«یا نبیّ اللّه بأبی أنت و أمّی! إنّی لأکره و أعظم أن أکون و تکون تحتی. فاظهر أنت

۱- ابوایّوب انصاری ابن عبدالبرّ: الاستیعاب، جزء ۱، ص ۱۹۵، و دوم، ص ۶۳۸، چاپ حیدرآباد ۱۳۱۸ ق.) ابن حجر عسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۹۰) ابن اثیر: اسدالغابه، دوم، ص ۸۸، پنجم، ص ۱۴۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، جزء ۲، قسم ۲

۲- «رسول اللّه صلی الله علیه و آله در منزل ابو ایوب سکنی گزید تا این که مسجد و بعضی از اتاق هایش ساخته شد، ساختمان مسجد از ربیع الاول تا ماه صفر سال بعد به طول انجامید؛ یعنی ۱۲ ماه و گویند مدت هفت ماه در منزل ابوایوب اقامت نمودند.» السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۵۱، چاپ: دارالمعرفه، ۱۹۸۰ م.

۳- به نقل از: افلح. نک: مسند احمد، ج ۵، ص ۴۱۵

فکن فی العلوّ و تنزل نحن فتکون فی أسفل». ولی پیامبر بدو گفته بود:

«أیا أبا أیّوب! إن أرفق بنا و عن یغشانا أن تکون فی سفل البیت».

تا این که روزی از روزها:

«انکسر حبّ لنا فیه ماء. فقمت أنا و أمّ أیّوب بقطیفه لنا ما لنا لحاف غیرها تشف بها الماء تخوفاً أن یقطر علی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- منه شی ء فیؤذیه». (۱) ولی این که آیا پیامبر به تقاضای ابوایّوب، در قسمت فوقانی خانه منزل گزید یا نه، مورد اختلاف مورّخان است. طبخ غذا به عهده امّ ایوب بوده و بر اساس همان سند روایتی، غذا را در سینی گذارده، خدمت پیامبر می گذاردند. ابوایّوب گفته است:

پس از این که سینی خالی را بالا می آوردیم، به تبرّک، از ته مانده های غذای پیامبر می خوردیم.

از جمله خاطرات ابوایّوب در این فراز، یادی است که از عدم علاقه شخصی پیامبر به غذای توأم با سیر و پیاز می کند.

به هر حال تا قبل از اتمام بنای مسجد و خانه، پیامبرْ حدود هفت تا دوازده ماه در خانه ابوایّوب بماند. به گفته ابن رُسته به نقل از ابن جریح:

«أقام رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فی بیت أبی أیّوب ینزل علیه القرآن و یأتیه جبریل عمّ فیه». (۲)

۱- «سبوی خم پر از آب ما شکست، به اتفاق مادر ایوب با تکه پارچه ای آب ریخته شده را خشک کردیم تا مبادا آب بر سر و روی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ریخته شود و او را ناراحت کند.» نک: ابن اسحاق، السیره النبویه، ج ۱ به نقل از یزید بن ابی حبیب. و نیز: بیهقی، دلائل النّبوه، ج ۲، ص ۱۷۱، ترجمه فارسی.

۲- هنگام اقامت در منزل ابو ایوب، قرآن بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نازل می شد و جبرئیل وحی را ابلاغ می نمود.» الاعلاق النّفیسه، ص ۶۴، چاپ بریل، ۱۸۹۱ م.

ب: خانه ابوایّوب

سهیلی در «الروض الأنف»، ذیل روایات تاریخی ابن اسحاق و ابن هشام در «السّیره النّبویّه» گوید:

خانه ابوایّوب به ابن افلح رسید و چون رو به خرابی نهاده بود، در آن اقامتی نگزید.

ابن افلح، خادم ابو ایّوب بود و بعدها در حدیث از ثقات محسوب شد و در واقعه نبرد حرّه در کنار دیگر تابعین و فرزندان یاران پیامبر کشته شد. (۱) مسلّم است که مغیره بن عبدالرّحمان بن حارث بن هشام مخزومی، معروف به ابوهشام مدنی، از رجال مشهور سده اوّل اسلام که از امکانات مالی فراوان برخوردار بود، خانه ابوایّوب را به هزار دینار از ابن افلح خریداری کرد و آن را وقف فقرای مدینه نمود. (۲) از آن تاریخ تا قرن هفتم ه. ق. به شرح و وصفی قابل توجه در خصوص این خانه دسترسی پیدا نکردم. مورّخان گفته اند: ملک مظفّر شهاب الدین غازی ۶۰۷/ ۶۱۷ ه. ق.

که از فرمانروایان ایوبی در «میافارقین» و «سنجار» بود، پس از ابتیاع بازمانده بنای خانه ابوایّوب، در آنجا مدرسه ای بنا نهاد. (۳) فیروزآبادی می گوید (۴)، شهاب الدّین غازی گوید:

«بناها مدرسه وقف علیها أوقافاً بمیّا؟؟؟ فارقین و کان بها مقیماً و هی دار ملکه و بدمشق لها وقف آخر أیضاً».

آنگاه به وصف بنای مدرسه پرداخته، می نویسد:

«وللمدرسه قاعتان کبری وصغری وفی أیوان الصغری الغربی خزانه صغیره

۱- «افلح، مولی ابی ایّوب الأنصاری. همچنین نک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب ۱ ذیب التّهذیب، ۲، ج ۱، ص ۳۶۸، ترجمه ۶۷۱، چاپ ۱۳۲۵ ه. ق. حیدرآباد.

۲- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۶۵؛ سمهودی، «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳- زامباور، نسب نامه، ص ۱۵۲، اهتمام دکتر مشکور، خیّام، ۱۳۵۶ ش.

۴- «المغانم المطابه فی معالم طابه»، قسم المواضع، ص ۳۶۷، تحقیق: حمدالجاسر، ۱۹۶۹، دارالیمامه، ریاض.

جداً ممّا یلی القبله فیها محراب یقال إنّها مبرک ناقهالنبیّ و موضع هذه المدرسه کانت دار أبی أیّوب الأنصاری التی أقام فیها النبیّ سبعه أشهر». (۱) پس از ویرانی مدرسه در قرن های ۱۰/ ۱۱ ه. ق. در سده دوازدهم هجرت، خانه ابوایّوب انصاری را به صورت مسجدی با گنبد و محراب بازسازی کردند و به تصریح علی بن موسی در «وصف المدینه منوّره» (۲) آن را به زاویهالجنید شهرت دادند. (۳) این بنا تا سال ۱۳۵۲ ه. ق. پا برجا ماند و مورد توجّه زائران و عالمان بود؛ ولی بعدها بر اثر عدم اعتقاد به حفظ چنین آثاری در مجامع دینی حجاز، رو به خرابی نهاد و با احداث دکان هایی، اهمیّت تاریخی آن از برابر چشمان همگان به دور افتاد.

هم اکنون ساختمان محلّ خانه ابوایّوب که در فاصله ده متری سمت قِبلی رکن جنوب شرقی مسجد نبی قرار دارد، از دو طبقه تشکیل شده است:

طبقه فوقانی آن مخروبه است و آثار قدیمی محراب را به وضوح می توان در آنجا دیدودرقسمت زیرین، دکان هایی است که بادادوستد در آن، چهره خانه راپنهان ساخته اند.

در گذشته، خانه در قسمت شمالیِ کوچه حبشه جای داشته و هم اکنون از مغرب آن به گذرگاهی متّصل است که حدّ فاصل آن، کتابخانه «عارف حکمت» قرار دارد.

مؤلّف حقیر پس از تحقیقات فراوان، به منظور بررسی آثار بجامانده یی که از قدمت بنای مذکور حکایت کند، به نتیجه ای نرسید و با توجّه به مشکلاتی که بر سر راه این گونه تحقیقات در شهر مدینه، خصوصاً اطراف مسجد نبی وجود داشت، مأیوس از تکمیل بررسی ها جز توسّل راهی دیگر نداشت. روزی از ایّام بر حسب اتّفاق در پشت درب آهنین دکانی مقابل «کتابخانه عارف حکمت» سنگ نوشته ای جلب نظر نمود که با خطّی زیبا روی آن، چنین کتیبه کرده بودند:

۱- «مدرسه دارای دو تالار بزرگ و کوچک است و ایوان غربی تالار کوچک، خزانه بسیار کوچکی پس از قبله وجود دارد که دارای محرابی است. گویند این همان جای نشستن شتر پیامبر است. محل این مدرسه منزل ابو ایوب انصاری بوده که پیامبر مدت هفت ماه در آنجا اقامت نمودند.»

۲- تألیف یافته در ۱۳۰۰ ق.

۳- همچنین نک: محمّد لبیب البتنونی، رحله الحجازیه.

ص: ۳۲۷

«هذا بیت أبی أیّوب الأنصاری موفد النّبیّ علیه الصّلاه والسّلام. فی سنه ۱۲۹۱»

مشاهده این اثر تاریخی در زیر نبشی های آهنین قسمت فوقانی دکان، شعف و شوقی خاص در درون حقیر بوجود آورد. رقم ۱۲۹۱ ه. ق. که روی لوح مذکور کنده شده بود، به خوبی نشان می دهد که آخرین بازسازی خانه ایّوب انصاری در سال یادشده بوده است و از آن تاریخ تاکنون، دیگر در بوته فراموشی و بی اعتنائی قرار گرفته است.

تهیّه عکس و اسلاید از کتیبه یادشده و قسمت فوقانی بنای فعلی- که تقدیم خوانندگان می شود- با زحمت ها و تحمّل ناراحتی های متعاقب آن حاصل آمد.

نک: پیکره های ۱- ۲؛ ۲- ۲

فصل سوم، خانه کعب بن اشرف

الف: کعب بن اشرف

مقریزی در «امتاع الأسماع» (۱) و عبدالرّحمن بن عبداللَّه سهیلی در «الروض الأنف» (۲) و محمدبن سلّام جمحی در «طبقات الشّعراء» (۳) و «فی یهود المدینه» (۴) گفته اند:

«کعب بن اشرف طائی» از بزرگان «بنوطیّ» و «بنونبهان» و از شاعران دوران جاهلیّت عرب بود که نسبت به اسلام و شخص محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله دشمنی و عناد می ورزید.

ابن هشام گوید (۵):

«پس از انتشار اخبار پیروزی مسلمانان در نبرد بدر، کعب بسیار اندهگین شد. به مکّه رفت تا قریش را دلداری دهد و آنان را به ادامه ستیز و کینه با مسلمانان تحریک نماید.»

وی در خانه «مطلب بن ابی وداعه» قریشیان را گرد می آورد و با اشعار حماسی و مراثی، زمینه های انتقام جویی را در میان بت پرستان مکّه فراهم می ساخت.

علی بن برهان الدّین حلبی در «السّیره النّبویّه» (۶) و واحدی در «اسباب النّزول» (ص ۱۰۳)

۱- ج ۱، ص ۱۰۷

۲- ج ۲، ص ۱۲۳

۳- ص ۷۱

۴- چاپ لیدن ۱۹۱۳ م.

۵- در السیره النبویه، ج ۳، ص ۵۴، مقتل کعب.

۶- ج ۳، ص ۱۵۸

ص: ۳۲۹

می گویند:

قریشیان به کعب و همراهانشان گفتند:

«إنّكم أهل كتاب و محمد صاحب كتاب و لا نأمن أن يكون هذا مكراً منكم فإن أردتم أن تخرج معكم فاسجدوا لهذين الصنمين و آمنوا بهما.» (۱) این شیوه عملکرد، در نهایت مورد تأیید قریشیان نبود؛ چه آنان می دانستند که بر اثر مقاومت قریش، مسلمانان مدینه رو به تضعیف می نهند و در نتیجه موقعیّت متزلزل قبائل یهودی یثرب، تثبیت خواهد شد. با این همه «کعب بن اشرف» به اتّکای مال فراوان و سیاست وحدت بخشی به یهودیان «بنوقریظه»، «بنوقینقاع» و «بنونظیر» توانست علی رغم کینه های دیرینه با مشرکان، مکیّان را به پیوند خود در آورد و جبهه مبارزه یهودیان را علیه اسلام نوپا، تحکیم بخشد و خود در وادی همه این تلاش ها، به صورت قدرتی مقاوم در برابر مسلمانان جلوه نماید.

محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله به نقش «کعب بن اشرف» در بسیج یکپارچه مخالفان توحید، مطّلع بود و توجه ژرف او در اهمیت نقشی اینچنین و ضرورت اتخاذ یک تدبیر قاطع باعث گردید که این آیه بر قرآن وی نقش بندد:

أَلَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ و الطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلًا أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً. (۲)

۱- «شمادارای کتاب آسمانی هستید ومحمد صلی الله علیه و آله نیز صاحب کتاب آسمانی است ما از مکر شمادر ایمن نیستیم، اگر مایل باشید همراه شما بیرون خواهیم آمد، پس به این دو بُت سجده کنید و به اینان ایمان آورید.»

۲- «ندیدی و تعجب نکردی از حال آنان که بهره ای از کتاب آسمانی داشتند، چگونه به بُتان جبت و طاغوت گرویده و با مشرکین هم عهد و متّفق شدند و به کافران مشرک می گویند که راه شما به صواب نزدیکتر از طریقه اهل ایمان است. این گروه اند که خداوند آنان را لعنت کرد و هرکه را خدا لعنت کند و از رحمت خود دور سازد، دیگر هرگز کسی مدد و یاری او نتواند کرد.» نساء: ۵۱ و ۵۲

واحدی در «اسباب النّزول» (۱) و طبرسی در «مجمع البیان» (۲) به نقل از عکرمه گفته اند:

«یومنون بالجبت والطّغوت» بدان لحاظ است که «کعب بن اشرف» برای بدست آوردن حمایت مکّیان، دو بت قریش را سجده کرد.

قرطبی در «الجامع لأحکام القرآن» (۳) می پذیرد که بین مفسّران و تأویل «جبت و طاغوت» اختلاف است:

ابن عبّاس، ابن جبیر و ابوعالیه گفته اند:

«جبت» یعنی سِحر و «طاغوت» یعنی شیطان.

ابن مسعود می گوید: «جبت و طاغوت» همان: «کعب بن اشرف» و: «حُی بن اخطب» است. سیوطی در «الإتقان» (۴) «جِبت و طاغوت» را واژگانی حبشی یا از زمره لغات غیرعرب دانسته است که به معنای «کاهن» است.

قتاده، جبت را شیطان و طاغوت را کاهن خوانده است. مالك بن انس تعبیر را وسیع تر در نظر آورده، طاغوت را «ما عبد من دون اللَّه» دانسته و نحاس منظور از آن را «کلّ معبود من دون اللَّه. أو مطاع فی معصیه اللَّه» (۵) در نظر درآورده است و این نظر را قرطبی پسندیده است.

راغب اصفهانی بین عقیده مالك و نحاس جمع کرده، می نویسد (۶):

«الطاغوت عبارهٌ عن کلّ متعدٍ و کلّ معبود من دون اللَّه». (۷) به همین سان شناختی که شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» (۸) و قرطبی در «الجامع

۱- ص ۱۰۳

۲- ج ۵، ص ۱۸۶

۳- ج ۵، ص ۲۴۸

۴- نوع ۳۸

۵- «پرستیدن هر معبودی جز خدای- عزّ و جلّ- معصیت و گناه است.»

۶- معجم مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۱۴

۷- طاغوت؛ یعنی هر تجاوزکار و هر آنچه سوای خدای پرستیده شود.

۸- ج ۵، ص ۲۰۶

لأحكام القرآن» به نقل از ابن عبّاس، مجاهـد، ربیع و شـعبی، در ذیل آیه «... الم تَرَ الَی الَّذِین یَزْعُمُونَ ...» (۱) آورده اند، مؤیّد اطلاـق طـاغوت به کعب بن اشـرف است. (۲) کعب بـا چنین مـوقعیّت و به عنوان مـانع بزرگی در راه رشـد و اسـتقرار طـبیعی مسـلمانان در مدینه، موجب شد تا پیامبر در سال سوم هجرت به چاره اندیشی بپردازد و تصمیم نهایی و قاطعانه خود را در قبال نفوذ و قدرت روزافزون کعب به مشورت گذارد:

امام بخاری در «صحیح» (۳) و امام مسلم در «صحیح» (۴) گفته اند:

زهری گوید:

«من لکعب بن الأشـرف. فـإنّهُ قـد آذی اللَّه و رسوله. فقـال محمـدبن مَسْـلَمَه: یا رسول اللَّه أ تحبُّ أن أقتله؟ قال: نعم». (۵) امام مازری خلاصه دلائل صدور اجازه قتل کعب را چنین دانسته است:

«إنّه نقض عهـد النبیّ- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم- و هجـاه و کان عاهـده أن لا یعین علیه أحـداً ثمّ جاء مع أهل الحرب معیناً علیه». (۶) به هر حال به تدبیر و شیوه ای در خور تأمّل، کعب توسّط محمدبن مسلمه و

۱- نساء: ۶۰

۲- نووی، شرح صحیح مسلم، ج ۶، ص ۱۶۰، «الجهاد و السیر»، باب قتل کعب بن الاشرف طاغوت الیهود. نیز نک: ابن ابراهیم تفلیسی، وجوه قرآن، ص ۱۸۴، حرف طیّ، اهتمام: مهدی محقّق، تهران ۱۳۶۰

۳- باب الکذب فی الحرب، به نقل از جابر بن عبداللَّه انصاری.

۴- باب «من قتل ابن جهل و کعب بن الاشرف»، کتاب الجهاد و السیر، به نقل از زهری و او از جابر بن عبداللَّه انصاری.

۵- «چه کسـی حریـف کعب بن اشـرف است! او خـدا و رسول را آزار داده است. محمـد بن سـلمه گفت: یـا رسول اللَّه، آیا دوست دارید او را بکشم، فرمود: آری.» نک: ابن اسـحاق، السّـیره النّبویّه، ج ۳، ص ۵۸. در این مأخـذ، گفته پیامبر چنین ثبت شده است: «من لی بابن الأشـرف؟». نیز نک: کلام محمّدبن مَسْـلَمَه حارثی در تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۹، ص ۴۵۵

۶- «عهـدی که با رسول اللَّه بسته بود زیر پا گـذاشت و پیامبر را هجو و دشـنام داد و پیمان بسـته بود که به دیگران علیه پیامبر کمک و مساعـدت ننمایـد، لیکن با دشـمنان پیامبر همـدست و به جنگ پیامبر آمـد.» نک: نووی، شـرح صـحیح مسلم، همان مأخذ.

همراهانش: سلکان (ابونائله)، عبادبن بشر بن وقش، سلمه بن ثابت بن وقش و ابوعبس بن جبر به قتل رسید. (۱)

ب: موقعیّت خانه کعب بن اشرف

ابن اسحاق در «السّیره النبویه» (۲) و احمد زینی دحلان در «السّیره النّبویّه و الآثار المحمّدیه» (۳) و علی بن برهان الدّین حلبی در «السّیره الحلبیّه» (۴) و بیهقی در «دلائل النّبوّه» (۵) و محمّدبن عمر واقدی در «مغازی» (۶) از خانه کعب به عنوان «حصن کعب» (/ قلعه) نام برده اند که اوّلًا در میان منازل یهودیان بنونضیر جای داشته و ثانیاً حادثه در مدخل قصر یا قلعه (/ حصن) او به وقوع پیوسته است.

همچنین سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی» عقیده جغرافی دانان حجاز را به وضوح نگاشته است که کعب بن اشرف: «فی حصنه ببنی النضیر».

بنابر این برای شناخت محلّ بنای قصر کعب، مدارکی را که از شهرک یهودیان بنونضیر یادی کرده اند، مورد بررسی قرار می دهیم:

سمهودی معتقد است:

«إنّ بنی النضیر نزلوا بمذینب». (۷) «مُذَینب» مُصغّر «مذنب» است و آن یکی از وادی های مدینه است که به

۱- بیهقی، دلائل النبوه، ص ۳۴۱، ج ۲، ترجمه فارسی. واقدی، مغازی، ج ۱۰، قتل ابن الأشرف. مجلسی، بحارالأنوار، ج ۲، ص ۱۶۹. ابن کثیر، البدایه و النّهایه، ج ۴، ص ۵. محمدبن جریر طبری، تاریخ الرّسل و الملوک، ج ۳، ص ۱۰۰۳. متّقی هندی، کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۴۱۶

۲- ج ۳، ص ۵۹

۳- ج ۳، ص ۵۹

۴- ج ۳، ص ۱۶۱

۵- ذیل شرح قتل کعب

۶- ج ۱، ذیل قتل ابن الأشرف.

۷- «همانا قبیله بنی نضیر در مذینب اقامت گزیدند.»

تصریح مجد:

«إنّ الیهود لمّا نزلوا المدینه نزلوا بالسافله».

سمهودی در باره منازل بنونضیر می گوید:

«و منازلهم النواعم».

«النواعم» مجموعه ای از نخلستان های منطقه «عوالی» در جنوب شرقی مدینه است که: «هی منازل بنی النضیر فی العالیه». از سوئی دیگر:

«فمن أطلق نزولهم علی بطحان راعی اتحاد الأصل. و انّ مذینب یصب فی بطحان أیضاً. کان فی زماننا یشق فی الحره الشرقیه قبلی بنی قریظه».

وادی بطحان در شمال غربی وادی مذینب و مجاور آن واقع شده و تا حرّه شرقی مدینه امتداد دارد. حرّه شرقی همان: حرّه واقم است که حدود شرقی حرم مدنی می باشد.

این حرّه مکان اقامت قبائل و طوائفی در زمان پیامبر بود. سه منطقه از آن سکناگاه انصار مدنی و دو منطقه دیگر منزلگاه یهودیان بود. در منتهی الیه قسمت جنوبی آن، سرزمینی است که به حَرّه زُهْرَه شهرت داشته و یهودیان بنونضیر در آنجا سکونت گزیده بودند و یهودیان بنوقریظه در سمت شمالی آنها قرار داشتند. در میانه حرّه واقم یا شمال، منازل بنوقریظه به این ترتیب به سوی شمال شهرک انصار جای داشت: منازل بنوظفر، سپس بنوعبدالأشهل و آنگاه بنوزعور/

بنابراین «بنونضیر» در انتهای وادی مذینب که به وادی بطحان متّصل بوده، محدوده ای را به خود اختصاص داده بودند که به السافله یا قسمت تحتانی مذینب شهرت داشته است.

بر این اساس آنچه را که ابن اسحاق و محمّد بن عمر واقدی در «مغازی» از محمّد بن مسلمه پیرامون مسیر بازگشت او و همراهانش آورده، با بافت سرزمین مدینه مطابقت دارد. او می گوید:

«چون از کشتن کعب فارغ شدند، سرش را بریدند و همراه خود بردند. پس شتابان بیرون آمدند. چون از کمین یهودیان بیمناک بودند، به محله بنی امیّه بن زید و سپس محله یهود بنی قریظه رسیدند که آتش های ایشان بر فراز کوشک هایشان روشن شده بود.

سپس به بعاث رسیدند. چون به حرهالعریض رسیدند، زخم حارث شروع به خونریزی کرد. چون به بقیع رسیدند، تکبیر گفتند.»

در این مسیر، محمّد بن مسلمه از جنوب شرقی مدینه حرکت نموده، به جانب شمال منازل امیه بن زید بن قیس ... بن الاوس در مجاورت منطقه نواعم رفت. پس از عبور از بنی قریظه و مزرعه مجاور آن بنام بعاث به قسمت شمالی حره که به عریض شهرت دارد، رسید و از آنجا به جانب مغرب تغییر مسیر داد و به بقیع رسید.

پ: آثار خانه کعب بن اشرف

در سال های ۱۳۹۵ ه. ق. تا ۱۳۹۸ ه. ق./ سفر و بررسی عینی سرزمین های شرق مدینه از منطقه گرم و سوزان حرّه واقم تا خرماستان و باغستان های مجاور آن برای شناسایی حدود تقریبی منازل بنوحارثه و بنومعاویه، بنوعبدالاشهل و بنوظفر تا طوایف یهودی: بنونضیر و بنوقریظه- که میراث فرهنگی ایران و عرب از آنها به فراوانی سخن آورده است- با رنج های زیادی توأم شد.

در این سیر و در حالی که فهرست بیش از یکصد اثر و نشان تاریخی را در دست داشتم، به اثر و نشانی در خصوص خانه کعب بن اشرف/ دست نیافتم و تنها برای شناسایی قدم به قدمِ حدود شهرک های انصار و یهودیان تا دامنه کوه عیر، توفیقاتی به دست آوردم.

در منطقه ای که بنا به شواهد و مآخذ، محلّ زیست بنونضیر بوده، آثار بجامانده از ظاهراً قلعه ای نظرم را جلب نمود؛ ولی ذهنم به تطبیق آن با مستندات تاریخی راه نیافت و فراموشش کردم. بعدها در مراجعه مجدّد به کتابی به نام «آثار المدینه المنوّره» احساس کردم: پژوهشی که پیرامون حصن کعب بن الأشرف آورده، باید همانی باشد که در سال ۱۳۹۶ ه. ق. ساعتی نظرم را به خود جلب کرده بود.

در سال ۱۳۹۷ ه. ق. بار دیگر عازم آن دیار شدم؛ ولی راه را گم کردم. پس از جستجو، مردی را دیدم که چون از ایرانی بودنم مطمئن شد، خود را از شیعیان نخاوله مدینه معرّفی کرد. به او گفتم:

«راه به مرکز تقریبی منازل بنونضیر را گم کرده ام.» گفت:

«آنجا به دنبال چه هستی؟» گفتم:

«در میان آنان مردی بنام کعب بن الأشرف قصری داشته است.» گفت:

«حصن کعب؟! ... بیا تا تو را آنجا برم. آثاری از قلعه اش بجای مانده است.»

پس از شناخت دقیق محلّ آثار و نقشه برداری و تهیّه عکس و اسلاید از آن، به مدینه بازگشتم و کلیّه اطّلاعاتی را که در منابع و مآخذ تاریخ مدینه در دسترسم بود، جمع آوری نمودم. در این میان به استثنای آثار قدما، دو کتاب «المدینه بین الماضی و الحاضر» (۱) و «آثار المدینه المنوّره» (۲) گزارش مبسوطی ارائه کرده بودند که پس از تنظیم آنها از طریق عوالی، قربان، امّ عشر و امّ اربع به محل بازگشتم.

قلعه کعب بن اشرف که مهمترین استحکامات بنونضیر بوده، در بلندی های حرّه جنوبی بنی نضیر با سنگ های ضخیم و سیاه ساخته شده است. قطر دیوارها یک متر و حدّاکثر دیوار مرتفعی که بجای مانده بود، ۴ متر داشت که حدوداً طول و عرض آن یکسان و تقریباً هر ضلع آن ۳۳ متر بود. به نظر می رسید که در اصلی آن در سمت غربی بنا قرار داشته است. به استثنای محوّطه داخلی بنا که حدود ۱۰۰۰ مترمربّع مساحت داشت، پیرامون آن، آثار دیوارهای ۸ اتاق قصر را به خوبی می توان مشاهده کرد.

در چهار گوشه بنای قلعه، آثار برج های بلندی بجای مانده است و در خارج از دیوار جنوبی قصر و متّصل به دیوار، اثر چاه بزرگی دیده می شود که دقیقاً و بی هیچ شبهه ای، گذشت بیش ۱۴ سده را نشانگر است. به خاطر اهمیّت موقعیّت قلعه، از درون آن راهی به سوی خارج آن حفر شده بود تا در روزهای محاصره از آن بهره گیرند.

۱- متعلّق به ابراهیم بن علی العیاشی، که در ص ۲۷ آن مطالبی در این باب وجود داشت.
۲- متعلّق به عبدالقدّوس انصاری، صاحب مجلّه «المنهل» و ادیب و پژوهنده برجسته عربستان امروز.

در کنار آثار قلعه بنی نضیر- یا قصر کعب بن اشرف- نخلستانی واقع شده که با زمین های مزروعی آن و چاه های حفرشده، جلوه خاصّی به محیط داده است؛ به نحوی که با توجّه به نمای عمومی کوه عیر، قدمت تاریخ و گذشت قرون را در سکوت حاکم بر محیط می شود احساس کرد و به یاد روزهای سخت سال سوم هجرت و منازعاتی افتاد که اعراب جاهلی یهود با یکتاپرستی و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند.

با توجّه به این که محلّ قلعه، در جنوب شرقی مسجد نبی جای دارد، فاصله آن تا مسجد، حدود ۴ کیلومتر بیش نیست و در حال حاضر (۱۳۹۸ ه. ق.) می توان از جاده کمربندی «مطار- عوالی- قبا» به محلّ قلعه راه یافت.

نک: پیکره های ۱- ۳؛ ۲- ۳

نقشه شهر مدینه بر اساس تاریخ و آثار

فصل چهارم؛ سقیفه بنی ساعده

الف: رحلت پیامبر

ابن هشام، ابن اسحاق، (۱) امام بخاری، (۲) دارمی، (۳) ابن حجر عسقلانی، (۴) ابن سعد، (۵) ابن کثیر، (۶) احمدبن حنبل، (۷) ابن ماجه، (۸) علی بن برهان الدّین حلبی (۹) و ابوالفداء (۱۰) گفته اند:

«پیامبر صبح دوشنبه رحلت فرمود» و «در نیمه شب چهارشنبه به خاک سپرده شد.»

در این فاصله واقعه ای به وقوع پیوست که جاذبیّت آن مردم مدینه را از مراسم کفن و دفن پیامبرشان غافل کرد. اجتماعی در سقیفه بنی ساعده برای تعیین جانشین پیامبر

۱- در «السّیره النبویّه»، ج ۴، ص ۳۶۳ بـه نقـل از زهری و او از انس بن مالـک. نیز عکرمه به روایت از ابن عبّاس و همچنین: عبداللَّه بن عمر به نقل از عایشه.

۲- در صحیح، کتاب الجنائز، باب «موت یوم الإثنین» به نقل از عایشه و او از ابوبکر.

۳- در سنن، مقدّمه، باب «فی وفاه النبی صلّی اللَّه علیه و سلّم» به نقل از عکرمه.

۴- در فتح الباری بشرح صحیح، ج ۳، ص ۳۵۳

۵- در الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۸

۶- در البدایه و النّهایه.

۷- در مسند، ج ۶، ص ۲۷۴

۸- در سنن، ج ۱، ص ۴۹۹

۹- در السّیره الحلبیّه، ج ۲، ص ۳۹۴

۱۰- در تاریخ، ج ۱، ص ۱۵۲

تشکیل شد. بدرالدّین عینی گوید (۱):

«روز دوشنبه- همان روزی که پیامبر خدا درگذشت- بعضی از انصار مدنی و مهاجرین مکّی در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند تا خلیفه ای انتخاب کنند. روز سه شنبه مراسم بیعت عام صورت پذیرفت.»

زهری گوید:

«یوم الإثنین یوم السّقیفه» و «کانت البیعه العامه یوم الثلاثا». ولی واقدی معتقد است: «کانت البیعه یوم الإثنین». بدرالدین عینی می نویسد:

«... و مع هذا کانت البیعه فی الیوم الذی توفی فیه رسول اللّه و هو یوم الاءثنین».

در این فاصله علیّ بن ابی طالب، همراه اهل بیت و عدّه ای دیگر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله پشت درهای مسجد و خانه محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله مشغول انجام مراسم تدفین بودند.

ابن اسحاق همراهان اهل بیت را در این مراسم، عبّاس بن عبدالمطلب، فضل، قثم بن عبّاس، اسامه بن زید، زبیر بن ابی عوام، طلحه بن عبیداللّه، شقران، اوس بن خولی و ...

می شمرد. نیز سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، براء بن عازب، ابی بن کعب، ابوسفیان بن حارث و همه بنی هاشم در این مراسم حضور داشتند. (۲)

ب: سقیفه بنوساعده

یاقوت حموی در «معجم البلدان»، مادّه سقیفه می گوید:

«سقیفه: و هی ظلّه کانوا یجلسون».

جوهری آن را «الصُّفَّه» دانسته و ابومنصور با عبارت «کلّ بناء سقف به صُفَّهٌ أو شبه

۱- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۱۹

۲- «السّیره النّبویّه، ج ۴، ص ۳۱۲ و نیز: ابی ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، جز ۲، ص ۲۱، اهتمام: محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۹۵۹ م.

صفّه ممـایکون بـارزاً» آن را تعریف کرده است. ابن منظور در «لسـان العرب» و فیروزآبـادی در «القاموس المحیط» با تأکیـد بر معنای «صفّه» نمونه آن را سقیفه بنی ساعده خوانده اند. (۱) «بنوساعده» طائفه ای از انصارند که به گفته سمعانی در «الأنساب» و ابن حزم در «انساب العرب» و ابن قتیبه در «المعارف» و بلاذری در «انساب الأشـراف» از فرزندان «ساعده بن کعب بن خزرج اکبر» بودند.

فرزنـدان ساعـده به طوائف مختلفی تقسـیم شدنـد و هر یـک در محلّی از محلات مـدینه سـکنا گزیدنـد. بایـد با توجّه به بافت قدیمی مدینه و اسـتقرار طائفه های مختلف در آن و مطابقت آنها با بافت فعلی شـهر نشان دهیم که سقیفه مورد نظر، مربوط به کدام طائفه از خاندان بنوساعده بوده است؟ این طوایف عبارتند از:

«بنوعمرا» و «بنوثعلبه» در اطراف چاه بضاعه.

«بنوقشبه» در مجاورت چاه حاء.

«بنو ابی خزیمه» در حدّ فاصل مسجد مصلّی و چاه بضاعه.

«بنووقش» و «بنوعنان» بین خماضه حدّ فاصل مدفن مالك بن سنان و سیدان و محله عد بن عباده.

«بنومالك» در سمت قِبلی مسجد نبی.

«بنوعدی» در غرب مسجد نبی.

«بنومازن» در جنوب چاه بُصَّه.

«بنودینار» در شمال غربی قبرستان بقیع، بین منازل «بنوحدیله» و «بنومعاویه».

بنابر این سـقیفه بنی ساعـده مجاور خانه سـعدبن عباده از بناهای احـداثی «بنو ابی خزیمه ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده» بوده است.

پ: گردهمایی سقیفه بنی ساعده این تمهید خ رضی الله عنهم تمهید الحمد لله دقت کن الله اکبر رل شود؟؟؟

از ابن اسحاق در «السّیره النّبویّه» (ج ۱، ص ۴)، امر سقیفه می خوانیم:

۱- همچنین نک: زمخشری، «الجبال و الامکنه و المیاه»، ص ۵۵، چاپ نجف، ۱۳۵۷ ق.

«و لما قبض رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- انحاز هذا لحىّ من الأنصار إلى سعد بن عباده فى سقيفه بنى ساعده».

یعقوبی می نویسد: (۱) «پس سعد ابن عباده خزرجی را نشانیده، دستمالی به سر او بستند. مسندی بر او دوتا کردند.» ولی چون عمربن خطاب از ماجرای بیعت ستانی انصار در سقیفه آگاه شد، به تصریح طبری: «به ابوبکر پیغام داد که بیرون بیا. کاری رخ داده که ناچار باید حاضر شوی.»

پس از حضور آنان و دیگر مهاجران در اجتماع انصار کاری صورت گرفت که به گفته یعقوبی: «مردم را از پیرامون سعد بن عباده براندند.»

«ابوبکر و عمر و ابوعبیده جرّاح گفتند: ای گروه انصار! پیامبر خدا از ماست. پس به جانشینی او سزاوارتریم. ولی ثابت بن قیس ابن شماس که سخنران انصار بود، بپا خاست و سخن گفت تا برتری انصار را یادآور شود». ابوبکر پاسخ داد:

«.. و أنتم یا معشر الأنصار من لا ینکر فضلهم فی الدین و لا سابقتهم العظیمه الإسلام. رضیکم اللَّه أنصاراً لدینه و رسوله و جعل إلیکم هجرته و فیکم حِلَّه أزواجه و أصحابه. فلیس بعد المهاجرین الأوّلین عندنا بمنزلتکم.

فنحن الأمرا و أنتم الوزراء لا تُفْتَاتون بمشوره و لا تقضی دونکم الأمور». (۲) «ابن عبد ربه اندلسی» (۳) و ابن سعد (۴) گفتند:

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۲۲، سقیفه.

۲- «... شما ای گروه انصار، چه کسی می تواند بزرگواری ما را در دین و سابقه درخشانتان را در اسلام منکر شود؟ خداوند شما را به عنوان یاران دین و پیامبرش برگزید و رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به طرف دیارتان هجرت نمودند و خود و همسران و یارانش در میانتان سکنی گزدند. هیچ یک غیر از مهاجرین نخست هم شأن و منزلت نیستند، از این نظر ما امیریم و شما وزیر، مشورت و بدون شما امور و مسائل حل و فصل نمی گردد.» نک: احمد زکی صفوت، جمهره خطب العرب فی عصور العربیهالزاهره، ج ۱

۳- در «العقد الفرید»، جز ۵، ص ۱۰، سقیفه بنی ساعده.

۴- در «الطبقات الکبری»، ج ۳، ص ۵۶۷

حباب بن منذر پیشنهاد داد:

«منّا أمیرٌ و منک أمیر. فإنّ عمل المهاجریّ فی الأنصاری شیئاً ردّ علیه و أن عمل الأنصاری فی المهاجری شیئاً ردّ علیه و إن لم تفعلوا فإنّا جدثلها المحکَّک و عُذیقُها المرجب، لنعیدنّها جذعه». (۱) ولی چون کثرت پیشنهادها، داشت اجتماع سقیفه را به یک گردهمایی خصمانه بدل می ساخت، به گفته یعقوبی:

«ابوبکر گفت: شما را از بزرگواری دور نمی داریم و آنچه از برتری یادآورد شُدید، راستی که اهل آن هستید؛ لیکن قریش از شما به محمّد سزاوارترند. این عمر بن خطاب است که پیامبر خدا در وصف او گفته است: خدایا دین را به او سربلند گردان! و این ابوعبیده بن جرّاح است که پیامبر خدا گفته است: امین این ملّت است. پس با هر کدام از این دو خواهید بیعت کنید.» آن دو زیر بار نرفتند و گفتند:

«به خدا قسم با این که تو همسفر پیامبر خدایی، ما بر تو پیشی نخواهیم گرفت.» پس ابوعبیده دست به دست ابوبکر زد و عمر دومی بود. سپس هر که از قریش همراه او بود، بیعت کردند.»

انصار و جمعیّت حاضر که گویی در برابر کاری انجام شده قرار گرفته بودند، فریاد اعتراض بلند کردند. حباب بن منذر بر ابوبکر شمشیر کشید. ولی عده ای از بیعت کنندگان او را گرفته، لگدزنان دهانش را پر از خاک کردند.» (۲) سعدبن عباده چون لب به اعتراض گشود، او را صاحب فتنه خواندند و تهدید به جرح و زخمش نمودند. (۳) ولی قیس بن سعد به دفاع از سعد برخاست و مانع

۱- «یک نفر حاکم از طرف ما و یکنفر حاکم از طرف شما تعیین گردد. اگر از فرد مهاجری، بر ضد فردی از انصار عملی سر زد، باید پاسخش داد و اگر فردی انصاری عملی بر خلاف مرد مهاجر انجام داد، آن را نیز باید پاسخ داد، اگر این کار را انجام ندادید من همچون ...»

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۶

۳- ابن اسحاق، السّیره النّبویّه، همان مأخذ. و ابن عبد ربه اندلسی، العقد الفرید، همان مأخذ.

تهدیدکنندگان به او شد. (۱) این اختلافات در نتیجه اجتماع سقیفه تأثیری ننهاد و گفتند که: «ابوبکر خلیفه مسلمین شد.» ابن اثیر می نویسد (۲):

عمروبن حریث از سعدبن زید پرسید:

«چه وقت بیعت ابی بکر انجام گرفت؟» پاسخ داد:

«روز وفات پیغمبر!»

و مسلمین اکراه داشتند که اندک زمانی از یک روز نگذشته، بدون اتّحاد، اجتماع کنند.»

ت: بنای سقیفه بنی ساعده

گفتیم که خانه سعد بن عباده در میان منزلگاه «بنوابی خزیمه بن ثعلبه بن طریف بن خزرج بن ساعده» بوده، که خود یکی از هشت منزلگاه «انصار بنی ساعده» در مدینه است.

بنی ابی خزیمه میان منزلگاه سوم و چهارم بنوساعده قرار داشته اند که به تصریح سمهودی در سمت شمال بازار مدینه، نزدیک تپّه ذباب بوده است؛ به نحوی که مسجد مُصلّی در جنوب آن واقع شده است. (۳) این نظر تحقیقاً صحیح و مورد قبول مؤلّف حقیر است و آنچه مطری گفته است که:

«سقیفه جزئی از چاه بضاعه و در میان خانه های بنی ساعده است» صحیح نیست.

آنچه مسلّم است، محلّ سقیفه بنی ساعده در مجاورت مسجد بنی ساعده و نزدیکی چاه بضاعه واقع شده و نه صِرفاً به اعتبار مسجد که به روایت ابن شبه و امام ابواسحاق حربی، (۴) به لحاظ این که پیامبر در آنجا نماز گزارد و در سایه سقیفه هایشان استراحت

۱- علی بن برهان الدّین حلبی، السّیره النّبویّه الحلبیّه، ج ۳، ص ۳۵۹

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۱

۳- وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، ج ۳، ص ۸۵۹

۴- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص ۳۹۹

فرمود و طلب آب کرد، همیشه مورد توجّه اهل مدینه بوده است.

این مکان بر اساس منابع تاریخی هزار ساله، خارج از باب شامی و متّصل به حصار شهر مدینه واقع شده بود که بعدها در مجاور آن گنبد شیخ النّمل را بنا نهادند.

از چگونگی سبک بنای سقیفه بنی ساعده تا قبل از سال ۱۰۳۰ ه. ق. گزارش تاریخی قابل استنادی به دست حقیر نرسیده است و صِرفاً در منابع قدیمی از این مکان یاد شده است. در سال ۱۰۳۰ ه. ق. علی پاشا در محلّ سقیفه، بنایی به منظور حفظ خاطره بیعت بنا نهاد. آثار این بنا تا نیمه اوّل سده ۱۳ پابرجا بوده است و عبدالقدّوس انصاری در «آثار المدینه المنوّره» عکسی از آن، مربوط به سال های قبل از تخریب حصار مدینه، به چاپ رسانده است.

بعد از تخریب حصار مدینه و آغاز نوسازی شهر در آستانه اقتدار «سعودی ها» چهره قدیمی مدینه کاملًا عوض شد؛ به نحوی که تطبیق مستندات تاریخی با موقعیّت فعلی، یا غیرممکن است و یا با سختی صورت می پذیرد. به منظور این تطبیق، از دست اندرکاران قدیم و جدید شهرداری و اوقاف مدینه کمک خواستم و آنان با سوابقی که در دسترسشان بود، حقیر را به شناخت محل سقیفه بنی ساعده در بافت نوین شهر راهنمایی کردند و روشن شد که محلّ کنونی سقیفه، در سمت شمالی مثلّث میدان سلطانیّه است. میدان سلطانیه به صورت یک مثلث، خیابان های سلطانیّه، سحیمی و مناخه را به یکدیگر متّصل می کند و در قسمت شمال غربی مسجد نبی واقع شده است.

خیابان سلطانیّه در قسمت جنوبی میدان و خیابان سحیمی در قسمت شمالی میدان، به نحوی واقع شده اند که انتهای غربی دو خیابان یادشده، به خیابان شمالی- جنوبی مناخه ختم و به آن متّصل می شود. آنچه مسلّم است، محلّ بنای سقیفه بنی ساعده در قسمت شمال غربی مثلّث سلطانیّه قرار داشته است.

در سال ۱۳۸۳ ه. ق. شهرداری مدینه مدّعی اراضی مثلّث سلطانیّه گردید و پس از پرداخت حدود ۲ میلیون ریال سعودی، میدان فعلی را به صورت پارکی مشجّر بنا نهاد و قرار شد طبق نقشه پیشنهادی، مسجد بنی ساعده را احیا و محلّ سقیفه را به صورت سالن اجتماعات عمومی مردم شهر مدینه، احداث کنند.

مساحت این مثلّث، **۴۹۳۸** مترمربّع است که طبق نقشه مصوّبه و موجود در شهرداری مدینه، **۶۴۹** مترمربّع از آن را به عنوان محلّ سقیفه بنی ساعده به سالن کنفرانس اختصاص دادند و **۵۷۳** مترمربّع را جهت مسجد و امور اداری و **۴۶۸** متر دیگر را برای بنای کتابخانه در نظر گرفتند.

مؤلّف حقیر از پشت بام اداره اعلام مدینه واقع در سمت غربی خیابان مناخه، نقشه و اسلایدهای متعدّدی از محلّ سقیفه بنی ساعده تهیّه نمود که توجّه پژوهندگان را جهت تطبیق مندرجات با واقعیّت موجود آن تا سال ۱۳۹۸ ه. ق. جلب می کنم.

نک: پیکره های: ۱- ۴؛ ۲- ۴؛ ۳- ۴

فصل پنجم: خانه عثمان بن عفان

ابن سعد در «الطّبقات الکبری» سندی از گفته های عبیداللَّه بن عبداللَّه بن عتبه بن مسعود هذلی ثبت کرده که بر اساس آن معلوم می گردد: خانه عثمان روزنه ای روبروی در خانه محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله داشته است. همچنین این مدرك از ابوامامه بن سهل که:

«کنت مع عثمان فی الدار و هو محصور قال و کنا ندخل مدخلا إذا دخلناه سمعتا کلام مَنْ علی البلاط ...» (۱) روشنگر آن است که خانه عثمان در شرق مسجد نبی قرار داشته است. ابن شبّه با تصریح بیشتر گفته است:

«اتخذ عثمان دارالعظمی التی عند الموضع الجنائز.» (۲) موضع جنائز که در مجاورت شرقی دیوار خانه های پیامبر در امتداد جنوبی آن واقع شده، معلوم می سازد که محدوده خانه عثمان، مقابل رکن جنوب شرقی مسجد بوده است.

در فصل توسعه مسجد در زمان مهدی عبّاسی دانستیم که حسن بن زید پیشنهاد داد تا مسجد پیامبر از جهت موضع جنائز و شرق خانه های پیامبر توسعه یابد. ولی

۱- «با عثمان، در حالی که در خانه اش محاصره بود، هم منزل بودم. گفت: هرگاه وارد می شدیم- صدایی ازبلاط به گوشمان می رسید.» نک: جزء ثالث، القسم الاول، فی البدریین، ص ۴۶

۲- «عثمان منزل بزرگی که در محل جنازه ها قرار داشت، اتّخاذ نمود.» نک: سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۲، ص ۷۳۲

مهدی نوشت:

«این قد أردت، فاکفف عن ذکر دار الشیخ عثمان بن عفان ...» (۱) و با توجّه به گفته ابن جبیر در «رحله» که خانه عثمان مقابل باب جبرئیل است، شکّی باقی نمی گذارد که عثمان در شرق مسجد دو خانه- یکی بزرگ و دیگری کوچک داشته است. خانه ای که بعدها عثمان در آنجا کشته شد، در تاریخ مدینه به «رباط عثمان» و سپس به «رباط مغاربه» شهرت یافت. این خانه غیر از خانه ای است که عثمان در بازار مدینه جنب «احجار زیت» اختیار کرده بود و به الزوراء شهرت داشت. (۲) سمهودی در سده های ۹/ ۱۰ ه. ق. ضمن اشاره به دیرینه خانه عثمان گفته است:

قسمتی از محلّ خانه بزرگ عثمان را جمال الدّین اصفهانی- وزیر زنگیان موصل بنایی ساخت که به «رباط اصفهانی» مشهور بود و چون آن را وقف فقراء غیر عرب نمود، به رباط عجم شناسانده می شد. بعدها در نیمه دوم سده ۶، اسدالدّین شیرکوه- عموی صلاح الدّین ایّوبی- در مجاورت منزل عثمان، مقبره ای برای خود و نجم الدّین (پدر صلاح الدین) بنا نمود که در همان جا هم مدفون شدند.

محمّد لبیب البتنونی در «الرّحله الحجازیّه» (۳) و عبدالقدّوس انصاری از سابقه کتابخانه ای در محلّ خانه عثمان یاد می کنند که مشتمل بر آثار فقهی مالکی بوده است و قفسه های چوبی آن از قطعات چوبی منبّت کاری شده عصر عبّاسیان که به حجره پیامبر هدیه شده بود، تشکیل می شده است.

در عصر تسلط عثمانی ها، خانه مزبور، محل سکنای شیخ حرم نبوی یا شیخ الخدّام گردید و دارای کتیبه ای بوده است.

۱- «من این را خواسته ام، از بردن نام منزل عثمان بن عفان خودداری کنید.» همچنین نک: ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه فارسی، ص ۱۰۸

۲- فیروزآبادی، المغانم المطابه، ص ۱۷۲

۳- ص ۲۲۶

محمّد لبیب البتنونی در این خصوص می نگارد (۱):

«و کانت ... دار عثمان بن عفان فی جهه الشرق و لا تزالان موجودتان إلی الآن و فی زاویه دار عثمان المقابله للحرم الشریف حجره فیها شباک علیه لوحه من الخارج مکتوب فیها: مقتل عثمان بن عفان و لیکن شیخ الحرم عاده فی هذه الدار». (۲) نشان امروزی این خانه از نبش شارع ملک عبدالعزیز (طریق البقیع) تا دارابوایّوب بوده است. خانه کوچک عثمان نیز، در مقابل زاویه مناره رئیسه و محل جنائز در جنوب شرقی مسجد می باشد. در جنوب آن، کوچه حبشی و خانه ابوایّوب انصاری جای دارد و هم اکنون بنایی برای امور اوقاف مدینه، دارای کتابخانه ای مشهور به «مکتبه رباط سیدنا عثمان» که حدود ۱۵۳۷ کتاب چاپی و خطی دارد، تأسیس کرده اند.

ماکت قدیمی بنای مسجد که در خانه سیّد جعفر فقیه مورد بررسی و شناسایی اینجانب در سال ۱۳۹۸ ه. ق. قرار گرفت، دقیقاً محلّ خانه عثمان را- که در حال حاضر محل زندگی تنی از مشایخ فعلی حرم پیامبر است- نشان می دهد که با همین موقعیّت، اهمیّت آن در زمان عثمانی ها و سعودی ها حفظ شده است.

۱- در «الرّحله الحجازیّه»، ص ۲۱۲

۲- «محل کشته شدن عثمان بن عفان، معمولًا شیخ حرم در این منزل سکونت دارد.» فرید وجدی، دائرهالمعارف قرن العشرین، ج ۸، ص ۵۴۶

فصل ششم: خانه امام جعفربن محمّد

در مجاورت منازل «بنومالك بن نجّار» خانه های «بنوغنم بن نجّار» جای داشت که از جمله آنها زمین و خانه «حارثه بن نعمان ابن نفع بن زيد بن عبيد بن ثعلبه بن غَنْم» بود.

این محل با توجّه به مستندات بیان شده، در قسمت پایین مسجد نبی در جنوب مربد سهل و سهیل قرار داشت. به گفته ابن سعد به نقل از محمدبن عثمان: «و كانت لحارثه بن النعمان منازل قرب منازل النّبی- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بالمدينه فكان كلّما أحدث رسول اللَّه أهلًا محوّل له حارثه بن النعمان عن منزل بعد منزل حتی قال النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- لقد استحییت من حارثه بن النعمان ممّا یتحوّل لنا عن منازله.» (۱) خانه حارثه با چنین موقعیّتی در شهر مدینه دست به دست گشت تا این که در حوالی سال های ۱۰۰/ ۱۴۷ ه. ق. و بنا به تأیید سمهودی (۲) به ملکیّت امام جعفربن محمّد علیه السلام در آمد و خانه مسکونی او گشت. موقعیّت جغرافیایی خانه امام جعفر صادق علیه السلام در بافت قدیمی مدینه مشهور خاص و عام بود. طبق اظهار مدینه شناسان، مسلّم است که این خانه

۱- «حارثه بن نعمان خانه هایی نزدیک اقامتگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه داشت. پیامبر هرگاه متأهل می شد حارثه بن نعمان خانه ای در اختیار وی قرار می داد تا جایی که پیامبر فرمود: از حارثه ابن نعمان شرمنده ام که خانه هایش را در اختیار ما قرار می دهد.» الطبقات الکبری، جز ۳، قسم ثانی، ص ۵۱

۲- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۱، ص ۷۳۳

در مجاورت سمت جنوبی خانه ابوایّوب انصاری جای داشته و قرن ها مورد توجّه زائران مدنی بوده است. سمهودی بر ما آشکار می کند که در سده نهم هجرت، خانه امام و ابوایّوب، رو به ویرانی نهاد. نظر به اهمیّت آن در اذهان عمومی، «شاهین جمالی» در حوالی سال ۸۹۰ ه. ق. به خریداری زمین مذکور مبادرت ورزید. شاهین جمالی، بزرگ خدّام نبوی بود و همو نخستین بار بر چاه بضاعه مسجدی بنا نهاد و مسجد مخروبه قبلتین را نوسازی کرد.

وی قسمتی از خانه امام صادق علیه السلام را به سکونت خود اختصاص داد و قسمت دیگر را به عنوان مسجد درنظر گرفت. مجموعِ بنا را «دارالمنایفه» نام نهادند و به اعتبار انتساب آن به شریفان منایفه، «بیت الأشراف المنایفه» نیز خوانده شد.

در نیمه دوم سده نهم هجرت، سمهودی بنای «شاهین جمالی» را بر مکان اصلی خانه امام صادق علیه السلام «خرابه» توصیف کرد که آثار محراب و قبّه ای بر آن همچنان باقی بود و به عنوان مسجد جعفر الصادق شناخته می شد.

بعدها خانه عثمان بن عفّان محل اقامت و زندگی شیخ حرم و خانه امام صادق مکان زندگی نائب حرم گردید؛ به نحوی که شهرت آن تاکنون به «دار نایب الحرم» از بین نرفته است.

هم اکنون (۱۳۹۸ ه. ق.) و با توجّه به نقشه ها و ماکت مسجِدِ مزبور در کتابخانه سیّد جعفر فقیه و مصطفی عطّار، این خانه جنوباً متصل به خانه ابوایّوب انصاری و غرباً به کوچه ای که حدّ فاصل کتابخانه عارف حکمت می باشد، قرار دارد و بزرگان مدینه را بر آن مکان توجّهی است.

موقعیّت این خانه را در نقشه ارائه شده کاملًا مشخّص نموده ام؛ ولی به لحاظازدحام جمعیت در اطراف مسجد و مراقبت های شدید نگهبانان مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، توفیق عکس برداری از آن برایم مقدور نگشت.

فصل هفتم: خانه حسن بن زید

الف: حسن بن زید

حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد او مدینه السلام»، (۱) شخصیّت مورد نظر ما را «حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب» و کنیه اش را ابومحمّد هاشمی و مدنی دانسته که از پدر و عکرمه و عبداللّه بن ابی بکر، حدیث نقل کرده است و محمد بن اسحاق، مالك بن انس. ابن ابی ذئب و عبدالرّحمن بن ابی الزناد از او حدیث ها ثبت کرده اند. ابن حجر عسقلانی نیز وی را از ثقات و صادقین دانسته است. (۲) ابن سعد در «الطبقات الکبری» با جمله «کان عابدا ثقه» ارجش نهاده و یافعی او را «شیخ بنی هاشم فی زمانه» خوانده است. (۳) مورّخان گفته اند:

ابوجعفر منصور- خلیفه عباسی- او را والی مدینه کرد؛ ولی پس از ۳ سال بر او غضب نمود و به زندانش افکند.

مهدی عبّاسی چون به خلافت رسید، او را به احترام آزاد کرد و او بزیست؛ تا این که در سال ۱۶۸ ه. ق. درگذشت.

۱- ج ۷، ص ۳۰۹

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۷۹ و نیز: تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۶

۳- مرآه الجنان، ج ۱، ص ۳۳۵

خطیب بغدادی گفته محمّد بن خلف را ثبت کرده که او در بغداد وفات کرد و در قبرستان خیزران مدفون گشت؛ ولی همه محقّقان معتقدند که گفته ابن خلف اشتباه است و او بین راه مدینه/ مکه در مکانی بنام الحاجز فوت کرد و همانجا به خاک سپرده شد.

حسن بن زید مقارن زندگی امام جعفر بن محمّد علیه السلام بسر می برده است. او نه تنها به لحاظ نسب با امام صادق پیوستگی داشت؛ بل دخترش «نفیسه» را به عقد «اسحاق المؤتمن» فرزند امام در آورده بود.

سیّده نفیسه متولّد ۱۴۵ ه. ق. یکی از مشهورترین چهره های جامعه زنان اسلام بود که به علم و تقوی شهرتی بسزا داشت. از مدینه به قاهره هجرت نمود و در آنجا امام شافعی را تحت تأثیر فضائلش قرار داد و به صورت حلقه پیوندی بین او و افکار جعفر بن محمّد علیه السلام در آمد.

ریشه های ژرف احترام و اعتقاد مصریان به اهل بیت پیامبر و نزدیکی فقه شافعی به فقه جعفری را می توان در این رابطه جستجو نمود. (۱) بقعه و آرامگاه سیّده نفیسه در قاهره است. (۲)

ب: خانه حسن زید

سمهودی خانه حسن بن زید را در غرب و مقابل خانه امام صادق علیه السلام دانسته است. (۳) عرصه این خانه نخست محل برج طائفه «بنوغنم بن مالک» بوده که به فویرع شهرت داشته است. آنگاه ابوعوف نجاری آن را مالک شد و حسن بن زید پس از خریداری عرصه، خانه خود را در آن بنا نهاد.

سمهودی در سده نهم هجرت از عرصه خانه های جعفر بن محمد و حسن بن زید دیدن کرده و آن رامحلّ سکونت سادات منایفه دانسته است. این محل دقیقاً در جهت غربی خانه ابوایّوب و جعفربن محمد، یا در جنوب رکن جنوب شرقی مسجد پیامبر واقع شده است.

۱- وفیات الأعیان، ابن خلکان، ج ۵، ص ۵۶، قاهره، چاپ ۱۹۴۹ م.

۲- تحقیقات پر ارج «دکتوره سعاده ماهر» در «آثار القاهره»

۳- نک: وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۱، ص ۲۱۰ و ص ۷۳۳.

در قرن ۱۳ ه. ق. و نظر به اهمیّت تـاریخی- دینی چنین مکانی، «عارف حکمت پاشا» یکی از شخصیّت های والا مقام عثمانی تصمیم گرفت خاطره آن را با بنای کتابخانه ای مُعظم ارج نهد.

۱/ ب: کتابخانه عارف حکمت پاشا، موقعیّت کنونی خانه حسن بن زید

خیرالدین زرکلی او را «احمد عارف حکمت» فرزند «ابراهیم بن عصمت بن اسماعیل رائف پاشا» دانسته که سلسله نسبش به امام حسین بن علی علیه السلام می رسد. (۱) نگارندگان «دائره المعارف الإسلامیّه» پدرش را قاضی عسکر: سلطان سلیم سوم، بیست و هشتمین سلطان عثمانی (۱۸۰۷/ ۱۷۸۹ م) دانسته اند. (۲) «احمد عارف حکمت» در سال ۱۲۳۱ ه. ق. به مقام استادی و قضاوت بیت المقدس منصوب گردید و در سال ۱۲۳۶ ه. ق. صاحب منصب قضاءِ قاهره و آنگاه در ۱۲۳۹ ه. ق. عازم مدینه گردید و ده سال قاضی القضات آن دیار شد. چون از سادات حسینی بود، نقیب الأشراف مدینه گردید.

وی در سال ۱۲۶۲ ه. ق. به بالاترین منصب قضاوت و دیانت که در دیار عثمانی ها شیخ الإسلام نامیده می شد، ارتقاء مقام پیدا کرد؛ ولی در سال ۱۲۷۰ ه. ق. از تمامی مسؤولیّت های خود استعفا داد و به عبادت و تحقیق دل سپرد؛ تا این که در ۱۲۷۵ ه. ق. در استانبول درگذشت. (۳) «عارف حکمت» در خلال سال های اقامتش در مدینه به جمع آوری آثار و

۱- الاعلام، قاموس تراجم، ج ۱، ص ۱۳۸، چاپ ۳، بیروت ۱۹۶۹ م.

۲- دائرهالمعارف الإسلامیّه، ج ۱۵، ص ۴۷۹، ترجمه: محمّد ثابت افندی.

۳- محمد شفیق غربال، الموسوعه العربیه المیسره، ص ۱۱۷۳، دارالشعب. نیز: محمّد زیور، دیوان شعر، مقدّمه، استانبول ۱۲۸۳ ه. ق. همچنین: شهاب الدّین آلوسی، «شهی النعم فی ترجمته شیخ الإسلام و ولی النعم»، استانبول، ۱۳۲۲ ه. ق. ۳۵۰ صفحه، ۴ جلد، استانبول، ۱۹۳۷ م.، ج ۴.

نسخه های خطّی اهتمام زیادی مبذول داشت؛ زیرا در آن ایّام، مدینه دارای یک کتابخانه منظّم و حاوی کتاب های مهم علوم اسلامی نبود. شیخ الإسلام در نهایت تصمیم گرفت کتابخانه ای در این شهر بنا نهد.

اگر چه در گزارش های تاریخی از مراسم افتتاح این کتابخانه در سال ۱۲۷۰ ه. ق.

یادها شده است؛ ولی بر اساس کتیبه ترکی سر درِ فعلی کتابخانه، پایان عملیّات ساختمانی را ۱۲۷۱ ه. ق. رقم زده اند:

ختامیه دعا لطفی تام تاریخ یاپلدی بوکتبخانه مکمل ۱۲۷۱

«عارف حکمت» کتابخانه را وقف مسجد پیامبر نمود و برای اداره آن، اموال منقول و غیرمنقولی وقف نمود که متن کامل آنها در دفاتر محاکم شرعی مدینه و استانبول ثبت گردید.

شیخ الإسلام خانه حسن بن زید را از اولاد حیّ او در نیمه اول سده ۱۳ ه. ق.

خریداری کرد و بنای کتابخانه دقیقاً جایگزین این خانه گردید. این این امر و نیز موقعیّت ممتاز کتابخانه در جوار مسجد نبوی، باعث گردید: سیّاحان پژوهشگر از آن یادها کنند.

علی بن موسی در ۱۳۰۳ ه. ق. نگاشت:

«.. و بجوار المبرک بیت نائب الحرم کائتا من کان و تجاه بیت حضره النائب کتابخانه عظیمه للمرحوم عارف حکمه بک شیخ الإسلام بالأستانه سابقا فیها من الکتب النفیسه ما لایوجد فی غیرها ولها خدمه بمعاشات شهریهتأتیهم من وقفه الموقوف علیها بالأستانه.» (۱) در اثنای جنگ جهانی اوّل، «فخری پاشا» فرمانده نظامی مدینه، به خاطر حفاظت از این گنجینه نفیس، تمامی نسخه های خطّی کتابخانه را به دمشق منتقل کرد و در تکیه سلطان سلیم از دستبرد وقایع و حوادث ناشی از جنگ عالمگیر پنهان ساخت. پس از

۱- «... در کنار جای نشستن شتر پیامبر، منزل قائم مقام حرم هرکه باشد قرار داشت و در مقابل منزل آن جناب، کتاب خانه بزرگ مرحوم شیخ الاسلام عارف حکمت بک، در آستانه می باشد که دارای کتاب های نفیس و با ارزشی است و در هیچ کتاب خانه ای نظیر آن موجود نیست. این کتاب خانه دارای خدمه ای است با مقرری ماهیانه که از راه درآمد موقوفات آستانه تأمین می گردد.» نک: ذیل رساله «وصف المدینه المنوّره، ص ۱۴

جنگ، کتاب ها را به مدینه باز گرداندند و بار دیگر کتابخانه «عارف حکمت» رونق خود را بازیافت که تاکنون پویاست. (۱)

۱- در باره کتابشناسی نسخه های خطّی کتابخانه «عارف حکمت» نک: شپس.، مجلّه الجمعیه الأمانیه للدّرسات الشّرقیّه» شماره های ۱۰، ۹۴، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۹۳۶ م. نیز: کارل بروکلمان، تاریخ الأدب العربی، جزء ثالث، صفحه ۲۱۷، چاپ ۲، دار المعارف مصر. همچنین: فؤاد سزکین، تاریخ التراث العربی، ج ۱، الهیئه المصریه العامه للتألیف و النشر، قاهره ۱۹۷۱ م. نیز: یحیی ساعاتی و ...، «مخطوطات جامعه الریاض، نشره خاصه، بمصورات المدینه المنوره»، دانشگاه امام محمّد بن سعود، پلی کپی، ۱۳۹۳ م.، موجود در کتابخانه دانشگاه جده. و نهایتاً: دکتر عبّاس طاشکندی: دانشگاه پطرزبورگ ۱۹۷۴ م: [TheLibrary ArifHikmatin Me dina] نک: پیکره ۱- ۷

فصل هشتم؛ خانه های دیگر

اشاره

در مدینه، خانه هایی از شخصیت های مشهور سده نخست اسلامی وجود داشته، که همیشه در بافت شهری، موقعیّت آن ها مورد توجّه مسلمانان بوده است. این خانه ها، که روزگاری نام و نشانی در مدینه داشته اند، در دوران ما از بین رفته و دیگر یادی از آنها نیست. غالب منازلی که در مجاورت مسجد بوده اند، در توسعه ادواری بنای مسجد و بعضی دیگر در محوّطه سازی اطراف مسجد از میان رفتند.

نگارش تفصیلی فهرستی از خانه های مذکور، موجب کسالت خوانندگان است؛ ولی از آن همه، یادی از سه خانه ضروری به نظر می رسد:

الف: خانه رباح

ابن سعد، «رباح» را از زمره دوستداران محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله دانسته که از آن حضرت احادیثی را روایت کرده است. (۱) سمهودی از ابن شبه نقل می کند:

رَباح پس از پیامبر، خانه ای در زاویه غربی خانه یزید بن عبدالملک به محلّ

۱- الطبقات الکبری، جزء ۱، قسم ثانی، ص ۱۷۹/ ۱۸۰. و نیز: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب، ج ۳، ص ۲۳۳

سکونت خود اختصاص داد. (۱) با توجّه به این که خانه یزید در جنوب غربی باب السّلام جای داشته، معلوم می شود که خانه رباح در توسعه غربی/ جنوبی مسجد از بین رفته است.

ب: خانه مقداد بن عمرو

ابن حجر عسقلانی در خصوص این شخصیّت، به گفته ابومعبد استناد جسته که او را مِقْداد بن الأسود می گفتند و از نخستین صحابی محمّد صلی الله علیه و آله بود که پس از هجرت، پیامبر صلی الله علیه و آله بین او و عبداللَّه بن رواحه پیمان برادری بست. وی در منابع رجال از راویان حدیث رسول است و علی بن ابی طالب، انس بن مالک و ... از گفته های او یادها کرده اند. (۲) ابن شبه گفته است:

خانه مقداد در جنوب غربی مسجد، بین خانه رباح و کوچه عاصم بن عمر بوده است که به نظر سمهودی بعدها قسمتی از خانه اویس بن سعد بن ابی سرح عامری شد و قاضی عبدالباسط در حوالی سال ۸۴۰ ه. ق. مدرسه باسطیّه را در آنجا بنا نهاد.

این خانه در توسعه نمازگاه سمت غربی دیوار مسجد از بین رفت. (۳)

پ: خانه خالد بن ولید

خالدبن مغیره عبداللَّه قرشی پس از واقعه حدیبیّه، اسلام را پذیرا شد و در اندک مدّتی با عنوان «سیف اللَّه» از مشهورترین شخصیّت های صدر اسلام گردید و نامش در تاریخ فتوحات اولیّه مسلمانان در عراق و شام ثبت شد. وی در سال ۲۲/ ۲۱ ه. ق. در حمص یا مدینه درگذشت. (۴)

۱- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۲، ص ۷۲۲

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۸۶

۳- سمهودی، وفاء الوفا، جزء ۲، ص ۷۲۲

۴- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۲۴

واقدی به نقل از «عبیداللَّه بن عبداللَّه بن عتبه» به منزل مسکونی خالد در مدینه اشاره کرده که:

«أَقطع رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خالد ابن الولید موضع داره». (۱) محمدبن عمر در این خصوص گفته است:

«والمناه أقطعه رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بعد خیبر و بعد قدوم خالد علیه و کانت دُوراً لحارثه بن النعمان ورثها من آبائه فوهبها لرسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فاقطع منها رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خالدبن الولید و عمّار بن یاسر». (۲) بعدها به آورده ابن شبه و ابن زباله به نقل از «یحیی بن المغیره بن عبدالرحمن»، خالد بن ولید از کوچکی خانه خود به پیامبر اظهار ناراحتی نمود و پیامبر بدو گفت:

«ارفع البنا فی السماء و سل اللَّه السَّعه» واقدی می گوید:

خالدبن ولید: «حبس داره بالمدینه لا تُباع و لا توهب». (۳) این خانه در شمال شرقی مسجد، مجاور خانه عمروبن عاص قرار داشته است و امام ابواسحاق حربی از آن یاد کرده که تا قرن ۳/ ۴ هجرت مورد توجه بوده است؛ (۴) ولی بعدها در توسعه شمال بنای مسجد نبی، از بین رفته است.

۱- الطبقات الکبری، جزء ۴، قسم ثانی: «فی الصحابه الّذین أسلموا قبل فتح مکّه»، ص ۱/ ۲

۲- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله زمینی را پس از فتح خیبر و پس از ورود خالد به او بخشید و آن محلی بود متعلق به حارثه بن نعمان که آن ها را از پدرانش به ارث برده و به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده بود و پیامبر قسمتی از آن ها را در اختیار خالد بن ولید و عمار بن یاسر گذاشته بود.»

۳- سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۲، ص ۷۳۰

۴- المناسک و اماکن، ص ۳۹۱

کتاب سوّم: چاه های مدینه

فصل اوّل، چاه غرس

اشاره

الف: غرس

«غرس» در لغت، بذر یا درختی است که در زمین می نهند تا بروید، و سبز شود.

ابن منظور آن را به «فتح غین و سکون راء و سین مهمله» دانسته است؛ (۱) ولی در گویش مدنی ها آن را غُرْس شنیدم.

ابن اثیر در «النّهایه» (۲) و ابن فقیه در «البلدان» (۳) تصریح می کنند که غرْس نام چاهی در مدینه است. در کتاب های سیره و حدیث از موقعیّت آن یادها کرده اند؛ برای مثال گفته اند: «یستشفون بمائها». (۴) چاه غرس در منطقه قربان (جنوب شرقی مدینه) در کنار وادی بطحان (/ ابوجیده) قرار دارد.

اهمیّت تاریخی- دینی این چاه در تاریخ و جغرافیای اسلامی بدان جهت است که به گفته سیره نویسان و مُحدثّان، پیکر مطهّر پیامبر محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را با آب آن شستشو

۱- «لسان العرب»، ج ۶، ص ۱۵۴

۲- ج ۳، ص ۳۵۹

۳- ص ۲۶

۴- طریحی، مجمع البحرین، ص ۳۹۰، چاپ سنگی. نیز: متّقی هندی، کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۲۳۱ و همچنین: البکری، «معجم ما استعجم»، جزء ۳، ص ۹۹۴

و غسل دادند.

ابن ماجه به نقل از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند:

«قال: قال رسول اللّه إذا أنا متُّ فاغْسِلُونی بسبع قرب من بئری بئر غَرْس». (۱) ابن سعد به نقل از اسماعیل بن ابراهیم و او از ابن جریج به روایت از ابوجعفر محمّد بن علی، به غسل پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله با آب چاه غرس که از اموال سعد بن خیثمه در قبا بوده، باور کرده است. (۲) کلمه بئری (/ چاه من) از علاقه خاصّ پیامبر به آب آن چاه حکایت می کند.

ابن نجّار، ابن شبه و ابن زباله از سعید بن عبدالرّحمن بن رقیش نقل کرده اند که انس بن مالک او (/ سعید) را از آب غرس که پیامبر از آن نوشید و وضو گرفت، خبر داده است.

ابن نجّار به نقل از ابن عمر به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که:

«رأیت اللیله إنّی أصبحت علی بئر من الجنه» (۳) اشاره کرده است (۴) که چون صبح شد پیامبر بر سر چاه غرس رفته، از آب آن وضو گرفت و عاصم بن سوید گفته است که پیامبر می فرمود:

«هذا لبئری بئر غرس». (۵) مجدالدّین فیروزآبادی پس از آن که غرس را: «الشجر الذی یُغرس لینبت» تعریف می کند، به روایت های سعیدبن عبدالرحمن بن رقیش اشاره کرده، تأکید می کند (۶):

«کان النبیّ یستطیب ماءَها و یبارک فیها» (۷) و «هی بئرٌ بقباء علی منازل

۱- سنن، جزء الأوّل، ص ۴۷۱، کتاب الجنائز، باب ۱۰، حدیث ۱۴۶۸، اهتمام محمّد فؤاد عبدالباقی.

۲- الطّبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۸

۳- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: شب خواب دیدم در کنار چاهی از بهشت قرار گرفته ام.»

۴- اخبار مدینه الرّسول، ص ۴۵

۵- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۹۲

۶- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۶، ۴۷

۷- «پیامبر آبش را لذیذ و خوشمزه می دید و دعا می کرد تا با برکت شود.»

بنی النّضیر و حولها مقابر بنی حنظله و هی شرقی مسجد قباء علی نصف میل إلی جهه الشمال وبین النّخیل». (۱) مجدالدّین فیروز آبادی از عاصم بن سوید از پدرش، سَنَدی را ثبت کرده که:

«انّ رسول أتی بمنّ فشرب منه و أخذ منه شیئاً فقال: هذا لبئری بئر غرس ثمّ صبّه فیها ثمّ أَنّه بصق فیها و غُسِّل منها حین مات». (۲) ابن سعد در ذیل «ذکر البئار التی شرب منها رسول اللَّه» به اسناد بیشتری دسترسی داشته است که بر اساس آن مسلّم می گردد که پیامبر، آب نوشیدنی خود را از چاه غرس نیز تهیه می کرده و نسبت به آن توجّه خاصی مبذول داشته است (۳): اخبرنا محمدبن عمر به نقل از سعید بن ابی زید و او از مروان بن ابی سعید بن معلّی:

«... و کان یشرب من بئر غَرْس بقباء و برّک فیها و قال هی عین من عیون الجنّه». (۴) ابن عمر می گوید:

«قال رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و هو جالس علی شفیر بئر غرس رأیت اللیله أَنّی جالس علی عین من عیون الجنّه یعنی هذه البئر». (۵) ابن عبّاس گوید:

«قال رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: بئر غرس من عیون الجنه.» (۶) عمربن حکم گوید:

۱- «آن چاهی است در قبا، نزدیک خانه های قبیله بنی نضیر و اطرافش قبرستان بنی حنظله. این چاه در مشرق مسجد قبا، در نیم مایلی طرف شمال و در میان نخلستان واقع است.»

۲- همان مأخذ، ص ۴۷

۳- الطبقات الکبری، الجزء الأوّل، القسم الثانی، ص ۱۸۴، چاپ ادوارد سخو، ۱۳۲۲ ق.

۴- «... از آب چاه غرس در قبا می نوشید و دعا می کرد تا برکت دار شود. فرمود: این چاه از چشمه های بهشت است.»

۵- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در حالی که در کنار چاه غرس نشسته بود، فرمود: شب خواب دیدم در کنار چشمه ای از چشمه های بهشت نشسته ام، منظور همین چاه است.»

۶- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چاه غرس از چشمه های بهشت است.»

«قال رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: نعم البئر بئر غرس هی من عیون الجنّه و ماؤها أطیب المیاه. و کان رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یُسْتَعْذَب له منها و غسل من بئر غَرْس». (۱) ابن جریج به نقل از ابن جعفر گوید:

«کان رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یستعدب له من بئر غرس و منها غُسل».

ب: موقعیّت جغرافیایی چاه غرس

واقدی، ابن اثیر، فیروزآبادی و ... اتّفاق نظر دارند که چاه غرس در میان منازل «بنونضیر» جای دارد. مؤلّف حقیر، این کلام را مورد تأمّل می داند؛ زیرا چاه غرس در منطقه قربان و میان نخلستان های عوالی در جنوب شرقی مدینه قرار دارد. بنابر این آنچه را که راویان در مورد چاه غرس گفته اند که: «و هی بئر بقباء» با توجّه به مجاورت دو منطقه قربان و قبا و این که در قدیم قبا شامل قربان نیز می شده، چندان از واقعیّت دور نیست؛ ولی فاصله بین منازل بنی نضیر و چاه غرس، به حدّی است که نمی توان آراء واقدی و همفکرانش را مقرون به صحّت دانست؛ مگر آن که محدوده چاه غرس را با منطقه نخلستانی اطراف آن که در مجموع به غرس شهرت داشته، یکی در نظر آوریم.

ابن سعد می نویسد:

«خانه و منازل بنی نضیر در ناحیه غرس واقع شده است» (۲) و این با مجاورت چاه غرس به منطقه قدیمی بنی نضیر تفاوت زیادی دارد. همه مورّخان مدنی، چاه غرس را دیده و از آثار و موقعیّت جغرافیایی آن یادها کرده اند: ابن نجّار مشاهدات خود را در سال های ۶۰۰/ ۶۴۳ ه. ق. چنین خلاصه کرده است:

«چاه غرس بین دِه قبا و مسجد قبا در میان باغستانی واقع شده؛ ولی سیلْ آن را

۱- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله فرمودند: چاه غرس از چشمه های بهشت و آبش از لذیذترین آب ها است. آن حضرت آب این چاه را گوارا می دید و خود را با آن آب شسته است.»

۲- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۵۷

خراب کرده بود. بنای آن ۷ ذرع طول داشت». (۱) مطرّی در معالم دارالهجره و مراغی در «تحقیق النّصره بتلخیص معالم الهجره» گفته اند:

«بنای چاه غرس پس از سال ۷۰۰ ه. ق. مرمّت شد. طول آن ۱۰ ذرع و آب آن نیز جاری و سرد و گواراست.»

فیروزآبادی در فاصله نیمه دوم قرن ۸ هجری، آن را ملك بعضی از اهل مدینه دانسته که پس از خرابی بنای آثار آن، تجدید ساخت شده است (۲) و: «ذرعتها بذراع فکان من شفیرها الی الماء سته أذرع». (۳) سمهودی در نیمه سده ۹ هجرت، از چاه غرس دیدن کرده، بنای سال ۷۰۰ را ویرانه دیده و گفته است که در سال ۸۸۲ ه. ق. شیخ علّامه خواجه حسین مشهور به «شهاب الدّین احمد قاوانی» بنای چاه را تجدید ساختمان نمود و آن را به باغچه های متعدّد محصور کرد و مسجدی به یاد حضور پیامبر در کنار این چاه بنا نمود. خواجه حسین، چاه و اراضی سرسبز آن را در ۸۸۲ ه. ق. وقف نمود؛ که تاکنون به همان اعتبار، موقوفه آن سندیّت دارد.

در سال های ۱۳۹۶ / ۱۳۹۸ ه. ق. چاه غرس را به زحمت بسیار در میان نخلستان های عوالی پیدا کردم و از عدم آگاهی مجاورنشینان و بی اطّلاعی اهل قبا و حتّی بعضی از ائمّه جماعت مدینه در خصوص این چاه، متعجّب گشتم. به هر حال به موانع و صعوبت راه در یافتن یادگارهایی ازمدینه دوران حیات پیامبر، خارمغیلانْ حریرآمد وبر کنار چاه ایستادم:

چاه غرس در منطقه قربان یا دهکده جَفاف در شمال محله البلاد البدریّه قرار دارد و از راهِ البصه می توان پس از طیّ جاده جدید قبا- عوالی به آنجا رفت. چاه را با بنای قدیمی آن دیدم. با سنگ های سیاه حرّه، نماسازی شده بود. دهانه چاه ۵/ ۳ متر قطر داشت و ۱۱ متر عمق آن بود.

۱- اخبار مدینه الرّسول، ص ۴۶

۲- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۶

۳- «با ذراع آن را انداره گرفتم. از کرانه اش لبه اش تا سطح آب شش ذراع بود.»

بنای چاه و نخلستان موقوفی اطراف، در تصرف «آقا ظاهر» و اولاد اولادِ اوست که به صورت اجاره در اختیار افراد دیگر قرار داده اند.

از بنای مسجدی که سمهودی از آن گفتگو کرده، آثاری بجای نمانده است؛ ولی بنای ساده و جدیدی را در مجاورت چاه مشاهده کردم که طبق گفته ناظر چاه، مسجدی است که در مکان مسجد قدیم بنا نهاده شده است.

نخل های باغستانی که در فاصله بین جادّه و چاه قرار دارد، پوسیده و بی بارند و به نظر می رسد که این فاصله در زمانی نه زیاد دور، مسطّح شودو حالت باغستانی خود را از دست بدهد. پس از تهیّه نقشه و فیلم و اسلایدهای متعدّد، چاه را در سکوت همیشگی و غربت تاریخ رها کردم. نک: پیکره های ۱- ۱؛ ۲- ۱

فصل دوّم چاه حاء

الف: «بئرحا» در لغت

در زبان عربی، چاه را بئر گویند و ظاهر کلمه ترکیبیِ «بئرحا» باید به معنای چاهی باشد که نامش حاء است؛ ولی واژه شناسان عرب، به تفاوت گویش و نگارش، معانی مختلفی از آن اراده کرده اند:

یاقوت حموی به رأی ابوالقاسم بن عمر استناد کرده که او این نام را به صورت «بِئرحاء» استفاده کرده: یعنی چاهی که نامش حاء است؛ (۱) ولی ابن اثیر در «النّهایه» گفته است که اکثریّت این نام را به صورتِ بیرحاء، بَیْرَحاء یا بَیْرُحا به مدّ و قصر بکار برده اند و مدّعی شده اند که این کلمه، مفرد است و از دو جزء ترکیب نیافته که به اضافه خوانده شود.

ابن حجر عسقلانی، عقیده ابوبکر الباجی را پسندیده است (۲) که:

بئرحاء: «أفصحها بفتح الباء و سکون الیاء و فتح الرّاء مقصور».

زمخشری، «بیرحاء» را «علی الاضافه» دانسته و می گوید:

«حاء من أسماء القبائل و قیل اسم رجل». ابوعبداللّه صوری نوشته است:

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۴

۲- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۳، ص ۳۲۶، کتاب الزّکاه، حدیث ۱۴۶۱

«إنّما هو بفتح الباء و الراء فی کلّ حال یعنی أنّه کلمه واحده». (۱) مسلم در «صحیح»، از طریق حماد بن سلمه آن را «بَریحا» خوانده است و ابوداود، به واژه «اریحا» نظر داده است.

البکری از واژه اریحا متعجّب است و تلفظ بیرَحا را رد می کند و معتقد است که صحیح آن نزد ما، همان بِئر حاء است. (۲) عینی به صراحت می نویسد:

«بئر حاء؛ بستان و کانت بساتین المدینه تدعی بالآبار التی فیها، أی البستان التی فیه بئر حاء أضیف البئر إلی حا». (۳) بنابر این مسلّم است که «حا» یا نام چاهی در باغستان حاء بوده و یا باغستان حاء چاهی داشته که به نام باغستانش، حاء خوانده می شده است؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی نیز جزم دارد که:

«إنّها بئر من آبار المدینه» (۴)

ب: چاه حاء در حدیث و تفسیر

امام بخاری به نقل از اسحاق بن عبداللَّه بن ابی طلحه می گوید (۵):

«إنّ سمع أنس بن مالک یقول: کان أبوطلحه أکثر الأنصار بالمدینه مالًا من نخل و کان أحبّ أمواله إلیه بَیْرُحاءَ و کانت مستقبله المسجد و کان رسول اللَّه یدخلها و یشرب من ماء فیها طیّب. قال أنسٌ: فلما أُنزلت هذهِ الآیه: لَنْ

۱- فیروزآبادی، المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۳۶

۲- معجم ما استعجم، جزء الثانی، ص ۴۱۳

۳- «چاه حاء، باغی بوده است. باغ های مدینه با نام چاه هایش معروف بوده؛ یعنی باغی که دارای چاه حاء است. چاه به حاء اضافه شده است.» عمده القاری، جزء ۹، ص ۲۹

۴- همان مأخذ، ص ۳۲۶

۵- صحیح، کتاب الزکاه، باب ۴۴، الزکاه علی الأقارب، حدیث ۱۴۶۱

تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّون، (۱) قال أبوطلحه إلی رسول اللَّه فقال: یا رسول اللَّه! ان اللَّه تبارک و تعالی یقول: لَنْ تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّون و إنّ أحبَّ أموالی إلیّ بَئْرُ حاءَ و أنّها صدقهٌ للَّه أرجو بِرَّها و ذخراً عنداللَّه، فضعها یا رسول اللَّه حیث أراکَ اللَّهُ قال: فقال رسول اللَّه بخ ذلک مالٌ رابح، ذلک مالٌ رابح و قد سمعت ما حلت و إنّی أری أن تجعلها فی الأقربین. فقال أبوطلحه: افعل یا رسول اللَّه! فقسَمَها أبوطلحه فی أقاربه و بنی عمّه». (۲) امام بخاری این حدیث را در نقاط مختلف ثبت کرده است. (۳) در این حدیث مسلّم است که چاه حاء از اموال صحابی پیامبر: «زید بن سهل بن الأسود بن حرام»- مشهور به ابوطلحه- بوده است؛ که در قسمت شمالی مسجد پیامبر قرار داشته و پس از انتشار خبر نزول آیه ۹۲ از سوره آل عمران، آن را به خویشان خود بخشید.

۱- آل عمران: ۹۲

۲- «شنیده شده که انس بن مالک می گوید: ابوطلحه متموّل ترین فرد انصار مدینه از نظر داشتن خرما بوده است و مورد علاقه ترین محبوب ترین اموالش چاه حاء بود و این چاه روبه روی مسجد بوده و رسول گرامی صلی الله علیه و آله وارد آنجا می شد و از آب گوارایش می نوشید انس می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد «شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید مگر آن که از آنچه دوست می دارید و بسیار محبوب است، در راه خدا انفاق کنید.» ابو طلحه به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول اللَّه، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «شما هرگز به مقام نیکوکاران و خاصان خدا نخواهید رسید، مگر آن که از آنچه دوست می دارد و بسیار محبوب است، در راه خدا انفاق کنید» و به درستی که محبوب ترین دارایی ام چاه حاء است. این چاه را به عنوان صدقه در راه خدا می بخشم امیدوارم مورد قبول حق واقع شود، یا رسول اللَّه آن را در راهی که خداوند صلاح می داند به مصرف برسان. پیامبر فرمودند: آفرین، این مال سوددهی است، شنیده ام که امر خدا بر آن واجب شد، صلاح در آن می بینم آن را میان نزدیکان خود قسمت کنی، ابوطلحه عرض کرد: یا رسول اللَّه این کار را انجام دهید، پس ابوطلحه این چاه را در میان نزدیکان و فرزندان عمویش قسمت کرد.»

۳- صحیح، کتاب الوکاله، باب ۱۵: «اذا قام الرجل لوکیله». و کتاب الوصایا، باب ۱۰: «إذا وقف أو اوصی لأقاربه». و کتاب الأشربه، باب ۱۳، «استعذاب الماء». همچنین نک: صحیح مسلم، کتاب الزکاه، ج ۱، ص ۲۷۴ و نیز: شرح نووی: ج ۴، ص ۴۷۴

قرطبی ذیل آیه لَنْ تَنالُوا ... به حدیث مذکور از «الموطأ» استناد کرده که: «وکانت أحبّ أمواله إلیه بئر حاء و کانت مستقبله المسجد و کان رسول اللَّه صلی الله علیه و آله یدخلها و یشرب من ماء فیها طیّب». (۱) و قرطبی می گوید که چون پیامبر به طلحه گفت: «اجعلها فی قرابتک حسان ابن ثابت و أبیّ بن کعب» او نیز چنین کرد.

شیخ طبرسی ذیل آیه یادشده به بخشش ابوطلحه اشاره کرده است؛ (۲) ولی فخرالدّین رازی از حدیث مذکور چنین یاد می کند که ابوطلحه گفت:

«یا رسول اللَّه! لی حائط بالمدینه و هو أحب أموالی إلی أفاتصدّق به؟ فقال علیه السّلام: بخ بخ ذاک مال رابح.» (۳) آنچه مسلّم است، غالب منابع نخستین حدیث و سیره، انفاق ابوطلحه را چاه حاء دانسته اند و ابن اسحاق و ابن هشام از محمّد بن ابراهیم ذیل «رسول اللَّه یعوض من ضرب صفوان ایّاه» روایت کرده که:

«إنّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أعطاه عوضاً منها بئرَ حَاءَ و هی قصر بنی حُدَیْلَه الیوم بالمدینه و کانت مالًا لأبی طلحه بن سهل تصدَّق بها علی آل رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فأعطاها رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- حَسَّان فی ضربته». (۴)

۱- دوست داشتنی ترین اموالش چاه حاء بوده که روبروی مسجد قرار داشت، رسول اکرم/ وارد آنجامی شد و از آب گوارایش می نوشید. الجامع لأحکام القرآن، ج ۴، ص ۱۳۲

۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، جزء ۳، ص ۱۴۰، چاپ دارالفکر ۱۹۵۷ م.

۳- «یا رسول اللَّه، دیواری در مدینه دارم و آن مورد علاقه ترین اموال من است. آیا می توانم آن را به عنوان صدقه بدهم؟ پیامبر فرمودند: خوشا به حالت آفرین، آفرین، آن مالِ سودآوری است. التفسیر الکبیر، جزء ۸، مجلّد ۴، ص ۱۴۶

۴- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به جای آن، چاه حاء را به وی داد که امروزه کاخ بنی حدیله در مدینه شده است. این چاه پیشتر متعلق به ابوطلحه بن سهل بوده که به خاندان رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بخشیده بود. پس از آن، پیامبر آن را به حسان بخشید.» السّیره النّبویه، جزء ۳، ص ۳۵۲

ابن حجر عسقلانی آن را به عنوان شأن نزول آیه لَنْ تَنالُوا البِرَّ ... آورده (۱) و نیز به اسناد دیگری در آثار احمد بن حنبل، مسلم و سنائی از طریق حماد بن سلمه به نقل از ثابت تصریح می کند (۲):

«ابن خزیمه طحاوی به نقل از ابن مرزوق و ابونعیم و همچنین بیهقی به روایت از ابوحاتم رازی، متّفق القول اند که:

«لما نزلت لن تنالوا البرّ ... جاء أبوطلحه فقال: یا رسول اللّٰه ...» و عقیده دارد که ابوطلحه بعد از مشورت با پیامبر، چاه حاء را به حسان بن ثابت و ابی بن کعب صدقه داد.

ابن حجر عسقلانی و عینی در تفسیرهایشان بر صحیح امام بخاری و نیز: نووی در شرح صحیح امام مسلم، اتّفاق نظر دارند که موقعیّت چاه مذکور مقابل مسجد نبی بوده است و بعدها معاویه بن ابی سفیان پس از خریداری سهم حسان بن ثابت، در آنجا قصری بنا نهاد که به قصر بنی حدیله شهرت یافت. (۳) از حدیث انس که گفته بود: «و باع حسان حصَّتهُ منه مِعاویه» (۴) معلوم می گردد که ابوطلحه باغ خود را وقف ننموده؛ بلکه آن را به خویشان نزدیکش بخشیده است.

پ: چاه حاء، قصر بنی حدیله

فیروزآبادی قصر بنی حُدَیْله را که در قسمتی از باغستان چاه حاء بنا گردید، از عطایای پیامبر به حسان و شیرین- خواهر ماریه قبطی و همسر حسان- می داند. (۵) ابی بن کعب و «حسان بن ثابت بن حرام بن منذر بن حرام» چنانچه گفتیم از اقرباء ابوطلحه بن سهل بن الأسود بن حرام بودند، که به اعتبار طائفه شان نجاری یا از «بنونجّار»

۱- فتح الباری بشرح صحیح، ج ۸، ص ۲۲۳

۲- کتاب الوصایا، باب ۱۰، «إذا وقف أو أوصی لأقاربه»، ج ۵، ص ۳۷۹

۳- عینی، عمده القاری، بشرح صحیح البخاری، مجلّد ۷، جزء ۱۴، ص ۵۰، ص ۵۳

۴- حسان سهم خود را به معاویه فروخت.

۵- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۳۱

به شمار می آمدند. (۱) ابن شبّه و ابن زباله و سمهودی، قصر بنی حدیله را دارای دو در دانسته که چاه حاء در وسط آن قرار داشته است.

با توجه به جمله «و کانت مستقبله المسجد» در حدیث: انس، مسلّم می شود که مسجد در قسمتِ قبلی چاه حاء قرار داشته است. سمهودی از «ابوبکر بن حزم» سندی آورده است که معلوم می سازد: حسان سهم خود را به یکصد هزار درهم فروخته است. (۲) البکری از این قصر در نیمه سده پنجم خبر داده که:

«بئر حاء و هی قصر بنی حُدَیْلَةَ الیوم»؛ ولی وصفی از آن به میان نیاورده است. (۳) قدیمی ترین وصف این چاه را در گفتاری از ابن نجّار در نیمه سده ۷ ه. ق. در «اخبار مدینه الرّسول» می خوانیم که چاه حاء در وسط باغچه کوچکی قرار گرفته که با خرماستان سرسبزی احاطه شده است. عمق چاه، ۲۰ ذراع و قطر آن ۳ ذراع است و به گفته مطری در شمال حصار مدینه- که در آن زمان به نوریّه شهرت داشته- واقع شده بود.

فیروز آبادی در اوائل قرن ۹ هجری ما را از بنای مسجدی کنار چاه آگاه کرده و گفته است که در زمان او باغستان حاء، وقف فقرا و مساکین شده بود. «(۴)» سمهودی در سده نهم هجرت، چاه را از نزدیک دیده، ولی وصفی خاص از موقعیّت آن بیان نداشته است.

علی بن موسی در شرح بافت مدینه در خلال سال های ۱۲۰۰/ ۱۳۰۰ ه. ق. تنها به بیان این که چاه حاء در جهت باب مجیدی و قسمت شمالی مسجد نبی قرار دارد، اکتفا کرده و آن را از چاه های «اثری» خوانده است.

تا سال ۱۳۵۰ ه. ق. کنار چاه حاء، آثار باغستان قدیمی وجود داشته است. ولی در

۱- ابن سعد، الطّبقات الکبری، جزء ثالث، قسم الثانی، ص ۵۹ و ۶۴. نیز: ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۵، ص ۱۶۱، ص ۴۸

۲- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۳، ص ۹۶۳

۳- معجم ما استعجم، ص ۴۱۳ و ص ۴۳۱

۴- اخبار مدینهالرّسول، ص ۳۸

طول سـال های اخیر، خاصه پس از توسـعه حدّ شامی مسـجد نبی، در زمان «سـعودی ها» چهره اطراف مسـجد کاملًا دگرگون شد. حقیر مشاهده کردم که در اطراف مسـجد، آنقدر خانه و هتل و بازار و دکان، به طور متراکم، احداث شده است که دیگر زمین رها و بلااسـتفاده در آن محـدوده نمی توان یافت؛ لـذا از بئر حاء تنها خود چاه به صورت مخروبه در میان ساختمان های اطراف باقی مانده است. تا حدودی به خاطر شور کسب و تجارت در اهل مدینه حتّی از مجاورنشینان چاه نتوانستیم اطّلاعی در باره آن به دست آوریم و به نظر می رسد که رو به فراموشی گزارده است.

این چـاه- که هم اکنون (۱۳۹۶ ه. ق.) در برابرش قرار دارم!- بیش از ۸۵ متر از دیوار شـمالی مسـجد نبی فاصـله ندارد و در رکن غربی تقاطع دو مسـیر بازارچه ای واقع شـده که از طرف جنوبی آن میدان باب مجیدی و در غرب آن «شارع ساحه» و در شرق و شـمال آن خیابان السـنبلیّه واقع شده است. در جنوب بئر حاء، ساختمان هیئه الأمر بالمعروف و در شـمال غربی آن هتل قصر المدینه قرار دارد. بنای مخروبه چاه حاء که سمت شمال آن دری مسدود داشت، جزء موقوفات آل کردی است که مدّت ها شیخ ابراهیم کردی متولّی آن بوده است.

پس از تهیه نقشه و اسلاید از اتاقک مذکور، به زحمت و رنج توانستم از روزنه ای، به داخل آن نظری بیندازم. چاه، عمیق بود و آثار بنای قدیمی در دهانه آن یافت می شد.

از توصـیف آن به شـیوه قدما معذورم دارید که امروزه اسلاید رنگی آن، ما را از هر توصیفی بی نیاز می دارد. نک: پیکره ۱- ۲

فصل سوم؛ چاه رومه

الف: رومه، مُزَنی

یاقوت حموی و ابن اثیر گفته اند: رومه نام چاهی است در مدینه که بین زمین های جرف و زغابه واقع شده است. (۱) فیروزآبادی معتقد است که تلفّظ صحیح این کلمه، «رُومَة» است؛ «و هی بئرعقیق المدینه». (۲) به تصریح ابن سعد به نقل از ابن عمر آن چاه از املاک فردی از قبیله «مزینه» بوده؛ (۳) ولی بنا به پژوهش های قسطلانی، بشر بن بشیر الاسلمی، ابوبکر حازمی و ابوعبداللّه بن منده، نام صاحب چاه را «رومه یهودی» و منسوب به قبیله «بنوغفّار» دانسته اند. (۴) یعقوبی ضمن شرح موقعیّت وادی عقیق در مدینه می نویسد:

«العقیق الکبیر و العقیق فی آبار منها بئر رومه و هی حفیر بنی مازن ...» (۵) و همدانی

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۰۴ و النّهایه، ج ۲، ص ۲۷۹ و نیز: یاقوت حموی، «المشترک وضعاً و المفترق صقعاً»، ص ۲۲۶، لیپزیک، ۱۸۴۶ م.

۲- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۰

۳- الطّبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۰۳

۴- ارشاد السّاری بشرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۹۲/ ۱۹۳، چاپ دارالفکر، افست، ۱۳۰۴ ه. ق. نیز نک: بغوی به نقل از عبدللّه بن عمر بن ابان و ابن شاهین، طبرانی به روایت از ابن ابان.

۵- البلدان، ص ۳۱۳، لیدن، ۱۸۹۱ م.

(/ ابن فقیه) گفته است:

در عقیق: «.. بها بئر رومه و یقال أرُومه». (۱) سیره نویسان گفته اند:

پس از هجرت مسلمانان از مکّه به مدینه و سکونت آنان در میان منازل و طوائف، کمبود آب آشامیدنی، بیش از پیش ایجاد مشکل نمود و تنها چاه پر آب رومه می توانست قسمتی از نیاز مسلمانان را تأمین نماید.

ابن قتیبه دینوری در این خصوص و ذیل «اخبار عثمان بن عفّان» می نویسد:

عثمان: «اشتری بئر رومه: و کانت رکیه لیهودیّ یبیع ماءها للمسلمین فقال النبی صلی الله علیه و آله من یشتری رومه فیجعلها للمسلمین یضرب بدلوه فی دلائهم و له بها مشرب فی الجنه فأتی عثمان بها فأبی أن یبیعها کلها فاشتری نصفها باثنی عشر ألف درهم فجعله للمسلمین. فقال عثمان إن شئت فلی یوم و لک یوم إن شئت جعلت علی نصیبی قربتین قال: بل لی یوم و لک یوم فکان إذا کان یوم عثمان استقی المسلمون ما یکفتهم یومین فلما رأی ذلک الیهودی قال لعثمان أ فسدت علی رکیتی فاشتر النصف الأخر فاشتراه بثمانیه آلاف درهم». (۲)

۱- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۵

۲- «چاه رومه را خریداری کرد، این چاه متعلق به یک فرد یهودی بود که آب آن را به مسلمانان می فروخت، رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این چاه را می خرد تا در راه مسلمین قرار دهد، دلو خود را برای سیراب کردن آنان به چاه اندازد، در عوض آبخور گاهی در بهشت خواهد داشت. عثمان خواستار خرید آن شد، فرد یهودی از فروختن همه آن امتناع ورزید، لذا عثمان نیمی از آن را به دوازده هزار درهم خرید و در راه مسلمین قرار داد. عثمان به مرد یهودی پیشنهاد کرد: اگر مایل باشی یک روز من از چاه آب می کشم و یک روز تو، یا این که دومشک را به ثمن من بیافزا. مرد یهودی پیشنهاد اول را پذیرفت، لذا عثمان هرگاه از آب چاه می کشید، ما یحتاج دو روز آب مسلمین را تأمین می کرد. مرد یهودی چون این را دید به عثمان گفت: کار و کاسبی ام را خراب کردی، نیمه دیگر چاه را نیز خریداری کن، لذا عثمان آن را با هشت هزار درهم خرید.» المعارف، ص ۸۱، احیاء التّراث العربی، ۱۹۷۰ م. نیز نک: قزوینی، آثار البلاد، ص ۱۰۷

این سند تاریخی را امام بخاری چنین آورده که:

«قال النّبیّ- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- مَنْ یَشتری بئرَ رُومه فیکون دَلْوُهُ فیها کدلاء المسلمین. فاشتراها عثمان ...». (۱) ولی از ابواسحاق به نقل از عبدالرحمن روایت شده است: «إنّ رسول اللّٰه قال: من حفر رومه فلهُ الجنّه». (۲) ابن سعد در به نقل از محمدبن عبداللّٰه بن عمروبن عثمان، به تفصیل از چاه رومه در ذیل «ذکر البئار التی شرب منها رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله» یاد کرده که عثمان آن را از مردی از «مزینه» به ۴۰۰ دینار خریداری کرد.

بنابر این چاه رومه یا مُزَنی پس از خریداری مورد علاقه پیامبر بود و:

«فسقی رسول اللّٰه- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- ماء باردا فی الصیف و قال رسول اللّٰه هذا العذب الزلال». (۳) این اسناد تاریخی را در منابع مختلف حدیث و تاریخ و رجال از قبیل آثار ترمذی، نسائی، ابن خزیمه، ابن بطال و ... می یابیم.

بلاذری از ثمامه بن حَزْنِ قُشیری نقل می کند:

«أشرفَ عثمان من داره علینا فقال إنّی بصاحبیکم الّذین ألباکم علیّ، قال:

فجی ء بهما فإنّهما حمّاران، فقال: أنشدکما اللّٰه هل تعلمان أنَّ رسول اللّٰه- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- قدم المدینه و لیس بها ماء مستعذب إلّا بئر رومه؟ فقال: من یشتری بئر رومه فیجعل دلوه فیها مع دلاء المسلمین بخیر له منها الجنّه فاشتریتها من صلب مالی قالا اللّهم نعم ...» (۴)؟؟؟

۱- «رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که چاه رومه را خریداری کند، همانند سایر مسلمانان حق استفاده از آب چاه را خواهد داشت. پس عثمان رضوان اللّٰه علیه آن را خریداری کرد.» صحیح، کتاب المساقاه، باب ۱

۲- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که رومه را حفر کند، بهشت از آنِ اوست.» کتاب الوصایا، باب ۳۳

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله آب سردی در تابستان نوشید فرمود: «این گوارای زلال.» همان مأخذ، ص ۱۸۵/ ۱۸۶

۴- «عثمان از بالای منزلش ما را خطاب قرار داد و گفت: آن دو یاری که شما بر ضدّ من بسیج کردید بیاورید. گفت: آن دو را آوردند. عثمان خطاب به آن دو نفر گفت: شما را به خدا سوگند آیا می دانید هنگامی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند، این شهر آب نوشیدنی گوارایی نداشت، بجز آب چاه رومه و نیز فرموده بودند کسی که چاه رومه را خریداری کند و خود و دیگر مسلمانان از آن بهره مند شوند، بهشت از آنِ او خواهد بود. از این نظر آن را خریداری کردم. آن دو مرد گفتند: خدا گواه است، آری ...»؟؟؟ مط الحمد لله لب این الله الحمد لله و فهرس قی کن الله اکبر رل شود انساب الأشراف، جزء الخامس، ص ۵

ملاحظه می کنیم که عثمان بن عفّان در واپسین روزهای حیات و خلافتش در برابر آشوبگران، به این وعده پیامبر استناد کرده تا شاید از حدّت و شور مخالفت های لجام گسیخته بکاهد.

نسائی به نقل از زید بن ابی انیسه و ترمذی از ابواسحاق، همین مضمون را با زیاد و کاست هایی در لفظ آورده اند و ابن حجر عسقلانی به تفصیل آنها را مورد نقد و بررسی قرار داده است. (۱) چاه رومه یا به شهرتی دیگر: المُزَنی به دو اعتبار مورد توجّه خاص مسلمانان در سده های مختلف اسلامی شد؛ یکی به لحاظ این که از صدقات اولیّه اسلام محسوب می شود و دیگری این که از جمله چاه هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آب آن نوشیده و در کنارش بارها حضور یافته است.

نویسنده حقیر بدین لحاظ در استناد به روایات مذکور، صرفاً به منابع تاریخی و جغرافیایی چاه رومه توجّه کرده، مبحث فضائل را به مؤلّفان دیگری می سپارد. (۲)

پ: موقعیّت جغرافیایی چاه رومه

ابواسحاق حربی در اواسط قرن سوم هجری، ذیل وصف جغرافیایی العقیق که به دو منطقه کوچک و بزرگ تقسیم می شده، از چاه رومه یاد کرده، می نویسد:

«وهما عقیقان وادیان، أکبر وأصغر فالأصغر فیه بئر رومه التی اشتراها عثمان.» (۳)

۱- فتح الباری بشرح صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۰۷/ ۴۰۸. نیز نک: قسطلانی، ارشاد الساری بشرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۹۲

۲- الغدیر، ج ۹، ص ۳۴۰، متن عربی. و: ج ۱۸، ص ۲۲۵، ترجمه فارسی

۳- المناسک و اماکن طرق الحج، ص ۴۲۱

از نظرگـاه ابوعلی هجری که در میـان سال های حیات ابواسـحاق بسـر می برده، منطقه مزبور همان الْعَرَضه است که در شـمال غربی مدینه بوده و چاه رومه در نزدیکی آن جای داشـته است. (۱) ابن بطوطه در سفرنامه خود به قلعه «العزاب» اشاره می کند که عُمر خلیفه ثانی آن را برای عَزَب های مدینه بنا نهاد. این سـفرنامه نویس، چاه رومه را در جهت غربی روبروی قلعه مذکور خوانده است. (۲) این نشانی ها با آنچه ابن نجّار و مراغی و مطری مشاهده کرده اند، مطابقت دارد.

محقّقان، در این که در تاریخ و جغرافیای مدینه، رومه یکی از هفت چاه پیامبر بشمار می آمده، تردیدی به خود راه نداده اند:

اذا رمت آبار النبیّ بطیبه فعدتها سبع مقالا بلاوهن

اریس و غرس رومه و بضاعه کذا بصه قل بئر حاء مع العهن

(۳) بـا توجّه به این که «مطری» از آثـار مخروبه اطراف چـاه یادهـا کرده، زین الـدّین مراغی گفته است که بنای چاه را تعمیر و درون آن را پاکسازی و ساختمان های اطراف آن را مرمّت نموده است.

قاضـی مکّه- شـهاب الـدّین ابن محب طبری- در سال ۷۵۰ ه. ق. بـار دیگر چـاه را حفر و تجدیـد نمـود و سـمهودی گفته این قاضی را چنین ثبت کرده است که:

«ان شاءاللّه ما نیز مشمول حدیث پیامبر قرار گیریم که: من حفر بئر رومه فله الجنه»

فیروزآبـادی ضـمن اشـاره به اقـدامات شـهاب الـدّین طبری در بنـای قلعه ای که به زعم او آثـار دیری یهـودی است، موقعیّت جغرافیایی آن را در سمت قِبلی جرُف دانسته که:

«فی أطراف هذه البئر آبار أخری کثیره و مزارع ...» (۴)

۱- تحدید المواضع، ص ۳۳۹

۲- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۱۵

۳- زین مراغی، مختصر وفاء الوفا، سمهودی، ص ۴۶۵.

۴- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۲

در زمان او (در خلال سال های ۷۲۹/ ۸۱۷ ه. ق.) بنای چاه ۱۸ ذرع طول داشته و مورد توجّه خاصّ مردم بوده است.

رومه در دوران عثمانی به چاه عثمان شهرت یافت و از نوشته های علی بن موسی چنین پیداست که بنای آن معمور و مورد نظر آل عثمان بوده است و از نظر جغرافیایی در شمال جُرُف که در آن ایّام «وادی ابراهیم» نامیده می شده، قرار داشته است. (۱) رفعت پاشا قطر چاه را ۴ متر و عمق آن را ۱۲ متر اندازه گیری کرده است و می گوید که در مجاورش حوضی بزرگ و استراحتگاهی در میان مزارع بنا شده بود؛ تا زائران پس از دیدار اثری از آثار تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، ساعاتی آسوده گیرند. (۲) در زمان ما (۱۳۹۸ ه. ق.) بنای چاه رومه از جمله موقوفات مسجد نبی است و اداره اوقاف مدینه بر حفظ و نگهداری آن نظارت می کند و «وزاره الزراعه و المیاه السّعودیّه»، مزرعه نمونه ای در کنار آن احداث کرده است.

در قسمت جنوبی چاه، آثار بنای قدیمی به چشم می خورد که در پژوهش های اکتشافی، مجسّمه و آثاری از مقابر دوران جاهلیّت به دست آمد که مؤیّد نظرگاه سمهودی است که گفته بود:

«عندها بناء عال بالحجاره و الجص و قد تهدم». و مطری از آن با عبارت: «ان کان دیراً للیهود» یاد کرده است.

برای دیدار چاه رومه، از مسیر جادّه دانشگاه اسلامی مدینه گذشتیم و به سمت شمال شرق وادی عقیق، بوستانی نمایان شد که چاه در میان آن جای داشت. در مسجدی که در جنوب چاه ساخته شده بود، لحظاتی به تأمّل گذرانیدم و پس از تهیّه عکس و اسلاید و نقشه، آنجا را ترک کردم. پیکره های ۱- ۳؛ ۲- ۳

۱- وصف المدینه المنوّره، ص ۱۶، ۲۹، ۳۳

۲- مرآهالحرمین، ج ۱، ص ۴۲۵

فصل چهارم؛ چاه بُضاعه

اشاره

الف: بضاعه

یاقوت حموی، (۱) ابن اثیر (۲) و طریحی، (۳) قرائت مشهور «بضاعه» را به ضمّ باء دانسته اند و همگان بر این که نام چاهی مشهور در مدینه است، اتّفاق نظر دارند. (۴) ابن فقیه در مختصرالبلدان، موقعیّت جغرافیایی چاه بُضاعه را در عقیق دانسته و این که مانند غرس:

«بالمدینه و کانوا یستشفون بمائها» به موقعیّت تاریخی- دینی آن اشارتی قابل توجّه دارد. موقعیّت مذکور مستند به اسنادی است که بعض حدیث نگاران از زندگی پیامبر آورده اند:

۱. در سنن النسائی از ابن ابی سعید الْخُدْری به نقل از پدرش آمده است:

«قال: مررت بالنّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- وهو یتوضأ من بئر بُضَاعه فقلت: أتتوضأ منها و هی یطرح فیها ما یکره من النتن؟ فقال: الماء

۱- در کتاب معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۴۲

۲- در النّهایه، ج ۱، ص ۱۳۴

۳- در مجمع البحرین، چاپ سنگی، ص ۳۴۵

۴- قزوینی، آثار البلاد، ص ۱۰۷. و نیز: زمخشری، الجبال و الأمکنه والمیاه، ص ۱۱، چاپ نجف، ۱۳۵۷ ق.

لا ینجّسُه شی ء». (۱) سیوطی در شرح این حدیث صریحاً می نگارد:

«بئر بضاعه بضمّ الموحّده و اعجام الصاد و فی الأشـهر قیل هو اسم لصاحب البئر و قیل لموضعها». (۲) بر این اساس، چاه بضاعه یکی از چاه های مـدینه در زمان پیامبر بوده که با آب آن وضو گرفته و چون در عدم نظافت آن چاه به پیامبر اعتراض کردند، با جمله «المآء لا یُنجّسُه شی ء» اصل معروفی را در مباحث فقهی مسلمانان تأسیس کرد.

۲. ابن ماجه به نقل از ابی امامه الباهلی کلام پیامبر را چنین آورده که:

«قـال رسول اللَّه: إنّ الماء لا ینجّسه شـی ء إلّا ما غلب علی ریحه و طعمه و لونه». (۳) این حدیث اگر چه به لحاظ ضعیف بودن «رشدین» (یکی از سلسـله راویان) مورد نقد قرار گرفته است؛ ولی به اسـتناد نسائی و ابوداود و ترمذی از قول ابوسعید الخدری بدون استثنا، بنای محکمی در منابع نخستین اسلامی دارد.

ابن ترکمانی متوفّای ۷۴۵ ه. ق. به گفته ابوداود اسـتناد کرده که چاه بضاعه را در مدینه دیده است که آب آن متغیّراللّون نبود. از این رو معلوم می گردد: جـاری بودن آب چـاه بضـاعه علی رغم کثافـاتی که مردم در آن می ریختنـد، از نظر پیامبر موجب پاکی آن بوده است. (۴) ۳. ابن سعد از چاه بضاعه در ذیل فصل «ذکر البئار التی شرب منها رسول اللَّه صلی الله علیه و آله»

۱- «گفت: از رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله گـذر کردم، دیدم از چاه بضاعه وضو می گیرد. عرض کردم: آیا از آب این چاه وضو می گیریـد در حالی که چیزهای بـدبو و متعفن در آن ریخته می شود؟! فرمودنـد: هیچ چیز آن را نجس نمی کند.» سـنن النّسائی، جزء ۱، ص ۱۷۴، کتاب المیاه، چاپ العلمیّه، بیروت.

۲- «چـاه بضـاعه، بـا ضم بـاء و اعجـام ضـاد، در صـحیح ترین روایت آمـده است. این چاه از نام صاحب چاه اقتباس شـده و به روایتی دیگر، نام محل آن است.

۳- «پیـامبر گرامی صـلی الله علیـه و آله فرمودنـد: هیـچ چیز آن را نجس نمی کنـد، مگر این که بر بـو و طعم و رنـگ آن غلبه کند.» سنن، جزء اوّل، ص ۱۷۴، کتاب الطّهاره و سننها، حدیث ۵۲۱، چاپ دارالفکر.

۴- بیهقی، سنن الکبری، ج ۱، ص ۴، چاپ دارالفکر

یاد کرده و گزارشی از ابوسعید و ابوحمید و ابوسهل بن سعد ثبت کرده است که:

«أتی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله بئر بضاعه فتوضّأ فی الدلو و ردَّه فی البئر و مجَّ فی الدلو مرّه أخری و بضق فیها و شرب من مائها». (۱) این سند نه تنها به وضوی پیامبر با آب چاه بضاعه اشاره دارد؛ که حتّی نشان می دهد پیامبر از آن نوشیده و به آن اظهار علاقه نموده است. شاید بدین لحاظ بوده که ابن سعد در سند مذکور اضافه می نماید:

«و کان اذا مرض المریض فی عهده یقول اغسلوه من ماء بُضاعه.» (۲) آنگاه به گفته ابوحمید ساعدی که چاه بضاعه در میان منازل آنها جای داشته، چنین استناد کرده است که:

«قال سمعت أبا حمید الساعدی یقول: رأیت رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یقول واقفاً مراراً علی بئر بضاعه و خَیْلُه تُسقی منها و شرب منها و توضأ و دعا فیها بالبرکه». (۳) به سیاق این اسناد، مدارک متعدّد دیگری در کتاب های حدیث و تاریخ از جعفر بن محمد و محمّد بن ابی یحیی الأسلمی از مادرش امّ یحیی (۴) مورد استناد ابن زباله و ابن نجّار قرار گرفته است که همگی از چاه بضاعه و علی رغم آب آن که مطلوب اعراب نبوده، یادها کرده اند.

۱- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به چاه بضاعه آمدند و از آبی که در دلو بود وضو گرفتند و بقیه آب دلو را به چاه رختند و بار دیگر آب دهانش را در دلو خالی کردند و آبش نوشیدند.» الطّبقات الکبری، جزء اول، قسم الثّانی، چاپ ۱۳۲۲ ه. ق.، ص ۱۸۵

۲- «در ایام حیاتش اگر شخصی بیمار می شد، می فرمود: او را با آب بضاعه شستشو دهید ...»

۳- «ابوحمید الساعدی را شنیدم می گوید: رسول اللَّه صلی الله علیه و آله را بارها دیدم که در کنار چاه بضاعه ایستاده و اسب های خود را از آب چاه سیراب می کرد و خود آب می نوشید و وضو می گرفت و دعا می کرد این چاه برکت دار شود.»

۴- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب، ج ۹، ص ۵۳۲

ب: موقعیّت جغرافیایی چاه بضاعه

ابن نجّار در نیمه سده هفتم هجری، چاه بضاعه را از نزدیک مشاهده کرده، می نویسد که میان باغچه ای بزرگ قرار داشت. آبش گوارا، بی بو و پاک و رنگ آن سفید و صاف بود. عمق چاه را ۱۱ ذراع و یک وجب اندازه گرفته و عرض آن را ۶ ذراع دانسته است. (۱) این توصیفات با گفته های فیروزآبادی (۷۲۹/ ۸۱۷ ه. ق.) چندان تفاوتی ندارد.

وی بضاعه را در میان بافت قدیمی خانه های بنوساعده، در شمال حصار مدینه و شمال غربی چاه حاء دانسته است و تصریح می کند:

«و هی بئر ملیحه طیبه الماء» و چون آبش جاری بود، رنگشش نیز ثابت بود. (۲) البکری در نیمه سده پنجم هجری صریحاً از موقعیّت این چاه در «دار لبنی ساعده معروفه» یاد کرده که آن در میان «اطم بنی ساعده» جای داشته است. (۳) فیروزآبادی ضمن دیدارش از مدینه، شخصاً چاه را اندازه گیری کرده، آن را با ذرع دست، ۱۱ ذراع دانسته و موقعیّت آن را در میان اهل مدینه مشهور خوانده است.

سیّاحانی که در سده های گذشته از مدینه بازدید کرده اند، چاه بضاعه را از اهمّ آثار بجامانده از حضور پیامبر دانسته اند:

ابن جبیر در میانه سال های ۵۷۸/ ۵۸۱ ه. ق. بنای چاه بضاعه را دیده است و آن را در نزدیکی های قبّه حجرالزّیت دانسته که:

«و لجهه الجوف منه بئر بضاعه.» (۴) ابن بطوطه در سفرنامه اش بسان ابن جبیر تنها به بیان این که چاه بضاعه در شمال گنبد حجرالزّیت قرار دارد، بسنده کرده است. (۵)

۱- اخبار مدینه الرّسول، ص ۴۴

۲- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۳۱

۳- معجم ما استعجم، جزء الأوّل، ص ۲۵۵

۴- الرحله، ص ۱۷۶، چاپ بیروت، ۱۹۶۴ م.

۵- سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه فارسی، محمّد علی موحّد، ص ۱۱۴، چاپ ۱۳۳۷ ش. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

تا سال ۱۳۵۵ ه. ق. چاه بضاعه در باغِ بضاعه- که «حظیره» شهرت داشت- واقع شده بود؛ ولی از آن ایّام به بعد، گذر زمان، موقعیّت باغ را تغییر داد:

باغ بضاعه در شمال غربی چاه حاء قرار دارد که در مشرق آن، باغ فیروزیّه- از موقوفات آل حماد- و در جنب آن، باغ محمّد عبدالجواد و در مغرب آن، باغ سیّد حسین جمل اللّیل واقع شده بود. متأسّفانه بعدها به علّت کثرت جمعیّت مدینه، باغ های موقوفه مذکور قطعه قطعه و ساختمان های نوساز، جایگزین باغچه های باب شامی مدینه گردید.

در این اواخر «شریف زید» یکی از شهروندان مدینه، میان باغ بضاعه عمارتی بنا نهاد که چاه بضاعه، هم دیوارِ آن شد. سپس آن را وقف نمود.

قطر چاه بضاعه حدود ۵ ذراع و عمق آن ۱۰ متر است. در اطراف آن سکّوی بسیار مستحکمی با سنگ های حجّاری شده وجود دارد که به خوبی نشان می دهد: بنای قسمت های تحتانی چاه، از قدمت زیادی برخوردار و قسمت فوقانی، جدیدالأحداث است.

متأسّفانه در سال های اخیر ساختمان های جدیدالأحداث پیرامون چاه بضاعه، موقعیّت بنای چاه را به فراموشی سپرده است و آن را به سبب بی توجّهی، دستخوش خرابی نموده است و آثارش رو به نابودی است.

محلّه چاه بضاعه حدود ۵۰۰ متر از مسجد نبی فاصله دارد و در غرب خیابان «سحیمی» بین عمارت «شیخ عبدالعزیز بن صالح» رئیس محکمه شرعیّه و خانه های ورثه «شیخ بدرالدّین» مدیر سابق گمرک مدینه قرار دارد.

حقیر، پس از جستجو نقشه ای از موقعیّت این چاه تهیّه نمودم و از محوّطه بایری که حکایت از باغچه های قدیمی می نمود- که به گفته علی بن موسی در نزدیکی باب شامی بوده و به «حدیقه بضاعه» شهرت داشته است (۱)- عکس و اسلایدی گرفتم؛ تا اهمیّت نشانی آن، در جریده تاریخ ثبت گردد. نک: پیکره ۱- ۴

۱- وصف المدینه المنوّره، ص ۱۶

فصل پنجم؛ چاه سقیا

پیشتر در باره مسجد سقیا و موقعیّت جغرافیایی آن در ارتباط با مسیر بدر سخن ها گفتم. (۱) چاه سقیا در نزدیکی مکانی که بعدها مسجد سقیا نامیده شد و از اراضی سعد بن ابی وقّاص بود، قرار داشته است.

ابن سعد از سقیا در ذیل «ذکر البئار الّتی شرب منها رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-» یاد کرده و از هشام بن عروه حدیثی را از عایشه ثبت نموده که:

«قالت کان رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یُسْتَعْذَبُ له مِن بیوت السقیا.» (۲) بیوت سقیا در حرّه سقیا همان مکانی است که در مسیر بدر، پیامبر توقّفی کرد و از آب آن وضو گرفت و برای اهل مدینه دعا نمود. (۳) این فراز با حدیث عاصم بن عبداللَّه الحکمی که مورد استناد ابن سعد قرار گرفته، مطابقت دارد که:

۱- فصل پنجم کتاب حاضر، کتاب اوّل.

۲- «آن زن عرض کرد: برای رسول گرامی صلی الله علیه و آله آب گوارا از بیوت خانه های السقیا آورده می شود.» الطّبقات الکبری، جزء الأوّل، قسم الثّانی، چاپ ۱۳۲۲ ق. ص ۱۸۶

۳- نک: مسجد سقیا.

«شرب رسول اللّه حين خرج إلی بدر من بئر السقيا فكان يشرب منها». (۱) موقعيّت چاه با توجّه به گفته ابورافع از سلمه كه: «فلمّا صار رسول اللّه إلی منزله كان أنس بن مالك و هند و أسماء ابناء حارثه يحملون قدور الماء إلی بيوت نسائه من بئر السقيا» (۲) مسلّم می دارد كه چاه سقيا در نزديكی مركز بافت شهر مدينه جای داشته است؛ خاصه آن كه واقدی و ابن سعد در همان كتاب و به دنبال همان حديث، ياد می كنند كه:

«... ثمّ كان خادمه رباح عبداً أسود يستقی مرّه من بئر غرس و مرّه من بيوت السقيا بأمره». (۳) متأسفانه فيروزآبادی ترديدهايی در موقعيّت جغرافيائی چاه سقيا پيدا كرده (۴) و سمهودی كلام او را مورد نقد عالمانه قرار داده و نهايتاً اين گفته فيروزآبادی را كه: «امّا البئر التی علی باب المدينه بينها و بين ثنيهالوداع علی يسار السالك إلی ذی الحليفه و يظنها أهل المدينه أنّها هی السقيا المذكور فی الحديث فالظاهر أنّه وهم» (۵) نادرست دانسته است. (۶) به عقيده حقير و نظر به اعتمادی كه به گفته های ابن سعد در اين خصوص پيدا كرده ام، چاه سقيا نمی تواند واژه ای نامربوط با سقيايی باشد كه پيامبر در آنجا به دعای

۱- «رسول گرامی صلی الله عليه و آله هنگامی كه به طرف بدر حركت كردند، از چاه السقيا آب نوشيدند و هميشه از آب آن می نوشيدند.» همان مأخذ.

۲- «هنگامی كه پيامبر به منزلش رفت، انس بن مالك و هند و اسماء، فرزندان حارثه ديگ های آب را كه ازچاه سقيا پر كرده بودند، به خانه همسران پيامبر حمل می كردند.»

۳- «... خدمتكارش رباح، كه بنده ای سياه بود، بنا به دستورش يک بار از چاه غرس آب بر می داشت و يک بار از بيوت السقيا.»

۴- المغانم المطابه فی معالم طابه، قسم المواضع، ص ۱۷۹، تحقيق: حمد الجاسر، ۱۹۶۹ م.، رياض.

۵- «اما چاهی كه در كنار دروازه مدينه و ميان آن و ثنيه الوداع در سمت چپ ذی الحليفه قرار دارد، ومردم مدينه گمان می كنند اين همان چاه السقيای ياد شده در حديث است، ليكن ظاهراً اين توهمی بيش نيست.»

۶- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، ج ۳، ص ۹۷۱/ ۹۷۵

اهل مدینه پرداخته و در کنار منازلشان توقّفی داشته است.

زین الدّین مراغی از چاه سقیا یاد می کند که در سال ۷۷۸ ه. ق. توسّط عدّه ای از ایرانیان مسلمان تجدید بنا گردید و در آنجا عمارتی بنا نهادند که سال ها به بئرالأعجام زبانزد اهل مدینه گشت.

در اواسط سده نهم هجرت که نورالدّین سمهودی آثار زیرین مسجد سقیا را یافت، بار دیگر چاه سقیا مورد توجّه اهل مدینه و مدینه شناسان قرار گرفت و بدرالدّین بن علیبه در ۸۸۶ ه. ق. به بازسازی و مرمّت آن همّت گماشت.

موقعیّت فعلی این چاه، همان طور که در مستندات تاریخی ذکر شده، در آغاز مسیر راه ذی الحلیفه قرار دارد: ۱۴ متر عمق و ۶ متر قطر آن است. این چاه در جنوب مسجد سقیا، یا جنوب غربی ایستگاه قدیمی راه آهن مدینه- دمشق واقع شده و فاصله آن تا مسجد عنبریّه که هم اکنون در میانه میدان مدخل شهر مدینه جای گرفته، بیش از ۱۲۰ متر نیست.

متأسفانه بعد از تعریض جادّه آسفالته مدینه- جدّه- مکّه که از مجاورت جنوبی مسجد سقیا می گذرد، چاه سقیا موقعیّت خود را از دست داد و شاید به گفته بعضی از سرشناسان مدینه، بار دیگر فرصتی دست دهد تا آن را بسان سده های گذشته احیا و حفظ و مرمّت نمایند.

فصل ششم؛ چاه اریس، خاتم

الف: انگشتر پیامبر

آنچه مسلّم است، محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه و آله انگشتری در دست داشته است. منابع تحقیقی ایران و عرب که از سیره پیامبر یادی نموده اند، پیدایی خاتم و نقش و نگار آن را دقیقاً ثبتِ جریده تاریخ کرده اند.

نسائی، ذیل «صفه خاتم النّبی» سندی را از زهری به نقل از انس بن مالك ثبت کرده است که:

«إن النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- اتَّخذ خاتماً من ورقٍ فصُّه حبشیٌ و نقش فیه محمد رسول اللَّه» (۱) همچنین ابن شهاب به نقل از انس بن مالك روایت می کند:

«کان لرسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خاتماً فضه یختم به فی یمینه فصُّه حبشیٌ یجعل فصّه ممّا یلی کفَّهُ». (۲) نسائی ضمن استناد به چند حدیث دیگر که همگی به نقره ای بودن انگشتر و نگین آن صراحت دارند، به سندی دیگر دسترسی داشته که معلوم می دارد: علّت این که پیامبر

۱- سنن، جزء الثّامن، ص ۱۷۲، چاپ: المکتبه العلمیّه، بیروت.

۲- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله انگشتری از جنس نقره داشت که در دست راست مبارکش بود و با آن مهر می زد. نگین آن از حبشه بود ...»

انگشتری در انگشت خود نهاد، چه بوده است؟ وی از قتاده به نقل از انس روایت می کند:

«أراد رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- یکتب إلی الروم فقالوا إنّهم لا یقرؤن کتاباً إلّا مختوماً فاتخذ خاتماً من فضه کأنّی إلی بیاضه فی یده و نَقش فیه محمدٌ رسول اللّه». (۱) نسائی بر اساس حدیث عبداللّه بن جعفر گفته است:

انگشتر در انگشت دست چپ پیامبر بوده است. (۲) ابن ماجه اسناد مربوط به انگشتر پیامبر را در دست داشته و ذیل «باب نقش الخاتم» به آن اشاره می کند:

ناقع به نقل از ابن عمر می گوید:

«قال اتخذ رسول اللّه خاتماً من ورق ثمّ نقش فیه: محمّد رسول اللّه». و گفته است که پیامبر یاران را از تقلید نقش انگشتر خود منع نمود؛ زیرا نقش آن، مهر خاص پیامبر برای مکاتبات خود بود.

ابن ماجه بر اساس سندی از عبداللّه بن زبیر از عایشه (۳) نقل می کند:

نجاشی انگشتر طلایی را که دارای نگینی حبشی بود، به پیامبر هدیه داده است. (۴) در این خصوص، ابن سعد با تفصیل بیشتری از انگشتر طلایی پیامبر یاد کرده و به نقل از ابن عمر روایت می کند:

«اتخذ رسول اللّه خاتماً من ذهب فکان یجعل فصّه فی بطن کفّه إذا لبسه فی

۱- «رسول اللّه صلی الله علیه و آله می خواستند نامه ای به رومیان بفرستند. عرض کردند: آن ها نامه بدون مهر را نمی خوانند. لذا پیامبر انکشتری نقره اختیار کردند که نقش نگین آن جمله «محمد رسول اللّه» بود و از آن به عنوان مهر استفاده نمودند.»

۲- همچنین نک: سنن النسائی، همان مأخذ، ص ۱۷۴/ ۱۷۷

۳- حدیث ۳۶۴۴، همان مأخذ.

۴- سنن، جزء الثّامن، ص ۱۲۰۱، کتاب اللّباس، به اهتمام: محمّد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، چاپ بیروت.

یده الیمنی فصنع النّاس خواتیم من ذهب فجلس رسول اللَّه علی المنبر فنزعه و قال إنّی کنت ألبس هذا الخاتم و أجعل فصّه من باطن کفّی فرمی به و قال لا واللَّه ألبسه أبـدا و نبذ النبیّ الخاتم فنبذ النّاس خواتیمهم». (۱) این سند از امام جعفر بن محمّد علیه السلام از پدرش نیز مورد استناد ابن سعد قرار گرفته است و به هر حال به تصریح ابوهریره:

«عن النبی انه نهی عن خاتم الذهب». (۲) ابن سعد به انگشتر نقره ای پیامبر با نقش محمّد رسول اللَّه، تصریحات متعدّدی نموده و همانند نسائی و ابن ماجه، اسـنادی چند را در خصوص نگین حبشـی آن و این که پیامبر دیگران را از تقلید و روسازی چنین نقشی منع فرمود، یادآور شده است. (۳) بر این اساس و مأخذ، سه نظریّه مهم در چگونگی نقش انگشتر پیامبر ارائه شده اسـت که همگی آنها می تواند با توجّه به تعدّد آنها در زمان حیاتش مورد قبول واقع شود.

ابن سـیر معتقـد بود نقش مزبور «بسم اللَّه محمّـد رسول اللَّه» بود. دیگر محدّثان از جمله انس بن مالک مدّعیند متن حک شده بر انگشتری پیامبر «محمّد رسول اللَّه» بود. (۴)

۱- «رسول گرامی صـلی الله علیه و آله انگشتری طلا اختیار کرد و هرگاه آن را به انگشت دست راست می کرد، نگینش را در داخل کف دست قرار می داد. مردم چون این را دیدنـد انگشترهای طلا ساختند، رسول گرامی صـلی الله علیه و آله بالای منبر رفتنـد و آن را از دست در آوردنـد و فرمودند: من این انگشتر را به دست می کردم و نگینش را در داخل کف دسـتم قرار می دادم، پس آن را به دور انداختند و فرمودند به خدا سوگند هرگز آن را به دست نخواهم کرد. پیامبر انگشتر را به دور انداختند و مردم نیز چنین کردند.» الطّبقات الکبری، جزء الأوّل، قسم الثانی، ص ۱۶۰/ ۱۶۲، چاپ ۱۳۲۲، لیدن.

۲- «آمده است که پیامبر انگشتر طلا را تحریم کرد.»

۳- همچنین نـک: طریحی، مجمع البحرین، ص ۴۷۰، چاپ سـنگی. امام بخاری، صحیح، کتاب اللّباس، باب ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵. ابوداود، سنن، کتاب ۳۳، باب ۱/ ۴. ترمذی، سنن، کتاب ۲۲، اللباس، باب ۱۴، ۱۷. مالک، الموطأ، کتاب ۴۹، حدیث ۳۷. ابن کثیر، البدایه و النّهایه، ج ۶، ص ۳

۴- همچنین نک: شهاب الدّین نویری، نهایه الارب فی فنون الأدب، ج ۱۸، ص ۲۹۰، چاپ دارالکتب المصریّه، ۱۹۵۵ م.

ب: انگشتر پیامبر پس از رحلت

متأسّـفانه از سـرنوشت انگشـتر پیـامبر پس از رحلت آن بزرگـوار، اطّلاعـات روشـنی در دست نـداریم و تنهـا لابلای برخی از مستندات تاریخی به آن اشاراتی شده است که پژوهندگانی را اقناع و محقّقان دیگر را به تردید انداخته است. ذکر مواردی از آن دانسته های مکتوب در اینجا ضروری است:

امام بخاری در حدیثی از نافع به نقل از ابن عمر تصریح می کند:

«قال ابن عمر: فلبس الخاتم بعد النّبی أبوبکر ثمّ عمر ثمّ عثمان حتی وقع من عثمان فی بئر أریس». (۱) و در «باب نقش الخاتم» از عبیداللَّه به نقل از نافع و او به روایت از ابن عمر تکرار می کند:

«اتخـذ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خاتماً من ورق و کان فی یـده ثمّ کان بعد فی ید أبی بکر ثمّ کان بعد فی ید عمر ثمّ کان بعد فی ید عثمان حتی وقع فی بئر أریس. (۲) نقشه محمّد رسول اللَّه». (۳) در سندی دیگر، امام بخاری ذیل «باب هل یجعل نقش الخاتم ثلاثه اسطر» از انس بن مالک گفته است:

«کان خاتم النبیّ فی یـده و فی یـد أبی یکر بعده و فی ید عمر بعد أبی بکر فلمّا کان عثمان جلس بئر أریس قال فأخرج الخاتم فجعل یعبث به فسقط

۱- صحیح، کتاب اللّباس، باب خاتم الفضّه، حدیث ۸۳

۲- «پسـر عمر گفت: پس از پیـامبر، انگشتر را ابوبکر سـپس عمر و پس از او عثمـان به دست کردنـد تـا این که در چـاه اریس افتاد.»

۳- «رسول گرامی صـلی الله علیه و آله انگشتری از سـکه اختیار کردند و آن را در دست داشتند، سپس در دست ابوبکر و پس از آن در دست عمر و بالأخره در دست عثمان بود تا این که در چاه اریس افتاد. جمله «محمـد رسول اللَّه» روی آن نقش بسـته بود.»

قال فاختلفنا ثلاثه أيام مع عثمان فننزح البئر فلم نجده». (۱) در این مسیر، مسلِم به احادیثی اشاره کرده است که مؤیّد اسناد صحیح بخاری است. (۲) مسلم در «باب تحریم خاتم الذهب» حدیث ابن عمر را از طریق ابن نمیر به نقل از عبیداللّٰه چنین ثبت کرده که:

«اتخذ رسول اللّٰه- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- خاتماً من ورق فکان فی یده ثمّ کان فی ید أبوبکر ثمّ کان ید عثمان». (۳) ابن سعد ذیل «ذکر خاتم رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله الذهب» در سندی مستند به گفته عبداللّٰه بن عبیداللّٰه بن نمیر از عبیداللّٰه بن عمر از نافع از ابن عمر همان حدیث صحیحین را یادآور شده است که عاقبت:

«ثمّ کان فی ید عثمان حتی وقع فی أریس». (۴) و ذیل «ذکر ما صار إلیه أمر خاتمه صلّی اللّٰه علیه و آله» با تصریحات بیشتری به این مسئله اشاره کرده است.

اهم این مستندات، گفته انس بن مالک است که ابن سعد آن را از طریق محمّد بن عبداللّٰه انصاری از ثُمامه بن عبداللّٰه چنین ثبت کرده است که:

«کان خاتم النبیّ فی یده حتی مات و فی ید أبی بکر و عمر حتی ماتا ثمّ کان ید عثمان ستَّ سنین فلمّا کان فی الست الباقیه کنّا معه علی بئر أریس و هو

۱- «انگشتر پیامبر در دست مبارکش بود و پس از او در دست ابوبکر و پس از آن در دست عمر سپس در دست عثمان بود. گویند روزی عثمان در حالی که در کنار چاه اریس نشسته بود، انگشتر از دست بیرون آورد و با آن بازی کرد، ناگهان انگشتر از دستش رها شد و به قعر چاه افتاد. از این روز مدت سه روز به اتفاق عثمان به این چاه رفت و آمد کردیم تا آب آن را کشیدیم، اما انگشتر را نیافتیم.»

۲- صحیح، کتاب اللباس، باب تحریم خاتم الذهب.

۳- «رسول گرامی صلی الله علیه و آله انگشتری از سکّه اختیار کردند. این انگشتر در دست مبارکش بود. پس از آن در دست ابوبکر و پس از او در دست عثمان.» شرح الإمام النووی علی متن صحیح الإمام مسلم، کتاب اللباس، ص ۳۸۰، حاشیه کتاب ارشادالساری قسطلانی، ج ۸ چاپ دارالفکر، افست، چاپ ۶، سال ۱۳۰۵ ق.

۴- الطّبقات الکبری، الجزء الأوّل، القسم الثّانی، صفحه ۱۶۰/ ۱۶۶، چاپ ۱۳۲۲ ه. ق. ادوارد سخو.

یتحرک خاتم رسول اللّه فی یـده فوقع فی البئر فطلبناه مع عثمان ثلاثه أیّام فلم نقـدر علیه». (۱) و از محمّد بن سیرین نقل کرده است که انگشتر پیامبر:

«سـقط من ید عثمان فابْتغی فلم یوجد». (۲) ابوداود در سـنن، ماجرا را از زمان ابوموسـی اشعری با تفصیل بیشتری آورده است؛ که نه تنها توجّه خاصّ پیامبر را نسبت به چاه اریس نشان می دهد؛ بلکه در متن خود، فضائلِ سه خلیفه اوّل از خلفای راشدین را در بر دارد. سـندیّت تاریخی این ماجرا از جانب بعضـی از مؤلّفین گذشته، مانند خطیب بغدادی (۳) و ذهبی (۴) و ابن حجر عسقلانی (۵) مورد تحلیل و نقد قرار گرفته شده است.

پ: اریس، چاه خاتم

بسـتانی، «اریس» را در اصـطلاح شامیان، «کشاورز» دانسـته است. (۶) عـدّه ای دیگر گفتـه انـد که آن واژه ای عـبری است که اصل آن ارّیس به معنی رئیس می باشد.

ابن اثیر آن را به فتح همزه و تخفیف راء و سـکون یاء و سین خوانده است (۷) و سمهودی در «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی»، چاه را منسوب به یکی از یهودیان مدینه

۱- «انگشتر پیـامبر تـا زمـان حیـاتش در دست مبـارکش بود. پس از وفـات پیـامبر، ابوبکر و عمر تـا زمان مرگ خود آن را در دست داشـتند. پس از آن، مدت شـش سال در دست عثمان بود. در مدت شش سال دوم زمامداری عثمان، روزی به اتفاق هم درکنار چاه اریس نشسـته بودیم و او با انگشتر پیامبر بازی می کرد، ناگهان از دستش رها شد و به قعر چاه افتاد. مدت سه روز با عثمان آن را جستیم اما نیافتیم.»

۲- همچنین نک: بیهقی، دلائل النّبوه.

۳- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۲۳۹

۴- میزان الإعتدال، ج ۱، ص ۴۶۷

۵- نک: لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۹۲

۶- دائرهالمعارف، ج ۳، ص ۲۷۳

۷- النّهایه، ج ۱، ص ۳۹

دانسته که نامش اریس بوده است.

ابن حجر عسقلانی، اریس را «بفتح الهمزه و کسر راء و با سین المهمله» خوانده و گفته است: «و هی فی حدیقه بالقرب من مسجد قباء». (۱) ابن فقیه همدانی مانند ابن زباله، ابن شبّه و امام حربی، (۲) چاه اریس را از جمله چاه های مشهور دانسته که در گفته مورّخان و آثارشناسان مدینه، از هفت چاهی است که به آبارالنّبی شهرت دارد. (۳) حدیقه یا باغچه ای که در برابر مسجد قبا قرار داشته و طبق گفته های ابن حجر عسقلانی و عینی و قسطلانی، چاه اریس در میانه آن بوده است، به استناد پژوهش های فیروزآبادی، در سمت غربی مسجد و از املاک «بنوحسین بن علی بن ابی طالب» بوده است. (۴) ابن سعد در ذیل «ذکر ما خلّف عثمان و کم عاش و این دُفِن» خود چاه را از صدقات عثمان دانسته است. (۵) و سمهودی به استناد گفته ابن شبّه از ابوغسان با ابن سعد هم عقیده است.

به هر حال آنچه مسلّم است، چاه اریس- یا به اعتبار دیگر: چاه خاتم- همیشه مورد توجّه اهل مدینه بوده است.

ابن نجّار از بنای خانه ای که بر فراز چاه به صورت یک طبقه فوقانی احداث شده بود، یادها کرده است (۶) و صفی الدّین ابوبکر بن احمد سلامی در ۷۱۴ ه. ق. بنای قدیمی چاه را که از اقدامات «نجم الدّین یوسف رومی» وزیر امیر طفیل بوده، تجدید ساختمان نمود.

۱- فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۱۹. نیز نک: عینی، عمدهالقاری، جزء ۲۲، مجلّد ۱۱، ص ۳۱ و نیز: البکری، معجم ما استعجم، جزء الأوّل، ص ۱۴۳/ ۱۴۴

۲- المناسک و اماکن طرق الحج، ص ۴۱۰

۳- مختصر کتاب البلدان، ص ۲۵، چاپ لیدن، ۱۳۰۲ ق.

۴- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۲۵

۵- الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۶

۶- اخبار مدینه الرّسول، ص ۴۱

ابن بطوطه در نیمه اوّل قرن ۸ هجری، بنای چاه اریس را در قبا دیـده است که چون خاتَم پیامبر از دست عثمان در آن افتاد، به چاه خاتم مشـهور گشت. وی آن را محاذی بنای مسجد قبا دانسته است. (۱) عثمانی ها بر فراز چاه، گنبدی بنا نهادند که نمای خارجی آن با گچ روکش شده بود.

در سمت جنوبی آن نیز محرابی به نشانه تبرّک به آثار پیامبر بنا کردند. این بنا در میان باغستان نورالدّین شهید، میزبان زائران مسجد قبا بود. (۲) نایب الصّدر شیرازی، چاه اریس را دیده و از آن به عنوان «مسجد کوچک» یاد کرده که در آن:

«چاه آب شیرین و گوارا معروف به بئر الخاتم است ... مِن باب تبرّک قـدری از آن می نوشـند و در آنجا نمازی می خوانند و در سر آن مسجد ... این بیت منقوش است:

عین زرقا اندر زنچه آب ناب کوثری حکمت ایله و یردی دادن خاتم پیغمبری».

(۳) رفعت پاشا در سال های ۱۳۱۸/ ۱۳۲۵ ه. ق. چاه اریس را از نزدیـک دیـده و چگونگی آن را به تفصیل، چنین نگاشته است:

«چاه اریس در شمال غربی مسجد قبا قرار دارد و به چاه الخـاتم یا التّفَله موسوم است.» (۴) وجه تسمیه تفله، شایـد به خاطر حدیث انس بن مالك است که در آن تصریح شده که پیامبر در این چاه، آب دهان خود را ریخت. رفعت پاشا به توصیفات خود از چاه اریس چنین ادامه می دهد:

«بنای آن دارای ۱۳ متر عمق است و قسمت تحتانی آن دو مجرا دارد که آب آنها

۱- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۱۴، ترجمه فارسی.

۲- علی بن موسی، وصف المدینه المنوّره، ص ۱۰، ص ۴۵

۳- تحفهالحرمین، ص ۲۵۰، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۶ ق.

۴- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۲۹۴

به اطراف چاه می ریزد و از کانالی دیگر به عین زرقاء می رسد. باغی که از آب این چاه بهره می گیرد، به بستان بئرالنبی شهرت داشته و از موقوفات محمّد پاشای عثمانی بود و تولیت آن در زمان رفعت پاشا به عهده خزانه داری مدینه گذارده شده بود.»

رفعت پاشا نحوه خارج کردن آب از چاه اریس را چنین توصیف کرده است:

«چرخی بالای چاه قرار دارد که دو بشکه را در جهت مخالف یکدیگر با طناب به آن بسته اند و سر دو طناب به حیوانی وصل شده است. در این حال، یکی از بشکه ها در قعر چاه (در حال پُرشدن از آب) و دیگری بر فراز چاه در حال فرورفتن است. وقتی حیوان را حرکت می دهند تا از چاه دور شود، بشکه پرشده بالا می آید و بشکه دیگر برای پرشدن به قعر چاه می رود. این عمل را در اصطلاح اهل مدینه سوانی گویند.»

سوانی که در گویش عامیانه اهل مدینه، سانیه گفته می شود، در واقع نشاندهنده وضعیت فوقانی بنای چاه اریس است.

این بنا تا سال ۱۳۸۴ برقرار و پابرجا بود؛ با این که آب چاه کاملًا خشک شده بود.

دولت سعودی پس از ملاحظه فرسودگی گنبدها و بنای چاه، به جای بازسازی و یا مرمّت، به کلّی آن را خراب کرد و آثارش را زیر میدان جدیدالتّأسیس قبا محو نمود.

حقیر پس از بررسی و پژوهش محلّ چاه اریس، پی برد که محلّ کنونی آن، در سمت غرب مسجد قبا یا قسمت جنوبی میدان بزرگی است که مقابل مسجد قبا بنا شده است؛ به نحوی که فاصله آن تا بنای مسجد، ۴۲ متر می باشد. حقیر از آن نقشه ای تهیّه کردم تا موقعیّت جغرافیایی اش را ثبت و ضبط نمایم. نک: پیکره های ۱- ۶؛ ۲- ۶

فصل هفتم؛ چاه بصّه

سمهودی این چاه را البُصَّه به ضم باء و فتح صاد مشدّد و گرفته از بَصَّ خوانده است. (۱) فیروزآبادی آن را البُضَّه به فتح ضاد از ریشه بَضّ نگاشته است. (۲) با آن که قدمت حفر این چاه به سال های جاهلیّت باز می گردد، به استناد سندی از زبیر، مورد توجّه مسلمانان در سده های اسلامی قرار گرفت. سند مزبور از این قرار است:

«إنّ النّبیّ ... فجاء یوماً إلی أبو سعید الخدری فقال: هل عندک من سدر أغسل به رأسی؟ فإنّ الیوم الجمعه؟ فقال: نعم. فأخرج له سِدْراً و خرج معه البُضه؟؟؟ فغسل رسول اللّه رأسه و صب غساله رأسه و مُراقه شعره فی البضه» (۳) سمهودی سند مذکور را به استناد ابن زباله و ابن عدی از ابوسعید خدری ثبت کرده است. مدینه شناسانی چون ابن نجّار آن را از مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری دانسته اند که در مجاورت کوشک او و مسجد بنوخُدره در جنوب غربی قبرستان بقیع

۱- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۹۵۴

۲- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۳۰

۳- «روزی پیامبر نزد ابوسعید خدری آمد و فرمود: آیا سدر داری تا با آن سرم را بشویم؟ زیرا امروز روز جمعه است. ابو سعید گفت: آری. سدر را به وی داد و به اتفاق هم به محل «بُضه» عزیمت کردند و در آنجا پیامبر سرش را شست و آب شستشو و موهای ریخته شده سرش را در آن ریخت.»

جای داشته است.

ابن نجّار به دیـدن چاه بُصَّه نائل آمده است. به زعم او در باغستانی دو چاه- یکی بزرگ و دیگری کوچک- قرار دارد و چاه بزرگ که در سمت جنوبی آن باغ واقع شده، همان بنای چاه بصه است. ولی سمهودی در قرن ۹ تحقیقاتی به عمل آورده است؛ که نشان می دهد چاه کوچک، اثر چاه بصه است.

از مستندات تاریخی بر می آید که چاه مذکور، توسّط احمد بن موسی بن عجیل که از عرفاء صالح یمن بود، تعمیر گردید و «عزیزالدّوله ریحان بلادی شهابی» بنا به موقعیّت زیارتی آن، چاه و باغ را در سال ۶۹۵ ه. ق. وقف مسجد نبی نمود. در قرن ۹ ه. ق. که بنای چاه رو به ویرانی نهاد، «زکی الدّین بن ابی الفتح بن صالح»- قاضی مدینه- به بازسازی آن همّت گماشت. احمد عبّاسی در «عمده الاخبار فی مدینه المختار»، فصل «بئر بصه» از توجّه خاصّ مشایخ مدینه به این چاه، یادها کرده است؛ که به هر حال مسلّم می دارد که چاه مذکور پس از وقف، موقعیّت تاریخی، دینی خود را در شهر مدینه ثبت نموده است.

موقعیّت کنونی چاه همان است که مورّخان از آن یاد کرده اند: در میان باغی که به اعتبار نام چاه، «حدیقه البصه» نامیده شده، محفوظ مانده است.

حقیر در لسان بعضی از اهل مدینه آن را «البُوصَه» شنیدم. موقعیّت این چاه به «بلاد البصه» شهرت دارد و هم اکنون جزء اموال تصرفّ شده از سوی اوقاف حرم مدینه است و به اجاره داده شده است.

پس از ورود به منطقه البصه از در شمالی، چاه بزرگ در سمت چپ و چاه کوچک به فاصله ۶۰ متری شمال آن قرار دارد و هر دو به اعتبار اختلافی که بین مورّخان بروز کرده، مورد توجّه زائران بوده است. متاسفانه وضعیّت کنونی اش روبه ویرانی نهاده و در غربت تاریخ فرو رفته است. حقیر، توجّهی از سوی اهل مدینه و زائران به آن ندیدم.

موقعیّت چاه بین حدّ فاصل دو جادّه اصلی عوالی و النخاوله در امتداد جنوبی خیابان ابوذر و درب الجنائز، در ۲۰۰ متر رکن قِبلی قبرستان بقیع جای دارد و در تراکم ساختمان های جدیدالإحداث، محو آثار زمانه شده است.

فصل هشتم؛ چاه العهن

فیروزآبـادی تلفّظ آن را به کسـر عین و سـکون ها و نون خوانـده است (۱) و مـدینه شـناسان آن را از جمله چـاه های هفتگانه مدینه دانسته اند که پیامبر را در آنجا حضوری بوده است:

آبار طه بالمدینه سبعه منظومه کالدر بل هی أنفس

عهنّ أریس بصه؟؟؟ و بضاعه غرس و رومه بئر حاء هی توثر

(۲) یادآوری: در این شعر، کلمه «سبعه» برای ضرورت شعری آمده است؛ زیرا «بئر» مونث است.

به سروده زیر نیز از «زین مراغی» مورّخ مدنی توجّه کنید:

أریس و غرس رومه و بضاعه کذا بصه قبل بئر حاء مع العهن

(۳) فیروزآبادی در نیمه سـده هشـتم هجرت، چاه «عهن» را چاهی معروف در میان باغی از خرماسـتان های عالیه دانسـته که به عقیده دیگر محقّقان، روزگاری منازل طائفه

۱- المغانم المطابه فی معالم طابه، ص ۴۵

۲- از عبّاس رضوان.

۳- سمهودی، «خلاصه الوفاء»، ص ۶۵ و پاورقی حمد الجاسر.

انصار «بنوامیّه ابن زید» بوده است.

مطری و ابن نجّار در این که چاه مزبور، برخوردار از موقعیّت تاریخی باشد، تردید کرده اند و سمهودی اطمینانی به ارزش تاریخی آن نشان نمی دهد. (۱) وی در زمان خود، مشاهده کرده است که مردم، به چاه عهن به عنوان چاهی که پیامبر از آن آبی نوشیده و وضو گرفته و حضوری در کنارش داشته، تبرّک می جویند؛ ولی در نوشته های خود با تردید از کنار این موضوع گذشته است.

چاه مزبور چون خارج از شهر مدینه قرار دارد، تاکنون (۱۳۹۸ ه. ق.) محو توسعه شهر نشده است. در حال حاضر می توانیم در سمت شرقی مجاورت جنوبی وادی بطحان و منطقه ای که به بلاد البدریّه شهرت دارد، از این چاه دیدار کنیم. قطر چاه حدود ۳ متر و به گفته کشاورزانِ حول آن، عمقش ۱۶ متر است.

از اسناد اوقافی مدینه چنین برمی آید که خاندان برزنجی، چاه و باغِ در برگیرنده اش را وقف عام نموده اند. اکنون حدودش از جانب مغرب به بلاد ابراهیم شاکر و از شمال به بلاد ناعمه و از مشرق به بلاد نقیرهالغری و از جنوب به بلاد القطیعه مشخّص شده است.

موقعیّت تاریخی این چاه برای مدنی ها و زائران، ناشناخته مانده است و فضلای مدینه، موقعیّت جغرافیایی آن را با تعبیر «بلادالعهن» می شناسانند. (۲)

۱- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۹۷۸

۲- درباره واژه «عهن» نک: ابن فارس، معجم مقاییسُ اللّغه، ج ۴، ص ۱۷۷، اهتمام: عبدالسّلام محمّد هارون.

فصل نهم؛ چاه ابوایّوب، انس بن مالک

این چاه در شمال شرقی قبرستان بقیع که به محله رومیّه معروف است، قرار داشته است. آثار تاریخی چاه تا سال ۱۳۵۳ ه. ق. در میان باغی از موقوفات اشراف علوی موجود بود و بعد از خرابی حصار مدینه و گسترش شهر، موقعیّت آن از دیده ها پنهان شد.

سمهودی از این چاه به عنوان چاه انس بن مالک، یاد کرده است که در کنار خانه این فرد جای داشته است؛ ولی «البکری»، چاه ابوایّوب را در مجاورت بقیع دانسته و آن را به عنوان «ناحیه بئر أبی أیوب» مورد توصیف قرار داده است. (۱) این چاه به استناد حدیثی که امام بخاری به نقل از زهری از انس بن مالك ثبت کرده است، مورد توجّه مسلمانان بوده است:

«حدّثنی أنس بن مالک أنّهُ حلبت لرسول اللَّه شاه داجن- و هو دار أنس بن مالک- و شیب لَبَنُها بماء من البئر التی فی دار أنس، فأعطی رسول اللَّه القدح فشرب منه، حتی إذا نزع القدح عن فیه ...». (۲)

۱- معجم ما استعجم، جزء الأوّل، ص ۲۶۵

۲- «انس بن مالک رضی الله عنه نقل می کند: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در حالی که در خانه وی بود، گوسفند ماده ای را برای وی دوشید و شیر آن را با آب چاهی که در منزل خود بود، افزود. پیامبر لیوان شیر را پس از این که سرکشیدند، از دهان مبارکشان دور کردند.» صحیح، کتاب الحرث والمزارعه، از کتاب: مساقاه. همچنین نک: ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۵، ص ۳۰/ ۳۱. نیز: عبدالقدّوس الأنصاری، آثار المدینه المنوره، ص ۲۵۲ و همچنین: سمهودی، وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی، جزء ۳، ص ۹۵۰/ ۹۵۱

متأسّفانه رفعت پاشا، ضمن دیدار از مدینه سال های ۱۳۱۸ ق/ ۱۳۲۵ ه. ق. چاه انس را به نام «چاه حضارم» که در مجاورت قبر عبداللّه بن عبدالمطلب جای داشته، ذکر کرده است. (۱) این امر با آنچه در باره چاه ابوایّوب در شرق بقیع آمده است، مغایرت داد و به هر حال نشانگر تشتّت آراء در تعیین واقعی چاه مذکور و انتساب آن به ابوایّوب یا انس بن مالک است. نک: نقشه صفحه ۳۳۶

۱- مرآه الحرمین، ص ۴۲۸، جزء ۱

کتاب چهارم: مقابر مدینه

فصل اوّل بقیع، دیرینه و آثار

اشاره

الف: واژه و قدمت

ابن فارس به نظریه خلیل بن احمد- واژه شناس ادب عرب- استناد کرده که:

«البقیع: من الأرض مَوضع أروحُ شجر من ضروبٍ شتّی و به سمّی بقیع العَرقَه بالمدینه». (۱) این تعریف را فیروزآبادی پذیرفته است؛ (۲) ولی در کتاب «المغانم المطابه معالم طابه»، ص ۶۱ آن را: «کل مکان فیه اروم الشجر من ضروب شتی» نگاشته که:

«به سمی الغرقد، و الغرقد کبار العوسج» و «هو مقبره أهل المدینه».

ابن منظور در «لسان العرب» غرقد را در رابطه با بقیع:

«شجر له شوک کان ینبت هناک فذهب وبقی الاسم لازماً للموضع» (۳) دانسته است.

بکری به گفته الأصْمَعیُّ استناد کرده که:

«قطعت غرقداتٌ فی هذا الموضع، حین دفن عثمان بن مظعون و به مُسمّی بقیع الغرقد و الغرقد: شجر کان ینبت هناک». (۴)

۱- «بقیع؛ جایی است که درختان گوناگون در آن رشد و نمو می کند. از این نظر بقیع الغرقد مدینه نامیده شد.» معجم مقاییسُ اللّغه، ج ۱، ص ۲۸۱، اهتمام: عبدالسّلام محمد هارون.

۲- القاموس المحیط، الباء، باب العین.

۳- «درخت خارداری در آن محل می رویید که درخت از میان رفت و نام آن ملازم آنجا گردید.»

۴- معجم ما استعجم من اسماء البلاد والمواضع، جزء ۱، ص ۲۶۵، به اهتمام: مصطفی السّقا، قاهره ۱۹۴۵ م.

مؤلّفان «دائره المعارف الإسلامیّه»، مادّه بقیع، با یک جمع بندی از تعاریف موجود در منابع لغت عرب گفته اند:

«بقیع: هذا الاسم یدّل علی أرض کانت فی الأصل مغطاه بنوع من شجر التوت مرتفع». (۱) زمخشری (۲) و یاقوت حموی (۳) و بکری اندلسی، (۴) به این که «بقیع الغرقد» نام گورستان شهروندان مدینه است، اتّفاق نظر دارند.

قدمت این گورستان به تاریخی تاریک در عصر جاهلیّت باز می گردد و پژوهندگان مدینه شناس نتوانسته اند اسناد تاریخی این قدمت را به ما ارائه دهند. شاید هم نخستین بار دو واژه بقیع غرقد را در مرثیه منظوم «عمروبن نعمان بیاضی» (۵) یافته اند که از قدمت و اصالت آن در بافت منطقه یثرب، یادی کوتاه است.

ابن اثیر ضمن شرح تاریخ عرب در سال های طولانی جاهلیّت از نبردهای دو طائفه خزرج به سیادت «عمروبن نعمان بیاضی» و اوس به ریاست «حُضَیْر بن سِماک الأشهلّی» یادها کرده است. (۶) در این ماجراها عمروبن نعمان ضمن وصف یکی از نبردها اشعاری سروده است که فیروزآبادی آن را چنین ثبت کرده است:

خَلسّتِ الدیارُ فُسدْتُ غیر مُسَوَّدِ و منَ العناءِ تفرُّدی بالسُّؤدُدِ

أینَ الّذینَ عَهِدْتُهُم فی غِطهِ بین العقیق إلی بقیع الغرقَدِ

(۷)

۱- «بقیع؛ در اصل نام سرزمینی بوده که با یک نوع درخت توت پوشیده بود.» توتستان.

۲- الجبال و الأمکنه و المیاه، ص ۱۰، چاپ نجف، ۱۳۵۷ ه. ق. مکتبه المرتضویّه، چاپ ۲

۳- معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۷۳

۴- معجم ما استعجم، جزء ۱، ص ۲۶۵

۵- نک: بنو بیاضه.

۶- الکامل فی التاریخ، ج ۱، صص ۶۷۱، ۶۷۹ و ۶۸۱، چاپ: دار صادر، بیروت ۱۹۸۲ م.

۷- المغانم المطابه، ص ۶۱

«ابوتمام» متوفّای ۲۲۶ ه. ق. صاحب «دیوان الحماسه» که به اشعار شعرای جاهلی شناخت و توجّه دقیق داشته، در باره این شعر به اظهار نظر پرداخته و آن را به فردی از «بنوخَثعَم» نسبت داده است. (۱)

ب: دیرینه مسلمانی

پس از هجرت مکّیان به مدینه و تشکیل جامعه مسلمان، بقیع تنها قبرستان مسلمانان شد و به گذر زمان بسیاری از اهل بیت، صحابه، تابعین، زهّاد و مشهورین را در سینه خود جای داد و بدین منوال، موقعیّتی خاص و برخوردار از معنویّت دینی یافت و بسانِ «معلاء مکّه» مقدّس ترین مقابر مسلمانان در عالم اسلام گردید.

اهمیّت این تقدّس، مستند به رفتار و گفته هایی است که همواره محمّد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به آن اعمال و اظهار می داشته است:

۱. مسلم در «صحیح» می گوید:

محمّد بن قیس بن مَخْرَمَه بن المطلب آورده است که پیامبر گفت:

به من گفته شد که «ان ربک یأمرک ان یأتی اهل البقیع فتستغفر لهم». آنگاه مسلم به متن دعای پیامبر از عایشه اشاره می کند که چون در برابر قبرستان بقیع می ایستاد، می گفت:

«السّلام علیکم دار قوم مؤمنین و آتاکم ما توعدون غداً مؤجلان؟؟؟ و أنا إن

۱- ابوتمام، «دیوان الحماسه»، چاپ: دار المعارف، مصر. نیز در باره ابوتمام نک: بروکلمان، «تاریخ الأدب العربی»، جزء الأوّل، ص ۷۷، چاپ ۳، دار المعارف، مصر. ترجمه عربی: دکتر عبدالحلیم النّجار. نیز: دکتر شوقی ضیف، «تاریخ الأدب العربی، العصر العبّاسی الأوّل»، جلد ۳، ص ۲۶۸، چاپ: دار المعارف مصر، چاپ ۶. همچنین: ابن نباته مصری، «سَرْح العُیُون»، تحقیق: محمّد ابوالفضل ابراهیم، ص ۳۲۴، چاپ ۱۹۶۴ م. قاهره: دارالفکر العربی. در باره «بنو بیاضه» نک: سمعانی، «الأنساب»، البیاضی، چاپ مرجلیوت. نیز: ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۳، ص ۱۳۱. و در باره «خثعم» و «الخثعمی» نک: سیوطی، «لبّ اللّباب»، چاپ ایتالیا، افست: مکتبه المثنی.

شاءاللّه بکم لاحقون.» (۱) امام نووی در ذیل حدیث مذکور گفته است:

«و فی هذا الحدیث دلیل لإستحباب الزیاره و السلام علی أهلها و الدعاء لهم و الترحم علیهم»؛ (۲) زیرا پیامبر تأکید کرد:

«اللّهم اغفر لأهل بقیع الغرقد». از این روی: نووی به «فضیله زیاره قبور البقیع» صحّه می نهد. (۳) ۲. نسائی حدیث مفصّلی را از همسر پیامبر: عایشه ثبت کرده است که اوّلًا پیامبر در آن اعلام کرده است:

«امرنی ان آتی البقیع فاستغفر لهم» و یا:

«إنّی بعثت إلی أهل البقیع لأصلّی علیهم.»

آنگاه به دعای پیامبر اشاره کرده که آن بزرگوار در برابر گورستان بقیع ایستاد و گفت:

«السلام علی أهل الدیار من المؤمنین و المسلمین یرحم اللّه المستقدمین منّا و المستأخرین و إنّا إنْ شاءاللّه بکم لاحقون». (۴) ۳. ابن ماجه به نقل از عایشه گفته است:

۱- «سلام بر شما ای موطن مؤمنان، خداوند آنچه که به شما وعده داده بود عطا فرمود و ان شاءاللّه ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.» صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ج ۴، ص ۴۰، جزء ۷/ ۸، شرح امام نووی. باب «ما یقال عند دخول القبور و الدعاء لأهلها».

۲- «در این حدیث، دلیل مستحب دانستن زیارت قبرها و سلام کردن بر خفتگان در آن و دعا کردن و رحمت فرستادن بر ارواح آنان است.»

۳- شرح صحیح الإمام مسلم، ج ۴، صص ۳۰۶، ۳۱۱، حاشیه کتاب: «ارشاد الساری قسطلانی».

۴- «سلام بر صاحبان دیار از مؤمنان و مسلمانان. خداوند رفتگان دور و نزدیک شما را بیامبرزد و ان شاءاللّه ما نیز به شما ملحق خواهیم شد.» «سنن»، جزء ۴، ص ۹۱، چاپ: المکتبه العلمیّه، بیروت، ذیل کتاب الجنائز، باب: الأمر بالإستغفار للمؤمنین.

«فَقَدْتُهُ (تَعْنِی النبیّ) فَإذا هُوَ بالبقیع فقال: السلام علیکم دار قوم مؤمنین أنتم لنا فرطٌ و إنّا بکم لاحقون. اللّهم لا تحْرِمْنا أجْرهُم و لا تفِتنَّا بعدهُم». (۱) ۴. مالک بن انس در «الموطأ» کتاب الجنائز، باب ۱۶، حدیث ۵۵، ج ۱، ۴۲۴، به اهتمام محمد فؤاد عبد الباقی، چاپ دار احیاء التراث العربی.

عایشه به گفته پیامبر استناد کرده که: «إنّی بُعِثْتُ إلی أهل البقیع لأصلّی علیهم». (۲) ۵. ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۳) ذیل «ذکر خروج رسول اللَّه صلی اللَّه علیه وآله و سلم إلی البقیع و استغفاره لأهله و الشهداء، ضمن استناد به روایت عایشه، سندی را از ابو مویهبه، خادم پیامبر ثبت کرده که:

«قال رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- من جوف اللیل: یا أبا مویهبه! إنّی قد أمرت أن استغفر لأهل البقیع ما نطلق معی فخرج و خرجت معه حتی جاء البقیع فاستغفر لأهله طویلًا.» (۴) ذیل «ذکر خروج رسول اللَّه صلی الله علیه و آله إلی البقیع و استغفاره لأهله و الشّهداء» ضمن استناد به روایت عایشه، سندی را از ابو مویهبه- خادم پیامبر- ثبت کرده که:

۱- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را ندیده بود- در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در بقیع بوده است- پس آن حضرت فرمودند: سلام بر شما ای موطن مؤمنان، از ما پیش گرفتید و ما به شما ملحق خواهیم شد، بار الها! اجر آن ها را عطا فرما و ما را در همان مسیر قرار ده.» «سنن»، کتاب الجنائز، باب ۳۶، «ما جاء فیما إذا دخل المقابر»، ج ۱، ص ۴۹۳، چاپ: دارالفکر، به اهتمام: محمّد فؤاد عبدالباقی.

۲- «من برای خفتگان بقیع مبعوث شدم تا بر آنان نیایش کنم.»

۳- ج ۲، ص ۲۰۳، چاپ دار صادر، بیروت.

۴- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در نیمه شب فرمودند: ای ابو مویهبه، پروردگار مرا امر کرده برای اهل بقیع استغفار و آمرزش نمایم، پس خارج شد و من همراه ایشان بیرون آمدم تا این که به بقیع رسیدند. مدّت مدیدی برای ساکنان آن طلب مغفرت کردند.» همچنین نک: ابوداود، «سنن»، کتاب ۲۰، باب ۷۷. ترمذی، «الجامع الصحیح»، کتاب الجنائز، باب ۵۹: «ما یقول الرجل إذا دخل المقابر»، حدیث ۱۰۵۹ به نقل از ابن عبّاس. نیز: احمدبن حنبل، «مسند»، ج ۲: ص ۳۰۰، ص ۳۷۵، ص ۴۰۸ و ج ۳: ص ۴۸۸، ص ۴۸۹ و ج ۵: ص ۳۵۳، ص ۳۶۰ و ج ۶: ص ۷۱، ص ۱۱۱، ص ۲۲۱، ص ۲۵۲

۶. کلینی در ذیـل «زیـاره من بالبقیع» (۱) و شـیخ صدوق در «من لا یحضـره الفقیه» به ضـرورت زیارت مقابر در سـفر به مدینه تصریح کرده اند (۲) و متن دعائی را به صورت روایت ثبت کرده اند.

شیـخ صدوق متن دعائی را که در منابع اهل سـنّت به پیامبر نسـبت داده اند، از زبان امام جعفربن محمّد علیه السـلام چنین ثبت کرده است:

«و کان رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله إذا مر علی القبور قال: السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و إنّا إن شاءاللَّه بکم لاحقون». (۳)

پ: موقعیّت و آثار تاریخی

اشاره

«بقیع» زمینی است مسـتطیل شـکل که در سـده های متمادی، خارج از حصار مدینه قرار داشت و مساحتش بیش از پانزده هزار مترمربّع نبود. این قبرسـتان به صورت کنونی، مسـطّح و قبور موجود در آن سـاده و بی نـام و نشـان نبود. والیان مـدینه در طول تاریخ، مقابر اهل بیت، همسران، فرزندان و یاران پیامبر و تابعین مشهور و مدفون در این قبرستان را با سنگ نبشته های هنری و بناهای عظیم و ضریح های ثمین و سیمین، مشخّص می کردند و حراست و حفاظت از آنها را برعهده می گرفتند. بازآفرینی و بازسـازی هـا این آثار، همواره سـنّتی رائـج بود. این سـنّت در رابطه با قبوری که از نظر غالب مـذاهب اسـلام، متبرّک هسـتند، پیونـدی معنوی بین فرقه هـا به وجود آورده بود. البتّه همواره کم و کیف این بناها و قبّه ها و آرایش و تزئینِ آن ها در قیاس با «سنّت» و «سیره» پیامبر مورد پرسش قرار می گرفت؛ ولی پاسخ همگان از چشم اندازهای فقهی، کلامی و عرفانی یکسان نبود.

مذاهب اسلامی در اصل بناسازی بر فراز قبور، برخوردی متفاوت داشتند و شرایط

۱- الفروع من الکافی، ج ۴، ص ۵۵۹، کتاب الحج، چاپ: دارصعب، چاپ ۳، ۱۴۰۱ ه. ق.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۴۴، چاپ: دارصعب، بیروت ۱۹۸۱ م. ذیل «زیاره قبور الائمّه ... بالبقیع»

۳- «هر گاه پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله از میان قبرها عبور می کردنـد، می فرمودنـد: سـلام بر شـما ای موطن مؤمنان، ان شاء اللَّه ما نیز به شـما ملحق خواهیم شـد.» «من لا یحضـره الفقیه»، حدیث ۳۲، ص ۱۱۴، چاپ دار صـعب، بیروت ۱۹۸۱ م. نیز نک: کافی، «الفروع من الکافی»، کتاب الجنائز، ج ۳، ص ۲۲۹

معیشت و آگـاهی مردم و خزائن و بودجه حکومت هـا، در نحوه آراء، تأثیر فراوانی می نهاد. از این رو اولًا یافتن حـدّ میانه آن آراء در سده های اسلامی ممکن نیست. و ثانیاً در جمع بندی آنها نمی توان به نتیجه ای مطابق نص دست یافت.

به هر حال به ظاهر بقیع در روند تاریخی- که مجموعه ای از آثار، قبّه ها، کتیبه ها و ...

بوده است و مورّخان و سیّاحان و زائران مدینه شناس به آن گواهی ها داده اند، نظری می افکنیم.

ارائه همه گواهی ها با رعایت اختصار کلام مناسبت ندارد؛ لذا مجملی از آن را به حدّ کفایت بیان می کنیم؛ تا ویرانه امروز را با آثار گذشته بقیع تطبیق دهیم:

۱. «ابوالحسن علی بن حسین مسعودی» متوفّای ۳۴۵ ه. ق. به مقبره اهل بیت در قبرستان بقیع اشاره نموده، می نویسد:

«و علی قبورهم فی هذا الموضع من البقیع رخامه مکتوب علیها: بسم اللَّه الرحمن الرحیم الحمد للَّه مبیدا لأمم و محیی الرمم هذا قبر فاطمه بنت رسول اللَّه صـلی الله علیه و آله سیده نساء العالمین و قبر الحسن بن علیّ أبی طالب و علیّ بن الحسین بن علیّ بن ابی طالب و محمـد بن علیّ و جعفر بن محمد رضـی اللَّه عنهم.» (۱) ۲. محمد بن ابی بکر تلمسانی ضـمن وصف مدینه قرن ۴ هجری، در باره «بقیع الغرقد» گفته است:

«و قبر الحسن بن علیّ عن یمینک إذا خرجت من الدرب ترتفع إلیه قلیلًا

۱- «بر روی قبرهای آنان در این موضع از بقیع، سـنگی قرار دارد که روی آن چین نوشـته شده است: بسم اللَّه الرحمن الرحیم، حمد و سپاس خداوند نابود کننده ملت ها و زنده کننده اسـتخوان های پوسـیده این آرامگاه را. فاطمه دختر رسول اللَّه، سـیده نساء العالمین و آرامگاه حسن فرزند علی ابی طالب و علی بن الحسـین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام است.» مروج الذّهب و معادن الجوهر، ج ۲، ص ۲۸۸. همچنین نک: سبط ابن جوزی متوفّای ۶۵۴ ه. ق.، «تذکرهالخواص»، ص ۳۱۱، چاپ بیروت ۱۹۸۱ م. به نقل از واقدی.

علیه مکتوب: هـذا قبر الحسن بن علیّ دفن إلی جنب أمّه فاطمه رضـی اللّه عنها و عنه.» (۱) ۳. حافظ محمّد بن محمود بن نجّار متوفّای ۶۴۳ ه. ق. ضمن وصف مقابر بقیع در اواخر سده ۶ هجری از قبّه ها و بناهای بقیع خبر داده، از جمله می نویسد:

«فی قبّه کبیره عـالیه قـدیمه البنـاء فی أوّل البقیع و علیهـا بابان یفتـح أحـدهما فی کلّ یوم للزیاره رضـی اللّه عنهم أجمعین». (۲) سپس از لوحی که در جریان حفّاری گوری به دست آمده بود، یاد کرده، می نویسد:

«علیه لوح مکتوب: هذا قبر فاطمه بنت رسول اللّه».

همچنین از گنبداوّل بقیع که برفرازمزارهای «عقیل بن ابی طالب» و «عبداللّه بن جعفر» بنا شده و گنبد برافراشته بر قبر ابراهیم و بنای مرقد فاطمه بنت اسد و ... ما را مطّلع می کند.

۴. ابن جبیر متوفّای ۶۱۴ ه. ق. که در سـال های ۵۷۸/ ۵۸۱ ه. ق. به سـیاحت جهان اسـلام همّت گماشت، در سفرنامه خود که بعـدها به عنوان «رحله ابن جبیر» (۳) مشـهور شد، از شهر مدینه سده ۶ هجری یادها کرده که در کتاب حاضـر به آن اسـتنادها کرده ایم.

وی در باره قبرسـتان بقیع و موقعیّت و آثار آن، توصیف نسبتاً جامعی ارائه کرده است: بقیع الغرقد را در شرق مدینه و خارج از حصار شهر، مجاور راهی که به باب بقیع

۱- «... آرامگاه حسن بن علی در سـمت راست مسیر، کمی به طرف بالا قرار دارد و روی آن نوشـته شـده است: این آرامگاه، حسن فرزنـد علی است که در کنـار مـادرش فاطمه علیها السـلام دفن گردیـده است.» نک: «وصف مکّه شـرّفها اللّه و عظمها و وصف المدینه الطیّبه کرّمها اللّه و وصف بیت المقدّس.» المبارک ما حوله، به اهتمام حمد الجاسـر، بر اساس نسـخه خطی ۴۰۴ اسکوریال، اسپانیا، مندرج در «مجلّهالعرب»، ریاض، شماره ۵/ ۶، ذوالقعده، ذوالحجّه ۱۳۹۳ ه. ق. و نیز نک: ورق ۵۰

۲- «در ابتـدای بقیع، گنبـد بزرگ ومرتفع و قدیمی قراردارد و دارای دو در است؛ یکی از آن دو، روزانه برای زیارت مردم از اهـل بقیـع رحمهم الله گشوده می گردد.» در «اخبـار مـدینه الرسول»، ص ۱۵۳، به اهتمام: صالـح محمد جمال، بر اساس نسـخه خطّی ۱۲۱۷ ه. ق. استنساخ ۹۷۵ ه. ق.، چاپ مکّه: ۱۳۶۶ ه. ق.

۳- چاپ بیروت، ۱۹۶۴ م.، دار صادر، دار بیروت.

مشهور بوده، دانسته است. از بنا و گنبدی که بر فراز قبر مالك بن انس ساخته شده بود، یاد کرده و آنگاه می نویسد:

مقابل قبر مالک: «قبر السّلاله الطّاهره ابراهیم ابن النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-، علیه قبّه بیضاء» (۱) قرار داشته است و «علی الیمین منها تربه ابن لعمر بن الخطّاب و بإزائه قبر عقیل بن أبی طالب رضی الله عنه و عبداللَّه بن جعفر طیّار رضی الله عنه. و بإزائهم روضه فیها أزواج النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و بإزائها روضه صغیره فیها ثلاثه من أولاد النّبی- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و یلیها روضه العبّاس ابن عبدالمطّلب و الحسن بن علیّ رضی اللَّه عنهما و هی قبّه مرتفعه فی الهواء علی مقربه من باب البقیع المذکور و عن یمین الخارج منه، و رأس الحسن إلی رجلی العبّاس رضی اللَّه عنهما و قبراهما مرتفعان عن الأرض متسعان مغشّیان بألواح ملصقه أبدَع الصاق، مرصّعه بصفائح الصُّفر و مکوکبه بمسامیره علی أبدع صفه و أجمل منظر و علی هذا الشکل قبر إبراهیم ابن النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-. و یلی هذه القبّه العباسیّه بیت ینسب لفاطمه بنت الرسول صلی الله علیه و آله و یعرف ببیت الحُزْن و فی آخر البقیع قبر عثمان و علیه قبّه صغیره مختصره و علی مقربه منه مشهد فاطمه ابنه أسد أمّ علی رضی اللَّه عنها و عن بنیها.»

و مشاهد هذا البقیع أکثر من أن تحصی لأنّه مدفن الجمهور الأعظم من الصحابه المهاجرین و الأنصار: رضی اللَّه عنهم أجمعین و علی قبر فاطمه المذکوره مکتوب: ما ضمّ قبر أحد کفاطمه بنت أسد رضی اللَّه عنها و عن بنیها». (۲)

۱- «آرامگاه پاک سرشت ابراهیم، فرزند پیامبر، که بر فراز آن گنبد سفیدی قرار دارد.»

۲- «آرامگاه های بقیع بسیارند؛ به طوری که خارج از حصر و شمارش اند؛ زیرا آنجا مدفن قسمت اعظم یاران پیامبر از مهاجرین و انصار رحمهم الله است. بر روی آرامگاه فاطمه نوشته شده است: مهمترین قبر موجود در بقیع قبر فاطمه علیها السلام و فرزندان او است.»

۵. ابن بطوطه متوفّای ۷۷۰/ ۷۷۹ ه. ق. در سال ۷۲۶ ه. ق. به قصد زیارت مکّه به مدینه سفر کرده و این شهر را توصیف کرده است. وی در باره بناهای قبرستان بقیع، چنین گفته است:

«روبروی قبر صفیّه، قبر ابوعبداللّٰه مالک بن انس است که گنبد مختصری هم دارد و در جلو آن قبر فرزند ارجمند پیغمبر: ابراهیم واقع شده که گنبد سپیدی دارد و در طرف راست آن، تربت عبدالرّحمن بن عمر بن خطّاب- معروف به ابی شحمه- و محاذی آن، قبور عقیل بن ابی طالب و عبداللّٰه بن جعفر واقع است و در محاذات این قبور، مقبره ای است که می گویند قبور زنان پیغمبر در آن قرار دارد و پس از آن، مقبره دیگری از آن عبّاس عموی پیغمبر و حسن بن علی است که گنبد بلند و محکمی دارد. این مقبره در دست راستِ دروازه بقیع واقع شده و قبر حسن در پائین پای عبّاس قرار دارد و هر دو قبر، بزرگ و مقداری از سطح زمین بالاتر می باشد و روی آنها را تخته سنگ هایی که با منتهای مهارت به وسیله صفحات زردرنگ ترصیع شده، پوشانده است. در انتهای قبرستان بقیع، قبر عثمان بن عفّان واقع است که گنبد بزرگی دارد و قبر فاطمه بنت اسد مادر علیّ بن ابی طالب در نزدیکی آن است». (۱) ۶. «نورالدّین علی بن احمد سمهودی» متوفّای ۹۱۱ ه. ق. در سال ۸۷۲ ه. ق.

قاهره را به سوی مدینه ترک کرد تا در آنجا رحل اقامت گزینند.

سمهودی مؤلّف کتاب مشهور و محققانه «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» است و شهر مدینه را در قرن ۹ هجرت، به استادی تمام وصف کرده و اطّلاعات جامعی در این خصوص در دسترس ما قرار داده است. در این کتاب وی مشاهدات عینی خود را توأم با نقد و بررسی آراء مورّخان مدینه در خصوص بناهای ساخته شده بر مقابر مشهور قبرستان بقیع، ذیل فصلی مستقل با «بیان المشاهد المعروفه الیوم بالبقیع» به رشته تحریر در آورده است. سمهودی می نویسد:

«.. قد ابتنی علیها مشاهد: منها مشهد ... المشهد المنسوب لعقیل بن

۱- سفرنامه ابن بطوطه، صص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ ترجمه فارسی، چاپ ۱۳۳۷ ش.

أبی طالب و أمّهات المؤمنين تحوی العباس ... و الحسن بن علیّ ... و عليهم قبّه شامخه فی الهواء. قال ابن النّجار: و هی كبيره عاليه قديمه البناء و عليها بابان يفتح أحدهما فی كلّ يوم. و قال المطری: بناها الخليفه الناصر أحمد بن المستضی ء و قبر العبّاس و قبر الحسن مرتفعان من الأرض متّسعان مغشّيان بألواح ملصقه أبدعَ الصاق مصفحه بصفائح الصُّفر مكوكبه بمسامير علی أبدع صفه و أجمل منظر ...» (۱) و در باره بنای قبر صفيّه می گويد:

«و هو بناء من حجاره قبّه عليه».

و بنای قبر عثمان بن عفان را چنين توصيف كرده است:

«و عليه قبه عاليه ابتناها اسامه بن سنان الصالحی احد امراء السلطان السعيد صلاح الدين يوسف بن ايوب فی سنه احدی و ستمائه». (۲) ۷. ميرزا حسين فراهانی در ميانه سال های ۱۳۰۲/ ۱۳۰۳ ه. ق. از قفقاز و استانبول به اسكندريّه و جدّه و مكّه و مدينه رفته و شرح مسافرتش را تحت عنوان «سفرنامه ميرزا حسين فراهانی» به رشته تحرير در آورده است.

وی در باره قبرستان بقيع آن ايّام كه موقعيّت قديمی و آثارش دستخوش حملات

۱- «آرامگاه هايی در آن ساخته شد؛ از جمله آرامگاه منسوب به عقيل فرزند ابوطالب و همسران پيامبر است. هم چنين آرامگاه عباس و حسن كه بر روی آن گنبد بلندی قرار دارد. ابن نجار گويد: اين گنبد مرتفع و قديمی، دارای دو در است كه يكی از آن دو، روزانه گشوده می شود ...» مطری گويد: «اين گنبد توسط خليفه الناصر احمد بن امستضی ساخته شد .... آرامگاه عباس و حسن وسيع و مرتفع تر از زمين اند و پوشيده از تخته چوب هايی كه به بهترين نحو به همديگر چسبانده شده و دارای لايه های مسی است كه با ميخ هايی به طرز جالبی ميخكوبی شده اند.» نك: وفاءالوفا، صص ۹۱۶- ۹۱۹، جزء سوم، اهتمام: محمّد محيی الدّين عبدالحميد، بيروت، ۱۳۹۳ ه. ق.

۲- «بر فراز آن گنبد بلندی قرار دارد كه توسط اسامه بن سنان صالحی، يكی از امرای سلطان سعيد صلاح الدين يوسف بن ايوب، به سال ۶۱۱ هجری بنا گرديد است.»

پیروان وهابیّان گردید، سخن می گوید و به تفصیل از قبور و بناهای ساخته شده بر آنها یاد می کند که نکات ارزشمندی را می توان در نثر مطوّل آن یافت:

«اوّل چهار نفر از ائمّه اثناعشر که در بقعه بزرگی که به طور هشت ضلعی ساخته شده واقعند و اندرون بقعه و گنبد آن سفیدکاری شده است. معلوم نیست که بنای بقعه از چه زمانی بوده است. در وسط همین بقعه متبرّکه در طاقنمای غربیِ آن، مقبره ای است که بر دیوارِ یک طرف آن ضریحی آهنی ساخته اند و می گویند قبر فاطمه زهرا علیها السلام است.

در بقعه مبارکه زینت دیگری وجود ندارد؛ مگر دو چلچراغ کوچک و چند شمعدان برنج. فرشِ زمینِ بقعه، حصیر است.

در جنوب بقعه ائمّه بقیع، بقعه ای است سفیدکاری شده و دارای ضریحی برنجی که قبور زینب، رقیّه و امّ کلثوم (بنات رسول اللَّه) در آن واقع است. در سمت جنوب شمالی بقعه بنات نبی، بقعه سفیدکاری شده ای با ضریح، وجود دارد و قریب به این بقعه، بقعه دیگر است سفیدکاری شده که ضریحی برنجی دارد و قبر عقیل بن ابی طالب است. قریب به این بقعه، بقعه دیگری است سفیدکاری شده که قبر عبداللَّه جعفر است. در کنار قبرستان بقیع در سمت شرقی، گنبد بزرگ سفیدکاری شده و تزئین شده ای با نقّاشی است که می گویند قبر عثمان بن عفّان است. در پشت قبرستان بقیع به فاصله کوچه ای ده ذرعی که قریب به دروازه شهر است، بقعه ای است سفیدکاری که عَمّات حضرت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله در آنجا مدفون اند.» (۱) ۸. نایب الصّدر شیرازی/ معصوم علیشاه (۱۲۷۰/ ۱۳۴۴ ه. ق.) از صوفی مشربان و صاحب منصبان فارس بود که به سیاحت، شوق خاصّی داشت. او از شوّال ۱۳۰۵ ه. ق.

به قصد زیارت قبله و سیاحت در حجاز و ایران و هند، عازم شبه جزیره شد و از این سفر گزارشی تحت عنوان «تحفهالحرمین و سعادهالدّارین» به شیوه سفرنامه نویسی رایج در سده گذشته به یادگار گزارد. وی در این کتاب، ضمن شرح و وصف مدینه ۱۳۰۵ ه. ق. از اماکن و مقابر این شهر عموماً و بقیع خصوصاً یادها کرده است که بعضی از نکات آن در

۱- سفرنامه میرزا حسین فراهانی. به کوشش: فرمانفرمائیان، بر اساس نسخه خطّی کتابخانه ملّی ایران، صص ۲۸۱- ۲۸۹

میان کتاب های مشابه عربی استثنایی است. (۱) او از وضعیّت عمومی بناهای بقیع در ۱۳۰۵ ه. ق. اظهار تأسّف کرده که مدّت هاست این اماکن، مرمّت نشده و مقامات محلّی ترک و عرب از اقداماتی که ایرانیان در این خصوص به آن مصمّم بودند، ممانعت به عمل می آوردند. نقل می کند:

«عبدالحسین امین التّجار شیرازی ساکن بمبئی» می خواست مختصر مرمّتی در بقاع متبرّک انجام دهد که جز با پرداخت رشوه های زیاد (به اصطلاح آن زمان: تعارف!) میسر نشد. حتی تلاش های وزیر اعظم دولت ایران: امین السّلطان جهت بازسازی بُقاع، بی نتیجه ماند. (۲) به هر حال در توصیف قبرستان از تعابیری همچون: «عبرت انگیز» و «گورستان وحشت آمیز» استفاده شده است؛ زیرا «اطرافش باغات نخلیات بسیار و بساتین [وجود دارد] که متّصل می شود به احد و از یک طرف به قبا.» می گوید:

«برای حصار بقیع دو در نصب نموده اند؛ یکی محاذات بقعه متبرّک ائمّه و غالباً مسدود است و دیگر به دروازه شهر نزدیک است. سنگ بقاع قبرستان بقیع و نیز سایر بُقاعِ اطراف مدینه مشرّفه را این شخص به نظم درآورده است. در بالای هر بقعه، اسم صاحب بقعه را منظوماً بر سنگ تراشیده اند. بر سر در بقیع، قصیده ای طولانی به زبان تُرکی نوشته اند که به بیت آخر آن که سال تعمیر و نام سلطان و ناظم را معلوم می کند، اکتفا می شود:

شفیع أوله ساکه عزت بقاده و تاریخ بقیع ایتدی معلّی بنای شه محمود

(سنه ۱۲۲۳) (۳) نایب الصّدر، بقعه ائمّه بقیع را در یک ضریح وصف می کند و از آثاری که بر دیوار

۱- «تحفهالحرمین و سعادهالدّارین»، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۶ ه. ق. رقمی، ۴۰۲ ص. و نیز همین کتاب به شیوه افست، تهران ۱۳۶۲/ ۱۹۸۴، انتشارات بابک.

۲- همان، ص ۲۱۲

۳- همان، صص ۲۲۶ و ۲۲۷.

داخلی بقعه مانند شاه نشین ضریح و پرده وجود داشته است، می گوید و ابراز می کند که جناب صدیقه طاهره علیها السلام در همین مکان مدفون هستند و این کلمات و چند شعر ترکی بر سر در این بقعه و دیگر نقاط آن نقش است:

«هذا قبه حضره عبّاس و أهل البیت رضی اللّه عنهم».

یاپلوب قبر پاک عمّ نبی أهل بیت ایله قیلدی استیناس پادشاه جهانه یاور اوله سید النّاس حضره و عبّاس (۱) وی در باره دیگر بناهای بقیع می گوید:

«بقعه بنات الرّسول هم آنجاست و اسامی همه را بر سردر نوشته اند. آن تعداد از زوجات آن حضرت هم که در مدینه وفات یافته اند، در یک بقعه می باشند. بر سردرِ بقعه ابراهیم ابن النّبی چند شعر ترکی وجود دارد که یک مصرع آن فارسی است که اینگونه نقل می شود:

«شهزاده سلطان رسل ابراهیم»

جناب عقیل هم بقعه دارند. دو قبّه متّصل به یکدیگر یکی از مالک بن انس و دیگری از نافع است.

در آخر قبرستان بقیع که سابقاً جزو قبرستان است، جناب موسی بن عمران بوده و به اتّفاقِ ذوالنّورین (۲) آثاری به اسم دارند. سابقاً دیوار بقیع، این ناحیه را به دو قسمت تقسیم کرده بود؛ بعد از تعمیر، دیوار را برداشته و محوّطه آن سوی دیوار را جزء بقیع نموده اند.

در قبّه عثمان قبّه ای است که بر سر درش این کلمه نوشته شده است:

«هذه قبه حضره حلیمه السعدیّه رضی اللّه عنها.»

در آخر بقیع به سمت باغات که دو کوچه وجود دارد، دو قبّه نزدیک به هم به چشم می خورد. بر سردرِ یکی که مؤخّر است، نوشته شده:

۱- تحفهالحرمین و سعادهالدّارین، ص ۲۲۷.

۲- ظاهراً منظور، عثمان بن عفّان است.

«هذا قبه سعید الخدری.» و به تُرکی دو بیت بر سنگ نقش است.

قبّه مقدّم متعلّق است به حضرت طاهره مطهّره فاطمه بنت اسد.

از طرف دست راست در هنگام خروج از بقیع، بقعه ای است که می گویند عمّات نبی در آن دفن شده اند. در وقت دخول از دروازه جنایز به دست چپ صحن و قبّه با روح بزرگی است که می گویند از جناب اسماعیل ابن امام جعفر الصادق علیه السلام است.

بعد از زیارت ائمّه بقیع و جناب عبداللّه سلام اللّه علیهم بسیار متأسّف و متألّم بودم که صنمی قریش باید چراغ و بناهای رفیع داشته باشند؛ امّا جناب بتول و سبط رسول و پدر بزرگوارش در شب چراغی نداشته باشند و آثار کهنه و بنای مختصری داشته باشند.

افٍّ لک یا دهر!»

۹. علی بن موسی یکی از نویسندگان عثمانی است که در نیمه اوّل سده ۱۴ ه. ق.

در مدینه بسر می برده است، در رساله ای به نام «وصف المدینه المنوّره» (۱) توصیفی کامل از بافت شهر مدینه در سال ۱۳۰۰/ ۱۳۰۳ ه. ق. ارائه داده است. در این رساله پیرامون چگونگی بقاع بقیع و آثار بجای مانده از زمان های گذشته می نویسد:

«ثمّ من شرقی البقیع قبّتین احداهما فیها مرقد الصحابی الجلیل سیّدنا أبی سعید الخدری الأنصاری و بجانبها قبّه سیّدتنا فاطمه بنت أسد.»

آنگاه به وصف بنای بقعه اهل بیت پرداخته، می نویسد:

در سمت قِبلی مسجد ابی بن کعب:

«قبّه آل البیت العظام و هی أکبر القباب عنه عتبه بابها الشامی فسقیه یدفن فیها بعض الساده العلویه و عند بابها الغربی طاجن فیه مدافن لبعض أمراء المدینه المنوره من أشراف بنی حسین.» (۲)

۱- به اهتمام عبید مدنی، بر اساس نسخه خطّی شماره ۳۱۶۹۰ و ۱۶۴۴. تاریخ دارالکتب المصریّه، چاپ دارالیمامه للبحث و الترجمه و النشر، ریاض، ۱۳۹۲ ه. ق.

۲- «گنبد خاندان پیامبر بزرگترین گنبدها است. در آستانه شمالی اش آرامگاه بعضی از سادات علوی و در آستانه غربی اش مدفن بعضی از بزرگان مدینه منوره از اشراف بنی حسین است.»

وی تصریح می کند: بر فراز کلیّه قبور ازواج النبی: «حملهم سبغه فی قبه واحده».

به همین سان از گنبد و بناهای ساخته شده بر قبور عقیل، سفیان بن حارث و عبداللَّه بن جعفر و مالک بن انس، نافع، عثمان بن مظعون و عبدالرّحمن بن عوف می گوید. «علی بن موسی» در باره مقبره عثمان بن عفّان می نگارد:

«و فی آخر البقیع الشریف من جهه الشرقیّه قبّه عظیمه دون قبه آل البیت الجسامه و فیها مرقد ذی النّورین سیّدنا عثمان بن عفان ...». (۱) ۱۰. «محمّد لبیب بک بَتَنُونی» متوفّای ۱۳۵۷ ه. ق. از ادباء مصر، در اوائل نیمه اول سده قرن ۱۴ هجرت، در سال ۱۳۲۷ ه. ق. در معیّت «عبّاس حلمی پاشا ثانی خدیو مصر» (۱۸۷۴/ ۱۹۱۴ م.) حجاز را سیاحت نمود و گزارش سفر خود را از مصر تا حجاز، به رشته تحریر در آورد.

وی در سفرنامه اش: «الرّحله الحجازیّه» (۲) به استادی شهر مدینه را شناسانده است؛ به نحوی که حتّی «فرید وجدی» پژوهنده مشهور مصر در «دائرهالمعارف القرن العشرین» ج ۸، ص ۵۲۸/ ۵۲۹، ذیل کلمه مدینه، ضمن استناد به گفته های او کتابش را به تجلیل ستوده است.

«محمّد لبیب بک» در کتاب خود ضمن توصیف احوال و تاریخ و آثار مدینه و مدنی ها، مشاهدات خود را از قبرستان بقیع به نگارش در آورده است و تصریح می کند:

«کان بالبقیع قباب کثیره.» (۳) تفصیل این بیان را در صفحه ۲۰۶ کتابش چنین می خوانیم:

۱- «در انتهای بقیع از طرف مشرق، گنبد عظیمی، کوچکتر از گنبد خاندان پیامبر، واقع است که در آن آرامگاه عثمان بن عفان می باشد.»

۲- «الرّحله الحجازیّه، لولی النعم الحاج عبّاس حلمی باشا الثانی خدیو مصر»، مطبعه مدرسه والده عبّاس الأوّل، چاپ اوّل ۱۳۲۸ ه. ق. چاپ دوم، مطبعه الجمالیّه، مصر، ۱۳۲۹ ه. ق.

۳- همان، ص ۲۲۵

«ثمّ قصد زیاره البقیع و هو مقبره المدینه فابتدأ بزیاره قبّه سیّدنا عثمان بن عفّان و هی فی الشرق ثمّ قبّه سیّدنا الإمام مالك و هی فی وسطها ثمّ قبّه سیّدنا إبراهیم ابن النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- ثمّ قبه زوجات الرسول علیهنّ رضوان اللَّه ثمّ قبه سیدنا العباس و سیدنا الحسن بن علی فی الزاویه القبله الغربیه بالبقیع و هی أفخم القباب الموجوده به. و مقصوره سیدنا الحسن فیها فخیمه جداً و هی من النحاس المنقوش بالکتابه الفارسیه و أظنّ أنّها من عمل الشیعه الفارسیین». (۱) «محمّد لبیب بک» در سیاحتنامه اش، عکسی از قبرستان بقیع سال ۱۳۲۷ ه. ق. تهیّه کرده که به خوبی نمایشگر موقعیّت و شکل آثار بُقاع و بناهای متبرّک بقیع در آن سنواتِ دور می باشد. این تصویر، به علّت منحصربه فردبودن و عدم دسترسی به منابع مشابه، برای همه مدینه شناسان از ارزش زیادی برخوردار است. نک: پیکره ۱- ۱

۱۱. «ابراهیم رفعت پاشا» (۱۲۷۳/ ۱۳۵۳ ه. ق.) نویسنده و پژوهنده مصری است که در خلال سال های ۱۳۱۸/ ۱۳۲۵ ه. ق. «امیرالحج و قومندان حرس المحمل» مصریان را عهده دار بود. وی گزارش سفرهای پرصعوبت خود را در سال های مذکور، جمع آوری و آن را با نام «مرآةالحرمین» (۲) منتشر نمود.

اطّلاعات تاریخی و اسلامی وی که از مصاحبت با دانش پژوهان ازهر، پربار شده بود، در کتاب وی تجلّی یافته و به سیاحتنامه اش جامعیّتی خاص بخشیده است.

«ابراهیم رفعت پاشا» ذیل عنوان «مقابر المدینه» به تفصیل از آثار و تاریخ قبرستان

۱- «سپس به قصد زیارت بقیع، که گورستان مدینه است، روانه شد. ابتدا آرامگاه عثمان بن عفان، که در مشرق است، به چشم می خورد. سپس آرامگاه امام مالك که در وسط بقیع است. پس از آن، گنبد ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن، گنبد همسران پیامبر رضوان اللَّه علیهنّ اجمعین، سپس گنبد عباس و حسن در منتهی الیه قسمت غربی بقیع، که عظیم ترین گنبدهای بقیع است، قرار دارد. آرامگاه حسن بسیار عالی و مجلّل و از مس با خط فارسی تزیین شده است. گمان می کنم این کار، از ساخت شیعیان فارسی زبان باشد.»

۲- قاهره، ۱۳۴۴، دارالکتب المصریّه، ۲ جلد.

بقیع، با دقّت و رعایت اختصار، یادها کرده است. از جمله در باره بقاع بقیع می نویسد:

«و العباس و الحسن بن علی و من ذکرناه معه تجمعهم واحده هی أعلی القباب التی هنالک کقبه ابراهیم و قبّه عثمان التی بناها السلطان محمود سنه ۱۲۳۳ ه. ق. وقبّه الزوجات و قبه اسماعیل بن جعفر الصادق و قبه الإمام أبی عبداللَّه مالک بن انس الأصبحی إمام دارالهجره و قبّه نافع شیخ القراء.» (۱) «ابراهیم رفعت پاشا» از این آثار در سال ۱۳۲۱ ه. ق. دو عکس بسیار باارزش و منحصر به فرد تهیّه کرده است که به خوبی موقعیّت بناهای بقیع را قبل از ویرانی نشان می دهد. (۲)

۱/ پ: محو آثار بقیع

اشاره

گفتیم که آثار و بناهای بقیع، به صورت یک سنّت مداوم، مورد مراقبت امراء مدینه قرار می گرفت و برای توده مردم، امری عادی بود. تزیین و نوسازی همیشگی این آثار، از عادات پسندیده ای بود که در میان مسلمانان، تعظیم شعائر دینی تلقّی می شد.

از این جهت که بگذریم، در خصوص «وجود این بُقاع و تزیین و نوسازی آنها»، نظر صِرف دینی و استنباط حرمت یا استحباب، کراهت یا جواز، همواره مورد بحث و مناقشه میان مفتیان مذاهب اسلامی قرار داشت.

در این وادی گسترده که ظاهراً کم اهمیّت ولی جنجال برانگیز و در مقوله تعصّبات، امری پیچیده بود، دسترسی به منابع یکدست، که حکم قاطعی بتوان از آن استخراج نمود و آن را عمومیت بخشید، غیرممکن بود. از اینرو در آغاز سده چهاردهم هجرت و در

۱- «عباس و حسن و کسانی که قبلًا همراه ایشان نام بردیم، زیر یکی از بلندترین گنبدهای بقیع اند؛ همچون گنبد ابراهیم و عثمان، به سال ۱۲۳۳ ق. سلطان محمود آن را بنا کرد و نیز گنبد همسران پیامبر و گنبد اسماعیل بن جعفر الصادق و گنبد امام ابو عبداللَّه مالک بن انس اصبحی در مقابل دارالهجره و گنبد نافع شیخ القراء می باشد.»

۲- مرآه الحرمین، تصاویر: ۱۷۰ و ۱۷۱، ج ۱، ص ۴۲۶ و نیز به پیکره های ۲- ۱؛ ۳- ۱ و ۴- ۱ در همین کتاب.

آستانه جنگ جهانی اوّل، آثار دو قبرستان «بقیع» (در مدینه) و «معلاه» (در مکّه) از جهتی، نخستین و مهمترین محلّ تعارض حوادث سیاسیِ نجدی ها و مالًا ضدعثمانی و ضدّ شریفان حجاز و از سوی دیگر نقطه عطفی در حفظ سنن و آداب مسلمانان نسبت به آنچه که حفظ شعائر دینی می شمردند، محسوب می شد؛ به نحوی که نه مانع خشونت های دینی/ سیاسی نجدیان شد و نه معلوم می داشت آیا چنین آثاری از سنّت برخاسته است که عثمانی ها بر آن تأکیدها داشتند؟ یا سنّتی برخاسته از قدمت چنین آثاری است که نجدیان را به معارضه با آن مطمئن نموده بود.

به عقیده حقیر، رواج بناسازی بر قبور مسلمانان، بیش از آنچه از سنن ملل تازه مسلمان نشئت می گرفت، بر شیوه زندگی ساده مسلمانان صدر اسلام مطابق نبود و آنقدر که از اشرافیّت عرب در سده های اقتدار سیاسی خلافت بغداد شکل گرفته بود، از معنویّت ذاتی توحید اسلام مُلهم نبود.

از سوی دیگر بناسازی مجلّل بر قبور اهل بیت و دیگر مشاهیر اسلام، آنقدر که از برخورد تعصّبات پیروان مختلف مذاهب اسلامی نضج گرفته بود، به شیوه زندگی کاملًا روحانی اهل بیت استنادی نداشت؛ در عین حال اگر کثرت و ازدحام زائران، ضرورت بنایی را بر قبور بزرگان اسلام ایجاب می کرده، توده های مردم مسلمانِ آگاه و ناآگاه، آن را عملی خلاف دستورات دینی تلقّی نمی نمودند و قصد شرکی در دل نمی پروراندند.

نهایتاً ظهور تمدّن اسلامی با ترکیبی از عناصر زنده تمدّن های باستانی، زمینه ساز پذیرش آثاری گردید که اگر هم در مبادی اوّلیّه اسلام نسبت به آن رغبتی نبوده است، ولی میل و قدرت معنوی اسلام در وحدت بخشیدن به همه عناصر زنده تمدّن ها، آن رغبت ها یا عدم رغبت ها را تحت تأثیر خود قرار می داده است.

از این مقدّمه و تحلیل کلّی روند تاریخی که بگذریم، بی مناسبت نخواهد بود که نگرشی غیرتحلیلی به بعضی از منابع اوّلیّه حدیث و سنّت بیندازیم و مواردی را که به بحث حاضر مربوط است، یادآور پژوهندگان شویم. این که گفتیم: «نگرشی غیرتحلیلی»، برای آن است که طرح و بررسی این مبحث در چهارچوب آیات و اخبار و رابطه ای که با توحید در دو قلمروی کلام و عرفان پیدا می کند، مدّنظر مؤلّف حقیر در این کتاب نیست

و توانِ قلمی در این خصوص ندارد:

۱. نسائی از سلیمان بن موسی به نقل از جابر روایت می کند:

«نَهَی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أَنْ یُبْنَی علی القبر أَوْ یزادَ علیه أَوْ یُجَصَّصَ» زاد سلیمان بن موسی: «أَوْ یُكْتب علیه». (۱) در همان مأخذ به نقل از جابر آمده است:

«نهی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عن تقصیص القبور أو یُبْنَی علیها أو یجلس علیها أحد». (۲) جلال الدّین سیوطی ضمن شرح احادیث مذكور به گفته عراقی استناد جسته كه:

«قال العراقی یحتمل أنّ المراد مطلق الكتابه كتابه اسم صاحب القبر علیه أو تاریخ وفاته أو المراد كتاب شی ء من القرآن و أسماء اللَّه تعالی للتبرک لإحتمال یوطأ أو یسقط علی الأرض فیصیر تحت الأرجل». (۳) در همان مأخذ از ابوزبیر به نقل از جابر آمده است:

«نهی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عن تجصیص القبور». (۴)

۱- «گفت رسول اللَّه ساختن روی قبر و یا افزودن چیزی روی آن و یا گچ كاری قبر را تحریم كردند. سلیمان بن موسی این عبارت را نیز افزود: «و یا این كه چیزی روی قبر نوشته شود.» «سنن»، جزء ۴، ص ۸۶، كتاب ۲۱، «الجنائز»، باب ۹۶/ ۹۹، چاپ بیروت، المكتبه العلمیّه.

۲- «پیامبر گرامی گچ كاری قبرها و یا ساختن و یا نشستن روی آن ها را تحریم كردند.»

۳- «عراقی گوید: منظور از تحریم نوشتن، احتمال دارد هر نوع نوشتنی باشد؛ مانند نوشتن نام مرده یا تاریخ وفاتش و یا منظور نوشتن چیزی از قرآن و نام بردن نام های خداوند- عزّوجلّ- جهت تبرّک باشد؛ زیرا احتمال زیر با قرار گرفتن و یا لگد كوب شدن آن می رود.»

۴- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله گچ كاری قبرها را تحریم كردند.»

همان مأخذ از ابوالْهَيَّاج حديث مى كند:

«قال على رضى اللَّه عنه أ لا أبعثك على ما بعثنى عليه رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم-؟ لا تدعنَّ قبراً مشرفاً إلّا سوَّيته و لا صوره فى بيت إلا طَمَسْتَهَا». (۱) ابن ماجه به نقل از جابر گويد:

«نهى رسول اللَّه عن تجصيص القبور» و «نهى رسول اللَّه أن يكتب على القبر شئ ٌ». (۲) و به نقل از ابوسعيد مى خوانيم:

«إنّ النبىّ نهى أن يُبنى على القبر».

«حاكم» پس از ذكر گفته هاى جابر از مسلم، به صراحت در باره سنديّت حديث مى نويسد:

«هذه الأسانيد صحيحه و ليس العمل عليها فإنّ ائمه المسلمين من الشرق الغرب مكتوب على قبورهم و هو عمل أخذ به الخلف عن السلف». (۳) امام شافعى به لزوم تسويه قبور نظر داده است (۴) كه «خطيب شربينى» در «مغنى

۱- «على عليه السلام مى فرمايند: تو را به هيچ كارى وا نمى دارم كه پيامبر گرامى صلى الله عليه و آله مرا به آن واداشته است، قبرى را كه از روى زمين مرتفع تر است، هم سطح كن و هيچ عكسى را در منزل ها رها مكن مگر اين كه آن را محو نمايى.»

۲- «گفت: پيامبرخدا صلى الله عليه و آله گچ كارى قبرها و يا نوشتن چيزى روى آن ها را تحريم كردند.» «سنن»، ج ۱، ص ۴۹۸، حديث ۱۵۶۲/ ۱۵۶۴، چاپ دارالفكر، اهتمام: محمّد فؤاد عبدالباقى، كتاب الجنائز، باب ۴۳

۳- «اين اسناد و مدارك صحيح و معتبر است، ليكن به آن عمل نشده است؛ زيرا ائمه مسلمين، از شرق تا غرب، به روى قبرهاى آنان مطالبى نوشته شده است و اين كار از پيشينيان به جاى مانده است.» «المستدرك على الصحيحين فى الحديث»، ج ۱، كتاب الجنائز، ص ۳۷۰، چاپ دارالفكر، بيروت ۱۹۷۸ م.

۴- «الأم»، ج ۱، ص ۲۷۳، به اهتمام محمّد زهرى البحار، دارالمعرفه، بيروت ۱۹۷۲ م.

المحتـاج» به مکروه بودن گچکاری و انـدود قبر و نوشـتن و حکّاکی بر سـنگ قبر و ساختن سایبان و بنا باور آورده است؛ (۱) ولی «حافظ ابن قیّم جوزی» معتقد است:

«و لم یکن من هدیه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- تعلیه القبور و لا بناؤها بآجر و لا بحجر و لبن و لا تشییدها و لا تطیینها و لا بناء القباب علیها فکلّ هـذا بدعه مکروهه مخالفه لهدیه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم-». (۲) ۲. شیخ طوسی به نقل از علی بن جعفر نقل می کند:

«قال: سألت أباالحسن موسی علیه السلام عن البناء علی القبر و الجلوس علیه هل یصلح؟ قال: لا یصلح البناء علیه و لا الجلوس و لا تجصیصه و لا تطیینه». (۳) و به روایت از یونس بن یعقوب می خوانیم:

«قال: لما رجع ابوالحسن موسی علیه السلام من بغداد و مضی الی المدینه ماتت ابنه له بفید فدفنها و امر بعض موالیه أن یجصص قبرها و یکتب علی لوح اسمها و یجعله فی القبر». (۴) شیخ الطّائفه در جمع بندی این مستندات نظر می دهد:

«فالوجه فی هذه الرّوایه رفع الحظر عن فعل ذلک و ضرب من الرخصه لأنّ

۱- مغنی المحتاج، ج ۱، ص ۳۵۲/ ۳۵۳

۲- «بالا بردن دیواره قبرها و یا ساختمان آن ها با آجر و سنگ و خشت و یا گل مالی آن ها و یا ایجاد کننده بر روی آن ها، از رهنمودهای رسول اللّه صلی الله علیه و آله نبوده است. تمام این اعمال بدعت مکروه، مخالف تعلیمات و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله است.» «زادالمعاد فی هدی خیر العباد»، ج ۱، ص ۱۴۶، چاپ شیخ حسن محمد مسعودی، ۱۹۷۳ م. نیز نک: حافظ احمد بن حسین بیهقی، «السُّنن الکبری»، ج ۳، کتاب الجنائز، ص ۴۱۰، چاپ: دارالفکر، بیروت.

۳- «گفت: از ابو الحسن موسی علیه السلام درباره ساختن قبرها و نشستن روی آن ها پرسیدم آیا جایز است یا خیر؟ فرمودند: ساختن قبرها، نشستن روی آن ها، گچ کاری و گِل مالی آن ها شایسته نیست.» الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، جزء الأوّل، ص ۲۱۷، ابواب الجنائز، باب النهی عن تجصیص القبر و تطیینه.

۴- «گفت: هنگامی که ابو الحسن موسی علیه السلام از بغداد مراجعت نمود و به طرف مدینه حرکت کرد، یکی از دخترانش بدرود حیات گفت. پس او را دفن کرد و عده ای از غلامان خود را امر نمود قبرش را گچ کاری نمایند و نامش را بر روی سنگی بنویسند و آن را در قبر قرار دهند.»

الراویه الأولی وردت مورد الکراهه دون الحظر». (۱) کلینی به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند:

«لاـ تطیّنـوا القبر من غیر طینه» و «إنّ النـبیّ نهی أن یزاد علی القبـر تراب لم یخرج منه». (۲) آنگاه به حـدیث یونس بن یعقوب اشاره می کند. (۳) علّامه حلّی معتقد است:

«و یکره تجصیص القبر و هو فتوی علمائنا». (۴)

۱ – ۱/ پ: وهّابیان نجد و محو آثار بقیع

با مراجعه به کتاب های «تاریخ نجد الحدیث» و «الفتوحات الإسلامیّه» (۵) و «قلب جزیره العرب» و «صقر الجزیره» (۶) و «عنوان المجد» (۷) معلوم می شود که پس از انتشار گرایش های دینیِ «محمّد بن عبدالوهّاب بن سلیمان تمیمی نجدی» (۱۱۱۵/ ۱۲۰۶ ه. ق.) در شبه جزیره عرب، قدرتمندان بعضی از مناطق جزیره، به او گرویدند؛ که مهمترین

۱- «اشاره هایی که در این روایت شده، منتفی کردن ممنوعیت وارده درباره عمل یاد شده بالا است و نوعی اجازه دادن است؛ زیرا روایت اوّلی کراهت را موجب گردیده، نه ممنوعیت را.»

۲- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله افزودن هر گونه خاکی بر روی قبر، که از خود گور خارج نگردد، تحریم کردند.»

۳- «الفروع من الکافی»، ج ۳، ص ۲۰۱، کتاب الجنائز، باب «تطیین القبر و تجصیصه»، چاپ: دار صعب، بیروت ۱۴۰۱ ه. ق.

۴- «گچ کاری قبرها عملی است مکروه و این فتوای علمای مذهب ما است.» «منتهی المطلب فی تحقیق المذهب»، چاپ ۱۳۲۱ ه. ق. همچنین نک: «المعتبر»، محقّق اوّل، چاپ ۱۳۱۸ ه. ق. و نیز: محقق، «مختصر نافع»، به اهتمام: محمّدتقی دانش پژوه، ص ۱۷، بنگاه ترجمه و نشـر کتاب، ۱۳۴۲ ش. و در باره تجویز بنا بر قبور ائمّه، نک: «مرآه العقول»، مجلسـی، چاپ سـنگی و شـیخ طوسی، «النهایه»

۵- ج ۲، ص ۱۵۶

۶- ج ۱، ص ۵۲

۷- ج ۱، ص ۴۹

آنها «محمّد بن سعود» امیر منطقه الدرعیه بود.

محمّدبن سعود (درگذشته ۱۱۷۹ ه. ق.) در سال ۱۱۵۷ با هیئت اعزامی «شیخ محمّد ابن عبدالوهاب» در «درعیه» مذاکره نمود و با وی پیمان بست که در راه اصلاحات دینی بر شیوه و مشرب وی صمیمانه بکوشد.

این پیوستگی و احترام و عقیده، بعدها در فرزندان و جانشینان «محمّد بن سعود» یعنی عبدالعزیز و سعود ادامه یافت؛ تا آنجا که توانستند سرزمین نجد را یک پارچه تحت سیطره مشرب «وهّابی» در آورند.

«عبداللّٰه بن سعود» متوفّای ۱۲۳۴ ه. ق. پس از درگذشت عبدالعزیز، امیر نجد شد و با نیروهای عثمانی به نبردهای پراکنده و سختی پرداخت و در حملات خود به دو شهر مدینه و مکّه، بناها و آثار بقیع و معلاه مکّه را مورد حمله قرار داد و ضمن تخریب، اشیاء قیمتی و موقوفات بقاع مشهور را به یغما برد.

بر اساس کتاب های «مصر فی القرن التاسع عشر» (۱) و «عجائب الآثار فی التراجم و الأخبار» (۲) معلوم می گردد:

وهّابیان در سال ۱۲۲۱ ه. ق. با «شریف غالب» و نیروهای او در حجاز به شدّت مبارزه کردند و او را واداشتند تا بسیاری از بناهای قبرستان بقیع را خراب کند و وادارش نمودند تا از مراسم دینی که در عقیده آنان شرک و کفر بود، جلوگیری نماید.

چنین وقایعی که با نارضایتی عدّه ای از مردم حجاز توأم بود، «سلطان محمّدعلی پاشا» را مصمّم ساخت تا دستور جنگ با وهّابیان را صادر نماید. این جنگ در ۱۸ رجب ۱۲۳۳ ه. ق. به سود «محمّدعلی پاشا» و شکست عبداللّٰه بن سعود انجامید و او را پس از دستگیری روانه مصر نمودند؛ در حالی که مقدار زیادی از جواهرات و آثار قدیمی حجره و مقبره پیامبر را همراه داشت. محمّدعلی پاشا طبق مذاکراتی که با سلطان عثمانی به عمل آورده بود، عبداللّٰه و همراهانش را با گنجینه مذکور روانه استانبول کرد. در این شهر سلطان عثمانی بدون هیچ درنگی دستور داد تا عبداللّٰه بن سعود و تمامی همراهانش

۱- نوشته ادوارد جوان، ترجمه محمّد سعود. مصر ۱۹۳۱ ه. ق.

۲- نوشته عبدالرّحمن بن حسن جبرتی، ج ۴، صص ۲۹۰ و ۲۹۹، چاپ ۱۳۹۷ ه. ق.

را اعدام نمایند!

این امر به سقوط نهضت وهّابیان در جزیرهالعرب منجر نشد و اولاد و بستگان ابن سعود در نجد و حجاز از هیچ کوششی برای استقرار حکومتی سنّتی و بر اساس تعابیر دینی «محمّدبن عبدالوهّاب» دریغ نورزیدند.

ضعف و سستی روزافزون دولت هاشمی در حجاز که از پاشیدگی تدریجی نظام فرمانروایان عثمانی و مبارزات گسترده وهّابیان حاصل شده بود، با تسلّط جهانی سیاست های اروپایی در خاورمیانه همراه شد و زمینه مستحکمی برای روی کارآمدن سعودی ها در جزیرهالعرب فراهم گردید. به سال ۱۳۴۳ ه. ق. در پی تسلّط ملک عبدالعزیز بر دولت هاشمی ها در حجاز، مکّه به عنوان پایتخت آل سعود برگزیده شد و حکومت سعودی بر اساس مذهب حنفی و فتاوی ابن تیمیّه و محمّد بن عبدالوهّاب بر نجد و حجاز استقرار یافت و در سال ۱۳۵۱ ه. ق. «المملکه العربیّه السعودیّه» تولّد یافت.

پس از این سیطره سیاسی و استقرار وهّابیان، قبرستان بقیع که از دیرزمان مورد تهاجم های پراکنده قرار گرفته بود، یکباره و یکپارچه مسطّح شد و کلیّه بناها و گنبدها محو شد و آداب و زیارت زائران، تحت کنترل و مراقبت مُفتیان عربستان درآمد. (۱) نک: پیکره های ۵- ۱؛ ۶- ۱؛ ۷- ۱

۱- فؤاد حمزه، «البلاد العربیّه السعودیّه». نیز: فرید ابن عزّالدین، «آل سعود فی التاریخ»..: «ابن سعود سیّد نجد و ملک حجاز». و: ابن تیمیَّه، «مجموعه فتاوی»، ۵ جلد، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۰ م.

فصل دوم؛ مقابر اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

در فصل قبل گفتیم که مقابر اهل بیت در بقیع، به صورت بقعه ای مرتفع، مشهور همه مسلمانان و به نام «بقعه اهل بیت النّبی» مورد توجّه و زیارت مردم بود. آخرین بنای این بقعه از آثار «مجدالملک وزیر برکیارق بن ملکشاه سلجوقی» بود که در طول تاریخ تنها با مرمّت هایی پابرجا مانده بود؛ تا این که «سعودی ها» بنا را تخریب کردند و قبور آن، هم سطح زمین های مجاور قرار گرفت.

در این بقعه، عبّاس بن عبدالمطلب، حسن بن علی، علی بن حسین، محمّد بن علی و جعفر بن محمّد علیهم السلام به خاک سپرده شده اند. مورّخان تنها در مورد مزار فاطمه بنت محمّد صلی الله علیه و آله در این مکان و محلّی بنام بیت الحزن یا مسجد فاطمه که به بنای اصلی بقعه متّصل بوده، به تردید اظهار نظرهایی کرده اند.

الف: مقبره عبّاس بن عبدالمطلب

وی از شخصیّت های بزرگ قریش و ۲ یا ۳ سال از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بزرگتر بود.

مادرش نُتَیْله بنت خباب بود. (۱) او به عنوان یکی از مسؤولان حفظ کعبه (سقایت و عمارت) پیوند خاصّی با

۱- ابن حزم، «جمهره انساب العرب»، ص ۱۵، ۳۰۱، اهتمام: هارون. ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، ج ۱۵، ص ۱۳۲. نیز نک: زبیربن بکار، «الإصابه فی تمییز الصّحابه» ج ۲، ص ۲۷۱

قریشیان داشت. از این رو با آن که با پیامبر در مذاکره عقبه دوم شرکت کرده بود، از آشکار کردن ایمانش به اسلام ابا می ورزید. (۱) پس از هجرت مسلمانان از مکّه به مدینه، عبّاس در میان قریشیان مکّی ماند و در سال دوم با اکراه و به تدبیر و سیاست، در صف مشرکین به نبرد بدر تن داد. (۲) در اسناد زیادی در منابع اسلامی از این اکراه و ایمان درونی و باطنی عبّاس بن عبدالمطلب به اسلام، یاد شده است؛ که از جمله دلائل پژوهندگانی است که معتقدند عبّاس قبل از هجرت مسلمانان، اسلام را پذیرا شده بود. (۳) پس از شکست بدریان بت پرست، عبّاس بن عبدالمطلب به اسارت مسلمانان در آمد؛ ولی پیامبر او را به اعتبار توجّهی که به درون عبّاس داشت، در مقابل فدیه آزاد کرد. (۴) عبّاس با اعتقادی که به اسلام آورده بود، بار دیگر به میان قریشیان مکّه باز گشت تا بتواند از نفوذ و اقتدار خود استفاده نماید و فعّالیّت های قریشیان را علیه مسلمانان به پیامبر گزارش دهد. (۵)

۱- ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، ابن اسحاق، ج ۲، ص ۸۱ به نقل از کعب بن مالک. نیز: یعقوبی، «تاریخ»، ج ۲، ص ۳۹۷، «آمدن انصار به مکّه»، ترجمه فارسی. همچنین: ابن کثیر، «السّیره النّبویّه»، جزء ثانی، ص ۱۹۶ به نقل از جابر. در باره سقایت نک: قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج ۷، ص ۹۱. نیز: واحدی، «اسباب النّزول.»

۲- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، ج ۵، ص ۱۲۳. و: «الإصابه فی تمییز الصّحابه»، ج ۲، ص ۲۷۱ که «شهد بدرا مع المشرکین مکرها.»

۳- ابن اسحاق، «السّیره النّبویّه» ج ۲، ص ۲۰۱ به نقل از عکرمه، ابورافع. و روایت: عبّاس بن عبداللّه بن معبد به نقل از ابن عبّاس. نیز نک: واقعه الحجاج بن علاط.

۴- ابن حبان، «الثقات» جزء ۱، ص ۱۶۸، «السنه الثانیه من الهجره». نیز: حاکم، «المستدرک» به نقل از ابن عمر. نیز نک: ابن کثیر، «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۴۶۲، چاپ مصر به نقل از عبّاس بن عبداللّه بن مَعْبَدَ. همچنین: ابن عبدالبرّ قرطبی، «الإستیعاب فی اسماء الأصحاب»، ج ۳، ص ۹۴ به روایت از ابن السراج. و نیز: علی بن ابراهیم قمی، «تفسیر قمی»، سوره انفال. و: واحدی، «اسباب النزول» به نقل از عبداللّه بن عبّاس، ص ۱۶۱. و نیز نک: طبرسی، «تفسیر مجمع البیان»، ذیل آیه «ما کان لنبی أن یکون له أسری.»

۵- خیرالدّین زرکلی، «الأعلام، قاموس تراجم» ج ۲، صص ۲، ۴۰۶ و ۴۱۶. ابن اسحاق، «السّیره النّبویّه»، ج ۳، ص ۳۵۹، ۳۶۰، «امر الحاج بن علاط السلمی.»

در این که عبّاس چه هنگام، ایمانش را آشکار ساخت، مبدءهای تاریخی متفاوتی ذکر شده است؛ ولی آنچه مسلّم است، او از مهاجرین اسلام نیز به شمار می آید. نتیجتاً باید آشکارسازی اسلامش قبل از فتح مکّه باشد. (۱) بهر حال نخستین بار، ایمان عبّاس در نبرد حنین و هوازن به وضوح آشکار گشت و در آیه های ۲۵ تا ۲۷ سوره توبه، این ثابت قدمی صحابه مورد تقدیر قرار گرفت:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ. (۲) پس از این، عبّاس ابن عبدالمطلب در صدر یاران پیامبر مورد توجّه مسلمانان و عنایت خاصّ پیامبر قرار گرفت؛ تا آنجا که ابوسفیان بن حارث گفت:

«کان العباس أعظم النّاس عهد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و الصحابه یعترفون للعباس بفضله و یشاور منه و یأخذون رأیه» (۳)

۱- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب»، جزء ۳، ص ۹۴، هامش «الإصابه». و: ابن حجر عسقلانی، «الإصابه» جزء ۲، ص ۲۷۱. نیز: یعقوبی، «تاریخ»، ص ۴۰۱، جزء ۲. ابن هشام، «السیرغ النّبویّه»، ج ۲، ص ۱۱۴، «ذکر المهاجرین الی المدینه». همچنین: متّقی هندی، «کنزالعمال»، جزء ۱، ص ۲۹، ص ۱۳۲ به نقل از ابن شهاب ص ۳۵ از علی ابن ابی طالب. نیز نک: «تاریخ»، ص ۴۰۱، جزء ۲. ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۱۱۴، «ذکر المهاجرین الی المدینه». متّقی هندی، «کنزالعمال»، جزء ۱، ص ۲۹، ص ۱۳۲ به نقل از ابن شهاب ص ۳۵ به روایت از علیّ ابن ابی طالب.

۲- «خداوند شما مسلمانان را در مواقع سخت و دشوار یاری کرد و نیز در جنگ صفین که فریفته و مغرور بسیاریِ لشکر شدید و حال آن که آن لشکرِ زیاد، اصلًا به کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد تاآن که همه رو به فرار نهادید. درباره نبرد حنین نک: «تاریخ یعقوبی»، ص ۴۲۳ واحمدبن حنبل، «مسند»، ج ۱، ص ۲۰۷ به نقل از عبّاس بن عبدالمطلب. نیز حافظ ابن مَرْدوَیْه، «التفسیر الکبیر» به نقل از عکرمه. همچنین علی بن ابراهیم قمی، «تفسیر قمی»، ذیل آیه و ابن هشام و ابن اسحاق، «السیره النبویه»، ج ۴، ص ۸۵ به نقل از جابربن عبداللَّه. نیز نک: سیوطی، «الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور»، ج ۳، ص ۲۲۶؛ ابوحیان اندلسی، «تفسیر البحر المحیط»، ج ۵، ص ۲۴؛ قرطبی اندلسی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج ۸، ص ۱۰۰؛ برهان الدّین بقاعی «نظم الدرر فی تناسب الآیات و السُّور»، ج ۸، ص ۴۲۴ و ابن حبان، «الثّقات»، ج ۲، ص ۶۷

۳- «عباس از بزرگترین مردان دوران پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بود و صحابه پیامبر زیرکی و صداقت وی را قبول داشتند. در کارها با او مشورت ونظرش را تأیید می کردند.» نک: ابن حجر عسقلانی، «الإصابه»، ج ۲، ص ۲۷۱

و همگان گفته اند که پیامبر در باره اش می گفت:

«من آذی عَمّی فقد آذانی» (۱) او هنگام تدفین پیامبر، از زمره خاصّان بیت رسول بود. (۲) پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، در سقیفه بنی ساعده شرکت نجست و از زمره صحابه ای بود که از بیعت سرباز زد. (۳) در ایّام خلافت راشدین، از احترام خاصّ خلفا برخوردار بود و به تصریح «زرکلی»:

«و کان إذا مرّ بعمر فی أیام خلافته ترجل عمر إجلاله و کذلک عثمان». (۴) و بدین اعتبار و فضل و مقام بود که همه صحابه در نماز استسقا به او اقتدا کردند. (۵)

۱- «کسی که عمویم را آزار دهد، مرا آزار داده است.» در خصوص دیگر جملاتی که در فضایل عبّاس ثبت شده است، نک: ترمذی، «الجامع الصّحیح» ج ۵، ص ۳۱۷. به نقل از عبدالمطّلب بن ربیعه و ابوالبختری به روایت از علی بن ابی طالب. نیز نک: ابوداود، «سنن» ج ۲، ص ۱۱۵؛ مسلم، «صحیح»، «فی تعجیل الزّکاه»، شرح نووی و همچنین: ابن ماجه، «سنن» ج ۱، ص ۶۳ به نقل از عبداللّه بن عمر. نیز متّقی هندی، «کنزالعمال»، ج ۱۶، صص ۱۱۸ و ۱۳۶

۲- احمد، «مسند»، حدیث ۳۵۸ به نقل از سعید بن مسیّب. ابن هشام، «السّیرهالنبویّه»، ج ۴، صص ۳۰۴ و ۳۱۴؛ حافظ نورالدّین هیثمی، «مجمع الزوائد»، ج ۶، صص ۱۸۰ و ۱۸۲

۳- مسعودی، «مروج الذّهب»، ج ۲، صص ۳۰۷، ۳۵۲؛ ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه»، ج ۱، ص ۱۷؛ ابوالفداء، «المختصر فی اخبار البشر»، ج ۱، ص ۱۵۶؛ یعقوبی، «تاریخ»، صص ۵۲۴، ۵۲۶

۴- «در دوران خلافت عمر، اگر از آن حوالی عبور می کرد، عمر به منظور احترام به وی، از اسب پیاده می شد. هم چنین عثمان چنین کاری را انجام می داد.»، «الاعلام»، ج ۴، ص ۳۵؛ نیز نک: ابن عبدالبر، «الإستیعاب»، ج ۳، ص ۱۰۰ به نقل از ابن شهاب، هامش: الإصابه.

۵- امام بخاری، «صحیح»، حدیث ۳۷۱۰، «فضائل الصحابه» به نقل از انس بن مالک. نیز: متّقی هندی، «کنزالعمال»، ج ۱۶، ص ۱۲۰؛ ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری، شرح صحیح البخاری»، ج ۲، ص ۴۹۴ به نقل از ابن عبّاس. عینی، «عمدهالقاری». نیز نک: شعرهای حسان بن ثابت به نقل از ابن عبدالبر، «الإستیعاب»، ج ۳، ص ۹۸

عبّاس، بر سر توسعه مسجد در زمان عمر بن خطّاب با این خلیفه اختلاف پیدا کرد و قضاوت نهایی «ابی بن کعب» که منجر به تأیید رأی عبّاس گردید، موقعیّت او را در میان صحابه استحکام بیشتری بخشید. (۱) او در سال ۳۳ هجرت در مدینه درگذشت و خلیفه سوم: عثمان بر او نماز گزارد و عبداللَّه بن عبّاس وی را در قبرستان بقیع به خاک سپرد.

سمهودی به نقل از ابوغسان روایت می کند که:

«دفن العباس بن عبدالمطّلب عند قبر فاطمه بنت أسد بنی هاشم فی أوّل مقابر بنی هاشم التی فی دار عقیل». (۲)

ب: مقبره امام حسن بن علی

امام حسن مجتبی فرزنـد فاطمه دختر پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله در سال سوم هجرت در مدینه متولّد شد و از همان اوان کودکی مورد لطف و عنایت پدربزرگ خود محمّد صـلی الله علیه و آله قرار گرفت. پس از شهادت پدرش علیّ بن ابی طالب به امامت منصوب شـد و به مدت ۶ ماه در منصب خلافت بر مسـلمانان حکومت رانـد. عاقبت جنگی را که معاویه علیه او آغاز کرده بود، با انعقاد پیمان صلحی به پایان رساند؛ ولی امویان به مفاد آن نیز عمل نکردند.

امام حسن علیه السلام از اهل بیت پیامبر محسوب می شد و عامّه و خاصّه در مناقب و فضائلش مستنداتی ذکر کرده اند. (۳) او دومین امام معصوم شیعیان است که در سال ۵۰ ه. ق. به تحریک معاویه توسط

۱- احمد، «مسند»، ج ۱، ص ۲۱۰ به نقل از عبداللَّه بن عبّاس. نیز: متّقی هندی، «کنزالعمال»، ج ۱۶، ص ۱۲۰ به نقل از سعیدبن مسیب.

۲- «وفاء الوفا»، ج ۳، ص ۹۱۰

۳- سـبط ابن جوزی «تذکرهالخواص»، ص ۱۷۶، چاپ: مؤسّـسه اهل البیت، بیروت ۱۹۸۱ م. و ابن شـهرآشوب، «مناقب آل ابی طالب»، ج ۴، ص ۲۱

همسرش: جعده بنت الأشعث مسموم شد و به شهادت رسید. (۱) پس از وفات، اهل بیت مصمّم بودند بنا به وصیّتش (ادفنونی عند ابی) وی را در جوار مقبره پیامبر به خاک بسپارند؛ ولی با مخالفت و ممانعت شدید امویان روبرو شدند.

ابن سعد و واقدی در «الطّبقات الکبری» در این خصوص نوشته اند:

«فأراد الحسین أن یدفنه فی حجره رسول اللّٰه فقامت بنو أمیّه و مروان بن حکم و سعید بن عاص و کان والیاً علی المدینه فمنعوه و قامت بنوهاشم لتقاتلهم.» (۲) امویان با گفتن این شعار که: «و اللّٰه لا یدفن ابن علی مع رسول اللّٰه و یدفن عثمان حش کوکب» (۳) پرده از کینه های دیرینه برداشتند. عاقبهالأمر بنی هاشم، امام حسن علیه السلام را در گورستان بقیع به خاک سپردند. (۴)

پ: مقبره امام علی بن حسین، زین العابدین

مشهور به امام سجّاد، ابوالأئمّه امام چهارم شیعیان، مادرش دختر یزدگرد پادشاه ساسانی بود که تنها بازمانده فرزند ذکور حسین بن علی علیه السلام است. بیماریش باعث شد که در واقعه کربلا سلاح به دست نگیرد و با دیگر اسیران به شام برده شد. پس از بازگشت به مدینه، بار دیگر به دستور «عبدالملک اموی» دستگیر و به شام آورده شد.

۱- همچنین نک: ابن قتیبه دینوری، «الإمامه و السّیاسه»، ص ۱۶۳، چاپ مصر، ۱۹۶۹ م. و نیز: شیخ مفید، «الإرشاد»، ص ۱۷۲

۲- «حسین می خواست او را در حجره رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله دفن نماید، لیکن بنی امیه و مروان بن حکم و سعید ابن عاص، که والی مدینه بودند، مانع این کار شدند و بنی هاشم برای پیکار با آنان برخاستند.»

۳- «سوگند به خدا اجازه نمی دهیم فرزند علی همراه رسول اللّٰه دفن شود در حالی که عثمان در حش کوکب مدفون است.»

۴- سمهودی، «الوفا بما یجب لحضره المصطفی»، ص ۱۳۸؛ رسائل فی تاریخ المدینه. نیز: ابوالفرج، «مقاتل الطالبیین»، ص ۷۴؛ سبط ابن جوزی، «تذکرهالخواص» صص ۱۹۲ و ۱۹۳

آنگاه چون به مدینه بازگردانده شد، گوشه عزلت پیشه کرد و به عبادت و سجود، روزگار گذراند.

مجموعه ای از نیایش هایش تحت عنوان «صحیفه سجادیّه» در تاریخ حیات معنوی مسلمانان بجای ماند. عاقبت پس از ۳۵ سال امامت، در حوالی سال های ۹۲/ ۹۵ ه. ق.

توسّط امویان مسموم شد و درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. (۱)

ت: مقبره محمّد باقر بن علی

معصوم پنجم شیعیان: ابوجعفر، مادرش امّ عبداللّه بنت حسن بن حسن بن علی بود در سال ۵۷ ه. ق. به دنیا آمد. و در سال ۱۱۴/ ۱۱۷ ه. ق. درگذشت و بنا به وصیّتش در قبرستان بقیع کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد.

در زمان حیات امام محمّد باقر علیه السلام مدینه روزهای آرامی داشت و از اینرو توانست از این فرصت در نشر معارف اهل بیت علیهم السلام بهره گیرد و رجال زیادی را در حدیث و تفسیر و الهیّات تربیت نماید. (۲)

ث: مقبره امام جعفر بن محمّد صادق

کنیه اش ابوعبداللّه ملقّب به صادق، مادرش «امّ فروه» بنت قاسم بن محمّد بن ابی بکر بود که در سال ۸۳ ه. ق. در توطئه ای که منصور عبّاسی تدارک دیده بود، مسموم شد و به شهادت رسید.

در میانه سال های سقوط امویان و روی کارآمدن عبّاسیان که زمینه بخشِ آرامش مدینه بود، آن امام حدّاکثر بهره را در تکمیل و تدوین معارف دین انجام داد.

۱- ابونعیم، «حلیهالأولیاء»؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری» ج ۵، ص ۲۱۱؛ الطّبقه الثانیه من التّابعین، چاپ دار صادر، بیروت؛ سبط ابن جوری، «تذکرهالخواص»، صص ۲۹۱ و ۲۹۹؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، ج ۷، ص ۳۰۴، ترجمه ۵۲۰

۲- «رجال کشّی» و «الفهرست شیخ طوسی». همچنین: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۹، ص ۳۰۵، ترجمه ۵۸۰؛ شیخ مفید، «الإرشاد»، صص ۲۴۵، ۲۵۳؛ ابن شهرآشوب، «مناقب»، ج ۴، ص ۲۱۰

محدّثان و شخصیّت های علمی و مشهور زمانش، به گِردش حلقه می زدند. در مناقب و فضائل آن حضرت، منابع عامه و خاصه متفق النّظرند.

عاقبت بر اثر مراقبت و محدودیّت های شدیدی که از طرف خلیفه عباسی بر زندگیش اعمال شده بود، گوشه عزلت اختیار کرد؛ تا این که اوراق زندگی سراسر روحانیش به پایان رسید و در کنار پدر و جدّش در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (۱)

ج: بیت الأحزان، خانه اندوه ها

ابن سعد در «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۴۰ و ابونعیم در «حلیهالأولیاء» ج ۲، ص ۴۳ به نقل از محمّدبن علی بن حسین در باره تأثیر روحی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام می گویند:

«ما رأیت فاطمه ضاحکه بعد رسول اللّه صلی الله علیه و آله.»

ابن شهرآشوب متوفّای ۵۸۸ ه. ق. در کتاب خود سندی را به اطمینان ثبت کرده است که:

فاطمه بنت رسول اللّه: «ما زالت بعد أبیها معصبه الرأس ناحله الجسم منهده الرکن باکیه العین محترمه القلب یغشی علیها ساعه بعد ساعه و تقول لولدیها: أین أبوکما الذین کان یکرمکما و یحملکما مرّه بعد مرّه؟ أین أبوکما الذی کان أشد النّاس شفقه علیکما فلا یدعکما تمشیان علی الأرض؟ و لا أراه یفتح هذا الباب أبداً و لا یحملکما علی عاتقه کما لم یزل یفعل بکما ثمّ مرضت و سامکثت أربعین لیله.» (۲)

۱- «اثبات الوصیّه»، ص ۱۴۲. «فصول المهمّه»، ص ۲۰۴؛ ابونعیم، «حلیهالاولیاء»؛ یعقوبی، «تاریخ»، ج ۳، ص ۱۱۹؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»؛ سبط ابن جوزی، «تذکرهالخواص»، ص ۳۰۷

۲- «پس از مرگ پدر گرامی اش، همچنان سرش را بسته بود، لاغر اندام، غمناک، چشمانی گریان و قلبی سوزان داشت و ساعت به ساعت غش می کرد و به دو فرزندش می فرمود: پدرتان کجاست که به شما احترام می گذاشت و شما را به دوش می گرفت؟ پدرتان کجاست که بیش از همه به شما مهربانی می کرد و اجازه نمی داد روی زمین راه روید! دیگر هرگز او را نخواهم دید که این در را بگشاید و مانند همیشه شما را بر دوش گیرد. سپس مریض شد و فقط چهل روز زنده ماند.» «المناقب آل ابی طالب»، ج ۳، ص ۳۴۲

این تأثّر و حزن تا پایان عمر، همراهش بود و از این رو بود که می خواست وفاتش را به سکوت برگزار کنند. او به زمانه اش رضایت نداشت که وصیّت کرد شبانه دفن شود:

«أن لا یعلم إذا ماتت، أبوبکر و لا عمر و لا یصلیا علیها. قال: فدفنها علی لیلا و لم یعلمها بذلک». (۱) مؤلّف کتاب با مراجعه به منابع تاریخی و روایتی، تردیدی ندارد که فاطمه علیها السلام در ایّام کوتاه حیاتش پس از رحلت پدر، به طور مکرّر حزن و تأثّر شدید خود را در میان جمع، اهل خانه و بر مزار فاطمه بنت اسد یا حمزه بن عبدالمطلب و مرقد پیامبر و یا در خانه محقّرش در سمت شمالی قبرستان بقیع از خود بروز داده و آن را آشکار کرده است.

البتّه در مورد خانه ای که به نام او در قسمت شمالی بقعه ای که بعداً در بقیع، مدفن اهل بیت شده است، گزارش های روشنی در دست ندارم؛ ولی با توجّه به گفته سمهودی از «مجدالدّین فیروزآبادی» که البتّه اینجانب در کتابش «المغانم المطابه» آن را نیافتم، معلوم می شود که فاطمه در محلّ مذکور خانه ای داشته و یا در آنجا خانه ای بوده که به آن رفت وآمد می کرده است. امّا این که خانه از آن چه کسی بوده، بر من معلوم نشد. همینقدر می دانم که در محدوده خانه های بنی هاشم جای داشته است. فیروزآبادی می گوید:

«و موضع تربته یعرف ببیت الأحزان. یقال أنه البیت الذی أوت إلیه فاطمه رضی اللّه تعالی عنها و التزمت الحزن فیه بعد وفاه أبیها

۱- «این که ابوبکر و عمر بر جنازه فاطمه نماز نگزارده اند، دانسته نشده است، گفت: علی علیه السلام شبانه او را دفن نمود و به آن ها اطلاع نداد.» به نقل از ابن عبّاس.

سیّدالمرسلین- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم-». (۱) سمهودی می افزاید:

«و المشهور ببیت الحزن انما هو الموضع المعروف بمسجد فاطمه فی قبله مشهد الحسن و العباس» (۲) بر این اساس مکان مزبور- که بدان بیت الحزن نیز می گفتند- خانه ای بود که فاطمه در آنجا در سوک پدرش می گریست و بعدها تبدیل به مقبره او و آنگاه مسجد فاطمه علیها السلام شده است.

ظاهراً در این سیر تاریخی بنا، چندین مجهول داریم. آن خانه از آنِ چه کسی بوده است؟ آیا مقبره فاطمه همان جاست؟ چرا و چگونه آنجا مسجدی بنام فاطمه و محل مشهور سوگواری او- با نام بیت الحزن یا بیت الأحزان- گردیده و شهرت خاص و عام یافته است؟

همه این ها سؤال هایی است که مؤلّف حقیر، به پاسخ آنها ره نیافت.

به هر حال عدم دسترسی به مستندات تاریخی نمی تواند دلیلی بر عدم صحّت چنین مکانی در بافت مدینه سده اوّل اسلام گردد. همه مورّخان مدینه بی آن که اسناد تاریخی چنین پرسش هایی را ارائه دهند، از بیت الحزن به عنوان یکی از اماکن زیارتی مدنی ها و از بقاع دیدنی زائران مدینه یادها کرده اند:

ابن جبیر- سیّاح مسلمان- که در قرن ششم هجری، مدینه را دیده است، از خانه فاطمه در مجاورت قبه عبّاس بن عبدالمطلب که به بیت الحزن شهرت داشته، یاد کرده

۱- «مدفنش به نام خانه اندوه؛ «بیت الاحزان» معروف است. گفته می شود: آنجا همان منزلی است که حضرت فاطمه علیها السلام پس از رحلت پدر گرامی اش با غم و اندوه خانه نشین شد.»

۲- «آنچه به نام خانه اندوه معروف است، در واقع همان مسجد حضرت فاطمه علیها السلام است که رو به روی آن آرامگاه حسن و عباس است.» وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، ج ۲، ص ۹۱۸

می نویسد:

«و یلی القبّه العباسیّه ببیت لفاطمه بنت الرّسول- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و یعرف بیت الحزن.» (۱) اگر مانند بسیاری از مورّخان و راویان حدیث، مدفن فاطمه را در بقیع ندانیم، نمی توانیم این شهرت را که او در بقیع مدفون شده است، بی اساس بخوانیم. پس باید رابطه ای بین خانه فاطمه یا به شهرت دیگر: بیت الحزن با مدفن فاطمه وجود داشته باشد.

ممکن است حقیقی بودن چنین خانه ای، بسیاری را به اشتباه انداخته است که گمان کنند آنجا مقبره فاطمه است؛ هم خانه غم اوست و هم آرامگاهش!

بازگردیم به سیّاحانی که از این خانه یادی کرده اند:

میرزا حسین فراهانی می گوید:

«در پشت گنبد ائمّه بقیع، بقعه کوچکی است که بیت الأحزان فاطمه زهرا علیها السلام است و ضریح کوچکی از آهن در این بقعه است.» (۲) «علی بن موسی» نیز در کتابش آشکارا بنایی را در سمت شمالی بقعه ائمّه وصف می کند که آن:

«... قبّه لا شی ء فیها و تعرف بقعه الأحزان لا یزورها إلّا الشیعه من الأعجام و غیرهم فی زمن الموسم». (۳) نایب الصّدر شیرازی در ۱۳۰۵/ ۱۳۰۶ ه. ق. بنای قبه را دیده و آن را در سفرنامه اش چنین وصف کرده است:

«... و دیگر شیخ احمد احسائی در مقابل بیت الأحزان متّصل به دیوار بقعه حضرت حسن مدفون شده است.» و در بقعه ائمّه بقیع «می گویند جناب صدیقه طاهره مدفون

۱- «پس از آرامگاه عباس، خانه فاطمه دختر گرامی رسول اللَّه صلی الله علیه و آله است که به خانه اندوه معروف می باشد.»

۲- سفرنامه: صص ۲۸۳ و ۲۸۶

۳- وصف المدینه المنوّره، ص ۱۱

هستند؛ چنانکه در بیت الأحزان هم احتمال داده اند.» (۱) «ابراهیم رفعت پاشا» صریحاً ضمن وصف آثار بقیع می نویسد:

«و هناک قبه تسمی قبه الحزن یقال أنّها فی البیت الذی آوت إلیه بنت النبی و التزمت الحزن فیه بعد وفاه أبیها.» (۲) بر این اساس بیت الأحزانی که در یک قرن پیش مورد زیارت ایرانیان شیعی مذهب بوده، همان مکان و محلّی است که در مجاورت جنوبی قبور اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است.

این نشانه با آنچه در چند دهه اخیر، مشهور زائران است، تفاوت اساسی دارد.

مکان فعلی به صورت زمین مسطّح و با آثاری از اساس بنا، در سمت شرقی قبرستان بقیع و خارج از آن جای دارد. از این مکان، هیچ ذکری در مأخذی مستند از قرون گذشته، به دست مؤلّف حقیر نرسیده است.

«مرحوم سیّد مصطفی عطّار» که پس از ۹۰ سال زندگی در مدینه به سال ۱۳۹۸ ه. ق. از دار دنیا رفت، در سال قبل از مرگش با توجّه به سوابق و شناسایی او از مدینه به مؤلّف گفت:

«تحقیقات زیادی انجام دادم و آنچه می توان به عنوان بیت الأحزان خواند، همان محلّ مجاور قبور اهل بیت علیهم السلام در بقیع می باشد.»

۱- «گنبدی به نام گنبد اندوه وجود دارد. گفته می شود این گنبد در همان منزلی است که دختر پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت پدرش به آنجا عزیمت کرد و با غم و اندوه در آن خانه نشین شد. تحفهالحرمین، ص ۲۲۸

۲- مرآهالحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶

فصل سوّم؛ مقابر فرزندان پیامبر

الف: مقبره زینب

زینب بزرگترین دختر محمّد صلی الله علیه و آله بود که قبل از بعثت، از خدیجه دختر خویلد متولّد گردید. (۱) به تقویم مرسوم، زینب سی سال قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله متولّد شد و در جوانی با «ابوالعاص ابن ربیع» ازدواج نمود. (۲) ربیع یکی از پسران «عبدالعزی بن عبد شمس» بود.

«ابوالعاص»:

«صهْرُ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-. زوّجه النّبی- علیه السّلام- ابنته الکبری» (۳) به استثنای «مرزبانی» در «معجم الشعرا»، ص ۳۳۲ که جزم دارد ابوالعاص، نامش قاسم بوده، دیگران نام او را لقیط دانسته اند.

ابوالعاص فردی متموّل و در تجارت، امین بود و از رجال مکّه به شمار می آمد.

۱- دیار بکری، «تاریخ الخمیس»، ج ۱، ص ۲۷۳؛ محبّ الدین طبری، «السّمط الثمین فی مناقب امّهات المؤمنین»، ص ۱۵۷؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۸، ص ۳۰؛ ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، ج ۱، ص ۲۰۶

۲- ابن عبدالبر، «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۳۰۶؛ نیز نک: ابن اسحاق، غزوه بدرالکبری.

۳- ابن حزم، «جمهره انساب العرب»، ص ۷۷، «و هؤلا بنو عبدالعزّی بن عبد شمس.»

مادرش هاله خواهر خدیجه بود که پس از ازدواج با دخترخاله اش زینب، مورد عنایت محمّد صلی الله علیه و آله قرار گرفت؛ ولی پس از نبوّت، زینب به اسلام گروید و همسرش در شرک باقی ماند. (۱) پس از هجرت مسلمانان از مکّه به مدینه، زینب نزد همسر، در طائف بماند؛ تا این که ابوالعاص با مشرکان مکّه در بدر به نبرد با مسلمانان تن داد. (۲) ابن اسحاق گفته است:

چون ابوالعاص به اسارت مسلمانان در آمد، برای آزادیش تقاضای فدیه شد. او مالی در دست نداشت و زینب- همسرش- که از اسارت ابوالعاص آگاهی یافته بود، گلوبندی را که مادرش به او هدیه داده بود، برای مسلمانان فرستاد. پیامبر با دیدن گلوبند خدیجه، متأثّر و رقّتی شدید در دلش پدیدار گشت. ابوالعاص را رها ساخت و در عوض، طلاق دخترش را از ابوالعاص خواست که او نیز موافقت کرد.

پس از جدایی، زینب به مدینه مهاجرت کرد و به پدر پیوست. (۳) در سال ۶ ه. ق. زیدبن حارثه با هفتاد نفر از مسلمانان، عزم نبردی را در منطقه العیص نمود. در میانه راه گروهی از مکّیان- از جمله ابوالعاص بن الربیع- به اسارت در آمدند. (۴) ابوالعاص شب وارد مدینه شد و به خانه زینب پناه برد. زینب نیز او را پناه داد.

صبح هنگام که پیامبر از خانه خارج شد و مسلمانان تکبیرگویان به گرد او رو آوردند تا نماز صبح را بجای آورند، زینب در صفِ زنان یا مدخل خانه، فریاد بر آورد:

«ای مردم! من به ابوالعاص بن الربیع پناه دادم».

۱- ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۳۰۴، به نقل از ابن اسحاق.

۲- یعقوبی، «تاریخ»، ج ۱، ص ۴۰۱

۳- ابن عبدالبر، «الإستیعاب»، ج ۴، ص ۳۱۲؛ ابن اسحاق، «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۳۰۸، «خروج زینب الی المدینه»؛ سهیلی، «الرّوض الأنف»، ذیل: «خروج زینب الی المدینه»؛ نیز نک: «دائرهالمعارف الإسلامیّه»، ج ۱۱، ص ۳۲ و «تاریخ یعقوبی» ج ۱، ص ۴۰۱

۴- برهان الدّین حلبی، «السّیره الحلبیّه»، ج ۳، «سریّه زید بن حارثه الی العیص». نیز ابن حبان، «الثقات» ج ۱، ص ۲۸۴، «السنه السادسه، سریّه زید الی الطرف و العیص».

پیامبر چون نماز را سلام گفت، خطاب به یاران خود فرمود:

«أیّها النّاس! هل سمعتم ما سمعت؟ قالوا: نعم! قال: أمّا و الّذی نفس محمّد بیده، ماعلمت شی ء من ذلک حتی سمعت ماسمعتم. أنه یجیر علی المسلمین أدناهم ثمّ انصرف رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- فدخل علی ابنته.

فقال: أی بنیّه! أکرمی مثواه وَ لا- یخلُصنّ إلیک، فانّک لا- یحلّین له». (۱) پس از گفتگو با ربیع، او مسلمان شد؛ ولی چون اموالی از مشرکان به امانت نزد او واگذارده بودند، حاضر به پس ندادنِ آنها به صاحبانش نشد. پیامبر او را واداشت تا مسلمانی خود را پنهان سازد؛ به مکّه بازگردد؛ سپرده های مردم (مشرکان) را تحویل دهد و حساب ها را تصفیه کند و آنگاه از مکّه به مدینه هجرت نماید. (۲) ابوالعاص به مکّه بازگشت. اموال امانتی را به قریشیان بازگرداند؛ حساب هایشان را تصفیه نمود و چون از این کار فارغ آمد، مشرکان را خطاب کرد و گفت:

«یا معشر! هل بقی لأحد منکم مال لم یأخذه؟ قالوا: جزاک اللّه خیراً. فقد وجدناک وفیّاً کریماً. قال: فإنّی أشهد أن لا إله إلّا اللّه و أشهد أن محمّداً عبده و رسوله. واللّه ما منعنی من الإسلام أ لا- تخوف أن تظنّوا إنّی آکل أموالکم فلما أداها اللّه عزّوجلّ إلیکم أسلمتُ». (۳)

۱- «ای مردم، آیا آنچه که من شنیده ام شما نیز شنیده اید؟» گفتند: آری. فرمود: سوگند به آن کسی که جان محمد در دست اوست، کاری را انجام نداده ام که مستحق شنیدن چنین خبرهایی باشیم. اوست که به فریاد تمام مسلمین می رسد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به منظور دیدن دخترش روانه منزل او شد و فرمود: دخترم! قدمش را گرامی بدار و ... نک: ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، همان مأخذ، ابن اسحاق به نقل از یزید بن رومان.

۲- احمد زینی دحلان، «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۱۴۶، هامش «السّیره الحلبیّه»؛ نیز ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، به نقل از ابن اسحاق و او از عبداللّه بن ابی بکر، ج ۲، ص ۳۱۳؛ ابن کثیر، «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۵۲؛ «انسان العیون»، ج ۳، ص ۲۰۰؛ «امتاع الاسماع»، ص ۲۶۵

۳- «ای مردم آیا کسی از شما باقی مانده است که پولش را نگرفته باشد؟» مردم گفتند: خداوند به شما پاداش نیک عطا فرماید. ما تو را وفادار و بخشنده یافتیم. فرمود: «أشهد أن لا إله إلّا اللّه، و أشهد أنّ محمّداً عَبدُهُ و رسوله»، به خدا سوگند، مرا از اسلام چیزی باز نداشته است، مگر ترس از این که گمان برید اموال شما را خورده باشم و چون خداوند عزّ و جلّ اموال شما را ادا نمود، راحت شدم.» نک: ابن عبدالبر، «الإستیعاب فی أسماء الأصحاب»، ج ۴، ص ۱۲۸

پس از ترک مکّه و هجرت به مدینه، ابوالعاص به زندگی زناشویی خود با دختر پیامبر بازگشت.

ترمذی گفته است:

«پیامبر میان آن دو به سنّت اسلام، عقد جدید نمود.» (۱) ولی عکرمه به نقل از ابن عبّاس گفته است:

«ردَّ النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- ابنته زینب علی أبی العاص بن الربیع بعد ست سنین بالنکاح الأوّل و لم یحدث نکاحا». (۲) حدیث «ابن عبّاس» اگر چه از نظر اسناد معتبر خوانده شده است، ولی با توجّه به آیه «لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لا تنکحوا المشرکین»، (۳) عمل فقها و اجماع علماء، حدیث عمروبن شعیب تأیید می شود؛ ولو آن که در سلسله حدیث عمرو، حجّاج بن ارکاه قرار دارد که به تدلیس مشهور است. بررسی دقیق این ابهام، در حیطه معلومات مؤلّف کتاب نیست. (۴) آنچه مسلّم است، زینب در حالی که هنوز پدرش در قید حیات بود، از دنیا رفت و

۱- سنن الجامع الصّحیح، ج ۲، ص ۳۰۵، کتاب النّکاح، باب «ما جاء فی الزّوجین المشرکین یُسْلِمُ أحدهما» به نقل از عمروبن شُعَیْب، حدیث ۱۱۵۱. نیز نک: ابن ماجه، «سنن المصطفی» و بیهقی، «سنن الکبری»، ج ۷، ص ۱۸۷

۲- همچنین نک: بیهقی، «السّنن الکبری»، ج ۷، ص ۱۸۷؛ ابوداود، «سنن»، جزء ۲، ص ۲۷۲؛ محمّدبن عمر. حسن بن علی به نقل از ابن عبّاس.

۳- بقره: ۲۲۱

۴- «در خصوص نگرش مسأله از نظر فقها، نک: ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری- شرح صحیح البخاری»، ج ۹، ص ۴۲۳ که به جمع بین دو حدیث تمایل نشان داده است. نیز نک: شیخ طوسی، «الإستبصار»، ج ۳، ص ۱۷۸، کتاب نکاح، «باب تحریم نکاح الکوافر»؛ همچنین: «الفقه علی المذاهب الأربعه» ج ۲، ص ۱۹۹

پیامبر بر جنازه اش نماز گزارد و در مجاورت دو خواهر دیگرش: رقیّه و امّ کلثوم در بقیع به خاک سپرده شد. (۱)

ب: مقبره امّ کلثوم

ابن اسحاق تردید دارد که آیا همسر امّ کلثوم، عتبه بن ابی لهب بوده یا برادرش عتیبه بن ابی لهب؟ (۲) آنچه مسلّم است، دو پسر ابولهب، همسران دو تن از دختران پیامبر- امّ کلثوم و رقیّه- بودند.

سهیلی در «الرّوض الأنف» تردید ابن اسحاق را نابجا دانسته، جزم دارد:

«کانت رقیّه بنت رسول اللَّه صلی الله علیه و آله تحت عتبه أبی لهب و أمّ کلثوم تحت عتیبه» (۳) گفتنی است «ابن عبدالبر» (۴) همسر امّ کلثوم را عتبه و «محسن امین» (۵) همسر او را عتیبه دانسته است.

ابولهب و همسرش امّ جمیل، پس از اسلام، با محمّد صلی الله علیه و آله قطع رابطه کردند و نسبت به او کینه و دشمنی ورزیدند و عاقبت آیاتِ: «تبّت یدا ابی لهب و تبّ ... و امرائه حماله الحطب» در قرآن پیامبر نقش بست و منجر به آن شد که آنان دو پسر خود را تحت فشار بگذارند تا دختران پیامبر را طلاق دهند. (۶) امّ کلثوم در کنار پدر ماند و پس از هجرت پدر از مکّه به مدینه، چند روزی را در

۱- ابن عبدالبر، «الإستیعاب» ج ۴، ص ۳۱۱؛ یافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۱۵؛ ابن هشام، «السّیره النّبویّه» ج ۲، ص ۳۱۳ به نقل از ابن اسحاق و او از ابوهریره؛ نیز: ابن عماد، «شذرات الذّهب فی أخبار من ذهب» ج ۱، ص ۱۲؛ همچنین: احمدبن حنبل، «مسند»، جزء ۵، ص ۸۵

۲- «السّیره النّبویّه» ج ۱، ص ۳۰۲

۳- «رقیه دختر رسول اللَّه صلی الله علیه و آله همسر عتبه فرزند ابولهب بود و امّ کلثوم همسر عتیبه.» نک: ابن حبان، «الثقات» ج ۲، ص ۱۴۳

۴- ابن حبان، الثقات، ج ۲، ص ۱۴۳

۵- «اعیان الشّیعه»، ج ۲، ص ۱۸

۶- ابی حجر عسقلانی، «الإصابه فی تمییز الصّحابه»، ج ۲، ص ۴۹۰ به نقل از ابن منده.

کنار فاطمه گذراند؛ تا این که عازم مدینه شد. (۱) پس از وفات رقیّه که به همسری عثمان درآمده بود، امّ کلثوم در سال سوم هجرت به عقد عثمان بن عفّان در آمد.

بعضی از منابع روایتی خواسته اند که تحقّق چنین پیوندی را به وحی استناد دهند؛ (۲) ولی بعضی از عالمان علم رجال، نسبت به سلسله اسناد چنین سندی تردید کرده، غالباً به نفی اصالت آن نظر داده اند. (۳) امّ کلثوم تا سال ۹ هجرت در قید حیات بود و بی آن که فرزندی برای عثمان بیاورد، در مدینه درگذشت. (۴) اسماء بنت عمیس و صفیّه بنت عبدالمطلب، جسدِ امّ کلثوم را غسل دادند و اصحاب با حضور پیامبر، وی را در بقیع دفن کردند. (۵) انس بن مالك گفت:

«پیامبر بر جسد بیجان دختر می گریست و به صحابه خطاب کرد:

«هل منکم رجلٌ لم یقارف (۶) اللیله؟ فقال أبوطلحه أنا! قال فانزل!». (۷)

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری».

۲- ابن ماجه، «سنن المصطفی»، جزء اوّل، ص ۵۳، «فی فضائل اصحاب رسول اللّه» به نقل از ابوهُریره

۳- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۹، ص ۳۳۶، رقم ۵۵۵، در باره «محمّدبن عثمان بن خالد». نیز نک: ابن حبان، «الثقات». در باره عثمان بن خالد نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب»، ج ۶، ص ۱۷۱ و در باره اسناد حدیث نک: تفسیر سندی بر «سنن ابن ماجه»، جزء ۱، ص ۵۴، ذیل حدیث و خطیب، «تاریخ بغداد» ج ۱۳، ص ۲۶۴

۴- یافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۱۵

۵- ابن عساکر، «تاریخ»، ج ۱، ص ۲۹۰؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ»، ج ۲، ص ۲۹۱؛ حاکم، «المستدرک» ج ۴، ص ۴۲

۶- «در باره واژه «مقارفه» نک: ابن منظور، «لسان العرب»، ج ۹، ص ۲۸، قرف: الزّنا، الجماع. ابن حجر در «فتح الباری»، ذیل حدیثِ یاد شده، گفته ابن مبارك و فلیح را آورده است که «مقارف» به معنای «الذنب» است. نیز نک: سهیلی، «الروض الأُنُف» به نقل از ابن بطال، ج ۲، ص ۱۰۷

۷- «آیا در میان شما کسی هست که امشب گناهی نکرده باشد؟» ابو طلحه پاسخ داد: من. فرمود: داخل شو. نک: امام بخاری، «صحیح»، الجنائز، باب ۳۲، قول النّبی ...، حدیث ۱۲۷۵

ابن حجر در «الإصابه» معتقد است که در هنگام تدفین امّ کلثوم، فضل، اسامه بن زید، علی بن ابی طالب و ابوطلحه وارد قبر شدند. به هر حال مأخذی ذکر نمی کند که عثمان وارد قبر همسر شده باشد. (۱) او در کنار دیگر خواهران که بعدها به: قبه بنات الرسول شهرت یافت، بخاک سپرده شد.

پ: مقبره رقیه

در تقدّم و تأخّر سنّی دختران پیامبر و این که رقیّه از کدامین خواهر کوچکتر و از کدامیک بزرگتر بوده است، در میان منابع معتبر، اختلاف نظر وجود دارد. (۲) سهیلی در «الروض الآنف» جزم دارد که همسر رقیّه، عتبه بن ابی لهب بود؛ ولی دیگران بین عتبه و عتیبه تردید کرده اند.

آنچه مسلّم است پس از اسلام و بنا به درخواست ابولهب، پسرانش دختران پیامبر را طلاق دادند. (۳) رقیّه پس از جدایی از پسر ابولهب، با عثمان بن عفّان ازدواج کرد و با وی به حبشه هجرت نمود (۴) و آنگاه از حبشه به مدینه بازگشتند. (۵) او از عثمان فرزندی در حبشه به دنیا آورد که نامش را عبداللَّه نهاده بودند؛ ولی در سال چهارم هجرت بر اثر بیماری وفات یافت و پیامبر بر جنازه نوه اش نماز گزارد. (۶) مورّخان به اختلاف گفته اند که رقیّه بر اثر بیماری در جریان واقعه بدر در منطقه بدر

۱- ابن عبدالبر، «الإستیعاب» ج ۴، ص ۴۸۷، هامش: الإصابه.

۲- ابن حجر عسقلانی، «الإصابه»، ج ۴، ص ۳۰۴ به نقل از ابن عمر. ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، ج ۱، ص ۲۰۲، «أولاده صلّی اللَّه علیه وسلم من خدیجه» به نقل از ابن اسحاق و برهان الدّین، «السّیرهالحلبیّه» ج ۳، ص ۳۰۸

۳- ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۳۰۶، «سعی قریش فی تطلیق بنات الرّسول من أزواجهنّ».

۴- ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، ج ۱، ص ۳۴۴، «ذکر الهجره الأولی إلی أرض الحبشه».

۵- ج ۲، ص ۳، «ذکر من عاد من أرض الحبشه».

۶- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۴، چاپ دار صادر.

وفات یافت. آنچه مسلّم است، این است که او در سال دوم هجرت، زندگی را وداع کرده است. (۱) پیامبر ضمن جمله «الحقی بسلفنا عثمان بن مظعون» (۲) دستور داد او را در مجاورت قبر عثمان دفن کنند.

ابن عبّاس از مراسم مذکور ما را خبر داده است که:

«و قعد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- علی شفیر القبر و فاطمه أی جنبه تبکی فجعل النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یمسح عین فاطمه بثوبه رحمه لها». (۳) البتّه چنانچه ذیل شرح مقبره عثمان بن مظعون آمده است، نظر به این که او نخستین فرد از مسلمانان بود که در بقیع دفن شد، قبرش نشانی برای مسلمانان گشت که مردگان خود را در همان حوالی به خاک سپارند.

ت: مقبره ابراهیم

از مستندات تاریخی برمی آید که ابراهیم پسر محمّد صلی الله علیه و آله که مادرش ماریه قبطی بود، در ذی الحجّه سال ۸ ه. ق. به دنیا آمد. (۴)قابله اش «سلمی» و دایه اش «امّ برده بنت منذر بن زید» از «بنونجّار» بود.

پیامبر به این پسر علاقه خاصی داشت و عاطفه اش را نسبت به او کتمان نمی نمود.

۱- ابن هشام، «السّیره النبویّه»، ج ۲، ص ۳۳۴؛ نیز ابن حجر عسقلانی، «الإصابه»؛ واقدی، «مغازی» به نقل ازابن مبارک به روایت از زهری.

۲- «راه عثمان بن مظعون را در پیش گیر.»

۳- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله در کنار قبر نشستند و در کنارش حضرت فاطمه گریه می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله با پیراهنش شروع به پاک کردن چشمان اشک آلوده فاطمه علیها السلام کرد.» نک: احمد بن حنبل، «مسند» جزء اوّل، ص ۳۳۵، با هامش: کنزالعمال. ابن سعد در: «الطبقات الکبری» آن را از طریق علی بن زید به روایت از یوسف بن مضهر به نقل از ابن عبّاس ثبت کرده است.

۴- ابن هشام، «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۲۰۲؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید»، ج ۵، ص ۵؛ ابن حجرعسقلانی، «الإصابه» ج ۴، ص ۲۵

مسلّم است که او در سال دهم هجرت- یا پس از یک سال و ده ماه- دامان پدر و مادر را ترک کرد و به ابدیّت ره سپرد و به یقین گفته اند که جسدش را در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (۱) آنچه در ارتباط با مرگ ابراهیم مورد توجّه محقّقان قرار گرفته است، کسوف یا خسوفی بوده که همزمان با روز وفات و مراسم به خاک سپردن وی در آسمان مدینه پدیدار شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در باره این پدیده که در عقیده عرب ها ارتباط مستقیمی با حوادث زندگی آدمیان دارد، اظهار نظر قاطع کرده و آن را برعکس اسلاف و عقائد رایج در زمان خویش، از جریانات طبیعی نظام هستی دانسته و مرگ و حیات آدمیان را با آن بی ارتباط خوانده است.

همه منابع مهمّ سیره و حدیث چنین ثبت کرده اند که محمّد صلی الله علیه و آله به نقل از ابن عمر در باره کسوف و خسوف گفته است:

«إنّ الشمس و القمر لاینکسفان لموت أحد من النّاس و لکنهما آیتان من آیات اللّه. فإذا أریتموهما فقوموا فصلّوا».

یا به این لفظ به روایت از عایشه:

«إنّ الشّمس والقمر آیتان من آیات اللّه لا ـ ینخسفان لموت أحدٍ و لا ـ لحیاته فإذا رأیتم ذلک فادعوا اللّه و کبّروا و صلّوا و تصدَّقوا». (۲) این مجموعه روایات که اساس فصولِ مربوط به فریضه نماز آیات در مواقع بروز کسوف و خسوف در منابع اسلامی شده است، جای هیچ شکّی باقی نمی گذارد و مسلّم

۱- ابن حبان، «الثقات» ج ۱، ص ۲۸۲

۲- «ماه و خورشید دو علامت و نشانه ای از نشانه های خداوندی است که به مناسبت مرگ یا تولد کسی دچار خسوف نمی شوند. اگر چنین چیزی مشاهده کردید، دعا و تکبیر فرستید و نماز بپا دارید و صدقه بدهید ...» به نقل از طُرق ابن مسعود، مغیره بن شعبه، ابن عبّاس، اسماء بنت ابی بکر و ... در کتاب «الکسوف»، «صحیح»، امام بخاری و بیهقی، «سنن الکبری»، ج ۳، ص ۳۴۱ و ...

است که از نظر محمّد صلی الله علیه و آله، کسوف و خسوف، دو پدیده طبیعی و ناشی از جریان قوانین جهان طبیعت است که بر خلاف دیدگاه اهل نجوم قدیم و ساحران و مذاهب جاهلی، وقوع آن ارتباطی به مجرای حیات و ممات انسان ها ندارد.

از سوی دیگر بیان حدیث به صورتی است که معلوم می سازد: گفته پیامبر صلی الله علیه و آله پی آمد تحقّق کسوف یا خسوفی بوده که پس از تولّد یا مرگ انسانی رخ داده است؛ به نحوی که اهل مدینه کسوف یا خسوف رخ داده را مرتبط با حادثه مرگ مذبور دانسته اند. از اینرو پیامبر با گفته یادشده، خطّ بطلانی بر افسانه های جاهلی و اساطیر و روایات و حکایات رایج و غالباً بنی اسرائیلی کشیده است. با نگرش دیگر، عموم منابع سیره و حدیث، صدور کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را در روز وفات ابراهیم و متعاقب تأثّر و تأسّف شدید محمّد صلی الله علیه و آله از مرگ فرزندش دانسته اند:

امام بخاری در «صحیح» به نقل از مغیره بن شعبه گفته است:

«کسفت الشّمس علی عهد رسول اللّه یوم مات إبراهیم». (۱) و کلینی در «فروع من الکافی» به نقل از ابوالحسن موسی نقل می کند:

«إنّه لما قبض إبراهیم ابن رسول اللّه ...» (۲) بنابر این، مصادف شدن مرگ ابراهیم با رخداد کسوف یا خسوف، مردم را واداشت که چنین پندارند که این تغییر حالت آسمان، ناشی از مرگ ابراهیم است:

کلام ابوالحسن موسی به صورتِ «فقال النّاس: انکسفت الشمس لفقد ابن رسول اللّه ...» و کلام سفیان وکیع به صورت «فقال النّاس: انکسفت لموت إبراهیم» ضبط

۱- «در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله روز مرگ ابراهیم آفتاب دچار گرفتگی شد.»

۲- فروع کافی، کتاب الصلاه، باب «صلاه الکسوف» ج ۳، ص ۴۶۳

شده است. (۱) پیامبر گر چه می توانست از باور مردم، در جهت نفوذ خود بهره بگیرد، نه تنها چنین نکرد؛ بل از انتشار آن نیز خشمناک شد. بر منبر رفت و مردم را گفت:

«إنّ الشمس و القمر لا ینکسفان لموت أحد و لا لحیاته ...». (۲) ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری بشرح صحیح البخاری» در ذیل حدیث «مغیره ابن شعبه» تحت عنوان «یوم مات ابراهیم» تصریح می کند:

«... یعنی ابن النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و قد ذکر جمهور أهل السیر أنّه مات فی السنه العاشر من الهجره». (۳) آنگاه مؤلّف، پایان سال ۹ ه. ق. را صحیح تر می داند. (۴) از امام بخاری و ابوذکریّا نووی در «ریاض الصالحین» ص ۳۰۲، تعدادی از تأثّر پیامبر در فقدان فرزندش یادی کرده اند که بعدها به عنوان اصلی در شریعت وی مدّنظر نکته سنجان دیانت محمّدی قرار گرفت. انس بن مالک نقل می کند:

«إنّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- دخل علی ابنه إبراهیم رضی اللَّه عنه و هو یجود بنفسه، فجعلت عینا رسول اللَّه تذرفان فقال له عبدالرّحمن

۱- «مردم گفتند: به مناسبت ضایعه از دست رفتن فرزند رسول اللَّه خورشید کسوف شد.»

۲- «ماه و خورشید برای مرگ یا تولّد کسی دچار گرفتگی نمی شوند.»

۳- «منظور فرزند رسول اللَّه صلی الله علیه و آله است. اکثریت اهل سیره بر این عقیده اند که وی در سال دهم هجری بدرود حیات گفت.»

۴- عینی، «عمده القاری» جزء ۸، ص ۶۹؛ ابن اسحاق، «السیره النبویه» ج ۱، ص ۲۰۲؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۷، ص ۸۵. ج ۸، ص ۲۷۱. ج ۱۲، ص ۹۷؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۵، ص ۵؛ ابن حجر عسقلانی، «الإصابه» ج ۴، ص ۴۰۴؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۱، قسمت ۱، ص ۹۱، ج ۸، ص ۱۵۵؛ احمدبن حنبل، «مسند» ج ۴، ص ۲۴۵. ج ۵، ص ۴۲۸. ج ۲، ص ۲۲۳. ج ۳، صص ۳۱۸، ۴۲۸؛ یافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۱۵ و ۱۶؛ حاکم، «المستدرک» ج ۵، ص ۳۸

ابن عوف: و أنت رسول اللَّه؟ فقال ابن عوف إنّها رحمهٌ ثمّ أتبعها بأخری فقال: إنّ العین تـدمع و القلب یحزنون و لا تقول إلّا ما یرضی ربّنا و أنّا لفراقک یا إبراهیم لمحزونون». (۱)

۱- «پیامبرگرامی صلی الله علیه و آله روزی به دیدن فرزندش ابراهیم که به خود می پیچید و جانش در خطر بود رفت. با دیدن این صحنه، اشک در چشمان مبارکش حلقه زد. عبد الرحمان بن عوف گفت: ای پیامبر خدا، گریه می کنید؟ فرمود: ابن عوف! این رحمت است و رحمت دیگری هم به دنبال خواهد داشت. پس فرمود: چشم اشک می ریزد و قلب اندوهناک و غمگین می شود. مطلبی را نباید بر زبان آورد مگر این که خداوند را خشنود سازد. ای ابراهیم، چون تو را از دست می دهیم غمگین و اندوهناکیم.» همچنین نک: مسلم، «صحیح» کتاب ۴۳، حدیث ۶۲؛ ابن ماجه، «سنن» کتاب ۶، باب ۱۳؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۱، قسم ۱، ص ۸۸؛ احمدبن حنبل، «مسند» ج ۳، ص ۱۱۲

فصل چهارم؛ مقابر همسران پیامبر

الف: مقبره عایشه بنت ابی بکر

او دختر ابوبکر عبـداللّٰه بن عثمـان است که در چهـارمین سـال بعثت یـا نه سـال قبل از هجرت، از مادرش «امّ رومان بنت عامر» زاده شد. پیامبر اسلام در سال دوم هجری او را به عقد خود در آورد؛ در حالی که سه سال از وفات خدیجه گذشته بود.

پس از رحلت پیامبر اسـلام، امّ المؤمنین در قلمروی نقل احکام و جمع حدیث و صحنه های سیاسی- مذهبی مسلمانان، حضور همه جانبه ای داشت. وی در سال ۵۸/ ۵۷ ق. درگذشت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

چگونگی این حضورهـا و آن آراء، موجب شـد که در بـاره عایشه امّ المؤمنین با حفظ نهایت احترامی که نسـبت به وی اعمال می شد، آراء مختلفی در تاریخ اسلام به وجود آید که شرح آن به تألیف کتابی مستقل نیازمند است.

امام بخاری و غیر او به سندی اشاره می کنند که بر اساس آن عایشه امّ المؤمنین به عبداللّٰه بن زبیر وصیّت کرد:

«... اذفنی مع صواجیی بالبقیع». حاکم در «المستدرک» به نقل از هشام بن عروه نوشت:

امّ المؤمنین در شب روز سه شنبه درگذشت و ابوهریره بر جنازه اش نماز گزارد. (۱)

۱- مستدرک، ج ۴، ص ۴

ابن عمر نیز به روایت از سالم سبلان گفته است:

آن روز، شب هفدهم رمضان بود. (۱)

ب: مقبره حفصه بنت عمر بن خطّاب

حفصه، هیجده سال قبل از هجرت یا ۵ سال قبل از بعثت، از مادرش: زینب بنت مظعون زاده شد. (۲) حفصه نخست همسر صحابی مشهور: «خنیس بن حذافه» بود که پس از درگذشت او به عقد پیامبر درآمد. طبری معتقد است که تاریخ این پیمان زناشویی در سال ۲/ ۳ ه. ق. بوده است. (۳) مسلّم است که پیامبر پس از مدّتی او را طلاق گفته؛ ولی به دلایلی که چندان بر ما روشن نیست، به رجوع مجدّد رضا داده است. (۴) او پس از رحلت محمّد صلی الله علیه و آله از راویان حدیث پیامبر بود و به نقل واقدی در سال ۴۵ ه. ق. در مدینه درگذشت. مروان بن حاکم بر جنازه اش نماز گزارد و در کنار دیگر همسران پیامبر در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (۵)

پ: مقبره زینب بنت جحش

مادر زینب، «امیمه بنت عبدالمطلب» عمّه پیامبر بود که همراه برادرش: «عبداللَّه بن

۱- «برای توضیح بیشتر در این باره نک: زاهیه مصطفی قدوره، «عایشه امّ المؤمنین»؛ سعید الأفغانی، «عائشه و السّیاسه»؛ بلاذری، «انساب الأشراف» ج ۵؛ ابن اثیر، «اسدالغابه» ج ۵، ص ۵۰۱؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» جزء ۱، ص ۲۹۵؛ احمدبن حنبل، مسند ج ۶، ص ۲۹/ ۲۸۲؛ نویری، «نهایه الارب» جزء ۱۸، ص ۱۷۰؛ عایشه عبدالرّحمان، «امّ المؤمنین» قاهره، دارالهلال، ۱۹۶۶ م. ۱۴۶ صفحه.

۲- «السمط الثمین» ص ۸۳، «ذیل المذیل» ص ۷۱؛ «صفه الصفوه» ج ۲، ص ۱۹؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری» ج ۸، ص ۵۶؛ حاکم، «المستدرک» ج ۴، ص ۱۴

۳- تاریخ الرّسل و الملوک، ج ۴، ص ۱۲۹۲، ترجمه فارسی.

۴- ابونعیم اصفهانی، «حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء» ج ۲، ص ۵۰، به نقل از عقبه بن عاصر و ابن عمر. امام بخاری، «صحیح» باب الغرفه و العلیه المشرفه؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۸، ص ۱۳۴؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱، ص ۲۷۱؛ «سنن» دار قطنی، کتاب الطّلاق، ص ۴۴۲

۵- همچنین نک: حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۱۵ به نقل از ابن عمر.

جحش» از نخستین گروندگان به اسلام به شمار می رفت. او بر اثر تأکید و پافشاری پیامبر صلی الله علیه و آله به عقد «زید بن حارثه» پسر خوانده پیامبر درآمد. پیامبر با این کار می خواست بر رسم کهن عرب جاهلی که اشراف زادگان نمی بایست با بردگان آزاد شده ازدواج کنند، خطّ بطلان کشد.

زینب در مراسم خواستگاری، پنداشته بود که محمّد صلی الله علیه و آله خواستار اوست و از این جهت با شوق و شعف خاص، اظهار رضایت نمود؛ ولی پس از آن که از خواسته محمّد صلی الله علیه و آله و تقاضای زید آگاه شد، با کراهت با آن برخورد کرد؛ امّا اطاعت امر پیامبر را که به صداقت دینش ایمان آورده بود، بر خود لازم می دانست و عاقبت عقد با زید را پذیرا شد. (۱) این ازدواج با رضایت توأم با مصلحت، تا سال پنجم هجری ادامه داشت و از لابلای مستندات تاریخی می توان به سردی و عدم علاقه طرفین به یکدیگر که با بی اعتنائی زینب توأم بود، ره یافت.

در همین سال، فرزندخواندگی به عنوان یک سنّت ریشه دار عرب جاهلی که دارای آثار حقوقی خاصّ همان نظام بود، قراردادی محترم و در عین حال مغایر با فطرت و طبیعت انسانی و فاقد آثار حقوقی ناشی از طبیعت انسانی اعلام شد و مُلغی گردید.

در کنار چنین تلاشی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله که به سختی می توانست راه خود را در قبائل عرب بپیماید، زید از پیامبر خواستار طلاق زینب شد. تکرار چنین خواسته ای که با مخالفت های پیامبر همراه بود، زندگی این زوج را به پایانی سرد تبدیل کرد. عاقبت، «زید» زینب را که رغبتی بدو نداشت، طلاق داد و زینب بنا به تقاضا و تمنّای درونی و قدیمی خود که به ازدواج با محمّد صلی الله علیه و آله می اندیشید، خواستار پیوند زناشویی با پیامبر گشت.

پس از پایان پیوند مذکور، محمّد صلی الله علیه و آله با زینب ازدواج کرد. این ازدواج که با الغای فرزندخواندگی از یک سو و تأکیدهای نظری قرآن از سوی دیگر توأم شده بود، باعث

۱- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۲۳؛ ابونعیم، «حلیهُ الاولیاء» ج ۲، ص ۵۱، و در باره زید و چگونگی فرزند خواندگی او / تبنّی نک: ابن حجر عسقلانی، «الإصابه» ج ۱، ص ۵۶۳؛ ابن عبد البرّ، «الاستیعاب» ج ۱، ص ۵۴۴، هامش الإصابه؛ ابن هشام، «السّیره النّبویّه» ج ۱، ص ۲۶۴

شد که در این خصوص افکار مختلفی بروز کند؛ ولی محمّد صلی الله علیه و آله با این ازدواج که در رسم جاهلی، گناه تلقّی می شد، عملًا این رسم را الغا کرد. (۱)امّ المومنین: «زینب بنت جحش» درسال ۲۰ ه. ق. در سن پنجاه سالگی درگذشت. (۲) رجال برجسته اسلام در مراسم خاکسپاری وی شرکت کردند و او را در حالی که بر تختی حمل می کردند، در بقیع به خاک سپردند. (۳) عمر بن خطّاب گورِ زینب را کاشی کاری کرد و مقبره اش بعدها نشانی برای دفن همه امّهات المؤمنین در بقیع شد؛ زیرا او نخستین همسر پیامبر بود که پس از رحلتِ آن حضرت در مدینه درگذشت. (۴)

ت: مقبره امّ سلمه

ابن حبّان، نام امّ سلمه را «هند بنت ابی امیّه بن المغیره بن عبداللَّه بن عمر بن مخزوم» و مادرش را عاتکه بنت عامر کنانیّه (از بنوفراس) دانسته است. (۵) او از زمره نخستین گروندگان به اسلام بود که به تصریح ابن عساکر با ابوسلمه عبداللَّه بن عبدالأسد ازدواج کرد. (۶) ابوسلمه که از سابقین در اسلام بود، عموزاده همسرش نیز محسوب می شد و هر دو به گفته ابن اسحاق جزء نخستین گروهی بودند که به حبشه هجرت کردند. (۷) ابن اسحاق می گوید:

۱- در باره این ازدواج و نظرگاه اسلام در باره اصل فرزند خواندگی، نک: ابوعبداللَّه محمّد قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن» ج ۱۴، ص ۱۸۸، ۱۹۵؛ ابوالحسن واحد نیشابوری، «اسباب النّزول» ص ۲۳۷؛ طبرسی، «مجمع البیان» فی تفسیر القرآن» ج ۸، ص ۳۵۸)؛ ابوالحسن قمی، «تفسیر قمی» ج ۲، ص ۲۷۲؛ محمدبن جریر طبری، «تاریخ الرسل و الملوک» ج ۳، ص ۱۶۴، ترجمه فارسی؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۲۳).

۲- ابن حبّان، «الثّقات» ج ۲، ص ۱۳۹ و در باره فضایلش نک: متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱۶، ص ۳۰۴

۳- متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱۶، ص ۳۰۴؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۱۲، ص ۴۲۱

۴- حاکم نیشابوری، «المستدرک علی الصّحیحین» به نقل از محمّد بن المنکدر، ج ۴، ص ۲۴

۵- «الثقات» ج ۳، ص ۴۳۹

۶- «تاریخ دمشق الکبیر» ج ۱، ص ۳۰۰

۷- «السّیره النبویّه» ج ۱، ص ۳۴۴

امّ سلمه در حبشه دختری به دنیا آورد که به آورده ابن عبدالبر، نامش را برّه نهادند که پیامبر این نام را نپسندید و زینب گذارد. (۱) پس از بازگشت از حبشه و ورود به مدینه، ابوسلمه در نبردهای بدر و احد با مسلمانان شرکت کرد و گفته اند که بر اثر جراحتی که در احد دید، در سال سوم یا سی و پنجمین ماه از هجرت درگذشت. (به اختلاف) (۲)با توجّه به مراجع یادشده و غیر آن، (۳) پیامبر پس از شهادت ابوسلمه، از امّ سلمه خواستگاری و با وی ازدواج کرد. (۴) امّ المؤمنین: امّ سلمه، همسر پیامبر و خواهر رضاعی عمّار یاسر بود. وی که همسرش را در راه عقیده حضرت محمّد صلی الله علیه و آله از دست داده بود، از سابقین اسلام به حساب می آمد و در میان زنان مسلمان از موقعیّت ممتازی برخوردار بود.

پس از رحلت پیامبر او از ثقات حدیث و فقهای مدینه و مراجع صدر اسلام گردید. (۵) امّ سلمه در جهت راه و روش اهل بیت علیهم السلام گام می نهاد و راوی و مدافع حدیث غدیر بود و فرزندش: «عمر ابن ابی سلمه» مقرّب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب گشت. (۶) او در جنگ جمل، از حامیان علی بن ابی طالب بود و نسبت به خروج امّ المؤمنین:

عایشه معترض بود. (۷) اواخر عمر امّ سلمه با رسیدن خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام مصادف بود و او

۱- «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۴، ص ۳۱۹

۲- ابن هشام، «السّیرهالنّبویّه» ج ۳، ص ۱۰۲؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۳۶۲؛ حاکم، «المستدرک» ج ۳، ص ۶۲۹

۳- نویری، «نهایهالارب» جزء ۱۸، ص ۱۷۹؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۸، صص ۶۰ و ۶۸؛ محبّ الدّین طبری، «السمط الثّمین» ص ۸۴؛ «صفه الصّفوه» ج ۲، ص ۷۰؛ احمدبن عبداللّه خزرجی، «خلاصه تذهب الکمال» ص ۴۲۷

۴- حاکم، «المستدرک» ج ۴، صص ۱۶ و ۱۷؛ ابن هشام، «السّیرهالنّبویّه» ج ۴، ص ۲۹۴

۵- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۱۲، صص ۴۵۵ و ۴۵۶

۶- ابن اثیر، «اسد الغابه» ج ۴، ص ۷۹؛ «نهج البلاغه» رسائل، ۴۲، ص ۴۱۴

۷- یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۷۸؛ خوارزمی، «المناقب» ص ۱۱، «فی قتال أهل الجمل» شهربن خوشب.

نخستین شیونگر این فاجعه بود که در مدینه، تأثیر شدید نهاد. (۱) بر این اساس معلوم می شود که وفاتش در سال ۶۰/ ۶۱ ه. ق. رخ داده است. (۲) ابن عبدالبر و حاکم نیشابوری از «محارب دثار» نقل کرده اند که ابوهُریره با حضور امیر مدینه بر جنازه امّ سلمه نماز گزارد و دو فرزندش: عمر و سلمه او را در بقیع، کنار مقابر دیگر همسران پیامبر به خاک سپردند. (۳)

ث: مقبره ماریه قبطی

از جمله نامه هایی که محمّد صلی الله علیه و آله در زمان خود، به زمامداران مشهور جهان نوشت، نامه ای است که امر به تحریر آن برای مُقَوْقس (/ جریج بن مینا) حاکم سرزمین مصر و مشهور به قبط مسیحی نمود (۴) و سپس «حاطب بن ابی بَلْتَعه» را به همراه نامه به سوی مقوقس که در اسکندریّه سکونت داشت، گسیل داشت. (۵)این جریان در سال ۶ هجرت رخ داد و باعث شد که مقوقس پس از مطالعه نامه و گفتگو با فرستاده محمّد صلی الله علیه و آله، از صراحت کلام پیامبر در توحید و نبوّت، خشنود شد و بر خلاف دیگر زمامداران ایران و روم، دعوی را جدّی و مطابق معلومات خود دید.

از این رو نامه ای در پاسخ نامه محمّد صلی الله علیه و آله نگاشت و به رسم قدیم، آن را با هدایایی که از احترام خاصّش به پیامبر حکایت می کرد، همراه کرد و در اختیار حاطب گذاشت تا در

۱- یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۲۸۲؛ حاکم نیشابوری، «مستدرک» ج ۱۴، ص ۱۹، به نقل از زریق و او ازسلمان.

۲- «ام سلمه در سال شصت هجری، در اوایل خلافت یزید بن معاویه، به رحمت ایزدی پیوستند.» نک: ابن حبان، «الثّقات» ج ۳، ص ۴۳۹؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» فصل مربوط به «توفیت امّ سلمه فی أوّل خلافه یزیدبن معاویه سنه سنین». ابن عماد، «شذرات الذّهب» ج ۱، ص ۶۹؛ یافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۱۳۷

۳- حاکم، «مستدرک» ج ۴، ص ۱۹؛ سمهودی، «وفاءالوفا» ج ۳، ص ۹۱۲ به نقل از محمّد بن یحیی. نیز در باره موقعیّت و شخصیّت زینب، نک: ابن حجر عسقلانی، «الإصابه» ج ۴، ص ۳۱۷

۴- فرید وجدی، «دائرهالمعارف القرن العشرین» ج ۹، ص ۳۱۷

۵- یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۴۴۳، ترجمه فارسی.

بازگشتش، پیشکشِ پیامبر نماید. (۱) مورّخان گفته اند:

از جمله هدایای مقوقس، دو خواهر جوان به نام های «ماریه» (/ ماری/ مریم) و «سیرین» دخترانِ شمعون قبطی، متولّد «حفن» از منطقه أنضای مصر بود.

«حاطب بن ابی بلتعه» در مسیر راه، دو خواهر را با آیین اسلام آشنا نمود. ابن سعد در «الطّبقات الکبری» به نقل از عبداللَّه بن ابی صعصعه گفته است که ماریه «أسلمتْ و أسلمتْ أختها».

پیامبر با توجّه به عقیده اش که یک مرد نباید با دو خواهر ازدواج کند، سیرین را به ازدواج «حسان بن ثابت» یا به گفته بعضی «محمّد بن مسلمه» یا به نظری دیگر «دحیه بن خلیفه» یا به عقیده عدّه ای «جهم بن قیس» درآورد. (۲) ماریه به خاطر مطیع بودن و حسن رفتارِ توأم با وقارش با پیامبر و به عنوان مادر ابراهیم، از محبّت و توجّه خاص پیامبر برخوردار بود.

پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ماریه از احترام همگان برخوردار شد و در سال ۱۶ ه. ق. در دوران خلافت عمربن خطّاب در مدینه درگذشت. واقدی گفته است:

«کان عمر یحشر النّاس لشهودها و صلّی علیها و دفنها بالبقیع». (۳)

ج: مقبره رمله بنت ابی سفیان

«امّ حبیبه رمله» دختر «ابوسفیان بن حرب اموی» پس از اسلام، با همسرش عبیداللَّه ابن جحش به حبشه مهاجرت کرد؛ ولی همسرش: عبیداللَّه ترک مسلمانی نمود و عیسوی

۱- در باره مکاتبات مزبور، نک: متن نامه «الموقس عظیم القبط»، «صبح الأعشی» ج ۶، صص ۳۷۸ و ۴۶۷؛ «السّیره الحلبیّه» ج ۲، ص ۳۷۱؛ «حسن المحاضره» ج ۱، ص ۴۳؛ «المواهب اللدنیه» ج ۳، ص ۳۹۷، شرح زرقانی، قسطلانی؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۲۱۰؛ مقریزی، «المواعظ و الإعتبار بذکر الخطط و الآثار».

۲- «السمط الثمین» ص ۱۳۹؛ «المحبر» ص ۷۶؛ «اسدالغابه» ج ۵، ص ۵۴۳؛ «ذیل المذیل» ص ۸۰

۳- «عمر مردم را برای شهادت دادن جمع کرد. بر او نماز گزارد و در بقیع دفنش کرد.» نک: ابن سعد، «الطّبقات الکبری» ج ۸، ص ۱۵۲؛ مجلسی، «البحار» ج ۲۱، ص ۱۸۳

شد. رمله دین همسر را پذیرا نشد؛ تا این که عبیداللّه در حبشه درگذشت و پیامبر اسلام پس از آگاهی از پایداری چنین زنی در ایمان و عقیده، از مدینه قاصدی به حبشه فرستاد تا از او جهت ازدواج، خواستگاری کند. (۱) پس از اعلام رضایت رمله، «خالد بن سعید بن عاص» او را به عقد پیامبر در آورد و نجاشی- حاکم حبشه- چهارهزار درهم یا چهارصد دینار مَهر او را تقبّل نمود. (۲) متأسّفانه از چگونگی این ازدواج و تاریخ مراسم، در متون تاریخی و روایات دینی به اختلاف برمی خوریم؛ ولی آنچه مسلّم است پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۶/ ۷ ه. ق. «رمله» را در مدینه دیده است.

«رمله» پس از رحلت پیامبر، محدّثی پیشه کرد و از آن حضرت و نیز زینب بنت جحش نقل ها نمود. دخترش حبیبه و نیز عروه بن زبیر و زینب بنت امّ سلمه از او روایاتی را ثبت کرده اند.

امّ المؤمنین: رمله در سال ۴۲ یا ۴۴ ه. ق. در مدینه درگذشت و او را در کنار همسران پیامبر به خاک سپردند. (۳) ابن عبدالبر گفته است:

علی بن حسین در هنگامی که خانه اش را حفر می کرده است، تخت سنگی دیده که بر آن جمله «هذا قبر رمله بنت صخر» (۴) کتابت شده بود. (۵) این سند با آنچه ابن شبه- مورّخ مدنی- در مورد حفر خانه عقیل گفته است، مطابقت دارد. (۶)

۱- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۲۰، به نقل از زهری. محمّدبن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۴، ص ۱۲۹۳، ترجمه فارسی؛ ابن هشام، «السّیره النّبویّه» ج ۱، ص ۳۶۴، به نقل از ابن اسحاق؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، حافظ ذهبی، «تلخیص المستدرک» ج ۴، ص ۲۰، پاورقی.

۲- ابن هشام، «السیره النبویّه» ج ۴، ص ۲۹۴؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب فی أسماء الاصحاب» ج ۴، ص ۳۰۴، هامش الإصابه.

۳- ابن حبان، «الثّقات». ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۱۲، ص ۴۱۹

۴- «این قبر رمله دختر صخر می باشد.»

۵- «الاستیعاب» ج ۴، ص ۳۰۶

۶- سمهودی، «وفاءالوفا».

چ: مقبره زینب بنت خزیمه

نسب او چنین بود: «زینب دختر خزیمه ابن الحارث بن عبداللَّه بن عمرو بن عبدمناف بن هلال». نظر به رقّت قلبش در دوران جاهلیّت به امّ المساکین شهرت داشت. (۱) بین مورّخان در این که زینب قبل از ازدواج با پیامبر، همسر کدامیک از صحابه بوده، اختلاف است. ابن حجر عسقلانی در «الإصابه» همسرش را عبداللَّه بن جحش می داند که در نبرد احد به شهادت رسید؛ ولی ابن حبان طفیل بن حارث را زوج سابق زینب می داند (۲) و ابن هشام به تعدّد همسرانِ او نظر داده است. (۳) لذا برای پژوهندگان مشکل است که تاریخ ازدواج این بانو را با پیامبر تعیین نمایند.

او مانند خدیجه در زمان حیات پیامبر و در حالی وفات نمود که بیش از سی سال نداشت. (۴) ابن کلبی وفات او را در ربیع الآخر سال چهارم هجرت می داند؛ ولی بعضی دیگر تنها به این که یک، دو یا سه ماه بیشتر نزد پیامبر نماند، باور آورده اند.

ح: مقبره جُوَیْرِیه بنت حارث

او از «بنومُصطلق» بود که با طایفه اش در مُرَیْسِیع نزدیک قدید سکونت گزیده بودند. (۵) پیامبر در سال ۵ و ۶ هجرت، برای آرام کردن تحریکات و تهدیدهای طایفه مذکور

۱- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۴، ص ۳۱۲، هامش: الإصابه؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۴۱۹؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۴۵۳؛ ابن عساکر، «تاریخ الخمیس» ج ۱، ص ۴۶۳؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری» ج ۸، ص ۸۲

۲- «الثقات»، ج ۲، ص ۱۳۹

۳- «السّیره النّبویّه» ج ۴، ص ۳۹۷

۴- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۳۳

۵- ابن حبّان، «الثقات» ج ۲، ص ۱۴۱

که خود را با عصبیّتی لجام گسیخته آماده نبرد با پیامبر کرده بودند، عازم آن ناحیه شد.

در این نبرد که بعدها به غزوه المریسیع (/ غزوه بنی المصطلق) شهرت یافت، بنومصطلق شکست خوردند و بازماندگانشان به اسارت مسلمانان درآمدند. (۱) «جویریه» به همراه پدرش حارث از جمله اسرایی بودند که به مدینه آورده شدند. (۲) با وجود آن که به رسم قبائل عرب، جویریه جزء سهم «ثابت بن قیس بن شماس» بود، نظر به موقعیّت ممتاز او به عنوان بزرگ طایفه «بنومُصطلق» از پیامبر خواست که به او در حفظ حیثیّتش کمک کند. پیامبر با درخواستش موافقت کرد و او را به همسری برگزید. (۳)این ازدواج باعث شد که کسانی که از طایفه «بنومُصطلق» به اسارت مسلمانان درآمده بودند، منسوب به خانواده پیامبر شوند. از این رو مسلمانان اسرا را آزاد کردند. (۴) ولی یعقوبی می گوید:

زنان اسیر آزاد شدند و آنگاه مسلمانان با آنها ازدواج کردند. طبری تصریح می کند که به این ترتیب «یکصد خانوار از بنی مصطلق آزاد شدند.» (۵)جویریه بیست ساله بود که به عقد پیامبر در آمد و تا سال ۵۰ یا ۵۶ هجرت در قید حیات بود و گفته اند که در زمان مروان بن حکم در مدینه وفات یافت و در بقیع، مجاور مقابر دیگر همسران پیامبر به خاک سپرده شد. (۶)

خ: مقبره صفیّه اسرائیلیّه

او دختر «حی بن اخطب یهودی» بود که نخست با «ابوعبید سلام بن مشکم» ازدواج نمود و سپس از او جدا شده، همسر «کنانه ابن ابی الحفیق» شد.

۱- ابن کثیر، «السّیره النّبویّه» ج ۳، ص ۲۹۷؛ ابن هشام، «السّیره النّبویه» ج ۳، ص ۶۳

۲- ابن هشام، «السیره النبویّه» ج ۴، ص ۲۹۵

۳- ابن هشام، «السّیره النّبویّه» به نقل از ابن اسحاق به روایت از محمّد بن جعفر بن زبیر به نقل از عروه و اواز عایشه. سهیلی، «روض الأُنُف» ذیل روایت ابن اسحاق؛ شیخ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۱۰۳؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک علی الصّحیحین» ج ۴، ص ۲۷

۴- نک: طبرسی، ابن اسحاق

۵- تاریخ طبری، ص ۱۱۰۳، ترجمه فارسی.

۶- ابن حبان، «الثقات» ج ۲، ص ۱۴۱؛ ابن حجر عسقلانی، «الإصابه»؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری» ج ۸، ص ۸۳؛ نویری، «نهایه الارب» جزء ۱۸، ص ۱۷۰

وی با خانواده اش: «بنو ابی الحقیق» در «قموص» که از قلعه های خیبر بود، زندگی می کرد. مورّخان گفته اند:

«قموص» مستحکم ترین دژ یهودیان خیبر بود که سقوط آن به دست مسلمانان، موجب سقوط خیبر و در هم پاشیده شدن یهودیان حجاز گردید. (۱) ابن اسحاق در مأخذ مذکور به رؤیاهایی که صفیّه، قبل از شکست خیبر دیده بود، اشاره دارد و نشان می دهد که این بانو در انتظار ورود محمّد صلی الله علیه و آله و ازدواج با او بوده است.

پس از تسلّط مسلمانان بر قلعه های خیبر و کشته شدن کنانه، صفیّه به عقد پیامبر درآمد و با او به مدینه بازگشت. (۲) ابن عبدالبر و واقدی گفته اند: صفیّه در سال ۵۰ ه. ق. در مدینه وفات کرد؛ (۳) ولی حاکم نیشابوری نظر داده است که او در سال ۵۲ ه. ق. درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. (۴)

د: مقبره سوده بنت زمعه

پدرش «زمعه بن قیس بن عبد شمس» و مادرش «شموس بنت قیس بن زید» بود. (۵) همسر نخست وی سکران بن عمرو بود وپس از مسلمانی به حبشه مهاجرت نمودند. (۶) ابن اسحاق و واقدی بر اساس مستنداتی نظر داده اند که سکران پس از بازگشت از حبشه در مکّه وفات یافت؛ ولی موسی بن عقبه و ابومعشر با شیخ طبرسی در «اعلام الوری» ص ۱۴۸ هم عقیده هستند که وفات او در حبشه بوده است.

راویان سیره پیامبر به گفته های قتاده، ابوعبیده، عقیل و ابن شهاب اشاره کرده اند که

۱- یعقوبی، «تاریخ» ص ۴۱۵، ترجمه فارسی. ابن هشام، «السّیره النّبویّه» ج ۳، ص ۳۵۰

۲- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۲۸ به نقل از ابوهریره؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱۶، صص ۳۰۵ و ۳۰۶ به نقل از جابر، عروه؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ۳۴۷؛ ترمذی، «الجامع الصّحیح» ج ۵، ص ۳۶۸، به نقل از انس بن مالک.

۳- «الاستیعاب» ج ۴، ص ۳۴۹، هامش الاصابه.

۴- در باره مقام محدّثی وی، نک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التّهذیب، ج ۱۲، ص ۴۲۹

۵- ابن حبّان، الثّقات، ج ۲، ص ۱۳۸

۶- ابن اسحاق، «السّیره النّبویّه» ج ۴، ص ۲۹۴

پیامبر پس از وفاتِ سکران، سوده را به عقد خود در آورد و او دومین همسر پیامبر بود.

ولی عبداللّه بن محمّد بن عقیل معتقد است: او پس از عایشه، سومین همسر پیامبر شد.

از آراء مذکور که بگذریم، به فراز دیگری می رسیم و آن طلاق سوده بوده است.

پیامبر اسلام به دلایلی که چندان بر مورّخان روشن نیست، تصمیم به طلاق سوده می گیرد؛ ولی سوده که از این جهت در نگرانی بسر می برد، از پیامبر خواست بی آن که طلاقش دهد، از هم متارکه نمایند.

ترمذی به نقل از عکرمه و ابن عبّاس به این ماجرا اشاره نموده (۱)و طبرانی و بیهقی در تأیید واقعه، به گفته ابن منذر روی آورده اند.

بعضی از مفسّران، شأن نزول آیه ۱۲۸ از سوره نساء را همین حادثه دانسته اند. در این آیه می خوانیم:

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتْ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً. (۲) سیوطی در کتاب خود به گفته علی ابن ابی طالب نظر انداخته که فحوای آن، عدم طلاق زنی است که از همبسترشدن عاجز مانده است (۳) و این به گفته ابن عبّاس در مورد سوده صادق بوده است. (۴) مورّخان گفته اند:

۱- «الجامع الصّحیح» ج ۴، ص ۲۱۵

۲- «اگر زنی بیم آن داشت که شوهرش با وی مخالفت و بد اخلاقی کند یا از او دوری گزیند، باکی نیست که هر دو تن به راه صلح و سازش بازآیند که صلح به هر حال بهتر از نزاع و کشمکش است و نفوس را بخل و حرص فرا گرفته که به آزار هم می کوشند و اگر درباره یکدیگر نیکویی کرده و پرهیزکار باشند، خداوند به هرچه کنند آگاه است.»

۳- «الدرّ المنثور فی تفسیر بالمأثور» ج ۲، ص ۲۳۳

۴- قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن» ج ۵، ص ۴۰۳؛ شیخ طبرسی، «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» جزء ۳، ص ۱۱۹؛ قمی، «تفسیر قمی» جزء ۱، ص ۱۵۴؛ فخر رازی، «التّفسیر الکبیر» ج ۶، جزء ۱۱، ص ۶۶، چاپ دارالفکر، ۱۴۰۱ ه. ق.

«سوده در سال ۵۰ یا ۵۴ ه. ق. در مدینه وفات کرد و در کنار دیگر مقابر همسران پیامبر در بقیع به خاک سپرده شد.» (۱)

ذ: مقبره ریحانه بنت زید

او از «بنونضیر» بود که با «حکم» از «بنوقریظه» ازدواج کرد و پس از واقعه اخراج یهودیان بنوقریظه از مدینه، اسلام را پذیرا شد و پیامبر اسلام او را به عقد خود در آورد.

این ازدواج در سال ششم هجری تحقّق پذیرفت و مورّخان گفته اند که او در زمان حیات پیامبر درگذشت و به تصریح ابن سعد وفاتش پس از مراجعت از حَجّهالوداع بوده و «دفنها بالبقیع». (۲)

۱- ابن حبان، «الثّقات» ج ۲، ص ۱۳۸؛ ابن حجر عسقلانی، «التّهذیب التّهذیب» ج ۱۲، ص ۴۲۷؛ نویری، «نهایه الارب» جزء ۱۸، ص ۱۷۰

۲- «الطبقات الکبری» ج ۸، صص ۱۲۹ و ۱۳۱

فصل پنجم؛ مقابر خاندان پیامبر (بنوهاشم)

الف: مقبره فاطمه بنت اسد

او دختر اسد، فرزند هاشم، همسر ابوطالب و مادر علی، جعفر، عقیل، هانی و طالب بود. (۱) فاطمه از نخستین مهاجرین و بیعت کنندگان با محمّد بود و تنها کسی که چون فرزندی (/ علی) را در خانه کعبه به دنیا آورد، پرهیزکاری و پاکیش شهرتی خاص یافت (۲)و علیّ بن ابی طالب به احترام چنین مادری ستوده می شده است. (۳) وی از این که فردی مؤمن و پایدار در اسلام بود و تا آخر عمر به عقد ابوطالب باقی ماند، دلیلی بر مسلمانی ابوطالب شد. (۴) او در زمان حیات پیامبر، جهان را بدرود گفت و پیامبر در مرگ او تأثیر و غم واندوه فراوان نشان داد. غسلش داد؛ بر جنازه اش نماز گزارد و در حالی که می گریست، در میان قبرش نهاد. (۵)

۱- ابن حزم، «جمهره أنساب العرب» ص ۱۴

۲- نک: احمد، «مسند». حاکم، «المستدرک»، ج ۳، ص ۴۸۳. سبلنجی، «نورالأبصار»، ص ۶۹. گنجی، «الکفایه». شریف رضی، «خصائص الائمّه»

۳- ابن هشام، «السّیره النّبویّه» ج ۳، ص ۱۵۸، اشعار: ابوعبیده.

۴- ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه» ج ۲، ص ۳۱۲

۵- ابن عبدالبر، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۴، ص ۳۸۲؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱۶، ص ۲۴۸، ج ۱۳، ص ۲۰؛ ابن حجر هیثمی، «مجمع الزّوائد» ج ۹، ص ۱۵۶

ابن زبـاله محـل قبر وی را در بقیع، مقابـل حمام ابوقطیفه دانسـته است که در جوار آن قبرهای ابراهیم و عثمان بن مظعون جای دارد.

ابن نجّار در «أخبار مدینه الرّسول» این موقّیّت را در سده هفتم هجرت چنین گفته است:

«والیوم مقابلها نخل یعرف بالحمّام و قبر عثمان بن عفان و علیه قبّه عالیه و هو قبل فاطمه بنت أسـد بقلیل و حوله نحل». (۱) این آراء را مؤلّف حقیر در سال های ۱۳۹۶/ ۱۳۹۹ ق. با موقعیّت فعلی شهر مدینه مورد تطبیق قرار داد:

محلّ قبر فاطمه بنت اسد، در نزدیکی قبر سعدبن معاذ و مجاور قبر عثمان بن عفّان در سمت شرقی قبرستان بقیع قرار دارد.

دو آرامگـاه ابراهیم و عثمان بن مظعون در ۲۰ متری شـرق قبر مالك بن انس و ۷۵ متری مقبره شـهدای حره جای گرفته که تا قبر عثمان بن مظعون ۱۳۵ متر است. در نتیجه قبر فاطمه بنت اسد، در رکن شـمال شـرقی بقیع در حدود ۵۰ متری قبر عثمان بن عفّان واقع شده است.

تردیـدی نیست که محـلّ «حمّام النّخل» که قبلًا به «حمام ابی قطیفه» شـهرت داشـته، در شـمال قبر ابراهیم بوده است و در زمان نورالدّین سمهودی آن را «الخضاری» می گفته اند.

«علی بن موسـی» چون به بنـای قبرسـتان بقیع در بـافت عثمـانی آن اشاره می کنـد، از مقبره فاطمه بنت اسـد یاد کرده، دقیقاً به نشانی تاریخی آن اشاره می کند:

«ثمّ من شـرقی البقیع قبتین أحدهما فیها مرقد الصـحابی الجلیل سـیّدنا أبی سـعید الخدری الأنصاری و بجانبها قبّه سـیّدتنا فاطمه بنت أسد والده

۱- «امروزه مقابـل آن نخلسـتان، که به الحمـام معروف است، قرار دارد. قبر عثمان بن عفان که بر فراز آن گنبـد مرتفعی است، در نزدیکی قبر فاطمه بنت اسد واقع است.» نک: سمهودی، «وفاءالوفا» ج ۳، ص ۸۹۵

سیّدنا علیّ بن أبی طالب کرّم اللّه تعالی وجهه. ثمّ البقیع الشریف خارج السور السلطانی». (۱) در همین ایّام «نایب الصّدر شیرازی» مقبره فاطمه بنت اسد را در ۱۳۰۵ ق. زیارت و آن را توصیف می کند که بر سر در بقعه مذکور این عبارت و اشعار ترکی منقوش است:

«هذه قبه الوالده المحترمه حضره؟؟؟ علی رضی اللّه عنه.»

پایدی بو قبّه پرنوری شهنشاه جهان دست عدوانله اولمشدی مقدم ویران

نجل ذی شأننی یاور ایده أوّل پادشه فاطمه بنت اسد مادر شیر یزدان

(۲)

ب: مقبره ابوسفیان بن حارث

به گفته ابن مبارک حنظلی تمیمی، نام او مغیره و پسر عمّ پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

مادرش «عزیزه بنت قیس» (۳) یا «غزیه» بوده است. (۴) شهرت او نه تنها به اعتبار نسب، بل از آن روست که شبیه ترین آدمیان به محمّد صلی الله علیه و آله بود. (۵) او قبل از ایمان، اسلام را هجو می کرد؛ تا این که قبل از فتح مکّه در محلّی به نام نیق العقاب به وساطت امّ سلمه و در حضور پیامبر، صادقانه به تسلیم روی آورد. (۶) پس از ایمان، در سال هشتم هجرت به نبرد حنین تن داد و با اخلاص، پیامبر را در

۱- «سپس از طرف شرق بقیع دو گنبد به چشم می خورد؛ یکی آرامگاه صحابه جلیل القدر ابو سعید خدری انصاری و در کنار آن گنبد حضرت فاطمه بنت اسد، مادر گرامی علی بن ابی طالب علیه السلام است.» وصف المدینه المنوّره، ص ۱۱

۲- «تحفهالحرمین»، ص ۲۳۱.

۳- ابن حبان، «الثّقات» جزء ثالث، ص ۳۷۲

۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری». ابن عبدالبر، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۴، ص ۸۴

۵- یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۵۰۴. ابن رسته، «الأعلاق النّفیسه» ص ۲۰۱، لیدن ۱۸۹۲ م، اهتمام: دخویه.

۶- ابن هشام، «السّیره النّبویّه» ج ۴، ص ۴۲. در باره نیق العقاب، نزدیک جحفه نک: یاقوت حموی، «معجم البلدان» ج ۵، ص ۲۳۳. سمهودی، «وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی» جزء ۴، ص ۱۳۲۵. حربی، «المناسک» ص ۴۵۳ به نقل از ابی رهم الغفاری.

لحظات حسّاس شکست و پیروزی یاری نمود. (۱) پیامبر پس از ملاحظه فداکاری های خالصانه او ایمانش را تأیید و در باره اش فرمود:

«أبوسفیان بن الحرث سید فتیان أهل الجنّه». (۲) وی در سال ۲۰ هجری در مدینه درگذشت و خلیفه دوم: «عمر بن خطاب» بر وی نماز گزارد و در محلّی که خودِ ابوسفیان برای گورش در نظر گرفته بود و بعدها به مشهد عقیل شهرت یافت، به خاک سپرده شد. (۳)

پ: مقبره عقیل بن ابی طالب

کنیه اش ابویزید و یکی از چهار فرزند ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد بود.

وی ده سال از جعفر و بیست سال از علی بن ابی طالب بزرگتر بود. (۴) ابن حزم گفته است که فرزندان عقیل: عبداللَّه، عبدالرّحمن و مُسلم در واقعه کربلا و کوفه کشته شدند و نسلش تنها از فرزند دیگرش: محمّد ادامه یافت:

«فولد محمّدبن عقیل: عبداللَّه الفقیه المحدّث و عبدالرّحمن. کان یشبه النّبی- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- فی صورته و کان رجلًا أمّها زینب بنت علیّ بن أبی طالب». (۵)

۱- ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۶، ص ۱۱۵ به نقل از براء بن عازب؛ ابن هشام، «السیره النبویّه» ج ۴، ص ۸۸ به روایت از جابربن عبداللَّه؛ حلبی، «السیرهالحلبیّه» ج ۳، ص ۱۰۹ به نقل ازابوسفیان بن حارث.

۲- حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۳، ص ۲۵۵ به نقل از هشام بن عروه؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۲، ص ۳۱۸؛ هیثمی، «مجمع الزّوائد» جزء ۹، ص ۲۷۴

۳- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۳۷۳. یافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۷۶؛ سمهودی، «وفاءالوفا» ج ۳، ص ۹۱۱

۴- ابن ماکولا، «الإکمال» ج ۶، ص ۲۲۹؛ ابن حزم، «جمهره أنساب العرب» ص ۶۹؛ ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۵۹. ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۶، ص ۶؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التهذیب» ج ۷، ص ۲۵۴

۵- «سپس مدفن فرزندان محمدبن عقیل، عبداللَّه فقیه محدث، و عبدالرحمان است. عبد الرحمان شباهت زیادی به رسول گرامی داشت. مادر این دو، زینب دختر علی بن ابی طالب می باشد.»

عقیل در علم انساب عرب به حافظه و شناخت، شهرت عام داشت (۱) و «کان أکثر النّاس ذکر المثالب قریش». (۲) او در نبرد بدر به مقابله با مسلمانان رضا داد؛ ولی پس از اسارتش به دست مسلمانان و آزادیش در مقابل فدیه ای که عبّاس بن عبدالمطلب پرداخت، به توحید گروید و تسلیم مسلمانی شد؛ (۳) ولی این اعتقاد را تا قبل از واقعه حدیبیّه آشکار ننمود. (۴) عقیل پس از هجرت به مدینه، ایمانش را در غزوه مؤته به آزمایش گذارد و از آن تاریخ تا وفات پیامبر اسلام، خصوصاً پس از فداکاری صمیمانه اش در نبرد حنین، یکی از یاران پیامبر و از مشهورین اسلام شد و شهرتش زبانزد خاص و عام گردید. (۵) پیامبر در باره عقیل فرموده است:

«یا أبا زید! إنّی لأُحبّک حبّین: حبّاً لقرابتک منّی و حباً لما کنت أعلم من حبّ عمّی إیّاک». (۶) این حدیث به لفظهای مختلف نقل شده است. (۷) عقیل از راویان موثّق حدیث پیامبر بود (۸) و در دوران خلافت برادرش: علیّ بن

۱- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج ۳، ص ۱۵۸

۲- «در بیان عیب جویی و کارهای ننگ آور قریش، بیش از دیگران آگاه بود.» نک: طریحی، «مجمع البحرین» ص ۴۴۶، چاپ سنگی.

۳- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۲، ص ۳۴۳؛ نیز کلینی، «الرّوضه من الکافی» ج ۸، ص ۲۰۲، الکتب الأربعه، بخش مربوط به معاویه بن عمار؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۴۰۵

۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۴، ص ۲۸؛ جاحظ، «البیان و التّبیین» ج ۱، ص ۱۷۴؛ طبری، «ذیل المذیل فی تاریخ الصّحابه و التّابعین» ص ۲۳

۵- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۷، ص ۲۵۴

۶- «ای ابویزید، من از دو جهت به تو علاقه مندم؛ یکی این که تو از بستگان منی و دیگر علاقه ای که عمویم به تو داشته است.»

۷- ابن حجر هیثمی، «مجمع الزّوائد» ج ۹، ص ۲۷۳؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱۲، ص ۳۱۰، به نقل از ابوحذیفه؛ قمی، «منتهی الآمال» ص ۲۵۵

۸- احمدبن حنبل، «مسند» ج ۱، ص ۲۰۱. ج ۳، ص ۴؛ ابن حَجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۷، ص ۲۵۴

ابی طالب توقّعاتی بیش از میزان عدالت، در دلش به وجود آمد؛ که با واکنش شدید امیر مؤمنان علیه السلام روبرو شد. (۱) در همین ایّام به شام رفت و با معاویه ملاقات نمود و ضمن گفتگوهایش با وی، به حقوق بنی هاشم و ارجحیّت علیّ بن ابی طالب در امر ولایت و خلافت صحّه ها گذارد. (۲) عاقبهالأمر در پیری نابینا شد و در اواخر حکومت معاویه یا اوّل خلافت یزید، قبل از واقعه حرّه درگذشت و به اختلاف گفته اند که در مدینه به خاک سپرده شد. (۳) تا آنجا که مؤلّف مطلّع است، محلّ اقامت عقیل در مدینه، معروف به «دار عقیل» مجاور سمت غربی قبرستان بقیع واقع شده بود که بعدها مدفن عبداللّٰه بن جعفر و ابوسفیان بن الحارث گردید.

ابن نجّار متوفّای ۶۴۳ می نویسد:

در این خانه:

«قبر عقیل بن أبی طالب أخی علیّ رضی اللّٰه عنه فی قبّه فی أوّل البقیع أیضاً ...» (۴) علیّ بن موسی در ۱۳۰۳ ه. ق. و نایب الصّدر شیرازی در ۱۳۰۵ ه. ق. و فراهانی در ۱۳۰۲ ه. ق. از بنا و قبّه و ضریحی که زیر آن مقابرِ عقیل، ابوسفیان و عبداللّٰه بن جعفر بوده و کتیبه هایی داشته است، یاد کرده اند.

این محل در ۴۰ متری باب جنوب غربی قبرستان بقیع قرار دارد که در فاصله ۵ متری جنوب آن قبور همسران پیامبر است.

۱- «نهج البلاغه» کلام ۲۲۴، ص ۳۴۶، اهتمام: صبحی الصّالح. ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه» ذیل خطبه ۲۲۴. ابواسحاق ابراهیم ثقفی، «الغارات» ج ۱، ص ۶۴ به نقل از جعفربن محمّد.

۲- ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۴، ص ۷۸؛ «الغارات» همان مأخذ؛ طریحی، «مجمع البحرین» ص ۴۴۶؛ ابن عبدالبر «الاستیعاب» ج ۳، ص ۱۵۸

۳- ابن سعد، «الطّبقات الکبری»؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج ۳، ص ۱۵۷

۴- «آرامگاه عقیل، فرزند ابوطالب و برادر علی علیه السلام، در ابتدای بقیع قرار دارد و بر فراز آن گنبدی است. «اخبار مدینه الرّسول» ص ۱۵۴

ت: مقبره عبداللَّه بن جعفر

مادر عبداللَّه بن جعفر بن ابی طالب، «أسماء بنت عمیس بن کعب» بود، که در ایّام توقّف جعفر و اسماء در حبشه به دنیا آمد. او اوّل مولود مسلمانی بود که در حبشه چشم گشود. (۱) بازگشت جعفر بن ابی طالب از حبشه به مدینه در سال هشتم هجرت، مصادف بود با ایّامی که مسلمانان از پیروزی خیبر باز گشته بودند. (۲) در همین سال جعفر به همراهی «زید بن حارثه» و «عبداللَّه بن رواحه» به جانب شام روانه شد و فاجعه یوم مؤته به وقوع پیوست و عبداللَّه، پدر را از دست داد. (۳) آنچه در این واقعه با شخصیّت و حیات عبداللَّه ارتباط دارد، واکنشی است که پیامبر ضمن تأسّف شدیدش از شهادت جعفر، در باره عبداللَّه از خود بروز داد.

منابع مختلف این گفته عبداللَّه بن جعفر را ثبت کرده اند که:

«أنا أحفظ حین دخل النّبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- علی أمّی ینعی؟؟؟ لما أبی فأنظر إلیه هو یمسح علی رأسی و رأس أخی و عیناه تهراقان الدموع حتی تقطر لحیه ثمّ قال: اللّهم انّ جعفراً قد قدم إلی أحسن الثواب فاخلفه فی ذریته ما خلقت أحداً من عبادک فی ذریته. ثمّ قال: یا أسماء أ لا أبشرک؟

قالت: بلی بأبی أنت و أمّی یا رسول اللَّه. قال: إنّ اللَّه جعل لجعفر جناحین یطیر بهما فی الجنّه. قالت: فاعلم النّاس ذلک. فقام رسول اللَّه و أخذ بیدی یمسح بیده رأسی حتی رقی إلی المنبر و أجلسنی أمامه علی الدرجه السفلی و الحزن یعرف علیه ...» ؟؟؟؟؟؟؟(۴)

۱- ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الاصحاب» به نقل از عکرمه و او از ابن عبّاس؛ ابن حَجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۲، ص ۲۸۹، به نقل از عثمان بن عطا از عکرمه.

۲- ابن اثیر، «اسدالغابه» ج ۱، ص ۲۸۶؛ ابونعیم، «حلیهالأولیاء» ج ۱، ص ۱۱۶

۳- واقدی، «مغازی» ص ۴۰۱؛ ابوالفرج اصفهانی، «مقاتل الطّالبیین» ص ۶

۴- «به خاطر دارم هنگامی که رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به دیدن مادرم آمد تا مرگ پدرم را تسلیت گوید، به صورت مبارکش نگاه می کردم، در حالی که بر روی سرم و سر برادرم دست می کشید، چشمانش پر از اشک شد، و قطره قطره بر محاسن مبارکش می چکید. فرمود: خداوندا! جعفر بهترین و نیکوترین پاداش را به من عطا کرده، ذریه و بازماندگان او را مستدام بدار که چنین لطفی در حق هیچ یک از بندگانت نکرده ای. سپس فرمود: اسماء! آیا به تو بشارت دهم؟ زن پاسخ داد: آری، پدر و مادرم قربانت گردند، ای رسول اللَّه. فرمود: خداوند دو بال به جعفر عطا کرده است تا در بهشت با آن ها پرواز کند. زن گفت: پس مردم را از این موضوع آگاه کرد. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بر خاست، دستم را گرفت و در حالی که با دست دیگرش سرم را نوازش می کرد. بر بالای منبر رفت و مرا مقابل خود روی پله پایین منبر نشاند. غم و اندوه تمام وجودش را فرا گرفته بود.» نک: احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج ۱، ص ۴۲۷؛ ابن هشام و ابن اسحاق، «السیره النبویه» ج ۳، ص ۴۳۷؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱۶، ص ۶۵؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۱۱۱

این گفته با آنچه که اسماء (همسر جعفر) حکایت کرده است، مطابقت دارد. (۱) عبداللّه از همان اوان کودکی مورد ملاطفت پیامبر قرار گرفت و او را به خصائص نیکو معرفی می کرد.

محقّقین مختلف در کتب خود آورده اند که پیامبر به عبداللّه گفته است:

«اللّهم اخلف جعفراً فی ولده» (۲) و عبداللّه بن جعفر خود گفته است:

«رآنی النبیّ و أنا أساوم بشاه أخ لی فقال: اللّهم بارک له فی صفقه ...» (۳) ابن عساکر به نقل از عمرو بن حریث نوشته است:

«إنّ النّبی- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- مرّ بعبداللّه و هو یلعب بالتراب فقال:

اللّهم بارک له فی تجارته ...» (۴) همچنین: «قال رسول اللّه: جعفر أشبه خلقی و

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۲، ص ۹۲؛ ابن کثیر، «السیره النّبویّه» ج ۴، ص ۲۴۱

۲- ابن عساکر، «تاریخ دمشق الکبیر» ج ۷، ص ۳۲۹؛ احمد، «مسند» ج ۱، ص ۴، ج ۲، ص ۲۰۵؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱۱، ص ۶۵

۳- «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مرا در حال چانه زدن هنگام خریدن یک گوسفند دید، فرمود: خداوندا! در این معامله به او برکت ده.» نک: دارقطنی، «سنن» ص ۳۲۹؛ احمد، «مسند» ج ۱، ص ۳۷۶؛ قمی، «سفینهالبحار»؛ متّقی هندی «کنزالعمال» ج ۱۶، ص ۶۵

۴- «تاریخ»، ص ۳۲۹

خلقی و أما أنت یا عبداللّه فاشبه خلق اللّه بأبیک». (۱) جعفر در کودکی بـا پیامبر بیعت کرد و پیامبر نیز این بیعت را پـذیرفت. (۲) او در بزرگسالی و پس از رحلت پیامبر به سـخاوت شهرت بسزایی یافت (۳) و قطب السّخا می خواندندش. (۴) و گفته اند که او «کان کریماً جواداً، ظریفاً، خلیقاً، عفیفاً، سخیّاً، یسمّی بحرالجود ... و یقال لم یکن فی الإسلام أسخی منه». (۵) در روایت از راویان صدیق محسوب می شود و قولش را موثّق دانسته اند. او از اسماء و علی بن ابی طالب و عمّار یاسر احادیثی را روایت کرده است. (۶) در دوران حیات خلفا، مریـد و مرشدش علی بن ابی طالب بود و در این خصوص موضع گیری های سـختی از خود نشـان می داد. از مـدافعان حـدیث غـدیر بود و در برابر عثمان بن عفّان از ابوذر غفاری جانبـداری می کرد. (۷) او همسر زینب بنت علی بن ابی طالب شد و از طریق این وصلت، پیوندش با اهل بیت مسـتحکم تر گردید. نتیجه این زناشویی فرزندی به نام «عون» بود که در کربلا با حسین بن علی کشته شد. (۸) از این رو با بازماندگان واقعه کربلا همدردی ها کرد و از رفتار

۱- «رسول اللّه صلی الله علیه و آله فرمود: جعفر به اخلاق و عادات من شباهت زیادی داشت و اما تو، عبداللّه به پدرت شباهت بیشتری داری.»

۲- حاکم، «المستدرک» ج ۳، ص ۵۶۶؛ ابن حبـان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۰۷؛ ابن حجر عسـقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۵، ص ۱۷۱

۳- ابن عماد، «شذرات الذهب» ج ۱، ص ۸۷

۴- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۰۷

۵- «بخشـنده و با سخاوت بود؛ مانند دریای جود و پارسا و پرهیزکار. بخشنده و با سخاوت بود. زیرک و خوش هیکل، شایسته و لایق و پارسا. بخشـنده و با سـخاوت بود، به طوری که دریای جود و کرم نامیده می شد ... گویند کسی در اسلام با سخاوت تر از او نبود.» نک: ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسـماء الأصـحاب» ج ۲، ص ۲۷۵، هـامش: الاصابه. همچنین نک: ابن عساکر، «تاریـخ دمشق الکـبیر» ج ۷، ص ۳۲۸؛ ممقـانی، «تنقیـح المقال فی أحوال الرّجال»؛ قمی، «سـفینهالبحار». احمـدبن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۳۲۸

۶- ابن حَجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۵، ص ۱۷۰

۷- احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج ۲، ص ۶۷

۸- ابوالفرج، «مقاتل الطّالبیین».

بنی امیّه انزجار خاصّی از خود نشان داد. (۱) در «یوم الحره» ابوبکر و عون اصغر- دو تن دیگر از فرزندانش- به دفاع از مدینه پرداختند و به دست امویان به شهادت رسیدند. (۲) او در سال ۸۰ هجرت در سنّ ۹۰ سالگی در مدینه درگذشت. (۳) ابن نجّار در «أخبار مدینه» ص ۱۵۴ و سمهودی در «وفاءالوفا» جزء ۳، ص ۹۱۱ گفته اند که عبداللّٰه بن جعفر را در بقیع دفن کردند. محلّ دفن او دار عقیل در کنار تربت عقیل است. این محل در ۴۰ متری درِ جنوب غربی قبرستان فعلی بقیع قرار داد.

ث: مقبره اسماعیل بن جعفر

طبرسی در «اعلام الوری»، اسماعیل را فرزند امام جعفر صادق علیه السلام دانسته که به گفته ابن شهرآشوب او را اسماعیل امین می خواندند. (۴) مادرش فاطمه دختر حسین بن علی بن حسین بن علی بود. طبرسی گفته است: «اسماعیل فکان اکبر اخواته و کان ابوه شدید المحبه له و البرّبه». (۵) اسماعیل با اهل خود در منطقه عریض بسر می برد و عاقبت در زمان حیات پدرش به سال ۱۴۳ ه. ق. درگذشت. (۶) طبرسی می گوید:

جنازه اسماعیل را «حمل علی رقاب النّاس الی ابیه بالمدینه فجزع علیه جزعاً شدیداً و تقدم سریره بغیر حذاء و لا رداء و کان یأمر بوضع سریره علی الأرض قبل دفنه

۱- ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج ۴، ص ۸۹، منه احدی و ستّین.

۲- ابوالفرج، «مقاتل الطّالبیین» ص ۱۲۳

۳- ابن عماد، «شذرات الذهب» ص ۸۷؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۲۲۸؛ ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج ۲، ص ۲۷۵؛ ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۰۷؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۵، ص ۱۷۰؛ یافعی، «مرآه الزّمان» ج ۱، ص ۱۶۱

۴- «مناقب آل ابی طالب» ج ۴، ص ۲۸۰

۵- «اسماعیل بزرگترین برادرانش بود و پدرش به وی عشق زیاد می ورزید و به او نیکی می کرد.» «وفاءالوفا ج ۳، ص ۹۲۰

۶- هیوار، «دائرهالمعارف الإسلامیّه» ج ۲، ص ۱۸۷؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۲۸۴

مراراً کـثیره و یکشف عن وجه و ینظر اللّه ... و دفن رحمه اللّه بـالبقیع». (۱) پس از وفـاتش جمعی از هواداران اهل بیت علیهم السـلام او را مهـدی موعود دانسـتند و گروهی امـامت را پس از امام صادق علیه السـلام، حقّ او و فرزنـدش محمّـد شـمردند و طایفه ای امامت را در اعقاب اسـماعیل باور کردنـد و بـدین سان مذهب شـیعه اسـماعیلی به وجود آمد. (۲) سمهودی در باره موقعیّت مقبره اسماعیل جزم دارد که آن:

«یقابـل مشـهد العبّاس فی المغرب و هو رکن سور المـدینه الیوم من القبله و المشـرق، بنی قبل سور، فاتّصل السور به، فصار بابه من داخل المدینه». (۳) این مکان پس از برچیده شدن حصار مدینه در دوران سعودی ها، خارج از بقیع جای گرفت.

فاصـله مقبره اسـماعیل تا بقعه اهل بیت علیهم السلام حدود ۱۵ متر می باشـد که بعدها مسیر خیابان جدیدالإحداث ابوذر شد. پس از احداث خیابان مذکور (ابوذر) آثار

۱- «... بر دوش مردم تـا مـدینه حمل گردیـد و به نزد پـدرش آورده شـد. پـدر بر او ترحم بسـیار کرد و به سوی تختش بـدون کفش و عبا پیش رفت. قبل از این که او را دفن نمایـد، چندین بار دسـتور داد تختش را بر زمین گذارند تا به صورتش نگاهی افکند. سرش را به طرف آسمان بلند کرد ... رحمت خدا بر او باد! در بقیع دفن گردید.»

۲- در خصوص تعـارض فرقه اسـماعیلی بـا عقایـد اثنی عشـری نـک: آراء شـیخ طوسـی، «تلخیص الشّـافی» جزء ۴، ص ۲۰۲؛ همچنین در بـاره اسـماعیلیّه نـک: مقریزی، «اتّعـاظ الخنفـاء بأخبـار الائمّه الفاطمیّین الخلفا» مصـر ۱۳۶۷ ه. ق.؛ امیـن الرّیحـانی، «ملوک الرّیحانی»، بیروت ۱۹۲۹ م.؛ احمد بن عبداللّه خزرجی، «خلاصه تذهیب الکمال فی أسـماء الرّجال»، مصر ۱۳۲۲ ه. ق.؛ ابواسـحاق قهسـتانی، «هفت بـاب بابا سیّدنا» به اهتمام ایوانف، تهران ۱۳۳۶ ش. ناصـر خسـرو، «وجـه دین»، تهران، ۱۳۴۸ ش.؛ ابوحــاتم رازی، «اعلاـم النّبـوّه»، تهران، ۱۳۵۶ ش.؛ حمیدالــدّین کرمـانی، «الاـقوال الـذّهبیّه»، تهران ۱۳۵۶ ش. هــاجسن، «فرقه اسماعیلیّه»، تهران ۱۳۴۳- ۱۳۴۶ ش.؛ آرین نژاد، «قیام اسماعیلیّه»، تهران، ۱۳۳۶ ش. «دائرهالمعارف الإسلامیّه» ج ۲، ص ۱۸۷؛ «دائرهالمعارف القرن العشـرین»، فرید وجدی، ج ۱، ص ۱۳۴۷، بیروت ۱۹۷۱ م. «ایران و یمن»، تصـحیح، هنری کربن، تهران، ۱۳۴۰ ش.

۳- «روبه روی آرامگاه عباس از طرف مغرب است. امروزه قسمتی از سور مدینه از طرف قبله و مشرق شده است، پیش از سور مدینه بنا گردید. پس با سور متصل گردید و در آن از داخل مدینه گشوده شد.»

چهاردیواری بنا پابرجا و مشهود همگان بود و در جریان تعریض خیابان ابوذر، در اواخر حیات ملک فیصل تخریب گردید.

ج: مقبره نوفل بن حارث

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، از صحابه پیامبر بود که در پانزدهمین ماه خلافت عمر بن خطّاب در مدینه درگذشت و به تصریح ابن سعد: «... فصلی علیه عمر بن الخطاب ثم تبعه الی البقیع حتی دفن هناك» (۱) مؤلّف اطلاعات دقیقی از مکان مقبره وی در دست ندارد.

چ: مقبره محمّد بن حنفیّه

او محمّد اکبر بن علی بن ابی طالب و از شخصیّت های مشهور سده اوّل اسلام بود.

ابن سعد به سندی استناد می کند که بر اساس آن معلوم می شود مقبره «محمّد بن حنفیّه» در قبرستان بقیع است؛ ولی مکان آن را دقیقاً معلوم نساخته است:

«حدثنا زین بن السائب قال: سالت اباهاشم عبداللّٰه بن محمد حنفیّه این دفن ابوك؟

فقال بالبقیع. قلت ای سنه. قال: سنه احدی و ثمانین فی اولها». (۲)

۱- «... پس عمر بر او نمازگزارد وتا بقیع مشایعتش کرد تا در آنجا دفن گردید.» «الطبقات الکبری» ج ۴، ص ۴۷

۲- «زین بن السائب گوید: از ابوهاشم عبداللّٰه فرزند محمد حنفیّه پرسیدم پدرت کجا مدفون است؟ پاسخ داد در بقیع. گفتم در چه سالی؟ گفت: در اوایل سال ۸۱ هجری.» «الطّبقات الکبری» ج ۵، ص ۹۱، ص ۱۱۶؛ نیز نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۹، ص ۳۵۴

فصل ششم، مقابر عمّه های پیامبر (بقیع العمّات)

الف: مقبره صفیّه بنت عبدالمطلب

عبدالمطلب را چندین همسر بود که یکی از آنها «هاله» مادر حمزه و صفیّه می باشد. صفیّه عمّه پیامبر، همسر «عوام بن خویلد» و مادر زبیر بود. (۱) صفیّه پس از هجرت به مدینه در مهمترین حوادث صدر اسلام حضور داشت که اهمّ آن دو، نبرد احد و خندق بود. در نبرد احد، او در رأس زنانی قرار داشت که با مسلمانان، شهر را به سوی احد رها کردند. پس از شهادت برادرش حمزه، مرثیه های حزین او، شور خاصّی به عزای مسلمانان بخشید. (۲) در واقعه خندق، صفیّه به همراه حسان بن ثابت و دیگر کسان در «اطم (/ کوشک) فارع» از شهر پاسداری نمودند و در جریان همین سنگربندی ها بود که او توانست یکی از یهودیان مهاجم را از پای درآورد و پیامبر کارش را شایسته دانست و مورد تقدیر قرار داد

۱- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۱۹۷؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، صص ۳۲۶ و ۳۶۴؛ ابن اثیر، «اسدالغابه»؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۳، ص ۱۰۳؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج ۴، ص ۳۴۵

۲- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ص ۳۴۹، به نقل از ابن اسحاق از زهر از عاصم بن عمرو بن قتاده و محمد بن یحیی؛ ابن هشام، «السیره النبویّه» ج ۳، ص ۱۰۳، ص ۱۷۶؛ ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج ۲، ص ۱۶۱؛ حاکم نیشابوری، «المستدرک» ج ۴، ص ۵۰؛ اعثم، «الفتوح» ج ۲، ص ۳۱۲؛ طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۶، ص ۲۴۶۵

و او را در تقسیم غنائم غزوه خندق، صاحبِ سهم دانست. (۱) در خصوص «کوشک فارع» گفتنی است که در تاریخ و جغرافیای مدینه، بدان «اطم حسان بن ثابت» گویند و مسلّم است که پیامبر گهگاه در سایه آن می نشسته است.

فیروزآبادی «اطم فارع» را قلعه ای از جمله قلعه های مدینه دانسته است که بعدها «عاتکه بنت عبداللّه بن یزید بن معاویه» در آن مکان، خانه ای بنا نمود و سپس «یحیی بن خالد برمکی» آن را به خود اختصاص داد و به مرور زمان به «دار جعفر بن یحیی» شهرت یافت. این خانه مقابل باب الرّحمه (/ باب عاتکه) قرار داشته و قلعه فارع در مجاورت سمت شامی آن بوده است که در سال ۸۳۸ ه. ق. به صورت «مدرسه الکلبرجیه» جلوه نمود و در تعمیر و توسعه مسجدالنّبی توسّط سعودی ها از بین رفت و در محدوده مسجد قرار گرفت.

موقعیّت مذکور مُبیّن آن است که وقایع مزبور، مربوط به روزهای نبرد غزوه خندق بوده است که شهر مدینه از سمت جنوب و جنوب شرقی، توسّط یهودیان مورد تهدید قرار گرفته بود و این مسئله دلیل روشنی است بر ردّ اخباری که خواسته است وقایع مورد نظر را مربوط به روزهای غزوه احد تلقّی نماید. (۲) صفیّه بنت عبدالمطلب در سال ۲۰ ه. ق. در دوران خلافت: عمر بن خطاب، در حالی که ۷۵ ساله بود، درگذشت (۳) و او را در زاویه دیوار به دیوارِ «دار مغیره بن شعبه» در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (۴) این مکان خارج از باب بقیع بوده و بعدها به عنوان جزئی از بقیع الغرقد به نام بقیع العمّات شهرت یافت.

قبل از این به خاطر قرار گرفتن مکان قبر در پایین دیوار خانه مغیره، امکان هر نوع تعمیر و تجدید بنایی را از مغیره بن شعبه گرفته بود و یک بار که مغیره می خواست در در

۱- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ص ۳۴۸ به نقل از ابن منده.

۲- متّقی هندی، «کنز العمال» ج ۱۶، ص ۲۴۴؛ یعقوبی، «تاریخ» ص ۴۰۷؛ ابن اثیر، «الکامل فی التاریخ» ج ۲، ص ۱۸۲

۳- ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج ۲، ص ۵۶۹

۴- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۱۹۷؛ سمهودی، «وفاءالوفا باخبار دارالمصطفی» ج ۲، ص ۹۱۰؛ ابن نجّار، «اخبار مدینه الرّسول» ص ۱۵۴؛ مسعودی، «مروُج الذَّهب» ج ۱، ص ۷۲۱

دیوار خانه اش تعمیراتی کند، با واکنش شدید فرزندش زبیر بن عوام روبرو شد. (۱) علی بن موسی در ۱۳۰۳ ه. ق. از وضعیّت بنای مقبره صفیّه و بقیع العمّات در دوران عثمانی ها چنین یاد کرده است:

«و بقیع العمّات الطیّبات هو من البقیع فی و من الغازی القانونجی السلطان سلیمان خان فی الخمسین بعد التسعمائه من الهجره استدخل أکثر البقیع فی المدینه المنوره و بنیت بعد نبش القبور صارت فی المستدخل منه دور کثیره حتی صارت حاره مستقله و تعرف الآن بحاره الأغوات خدمه حجره سید الکائنات و احیط علی ما بقی بجهه قبّه العمّات بجدار من الحجر مجصص بباب واحد عند قبه السیده صفیه المذکور فلا یدفن فیه الآن و إنّما یفتح بابه فی أیام موسم الأغراب للزیاره».

مسلّماً از دوران های گذشته تا سال ۱۳۷۳ ه. ق. این دو بقیع، دیوارکشی شده و به واسطه کوچه باریکی- با ۸۲۴ مترمربّع مساحت- بین «بقیع العمّات»- با ۳۴۹۳ مترمربّع مساحت- و «غرقد» فاصله افتاده بود. در تصریحات علی بن موسی می خوانیم:

«و من بین البقیع و بقیع العمات ... الطریق النافذ الی جزع باب الجمعه و الی مسجد الإجابه ...».

این کوچه دقیقاً در عکس عمومی قبرستان بقیع که در اوائل این قرن توسّط «رفعت پاشا» تهیّه شده، به خوبی مشاهده می شود.

به هر حال قبر سیّده صفیّه و خواهرش عاتکه در رکن جنوب غربی بقیع العمّات جای دارد.

در سال ۱۳۷۳ ه. ق. سعودی ها دیوارهای دو بقیع را برداشتند و با انضمام کوچه به محیط قبرستان، بقیع العمّات به بقیع الغرقد متّصل گردید.

با مراجعه به نقشه عمومی قبرستان بقیع در می یابیم: دو باب شمالی فعلی بقیع،

۱- در باره زبیر بن عوام نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۳، ص ۳۱۸

ابوابی جدید هستند. این ابواب در ذی الحجّه ۱۳۸۵ ه. ق. رو به سمت بقیع العمّات احداث و گشوده شده اند. در حال حاضر که این سطور را می نگارم (۱۳۹۸ ه. ق.) قبور صفیّه و عاتکه- عمّه های پیامبر- در کنار باب شمال غربی در فاصله ۱۵ متری آن جای دارد.

ب: مقبره عاتکه بنت عبدالمطلب

مادرِ عاتکه و دو خواهر دیگرش (امیمه و بره) «فاطمه بنت عمرو بن عایـد بن عمران» بود. (۱) همسر عاتکه مردی به نام «ابی امیّه بن المغیره بن عبداللَّه» از طائفه «بنویقظه بن مرّه» بود که غیر از عاتکه، دختر «عامر بن ربیعه» را نیز به همسری برگزیده بود و از او دختری به نـام «امّ سلمه» داشت که بعدها به همسری پیامبر در آمد. (۲) عاتکه از همسرش دو پسر به اسامی زهیر و عبداللَّه داشت. زهیر به گفته ابن اثیر با محمّد صلی الله علیه و آله و اسلام عناد و دشمنی خاصّی داشت (۳) و در بدر و احد با مشرکین همراه بود و عاقبت به عقیده مشرکان درگذشت.

امّا «عبداللَّه بن ابی امیّه مخزومی» به همراه ابوسفیان بن حارث و عبّاس بن عبدالمطلب به وساطت امّ سلمه در آستانه فتح مکّه در محلّی به نـام «نیق العقاب» در حضور پیامبر، اسلام را پذیرا شد. وی در نبرد طائف تنها فردی از «بنومخزوم» بود که به شهادت رسید. (۴) بیهقی از عاتکه اشعاری را که در روزهای نخست هجرت سروده، نقل کرده است که از علائق خاصّ او به شخصیّت دادگر و پرهیزکار محمّد صلی الله علیه و آله حکایتی روشن دارد.

۱- احمد بن ابی یعقوب، «تاریخ یعقوبی» ج ۱، ص ۳۶۴؛ ابن عبد ربّه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۵، ص ۵؛ ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج ۱، ص ۵

۲- ابن حزم، «انساب العرب» ص ۱۴۴

۳- «الکامل فی التّاریخ» ج ۲، ص ۷۴

۴- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۴، صص ۴۳ و ۱۲۹

بیهقی تصریح می کند که اگر چه او مسلمان نبود، ولی دوستی محمّد صلی الله علیه و آله در سینه اش جای گرفته بود. (۱) نام عـاتکه در تاریـخ حیات مسـلمانان، بیشتر به جهت رؤیایی مشـهور شـد که قبل از وقوع نبرد بـدر در خواب دیـده بود. این رؤیا چنین تعبیر شده بود که مسلمانان تا سه روز دیگر قریشیان را به نابودی خواهند کشید. انتشار این رؤیا در مکّه موجب منازعات و گفتگوهـایی گردیـد و با واقعه بـدر و شـکست مشـرکان، تعبیر شـد. (۲) بـا ایـن همه، نه آن اشعار پر شـور و نه این رؤیـای صادقانه، دلیلی بر مسلمانی عاتکه در سال های نخست بعثت یا هجرت نیست.

گر چه مورّخان مسـلمان در باره اسـلام آوردن وی به اختلاف افتاده انـد؛ امّا این که او به مـدینه هجرت نمود و در آنجا وفات یافت و در کنار خواهرش صفیّه به خاک سپرده شد، همگان را به ایمان و اسلامش معتقد کرده است. (۳) مقبره عاتکه، مجاور قبر صـفیّه قرار دارد و بـدین لحـاظ که مکـان مزبور، مـدفن دو تن از عمّه هـای پیـامبر است، آن را «بقیع العمّات» نامیدنـد. این مقبره تا قبل از تسـلّط سعودی ها بر سرزمین حجاز، دارای بقعه و بارگاه بوده و «ابراهیم رفعت پاشا» از آن که در مجاورت برج حصار مـدینه قرار داشـته، عکسـی تهیّه کرده و آن را در کتاب «مراهالحرمین» به چاپ رسانـده است. با مشاهـده این عکس به خوبی به موقعیّت بقعه و «بقیع العمّات» پی می بریم.

نک: پیکره ۱- ۶

۱- «دلائل النّبوّه» ج ۱، ص ۱۵۰، ترجمه فارسی.

۲- «در باره رؤیای عاتکه نک: حاکم نیشابوری، «المسـتدرک علی الصّحیحین»، کتاب «المغازی و السـرایا» ج ۳، ص ۱۹؛ ابن اثیر، «السیره النّبویّه» ج ۲، ص ۳۸۱؛ علی بن برهان الدین حلبی، «السیره الحلبیّه» ج ۲، ص ۱۴۳؛ ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ» ج ۲، ص ۱۱۶؛ واقدی، «مغازی» ج ۱، ص ۲۱، ترجمه فارسی. طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۳، ص ۹۵۰؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» به نقل از ابن عبّاس.

۳- «در بـاره مسـلمان شـدن عـاتکه و اختلاـف آراء در این خصوص، نـک: ابن عساکر، «تاریـخ دمشق الکبیر» ج ۱، ص ۲۹۲؛ حـاکم نیشـابوری، «المسـتدرک» به نقـل از عروه بن زبیر، ج ۴، ص ۵۰؛ ابن حبـان، «الثقـات» ج ۲، ص ۱۳۷؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۲۵۲؛ مسعودی، «مُروُج الذّهب» ج ۲، ص ۲۸۶، متن عربی و ج ۱، ص ۶۴۱، ترجمه فارسی. محمّد بن خلف / ابن فتحون اندلسـی، «الاسـتدراک علی کتـاب الصـحابه لإبن عبـدالبرّ»؛ ابن حجر عسـقلانی، «الاصـابه» ج ۴، ص ۳۵۷؛ ابن سـعد، «الطبقات الکبری» ج ۶، ص ۲۹

فصل هفتم؛ مقبره عبداللّه پدر پیامبر (دارالنّابغه)

ابن هشام در کتاب خود به نقل از ابن اسحاق می نویسد:

عبـداللّه کوچکـترین فرزنـد عبـدالمطلب و مـادرش «فـاطمه بنت عمرو بن عائـذ بن عمران بن مخزوم بن یقظه» بـود. (۱) همسر عبداللّه، آمنه بود و عبداللّه پس از ازدواج با او به دستور پدرش برای تجارت خرما به مدینه رفت. طبری می گوید:

در این سفر تجارتی بود که عبداللّه در مدینه درگذشت. (۲) این مورّخ به عقیده محمد بن عمر واقدی استناد کرده که: نزد ما مسلّم است و یاران ما در این نکته اختلاف ندارنـد که عبـداللّه در مدینه فرود آمد و آنجا بمرد و در خانه نابغه به خاك رفت. (۳) «ابن واضح یعقوبی» ضمن تأیید مستندات مذکور تصریح می کند:

«وفات عبـداللّه در مدینه نزد دایی های پدرش- از طائفه بنی نجّار- در خانه ای معروف به دارالنّابغه واقع شد. وی هنگام وفات ۲۵ ساله بود.» (۴)

۱- «السیره النّبویّه» ج ۱، ص ۱۱۴

۲- محمّدبن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوك» ج ۳، ص ۷۹۸

۳- مسعودی، «مُروُج الذّهب و معاون الجوهر» ج ۱، ص ۶۲۹؛ ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ»، ذکر مولـد رسول اللّه، ج ۱، ص ۴۶۶

۴- «تاریخ» ج ۱، ص ۳۶۱/ ۳۶۲؛ همچنین نك: مقریزی، «امتاع الاسماع» ج ۱، ص ۳؛ «تاریخ الخمیس» ج ۱، ص ۱۸۲

این مأخذ تاریخی که «بنونجّار» را دایی های عبدالمطلب دانسته است، با آنچه که ابن حزم، (۱) ابن حبان، (۲) طبری (۳) و ابن هشام (۴) آورده اند، تطابق تاریخی دارد؛ زیرا سلمی، همسر هاشم و دختر «عمرو بن زیدبن لبید بن حرام بن حداس بن جندب بن عدی بن نجّار» بود و مادر فرزندش عبدالمطلب که شبیه نام داشت. (۵) مجموع این گفته ها را ابن سعد از ابن عبّاس ثبت کرده است. (۶) شناخت موقعیّت جغرافیایی «دارالنّابغه» به شناخت موقعیّت منازل «بنوعدی» در بافت قدیمی مدینه بستگی دارد.

مورّخان مدنی اتّفاق نظر دارند که خانه های «بنوعدی بن نجار» در سمت غربی مسجد نبی و قلعه شان به زاهریه مشهور بوده است. مطری تصریح می کند که مسجد این طایفه پس از اسلام، در محلّ دارالنّابغه بر پا شده بود. (۷) آنچه مسلّم است، دارالنّابغه در قرون نخستین اسلام، به عنوان مسجد دارالنابغه از شهرت خاصّی برخوردار بود و امام حربی در اواسط قرن سوم، آن را با نام های دارالنّابغه یا مسجد بنی عدی از جمله مساجدی دانسته که پیامبر در آنجا نمازی بجا آورده است. (۸) سمهودی از مکان مزبور با تعابیر «مسجد بنی عدی که به دارالنّابغه مشهور بوده» یا «دارالنّابغه در مجاورت مسجد بنی عدی» یادها کرده است.

به نظر می رسد این تفکیک از آراء ابن شبه استنباط شده است. طبق گفته محقّق مزبور پیامبر در مسجد بنی عدی غسل کرد و در دارالنّابغه نمازی بجا آورد. ولی ابن زباله معتقد است که پیامبر: «صلّی فی مسجد دارالنابغه»

۱- «جمهره انساب العرب» ص ۱۴

۲- «الثقات» ج ۱، ص ۳۳

۳- «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۳، ص ۷۹۹

۴- «السیره النّبویّه» ج ۱، ص ۱۱۲

۵- همچنین نک: فیروزآبادی، «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۶

۶- «الطبقات الکبری» ج ۱، ص ۱۱۶، چاپ دار صادر، بیروت.

۷- سمهودی، «وفاء الوفا» ج ۱، ص ۲۱۳

۸- «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره».

ابن سعد حدیثی از زهری و ابن عبّاس ثبت کرده که با دقّت در محتوای آن معلوم می شود که پیامبر در شش سالگی با مادرش به مدینه رفت و در دارالنّابغه به مدّت یکماه اقامت داشت و بعدها پس از هجرت به مدینه چون به کوشک بنی عدی نگاه می کرد، از خاطرات کودکی خود در ایّام توقّفش در آن مکان یادها می کرد و چون: «نظر إلی الدار فقال: ههنا نزلت بی أمّی و فی هذه الدار قبر أبی عبد اللّه.» (۱) مقبره عبداللّه در دوران عثمانی ها بنا و بقعه ای رفیع یافت. بتنونی در کتابش از آن به عنوانِ «مقام سیّدنا عبداللّه والد الرسول ... فی بیت رجل منهم (بنونجّار) یقال له النّابغه» (۲) یاد کرده است. (۳) ابراهیم رفعت پاشا از این مکان در «مرآه الحرمین» با جمله «ضریح لعبداللّه بن عبدالمطّلب والد النبیّ» (۴) و علی بن موسی در «وصف المدینه المنورّه» ص ۴۴، ص ۱۸ با تعابیر «مرقد سیدنا عبداللّه والد حضره سیّدنا رسول اللّه» و «مقام جمیل دائماً یزار» (۵) یاد کرده و شهرت عام آن را در تاریخ ثبت کرده اند.

از ایرانیانی که در سفرنامه شان دارالنّابغه را دیده و از آن یاد کرده اند، می توان «امین الدّوله» را نام برد که در «سفرنامه حاج میرزا علی خان صدراعظم» ص ۲۵۰ نوشته است:

«یکشنبه یازدهم محرّم الحرام ۱۳۱۷ در داخل شهر، اماکن مقدّسه را دیدار نموده، به زیارت قبر حضرت عبداللّه پدر بزرگوار سیّدالمرسلین مشرّف شده، به منزل آمدم».

در سال های ۱۳۹۴/ ۱۳۹۶ ه. ق. دارالنّابغه موجود بود و در کوچه طوال که اهل مدینه آن را «زقاق آمنه» می خواندند، قرار داشت. از همان ناحیه به بازار قفاصین

۱- «نگاهی به خانه انداخت و گفت: مادرم مرا به اینجا آورد و در این خانه قبر پدرم عبد اللّه است.» نک: «الطبقات الکبری» ج ۱، ص ۱۱۶

۲- «آرامگاه سرور ما عبداللّه پدر گرامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منزل یکی از افراد قبیله بنی نجار به نام النابغه قرار دارد.»

۳- «الرّحله الحجازیّه»، ص ۲۲۲

۴- «گور متعلق به عبد اللّه فرزند عبد المطلب پدر پیامبر است ...»

۵- «آرامگاهی زیبا و زیارتگاه همیشگی است.»

(/ اصحاب العباءه) می رفتند و دارالنّابغه در جهت غرب آن، پس از کوچه های شرقی و شمالی واقع شده بود.

بقعه موجود در آن مکان، از سنگ های بزرگ سیاه بنا شده و در مدخل باب با آثاری از معماری و نقّاشی و خطّاطی عثمانی ها تزیین شده بود.

در حال حاضر درِ مقبره را تیغه آجری گرفته اند. در سال ۱۳۹۷ که به دیدار مجدّد مدینه نائل آمدم، مشاهده کردم که مکان مزبور را به همراه ده ها بنای دیگر، به جهت اجرای طرح توسعه فضای بازِ سمت جنوب غربی مسجد نبی، تخریب و محو کرده اند. به در عقیده سعودی های وهّابی مشرب «زیاره هذا المکان بدعه». (۱) نک: پیکره ۱- ۷

۱- «زیارت از این مکان بدعتی است.» نک: حمدالجاسر، پاورقی: «وصف المدینه المنوّره»، ص ۱۸.

فصل هشتم؛ مقابر یاران پیامبر

الف: مقبره عثمان بن مظعون

عثمان با برادرانش: قُدامه، عبـداللّٰه و سائب، اولادِ «مظعون بن حبیب بن وهب» از طائفه «بنوجُمَح» از نخستین مهاجران مدینه و افاضل صحابه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودند. (۱) «عثمان بن مظعون جمحی» (/ ابوالسّائب) سیزدهمین فردی بود که در دار ارقـم اسـلام را گردن نهـاد و دوبـاره به حبشه هجرت کرد. (۲) پس از هجرت به مـدینه، پیـامبر بین «عثمـان بن مظعـون» و «ابوالهیثم بن التّیهـان» که از انصـار بنوعبدالأشـهل بود، عقـد اخوّت بست. عثمان با دیگر برادرانش در خانه «عبـداللّٰه بن سـلمه عَجْلانی» که بعدها در واقعه احد به شـهادت رسید، سکونت گزیدند. (۳) عثمان بن مظعون در نبرد بدر شـرکت کرد و پس از بـازگشت به مـدینه در بیست و دومین ماه هجرت یا سـیمین ماه درگـذشت. او نخستین فرد از مهاجران مکّی بود که در مـدینه وفات یافت. (۴)

۱- ابن حزم، «جمهره انساب العرب» صص ۱۹۵، ۱۶۱

۲- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۱، ص ۲۷۰، ص ۳۴۴؛ ابن عبد البرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۳، ص ۸۵

۳- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه فی تمییز الصّحابه» ج ۴، ص ۲۱۲ به نقل از ابن السکین.

۴- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۲، ص ۳۴۱ به نقل از ابن اسحاق؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه»

وی نه تنها از صحابه شریف و والامقام پیامبر بود؛ بل در دوران جاهلیّت، حکیم و عارف فرزانه ای به شمار می آمد. (۱) چنین زمینه ای او را پس از مسلمانی وآشنایی با معنویّت اسلامی، از خود بیرون نهاد و ترک همه لذائذ دنیوی و انزوا و سجده را پیشه نمود.

پیامبر این رهبانیّت را رد کرد و «عثمان بن مظعون» را به ازدواج تشویق نمود و به رعایت اعتدال در بهره مندی از مادّه و معنی هدایت کرد. (۲) درگذشت وی تأسّف و تأثّر عمومی را برانگیخت. پیامبر بر جنازه اش حاضر گشت و در حالی که به او خطاب می کرد: «طوبی لک یا عثمان لم تلبسک الدنیا و لم تلبسها» (۳) در فقدانش اشک ها ریخت و از خود بی تابی ها نشان داد. (۴) مورّخان گفته اند: عثمان بن مظعون اوّلین فرد از مهاجران بود که در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد و تا آن هنگام حدّ مسلمانیش معلوم نبود. پیامبر بر گور او سنگی به نشانه گذارد و فرمود:

«هذا قبر فرطنا». (۵) و «لیعلم (أتعلم) بها (به) قبرأخي وادفن إلیه من مات من اهلی». (۶)

۱- یافعی، «مرآه الجنان» ج ۱، ص ۶؛ ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب فی أسماء الأصحاب» ج ۳، ص ۸۶ به نقل ازابن مبارک.

۲- دارمی، «سنن»، کتاب النّکاح، باب «النّهی عن التبتّل»، ج ۲، ص ۱۳۳ به نقل از سعید بن مسیّب و او از سعدبن ابی وقّاص.

۳- «خوشا به حالت عثمان، دنیا تو را فریب نداد و تو نیز دنیا را فریب نداده ای.»؟؟؟

۴- ترمذی، «سنن» ج ۲، ص ۲۲۹، «باب ما جاء فی تقبیل المیّت»، «کتاب الجنائز» به نقل از قاسم بن محمد و او از عایشه؛ ابن ماجه، «سنن»، حدیث ۱۴۷۶؛ ابو داود، «سنن» ج ۳، ص ۱۰۱، حدیث ۳۱۶۳؛ بیهقی، «السّنن الکبری» ج ۳، ص ۴۰۷، کتاب الجنائز؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱۶، ص ۱۳۷، «کتاب الفضائل» به نقل از دیلمی؛ ابونعیم، «حلیهالأولیاء» ج ۱، ص ۱۰۵ به نقل از ابن عبّاس.

۵- «این قبر پیشینیان ما است.»

۶- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۳۹۳ به نقل از عبداللّه بن ابی رافع؛ ابن ماجه، «سنن» ج ۱، ص ۴۷۳، باب «ما جاء فی العلانه فی القبر» حدیث ۱۵۸۱، کتاب الجنائز؛ بیهقی، «السّنن الکبری» ج ۳، ص ۴۱۲ به نقل از مطلب بن عبداللّه بن حنطب تابعی؛ همچنین در باره گفتگوی پیامبر با همسرِ «عثمان بن مظعون» / امّ خارجه بر سر گور عثمان نک: ابونعیم، «حلیهالأولیاء» ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از زیدبن اسلم؛ ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب»، ج ۳، ص ۸۸ به نقل از ابن عبّاس؛ امام بخاری، «صحیح» باب «مقدم النبی و اصحابه المدینه» حدیث ۴۰۷ به نقل از خارجه بن زید بن ثابت؛ احمد بن حنبل، «مسند» ص ۲۳۷، ۲۳۵؛ متّقی هندی، «کنزالعمال» ج ۱۲، ص ۳۰۷

ب: مقبره أسعد بن زُرَاره

ابوامامه، اسعد بن زراره بن عدس النّجاری، نقیب و رئیس طایفه بنونجّار در مدینه بود. وی پس از شناخت کلّی از تعالیم اسلام، به اتّفاق شش نفر دیگر از یثرب، عازم مکّه شدند تا با پیامبر ملاقات کنند و در باره دعوی جدید به گفتگو پردازند. اینان در مکانی به نام «عقبه» به دیدار محمد صلی الله علیه و آله نایل آمدند؛ با او بیعت کرده، به اسلام ایمان آوردند و خود را متعهّد نمودند تا به نشر این آیین در میان طوائف یثرب کوشش نمایند.

اسعد بن زراره همراه با دومین و سومین گروه از یثربی ها به مکّه رفت و از این رو در عقبه سه بار و هر بار با گروهی، تجدید بیعت نمود. (۱) در عقبه اوُلی «اسعدبن زراره» از پیامبر خواست که فردی آشنا به قرآن را به یثرب اعزام دارد تا مردم، بنیادهای فکری و معنوی آیین جدید را از او فرا گیرند. پیامبر صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر را مأمور این کار کرد. مصعب در یثرب در میان طایفه «بنونجّار» در خانه اسعد بن زراره سکونت گزید و به مأموریّتی که به او محوّل شده بود، همّت گماشت. (۲) اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر نخستین کسانی بودند که نماز جمعه را در «حره بنی بیاضه» در مکانی به نام «نقیع الخضمات» بجای آوردند. (۳) اسعد بن زراره در سال اوّل هجرت و در حالی که هنوز بنای مسجد نبی به پایان نرسیده بود، درگذشت. (۴) پیامبر بر نعش او حاضر شد؛ او را غسل داد و کفن بر تنش

۱- یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، صص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» جزء ۲، ص ۷۵، «بدو الإسلام الأنصار» به نقل از ابن اسحاق؛ ابن حجر عسقلانی، «الإصابه» ج ۱، ص ۳۴، به نقل از واقدی. ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج ۱، ص ۸۱، هامش: الاصابه.

۲- ابونعیم، «حلیه الأولیاء» ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از ابن شهاب. در باره عقبه نک: ازرقی، «اخبار مکّه» ص ۴۲۸، «مسجد البیعه» به نقل از جابر بن عبداللّٰه؛ یاقوت حموی، «معجم البلدان» ج ۴، ص ۱۳۴؛ راغب، «معجم مفردات الفاظ القرآن» ص ۳۵۲

۳- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۲، ص ۷۷ به نقل از ابن اسحاق؛ ابونعیم، «حلیهالأولیاء» ج ۱، ص ۱۰۷؛ نقیع به نقل از فیروزآبادی، «المغانم المطابه» صص ۴۱۵ و ۴۱۶

۴- یافعی، «مرآه الجنان»، سال اوّل هجرت.

پوشاند و در حالی که می گریست، پیشاپیش جنازه اش تا بقیع پیاده رفت؛ در قبرش نهاد و بر او نماز گزارد. (۱)

پ: مقبره خُنَیس بن حُذافه

«خنیسِ سَهْمی» از قریشیانِ بنوسَهْم بود و عنوان «سَهمی» به فرزندانِ سهم بن عمرو ابن هُصَیْص اطلاق می شد. (۲) «خُنیس» از سابقین در اسلام بود که به حبشه و مدینه هجرت نمود. (۳) در مدینه با عمر بن خطّاب در خانه زید بن خطّاب مسکن گزید و حفصه دختر عمر را که بعدها همسر پیامبر شد، به عقد خود در آورد. پیامبر بین او و «ابوعبیس بن جابر بن عمرو» از انصارِ بنوحارثه عقد برادری بست. او تنها فرد از بنی سهم بود که در نبرد بدر شرکت جست. (۴) آنچه مسلّم است، او بر اثر زخمی که در بدر یا احد برداشته بود، به شهادت رسید. (۵) تاریخ وفات وی را در بیست و پنجمین ماه یا اوّلین ماه سال سوم هجرت گفته اند.

این تاریخ با توجّه به این که پیامبر حفصه را پس از سال سوم به عقد خود در آورد، با واقعه مزبور مطابقت دارد. (۶) آنچه مسلّم است و ابن سعد اسناد آن را ارائه داشته، پیامبر بر جنازه خُنیس نماز گزارد و او را در کنار مقبره عثمان بن مظعون در قبرستان بقیع به خاک سپرد.

ت: مقبره سعد بن معاذ

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۶۰۸

۲- سمعانی، «الأنساب» ص ۳۱۹

۳- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۲، ص ۶

۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۳۹۲؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۲، ص ۳۴۱

۵- ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج ۱، ص ۴۳۷

۶- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۳۹۲؛ یافعی، «مرآه الجنان» ج ۱، ص ۷

بنوعبدالأشـهل طـایفه ای از اوس بودنـد که با بنوظفر در سـمت جنوبی منازل بنوحارثه در حرّه شـرقی مـدینه سـکونت گزیـده بودنـد. در ایـن حره کـه آن را حرّه واقـم نیز می گفتنـد و از شـرق تـا شـمال شـرقی مـدینه امتـداد داشـت، مردمـان اوس یعنی بنوعبدالأشهل، بنومعاویه، بنوظفر و بنوحارثه اقامت داشتند.

«سـعد بن معاذ بن نعمان بن امری ء القیس بن زیـد بن عبدالأشـهل» و «اسَـیْد بن حضـیر» از بزرگان بنوعبدالأشـهل به راهنمایی مصعب بن عمیر مسلمان شدند. (۱) ابن اسـحاق در کتاب خود اهمیّت این گرویدن را در گسترش اسـلام به ما نشان داده، می نویسد:

«معصب در کنـار چـاه مرق و در مجـاورت دیوارهـای منـازل بنوظفر می نشـست و قرآن تعلیم می داد. در همین مکـان بود که مصعب توانست با حضور اسعد بن زراره، سعد بن معاذ و اسَید بن حضیر را مسلمان کند.

سعد توانست در اندک مدّتی طایفه خود را به اسـلام مؤمن کند و خود با ایمانی پرشور، از صحابه بزرگ پیامبر شد و موقعیّت معنوی خاصّی در میان انصار پیدا کرد.

سعـد در نبرد بدر، پرچمدار مدنی اوس بود. گفته اند که پیشاپیش پیامبر، دو پرچم قرار داشت: پرچم مهاجران مکّی در دست علی بن ابی طـالب بـود و پرچم انصـار مـدنی را سـعد بن معـاذ حمـل می نمود. (۲) ابن هشـام ذیـل «اسـتیاق الرّسول من اُمراء الأنصـار» بـا دیگر سـیره نویسـان هم عقیـده است که سـعد بن معاذ به نماینـدگی از انصار، وفاداری مجـدّد مـدنی ها را در راه جانبازی برای اسـلام، به اطّلاع محمّد صلی الله علیه و آله رساند و در این خصوص بیاناتی اظهار داشت که شور و عشق خاصّ او را به اسلام نشان می دهد. (۳) نظر به کوهستانی بودن منطقه بدر، سعد بن معاذ مکان خاصّی را که بعدها به العریش شهرت یافت، برای اقامت پیامبر در نظر گرفت. محمّد صلی الله علیه و آله با قبول حسن انتخاب وی، برایش دعا کرد. (۴)

۱- سمعانی، «الأنساب»، الأشهلی. ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۲، صص ۷۲ و ۷۸

۲- علی بن برهان الدین حلبی، «السیره الحلبیّه» ج ۲، ص ۱۵۰؛ ابن هشام، «السیره النبویّه» ج ۲، ص ۲۶۴

۳- احمد زینی دحلان، «السیره النّبویّه» ج ۱، ص ۳۸۳، هامش: السیره الحلبیّه.

۴- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۲، ص ۲۷۲ به نقل از عبداللَّه بن ابی بکر، «بناء العریش لرسول اللَّه».

او نگهبانی از چادر پیامبر را به عهده داشت و دستوراتش را به انصار مدینه و مهاجران مکّه منتقل می نمود.

سعد و انصارِ بنو عبد الأشهل در واقعه احد شرکت کردند و عمرو بن معاذ را در این نبرد از دست دادند. نظر به کثرت کشته شدگان، پیامبر برای دلداری انصار، به منازلشان شتافت و در نزد بنوعبدالأشهل بر فقدان عمرو بن معاذ و دیگر شهدا گریست. از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله خود در شهادت حمزه عمیقاً متأثّر و فرموده بود: «لکن حمزه لا بواکی لی ...» (۱) از اینرو سعد و اسید بسیار متأثّر شدند و طائفه خود را گفتند که بر حمزه عموی پیامبر بگریند. (۲) در سال ششم، سعد در غزوه خندق شرکت جست و در آستانه این نبرد، نسبت به ترغیب یهودیان بنی قریظه به عدم نقض پیمانشان با مسلمانان جدیّت فراوان نمود؛ ولی او و هیئت همراهش نتوانستند بنی قریظه را از پیمان با قریش منصرف نمایند و مانع اعلام فسخ پیمان همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان از جانب یهودیان مزبور شوند.

بنی قریظه چنین باور داشت که مسلمانان در این نبرد شکست خورده، قریش قدرت را در مدینه به دست خواهد آورد. از این رو پیمان خود را با مسلمانان شکستند و علی رغم مفاد آن، با قریشیان مکّی در سرکوبی مسلمانان هم پیمان شدند.

پس از نافرجامی تلاش های مسلمانان، غزوه خندق به نفع مسلمانان خاتمه یافت؛ ولی «سعد بن معاذ» بر اثر تیر رهاشده از کمان «حِبّان بن قیس» یا «ابواساقه الجُبَشمی» یا «خفاجه بن عاصم» به شدّت مجروح و در خیمه ای که برادرش در مسجد نبی برپا ساخته بود، بستری شد. (۳)

۱- «گفت: لیکن حمزه دست دعا برایم بر نمی دارد.»

۲- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۷؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۳، ص ۴۸۱؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۳، صص ۱۲۹ و ۱۰۴ به نقل از ابن اسحاق، ابن کلبی، ابن شهاب به نقل از موسی بن عقبه.

۳- احمد زینی دحلان، «السیره النّبویّه» ج ۲، ص ۱۰۷، ص ۱۱۳؛ حلبی، «السیره الحلبیّه» ج ۲، صص ۳۱۶، ۳۱۶ و ۳۲۱؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۳، ص ۲۳۲، ص ۲۳۸؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۷؛ سهیلی، «الرّوض الأنف» ذیل روایات ابن اسحاق.

شـدّت خونریزی از بـازوی سـعد، او را در آسـتانه مرگ قرار داد. دائمـاً دعا می کرد که مهلتی یابـد تا در از بین بردن فتنه بین قریظه نقشـی داشته باشد. (۱) پیـامبر پس از شـنیدن پاسـخ های زشت بنی قریظه، به دعوت مسـلمانان در حفظ پیمان همزیستی مسـالمت آمیز، تصـمیم گرفت بـا بنی قریظه که آماده فتنه و نبرد با مسـلمانان شـده بودنـد. به نبرد بپردازنـد. (۲) سرانجام آنان حکمیّت سـعد بن معاذ را در حلّ ماجرا پذیرفتنـد و چون در دشـمنی خود نسـبت به مسـلمانان پافشاری نمودند، سـعد از پیامبر خواست که بنی قریظه را محاصـره نمایـد و با آنان به نبرد بپردازند. دلیلش این بود که ممکن نیست مدینه در کنار چنین طایفه لجام گسیخته که نسبت به مسلمانان نفرت و خشم داشتند، روی آرامش به خود بیند.

پیامبر از این حکمت اسـتقبال نمود و در حقّ سـعد دعا کرد. سـعد یک روز بعـد درگذشت. (۳) جنازه سـعد را از خانه اش تا قبرسـتان بقیع تشییع کردند و را در رکن شـمال شرقی قبرستان کنار مقبره «فاطمه بنت اسد» به خاک سپردند و پیامبر بر او نماز گزارد. (۴) پیامبر در باره سعد فرمود:

«اهْتَزّ العَرْش لِموت سعد بن معاذ». (۵)

۱- بدرالـدّین احمـد عینی، «عمـده القاری» ج ۴، ص ۲۳۹؛ ابن هشـام، «السـیره النّبویّه» ج ۳، ص ۲۳۸، ص ۲۵؛ امام بخاری، «صحیح»، کتاب الصلاه، حدیث ۱۲۳ به نقل از عایشه.

۲- یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۴۱۱

۳- سوره احزاب، آیه ۲۴؛ سـیوطی، «الدرّ المنثور فی التّفسیر بالمأثور» ج ۵، ص ۱۹۳؛ قرطبی، «الجـامع لأحکام القرآن» ج ۱۴، ص ۱۴۲؛ ابن حجر، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۷؛ عینی، «عمدهالقاری» جزء ۱۶، ص ۲۶۸؛ زرکلی، «الأعلام» ج ۳، ص ۱۳۹

۴- سمهودی، «وفاء الوفا» ج ۳، ص ۹۱۵

۵- «به مناسبت مرگ سعد بن معاذ عرش تکان خورد.» نک: امام بخاری، «صحیح»، باب مناقب سعد بن معاذ به نقل از جابر بن عبداللّه؛ نیز نک: تفاسیر ابن حجر، عینی، قسطلانی؛ مسلم، «صحیح» ج ۸، ص ۲۱؛ ابن ماجه، «سنن» ج ۱، ص ۶۸ به نقل از علی بن محمّد؛ ترمذی، «سنن»، باب مناقب، ج ۵، ص ۳۵۳ به نقل از محمود بن غیلان از جابر هذا حدیث صحیحٌ؛ ابن فورک، «مشکل الحدیث» ج ۱، ص ۲۷؛ قمی، «تفسیر قمی» ج ۲، ص ۱۸۱

ث: مقبره عبداللَّه بن مسعود

صحابی والامقام پیامبر اسلام، مشهور به ابن مسعود، از قبیله بنوزُهْره سومین یا ششمین نفری بود که به اسلام گروید. (۱) او از سابقین، اوّلین و معدود صحابه ای بود که در خواندن و آموختن قرآن به مرتبه رفیعی رسید و پیامبر در باره اش فرمود:

«من سرّه أن یقرأ القرآن غضاً کما أنزل فلیقراء بقراءه ابن أمّ عبد». (۲) عبداللَّه بن مسعود می گفت که فتاد سوره را نزد پیامبر خوانده و محمّد صلی الله علیه و آله بر قرائتش ایرادی نگرفته است. (۳) او مانند ابی بن کعب در قرائت، از زید بن ثابت برتر بود و در هیئت جمع آوری قرآن در زمان عثمان بن عفّان شرکت فعّال داشت. (۴) او از نخستین کسانی بود که از بنوهُذَیل به حبشه هجرت کرد و پس از بازگشت به مدینه با سعد بن معاذ یا زبیر بن عوام پیمان برادری بست. (۵)ابن مسعود به عنوان «صاحب النّعلین و الوساده و الطهور» از خدمتگزاران پیامبر به شمار می رفت و بدین خاطر در خانه پیامبر رفت و آمد می نمود و فضائلش همواره مورد تأکید پیامبر قرار می گرفت. (۶)

۱- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۱، ص ۲۷۲؛ سخاوی، «الکواکب الدّریه» ج ۱، ص ۶۴؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۶۸؛ ابونعیم، «حلیهالأولیاء» ج ۱، ص ۲۶

۲- «... قرآن را آن گونه که نازل گردیده، آهسته بخواند، پس با شیوه و قرائت ابن امّ عبد آن را قرائت کند.» نک: قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن» ج ۱، ص ۸۳؛ احمد بن حنبل، «مسند» ج ۱، ص ۴۵۴ به نقل از ابن حبیش و در باره امّ عبد بنت عبد سواء از بنوهذیل نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب» ج ۶، ص ۲۷

۳- همچنین در باره مناقبش نک: امام بخاری، «صحیح»، مناقب عبداللَّه بن مسعود رضی الله عنه به نقل از عبداللَّه بن عمر، ج ۴، ص ۲۱۸؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۱، ص ۳۳۶؛ احمد بن حنبل، «مسند» ج ۱، ص ۴۵۳

۴- ابونعیم، «حلیه الأولیاء» ج ۱، ص ۱۲۶ به نقل از علقمه. قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن» ج ۱، ص ۸۲

۵- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۶، ص ۲۸؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۲، ص ۱۵۱؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۲، ص ۳۶۹

۶- ترمذی، «الجامع الصّحیح» ج ۵، ص ۳۳۶؛ مناقب، حدیث ۳۸۹۴ به نقل از اسود بن یزید و سفیان ثوری به نقل از ابن اسحاق.

پس از رحلت پیامبر، از روحیه اشـرافی مردمان قبیله اش دوری می گزیـد و به سنّت پیامبر و صورت عارفانه زنـدگی اهل بیت علیهم السلام گرایش خاصّی داشت. (۱) در زمـان خلافت عمر، به عنوان کارگزار بیت المال مسـلمانان و جهت تعلیم معارف اسـلام بـه کـوفه رفت؛ ولی نتـوانست بـا دیگر کـارگزاران خلافت که دقّت صـادق و ایمـان لازم را در انجام امـور نداشـتند، سازگـاری کنـد. عـاقبت از دوران خلافـت عثمـان که این اختلاف نظرهـا به اوج رسـیده بود، از کار کناره گرفت و به مـدینه بـازگشت و انحراف هـا را در مسـجد نبی برملاء نمود. (۲) او در سـال ۳۲ ه. ق. درگـذشت و بنا به وصـیّتش «زبیر بن عوام» یا «عمّار بن یاسر» بر جنازه اش نماز گزارد و همان طور که خواسته بود، در کنار قبر «عثمان بن مظعون» در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (۳)

ج: مقبره عبدالرّحمان بن عوف

مُکنَّی به ابومحمّـد از جمله کسانی بود که قبل از اجتماع «دار ارقم» به اسـلام گرویـد و گفته انـد که او هشـتمین نفری بود که اسلام آورد.

در جاهلیّت، او را عبدالکعبه، عبد عمرو می گفتند و پیامبر اسلام نام عبدالرّحمان را بر او نهاد.

پس از مسلمانی در همه صحنه های مهمّ اسلام حضور داشت. یک بار از طرف

۱- «دائرهالمعارف الإسلامیّه» ۱۹۵۴/ ۱۹۷۵ م. / دانشنامه اسلام و ایران» ج ۶، ص ۸۴۹، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲- سمعانی، «الأنساب» ص ۵۸۸، چاپ: مرجلیوت؛ ابن هشام، «السـیره النّبویّه» ج ۱، ص ۳۸۹؛ بلاذری، «أنساب الأشراف»، امر عثمـان بن عفّـان و ابن عقبه حسـین ولاـه عثمان الکوفه، جزء الخامس، ص ۱، ص ۳۳ و ص ۶۳؛ ابن عبد ربّه اندلسـی، «العقد الفرید» جزء ۵، ص ۵۴، چاپ دارالفکر.

۳- یـافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۸۷؛ ابن سـعد، «الطبقـات الکبری» ج ۳، ص ۱۵۹؛ سـمعانی، «الأنساب» ص ۵۸۸؛ بلاذری، «انساب الأشراف» جزء ۵، ص ۳۷؛ در باره احادیث و موقعیّت عبداللَّه بن مسعود در میان رجال نک: احمد بن حنبل، «مسند» ج ۱، صص ۳۷۴ و ۴۶۶ که ۸۴۸ حـدیث را از او ثبت کرده است؛ ابن حجر عسـقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۶، ص ۲۷؛ جاحظ، «البیان و التّبیین» ج ۲، ص ۵۶، تحقیق: هارون.

پیامبر صلی الله علیه و آله به نبرد «دومهالجنْدل» مأموریّت یافت. در احد، بیست و یک زخم برداشت و درنگذشت.

در معیشت، تجارت پیشه بود و به تموّل و بخشش مشهور بود. پس از پیامبر در حوزه قدرت، چیره دست و آنگونه که گفته اند رأیش در سه خلیفه راشدین نافذ بود.

در شورای شش نفری تعیین خلیفه پس از عُمر بن الخطّاب شرکت داشت و در انتخاب عثمان به خلافت، نقش اساسی ایفا نمود.

او در سال ۳۱/ ۳۲ درگذشت و «عثمان بن عفّان» یا «زبیر بن عوام» بر جنازه اش نماز گزارد و در بقیع در مجاورت قبور «عثمان بن مظعون» و «اسعد بن زراره»- در بیست متری شرق مقبره مالک بن انس- به خاک سپرده شد. (۱)بر اساس یکی از مستندات تاریخی که از فرزندش «حمید بن عبدالرّحمان» نقل شده است، عبدالرّحمان وصیّت کرده بود که کنار مقبره عثمان بن مظعون به خاک سپرده شود. (۲)

چ: مقبره عثمان بن عفّان

عُفّان فرزند «ابوالعاص بن امیّه» و مادرش مادر عثمان یا مادر عفان «امّ حکیم البیضا» دختر عبدالمطلب بود. او از نخستین کسانی بود که به دست ابوبکر مسلمان شدند. (۳) او را بدان جهت که همسر رقیّه دختر پیامبر بود و پس از وفاتش امّ کلثوم را به

۱- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۱، صص ۲۶۸، ۳۴۴، ۳۴۸ و ۳۷۳. ج ۲، صص ۵، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۵۱، ۲۳۶ و ۳۷۲. ج ۳، صص ۸۸، ۱۳۴، ۳۰۶، ۳۳۳، ۳۶۴ و ۳۷۲. ج ۴، صص ۷۳، ۱۹۶، ۲۰۶ و ۳۰۷؛ جوزی، «صفه الصّفوه» ج ۱، ص ۱۳۵؛ ابونعیم، «حلیهالأولیاء» ج ۱، ص ۹۸۰؛ طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۵، ص ۲۰۶۵، ترجمه فارسی. ابن عبدالبرّ، «الاستیعاب» ج ۲، ص ۳۴۹؛ ابن جوزی، «تذکرهالخواص» ص ۱۵۶؛ همچنین در باره مقام او در رجال حدیث نک: «تاریخ الخمیس» ج ۲، ص ۳۵۷؛ «الرّیاض النّظره» ج ۲، ص ۲۸۱؛ «الجمع بین رجال الصّحیحین» ص ۲۸۱

۲- سمهودی، «وفاء الوفا» جزء ۳، ص ۸۹۹ به نقل از ابن زباله.

۳- «الرّیاض النّظره» ج ۲، صص ۸۲ و ۱۵۲؛ بلاذری، «أنساب الأشراف» جزء ۵، ص ۱؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۱، ص ۲۶۶

همسری بر گرفت، ذوالنّورین گفته اند.

عُثمان در غالب نبردهای پیامبر شرکت داشت و موقوفات و بخشش های زیادی در جهت آسایش عمومی مسلمانان از خود بجای نهاد. (۱) موقعیّت قریش و بنی امیّه در استحکام بخشیدن به نفوذ و موقعیّت او پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نقشی اساسی ایفا نمود و عاقبت در شورای تعیین خلیفه، جانشین عمربن خطّاب گردید و به عنوان سومین خلیفه از خلفای راشدین در تاریخ اسلام حضوری مسلّم یافت.

در دوران او ارمنستان، قفقاز، خراسان، کرمان، سیستان، قسمتی از افریقا و قبرس به اسلام گرویدند. عثمان مسجدالحرام را بازسازی کرد و مبتکر تأسیس دارالقضا در مدینه بود و در جمع آوری قرآن همّت خاصی از خود نشان داد. (۲) نارضایتی هایی که بر اثر اعمال بعضی از مأموران خلافتی او بروز کرده بود، موجب روی آوردن عده ای از آنان به مدینه و متعاقب آن محاصره خانه خلیفه گردید. (۳) عاقبت به علّت نافرجام ماندن همه اقدامات مصلحت جویانه، پس از چهل روز که از محاصره خانه او می گذشت، جمعی ناشناخته به حیاتش پایان دادند و این حادثه آغاز تحوّلات اجتماعی- سیاسی مهمّی در سرزمین های مسلمان شده، گردید. (۴)

۱- ابن عبد ربه، «العقد الفرید» ج ۲، ص ۳۶۱؛ ابن قتیبه، «المعارف» ص ۸۴؛ بیهقی، «سنن الکبری» ج ۶، ص ۳۰۱؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۴۴؛ دمیری، «حیاهالحیوان» ج ۲، ص ۳۹۹؛ بلاذری، «انساب الأشراف» ج ۵، صص ۱۲۷، ۲۵ و ۳۰؛ حلبی، «السیره الحلبیّه» ج ۲، ص ۸۷

۲- بیهقی، «سنن الکبری» ج ۲، ص ۴۱ به نقل از انس بن مالک؛ امام بخاری، «صحیح» فضائل القرآن، باب جمع القرآن. طحاوی، «مشکل الآثار» ج ۳، ص ۴، به نقل از خارجه؛ متّقی، «کنزالعمال» ج ۱، ص ۸۱؛ سیوطی، «الاتقان فی علوم القرآن».

۳- بلاذری، «انساب الأشراف» ج ۲، صص ۲۶ و ۶۹؛ ابن عبد ربه اندلسی، «العقد الفرید» ج ۲، ص ۲۶۳؛ دمیری، «حیاهالحیوان» ج ۱، ص ۵۳؛ سیوطی، «تاریخ الخلفاء» ص ۱۰۶؛ ابن اثیر، «الکامل» ج ۲، ص ۷۰

۴- «در باره هرمزان نک: بلاذری، «انساب الأشراف» جزء ۵، ص ۱۵۰، مداینی؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۱۴۱؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۸؛ بیهقی، «سنن الکبری» ج ۸، ص ۶۱ در باره ابوذر غفاری در دوران خلافت عثمان نک: مسعودی، «مروُج الذَّهَب» ج ۱، ص ۴۳۸؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۴، ص ۱۶۸

پس از قتل عثمان، آشوب و التهاب مدینه باعث شد که نتوانستند جسد خلیفه را با تشریفات و احترام خاصّ مربوط به صحابه پیامبر در بقیع به خاک سپارند. لذا جسد او را پس از سه روز بلاتکلیفی در محلّی به نام «حش کوکب» دفن کردند. (۱) طبری، «حش کوکب» را یکی از باغ های مدینه دانسته است که یهودیان مردگان خود را در آنجا دفن می کردند. (۲) چون بنوامیّه به حکومت رسیدند، آن باغ را که در مجاروت بقیع قرار داشت، جزء بقیع نمودند.

بلاذری، «کوکب» را صاحب آن باغ دانسته است. ابن کثیر تصریح می کند که معاویه بن ابی سفیان دیوار مابین باغ مذکور و قبرستان بقیع را برداشت و دستور داد تا مردم مردگان خود را در آنجا به خاک سپارند. (۳) یاقوت حموی، «حش» را بوستان تعریف کرده است و می گوید:

کوکب یکی از انصار بود و عثمان آن باغ را خریداری و ضمیمه بقیع نمود و چون مقتول گشت، او را در آنجا به خاک سپردند. (۴) به هر حال «حش کوکب» در انتهای سمت شرقی قبرستان بقیع جای دارد و فاصله آن تا قبور شهدای حرّه، ۱۳۵ متر می باشد. (۵)

ح: مقبره سعد بن ابی وقّاص

او فرزند «ابی وقّاص مالک بن اهیب» بود که از قریشیان زهری به شمار می آمد.

سعد، مُکنّی به ابواسحاق و از امراء عرب، صحابه پیامبر، فاتح عراق، مدائن، قادسیّه عصر ساسانی بود و به فارس الإسلام شهرت داشت.

۱- بلاذری، «انساب الأشراف»؛ محبّ طبری، «الرّیاض النّظره» ج ۲، ص ۱۳۱؛ ابن جوزی، «صفه الصفوه» ج ۱، ص ۱۱۷، به نقل از خجندی؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۷۳؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۵۵؛ ابن قتیبه، «الإمامه و السّیاسه» ج ۱، ص ۴۰؛ ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه» ج ۱، ص ۱۶۸

۲- «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۶، ص ۲۳۱۴

۳- «تاریخ ابن کثیر» ج ۸، ص ۱۹۰

۴- «معجم البلدان» ج ۲، ص ۲۶۲

۵- سمهودی، «وفاء الوفا» ج ۲، ص ۹۱۴ به نقل از خضرا و ابن زباله به نقل از ابن شهاب.

او احادیثی را از پیامبر حدیث کرد و از او نیز روایت ها کرده اند.

در شورای انتخاب خلیفه، از طرف عمر بن خطّاب برگزیده شد و مدّت ها والی کوفه بود. وی در خلافت علی بن ابی طالب انزوا پیشه کرد و در خانه اش در «وادی عقیق» بماند؛ تا این که در ۸۳ یا ۷۴ سالگی به سال ۵۱/ ۵۸ ه. ق. درگذشت. جنازه اش را از خانه تا بقیع تشییع کردند و مروان بن حکم بر او نماز گزارد و در کنار عثمان بن مظعون و اسعد و خنیس به خاک سپرده شد.

مقبره او در بیست متری شرق مقبره مالک بن انس که قبر او نیز در پنجاه متری شرق باب بقیع در جهت شمال شرقی مقبره عقیل است، قرار دارد. (۱)

خ: مقبره ابوسعید خدری

«سعد بن مالک بن سنان بن عبید بن تغلبه ابن عبد بن الأبجر» بود که چون ابجر را خُدْره لقب داده بود، او را «سعد خُدْری» یا به کنیه اش «ابوسعید خدری» شهرت دادند. (۲) او و پدرش «مالک بن سنان انصاری» از صحابه پیامبر و چهره هایی برجسته در تاریخ اسلام به شمار می روند.

مالک بن سنان در غزوه احد نبرد کرد و چون پیامبر زخمی شد، او را یاری داد و خون زخم های صورتش را پاک کرد. مالک تنها کسی از بنوابجر بود که در آن نبرد به شهادت رسید. (۳) ابوسعید از همان سنین نوجوانی در همه صحنه های حسّاس تاریخ مسلمانی حضور

۱- «الرّیاض النّظره» ج ۲، صص ۲۹۲ و ۳۰۱؛ ابونعیم، «حلیه الأولیاء» ج ۱، ص ۹۲؛ ابن جوزی، «صفه الصفوه» ج ۱، ص ۱۳۸؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۶، ص ۶؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۳، ص ۴۸۲؛ ابن اثیر، «الکامل» ج ۲، ص ۳؛ محمّد بن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۵، ص ۶، ترجمه فارسی.

۲- خطیب بغدادی، «تاریخ بغداد او مدینه السّلام» ج ۱، ص ۱۸۰؛ سمعانی، «الأنساب» ص ۱۹۰

۳- ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۳، ص ۸۴ و ۱۲۹؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۳، ص ۳۴۵

داشت و با دو خصلت شجاعت و علم، به عنوان یکی از سرشناس ترین صحابه پیامبر در جریده تاریخ ثبت شد. (۱)پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، چون از راویان مناقب اهل بیت علیهم السلام بود، پیوندی معنوی با آنان داشت. (۲) وفات ابوسعید را سال ۷۴ یا ۶۴ در مدینه دانسته اند. سمهودی و ابن شبه از پسرش آورده اند که او قبل از وفات وصیّت کرد که در جایی از بقیع به خاک سپرده شود که کسی در آن حوالی مدفون نباشد و خود جایی را در نظر گرفت و به فرزندش نشان داد. (۳) این مکان در قسمت شرقی قبرستان بقیع، نزدیک مقبره فاطمه بنت اسد می باشد.

د: دیگر صحابه

با آن که مسلّم است که عدّه کثیری از مهاجران و انصار، در مدینه وفات کرده و در بقیع به خاک سپرده شده اند، نمی توان محلّ قبرشان را مشخّص نمود. ذیلًا به ذکر نام جمعی از آنان که در منابع و مآخذ مختلف اشاره کرده اند، بسنده می کنیم:

۱/ د: مِقداد بن عمر

مشهور به «ابن الأسود الکذری» از صحابه پیامبر بود و پیامبر در باره اش گفته بود:

«ان اللّٰه عزوجل امرنی بحب اربعه وأخبرنی انّه یحبهم: علی ومقداد و ابوذر و سلمان».

محمّد بن عمر واقدی گفته است که «مقداد» در سال ۳۳ ه. ق. به سنّ هفتاد سالگی

۱- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۳؛ ابن قُتیبه، «المعارف» ص ۱۱۶، در ذیل حدیثِ «من استعف اعفه اللّٰه و من استغنی أغناه اللّٰه»؛ احمد، «مسند» ص ۹، ۴۵، ۴۷؛ نسائی، «سنن» جزء ۵، ص ۹۸

۲- در باره احادیث مشتمل بر فضایل اهل بیت و منقول از وی، نک: احمد، «مسند» ج ۳، صص ۳ و ۱۴، حدیثِ «الحسن و الحسین سیّدا شباب أهل الجنّه» و حدیثِ «إنّی تارک فیکم الثّقلین»؛ سیوطی، «جمع الجوامع». «الدرّ المنثور». «تاریخ الخلفاء»، حدیث غدیر، «انساب الأشراف»، مشاجره ابوسعید با مروان، أمر الحسن بن علی بن ... درباره مقام رجالی او نک: ابن حجر، «تهذیب التّهذیب»، ج ۳، ص ۴۸۰؛ واقدی، یافعی، «مرآهالجنان» ج ۱، ص ۵۵

۳- سمهودی، «وفاء الوفا» جزء ۳، ص ۹۱۵

در جُرُف در سه میلی مدینه درگذشت و جنازه اش را به مدینه حمل کرده، با حضور عثمان بن عفّان در قبرستان بقیع به خاک سپردند. (۱) ۲/ د: ابوهریره

ابن سعد گفته است:

«لمّا مات أبوهریره کان ولد عثمان یحملون سریره حتی بلغوا البقیع حفظاً بما کان من رأیه فی عثمان». (۲) ۳/ د: صُهَیْب بن سنان

«ابن مالک بن عبد عمرو» بود و ابن سعد گفته است:

«توفی صهیب فی شوال سنه ثمان و ثلاثین و هو ابن سبعین سنه بالمدینه ودفن بالبقیع». (۳) ۴/ د: ابوعبس

ابن سعد در باره اش نوشته است:

«مات أبوعبس فی سنه أربع و ثلاثین فی خلافه عثمان بن عفّان و هو ابن سبعین سنه و صلّی علیه عثمان و دفن بالبقیع». (۴)

۱- ابونعیم، «حلیهالأولیا» ج ۱، ص ۱۷۲، «ذیل المذیل» ص ۱۰؛ «مجمع الزّوائد» ج ۹، ص ۳۰۶؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۳، ص ۴۵۴؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۱۶۱؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۱، ص ۵۲۴

۲- «هنگامی که ابو هریره وفات یافت، فرزندان عثمان جنازه وی را تا بقیع حمل کردند؛ زیرا رازدار عثمان بود.»، «الطبقات الکبری» ج ۴، ص ۳۴۰

۳- «صهیب در شوال سال ۳۸ در سن هفتاد سالگی در مدینه وفات یافت و در بقیع دفن گردید.»، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۲۲۶

۴- «ابو عبس در سال ۳۴ در سن هفتاد سالگی در دوران خلافت عثمان بن عفان وفات یافت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقیع دفن گردید.»، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۴۵۱

۵/ د: اسَیْد بن الحضیر

ابن سعد ذیل شرح احوال «اسیْد» چنین نوشت:

«توفّی أُسید بن الحضیر فی شعبان سنه عشرین فحمله عمر بن الخطاب بین العمودین من بنی عبدالأشهل حتی وضعه بالبقیع و صلّی علیه بالبقیع». (۱) ۶/ د: حویطب بن عبدالعُزّی

همان «ابن ابی قیس عامریِ» صحابی و از آگاهان به تاریخ مکّه است که پس از ۱۲ سال زندگی در سال ۵۴ ه. ق. درگذشت. (۲) ۷/ د: رُکانه بن عبد یزید

ابن هاشم بن عبدالمطلب بود و در اوّل خلافت معاویه درگذشت. (۳) ۸/ د: زید بن سهل، ابوطلحه انصاری

«ابن اسود بن حرام» از بزرگان صحابه بود که در سال ۳۴ ه. ق. یا به گفته ای در چهلمین سال وفات پیامبر در مدینه درگذشت. (۴) ۹/ د: ارقم بن ابی ارقم

از اوّلین گروندگان به اسلام بود که خانه اش در مجاورت کوه صفا مرکز تعلیمات و تبلیغات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. در آنجا کسانی که بعدها از بزرگترین شخصیّت های اسلام

۱- «اسید بن حضیر در شعبان سال ۲۰ وفات یافت و عمر بن خطاب او را از میان قبیله بنی عبدالأشهل حمل و به بقیع منتقل کرد و در بقیع بر او نماز گزارد.»، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۶۰۶

۲- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۱، ص ۲۰۷

۳- همان، ص ۲۵۲

۴- همان، ص ۲۷۵

شدند، مسلمان گشتند. از اینرو خانه اش به دارالإسلام شهرت یافت.

پیامبر بین او و ابوطلحه زید بن سهل انصاری پیوند اخوّت بست. (۱) او در همه نبردها و حوادث مهمّ زندگی پیامبر حضور داشت و در سال ۵۵ ه. ق.

حدوداً در ۸۰ سالگی در مدینه درگذشت. (۲) ۱۰/ د: اسامه بن زید

وی همان ابن حارثه بود که در سال ۵۴ ه. ق. در ۷۵ سالگی در مدینه درگذشت. (۳) ۱۱/ د: عبداللَّه بن سلام

کنیه اش ابویوسف بود و در سال ۴۳ ه. ق. در مدینه درگذشت. (۴) ۱۲/ د: عبداللَّه بن عمرو

«ابن شریح بن قیس» معروف به ابن امّ مکتوم از صحابه پیامبر بود که در غیاب آن حضرت و به دستور ایشان در مدینه نماز را امامت می کرد. در قادسیّه شرکت داشت و چون به مدینه بازگشت، در زمان خلافت عُمر بن خطاب درگذشت. (۵) ۱۳/ د: ابوسلمه بن عبدالأسد

نامش عبداللَّه، از «بنومخزوم» و همسر امّ سلمه بود. او قبل از دعوت در خانه ارقم مسلمان گشت. به حبشه و مدینه هجرت نمود و اوّلین کسی بود که به مدینه رسید. پیامبر بین او و سعد بن خیثمه عقد اخوّت بست. در سی و پنجمین ماه هجرت پس از بازگشت از

۱- «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۵۰۵

۲- همان مأخذ، صص ۲۴۲ و ۲۴۴؛ ابن هشام، «السیره النّبویّه» ج ۱، ص ۲۷۰

۳- ابن حجر عسقلانی، «تقریب التّهذیب» ج ۱، ص ۵۲

۴- ابن حبان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۲۸؛ ابن اثیر، «اسدالغابه» ج ۳، ص ۱۷۶؛ ابن حجر، «الاصابه» ج ۴، ص ۸۰؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۲، ص ۳۵۲

۵- همان، ج ۳، ص ۲۱۴

«سریه بنی اسد/ قطن» در مدینه درگذشت. مشهور است که پیامبر چشم های او را پس از مرگ، بر هم نهاد. (۱) ۱۴/ د: عبداللَّه بن عَتیک

از صحابه و انصار پیامبر بود و از طرف آن حضرت مأمور شد تا ابورافع سلام را از میان بردارد. (۲) ۱۵/ د: قتاده بن نعمان

پسر «زید بن عامر انصاری» و صحابی مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در سال ۲۳ ه. ق. در مدینه درگذشت و عمر بن خطّاب بر او نماز گزارد. او پرچم دار بنوظفر در غزوه فتح مکّه بود. (۳) ۱۶/ د: جَبّار بن صَخْر

از صحابی و انصار پیامبر که آن حضرت بین او و مقداد بن عمرو پیوند اخوّت بست. (۴) ۱۷/ د: حاطب بن ابی بَلْتَعه

او با عویم بن ساعده عقد اخوّت بست. در همه صحنه ها حضور داشت و کسی بود که نامه پیامبر به مقوقس را به اسکندریّه برد. وی در سال ۳۰ ه. ق. در مدینه درگذشت و عثمان بن عفّان بر او نماز گزارد. (۵)

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، صص ۲۳۹ و ۲۴۲

۲- سریّه عبداللَّه بن عتیک، سال ۶ ه. ق. نیزابن حبّان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۲۶؛ ابن اثیر، «اسدالغابه» ص ۳۰۴

۳- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۲، ص ۲۳؛ ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۳، ص ۴۵۲

۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۱۶۱

۵- همان، صص ۱۱۴ و ۴۵۹

۱۸/ د: حکیم بن حزام

ابـن خویلـد، پسـر برادر خـدیجه امّ المـؤمنین بـود کـه روز فتـح مکّـه، اسـلام را پـذیرا شـد و پس از سـال ۵۴ ه. ق. در مـدینه درگذشت. (۱) ۱۹/ د: عمرو بن حزم

از صحابه پیامبر بود که مأموریّتی در نجران به او واگذار شد. ابن اثیر گفته است:

«توفّی بالمدینه سنه احدی و خمسین.» (۲) ۲۰/ د: مَخْرَمَه بن نوفل

مُکنّی به ابوصفوان یا ابوالمسور که در سال ۵۴ ه. ق. درگذشت. مادرش رقیه بنت ابی صیفی بود. (۳) ۲۱/ د: عبداللّه بن أُنیس

از صحابه و انصار پیامبر از جهینه بود و پس از رحلت پیامبر در «اعراف»- منزلگاه یک بریدی مدینه- زندگی کرد و در دوران معاویه بن ابی سفیان در مدینه درگذشت. (۴) ۲۲/ د: بَراء بن مَعْرور

«ابن صَخر بن خنساء» یکی از ۱۲ نفری بود که از یثرب بـا پیـامبر در عقبه ملاقـات کرد و به دیانتش ایمان آورد. او از بزرگان صحابه محسوب می شد و یک ماه قبل از ورود پیامبر به مدینه درگذشت و پیامبر پس از آمدنش به مدینه بر قبر او نماز گزارد و اوّل کسی

۱- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، «تقریب التّهذیب» ج ۱، ص ۱۹۴

۲- ابن حبّان، «الثقات» ج ۳، ص ۲۶۷؛ ابن اثیر، «اسدالغابه» ج ۴، ص ۹۸

۳- همان، ص ۳۹۴؛ ابن حجر، «الاصابه» ج ۶، ص ۷۰

۴- همان، ص ۲۳۳؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ص ۳۷

از نقباء بود که درگذشت. (۱)۲۳/ د: جبیر بن مُطعِم

«ابن حدی بن نوفل» صحابی مشهور و عارف به انساب، در ۸۰ یا ۹۵ ه. ق. در مدینه درگذشت. (۲) ۲۴/ د: جابر بن عبداللَّه

«ابن عمرو بن حَرَام» صحابی مشهوری بود که در ۱۹ غزوه شرکت داشت و بعد از ۹۴ سال در سال ۹۰ ه. ق. درگذشت. (۳) ۲۵/ د: مِسْطَح بن أُثاثه

«ابن عباد بن المطلب» مُکَنَّی به ابوعباده از صحابه پیامبر بود که از بدر تا صفّین حضور داشت و در سال ۳۴ ه. ق. در سنّ ۵۶ سالگی در مدینه درگذشت. (۴) ۲۶/ د: معاذ بن عَفْراء

او از نخستین کسانی بود که از مدینه به مکّه رفت و اسلام را پذیرا شد. پیامبر پس از هجرت، بین او و معمر بن حارث پیمان برادری بست. (۵) ۲۸/ د: ابن عمرو بن نفیل

مشهور به ابوالأعور که در سال ۵۰ ه. ق. در منطقه عقیق مدینه درگذشت و او را به مدینه حمل نمودند و در بقیع به خاک سپردند. او در زمره ده مسلمانی بود که پیامبر ارجشان نهاد. (۶)

۱- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۶۱۸.

۲- ابن حجر عسقلانی، «تقریب التهذیب» ج ۱، ص ۱۲۶.

۳- همان، ص ۱۲۲.

۴- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۲، ص ۷، ج ۳، ص ۵۱، ج ۸، ص ۲۲۸؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۶، ص ۸۸.

۵- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۱، ص ۲۷۲.

۶- همان، ج ۳، ص ۳۷۹؛ ابن حجر عسقلانی، «تقریب التّهذیب» ج ۱، ص ۲۹۶.

۲۹/ د: سهل بن سعد ساعدی

ابوالعبّاس انصاری خزرجی که در سال ۸۸ ه. ق. پس از یکصد سال زندگی در مدینه درگذشت. (۱) ۳۰/ د: مالك بن التَّيهان، ابوالهيثم

وی صحابی پیامبر و از انصار مدنی از بنو عبدالاشهل محسوب می شد. از نقبای دوازده گانه بود و در همه حوادث مهمّ تاریخی با پیامبر بود. (۲) ۳۱/ د: ابوالسید ساعدی

از صحابه پیامبر بود که در سال ۳۰ یا به تصریح مدائنی در سال ۶۰ هجری درگذشت. او آخرین کس از بدریان مسلمان بود که وفات یافت. (۳) ۳۲/ د: محمّد بن مَسْلمه

یکی از افاضل صحابه پیامبر و کسی بود که کعب بن اشرف را به قتل رساند. وی در سال ۴۳ ه. ق. در مدینه درگذشت؛ یا به دست بعضی از اهالی شام در خانه اش کشته شد. (۴) ۳۳/ د: عویم بن ساعده

در گردهمایی مدنی ها با پیامبر در عقبه شرکت داشت. از صحابی پیامبر بود که حضورش در بدر و احد و خندق مسلّم است و پیامبر بین او و حاطب بن ابی بلتعه عقد

۱- ابن حجر عسقلانی، «تقریب التّهذیب» ج ۱، ص ۳۳۶

۲- ابن سعد، «الطبقات الکبری» ج ۳، ص ۶۰۷

۳- ابن حجر عسقلانی، «تقریب التّهذیب» ج ۲، ص ۲۲۵

۴- همان، ج ۹، ص ۴۵۴

اخوّت بست. گفته اند که در زمان خلافت عمر بن خطّاب در مدینه وفات یافت. (۱) ۳۴/ د: کعب بن عمر

«السلمی» مشهور به «ابوالیَسَر» از انصار و صحابه پیامبر بود که در ملاقات عقبه حضور داشت و بعدها از راویان حدیث پیامبر شد. وی در سال ۵۵ ه. ق. در مدینه درگذشت. (۲)

۱- همان، ج ۸ ص ۱۷۴

۲- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۸ ص ۴۳۷؛ «تقریب التّهذیب» ج ۲، ص ۱۳۵

فصل نهم؛ مقبره شهیدان حرّه

در میانه سال های ۶۱/ ۶۳ ه. ق. در پی واقعه کربلا، مخالفت هایی علیه امویان به ظهور پیوست. مرکز اصلی این موضع گیری ها سرزمین حجاز بود و عبداللَّه بن زبیر در شکل دادن و متمرکز نمودن مسیر مخالفت ها نقش اساسی داشت.

عدّه زیادی از مردم مدینه و مکّه با عبداللَّه بیعت کرده، رفته رفته از اطاعت امویان سرپیچی کردند و بر قیام و خروج، عزم راسخ نمودند. (۱) یزید برای فرونشاندن قیام مدنی ها و مکّی ها، هیئتی به مکّه فرستاد؛ تا با عبداللَّه بن زبیر گفتگو کنند؛ ولی بی نتیجه باز گشتند. «عمرو بن سعید» والی وقت مدینه، عمرو بن زبیر برادر عبداللَّه را تحریک و تجهیز نمود تا با برادرش به جنگ پردازد.

در این نبرد عبداللَّه بن زبیر غالب شد و عمرو را به اسارت درآورد.

پی آمد این پیروزی گسترده، فرار امویان از حجاز و مسلّطشدن عبداللَّه بر طائف و مکّه بود. مدنی ها نیز «عثمان بن محمد بن ابی سفیان» والی مدینه را اخراج کردند و به صف عبداللَّه بن زبیر پیوستند و خانه های امویان را در مدینه به محاصره خود در آوردند.

یزید، «مسلم بن عقبه المُرّی» را فرمانده لشکر کرد و او را عازم مدینه نمود.

امویانی که به اسارت مدنی ها درآمده بودند، پس از تعهّد به عدم همکاری با

۱- ابن اعثم کوفی، «الفتوح» جزء ۵، صص ۲۶۲ و ۲۶۳، «ابتداء ذکر عبداللَّه بن الزّبیر».

خلافت شام، آزاد و از حجاز تبعید شدند. آنان در بین راه به مسلم بن عقبه ملحق شدند و او را در اجرای نقشه حمله و تصرّف مدینه یاری دادند.

در این طرح نظامی، لشکریان شام مصمّم شدند که از سمت شرق مدینه- که حرّه واقم نامیده می شد- به شهر حمله کنند. «حرّه واقم» منطقه ای مشتمل بر زمین مسطّحی پوشیده از سنگ های سیاه بود؛ که به لحاظ گرم و غیرمزروعی بودن، آن را حرّه می گفتند و بدان جهت که محلّ سکونت «واقم» یکی از عمالقه عهد باستان بود، به «حرّه واقم» شهرت یافته بود. (۱) در این منطقه بین شامیان و مدنی ها که غالباً فرزندان صحابه از انصار و مهاجر بودند، جنگی به وقوع پیوست که منجر به شکست فرزندان صحابه و موفّقیّت «مسلم بن عقبه» شد. (۲) متعاقب این شکست، شهر مدینه به تصرّف لشگریان مسلم درآمد و کشتند و سوختند و هتک حرمت ها کردند. به گفته بلاذزی و واقدی:

«أباح مسلم المدینه ثلاثه أیّام یقتلون و یأخذون المتاع و یعبعون بالإماء و یفعلون ما لا یحبّه اللّه». (۳) یعقوبی می نویسد:

«کمتر کسی باقی ماند که کشته نشد و حرم پیامبر خدا را مباح گذاشت تا آن که دوشیزگان فرزند آوردند و شناخته نبود چه کسی آنها را باردار کرده است». مسعودی می نویسد:

«هفتاد و چند نفر از سایر قریشیان و معادل آنها از انصار و چهارهزار کس از مردم دیگر که شمار شد- بجز آنها که شناخته نشده بودند- به قتل رسیدند».

۱- یاقوت حموی، «معجم البلدان» ج ۲، ص ۲۴۹

۲- سبط ابن جوزی، «تذکرهالخواص» به نقل از مداینی.

۳- «مسلم مدت سه روز مدینه را غارت کرد و یارانش به قتل مردم و چپاول کالای آنان و آزار و اذیت کنیزان و زنان و کارهای خداناپسند دست زدند.»

ابوریحان بیرونی می گوید:

«وقعه الحرّه و هی التی قتل فیها بنو أمیه أهل المـدینه و انتهبت أموالهم و هتکت سـتور المهاجرین و الأنصار و فضـحت نساؤهم فلعن اللّه من لعنه رسول اللّه من المدثین؟؟؟ فی المدینه و جعلنا غیر راضـین بالفساد فی أرض اللّه». (۱) مدنیان و مکّیانی را که در حرّه و شـهر مـدینه کشـته بودنـد، در قبرسـتان بقیـع جمـع کردنـد و بر آنـان خـاک ریختنـد. مقـبره شـان بعـدها بـه عنـوان «شهداءالحرّه» مشهور تاریخ مسلمانی شد.

این مکان که بسیاری از فرزندان انصار و مهاجرین در آن دفن شده اند، اتاقی مسـقّف بود و امروز، سـقف آن هم سطح زمین قبرستان گردیده است و در ۷۵ متری شرق قبر عثمان بن مظعون و ۱۳۵ متری غرب مقبره عثمان بن عفّان جای دارد.

۱- «حادثه حره، که بنی امیه مردم مدینه را در آن قتل عام کردند و دارایی آنان را به غارت بردند. نسبت به مهاجرین و انصار بی عفتی کردنـد و زنانشـان را رسوا کردنـد. خداونـد و رسول اللّه کسـانی را که در مـدینه مرتکب فساد شـده بودنـد، لعنت و نفرین کردند.» نک: مسعودی، «مروُج الذّهب» ج ۲، ص ۷۴۰؛ ابوالفرج، «مقاتل الطّالبیین» ص ۱۲۳؛ یعقوبی، «تاریخ» ج ۲، ص ۱۹۰؛ اعثم کـوفی، «الفتوح» ج ۵، ص ۲۹۵؛ بلاذری، «الأنساب الأشـراف» جزء ۵، ص ۳۷؛ ابن اثیر، «الکامـل» ج ۴، ص ۱۱۴؛ محمّد بن جریر طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۷، ص ۳۰۹۹، ترجمه فارسی؛ ابوریحان بیرونی، «الآثار الباقیه» ص ۳۳۴

فصل دهم؛ دیگر مقابر مشاهیر تاریخ اسلام

الف: مالک بن انس

«الأصبحی الحمیری» مُکنّی به ابوعبداللّه، به امام دارالهجره مشهور است و یکی از ائمّه چهارگانه اهل سنّت (مذهب مالکی) محسوب می شود.

تولّد و وفات «مالک» در مدینه بود و توانست یکی از جوامع صحاح ستّه را به نام خود و با نام «الموطأ» ثبت کند.

فقه را از ربیعهالرّأی اخذ کرد و از امرا و ملوک دوری گزید. از حدیث گفتن در حال شتاب و ایستاده پرهیز می کرد و در مدینه به احترام مرقد پیامبر اسلام علیه السلام هرگز بر مرکبی سوار نشد. امام شافعی در باره اش گفت:

«مالک حجه اللّه تعالی علی خلقه بعد التابعین». (۱) وی در سال ۱۷۴ یا ۱۷۸ یا ۱۷۹ ه. ق. در مدینه وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. مقبره «مالک» در پنجاه متری شرق درِ بقیع جای دارد. این محل در شمال شرقی

۱- «مالک حجت خداوند- عزّوجلّ- بر خلقتش پس از تابعین است.»

مقبره عقیل بن ابی طالب و مجاورت سمت غربی قبر نافع- شیخ القُرّاء- و همجوار با قبر شیخش نافع مدنی (۱) می باشد. (۲)

ب: نافع

مُکنّی به ابوعبداللَّه، نافع المدنی و از ائمّه تابعین مدینه بود. او را چون در فقه، علّامه می دانستند، به «الفقیه» و چون از موالی ابن عمر بود، به «نافع الفقیه مولی ابن عمر» شهرت دادند.

او از ابن عمر، ابوهریره، ابولبابه، ابوسعید، رافع، عایشه، امّ سلمه و غیره روایت ها کرد و از او نیز راویان حدیث، حدیث ها ثبت کرده اند.

ظاهراً دیلمیّ الأصل بود و «عُمر بن عبدالعزیز» او را به مصر فرستاد تا سنن پیامبر را به مصریانِ تازه مسلمان بیاموزد.

ابن سعد او را ثقه و کثیرالحدیث خوانده و مسلّم است که در سال ۱۱۷ یا ۱۲۰ ه. ق.

در مدینه درگذشته است.

قبر نافع در بقیع، مجاور مقبره «مالک بن انس» است و در پنجاه متری شرق دَرِ بقیع یا شمال شرقی مقبره عقیل بن ابی طالب جای دارد. (۳)

۱- «گفتنی است نافع شیخ القرّاء ونافع مدنی دو تن هستند وتوضیحاتی در این باره درادامه کتاب می آید.»

۲- «الدّیباج المذهّب» ص ۱۷/ ۳۰؛ ابن خلکان، «وفیات الأعیان» ج ۱، ص ۴۳۹؛ نووی، «تهذیب الأسماء و اللّغات» ج ۲، ص ۷۵؛ ذهبی، «تذکرهالحُفّاظ» ج ۱، ص ۱۹۳؛ شیرازی، «الطبقات الفقهاء» ص ۴۲/ ۴۳؛ یوسف ابن عبدالبر، «الإنتقاء فی فضائل الثّلاثه الائمّه الفقهاء» صص ۸ و ۶۳؛ ابونعیم، «حلیهالأولیاء» ج ۶، ص ۳۱۶؛ ابن تغری بردی، «النّجوم الزّاهره» ج ۲، ص ۹۶؛ ابن ندیم، «الفهرست» ج ۱، ص ۱۹۸؛ امین الخولی، «ترجمه محرره لمالک بن انس». محمّد ابوزهره، «مالک بن انس، حیاته، عصره»؛ جرجی زیدان، «آداب اللّغه العربیّه» ج ۲، ص ۱۳۹؛ ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۱۰، ص ۵

۳- ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب» ج ۱۰، ص ۴۱۲؛ ابن خلکان، «وفیات الأعیان» ج ۲، ص ۱۵۰؛ ذهبی، «تاریخ الإسلام» ج ۵، ص ۱۰؛ ابی طالب به نقل از هشام بن عروه و ابومخنف؛ خطیب بغدادی، «تاریخ بغداد» ج ۱، ص ۱۸، در باره نقش همراهیش با علیّ بن ابی طالب. ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۲، ص ۳۵، نقش ابوسعید در نبرد حرّه.

پ: نافع شیخ القُرّاء

ابن خلکان گوید:

نـافع شـیخ القُرّاء از طبقه سوم بعـد از پیـامبر بود و به امام اهل المـدینه اشـتهار داشت. (۱) حافظ ابونعیم، اصـلش را از اصـفهان دانسته است.

او قرائت قرآن را از تابعین مدینه چون: عبدالرّحمان بن هرمز، ابوجعفر قاری، عبدالرّحمان بن قاسم و ابوعبداللّه مُسـلم بیاموخت و یکی از قُرّاء سبعه تاریخ اسلام شد.

ابوقره موسی گفته است:

نـافع، قرائت را نزد هفتـاد نفر از تـابعین بیـاموخت و بسیاری از قاریـان مشـهور اسـلام به شـاگردیش پرداخته، نحـوه قرائتش را روایت کرده، آن را اشاعه دادند.

قرائت نافع، به دو روایت از دو شاگردش در دسترس ماست:

عیسی بن مینا مشهور به قالون (۱۲۰/ ۲۲۰ ه. ق.) و عثمان بن سعید (/ ابوسعید) مشهور به «ورْش» متوفّای ۱۹۷ ه. ق.

نافع، هفتاد سال برای مردم مدینه قرآن خواند و علم قرائت، آموزش داد. با مرگ او، مدینه دیگر ریاست قرائت قرآن نیافت.

در روایت، به استثنای احمد، او را ثقه دانسته اند. پس از وفات در قبرستان بقیع مدفون شد. قبرش مجاور شرقی قبور «مالک بن انس» و «نافع مولی ابن عمر» جای دارد که تاکنون مشهور اهل مدینه است. (۲)

ت: زید بن حسن

از تابعین بود و ابن سعد با این بیان که: «فغسل ثم اخرج به علی السریر الی البقیع» (۳) به

۱- نک: «وفیات الأعیان و أنباءالزّمان» ج ۵، ص ۵

۲- امـام ابن جزری، «غایهالنّهایه فی طبقات القُرّاء» ج ۲، ص ۳۳۰؛ شیخ احمد بناد میاطی، «قراءات الائمّه الأربعه عشر». محمود خلیل الحُصری: «احسن الأثر فی تاریخ القُرّاء الأربعه عشر».

۳- «سپس شستشو کرد، پس از آن، او را بر تخت به بقیع برد.»

مقبره اش در قبرستان بقیع باور دارد. (۱)

ث: سالم بن عبداللَّه

ابن عمر بن خطاب و از تابعین بود. ابن سعد در خصوص او می نویسد:

«صلّی هشام بن عبدالملک علی سالم بن عبداللَّه بالبقیع لکثره الناس». (۲)

ج: مغیره بن عبدالرّحمان

ابن سعد او را از تابعین می داند و در باره اش می نویسد:

«مات بالمدینه و أوصی أن یدفن بأحد مع الشهداء فلم یفعل أهله و دفنوه بالبقیع». (۳)

چ: مقابر زنان مشهور در بقیع

۱/ چ: امّ البنین

دختر حزام بن خالد بود که به همسری علیّ بن ابی طالب درآمد و چهار پسر از او به دنیا آورد که: عبّاس، جعفر، عثمان و عبداللَّه بودند و و همگی آنان با حسین بن علی علیه السلام در واقعه کربلا کشته شدند. (۴) گفته اند که وی را در کنار مقابر عمّات پیامبر: صفیّه و عاتکه دفن کردند.

۱- «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۳۱۹؛ نیز نک: ابن حبان، «الثقات» ج ۴، ص ۴۵، چاپ دار المعارف عثمانیّه، حیدرآباد رکن ۱۹۷۸ م.

۲- «هشام بن عبد الملک به علت کثرت جمعیت بر جناره سالم بن عبد اللَّه در بقیع نماز گزارد.» نک: «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۲۰۱

۳- «در مدینه وفات یافت و وصیت کرده بود همراه سایر شهدا در احد دفن گردد، لیکن خانواده اش وصیت را عمل نکردند و او را در بقیع دفن نمودند.» نک: «الطبقات الکبری» ج ۵، ص ۲۱۰

۴- ابوالفرج، «مقاتل الطّالبیین» ص ۸۱؛ شیخ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۲۰۳

۲/ چ: امّ رومان

دختر عامر بن عویمر، همسر ابوبکر و مادر عایشه همسر پیامبر بود. وفات وی در سال ششم هجری به زمان حیات پیامبر رخ داد و پیامبر در مراسم خاکسپاری او شرکت جست. (۱) ۳/ چ: حلیمه

از قبیله «بنوسعد بن بکر» و دختر «ابی ذؤیب عبداللّٰه بن حارث» بود. وی مادر رضاعی پیامبر بود. علی بن موسی در رساله اش ضمن توصیف بُقاع و مراقد بقیع در سال ۱۳۰۳ ه. ق. می نویسد:

«در سمت شمالی قبر عثمان بن عفّان گنبد و بارگاهی بنا شده که: «فیها مرقد السّیّده حلیمه السعدیّه مرضعه سیّدنا النّبیّ». (۲) ۴/ چ: اروی بنت کریر

مادر «عثمان بن عفّان» بود و ابن سعد می نویسد:

«فدفناها بالبقیع.» (۳)

۱- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه» ج ۴، ص ۴۵۰؛ ابن عبدالبر، «الاستیعاب» ج ۴، ص ۴۴۸
۲- «در آن محل آرامگاه حلیمه سعدیه، شیرده حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار دارد.» «وصف المدینه المنوّره» ص ۱۲
۳- «الطّبقات الکبری» ج ۸، ص ۲۲۹

فهرست کتابها

اعلام الوری/ طبرسی

۲۹۹، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۹۴، ۵۲۷

۵۱۱، ۵۱۵

السیره النبویّه/ بلاذری

۵۰۸

۴۸۳

غایهالنهایه فی طبقات القراء/ ابن جزری،

۵۲۶

ص: ۵۳۹

جلد دوم

پیشگفتار

اشاره

ص: ۱

اشاره

ص: ۹

بیست و پنج سال پیش، هنگام پژوهش درباره غزوات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آیه سیزدهم از سوره توبه رسیدم:

وَ هُـمْ بَـدَؤُکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ..... (۱) تعجّب کردم! زیرا تـا آن زمـان هر چه در منـابع سـیره و تاریـخِ مغـازی خوانـده بـودم، خروج مسلمانان به سوی بدر، موجب واقعه بدر شده بود.

و چون در آیه نود از سوره نساء خواندم:

فَاِنِ اعْتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقاتِلُوکُمْ و أَلْقَوْا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَما جَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ سَبِیلًا. (۲) بیشتر متحیّر شدم؛ که هر چه در سیاق کلام مغازی نویسان یافته بودم، حرب پیامبر با مشـرکان و جهاد مسلمانان علیه یهودیان و قتالِ هم پیمانان آنان بود و در این مجموعه از کتب مغازی، با غازیان «شمشیر به دست» رو به رو بودم؛ سوارانی که در اجرای فرمان:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَاتَکُونَ فِتْنَهٌ (۳) می تاختند و می کشتند تا مردمی را به زور مسلمان

۱- توبه: ۱۳

۲- نساء: ۹۰

۳- بقره: ۱۹۳، انفال: ۳۹

کنند و به هدف وَیَکُونَ الدِّینُ لِلَّهِ (۱) جامه عمل پوشانند.

پس به خود گفتم یـا من تعـارض بین قرآن و تاریـخ را نمی فهمم؛ یـا مغـازی نویسـان و مورّخان بی توّجه به قرآن، مستندات تاریخی را بد فهمانده اند.

در انبوه کتـاب ها غوطه ور شـدم. هر چه چرخیـدم و غلتیـدم، ره به حلّ معمّا نیافتم. هر چه گفتگو و بحث و جـدل کردم، زیر برف انباری از مـدارک تحلیل نشـده تاریخی، مجال تکانی نیافتم. عموم را بی توجّه به قرآن و مرعوب قـدرتِ جور حاکمان و شهرت بی مأخـذ عامیـان و کتـابت پرطمطراق مستشـرقان دیـدم. به هر روی، تعصّبِ «له و علیه» دین مـانعی بر سـر هر پژوهش خردمندانه و آزاد بود.

اوراق را جمع کرده، به جزیرهالعرب رفتم تا مستندات تاریخی وقایع را در محل، مورد بررسـی قرار دهم و آن را با مقتضیات جغرافیایی حجاز تطبیق دهم.

روزهـا، مـاه هـا، در خـاک رهش غلتیـدم؛ بـا کتاب و نقشه و دوربین بر هر نشانی که در منابع جغرافیایی و تاریخی یافته بودم، سفر کردم؛ ایسـتادم و پرسـیدم و خوانـدم و نگریسـتم؛ تا مستندات تاریخی محقّقان و مورّخان طبرسـتانی و مصری و شامی و بخـارایی و بغـدادی و مغربی و ... را به لحـاظ زمـانی و مکانی، طبقه بنـدی و آن ها را با حضور در منطقه و لمس موقعیّت ها، درک و تحلیل و پالایش کنم.

آنچه در آن کوی عشق خواندم و دیدم و یافتم، بر سینه کشیدم؛ بر دیده نهادم؛ بر دوش گذارده، به وطن بازگشتم.

سال ها گذشت تا در میان دو کوی عقل و عشق، اوراق پراکنده را جمع کردم. نه در طول هشت سال جنگ عراق با ایران، قلم بر زمین نهـادم و نه در سـال های غُربت غرب، در تنظیم و تـدوین نهایی تعلّلی ورزیـدم. هم آن صبر را عنایتش دیـدم، هم این درد را مبلّغان آن.

بی هیـچ اتّکایی به علایقی یا اعتقادی به محقّقان سـلف و مـدرّسان و مبلّغان آن، بی هیـچ غضبی از صـدای جـدال و جنگ یا القاء مبلّغان و خاورشناسان غیرمسلمان،

۱- بقره: ۱۹۳

بی هیچ توجّهی به هیاهوی رسانه ها یا ذوق و انتظاری از کس یا از غم و شادی خلق، به هر کوی و کتاب و خانه و فکر و سخنی روی نهادم تا راستی را بیابم؛ راستی را بی آن که بنگرم از کیست و از کجاست و یا چراست؟

غزا

در لغت به معنای «قصد دشمن کردن» است؛ معادل کارزار، پیکار، نبرد و جنگ.

راغب گفته است: «الخروج إلی محاربه العدو».

واژه های غزا و غزوات و مغازی و غزوه در منابع دینی، رواج گسترده ای دارد.

تلاش کردم تحت تأثیر معنی لفظی این واژه و هم خانواده های آن، مدارک تاریخی را مورد بررسی قرار دهم. هر چه جلو می رفتم، بین مفهوم این واژه و مدلول تاریخی آن شکاف عمیقی احساس می کردم. گمان نخستین من این بود که در فهم مدلول ها دچار سرگردانی شده ام. صادقانه در تحلیل و تفسیر وقایع سعی ها نمودم تا این شکاف عمیق را به نحوی از انحاء توجیه کنم؛ ولی از نتایج بررسی و تعمّق خود راضی نمی شدم و صدها گفتار محقّقان مسلمان و غیرمسلمان قادر نبود مرا از این شکاف عمیق بیرون بکشد. هر چه جلو می رفتم، بیشتر به مستندات تاریخی شک می کردم؛ تا آن که روزی در کنار شنزارهای منطقه بدر، سایه کم رنگی از شک در مفهوم «غزا» وجودم را در خود فرو برد.

به خود گفتم آیا نباید به جای شک در مستندات تاریخی، تعریف رسمی و مشهور غزا را مورد شک قرار دهم؟!

پس مبنای پژوهش را بر آن نهادم که موجبات وقایع درگیری را مورد بررسی قرار دهم و آنگاه بی هیچ تعصّبی جستجو کنم تا واژه ای دیگر را به جای غزا برگزینم تا با مدلول های مسلّم تاریخ آن مطابقت کند؛ یا مفهوم تاریخی آن را در نظر آورم؛ شاید با اتّخاذ این روش، از سرگردانی در شکاف عمیق رها شوم.

در بدر، در احد و هرجا که به نظرم رسید، پژوهش ها کردم؛ ولی سندی نیافتم که ثابت کند پیامبر طرح تهاجمی را علیه بت پرستان تدارک دیده است. پس به خود گفتم:

«اگر چنین نتیجه ای مسلّم و غیرقابل مناقشه است، چرا تحت عنوان غزوه بدر و غزوه احد، مفهومی از تدارک و تهاجم مهاجران و انصار را القا کنیم؟ و دانسته یا ناخواسته، صدای خونخواران شمشیر به دست قریش را در سایه آرام مدینه پنهان کنیم و با تأکید بر دفاع چند انسان، آن هم با آخرین رمق بازمانده از ستم مکّیان، اسلام را دینِ «شمشیر به دست» معرّفی کنیم؟

پس قرآن را در برابر خود نهادم؛ تا ببینم «غزا» به چه معنی است و آیا محقّقانِ نخستینِ سیره و تاریخ در انتخاب این واژه برای بیان نبردها، با توجّه به سیاق و شأن نزول آیات، راه صوابی پیموده اند؟ یا بدون توجّه به موضوع قرآنی آن، مفهوم لغوی واژه را در ذهنیّت زبانی قبایل عرب به من و تاریخ ما، شما و دیگران و تاریخ ملّت ها القا کرده اند؟

هر چه در آیات مربوط به واقعه بدر و خیبر و مریسیع، مکّه و حنین و طائف جستجو کردم، از این واژه به هر معنی نشانی نبود؛ با آن که بر حسب ظاهر تاریخ، این مسلمانان مدینه بودند که از مدینه خارج شدند!

در آیات واقعه احد و خندق تأمّل کردم. در هر دو واقعه، این بت پرستانِ شمشیر به دست بودند که به شهر مدینه و مردم آن هجوم برده بودند. در خندق از این واژه نشانی نبود؛ ولی در پایان غم انگیز واقعه احد و کشتار یکتاپرستان به دست بت پرستان، یک بار و آن هم در این آیه آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَاتَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا .... (۱) برای فهم این آیه به همه تفاسیر چاپ شده مفسّران بزرگ قدیم و جدید در عالم اسلامی مراجعه کردم. همه نوشته اند قبل از انتشار خبر حمله بت پرستان متعصّب به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله به مشورت پرداخت که آیا در مدینه بمانیم و از ایمان و معرفت و حیات خود و

۱- آل عمران: ۱۵۶

خانواده هایمان دفاع کنیم؛ یا به خارج از شهر رفته، هجوم دشمنان را به مدینه سد کنیم؟

جمعی گفتند: بمانیم و جمع دیگری نظر دادند بیرون رویم.

پس از کشتار جمع کثیری از صالحان توسّط قریشی ها، چون بازماندگان به مدینه بازگشتند، کافران مدینه که از همیاری مسلمانان شانه خالی کردند، اهل مدینه را سرزنش کردند که چرا از مدینه خارج شدید؟ اگر مانده بودید، به این سرنوشت دچار نمی شدید! بر این اساس:

اوّلًا واژه غزا را عَرب هایی به کار بردند که زبانشان محصور در مفاهیم قبیله ای بوده، چنانچه قرآن صریحاً گفته است:

شما مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند و گفتند اگر به «غزا» بیرون نمی رفتید، ...

در نتیجه واژه «غزا» (به معنای «به قصد جنگ رفتن») کلمه ای نیست که اسلام یا خدای قرآن آن را برای نبرد پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش با کینه توزان متعصّب برگزیده باشد.

این واژه در سخن کافرانِ پراکنده در قبایل یثرب آمده است و نه بیان مؤمنان مدینه. اگر هم فرض کنیم توجّه آیه به استدلال غلط کافران بوده و نه تعبیر غلط آنها، باید مدلول آن را در نظر آوریم. مدلول آن چیست؟

در واقعه احد، این قریشی ها بودند که با طیّ حدود چهارصد کیلومتر با غرور و تعصّب و سلاح به مدینه حمله ور شدند و صالحان مدینه جز صیانت از انتخابِ آزادانه ایمان توحیدی خود و دفاع از جان و زندگی و خانواده خویش راه دیگری نداشتند. یعنی عمل و قصد مسلمانان، جنگ کردن نبود. بلکه دفاع اجتناب ناپذیر در برابر تهاجم کینه توزانه قریشی ها و طالبان خون بوده است.

موضوع واقعه، شمشیر تهاجم قریش بوده؛ برای انتقام و احیای حاکمیّت بت پرستی در مدینه و نه در ستیزه جویی مسلمانان مدینه برای پیشبرد دین به وسیله زور و شمشیر.

هم به اعتبار واژه غزا و هم به لحاظ مدلول آن، غزا نه یک انتخاب و مُصطلح قرآنی است و نه مورد آن، تهاجم و جنگیدن است؛ که در طول تاریخ، جنگ جویان مسلمان

خود را «غازیان» بخوانند و باعث شوند مردم و ملّت ها در سایه واژه غزا و مغازی، اسلام را دین شمشیر معرفی کنند!

آیـا مهم ترین انگیزه هـای گسترش تألیف آثاری تحت عنوان مغازی و غزوات ناشـی از ذهنیّت و خوی حاکم بر جنگ جویان عرب و ترک و فرس در گسترش خلافت عربی و امپراطوری عثمانی و سلجوقی و فاطمی و صفوی و ... نبوده است؟

آیا شمشـیرزنانِ چنین حاکمیّت هایی نیازمند تعبیری چون «شمشـیر اسـلام» نبودند تا بر کشتار و غارت و تصرّف و قدرت خود نقش و نگار اسلام کشند؟ کتاب حاضر مستندات چنین تعبیرهایی را مورد بررسی قرار داده است.

حرب

به سـراغ واژه حرب، معادل جنگ در زبان فارسـی رفتم. گفتم شاید قرآن به جای غزاء، واژه حرب را برگزیده است. هر چه در اشـکال متعدّد این واژه به صورت های حارب، یحاربون، حرب و ... در قرآن تدبّر کردم، موردی را نیافتم که قرآن یا مفسّـِران قرآن ذیـل چنین آیاتی، نشان دهنـد که به وقایع بـدر و احـد و خنـدق و ... مربوط است و به حرب پیامبر صـلی الله علیه و آله، حرب اسـلام، یـا حرب مؤمنـان و ... اطلاق می شود. برعکس هر جا از این واژه یادی شـده، منظور، قصـد و تلاش متعصّـِبان و کافران و بت پرسـتان است. برای مثال در آیه ۱۰۷ سوره توبه، از عمل سازندگان مسـجدِ ضـرار با تعبیر حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یاد شـده است و یا در آیه ۳۳ سوره مائـده، به جزای اخروی کسـانی که یُحَـارِبُونَ اللَّهَ اشـاره دارد و یا آیه ۲۷۹ سوره بقره خطاب فرموده: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (۱) که به تلاش جنگ جویان یهود اشارت دارد؛ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی الْحَرْبِ. (۲) به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

اگر با کسانی که پیمان صلح خود را می شکنند، در نبردی روبرو شدی ... کاری کنید

۱- بقره: ۲۷۹

۲- انفال: ۵۷

تا نفرات پشت سر آنان از قصد خود مبنی بر کشتار مسلمانان و ابطال کلمه حق منصرف شوند؛ نه این که اگر به جنگ آنان رفتی. و نفرموده است که با داشتن عهد صلح، به عهدشان بی احترامی کنید و به ستیز با آنان برخیزید! بلکه باید بدانید که خداوند شما را به رعایت عقود موظّف می داند؛ أوْفُوا بِالْعُقُودِ. (۱) در آیه ۴ سوره محمّد که مسلمانان را دعوت کرده در برابر تلاش های جنگ جویان متعصب قریش، مقاومت و کاری کنند تا اساساًافزار جنگ از میان برخیزد: حَتَّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها ذلِکَ. (۲) در تمام این آیه ها، نشانی از قصد پیامبر صلی الله علیه و آله به حرب یا حرب مسلمانان با کفّار نیست و تنها عکس العمل در برابر حرب قریشی ها علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم مدینه است.

بنابر این هر دو واژه حرب یا غزا، چون معرّف تلاش های پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش برای دفاع- به عنوان امری اجتناب ناپذیر- نیست، مورد تصریح قرآن قرار نگرفته است.

شاید علّت مهم آن این بوده که هر دو واژه، دو سوی غیرقابل تمییز دارند؛ یکی جنبه دفاعی و دیگری جنبه تهاجمی.

به تأمّل نشستم تا ببینم قرآن در شرح وقایع، تلاش های دفاعی پیامبر صلی الله علیه و آله را با چه واژه ای بیان کرده است؟ در مسیر این جستجو به واژگان جِهاد رسیدم:

جهاد

جهاد در لغت بر خلاف غزا، صرفاً جنگ و شمشیر و قتل را تداعی نمی کند. راغب مفهوم قرآنی آن را در سه بعد نهفته یافته است:

- «مُجاهده الشَّیطان» مانند وَ جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ. (۳)- «مجاهدهالنّفس ومجاهدهالعدوّ الظّاهر» مانند: وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ. (۴)

۱- مائده: ۱

۲- محمد: ۴

۳- توبه: ۴۰

۴- حج: ۷۸

به تعبیر دیگر جهاد، مفهومی است که در قرآن بر سه وجه بیان شده:

- جهاد کردن به گفتار؛ مانند: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقِینَ. (۱)- جهاد کردن به گفتار چنانچه می خوانیم: وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا ...؛ (۲) یعنی:

«عِملوا لنا».

- و جهاد به معنی دفاع در برابر حمله ظالمان و ستمگران همچون:

الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ. (۳) یعنی مقاومان در برابر متجاوزان، آن هم برای خدا و نه نفس خود. (یعنی فارغ ازانگیزه ریاست طلبی و مال اندوزی و کین توزی.)

راغب، «جهد» را الطاقَهُ و المَشَقَّهُ و «اجتهاد» را اخْذ النفس ببذل الطّاقَهِ و تحمّل المشقّه دانسته است و صریحاً می نویسد:

در مفهوم «المجاهده»، «مدافعه العَدوّ» نهفته است؛ یعنی در برابر دشمنی که کین خود را با برداشتن سلاح ظاهر کند.

این واژه در صورت های مختلف: جاهد، جاهدوا، تجاهدون، یجاهد، جِهاد، المجاهدون در آیات قرآنی مشاهده می شود که هم متوجّه کردار نیکوی فردِ مجاهد و گفتار راست اوست و هم متوجّه جامعه او و دربرگیرنده مفهومی از تلاش برای مخالفت با هوای نفس خود تا اصلاح هوای نفس دیگران است. نیز شامل دفاع در برابر حرص و شهوت خود تا دفاع در برابر ستم و جهل و تعصّب دیگران می شود.

در نتیجه به هیچ وجه مفهومی نظامی نیست و یک تعبیر فرهنگی است که هم موجب سیر انسان به سوی کمال عقلانی و معنوی است و هم عامل حفظ حقوق فرد و جامعه از جاهلان ستمگر.

۱- توبه: ۷۳

۲- عنکبوت: ۶۹

۳- نساء: ۹۵

هر چه در آیات قرآن تأمّل کردم، به هیچ روی مفهوم تجاوز و تلاش برای اعمال قدرت و گسترش سلطه حاکمیّت نهفته نیست. وقتی می گوید: لَکُمْ دینکُمْ وَ لِیَ دِین (۱).

دعوت مسلمان به جهاد با نفس است؛ تا درقبال آزار مشرکان، به خویشتن داری و پرهیز از خشم ونفرت ونزاع روی آورند. پس ای پیامبر: وَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ .... (۲) ولی وقتی قریشی ها، متعصّبانه و جاهلانه، اصل همیشه جاوید لا اعْبُدُ ما تَعْبُدونَ (۳) را تحمّل نکردند و نخواستند اصل باارزش لَکُمْ دینکُمْ وَ لِیَ دِین را پذیرا شوند، صِرف پرستش بت ها را فرو نهاده و آزار و ستم و جمع کردن قبایل و تحریک و تهییج متعصّبانه را پیش گرفتند و به تعقیب و تهدید و کشتار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شدّت بخشیدند، حقّ دفاع مشروع در واژه جهاد نمایان شد؛ جهاد با کسانی که مورد حمله قرار می گیرند و ستم می کشند و به ناحق از خانه ها و شهرهایشان بیرون رانده می شوند. (۴) و هیچ تصریحی در قرآن وجود ندارد که مفهوم دفاع را در جهاد تا آن حد توسعه دهد تا مقتضی آن، توسعه حکم جهاد به معنی توسعه طلبی و وادار کردن مردم به پذیرش اجباری اسلام باشد؛ برعکس هر چه در قرآن آمده، شکیبایی و خویشتن داری در قبال اذیّت و آزار متعصّبان نظام جهل و زور است. سپس دعوت به خردمندی، علم، فکر و عمل درست با صبوری فرد و جامعه برای دعوت عارفانه و حکیمانه و موعظه نیکو. البتّه اگر در قبال چنین تسامح و تساهلی، متعصّبان زور و جهل به تهاجم پرداختند، آنگاه مسلمانان مجاز به دفاع هستند.

مفهوم دفاع خردمندانه با مضمون همه آیات جهاد و نیز مدلول های تاریخی آن در سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطابقت دارد. در تمام این آیه ها به تعبیر مُفسّر المیزان، این شرط که در جهاد «از هر تعدّی و ظلم و جفایی پرهیز شود»، وجود دارد. اگر تعدّی و ظلم در کار نیست، جهاد، دفاع و تلاشی برای صلح است؛ نتیجه ای که مستندات تاریخی آن را در مدینه شناسی مطرح کرده ایم.

۱- کافرون: ۶

۲- مزّمّل: ۱۰

۳- کافرون: ۲

۴- حج: ۴۰

پس از نیـل به این نتیجه، بـاز هم انتقـادی در ذهنم ایجاد شـد. به خود گفتم: اگر چه حرب و غزا در قرآن نیست، ولی جهـد و جهـاد وجود دارد و به هر حـال قرآن، مسـلمانان را به قتـال ترغیب و تشویق کرده است. قرآن را گشودم تـا ببینم آیـا اعتراضـم درست است؟

به مطـالعه قرآن نشسـتم و بـا تمـامی آیه هـا که در آن واژه قتل به کار رفته است، آشـنا شـدم. از این واژه به ۷۱ صورت و در حدود ۱۷۰ آیه یاد شده است؛ برای مثال مشتقّاتی چون یقاتل، قاتلوهم و ...

کثرت اسـتعمال کلمه قتـل و هم خانواده های آن، از طرفی موجب شـده که محقّقان غیرمسـلمان به هراس افتنـد و ایجاد شـبهه کنند. به زورمندان و حاکمان تاریخ هم در جوامع مسلمان، شوق و توان داده است.

هر محقّقی در نظر نخست، برق شمشیر و سمّ ستوران را زیر نور این واژه ها می بیند.

در این حال من به خود گفتم:

اگر این اسـتنباط از قرآن صـحیح است، کجا پیامبر و اصـحابش، نشسـتند و تصـمیم گرفتنـد و برخاسـتند و تاختنـد؟ هر چه در تاریـخ حیـات پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وجـود دارد، این است که نشسـته انـد و تصـمیم گرفته انـد؛ ولی به سوی او و اصحابش تاخته و تازیده اند.

به بازنگری در مسـتندات تاریخی و سـیره پرداختم. هر آیه ای که در آن به قتل و قتال اشاره شده است، با تاریخ و مدلول های تاریخی آن محک زدم. چون به طبقه بنـدی بر حسب موضوع و زمان و مکان پرداختم، یافتم که اوّلًا بیشترینِ این آیات، ربطی به وقایع حیات تاریخی پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و مربوط به عبرت های تاریخی است. تعدادی دیگر تأکیدهایی مبنی بر مذمّت قتل و هدایت انسان ها و جوامع است؛ تا مرتکب قتل نشوند.

همه این آیه هـا حول اصـل عظیم مَنْ قَتَـلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً (۱) قرار دارند. چند آیه هم، به هدایت پیامبر صـلی الله علیه و آله و اصحابش می پردازد و آنان را توجیه می کند که مسلمانانی که مظلومانه و صرفاً به خاطر ایمان الهی و اعتقادات معنوی اسلام، به دست قریشی های متعصّب به قتل رسیده اند، نزد خداوند رحمان،

۱- مائده: ۳۲

جاودانند. پس: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً. (۱) چون این سه گروه از آیات را از مجموعه دیگر جدا کردم، با تعداد معدودی از آیاتی روبرو شدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانانش را به قتال دعوت کرده است. این آیات، اکثراً حول این اصل قرآنی است که چون بی رحم ها و ستمگرانِ «سلاح به دست» بخواهند شما را بکشند، دفاع کنید ولی از حدّ دفاع تجاوز نکنید که اگر چنین کنید، از زمره تعدّی کنندگان خواهید بود.

در حقیقت دعوت به قتال در چنین آیه هایی، پس از تلاش های صلح جویانه عمدتاً برای قبولاندن اصل لَکُمْ دینُکُمْ وَ لِیَ دِین آن هم با تحمّل و شکیبایی و پس از تلاش برای دعوت جبهه کفر به ترک زور و جهل و قدرت طلبی، با تحمّل مکرّر غارت اموال مسلمانان، تهدید آنها و حمله و لشکرکشی علیه مردمی که هیچ گناهی جز ایمان به وحدانیّت الهی نداشتند، آن هم پس از هجوم خصمانه، صادر شده است.

تشویق چنین آیاتی به قتال، جز دعوت به دفاع نیست. پس:

- فَان قاتَلُوکُم؛ زیرا فَاقْتُلُوهُمْ. (۲)- وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا. (۳) موارد و شأن تاریخی نهفته در این آیات، مربوط به هنگامی است که قریشی ها به سوی مدینه تاخته اند و مسلمانان راهی نداشتند جز این که یا کشته شوند؛ یا در برابر کشته نشدن که توأم با حفظ نام خداوند شده بود، مقاومت کنند.

وقتی آیات را می خوانیم و در صحنه های سیره و تاریخ تفحّص می کنیم، درمی یابیم که امر به استقامت برای کشته نشدن، فرمان قتال نیست؛ بلکه تجویز دفاع در برابر هجوم سفّاکان برای کشتن بیگناهان است. طبیعی است که در این حال اگر مهاجمان دست از قتل بردارند، مسلمانان حق ندارند تلاشی کنند که بر آنان سلطه یابند؛ یا مرتکب

۱- آل عمران: ۱۶۹

۲- بقره: ۱۹۱

۳- بقره: ۱۹۰

قتل شوند و از صلح طفره روند:

فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ. (۱) در این حال دو آیه در قرآن جلب نظر می کند که به نظرِ نخست، فرمان قتال است؛ بی آن که مسلمانان در معرض کشتار قرار گرفته باشند. در سوره توبه آیه ۱۲۳ می خوانیم:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

اولًا معنای «غلظه» در جزء وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله یا مسلمانان به گفته صاحب المیزان:

با کافران، خشونت و سنگدلی و بداخلاقی و قساوت قلب و جفا و بی مهری نشان دهند؛ زیرا این معنا با ... دین اسلام سازگار نیست و تعالیم اسلامی همه این رفتارها را مورد مذمّت و تقبیح قرار داده و آیات مربوط به جهاد هم از هر تعدّی و ظلم و جفایی نهی کرده است. (۲) با این شرطها چگونه می توان از آیه مذکور این برداشت را کرد که مسلمانان می توانند بدون دعوت و مذاکره حکیمانه و موعظه نیکوی دشمن، بی آن که مورد تهاجم و کشتار قرار گیرند، به قتال کافران مبادرت ورزند. مرحوم علّامه، ذیل همین آیه شاهد را، سیره پیامبر دانسته است. (۳) ما در این کتاب، بعضی از این شاهدها را مورد بررسی قرار داده ایم.

آیه دیگری که در وهله اوّل به نظر می رسد متضمّنِ فرمان قتال حتّی در صورتی است که مسلمانان در معرض کشتار قرار نگرفته باشند، این است:

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ (۴).

۱- نساء: ۹۰

۲- المیزان، ج ۹، ص ۶۴۳

۳- همان، ج ۲، ص ۹۱

۴- بقره: ۱۹۳، انفال: ۳۹

جای این سؤال وجود دارد که چرا در این آیه تعبیر شده است: و قاتلوهم؟ مگر دشمنان چه کرده اند که باید با آنان مقاتله کرد؟ در سه آیه قبل از آیه مزبور آمده است:

وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقاتِلُونَکُمْ.

نظیر آن را در سوره انفال آیه ۳۹ می خوانیم:

وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ ... ولی فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما یَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.

نتیجه می گیریم که این آیه ها، از زمره آیات دفاع است؛ هم به دلیل جمله (به کشتار «یُقاتِلُونَکُمْ» شما پرداخته اند) و هم به اعتبار بکارگیری تعبیرِ «از بین رفتنِ فتنه». پس فتنه ای رخ داده و آثار آن، حیات مردم را تهدید کرده است. در این حال، دعوت صالحان بی نتیجه مانده است و راهی نمانده جز پذیرش مرگ، به غارت رفتن، گمراهی و جهل؛ یا دفاع از خود، از علم و معنویّتی که انسان را تعالی می بخشد.

بد نیست در باب مفهوم «فتنه» تأمّل بیشتری مبذول داریم:

مؤلّفان کتبی که درباره مفردات و وجوه قرآن نوشته اند، گفته اند که واژه «فتنه» در هر آیه ای به معنای خاصّی است و مجموعاً آن را در پانزده وجه تعریف کرده اند:

شورش، شرک، کفر، عذاب کردن، کشتن، سوزاندن، گمراه شدن، دیوانه شدن، خطا و بزه، ناسپاسی و گمراهی، آزمایش و وسوسه و اندیشه های بد.

جمع «فتنه»، فتَن است که به گفته بخارایی در التمستخلص: «سوختن و در رنج افکندن» است.

پس از بررسی تعریف های لُغوی به تفاسیر مراجعه کردم و دیدم همگان معنی فتنه را در آیه های یادشده «بت پرستی» دانسته اند. به خود گفتم که آیا صِرف شرک و بت پرستی، مستوجب قتل است؟ به نظر می رسد پاسخ، منفی باشد. مرحوم علّامه در المیزان گر چه فتنه را بت پرستی دانسته است؛ ولی از کلام او می توان فهمید که شرکِ مورد نظر از نوع خاص و حادّ بوده است:

«مشرکان می خواستند مؤمنان را نیز به زور وادار به قبول آن کنند.»

شرکِ مشرکان صدر اسلام در حدّی بود که به تعبیر بخارایی، می خواستند «به آن بسوزانند و در رنج افکنند.» چرا؟

زیرا اساساً ادامه حیات بت ها بـدون جنگ متعصّبانه علیه مؤمنان ممکن نبود. نظام اجتماعی مبتنی بر قـدرت بت ها با خشونت وحشیانه توأم شـده بود. نه این از آن رها می شد و نه آن از این و پیامبر صـلی الله علیه و آله و صـحابه او در مقام رویارویی با چنین وضعی جز دفاع از نفوس مردم و نگاهبانی تعالیم اسلام راه دیگری نداشتند.

چون تاریخ و سیره را به یاد آوردم، قانع شدم که فتنه:

مجموعه عـذاب هـا، محنت ها، تهدیـدها، اقـدامات جنگی و برپاکردن آشوب و شورش هایی بود که مشـرکان برای حفظ بت هایشان، علیه مسـلمانان مدینه و نه صرفاً شخص پیامبر، به راه انداخته بودند و قصدشان این بود که مسلمانان را از صفحه مدینه بزدایند.

چون به صـراحت تاریـخ، چنین فتنه هایی علیه مردم برپا شـده بود، پس: «قاتِلُوهُمْ» یعنی: با مشـرکان و معانـدان بجنگید؛ تا فتنه برچیـده شود و جای خود را به تفاهمی در سایه این اصل دهـد که همه انسان ها مخلوق خداونـدی یکتا هسـتند و از رحمت و نعمت او برخوردارند.

تاریخ نشان می دهد که شمشیرها را قریشیان بلند کردند و آغازکننده هجوم، آنان بودند. حتّی همه قبایل عرب را ترساندند تا از درِ صـلح با مسـلمانان وارد نشوند و هر پیمانی را که پیامبر صـلی الله علیه و آله برای هم زیستی مسالمت آمیز بسته بود، پاره کردند. بر هر استدلال و استشهادی خندیدند و هر دعوتِ به تفکّر و تأمّل را پس زدند.

طبـل زنـان و رجزخوانان به این قبیله و آن قبیله رفتنـد تا با اتّحاد، مـدینه کوچک آن روزگاران را دَرهم بکوبنـد؛ بکشـند و به سنّت های عرب، اسیر کنند.

از آنجا که کفّار، در برابر تعالیمِ رو به گسترش اسـلام پیروز نشدند و آمالشان برای حفظ سـنّت های پوسیده و وحشیانه قبایل، جامه تحقّق به بر نکرد، آنان مظلوم تاریخ اند! و اسلام باید جواب دهد که چرا وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ؟ در حالی

که باید رابطه برعکس باشد و آنان که ظالمان و جاهلان تاریخ بودند، در برابر پرسش و اتّهام قرار گیرند که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله را در موقعیّت تدافعی (دفاعی برای صلح و ارزش ها و کمالات انسانی که آدمی قادر است به سوی آنها عروج کند) قرار دادند.

ممکن است سؤال کنید:

با این تفاصیل چرا در کتاب حاضر، عنوان «غزا؛ دفاعی برای صلح» را انتخاب کرده ام؟

در پاسخ باید بگویم: به جای حذف واژه غزا، بهتر است آن را از معانی یی که موجب سوءتعبیر شده، پالایش کنیم و با نقد صحیح و یافتن مصداق و مدلول های چنین واژه ای در تاریخ مدینه، به جای زحمت فراوان برای زدودن و حدف واژگانی از این دست، متحمّل زحمت فراوان برای درست فهمیدن آن واژه در میراث معنوی- فرهنگی خود شویم.

این کتاب سعی کرده تا نشان دهد غزا، جهاد یا هر واژه دیگری که در بیان وقایع زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به کار می رود، مفهومی جز بازداشتن آزاردهندگان از آزار ندارد.

مقاومت مهاجران و انصار برای حفظ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، آزار و ایجاد زحمت محسوب نمی شد و دفاع پیامبر صلی الله علیه و آله از زندگی انسان ها و در واقع: دفاعِ «کتاب به دستان» در برابر تهاجمِ «شمشیر به دستان» بود.

ممکن است سؤال کنید: آیا واقعاً فهم آیات و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، به همین سادگی است؟! پس از چهارده سال که از پژوهش های مدینه شناسی می گذرد، به سادگی به نتیجه ای رسیدم که ناصرخسرو آن را به سادگی یافته بود که:

چرا نامه الهی را نخوانی چه گردی گرد افسانه مغازی

به همان سان که مولوی دریافته بود که:

پس غزا زین فرض شد بر مؤمنان تا ستانند از کف مجنون، سنان

مشکل، قرآن و سیره و تحقیق و تطبیق نیست؛ مشکل، رهاشدن از هزاران تعبیر و

تفسیر و تبلیغی است که به مقتضای خوی جنگ جویان و کشورگشایان، ذهنیّت تاریخ اسلامی مردم را در هر عصر آشفته کرده است. مشکل، رهاشدن از راه های پرسنگلاخ کینه ها، تعصّبات، ناآگاهی ها و عداوت های فردی و خانوادگی و قومی و سیاسی و ...

است؛ تا با دلی صاف و ذهنی راست، به وادی مدینه او برسیم. مشکل، رهانبودن از اله های تمدّن سیاسی هر عصری است که باعث شده صدای الّما اللّه فرهنگ مدینه را نشنویم. مشکل، در خود ماست که با خود، با کسان و با مردم خود و ملّت ها و انسان ها در جنگیم که دفاعِ برای صلح و سازش را نمی شناسیم.

پس راهنمای من در اسناد مدینه، رهایی از تعبیرهایی بود که زیر سایه حکومت های محلّی و خلافت های قومی، جانشین اسنادِ مدینه شده است. رهایی از انگیزه های نفی و اثبات، ولی مشتاق برای قبول هر حقیقتی که بتوان در ورای تعلّقات شخصی، دینی یا ملّی، اسناد تاریخی آن را ارائه داد. رهایی از اتّهام شمشیر یا دفاع با شمشیر و در جستجوی حقیقتی که اسناد مدینه، ما را به مدینه او نزدیک کند؛ حتّی اگر خوشایند نامسلمانی یا ناخوشایند مسلمانی باشد.

هم از آن، هم از این رهاشدن، ولی بر موضع تحقیق ماندن؛ بی آن که تاریخ حیات پیامبر صلی الله علیه و آله را با کلّ تاریخ جوامع مسلمان بیامیزیم؛ بی آن که مدینه عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را با مدینه عصر خلفا و امرا و والیان و سلاطین و ملوک دَرهم کنیم؛ بی آن که اسناد تاریخی حیات پیامبر صلی الله علیه و آله را با صدها مکتب و آراء فلسفی و عرفانی و فقهی و کلامی مخلوط کنیم؛ بی آن که بخواهیم به مدینه او، تاریخ بغداد و ری و شام و اسلامبول و قاهره و رباط و ریاض را تحمیل کنیم.

نه به قضاوت های خاورشناسان دل دادن یا رنجیده شدن و نه به دفاع اسلام شناسان بی حرمتی کردن یا بیش از حدِّ پژوهش ارج نهادن، شیوه ماست.

نمی دانم با این رهایی ها حیات پیامبر صلی الله علیه و آله را جستجو کردم؛ یا در لحظه ای با مدینه اش بودم که به این رهایی ها رسیدم. نمی دانم!

همی دانم که با هر کلمه از این کتاب، بر خاک رهش بوسه زدم؛ تا بویی از خاک مدینه را به درون کتاب ها کشانم؛ تا کتاب ها را بر حقیقتِ رهش اندازم.

ص: ۲۵

هر نشان پا که می دیدم ز ناقه در گذار می نماید چهره مقصود را آئینه وار

دولتم این بس که بعد از محنت و رنج دراز بر حریم آستانت می نهم روی نیاز

پس نمی گویم در این اوراق، مهمان توام آرزومند نمی از بحر احسان توام

باقر

کُلن، آلمان، ۲۰ خرداد ۱۳۷۵

کتاب پنجم غزا دفاعی برای صلح

فصل اوّل: حمله قریش و دفاع مسلمانان در بدر

الف: بدر، واژه و موقعیّت

یاقوت حموی بدر را «ماءٌ مشهور بین مکّه و المدینه أسفل وادی الصَّفراء بینه و بین الجار- و هو ساحل البحر- لیله ...» (۱) دانسته، که چون آن بِرکه متعلّق به بدر بن یُخْلد بن النضر بن کنانه بوده، به بدر شهرت یافته است. (۲) زبیر بن بکار صاحب آن را قریش بن الحارث ابن یُخْلد دانسته و یاقوت حموی در کتاب دیگری او را از (بنو ضَمْرَه) از (کنانه) خوانده که چون در آنجا سکونت داشت:

«فسمّی به». (۳) این نظرگاه با آنچه زرقانی در «شرح المواهب اللدنیّه» و سهیلی در «الرّوض الأنف» ذیل احادیث تاریخی ابن اسحاق در «السیره النّبویه» آورده، مطابقت دارد؛ با این تفاوت که آنها حفرکننده چاه را بدر بن قریش از (بنوغفّار) دانسته اند.

واقدی به گفته بعضی از شیوخِ بنی غفار استناد کرده که آنها گفته اند:

۱- «برکه آب مشهوری میان مکه و مدینه، در پایین وادی صفرا؛ که میان آن تا ساحل دریا یک شب فاصله است».

۲- «معجم البلدان»، ج ۲، ص ۸۸، تصحیح شیخ احمد شنقیطی، چاپ اوّل، قاهره، خانجی ۱۹۰۶ م، در باب الباء و الدال.

۳- «المشترک وضعاً و المفترق صقعاً» ص ۳۹، چاپ، چاپ گوتینگن آلمان ۱۸۴۶ م.

«در طایفه خود کسی را نمی شناسیم که او را بـدْر خوانند.» لذا اعتمادی به این مستندات ندارد. (۱) با این همه ابن منظور و طُریحی به گفته الشعبی باور دارند که:

«إنّهُ (بدر) إسم بئر هناک، قال: و سمّیت بدراً لأنّ الماء (۲) کان لرجل من جهینه إسمه بدر». (۳) «شعبی»، بدر را از «بنوجُهَینه» دانسته است.

به نظر می رسد که همه مدینه شناسان در این که منطقه بدر قدیم در منازل جهینه و محلّ تلاقی مسیر قافله هایی است که از جنوب جزیره به سوی تهامه و بالعکس و از مکّه به سوی شام در رفت و آمدند، تردیدی به خود راه نداده اند. (۴) این موقعیّت را «دائرهالمعارف الإسلامیّه» در یک جمع بندی از آراء جغرافی دانان، چنین به رشته کلام مجملِ در آورده است:

«بدر؛ قریه إلی الجنوب الغربی من المدینه علی مسیره لیله من الشاطی ء، و هی عند ملتقی طریق المدینه بطریق القوافل الذاهبه من الشام إلی مکّه». (۵) مسیر مکّی ها از جنوب و مدنی ها از شمال در قریه بدر متّصل می گشت و آنان به موازات دریای احمر به سوی شمال، عازم شام می شدند. چنین تقاطعی، به قریه بدر موقعیّتی خاص بخشیده و آن را به صورت بازاری جهت ارائه کالاهای تجاری مکّی ها به سرپرستی

۱- آلوسی، «بلوغ الارب» جزء اوّل، ص ۱۹۳، چاپ سوم، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۳۴۲ ه. ق.

۲- «بدر نام چاهی در آن منطقه است و اکنون بدر را الماء آب می نامند.»

۳- ابن منظور، «لسان العرب» ج ۴، ص ۵۰، دار صادر، بیروت و نیز: طُریحی در «مجمع البحرین»، چاپ افست، سنگی، مصطفوی، ص ۲۳۰، باب «ما اوّله الباء». نیز نک: قمی، «سفینهالبحار»، ج ۱، ص ۹۳، چاپ دارالمرتضی، بیروت؛ مجلسی، «بحارالأنوار» ج ۱۹، ص ۳۱۸؛ طبرسی، «اعلام الوری» ص ۸۵

۴- در باره منازل جُهَیْنه نک: حمدالجاسر، «بلاد ینبع»، صص ۱۷۳- ۱۵۶، چاپ دارالیمامه، ریاض.

۵- «بدر، دهکده ای است در جنوب غربی مدینه، به فاصله یک شب تا ساحل دریا، که بر دو راهی جاده مدینه و مسیر عبور کاروان های شام به مکه قرار دارد». «دائرهالمعارف الإسلامیّه»، ج ۳، الف/ ب، ص ۴۴۴. نیز نک: قزوینی، «آثار البلاد و اخبار العباد»، ص ۷۸

قریش، شامی ها و طوایف یثرب درآورده بود. بُستانی در این خصوص می نویسد:

«و کانت بدر موسماً من مواسم العرب، تجتمع بها سوق کلّ عام». (۱) جلوتر از همه منابع، گفته «محمّد بن عمر واقی» متوفّای ۲۰۷ ه. ق. است؛ که صریحاً ذیل «غزوه بدر المَوْعِد» می نویسد:

«وکان بدر الصَّفراء مجمعاً یجتمع فیه العرب وسوقاً تقوم لهلال ذی القعده إلی ثمانی لیال خلون منه، فإذا مضت ثمانی لیال منه تفرق الناس إلی بلادهم». (۲) از این نکته سنجی ها که بگذریم، بدر میان مفسّران، مورّخان و محقّقان شرقی، به عنوان قریه و محلّی میان مکّه و مدینه و با توجّه به این که نامش در قرآن آمده، از شهرت خاصّی برخوردار است. آنان از موقعیّت جغرافیایی این مکان، به سادگی و با بیان «هو موضعٌ مخصوصٌ بین مکّه و المدینه» (۳) یاد کرده اند. (۴) این مکان، طبق محاسبات قدیمیِ سده ۷ ه. ق. و انجام شده از سوی یاقوت حموی، هفت برد تا مدینه فاصله داشته است. امّا مسعودی این فاصله را «هشت برد و دو میل» و البکری آن را تا دریا (/ ثغرالجار) (ساحل قدیمی مدینه) ۱۶ میل (امروزه ۲۰ میل)

۱- بدر، از محل های تجمع عرب ها بود که همه ساله در آن بازاری برپا می شد؛ «دائرهالمعارف»، ج ۵، ص ۲۳۷

۲- «بدر صفرا، محلی بود که عرب ها در آن گرد می آمدند و در ابتدای ماه ذی القعده در آن بازاری برپا می شد، که تا هشت شب ادامه می یافت و پس از آن مردم پراکنده می شدند و به دیار خود می رفتند». نک: «المغازی» ج ۱، صص ۳۸۹-۳۸۴، مارسدن جونس، افست، بیروت الأعلمی. همچنین نک: هَمْدانی، «صفه جزیره العرب» سده ۴ ه. ق. ص ۳۳۲، اسواق العرب القدیمه، تحقیق الحوالی، حمد الجاسر، چاپ دارالیمامه، ریاض، ۱۹۷۴ م.

۳- «منطقه ای مشخص در میان مکه و مدینه»

۴- راغب، «مفردات الفاظ القرآن» ص ۳۶، چاپ دارالکتب العربی، ندیم مرعشلی، ذیل آیه وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ؛ «خداوند شما را در روز بدر یاری داد.»

دانسته است؛ که به هر حال با توجّه به فاصله ۴ مرحله، در همان محدوده ۲۸ فرسخی مدینه معنی و مفهوم می یابد. (۱)

۱- مسعودی، «المکتبه الجغرافیّه العربیّه» ج ۸، ص ۲۳۷؛ مقدّسی، «المکتبه الجغرافیّه العربیّه» ج ۳، ص ۸۲؛ البکری، «المسالک و الممالک»، چاپ فستنفلد، ص ۱۴۱

امروزه «بدر» در تقسیمات اداری عربستان سعودی در جنوب غربی مدینه، شهری است دارای امارات و روستاهای متعدّد که تابع آن است و جزئی از منطقه امارت مدینه منوّره به شمار می آید و ساکنانش عموماً از «بنوسالم» و «حرب» هستند. جاده آسفالته اصلی مدینه- مکّه از بدر می گذرد و تا سال های تحقیق این کتاب (۱۳۹۶/ ۱۴۰۰ ه. ق.) تنها محلّ تقاطع جاده آسفالته مدینه و مکّه به بندر مهمّ ینبع بود.

ب: موجبات واقعه بدر

اشاره

قریشیان بدان جهت که مکّه در جنوب مدینه واقع است، برای این که بتوانند از کناره های دریای احمر به جانب شمال و سرزمین شام بروند، می بایست از مناطق مسکونی طوایف یثرب با هم پیمانان آنها عبور کنند.

مسیر مزبور، مهمترین راه بازرگانی قریش برای رفتن به مهمترین مرکز تجاری آنها یعنی شام بود. هم زمان با هجرت اجتناب ناپذیر مسلمانان از مکّه به مدینه و پیوندهای روزافزون طوایف جُهَینَه با دیگر قبایلِ هم پیمان انصار مدنی، راه تجارتی مذکور از حساسیّت و اهمیّت خاصّی برخوردار شد و در نتیجه موجب نگرانی قریش گردید.

مردمی که اجباراً از دیارشان رانده شده و کاشانه ها و اموالشان را رها کرده اند؛ تا به جای زندگی در محیط خوف و خفّت، در فضای آزاد دیگری استشمام معنویّت کنند، طبیعی است که به تحکیم موقعیّت زندگی جدید خود بیندیشند و راه های دفاعی جدید و یا امکانات بالقوّه برای تحت فشار قرار دادن بت پرستان قریش را مورد ارزیابی قرار دهند.

مسلمانان می دانستند که بت پرستان تندخوی قریش، از این که نتوانسته اند محمّد صلی الله علیه و آله را به قتل رسانند و بساط نبوّت او را برچینند، کینه توزانه به فکر تدارک حصول به چنین نتیجه ای هستند.

آنها در برابر نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله سلاحی نداشتند. منطق بت پرستی فرو ریخته بود و نظام کهن جاهلی نمی توانست در برابر انتشار تعلیمات دین جدید مقاومت کند. با توجّه به این که تمام مبارزات سیاسی، اقتصادی علیه مردمی شیفته و مؤمن به وحدانیّت خدا نافرجام مانده بود، تجمّع مجدّد آنهادر یثرب واستقبال قبایل، نگرانی قریش را روزافزون می نمود. آنها نیز در مقابل وضعیّت جدید، راه های جدیدی را برای نجات نظامی که تمام منافع مادّی دنیاشان وخُلق وخوی شان به آن وابسته بود، موردارزیابی قرار می دادند.

این لحظات حسّاس تاریخی به هر حال وقایعی را به دنبال داشت و دیر یا زود قریش را به چاره جویی عملی وامی داشت. مسئله اراده شخصی یا تصمیم گیری های

فردی نمی توانست از روند وقوع حوادث جلوگیری کند.

تاریخ پس از سیزده سال تلاش خداپرستان، در حال تغییر سرنوشت نظام های ارزشی متعدّد در جزیرهالعرب بود. نه دیگر سکوت و تحمّل شخصی محمّد صلی الله علیه و آله می توانست نظام قریش را انجام دهد و نه چشم پوشی بت پرستان از انتقام و خشونت می توانست اندیشه ها و عوالم معنوی و اخلاقی اسلام را به فراموشی سپارد و یکپارچگی نظام بت پرستی را به درون طوایف اعاده کند.

مسلمانان هم نمی توانستند از هجوم قریش آسوده خاطر باشند و عبادت را پیشه خود سازند. با این همه نمی خواستند و یا مظلومانی بودند که نمی توانستند به خوی ستیزه جوییِ قبل از مسلمانی بازگردند. آنها طالب زندگی معنوی و آزادی در انجام مراسم مذهبی خود بودند و در این راه، فقر و فلاکت را پذیرا شده بودند؛ ولی قریش حاضر به گسترش چنین زندگی خاصّی در کنار قبایل عرب نبود و آزادی مراسم مذهبی مسلمانان را نمی توانست در مکّه و در جوار بت ها تحمّل کند.

تعصّبات قومی، عصبیّت شدید به بت ها و تفاخر به اشرافیّت به عنوان شاخص برتری، روح تساهل و تسامح را علیرغم سال ها تلاش محمّد صلی الله علیه و آله از آنها گرفته بود.

در نهایت به نظر می رسد: پس از هجرت، تاریخ زندگی قریش از یک سوی و حیات مسلمانان از سوی دیگر به بن بست رسیده بود و این بن بست که با هجرت، روزنه ای یافته بود، نمی توانست پایدار بماند.

اکنون به صفحات و اسناد تاریخی باز می گردیم و آنچه را که گفتیم، در لابلای اوراق کتب جستجو می کنیم:

مؤلّف حقیر، سندی را در منابع معتبر تاریخی مشاهده کرد که به سیاق مختلف در اوراق سیره و حدیث ثبت شده است. وقتی به سرعت و بدون تأمّل آن را می خوانیم، اهمیّت ژرف آن از دیده ها پنهان می شود؛ ولی گمان حقیر این است که اگر آن را به دقّت و تأمّل و در ارتباط با زمینه های تاریخی و وقایع اجتماعی جنبی مورد پژوهش مستقل قرار دهیم، می تواند مدرکی مستند در اثبات آنچه در آغاز این سطور بیان داشتیم، مقبول طبع محقّقان گردد:

۱/ ب: تهدید سعد بن معاذ

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی می نویسد:

«عبداللّه بن مسعود گوید: سعد بن معاذ به قصد عُمره به مکّه رفت و در خانه امیّه ابن خلف بن صفوان وارد شد. ابن امیّه هم هر گاه برای تجارت به شام می رفت، در مدینه به خانه سعد بن معاذ می رفت. امیّه به سعد گفت:

«صبر کن ظهر شود و مردم [از گرد خانه کعبه] پراکنده شوند؛ آن وقت برای طواف برو!»

اتفاقاً در همان حال که سعد طواف می کرد، ابوجهل جلو آمد و از امیّه پرسید:

«این کیست که طواف می کند؟» سعد گفت:

«من سعدم!» ابوجهل گفت:

«تو در کمال امنیّت مشغول طواف هستی و حال آن که محمّد و اصحاب او را پناه داده اید؟» و بین ابوجهل و سعد بگومگو بالا گرفت. امیّه به سعد گفت:

«بر سر ابوجهل داد مکش که او سرور این سرزمین است.» در عین حال سعد به ابوجهل گفت:

«به خدا قسم اگر مانع طواف من بشوی، موجب می شوم که بازرگانی تو با شام قطع شود.» (۱) بخاری این سند تاریخی را از ابراهیم بن یوسف از پدرش از ابواسحاق نقل کرده که او گفته است:

شنیدم از: عمرو بن میمون «انه سمع عبداللّه بن مسعود رضی اللّه عنه حدَّثَ عن سعد بن معاذ ...» (۲) در این حدیث به همان سیاق که بیهقی نقل کرده، عبارت تهدیدآمیز سعد بن معاذ

۱- «دلائل النّبوه» ج ۲، ص ۲۱۹، ترجمه پارسی، تهران، ۱۳۶۱

۲- «که او از عبداللّه بن مسعود- رضی اللّه عنه- شنیده که از سعدبن معاذ حدیث نقل کرد ...»؛ نک: بخاری، «صحیح»، کتاب المغازی، باب «ذکر النّبی من یقتل ببدر»، حدیث ۳۹۵۰. نیز: «فتح الباری» ج ۷، ص ۲۸۲، افست، دارالفکر.

را به یکی از سران قریش چنین می خوانیم:

«أَما و اللَّه لئن منعتَنی هـذا لأمنعنَّکَ ما هو أشـدُّ علیک منه: طریقکَ علی المدینه». (۱) ولی احمد بن حنبل از طریق اسرائیل به نقل از ابی اسحاق و او از عمرو بن میمون به روایت از عبداللَّه بن مسعود، گفته سعد بن مُعاذ را چنین ثبت کرده است:

«واللَّه إن منعتنی إنّما أطوف بالبیت لأقطعنّ إلیک متجرک إلی الشام». (۲) واقدی می نویسد:

«قال الواقدی: و خرج سعد بن معاذ معتمراً قبل بدر، فنزل علی أُمیّه بن خَلَف. فأتاه أبو جهل و قال أتترک هذا و قد آوی محمّداً و آذننا بالحرب؟

فقال: سعد بن معاذ: قل ما شئت، أما إن طریق عیرکم علینا؟ قال أمیّه بن خلف: مَهْ لا تقل هذا لأبی الحکم فإنّه سیّد أهل الوادی» .. (۳) این گفته واقدی بر اساس نسخه خطّی ۱۶۱۷، به عنوان اصل نسخه مصحّح آمده است؛ ولی در نسخه خطی وین ۸۸ به جای «و خرج سعد بن معاذ معتمراً قبل بدر» جمله «و خرج سعد بن معاذ إلی مکّه قبل بدر» (۴) و به جای «أ تنزل هذا» عبارتِ «أ تترک

۱- «به خدا سوگند اگر مرا از آن طواف کردن بازداری، تو را از چیزی بازدارم که بر تو گران تر باشد؛ یعنی راه تجاری تو را بر مدینه.»

۲- «به خدا سوگند اگر مرا از طواف کردن گِرد خانه کعبه بازداری، راه تجاری تو به سوی شام را می بندم»، نک: احمد بن حنبل، «مسند» ج ۱، ص ۴۰۰، مسند عبداللَّه بن مسعود، با هامش کنزالعمال، افست.

۳- «گفته اند: پیش از جنگ بدر سعد بن معاذ از مدینه به قصد عمره خارج شد و در مکه در منزل امیّهبن خلف ساکن گردید. ابوجهل نزد او امیه آمد و گفت: چگونه این سعد را منزل می دهی، حال آن که محمد را پناه داده و به ما اعلان جنگ کرده است؟ سعدبن معاذ گفت: هرچه می خواهی بگو، که راه کاروان شما از کنار ما می گذرد. امیه بن خلف به سعد گفت: خاموش باش و به ابو حَکَم ابوجهل چنین مگو که او سرور اهل وادی است!» نک: واقدی، «مغازی» ج ۱، ص ۳۵، تصحیح: مارسدن جونس.

۴- «پیش از واقعه بدر، سعد بن معاذ به قصد عمره از مدینه خارج شد.»

هذا» ثبت و کتابت شده است.

اهمیّت این متن از آن جهت است که اوّلًا واقدی در آغاز بیان سند، کلمه قالوا (/ گفته اند) را به کار برده است و این نشان می دهد که او سند مذکور را از طُرق متعدّد دیده است. ثانیا جمله تهدیدآمیز سعد را مبنی بر سدّ مسیر کاروان (/ طریق عیرکم) آورده است.

ابن کثیر در کتابش به سند مذکور تنها به استناد بخاری بسنده کرده است. (۱) ولی بیهقی در «دلائل النّبوه» به استثنای طریق یادشده، به سند روایتی دوم یعنی:

«اگر مانع طواف من شوی، تو را از کاری که در نظرت به مراتب مهم تر از این است، محروم می نمایم: راه بازرگانی تورا از مدینه خواهم برید.» استناد کرده است.

ابن کثیر گفته عبداللّه بن مسعود را به طرق متعدّد مورد تأیید قرار داده است. (۲) به هر حال آنچه در همه جمله های ثبت شده در خصوص «تهدید سعد بن معاذ» استفاده می شود، تهدید مزبور، قطع راه تجارتی قریش با شام توسّط مَدنی هاست.

«سعد بن معاذ» شیخ قبیله بنوعبدالأشهل، شخصیّت کوچکی در میان طوایف یثرب نیست که از سخن او به سادگی بگذریم. طرف تهدید او نیز فردی معمولی نبود که تأثیر آن را نادیده انگاریم. ابوجهل از رهبران قریش و از بزرگ ترین منازعان دیانت و از صاحبان قدرت تجاری مکّه به شمار می آمد. چگونه ممکن است تأثیر چنین بیانی را بی اهمیّت جلوه دهیم؛ در حالی که راوی آن «عبداللّه بن مسعود» صحابی بزرگ محمّد صلی الله علیه و آله است و تمامی سلسله راویان مذکور چه از طریق احمد و چه از جانب بخاری به ثقه و صدق اشتهار دارند و چون به نوشته های ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التّهذیب» و «تقریب التّهذیب» مراجعه کردم و شرح احوالشان را یافتم، مطمئن شدم که آنان مورد تأیید عالمان علم رجال هستند.

۱- ابن کثیر، «السیره النّبویه» ج ۲، ص ۳۸۴، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت ۱۹۷۶. نیز نک: علی بن برهان الدّین حلبی، «السّیره الحلبیّه فی سیره الأمین المأمون»، ج ۲، ص ۳۷۸، چاپ دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۸۰ م.

۲- «البدایه و النّهایه» جزء ثالث، ص ۲۵۸، چاپ قاهره ۱۹۳۲ م، مطبعهالسّعاده.

مهم تر آن که بخاری حدیث مزبور را در صدر گزارش های تاریخی خود درباره واقعه بدر آورده و بیهقی از آن به عنوان «یکی از علل مهمّ وقوع حادثه بدر» ذکر کرده است.

اهمیّت این گفتگو از آن جهت باید مدّ نظر قرار گیرد که تهدید سعد بن معاذ تنها و صرفاً به خاطر انجام مراسم توحیدی در کعبه بوده است و سعد دقیقاً خواستار آزادی مسلمانان در انجام چنین مراسمی شده و برای نیل به این هدف، ابوجهل را به قطع راه تجارتی تهدید کرده است.

گمان نمی کنم که این بیان، بدون زمینه قبلی و اندیشه مسلمانان مدنی صورت گرفته باشد. انصار مدنی و در رأس آنها بزرگان طوایف انصار، این امکانات بالقوّه را در مدینه مورد نظر قرار داده بودند که در صورت عدم دسترسی به آزادی مراسم مذهبی مکّه، واکنشی مناسب با حساسیّت های قریش از خود بروز دهند. این نتیجه پیمانی بود که در عقبه ثانی با محمّد صلی الله علیه و آله منعقد نموده بودند که از او و یارانش در برابر قریش مانند خود، فرزندان و همسرانشان، دفاع و نگهداری کنند.

این پیمان، به هیچ وجه مربوط به شخص پیامبر نیست و هیچ مدرك و سندی در دست نداریم که در اندیشه های محمّد صلی الله علیه و آله، تهدیدِ قریش جای داشته باشد و یا آن را با یکی از انصار در میان گذارده باشد.

پیامبر در پیمان عقبه خواستار عدم غارت قبایل و سرکشی علیه آنان شده بود و انصار بر اساس آن با پیامبر صلی الله علیه و آله دست بیعت داده بودند. تازه اگر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین اندیشه و یا گفته ای ابراز داشته باشد، سعد در مشاجره خود با ابوجهل به آن اشاره می کرد؛ ولی او از جانب خود سخن می گوید و تصریح می کند:

لأمنعنّك/ موجب یا مانع می شوم. و در سندی دیگر: لأقطّعنّ/ راه ترا از مدینه خواهم برید. و نمی گوید: پیامبر ما و یا مسلمانان مانع بازرگانی شما خواهند شد.

به هر حال نمی توانیم از آثاری که گفتگوی سعد بن معاذ با ابوجهل، در اذهان عمومی سران قریش به وجود آورده، غفلت کنیم؛ خاصه آن که زمینه های چنین خطری برای راه بازرگانی مکّه- شام در همان روزهای بیعت عقبه توجّه مکی ها را به خود جلب

کرده بود. از این رو وقتی کاروان های تجارتی قریش به رفت و آمد مشغول شدند، این نگرانی وجود داشت که چه عواقبی از هجرت مسلمانان به مدینه و حمایت جدّی انصار از آنها متوجّه کاروان ها و اساساً تجارت قریش با شهرهای شمالی جزیرهالعرب می شود.

چنین اوضاعی ناشی از موضع گیری های دینی مسلمانان علیه قریشیان نبود؛ بلکه نتیجه بافت قبایل و نظام ارزشی حاکم بر آنها بود که الزاماً مکّه را در برابر مدینه قرار می داد و مَدنی ها را به فکر چاره اندیشی از تعرّض مکّی ها وامی داشت. مناسبات میان این دو جبهه، رو به تضاد و یا لااقل مخالفتِ رو به تزاید نهاد.

تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله و اصول آیین او، توأم با روش شخصی وی بود. قرار بر این بود که ایمان به خدا و تدبّر در خلقت و تحکیم اخلاق انسانی، به یک هدف منتهی گردد که همانا تعالی معنوی مردمی بود که از شرک بریده و پیرامون محمّد صلی الله علیه و آله حلقه زده بودند.

او در بدو ورود به مدینه، میان مردم، پیمان برادری بست و به جای تحکیم موقعیّت دفاعی و یا تهاجمی، یهودیان و مسیحیان را به زندگی مسالمت آمیز با قبایل عرب و تازه مسلمان دعوت نمود. با شاخه های درخت خرما، سجدگاهی بنا نهاد تا مسلمانان به ستایش و عبودیّت خداوند بپردازند و راه راست و صلح و آرامش را طالب شوند.

در کنار این روند معنوی، نه قریش از وسوسه قدرت برکنار بود و نه مَدنی های تازه مسلمان از کار متهوّرانه ای که در برابر سران قریش مرتکب شده و مدینه را پناهگاه دشمنان آیین آنها کرده بودند، آسوده خیال بودند. وقتی کاروانی از اموال قریشیان به جانبی حرکت می کرد و یا مدنی ها برای معیشت، مجبور به مراوده تجاری با مکّی ها می شدند، این نگرانی مشترک، روزهای حسّاسی را برای تاریخ اجتماعی جزیرهالعرب رقم می زد. در این حال، کوچکترین حادثه یا واقعه ای می توانست انبار تعصّبات و ناهماهنگی ها را شعله ور سازد و پیامبر و آیین جدید او را در متن منازعات قبایل گرفتار آورد.

نخستین کبریتی که بر این انبارِ حساسیّتِ متعصّبانه و نگرانی جدّی زده شد، قتل عمرو بن حضرمی بود که به دنبال آن نگرانی ها، خطرِ رودررویی قبایل را تشدید کرد.

عامِل مزبور، از متن آیین اسلام و رفتار والای محمّد صلی الله علیه و آله به دور بود و آن بزرگوار در آن

هیچ نقشی نداشت؛ امّا چون چند تن از مسلمانان، مرتکب آن شده بودند، موجب حوادثی شد که اذهان بت پرستان آن را به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مرتبط دانستند.

بگذارید در خصوص این برهه از زمان توقّفی کنیم؛ اسناد مربوط را زیر و رو کرده، حقیقت امر را بی هیچ دلبستگی خاصّی جویا شویم:

۲/ ب: خطای عبداللَّه بن جحش

باید دید خطای ابن جحش، چه واقعه مهمّی بوده که بیهقی گفته است:

ابن شهاب زهری ضمن بیان حدیث واقعه، آن را موجب جنگ دانسته است. (۱) و محمد بن جریر طبری از عروهبن زبیر یاد می کند که او نظر داده:

«قتل عمرو بن حضرمی سبب واقعه بدر و حتّی دیگر جنگ ها میان پیامبر خدا و مشرکان قریش شد.» (۲) متن عربی:

«و کان الّذی هاج وقعه بدر و سائر الحروب التی کانت بین رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [و آله] و سلّم- و بین مشرکی قریش فیما قال: عروه بن الزبیر ما کان من قتل واقد بن عبداللَّه التمیمی، عمرو بن الحضرمیّ».

در هفدهمین ماه توقّف پیامبر در مدینه، دو ماه قبل از وقوع حادثه بدر میان قریشیان و مسلمانان (یعنی در ماه رجب) پیامبر صلی الله علیه و آله عبداللَّه بن جحش را به همراه تنی چند از یاران خود برای بررسی موقعیّت رفت و آمدهای گروهیِ قریشیان به حوالی مکّه فرستاد تا صرفاً از بت پرستان در ارتباط با تصمیمات آنها برای آزار و تحت فشار قرار دادن مسلمانان، اخباری به دست آورده، به مدینه بازگردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله این مسؤولیّت را در نامه ای نگاشته و به دست عبداللَّه بن جحش داد تا در

۱- «دلائل النّبوه» ج ۲، ص ۲۱۷، ترجمه فارسی.

۲- «تاریخ الرّسل و الملوک» ج ۳، ص ۹۴۴، ترجمه فارسی. نیز: «تاریخ الأمم و الملوک» جزء ۲، ص ۲۶۷، چاپ اوّل، مطبعه الحسینیّه المصریّه.

نیمه راه آن را باز کرده و مسؤولیّت خود را در این سفر بداند. مضمون نامه را واقدی چنین ثبت کرده است:

«سر حتّی تأتی بطن نَخْلَه علی اسم اللَّه و برکاته، و لا- تکرهنّ أَحداً من أصحابک علی لا- مسیر معک، وامضِ لأَمری فیمن تبعک حتی تأتی بطن نَخْلَه عَلی اسم اللَّه وبرکاته، فترصَّدْ بها عیر قریش». (۱) ابن سعد نیز تصریح کرده است: «و امره أنّی یرصد بها عیر قریش» (۲) ابن هشام متن نامه را با جامعیّت و الفاظی کاملتر چنین ثبت کرده است:

«إذا نظرت فی کتابی هذا فامض حتّی تنزل نَخْلَه بین مکه و الطائف فترصده بها قریشاً و تعلم لنا من أخبارهم». (۳) بیهقی صریحاً از عروه بن زبیر نقل می کند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله به عبداللَّه بن جحش مأموریّت داد تا به نخله رود و اخبار قریش را برای ایشان بیاورد.» (۴) این مدارک نشان می دهد که مقصدِ ابن جحش، وادی نخله الیمانیّه بوده که عموم ساکنانش از بنوهذیل هستند و در حال حاضر در امارات مکّه قرار دارد. بنابر این هدفِ پیامبر صلی الله علیه و آله، اطّلاع از محیط پرتردّد قریشیان در ارتباط با اهالی طائف بوده است. (۵)

۱- «به نام خدا و به برکت او حرکت کن تا به میانه وادی نخله برسی؛ و هیچ یک از یارانت را به همراه شدن با خود وادار مکن و فرمان مرا در مورد همراهان خود اجرا کن، تا زمانی که به میانه وادی نخله برسی و در آن جا کاروان قریش را زیرنظر بگیر»؛ نک: واقدی، «المغازی» ج ۱، ص ۱۴، تصحیح مارسدن جونس.

۲- «الطّبقات الکبری» ج ۲، ص ۱۰، چاپ دار صادر، بیروت.

۳- «وقتی این نامه مرا دیدی، به پیش برو تا در وادی نخله که میان مکه و طائف قرار دارد، فرودآیی، در آن جا قریش را زیرنظر بگیر و ما را از اخبار آنان آگاه کن»؛ نک: «السیره النّبویه» ج ۲، ص ۲۵۲، عربی، تصحیح مصطفی السقا و چاپ البابی الحلبی، ۱۹۳۶ م.

۴- «دلایل النّبوّه»، همان مدرک، ص ۲۱۶

۵- در باره نخله نک: حمد الجاسر، ذیل «المناسک و طرق الحج» ص ۳۵۶، چاپ ریاض ۱۹۸۱ م

از سویی دیگر مستندات تاریخی مذکور نشان می دهد که اولّا عبداللّه بن جحش فقط و صرفاً وظیفه داشت تا اخباری از موقعیّت قریش پس از هجرت مسلمانان، به پیامبر صلی الله علیه و آله برساند و ثانیاً برای انجام چنین کاری هیچ اجبار و اکراهی را به هم راهان خود تحمیل نکند و آنها آزادانه در انتخاب ادامه دادن به مسیر و یا بازگشت، مخیّر بودند.

همه سیره نویسان نوشته اند که عبداللّه بن جحش پس از خواندن نامه حضرت محمّد صلی الله علیه و آله گفته است: «سمعاً و طاعهً» و به هم راهان خود صریحاً دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اعلام کرده است: «و قد نهانی أن أستکره أحداً منهم». (۱) مدارک تاریخی بدون تردید نشان می دهند که همگی همراهان ابن جحش به ادامه راه رضایت داشتند. آنان در مسیر، به کاروانی از قریشیان رسیدند که از طائف می آمدند:

عمرو بن حَضْرمی، حِکم بن کَیْسان، عثمان بن عبداللّه بن مغیره مخزومی و برادرش:

نوْفِل بن عبداللّه مخزومی همراه بارِ تجارتی (ظاهراً پوست و مویز) بودند. تا اینجا هیچ اختلافی بین منابع معتبر تاریخ، سیره و حدیث نیست.

عبداللّه بن جحش با هم راهان خود نقشه حمله به این کاروان را در میان می گذارد و آنها اتّفاق نظر می یابند که این کار را علیرغم ممنوعیّتِ آن در ماه حرام و به عقیده حقیر علیرغم دستوری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آنها داده بود، انجام دهند.

واقد بن عبداللّه تمیمی یکی از یاران عبداللّه بن جحش تیری به سوی عمرو بن حَضْرمی پرتاب کرد و او را به قتل رساند و آنگاه، دو تن از هم راهان قریشی کاروان، یعنی عثمان بن عبداللّه و حِکم ابن کیسان را اسیر کرده، بار کاروان را تصرّف نموده، به سوی مدینه بازگشتند.

این حادثه اوّلًا در ماه حرام اتّفاق افتاد؛ ماهی که همه طوائف عرب نسبت به آن حساسیّت داشتند و ممنوعیّتِ آن را پذیرفته بودند.

ثانیاً این کار، علیرغم تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله و قراردادهای پذیرفته شده در آیین اسلام رخ داد. اکنون بایست دید که واکنش پیامبر صلی الله علیه و آله در قبال این واقعه چه بود.

۱- «المناسک و طرق الحج» ص ۳۵۶، چاپ ریاض ۱۹۸۱ م.

ابن هشام به نقل از ابن اسحاق می نویسد:

«فلمّا قَدِموا علی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- المدینه قال: ما أمرتكم بقتال فی الشهر الحرام؟ فوقف العیر و الأسیرین، و أبی أن یأخذ من ذلك شیئاً». (۱) و از امامیه مذهب، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره، می نویسد: «فعزلوا العیر و ما كان علیها ولم ینالوا منها شیئاً». (۲) بر اساس این سند، پیامبر صلی الله علیه و آله از وقوع حادثه قتل متأثّر شد؛ بار تجارتی را كنار گذاشت و حاضر نشد طبق رسوم سنّتی آن جامعه در تقسیم بندی غنایم، آنها را بخشش نماید.

واقدی این واكنش تند پیامبر صلی الله علیه و آله را به ارتكاب چنین كاری از طرف عبداللَّه بن جحش و هم راهان او از طریق ابن أبی سَبْرَه به نقل از سلیمان بن سُحَیم اینگونه در كتاب «المغازی» ثبت كرده است:

«ما أمرهم رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بالقتال فی الشهر الحرام و لا غیر الشهر الحرام، إنّما أمرهم أن یتحسّسوا أخبار قُرَیش». (۳) لذا معلوم می شود كه پیامبر صلی الله علیه و آله یاران خود را به انجام قتل در ماه حرام و یا غیر ماه حرام ترغیب نكرده است و این در حالی است كه قریش از هر قتل و شكنجه و آزاری نسبت به مسلمانان حمایت می كرده است.

عبداللَّه بن جحش و هم راهان او بدون این كه اجباری بر قتل و قتال در كار باشد،

۱- «چون در مدینه به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، فرمود: شما را فرمان ندادم كه در ماه حرام نبرد كنید و كاروان را بازدارید و دو تن را به اسارت گیرید. و پیامبر صلی الله علیه و آله از آن اموال چیزی برنداشت ...»؛ «السیره النّبویه» ج ۲، ص ۲۵۴

۲- «كاروان و بار آن را به كنار نهادند و چیزی از آن برنداشتند.»

۳- «پیامبرخدا صلی الله علیه و آله چه در ماه حرام و چه در غیر ماه حرام، ایشان را به نبرد فرمان ندادند، بلكه فقط دستور دادند كه از اخبار قریش آگاه شوند»؛ واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۱۶

برای آگاهی از قریشیان و مواضع کینه توزانه آن ها- پس از اخراج مسلمانان و فرار آنان از ستم قریش- فرستاده شدند. واقدی به مجموعه ای از اسناد دسترسی داشته که گفته است:

«قالوا ... فلمّا قدموا علی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- وَقَّف العیر فلم یأخذ منها شیئاً و حبس الأسیرین، و قال رسول اللَّه لأصحابه: ما أمرتکم بالقتال فی الشهر الحرام». (۱) و از أبی بُرده بن نِیار روایت می کند که او گفته بود:

«إنّ النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- وقف غنائم أهل نَخْلَه». (۲) بیهقی در قسمتی از روایت «عروه بن زبیر»، این واکنش شدید و نارضایتی پیامبر صلی الله علیه و آله را از وقوع چنین حادثه ای به یاد ما آورده، آن را اینگونه ثبت کرده است:

«آنها شتران کاروان را جلو انداختند و به مدینه آوردند و چون به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به خدا سوگند من دستور نداده بودم که در ماه حرام قتال کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله دو اسیر را نگهداری کردند و از اموال کاروان هم چیزی برنداشتند و فقط آن را ضبط فرمودند.» (۳) انتشار خبر واقعه نخله و قتل عمرو بن حضرمی در اندک مدّتی جزیرهالعرب را تحت تأثیر قرار داد و بی آن که قریشیان توجّه کنند پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از این واقعه متأثّر شد و آن را نکوهش کرد و بهترین یارانش را به خاطر انجام چنین کاری رنجاند. آنها نیز به تصریح بیهقی خود را «مستوجب عقوبت الهی» یافتند.

دشمنان، به تبلیغ علیه اخلاق اسلام و رفتار محمّد صلی الله علیه و آله سعی نمودند و آن را مخالف

۱- «گفته اند ... چون به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، حضرت بار کاروان را ضبط کرد و از آن چیزی برنداشت. آن دو اسیر را هم حبس کرد و به اصحاب خود فرمود: شما را به نبرد در ماه حرام فرمان ندادم.»

۲- «پیامبر صلی الله علیه و آله غنیمت های اهل نخله را ضبط کرد»، نک: همان مدرک، ص ۱۸

۳- «دلائل النّبوّه» ج ۲، ص ۲۱۶

توافق های تاریخی عرب قلمداد کردند و قتل حضرمی را که اوّلین فرد از قریش بود که توسّط عدّه ای از مسلمانان به قتل رسید، وسیله ای برای محکوم کردن آیین جدید نمودند؛ در حالی که نه پیامبر صلی الله علیه و آله در وقوع حادثه نقشی داشت و نه با آن موافقت ضمنی کرد و نه از مرتکبان آن رضایت داشت. او حتّی مال کاروان را که در واقع از آنِ دشمنان و آزاردهندگان جدّی مسلمانان بود (کسانی که هزاران بار مسلمانان را شکنجه داده بودند) توقیف کرد تا آن را به صاحبانش بازگرداند و اسرای آنها را آزاد نمود و بنا به همان مستندات تاریخی، طبق سنن طوایف عرب آماده پرداخت خون بها بود.

بیهقی با این احساس مشترک مسلمانان و در رأس آنها محمّد صلی الله علیه و آله هم صدا شده، نظر عروه بن زبیر را به یاد می آورد که در باره این خطا گفته بود:

«کسانی که شیفته خواسته های دنیایی شده بودند، به ابن حضرمی حمله بردند و او را کشتند و [اموال] کاروان را به غنیمت گرفتند.»

حقیر فکر می کند در کاوش های بیطرفانه، نبایست شخصیّت والای صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله که بعدها به مقام رفیعی می رسند، پرده ای بر تحلیل زندگی اوّلیّه آنها در مسیر تجربه های ایمان و معنویّت بیندازد.

به هر تقدیر، قریشیان سعی کردند که مسؤولیّت تمام این کارها را به دوش پیامبر صلی الله علیه و آله انداخته و او را- که نه فرمانده چنین کاری بود و نه آیینش قتل را روا می داشت و خود طبق شیوه ای که داشت، از چنین خصومت ها و قتل ها و تصاحب غنایم دشمن بیزاری می جست، مسؤول واقعه قلمداد کنند و کینه های دیرینه خود را زیر پوشش این خطا که از جانب عدّه ای از تازه مسلمانان صورت گرفته بود، آشکار کنند و با تحریک عصبیّت ها، امکان اعاده حیثیّت نظام بت پرستی و اخلاق حیوانی را فراهم سازند و جنایت ها و آزار و ایذاءها و توقیفِ به ناحقِ اموال مسلمانان و جلوگیری خشونت آمیز از انجام مراسم دینی را زیر «اشک های تأسّف خود از قتال و غارت» که خود شیفته آن بودند، پنهان سازند و مجموعه این جوسازی ها را به رخ قبایل عرب کشانند.

بیهقی در حدیث عروه می آورد:

«قریشی گفتند: محمّد در ماه حرام خونریزی می کند؛ اموال را می گیرد و مردان را اسیر می نماید و حرمت ماه حرام را می شکند.» (۱) واقدی گفته های قریش را در یک جمع بندی مختصر چنین ثبت کرده است:

«فقالت قریش: قد استحلّ محمّد الشهر الحرام، فقد أصاب الدم و المال و قد کان یُحرّم ذلک و یُعظّمه». (۲) چنین واکنشی از جانب قریش، با موافقت عموم مسلمانان مدنی و مکّی روبرو بود و از لابلای گفته های ثبت شده در منابع تاریخی می توان آن را به خوبی یافت که به تصریح بیهقی:

«گروهی از مسلمانان شروع به سرزنش آنها کردند.»

تنها از روایت ابن شهاب زهری دقیقاً معلوم می شود که «دو نفر، از هم راهی با گروه هشت نفری عبداللّٰه بن جحش خودداری کردند».

گفتنی است: جمله:

«و عنّفهم إخوانهم من المسلمین فیما صنعوا»؛ «و مسلمانان دیگر، ایشان را سرزنش می کردند و سخن های سخت در حق ایشان می گفتند.» (۳) که ابن اسحاق از آن یاد کرده است، دقیقاً محقّقان را متقاعد می کند که این خطا مورد تأسّف مسلمانان بوده و در مجموعه تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله نبوده است؛ خاصه آن که ابوجعفر محمّد بن جریر طبری به صراحت بیشتر روایت عروه را نقل کرده است که:

«و عنّفهم المسلمون فیما صنعوا، و قالوا لهم: صنعتم ما لَم تؤمروا به، و

۱- دلائل النبوه: ج ۲، ص ۲۱۶

۲- «قریشیان گفتند: محمد حرمت ماه حرام را نادیده گرفته و خون و مال را مباح دانسته! حال آن که تاکنون ماه حرام را حرمت می نهاد و بزرگ می داشت.» همان.

۳- همان مدرک، با ترجمه پارسی، ج ۲، ص ۵۳۲

قاتلتم فی الشهر الحرام، و لم تؤمروا بقتال». (۱) بر اساس ترجمه پارسی متن:

«مسلمانان ملامتشان کردند و گفتند کاری کردید که پیامبر نگفته بود و در ماه حرام جنگ کردید و فرمان آن را نداشتید.»

تأکید بر این که: «صنعتم ما لم تؤمروا» سندی موثّق در اثبات بی ارتباطی محمّد صلی الله علیه و آله از چنین حادثه ای بوده است. در واقع این جمله نشان می دهد ابن جحش و هم راهانش کاری مطابقِ آیین اسلام نکرده اند. جمله «و قاتلتم فی الشهر الحرام» مُبیّن آن است که این کار مطابق رسم خوب عرب که مفرّ و مجالی برای کاستن از کینه هاست، نبوده است.

تعبیر و «لم تؤمروا بقتال» نیز نشانگر این است که اساساً جماعت مزبور، مجوّزِ کشتن نداشته اند و تنها مأمور بودند که اخبار قریش را با خود بیاورند.

از این دیدگاه حرمت قتل در چهار ماه حرام (ذوالقعده، ذوالحجّه، محرّم و رجب) حکم امضایی بوده است و نه تأسیسی؛ زیرا در جاهلیّت نیز رعایت می شده است. (۲) به گفته بیهقی:

«پیامبر خونبهای حضرمی را پرداخت کرد و جنگ در ماه حرام را همچنان که متداول بود، حرام اعلام نمود.» (۳) این سند تاریخی را نیز واقدی از مَعْمَر به نقل از الزهری و او از عروه ثبت کرده است که:

«فَوَدی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عمرو بن الحضرمیّ و حرّم

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۹۳۸، با ترجمه پارسی. نیز: «تاریخ الأمم و الملوک»، جزء ۲، ص ۲۶۳، چاپ اوّل، مطبعه الحسینیّه المصریّه.

۲- در باره ماه های حرام، نک: آلوسی، «بلوغ الارب فی معرفه أحوال العرب»، جزء ثالث، صص ۸۰- ۷۶، چاپ سوم، قاهره، محمد بهجه الأثری.

۳- همان مدرک، ج ۲، ص ۲۱۵

الشهر الحرام لما كان يُحرّمه». (۱) طبیعی است که در چنین اوضاعی در محیط مسلمانان در مدینه، مباحثات زیادی درمی گیرد و تلاش بعضـی از مُحدّثان مبنی بر این که ابن جحش و یارانش نمی دانسـتند که در روزهای متعلّق به ماه حرام (شعبان) به سر می برنـد و گمـان می کردنـد روزهـای آخر مـاه رجب است؛ نمی توانـد پوششـی بر این خطا تلقّی گردد؛ زیرا آنها به هر حال اجـازه ای از پیـامبر صـلی الله علیه و آله برای قتـل و اسارت نداشـته انـد؛ لـذا در اثر تبلیغات قریش از یک سو و تعلیمات پیامبر صلی الله علیـه و آلـه از سـوی دیگر، عمـوم مردم، علیه اقـدام ابن جحش هم صـدا شدنـد و نهایتـاً مـوقعیّت یکجـانبه قریش در جنـاحی که علیه محمّـد صـلی الله علیه و آله برپا کرده بود، مسـتحکم تر شـد و عاقبتِ این بن بست در تحلیل واقعه، راهگشای اعلام آیه ای شد که باید بر چشم انداز واقع بینانه و بسیار با اهمیّت آن تأمّل ها کنیم:

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرامِ قِتالٍ فِيهِ قُلْ قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِخْراجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْـلِ وَ لا يَزالُونَ يُقاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْـتَطاعُوا وَ مَنْ يَرْتَـدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ. (۲) از تو در باره ماه حرام می پرسند و جنگ در آن؛ بگو: کارزار در آن بزرگ است و «بازداشتن از راه خدا و افکار او و مسجد حرام و بیرون کردن مردمش» نزد خدا مهمتر [از قتال] است؛ و فتنه از کشـتار بدتر است. مشـرکان پیوسـته با شـما کارزار می کنند؛ تا اگر توانند شما را از دینتان بازگرداننـد. هر که از شـما از دین خویش بـازگردد و بمیرد و کافر باشـد، چنین کسان در دنیا و آخرت اعمالشان باطل گشـته است. آنها أهل دوزخ هستند و در آن جاودانند.»

۱- «المغازی»، ج ۱، ص ۱۸

۲- بقره: ۲۱۷

تردیـدی نبایست داشت که شأن نزول این آیه، پیامـد سریّه «عبـداللّه بن جحش» و انتشار خبر اعمال او و واکنش شدیـد پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و دیگر مسـلمانان مـدینه است. (۱) آیه، جمع بنـدی نظر نهـایی اسـلام از تحلیل واقعه محسوب می شود:

آیه، ارتکاب به هر نوع قتلی را در ماه های حرام، گناه شـمرده است؛ ولی بت پرسـتان کینه توز قریش را مخاطب قرار می دهد که کارهایی که شـما نسـبت به مردمی که مسـلمان شـده اند، روا می دارید، گناه و خطای بزرگی است. بازداشـتن مردم از راه خدا، مانع شدن آنها از انجام مراسم مذهبیِ خاصّ خودشان، شـکنجه دادن افراد به خاطر عقیده و ایمانشان، زندانی کردن افراد به خاطر اندیشه هایشان، بی حرمتی به مسـجدالحرام و بالاخره فتنه انگیزی میان مردم، کمتر از خطای قتل نیست. و باید دانست که «مشرکان پیوسته با شما در کارزار هستند؛ تا اگر بتوانند شما را از ایمان و اعتقادتان به خداوند یکتا بازگردانند».

این آیه منشأ تحوّل بزرگ فکری میان مردم جزیرهالعرب گردید:

اسـلام، «قتـل» را گناه می دانـد؛ ولی این خطا، از کینه توزی و فتنه انگیزی بنی آدم برمی خیزد. اگر این صـفات ناپسـند از بین نرود، انسان حرمتی نخواهد داشت و دیگر نمی توان از ناپسـندبودن کُشت و کشـتار دم زد. آنچه مبنای این اصالت و احترام به حقوق انسان است، داشـتن ایمان به این حقیقت است که منشأ شر، شرک و خودخواهی و منشأ خیر، ایمان به وحدانیّت و بقای نفس انسانی است.

قراردادهای اجتماعی عصـر جاهلی، مبتنی بر منافع دنیوی قبایل بوده است؛ ولی آیین منِ پیامبر، «خـدا» را مبنای حق می دانـد و اخلاق، بر تزکیه نفس و تهذیب روح و اعتلاء اندیشه استوار است.

شمـا از حرمت مـاه حرام سـخن می گوییـد و من از حرمت حقوق انسـان. چگونه ممکن است مردمی که به آزار دیگر مردمان می پردازند و همه چیز را در چهارچوب

۱- واحدی، «اسـباب النّزول» صص ۳۸- ۳۵؛ طبرسی، «المجمع البیان»، ج ۱، ص ۳۱۲؛ سیوطی، «الدّر المنثور»، ج ۱، ص ۲۵۲؛ فیض، «الصّافی فی التّفسـیر»، چاپ سنگی، رحلی ۱۳۳۴، ص ۶۴، الجزء الثّانی؛ ابوالفداء، ابن کثیر، «تفسـیر القرآن العظیم»، جزء الأوّل، ص ۲۵۲، افست، دارالفکر، بیروت.

مصالح بازرگانی و پرستش تاجرانه بت ها می بینند، از گناه قتل و حوادثی که دامنگیر آنها شده، سخن به میان آورند و به آنچه که هزاران بار بدتر بوده و دامنگیر دیگران کرده اند، بی اعتنا باشند؟

پس بدانید که هم مسلمانانی که به مُجوّز دست به قتال زده اند، خطا بوده است و هم کارهای شما!

راه قرآن، راه سومی بود که میان سُنن جاهلی و رهروانِ ضدّ سنن جاهلی ترسیم شد و خطوط تعلیمات اسلام را بر مسلمانان عرضه داشت. چشم ها را فراخی دیگر بخشید و اندیشه ها را به سوی اصولی که ضامن تفاهم های اجتماعی و محبّت ها و الفت هاست، جهتی متعالی داد.

اینجا بود که قریش که فکر می کرد بر اساس شاخص های جاهلی، قتل عمروبن حضرمی، سایه بر شخصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله انداخته است، مشاهده کرد که پرده از دلسوزی های مصلحت جویانه به کناری رفته و گناه و خطای متعصّبان بر ملا شده است.

حقیر گمان می کند: چون تحقیق در تطوّر این وادی از نظر عارفان دین و مفسّران آیات و محقّقان تاریخ تحوّل فقه، در حیطه وظیفه اسلام شناسان است، باید به همین مقدار که گفته شد، بسنده شود. تنها به یاد آوریم که در طول حیات اجتماعی و سیاسی مسلمانان از شمال آفریقا تا آسیای دور، خصوصاً در تاریخِ مدینه، بسیاری سعی کردند تا در این آیه مهم و صریح در حرمتِ قتال و فتنه گری و ... شرط و فرض هایی را طرح کرده، حتمیّت آن را زیرکانه از اصالت بیندازند تا برای منازعات و کشمکش های دنیایی خود توجیهی بیابند و آیه را از صلابت و صراحتی که به اعتبار نص بودنش دارد، منسوخ کنند؛ یا با مسخ سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و وقایع جنبی و تاریخی، آیه را به وادی اگرها و شایدها و ممکن ها کشانیده، بزرگترین «اصل تحوّل فکری بت پرستان» را به وابستگی کورکورانه سنن و مسلمانان را از تدبّر مجدّانه و تأمّل متحوّل در مفهوم «حرام»- که طیف گسترده و وسیع آن، شامل همه اعمال و رفتارهای آدمی است- باز دارندو باعث شوند که به جایی رسیم که هیچ اصلی را معتبر نیابیم؛ مگر به ضرورتی یا شرایطی!

صراحت عطاء در این که این آیه «محکم» است و منسوخ نیست و هرگز پسندیده

نیست که در ماه های حرام قتال صورت گیرد و «یحلف علی ذلک لأنّ الآیات الّتی وردت بعدها عامه فی الأزمنه، و هذا خاص، و العام لا ینسخ الخاص باتفاق ...». (۱) بوی مدینه آن دوران را به مشام ما می رساند. به زعم حقیر، این استشمام، ابن عربی را در «احکام القرآن» به نظر عطا متمایل کرده و از هدف پیامبر صلی الله علیه و آله، که در ماه های حرام یا غیرحرام آنگونه کارها ناشایست است، پرهیزکارانه برخورد کرده که:

«فإذا فعلتم ذلک کلّه فی الشهر الحرام تعین قتالکم فیه». (۲) قتل «عمروبن حضرمی» کبریتی بود که به انبار آن همه تعصّباتِ سرخورده زده شد و قریشیان که در دل، نگران حال بازرگانی راه شمال بودند و اساساً نمی توانستند با مسلمانان زندگی کنند، مترصّد زمانی شدند که بتوانند با حمله به مدینه، بساط آیین و تعلیمات یکتاپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله را برچینند و خود را از دغدغه آن برهانند. بدین لحاظ فشارهای تبلیغی خود را چنان گسترش دادند که محیط حجاز و زندگی صدها قبیله و طایفه که در این مسیر قرار داشتند، در معرض مخاطره قرار گرفت و موجب تشنّج روزافزون محیطهای اجتماعی مردم تحت دو نظامِ «قشریّت بت» و «تعقّل خلق و خالق» گردید.

محمّد صلی الله علیه و آله دیگر یک شخص نبود که با او دشمنی یا دوستی کنند. او به صورت یک جریان و یک نظام جدید در جزیرهالعرب، نمی توانست بقایای پوسیده جاهلیّت را گردن نهد. مسلمانانِ حول او نیز تک تک مدّنظر قرار نمی گرفتند. آنها جزیی از همان دینی بودند که در برابر همه ادیان جزیرهالعرب قرار گرفته بودند.

۱- «بدان سوگند یاد می کند؛ زیرا آیاتی که پس از آن آیه حرمت جنگ در ماه حرام وارد شده، از لحاظزمانی «عامّ» هستند و این آیه «خاص» است؛ و بنابر اجماع مفسران، آیات عام، حکم آیه خاص را منسوخ نمی کند.

۲- «اگر آن کارها را در ماه حرام انجام دهید، نبرد با شما جایز می گردد». «احکام القرآن»، قسم الأوّل، صص ۱۴۷- ۱۴۶، قاهره البابی الحلبی، تصحیح علی محمّد البجاری. نیز نک: قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج ۳، ص ۴۴؛ ابوالفتوح، «تفسیر القرآن» ج ۲، ص ۳۸، چاپ دوم، تهران، تصحیح مهدی الهی قمشه ای، علمی، ۱۳۲۳؛ فاضل جواد، «مسالک الافهام»، جزء ۱، ص ۳۲۰، تصحیح: محمّدباقر شریف زاده، چاپخانه مرتضویّه، تهران.

آنهـا در این حـوزه از تحوّل تـاریخی، نه از امنیّت جـانی برخوردار بودنـد و نه از فقرِ رو به تزایـد مفری داشـتند. آنهـا چشم به مبـدأیی دوخته بودند که با آنها سـخن از رسـتگاری می گفت و قلبشان را به حصول حقیقت و اشـراق عالم معنی، اطمینان می بخشید.

۳/ ب: کاروان ابوسفیان؛ بهانه جویی قریش

تمامی تاریخ نویسان از کاروان تجارتی قریش یادها کرده و وجود آن را یکی از موجباب وقوع حادثه بدر دانسته اند. اما جای تـأسّف است که عموم مورّخـان مسـلمان و اسـلام شـناسانِ بی شـمار، در طیّ قرن هـا و نسـل هـا، بی تأمّل کاروانِ مزبور را در معرض هجوم مسلمانان قلمداد کرده اند تا خروج قریشیان را از مکّه به بدر، «دفاع قریش از کاروان» بخوانند. در حالی که اگر بر کلمـات عنوان این فصـل یعنی: «بهانه جویی قریش» دقّت کنیـد و به ظرافتِ نقـد تاریخی نظر اندازیـد، درمی یابیـد که حقیر پس از شک بر صـحّت جهات و انگیزه هایی که سیره نویسان و مورّخان قدیم در تنظیم سند به ما القا کرده اند، اسناد تاریخی را دوبـاره نگری نموده، بـا نکته سـنجی و ملاـحظه زوایـای تاریک اسـناد مربوط، به نتیجه دیگری رسـیده و آن را بهانه جویی قریش خوانده ام:

ابن سعد و ابن هشام و واقدی و بیهقی تصریح کرده اند:

کاروان تجارتی ابوسفیان از شام به سوی مکّه باز می گشته که خبر آن در مدینه منتشر شده است.

کاروان حامل یکی از بزرگترین محموله های بازرگانی قریش از شام به مکّه و متعلّق به بازرگانان قریش مکّی بوده است. (۱) واقدی در اهمّیّت چنین محموله ای می گوید:

«و کانت العیر ألف بعیر، و کانت فیها أموال عظام، و لم یبق بمکه قرشی و لا

۱- ابن سـعد، «الطّبقـات الکـبری»، ج ۲، ص ۱۱، چـاپ دار صـادر، بیروت، ذیـل عنوان «غزوه بـدر»؛ ابن هشـام، به نقـل از ابن اسحاق، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۵۷؛ واقدی، «المغازی»، ج ۱، ص ۱۹؛ بیهقی، «دلائل النّبوّه»، ج ۲، ص ۲۲۴، ترجمه پارسی.

قرشيّه، له مثقال فصاعداً إلّا بعث به في العير ... إنّ فيها لخمسين ألف دينار و قالوا أقل. و إن كان ليقال إنّ أكثر ما فيها من المال لآل سعيد بن العاص لأبي أحيحه إمّا مال لهم أو مال مع قوم قراض على النصف، وكان عامه العير لهم، و يقال بل كان لبني مخزوم فيها مائتا بعير و خمسه أو أربعه آلاف مثقال ذهبا و كان يقال للحارث بن عامر بن نوفل فيها ألفا مثقال ... كان لبني عبد مناف فيها عشره آلاف مثقال و كان متجرهم إلى غزه من أرض الشام ...». (۱) اگر صحّت کامل آمار مذکور، مسلّم نباشد، محقّقاً ما را به اهمّیّت چنین مال التّجاره ای رهنمون می سازد و متقاعدمان می کند که کاروانی که با هزار شتر از شام به صوب حجاز در حرکت بوده و ابوسفیان- سرکرده قریشیان- عهده دار رساندن آن به اهلش بوده، باید محتوی بارهای پرارزشی باشد. این کمیّتِ بااهمّیّت ما را وامی دارد که از مالکان واقعی این اموال پرسش کنیم تا دانسته شود که کاروان مزبور متعلّق به چه کسانی از قریش بوده است؟

متأسّفانه مدرک قابل اعتماد و جامعی در پاسخ به این پرسش به دست نویسنده این سطور نرسید؛ ولی از لابلای اسناد تاریخی می توان پی برد که صاحبان اصلی چنین سرمایه هنگفتی، سران یا اشراف قریش بوده اند؛ زیرا به تصریح واقدی، کاروان را سی نفر از رجال قریش همراهی می کردند که از میان آنها نام سران خاندان های بزرگ قریش ثبت شده است (۲). وقتی طُعَیْمَه بن عَدیّ مردم را برای تحریک به خروج از مکّه دعوت

۱- «کاروان قریش هزار شتر داشت و اموال فراوان همراه آن بود و هر زن و مرد قریشی که در مکه حتی یک مثقال از کالایی داشت، آن را با این کاروان فرستاده بود ... و گفته اند که اموال کاروان پنجاه هزار دینار بوده است و عده ای هم کمتر از این گفته اند. و نیز گفته شده که بیشتر اموال کاروان به خاندان سعید بن عاص تعلق داشت و بنی مخزوم نیز دویست شتر و چهار یا پنج هزار مثقال طلا در آن کاروان داشتند و گفته می شد که حارث بن عامر بن نوفل هزار مثقال طلا؛ امیّه بن خلف دو هزار مثقال طلا؛ و بنی عبدمناف ده هزار مثقال طلا در آن کاروان داشتند و مقصد کاروان، شهر غزّه در سرزمین شام بود». همان مدرک، صص ۲۷ و ۲۸

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۲۸

می کند، از جمله می گوید:

«یـا معشـر قریش ... و اللَّه ما أعرف رجلًا و لا امرأه من بنی عبـد مناف له نشّ فصاعـداً إلّا و هو فی هـذه العیر». (۱) و یا کسانی مانند حَنْظَله بن ابی سفیان، عمرو بن ابی سفیان می گویند:

«ما لنا مال و ما المال إلّا لأبی سفیان».

یا وقتی می خوانیم که برای حفظ چنین مالی، اشـراف قریش حاضـر می شوند هزینه هجوم به مسلمانان را در مکّه تأمین نمایند و حتّی بعـدها هجوم گسترده به مـدینه و وقوع حادثه احـد از عوایـد چنین مالی تأمین می گردد، نشان دهنده اهمیّت کمّی مال التّجـاره مـذکور وحیطـه سـرمایه اشـراف قریش اسـت. مهم تر آن که ابوسـفیان درنـامه ای که درطـول راه برای قریش نوشـته، ازجمله به اشـراف قریش گفته است: «... تجارت خودرا حفظ کنیـد!» (۲) و وقتی ابن اسـحاق در شـرح جدّی گرفتن این خطر توسّط مالکان اصـلی آن می گوید: «فلم یتخلّف من أشـرافها (قریش) أحدٌ إلّا أنّ أبا لهب بن عبد المطّلب ...». (۳) و یا به گفته موسی بن عقبه از الزهری:

«و کـان فی العیر ألف بعیر تحمل أموال قریش بأسـرها إلّا حویطب بن عبـد العزّی ...». (۴) همه و همگی از جمله اسـناد ضمنی است که به خوبی می تواند ما را به قبول منافع

۱- «ای گروه قریشـیان، به خدا سوگند از بنی عبدمناف، مرد و زنی را نمی شـناسم که هم سنگ نیم اوقیه بیست درهم یا بیشتر متاعی داشته، جز آن که آن متاع را با این کاروان روانه کرده است ...»

۲- تعبیر «... فاجیروا تجارتکم» در طبری، تاریخ الأمم و الملوک» جزء ثانی، ص ۲۶۷

۳- «هیـچ یک از اشـراف قریش از این کاروان باز نمانـده بود، جز ابولهب بن عبدالمطلب ...»، نک: «السـیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۶۱

۴- «در آن کـاروان هزار شـتر بـود که امـوال همه قریشـیان، به جز حویطب بن عبـدالعزّی را بـا خود حمـل می کردنـد»، نـک: «البدایه و النهایه»، ج ۳، ص ۲۵۶، به نقل از ابن کثیر.

مشترک اشراف قریش بر چنین کاروان تجارتی متقاعد سازد.

تا اینجا بر چند واقعیّت مسلّم تاریخی می توان تأکید و باور آورد:

الف- کاروانی به سرپرستی ابوسفیان از شام عازم مکّه بوده است.

ب- مال التّجاره این کاروان پرارزش بوده است.

ج- این مال التّجاره متعلّق به سران و اشراف قریش بوده است.

از این به بعد با انبوهی از مدارک تاریخی روبرو می شویم که از یک سوی، اسلام شناسان را به برداشت های متفاوت و مورّخان را به ممکن ها و شایدهای متعدّد در یک مسیر می اندازد و آن تفسیر وقایع تاریخی بدر، بر اساس ذهنیّت حاکم در محدوده شرایط سیاسی و اقتصادی هر دوره ای از ادوار تاریخ مسلمانی است؛ در حالی که به گمان نگارنده، تاریخ هر چه هست، تاریخ است و نه حال. نبایست مقتضیات حال خود را با تاریخ مُستند و یا تاریخ را با شرایط زندگی خود- به هر نحو که ممکن باشد- مطابقت دهیم؛ که هر دو، تحمیل یکی بر دیگری است. وقتی از این تقیّدها و تعبّدهای عامیانه خارج می شویم، مسأله، هم در تعریف و هم در تطبیق، شکل دیگری به خود می گیرد.

در نتیجه نه می توانیم تاریخ را به وضعیّت کنونی خود تطبیق دهیم و نه امکان آن را داریم که خود را همان برهه از واقعیّت تاریخی بدانیم.

حقیر با تأکید بر این نکته و کوشش در بریدن از شرایط تاریخی همه ادوار گذشته شرق مسلمان، سعی می کند خود را به مدینه آن ایّام برساند و مدینه باستان را در برابر سه واقعیّت تاریخی یادشده تجسّم کند و بر اساس مآخذ تاریخی، روند واکنش مسلمانان را عموماً و محمّد صلی الله علیه و آله را خصوصاً جویا شود.

تهدید سعد بن معاذ از یک سو و حادثه قتل عمرو بن حضرمی از سوی دیگر، قریش را در برابر مسلمانانی که حتّی توان ساده ترین امرار معاش را نداشتند، آسیب پذیر نشان داد. آن ها دیگر می دانستند محمّد صلی الله علیه و آله دنیا را نمی خواهد. او کسی است که خود را به خدایی متعلّق می داند که وجود آن حضرت را سرشار از ایمان و حقیقت کرده است.

او به عوالم والا دلبسته بود و تلاش می کرد: آدمیان را از حروفی که بر صفحات غیب نقش بسته آگاه سازد و توان خواندن آن را بیاموزد. از این روی قریش به بن بست

رسید و سعی کرد تا تمامی رفتار و کردار مسلمانان را تحت نظر گرفته، شاید با واکنشی سریع، ضربه نهایی را بر اعتقادات آنها وارد سازد.

در عوضْ مسلمانان در این برهه از تعلیم و تربیت دینی، از محمّد صلی الله علیه و آله دو چیز خواستند که به آن ها اجازه دهد تا حفاظی مدبّرانه در برابر دشمنی های قریش به دور خود بکشند و آن سفّاکان بی باک و متعصّبان مال اندوز و شهوتران را به رعایت حقوق مسلّمشان وادار سازند.

نگارنده از صفحات تاریخ آن روزگار اطمینان دارد که شرایط اجتماعی مسلمانان پس از دو نگرانی قریش از «تجارت خود» و «رعایت سُنن عرب به التزام رعایت حقوق همه آحاد جزیرهالعرب»، دستخوش تحوّلی ژرف شده بود. مسلمانان، به آینده ای رهنمون شدند که مبانی معنوی و مورد اعتقادشان، تحکیم بخش آن بود.

مسلمانان در مدینه، دیگر مردمی پراکنده و در اقلیّت نبودند. آنها خود را در جامعه ای جدید یافته بودند که به دو چیز نیازمند بود:

اوّل آن که در ایمان به خدا و انجام تعلیمات اخلاقی و انسانی آزاد باشند و مکّی ها متعرّض آن ها نشوند.

دوم آن که اموالشان را که سران قریش به غارت برده بودند، باز پس گرفته شود یا لااقل بیش از این بر آنها ستم روا ندارند. گفتنی است که مسلمانان، سیزده سال بود که از دیارشان اخراج شده بودند و با فقر و مسکنت می زیستند.

نیازمندیِ نخست، حقّ آزادی در عبادت و قبول دیانت بود و دومی، دسترنجی بود که با زحمت ها و زجرهای فراوان اندوخته بودند؛ تا از آن طریق، معیشت ناچیز خود را کفایت کنند و اجتماع جدیدشان در مدینه مورد تهاجم و غارت قرار نگیرد.

تحقّق این دو خواسته، خواسته به حقّ همه طوایف عرب را در «حفظ امنیّت راه های بازرگانی» تأمین می کرد و متقابلًا ضمانت این خواسته، تحقّق آن دو خواسته را تضمین می نمود.

نتیجه ای که عرض شد، پیامد منازعاتی بود که پس از قتل عمرو بن حضرمی حاصل شد. روند این تحوّلات، زبان به زبان می گشت و تحلیل از پَس تحلیل را به دنبال داشت و

مسلمانان را در نهایت به نتیجه نهایی سوق داد.

پیامبر چه می توانست بکند؟ مسلمانان، حرف حقّی را می زدند که زمینه آن را همان اسلام و تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله فراهم ساخته بود.

کعبه و مسجدالحرام، عبادتگاه مسلمانان بود و باید آنان می توانستند خدایشان را در نخستین بنای توحید عبودیّت کنند و اموالشان را که از سوی دشمن به ناحق گرفته شده بود، بازپس گیرند و دیگر این ماجرا تکرار نگردد و آنان در اثر آزار و شکنجه دشمن، در بیابان های خشک و سوزان حجاز سرگردان نشوند.

اسلام با این دو خواسته مسلمانان موافق بود و آن را از اصول مسلّم حقوق انسانی می دانست که باید برای افراد بشر تأمین گردد؛ ولی نه با تجاوز، زور، خونریزی و خونخواهی. در تعریف رسالت پیامبران و از نظرگاه قرآن، ممانعت از خوی ستیزه جویی و زورگویی صاحبان قدرت، مهم ترین نقش پیامبران بوده است.

چنین خواستی از جانب مسلمانان، مبتنی بر تعلیمات معنوی و تزکیه نفس آنها بود.

آنها میلی به حبّ دنیا نداشتند و منادی اخلاق انسانی، روح متعالی و ارج نهادن به علم و تعقّل بودند و این حق را داشتند که برای احداث پایه های معنوی و عدالت اجتماعی، به فردیّت خود اصالتی الهی بخشند.

محمّد صلی الله علیه و آله لحظات حسّاسی را با حضور در یک مثلّث، می گذارنْد. در یک زاویه مثلّث، «انتظار به حق» و در زاویه دیگر «رعایت حقّ انسان»؛ اگر چه به تباهی و فساد مبتلا شده باشد؛ و دادن مجالی به او برای نجات خود و تربیت و تعالی خویش. و زاویه دیگر «دین» اش بود؛ سیره و خدا.

این سه، در یک جمع بندی نهایی، یک راه را ارائه داد:

یافتن راهی برای تحقّق صلح بر اساس ترک کینه های جاهلی و امکان ظهور حق و عدالت.

ایجاد چنین محیطی، رشد و تعالی بیشتر مسلمانان را فراهم می کرد. جاهلیّت نیز، خود را در محیطی می دید که فرصت تغییر حال و بینش را فراراه خود می یافت. از این رو اگر جهاد را «تلاشی صادقانه برای تحقّق صلح و آرامش» معنی کنیم، به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله

نزدیک تر شده ایم و هر چه از آن به عنوان «تهاجم و تصاحب سرزمین ها» یاد کنیم، از معنای اصلی دور شده و به مفاهیم مسخ شده «جهاد» به دو شهر امپراتوری عرب یعنی:

شام و بغداد و بعدها خراسان و ری و اصفهان نزدیک شده ایم.

مدینه شناسی می کوشد تا ما را به مدینه پیامبر صلی الله علیه و آله بکشاند و در آن محیط ساده، جامعه انسانی آن روزگار را تجسّم بخشد.

اگر مهاجران مکّی می خواستند اموال خودشان را که به دست چپاولگران قریش افتاده بود، بازْپس گیرند و یا لااقل به میزان اندکی که برایشان مقدور بود، جبران مافات کنند، چه باید بکنند؟

و اگر می خواستند در کار تعلیم و تربیت خود و اولادشان آزاد باشند و از آزار و تهدید برهند، چه می توانستند بکنند؟ اینها در مدینه بودند و برخوردار از قدرت معنوی، و آنها در مکّه بودند و بهره مند از قدرت مادّی!

لَيَأْكُلُونَ أَمْوالَ النّاسِ بِالْباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ. (۱) برای نگارنده در ابتدا این سؤال وجود داشت که وقتی مسلمانان با تعابیری چون:

... هاجَرُوا فِی سَبِيلِ اللّهِ و یا: جاهَدُوا فِی سَبِيلِ اللّهِ، بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ ستوده شده اند، و در مرتبت مقام معنوی آن ها عبارت: أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّهِ آمده، چرا باید به بازپس گرفتن اموالشان از قریش مصمّم شوند؟

بعد پی بردم که مسأله، صِرفاً دستیابی به مال نبوده است. آنها بنا به خصیصه ایمان نمی توانستند بزرگان قومی را تحمّل کنند که در بت پرستی متعصّب بند و اموال مردم را به زور تصاحب می کنند؛ کثیف ترین نظام برده داری را حفاظت کرده، سدکنندگان راه خدا هستند.

جناح مقابل نیز بنا به خصیصه بت پرستی و اشرافیّت قومی، نمی توانستند قوم ضعیفی را در مجاور خود تحمّل کنند که با همه جلوه های شهوترانی، مال اندوزی و بت و

۱- «اموال مردمان را به ناحق می خورند و از راه خداوند بازمی دارند». توبه: ۳۴

خودخواهی مخالف باشند.

بنابر این مسأله را نبایست در تصاحب چند درهم و متاع نگریست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله دنیا را متاع غرور می دانست و برای اموالی که پیروانش در راه خدا از دست داده بودند، دل نمی سوزاند. آنها وجودشان را در دریای خدا و برای او رها کرده بودند و آمال آنها دلدادگی های عادی نبود؛ لذا برایشان عادی و قابل تحمّل بود که در جزیرهالعرب متحمّل زمامداران ظالم باشند و عاقبت زیر سم آنها قتل عام شده؛ یا به اسارت و بردگی برده شوند و دیارشان را در میان خون و آتش ببینند. این همان جهادی بود که در راه خدا متحمّل می شدند.

مسلمانان برای تحقّق محیطی تهی از چپاول و زور، در مقابل سفّاکان بت پرست، حقّ خود را مطالبه می کردند و در این راه، از بذل جان و مال دریغ نمی ورزیدند. آیا کار آنان، مغایر با حقّ دفاعی بود که خداوند آن را به انسان عطا کرده است؟ از سوی دیگر اگر در مسیر دفاع، به کمترین تجاوزی روی می آوردند، آیا این گناه، مغایر آیینشان و نیز وظیفه ایشان نبود که انسان می بایست در تلاش صادقانه برای احیاء حیات معنوی هم نوعانش باشد و همه را به صلح و آرامش و محبّت دعوت کند؟

گمان نگارنده این است که هم راه یکی است و هم نتیجه؛ و این تاریخ است که نشان می دهد، یا به عقیده حقیر اثبات می کند که مردان بزرگ معنوی تاریخ بشر، اگر چشم داشتی به چند تکّه مال دنیا داشتند، نمی توانستند موجِد بزرگترین تحوّل اخلاقی و معنوی در تاریخ تمدّن علمی و فرهنگ معنوی بشری شوند.

ما امروزه نمی توانیم پیشنهادی برای آن برهه از تاریخ اظهار داریم؛ ولی می توانیم رویدادهای آن دوره را مورد تحلیل قرار دهیم که آیا با اصولی که ما مطرح کرده ایم مطابقت می کند و هماهنگی دارد یا نه؟ باید تأمّل کرد و به تاریخ مدینه بازگشت.

کاروان های تجارتی که به سوی شام و یمن در تردّد بود، تأمین کننده مایحتاج عمومی مردم، اشراف و زائرانی بود که برای پرستش بُت ها به آن سوی می شتافتند.

عموماً این کاروان ها از آنِ مردم عادی بود و بعضی از آنها با جلال و شکوه بیشتری، اموال تجارتی سران قریش را جابجا می کرد. این نوع کاروان که تمامی بارَش از

قدرتمندی سران، رباخواری و تحکّم و تهاجم به مردم ضعیف و ستمدیده مسلمان و غیرمسلمان به دست آمده بود، مدّ نظر همه ستمدیدگان جزیرهالعرب بود. امّا ترس و رعب، حافظ آن و نگهبان امنیّت راه های چنین مال التّجاره هایی به شمار می آمد. طبیعی است که اینگونه مال های تجارتی، به رغم مراقبت شدید و سرپرستی مستقیم تنی از سران قریش، مورد شناسایی مسلمانان قرار گیرد. آنها در این شناسایی، پی بردند که اگر حقّی باشد، در این کاروان هاست و نه محموله های ناچیزی که از آنِ مردم بت پرست، یهودیان و نصارای شام، یمامه، یمن و یا طائف و مکّه است. لذا هیچگونه تلاشی برای شناخت آنها صورت نگرفته است. مسلمانان، معتقد بودند که تنها کاروان سران قریش- آنهایی که دستشان به خون هزاران نفر آلوده بود- باید با تلاش حق طلبانه مسلمانان، جبرانِ گرسنگی، فقر و مسکنت ستمدیدگان را بنماید. باید کلام نهایی را گفت:

آیا قانون ستمگرانه سران جاهلیّت، میزان و محک رفتار مردم جزیرهالعرب است؛ یا قانون اخلاقی و معنوی محمّد صلی الله علیه و آله؟ اگر تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله را ملاک قرار دهیم، کاروان تجاری سران قریش، ظالمانه و ستمگرانه گرد آمده است و باید مصادره شود وستمدیدگان به دسترنج غارت شده خود نایل آیند. و اگر قانون ابوجهل و هیئت حاکمه اشرافیّت قریش میزان و محک باشد، باید ستمدیدگان، خاموش باشند و استثمار شوند و ادّعای حق در برابر متموّلان قریش و آزادی اندیشه و ایمان، «خلاف قانون»- و در نتیجه تجاوز به حقّ دیگران- تلقّی شود و سرپیچی از افسانه ها و خرافات جاهلی، کاری خطا قلمداد گردد.

این دو قانون هر یک در قسمتی از جزیرهالعرب، حاکم و نافذ بود: یکی در مکّه و طائف و دیگری در مدینه. سؤال اینجاست که کدام یک باید ملاک نظم اجتماعی قرار گیرد؟

پاسخ، انتخابی است که هر محقّق، یا انسانی در تشخیص آن اختیار کامل دارد.

آنهایی که دعوی بازْپس گیری حقوق ستمدیدگان را غارت و چپاول می نامند، دل به قانون جاهلیّت عرب و بت پرستان شهوتران قریش می سوزانند؛ و آنها که می خواهند حقوق انسان را در تطوّر تاریخیِ یکی از جاهلانه ترین و بی رحمانه ترین نظام های حاکم

بر عقب افتاده ترین جوامع آن روزگار- یعنی اعراب بادیه نشین- جستجو کنند، تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله را میزان و محک خوبی و زشتی اعمال مردم آن دیار، می دانند.

واقدی و ابن سعد در کتاب هایشان به ذکر سندی مبادرت می ورزند که از ذکر اسناد آن خودداری می کنند:

گفته اند: «و بعث رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- طلحه بن عُبَیداللَّه و سعید بن زید قبل خروجه من المدینه بعشر لیال یتحسّسان خبر العِیر ...». (۱) واژه «یتحسّسان» در نسخه های خطّی دیگر به صورت «یتجسّسان» و در بعضی نُسخ به صورت «یتحسبان» کتابت شده است. تفاوت در معانی این واژه ها اندک نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت. سهیلی، بر واژه «تحسّس» صحّه گذارده است؛ زیرا که «کسب خبر بعینه» معنا می شود. (۲) در حالی که منظور از «تجسّس» آن است که در واقعه مزبور، از افراد دیگری در مورد موضوع کاروان قریش، کسب اطّلاع می شود.

طبری، موسی بن عقبه و ابن اسحاق از این مأموریّت ما را خبری نداده اند و ابن حجر عسقلانی ذیل شرح حال «طلحه بن عبیداللَّه» بی آن که به مأموریت تحسّسی یا تجسّسی وی اشارتی کند، تصریح می کند که او هنگام وقوع واقعه بدرْ در تجارت شام بوده (۳) و ابن عبدالبر از زبیر بن بکار می آورد که:

«کان طلحه بن عبیداللَّه بالشام فی تجاره حیث کانت وقعه بدر». (۴) و در مورد مأموریّت، فقط همان قول واقدی را بدون استناد به اسناد آن یادآور

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ده شب پیش از خروج از مدینه، طلحه بن عبیداللَّه و سعید بن زید را فرستادند تا از کاروان قریش خبر بیاورند». نک: واقدی، «المغازی» ج ۱، ص ۲۰، تحقیق مارسدن جونس، آکسفورد، لندن ۱۹۶۶ م. و: ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۱

۲- سهیلی، «الرّوض الأنف»، ج ۲، ص ۶۱، چاپ قاهره، ۱۹۱۴ م.

۳- «الإصابه فی تمییز الصّحابه»، ج ۲، ص ۲۲۰، چاپ مصطفی محمّد، قاهره ۱۹۳۹ م.

۴- «طلحه بن عبیداللَّه در زمان جنگ بدر، در شام سرگرم تجارت بود». نک: «الاستیعاب فی اسماء الأصحاب»، ذیل الإصابه، ج ۲، ص ۲۱۱

شده است. واقدی می گوید:

«فقدم طلحه و سعید المدینه الیوم الّذی لا قام رسول اللَّه ببدر».

اگر او در واقعه بدر درگیر تجارت شام بوده است، چطور در فاصله کمی قبل از آن به مدینه آمده؛ آن هم در مسیر راه پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بدر در تُرْبان بین ملل و السّیاله و با پیامبر صلی الله علیه و آله هم به سوی بدر نرفته است؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه از قافله ابوسفیان و این که از آنجا به صوب آن حرکت کرده، مطلّع شده بود؟

بیهقی هم در «دلائل النّبوه» در اشاراتی به قول واقدی رضا نداشته است و ابن قیّم جوزی در «زاد المعاد» تنها به ذکر: «بلغ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خبر العیر المقبله من الشام ...». (۱) بسنده کرده و از مأموریّت طلحه حرفی به میان نیاورده است (۲) و ابن کثیر در «السیره النّبویه» به گفته واقدی استناد کرده است. (۳) همچنین حلبی در «السیره النّبویه» تنها گفته است: «فلمّا سمع ...».

و مسأله تحسّس طلحه را بی آن که سند آن را بیان کند، با ابهام اشاره کرده است. (۴) این اسناد برای قبول این که طلحه در طول ماه های مزبور، به تجارت شام رفته بوده است، کافی به نظر می رسد؛ ولی این که مستقیماً از طرف پیامبر برای کسب خبر از کاروان قریش، عازم آن مناطق شده باشد، قانع کننده نیست. ابن اثیر نیز در کتابش به این بن بست رسیده، که گفته است: «کان فی الشام تاجراً ...». (۵) و ابراز عقیده می کند که از آنجا که طلحه، سهم خود را از غنایم بدر طلب کرده، پس: «أرسله رسول اللَّه إلی طریق الشام یتجسّسان الأخبار». ابن اثیر با نتیجه گیری شخصی خود، این قول را «اصحّ» اقوال دانسته است که دقیقاً همان ابهام در خصوص این

۱- «خبر کاروانی که از شام می آمد، به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید.»

۲- نک: زادالمعاد، ج ۲، ص ۸۵ چاپ دارالفکر، ۱۹۷۳

۳- السیره النّبویه، ج ۲، ص ۳۸۱، چاپ دارالمعرفه، ۱۹۷۶ م

۴- همان، ج ۲، صفحات ۳۷۵ و ۳۸۱، چاپ دارالمعرفه، چاپ ۱۹۷۵ م.

۵- «اسد الغابه»، ج ۳، ص ۸۶ چاپ الشعب.

مدرک نیز وجود دارد.

آنچه گفته شد، مؤیّد آن است که مسئله جاسوسی در کار نبوده و مأموریّت خاصّی در این خصوص به طلحه داده نشده بود؛ یا لااقل باید این مورد را از همان موارد نامطمئن و مشکوک تاریخی به شمار آورد. و ذی سهم شدن طلحه در غنایم بدر، اولًا مبهم و به گفته جلال سیوطی در «الخصائص الصغری»:

«وضرب لعثمان رضی اللّٰه عنه یوم بدر بسهم ولم یضرب لأحد غاب غیره». (۱) و ثانیاً نمی توان به فرض آن هم به چنین مسؤولیّت یا مأموریّتی باور آورد. تنها می توان مطمئن شد که بر اساس منابع تاریخ و سیره، پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام اقامت در مدینه، از مسیر کاروان ابوسفیان- که طبعاً خبر آن به علّت اهمّیّت خاصّ آن و عبور از میان قبایل هم پیمان انصار مدینه شیوع یافته- مطّلع شده و تصمیم گرفته اند تا با عده ای از مسلمانان به سوی آن حرکت کنند.

مسئله مهم این است که بررسی کنیم: چرا و به چه انگیزه ای پیامبر صلی الله علیه و آله قصد کاروان ابوسفیان را نموده است؟ نکته حسّاس و به عقیده نگارنده: نقطه عطف تاریخ اسلام در همین انگیزه و هدف نهفته است.

با توجّه به تحلیل موقعیّت مسلمانان پس از هجرت و زمینه های اختلاف با مکّی های قریشی نَسب و دو واقعه تهدید «سعد بن معاذ» و قتل «عمرو بن حضرمی» باید با نهایت امانت و دقّت در اسناد تاریخی مربوط به واقعه بدر بنگریم و به شناخت هدف و انگیزه خروج پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی یک کاروان تجارتی نائل آییم؛ تا معلوم گردد آیا آنچه در صفحات گذشته به عنوان تحلیل «موجبات واقعه بدر» آوردیم، با اسناد تاریخی دیگر منطبق و موجب یقین می شود، یا ضعف و شک را به همراه دارد؟ اینک مدارک قدیمی را بازنگری می کنیم: واقدی بی آن که راویان سند را ذکر کند، می گوید:

وقتی پیامبر خبر ورود کاروان ابوسفیان را به سرزمین حجاز شنید، گفتند:

۱- «برای عثمان که غایب بود، از غنایم سهمی درنظر گرفته شد و جز او، برای هیچ یک از غایبان سهمیه ای مقرر نشد». نک: «السّیره الحلبیّه»، ج ۲، ص ۴۳۹

پیامبر مسلمانان را مورد خطاب قرار داد:

«هذه عِیر قُرَیش فیها أموالهم، لعلّ اللَّه یُغنّمکموها». (۱) ولی ابن اسحاق از محمد مسلم به نقل از عاصم بن عمر بن قتاده و او از عبداللَّه بن ابی بکر به روایت از یزید بن رومان و او از عروه بن زبیر به نقل از ابن عبّاس، گفته مذکور را به اختلاف در لفظ چنین ثبت کرده است:

«هذه عیر قریش فیها أموالهم، فاخرجوا إلیها لعلّ اللَّه یُنْفِلکموها». (۲) در جمله دوم، کلمه «ینفلکموها» (مشتق از نَفَل) با اضافه «فاخرجوا» و در جمله نخست، کلمه «یغنّمکموها» (برگرفته از غَنِمَ) که در معنا تفاوت های ظریفی با هم دارند، آمده است. این، موضوع مهمی نیست. مهم پژوهش در اصالت و سندیّت چنین گفته ای است. ابن سعد چون کاتب واقدی بوده، در «الطّبقات الکبری» حدیث را به همان لفظ استاد خود آورده است و ابن کثیر در «السیره النّبویه» (۳) و محمّد بن جریر طبری در «تاریخ الرّسل والملوک» (۴) و «البدایه و النّهایه» (۵)، به حدیث ابن اسحاق از ابن عبّاس روی آورده اند؛ ولی هیچ یک از آنها به مأخذ دیگری که این حدیث را به لفظ دیگر آورده باشد و یا به اختلاف دسترسی داشته باشند، نیاورده اند. این موضوع، تردیدهایی را در جریان پژوهش آن در ذهن نگارنده پدیدار ساخت؛ لذا مصمّم شدم آن را در میان منابع مستقیم حدیث جستجو و دنبال کنم:

با مراجعه به «المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النّبوی» (۶) متوجّه شدم که اصلًا

۱- «این کاروان قریش است و اموال آنان در آن است، چه بسا خداوند آن را به غنیمت شما درآورد». نک: واقدی، «المغازی»، ج ۱، ص ۲۰، متن عربی، همان چاپ.

۲- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۵۸

۳- ج ۲، ص ۳۸۱

۴- ج ۳، ص ۹۵۰، ترجمه پارسی.

۵- ج ۳، ص ۲۵۶، چاپ مطبعه السّعاده، قاهره ۱۹۳۲ م.

۶- ج ۴، صص ۴۴۷، ۴۴۸، چاپ لیدن، بریل، ۱۹۵۵ م.

چنین حدیثی در مجموعه های حدیث وجود ندارد و آنچه نوشته شده است، به گونه دیگری است:

بخاری در «کتاب المغازی» از «صحیح» و با توجّه و مراجعه به «فتح الباری، شرح صحیح البخاری» (۱) و ذیل شرح واقعه بدر، به گفته کعب بن مالک رضی الله عنه اشارت کرده که او در شرح همین مقطع مهمّ تاریخی گفته است:

«... إنّما خَرَجَ رسول اللَّه یُرید عیر قریش ...».

این روایت از یحیی بن بکیر، به نقل از اللّیث و او از عقیل به روایت از ابن شهاب و او از عبدالرّحمن بن عبداللَّه بن کعب به نقل از عبداللَّه بن کعب روایت شده است. ابن حجر عسقلانی ذیل آن روایت را از طریق علی بن طلحه از ابن عبّاس چنین ثبت کرده است:

«أقبلت عیر لأهل مکه من الشام، فخرج النبیّ یریدها ...». (۲) احمد بن حنبل مسند حدیث را عبداللَّه بن کعب بن مالک دانسته و لفظ او را همان:

«یرید عیر قریش» ثبت کرده است (۳) . موسی بن عقبه در «مغازی» خود به نقل از بیهقی (۴) فقط به نقل این که «حضرت به قصد ایشان (کاروان) از مدینه بیرون شد» بسنده کرده و از جمله ای که ابن اسحاق یا واقدی آورده اند، یادی نمی کند؛ در حالی که مغازی او نزد محدّثان بزرگ تاریخ اسلام، درست ترین کتاب مغازی شناخته شده است.

با توجّه به این مدارک، آنچه می توان به آن از نظر تاریخی اطمینان آورد، همان کلمه «یرید» و «یریدها» یا دسترسی به کاروان ابوسفیان بوده است و نمی توان با یک گفته و یا به استناد کلمه قالوا آن هم در کتابی که دویست سال پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله تألیف شده است، موضوعی چنین بااهمیّت را مورد قبول قرار داد.

۱- ج ۷، ص ۲۸۵، حدیث ۳۹۵۱

۲- «کاروان اهل مکه از شام رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد آن از مدینه خارج شد.»

۳- «مسند»، ج ۳، ص ۴۵۷

۴- نک: «دلائل النّبوه»، ج ۲، ص ۲۷۰

این خواستن و یا تلاش مسلمانان در اجرای طرح انصار مدینه و در رأس آنها «سعد بن معاذ» به چه انگیزه و هدفی بوده است؟ آیا برای مال دنیا و یا تهدید قریش و یا کوشش برای انعقاد پیمانی بوده است که حقوقِ ازدست رفته مهاجران را تأمین کند و انجام مراسم دینی را در مکّه برای مسلمانان تضمین نماید؟ همه این ها برای وادار کردن قریش و اشراف این طایفه، به دست برداشتن از تهدید و ارعاب و دشمنی کینه توزانه صورت می گرفته است.

به عقیده نگارنده و در یک جمع بندی از اسناد مذکور و با سیری اجمالی در سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله، در همان کمتر از دو سال نخست هجرت، پیامبر، قریش را به ترک مخاصمه بر مبنای تعلیمات دین اسلام دعوت می کرده است. و نیز آنهایی را که به این دین گرویده بودند و سال ها دربه درِ بیابان ها و شهرها و حتّی فرار به آن سوی دریا یعنی حبشه شده بودند، به تعالیم راستین دین مبین اسلام دعوت می کرده است. به گمان حقیر، دسترسی به کاروان پراهمیّت قریش، می توانست اشراف این طایفه را که شرافتشان تنها در گرو منافع مادّیشان بود، وادار به قبول دعوت پیامبر نماید.

آنها دیگر راه خود را در برابر دعاوی پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا کرده بودند و آن خشونت، حمله و قتل و غارت بی رحمانه طوایفی که به جرم پناه دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مورد خشم مکّی ها قرار داشتند، می بایست جای خود را به تسلیم قریش و مکّیان در برابر رسول خدا بدهد.

به عبارت دیگر دسترسی به کاروان اشراف قریش، ممکن بود زمامداران آن قوم را وادارد تا دست از مسلمانان بردارند و صلح میان همه طوایف حجاز برقرار گردد. چطور ممکن است بپذیریم پیامبر صلی الله علیه و آله در مال کاروان قریش طمع کرده بود؛ در حالی که بنیاد تعلیماتش: ایمان به خدا و ترک دنیا برای تقوی بود.

بگذارید شواهدی در همان ایام از تاریخ مدینه یادآور شویم:

حوادث دو سال نخست هجری به خوبی در یک نگاه می تواند این مدّعا را اثبات کند که محمّد صلی الله علیه و آله در تلاش برای مصالحه و انعقاد پیمان هم زیستی مسالمت آمیز با طوایف یهودی و قبایل مجاور مدینه بوده است و او در این کوشش، نه مال آنها را در نظر داشت و نه موقعیّت سیاسی و تدافعی آنها را. مگر در سفر سال دوم هجرت که به ابواء

رفت و مورّخان به غلط آن را جنگ یا غزوه ابواء خوانده اند، رفتار او به صلح و آشتی منتهی نشد و مخشی بن عمرو ریاست قبیله با پیامبر صلحنامه ای را برای یک زندگی دور از کینه توزی های قبیله ای امضا نکرد؟

آیا در واقعه بواط و ذوالعشیره، پیامبر با «بنو مُدلج» و هم پیمانان ایشان از قبیله «بنوضمره» مصالحه ننمود. آیا در این سه واقعه یعنی ابواء، بواط و ذوالعشیره، یک قطره خون از انسانی به زمین ریخت؟

آیا قبل از این حوادث، در مأموریّت جداگانه، حمزه بن عبدالمطلب هم راه با سی سوار به سرزمین جهینه نرفت و با وساطت مجدی بن عمرو جُهَنی از وقوع هر حادثه ای با ابوجهل بن هشام جلوگیری به عمل نیامد؟

و آیا در مأموریت عبدالّله بن جحش به نخله، محمّد صلی الله علیه و آله از اشتباه قتل حضرمی متأثّر نشد؟

چگونه می توان با این زمینه های تاریخی، آن هم بعد از هجرت، قصد پیامبر صلی الله علیه و آله را در حرکت به سوی کاروان ابوسفیان، سلطه گرایی و هجوم و غارت تلقّی نمود؟

اگر محمّد صلی الله علیه و آله، اموال مشرکان را برای مسلمانان حلال می دانست، چطور به ابو العاص بن الربیع اجازه می دهد که به مکّه رود و اموال امانتی مشرکان کینه توز را به صحّت و درستی به صاحبانشان بازگرداند و حساب مشرکان را تصفیه کند و پس از اداء دَین، به مدینه باز گردد و راه مسلمانی خود را پی گیرد؟ (۱) بر این اساس نگارنده در پژوهش های خود به این نتیجه رسید که در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، به کاروان ابوسفیان دسترسی پیدا می کردند، می توان قبول کرد که این امر می توانست موجب صلح بین قریشِ ستمگر، شهوتران و مدّعیِ نظام کهن جاهلی، با مسلمانان بلنداندیش، ستمدیده و غریب در مدینه گردد. قریش به خاطر منافع خود و مسلمانان به اعتبار ایمان و اعتقاد به حرمت انسان، به انعقاد صلحنامه و یا آشتی مسالمت آمیز برای رعایت حقوق پیروان مذاهب یکتاپرستی و بازگرداندن حقوق از

۱- کتاب چهارم، ف/ ۳، ص ۳۵۵، جلد اوّل.

دست رفته مهاجران، رضایت می دادند؛ ولی قریش از یک سو با دورکردن کاروان از دسترسی مسلمانان به آن و از سوی دیگر تدارک یک حمله شتابزده علیه مسلمانان، خواست همه تلاش های مسلمانان را دَر هم کوبد و بر افکار منجمد خود قهقهه پیروزی قبیله های بت پرست را سر دهد.

نکته در همین است که قریش، کاروان را بهانه حمله خصمانه خود به مسلمانان کرد؛ در حالی که مسلمانان می خواستند با دسترسی به راه بازرگانی قریش، آنها را به رعایت حقّشان و حقوق هر انسانی در آزادی عقیده و دیانت وادار سازند. برای اثبات این نظرِ تحلیلی، از تاریخ و سیره محمّد صلی الله علیه و آله به اسناد تاریخی باز می گردیم؛ تا ببینیم چگونه می توان بهانه جویی قریش از کاروان ابوسفیان را مورد اثبات قرار داد.

پ: بازنگری اسناد تاریخی واقعه بدر

اشاره

اگر خود را از قالب موضوع بندی قدما در بیان سیره محمّد صلی الله علیه و آله برهانیم و فکر کنیم که مجموعه های حدیث و سیره چون متوجّه بیان زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، نتوانسته است جنبه های موضوعی طرف مقابل را آن طور که هست تشخیص دهد و تبیین نماید، می توانیم قبول کنیم که قسمتی از یک سند تاریخی می تواند در یک نظم تألیفی خاص، مفهوم بیشتری پیدا کند؛ به نحوی که در شکل تألیفی دیگر، آن جنبه کمتر در نظر آید.

این اشکالِ اجتناب ناپذیر، ناشی از نحوه جمع بندی اسناد توسّط محقّقان و محدّثان و سیره نویسان بوده است و نه نارسایی سندهای تاریخی. بنابر این در بازنگری، بی آن که در اصل سند تصرّفی نماییم و یا در اصالت و عدم صحّت آن غیر از آنچه قدمای ما به آن رسیده اند، نظری دهیم، به صِرفِ تغییردادن مکانی که سند در آن قرار گرفته، به حقایقی دسترسی پیدا می کنیم که نظم تألیفی قدما، مانع از آن می شد که نظرها به آن حقایق جلب گردد.

با این همه چون محقّقانِ امروز، مجبورند سندها را از کتاب های تألیف شده استخراج نمایند، نمی توانیم کاملًا سند را از زیر سایه انگیزه محقّقان قدیم برهانیم.

رعایت چنین متدی در بازنگری اسناد تاریخی، ما را وامی دارد که در خصوص کلماتی

که در عناوین موضوعی انتخاب می کنیم، نهایت تأمّل و دقت را داشته باشیم و آن را به نحوی برگزینیم که از محتوای اسناد تاریخی در نظم تألیفی ارائه شده، معنای روشن و یا لااقل مفاهیم واضح تری را به ذهن خوانندگان برساند.

مورّخان قدیم، «بدر» را به عنوان «جنگ اسلام» تلقّی کرده اند. بنابر این طبیعی است که آن ها تحت تأثیر روحیه جنگ جویانه و یا به خاطر شرایطی که جنگ لازمه ادامه حیات حکومت های وقتشان بوده، اسناد تاریخی بدر را چنان نظمی بخشند که خوانندگان گمان کنند، محمّد صلی الله علیه و آله، لشکری انبوه جمع آوری کرد و به جنگ قریشیان رفت؛ آن ها را قلع و قمع نمود و اموالشان را به غارت گرفت.

ولی اگر نخواهیم تحت تأثیر وضعیّتی خاص قرار گیریم، باید سؤال هایی در تاریخ مطرح کنیم و کلیه اسنادی که می تواند جوابگوی چنین سؤال هایی باشد، یک جا جمع آوریم و توجّه داشته باشیم که در جمع بندی اسناد مذکور، باید تأثیر شخصی و یا شرایط اجتماعی را به حدّاقل ممکن رسانده، دور از پیش فرض ها و یا نتیجه گیری های مؤلّفان قدیم و جدید، آن را در یک نظم تألیفی جدید که ما آن را «بازنگری اسناد تاریخی واقعه بدر» نامیده ایم، تقدیم پژوهندگان کنیم.

اساسی ترین سؤال از تاریخ در بیان یک «واقعه درگیری» این است که بیابیم کدام یک از طرف های متخاصم، تلاش جنگ جویانه داشته اند؟ و برعکس کدام طرف برای عدم وقوع درگیری تلاش کرده؟

وقتی پاسخ به این سؤال معلوم شد، باید از روحیّه ستیزه جویی یا انگیزه و طرز فکری که طرفین را به تهاجم تحریک کرده است، مطّلع شویم و یا برعکس از افکار و اهدافی که برای عدم درگیری وجود داشته، آگاهی یابیم؛ که آیا اهداف مزبور به لحاظ نفع و مصلحت خود و طوایفِ افراد مزبور بوده است؛ یا اصلاح و آرامش همه جوامع برای تحقّق یک زندگی صالحانه را جستجو می کردند؟

برای رسیدن به چنین شناختی از واقعه بدر، باید تمامی منابع مهمّ سیره و تاریخ و مغازی سده های نخست هجری را مورد پژوهش قرار داد. در پژوهش حاضر، کتاب مغازی «محمّد بن عمر واقدی» را به دلیل جامعیّت، قدمت و شهرت، به عنوان متن اصلی

انتخاب کردیم و کلیّه اسنادی را که از تلاش های جنگ جویانه حکایت می کند، در منبع مزبور، تفکیک نمودیم و مدارکی که از تلاش صلح جویانه نشانی دارد، به جانبی دیگر نهادیم.

این نحوه طبقه بندی اگر چه ما را از شرح زمان بندی شده واقعه دور می سازد و ممکن است برای اذهانی که از استمرار حوادث آگاهی ندارند، ثقیل آید؛ ولی ما را در رسیدن به کُنه حقیقت مهم تری که همانا تعریف واقعی رفتار محمّد صلی الله علیه و آله است، رهنمون می سازد.

آنچه در این وادی پژوهشی عاید شد، با امانت و بدون هیچ انگیزه ای تقدیم پژوهندگان مدینه شناسی می کنیم.

۱/ پ: اسناد تاریخی تلاش های جنگ جویانه

گفتیم که در تاریخ مسلّم است که ابوسفیان به سرپرستی کاروان تجارتی قریش، از شام عازم مکّه بود که مطّلع شد مسیر راه در تقاطع بدر زیر نفوذ مسلمانان قرار گرفته است و از این رو ممکن است کاروان سران در معرض خطری که خود از چند و چون آن آگاه نبود، قرار گیرد. از این رو موضوع را به اطّلاع سران قریش رساند و قریشیان پس از تدارک و آمادگی به جانب بدر روان شدند.

حصول تدارک و جمع آوری نیروهای ماجراجو و بت پرست مکّه و طوایف عرب، نتیجه ترس آن ها از تسلّط مسلمانان بر کاروانی بود که عمده مال التّجاره آن به سران بت پرستان تعلّق داشت. تا اینجا خروج قریش، جنبه دفاعی داشته است و کلیّه اسناد تاریخی مُبیِّن آن است که قریش در تبلیغات خود برای چنین خروجی، از اهمیّت کاروان و حفظ امنیّت راه های بازرگانی مکّه به شهرهای دیگر، تأکید داشته است و همین انگیزه مهم، سران طوایف قریش را در جمع آوری نیرو و تأمین هزینه هجوم تحت عنوان دفاع از کاروان ابوسفیان، موفقیّتی چشمگیر داده است.

در این فرازها هیچ یک از سیره نویسان، مورّخان و به طور کلّی تمامی اسناد تاریخی مربوط به واقعه بدر، اختلافی با هم ندارند.

واقدی در این خصوص یادآوری می کند:

سند شماره ۱:

«فأقامت قُرَیش ثلاثهً تتجهّز- و یُقال یومین- و أخرجت أسلحتها و اشتروا سلاحاً و أعان قویُّهم ضعیفَهم.

و قام سهیل بن عمرو فی رجالٍ من قریش، فقال: یا مَعشر قریش، هذا محمّدٌ و الصُّباه معه من شبّانکم و أهل یثرب قد عرضوا لِعیرکم ولیطیمتکم فمن أراد ظَهراً فهذا ظهر، و من أراد قُوّه فهذه قوّه، و قام زَمْعَه بن الأسود، فقال:

إنّه و اللّات و العُزّی ما نزل بکم أمرٌ أعظم من هذا. إن طمع محمّد و أهل یثرب أن یعرضوا لِعیرکم فیها خزائنکم فأوْعِبوا و لا یتخلّف منکم أحدٌ و من کان لا قوّه له فهذه قُوّه واللّه لئن أصابها محمّد وأصحابه لایروعکم منهم ألا و قد دخلوا علیکم ... قالوا: و کان لا یتخلف أحدٌ من قریش إلّا بعث مکانه بَعثاً ... و أبوجهل یقول: أ یظنّ محمّد أن یُصیب منا ما أصاب بنَخْلَه و أصحابُه؟ سیعلم أ نمنع عِیرَنا أم لا؟» (۱) «قریش دو یا سه روز خود را آماده می ساخت. هم اسلحه خود را بیرون آوردند و هم اسلحه خریدند. اشخاص قوی به ضعیفان کمک کردند. سهیل بن عمرو در جمعی از مردان قریش بپا خاست و گفت:

«ای گروه قریش! این محمّد و جوانانِ از دین برگشته شما و اهل مدینه اند که قصد کاروان و کالاهای شما و قریش را دارند. هر کس مرکوب می خواهد، حاضر است و هر کس یاری می خواهد، آماده است.» سپس زمعه بن اسود برخاست و گفت:

«سوگند به لات و عزّی که کاری بزرگتر از این تاکنون برای شما پیش نیامده است؛ چه محمّد و اهل یثرب به کاروان شما که همه سرمایه تان در آن است،

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۱، متن عربی، مارسدون جونس، مؤسّسه الأعلمی، بیروت، افست از روی نسخه چاپی دانشگاه آکسفورد، ۱۹۶۶ م، متن فارسی، ج ۱، ص ۲۳

طمع بسته اند. بنابر این باید همگی به جنگ ایشان بروید و هیچ کس از شما نباید از این کار خودداری کند ...»

گویند از قریشیان هر کس به جنگ نرفت، کسی را به جای خود فرستاد ...» ابوجهل می گفت:

«آیا محمّد می پندارد که او و اصحابش از ما به همان بهره می رسند که در نخله رسیدند؟ به زودی خواهد دانست که ما کاروان خود را حفظ خواهیم کرد یا نه؟»

نگارنده گمان می کند تا این مرحله نمی توان بت پرستان قریش را سرزنش نمود.

آن ها با توجّه به بافت قبایل و شیوع خبری بی اساس که در شرایط خاصّ مکه انفجارآمیز بود، برای دفاع از اموالشان که به زعمشان ممکن بود به دست مسلمانان بیفتد، کاری دور از منطق و عرف زمانه خود انجام نداده بودند. ابوسفیان نیز به سهم خود کوشش کرد تا خود و کاروان قریش را به سلامت از بدر عبور داده، دور از مسیرِ تحت نفوذ مسلمانان، به مسیر خود ادامه دهد. واقدی می گوید:

سند شماره ۲:

«... و أقبل أبو سفیان بالعیر، و خافوا خوفاً شدیداً حین دَنَوا من المدینه و استبطؤوا ضَمْضَماً و النفیر، فلمّا کانت اللیله التی یصبحون فیها علی ماء بدر، جعلت العِیرُ تقبل بوجوهها إلی ماء بدر ...

فأصبح أبوسُفیان تلک اللیله ببدر، قد تقدّم العِیرَ و هو خائف من الرَّصَد.

فقال: یا مَجدیّ، هل أَحسستَ أَحداً؟ تعلم و اللَّهِ ما بمکّه قُرَشیّ و لا قُرَشیّه له نَشّ فصاعداً- والنش نصف أوقیه وزن عشرین درهماً- إلّا و قد بعث به معنا و لئن کتمتَنا شأن عدوّنا لا یصالحک رجلٌ من قریش ما بل بَحْرٌ صُوفه.

فقال مجدیّ: و اللَّه ما رأیت أحداً أنکره، و لا بینک و بین یَثرب من عدوّ، و لو کان بینک و بینها عدوٌّ لم یخْفَ علینا، و ما کنت لأخفیه علیک إلّا إنّی قد رأیت راکبین أتیا إلی هذا المکان- فأشار إلی مُناخ عَدیّ و بَسْبَسْ- فأناخا

به، ثمّ استقیا بأسقیتهما، ثمّ انصرفا. فجاء أبُوسُفیان مُناخَمها، فأخذ أبعاراً من أبعار بعیریهما، ففتّها، فإذاً فیها نَوی، فقال: هذه و اللّه علائف یثرب، هذه واللّه عیون محمّد و أصحابه، ما أری القومَ إلّا قریباً، فضرب وجه عِیره فساحل بها و ترک بدراً یساراً و انطلق سریعاً». (۱) «ابوسفیان با کاروان پیش می آمد. چون نزدیک مدینه رسیدند، ترس شدیدی او را فراگرفت. به نظر آنها خبرْبردنِ ضمضم و بیرون آمدن قریش خیلی دیر شده بود. شبی را که قرار بود فردای آن روز به کنار آب بدر برسند، ابوسفیان در بدر گذراند؛ ولی چون از کمین می ترسید، قبل از کاروان خود را به آنجا رسانده بود. وی به مجدی گفت:

«آیا اینجا کسی را ندیده ای؟ تو می دانی که همه مردان و زنان قریشی از بیست درهم به بالا، همراه ما فرستاده اند و اگر تو اخبار دشمن را از ما پوشیده بداری، تا دنیا دنیاست، هیچکس از قریش با تو مصالحه نخواهد کرد.» مجدی گفت:

«به خدا کسی را ندیدم که نشناسمش و در فاصله میان تو تا مدینه هم دشمنی نیست. اگر در این میان دشمنی می بود، بر ما پوشیده نمی ماند و من آن را از تو پوشیده نمی داشتم. فقط دو سوار دیدم که به اینجا آمدند (اشاره به خوابگاه بَسبَس و عَدی کرد) و شتران خود را خواباندند و با مشک های خود آب برداشتند و رفتند.»

ابوسفیان به آنجا رفت و چند پشکل شتران آنها را شکافت که در آن هسته خرما بود، گفت:

«به خدا این علوفه یثرب است و این ها جاسوسان محمّد و از یاران او بوده اند.

من این قوم را نزدیک می بینم.» این بود که کاروان را به سرعت راند. بدر را سمت راست خود قرار داد و به طرف ساحل دریا رفت.»

بر این اساس ابوسفیان در دورکردن کاروان از دسترسی احتمالی مسلمانان، موفّق شد و به جای راه کوتاه میان کوه ها و صحراهای حجاز به جانب غرب آن تغییر مسیر داد و

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۹، فارسی، ج ۱، ص ۳۰

کناره دریا را انتخاب نمود.

چنین اقدامی از هوشمندی و عکس العمل به موقع ابوسفیان و تسلّط او بر راه های حجاز حکایتی آشکار دارد. به زعم نگارنده چنین کاری به انگیزه نجات کاروان، نمی تواند با توجّه به ذهنیّت مادّی حاکم بر اذهان قریشیان، مورد انتقاد تاریخی قرار گیرد.

حال برگردیم به اسنادی که ما را از وضعیّت نیروهای بت پرستان در طول راه مکه- بدر آگاه می سازد.

واقدی می گوید:

سند شماره ۳:

«و کان الفُرات بن حَیّان العِجْلی أرسلته قریش حین فَصلت من مکّه إلی أبی سُفیان بن حرب یُخبره بمسیرها و فصولها، و ما قد حشدت. فحالف أبا سفیان، و ذلک أنّ أباسفیان لصق بالبحر، و لزم الفرات بن حیان المحجه ... و أقبلت قریش من مکّه ینزلون کلّ مَنْهَل یُطعمون الطعامَ مَن أتاهم، و ینحرون الجُزوُر ... فمضیا. ثمّ انتهوا إلی الجُحْفه عِشاءً». (۱) «... قریش چون از مکّه بیرون آمدند، فرات بن حیان عجلی را پیش ابوسفیان فرستادند تا خبرِ بیرون آمدن و مسیر ایشان را به اطّلاع او برساند و بگوید که چه چیزهایی فراهم ساخته اند. اتفاقاً فرات، به راهی رفت که غیر از راه ابوسفیان بود. ابوسفیان خود را به کنار دریا رسانده بود و فرات از شاهراه معمولی رفته بود ...»

«قریش از مکّه پیش می آمد و پس از فرود در هر منزل، هر کس را که پیش ایشان می آمد، اطعام می کردند و برایشان شتر می کشتند ... هم چنان رفتند تا شبانگاه به جحفه رسیدند ...»

از آنجا که خروج بت پرستان از مکّه، پس از آگاهی از هشدار ابوسفیان بوده، طبیعی است که ابوسفیان نیز خبر کاروان را که به خیال او از یک خطر جدّی رهانیده شد و

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، صص ۴۲ و ۴۴ و ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۳۱

خود و یارانش به سلامت وارد اراضی مکّه شدند، به اطّلاع بت پرستان قریش که در میانه راه مکّه- بدر بودند، برساند.

سند شماره ۴:

واقدی می نویسد:

«فلمّا أفلت أبو سفیان بالعیر و رأی أن قد أحرزها أرسل إلی قُریش قیسَ ابن إمری ء القیس- و کان مع أصحاب العیر- خرج معهم من مکّه، فأرسله أبو سفیان یأمرهم بالرجوعِ، و یقول: «قد نجت عِیرُکم وأموالکم فلا تحرزوا أنفسکم أهل یَثرب، فلا حاجه لکم فیما وراءَ ذلک، إنّما خرجتم لتمنعوا عیرکم و أموالکم، و قد نجاها اللّه». (۱) «چون ابوسفیان کاروان را دور کرد و مطمئن شد که آن را از خطر رهانیده است، قیس بن إمری القیس را که از مکّه هم راه کاروان بود، پیش قریش فرستاد و به آن ها دستور بازگشت داد و پیام فرستاد که کاروان شما از خطر جست.

شما هم خود را با اهل یثرب درگیر نسازید؛ زیرا چیز دیگری غیر از محفوظماندنِ کاروانتان نمی خواستید. شما به منطور حفظ و نگهداری کاروانتان بیرون آمدید و خداوند کاروان شما را نجات داد.»

قابل درک و منطقی است، وقتی نیرویی برای نجات کاروان از شهر خارج شده اند، باید مطابق عُرف و آداب معمولشان به شهر بازگردند و خود را درگیر معرکه ای نسازند؛ چه آن ها به خواستشان رسیده اند. ابوسفیان نیز بر مبنای همین زمینه معمول و روالِ تجربه شده، ضمن دادن خبر سلامتی خود و نجات کاروان، از قریشیانی که به کمک به او آمده بودند، خواست تا بازگردند.

اکنون اسناد تاریخی واکنش بت پرستان قریش را در قبال چنین درخواستی مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۴۳، ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۳۲

سند شماره ۵:

واقدی می نویسد:

«... و لحق الرسول أباسفیان بالهَدَّه- والهَدَّه علی سبعه أمیال من عَقَبه عُسْفان علی تسعه وثلاثین میلًا من مکه- فأخبره بمضی قُرَیش، فقال: وَا قوماه! هذا عمل عمرو بن هشام، کره أن یرجع لأنّه قد ترأس علی الناس، و بغی ...». (۱) قریش با سرسختی از بازگشت خودداری کردند ... قیس در هدّه- که در هفت میلی گردنه عسفان و سی و نه میلی مکّه است- نزد ابوسفیان برگشت و رفتن قریش را به او خبر داد. ابوسفیان گفت:

«وای بر قوم من. این کار عمرو بن هشام است. زیرا بر مردم ریاست می کند، دوست نمی دارد که برگردد و ستم می کند.»

از اینجا منطق و عصبیت دفاع از کاروان به کنار گذارده می شود و یکباره سران بت پرست قریش، خوی تهاجمی به خود گرفته، فکر و اراده هجوم به مسلمانان را در ذهن و روح خود پرورش می دهند و بت پرستان را به آن ترغیب می کنند.

سند شماره ۶:

واقدی در این خصوص می نویسد:

«و قال أبو جهل: و اللَّهِ لا نرجع حتّی نرد بدراً ... فنقیم ثلاثاً علی بدر و ننحر الجُزُر و نطعم الطعام و نشرب الخمر و تَعْزِف القِیان علینا ... لن تزال العرب تهابُنا أبداً». (۲) «ابوجهل گفت: نه به خدا برنمی گردیم تا به بدر برویم. باید به آنجا برسیم و سه روز بمانیم. شتران را بکُشیم و اطعام کنیم و شراب بیاشامیم و نوازندگان برای ما بنوازند و عرب از ما و مسیر ما آگاه شوند تا همواره از ما بترسند.»

از این مرحله تلاش جنگ جویانه بت پرستان قریش آغاز می گردد و تاریخ نشان

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۴۳، و نیز: همین کتاب، ترجمه پارسی ج ۱، ص ۳۲

۲- ج ۱، ص ۴۳، و ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۳۳

می دهـد که در برابر تصـمیم ابوجهـل مبنی بر هجوم به مردم یثرب و قلع و قمع مسـلمانان مهـاجر مکّی، مـدینه آغـازگر وقـایع جدیدی در مسیر چنین راهی می گردد.

نباید نادیده گرفت که مخالفت هایی از جانب بعضـی از بزرگان طوایف در برابر جنگ طلبیِ سـران قریش و خصوصاً ابوجهل صـورت گرفت؛ ولی این تلاـش هـا مـؤثّر واقع نشـد و قریش بـا یکپـارچگی خاصّ‌ی، عزم خـود را برای هجوم به مسـلمانان و دستیابی به آنها در هر جا که هستند، راسخ نمود.

آنها از این نقطه به بعـد دیگر نه به حفظ کاروانِ خویش که به اهداف بالاتری می اندیشـیدند. آنان حتّی از موقعیّت مسـلمانان عازم بدر یا یثرب شـناخت نداشتند و درصدد بودند مسلمانان را هر جا که بتوانند، قلع و قمع کنند و انگیزه های درونی خود را در دفاع از نظام بت پرستی و میل به تفاخر قبیله ای و قیمومیّت جزیرهالعرب و سروری بر اعراب آشکار سازند.

اینجا بود که مغرورانه راه شـمال را که به بـدر و یثرب منتهی می شد پیش گرفتند و قبایل بین راه را وادار به همکاری با قریش نمودند.

مـا در بررسـی مـدارک تـاریخی، ردّ پـای تمـام آنچه را که در فرازهـای فوق آوردیم، به خوبی یـافتیم. بررسـی این مـدارک، محقّقان را متقاعد می کند که یک توهّم، سبب می شود که قریش- بی آن که واقعاً در معرض خطر باشد- ابتدا حالت دفاعی و سپس حالت تهاجمی و انتقام به خود گیرد.

سند شماره ۷:

«فحـدثنی عبـدالملک بن جعفر ... قال الأخْنَس بن شـریق- و کان اسـمه ابیّ و کان حلیفاً لبنی زُهرَه فقال: یا بنی زُهره! قد نجی اللَّه عِیرَکـم و خلّص أمـوالکم و نجی صـاحبکم مَخْرمَـه بن نَوْفَـل و إنّمـا خرجتم لتمنعـوه و مـاله و إنّمـا محمّـد رجـل منکم ابن أختکم، فـإن یک نبیّاً فأنتم أسـعد به و إن یک کاذباً یلی قَتْلَه غیرکم خیر من أن تلوا قتل ابن أُختکم فارجعوا و اجعلوا جُبْنَها لی فلا حاجه لکم أن تخرجوا فی غیر مَنفَعَه لا ما یقول هذا الرجل فإنّه مُهلک قومه

سریعٌ فی فسادهم ...»

«عبدالملک بن جعفر برایم گفت که: اخنس بن شریق که نام اصلی او ابیّ و هم پیمان بنی زهره بود به آنان چنین گفت:

ای بنی زهره! خداوند کاروان شما را نجات داد و اموال شما را خلاص کرد و یار شما مخرمه بن نوفل را رها ساخت. شما برای این بیرون آمده بودید که دشمن را از او و مال او منع کنید. محمّد مردی از خود شما و خواهرزاده شماست. اگر او پیامبر باشد، شما با انتساب به او نیکبخت خواهید بود و اگر دروغگو باشد، بهتر است دیگری عهده دار کشتن او گردد تا این که خود، خواهرزاده خویش را بکشید. برگردید و ترس آن را هم به گردن من بگذارید و شما را چه حاجتی که به کاری بیرون روید که سودی ندارد. به آنچه هم که این مرد (ابوجهل) می گوید، نباید گوش کرد؛ چه او هلاک کننده قوم خویش است و با شتاب آن ها را تباه می کند!

بنی زهره از أخنس اطاعت کردند؛ از این رو هیچ یک از افراد این قبیله در غزوه بدر حضور نداشت.»

چنین طرز فکری که منجر به کناره گیری بنوزهره از حمله به مسلمانان شد، نتیجه این احساس در آنها بود که برای پاسداری از کاروان قریش، تنها باید حالت دفاعی به خود گیرند. ولی پایداری بعضی دیگر از سران قریش که کینه ها، عداوت های دیرینه و تعصّبات خود را نسبت به بُت ها زیر لفّاف دفاع از کاروان، پنهان کرده بودند، نتوانست بنی زهره را در بازگرداندن تمامی قریش توفیق بخشد. در مجاورت کناره گیری بنوزهره از جنگ، تلاش مشابهی توسّط بنی عدیّ تحقّق پذیرفت.

واقدی در این خصوص سند مهمّی را ارائه می دهد:

سند شماره ۸:

«عن أبی بکر بن عمر بن عبد الرّحمن ... قال:

خرجت بنو عُدیّ مع النفیر حتی کانوا بثنیّه لَفْت، فلما کانوا فی السحر عدلوا فی الساحل منصرفین إلی مکّه فصادفهم أبوسفیان قال:

یا بنی عَدیّ، کیف رجعتم لا فی العیر و لا فی النفیر؟ قالوا:

أنت أرسلت إلی قریش أن ترجع، فرجع مَن رجع و مضی! فلم یشهدها أحدٌ مِن بنی عَدیّ. و یقال إنّه لاقاهم بمَرّ الظَّهران، فقال تلک المقاله لهم ... قال محمد بن عمر الواقدی: رجعت زُهرَه من الجُحفه، و أمّا بنو عَدیّ فرجعوا من الطریق و یقال من مرَّ الظّهران». [(۱)] «از ابوبکر بن عمر بن عبدالرّحمن ابن عبداللّه بن عمر بن الخطّاب، برایم روایت کردند که می گفت:

بنی عدیّ همراه قریش بیرون آمده بودند و چون به تنگه لِفت رسیدند، سحرگاه، خود را به سوی دریا کشانده و به مکّه بازگشتند. ابوسفیان به آنها برخورد کرد و پرسید:

«تو کسی را پیش قریش فرستادی که برگردند. گروهی برگشتند و گروهی رفتند!» به هر حال هیچ کس از بنی عدیّ هم در بدر حضور نداشت. واقدی گوید:

بنی زهره از جحفه و بنی عدی از بین راه– و گفته اند از مر الظهران– برگشتند.»

دو سند ۷ و ۸ می تواند ما را متقاعد کند که قریش چون از توهّم دفاعی به خوی جنگ جویانه و متعصّبانه تغییر جهت داد، در همان لحظات و از جانب هم پیمانانشان مورد انتقاد قرار گرفت و چون نتوانستند آن ها را به انصرافشان از عزم به تجاوز وادار کنند، خود را از چنین معرکه ای دور ساختند. طبیعی است که اگر محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان، قصد حمله، تهاجم و تجاوز داشتند و خروجشان از مدینه برای نبرد و جنگ با قریشیان بود، قریشیان، برنمی گشتند؛ در مرحله نخست برای نجات کاروان و در مرحله دوم برای جلوگیری از حمله مسلمانان، خود را مهیّا می کردند؛ ولی بازگشت آنها به خوبی نشان داد که محمّد صلی الله علیه و آله عازم نبرد با قریش نبوده است.

بازگشت بنوزهره و بنوعدیّ مُبیّن تلاش های بی نتیجه بعضی از سران مهاجمان مکّی است که در برابر آن مقاومت سختی شد و آن را ناموفّق نمود.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۴

فرازهـای تـاریخی چنین واکنش هایی می توانـد ما را به تلاش های جنگ جویانه اکثریّت سـران قریش- که تعیین کننـده خطّ مشی نهایی مهاجمان مکّی بوده است رهنمون سازد.

سند شماره ۹:

واقدی می نویسد:

«قـال حکیم بن حِزام: و کنّا فی خباء لنا علی جَزور نشوی من لحمها ... و لقینی عُتبه بن رَبیعه، فقال: یا أبا خالـد! ما أعلم أحـداً یسیر أعجب من مسیرنا، إنّ عیرنا قـد نجت و إنّا جئنا إلی قومٍ فی بلادهم بَغیاً علیهم لأمْرٍ حُمّ؛ و لا رأی لمن لا یطاع، هـذا شؤم ابن الحَنْظَلِیّه». (۱) «حکیم بن حزام گوید: در خیمه خود بودیم و می خواستیم از گوشت شتر، کباب تهیّه کنیم که ناگاه خبر را شنیدیم و اشتهای ما کور شد. بعضی به دیدار بعضی دیگر می رفتند. عتبه بن ربیعه مرا دید و گفت:

ای ابوخالد! هیچ نمی دانم کسـی راهی عجیب تر از راه ما پیموده باشد. کاروان ما نجات یافت و ما به قصد سـتم بر گروهی به سرزمین های ایشان آمده ایم و این کاری است دشوار و کسـی که اطاعت نشود نظری ندارد. این شومی و نافرخندگی ابوجهل است.»

تأکید بر این که: «ما به قصد سـتم به سـرزمین های ایشان» یعنی مسـلمانان آمده ایم، به خوبی می تواند به عنوان یک سند مهمّ تاریخی در تلاش جنگ جویانه قریش، مورد تأمّل و استناد تاریخی قرار گیرد. به این اسناد بنگرید:

سند شماره ۱۰:

واقدی می گوید:

«قال أبو جهل: ما هذا عن أمر عُتبه قد کره قتال محمّد و أصحابه. إنّ هذا

۱- واقدی، «مغازی» ج ۱، ص ۵۲، ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۳۹

لهو العجب». (۱) «ابوجهل گفت: چرا عتبه چنین می کنـد؟ مثل این که از جنگ با محمّد و اصـحاب او کراهت دارد. این واقعاً مایه تعجّب است!»

سند شماره ۱۱:

«ثمّ جلس عتبه علی جَمَله، فسار فی المشـرکین من قُریش یقول: یا قوم! أطیعونی، و لا تُقاتلوا هـذا الرجل و أصـحابه، و اعصـبوا هذا الأمر برأسی و اجعلوا جُبْنَها بی، فإنّ منهم رجالًا قرابتهم قریبه و لا یزال الرجل منکم ینظر إلی قاتل أبیه و أخیه فیورث ذلک بینکم شحناء و أضغاناً، و لن تخلصوا إلی قتلهم حتی یصیبوا منکم عددهم».

«آنگـاه عتبه بر شتر نر خود سوار شـد و میـان مشـرکان قریش راه افتـاد و می گفت: ای قوم! از من اطاعت کنیـد و با این مرد و اصـحابش جنگ نکنیـد و گناه و ترس آن را به گردن من بیاندازیـد. گروهی از ایشان، خویشاوندی نزدیک با ما دارند و شـما همواره با قاتل پـدر و یا برادر خود نظر خواهیـد کرد و این مسأله موجب بروز کینه شدیـد میان همه خواهـد شد. وانگهی شـما نمی توانید آنها را بکشید؛ مگر این که لااقل به تعداد ایشان از شما هم کشته شود.»

سند شماره ۱۲:

«فحسـده أبوجهل حین سـمع خطبته، و قال ... إنّ عتبه یشـیر علیکم بهذا لأنّ ابنه مع محمد، و محمد ابن عمه، فهو یکره أن یُقتَل ابنه و ابن عمه. امتلأـ و اللّه سَـحْرَکَ یـا عُتبه، و جبنتَ حین التقت حَلْقتـا البِطـان الآن تُحـذّل بیننا و تأمرنا بالرجوع؟ لا و اللّه، لا نرجع حتی یحکم اللّه بیننا و بین محمّد». (۲) «چون ابوجهل این خطبه عتبه را شنید بر او رشک و حسد برد و گفت:

... عتبه که چنین می گوید و شما را به این کار ترغیب می کند بدین جهت است که

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۵۲ و ج ۱، ص ۳۹

۲- همان.

پسـرش همراه محمّد است و محمّد پسـرعموی اوست و او خوش نمی دارد که پسـر و پسـر عمویش کشته شوند. سپس به عتبه گفت:

از حـد خـود تجـاوز کردی. وانگهی اکنـون که دور حلقه را تنـگ می بینی، ترسـیده ای! می خواهی مـا را خوار کنی که به ما دستور بازگشت می دهی؟ نه سوگند به خدا برنمی گردیم تا خدا میان ما و محمّد حکم کند.»

سند شماره ۱۳:

«فرجعت إلی عُتبه فوجـدته قد غضب من کلام قریش، فنزل عن جَمَلِه، و قد کان طاف علیهم فی عسـکرهم یأْمرهم بالکفّ عن القتال فیأْبون». (۱) «حکیم بن حزام نقل می کند:

من به نزد عتبه برگشـتم و دیدم که از گفتار قریش سخت خشمگین است و از شتر نر خود پایین آمده و دور لشکر می گردد و به آنها دستور می دهد که از قتال خودداری کنید؛ ولی آنها نمی پذیرفتند. عتبه به ابوجهل گفت:

به زودی خواهی دانست که کدامیک از ما فردا برای عشیره خود شوم تر است.»

اکنون بررسـی می کنیم که چرا قریش در حمله و هجوم به مسـلمانان این قـدر اصـرار داشـتند؟ بایـد انگیزه هـای مهمّی داشـته باشـند که ریشه در تعصّبات قومی و دینی آنهـا داشـته است. بایـد تلاـش جنـگ جویانه آنها را از لحاظ هـدف و انگیزه مورد بررسی قرار دهیم و سندهای تاریخی آن را بیابیم.

سند شماره ۱۴:

واقدی در «مغازی» گوید:

«و أقبل أبو جهل علی أصحابه، یحضّهم علی القتال و قال:

... و ایم اللّه! لانرجع الیوم حتی نقرِن محمـداً و أصـحابَه فی الجبال، فلا ألفین أحـداً منکم قتل منهم أحداً، و لکن خذوهم أخذاً نعرّفهم بالّذی صنعوا،

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۶۶، و ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۴۹

لمفـارقتهم دینکم و رغبتهم عمّا کان یعبـد آباؤهم». (۱) «ابوجهـل رو به یـاران خود کرده آنهـا را به جنگ تحریض می کرد و می گفت:

... به خـدا سوگنـد که امروز بر نمی گردیم تا محمّـد و یاران او را ریسـمان پیـچ کنیم! نبایـد کسـی از شـما کسی از ایشان را بکشد؛ بلکه حتماً ایشان را اسیر بگیرید؛ تا بعداً به آنها بفهمانیم که چرا از دین شما برگشته و از آیین پدری خود دوری جسته اند.»

قبل از این نیز ابوجهل به طور خصوصی به ابولهب که در خروج از مکّه کراهت داشت، گفته بود:

ضمیمه سند شماره ۱۴:

«فجاءَه أبوجهل فقال: أقم یا أباعتبه (ابولهب) فواللَّه ما خرجنا إلّا غضباً لـدینک و دین آبائک.» (۲) «ابوجهل پیش او (ابولهب) آمد و گفت:

ای اباعتبه برخیز! سوگند به خدا ما فقط برای حفظ دین تو و پدرانت به خشم آمده ایم و به جنگ می رویم.»

همچنین توجّه کنید به سند ذیل:

سند شماره ۱۵:

«قال أبو عبداللَّه: فذکرت قول نُبَیه بن الحجّاج ... یا معشر قریش! انظروا غداً إن لقینا محمد و أصحابه، فابقوا فی أنسابکم هؤلاء، و علیکم بأهـل یَثْرب، فإنّا إن نرجع بهم إلی مکّه یُبْصِـروا من ضـلالتهم و ما فارقوا من دین آبائهم». (۳) «ابوعبداللَّه گفت: گفته نبیه ... ای گروه قریش! فردا که با محمّد و اصـحاب او برخورد می کنیم، خویشان و منسوبان خود را رعایت کنید و أهل مدینه را از

۱- واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۷۱، ج ۱، ص ۵۳

۲- واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۳۳ نسخه عربی، ج ۱، ص ۲۴

۳- واقدی، ج ۱، ص ۵۵، ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۴۱

پای درآورید؛ زیرا آنها را به مکّه بر می گردانیم و از گمراهی خود بینا می شوند و از آیین پدران خود جدا نخواهند شد.»

سندهای ۱۴ و ۱۵ انگیزه هجوم و تلاش جنگ جویانه قریش را برای اعاده آیین بت پرستی، وادارکردن مسلمانان به ترک تعلیمات محمّد صلی الله علیه و آله و دست برداشتن ازیکتاپرستی و بازگرداندن آنها به نظام حاکم مکّه نشان می دهد. البتّه قریشیان، این حق را داشته اند که مردم مکّه و مدینه را به بت پرستی دعوت کنند؛ ولی زور و حمله و هجوم برای تحقّق خواسته هایشان، مورد قبول هیچ انسانی نیست. با این همه آنان، حتّی در این خواسته نیز که باید آیین پدران خود را به مسلمانان تحمیل کنند و آنها را به اسارت اشراف و حاکمان معابد بت درآورند، صادق نبودند. این خواسته مانند دفاع از کاروان، بهانه جویی آنها برای قلع و قمع مسلمانان بود. از این رو پس از آن همه تلاش جنگ جویانه و ترغیب مهاجمان به دفاع از آیین جاهلی، یکباره این شیوه را به کناری نهادند و فریاد انتقام و خونخواهی عمرو بن حضرمی را سر دادند.

در این مرحله، اسناد تاریخی را مورد بررسی قرار می دهیم که چگونه خونخواهی عمرو بن حضرمی مهمترین و حتّی اساسی ترین انگیزه حمله و تهاجم به مسلمانان گردید. واقدی می نویسد:

سند شماره ۱۶:

«... و ذهب أبو جهل إلی عامر بن الحضرمی أخی عمرو بن الحضرمی المقتول بنخله، فقال له: هذا حلیفک- یعنی عُتبه- یرید أن یرجع بالناس، و قد رأیت ثأرک بعینک، و تُخذل بین الناس قد تحمل دم أخیک و زعم أنّک قابل الدیه ألا تستحی تقبل الدیه و قد قدرت علی قاتل أخیک قم فانشد خفرتک. فقام عامر بن الحضرمی فاکتشف ثمّ حثا علی استه التراب و صرخ وا عمراه یخزی بذاک عتبه لأنّه حلیفه من بین قریش فأفسد علی الناس الرأی الّذی دعاهم إلیه عتبه و حلف عامر لا یرجع حتی یقتل من أصحاب

محمـد و قال أبو جهل لعُمَير بن وَهَب حَرِّش بين الناس، فحمل عمير فناوش المسـلمين، لأن ينفض الصف فثبت المسـلمون على صفهم و لم يزولوا، و تقدّم ابن الحضـرمى فشد على القوم، فنشـبت الحرب.». (۱) «سـپس ابوجهل نزد عامر بن حضرمی-/ برادر عمرو-/ که در نخله کشته شده بود، رفت و گفت:

این هم پیمـان تو- یعنی عتبه- می خواهـد پس از این که به خونخواهی خود دست یـافته ای، مردم را برگردانـد و مایه خواری میان مردم گردد. او عهده دار پرداخت خون بهای برادرت شده است و می پندارد که تو خونبها را می پذیری! آیا اکنون که بر کشنده برادرت دست یافته ای، شرم نمی کنی از این که خونبها را بپذیری؟

اکنون برخیز و آن را به یادشان آر و خون خود را طلب کن!

عامر بن حضـرمی برخاست و سـر خود را برهنه کرد. بر سـر خود خاک پاشید و بانگ برداشت که: ای وای عَمرو من! و با این کـار عتبه را که هم پیمـان او بود، سـرزنش کرد. به این ترتیب پیشـنهادی که عتبه، مردم را به آن دعوت کرده بود، تبـاه شـد و عامر سوگند خورد تا کسی از اصحاب محمّد را نکشد باز نخواهد گشت. ابوجهل به عُمیر بن وهب گفت:

مردم را برانگیز! عمیر حمله ور شـد و آهنگ مسـلمانان کرد؛ تا صف ایشان را در هم بریزد؛ ولی آنان همچنان پایـدار بودند و تکان نخوردند. در این هنگام عامر بن حضرمی پیش آمد و بر مسلمانان حمله برد و آتش جنگ را برافروخت.»

بر اساس اسناد تاریخی شانزده گانه فوق الذّکر و با توجّه به ترتیب موضوعی و تطوّر زمانی، می توان نتایج ذیل را ارائه داشت:

۱- قریش برای دفـاع از کـاروان تجـارتی که به زعم و توهّم آنها ممکن بود مورد تعرض قرار گیرد، نیروی تهاجمی انبوهی را تدارک دیدند و به سوی یثرب حرکت کردند.

۲- هنگامی که دیدند، کاروان اصلًا مورد تعرّض قرار نگرفته و سالم به مکّه بازگشته

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۶۴ و ۶۵، ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۴۸

است، کینه های واقعی خود را برای ادامه دادن به راه و حمله به یثرب و کشتار مسلمانان بروز دادند و بر خلاف اصرار ابوسفیان، به مکّه باز نگردیدند.

۳- در میان قریشیان کسانی پیدا شدند که حاضر به ادامه راه و هجوم به مسلمانان نبودند و بت پرستان را از کشتار مسلمانان منع می کردند؛ ولی موفّق نشدند و در این حال، یا خود برگشتند و یا تن به جوّ متعصّبانه و تندخویانه قریش داده، بنا به سنن عربی طوایف، در صدد جبران این احساس حقارت بر آمدند.

۴- قریش هدف اصلی خود را وادار کردن مسلمانان به زور و بازگشت به نظام کهن بت پرستی و تن دادن به اطاعت اشراف قریش تعیین کرده بودند.

۵- قریش چون در تحریک انگیزه و هدفِ هم کیشان خود در دفاع از دین آبایی و قومیّت جاهلی موفّق نشدند، انگیزه خونخواهی و انتقام از قاتلان عمرو بن حضرمی را مطرح کردند و عصبیّت قومی هم کیشان خود را چنان شعله ور ساختند که منجر به هجوم و حمله گردید.

در برابر این اسناد و نتایج حاصله تاریخی که تلاش های جنگ جویانه مکّی های بت پرست را نشان می دهد، باید بررسی کرد که مسلمانان در چه موقعیّتی بودند؟ آیا آنها نیز موضع جنگ جویانه داشتند؛ یا برای صلح و عدم درگیری تلاش می کردند؟

پاسخ به این پرسش های مهمّ تاریخی را به همان شیوه و روالی که در شناساندن موقعیّت های قریش بر اساس کتاب مغازی طی کردیم، در مستندات تاریخی واقعه پی می گیریم:

۲/ پ: اسناد تاریخی تلاش های صلح جویانه

در قسمت «ب» از این مقال، یادآور شدیم که خروج محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان از مدینه به جانب بدر، اوّلًا به قصد نبرد نبود و ثانیاً نمی دانستند که به کجا باید رهسپار شوند.

سند شماره ۱:

«گروه زیادی از اصحاب چون با خروج پیامبر موافق نبودند، همراه او بیرون

نرفتند و در این مورد اختلافات و حرف زیادی است؛ ولی هر کس که بیرون نرفته است، سرزنش نمی شود؛ چرا که مسلمانان در واقع برای نبرد بیرون نمی رفتند.»

«و أبطأ عن النّبی- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- بَشَرٌ کثیرٌ من أصحابه و کرهوا خروجه و کان فی ذلک کلام کثیرٌ و اختلاف ... و کان مَن تخلَّف لم یُلَمْ لأنَّهم ما خرجوا علی قتال».

واقدی در «مغازی» از ساز و برگ قریش در هنگام خروج از مکّه به جانب مسلمانان، یادها کرده است:

۹۵۰ مرد جنگ جو با ۱۰۰ اسبِ اضافی که برای خودنمایی و تکبر یدک می کشیدند. (۱)... توانگران و نیرومندان آنها بر اسب سوار بودند. سی اسب به بنی مخزوم اختصاص داشت. قریشیان، هفتصد شتر داشتند. اسب سوارانِ آنها که صد نفر بودند، همه زره بر تن داشتند. پیادگان به همین تعداد، زره پوش بودند.

اینها آمار مستندی است که نشان می دهد که قریشیان، برای دفاع از یک کاروان تجارتی چه تجهیزات وسیعی را تدارک دیده بودند و این نبوده جز آن که پیش بینی حمله به مدینه و کشتار و اسارت مسلمانان را در سر می پروراندند.

در مقابل باید بررسی کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، چه ساز و برگی با خود داشتند که مورّخان و سیره نویسان، واقعه بدر را «جنگ مسلمانان» خوانده اند؟! زیرا خروج برای نبرد، اسلحه متناسب با عرفیّات هر دورانی را طلب می کند.

نگارنده گمان می کند با توجّه و تأمّل بر دقایق و نکات اسناد تاریخیِ ذیل، پیامبر صلی الله علیه و آله نه به قصد نبرد از مدینه خارج شد و نه خبری از حمله قریش و یا احتمال دفاع اجتناب ناپذیر وجود داشت؛ زیرا اگر دفاع را محتمَل می دانست، لااقل متناسب با قدرت

۱- مغازی، ج ۱، ص ۲۹

ظاهری قریش و رعایت جوانب احتیاط، اهل مـدینه را به خروج از مـدینه ترغیب می کرد و اهمیّت دفاع اجتناب ناپذیر و حمله احتمـالی قریش را به آنها گوشـزد می نمود؛ ولی او در این خصوص هیـچ نگفت و هیـچ کس را هم که از خارج شـدن امتناع ورزیده بود، سرزنش نکرد. توجّه کنید:

سند شماره ۲:

«گوینـد: پیامبر صـلی الله علیه و آله شامگاه یکشـنبه دوازدهم رمضان از سـقیا کوچ فرمود و مسـلمانان همراه او رفتنـد و شـمار ایشان ۳۵۰ نفر بود ... هفتاد شتر داشـتند و هر دو، سه یا چهار نفر از یک شتر اسـتفاده می کردنـد. پیامبر و علیّ بن ابی طالب و مَرثد، یک شتر داشتند ... از سعد بن ابی وقّاص برایم نقل کردند که می گفت:

همراه پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله به بدر رفتیم و با ما فقط ۷۰ شتر بود؛ چنانکه هر دو، سه و چهار نفر از یک شتر اسـتفاده می کردیم ... گویند:

همراه اصـحاب رسـول خـدا دو اسب هم بـوده است. اسـبی از مرثـد بن ابی مرثـد غَنَوی و اسـبی از مقـداد بن عمر بَهرانی- هم پیمانان بنی زُهره- ... برخی می گویند:

زبیر هم اسبی داشته است. به هر حال دو اسب بیشتر نداشته اند.» (۱) «قالوا: فراح رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عشیهَ الأحـد من بیوت السُّقیا لاثنی عشـره مضت من رمضان و خرج مسـلمون معه و هم ثلثمائه و خمسه ... و کانت الإبل سـبعین بعیراً فکـانوا یتعـاقبون الإبل- الاثنین و الثلاثه و الأربعه- فکان رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم- و علیّ بن أبی طالب و مَرْثَد بن أبی مرثد- و یقال زید بن حارثه مکان مَرْثَد- یتعاقبون بعیراً واحداً ... عن سعد بن أبی وقّاص أنّه قال:

خرجنا إلی بدر مع رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم- و معنا سـبعون بعیراً فکانوا یتعاقبون الثلاثه، و الأربعه و الاثنان علی بعیر ... قالوا و کان معهم فَرَسان: فَرَس لِمَرْثَد بن أبی مرْثد الغَنَوی، وَ فَرس للمقداد بن عمرو

۱- مغازی، ج ۱، صص ۲۰- ۱۷ و متن عربی، ج ۱، صص ۲۷- ۲۳

البَهرانی، حَلیف بنی زُهره. و یُقال فَرَس للزُّبَیر و لم یکن إلّا فَرَسان».

ابوبکر احمد بن حسین بیهقی به نقل از عبداللّه بن مسعود نقل می کند:

«در نبرد بدر هر سه نفر یک شتر داشتیم. علی و ابولبابه شریک های پیامبر بودند و چون نوبت پیاده روی پیامبر می شد، آن دو استدعا می کردند تا پیامبر سوار باشد و آنها پیاده بروند؛ ولی پیامبر می فرمود:

من هم مزد و پاداش می خواهم و غنی تر از شما نیستم و شما هم در پیاده روی قوی تر از من نیستید. (۱) اگر چه در این روایت، نام «ابولبابه» ذکر شده است؛ ولی مشهور آن است که غیر از علی علیه السلام، «مرثد بن ابی مرثد غنوی» شریک آنها بوده است. عبیده سلمانی می گوید:

«عدّه مسلمانان در نبرد بدر، سیصد و سیزده یا چهارده نفر بود: دویست و هفتاد نفر از انصار و بقیّه از دیگر مسلمانان بودند ...»

چنین وضعیّتی از ساز و برگ نظامی، طبق روال همان روزگاران نه تنها یک نیروی تهاجمی تلقّی نمی شده، بلکه جنبه دفاعی نیز نداشته است.

واقدی در کتابش گفته ای را از پیامبر صلی الله علیه و آله در قالب دعایی از آن حضرت در مکان سقیا به یاد می آورد. این دعا، موقعیّت، وضعیّت و ترکیب ظاهری مسلمانان را در خروج از مدینه و انجام تلاشی برای احقاق حقّ خود در انجام مراسم دینی مکّه نشان می دهد:

پیامبر چون از محلّ سقیا حرکت کرد، برای یارانش در پیشگاه الهی عرضه داشت:

«پروردگارا! ایشان گروه پیادگانند؛ سوارشان فرمای. برهنگانند؛ جامه شان بپوشان. گرسنگانند؛ سیرشان کن و نیازمندانند؛ به فضل خود بی نیازشان فرمای.» (۲)

۱- «دلائل النّبوه»، ج ۲، ص ۲۳۰، ترجمه فارسی.

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۹، پارسی. ج ۱، ص ۲۶، متن عربی. همچنین نک: سنن ابی داود، کتاب الجهاد، حدیث ۲۷۲۴، ج ۳، ص ۷۹، تصحیح: محمّدمحی الدّین به نقل از عبداللّه بن عمرو.

«اللّهمّ إنّهم حُفَاهٌ فاحْمِلْهُمْ و عُرَاهٌ فاكْسُهم و جِياعٌ فَأَشْبِعْهُمْ و عالهٌ فأغنِهم من فضلك ...».

مردمی که با چنین وضعیّتی مورد توصیف قرار می گیرند، پیداست همه امکانات مادّیشان را در راه «ایمان به خدا» و شوق به «حبّ پیامبر خدا» از دست داده اند. واقعیّت این بود که قریشیان چیزی برای دنیای این مردمان باقی ننهاده بودند. با تک جامه ای که در بر کرده بودند، خود را از زیر ستم و فشار اشراف قریش رهانیده و به آن سوی حجاز یعنی یثرب رسانیده بودند؛ تا در آنجا به «حیات معنوی» خود ادامه دهند. مردمانی که مستحقّ دعا و نیایشِ منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، کدامین ساز و برگ نظامی را در اختیار داشتند که قرن هاست مورّخان و مبلّغان، متأثّر ازحکومت های جنگ جوی خود، از واقعه بدر، یک «جنگ مسلمانی» و «یک بسیج و تدارک نظامی اسلام، علیه کفر» ساخته اند؟

مهم تر آن که اگر آنها نه به قصد احقاق حق بل به نیّت آزار و اذیّت و یا عرض اندام با آخرین توان در برابر اشرافیت لجام گسیخته عربِ مکّی تبار، خارج شده بودند، چگونه می توان این سند تاریخی را فهمید و فهماند؟ توجّه کنید:

سند شماره ۳:

«از ابن ابی سبره هم شنیدم که می گفت:

از صالح بن کیسان شنیده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله عازم نبرد بدر شدند، شمشیری همراه نداشتند»!

«... خرج رسول اللّه یوم بدر، و ما معه سیف». (۱) اگر قریش، آن همه تدارکات را به نام «دفاع از کاروانِ خویش» راه می اندازد (در حالی که نقشه اساسی آنان، نابودی مسلمانان بود) محمّد صلی الله علیه و آله حتّی شمشیری همراه نداشته است؛ چه رسد که قصد قتال، غزوه، حرب یا دیگر اسامی و اصطلاحاتی را داشته باشد که سعی دارد سایه ابهام بر سیره واقعی محمّد صلی الله علیه و آله بیندازد؛ تا شاید روند ستیزه جویانه طوایف

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۷۷، متن عربی: ج ۱، ص ۱۰۳

و قبایل عرب و ذوق و شوق آنها به تصرّف و غارت، به مُهر اسلام ممهور شود. این، تاریخ حیات مسلمانی است و نه هرگز سیره محمّد صلی الله علیه و آله؛ سیره و تاریخی است که از شرایط پرآشوب تاریخ اقوام و ملل مسلمان، نشأت گرفته است!

به اسناد تاریخی باز می گردیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان چون از مدینه خارج شدند، نمی دانستند که قریش با لشکری گران به نابودی آنها و تصرّف دیارشان همّت گمارده و برای تار و مار کردن آنها مکّه را پشت سر گذاشته است.

سند شماره ۴:

«گویند: پیامبر همچنان به راه ادامه می داد و چون به نزدیکی بدر رسید، از آمدن قریش آگاه شد و یاران را از آمدن قریش آگاه کرد. با مردم مشورت فرمود و آرای ایشان را پرسید.»

«و مضی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- حتی إذا کان دُوَینَ بدر، أتاه الخبر بمسیر قُرَیش، فأخبر، رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بمسیرهم و استشار الناس». (۱) موسی بن عقبه در «مغازی» به نقل از بیهقی در «دلائل النّبوّه» می نویسد:

«پیامبر به راه افتاد و خبری از کاروان و قریش نداشت ... پیامبر به یاران خود فرمود در این کار و در باره مسیری که باید طی کنیم، آراء خود را بگویید.» (۲) بیهقی در همان مأخذ، ص ۲۶۶ می نویسد:

«پیامبر همچنان به راه خود ادامه می داد؛ تا این که در وادی ذفار فرود آمد و خبر حرکت قریش برای دفاع از کاروان، به اطّلاع آن حضرت رسید. پیامبر از

۱- مغازی، ج ۱، ص ۳۶، متن عربی، ج ۱، ص ۴۸

۲- دلائل النّبوّه، ج ۱، صص ۲۶۶ و ۲۷۱

مسلمانان نظر خواست.» (۱) انتشار خبر لشکرکشی قریش در میان طوایف بنوجهینه و با توجّه به این که دیگر کاروانی در کار نبود، همگان را متوجّه تصمیم جدّی بت پرستان در حمله به یثرب و سرکوب کردن نهضت مسلمانان نمود. مسلمانان دانستند که هر جا بمانند، یا بروند، قریش کینه توزانه متعرّض ایشان می شود. اگر مسیر خود را تغییر می دادند؛ تا از دسترسی نیروهای قریش دور شوند، آنها به تعقیب مسلمانان می پرداختند و یا در غیاب محمّد صلی الله علیه و آله عازم مدینه می شدند و مردم بی گناه مدینه را به خاک و خون می کشاندند. از این رو راهی جز دفاع و ماندن برای مقاومت نداشتند. این دفاع اجتناب ناپذیر نه تنها حقّی بود که اسلام به آنها داده و مسؤولیّت آن را به عهده ایشان گذارده بود؛ بل اسناد تاریخی، راه دیگری را فراروی مسلمانان نشان نمی دهد؛ جز تسلیم در برابر بت های لات و عُزّی و قبول اسارت و ذلّت؛ در نتیجه مرگ رسالت محمّد صلی الله علیه و آله و محو آثار همه تلاش های مؤمنانه برای احیاء حیات معنوی و اخلاقی.

اسناد را دنبال کنیم:

سند شماره ۵:

«در این هنگام رسول خدا به اصحاب خود فرمود:

در باره این مکان که [در آن] فرود آمده ایم، اظهار نظر کنید. حباب بن مُنذر گفت:

ای رسول خدا! اگر به فرمان خداوند در اینجا فرود آمده و اردوگاه ساخته ای، بر ما نیست که گامی جلوتر یا عقب تر برویم. ولی اگر نبرد و چاره اندیشی و رایزنی است، صحبتی بداریم؟ پیامبر فرمود:

نبرد است و چاره اندیشی و رایزنی است.» (۲)

۱- همچنین نک: «السیره النّبویه»؛ ابن هشام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ «سیرت رسول اللّه»، ترجمه و انشای رفیع الدّین همدانی، ج ۲، ص ۵۴۴

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۴۰، متن عربی، ج ۱، ص ۵۳

گفته پیامبر در متن عربی، صریحاً چنین ثبت شده است:

«بل هو الرأْی و الحرب و المَکیده ...». (۱) این سـند نشان می دهد که آمدن پیامبر به مکان مزبور، در عقیده مسلمانان به وحی نبوده است و اگر آنها به تدبیر انصار، سدّکردنِ راه بازرگانی قریش را در نظر داشته اند، ولی مسیری را که منتهی به بدر شد و آنها را علی رغم خواستشان رو در روی قریش قرار داد، وحی تلقّی نمی شـده، عقل و تـدبیر انسانی در آن دخیل بوده و چاره ساز هجومی اجتناب ناپذیر بوده است.

اکنون این پرسش را مطرح می کنیم که مسلمانان وقتی دانستند که قریش عزم آنها را کرده و تا بر آنان هجوم نَبَرد، بازنخواهد گشت، چه کردنـد؟ ظاهراً بایـد به اسـتحکام مواضع بپردازند و یا در کمین دشـمنان بنشـینند. اگر چنین باشد، به تدارک حمله همّت داشته اند و اگر نه، در بن بست حمله یا دفاع، دفاع را که تنها راه ممکن برای آنها بوده است، انتخاب کرده اند:

سند شماره ۶:

چـون قریش آرام گرفتنـد و مطمئـن شدنـد، عُمَیر بن وهَب جُمَحی را که از کسـانی بـود که برای قرعه کشـی، تیر می کشـید، فرستادند و گفتند:

«وضـعیّت محمّد و یاران او را برای ما بررسـی کن!» عُمیر با اسب خود به حرکت درآمد و اطراف لشکر گشت زد. بالا و پایین درّه را بررسی کرد و گفت:

«شاید نیروی کمکی یا گروهی در کمین داشته باشند.» بعد برگشت و گفت:

«نه نیروی کمکی دارند و نه کمین ... ای گروه قریش! اینها قومی هستند که هیچ پناهگاه و مدافعی جز شمشیر خود ندارند.»

واقدی نقل می کند: یونس بن محمّد الظفری از قول پدرش برایم نقل کرد:

چون عمیر بن وهب به آنها چنین گفت، ابواسامه جُشمی را که اسب سوار بود،

۱- همچنین نک: ابن اسحاق، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۷۲، مصطفی السقّا، قاهره، الحلبی، ۱۹۳۶ م

فرستادند. او هم گرد پیامبر و یاران آن حضرت گشتی زد و پیش قریش بازگشت. گفتند: «چه دیدی؟» گفت: «به خدا! نه مردمی چابک هستند و نه شمار چندانی دارند و نه ساز و برگ و اسلحه ای. امّا به خدا سوگند! من ایشان را گروهی دیدم که به هیچ وجه نمی خواهند به خانه خود برگردند. گروهی هستند طالب مرگ، هیچ پناهگاه و اتّکایی جز شمشیر خود ندارند ...» سپس گفت:

«می ترسم که کمین یا نیروی امدادی داشته باشند.» این بود که دوباره بالا و پایین دره را بررسی کرد و برگشت و گفت: «نه کمین دارند و نه نیروی کمکی.» (۱) «فلمّا اطمأنّ القوم بعثوا عُمَیر بن وهب الجُمَحی ... ثم رجع فقال: لا مدد و لا کمین ... ثمّ قال یا معشر قریش، البلایا تحمل المنایا، نواضح یَثرب تحمل الموت الناقع، قومٌ لیس لهم منعه و لا ملجأ إلّا سیوفهم. ألا ترونهم ... قال الواقدی و حدّثنی یونس بن محمد الظَّفَری عن أبیه أنّه قال: ... أرسلوا أبا أسامه الجشمیّ ... ثمّ رجع إلیهم فقالوا له ما رأیت؟ قال و اللَّه ما رأیت جلداً و لا عدداً و لا حلقه و لا کراعاً و لکنی و اللَّه رأیت قوماً لا یریدون أن یردوا إلی أهلیهم، رأیت قوما مستمیتین، لیست لهم مَنعْه و لا مَلجَأ إلّا سیوفهم ...

ثم قال: لا کَمین و لا مدد».

چنین وصفی نشان می دهد که پیامبر و یارانش در دفاع اجتناب ناپذیر خود با تمام وجود و ایمان ایستاده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله، دفاع در راه ایمان و عقیده را حق مسلّم هر انسان و اسارت را همانند تجاوز و تهاجم مردود می خواند.

معلوم نیست چگونه این اسناد تاریخی را نادیده گرفته اند و مسلمانان را در واقعه بدر، هجوم بَرنده و حادثه بدر را «جنگ و قتال مسلمانان با بت پرستان» تلقّی کرده اند؟

چگونه ممکن است با دو توصیف عینی جاسوسان قریش که ذکر شد، قبول کرد که محمّد صلی الله علیه و آله، مسؤول برپایی جنگ و قتال بوده است؟

نمی دانم چه انگیزه هایی وجود داشته است که واقعه بدر را بدرالقتال دانسته اند و از

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۴۶، متن عربی، ج ۱، ص ۶۲

مظلومیّت مؤمنـان و موحّـِدان در برابر متوحّشان بیابانگرد به بی تفاوتی گذشـته انـد؛ تا از پیامبر رحمت، جنگ جویی بیافرینند که با روحیّات حاکم بر تنازعات حکومت های سیاستمدار، تطابق یابد.

قبول این رونـد درست یا نادرست تحقیقی، مسـتلزم آن است که بنگریم آیا محمّـِد صـلی الله علیه و آله برای عـدم درگیری با قریش و به خاطر انصـراف آن ها از خشونت و هجوم به مسـلمانان، دعوتی به تفاهم و صلح و هم زیستی کرده است یا نه؟ اگر محمّـِد صـلی الله علیه و آله، مخالف نبرد بوده، بایـد تلاشـی برای صـلح کرده باشـد. در غیر این صورت نمی توان تلاش او را صلح جویانه و دفاع او را اجتناب ناپذیر تلقّی نمود.

نگارنـده این ابهـام تـاریخی را می پـذیرد. حقیر کاتب، به دور از همه آثار و تحلیل ها، اسـناد اصـلی سـده های دوم هجری را بازخوانی کرد و با تأمّل بر کلمه کلمه آنها مـدّت ها با این ابهام به سـر بُرد؛ تا عاقبت محتوای دو سـند تاریخی جلب نظر نمود؛ اسنادی که گمان می کنم در پاسخ به این ابهام کفایت است. به این سندها توجّه کنید:

سند شماره ۷:

از محمّد بن جُبیر مُطعِم برایم نقل کردند:

«چون قریش فرود آمدنـد، پیـامبر عُمر بن خطّاب را پیش ایشان گسـیل داشت و فرمود: برگردیـد!» ابوجهل بانگ برداشت: «به خـدا پس از این که خداونـد آنهـا را در اختیـار مـا قرار داده است، برنمی گردیم و نقـد را با نسـیه عوض نمی کنیم.» (۱) «عن محمد بن جبیر بن مطعم قال:

لمـا نزل القوم، أرسـل رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم- عمر بن الخطـاب إلی قریش، فقـال: ارجعوا ... قال أبو جهل لا نرجع بعد أن أمكننا اللَّه منهم، و لا نطلب أثراً بعد عین، و لا یعرض لعیرنا بعد هذا أبداً»

پس از شکست تلاش پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت ایشان به صلح بود که عتبه بن ربیعه از

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۴۵، متن عربی: ج ۱، ص ۶۱

سران بت پرست قریش، قریشیان را به بازگشت دعوت کرد و آنها را از دست زدن به تهاجم پرهیز داد. بت پرستان نپذیرفتند؛ در حالی که محمّد صلی الله علیه و آله آرزو داشت آنها سخن عتبه را پذیرا شوند و دست از نبرد بردارند. به سند دقّت کنید:

سند شماره ۸:

از عروه بن زبیر و یزید بن رومان برایم نقل کردند که هر دو می گفتند:

پیامبر قریش را دید که در صحرا به حرکت درآمدند. فرمود:

«خدایا! این قریش است که با کبر و غرور برای ستیز با تو و تکذیب فرستاده تو پیش می آید.» در این هنگام عتبه بن ربیعه که بر شتری سرخ سوار بود، ظاهر شد. پیامبر فرمود:

«اگر در قریش یک نفر درستکار باشد، همین صاحب شتر سرخْ موی است. اگر از او اطاعت کنند، به راه راست رهنمون می شوند.» (۱) عن عُروه بن الزُبیر و محمّد بن صالح عن عاصم بن عمر عن یزید بن رومان قالا: لما رأی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- قریشاً تُصوّب من الوادی ... فقال رسول اللَّه: «اللّهمّ هذه قریش قد أقبلت بخیلائها و فخرها تحادک و تکذب رسولک».

و طلع عُتبه بن ربیعه علی جمل أحمر، فقال رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: «إن یک فی أحدٍ من القوم خیرٌ فعند صاحب الجمل الأحمر، إن یُطیعوه یَرشُدوا».

عتبه، قریش را به بازگشت دعوت کرد. اسناد مربوط به این مطلب را با شماره های نه و ده در فصل ۱/ پ آوردیم و مورد استناد قرار دادیم. به خوبی می توان پی برد که محمّد صلی الله علیه و آله انتظار داشت قریشیان لااقل حرف عتبه را گوش کنند و از تهاجم دست بردارند؛ اما قریش، این دعوت را کنار گذارد و آرزوی صلح جویانه محمّد صلی الله علیه و آله اجابت

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۴۴، متن عربی: ج ۱، ص ۶۲

نشد و تحقّق نیافت.

واقدی در میانه متن تاریخی خود درباره واقعه بدر به آیه ۶۱ سوره انفال اشارت دارد که خطاب به محمّد صلی الله علیه و آله است:

وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ....

«اگر ایشان به صلح گرایند، تو هم به صلح گرای و توکّل کن بر خدای که وی شنوا و داناست.» (۱) سند با اهمیّت تری وجود دارد که نشان می دهد مسلمانان نه تنها حالت دفاعی را تا آخرین لحظات حمله قریش حفظ کرده بودند؛ که به قدری در این خصوص حساسیّت نشان دادند که موجب نگرانی یاران محمّد صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات حمله شد.

به این سند دقّت کنید:

سند شماره ۹:

در این هنگام عتبه مسلمانان را برای مبارزه فراخواند. پیامبر در سایبان و اصحاب وی در صف های خود بودند. پیامبر دراز کشیده بودند و خواب ایشان را در گرفت. قبلًا فرموده بود:

«تا اجازه نداده ام، نبرد نکنید و اگر به شما حمله کردند، فقط تیربارانشان کنید و شمشیر نکشید؛ مگر شما را در بر گیرند.»

پیامبر دست های خود را برافراشت و از پروردگار خود استدعا کرد تا پیروزی را که وعده فرموده، عنایت کند و عرض کرد:

خدایا! اگر این گروه بر من پیروز شوند، شرک و کفر پیروز می شود و دینی برای تو پایدار نمی ماند.

خفاف بن ایماء می گوید:

در روز بدر با آن که مردم آماده حمله بودند، اصحاب پیامبر را دیدم که

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۵۴ پارسی. متن عربی نیز در همان جلد آمده است.

شمشیرهای خود را نکشیده اند و حال آن که مشرکان به محض پیش آمدن، شمشیرهای خود را کشیده بودند. از این موضوع تعجّب کردم. از مردی از مهاجران دلیل این امر را پرسیدم. گفت:

«آری! پیامبر به ما فرمان داده بود که تا ما را محاصره نکرده اند، شمشیرهای خود را بیرون نکشیم.» (۱) ثم دعا عتبه إلی المبارزه و رسول اللَّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی العریش ... و قال: «لا تقاتلوا حتی أوذنکم، و إن کثبوکم فارموهم و لا تَسُلّوا السیوف حتی یغشوکم ...». و قال خُفاف بن ایماء:

«فرأیت اصحاب النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- لایُسلّون السیوف و قد انتضوا القِسِی ... فعجبت من ذلک فسألت بعد ذلک رجلًا من المهاجرین، فقال: أمرنا رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- ألّا نسلّ السیوف حتی یَغشونا».

موسی بن عقبه در کتاب مستند [مغازی] در خصوص حالت دفاعی مسلمانان و تحمّل و صبوری آنها تا آخرین لحظه هجوم بت پرستان اشارت دقیقی دارد:

«قریش به عمیر بن وهب گفتند که آتش جنگ را برافروزد. او همراه صد سوار حمله خود را آغاز کرد. در این هنگام پیامبر دراز کشیده بود و قبلًا به اصحاب خود فرموده بود که تا دستور نداده ام، نبرد را آغاز ننمایید. لحظه ای آن حضرت را خواب در ربود. چون کافران شروع به حرکت نمودند، ابوبکر صدای خود را بلند کرد و گفت:

«ای رسول خدا! آنها راه افتادند و نزدیک ما رسیدند.»

مسلمانان چون دیدند که قریش آتش جنگ برافروخته است، به پیشگاه الهی زاری کردند و پیروزی مسألت نمودند. (۲)

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۵۰. متن عربی: ج ۱، ص ۶۷

۲- ص ۲۸، دلائل، بیهقی.

از این شرایط که بگذریم، طبق سنن عرب و قبایل و طوایف، هنگام نبردْ نطق های تحریک کننده و توأم با تحریض به جنگ ایراد می شود. حقیر کاتب در این خصوص اسناد تاریخی را دقیقاً از نظر گذراندم تا دریابم آیا پیامبر، مسلمانان را برای جنگیدن تحریض کرده است یا خیر؟

کم و بیش در اسناد تاریخی در خصوص نطق های تند ابوجهل، اشاره های مستندی داشتیم؛ ولی محمّد صلی الله علیه و آله در آخرین لحظاتی که دیگر مسلّم بود که قریش، قصد جان مردمی را کرده است که به تعبیر او پیادگان، گرسنگان و پابرهنگان بودند، سخنانی ایراد کرد که تأمّل بر کلمه های آن نشان می دهد که او در صحرای بدر، سخنی مُبتنی بر غضب، عصبیّت، تشدید نفرت و تقویت روحیه کینه توزانه بر زبان جاری نساخت و بر حالت انتقام گیری صحّه ننهاد. تنها یاران خود را چنین هدایت کرد:

«امّا بعد، من شما را به چیزی بر می انگیزم که خدایتان به آن برانگیخته است و از چیزی نهی می کنم که خدایتان از آن نهی فرموده است. پرورگار که منزلت او بسیار بزرگ است، به حق فرمان می دهد. صدق و راستی را دوست می دارد. اهل خیر را در مقابل خیر، پاداش می دهد. ذکر او را گویند و مشمول فضل او شوند.

شما در منزلی از منازل حق قرار گرفته اید و خداوند متعال از کسی چیزی قبول نمی فرماید؛ مگر این که برای رضای او باشد. همانا صبر و شکیبایی به هنگام سختی، از چیزهایی است که خداوند به وسیله آن اندوه را می زداید و از غم نجات می دهد و در آخرت رستگار خواهید شد.

پیامبر خدا میان شماست. شما را هشدار می دهد و امر می کند. پس امروز شرم کنید؛ از این که بر اعمال شما آگاه است و بر شما سخت غضب کند.

و خداوند می فرماید هر آینه دشمنی خدا بزرگتر است از دشمنی با خودتان.

توجّه کنید به آنچه در کتابش به شما فرمان داده و آیات خود را به شما نشان داده است و پس از خواری به شما عزّت بخشیده است.

پس به کتاب او تمسّک جویید؛ تا از شما خوشنود شود. در این موارد برای خدای خود عهده دار کاری شوید که مستوجب آنچه از رحمت و آمرزش وعده

فرموده است، باشید.

همانا وعـده خـدا حق، گفتار او راست و عقاب او شدید است و به درستی که من و شـما همه مورد نظر خداییم؛ خدای زنده و پاینده. پشتگرمی مان به اوست. به او پناه می بریم. بر او توکّل می کنیم و بازگشت همه به سوی اوست.

خداوندا! من و همه مسلمانان را بیامرز!» (۱) «... أمّا بعـد، فإنّی أحثّکم ما حثکم اللّٰه علیه، و أنهاکم عمّا نهاکم اللّٰه عنه، فإنّ اللّٰه عظیم شـأنه، یـأمر بـالحق، و یُحبّ الصِّدق و یعطی علی الخیر أهله علی منـازلهم عنـده، به یـذکرون، و به یتفاضـلون، و إنّکم قد أصبحتم بمنزل من منازل الحق، لایقبل اللّٰه فیه من احدٍ إلّا ما ابتغی به وجهه و انّ الصبر فی مواطن البأس ممّا یُفرّج اللّٰه به الهمّ و ینجی به من الغمّ، تدرکون به النجاه فی الآخره.

فیکم نبی اللّٰه یحذّرکم و یأمرکم، فاستحیوا الیوم أن یطّلع اللّٰه عزّوجل علی شی ء من أمرکم یمقُتکم علیه، فإنّ اللّٰه یقول: لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ (۲) انظروا إلی الـذی أمرکم به من کتابه و أراکم من آیاته وما أعزّکم به بعد الذِّلّه فاستمسـکوا به یرض ربُّکم عنکم، و أبلوا ربکم فی هـذه المواطن أمراً تسـتوجبون الّـذی وعدکم به من رحمته و مغفرته، فإنّ وعده حقّ، و قوله صـدق، و عقابه شدیـد، و إنّما أنا و أنتم باللّه الحیّ القیّوم، إلیه ألجأنا ظهورنا، و به اعتصـمنا، و علیه توکّلنا، و إلیه المصـیر، یغفر اللّٰه لی و للمسلمین».

تمامی فرازهای خطبه، دربرگیرنده هدایت و ارشاد پیروان پیامبر صـلی الله علیه و آله است و نکته و اشارتی به کینه های قریش و یادی از آزارهای آنها ندارد. اصلًا متوجّه جنگیدن نیست؛ بلکه در مقام توجّه دادن به تعالی و تقویت ایمان و عمل است.

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴. متن عربی: ج ۱، ص ۵۸ و ۵۹

۲- غافر: ۱۰

انسـانی که در هنگام هجوم دشـمنان، در حالت استراحت یا دعاکردن است، مسلّماً در آخرین لحظات، لسان ترغیب او سـیاقی دیگر دارد. انسانی که وقتی قریش آهنگ هجوم خود را نواخت، راضـی نبود که انصار مدنی، مدافعان نخستین در برابر هجوم بت پرسـتان باشد و در این دفاع اجتناب ناپذیر، بسـتگان خود را نخستین مدافعان مسـلمانان کرد؛ تا گفته نشود او و کسانش از معرکه به دور ماندند. به این سند توجّه کنید:

سند شماره ۱۰:

«پیـامبر، شـرم داشت که در اوّلین نبرد مسـلمانان با مشـرکان، انصار عهـده دار نبرد شونـد. دوست داشت که زحمت جنگ، بر عهـده خویشان و پسـرعموهایش باشـد. این بود که به انصار فرمان داد تا به جایگاه خود برگردنـد و برایشان طلب خیر فرمود.» (۱) در یک جمع بنـدی نهایی از اسـناد دهگانه و شانزده گانه ای که ذکر شـد، می توانیم درک تاریخی خود را تنظیم کنیم و نتایج فشرده ذیل را استخراج نماییم:

۱- مسـلمانان پس از آواره شـدن از مکّه و سـکونت در مـدینه، برای احقاق حقوق از دست رفته و به منظور جلوگیری از فشار بیشترِ بت پرسـتان می خواسـتند قریش را در قبال داشـتن امنیّت راه بازرگانی، وادار کنند تا به ایشان (مسلمانان) آزادی انتخاب مـذهبی بدهنـد و انجام مراسم دینی را در مکّه تضـمین کننـد و اموالشان را که مکّیان به غارت برده انـد، بازپس گیرنـد. لااقل کفّار دست از تهدید و تهاجم مداوم به یثرب بردارند.

۲- بت پرستان قریش به بهانه دفاع از کاروان ابوسفیان، لشکری انبوه تدارک دیدند و با ساز و برگ وسیع نظامی، قصد کشتار مسـلمانان و یـا وادارکردن آنهـا را به بـازگشت و اعـاده بت پرستی در ذهن پروراندنـد و علیرغم تلاش بعضـی از سـران قبایل، حاضر به بازگشت نشدند و راه خود را متعصّبانه به سوی یثرب و هر جای مناسب دیگری که مسلمانان را بیابند، ادامه دادند.

۳- مسلمانان پس از آن که از تصمیم لجوجانه و عزم جاهلی قریشیان مطّلع شدند،

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۵۱. متن عربی: ج ۱، ص ۶۸

تصمیم گرفتند در بدر منزل گزینند؛ تا از هر نوع برخوردی ممانعت کنند. وقتی احساس کردند اگر به مدینه باز گردند، قریش آنها را تعقیب خواهد کرد و شهر را مورد تهدید قرار می دهد، مصمّم شدند در بدر بمانند و موضع دفاعی به خود گیرند و تن به آیین جاهلیِ پرستش بت ها ندهند. با اینهمه تلاش ها کردند که صلح را تحقّق بخشند؛ ولی قریش زیر بار نرفت و مسلمانان در تحقّق این راه معنوی ناکام ماندند.

۴- قریش صفوف حمله را فشرده کرد و به نام بت های مکّه آغازگر حمله شد.

محمّد صلی الله علیه و آله پس از آن که دانست که مخاصمه به صلح منتهی نمی شود، با مسلمانان مشورت نمود. آنها ایمان خود را به پایداری و استقامت در برابر ظلم مکّی ها اعلام داشتند. آنگاه بنا به اصل دفاع و حفظ ذات در شرایط کاملًا نامساوی به دفاع پرداختند.

۵- قریش در این حمله و هجوم، نیازمند تحریص و تحریک افراد به پایداری در برابر حفظ آیین بت پرستی و اشرافیّت مکّه بودند و مسلمانان در دفاع از جان خود، خداوند یکتا را در نظر داشتند که ایمان به او را اساس حیات معنوی خود می دانستند. (۱)

۳/ ب: هجوم بت پرستان و دفاع اجتناب ناپذیر مسلمانان

متأسّفانه مدارک و مستنداتی که نحوه حمله قریش، یا دفاع مسلمانان را بیان کرده اند، چنان با توصیفات و تفاخرات گره خورده است، که تشخیص قسمت های صحیح و پیداکردن فرازهای اساسی و خدشه ناپذیر آن سخت و پیچیده به نظر می رسد؛ خاصه آن که قسمتی از آن اسناد، در ترکیب یا تلفیق با احادیث و آیات، حالتی کاملًا ماوراءالطّبیعی به خود گرفته است که علم تاریخ را بدان راهی نیست.

با این همه در حدّ توانمان، به شکافتن راه های صعب تحقیق همّت گماشته، محدوده مدینه شناسی را در ارائه مدارک و مسائل جنبی آن مدّنظر داریم:

موسی بن عقبه معتقد است:

«اوّل کسی که حمله را آغاز کرد، اسود بن عبدالأسد مخزومی بود؛ در حالی که

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ۱۲۱

به الهه خود سوگند می خورد که باید از حوض آب محمّد و یاران او آب بیاشامد و آن را ویران سازد.» (۱) ابن اسحاق می گوید: اسود هنگام حمله سوگند خورد:

«أعاهد اللّه لأشربنّ من حَوْضهم أو لأهْدِمنّه، أو لأموتنّ دونه». (۲) بر اساس ترجمه رفیع الدّین اسحق همدانی بر نسخه ای که در دست داشته:

«اسود سوگند به لات و عزّا خورد که امروز از سه کار، یکی کنم:

یا بروم و آب از حوض محمّد باز خورم. و اگر نه، محمّد را پاره پاره کنم و اگر نه جنگ می کنم تا خون خود در حوض ریزم؛ چنانکه هیچ کس از آن آب نخورد.»

به رغم این رجزخوانی ها، اسود، توسّط حمزه بن عبدالمطلب از پای درآمد.

واقدی معلوم می سازد که پس از کشته شدن مهاجم اوّل، عتبه، شیبه و پسرش ولید وارد صحنه شدند و هماورد طلب کردند و خواستند که محمّد خویشان خود را به نبرد فرستد.

حمزه و علی بن ابی طالب و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب برخاستند. (۳) این نبردها محدود، و به شیوه قبایل عرب، تن به تن بود. از طرف قریش آغاز گردید و دیری نپایید که به شکست قریشیان منتهی شد و از این رو بت پرستان هجوم سرسختانه خود را آغاز کردند. بیهقی می نویسد:

«مسلمانان چون دیدند که آتش نبرد برافروخته شد، به پیشگاه الهی، زاری کردند و موفقیّت مسألت نمودند. پیامبر هم در حالی که دست های خود را به سوی آسمان برافراشته بود، از خدا یاری می خواست و استدعا می نمود.» (۴) برای حقیر کاتب، مهم بود که بداند پیامبر در چنین لحظاتی چه نیایشی می کرده است؛ زیرا آنچه انسان در لحظات حسّاس مرگ و زندگی بر زبان می راند، قاعدتاً چکیده

۱- «مغازی»، بیهقی، دلائل النّبوّه، ج ۲، ص ۲۸۰

۲- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۷۶، تصحیح: مصطفی السّقا.

۳- «مغازی»، ج ۱، ص ۶۸

۴- «دلائل النّبوه»، ج ۲، ص ۲۸۱

همه چیزهایی است که در آن لحظات می تواند در قالب کلمات، حبس کند. بیهقی کلمات مزبور را اینگونه نقل می کند:

«پروردگارا! اگر این بت پرستان بر من توفیق یابند، کفر آشکار خواهد شد و آیین تو پابرجا نخواهد ماند.» (۱) به نقل واقدی، کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله این بود:

«اگر این گروه بر من پیروز شوند شرک و کفر پیروز می شوند و دینی برای تو پایدار نمی ماند.» (۲) و طبق نقل ابن اسحاق، این کلمات عبارت بود از:

«اللّهمّ إن تَهْلك هذه العِصابهُ الیومَ لا تُعبد».

این درخواست، عمیقاً نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله نتیجه پیروزی قریش را «بازگرداندن تمام جزیرهالعرب به بت پرستی» می دیده است و همین امر او را نگران کرده بود. از سوی دیگر هیچ اثری از شعارهای انتقام گیرانه که بر تحریک عصبیّت و تشدید غضب و شدّت نفرت مبتنی باشد، بر زبان مسلمانان جاری نمی شد. آنچه که در اسناد تاریخی به آن اشاراتی شده، مبتنی بر گفته زید بن علی است که:

«مسلمانان در هنگام واقعه، تنها به گفتن «یا منصور امت» بسنده می کردند.»

و آنچه را که عروه بن زبیر به نقل از عایشه آورده که مهاجران، شعار «یا بنی عبدالرّحمن» و «یا بنی عبداللَّه» می دادند، دقیقاً همان مسیر و روالی است که بر تعلیمات معنوی محمّد صلی الله علیه و آله مبتنی بوده است و نه بر خوی غریزی.

با وجود چنین زمینه ای است که می توانیم درک کنیم چرا محمّد صلی الله علیه و آله به یاران خود سفارش کرده بود که اگر به افرادی از قریش که استعداد اصلاح و هدایت دارند،

۱- «دلائل النّبوه»، ج ۲، ص ۲۸۱

۲- «مغازی»، ج ۱، ص ۵۰

برخوردنـد، مبـادا آنـان را بکشـند؛ زیرا هـدف از این ایسـتادگی، اصـلاح و اعتلای ایمان است و نه انتقام گیری و منازعه کینه توزانه. (۱)

۴/ پ: پایان واقعه و پیامدهای آن

اشاره

هجوم قریش، با قامتی از نفرت و عصبیّت در برابر مؤمنان صادق، نافرجام ماند و حمله ها در قلوب مسلمانان مؤثّر نیفتاد؛ تا آن که کفّار خود در آتشـی که افروخته بودنـد، گرفتار آمدند. توانشان از کف رفت؛ پا به فرار نهادند و یا به اسارت تن دادند؛ به لجاجت کسی را کشتند و یا خود کشته شدند.

تلخی پایـان چنین واقعه ای از آن بود که مکّی هـا و اشـرافشان بـا نهایت آمادگی ممکن و شور جاهلانه، برای دَرهم شکسـتن نظـام یکتـاپرستی مصـمّم بودنـد؛ ولی مؤمنـان از این که در بن بست تجربه ایمـان و زنـدگی، گرفتار خصمِ سـتمگر شـده انـد، امیدشان به صدق ایمانشان و قلبشان به هدایت پیامبرشان، نمودی دیگر یافته بود.

نمی توانیم اصـطلاح شکست یا پیروزی را در شرح پایان چنین واقعه ای به کار گیریم. مکّی ها به زعم خود شکست خوردند؛ ولی تاریـخ می گویـد که محمّد صـلی الله علیه و آله و یاران او به شـکرانه الطاف الهی از این که صدای توحید خاموش نشد، فریاد توحید سر می دادند و سجده ذکر می نمودند.

بـدر اگر چه برای مورّخان، قوّالان قشـری، قُصّاص و مبلّغان به غلط جنگ نامیـده شده- تا از خوی جنگ جویی حکومت های مسـلمان حمایت فرهنگی کنند- ولی در حقیقتِ اسـلام، «بدر»، تلاشی برای خلاصی از بند اشرافیّت و جاهلیّتِ آن روزگاران، و در نهـایت تزکیه نفسِ خود از هوا و هوس زنـدگی و یـافتن معنویّت و تحمّـل و صبری بود که می توانست آنهـا را در بیابان سوزان، استوار نگه دارد و به خدا نزدیک کند.

این «رهایی» در سیاق کلمات عارفان و عابدان قابل تعریف است. امّا در سیاق

۱- بیهقی، «دلائـل النبـوّه»، ج ۲، ص ۲۸۲؛ واقـدی، «مغـازی»، ج ۱، ص ۶۰، مجموعه اسـناد مربوط به ابوالبخـتری، عبّـاس بن عبدالمطلب و ...

جملات توصیفی نبردها که بعدها بر مبنای قدرت طلبی و خونخواهی سیاست پیشه ها و سرداران، شکل گرفته است، از آن، به اغراق و تفاخر یاد شده است و رهایی یادشده، یافت و مشخّص نمی شود.

بایـد عینکِ خوانـدن تاریـخ را عوض کنیم. تا در همان تاریـخ حضور نیابیم، نمی توانیم با روح و ذهنیّت حاکم بر واقعه بـدر، ارتباط برقرار کنیم و یا در ذکر وقایع به تجسّم صحنه هایی چنـد از حرکت اسب یا چرخش شمشیرها بسنده کنیم. بایـد زبان تاریـخ را پیـدا کنیم تا در پهنای روح آن حضور یافته، قادر شویم خطوط و حرکت های تاریخی را بفهمیم. چنین مسیری اگر چه با علم تاریخ مغایر است؛ ولی با تاریخِ حیات معنوی جوامع، مباینتی ندارد.

مدینه شناسی در مرز مشترکاتِ علم تاریخ و زبان معنوی تاریخ، گام بر می دارد.

گاهی علمی و لحظاتی معنوی می شود. زمانی، تاریخ و دقایقی چند زبان تاریخ را جستجو می کند.

۱- ۴/ پ: کشته شدگان بدر

محمّد بن عمر واقدی در «مغازی»، اسامی مشـرکانی را که در بدر از پای درآمدند، بر اساس قبایل طبقه بندی کرده و به رشـته تحریر در آورده است. تعـداد آنها را چهل و نه مرد دانسـته است و از مسـلمانان به نقل از عبـداللَّه بن جعفر به روایت از زهری نام چهارده مرد را ذکر می کنـد. شـش نفر از مهاجران و هشت نفر از انصار مـدنی. (۱) ابن قتیبه دینوری در «المعـارف» (۲) و موسی بن عقبه در «مغازی» خود چهارده نفر را تأیید کرده است؛ ولی بیهقی در «دلائل النّبوه» (۳) گفته ابوعبداللَّه حافظ به نقل از یونس بن اسحاق را یادآور شده است که تنها یازده نفر از مسلمانان (چهار نفر از مکّیان و هفت نفر

۱- مغازی، ج ۱، ص ۱۵۲، متن عربی و صص ۱۱۳- ۱۰۹، ج ۱، ترجمه فارسی. نیز نک: همان مدرک، ص ۱۴۵، متن عربی.

۲- ص ۶۸، احیاء التّراث العربی، چاپ ۲، ۱۹۷۰ م

۳- ج ۲، ص ۲۹۲، ترجمه پارسی.

از انصار) در واقعه بدر کشته شدند. این سند با مدرکی که حاکم نیشابوری از یونس بن اسحاق یاد کرده است، مطابقت کامل دارد. (۱) لذا می توان پذیرفت که در واقعه بدر تنها یازده تا چهارده نفر از مسلمانان به قتل رسیدند.

در مورد کشتگان قریش، اختلاف بیشتری در منابع تحقیقی ملاحظه می شود. بر اساس روایت «براء بن عازب» که مورد تصریح بخاری قرار گرفته است، تنها هفتاد نفر از مشرکین در حملات خود به مسلمانان از پای درآمدند (۲)؛ ولی ابوعبداللّه حافظ به اسناد خود از یونس بن اسحاق تنها چهل و چند نفر از مشرکان را برشمرده که در واقعه بدر به قتل رسیدند.

موسی به عقبه، رقم چهل و نه کُشته و حاکم به نقل از محمّد بن اسحاق، چهل و چند کُشته را نظر داده اند. (۳) ولی بیهقی با توجّه به گفته ابن شهاب و یونس بن یزید به نقل از عروه بن زبیر تعداد مقتولین را حدود هفتاد تن صحیح دانسته است و تأکید می کند:

«ظاهراً این صحیح ترین روایتی است که در مورد شمار کشتگان و اسیران به دست آمده است». (۴) وجه این اصح بودن آن است که روایت براء بن عازب در صحیح، مؤیّد آن است. با این همه نمی دانیم چرا واقدی در کتاب خود تنها نام ۴۹ مرد از مشرکان را که در بدر کشته شده اند، برده است؟ (۵) در حالی که ابن اسحاق به پنجاه اسم دسترسی داشته است؟ (۶) نگارنده در شگفت است که چرا ابن هشام در تکمیل نام کشته های قریش، در ذیل

۱- ابن کثیر، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۴۶۴، دارالمعرفه، ۱۹۷۶ م.

۲- بخاری، «صحیح»، حدیث ۳۹۸۶، کتاب ۶۳، «المغازی» و فتح الباری، ج ۷، ص ۳۰۷

۳- ابن کثیر، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۴۶۴

۴- «دلائل»، ج ۲، ص ۲۹۲

۵- واقدی، مغازی، ص ۱۳

۶- ابن اسحاق، السّیره النّبویّه.

روایات ابن اسحاق، اسامی باقی مقتولین را تا هفتاد کشته برشمرده است؟ (۱) او تأکید دارد که طبق گفته ابن عبّاس و سعید بن المُسیّب در ذیل آیه أَ وَ لَمّا أَصابَتْکُمْ مُصِیبَهٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَیْها، آمار کشتگانِ قریش در جنگ بدر با آمار کشته های مسلمانان در واقعه احد مطابقت دارد. از این رو، نظر تاریخی خود را در خصوص جنگ بدر، همان هفتاد کشته از قریش داده است. ابن سعد نیز تصریح می کند:

«و قتل من المشرکین یومئذ سبعون رجلًا». (۲) این تفاوت از ۴۹ کُشته تا ۷۰ مقتول، به خوبی نشان می دهد که نمی توان به اطمینان، یکی از این دو نظر را برگزید و یا میانگین آراء را به نحوی به دست آورد که به حقیقت نزدیک باشد؛ خاصه آن که اهمّ مراجع که به ۴۰ تا ۴۹ کُشته اشاره کرده اند، نام مقتولین را ذکر کرده اند؛ ولی مراجع مهمّی که به هفتاد کُشته نظر داده اند، به استثنای ابن هشام، اسامی مقتولین را ذکر نکرده اند. نگارنده نمی تواند بپذیرد که ابن اسحاق، به سهو یا اشتباه، نتوانسته نام سی نفر دیگر را به دست آورد و ابن هشام آن را تکمیل کرده است!

همین وضع در مورد واقدی نیز صادق است. او اسامی ۴۹ نفر را ذکر کرده است؛ ولی ابن سعد در طبقات، بی آن که اسامی مابقی را بیاورد، بر اساس یکی از روایات تاریخی به هفتاد نفر نظر دارد. لذا اگر بخواهیم یکی از مستندات را برگزینیم، می توانیم با اطمینان بیشتری از آراء ابن اسحاق و واقدی و موسی بن عقبه که خود موثّق ترین اسناد سیره و مغازی هستند، دفاع کنیم.

این نکته سنجی ها بدان خاطر است که در نهایت دریابیم که از مسلمانان موجود در واقعه بدر و مشرکان قریش، چند درصد به قتل رسیده اند که بدر را به عنوان یکی از «جنگ های اسلامی» اطلاق کرده اند و به عنوان پشتیبان فکری و روحی برای صدها هزار جنگ و ستیزه گسترده در میان ملل مسلمان در طول تاریخ شده است؟

اگر روایت های آورده شده در «دلائل» را ملاک قرار دهیم، هر یک از طرفین

۱- ابن هشام، «السیره النّبویه»، ج ۲، صص ۳۷۲ و ۳۷۳، قاهره، ۱۹۳۶ م.

۲- ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۸

حدوداً به یکسان ۴٪ مقتول داشته اند؛ یعنی از ۱۰۰۰ نفر جنگ جوی قریش، ۴۰ تن و از ۳۵۰ نفر مسلمانان تنها ۱۴ نفر به قتل رسیده اند.

آنچه مسلّم است، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دفن مردگانِ مسلمان و مشرک را صادر کرده است. واقدی بی آن که اسناد سند تاریخی خود را یاد کند، می گوید:

«گفته اند پیامبر در روز بدر دستور فرمود که چاه های بدر را کور کردند. سپس فرمان داد کشتگان را در آنجا ریختند.» (۱) «و أمر رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یوم بدر بالقُلُب أن تُغَوَّر، ثمّ أمر بالقتلی، فطرحوا فیها کلّهم ...». (۲) دقیقاً مُؤیّد آن است که کشتگان در چاه ریخته شده اند و آنها را با سنگ و خاک پوشانده اند و در روایت دیگر که واقدی آن را بیان کرده:

«ثم وقف رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- علی أهل القلیب فناداهم رجلًا رجلًا ...» (۳) با توجّه به این که «القلیب» به معنی چاه است، لذا حدیث از دفن کُشتگان در چاه های بدر حکایتی آشکار دارد.

آنگاه پیامبر بر سر چاه رفته و سران قریش را چنین مورد خطاب قرار داد:

«یا عتبه بن ربیعه و یا شیبه بن ربیعه و یا أُمیّه بن خلف و یا أبا جهل بن هشام، هل وجدتم ما وعدکم ربُّکم حقّاً؟ فإنّی قد وجدتُ ما وعدنی ربّی حقاً؟ بئس القوم کنتم لنبیّکم، کذّبتمونی و صدّقنی الناس، و أخرجتمونی و آوانی الناس و قاتلتمونی و نصرنی الناس ...».

«... آیا آنچه را که خدایتان وعده داده بود، حق و درست یافتید؟ من که آنچه را که خدایم وعده داده بود، حق و درست یافتم.

۱- واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۸۳، ترجمه پارسی.

۲- همان، متن اصلی، ج ۱، ص ۱۱

۳- همان، ج ۱، ص ۱۱۲

چه بـد خویشاونـدی برای پیامبر خود بودیـد! شـما مرا تکـذیب کردیـد؛ در حالی که مردم مرا تصـدیق کردند. شـما مرا بیرون راندید؛ در حالی که مردم پناهم دادند و شما با من جنگ کردید در حالی که مردم یاریم دادند ...»

این حدیث را ابن اسـحاق به نقل از یزید بن رومان و او از عروه به روایت از عایشه آورده است. (۱) در این سند، خطاب پیامبر به عنوان «یـا أهـل القلیب» و با توجّه به عبارت «لمّا أمر رسول اللّه– صـلّی اللّه علیه [وآله] وسـلّم– بالقتلی أن یطرحوا فی القلیب طرحوا فیه ...». نبـایست در خصوص کیفیّت دفن مردگـان بـدر، تردیـدی دیگر به خود راه دهیم؛ خـاصه آن که ابن کثیر، ذیل «ذکر طرح رؤس الفکر فی بئر یوم بدر» نه تنها صـریحاً به مستندات ابن اسحاق استناد کرده، بل قول بخاری را از طریق قتاده از انس از ابوطلحه، و امام احمد آن را از انس و امام مسلم آن را از طریق حماد بن سلمه نیز آورده است. (۲)

۲–/ ۴/ پ: اسیران بدر

«کینه توزی و احسـاس انتقـام» اوصـافی است که گـاه در اثر احسـاس خطر جدّی و زمانی در حالت تفوّق و پیروزی بر خصم، ظاهر می شود. البتّه مسلمانان در وقت احساس خطرِ نابودی، در سایه هدایت و تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله، با روند وقایع، کینـه تـوزانه برخـورد نکردنـد؛ ولی بعضـی از آنهـا پس از استیلاـ بر سـران قریش در جنـگ بـدر، چـون مردمی سـتمدیده و زجرکشیده بودند، روی به خوی سنن عرب آورده، مطابق خُلقیّات حاکم بر نظام قبیله، خواستار کشتار اسرای دشمن شدند.

«در اختیارداشتن اسرا» پدیده جدیدی بود؛ زیرا تا آن هنگام مسلمانان، اسیری در دست نداشتند که بدانند با آن، چه باید کرد؟ لـذا برخورد محمّد صـلی الله علیه و آله با چنین مسأله ای، مسـبوق به سابقه نبوده است. از این رو محمّد صـلی الله علیه و آله به مشورت پرداخت که با اسرا چه باید کرد؟

۱– «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۹۲

۲– همچنین نک: ابن کثیر، «السیره النّبویه»، ج ۲، صص ۴۵۱– ۴۴۹

سعیدالدین محمّد کازرونی می نویسد:

«پیامبر مشورت فرمود که در امر اسرا، مصلحت چیست؟»

عُمر بن خطّاب نظر به قتل همه اسرا داد و گفت:

«رأی من آن است که فلان کس را که خویش من است، به من دهی تا گردنش را بزنم و عقیل را به علی دهی تا گردنش را بزند؛ تا حق تعالی بداند که در دل ما محبّت مشرکان نیست. اینها (سران قریش) هستند که صنادید و ائمّه و پیشوایان ایشان (دیگر کفّار) هستند.» (۱) واقدی گفته های عُمر را با نکات توجیهی بیشتری نقل می کند:

«ای رسول خدا! اینها دشمنان خدایند. تو را تکذیب کردند و با تو به جنگ برخاستند. بیرونت کردند. گردن های ایشان را بزن که ایشان سران کفرند و پیشوایان گمراهی؛ تا خداوند بدین وسیله اسلام را آرامشی بخشد وشرک را خوار و زبون فرماید.» (۲) این گفته ها دقیقاً با مستنداتی که درکلام احمدبن حنبل آمده است، مطابقت دارد.

طبق سند دوم، عمر تصریح کرد: «یا رسول اللّه! إضرب أعناقهم». (۳) تعبیر زیر نیز مورد استناد علی بن برهان الدّین حلبی قرار گرفته است:

«یا رسول اللّه! قد کذبوک و اخرجوک و قاتلوک ...». (۴) و خلاف و تردیدی در صدور این کلمات نیست.

در میان شخصیّت های مهمّ دیگری که با عُمر هم عقیده بودند، نام «سعد بن معاذ»

۱- «نهایهالمسؤول فی روایهالرّسول»، ج ۱، ص ۴۰۱

۲- «مغازی»، ج ۱، ص ۸، فارسی. متن اصلی: ج ۱، ص ۱۰۹- ۱۰۷

۳- ای فرستاده خدا، گردن آنها را بزن!

۴- «ای پیامبر خدا! آنان تو را تکذیب کردند و اخراج نمودند و با تو به نبرد برخاستند؛ «السّیره الحلبیّه»، ج ۲، ص ۴۶۶

صحابی مدنی تبار به چشم می خورد که او نیز گفته بود:

«یا رسول اللَّه! کانت أوّل وقعه أوقعها اللَّه تعالی بأهل الشرک، فکان الاثخان فی القتل أحبّ إلیّ من استبقاء الرجال ...». (۱) پیامبر پاسخ سریعی نداد. به عریش رفت و دو گروه هواداران خشونت و معتقدان به گذشت و عفو، در انتظار پاسخ محمّد صلی الله علیه و آله ماندند.

واقدی می نویسد:

«پیامبر وقتی برای اعلام نظر نهایی در جمع یاران حضور یافت، فرمود:

«إنّ اللَّه عزّ و جل لیشدّد القلب فیه حتّی یکون أشدّ من الحجاره، و إنّه لیُلیّن القلب فیه حتّی یکون ألین من الزّبد»:

«خداوند گاهی قلب را چنان سخت می فرماید که از سنگ هم سخت تر باشد و همو قلب را چنان ملایم و نرم می کند که از کَره ای هم نرمتر باشد.» (۲) در نتیجه با آن که خودِ آن حضرت، بیش از هر کس دیگر از سران قریش زجر و زحمت و مصیبت دیده بود، فرمان عفو را صادر کرد و اصل را بر گذشت و نه انتقام نهاد.

احمد بن حنبل در «مسند»، مُستندی را به یاد می آورد که محمّد صلی الله علیه و آله پس از شنیدن نظر عُمر بن خطّاب: «فأعرض عنه النّبیّ صلی الله علیه و آله». را ثبت کرده است. «حاکم»، حدیث را از طریق «ابوزکریّا یحیی» آورده و اضافه می کند که عبداللَّه بن رواحه نیز خواستار آتش زدن سران اسیرشده بت پرستان در بیابان شده بود! (۳) محمّد بن جریر طبری پس از شرح گذشت پیامبر از آن همه خاطره و دیرینه نفرت

۱- «ای پیامبر خدا، این نخستین نبردی بود که خدای تعالی مشرکان را بدان گرفتار کرد و درگیر شدن در نبرد مرا خوش تر بود از برجا گذاردن مردان». نک: «السّیره الحلبیّه»، ج ۲، ص ۴۴۹

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۸۲

۳- «المستدرک علی الصّحیحین»، ج ۳، ص ۲۱

و آزار قریش، دو سند بسیار بااهمّیّت ذکر می کند. نخست آن که نبیه بن وهب گوید:

«وقتی اسیران را بیاوردنـد، پیغمبر آنها را میان یاران خویش بپراکنـد و گفت با اسـیران نکویی کنیـد!» (۱) دوم آن که از قـول ابوعزیز گوید:

«وقتی از بـدر مرا به سوی مـدینه می آوردنـد، همراه گروهی از انصار بودم. چون به غذا می نشسـتند، نان را به من می دادند و خودشان خرما می خوردند و این به سـبب سفارشی بود که پیامبر در باره اسیران کرده بودند. و هر کس پاره نانی به دست می آورد، بـه مـن می داد و من شـرمگین می شـدم و به آنهـا پس می دادم و بـاز به من می دادنـد و دست به آن نمی زدنـد.» (۲) بیهقی نظرگاه موسی بن عقبه را می آورد که آیه ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرى حَتَّى يُثْخِنَ فِي ٱلْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَ اللَّهُ يُرِيدُ ٱلْآخِرَةَ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۳) را عتابی دانسته که مخاطب آن گروهی از صحابه بودند که اصرار به کشتن اسرا داشتند.

ترجمه آیه از این قرار است:

«نسـزد مر پیغمبر را که او را اسـیرانی باشـد تا این که خونریزی بسـیار کند در زمین. متاع دنیا را می خواهید و خدای آخرت را می خواهد و خدا غالب و درست کردار است.»

مفسّـِران دیگر گفته انـد که مخاطب آیه، خواسـتاران فدیه برای آزادی اسـیران بوده اند: «تریدون عَرَض الدنیا: و حطامها بأخذ الفداء». (۴)

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۹۷۸، ترجمه پارسی.

۲- متن اصلی «تاریخ الأمم و الملوک»، جزء ۲، چاپ اول، مصر، مطبعه الحسینیّه، ص ۲۸۷ به نقل از ابن حمید.

۳- انفال: ۶۷

۴- فیض، «تفسـیر الصّافی»، چاپ سنگی، ص ۲۲۴، ذیل آیه در سوره انفال و ابوالفتوح، «تفسـیر ابوالفتوح رازی»، ج ۵، ص ۱۲ به اهتمـام الهی قمشه ای، چاپ ۲، علمی، ۱۳۲۰ ش؛ ابن جزّی، «التّسـهیل لعلوم التّنزیل»، ج ۱، ص ۶۸، قاهره، مصطفی محمّد، ۱۳۵۵ ه. ق.

بـدین روال مـا در شـناخت آیه با دو مفهوم و معنی متفاوت روبرو نیستیم؛ بل با دو مخاطب، یکی کسانی که اصـرار به کشـتن داشـتند و دوم کسانی که بر فـدیه و کیف و کمّ آن نظر می دادند مواجهیم که هر دو گروه، مورد خطابِ تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا وَ اللَّهُ یُرِیدُ الْآخِرَهَ قرار گرفته اند و تمنّیات این دنیا را جسـتجو می کردند. به هر حال، همگان اتّفاق نظر دارند که مخاطب آن، شخص پیامبر نیست.

۳- ۴/ پ: آزادی اسیران

تأمّل دیگری که ذهن را متوجّه خود می کنـد، واکنشـی است که بعضـی از مغـازی نویسان و سـیره نگاران در قبال گفته های قاطع عُمر بن خطّاب و عبداللَّه بن رواحه و سعد بن معاذ از خود نشان داده اند.

مدارك تاریخی در این گفته ها تردیدی به جای نمی گذارد. نیز عدم پذیرش پیامبر از پیشنهاد آنها (در خصوص کشتار اسرا) و روی گرداندن آن حضرت از نظریّاتشان محلّ شك و تردید نیست؛ ولی چگونه است که در این میانه، واقدی می گوید:

«... و قال رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم-: لو نزل عذاب یوم بدر لما نجا منه الّا عمر کان یقول: اقتل و لا تأخذ الفداء و کان سـعد بن معاذ یقول: اقتل و لا تأخذ الفداء ...». (۱) این بیان دقیقاً توجیه کننده نظریّه آن سه صـحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ در عین حـال مخـالف نظریّه ابوبکر، علی بن ابی طـالب، ... و در نهـایت خود پیامبر اسـلام است که به عفو و گذشت از اسیران و حفظ جانشان نظر داد؛ بل چنانچه گفتیم نسبت به رفتار نیکو با آنها، سفارش جدّی داد.

نگارنده در این کاوش نمی تواند نتیجه پژوهش های انجام یافته را به صراحت بیان

۱- «اگر عـذاب روز بـدر نازل شود، جز عمر کسـی از آن رهایی نمی یابـد ! عمر می گفت: ای پیامبر خدا! اسـیران را بکش و فدیه قبول نکن. سعد بن معاذ نیز می گفت: بکش و فدیه قبول نکن ..؛ «مغازی»، ج ۱، ص ۱۱۰، متن اصلی عربی.

نکنـد. گمان می کنم بر چنین اسـنادی سایه ای از تطهیرهای تاریخی افتاده است! اولًا واقـدی بدون ذکر سلسـله سـند، آن را از عبـداللَّه بن مسـعود روایت کرده است؛ ولی موسـی بن عقبه در تحریری که از غزوه بدر به عمل آورده و از طریق کتاب بیهقی در دست ماست، به آن اشارتی ندارد.

بیهقی حدیث را از عبداللَّه بن عبّاس می آورد که او از عُمر بن خطّاب روایت کرده است. نکته این است که عُمر صریحاً گفته است:

«پیامبر نسبت به عقیده ابوبکر، اظهار اشتیاق فرمود و به آنچه من گفتم، توجّهی نفرمود.»

و هیـچ اشارتی نـدارد که اگر عـذابی نازل شود، همه از بین می رونـد جز عُمر. از این مهمتر در همین سـند عبـداللَّه بن عباس، عُمر بن خطّاب می افزاید:

«چون دیدم پیامبر گریه می کند، سؤال کردم که علت چیست؟» پیامبر فرمود:

«در مـورد فـدیه ای کـه از اسـیران می گیرم، گریـه می کنم. زیرا عـذاب الهی برای اصـحاب در این مسأله، نزدیـک تر از این درخت است.»

این گفته به خوبی مؤیّد آن است که پیامبر نه تنها بنا به مدارک قبلی، به کشـتار قریشیان رضا نداشت و از اظهار نظر عُمر روی گرداند که حتّی راضـی نبود که طبق سُـنن عرب از اسـیران، فدیه سـتانده شود. نیز راضـی نبود که صحابه برای آزادی قریشیان مـال سـتانند و بر سـر آن گفتگو کننـد؛ زیرا پیـامبر صـلی الله علیه و آله به نجـات آدمیـان و رحمت الهی می اندیشـید و برخی پیروانش ایشـان را بر سـر دوراهیِ کشـتن اسـیران یـا سـتاندن مـال از آنـان، مخیّر کرده بودنـد کـه یکی از این دو راه، نشـانگر عصبیّت و انتقـام، و دیگری نمایـانگر اشتیـاق به دنیـا بود. پیامبر صـلی الله علیه و آله در نهایت ترجیـح داد که در حاشیه سـنن عرب، به هر نحو که ممکن باشد، آزادی را برای اسیران محقّق سازد.

واقدی از یحیی بن ابی کُثیِّر نقل می کند:

«پیامبر می فرمود: هیچ کس به اسیری که برادر مسلمانش گرفته است،

دست درازی نکند و او را نکشد.»

«لا یتعاطی أحدکم أسیر أخیه فیقتله». (۱) و از سعید بن مسیّب آورده است:

پیامبر، «ابوعَزَّه عمرو بن عبداللّه بن عمیر جُمَحی» را، که شاعر بود، امان داد و آزادش فرمود. او گفت:

«من پنج دختر دارم که چیزی ندارند. ای محمّد! به خاطر ایشان به من لطف کن و مرحمت فرمای!»

حضرت چنان فرمود.

از سویی دیگر کسانی که برای کسب آزادی خود مالی نداشتند، مورد آزار مسلمانان قرار نگرفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها به شیوه ای انسانی که تا آن ایّام در میان جوامع معمول نبود، رفتار کرد.

علی بن برهان الدّین حلبی می نویسد:

«و لم یکن معه فداء أی و هو یحسن الکتابه دفع إلیه عشره غلمان من غلمان المدینه یعلّمهم الکتابه فإذا تعلّموا کان ذلک فداءه». (۲) ابن سعد به لفظ دیگر چنین ثبت کرده است:

«قال: أسر رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- یوم بدر سبعین أسیراً و کان یفادی لهم علی قدر أموالهم و کان أهل مکّه یکتبون و أهل المدینه لا یکتبون، فمن لم یکن له فداء دُفع إلیه عشره غلمان من غلمان المدینه

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۷۸، ترجمه فارسی.

۲- «او چیزی نداشت که فدیه بدهد، اما نوشتن را خوب می دانست. پیامبر خدا ده نفر از نوجوانان مدینه را به او سپرد تا به آنان نوشتن بیاموزد و اگر آنان آموختند، وی آزاد شود». «السّیره الحلبیّه»، ج ۲، ص ۴۵۱

فعلّمهم فإذاً حذقوا فهو فداؤه». (۱) در سند تاریخی دیگر از طریق محمّد بن الصباح به نقل از شریک به روایت از عامر، جمله «فکان زید بن ثابت ممّن عُلّم» (۲) اضافه شده است.

عدالت دیگری که پیامبر برای آزادی مهاجمان بت پرست اعمال نمود، اعلام اصلِ «و کان یفادی لهم علی قدر أموالهم» بود. «سعید بن محمّد کازرونی» در کتابش آورده است: «و رسول ندا می داد که فدا به قدر مال ستانید.» (۳) بنابر این، جریمه ای که کفّار در قبالِ جنگیدن با مسلمانان و آنها را به خاك و خون کشاندن، متحمّل شدند، مالی بود که پرداختش در توان آنان بود و نه بیشتر! این ها همه شرایطی بود که محمّد صلی الله علیه و آله در آن عصر برای رهایی دشمنان خود و عفو تقصیرهایشان درنظر گرفت و هدف این بود که تازه مسلمانان، با آن همه نفوذ آداب و سنن دیرینه، جامعه رو به تکامل مدینه را نپاشند و قریشیان، مجالی برای ترک تعصّب های جاهلی بیابند. (۴) ثانیاً برخی از مهاجمان بدر، قلباً به یکتاپرستی و تعلیمات معنوی محمّد صلی الله علیه و آله تمایل داشتند؛ اما شرایط زندگی و روابط پیچیده اجتماع مکّه مانع از آن بود که آنها در اظهار ایمان مجالی بیابند. در عین حال به اعتبار این ایمان باطنی، مایل به پرداخت فدیه نبودند و در واقع نیز این دو با هم مغایرت داشت. موسی بن عقبه در مغازی می نویسد:

«گروهی از مسلمانان که اسیر شده بودند، به پیامبر اظهار می داشتند که ما

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر، هفتاد اسیر گرفت و برای هریك از آنان، به اندازه اموالی که داشتند، فدیه تعیین می کرد و از آن جا که اهل مکه نوشتن می دانستند و اهل مدینه بی سواد بودند، اگر کسی از میان اسیران، مالی برای فدیه دادن نداشت، ده تن از نوجوانان مدینه را به او می سپردند تا آنان را نوشتن بیاموزد و اگر خوب آموختند، همان فدیه او باشد». «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۲۲، به نقل از جابر و او از عامر.

۲- «زید بن ثابت از جمله کسانی بود که نوشتن آموخت.»

۳- «نهایهالمسؤول فی روایهالرّسول»، ص ۳۹۹، با نثر فارسی «عبدالسّلام ابرقوهی».

۴- در باره واژه «فدی» / عوض نک: راغب، «مفردات»، ذیل آیه ۴ از سوره محمّد صلی الله علیه و آله و آیه ۱۰۷ از سوره صافّات.

مسلمانیم و کافران ما را از روی اجبار آورده اند؟ چرا باید از ما فدیه بگیرید؟»

در این مورد این آیه، پاسخ می دهد:

یـا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْرِی إِنْ یَعْلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ. (۱) «ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو که اگر خداوند در دل های شما خیری بداند، به شما بهتر از آنچه از شما گرفته شده است، می دهد و شما را می آمرزد و خدا آمرزنده و مهربان است.»

این سند معلوم می دارد که فدیه گیری دقیقاً اتّخاذ راهی برای آزادی افراد بوده و با درونیّات بعضی از اسیرشدگان مطابقت نداشته است و الّا وعده جبران آن داده نمی شد و در مقام دلداری از آنها این آیت نقش نمی بست که: وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.

مؤیّد این واقعیّت، سندی است که در منابع تاریخی، چشم اندازی وسیع دارد و به خوبی از بن بست هایی حکایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص فدیه گیری، با آن درگیر بوده است.

واقدی در «مغازی» پس از وصف دو عقیده گذشته (عنوان شده از جانب ابوبکر و عُمر) می گوید:

پیامبر پیروان خود را از تجربه های تاریخی پیامبران آگاه ساخت که آنها نیز در حوادث و وقایع، حالات مختلفی را از خود بروز داده اند (۲):

«پیامبر گفت: ابراهیم علیه السلام برای قوم خود از عسل هم ملایم تر بود. قوم برایش آتش افروخت و او را در آتش افکند ولی او می گفت:

فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. (۳)

۱- انفال: ۷۰

۲- مغازی، ج ۱، ص ۸۱ پارسی. متن اصلی: ج ۱، صص ۱۱۰- ۱۰۸

۳- ابراهیم: ۳۶

«هر که متابعت کند مرا، او از من است و هر که مرا نافرمانی کند، تو بخشاینده و مهربانی.»

و نیز عیسی علیه السلام می گفت: إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (۱) «اگر عذابشان کنی، ایشان بندگان تواند و اگر بیامرزیشان، تو عزیز و صواب کاری.»

اما نوح علیه السلام نسبت به قوم خود از سنگ هم سخت تر است؛ در آنجا که می گفت: رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيَّاراً. (۲) «پروردگارا! در زمین کسی از کافران را باقی مگذار!»

و یا مانند موسی علیه السلام که می گفت: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلى قُلُوبِهِمْ فَلا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِيمَ. (۳) «ای پرورگار ما! ناپیدا کن نشان اموال ایشان. سخت کن دل های ایشان تا نیارند ایمان و تا ببینند عذاب دردناک را.»

آنگاه پیامبر فرمود:

«ای مسلمانان! شما مردمی تهی دست و نادار هستید؛ بنابر این، از این اسیرانْ عوضی بستانید و آنها را آزاد کنید.» (۴) سخنان محمّد صلی الله علیه و آله نشانگر آن است که او به خوبی از کمّ و کیف واکنش های اصلاح طلبانه رهبران دینی آگاه بود؛ با این همه به عفو و گذشت روی آورد و فدیه را

۱- مائده: ۱۱۸

۲- نوح: ۲۶

۳- یونس: ۸۸

۴- حاکم نیشابوری، «المستدرک»، ج ۳، ص ۲۱ به نقل از ابوعبیده به روایت از عبداللَّه که آن را صحیح الاسناد خوانده است. نیز نک: بیهقی، «دلائل النّبوه»، ج ۲، ص ۳۰۱ که این روایت را از طریق عبیدهبن عبداللَّه آورده است. همچنین نک: علی بن برهان الدّین حلبی، «السّیره الحلبیّه»، ج ۲، ص ۴۴۷. و رجوع کنید به احمد بن حنبل، «مسند» به نقل از عبیده و او از عبداللَّه. نیز: ابن کثیر، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۴۵۸ به استناد احمد.

به عنوان جبران حقوق مادّیِ از دست رفته مسلمانان در مکّه و دستگیری از مردم تهی دست مدینه از محلّ مال اندوزی قریش، مقرّر داشت.

ثالثاً کلامی از احمد بن حنبل به نقل از علی بن عاصم و او از حمید به روایت از انس دیده شده است که وقتی ابوبکر از پیامبر می خواهد که اسرا را ببخشد، «فذهب عن وجه رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- ما کان فیه من الغم، فعفا عنهم». (۱) این گشودگی به نشانه تمایلات قلبی پیامبر است که راه حل را در «و قبل منهم الفداء» پیدا می کند. به دیگر سخن، آن عفو و این مساعدت و همدردی با محرومان، هر دو به یک سو نظر دارد و آن تلاش برای احیای حقوق انسان و امکان رشد و تعالی در میان جامعه ای بسته، خشک مغز و بستهْ روح است.

۴- ۴/ پ: قتل دو اسیر!

در راستای وقایع مربوط به اسیرانِ جنگ بدر، رخدادی وجود دارد که نشان می دهد مسلمانان در طول راهِ بازگشت از بدر به مدینه، دو اسیر را ظاهراً به دستور پیامبر کشته اند! یکی «عقبه بن ابی معیط» و دیگری «نضر بن الحارث».

تألیفات و نوشته هایی که در باره اسلام با دید انتقادی نگریسته اند، از این موضوع، در نقد شیوه های خشونت دینی، حدّاکثر بهره برداری را کرده اند. نگارنده، نظر به ارتباط موضوعی، اسناد تاریخی را بازنگری نمود و آنچه را که از لابلای متون اصلی و شالوده تفکّرات تاریخی مذکور به دست آورد، به پژوهندگان ارائه می دهد.

آنچه مسلّم است، «عقبه بن ابی معیط» یکی از سران قریش بود که همراهِ قریشیان از مکّه به بدر آمد و در تلاش نافرجامِ بت پرستان برای نابودی مسلمانان و برچیدن دینی که تازه در جزیرهالعرب رایج شده بود، شرکت فعّال و اعتقاد راسخ داشت. آنچه برای ما مهم است، اسارت وی نیست؛ بل شخصیّت وی در طول سال های دعوت پیامبر است.

اتّخاذ این روش اولویّت سنجانه در تحقیق، ما را از کلّی گویی مصون می دارد و به جای

۱- «آثار اندوه از چهره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زایل شد و آنان را مورد عفو قرار داد». نک: ابن کثیر، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۴۵۷

یک جمله سؤالی، به یک موضوع مستقل می رسیم که:

«عقبه بن ابی معیط از آغاز بعثت محمّد صلی الله علیه و آله تا هجرت و از هجرت تا بدر چگونه شخصیّتی بود؟»

تحقیق در موضوع مذکور، اندیشه ای نقّاد و روحیه ای بی طرف می خواهد. از این رو چون اسناد و مدارک تاریخی غالباً ناقص است، کوشش کرده ایم تا حدّ امکان از منابع دیگر بهره گیریم و با ژرف نگری به سنگ های شالوده منابع تاریخی برسیم:

سند ۱: نویری و ابن سعد به نقل از «حکیم بن حزام» و «عبداللّه بن ثعلبه» پس از شرح وفات ابوطالب و سپس همسر پیامبر خدیجه در مکّه، علّتِ رفتن پیامبر را به طایف مورد توجّه قرار داده، می گویند:

چون ابوطالب درگذشت، قریش نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله آزارهایی را شروع کرد که در زمان حیات عموی پیامبر، جرأت انجام آن را نداشت. چون خبر این آزاررسانی به ابولهب رسید، پیش پیامبر آمد و گفت:

«ای محمّد! هر کاری که در زمان زنده بودن ابوطالب انجام می دادی، انجام بده.

سوگند به لات تا من نمرده ام، هیچ کس نمی تواند به تو دست یابد.» (۱) پیامبر از این حمایت برخوردار بود تا این که به تصریح نویری، «عقبه بن ابی معیط» و ابوجهل پیش ابولهب آمدند و به هر حال رأی ابولهب را عوض کردند و موجب شدند تا قریش نسبت به آن حضرت سخت گیری را آغاز کردند؛ تا آنجا که محمّد تاب نیاورد و مکه را ترک کرد و به طائف رفت. اشرافِ «طائف» از دعوت محمّد و از این که مکّی ها او را رانده بودند، ترسیدند و گفتند:

«از شهر ما بیرون برو و جایی برو که دعوت تو را بپذیرند. سفلگان را هم شوراندند و شروع به سنگ زدن پیامبر کردند؛ آنچنان که پاهای او مجروح شد.» (۲)

۱- نویری، «نهایهالارب»، ج ۱، ص ۲۶۶، ترجمه پارسی. نیز: ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۰۸، فارسی، ج ۱، ص ۲۱۰، متن اصلی، چاپ بیروت، دار صادر ۱۹۶۰ م.
۲- ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۱، صص ۲۱۱ و ۲۱۲ به نقل از محمّد بن جبیر بن مطعم.

از ایـن سـند تـاریخی آشـکار می گردد کـه عامـل رواج مجـدّد آزار و اذیّـت قریش بر پیـامبر صـلی الله علیه و آله که منجر به غیرقابل تحمّل شدن زندگی در مکّه برای آن حضرت شده، عقبه بن ابی معیط و ابوجهل بوده است.

سند ۲: تنها کسـی که شدیدترین خشونت ها و اهانت ها را نسـبت به محمّد صلی الله علیه و آله روا می داشت، عقبه بود که به صورت آن حضرت تف انداخت. نویری می نویسد:

«ابی بن خلف و عقبه بن ابی معیط با یکـدیگر دوست و هم صـحبت بودنـد. عقبه پیش رسول خـدا نشسـته بود و سـخنی از آن حضرت شنیده بود. این خبر به أبی رسید. پیش عقبه آمد و گفت:

«خبر رسیده که تو با محمّد همنشینی کرده ای.» آنگاه سوگند خورد که:

«دیگر بـا تو صـحبت نخواهم کرد؛ مگر بروی و بر چهره محمّـد تف انـدازی.» عقبه که دشـمن خـدا بود، این کار را کرد. (۱) متعاقب این عمل، این آیات قرآن نازل شد:

یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَـدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا یا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِیلًا لَقَدْ أَضَـلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا .... (۲) سهیلی می گوید:

«یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ»، عقبه بن أبی معیط است که وقتی دوستش به او گفت: «لا أرضی حتّی ترجع و نبصق فی وجهه ... ففعل عدوّ اللّه ... فأنزل اللّه عزّوجلّ:

یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ ....

۱- «نهایهالارب»، ج ۱، ص ۲۶، فارسی.

۲- «روزی که سـتمکار، انگشت به دنـدان می گزد و می گوید: کاش با پیامبر همراه می بودم- کاش فلان شـخص را دوسـت خود نمی گرفتم- او مرا پس از آن که متذکر شده بودم، گمراه ساخت و شیطان، آدمی را به تباهی کشد». فرقان: ۲۶

ابن عبّاس و سعید بن المسیّب هم صریحاً گفته اند که مراد از «الظالم» که در آیه به آن اشارت رفته است «عقبه بن ابی معیط» است. (۱) فخرالدّین رازی نیز در تفسیر خود ضمن این که منظور از «الظّالم» را به استناد قول ابن عبّاس، «عقبه بن ابی معیط» دانسته، به نظریّه معتزله اشارتی دارد که گفته اند:

«الظالم یتناول الکافر و الفاسق، فدلّ علی أنّ اللّه تعالی لا یعفو عن صاحب الکبیره». (۲) ابن کثیر نیز در تفسیر خود تردید ندارد که آیه مزبور:

«کان سبب نزولها فی عقبه بن أبی معیط». (۳) سند ۳: عقبه یکی از طرّاحان و مجریان توطئه قتل نافرجام محمّد صلی الله علیه و آله بود. ابن سعد در کتاب خود، به استناد عروه به نقل از عایشه و نیز ابن عبّاس و علیّ بن ابی طالب و سراقه بن جعشم، به ترس قریش از رفتن محمّد صلی الله علیه و آله به مدینه اشاره کرده است؛ که در نتیجه آن، سران قریش از جمله «عقبه بن ابی معیط» در دارالنّدوه جمع شدند، تا طرح قتل محمّد صلی الله علیه و آله را بریزند. (۴) پس از تصمیم گیری مشترک، کسانی که مسؤولیّت این کار را بر عهده گرفتند، عقبه ابن ابی معیط، نضر بن حارث، ابوجهل و امیّه بن خلف بودند. همین افراد پس از ناموفّق ماندن نقشه قتل، سوار بر اسب، محمّد صلی الله علیه و آله را تا راه های دور مکّه تعقیب کردند؛ ولی پس از پنهان شدن محمّد صلی الله علیه و آله در غار، آن حضرت توانست از دست آنها خلاصی یابد.

۱- قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج ۱۳، ص ۲۵، چاپ و تصحیح ابواسحاق ابراهیم اطفیش.

۲- «تعبیر ظالم، کافران و فاسقان را شامل می شود و بیانگر آن است که خداوند متعال، کسی را که مرتکب گناه کبیره شود، نمی بخشاید». نک: رازی، «تفسیر کبیر»، ذیل آیه یادشده در متن، ج ۱۲، ص ۷۵، چاپ دارالفکر ۱۹۸۱ م.

۳- ابن کثیر، «تفسیر القرآن العظیم»، الجزء الثّالث، دارالفکر، بیروت، ص ۳۱۵. نیز نک: شیخ طبرسی، «مجمع البیان»، جزء ۱۹ و ۲۰، چاپ بیروت، الزیّن، ۱۹۵۵ م.

۴- ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۲۵ و متن عربی: ج ۱، صص ۲۲۷ و ۲۲۸

این حادثه در زنـدگی محمّـد صـلی الله علیه و آله یکی از حساسترین دقایق حیات به شـمار می رفته است. به عبارت زیر توجّه کنید که شدّت غضب و نفرت تعقیب کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان می دهد:

«و طلب قریش رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم- أشـدّ الطلب، حتی انتهوا إلی بـاب الغـار». (۱) سند ۴: ابـوبکر پس از مراجعت از یمن و در ایّامی که محمّد صلی الله علیه و آله در مکّه به تعلیم آیین جدید مشغول بود، می گوید:

«چون به مکّه بازگشتم، عقبه بن ابی معیط، ابوجهل، شیبه بن ربیعه و ابوالبختری به دیدار من آمدند. آنها گفتند: این محمّد می پندارد که پیامبر است و خداوند او را به سوی مردم فرستاده است. اگر احترام تو نمی بود، اصلًا مهلتی به او نمی دادیم.»

سند ۵: نویری و واقـدی در خصوص مـذاکره سـران قریش بـا ابوطـالب برای وادار کردن پیـامبر به دست برداشـتن از تعلیمات اسـلام می نویسند: (۲) «سـران قریش گفتنـد: تو دست از خـدایان مـا بردار و ما هم تو را با خـدای خودت رها می کنیم. وقتی پایداری محمّد صلی الله علیه و آله را دیدند، خشمگین شدند و برخاستند و به خود و قریشیان گفتند:

وَ اصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ یُرادُ. (۳) گوینـد کسـی که این حرف را زد، «عقبه بن ابی معیط» بود. آنها گفتنـد: دیگر هرگز پیش ابوطالب نمی آییم و هیچ چیز بهتر از آن نیست که محمّد صلی الله علیه و آله را غافلگیر کنیم و بکشیم.»

۱- «قریش با جدّیت تمام در پی یافتن پیامبر خدا برآمدند، تا آن که آنان به در غار رسیدند ...»

۲- نویری، «نهایه الارب»، ج ۱، ص ۱۹۴. و: واقدی به اسـتناد ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۱، ص ۱۳۵، فارسی و ج ۱، ص ۲۰۲، عربی.

۳- «بر پرستش خداوندان خویش، شکیبا باشید که این کار از شما خواسته شده است». «ص»: ۶

«و قالوا: لا نعود إليه أبداً و ما خير من أن يُغتال محمّد».

قرطبی در ذیل آیه مذکور، به گفته ابن اسحاق از «عقبه بن ابی معیط» یاد کرده است. (۱) سند ۶: عقبه بن ابی معیط و نضر بن الحارث از طرف قریش مأموریّت یافتند تا با یهودیان یثرب مذاکره کنند و راهی برای رسوایی محمّد صلی الله علیه و آله بیابند. (۲) سند ۷: بیهقی در «دلائل النّبوه»، ج ۲، ص ۴۳ می نویسد:

«عمرو بن میمون از عبداللَّه بن مسعود روایت می کند:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به حال سجده بود و گروهی از قریش گرد او بودند و مقداری شکمبه و احشاء شتر یا گاوی که کشته بودند، آنجا مانده بود. قریشیان بین خود گفتند:

«چه کسی حاضر است این شکمبه را بردارد و بر پشت پیامبر بگذارد.» عقبه بن ابی معیط این کار را انجام داد. فاطمه علیها السلام آمد و آن کثافات را از پشت پیامبر برداشت و به کسی که این کار را کرده بود، نفرین فرمود.»

این سند یک بار دیگر هم در صفحه ۲۵۵ کتاب «دلائل» ذکر شده و بیهقی آن را از مسلم و بخاری آورده است.

سند ۸: بیهقی در کتاب خود به واقعه بسیار با اهمیّتی اشاره می کند:

عروه بن زبیر گوید:

از عبداللَّه بن عمرو عاص خواستم تا سخت ترین کاری را که مشرکان مکّه نسبت به پیامبر انجام دادند، برایم بگوید. او گفت:

۱- «الجامع لأحکام القرآن»، ج ۱۵، ص ۱۵۱

۲- ابن اسحاق، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۲، چاپ الحلبی ۱۹۳۶ م. و نیز: نویری، «نهایه الارب»، ج ۱، ص ۲۱۱ به نقل از ابن عبّاس. و همچنین: بیهقی، دلائل النبوّه، ج ۲، ص ۳۸، ترجمه فارسی. با این عبارت از ابن عبّاس: «مشرکان قریش، نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد علمای یهود به مدینه فرستادند.» این ماجرا موجب شیوع حرف های توهین آمیز مردم قریش گردید و به گفته بیهقی موجب اندوه پیامبر گردید.

«پیامبر کنار کعبه نماز می گزارد. عقبه بن ابی معیط آمد و ردای او را دور گردنش حلقه کرد و به قصد خفه کردنِ حضرت، آن را فشرد. ابوبکر پیش آمد و شانه های عقبه را گرفت و او را از رسول خدا جدا کرد و گفت:

«آیا مردی را می کشید به جرم این که می گوید: خدای پروردگار من است و حال آن که آیات و معجزاتی از پروردگارتان برای شما آورده است.» (۱) گفته ابوبکر، قسمتی از آیه ۲۸ سوره غافر است که:

أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جاءَكُمْ بِالْبَيِّناتِ مِنْ رَبِّكُمْ. (۲) طبق این مدارك تاریخی، شدیدترین زجری که پیامبر از بت پرستان مکّه دیده است، عملی بوده که عقبه بن ابی معیط، مرتکب آن شده است.

سند ۹: نفرت ذاتی و شدّت غضب عقبه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، در اشعاری که در مذمّت پیامبر و به تمسخر کشیدن ایشان سروده است، جلوه گری می نماید. بیهقی به استناد واقدی می نویسد:

«هنگامی که پیامبر به مدینه هجرت فرمود، عقبه بن ابی معیط که در مکّه بود، دو بیت شعر در هجاء پیامبر سرود که وقتی پیامبر آن را شنید، عقبه را نفرین نمود.» (۳) سند ۱۰: نویری در شمردن نام کسانی که دشمنی عمیق خود را با پیامبر خدا آشکار ساختند، می نویسد:

«کسانی که در دشمنی رسول خدا از همه جلوتر بودند، ابوجهل، ابولهب و عقبه

۱- «دلائل النّبوّه»، ج ۲، ص ۴۱. نیز نک: «صحیح بخاری»، کتاب التّفسیر، ذیل آیه ۴۰ از سوره مؤمن و نیز: «فتح الباری، شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۵۳، چاپ دارالفکر.

۲- «آیا مردی را می کشید، به جرم» این که می گوید پروردگار من اللّه است؟ حال آن که او از جانب پروردگارتان، برای شما دلایل روشن آورده است.» غافر: ۲۸؛ در خصوص این آیه، نک: قرطبی، «الجامع لأحکام القرآن»، ج ۱۵، ص ۳۰۷

۳- «دلائل النّبوّه»، ج ۲، ص ۲۶۲

ابن ابی معیط بودند.» (۱) عموم مورّخان از «عقبه بن عنوان» با وصفِ: «کان شدید الأذی للمسلمین عند ظهور الدعوه». (۲) یاد کرده اند. (۳) بیهقی از «ابوالحسین بن فضل قطان» در بغداد با اسناد خود از عبداللّه بن مسعود روایت می کند که پیامبر رو به کعبه نمود و بر هفت تن از قریش نفرین کرد؛ که از جمله:

ابوجهل، امیّه، عتبه بن ابی معیط و عتبه بن ربیعه بودند. (۴) متن دعای پیامبر چنین بوده است:

«پروردگارا! سزای قریش را بده! خدایا سزای ابوجهل و عتبه و شیبه پسران ربیعه و عقبه پسر ابی معیط را بده!» (۵) سند ۱۱: پس از هجرت محمّد صلی الله علیه و آله به مدینه، عقبه بن ابی معیط از طرّاحان اصلی حمله به مسلمانان در بدر و تجهیزکنندگان قریش بود. این موضوع را نویری از ابن اسحاق آورده است که:

«امیه بن خلف به تحریک عقبه بن معیط آماده خروج با مردم مکّه علیه محمّد صلی الله علیه و آله شد.» (۶) «إنّ أمیّه بن خلف کان أجمع العقود و کان شیخاً جلیلًا جسیماً ثقیلًا. فأتاه عقبه بن أبی معیط». (۷)

۱- «نهایهالارب»، ج ۱، ص ۱۹۱، ترجمه فارسی. نیز نک: ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۸۲ و «البدایه و النّهایه»، ج ۳، ص ۴۷

۲- «هنگام آشکار شدن دعوت به اسلام، او عقبه بن ابی معیط مسلمانان را بسیار آزار می داد.»

۳- سهیلی، «الروض الأنف»، ج ۲، ص ۷۶؛ ابن اثیر، «الکامل فی التّاریخ»، ج ۲، ص ۲۷؛ زرکلی، «الاعلام»، ج ۵، ص ۳۶

۴- «دلائل»، ج ۲، ص ۷۵. این حدیث را بخاری نیز آورده است.

۵- «دلائل النبوّه»، ص ۲۵۵

۶- «نهایهالارب»، ج ۲، ص ۲۳. نیز نک: ابن هشام، «السیره النّبویه» به نقل از ابن اسحاق، ج ۲، ص ۲۶۱

۷- «امیه بن خلف که پیرمردی تنومند و سنگین وزن بود، در خانه مانده بود، پس عقبه بن ابی معیط نزد او آمد ...»

آری! «عقبه بن ابی معیط بن ابی عمرو بن امیه بن عبد شمس»، به عنوان یک جنایتکار جنگی، شکنجه گر و آزاررسان مسلمانان، مورد نفرت خاصّ همگان بود و در حالی که هیچ انگیزه ای برای اصلاح شدن نداشت، مسلمانان در بین راه بدر-مدینه، در محلّی به نام «عرق الظبیه» با رضایت پیامبر او را از پای درآوردند؛ تا به عقیده و خواست محرومان به سزای آن همه زجررساندن و قتل و برپایی جنگ و فتنه برسد. (۱) وقتی موعد اعدامش توسّط «عاصم بن ثابت ابن ابی الأقلح» فرا رسید، فریاد زد:

«چرا مرا می کشید؟» محمّد صلی الله علیه و آله گفت:

«بکفرک و افترائک». «ببزاقک فی وجهی» (۲) واقدی، پاسخ محمّد صلی الله علیه و آله را به عقبه چنین ثبت کرده است:

«به واسطه دشمنی ات با خدا و رسول خدا. ای عقبه! به خدا قسم تا آنجا که می دانم، مرد بسیار بدی هستی. به خدا و پیامبر او و کتابش کافری. پیامبر خدا را آزار می دادی.» (۳) «بئس الرجل کنت و اللّه ما علمتُ کافراً باللّه و برسوله و بکتابه مؤذیاً لنبیه ...».

کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را حماد بن سلمه به نقل از عطاء و او از الشعبی چنین ثبت کرده است:

«أ تدرون ما صنع هذا بی؟ جاء و أنا ساجد خلف المقام، فوضع رجله علی عنقی و غمزها، فما رفعها حتّی ظننت أن عینیّ ستَنْدران، و جاء مرّةً أخری بسلا شاه فألقاه علی رأسی و أنا ساجد». (۴)

۱- طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۹۷۷؛ نیز: ابن هشام، «السیره النّبویه» به نقل از ابن اسحاق، ج ۲، ص ۲۹۸
۲- حلبی، «السّیره الحلبیّه»، مجلّد الثّانی، ص ۴۴۱
۳- «مغازی»، ج ۱، ص ۸۴
۴- «آیا می دانید او با من چه کرد؟ وقتی در سجده بودم، پشت سر من آمد و پایش را بر گردنم نهاد و فشار داد و آن را برنداشت، چندان که گمان کردم چشمانم از حدقه بیرون می زند و دیگربار شکمبه گوسفندی را آورد و زمانی که در سجده بودم، آن را روی سرم قرار داد». نک: ابن کثیر، «السیره النّبویه»، المجلد الثّانی، ص ۴۷۳

مجـازاتی که بر عتبه روا داشـته شـد، محکومیّت یک اسـیر نبود؛ بلکه محکومیّت جنایتکار و خونخواری بود که جنگ آفرینی کرده بود. جرم او تعصّب در بت پرستی و دشـمنی با یکتاپرستی نبود؛ چرا که همه اسـیران به این خصـلت، معروف بودنـد و به سرنوشت عقبه دچار نشدند.

پاسخ هر کس به این وقایع، در بافت اجتماعی آن دوران، به تناسب دلبسـتگی به وجود معنویّت و حقوق انسان فرق دارد. آنها که با عُتبه: این جنگ افروز و دشـمن مردمِ مظلوم، همـدردی می کنند، دشـمنی با اصول معنوی را در دل می پرورانند و دل به اسـتثمار می سوزاننـد. امّا در منظرکسانی که به راه انبیا و تلاش آنها برای تعالی انسانی ارجی قائلند، علف هرزه های خشونت، محلّی از اعراب ندارنـد؛ به صـفای دل پاکـان می اندیشـند و بر خون جلّادان تاریـخ و دسـتان داس گرفته مرگ، اشک تمساح نمی ریزند.

در باره «نضر بن الحارث»

«نضر» نیز شخصیّتی دژخیمانه داشت و در همان مسیر عقبه گام برمی داشت. از آتش افروزان حمله قریش در بدر بود و قبل از آن، از طرّاحان و مُجریان ترور محمّد صلی الله علیه و آله در دارالنّدوه و نهایتاً از هتک کنندگان حرمت محمّد صلی الله علیه و آله بود. وی در زمره آزاردهنـدگان مردم محروم مکّه که با نظام اشـرافی او مخالفت می کردنـد و حاضـر به ادامه بردگی آنها نبودند، محسوب می شد و فضای اختناق آمیزی ایجاد کرده بود. به این سند تاریخی توجّه کنید:

ابن اسحاق می گوید:

نضـر بن حارث از شـیطان های قریش بود و رسول خـدا را سـخت آزار می داد و با او دشـمنی می ورزید. او قبلًا به حیره آمده بود و داسـتان های پادشاهان ایران و رسـتم و اسـفندیار را شـنیده و آموخته بود. هرگاه که رسول خدا در مجلس می نشست و خـدا را به یاد مردم می آورد و آنها را برحـذر می داشت که ممکن استماننـد اقوام دیگر و گذشـتگان، مورد خشم خدا قرار گیرند، چون برمی خاست، نضر می نشست و می گفت:

«ای قریشیان به خدا سوگند داستان های من از مطالب او بهتر است.» گویند:

نضر بن حارث همان کسی است که می گفت به زودی من هم نظیر آنچه که خدا فرستاده است، نازل خواهم کرد!

ابن عبّاس می گوید:

«هشت آیه از آیات سوره قلم در باره او نازل شـده است و مخصوصاً این آیه که می فرماید: چون آیات، بر او خوانده می شود می گویند اسطوره های نخستین است و همه آیاتی که در آنها این لفظ آمده است.» (۱) «نضر» به نمایندگی قریش و همگام با عقبه، با یهودیان و علیه محمّد صلی الله علیه و آله و برای رسواکردن آن حضرت وارد مذاکره شد. (۲) سند زیر نیز شمّه ای از دشمنی های «نضر» را نسبت به محمّد نشان می دهد:

ابن سـعد در کتابش ماجرای دارالنّدوه را شـرح می دهد. دشمنان در این مکان، مصمّم می شوند که از هر قبیله، جوان ورزیده و چالاکی را انتخاب کنند و شمشیری برنده به او بدهند و همگی با هم و یک مرتبه به محمّد صلی الله علیه و آله حمله کنند و خون او را بریزند.»

نضر بن حارث یکی از تأییدکنندگان این تصمیم و از حمله کنندگان به خانه محمّد صلی الله علیه و آله بود. نقشه این جماعت عملی نشد و محمّد صلی الله علیه و آله هجرت کرد. (۳) «نضر» در ماجرای بدر، نه تنها از برپاکنندگان این فتنه و خشونت بود که طبق اسـناد تاریخی از کسانی است که عهده دار اطعام قشون مشرکان در حمله به بدر بوده است. (۴) او در این جنگ و به هنگام حمله به مسلمانان، پرچمدار مشرکان بود و به رسم عرب، کسی

۱- نویری، «نهـایه الارب»، ج ۱، ص ۲۱۰؛ ابن هشام، «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۴۴ و ترجمه پارسـی کهن آن، ج ۲، ص ۵۸۳، سیرت پیامبر.

۲- ابن هشام، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۲۰

۳- «الطّبقات الکبری»، متن فارسی: ج ۱، ص ۲۲۴. متن عربی: ج ۱، صص ۲۲۷- ۲۲۵ و ۲۲۸، چاپ بیروت، دار صادر ۱۹۶۰ م. همین سند را ابن اسحاق در «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۱۲۵ ثبت کرده است.

۴- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۹۵ و ابن هشام، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۳۲۱

می توانست عهده دار این مهم باشد که حدّاکثر نفرت و شجاعت را در قلع و قمع دارا بوده، قادر به تحریک و تحریض لشکر باشد. ابن هشام صریحاً می نویسد:

«و کان أبو عزیز صاحب لواء المشرکین ببدر بعد النضر بن الحارث». (۱) در این که او یکی از سران قریش برای نابودی مسلمانان بوده است، شکّی نیست. از سند تاریخی و بنا به تصریح ابن اسحاق مستفاد می شود که پیامبر در خلال گفتگو با دو تن از مطّلعین حرکت قریشیان در نزدیکی های بدر، پرسید:

«فمن فیهم من أشراف قریش؟» قالا:

«عتبه بن ربیعه و النضر بن الحارث ...». فأقبل رسول اللّه علی الناس فقال:

«هذه مکّه قد ألقت إلیکم أفلاذ کبدها». (۲) با این همه و مطمئنّاً از نظرگاه تاریخی، «نضر» پس از دستگیری در واقعه نبردهای تن به تن، ظاهراً توسّط علی بن ابی طالب از پای درآمده است؛ ولی آیا بعد از اسارت و قرارگرفتن در زمره اسرا و در مسیر بازگشت به مدینه اعدام شده و آیا این قتل، به دستور محمّد صلی الله علیه و آله صورت گرفته است، دقیقاً مدارک تاریخی نمی تواند پاسخگو باشد.

تأمّل کنید:

۱- موسی بن عقبه در تحریر رساله مغازی خود که صحیح ترین متن مغازی بوده، صریحاً نوشته است:

«از اسیرانی که در غزوه بدر به دست مسلمانان افتادند، هیچکس به جز عقبه بن ابی معیط را نکشتند.» (۳)

۱- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۳۰۰

۲- «پیامبر خدا رو به مردم کرد و فرمود: اکنون مکه، جگرگوشه های خود را به سوی شما روانه کرده است؛ نک: «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۶۹

۳- بیهقی، «دلائل النّبوه»، ج ۲، ص ۲۸۵

ابن کثیر در کتابش آورده:

«قال موسی بن عُقبه فی مغازیه و زعم أنّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- لم یقتل من الأساری أسیراً غیره (یعنی: غیر عقبه) (۱) ۲- ابن هشام از ابن اسحاق نقل می کند:

«نضر بن الحارث ... قتله علیّ بن أبی طالب عند رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بالصَّفْراء فیما یذکرون» (۲) و در جای دیگری از کتابش وقتی بار دیگر از این امر یاد می کند، قول ابن اسحاق را مستند به «کما أخبرنی بعضُ أهل العلم من أهل مکّه» می نماید. (۳) در این دو سند، ابن اسحاق گفته خود را به تعبیر «کما أخبرنی فیما یذکرون» مستند کرده و نه سند مشخّصی که شیوه دقیق او در نقل روایات تاریخی بوده است و این، باعث تأمّل هر پژوهنده است و نهایتاً نمی تواند محقّق را قانع کند.

۳- تأمّل بیشتر در مکان جغرافیاییِ اجرای این قتل، ما را بیشتر به شکّ تاریخی می اندازد. واقدی در «مغازی» می نویسد:

چون پیامبر از بدر بیرون آمد و به محل اثیل رسید، اسیران را پیش آن حضرت آوردند. مقداد [به نضر اشاره کرد و] گفت:

«این اسیر من است.» پیامبر فرمود:

«گردنش را بزن!» آنگاه [چون مقداد از این دستور سرپیچی کرد، پیامبر] گفت:

«خدایا مقداد را به فضل خودت بی نیاز گردان!»

[اینجا بود که] علی بن ابی طالب نضر را در اثیل با شمشیر کشت.

۱- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۴۷۳، چاپ بیروت، ۱۹۷۶ م.

۲- «چنان که آورده اند، نضِر بن حارث را علی بن ابی طالب علیه السلام در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و در منطقه صفراء به قتل رسانید»؛ نک: «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۳۶۷

۳- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۹۸

اگر این سند تاریخی را تجزیه کنیم پی می بریم که «نضر» اوّلًا اسیر مقداد بوده و آنگاه در اثیل کشته شده است.

در خصوص «اثیل» گفتنی است:

«الأثیل» تصغیرِ «الأثل» جایی میان بدر و الصّفراء است. (۱) یعنی از نظر جغرافیایی، قبل از «عرق الظبیه» قرار دارد. پس وقتی پیامبر آن محل را به طرف مدینه ترک کرد، پس از چند روز به عرق الظبیه رسیده و در آنجا عقبه بن ابی معیط را کشته اند. چرا عقبه در اعتراض به کشتنش می گوید: «و از میان همه اسیران من باید کشته شوم؟»

و ابن قتیبه گفته او را چنین ثبت کرده است:

«یا معشر قریش، ما لی أقتل من بینکم ...؟»؛ ای و أنا واحد منکم. (۲) و در روایت ابن عبّاس: «یا معشر قریش ما لی أقتل من بینکم صبراً؟» (۳) این اسناد برای ما ثابت می کند که اگر نضر به عنوان اسیری کشته شده بود، عقبه این حرف را نمی زد و یا لااقل جواب او را می دادند که همه اشراف قریش و از جمله نضرپس از اسیری- محکوم به اعدام هستند. ولی چنین مدرکی در تاریخ نداریم.

گفتنی است:

«عرق الظبیه» در وادی روحاء است (۴) و در فاصله بدر تا مدینه که پس از پشت سر گذاردنِ صفراء به آن می رسیم.

۴- چگونه می توان سند واقدی را پذیرفت که محمّد صلی الله علیه و آله، دستور قتل نضر را به مقداد داده و او سرپیچی کرده است؟ این امر تردیدهای ما را تقویت می کند؛ زیرا همه محدّثان و مورّخان و نهایتاً اسلام شناسان از «مقداد بن الأسود الکندی» شناخت مثبتی

۱- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۱۲۰

۲- «ای گروه قریش! چرا از میان شما، تنها من کشته شوم، حال آن که من نیز یکی از شمایم؛ نک: «السّیره الحلبیّه»، ج ۲، ص ۴۴۲

۳- همان.

۴- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۵۹

دارنـد و او را یکی از هفت نفری می دانند که نخستین گروندگان به اسـلام (قدیم الإسـلام من السابقین) بودند. مقداد، کسـی است که هنگام مشورت محمّد صلی الله علیه و آله در مورد خروج از مدینه، آن همه اخلاص و ایمان از خود نشان داده است. چگونه ممکن است که چنین کسـی به یکباره به خاطر اسیرش، از دستور پیامبر صلی الله علیه و آله سرپیچی کند و لجاجت را در این کار به آنجا رساند که پیامبر بگوید:

«خدایا! مقداد را به فضل خودت بی نیاز گردان!»

و علی بن ابی طالب عهـده دار این مهم گردد؟ (۱) ۵- از سویی دیگر به گفته هایی دسترسـی داریم که نشان می دهد دختر یا خواهر «نضر بن الحارث» پس از شنیدن از پای درآمدن نضر، به سنّت رایج عرب در مراثی و مدیحه، اشعاری خطاب به محمّد صلی الله علیه و آله سـروده است که پیامبر پس از شنیدن آن، متأسّف و متأثّر گشته که چرا او را نبخشید؟ (۲) نویری در کتاب خود گفته پیامبر را پس از شـنیدن اشـعارِ یادشده چنین ثبت کرده است: «لو کنتُ سمعت شعرها ما قتلت أباها» (۳) جای تردید است که سـند اصـلی این جریان که به ابن اسحاق نسبت داده شده، از آن وی باشد و ابن کثیر در کتاب خود، سند را مستند به ابن هشام دانسته است:

«قال ابن هشام: فقالت قُتَیله بنت الحارث ...». (۴)

۱- آنچه در خصوص مقداد آوردیم، از این منابع اخذ شده است: ابن حجر عسقلانی، «الإصابه فی تمییز الصّحابه»، جزء الثّالث، ص ۴۳۳، چاپ مصـطفی محمّد، مصر ۱۹۳۹ م. ابن اثیر، «اسـد الغابه»، المجلّـد الخامس، ص ۲۵۱، تصحیح محمّدابراهیم البنا، قاهره، الشـعب. درباره مناقب مقداد نک: ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، ج ۱۰، ص ۲۸۵، چاپ ۱۳۲۷ ه. ق. حیدرآباد دکن، چاپ افست، دار صادر، بیروت، ۱۹۶۸ م.

۲- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۴۴، بر اساس تصـحیح مصـطفی السّقا، چاپ قاهره ۱۹۳۶ م؛ علیّ بن برهان الدّین حلبی، «السّیره الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص ۴۴۱ به استناد «اسباب النّزول»، سیوطی.

۳- «اگر شـعر آن زن را شنیده بودم، پدرش را نمی کشتم». «نهایه الارب»، الجزء السّابع عشر، صص ۴۷ و ۴۸، دارالکتب قاهره، ۱۹۵۵ م.

۴- «السیره النّبویه»، المجلّد الثّانی، ص ۴۷۴

و این نشان می دهد که او به کتاب سیره ای دسترسی داشته است که سند مزبور را به ابن هشام نسبت داده است و نه ابن اسحاق.

مصحّحان معروفِ متنِ «السّیره النبویّه» در پاورقی کتاب، به اختلاف نُسخ و تردّد آن بین ابن اسحاق و ابن هشام اشاره کرده اند. (۱) در نسخه جوتنجن (گوتینکن آلمان) که در سال ۱۸۶۲ م تصحیح و چاپ شده است، عبارتِ «قال ابن هشام» آمده است. همچنین در نسخه مطبوع کتاب «الرّوض الأنف» که سیره ابن هشام در حاشیه آن به سال ۱۳۳۲ ه. ق. (۱۹۱۴ م) آمده و در مطبعه الجمالیه مصر به چاپ رسیده است، عبارت «قال ابن هشام» آمده و نه «ابن اسحاق».

و نکته دیگر که ما را به تأمّل وامی دارد، گفته ابن هشام است که پس از ذکر ابیات یادشده می نویسد: «فیقال و اللَّه اعلم ...»

عبارتِ «واللَّه اعلم» به رسم کاتبان سیره و حدیث، تردید و عدم اطمینان نویسنده را نشان می دهد؛ خاصه آن که معلوم نیست «قتیله»، خواهر «نضر بن الحارث» یا به گفته سهیلی، دختر او بوده است؟

و مهمتر آن که در ابیات مذکور، مضامینی وجود دارد که نه با تاریخ زندگی نضر مطابقت دارد و نه با روح مسلمانی آن دوران. در این اشعار، نضر با وصف «قهرمانی بزرگوار و کریم» ستوده شده که با آنچه در خصوص مخالفت های این فرد با محمّد صلی الله علیه و آله در اسناد تاریخی آمده، در تضاد است.

دوم آن که در این اشعار، نضر را از میان همه کسانی که کشته شدند، به محمّد صلی الله علیه و آله نزدیکتر و برای آزادی، شایسته تر خوانده است. این امر با توجّه به شناختی که ما از شرکت کنندگان بدر داریم، خلاف واقع و عکس آن مشهود است.

سوم آن که شاعر مزبور شدیداً از کسانی که «نضر» را کشتند، ابراز انزجار می کند که چرا ارحام و پیوند را بریدید؟ و این به صراحت، محکومیّتِ محمّد صلی الله علیه و آله و علیّ بن

۱- مصطفی السّقا، مدرّس دانشکده ادبیّات دانشگاه مصر. ابراهیم الابیاری، عبدالحفیظ شلبی مدرّسان مدارس الأمیریّه مصر و مصحّحان سیره.

ابی طـالب علیه السـلام است. با این وصف، چگونه ممکن است این فرازها محمّـد صـلی الله علیه و آله را به گریه و اظهار تأثّر وادار کند؟

ابن حجر عسقلانی در کتابش سخن زبیر را آورده است که:

«سـمعت بعض أهـل العلم یغمز هـذه الأبیـات و یقول إنّها مصـنوعه». (۱) ظـاهراً این نـتیجه گیری را بهتر می توان بـا مُسـتندات تاریخی پذیرفت.

ت: جغرافیای تاریخی مسیر بدر

اشاره

پژوهنگان در شـناخت اسـناد تاریخی مربوط به واقعه بدر، با مواضع جغرافیایی منطقه بدر برخوردی مسـتقیم ندارند؛ زیرا منابع تـاریخی، از آن موقعیّت هـا به نحوی یـاد کرده انـد که گویی اهمّیّت جغرافیـایی آنهـا مورد تأکیـد و تأمّـل تاریخی نیست. این شنـاخت، مـا را بر تقـدّم و تأخّر وقایعی که متأسّـفانه از ساعت ها و روزهای آن بی خبریم، آگاه می سازد و به خوبی نشان می دهـد که چگونه توالی یـک سـری حوادث، به وقوع حـادثه بزرگی منجر می شود. بر عکسِ عموم راویان که از واقعه بـدر، به مسیر حرکت تا بـدر نظر انداخته اند، شیوه ای که ما در پیش گرفته ایم، به ما کمک می کند تا وقوع حوادثی را که در مسیر مدینه تا بدر و یا مکّه تا بدر رخ داده است، پیگیری کنیم.

اتّخاذ چنین روشی در پژوهش برای کسانی که فکر می کنند حوادث مذهبی را نمی توان با سلسله علل و عوامل تاریخی مورد بررسـی قرار داد و غالباً نتیجه را انگیزه وقوع حـادثه تلقّی کرده انـد، علامـت سؤالی پیش آورد و به لحـاظی آنهـا را به سویی کشاند تا با شـناخت مواضع جغرافیایی، از انگیزه حرکت، وقوع حوادث را پی گیرند و نتیجه را دنباله وقوع آن حوادث بیابند و نه انگیزه حرکت.

بـدین لحـاظ بـایست منابع تاریخی سـیره و مغازی را مبنای تحقیق خود قرار داد و پس از اسـتخراج مواضع جغرافیایی یادشـده، ضمن شرح وقایع تاریخی، آنها را در متون

۱- «شنیده ام که اهل علم، این ابیات را ضعیف و جعلی می دانند». «الإصابه»، ص ۳۷۸

جغرافیایی، سفرنامه ها و در مطابقت با مشاهدات و نقشه های جغرافیایی دنبال کرد.

در اینجا دو شیوه بررسی وجود دارد. یکی آن که یک کتاب موثّق سیره و مغازی را ملاک تحقیق قرار داده، پس از انطباق آن با جغرافیا، به منبع موثّق دیگری مراجعه نماییم و آن را ذیل آن منبع نخست و یا در هامش و حاشیه آن یاد آوریم. این تحقیق کمکی در شناخت ماهیّت وقایع، به پژوهندگان نمی کند. محفوظات را می افزاید؛ ولی توالی را نمی نمایاند. در کتاب حاضر، راه مشکل تر را برگزیدیم و آن، تلفیق مستندات مختلف تاریخی در تنظیم یک گزارش جغرافیایی از مسیر بدر است. پس از پژوهش، به این نتیجه رسیدیم که بهترین تلفیق در ارائه چگونگی مسیر، باید در محدوده «مغازی» واقدی، «السّیره» ابن اسحاق و «الطّبقاتِ» ابن سعد، تنظیم گردد.

در این تنظیم آنچه مربوط به تاریخ است، در صفحات گذشته یاد کردیم و آنچه مربوط به جغرافیا و در ارتباط با موضوعات تاریخی است، ذکر می کنیم:

«در این وادی ما با دو مسیر روبرو هستیم: نخست مسیر مسلمانان از شمال به جنوب غربی و دوم مسیر بت پرستان از جنوب به شمال.»

۱/ ت: مسیر مسلمانان

واقدی در باره نخستین منزلگاه محمّد صلی الله علیه و آله پس از خروج از مدینه می نویسد:

«و خرج رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بمن معه، حتی انتهی إلی نَقْب (۱) بنی دینار، ثمّ نزل بالبقیع و هی بیوت السُّقیا». (۲) بقع نقب بنی دینار را واقدی در مدینه می داند؛ ولی سقیا را «متّصل به بیوت المدینه» می خواند. درباره سقیا در کتاب اوّل، فصل پنجم به تفصیل سخن گفته ایم و موقعیّت فعلی آن را نشان داده ایم.

۱- «نَقب، در لغت به معنای راه کوهستانی یا مسیری است که از میان شکاف یک کوه به وجود آمده باشد.»

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و هم راهانش از مدینه خارج شدند و رفتند تا به نقب بنی دینار رسیدند و سپس در بقیع که از منازل سقیا است، فرود آمدند؛ «مغازی»، ج ۱، ص ۱۶، فارسی. و متن عربی: ج ۱، ص ۲۱

واقدی تصریح می کند: «محمّد در این منزلگاه فرود آمد و لشکرگاه ساخت و سپاه را سان دید.» (۱) متن عربی: «فضرب عسکره هناك و عرض المقاتله».

واقدی معلوم نمی سازد که این گفته را از چه کسی شنیده است؛ تنها در سطرهای بعدی به گفته سعد بن ابی وقّاص رو آورده است؛ بدین نحو که «ابوبکر بن اسماعیل» از پدرش از «عامر بن سعد» از پدرش نقل می کند:

«رأيتُ أخي عُمَير بن أبي وقّاص قبل أن يَعْرَضنا رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- ...». (۲) این حدیث را ابوعمر و ابونعیم و ابوموسی استخراج کرده اند. (۳) اگر جمله «قبل أن یعرضنا» را اینگونه معنا کنیم: «قبل از این که پیامبر ما را سان ببیند» معلوم می شود که آن حضرت در بیوت سقیا به شیوه سرداران خواسته است از برابر نیروها گذر کند؛ در حالی که «قبل أن يعرضنا» مفهوم «سان نظامی» را در بر ندارد و تنها دیدار آن حضرت را با یارانش نشان می دهد. به نظر می رسد چون این اصطلاح را فردی به کار برده که خود یکی از جنگ جویان عرب بوده و به عنوان فرمانده لشکرکشی های عرب در فتوحات، نقشی به سزا داشته است، مفهوم و باری نظامی پیدا کرده است و این برداشت با واقعیّت مطابقت ندارد؛ زیرا اگر سان به اصطلاحِ معمول و مرسوم اعراب که در جنگ های نخستین از آن معنی نظامی افاده می شده، مدّ نظر باشد، باید مطمئن شد که پیامبر و یارانش می دانستند که برای مخاصمه و جنگیدن خارج شده اند؛ پس چرا سعد بن معاذ صریحاً در بدر به پیامبر گفته بود:

«اگر انصار مدنی می پنداشتند که تو با دشمن برخورد می کنی، حتماً در مدینه نمی ماندند.» (۴)

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۶ فارسی و عربی ج ۱، ص ۲۱

۲- «پیش از آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با ما روبه رو شود، برادرم عمیر بن ابی وقاص را دیدم ...»

۳- ابن اثیر، «اسد الغابه»، ج ۴

۴- واقدی، مغازی، ج ۱، ص ۳۷

از سوی دیگر به گفته صالح بن کیسان:

«پیامبر وقتی عازم بـدر شدند، شمشیری همراه نداشـتند.» (۱) به این دلیـل و بـا توجّه به رونـد حوادث بـدر، کلمه «یعرضـنا» با مفهوم جنگی- چه تهاجمی و چه تدافعی- نمی تواند با مستندات تاریخی مطابقت داشته باشد.

ابن اسـحاق مسیر را از مدینه به «نَقْب المدینه ثمّ علی العقیق» برشمرده است (۲) و این منافاتی با توقّف در سقیا ندارد؛ زیرا این منزل در مجاورت منطقه عقیق قرار دارد و واقدی قبول دارد که پیامبر «از بیوت سقیا بیرون آمد و درّه عقیق را پیموده است»:

«و خرج (رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-) من بیوت السُّقیا حتی سلك بطن العقیق». (۳) گفتنی است: در امتداد درّه عقیق، ذی الحلیفه جـای دارد و ابن اسـحاق در همان مأخـذ، تعبیرِ «ثمّ علی العقیق ثمّ علی ذی الحُلیفه» را به کار برده است؛ در حالی که واقدی به توقّف در ذی الحلیفه اشاره نمی کند و همان نام منطقه وسیع عقیق را کافی برای مقصود خود می داند.

در ضـمن، «نقب المـدینه» همـان «نقب بنی دینـار بن النّجـار» است که مسـیر رفتن مـدنی ها به منطقه عقیق از جانب حرّه غربی مـدینه یعنی الوبره است؛ که می بایست از راه بریـده ای میان دو بلنـدی عبور کنند. این مسـیر تا یک قرن گذشـته بر اثر ریزش سنگ های سـخت، مخروبه و مسـدود شـده بود؛ تا این که در سال ۱۲۹۷ ه. ق. فردی از اهالی هنـد به هزینه شخصـی خود این مسیر را که در آن زمان «الزقیقین» نام گرفته بود، مسطّح و قابل تردّد نمود. اکنون در این مسیر، چاه «عروه بن زبیر بن العوام» را در سـمت چپ خود مشاهده می کنیم و مسجد دومناره ایِ مشهور به «قبّه خضر نبی» در مجاورت و آخر حدّ زقیق و یا المدرج قرار داشته است.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۷۷

۲- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۶۴

۳- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۹

بـا این موقعیّت جغرافیایی و تاریخی، نقب بنی دینار با بنای مسـجد بنی دینار که در تاریـخ به «مسـجد الغسالین» شـهرت داشـته است، مشخّص و معلوم می شـده است. صاحب «المناسک و اماکن طرق الحج» در صـفحه ۴۰ کتـابش، آن را از زمره مساجد مدینه دانسته و سمهودی و فیروزآبادی (۷۲۹/ ۸۱۷ ه. ق.) نیز به آن اشاره کرده اند.

بر این اساس، مسیر پیامبر به سوی بـدر- از سـقیا تا ذی الحلیفه- دقیقاً در محـدوده جاده آسـفالته فعلی مـدینه- مکّه می باشد. وقتی در این منطقه به سمت جنوب حرکت می کنیم، به «بطحای ابن ازهر» می رسیم که واقدی در کتابش آن را مورد تصریح قرار داده، می نویسد:

«پیامبر به بطحای ابن ازهر رسید و زیر سایه درختی فرود آمد.»

«حتی خرج علی بَطْحـاء ابن أزْهر، فنزل تحت شـجره هنـاک، فقـام أبوبکر إلی حجـاره هنـاک، فبنی تحتهـا مسـجداً، فصلّی فیه رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و أصبح یوم الإثنین فهو هناک». (۱) ابن اسـحاق در کتاب خود از این منطقه که در مجـاورت منطقه ذی الحلیفه بوده، به عنوان «اولات الجیش» یاد کرده است (۲)؛ ولی ابن هشام ذیل روایت ابن اسحاق، صحیح آن را «ذات الجیش» دانسته است.

بطحا بنا به تصریح سمهودی:

«یدفع فیها طرف عظم الشامی و ما دبر من الصلصلین و تدفع هی من بین الجبلین فی العقیق و لعلها بطحاء ابن ازهر». (۳)

۱- «به سوی بطحـای ابن ازهر رفت و در آن جـا به زیر سایه درختی فرود آمـد. ابوبکر برخاست و در جانب حجاز، به زیر آن، مسـجد برپا کرد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن جا نمازگزارد و چون روز دوشـنبه فرا رسید، ایشان هنوز آن جا بود». واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۹. متن اصلی، ج ۱، ص ۲۶

۲- «السیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۲۶۴

۳- «کنـاره تنگه شـام و پشت ناحیه صلصـلین به آن متصل می شود و خود بطحا، از میان دو کوه وادی عقیق می گـذرد، و چه بسا همان بطحای ابن ازهر باشد». «وفاء الوفا»، ص ۱۱۴۸

و با توجّه به این که سمهودی می گوید:

«و ما قبل من الصلصلین یدفع إلی بئر أبی عاصیه، ثمّ یدفع فی ذات الجیش، ثمّ یدفع فی وادی أبی کبیر، و ما دبر منها یدفع فی البطحاء، فطرف عظم الغربی یدفع فی ذات الجیش، و طرفه الشامی یدفع فی البطحاء بین الجبلین فی وادی العقیق». (۱) دقیقاً روشن می شود که ذات الجیش که مورد تصریح ابن اسحاق و ابن هشام بوده، در همان مسیر بطحای ابن ازهر است که پیامبر آن را از راه میان جماوات (جمع جَمّاء) یا سه کوه کوچک موجود در عقیق یعنی تضارع، امّ خالد و العاقر (/ العاقل) طی کرده است و کوه «المکیمن» (۲) را پشت سر گذارده است.

آخرین توقّفگاه پیامبر در عقیق پس از سقیا، منطقه بطحای ابن ازهر بوده است. آن حضرت در مکان مزبور، نمازی به جای آورده و روزی را گذرانده است؛ مدینه و وادی عقیق راپشت سر گذارده، برای رفتن به جانب جنوب، راه و «درّه مَلَل و تُرْبان» (۳) را

۱- «ناحیه مقابل صلصلین، به چاه ابی عاصیه منتهی می شود و سپس تا ذات الجیش امتداد می یابد، آن گاه به وادی ابوکبیر می رسد و ناحیه پشت صلصلین به سوی بطحا امتداد دارد و غرب آن به ذات الجیش منتهی می شود و دامنه شامی آن به بطحا، میان دو کوه وادی عقیق امتداد می یابد.

۲- «مُکیمن»، مصغّر «مکمن» ومعروف به «مکیمن الجماء» کوهکی است، متّصل به کوهک تضارع دردرّه عقیق وفیروزآبادی در «المغانم»، ص ۳۹۰ جزم دارد که مُکَیْمِنْ «موضعٌ بعقیق المدینه و یقال له: مکیمن الجمّاء».

۳- مَلَل یکی از وادی های بین راه مدینه و مکّه است که گفته اند فاصله آن از مدینه، حدود بیست و دومیل یا یک شبانه روز راهِ سواره است؛ از نظر جغرافیایی پس از طیّ الحفیر به ذات الجیش، که شاید حدّ نهایی حرم مدنی باشد، می رسیم و از آنجاست که به تُربان در مَلل ره می سپاریم. فیروزآبای در «المغانم المطابه»، ص ۳۹۱ «مَلَل» را به فتحِ دو لامِ آن، نام مکانی می داند که در بیست و هشت میلی مدینه به سوی مکّه قرار داد و گفته اند که «بینه و بین المدینه لیلتان». از این رو به یک اعتبار «تُربان قریه ای از مَلل است که فاصله قدیمی آن تا مدینه، یک شب ره سپردن بوده و به نظری دیگر تُربان، وادی بین ذات الجیش و مَلَل به شمار می آمده است. کثیر گوید: و قد مرّت علی تُربان تُحْدی لها بالجزع من مَلَلٍ و شیح «شترش، هنگام عبور از ملل و شیح، از وادی تربان گذر کرد، در حالی که او برایش آواز می خواند ...» همچنین نک: فیروزآبادی، «المغانم»، ص ۷۴

انتخاب کرده است. یادآوری می شود:

ابن اسحاق در کتابش، مسیرِ پس از ذات الجیش را «تُرْبان» و «مَلَل» خوانده است. (۱) واقدی پس از قبول این مطلب، از مسیر و توقّف پیامبر در ملل و تربان چنین یاد کرده است:

«آنگاه آهنگ دره مَلل و تُربان کرد و میان حفیره و مَلل توقف نمود»

«و أصبح ببطن مَلَل و تُرْبان، بین الحفیره و ملل». (۲) در همین منزلگاه بود که به گفته محمّد بن بجاد و سعد بن ابی وقّاص با مساعدت پیامبر، آهویی را شکار کرده، آنگاه دستور داد تا گوشت آن را میان همه یاران تقسیم کنند.

با توجّه به این که به تصریح سمهودی، تُربان: «ذات الجیش نقب ثنیه الحفیره» است (۳)، عقیده اسدی در این خصوص صحیح به نظر می رسد که مدّعی است:

«بین الحفیره أی التی تنسب الثنیه لما و بین ملل سته أمیال». (۴) بنابراین: «تُربان فیما بین ذلک و بین ثنّیه مفرح موضع یقال له سمهان».

در ادامه بحث، موضوع مهمی را پی می گیریم و آن، سند جاسوسی «طلحه بن عبیداللّه» و «سعید بن زید» است. این پژوهش نشان می دهد که واقدی در «مغازیِ» خود مرتکب چه اشتباه تاریخی ای شده است.

واقدی در صدر گزارشات تاریخی خود درباره بدرالقتال می نویسد:

۱- نک: «السّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۲۶۵

۲- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۲۶

۳- سمهودی، «وفاءالوفا»، ج ۴، ص ۱۱۶۱

۴- «از حفیره که ثنیه اسم به آن نامیده شده تا «ملل» شش میل فاصله است.»

گوینـد: پیامبر ده شب پیش از خروج خود از مـدینه، طلحه بن عبیداللّه و سـعید بن زید را برای کسب خبر و اطّلاع از وضـعیّت دشـمن، روانه سـفر نمود. آن دو عزیمت کردند و به نَخْبار که بعد از ذی المروَه و در ساحل دریاست، رسیدند و به منزل کَشَد جُهَنی وارد شدنـد. کَشـد آنـان را پـذیرفت و در پنـاه خود گرفت و آنهـا تـا هنگـام عبور کـاروانِ قریش، از آن محل همچنان مخفیانه پیش او بودند.

هنگام عبور کاروان، طلحه و سعید، بر زمین بلندی برآمدند و قریش و کاروان و کالاهای آن را بررسی کردند.

طلحه و سعید، روزی به مدینه رسـیدند که پیامبر با لشکر قریش در بدر برخورد فرمود. آن دو به قصد دیدار و [دادنِ] گزارش کار خود به پیامبر از مدینه بیرون آمدند و آن حضرت را در تُربان دیدند. کَشد هم بعد از این ماجرا به مدینه آمد.

سعید و طلحه به پیامبر گفتند که کَشد آن دو را پناه داده است. پیامبر بر او درود فرستاد و گرامیش داشت. گویند:

رسول خدا مسلمانان را فراخواند و فرمود:

«این کـاروانِ قریش است که اموال شـما در آن است. شایـد خداونـد غنیمتی به شـما ارزانی فرمایـد.» مردم در این کـار شـتاب گرفتند. حتّی برای بیرون رفتن از مدینه، گاهی پدر و پسر قرعه کشی می کردند!» (۱) اگر این سند تاریخی را با آنچه که ما از مسیر جغرافیایی مسلمانان از مدینه تا تُربان آوردیم، تطبیق کنید، ملاحظه خواهید کرد که چقدر آشفته است:

اوّلًا، با توجّه به نوشـته های سمهودی (۲) و حمدالجاسر (۳) و حربی (۴) و مقدّسی (۵) و فیروزآبادی (۶)، «ذوالمروه» قریه ای در شمال غرب مدینه- میان دو وادی قری و

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۴، فارسی.

۲- سمهودی، «وفاءالوفا»، ج ۴، ص ۱۳۰۵

۳- «فی شمال غرب الجزیره»، ص ۴۳۶

۴- «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره»، ص ۶۵۳، طریق اهل الشّام.

۵- «احسن التّقاسیم فی معرفه الأقالیم»، چاپ ۳، ص ۸۳، ۱۹۰۶ م.

۶- فیروزآبادی، «المغانم المطابه»، ص ۳۷۸

ذی خشب- است و فاصله آن تا مدینه آن روزگاران هشت برد و در فاصله دو دریا در منازل «بنوجُهَینه» بوده است.

جای این سؤال وجود دارد که چگونه «طلحه بن عبیداللّٰه» و «سعید بن زید» توانسته اند خود را از آن طریق به نخبار در ساحل دریا برسانند و در عرض ده روز از مدینه تا آنجا و از آنجا به مدینه آمده، به موقع خبر کاروان را به پیامبر داده باشند؟

البتّه مسلّم است که «ذوالمروه» یکی از منزلگاه های طریق شامی قافله ها به سوی مدینه و بالعکس بوده و مسیری نبود که ابوسفیان برای رفتن به بدر، آن را طی کرده باشد و یا از نظر زمانی فاصله ای بوده که تا بدر می توانست به پیامبر فرصت رسیدن به او را بدهد؟! ... در حالی که پیامبر از مسیر او تا صفراء کاملًا و دقیقاً مطّلع نبود و اگر می دانست که مسیر او به سوی بدر است، نیازی نبود که به بدر برود و از میانه طریق یَنْبع می توانست به کاروان هجوم بَرد. (۱) ثانیاً، واقدی خود می نویسد:

«آنها همان روزی به مدینه رسیدند که پیامبر با لشکر قریش در بدر برخورد فرمود.»

بنابر این خروج پیامبر و یاران، مُبتنی بر گزارش های طلحه و سعید نبوده است.

ثالثاً، اگر طلحه و سعید وقتی به مدینه رسیدند که پیامبر در بدر بوده، این کلام واقدی چه معنا دارد:

«آن دو به قصد دیدار و [دادنِ] گزارش کار خود به پیامبر از مدینه بیرون آمدند و آن حضرت را در تُربان دیدند.»

رابعاً، اگر در تُربان، به محمّد صلی الله علیه و آله گزارش داده اند، این سخن واقدی چه توجیهی دارد:

«مردم در این کار شتاب گرفتند. حتی برای بیرون آمدن از مدینه گاهی پدر و پسر قرعه کشی می کردند.»

۱- مقاله «قبیله جُهَینه»، ج ۷، ص ۷۳۶، مجلّد «العرب»، جزء ۸، ۱۹۶۷ م، سال اوّل.

به بیان دیگر، طلحه وقتی به مدینه رسیده که پیامبر در بدر بوده است؛ ولی طلحه گزارش خود را در تُربان به پیامبر داده است! و مردم مدینه چون این خبر را شنیدند، برای خارج شدن از شهر شتاب کردند!

خامساً و مهم تر آن که همه تذکره نویسان از جمله ابن اثیر می نویسد:

طلحه هنگام وقوع بدر: «کان فی الشام تاجراً ...». (۱) یا به گفته ابن حجر عسقلانی: «و کان عند وقعه بدر فی تجاره الشام». (۲) اگر طلحه در هنگام وقوع نبرد، در شام بوده است، چگونه است که به نقل واقدی، وقتی به مدینه رسید، پیامبر در بدر بود؟

سادساً اگر او در تُربان، محمّد صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده، چگونه است که دوباره به تجارت شام برگشته و راهی بدر نشده است؟

شاید اگر کسی به مسیرها و مواضع جغرافیایی مسیر مدینه تا بدر آشنایی نداشته باشد، در پذیرفتن چنین گفته هایی احساس مشکل نکند؛ ولی وقتی فاصله ها در نظر او به لحاظ مکان و زمان تشخّص عینی پیدا کرده باشد، گفته های مزبور را فاقد انسجام و غیرواقع می یابد. (۳) نکته در این است که پیامبر و مسلمانان هنگام خروج از مدینه، اطّلاعی از مسیر و موقعیّت کاروان قریش نداشتند؛ تا این که پیامبر در نزدیکی های بدر در صفراء توسّط بعضی از یارانش آگاه شد که کاروانی در راه بدر است. او عازم رسیدن به تقاطع های راه بازرگانی قریش بود و همین هدف او را به سوی بدر کشانده بود.

برای این منظور باید مسیر مدینه تا بدر را از تُربان و مَلَل بپیماییم و حوادث را در طول مواضع جغرافیایی این طریق دنبال کنیم:

۱- «اسد الغابه»، ج ۳، ص ۸۶

۲- «الإصابه»، ج ۲، ص ۲۲۰

۳- «در باره ذوالمروه نک: حمد الجاسر، «بلاد یَنْبُع»، ص ۲۱۴، منشورات داراليمامه ۳

اگر گفته البکری را در «معجم مـا اسـتعجم»، ذیـلِ مـادّه العقیق ملاـک قرار دهیم، از مـدینه تا مَلل بیست و سه میل مسافت طی کرده ایم: هفت میـل از مـدینه تا ذی الحلیفه، هشت میل از ذی الحلیفه تا الحفیر و هشت میل نیز از الحفیر تا مَلل. از این به بعد بنـا به گفته واقـدی پیـامبر به راه خود ادامه داد و صـبح روز چهـاردهم رمضان در «عرق الظبیه» بود (۱)؛ ولی ابن اسـحاق مسیر پیامبر را پس از مَلل اینگونه دانسته است:

«ثمّ علی غمیس الحَمام من مَرَیَیْن، ثمّ علی صُیـخَیرات الیَمام ثمّ علی السّیاله». (۲) «عرق الظُّبیَه» منزلگاهی در وادی روحاء است (۳) و واقـدی آن را «هومن الرّوحاء» دانسـته و فیروزآبادی به اقوالی اشاره می کند که «عرق الظبیه» را «الروحاء نفسـها» خوانده اند. (۴) لـذا با توجّه به این که آخر السّـیاله (/ کَسَـحابه)، همان «شـرف الرّوحاء» است که در سـی میلی مـدینه است و «غمیس الحَمـام» یـا به اختلاـف ضـبط: «عمیس الحمـام» قسـمتی از وادی «روحـاء» بین الفرش و مَلـل می باشـد و «صـخیرات الیمـام» یا «صـخیرات الثّمام» بین السّـیاله و فرش است و میان دو مسـتند تاریخی واقـدی و ابن اسـحاق، اختلافی در کلیّات این مسـیر نمی بینیم؛ خاصه آن که ابن سعد صریحاً می نویسد:

«و کان الطریق الّذی سلکه رسول اللّه إلی بدر، علی الرَّوحاء و بین الروحاء و المدینه أربعه أیام». (۵) این نشانه را واقدی پس از شرح توقّف پیامبر در عرق الظبیه چنین ادامه می دهد:

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۱

۲- «سـپس به سوی «عمیس الحمام» از وادی مَریین، سپس به صُخَیرات الیمام و در ادامه به السیاله رسید». «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۶۵

۳- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۲۵۹

۴- فیروزآبادی، «المغانم»، ص ۲۴۰؛ همچنین نک: یاقوت حموی، «معجم البلدان»، ماده «ظبْیه».

۵- «مسیری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی بدر طی کرد، از روحا می گذرد و میان روحا و مدینه، چهار روز فاصله است؛ نک: «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۳، متن عربی.

«پیامبر همچنان به راه خود ادامه داد. به روحاء رسـید و کنار چاه آن نماز گزارد.» (۱) نکته ای بااهمیّت در منزلگاه عرق الظبیه نهفته است. بیهقی می نویسد:

«پیـامبر در عرق الظبیه مرد عربی را دیـد و از او در بـاره کـاروان [قریش] پرسـید؛ امـا خبری از او به دست نیـاورد.» (۲) واقدی تصریح می کند:

«در عرق الظبیه مرد عربی که از تهامه آمده بود، پیش آمد. اصحاب پیامبر از او پرسیدند: «آیا اطّلاعی از ابوسفیان داری؟»

گفت: «من از او خبری ندارم.» پیامبر همچنان به راه خود ادامه داد. شب چهارشـنبه پانزدهم رمضان به روحاء رسید و کنار چاه آن نماز گزارد.» (۳) ابوعبیـد البکری در «معجم ما اسـتعجم»، مادّه العقیق ابراز نظر می کند که روحاء در یازده میلیِ السّـیاله و ۴۱ میلی شـهر مـدینه قرار دارد. این انـدازه با آنچه فیروزآبادی آورده، مطابقت دارد؛ ولی با گفته «ابن ابی شـیبه» که آن را در سی میلی مدینه دانسـته، نمی سازد. با این همه مشـهور در نزد همه جغرافی دانان و حجازشـناسان و مطّلعین به طُرق حج، همان چهل میل می باشد.

فیروزآبادی دربیان وجه تسمیه «روحاء»، به کلام ابن کلبی استنادکرده که او گفته بود:

«لما رجع تبع من قتال أهل المـدينه يريـد مكه نزل بالروحاء، فأقام بها و أراح فسـماها الروحاء و سـئل كثير: لِمَ سـميت الروحاء؟ قال: لانفتاحها، ورواحها، ای طيّبه ذات راحه». (۴)

۱- همان، ص ۳۹، ج ۱

۲- «دلائل النّبوّه»، ج ۲، ص ۲۲۴، ترجمه پارسی.

۳- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۴، ترجمه پارسی.

۴- «زمانی که تبّع از نبرد با اهل مدینه، به سوی مکه بازمی گشت، در روحا فرود آمد و مدتی در آن جا ماند و آن را «روحاء» نامید. بسیاری پرسیدند: چرا آن را روحا نامیدی؟ گفت: به خاطر گشادگی و بوی خوش آن. و منطقه روحا به معنای خوش و خوش بو است». نک: «المغانم»، صص ۱۶۰ و ۱۶۱

حربی در کتاب خود ضمن شرح موقعیّت تاریخی منزلگاه روحاء، به مسجدی اشاره می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارده است. (۱) این نویسنده، قبر مضر بن نزار را وصف می کند و راه آن را تا صفراء به سوی چاه بدر و تا دریا، بیست میل و از آنجا تا الروثبه، سی میل خوانده است.

چاه مشهور «عثمان بن عفّان» و چاه «عمر بن عبدالعزیز» و چاه «مروان» و «برکه الرّشید» و دو بنای بزرگ که در «روحاء» توسّط امرا ساخته شده، از دیگر مشخّصات تاریخی این منطقه به عنوان منزلگاه حُجّاج پس از حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است. ابن اسحاق از این منطقه به عنوان سَجْسج یاد کرده، در خصوص مسیر پیامبر به سوی بدر می نویسد:

«و نزل رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- سَجْسَج و هی بئر الروحاء». (۲) این مکان پس از «فجّ الروحاء» و «شنوکه» و پشت سر گذاردن راه «المعتدله»، خودنمایی می کرده است. لذا از نظر مواضع شناسیِ طُرق حجّ مدنی ها، منافاتی با گفته های دیگر ندارد. (۳) واقدی به نقل از «سعید بن مُسیِّب» به نماز پیامبر در روحاء، اشارت صریح دارد و این که پیامبر در آنجا برای نجات محرومان از یوغ سران و اشراف قریش دعا کرد. نیز اشاره می کند که پیامبر خطاب به یاران خود گفته است:

«هذه سَجاسج، هذا أفضل أودیه العرب» (۴) «هوای این درّه، معتدل و بهترین درّه عرب است.»

گفتنی است: «السجسج»، به هوای معتدل که نه گرم و نه سرد باشد، اطلاق می شود. (۵)

۱- «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره»، ص ۴۴۴ و ذیلِ عنوان «المناسک و الطّریق بین مکه و المدینه».

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سجسج که چاهی در منطقه روحاءاست، فرودآمد». نک: «السّیرهالنّبویّه»، ج ۲، ص ۲۶۵

۳- در باره السجسج، نک: سهیلی، «الرّوض الأنف»، ج ۲، ص ۶۳

۴- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۵. متن اصل: ج ۱، ص ۴۷

۵- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۳۱ به نقل از ابن شبّه.

اگر قول واقدی را صحیح بدانیم که گفته است:

«پیامبر روز یکشنبه دوازدهم رمضان از مدینه خارج شده (۱) و شب چهاردهم یا پانزدهم رمضان به روحاء رسیده است. (۲) معلوم می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از چهار روز از طیّ راه، هنوز نه از قریش خبری دارند و نه از کاروان. جای این سؤال وجود دارد که آن حضرت و پیروانشان چطور تنها به سوی جنوب در حرکت بودند؟

مسلّم است که مسلمانان حتّی برای رفتن به بدر، نقشه و فکر خاصّی از پیش نداشته اند و صرفاً تلاش می کردند تا به یکی از تقاطع های محلّ عبور قریش دست یابند.

در این که این تقاطع در کجا واقع شده است، تا منزلگاه «روحاء» چیزی معلوم نیست و هیچ سند تاریخی در دست نداریم که نشانی از پیش اندیشی های مسلمانان باشد. البتّه بدر، تقاطعی بود که از موقعیّت مناسبی برخوردار بود؛ ولی این که کاروان ابوسفیان به بدر می آید یا خیر و آیا رسیدن ابوسفیان به بدر با رسیدن مسلمانان به این مکان، همزمان شود، نشانه تاریخی درستی در دست نیست.

ابن اسحاق می نویسد:

«پیامبر پس از ترک روحاء به المنصرف رسید»

«و ترک طریق مکه بیَسار و سلک ذات الیمین علی النازیه یرید بدراً». (۳) ولی واقدی نام مکان های دیگری را در فاصله میان روحاء و منصرف، برشمرده است. وی می نویسد:

«پیامبر از روحاء بیرون آمد و از تنگه عبور فرمود و به خبیرتین رسید. سپس

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۱۶

۲- ج ۱، ص ۳۵

۳- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۶۵

به راست رفت و آنگاه به چپ پیچید؛ تا به درّه خیف رسید و آنگاه راه تنگه معترضه را در پیش گرفت تا به تیا رسید.» (۱) موقعیّتِ «المنصرف» مورد تصریح ابن اسحاق است و واقدی به آن اشاره نکرده است. ابن سعد نیز آن را چنین ثبت کرده است: «ثمّ یرید بالمنصرف». (۲) «منصرف» در واقع از نظر موقعیّت جغرافیایی، همان منطقه ای بوده است که النّازیه یا المسیجید نیز نامیده می شده است.

وادی بزرگ المسیجید در میان اعراب به نام «المنصرف» نیز مشهور بوده و برای رفتن به سوی وادی الصّفراء، به سمت راستِ «منصرف» حرکت می کردند. این منطقه قبل از آن که به تنگه و وادی صفراء برسیم، از وادی رحقان تشکیل می شده است.

مؤلّف «المناسک و اماکن طرق الحج» در صفحه ۴۴۵ کتابش از منطقه مذکور به نام المنصرف یاد کرده، می نویسد:

«و ذلک العرق انتهاء طرفه علی حافه الطریق، دون المسجد الذی بینه و بین المنصرف» (۳) در حال حاضر در المسیجید مسجدی به نام «مسجد المنصرف» به یاد نماز پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر بدر ساخته شده است؛ که اهالی آن را مسجد الغزاله می خوانند.

برای شناخت این موقعیّت باید توجّه داشت که السّقیا (ام البرک) در مسیر مکّه- مدینه قرار داشته و در سده های نخست اسلام، در میانه مکّه- مدینه، موقعیّتی ممتاز داشته است. با طیّ طریق در سمت چپ «سقیا» به المنصرف که امروزه آن را مسیجید می نامند، می رفتند و از آنجا به النازیه و وادی الصّفراء و بدر عزیمت می کردند.

رُحْقان وادی یی است که امتداد آن از النّازیه تا مستعجله کشیده شده و پس از آن است که به تنگه صفراء ره می رسیم.

ابن اسحاق پس از ذکر طریق النّازیه در مسیر بدر، به یاد می آورد که پیامبر: «فسلک

۱- «مغازی»، ج ۱، صص ۳۷ و ۳۸. متن اصلی، ج ۱، ص ۵۰

۲- «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۳، متن اصلی.

۳- «زیرا منتهی الیه عرق، برکناره جاده قرار دارد، در کنار مسجدی که میان عرق و المنصرف واقع است.»

فی ناحیه منها حتی إذا جزع وادیاً یقال له رُحْقان بین النازیه و بین مضیق الصفراء» (۱) از نظر واقدی در فاصله حسرتین و تیا، به مواضعی دیگر بر می خوریم:

«الدَبّه» مکانی است در تنگه ورودی به وادی صفراء که به دبهالمستعجله شهرت داشته؛ ولی به تصریح واقدی، به مکانی اطلاق می شده که بین اضافر و بدر بوده است.

«الأضافر» پس از دفران در مسیر بـدر بوده و سَـیَر تپه ای شـنی بوده که بین تنگه صـفراء و النّازیه قرار داشـته و گفته انـد که به شِعب سَیَر شهرت داشته است.

در ادامه به تصـریح ابن سـعد به «ذات اجدال» می رسـیم که دقیقاً موقعیّت جغرافیایی مضـیق الصّفراء را داشته و به این اشتراک هم موصوف بوده است.

بر مبنای آنچه گـذشت، بایستی متوجّه یک مسأله مهم شـد و آن این که وادی «صـفراء» پس از وادی روحاء، بزرگترین منطقه ای بود که در مسیر پیامبر به سوی بدر قرار داشت. در این منطقه، مواضعی را می بینیم که مورّخان و سیره نویسان از آنها به نام های مختلف و شواهـد متعـدّد یاد کرده انـد. آنچه مهم است، تعقیب این موضوع می باشـد که پیامبر در کجا از ابوسـفیان و یا لشکرکشی قریش مطّلع شده است؟ ابن اسحاق تصریح می کند:

«حتی إذا کـان قریباً من الصـفراء بعث بَسْبَسَ بن عمرو الجُهَنی، حلیف بنی ساعـده و عَـدِیَّ بن أبی الزَّغْباء الجُهنی، حلیف بنی النجّار إلی بدر، یتجسـسان الأخبار عن أبی سفیان بن حَرْب و غیره». (۲) منزلگاه «صفراء»، قریه ای میان دو کوه بود که دو قبیله «بنوحُراق» و «بنوالنّار» در آن زیست می کردنـد. پیامبر صـلی الله علیه و آله پس از شـنیدن نام این دو قبیله اظهار کراهت کرده، در باره آن دو کوه سؤال می کند. به اطّلاع آن حضرت می رسانند که نام یکی از آنها مُسْلِح و نام

۱- «در بخش هـایی از آن راه پیمود و از دشتی گـذر کرد در میـان نـازیه و تنگه صـفرا، که آن را رحقان می نامنـد»؛ «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۶۵، متن عربی.

۲- «وقتی به نزدیکی الصـفراء رسـید، بسـبس بن عمرو جُهنی هم پیمان بنی ساعـده و عَدیّ بن ابی زغبای جُهنی هم پیمان بنی نجار را به سوی بدر فرستاد تا اخباری از ابوسفیان بن حرب و دیگران بیاورند.»

دیگری مُخْزی ء است.

ابن اسحاق قبل از آن که اخبار آن دو فرد را ذکر کند، چنین ثبت می کند:

«و سلک ذات الیمین علی واد یقال له: ذَفَران فجزع فیه ثمّ نزل» (۱) در این موقعیّت جغرافیایی است که برای اوّلین بار و قبل از این که خبر کاروان ابوسفیان به پیامبر صلی الله علیه و آله برسد (و أتاه الخبر عن قریش بمسیرهم لیمنعوا عیرهم (۲)) خبر حمله قریش به اطّلاع محمّد صلی الله علیه و آله رسید.

اینجاست که محمّد صلی الله علیه و آله با مسأله قریش روبرو می شود و اصلًا موضوع کاروان مورد مشورت و بررسی قرار نمی گیرد.

در این منطقه جغرافیایی و موقعیّت تاریخی باید بررسی کرد که نحوه برخورد محمّد صلی الله علیه و آله با مسأله هجوم قریشیان-/ در حالی که هنوز او به بدر نرسیده و کاروان ابوسفیان نیز در مسیر بدر قرار نداشته- چگونه بوده است؟ واقدی می نویسد:

«پیامبر ... از آمدن قریش آگاه شد و سپاه را از آمدن قریش آگاه کرد. با مردم مشورت نمود و آرای ایشان را پرسید.» (۳) آنها در گیرودار چنین موقعیّتی چه می توانستند بکنند؟: فرار و یا مقاومت؟ فرار به کجا؟ قریش مصمّم بود بساط اسلام را در هر جا و به هر نحو ممکن دَرهم بپیچد. آیا اگر مسلمانان این راه طولانی را باز می گشتند، آنها به تعقیب مسلمانان بسیج نمی شدند؟

موقعیّت جغرافیایی وادی های اطراف مدینه به نحوی بود که مسلمانان گریزی از رو در رویی با قریش نداشتند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قبل از آن که به بدر برسد و حتّی مشخّص شده باشد که باید به بدر بروند، در باره نحوه مقاومت و دفاع با یارانش به مشورت نشست.

۱- «و به طرف راست ادامه مسیر داد تا به دشتی به نام ذَفِران رسید و در آن پیش رفت و سپس فرود آمد.»

۲- «به آن حضرت خبر رسید که قریش بر سر راه قرارگرفته تا راه را برکاروان آنان ببندد». نک: ج ۲، ص ۲۲۶

۳- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۶، ترجمه پارسی.

اگر سـندی را کـه واقـدی در کتـابش آورده، از حاشـیه هـای آن مـبرّا سـازیم، مسلّم می شـود کـه مسـلمانان در ایـن موضع جغرافیایی، مستقر ماندند تا سرنوشت حمله قریش را پی گیرند. توجّه کنید:

پیامبر به اصحاب خود فرمود:

«در باره این مکان که در آن فرود آمـده ایم، اظهار نظر کنید.» حباب بن مُنذر گفت: «ای رسول خدا! اگر به فرمان خداوند در اینجا فرود آمده ای و اردوگاه ساخته ای، بر ما نیست که گامی جلوتر یا عقب تر برویم. ولی اگر نبرد و چاره اندیشی و رایزنی است، صحبتی بداریم.»

پیامبر فرمود: «نبرد و چاره اندیشی و رایزنی است.» (بل هو الرأی و الحرب و المکیده.) حباب گفت:

«در این صورت اینجـا اردوگـاه خوبی نیست. مـا را به نزدیـک ترین آب برسان!» در نتیجه حرکت و موضع گیری در کنار چاه هـای بـدر پس از اعلاـم نظر مشورتی حباب بن منـذر تحقّق یافته است و این کاملًا مؤیّـد آن است که قبل از این نیز مسـلمانان نقشه ای برای رفتن به بـدر-/ جهت دفـاع یـا اساساً درگیرشـدن با کاروان قریش-/ نداشـته انـد.» (۱) از نظر ابـن سـعد آخرین منزلگـاهی که مسـلمانان به سوی بـدر طی کرده انـد، الأثیل و سـپس میلان بوده است. به نظر می رسـد این موضع گیری برای رفتن به سوی چاه های بـدر و در همین مناطق تحقّق پـذیرفته باشـد. آخرین منزلگاه از نظر ابن اسـحاق: «الحنّان» (۲) و از نگاه واقدی: «مُعترضه» است. (۳) «الأُثَیل»، تصـغیر الأثل، منطقه ای است بین بـدر و صـفراء؛ و «میلان» نیز بین الأثل و بدر واقع شده است. «الحنّان» هم تپّه شنی بزرگی بود که بر منطقه بدر مشرف است.

«معترضه» نیز به خیف المعترضه شهرت داشته است.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۴۰، ترجمه پارسی. متن عربی: ج ۱، ص ۵۲

۲- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۶۷

۳- «مغازی»، ج ۱، ص ۳۸

به تصـریح مورّخان، ورود مسلمانان به بدر، دو مرحله داشته است: یکی ورود به منطقه بدر و دیگری اقامت در کنار چاه بدر و یـا موضع گیری در پشت تپّه شـنی و بزرگِ «عُدوهالـدّنیا». در نهـایت نیز آنان در زمین شـنزار و مسـطّح بـدر که به سـهل بـدر مشهور است، حضور پیدا کردند. این حضور بنا به تقویم واقدی، در شامگاه جمعه، هفدهم رمضان بوده است. (۱)

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۸. نک: نقشه مسیر بدر.

۲/ ت: مسیر بت پرستان

شناخت مسیر بت پرستان از مکّه تا بدر، به ما این توان فکری را می بخشد که همزمان با بررسی مسیر مسلمانان و تلاش آنها برای اتّخاذ راهی جهت خروج از بن بست فشار قریش بر اهالی مدینه، از کوشش های مکّیان آگاه شویم و پی ببریم آیا حرکت قریش به سوی بدر برای نجات کاروان ابوسفیان بوده؛ یا آنان برنامه ای از قبل برای رفتن به بدر نداشته اند و تنها تلاش می کردند تا بر مسلمانان چیره شوند و آنها را هر جا که بیابند، از پای درآورند و از این راه تسلط خود را بر طوایف یثرب و راه های شمالی تحکیم بخشند؟

برای رسیدن بدین منزلگاه پژوهشی، باید بیابیم ابوسفیان چه وقت و در کجا از خروج مسلمانان مطلّع شد؟

حقیر گمان می کند ابوسفیان قبل از خروج مسلمانان از مدینه، نگران خود و کاروان خود بود و رعبی که از نزدیکی به طوایف هم پیمان مدینه در دل داشت، موجب گردید تا او برای پیش گیری تشویش بیشتر، قریشیان را برای رودررویی با مسلمانان تحریک و تحریض کند. واقدی می نویسد:

«ابوسفیان ضمضم بن عمرو را از تبوک روانه مکّه کرد تا فریاد برآوَرَد: کمک! کمک!» (۱) فاصله بین تبوک تا مدینه آن روزگاران، حدود پانصد کیلومتر بود و این مسافت را حدود پنج روز و شب طی می کردند. با توجّه به این که قریش همزمان با مسلمانان به حوالی بدر رسیده اند، معلوم می شود که ابوسفیان قبل از خروج مسلمانان از مدینه، احساس نگرانی کرده، قریش را از تلاش احتمالی مسلمانان مطلّع نموده است. پس از حصول این آگاهی است که قریشیان، چندین روز به تدارک و جمع آوری نیرو همّت گماشته و حدوداً همزمان با مسلمانان از مدینه راهی بدر شده اند.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۲۱

این نکته از نظر تاریخی حائز اهمیّت والایی است؛ زیرا واقدی در همان مأخذ از «مخرمهبن نوفل» (یکی از هم راهان ابوسفیان در کاروان) سندی را ثبت می کند که او گفته بود:

چون به شام رسیدیم، مردی از قبیله جذام پیش ما آمد و گفت:

«هنگامی که عازم شام بودیم، محمّد می خواست به کاروان حمله کند.» مخرمه گوید: «ما [وقتی این خبر را شنیدیم] از شام ترسان بیرون آمدیم و از کمین می ترسیدیم. این بود که ... ضمضم بن عمرو را گسیل داشتیم.»

بنابر این نگرانی ابوسفیان و هم راهان او مربوط به ایّام اقامت او در شام بوده و ضمضم در آستانه خروج کاروان از شام، به سوی مکّه حرکت کرده است؛ تا از قریشیان یاری طلبد. واقدی در همان مأخذ، صفحه ۳۰ تصریح می کند:

«گویند: ابوسفیان با کاروان پیش می آمد. چون نزدیک مدینه رسیدند، ترس شدیدی ایشان را فراگرفت. به نظر آنها خبر بردن ضمضم و بیرون آمدن قریش خیلی دیر شده بود.»

چنین ترس و اضطرابی بود که موجب خروج مکّی ها قبل از خروج مسلمانان شد.

ولی از آنجا که در تاریخ، سخن از خروج مسلمانان از مدینه به میان آمده است، شروع ماجرا به مسلمانان نسبت داده شده است؛ یعنی در عمل، تاریخ واقعه بدر از مدینه نگاشته شده است و نه از مکّه؛ در حالی که از نظر تاریخی، تردیدی نبایست داشت که حادثه بدر، از شام و سپس از مکّه آغاز شده است و اصطکاک هایی که به هر حال میان نظام دوگانه حجاز وجود داشت و تداخل راه ها و تردّد میان قبایل را مشکل کرده بود، نمی توانست بدون اعمال خشونت از جانب مکّی ها به روال خود ادامه دهد.

از سویی دیگر و با توجّه به نیاز به زمان بیشتر برای جمع آوری نیرو و تجهیزکردن طوایف اطراف مکّه و با در نظر گرفتن فاصله مکّه تا بدر که بیش از فاصله مدینه تا بدر است، معلوم می گردد که ابوسفیان هنگامی به مکّه رسید که قریشیان در نزدیکی های بدر منزل گزیده بودند.

برای قبول چنین موضوعی، بایـد بررسـی کنیم که پیـک ابوسـفیان در کجا به قریشـیان خبر داد که بازگردیـد!؛ زیرا کاروان به سلامت به مکّه رسیده است؟

واقدی می نویسد:

ابوسـفیان ... قیس بن امری ء القیس را که از مکّه همراه کـاروان بود، پیش قریش فرسـتاد و به آنها دسـتور بازگشت داد و پیام فرستاد:

«کـاروان شـما از خطر جست. شـما خود را با اهل یثرب درگیر نسازیـد؛ زیرا شـما چیز دیگری غیر از این نمی خواستیـد.» ولی قریش با سرسختی از بازگشت خودداری کردند و گفتند:

«کنیزان آوازه خوان را بر می گردانیـم.» و آنهـا را از جُحفه برگرداندنـد. (۱) مـدرک نشان می دهد: رسـیدن کاروان به مکّه مصادف بود با رسیدن قریشیان به حوالی جُحفه. باز تأمّل می کنیم. واقدی می نویسد: «بنی زهره از جُحفه برگشتند.»

و در مورد «بنی عدیّ» به نقل از «ابوبکر بن عمر بن عبدالرّحمن بن عبداللَّه بن عمر» صراحت دارد:

«بنی عـدی همراه قریش بیرون آمـده بودنـد و چـون بـه تنگه لِفت رسـیدند، سـحرگاه خـود را به سـوی دریـا کشانـده، به مکّه بازگشتند.» (۲) «تنگه لِفت» از منـازل «قدیـد- جحفه» بوده و این امر منافـاتی بـا این گفته نـدارد که پیـک ابوسـفیان، خبر عزم قریش را به ادامه راه در «هـدّه» (در هفت میلی گردنه عُسـفان و سـی ونه میلی مکّه) به ابوسـفیان داده است؛ لذا می توان نتیجه گرفت که قریش در ادامه راه خـود، بـدر را منزلگـاه نهـایی خـود نمی خوانـده است و الّـا چگـونه است که ابوجهـل در پاسـخِ فرستاده ابوسفیان فریاد برآورد:

«نه به خدا! بر نمی گردیم تا به بدر برویم. باید به آنجا برسیم و سه روز بمانیم.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۳۲

۲- مغازی، ج ۱، ص ۳۴

شتران را بکُشیم و اطعام کنیم و شراب بیاشامیم و نوازندگان برای ما بنوازند و عرب از ما و مسیر ما آگاه شود تا همواره از ما بترسد.»

ابوجهل از سه روز سخن می گوید. باید دید پس از سه روز چه قصدی دارند؟ آیا در نظر داشتند که باز گردند؛ یا به راه خود ادامه دهند؟ تاریخِ نوشته در این خصوص ساکت است؛ ولی آنچه مهم است، این است که بدر به عنوان یکی از منزلگاه های موقّتیِ قریش، مدّنظر بت پرستان بود؛ نه این که فکر می کردند در بدر با مسلمانان برخورد می کنند. مواضع جغرافیایی را پی می گیریم:

«ابی بکر بن سلیمان بن ابی حَثَمه» به نقل از «حکیم بن حزام» روایت می کند که پس از خروج از مکّه به «مرّ الظهران» رسیدیم. اوّلین منزلگاه قریش، «مرّ» بوده است. «مرّ» قریه ای در وادی الظّهران بود.

یاقوت حموی، «وادی الظهران» را «قرب مکه و عنده قریه یقال لها مرّ تضاف إلی هذا الوادی فیقال مرُّ الظهران» توصیف کرده است. (۱) ولی «حربی» آن را بطن مرّ خوانده که فاصله آن تا مکّه سیزده میل و به طرف شمال، تا عسفان بیست و سه میل و به طرف جنوب به سرف و از آنجا تا تنعیم سه میل و تنعیم تا مکّه ۲- ۳ میل بوده است. (۲) امروزه در عربستان به این منطقه، «وادی فاطمه» می گویند و دیگر کسی نام قدیمی آن را به زبان جاری نمی سازد.

«هَدّه»؛ که قیس در آنجا با ابوسفیان ملاقات کرد و از اصرار قریش به ادامه راه، وی را مطّلع نمود، به تصریح واقدی در: «هفت میلی گردنه عسفان و سی ونُه میلی مکّه است.»

ولی این مسافت با آنچه که ما از هدّه بر سر راه طائف می شناسیم، مطابقت ندارد.

۱- «معجم البلدان»، ج ۶، ص ۹، چاپ اوّل، قاهره، ۱۹۰۶ م.

۲- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص ۴۶۴

«عسـفان»؛ منزلگاه «بنومصـطلق» بود که در بیست وسه میلی شـمال بطن مَرّ جای داشـته است؛ شـهرکی مملو از چاه های آب و یکی از توقّفگاه های مهمّ حاجیان در طول تاریخ مسلمانی.

«أمَج»؛ سرزمین حاصل خیری است که تا عسفان دوازده میل فاصله دارد.

فیروزآبـادی آن را از «اعراض المـدینه» (۱) دانسـته؛ ولی بـه عقیـده دیگران از «اعراض مکه» است. (۲) «قدیـد»؛ بین خلیص و عسـفان واقع شـده است و حجازشـناسان آن را «موضع بین الحرمین» خوانده اند. (۳) سـرزمینی با آب و زرع بوده (۴) و فاصله قدیمی آن تا عسفان بیست وسه میل بوده است.

«لِفت» یا «لَفت»؛ وادی مجاور «هرشـی» عقبه ای بین مکّه و مـدینه بوده است و طبق آنچه در «المناسک»، ص ۴۶۰ آمده است، قبل از جُحفه بوده است:

«و العقبه قبل خلیص بثلاثه أمیال و هی ثنیه لفت عندها مسجد للنبی».

چنین موقعیّتی نشان می دهد که لِفت: «ثنیّه جبل قدید».

«جُحفه»؛ «حربی» از برکه هـا و چـاه هـای متعـدّد و منازل و بازارِ جُحفه یادها کرده است و این که در قرن دوم هجری در آنجا مسـجدی به نام «عزور» و مسـجدی دیگر به نام «الأئمه» وجود داشـته که به یاد نمازهای محمّد صلی الله علیه و آله در آنجا برپا شده بود. فاصله بین جحفه تا بحر احمر، شش میل و میقات اهل شام بوده است. ابواسحاق بکری گوید:

۱- قاموس المحیط، ص ۱۸

۲- البکری «معجم ما استعجم»، ص ۹۵۶. نیز: سمهودی، «وفاءالوفا»، ج ۲، ص ۲۴۸

۳- «المغانم»، ص ۳۳۴؛ البکری، «معجم ما استعجم»، ص ۱۰۵۴

۴- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص ۴۶۰

«مردم جُحفه از خزاعه هستند و غدیرخم در چهار میلی آن جای دارد. جُحفه در تاریخ اسلام از اهمّیّت والایی برخوردار بود و منزلگاهی بس مهم در مسیر قریشیان محسوب می شد.»

واقدی می نویسد:

«فرات بن حیان عجلی-/ نماینده قریشیان-/ که قرار بود خبر عزم و خروج قریشیان را به ابوسفیان برساند، پس از عدم امکان ملاقات با ابوسفیان، دوباره در جحفه به مشرکان پیوست.» (۱) «او در این حال گفتار ابوجهل را شنید که می گفت: بر نمی گردیم!» (۲) واقدی می نویسد:

و همچنان رفتند تا شبانگاه به جحفه رسیدند. جُهَیم بن صَلت خوابید و خوابی دید. گفت: «بین خواب و بیداری بودم که دیدم مردی اسب سوار که شتری همراه داشت، پیش آمد و کنار من ایستاد و گفت: عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه کشته شدند.»

ابوجهل گفت: «این هم پیشگویی دیگری از بنی مطلب است! فردا به زودی خواهد دانست که چه کسی کشته می شود؟»

و واقدی گوید: «بنی زهره از جحفه برگشتند.»

قریش پس از طیّ این مسیر و پشت سر گذاردن جحفه- به تصریح واقدی- در «پشت تپّه های ریگی» در بدر منزل گزیدند. این مطلب را از شرح تاریخی واقدی در صفحه ۳۹ کتاب مغازی، به خوبی استفاده می کنیم.

۱- «مغازی»، ج ۱، ص ۳۳

۲- همان، صص ۳۲ و ۳۳

ث: آثار تاریخی بدر

اشاره

به روال تحقیقِ پیوسته در خصوص مدینه شناسی، تلاش ها کردم تا به بدر روم و آنجا را وجب به وجب جستجو کنم. در مقام تطبیق متون و وضعیّت جغرافیایی آن روزگاران با موقعیّت فعلی، نیاز به عنایت و توفیق داشتم.

در سال های ۱۳۵۴ ه. ش. تا ۱۳۵۷ ه. ش. مکرّراً به این منطقه سفر داشتم و قریه تاریخی بدر را که به وسیله امکانات جدید، در شنزارهای اطراف آن، رو به گسترش نهاده است، دیدم و به دقّت بر آن نواحی نظاره ها کردم.

در آن تاریخ، امارت بدر حدود ۴۳۰۰ نفر سکنه داشت؛ ولی با توجّه به قراء تابعه آن مانند المسیجید، الفاجه، الرایس و الواسطه جمعاً در آن امارت، حدود ۴۴۰۰۰ نفر زیست می کنند. امارت از نظر تقسیم بندی اداری کشور عربستان، در منطقه مدینه منوّره واقع شده و تابع امیر مدینه است.

وجود نخلستان ها در حاشیه شهر بدر، از وفور آب های جاری که عموماً از چاه های عمیق سیراب می شوند، حکایتی روشن داشت و این می رساند که منزلگاه بدر در طول قرن ها از دوران قبل از اسلام تاکنون، به خاطر وجود آب جاری در صحراهای خشک حجاز، موقعیّتی خاص داشته و توقّفگاهی مهم محسوب می شده است.

«البکری» به جاری بودن دو چشمه بزرگ در این منطقه که سرچشمه آب آنها به «الجار» در ساحل بحر احمر متّصل است، اشارت کرده است. (۱) امروزه الجار را البریکه خوانند که بیش از بیست ونه کیلومتر با بدر فاصله ندارد. از سویی دیگر دو بندرگاه مهمّ الرایس و البریکه در طول تاریخ باعث شده اند که مسافرانی که از مصر به سوی حجاز طیّ طریق می کنند، پس از پیاده شدن در این دو بندر، از بدر عبور کرده، عازم مدینه یا مکّه شوند.

شهر بدر میان دو کوه یکی در امتداد شمال تا شمال غربی و دیگری در امتداد

۱- «معجم ما استعجم» و «المناسک»، ص ۴۱۹

جنوب تا جنوب شرقی که به گفته اهل آن: الصَدْمه (الشمالی) و الصّدمه (الشرقیه) نام دارند، قرار گرفته است. از جانب غرب به میدان بدر یا قبرستان و کوه اسفل- یعنی حدّ فاصل بین شهر و ساحل دریای احمر- محدود می شود.

جستجوهای حقیر نشان داد که اگر بخواهیم از آثار تاریخی واقعه بدر نشانی در بدر امروزی پیدا کنیم، جز محلّ عریش محمّد صلی الله علیه و آله که اکنون نیز بر آن جایگاه، مسجدی بنا نهاده اند و «قبرستان شهداء بدر»، به چیزی دیگر دست نمی یابیم. با این همه شناخت موقعیّت جغرافیایی و ملموسِ دو تپّه «عدوهالدّنیا» و «عدوهالقصوی» و دامنه کوه اسفل که به هر حال میدان وقوع حادثه بوده است، از نظر آثارشناسی، اهمّیّت تاریخی مهمّی دارد و می توان حضور محمّد صلی الله علیه و آله را در آن شنزاهای سوزان و تپّه های شنی و سنگی اشراق نمود. از این رو به شرح و توصیف تفکیکیِ هر یک از این مواضع و اماکن می پردازیم؛ تا در همان فضای جغرافیایی، به روند تاریخی آن بپردازیم و در لحظاتِ محمّد صلی الله علیه و آله که در روزگار خود در این اماکن حضور داشته است، سهیم شویم.

۱/ ث: مسجد عریش

عریش در لغت به سایبانی شبیه خیمه اطلاق می شود. (۱) ابن اسحاق می نویسد:

«أنّ سعد بن معاذ قال: یا نبی اللَّه! أ لا نبنی لک عریشاً تکون فیه و نُعِدُّ عندک رکائبک ثمّ نلقی عدوّنا فإن أعزّنا اللَّه و أظهرنا علی عدوّنا کان ذلک ما أحببنا و إن کانت الأخری جلسَت علی رَکائبك فلحِقت بمَنْ وراءنا من قومنا، فقد تخلّف عنك أقوام. یا نبی اللَّه! ما نحن بأشدّ لک حبّاً منهم و لو ظَنُّوا أنّک تلقی حرباً ماتخلّفوا عنك یَمنُعك اللَّه بهم یُناصحونك و یجاهدون معك فأثنی علیه رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خیراً و دعا له بخیر. ثمّ بُنی لرسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عَریش فکان فیه». (۲) محمّد بن عمر واقدی در «المغازی»، ج ۱، ص ۴۱، فارسی و ج ۱، متن عربی به نقل از محمّدبن صالح به نقل از عاصم بن عمر به روایت از محمود بن لبید، این سند تاریخی را ثبت کرده است:

«همین که پیامبر، کنار چاه بدر فرود آمد، برای آن حضرت سایبانی از شاخه های خرما ساختند و سعد بن معاذ در حالی که شمشیر خود را به گردن آویخته بود، بر در سایبان ایستاد و پیامبر و ابوبکر وارد سایبان شدند.»

۱- طریحی، «مجمع البحرین»، افست چاپ سنگی، ص ۳۱۸

۲- «سعدبن معاذ گفت: ای پیامبر خدا، آیا برایت سایبانی بسازیم که در آن باشی، مرکبت را هم بیاوریم و سپس به جنگ دشمن برویم، اگر خداوند ما را کرامت داد و بر دشمن چیره شدیم، این همان مطلوب ماست؛ و اگر دیگرگونه شد، بر مرکبتان می نشینید و به سوی قوم ما که در پیش هستند، رهسپار می شوید؛ زیرا گروهی از ما در مدینه مانده اند و همچون ما، دوستدار تو هستند. اگر می دانستند که جنگ در پیش داری، بازنمی ماندند و می آمدند. در صورت شکست ما در جنگ خداوند تو را به وسیله آنان محافظت خواهد کرد. آنان خیرخواه تو هستند و در کنار تو پیکار می کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این عبارات، سعد را دعای خیر گفت و برای آن حضرت سایبانی برپا شد و در آن جای گرفت». «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۷۲، عربی به نقل از عبداللَّه بن ابی بکر.

در این سـند تصـریح شـده است که سایبان مزبور از جریـد (/ شاخه های خرما) ساخته شده بود و این با وجود نخل های بدر و عـدم دسترسـی مسـلمانان به خیمه و خرگـاه، کاملًا مطابق با واقع است و اکنون نیز در بیابان های حجاز و مجاور قریه ها از این نوع سایبان ها که با سعف (برگ های بلند درخت خرما) ساخته شده، به وفور دیده می شود.

ابن سعد به اجمال نوشته است:

«و بُنی لرسول عریش من جریـد، فـدخله النبیّ و أبو بکر الصـدیق و قام سـعد بن معاذ علی باب العریش متوشّـحاً بالسـیف». (۱) نگرانی سعد بن معاذ ناشی از آن است که عریش، دقیقاً در محلّی قرار داشته است که بت پرستان قریش هر آن می توانستند به آن حمله کننـد. این امر از موقعیّت مکـانی عریش که در نزدیکی های «عـدوهالقصوی»- محلّ اسـتقرار مشـرکین- قرار داشـته است، حکایتی آشکار دارد که بعداً به بیان آن می پردازیم.

بیهقی (۲) و ابن کثیر (۳)، به سـند تاریخی مذکور که همان گفته های عبداللَّه بن ابی بکر بن حزم و مورد تصـریح ابن اسحاق بوده، اسـتناد کرده اند. ابن کثیر در خصوص نگرانی مسلمانان در حراست از جان محمّد صلی الله علیه و آله تصریح دقیق تری آورده است:

«و کـان سـعد بن معـاذ- رضـی اللَّه عنه- واقفاً علی باب العریش متقلّـداً بالسـیف و معه رجال من الأنصار یحرسون رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- خوفاً علیه من أن یَدْهمه العدو من المشرکین». (۴)

۱- «برای پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله سایبانی از شاخه خرما برپا شد و پیامبر صـلی الله علیه و آله و ابوبکر به آن وارد شدند و سعدبن معاذ که شمشیری در دست داشت، بر در آن ایستاد». نک: «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۵، چاپ دار صادر.

۲- «دلائل النّبوه»، ج ۲، ص ۲۳۲، ترجمه پارسی.

۳- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۴۰۳، چاپ دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۷۶ م.

۴- «سـعد بن معـاذ بـا شمشـیر بر در سایبـان ایسـتاده بود و مردانی از انصـار در کنـار او، از حضـرت پیامبر صـلی الله علیه و آله حراسـت می کردنـد تـا مبـادا دشـمنان او از میـان مشـرکان بر ایشـان یـورش برنـد». همـان، ص ۴۱۰؛ همچنیـن: کـازرونی، «نهایهالمسؤول»، ج ۱، ص ۳۹۲، چاپ ۱۳۶۶؛ نویری، «نهایه الارب»، ج ۲، ص ۲۸، ترجمه فارسی، الجزء السابع عشر، ص ۲۱، چاپ دارالکتب المصریّه، ۱۹۵۵ م.

مسلمانان در طول تاریخ، مکان این عریش را گرامی داشتند و بر آن جایگاه، مسجدی بنا نهادند؛ تا یاد حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را در عریش بدر زنده نگه دارند.

سمهودی ذیل وصف مساجد بین مکّه و مدینه در باره مسجد بدر می نویسد:

«مسجد بدر: کان العریش الذی بنی لرسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یوم بدر عنده و هذا المسجد معروف الیوم بقرب بطن الوادی بین النخیل و العینُ قریبه منه». (۱) مشهور بودن چنین مسجدی در عصر سمهودی- یعنی سده ۹- ۱۰ هق- آن هم در مجاورت چشمه ای جاری، نشانه دیرینه تاریخی آن در ازمنه قبل از حیات اوست.

مقدّسی بشاری جغرافی دان مشهور در «احسن التّقاسیم فی معرفهالأقالیم»، ص ۸۲، ۳۸، چاپ لیدن، بریل، ۱۹۰۶. م که خود در میانه سال های ۳۳۶- ۳۸۰ هجری قمری می زیسته است، در ذیل وصف جغرافیایی «جزیرهالعرب»، از بدر با وصف «مدینه صغیره من نحو الساحل» یاد کرده و می نویسد:

«ثم عین النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و موضوع الوقعه و مساجد بناها ملوك مصر ...». (۲) این تصریح به خوبی نشان می دهد که میدان واقعه بدر و چشمه آبی که کنار عریش بوده و مساجدی که پادشاهان مصر نسبت به آن اهتمام ورزیده اند، می تواند انگیزه قدسیّت یا مستندات پذیرفته شده ای در خصوص بدر باشد و قرن ها بین مسلمانان و اهالی محل از شهرت و معروفیّت برخوردار بوده است.

۱- «مسجد بدر، در محل سایبانی بوده که در جنگ بدر برای پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته شد، و این مسجد اکنون در میانه دشت و درمیان نخل ها، درکنار چشمه ای قراردارد». سمهودی، «وفاءالوفا»، جزء ۴، ص ۱۰۲۶

۲- «... سپس چشمه پیامبر صلی الله علیه و آله و جایگاه نبرد در نزدیک شهر بدر قرار دارد و مساجد آن را پادشاهان مصر بنا کرده اند.»

مسلّم است که موقعیّت العریش در ایّام توقّف محمّد صلی الله علیه و آله و وقوع حادثه به نحوی بوده که اوّلًا بر بلندی و مُشرف بر میدان روبروی آن، جای داشته و دو موضع عدوهالدنیا در سمت راستش و عدوهالقصوی در سمت چپش بوده است. به مرور که این پستی ها و بلندی ها در اثر گسترش شهر و رفت و آمدها از بین رفته است، دقیقاً نمی توان معلوم ساخت که آیا مسجدی که در مکان عریش ساخته شده، دقیقاً در همان موضع عریش است و یا اندکی این سو و آن سو شده است؟

حقیر کاتب، بنای فعلی مسجد عریش را بر شنزار بدر و کنار نخلستان ها و چشمه آبی که منتهی به جاده آسفالته می شود، دیدم. اهالی بدر همزبان با تاریخ، این مسجد را محلّ عبادت های محمّد صلی الله علیه و آله در عریش می دانند.

مسجد جدیدالبنای عریش که جایگزین بناهای قدیمی آن شده است، مستطیل شکل و دارای مناره ای برافراشته بر میدان بدر است و شبستان نمازی که معدودی از زائران و عاشقان راه محمّد صلی الله علیه و آله، با ادای نماز، یاد تاریخی و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله را در این مکان، گرامی می دارند، مورد دیدار و حضور مکرّر حقیر قرار گرفت. هر سال در ظاهر بنا، تغییرات کوچکی را مشاهده می کردم. سبک بنا با توجّه به وزش طوفان های شنی و بادهای تند و گرم منطقه، از تنوّع معماری و یا هنری خاصّی برخوردار نیست. با این همه هیبت تاریخ معنوی چهارده قرن، به آن شکوه خاصّی بخشیده است.

چشم اندازی که حقیر از روی بام مسجد مشاهده کردم، دقیقاً با اسناد تاریخی و اوصاف میدان بدر سازگار است و مغایرتی ندارد و همانطور که گفته شد، هم بر میدان واقعه که اکنون به صورت قبرستان عمومی بدری ها درآمده و هم بر دو موضعِ «قُصوی» و «دُنیا» مسلّط است.

این موقعیّت را در تصاویری که در سفرهای متعدّد از آن تهیّه کردم، در این کتاب به ثبت می رسانم؛ تا اگر پژوهندگان تاریخی، این تحقیق را در آینده پی گیرند، در خصوص این برهه از زمان، سند و یادی داشته باشند.

پیکره های ۳- ۱؛ ۴- ۱؛ ۵- ۱؛ ۶- ۱؛ ۷- ۱

۲/ ث: مقابر شهدای بدر

آن تعداد از صحابه پیامبر که در جنگ بدر، به دست بت پرستان قریش کشته شدند، به استثنای «عبیده بن الحارث» از بنومطلب بن عبدمناف که او را «شیبه بن ربیعه» به شهادت رساند و به تصریح واقدی: «فدفنه النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بالصّفراء» (۱)، مابقی شهیدان در یک جا در میدان بدر به خاک سپرده شدند.

در این که شهیدان مزبور، چهارده تن بودند (شش تن از مهاجران و هشت تن از انصار) اختلاف مهمّی در منابع تاریخی وجود ندارد.

بر اساس مدارک ابن سعد (۲)، ابن کثیر (۳)، ابن اسحاق (۴)، محمّد بن عمر واقدی (۵)، نویری (۶)و ... نام شهیدان صحابه از این قرار است:

۱- عُمیر بن ابی وقّاص: برادر سعد بن ابی وقّاص از «بنوزهره» که عمرو بن عبدود العامری او را به قتل رساند. (۷) ۲- ذوالشّمالین: ابن عبد عمرو بن نَضْله الخزاعی حلیف بنی زهره. (۸) ۳- عاقل بن ابی البُکیر: از سابقین و اوّلین در اسلام بود که نامش نخست غافلا بوده و پیامبر او را عاقل خواند. (۹) ۴- مِهْجَعْ: مولی عمر بن الخطاب که عامر بن الحضرمی او را به قتل رساند. (۱۰)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۲۰۷

۲- «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۷

۳- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۵۱۰

۴- «همان»، ج ۲، ص ۳۶۴

۵- «مغازی»، ج ۱، ص ۸۳ متن فارسی. و ج ۱، ص ۱۴۵، متن عربی.

۶- «نهایهالارب»، ج ۲، ص ۴۶، متن فارسی.

۷- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه»، ج ۳، ص ۳۵، چاپ مصطفی محمد، قاهره ۱۹۳۹ م؛ ابن سعد «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۸، چاپ بیروت.

۸- ابن حجر عسقلانی، «الإصابه»، ج ۱، ص ۴۷۴؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۳، ص ۱۶۷

۹- همان، ج ۲، ص ۲۳۸؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۸ و ۳، ص ۴۵۶

۱۰- ابن سعد، «الطبقات الکبری»، ج ۲، صص ۱۶ و ۱۸

۵- صـفوان بن بَیْضا: به اختلاف او را ابن وهب، ابن اهیب وابن سـهل بن ربیعه نوشته اند. (۱) ۶- سَعد بن خَیْثمه: میزبان محمّد صلی الله علیه و آله در قبـا. (۲) ۷- «مُبَشِّر بن عبدالمنـذر بن زنبر» برادر ابولبابه. (۳) ۸- یزید بن الحارث (ابن فُسْـحُم): انصاری خزرجی که پیامبر بین او و ذوالشِّمالین پیوند برادری بست. (۴) ۹- «عُمیر بن الحُمام ابن الجموح بن زید»: محقّقان از اشتیاق او به شهادت ذیل این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله یادها کرده اند:

«و الـذی نفسـی بیده لا یقاتلهم الیوم رجل فیقتل صابرا محتسباً مقبلًا غیر مدبّر إلّا أدخله اللَّه الجنّه» (۵) ۱۰- «رافع بن المُعلّی بن نودان» که از قبیله بنوزریق بود و او را عکرمه بن ابی جهـل به قتـل رسانـد. (۶) ۱۱- «حارثه بن سـراقه بن الحارث بن عدی» از بنوالنّجار انصاری که مادرش «ربیع بنت النضر» عمّه انس بن مالک بود. (۷) ۱۲ و ۱۳- عوف و مُعَوّذ بن «الحارث بن رفاعه» که دو برادر از فرزندان عَفرا بودند (۸) که بعضی آنها را عوذا و عوف خوانده اند. (۹)

۱- ابن حجر، «الاصابه»، ج ۳، ص ۱۸۵؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، صص ۱۸، ۳، ۴۱۵، ۶۰۰، ۶۲۳

۲- خانه سعد، کتاب ۲، فصل اوّل، ص ۲۹۹، ج ۱؛ همچنین نک: ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۳۳. ج ۲، صص ۱۸، ۲۹ و ۲۸۰- ج ۳، صص ۹، ۴۴، ۴۷ و ۴۸

۳- ابن حجر عسقلانی، «الاصابه»، ج ۳، ص ۳۴۰؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۳، ص ۹۰ و ج ۱، ص ۱۸

۴- همان، ج ۳، ص ۶۱۶؛ همان، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۳، ۱۶۷

۵- همان، ج ۳، ص ۳۱ و همان، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۳، ص ۵۱

۶- همان، ج ۲، ص ۴۸۷. نیز: همان، ج ۲، ص ۱۸ و ج ۳، ص ۶۰۱

۷- همان، ج ۱، ص ۲۹۷؛ همان، ج ۲، صص ۱۷ و ۱۸

۸- ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۸

۹- ابن حجر عسقلانی، «الإصابه»، ج ۳، ص ۴۲

پیامبر صلی الله علیه و آله خود، یارانش را با اندوه و تأثّر به خاک سپرد. «مجلسی» در «البحار» یاد می کند:

«پیامبر به جای پنج بار تکبیر، بر شهدای بدر ۹۷ بار اللّه اکبر گفت.» (۱) قبور شهیدان بدر در طول تاریخ حجاز مورد زیارت همه زائران این سرزمین قرار داشته است. مطمئنّاً بنای مشخّصی در تاریخ از این قبور- مستقل از قبرستان اهالی بدروجود داشته است. در مقطعی که به زیارت و دیدار پژوهشی این منطقه نائل آمدم، مشاهده کردم که موقعیّت قبور شهدا در میان قبرستان عمومی بدر واقع شده و مانند همه مقابر عربستان، مسطّح و بی نام و نشان است. تنها چهار دیواری کوتاه و پوشیده از سیمان سفید که با میله های آهنی حصاربندی شده، این قبور را از دیگر گورها جدا می کند و بدان تشخّصی خاص می بخشد.

قبرستان عمومی نیز به طور کامل با دیوار حصاربندی شده است و کنار درب اصلی آن، بنایی برای انجام مراسم مردگان و اسکان متصدّی آن ساخته اند.

تصاویری که از این مکان تهیّه کردم و در این کتاب ارائه می شود، مربوط به سال های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷ ه. ش. است. تلاش کرده ام که چشم انداز موقعیّت قبور شهدا را در میدان نبرد (/ سهل بدر) از نمای دور و نزدیک، به تصویر بکشم؛ تا وضعیّت این قبور را در ارتباط با کوه اسفل و دو تپّه عدوهالدنیا و عدوهالقصوی نشان دهم و نیز بنای فعلی قبور را در میانِ دیگر قبور که به رسم مسلمانان عربستان، از تکّه های سنگ سخت مشخّص شده اند، ارائه دهم. همچنین تصویری از همسرم به پاس پانزده سال همدردی و کوشش او برای امکان بخشیدن به تنظیم این کتاب و مساعدت هایش در طیّ سفرهای پژوهشی به چاپ می رسانم.

پیکره های ۸- ۱؛ ۹- ۱؛ ۱۰- ۱؛ ۱۱- ۱؛ ۱۲- ۱؛ ۱۳- ۱ و ۱۴- ۱

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، صص ۳۱۹ و ۳۲۰ به نقل از محمّد بن فضیل از ثمالی از ابی جعفر. نیز نک: عبدالحمید بن ابی دیلم به استناد صدوق.

۳/ ث: عُدوهالدّنیا، عُدوهالقصوی

بـا این دو نام، نخستین بار در آیه ۴۲ از سوره انفال آشـنا می شویم. چنین پیـداست که مراد از آنها، دو منطقه جغرافیایی واقعه بدر بوده است. اگر چه مخاطبان آیه، ابهامی در فهم آن نداشته اند، ولی پژوهندگان قرون بعد، تأمّل بر شناخت جغرافیایی این دو منطقه را در فهم آیه ضـرورتی اجتناب ناپذیر دانسـته اند. در اینجا بی آن که در انبوهی از مفاهیم مختلف سـردرگم شویم، به همان شیوه اوّلیّه سعی می کنیم به درك و ذهنیّت نخستین راهیانِ بدر بازگردیم و آن را بشناسانیم.

در آیه یادشده می خوانیم:

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَهِ الدُّنْیا وَ هُمْ بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوی وَ الرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ ....

«هنگـامی که شـما در کنـاره نزدیکتر بودیـد و آنها در کناره دورتر بودنـد و کاروان، پایین تر از شـما.» (۱) در این آیه، با سـه قسمت مهمّ واقعه بدر روبرو می شویم:

- بِالْعُدْوَهِ الدُّنْیا

- بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوی

- الرَّکْبُ أَسْفَلَ مِنْکُمْ

طبرسـی، «عُدوه» را کنار وادی دانسته است. (۲) هر وادی دو کنـاره دارد که هر یك را عُـدوه گوینـد و «دنیا» مؤنّث «ادنی» به معنـای نزدیکتر است. بر عکس، «قصوی» مؤنّث «اقصـی» است و «دورتر» معنی می دهـد. بنابر این منظور از «عدوهالـدنیا» کنار وادی نزدیـك تر است که طبـق تصـریح آیه، مسـلمانان در آنجـا حضور یافتنـد و «عـدوهالقصوی» کنـار وادی دورتر است که قریشـیان در آن منزل گزیدنـد و «الرّکب» جمع راکب، به معنـای کاروان یا سواران است و اشاره به کاروان ابوسـفیان دارد که «أسفل منکم»-/ یعنی پایین تر

۱- بر اساس ترجمه زین العابدین رهنما.

۲- «مجمع البیان»، ج ۱، ص ۲۲۵، ترجمه فارسی و متن عربی ذیل آیه.

از شما- قرار داشت.

طبرسی در ذیل: إِذْ أَنْتُمْ ... به حدیثی از ابن عبّاس استناد می کند:

«منظور این است که خداوند قادر است که شما را یاری کند؛ زیرا هنگامی که در کنار وادی نزدیک به مدینه بودید و ذلت و زبونی دامن گیر شما شده بود، شما را یاری کرد و «هُم بالعدوه القصوی»؛ یعنی: مشرکین هم در آن طرف وادی که از مدینه دورتر بود، فرود آمده بودند و «الرکب اسفل منکم»؛ ابوسفیان که همراه کاروان بود، در محلّی پایین تر در طرف ساحل دریا قرار داشتند.»

طبرسی در ادامه به گفته کلبی استناد می کند که بر اساس آن کاروان ابوسفیان در سه میلی ساحل دریا بودند.

قرطبی، «العدوه» را که هم به ضمّ عین (عُدوه) و هم به کسر آن (عِدوه) خوانده می شود، «جانب الوادی» معنا می کند و در باره واژه «الدّنیا» معتقد است:

«فالدنیا کانت ممّا یلی المدینه، و القصوی ممّا یلی مکه» یا: «أنتم نزول بشفیر الوادی بالجانب الأدنی إلی المدینه، و عدوّکم بالجانب الأقصی».

و در باره الرّکب أسفل منکم صریحاً می نویسد: «یعنی رکب أبی سفیان و غیره». (۱) از مفسّران جدید، سیاق «رشید رضا» را مورد توجّه قرار می دهیم که او نیز همین استنباط و درک را از آن روزگاران، ادراک کرده است:

«العدوه ... جانب الوادی و هی من العدوّ «کالغزو» الذی معناه التجاوز ... و الدنیا مؤنث الأدنی و هو الأقرب و القصوی مؤنث الأقصی و هو الأبعد.

المراد بالمرکب العیر التی خرج المسلمون للقائها ... فی مکان أسفل من مکانکم و هو ساحل البحر». (۲)

۱- «تفسیر قرطبی»، ج ۸، ص ۲۱، ذیل آیه. همچنین نک: راغب، «مفردات القرآن»، ص ۳۳۰، چاپ تهران، مصطفوی، ۱۳۷۳ ه. ق.

۲- «عدوه، در کناره دشت قرار دارد و از ریشه عدو اقتباس شده مانند غزوه که از غزو ریشه می گیرد و معنای آن گذشتن و تجاوز کردن است. دنیا مؤنث ادنی به معنای نزدیک تر است». و قُصوی مؤنث اقصی به معنای دورتر است، و منظور از رَکب، کاروانی است که مسلمانان برای رویارویی با آن، از مدینه بیرون رفتند؛ محل آن کاروان پایین تر از جایگاه مسلمانان و به سوی ساحل دریا بود». «تفسیر المنار»، ج ۱۰، صص ۱۸ و ۱۹

از قدمای امامی مذهب «علی بن ابراهیم قمی» از اعلام سده ۳- ۴ ه. ق. در تفسیر خود در ذیل آیه فوق الذّکر می نویسد:

«یعنی قریشاً حیث نزلوا بالعدوه الیمانیه و رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- حیث نزل بالعدوه الشامیه».

و در خصوص «الرّکب اسفل منکم» همـان روال مفهومی همگـان را می پیمایـد و می گویـد: «و هی العیر الـتی افلتت ...». (۱) ابوالفتوح رازی ذیل اجزاء آیه یادشده می نویسد:

«رسول باعلی الوادی فرود آمـده بود و مشـرکان باسـفل الوادی و ابوسـفیان کاروان را به کنار دریا برد تا به مکّه آورد.» (۲) از عوالم مفسّران و واژه شناسان خارج می شویم و در منابع سیره و تاریخ و جغرافیا، موضوع را مورد پژوهش قرار می دهیم:

ابن اسـحاق در کتاب خود نخست به ماجرای تحقیق مسـلمانان از دو تن از قریشـیان که در بـدر دسـتگیر شده بودند، اشاره می کند که پیامبر به آنها فرمود:

«أخبرنی عن قریش، قالاـ هم و اللَّه وراء هـذا الکثیب الـذی تری بالعـدوه القصوی (و الکثیب: العَقَنْقَـل) فقـال لهما رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: کم القوم؟ قالا: کثیر ...». (۳)

۱- «تفسیر القمی»، المجلّد الأوّل، ص ۲۷۸، چاپ نجف، به اهتمام الجزایری.

۲- «تفسـیر ابوالفتـوح»، ج ۵- ۶، ص ۴۱۷، جزء ۱۰؛ همچنین نـک: محمّـد بن احمـد بن جزّی الکلبی، «کتـاب التّسـهیل لعلوم التّنزیل»، جزء ۲، ص ۶۶، چاپ مصر، مصطفی محمّد، ۱۳۵۵ ه. ق.

۳- «مرا از قریش خبر دهید. گفتند: به خدا سوگند آنان در پشت این تپه هسـتند، و آن تپه عَقَنْقَل بود. و پیامبر صـلی الله علیه و آله پرسید: تعداد آنان چقدر است؟ گفتند: بسیار ...». «السیره النّبویه»، ج ۲، صص ۲۶۸، ۲۷۱ و ۲۷۳

از این سند تاریخی صریحاً متوجّه می شویم که «الکثیب» تپّه ای در بدر بود و آن تپّه در وادی دورتر یعنی: عدوهالقصوی قرار داشته است و قریش، پشت آن تپّه در وادی دورتر موضع گرفته بودند.

ابن اسحاق توضیح بیشتری از موقعیّت «الکثیب العَقَنْقَل» ارائه می کند:

«و مضت قریش حتّی نزلوا بالعدوه القصوی من الوادی، خلف العقنقل و بطن الوادی و هو یَلْیَل بین بدر و بین العقنقل، الکثیب الذی خلفه قریش، و القلب ببدر فی العدوهالدنیا من بطن یلیل إلی المدینه». (۱) در این اسناد که یک سوی آن تاریخ و سوی دیگرش جغرافیای وقایع تاریخی بدر است، قریشیان در عُدوهالقُصوای وادی، منزل گزیدند و آن مکان پشت عَقَنْقَل است؛ و بین بدر و عَقَنْقَل، یلیل قرار دارد و آن وادی بدر است که:

«یمرّ بالصفراء ثمّ ینحدر إلی بدرو یصب فی البحر بقرب الرایس جنوب ینبع». (۲) چنین موقعیّتی از نظر جغرافیایی به نحوی بوده که پیامبر از حول و حوش عریش می توانسته آن را بنگرد و جمله «فلمّا رآها رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- تَصوَّب من العَقنقَل» اشاره به همین مکان دارد.

بنابر این چون عدوهالقصوی، سمت یمانی یا جنوبی منطقه بدر بوده، لذا در حدّ فاصل بین بدر و انتهای وادی- که به عدوهالقصوی شهرت یافته- تپّه یا الکثیب قرار داشته است و قریشیان در پس آن، خود را برای حمله آماده می کردند.

این نشانه را از سندی دیگر که واقدی هم مانند ابن اسحاق آن را در کتابش آورده است، پی می بریم ومی یابیم که تپّه مذکور درحدّ فاصل وادی و «سهل بدر» سنگی و ریگی

۱- «کاروان قریش رفت و در عدوه القصوی، در میان دشت پشت تپه عقنقل و در دل دشت فرود آمد و آن محلی است به نام یلیل؛ میان بدر و عقنقل همان تپه ای که قریش در پشت آن جای گرفت و چاه های بدر در عدوهالدنیا، در میانه یلیل و در جهت مدینه واقع بود»؛ همان: ص ۲۷۱

۲- «از صفرا می گذرد و به سوی بدر سرازیر می شود و در نزدیکی «رایس» در جنوب «ینبع» به دریا می ریزد». حمدالجاسر، پاورقی «المغانم»، ص ۴۳۹

بوده است. (۱) برعکس مسلمانان، در کناره حدّ نهایی وادی صفراء قرار داشتند که در واقع عدوهالدّنیا یا سمت شامی میدان بدر (/ سهل بدر) و در دامنه کوه اسفل بوده است. (۲) برای شناخت چنین موقعیّتی از محیط جغرافیایی بدر، ساعت ها در این محل جستجو کردم و در تطبیق مستندات تاریخی با وضعیّت فعلی جغرافیایی، تأمّل ها نمودم؛ تا این که به چگونگی موقعیّت جغرافیایی وقایع بدر وقوف یافتم. ساعت ها بر تپّه ریگی مجاور سهل بدر که در پس آن عدوهالقصوی قرار دارد و دقیقاً در سمت جنوبی بدر واقع شده، وقت صرف کردم؛ تا توانستم تصاویر مستندی از آن تهیّه کنم.

پیکره های ۱۵- ۱؛ ۱۶- ۱؛ ۱۷- ۱

چنانچه گفتیم «عُدوهالدّنیا» در کناره وادی و در سمت شامی بدر واقع شده است؛ یعنی در شنزارهای شمالی و مجاور تپّه های شنی آن. وقتی مقابل کوه اسفل و میدان واقعه قرار می گیریم، تپّه سنگی (عدوهالقصوی) دقیقاً در سمت چپ آن و تپّه شنی در سمت راست آن نمایان است. مسلمانان در هنگام جنگ، از پشت تپّه شنیِ عدوهالدّنیا که مُشرف بر میدان واقعه، است، عازم میدان شده اند. این شنزارها امروز نیز به استثنای محدوده شهر همچنان باقی و دست نخورده است.

اکنون قسمتی از سهل بدر به صورت قبرستان عمومی و قسمتی دیگر همچنان با انبوهی از شن های دامنه کوه اسفل، چشم اندازی تاریخی دارد.

حرکت در این شنزارها سخت و غالباً نـاممکن است و هر پژوهنده ای با ملاحظه این مستندات تاریخی مطمئن می شود که منزلگاه مسلمانان، بی آب بوده و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با سکونت در این محل، متحمّل سختی های فراوانی شده اند. حقیر، سه تصویر کاملًا دقیق از تپّه شنی عدوهالدّنیا که مسیر و منزلگاه مسلمانان بوده، تهیّه کردم. (۳)

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۱، ص ۹

۲- همچنین نک: ابن کثیر، «السیره النّبویه»، ج ۲، صص ۴۰۰ و ۴۰۱؛ ابن سعد «الطبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۵. سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۳۳۳. ذیل یلیل.

۳- پیکره ۱۸- ۱: تپّه شنی در ارتباط با شهر و میدان واقعه. پیکره ۱۹- ۱: تپّه شنی در ارتباط با قبور شهدا.

اکنون اجزاء مختلف این منطقه جغرافیـایی را به هم پیونـد می زنیم تـا ببینیم: اوّلًا نقشه جغرافیایی فعلی آن چگونه است؟ و ثانیاً نقشه جغرافیایی تاریخی آن با توجّه به موقعیّت فعلی چگونه بوده است و ثالثاً نقشه مسیر کاروان ابوسفیان در منطقه وسیع بدر، وادی صفراء، مکّه و مدینه چگونه بوده است؟

فصل دوم: حمله قریش و دفاع مسلمانان در احد

الف: احد؛ واژه و موقعیّت

اشاره

سهیلی متوفّای ۵۸۱ ه. ق. در کتاب خود پس از آن که می نگارد: «احد نام کوهی مشهور در مدینه است» وجه تسمیه آن را «لتوحّده و انقطاعه عن جبال أخر هناك» (۱) دانسته است. (۲) در بطن این معنی اشارتی به توحید دارد؛ زیرا:

«وقدکان علیه السلام یحبّ الإسم الحسن ولا أحسن من اسم مشتق من الأحدیه و قد سمّی اللَّه هذا الجبل بهذا الاسم ... و ذلک یشعر بارتفاع دین الأحد و علّوه». (۳) ابن منظور (۴) و زبیدی (۵) و فیروزآبادی (۶) تنها به بیان این که احُد (به ضمّتین) نام کوهی در مدینه است، بسنده کرده اند.

از لغت که بگذریم، به معرفت جغرافی دانان می رسیم که همگان احد را کوهی در

۱- به خاطر آن که منفرد است و از دیگر کوه های آن منطقه، جداست.

۲- سهیلی، «الرّوض الأنف فی تفسیر السیره النّبویه لابن هشام»، جزء ثالث، ص ۱۵۸

۳- «آن حضرت، نام های نیکو را دوست می داشت و چه نامی نیکوتر از اسمی که از «احدیت» مشتق شده باشد. و خداوند این کوه را به این نام خوانده است که نشانه بلندی و والایی دین احد است.

۴- «لسان العرب»، ج ۳، ص ۷۰

۵- «تاج العروس»، ج ۲، ص ۲۸۷

۶- «القاموس المحیط»، ج ۱، ص ۲۷۴

شمال مدینه خوانده اند. «یاقوت حموی» آراء قدمای خود را به اختصار چنین تحریر کرده است:

«أُحُد: بضمّ أوّله و ثانیه معاً، اسم الجبل الّذی کانت عنده غزوه أُحُد، و هو مرتجل لهذا الجبل و هو جبل أحمر لیس بذی شناخیب، و بینه و بین المدینه قرابه میل فی شمالیها ...». (۱) اوراق متون کهن جغرافیای مسلمانان را به کناری می نهم و خود که روزهای متعدّدی نظاره گر این کوه بودم و گوشه ها و جوانب آن را می نگریستم، به یاد می آورم که آن را کوهی امتداد یافته درد و سمت شرقی و غربی شمال مدینه دیدم. وقتی اندازه اش گرفتم، ۶۰۰۰ متر امتداد آن بود و به صورت مجموعه پیوسته ای از سلسله جبال کوچک و بزرگ و در عین حال کاملًا مجزّا و مستقل از دیگر کوه های اطراف مدینه جلوه گری می کرد.

رنگ عمومی کوه، قرمز متمایل به قهوه ای است؛ ولی چون به آن نزدیکتر شویم و بر فراز آن به جستجو بپردازیم، می بینیم که پاره سنگ های گرانیتی این کوه، از رگه های مختلف الألوانی چون سبز، سیاه، زرد و خاکستری تشکیل شده اند. پیکره: ۱- ۲

فاصله بین شهر مدینه و کوه احد، دشت پهناوری است که منتهی الیه حدّ شمالی آن در دامنه کوه را وادی قناه گفته اند. آبی که در این وادی جریان دارد، از طائف سرچشمه گرفته و از طریق حرّه شرقی مدینه عبور می کند؛ سمت جنوبی دامنه احد (محاذی قبر حمزه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) را سیراب می نماید و تا زغابه ادامه می یابد.

«زغابه» به ضمّ زاء محلّی است در نزدیکی های مدینه که در آخر وادی عقیق، یعنی در شمال غربی شهر مدینه جای دارد. آب های جاری در وادی قناه، به کلیّه وادی های مدینه چون وادی بطحان، رانوناء و مذییب در غرب و جنوب مدینه و وادی عقیق در امتداد کامل غرب مدینه از شمال تا جنوب متّصل می شود.

حدّ فاصل شهر و کوه احد، دشتی مسطّح و عموماً غیرمسکونی و تنها در چند نقطه

۱- «احد، به ضمّ اول و دوم، نام کوهی است که جنگ احد در کنارآن واقع شد وآن، کوهی سرخ رنگ است که قله های بلند ندارد و در فاصله حدود یک میلی شمال مدینه واقع است». «معجم البلدان»، ج ۱، ص ۱۰۹

مزروعی است. این وضعیّت به خوبی می تواند موقعیّت زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را نشان دهد.

متأسّفانه این اصالت تنها تا اواسط سده ۱۴ ه. ق. برجای ماند و از آن ایّام به بعد، به علّت گسترش شهر و هجوم بادیه نشینان به اطراف و اکناف مدینه، این دشت که می توانست بسیاری از اسناد تاریخی مربوط به تاریخ مدینه- عموماً- و تجاوز قریشیان را به مدینه خصوصاً- نشان دهد، به مرور زمان در پوشش ساختمان ها محو و به دست فراموشی سپرده می شود.

تصویری را که ابراهیم رفعت پاشا در سال های ۱۳۱۸- ۱۳۲۵ ه. ق. از این دشت، دقیقاً در حدّ فاصل کوه سلع و احد تهیّه کرده است، آن اصالت قدیمی را بر ما آشکار می سازد. پیکره ۲- ۲

این تصویر به خوبی می تواند با اسلایدی که حقیر در سال ۱۳۵۴ ه. ش. از این موقعیّت تهیّه کردم، مورد مقایسه و پژوهش قرار گیرد. طبیعی است که از آن ایّام تا این روزها که به نگارش و تدوین نهایی کتاب مشغولم، شش سال می گذرد و در این مدّت دشت، از ساختمان ها و جاده ها پوشش بیشتری یافته است. پیکره ۳- ۲

۱/ الف: احد، حدّ حرم مدنی

در سمت شمالی کوه احد (پشت آن) کوه کوچکی قرار دارد که برخی از مُستندات، آن را «ثور» خوانده اند و این «ثور»، غیر از کوه معروفی است که به همین نام در مکّه می باشد.

ابوداود در کتاب «سنن» از پیامبر گفته ای را در معلوم ساختن حدود حرم مدینه ثبت کرده است که رسول خدا گفت: «المدینه حرامٌ ما بین عائر إلی ثور ...». (۱) مسلم در «الصحیح» همین حدیث را از طریق ابوبکر بن ابی شیبه از علی بن ابی طالب آورده است؛ بـا این تفاوت که مسـلم به جای کلمه عائر، همان تلفّظ مشـهور عَیْر را ثبت کرده که: «المـدینه حرم ما بین عیر إلی ثور». (۲)ولی بخـاری در کتـاب «الصّحیح» حـدیث را از محمّـد بن بشـار به نقـل از عبـدالرّحمان و او از سـفیان به نقـل از اعمش از ابراهیم التّیمی از پـدرش و او از علیّ بن ابی طالب روایت کرده است، با این تفاوت که از ذکر کلمه ثور خودداری نموده، می نویسد:

«عن النبیّ- صـلّی اللّه علیه [وآله] وسـلّم- ... المـدینه حرم مابین عائر إلی کـذا». (۳) قیـد کلمه «کـذا» به جای نام «ثور» موجب گردید که بعضی از فحول، نسبت به بود و نبود کوهی هم نام ثور در مدینه پژوهش هایی انجام دهند.

آنچه مسلّم است کوه کوچکی در قسمت شمالی مـدینه و پشت کوه احـد وجود دارد و عـدّه ای که حدود حرم را از «عیر تا ثور» دانسته اند، نظر به همان کوه کوچک داشته اند. (۴)

۱- «شـهر مدینه، حد فاصل عائر عیر تا ثور، حرم است». ابوداود، سـنن، باب فی تحریم المدینه. نک: المناسک الحج. محمّدبن کثیر به نقل از راویانی که در نهایت از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل روایت کرده اند.»

۲- مسلم، صحیح، جزء ۹، ص ۱۴۳؛ شرح نووی. نک: فضل المدینه و دعاءالنّبی

۳- بخاری، کتاب الصّحیح، کتاب الحج، باب حرم المدینه.

۴- در باره کوه عیر نک: پیکره ۴- ۲. در باب موقعیّت عیر و ثور در مدینه نک: نقشه شهر مدینه بر اساس آثار و تاریخ، ج ۱

نورالدّین سمهودی صریحاً نوشته است:

«أما ثور- بالمثلثه بلفظ الثور فَحْل البقر- فجبل صـغیر خلف أُحُد». (۱) ظاهراً اوّلین کسی که نام «ثور» را بر کوه کوچک سمت شمالی احد اطلاق کرد، «عفیف الدّین عبدالسّلام بن محمّد بن مزروع بصری» متوفّای ۶۶۹ ه. ق. بود که محبّ الدین طبری در «الأحکام» عبارت او را چنین ثبت کرده است:

«إنّ حِذَاء أُحُد عن یساره جانحاً إلی ورائه جبل صغیر یقال له ثور». (۲) جمال مطری در «تاریخ المدینه» می گوید:

«ثور: إنّه خلف أُحد من شـمالیه مدور، صغیر یعرفه أهل المدینه خلف عن سلف». (۳) و «ابوالعباس بن تیمیّه» هم عقیده با ایشان تصریح می کند:

«عیر جبل عند المیقات یشـبه العیر و هو الحمار و ثور جبل فی ناحیه أُحُد و هو غیر جبل ثور الذی بمکه». (۴) «نووی» در کتاب خود ابراز کرده است که ثور، نام کوهی در مدینه نیست و به گفته قاضـی عیاض (متوفّای ۵۴۴ ه. ق.) در شرح صحیح تمسّک جسته و به

۱- امـا ثور، ثـاء و بر وزن ثور که به معنـای گـاو نر است، نـام کوه کوچکی است واقع در پشت کوه احـد». «وفـاء الوفـا باخبار دارالمصطفی»، ج ۱، ص ۹۲

۲- «در محاذات کوه احد و در امتداد جانب چپ کوه تا پشت آن، کوه کوچکی واقع است که به آن ثور می گویند.»

۳- «در پشت کوه احـد و در امتـداد چپ آن قرار دارد که کوچـک و دایره شـکل است و اهل مـدینه، نسل در نسل آن را می شناسند.»

۴- عیر، نام کوهی است نزدیک میقات که به عیر به معنای پشت استر شباهت دارد و ثور، نام کوهی است در منطقه احد که با کوه ثور که در مکه واقع است، تفاوت دارد.»

نقد حدیث مذکور و قید کلمه «کذا» به جای «ثور» در «صحیح بخاری»، نظر داده است که:

«أکثر الرواه فی کتاب البخاری ذکروا عیراً و أمّا ثور فمنهم من کنی عنه بکذا و منهم من ترک مکانه بیاضاً لأنّهم اعتقدوا ذکر ثور هنا خطأ». (۱) ابن حجر عسقلانی (۲) به نظریه ابن التین اشاره و میل کرده که:

«إنّ البخاری أبهم اسم الجبل عمداً لأنّه غلط فهو غلط منه، بل ابهامه من بعض رواته». (۳) و مازری متوفّای ۵۳۶ ه. ق. در «المُعْلم بفوائد مسلم» صراحت دارد که:

«قال بعض العلما ثور هنا و هم من الراوی و انّما ثور بمکه، قال و الصحیح أُحُد». (۴) قبل از اینان «ابوعبید قاسم بن سلام» متوفّای ۲۲۴ ه. ق. به تفصیل، حدیث مذکور را نقد کرده و آن را روایت اهل عراق دانسته و ابراز کرده است که اهالی مدینه از وجود چنین کوهی در مدینه اظهار بی اطّلاعی کرده اند. لذا به این باور است که باید حدیث «ما

۱- «بیشتر راویان کتاب بخاری، کوه عیر را ذکر کرده اند، اما در مورد کوه ثور، برخی از آنان با کنایه از آن یاد کرده اند و گروهی نیز جای آن را خالی گذارده اند؛ زیرا معتقدند که نام بردن از کوه ثور در این منطقه، نادرست است»؛ نک: «شرح صحیح مسلم»، جزء ۹، صص ۱۴۲ و ۱۴۳ ذیل حدیث. همچنین حاشیه بر «ارشاد الساری» قسطلانی، ج ۶، صص ۷۸ و ۷۹

۲- فتح الباری، ج ۴، ص ۸۳

۳- «بخاری، عمداً نام کوه را مبهم گذارده؛ زیرا نام آن نادرست است و در این باره اشتباه کرده، و چه بسا راویان بخاری نام را مبهم گذارده اند.»

۴- «این که برخی از علما کوه ثور را در اینجا می دانند، پندار راوی بوده است؛ زیرا کوه ثور در مکه واقع است، و عبارت صحیح، ... تا احد است.»

بین عیر إلی أُحُد» صحیح باشد. بدین روال و لحاظ بسیاری از اهل حدیث به لفظ طبرانی صحّه گذارده اند که:

«إنّما بین عیر و أُحُد حرام حرّمه رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-». (۱) جغرافیدانان مسلمان نیز که ما را از امکنه و بُلدان ارض آگاه کرده اند، کوهی را به نام ثور در مدینه نمی شناسانند و در این مورد تنها به نکته سنجی یاقوت حموی در «معجم البلدان» بسنده می کنیم که می نویسد:

«أهل المدینه لایعرفون بالمدینه جبلًا یقال له ثور، و انّما ثور بمکه، قال:

فیری أهل الحدیث أنّه حرم ما بین عیر إلی أُحُد». (۲) سپس سعی در جمع بندی نظرگاه های متناقض نموده می نویسد:

«و قال غیره إلی بمعنی مع، کانّه جعل المدینه مضافه إلی مکه فی التحریم، و قد ترک بعض الرواه موضع ثور بیاضاً لیبین الوهم و ضرب آخرون علیه، و قال بعض الرواه: من عیر إلی کُدی، و فی روایه ابن سلام: من عیر إلی احد، و الأول أشهرَ أشدُّ ...». (۳) ابواسحاق حربی از قرن سوم هجری وقتی در کتاب خود «المناسک و اماکن طرق

۱- «حد فاصل کوه عیر تا احد، حرم است و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را حرم قرار داده است.»

۲- «اهل مدینه، کوهی به نام ثور نمی شناسند و کوه ثور در مکه واقع است؛ و علمای علم حدیث، محدوده حرم مدینه را حد فاصل کوه عیر تا احد می دانند و نه فاصله کوه عیر تا کوه ثور» یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۷

۳- «و دیگران گفته اند که الی تا به معنای مع به همراه است؛ یعنی حرمت مدینه را به حرمت مکه اضافه کرده است. برخی از راویان، جای کلمه ثور را در نوشته های خود خالی گذاشته اند تا ابهام موجود را نشان دهند. برخی هم روی آن خط کشیده اند. گروهی نیز گفته اند که آنچه در حدیث آمده، از عیر تا کُدی است و در روایت ابن سلام نیز از عیر تا احد آمده است. اما عبارت نخست، صحیح تر و مشهورتر است». همچنین نک: «المشترک وضعاً و المفترق صقعاً»، ص ۹۱

الحج و معالم الجزیره»، به موضوع «و حول المدینه من الجبال» (۱) می رسد، تمامی کوه های اطراف مدینه را برمی شمارد؛ ولی نامی از «ثور» نمی برد. «فیروزآبادی»، ثور را تصحیف و صحیحِ آن را «الی احد» دانسته است (۲)؛ زیرا «ثور إنّما بمکه ...» ولی مشارٌالیه در کتاب دیگرش به آراء کسانی که ثور را در مدینه دانسته و آن را غیر از ثور مکّه خوانده اند، روی آورده است. (۳) شاید از این روی است که عبدالقدّوس انصاری از محقّقان مدنی و مدینه شناس به این باور رسیده اند که کوه کوچکی که در پشت کوه احد قرار دارد و از مسیر فرودگاه مدینه نمایان است، «ثور» می باشد (۴).

حمد الجاسر نیز با جمله: «و حقق وجود جبل ثور، وراء أُحُد». به این نظریّه روی آورده است. (۵) به هر حال آنچه برای ما اهمّیّت دارد، این است که کوه احد، حدّ حرم و یا حدّ شمالی- جنوبی مدینه، در حرم مدینه، قرار دارد؛ اگر چه این حقیر معتقد است کوهی که «علی حافظ» به آن اشاره می کند، در جنوب شرقی کوه احد و به نام صرار می باشد و آنچه که از مستندات تاریخی حاصل نگارنده شده است، نمی تواند رأی «عبدالقدّوس انصاری» و علی حافظ و تبعیّت حمد الجاسر را مورد تأیید قرار دهد و لذا این مطلب را باید موضوعی مورد اختلاف و حاوی آراء متفاوت دانست. در میان محقّقان معاصر اگر چه «محمّد فؤاد عبدالباقی» به دفاع از آن نظریّه برخاسته است؛ (۶) ولی تحقیقات «سیّد ابراهیم العیّاشی» که خود از محقّقان مشهور مدنی و مدینه شناس است، خلاف آن را

۱- ص ۴۰۷

۲- «القاموس المحیط»، ج ۱، ص ۳۸۴

۳- فیروزآبادی، «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۸۱ و ۸۲

۴- «آثار المدینه»، ص ۱۱

۵- پاورقی، «المغانم»، ص ۸۱

۶- «مجله الأزهر»، ج ۲۷، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۵ م. صفر ۱۳۷۵ ه. ق.

برای ما اثبات می کند. (۱) عبارت ابوعبید این است:

«هذا حدیث أهل العراق، و اهل المدینه لایعرفون بالمدینه جبلًا یقال له ثور، و انما ثور بمکه. قال ابوعبید: سألت عن هذا اهل المدینه فلم یعرفوه، امّا عیر فبالمدینه.» (۲) عبارت ابن منظور (۳) از این قرار است:

«هما جبلان بالمدینه و قیل: لایعرف بالمدینه جبل یسمی ثوراً و إنّما ثور بمکه» (۴)

۲/ الف: احد؛ کوهی دوست داشتنی

احد، کوهی برافراشته، چه به لحاظ حرم مدینه و چه به اعتبار نشانی از واقعه دلخراش هجوم قریشیان به مردم پاک مدینه و قتل و جنایت آنها از شهرت خاصّی در تاریخ اسلام برخوردار است.

زائران، سیّاحان، مورّخان و جغرافی دانان، همدوش با عارفان و عالمان مسلمان در قرن های متمادی به نظاره آن میل داشته اند و وقتی در جوارش قرار می گیرند، معنویّتی جوشان می یابند که آنان را به دوران حیات پیامبر می کشانند.

زیباترین بیانی که در میان احادیث، از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله در باره یکی از مناظر

۱- جریده المدینه، ۲۸۷۴، مورّخ ۱/ ۵/ ۱۳۸۸ ه. ق. نیز نک: زمخشری، «الفائق فی غریب الحدیث»، ج ۲، ص ۲۰۱، قاهره، حلبی، ۱۳۶۶ ه. ق. حیدرآباد، ۱۳۲۴ ه. ق.

۲- «اهل عراق چنین می گویند، اما اهل مدینه کوهی به نام ثور در اطراف مدینه نمی شناسند، بلکه ثور را کوهی در مکه می دانند. ابوعبید گوید: درباره آن کوه ثور از اهل مدینه سؤال کردم، کسی آن را نشناخت. اما کوه عیر در مدینه است.»

۳- «لسان العرب»، ج ۶، ص ۳۰۵

۴- «آن، دو کوه است در مدینه؛ و گفته شده که کسی در مدینه کوهی به نام ثور نمی شناسد، زیرا کوه ثور در مکه واقع است.»

طبیعی شنیده شده و سخنی که مُبیّن خوشایندی از دیدن یک منظرگاه طبیعی، بر لسان محمّد صلی الله علیه و آله جاری شده و به گوش مسلمانان رسیده است، گفته آن حضرت در باره کوه احد است که:

«هذا جبل أُحُد یُحِبّنا و نُحِبُّهُ»؛ «این کوه احد دوستمان دارد و دوستش داریم.»

این حدیث را «بخاری» به همراه سلسله اسنادش از انس بن مالك و ابی حمید ثبت نموده (۱) و مکرّراً مورد استناد قرار داده است. (۲) همچنین «مسلم» به سلسله اسنادش از انس بن مالك و احمد بن حنبل در «مسند» (۳) و نیز ابن ماجه (۴) و قمی (۵) بدان اشاره کرده اند. ابوحمید ساعدی روایت می کند:

«قال أقبلْنا مع رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- من غزوه تبوک حتّی إذا أشرفنا علی المدینه، قال: هذه طابه و هذا أُحُد، جبل یحبّنا و نحبّه». (۶) ابن حجر عسقلانی در کتاب خود اشاره می کند که عدّه ای از عالمان در معنی حدیث معتقدند:

«إنّه علی حذف مضاف والتقدیر أهل أُحُد و المراد بهم الأنصار لأنّهم جیرانه». (۷)

۱- بخاری، «صحیح»، کتاب ۶۴، «المغازی»، باب ۲۸

۲- کتاب های ۲۴ الزّکاه باب ۵۴، کتاب ۵۶ الجهاد و السّیر، باب ۷۱- ۷۴. کتاب ۱۵ الحج احادیث ۴۶۲، ۵۰۴- ۵۰۳. کتاب ۴۳ القرآن، حدیث ۱۱

۳- مسند، ج ۲، صص ۳۸۷- ۳۳۷؛ مسلم، «صحیح»، ج ۵، ص ۱۳۹؛ شرح نووی الحج باب: فضل المدینه.

۴- «سنن»، المناسک.

۵- «سفینهالبحار و مدینهالحکم و الآثار»، ج ۱، ص ۱۲

۶- «ابوحمید ساعدی گوید: به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک باز می گشتیم، تا آن که به نزدیک مدینه رسیدیم. حضرت فرمود: این، طابه مدینه است و این نیز کوه احد است که ما را دوست می دارد و ما نیز آن را دوست می داریم.»

۷- «در این حدیث، مضاف حذف شده و منظور از احد در حدیث، «اهل احد» است که مراد از آن، انصار هستند که در همسایگی احد زندگی می کنند». «فتح الباری»، جزء ۷، صص ۳۷۷ و ۳۷۸

به این گفته، نووی دمشقی در کتاب خود تصریح می کند. (۱) عدّه ای دیگر از عارفان حدیث گفته اند:

«إنّه قال ذلک للمسره بلسان الحال إذا قدم من سفر لقربه من أهله و لقیاهم و ذلک فعل من یحب بمن یحبّ». (۲) این نگرش با آنچه ابن کثیر در کتابش آورده است، سازگار است. ابن کثیر گوید:

«لأنّه کان یبشره بقرب أهله إذا رجع من سفره کما یفعل المحبّ». (۳) و به سیاقی دیگر:

«إنّه کان یبشره إذا رآه عند القدوم من أسفاره بالقرب من أهله و لقائهم و ذلک فعل المحبّ». (۴) به غیر از این تعابیر نزدیک به ذهن و تاریخ، تفاسیری مبتنی بر این که:

«یحتمل أنّ اللّه خلق فیه الروح فأحبّ النبیّ».

در کتاب ها مشاهده می شود که کمتر مورد توجّه محقّقان قرار گرفته است. (۵) حقیر فکر می کند چون بیان پیامبر صلی الله علیه و آله با توجّه به متن حدیث، «فی حال رجوع من

۱- «شرح صحیح مسلم»، ج ۵، ص ۱۴۱

۲- «حضرت این جمله را به زبان حال و بدان جهت فرمودند که از بازگشت به مدینه و نزدیکی دیدار یاران و خانواده، خرسند بودند و گویی احد، خبر دیدار یاران را به ایشان داده است چنان که دوستان با یکدیگر چنین می گویند.»

۳- «زیرا آن کوه احد هنگام بازگشت از سفر، نزدیکی دیدار یاران را به ایشان خبر می داده، همان گونه که دوستان چنین می کنند». نک: «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۱۸

۴- «زیرا هنگام بازگشت از سفر، کوه احد از نزدیک شدن دیدار یاران و خانواده خبر می دهد و دوست نیز چنین می کند». فیروزآبادی، «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۱۰

۵- حافظ ابن نجّار، «اخبار مدینه الرّسول»، ص ۴۹

الحج» و در روایت ابوحمدی در حالی بوده است که «رجع من تبوك و أشرف علی المدینه» لذا مسلّم است که هنگام نزدیک شدن به شهر مدینه و پیداشدن کوه احد از دور، این اظهار دلبستگی اتّفاق افتاده است؛ در نتیجه با تعابیر گروه اوّل، مطابقت معقولی دارد. (۱) خاصه در متن حدیثِ انس بن مالك تأکید می شود:

«إنّ رسول اللَّه طلع له أُحُد فقال: هذا ...». (۲)

۳/ الف: احد؛ میدان واقعه

میدان واقعه نبرد قریشیان با مسلمانان، زمین مسطّحی است که از سمت شمال به کوه احد و از جنوب به وادی قناه و تپّه رماه محصور شده است.

«رماه» در لغت از ریشه «رمْی» به معنای تیرانداختن است و اشارت به آن دارد که در واقعه مذکور، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تیراندازانی را که به گفته اقشهری: پنجاه تن بودند، بر آن مستقر نمود. (۳) و چون در دامنه شمالی آن، دو چشمه آب وجود دارد، آن کوه را «عینین» (یا عینان) خوانده اند (۴) و به «الکظامه» نیز شهرت یافته است. (۵) این دو چشمه را «معاویه بن ابی سفیان» حفر نمود و آبش را جاری کرد. موقعیّت آنها دقیقاً مابین شهداء احد و قبّهالثّنایا است. با توجّه به این که چشمه مذکور ظاهراً از کارهای عمرانی امویان بوده، به خوبی نشان می دهد که قدمت هر دو نامِ عینین و رماه، به سده اوّل هجری باز می گردد و نه به تاریخ یثربِ قبل از اسلام. (۶) در سال هایی که حقیر، توفیق دیدار از میدان نبرد احد را داشتم، بر تپّه رماه، خانه های متعدّدی احداث شده بود؛ طوری که همه راه ها تا فراز آن مسدود بود. مؤلّف با

۱- ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری»، ج ۷، ص ۲۷۷، ۲۷، بابِ «أحد جبل یحبّنا و نحبّه»، از کتاب «المغازی»

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمانی که کوه احد در برابرش پدیدار شد، چنین فرمود.»

۳- ابن اثیر، «النّهایه»، ج ۳، ص ۳۳۴ و فیروزآبادی، «قاموس المحیط»، رمی.

۴- یاقوت حموی، «معجم البلدان»، ج ۴، ص ۱۷۳

۵- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۴، ص ۱۲۷۴. در باره واژه الکظامه نک: «قاموس»، «کظم».

۶- پیکره ۵- ۲، ۶- ۲، ۷- ۲، ۸- ۲، ۹- ۲

لطف و مهمـان نوازی یکی از ساکنـان این محـل، به بالاـترین نقطه تپّه صـعود کرد و از پشت بـام خـانه وی به مطـالعه عمومی موقعیّت جغرافیـایی زمین مسـطّحی که بین تپه مزبور و کوه احـد قرار دارد، پرداخت و ساعـاتی از روز را گذرانـد و نقشه ها و اسلایدهای خود را تهیّه کرد. پیکره ۱۰- ۲؛ ۱۱- ۲؛ ۱۲- ۲

ب: واقعه احد

اشاره

«احـد» نـامی است که در تاریـخ مـدینه، عموماً بر واقعه هجوم وحشـیانه قریش به مردم مـدینه اطلاق می گردد؛ زیرا وقوع این حادثه در دامنه کوه، حدّ فاصل وادی قناه و رشـته کوه احد بوده است. «طبری» زمان حادثه را «شـنبه هفتم شوّال» دانسـته است (۱) و این با نظر «واقدی» مطابقت دارد؛ آنجا که می گوید:

«... یوم السبت لسبع خلون من شوّال علی رأس اثنین و ثلاثین شهراً». (۲) یا به تصریح شیخ طبرسی: «رأس سنه من بدر». (۳)

۱/ ب: انگیزه هجوم قریش به مدینه

مدینه آرام بود و مسـلمانان، زندگی را با صـلح و صـفا، مودّت و مُؤاخات می گذراندند و در پرتو تعالیم پیامبرشان بی آن که معترض قوم و قبیله ای باشـند، به سـیر و سلوک مشغول بودند. در این حال ناگاه خبر هجوم و لشکرکشـی طوایف کینه توز و بت پرست قریش به مدینه انتشار یافت.

انگیزه این هجوم چه بود؟ چرا قریش، یکپارچه به نابودی شهر مدینه مصمّم شد؟

آیا هدف، دفاع از آیین بت پرستی بود؛ یا صرفاً برای ارضای التهابِ غضب و کینه هایی

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۴، ترجمه فارسی.

۲- واقدی، «المغازی»، ج ۱، ص ۹۹

۳- «اعلام الوری باعلام الهـدی»، ص ۹۰. همچنین نک: علی بن برهان الـدّین حلبی، «السّـیره الحلبیّه»، مجلّد الثّانی، ص ۴۸۷، چاپ لبنان، دارالمعرفه که وقوع حادثه را در ماه شوّال، «باتّفاق الجمهور» خوانـده است. نیز نک: ابن عماد، «شـذرات الذّهب»، مجلّد الأوّل، ص ۱۰، السنّه الثالثه.

بود که از ناموفّق ماندنِ حمله به مسلمانان در بدر نشأت می گرفت؟

آنگونه که از متن های تاریخی و نکات مندرج در اسناد و شواهد تاریخی برمی آید، تدارک این هجوم خشمناکانه، ریشه در خوی حیوانی و مشرکین داشته است.

آنان به رسم و تربیتِ بادیه نشینی و نظام اشرافی قریش، تنها راه جبران حسّ حقارت را در کشتار و غارت می دانسته اند. در واقع در این موضع گیری، مکّه و طوایف اطراف آن، نه به آیین خود می اندیشید و نه به تعارض نظام کهن قبیله ای با نظام اجتماعی جدید مدینه که از شاخص های آباء و اجدادی خود پا بیرون نهاده بود.

اوراق و اسناد تاریخی را ورق می زنیم و کهن ترین آنها را برای تأمّل و تحقیق در این مسأله بر می گزینیم:

محمّد بن اسحاق به نقل از ابن هشام می نویسد:

«چون واقعه بدر بیفتاد و سروران قریش کشته شدند و بعضی اسیر شدند و لشکر قریش باز مکّه شدند و اسیران خود باز خریدند و از کار ایشان فارغ گشتند و جماعتی از اشراف قریش که پدران و برادران ایشان به قتل آورده بودند، چون عبداللّه بن أبی رَبیعه و عِکْرَمه بن أبی جهل و صفوان بن امیّه برخاستند و جماعتی دیگر از معاریف قوم با خود ببردند و به پیش ابوسفیان بن حرب آمدند و او را گفتند:

«ای ابوسفیان! ترا معلوم است که قوم قریش از بهر تو و این جماعت بازرگانان که با تو بودند، از مکّه بیرون آمدند و به جنگ محمّد شدند و این واقعه برایشان افتاد و آنچه مهتر و بهتر قوم بودند، جمله به قتل آمدند و ما را بعد از هلاك ایشان چه لذّت و عیش باشد؛ یا در میان عرب ما را چه رونق و ناموس باز ماند؟

و اگر ما انتقام این کار نخواهیم، چنان اولی تر باشد که خود را زنده در گور کنیم.» (۱) بر اساس این متن تاریخی، معلوم می شود که قریش در واقعه بدر، عزم جنگیدن و

۱- «السیره النّبویه»، ج ۳، صص ۱۰- ۵، متن عربی: محی الدّین، مطبعه حجازی و ترجمه پارسی آن، به انشای رفیع الدّین اسحق همدانی از سده ۶ ه. ق. ج ۲، ص ۶۴۵، ۱۳۶۰

قلع و قمع مسلمانان را داشتند و چون به پیروزی آنان منجر نشد، کینه مسلمانان را دوچندان به دل گرفته، خواستار انتقام شدند. تأثّر آنها را از واقعه بـدر می توان در جمله «بعد از هلاک ایشان چه لذّت و عیش؟» یافت و به رسم قبایل، آن را سرشکستگی خود دانسته اند که گفته اند: «در میان عرب، ما را چه رونق و ناموس بازماند؟»

اینجاست که مسأله انتقام را با ابوسفیان مطرح کردند. اکنون بنگریم که ابوسفیان به تقاضای آنها چه پاسخی می دهد و چه راه حلّی پیشنهاد می شود؟ در ادامه مأخذ یادشده می خوانیم:

ابوسفیان گفت: «اکنون بگویید تا چه می باید کردن تا بکنیم؟» گفتند:

«صواب آن است که این بازرگانان که با تو بودنـد، ما را به مال یاری دهند؛ تا ما هر لشکری که در مکّه است، ترتیب کنیم و عُـدّه ایشـان سـازیم و از دیگر قبایـل عرب که در حوالی مکّه مقام دارنـد، مـدد خواهیم و لشکرِ زیادت طلبیم؛ تا ما را از این، استظهار و شوکت حاصل شود؛ باشد که به جمهور روی در مدینه نهیم تا انتقام این کار باز خواهیم.»

تقاضـای اوّل در جهت تأمین منابع مالی برای یک حمله است و تقاضای دوم آن که با همکاری قبایل عرب، توده فراوانی گرد آیند و به طرف مدینه روند؛ تا انتقام گیرند.

در این سـند سـخنی از آیین بت پرستی و این که چگونه می توان چنین نظامی را در برابر افکار و تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله حفظ کرد، به میان نیامده است. راه حلّ فکری در سنّت قبیله وجود نداشـته است و آنها تنها به این می اندیشـیدند که باید انتقام بگیرند؛ آن هم بابت شکست در واقعه ای که خود موجد آن بودند و نه هرگز مسلمانان.

ابوسـفیان به خـوبی از اشـتباه قریش آگـاه بـود و می دانست که آنهـا برای حمـایت از کـاروان مکّه به سوی بـدر آمدنـد؛ ولی کاروان از دسترسـی مسـلمانان به آن امان یافت و این قریش بود که از هـدف اصـلی خود عـدول کرد و قصـد جنگ با محمّد صلی الله علیه و آله و یاران او را در سر پروراند. بنابر این کشته های قریش را نمی توان به پای کاروان ابوسفیان نهاد.

با این همه می بایست ابوسفیان با بازماندگان واقعه بدر همدردی کند و تمام

امکانـات مـالی خود و صاحبـان کالای کاروان را در اختیار متعصّبان و انتقام جویان قرار دهـد و در تـدارک تهاجم علیه شـهر مدینه و مردمی که از نظر معیشت و تجهیزات دفاعی با حدّاقل امکانات به سـر می بردند، سـعی وافی کند. در دنباله سـند آمده است:

ابوسـفیان گفت: «نیکو می گوییـد.» پس بازرگانـان [را] که در مکّه بودنـد، پیش خود خوانـد و احوال با ایشان بگفت و مال و مدد و استظهار از ایشان بطلبید.

بازرگانان در آن رغبتی عظیم بنمودند.

اینـان بـا این کار چه می جسـتند؟ از آنچه تاریـخ از زبان یا حال آنها ثبت کرده، کاملًا مشـهود است که آنان فقط به انتقام می اندیشیدند:

گفتند: «از مال های ما همه بذل باید کردن بکنیم؛ تا شما کینه خود از محمّد و اصحاب وی باز خواهید.»

ابوجعفر محمّـد بن جریر طبری به گفته های محمّد بن اسـحاق در بیان «سـبب واقعه احد» می پردازد و گفته سـران قریش را به ابوسفیان چنین ثبت می کند:

«محمّد نیکان شما را بکشت. با مالِ کاروان برای جنگ وی کمک کنید.»

و آنها پذیرفتند و قریشـیان با جمع حبشـیان و قبایل کنانه و مردم تهامه که اطاعتشان می کردند، برای جنگ پیمبر آماده شدند. (۱) حتّی «ابوعزه عمرو بن عبـداللّه جمحی» که در واقعه بـدر اسـیر شـد و پیـامبر او را بی هیـچ فـدیه ای آزاد کرد، بـا قریشـیان همداستان شد. طبری می نویسد:

«ابو عزه برون شد و در تهامه می رفت و بنی کنانه را به جنگ می خواند و مسافع بن عبد مناف-/ یکی دیگر از سران قریش-/ به سوی بنی مالک بن کنابه رفت».

به گفته طبری: «به جنگ پیمبر ترغیبشان کرد.»

«واقدی» با روایت ابن اسحاق هم نظر است و خود نیز تصریح می کند:

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۴، ترجمه فارسی.

سران قریش به ابوسفیان گفتند:

«یـا أبـا سـفیان، انظر هـذه العیر التی قـدمت بهـا فاحتبسـتها فقـد عرفت إنّها أموال أهل مکّه و لطیمه قریش، و هم طیبوا الأنفس، یُجهّزون بهـذه العیر جیشاً إلی محمّـد فقـد تری من قتل من آبائنا و أبنائنا و عشائرنا». (۱) «علی بن برهان الـدّین حلبی» به نحوه سرمایه گذاری بازرگانان قریش از محلّ سود معامله کالاهای موجود در کاروان، اشارت دقیقی دارد که آن را محمّد بن سعد نیز در «الطّبقات» ثبت کرده است؛ ولی حقیر در منابع یادشده دیگر، آن را نیافتم.

و قالوا: «نحن طیبوا النفوس أن تجهزوا بربح هذه العیر جیشاً إلی محمّد».

فقال ابوسفیان: و أنا أوّل من أجاب إلی ذلک و بنو عبد مناف معی.

فجعلوا لـذلک ربـح المـال، فسلّم لأهـل العیر رؤوس أموالهم و کانت خمسـین ألف دینار و أخرجوا أرباحها و کان الربـح لکلّ دینـار دینـاراً، أی فکـان الـذی أخرج خمسـین ألف دینـار و قیل أخرجوا خمسه و عشرین ألف دینار». (۲) پس از این سـرمایه گذاری و مساعدت های مالی بود که به گفته حلبی:

۱- «اباسـفیان! کـاروانی را که آورده ای و بازداشـته ای، بنگر! می دانی که این هـا اموال اهل مکه و مال التجاره قریش است و آنان با کمال رضایت آماده اند که با اموال این کاروان، لشکری به راه اندازند و به سوی محمد بفرستند، و خوب می دانی که از پدران و فرزندان و خاندان ما چه کسانی در جنگ بدر کشته شدند.» واقدی، «المغازی»، ج ۱، ص ۱۹۹، متن عربی.

۲- «گفتند: ما با کمال رضایت حاضـریم سود حاصل از این کاروان را به تجهیز لشـکری برای جنگ با محمد اختصاص دهیم. ابوسـفیان گفـت: مـن نخسـتین کسـی هسـتم که به این پیشـنهاد پاسخ مثبت می دهم و طـایفه بنی عبـدمناف همگی همراه من هسـتند. پس سود حاصـله را به این کار اختصاص دادند و سـرمایه اصـلی به صاحبان آن باز گردانده شد که برابر با پنجاه هزار دینـار بود. سود حاصل از کاروان را جـدا کردنـد و در ازای هر یک دینار، یک دینار سود به دست آمـده بود و بـدین ترتیب، پنجاه هزار دینار سود به جا مانـده بود و گفته اند که سود به دست آمده، برابر با بیست و پنج هزار دینار بود». «السّـیره الحلبیّه»، المجلّد الثانی، ص ۴۸۸، دارالمعرفه، لبنان.

«و تجهزت قریش و من والاـهم من قبائـل کنانه و تهامه». (۱) در قرآن نیز از این اتّحـاد قریش برای حمله به مـدینه و بـذل مال فراوان یادی شده است که کاملًا مؤیّد اسناد تاریخی در بیان سبب وقوع واقعه احد در سال سوم هجری است:

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ لِیَصُـدُّوا عَنْ سَبِیـلِ اللَّهِ فَسَـیُنْفِقُونَها ثُمَّ تَکُونُ عَلَیْهِمْ حَسْـرَهً ثُمَّ یُغْلَبُونَ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ یُحْشَرُونَ. (۲) شـیخ طبرسـی در ذیل آیه، صریحاً شأن نزول آن را در باره ابی سفیان دانسته که با چنین مالی: «استأجر یوم أُحُد ألفین من الأحـابیش یقاتـل بهم النبیّ» (۳) و به روایت ابن اسـحاق از طریق سـعید بن جبیر و مجاهـد در «السـیره النّبویه» اسـتناد کرده است (۴)؛ هرچند احتمال صـحیح بودن روایاتی را که از مقاتل و الکلبی نقل شده و مبنی بر این است که آیه: «نزلت فی المطعمین یوم بدر». رد نکرده است. (۵) قریش در این تصـمیم، به قدری جدّی و کینه توزانه، راه های هجوم به مدینه را پیش بینی می کردنـد کـه از نظر تـاریخی می تـوان آن را جـدّی ترین تـدارک جنگی قریش قلمـداد نمـود. از زمره این تـدارکات، تصـمیم به آوردن زن هـا بود تـا به رسم قبایل، فرار موجب سـرزنش و تحقیر آنها گردد. ابن اسـحاق در دنباله آن گفته ها می نویسد:

«از این نوبت چنان مجرّد نرویم؛ بلکه زنان با خود ببریم و ایشان را در روی

۱- «قریش و یاران آن ها؛ یعنی قبایل بنی کنانه و تهامه، آماده نبرد شدند.»

۲- «کـافران، اموال خود را صـرف می کننـد تـا مردمان را از راه خـدا باز دارنـد. پس چنین کننـد و این کار موجب حسـرت و افسوس آنان خواهد شد و مغلوب خواهند گشت و به سوی جهنم برانگیخته می شوند». انفال: ۳۶

۳- «در جنگ احد، ابوسفیان دو هزار نفر از اهل حبشه را اجیر کرده بود تا به جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله بروند.»

۴- «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، جزء التّاسع، صص ۱۴۳ و ۱۴۴، دارالفکر، بیروت، ۱۹۵۶ م.

۵- همچنین نک: فخر رازی، «التّفسیر الکبیر»، مجلّد ۱۵ و ۱۶، ص ۱۶۶، چاپ دارالفکر، ۱۹۸۱ م.

مصاف باز داریم؛ تا به هیچ حال از لشکر محمّد پشت ندهیم؛ یا جمله سر بنهیم و اگر نه یک بار انتقام خود باز خواهیم.» (۱)
محمّد بن جریر طبری می نویسد:

«قریشیان بـا همه کسان خود از حبشیان و بنی کنانه و اهل تهامه برون شدنـد و زنان را نیز همراه بردنـد؛ که مردان را تحریک کنند و مانع فرارشان باشند.» (۲) و برهان الدّین حلبی نوشت: «و خرج معهم النساء بالدفوف».

سپس به گفته سبط بن الجوزی استناد کرده که:

«و ساروا بالقیان و الـدفوف و المعازف و الخمور و البغایا». (۳) تقریباً همه منابع تاریخی اتّفاق نظر دارنـد که پانزده نفر از زنانِ بزرگان قریش با لشکر همراهی کردند؛ که از جمله آنان بود هند همسر ابوسفیان، امّ حکیم بنت طارق همسر عکرمه، سلافه همسر طلحه ابن ابی طلحه و امّ مصعب بن عمیر. فاطمه بنت ولید همسر حارث بن هشام، بره همسر صفوان و ریطه که با عمرو بن عاص مربوط بود.

حلبی می نویسد:

«أمّ مصعب بن عمیر یبکین قتلی بدر و ینحن علیهم یحرضنهم علی القتال و عدم الهزیمه و الفرار». (۴) ابن سعد از این همراهی سخن به میان آورده است؛ آنجا که می گوید:

۱- «السیره النّبویه»، ترجمه پارسی، ص ۶۴۶
۲- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۵
۳- «نوازندگان و دف و ساز و باده و زنان بدکاره را با خود همراه کردند». نک: همان، مجلّد الثّانی، ص ۴۸۹
۴- «زنان، از جمله امّ مصعب بر کشتگان بـدر مویه می کردنـد و نوحه سر می دادند و ایشان را به نبرد و جلوگیری از فرار و شکست، ترغیب می نمودند». نک: همان.

«لیذکرنهم قتلی بدر فیُحفظّنهم فیکون أحد لهم فی القتال». (۱) در حقیقت انگیزه هجوم به مدینه و وقوع حادثه احد، خونخواهی از بدر یا واقعه ای بود که قبایل بت پرست، خود به انگیزه اقتصادی و عقیدتی علیه پیروان نظام جدید و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله به راه انداخته بودند و چون با پیروزی روبرو نشدند، خونخواهی، انگیزه جدید آنها در برخورد با مردمی گردید که می خواستند به دور از معابد بُت، زندگی خود را بر پایه اخوّت و برابری بنا نهند و تفاخر کهن را به مدد معنویّت و تعقّل نوین، به فراموشی سپارند.

طبیعی است وقتی مردم عربِ صحرانشین احساس کنند که دیانت و تعصّبات قبیله ای آنها دستخوش تحقیر شده است و نتوانند خود را از این حسّ حقارت برهانند، برای کینه و انتقام جویی، روحیّه می یابند. علاقه به جنگ جویی، صفتی در نهاد همه صحرانشینان است و غارتگری یکی از ویژگی های آن و خاصّ مردان می باشد. این حالت با عصبیّت قبیله که همیشه دیگر مردمان را شکار قانونی خود می دانند، همراه است و خودپرستی را در حدّ افراط در شخصیّت قبیله متجلّی می کند.

این وضعیّت در همه ادوار عرب آشکار بوده است و به خوبی نشان می دهد که در جنگ های قبایل و مرسوم در ایّام جاهلیّت، خونخواهی، مسبّب اصلی جنگ بوده است و این مؤلّفه قادر بوده است که همه عوامل اقتصادی و انگیزه های عقیدتی آنها را تحت الشّعاع قرار دهد.

قبایلی که قرن ها اختلاف در خصوص چهارپایان و چراگاه ها و چشمه های آب را فرصتی برای غارتگری و عملیّات پهلوانی می دانستند، اکنون که بسیاری از سران تندخوی خود را نیز از دست داده اند، چه حالتی می یابند؟

رسم انتقام در زندگی بدوی و مظاهر اشرافی عرب به صورت یکی از نیرومندترین رسوم دینی و اجتماعی آنها متجلّی بوده است و مصادیق زیر، از این موارد است:

۱- «... تا کشتگان بدر را به یاد آنان آورند و آنان را به پایداری تشویق کنند و با جدیت بیشتری به نبرد برخیزند». «الطّبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۰

«روز بعاث» یا جنگ بین دو قبیله خویشاوندِ «اوس» و «خزرج». نیز «ایّام فجار» میان «قریش و کنانه» با «هوازن» و از همه جنگ ها خونین تر جنگ «بسوس» بود که طیّ آن «بنوبکر» و «بنوتغلب» تنها به خاطر شتر پیرزنی بیش از چهل سال به جنگ و ستیز با یکدیگر پرداختند. اینها همه مُؤیّد دیرینه و ریشه عمیق خوی جنگ جویی در میان عرب بوده است که در زمان جنگ احد نیز عرصه و میدان جدیدی در برابر مسلمانان پیدا کرده بود. (۱)

۲/ ب: دفاع اجتناب ناپذیر

محمّد بن عمر واقدی از نتیجه تلاش قریش برای تدارک حمله به مدینه اینگونه ما را مطّلع می سازد:

«و خرجت قریش و هم ثلاثه آلاف بمن ضَوَی إلیها و کان فیهم من ثقیف مائه رجل، وخرجوا بعُدّه و سلاح کثیر و قادوا مائتی فرس و کان فیهم سبعمائه دراع و ثلاثه آلاف بعیر». (۲) ابن سعد مشابه این سند را در کتاب خود خاطرنشان کرده است و در خصوص گروه های خشن و بیابان گردانِ اجیرشده، اشارت ظریفی دارد:

«و خرجت قریش من مکه و معهم أبو عامر الفاسق و کان یسمّی قبل ذلک الراهب فی خمسین رجلًا من قومه و کان عددهم ثلاثه آلاف رجل فیهم

۱- فیلیپ حِتی، «تاریخ عرب» دو مجلّد، تهران، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۱۳۴۴، «ایام العرب»؛ نیز: ابوالفرج اصفهانی، «الأغانی»، ج ۲، ص ۱۶۲ و ج ۴، صص ۱۵۲- ۱۴۰، ج ۹، ص ۱۵۰، ج ۷، ص ۱۵۰؛ آلوسی، «بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب»، ج ۲، چاپ سوم، مصر، دارالکتب الحدیثه؛ شوقی ضیف، «تاریخ الأدب العربی، العصر الجاهلی»، ص ۶۲، چاپ دارالمعارف، ۱۹۷۶ م.

۲- «لشکر قریش و همراهان آنان که سه هزار نفر بودند، به راه افتاد. از طایفه ثقیف نیز یکصد نفر با آنان همراه بود و با خود سلاح و تجهیزات بسیار بردند و دویست اسب سوار، هفتصد نیزه دار و سه هزار شتر با آنان بود». نک: «المغازی»، ج ۱، ص ۲۰۳

سبعمـائه دارع و معهم مائتـا فرس و ثلاـثه آلاف بعیر و الظعن». (۱) ابن اسـحاق نیز بر اساس نوشـته ابن هشام (۲)سواره نظام و پیاده نظام قریش را به صراحت، سه هزار نفر دانسته است و اضافه می کند که حتّی:

«زنـان قریش را کـه آورده بودنـد، همه زره پوشـیده بودنـد و سـلاح برگرفته بودنـد.» (۳) ابـوجعفر محمّـد بن جریر طـبری نیز تجهیزات و نفرات قریش را به استناد گفته واقدی در تاریخ خود ثبت کرده است.

مورّخـان اتّفاق نظر دارنـد که نخستین بار، عبّاس بن عبـدالمطلب با ارسال نامه ای محرمانه، پیامبر را از عزم قریش و تـدارکات آنها مطلّع ساخت. (۴) پیـامبر برای دریافت نامه با ابی بن کعب به قبا رفت و در خانه سـعد بن ربیع از متن نامه آگاهی یافت و در این خصوص مذاکره کرد. با آن که تصمیم داشتند خبر حمله قریش را موقّتاً پنهان نگه دارند، چون همسر سعد از گفتگوها مطلع شده، قادر به حفظ سرّ نبود، پیامبر سعد را خطاب کرد و گفت:

«خلّ سبیلها!» و شاع الخبر فی الناس بمسـیر قریش. (۵) از این اسـناد تاریخی به خوبی معلوم می شود که عبّاس بن عبـدالمطلب در خصوص همکاری پنهانی یهودیان مدینه با منافقانِ مخفی شده در میان مسلمانان که با برنامه ریزانِ

۱- «قریشـیان از مکه خـارج شدنـد و ابوعامر فاسق که پیش از آن «راهب» لقب داشت، به همراه پنجاه مرد از قبیله خود با آنان همراه شد و شـمار آنان به سه هزار نفر رسـید که هفتصد نیزه دار و دویست تک سوار و سه هزار شتر و گوسـفند در میان آنان بود». نک: «الطّبقات الکبری»، ج ۱، ص ۲۵

۲- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۷۰

۳- ترجمه پارسی کهن، ج ۲، ص ۶۵۱

۴- «السّیره الحلبیّه»، مجلد الثّانی، ص ۴۸۹

۵- «گفت: بگذار برود! پس آن زن رفت و خبر را بازگفت و خبر حمله قریش در میان مردم منتشر شد». واقدی، «المغازی»، ج ۱، ص ۲۰۴؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۲۵

قریش جهت حمله به مدینه متّحد شده بودند، پیامبر را خبر داده است؛ ولی به هر حال، مدینه دیر یا زود می بایست در برابر حمله قریش تدبیری بیندیشد و با این واقعیّت تلخ روبرو شود.

نکته بااهمیّت که در این مدارک تاریخی به چشم می خورد، آن است که با وجود آن که قریش ماه ها مشغول تدارک حمله به مدینه بود، مسلمانان و شخص پیامبر تنها بعد از حرکت لشکر قریش به طرف مدینه، از تصمیم مکّی ها مطّلع و آگاه شدند و تا آن زمان تدبیر مقتضی و اقدام تدافعی از خود نشان ندادند. دلیل این امر چه می تواند باشد؟

گمان می کنم علّت آن را باید در مایه های معنوی و تعالیم مبتنی بر صلح و سِلم در اسلام و خصوصاً عدم رغبت و تمایل پیامبر به ستیز و جدال با بت پرستان، کینه توزان و تندخویان قبایل قریش و طوایف اطراف مکّه جستجو کرد. آن حضرت به رغم آن همه خشونت، همچنان پیامبر رحمت و صلح و سِلم بود و اطمینان داشت که نظام کهن بت پرستی و عداوت ها و کینه های حاکم بر افکار منجمد و قلوب تاریک را که از عصر جاهلی ریشه دوانده بود، می توان با ایمان عقلانی و انسانیّت چاره کرد؛ یا لااقل نمی بایست مسلمانان با بی صبری کاری کنند که موجب تشدید عصبیّت های قومی خود یا دیگران شوند و حدّاکثر تلاش را برای چنین بردباری و تحمّل و صبری از خود بروز دهند؛ تا برادری و مساوات، جای دشمنی و اشرافیّت ظالمانه را بگیرد.

این واقعیّت را به خوبی می توان از روزگار بعثت تا هجرت و در صفحات بعدی واقعه احد- خصوصاً در علاقه پیامبر به ماندن در مدینه و رودررونشدن او در خارج از شهر مدینه- یافت؛ لذا معتقدم اصطلاح غزا بر چنین واقعه ای خطاست؛ زیرا تحت چنین اصطلاح و نامی، واقعیّت مظلومانه و دفاع اجتناب ناپذیر نادیده گرفته می شود و خوانندگان، از عزم و طلب قریش برای محو شهر مدینه و ساکنانش غفلت می ورزند و تنها در خصوص حمله و لشکرکشی پیامبر صلی الله علیه و آله ذهنیّت می یابند.

واقعه احد، عزم و در نتیجه جنگ قریش با مسلمانان بوده است و نه جنگ پیامبر و یا غزای او؛ زیرا اگر غزا را به معنای تاریخیِ:

«سار إلی قتالهم و انتها بهم فی دیارهم».

«به جنگ دشمن و به غارت آنها در دیارشان بیرون شد.»

تعبیر کنیم، اصلًا با واقعیّت اسلامی آن مطابقت نخواهد داشت. زیرا این قریش بود که برای جنگ و غارت دیار مسلمانان و کشتار آنها خروج کرد. در نتیجه اگر بخواهیم از تعبیر «غزا» استفاده کنیم، باید بگوییم: «غزای قریش» و نه «غزوه احد» به عنوان یکی از عناوین زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله که موجب تداعی غزای پیامبر می شود؛ لذا باید حرکت پیامبر را خروج برای دفاع قلمداد کنیم.

در این قطعه تاریخی تأمل کنید:

نزدیک شدن سپاه قریش به ذوالحلیفه، مدینه را در آستانه سقوط قرار داده بود.

نگرانی مردم مدینه رو به افزایش می نهاد و مسلمانان بی آن که راهی برای حلّ مشکل قریش از طریق مذاکره و مسالمت داشته باشند، نحوه مقابله و شیوه دفاع از شهر و شهروندان آن را به تعجیل مورد شور و گفتگو قرار می دادند.

در یک جمع بندی از نظریّات ارائه شده که در کتاب های تاریخ ثبت شده است، می توان به دو راه حلّ دفاع اجتناب ناپذیر رهنمون شد.

اوّل آن که خانه و شهر مدینه را به سنگری تبدیل کنند و تا حمله قریشیان تأمّل نموده، در برابر هجوم وحشیانه آنها به دفاع از نفوس و خانه های خود بپردازند.

دوم آن که دفاع از شهر را به خارج از شهر منتقل نمایند و در مکانی که از نظر موقعیّت دفاعی، امکان برتری را فراهم سازد، به تحکیم مواضع خود پرداخته، با پیش دستی، از نفوذ و هجوم به شهر و غارت و قتل عام زنان و کودکان جلوگیری کنند.

آنچه مسلّم است، پیامبر در باره این دو نظرگاه اهل مدینه و در فرصت کمی که برای تصمیم گیری نهایی مانده بود، با بزرگان انصار و مهاجر به مشورت پرداخت و خود از صدور هر نوع فرمان و ارائه جزمی هر نوع طرحی خودداری فرمود.

محمّد بن جریر طبری به استناد روایت دقیقِ «سدی» می گوید:

«وقتی پیمبر خبر یافت که قریشیان و طرفدارانشان به احد رسیده اند، به یاران

خویش گفت: بگویید چه باید کرد؟» (۱) ابن قیّم جوزی هم این عبارت را مورد تأیید قرار داده، می نویسد:

«استشار رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- الناس أ یخرج إلیهم أم یمکث بالمدینه». (۲) زیرا این انصار بودند که شهرشان مورد تهدید قرار گرفته بود و آنها می بایست از نحوه مقابله با دشمن و دفاع از پیامبر و مهاجران در برابر مهاجمان مکّی آگاه شوند و به درستی در این باب تصمیم بگیرند. ولی آنچه مسلّم است، پیامبر در جستجوی راهی بود که حتّی المقدور از وقوع نبرد جلوگیری کند و آغازگر نبرد نباشد. این حقیقت را می توان به خوبی از این سند تاریخی که ابن اسحاق ثبت کرده است، استنباط و استخراج نمود:

«فرمود: رأی من آن است که ما از مدینه به در نرویم؛ تا لشکر قریش بگذاریم که از بیرون مدینه نشسته باشند؛ تا اگر ایشان به در مدینه آیند و جنگ کنند، ما نیز آن وقت جنگ کنیم؛ وگرنه که چند روز بنشینند و ایشان را نه نان ماند و نه آب.

لابد برخیزند و باز پس شوند.» (۳) «قال ابن اسحاق: فقال رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: فإنْ رأیتم أن تقیموا بالمدینه و تدعُوهُم حیث نزلوا، فإن أقاموا أقاموا بشرّ مُقامٍ و إن هُم دَخَلوا علینا قاتَلْناهُم فیها». (۴) «طبری» گفته پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین ثبت کرده است:

«قریشیان را همانجا که هستند، واگذارید که اگر همان جا ماندند و به سختی و

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۵۱۶، ترجمه فارسی.

۲- «زاد المعاد»، جزء ۲، ص ۹۱

۳- «سیرت رسول اللَّه»، ج ۲، ص ۶۴۸، ترجمه پارسی.

۴- ابن هشام، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۷، چاپ محمّد محی الدّین عبدالحمید، مصر، مطبعه حجازی.

محنت افتند، بازپس روند و اگر به سوی ما آیند، در مدینه با آنها مقابله کنیم.» (۱) بر اساس این مستند تاریخی معلوم می شود: پیامبر به رغم حضور قریشیان در نزدیکی دروازه های نخلستانی مدینه، حاضر به جنگ با قریشیانِ مصمّم به جنگ نبود و می خواست با جلوگیری از رسیدن آذوقه، آنان را وادارد تا از ستیز و جدال منصرف شوند و به مکّه بازگردند.

محمّد بن جریر طبری می نویسد: «پیمبر برون شدن از مدینه را خوش نداشت.» (۲) این نظر مورد تأیید بعضی از صحابه بود و بعضی دیگر خروج از مدینه را طلب می کردند. «عبداللّه بن ابی» در شمار کسانی است که به طور مسلّم به صراحت بر توقّف در مدینه نظر داشته و با این بیان، رأی مشورتی خود را داده است: «یا رسول اللّه! أقم بالمدینه و لا تخرج!».

با مرور آثار نخستین تاریخی، می توان آشکارا اتّفاق مورّخان را به این امر یافت که پیامبر در این مشورت، «با کراهت» نظر خود را به خروج از مدینه اظهار و ابراز داشت.

حلبی می نویسد: «کلّ ذلک و رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم- کاره للخروج». (۳) محمّد بن جریر طبری می نویسد: «رأی عبداللّه بن أبیّ بن سلول مانند رأی پیامبر بود که سوی دشمن نباید رفت.» (۴) ابن سعد «عدم خروج به سوی دشمن» را «رأی الأکابر من المهاجرین و الأنصار» دانسته است. (۵) واقدی نیز با جمله: «کان ذلک رأی الأکابر من أصحاب رسول اللّه- صلّی اللّه علیه وآله- من المهاجرین والأنصار» بر آن صحّه گذارده است. (۶)

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۶

۲- همان، ص ۱۰۱۶

۳- «با همه این ها، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خارج شدن از مدینه موافق نبود»؛ همان مدرک، الحلبیّه، ص ۴۹۱

۴- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۶

۵- «الطّبقات الکبری»، جزء ۱، ج ۲، ص ۲۶

۶- «المغازی»، ج ۱، ص ۲۱۰، متن عربی.

عموم مورّخان به مستنداتی اشاره کرده اند که بر اساس آن، ظاهراً محمّد صلی الله علیه و آله با توجّه به خوابی که یک شب قبل دیده بود، نسبت به نظر مشورتی خود مبنی بر ماندن در مدینه، اظهار علاقه و تمایل کرده بود. (۱) برای نمونه واقدی به نقل از جابر می نویسد:

«إنّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- قال رأیت کأنّی فی درع حصینه و رأیت بقراً ینحر فأولت ان الدرع المدینه و ان البقر نفر و اللَّه خیر و لو أقمنا بالمدینه فإذا دخلوا علینا قاتلناهم». (۲) این رؤیا با الفاظ مختلف در کتب تاریخ و حدیث ثبت شده و در متن آن، استنباط بر ماندن در مدینه وجود دارد؛ به گفته «نویری»:

«فکان رأی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أ لا یخرج من المدینه لهذه الرّؤیا؟». (۳) «حلبی» از اختلاف در نقل الفاظِ خواب و تعبیری که از آن یاد شد، یاد کرده است. (۴) گمان دارم توجّه به متن کامل این سند، کاملًا ما را در جریان اهمیّت این مستند قرار می دهد:

و رأی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- رؤیا قال:

«رأیت البارحه فی منامی خیراً رأیت بقراً تذبح و رأیت فی ذبابه سیفی» أی و هو ذوالفقار «ثلماً» بإسکان اللام. و فی لفظ:

۱- ابن هشام در «السیره النّبویه»، ج ۳، صص ۶۶ و ۶۷؛ ابن سعد در «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۲۶ و حلبی در «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۱۸ و دارمی در «مسند»، ج ۱، ص ۲۷۱ و ج ۳، ص ۳۵۱

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در خواب دیدم که گویی در زره مستحکمی بودم و گاوی را سر می بریدند. پس چنین تأویل کردم که آن زره مستحکم، مدینه است و آن گاو، افرادی از ما. به خدا سوگند بهتر آن است که در مدینه بمانیم و چون وارد شوند، با آنان نبرد کنیم». «المغازی»، ج ۱، ص ۲۰۹، متن عربی.

۳- «به خاطر دیدن آن خواب، نظر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن بود که از مدینه خارج نشوند». نک: «نهایهالارب»، السّفر السّابع عشر، ص ۸۴، دارالکتب، ۱۹۵۵ م.

۴- نک: «ألسّیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۴۹۰، چاپ دارالمعرفه

«و كأن ظبه سيفى انكسرت» و فى لفظ:

«و رأيت سيفى ذالفقار انفصم من عند ظبه فكرهته و هما مصيبتان و رأيت أنّى أدخلت يدى فى درع حصينه» و فى روايه:

«و رأيت أنّى فى درع حصينه». أى و أنّى مردف كبشا. قال- صلّى اللّه عليه [وآله] وسلّم- بعد أن قيل له ما أولتها؟ قال:

«فأمّا البقر فناس من أصحابى يقتلون» و فى لفظ:

«أولت البقر بقراً يكون فينا. و اما الثلم الذى رأيت فى سيفى فهو رجل من أهل بيتى» أى و فى روايه:

«من عترتى يقتل» و فى روايه:

«رأيت أن سيفى ذالفقار فلّ فأولته فلا فيكم» أى: و فلول السيف كسور فى حده و قد حصل فى حدّ سيفه كسور و حصل انفصام ظبته و ذهابها.

«فكان ذلك علامه على وجود الأمرين: و أما الدرع الحصينه فالمدينه. أى و أما الكبش فإنّى أقتل كبش القوم». أى حاميهم و قال- صلّى اللّه عليه [وآله] وسلّم- لأصحابه:

«إن رأيتم أن تقيموا بالمدينه و تدعوهم حيث نزلوا، فإنْ أقاموا بشرّ مقام و إن هم دخلوا علينا قاتلنا فيها». (۱)

۱- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوابی دید و فرمود: «دیشب در خواب دیدم که گاوی را سر می بُرند، و دیدم که تیغه شمشیرم ذوالفقار شکاف برداشته است» و در جای دیگر آمده است: «گویی تیغه شمشیرم شکسته بود» و در نقل دیگر آورده اند: «گویا لبه شمشیرم ذوالفقار، شکسته بود و این نشانه دو مصیبت بود و دیدم که دستم را در زرهی مستحکم داخل کردم» و در روایت دیگر آمده است: «دیدم که زرهی محکم بر تن دارم و گوسفندی را به دنبال خود می کشم». اصحاب پرسیدند: آن خواب را چگونه تعبیر می کنید؟ حضرت فرمود: «آن گاو، نشانه این است که گروهی از یارانم کشته می شوند» و در روایت دیگر آمده است: «چنان تأویل کردم که آن گاو، نشانه کشته شدن افرادی از میان ماست، و آن شکافی که در تیغه شمشیرم پدید آمده بود، یکی از خاندان من است» و در روایت دیگری آمده است: «یکی از خاندانم کشته می شود»، و در نقل دیگری چنین آمده است: «دیدم که لبه شمشیرم ذوالفقار، شکسته شده است و آن را نشانه شکست شما تعبیر کردم». و این که لبه شمشیر آن حضرت شکسته و شکاف خورده بود، آن را نشانه دو رویداد برشمردند. اما آن زره محکم، مدینه بود و گوسفند نشانه آن که گروهی از افراد دشمن را می کُشیم؛ سپس حضرت به یاران خود فرمود: آیا موافقید که در مدینه بمانیم و اجازه دهیم که دشمن هرکجا می خواهد، فرود آید. پس اگر در اطراف مدینه فرود آیند، سرنوشت بدی در انتظار آنان خواهد بود و اگر وارد شوند، در شهر با آنان نبرد می کنیم.»

به گمان حقیر، تأکید مورّخان مسلمان و محدّثان بر ثبت این خواب و بیان تعبیر آن، برای آن است که عدم رغبت محمّد صلی الله علیه و آله را به خروج از مدینه و پیش بینی جدالِ سخت و نهایتاً شکست مسلمانان، در هاله ای از الهام تعریف کنند. این امر با تمام تردیدهایی که در مورد آن وجود دارد، با توجّه به مشترکات مفاهیم آن، منافاتی با آن ندارد که بگوییم:

پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت خود را در خروج از مدینه و مصاف با قریشیان، به استناد جهاد برای اقامه صلح و جلوگیری از خونریزی و نیز به رأی اکابرِ انصار و مهاجر و هم به مدد الهامی که در رؤیا به آن حضرت القا شد، به اطّلاع مردم مدینه رسانده است؛ ولی جای این سؤال وجود دارد که چرا هیچ یک از این عوامل، موجب فروکش کردن احساسات عموم مردم نشده و اذهان عمومی را متقاعد نکرده است و نهایتا از فشار مردم بر محمّد صلی الله علیه و آله جهت اعلام خروج و مصاف با قریش نکاسته است؟

اسنادی که دربرگیرنده جواب به این پرسش های تاریخی باشد، به دست نگارنده نرسیده است و هر چه اوراق تاریخ اسلام و حدیث را زیر و رو کردم، مدرکی نیافتم که مستقیماً پاسخی به این ابهامات دهد.

آنچه در این خصوص می توان گفت، مُستند به یک جمع بندی از همه اسناد اصلی مربوط به واقعه احد است. به گمان حقیر یک طرف مورد شور، خطاکار است؛ یعنی محمّد صلی الله علیه و آله هم در برابر دشمنان مکّی قرار داد و هم با موجی از عصبیّت قبیله ای در داخل شهر مدینه روبروست.

باید دانست که عدم پیروی مردم در این ماجرا از پیامبر صلی الله علیه و آله، نتیجه وازدگی یا بی اعتنایی آنان به تعالیم اسلام نبوده است و باید این پدیده را ترکیبی از شور قبیله ای که

در هنگـام هجوم طوایف دیگر به مرحله نضـج می رسـد و احساسات مغرورانه ناشـی از موفّقیّتی که در بـدر نصیب مسـلمانان گردید، بدانیم.

وحشت و ترس از بزرگترین و بی سابقه ترین هجوم طوایف متّحـده قریش به دهکـده مـدینه و طوایف کوچک اطراف آن نیز می تواند انگیزه هایی برای ترغیب مدنی ها به خروج از شهر و مصاف با قریش باشد.

طبیعی است که در چنین ترکیبی، شور ایمان و عقیـده به دفاع از آیین جدیـد، توانسـته است به صورت عاملی نافذ و مقتدر در برابر تلاش محمّد صـلی الله علیه و آله نسبت به ماندن در مدینه عرض اندام کند؛ ولی چون پیامبر صلی الله علیه و آله مسائل را با شور و مشورت برگزار می کرد، عزم او به ماندن، جنبه تحکّمی نداشته است و این رعایتی بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حفظِ «اصالت مشورت» لازم می دانسته است.

عکس موضـوع را اگر در نظر آوریم، به آنچه آوردیم، اطمینـان بیشـتری پیـدا می کنیم. اگر پیـامبر صـلی الله علیه و آله، مـانع خروج مسـلمانان از مـدینه می شـد و آنها را به عـدم مقابله به مثل و تحمّل مصائب دعوت می کرد، چه پیش می آمد؟ مطمئنّاً قبایـل مـدینه، از وحشت هجوم مکّیـان به تشـتّت می افتادنـد. آتش کینه های دیرینه قبایل یثرب و مکّه شـعله ور می شـد و راه منازعه با قریش به شـیوه سـنّتی و متّکی به نظام قبیله ای، شـبه جزیره را به جدال همگانی می کشید و هدف اصلی اسلام را که برقراری صـلح و سـلْم بین طوایف و محو کینه هـا و نفرت ها بود، نافرجام می گـذاشت و از همه مهمتر ایمان به خـدای یکتا و تغییر اندیشه ها و روحیّات مردم و رهایی آنها از زیر سـلطه نظام فکری شرک و خشونت، رنگ می باخت و مجدّداً راه و شیوه جاهلیّت پیش گرفته می شد.

مـدینه آن روزها را از زاویه دیگری بنگریم. پیامبر و مهاجران، کمتر از سه سال بود که به مـدینه آمـده بودنـد و هنوز کاملًا در شمار شهروندان مدینه که تجربه کمتری در ایمان اسلامی کسب کرده بودند، محسوب نمی شدند. طبیعی است که عزم قریش به حمله، مـدنی هـا را دچـار تشـتّت و متوحّش سـازد و آنها را وادار کنـد تا راه دفاع از شـهر را به محمّـد صـلی الله علیه و آله تحمیـل کننـد. از این رو می توان فهمیـد که محمّـد صـلی الله علیه و آله بـا چه جوّی از فشار و عـدم توجّه به موازین انسانی و قرآنی روبرو بوده است.

به هر حال پیامبر پذیرفت که به نظر اکثریّت در اتّخاذ روشی برای دفاع عمل کند و قبل از آن که پایداری آن حضرت، موجب پاشیدگی طوایف تازه مسلمان و تازه متحّدشده مدینه و مهاجران مکّی شود، خواست عمومی را به رأی عمومی گذاشت و خود با آنها و دوشادوش مردمش، مصائبِ مصافِ اجتناب ناپذیر با قریش کینه توز را متحمّل گردید.

باید به صراحت گفت: پیامبر میان دیدگاه خود و انبوهی از برداشت های دیرینه طوایف عرب در کشاکش بوده و میان عالَم معنویّتش و آن همه جهالت ها و سرکشی ها متحیّر بوده است. او میان مردمی گام نهاده بود که ناخواسته پایش را به ستیزهای ریشه دار قبایل می کشاندند. او نمی خواست رسالت خود را با نفی یکباره همه واقعیّت های کهن جزیرهالعرب پیش برد. اگر آگاه باشیم که او راه دیانتش را با چه زجرهایی ذرّه ذرّه به درون چادرنشینان عرب برده است، می توانیم قبول کنیم که او گاهی به ضرورتِ تربیت، از خودگذشتگی می کرده است. این موارد را در اسناد تاریخی ذیل می یابیم:

ابن اسحاق می گوید:

«فقال رجال من المسلمین ممّن أکرم اللَّه بالشهاده یوم أُحُد و غیره ممّن کان فاته بدر: یا رسول اللَّه! أخْرج بنا إلی أعدائنا لا یرون أنّا جبنا عنهم و ضعفنا».

و جماعتی دیگر که در غزای بدر حاضر نبودند و حق تعالی درجه شهادت را برای ایشان تقدیر کرده بود، گفتند:

«یا رسول اللَّه! مصلحت نیست که در مدینه بنشینیم و البتّه بیرون می باید رفتن و جنگ با ایشان کردن تا کفّار قریش خیال نبندند که ما را ضعفی هست؛ یا از ایشان می ترسیم که از مدینه بیرون نمی شویم» (۱) این جملات ترکیبی از خوی قبیله ای و عصبیّت دینی را نشان می دهد. ابن اسحاق واکنش پیامبر را در قبال این گفته ها یاد آور شده که باید آن را سند تاریخی مهمّی بدانیم

۱- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۷، چاپ مطبعه حجازی.

و در آن تأمّل کنیم:

«بعد از آن ... دیدند که بیشتر صحابه ... رغبت جنگ داشتند و از هوس قرار نمی گرفتند و هر ساعتی بیامدندی و گفتندی: یا رسول اللَّه برخیز تا برویم به بیرون و با ایشان مصاف دهیم.»

تا این که: «دخل رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بیته فلبس لأمته».

بعد از آن سیّد علیه السلام برخاست و به خانه رفت ... زره بر خود راست کرد و بیرون آمد. (۱) محمّد بن جریر طبری نیز صریحاً به عدم رغبت پیامبر به خروج و اصرار صحابه اشاره کرده است:

«آنها می خواستند با دشمن روبرو شوند. چندان اصرار کردند که پیمبر به خانه رفت و زره پوشید.» (۲) وقتی حلبی در کتاب خود به گفته سعد بن معاذ و اسید بن حضیر اشاره می کند که:

«فقال لهم ... استکرهتم رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- علی الخروج فردّوا الأمر إلیه، أی فما أمرکم به و ما رأیتم له فیه هوی و رأیا فأطیعوه». (۳) به خوبی از تشتّت آراء و نارضایتی محمّد صلی الله علیه و آله حکایتی روشن دارد؛ خاصه آن که ابن قیّم جوزی جزم دارد که پیامبر: «کان رأیه أن لا یخرجوا من المدینه ...». (۴) یا به روایت ابن اسحاق: «و کان رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یکره الخروج». (۵) مزید بر این واقعیّت، مدارك مربوط به نحوه واکنش همان اصحاب پس از قبول

۱- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۶۴۹

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۰۱۶

۳- «شما بودید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خروج از مدینه واداشتید. پس اکنون کار را به او واگذارید؛ یعنی هر فرمانی به شما داد و هر چه را مطابق خواست و اراده او یافتید، بدان عمل کنید». «السیره النّبویه»: مجلد الثانی، ص ۴۹۱، دارالمعرفه.

۴- «زاد المعاد»، جزء ۲، ص ۹۱

۵- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خارج شدن از مدینه را خوش نداشت». نک: «السیره النّبویه»، ص ۷

پیامبر می باشد. مسلّماً آن حضرت برای زره پوشیدن، باید به وضع و حالی داخل خانه شده باشد که نارضایتی شان کتمان نشود. حتّی وقتی از خانه با زره خارج شده است، همگان به این دلتنگی پیامبر صلی الله علیه و آله پی برده اند. ابن اسحاق می نویسد:

«ثمّ خرج علیهم و قد ندم الناس، و قالوا: استکرهنا رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- و لم یکن لنا ذلک».

«پس صحابه چون دیدند که سید علیه السلام ... بیرون آمد، پشیمان شدند و گفتند: ما را نمی رسد الحاح به پیغمبر خدای کردن و وی را به اکراه در کار آوردن.»

اینجاست که به تصریح طبری به حضور پیامبر رفتند و گفتند:

«یا رسول اللّه! استکرهناک و لم یکن ذلک لنا، فان شئت فاقعد، صلی اللّه علیک». (۱) آنچه مسلّم است، پیامبر دفاع از جان و مال و خانه و کاشانه آدمیان را یکی از حقوق مسلّم انسان دانسته است. لذا می بایست در برابر هجوم لجام گسیخته و مصمّم قریش از خود و مدینه دفاع کند و مردم را به دفاع مشروع و محدود ترغیب نماید. آنچه مورد بحث است، نحوه این دفاع است؛ همانچه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به مشورت گذارد و قصد او از عدم خروج، شکیبایی برای تحمّل مصائب بود؛ تا حدّاقل خسارت و یا تلفات انسانی به بار آید و شاید از این طریق، به بازگرداندن قریش و جلوگیری از نبرد و ستیز، منتهی شود؛ ولی آنچه اصحاب از او خواستند، دفاعی بود که به پیش بینی پیامبر صلی الله علیه و آله موجب تلفات بیشتری می شده و از این رو، آن را نمی پسندیده است. ضمن این که ورود به جنگ، مجال هر نوع ترک مخاصمه را از طرفین سلب می کرده است.

با این همه پیامبر صلی الله علیه و آله باز هم سعی کردند تا در میان شعله ورشدن غضبِ هجوم و

۱- «ای پیامبر خدا! تو را به خروج از مدینه واداشتیم، حال آن که نباید چنین می کردیم. اکنون اگر قصد ماندن داری، در مدینه بمان، درود خدا بر تو باد ...». نک: همان، ص ۸

تعصّب تنفرآمیزِ دفاع، راهی برای صلح و سلم و خاتمه دادن سریع به جنگ، بیابند و درس مشورت و شورا را در اتّخاذ تصمیمات جمعی و آنچه منافع و مصالح عموم در آن نهفته است، به پیروان خود بیاموزند؛ تا گفته نشود که او چون پیامبر است راهی برای آراء مردم باز نگذاشت؛ یا مردم را از حالت دفاعی به خوی تهاجمی کشاند.

۳/ ب: تدارک و مواضع

اشاره

تاریخ به یاد می آورد که پیامبر صلی الله علیه و آله روز جمعه چون از نماز صبحگاهی فارغ گشت، آماده خروج از مدینه شد و مسلمانان برای دفاع از آیین جدید خود رغبتی زایدالوصف یافتند و یکپارچه رسول را حلقه زدند. مردمی با هدفی اعلا ولی امکاناتی ناچیز، قصد مهاجمانی را کردند که بی هدف، شور تعصّبات خونخواهی در سر داشتند و با حدّاکثر تدارکات ممکن، کنار شهر آتش افروخته بودند. چادرها به پا داشته بودند و طبل زنان و رقص کنان، سُنن جاهلیّت را احیا می کردند و با سرودهای هیجان انگیز، تفاخر جاهلی را با خوی خونین سرشتِ خود دَرهم می آمیختند. آنان با این شیوه و رفتار، به اعصار گذشته جزیرهالعرب ره می یافتند؛ امّا در این سوی، محمّد صلی الله علیه و آله و یارانش با ذکر و تأمّل، آینده روشن ایمان و ارتباط با ابدیّت را در مظلومیّت و پایداری خود جستجو می کردند.

آنچه گفته شد، احساسات شخصی مؤلّف نیست و احساس و درکِ برخاسته از صفحات تاریخِ مربوط به آن روزها و ساعت هاست. تأمّل بر مضامینی است که در خلال گفتگوها، ثبتِ اوراق تاریخی شده است و به هر حال تلاش محقّقی است که خود را از لابلای هزاران مستند تاریخی، به کنار مدینه کشانده است؛ تا آن روز و روزهای پس از آن را اشراق کند. حالتی است که از امروز به گذشته های دور نمی نگرد؛ بلکه امروز زندگی می کند، ولی در گذشته ها حضور می یابد:

مدّت وقایعِ جنگ احد بسیار کوتاه است. بنا به روزشمارِ واقعه که در کتاب «تاریخ الرّسل و الملوك»، (ج ۳، ص ۱۰۱۶) آمده است، چهارشنبه، قریش به حوالی شهر رسیدند. پنجشنبه، مسلمانان به مذاکره پرداختند و جمعه، برای دفاع، شهر را ترک کردند.

شنبه، قریشیان هجوم آوردند و شامگاه همان روز همه چیز پایان یافت و تاریخِ شرق مبدأ جدیدی یافت.

قبل از بیان حادثه و وقوع هجوم قریشیان، باید بررسی کنیم که چه عواملی باعث شد تا مسلمانان راهی احد شوند. آیا انتخاب پیامبر بود یا قریشیان؟ به آنچه در روز سه شنبه و چهارشنبه در آن ایّام گذشت، باز می گردیم:

۱- ۳/ ب: مسیر قریش

از لابلای مدارک تاریخی معلوم می شود که قریش از سرزمین های ذی طوی، ابواء و رابغ گذشت و در ذی الحلیفه- نزدیکی های مدینه- اردو زد. توقّف در ذی الحلیفه مورد تصریح ابن سعد بوده و آن را در روز پنجشنبه دانسته است. (۱) منابع مختلف سیره، تاریخ و حدیث، دقیقاً راهی را که قریشیان را به دامنه کوه احد کشانیده است، مشخّص نمی کنند وحتّی از ذی الحلیفه تا احد ازمناطقی نام برده اندکه با موقعیّت جغرافیایی مدینه در زمان پیامبر مطابقت نمی کند. به نظر می رسد گفته واقدی در ارتباط با جغرافیای مناطق مسلمان نشین اطراف مدینه به حقیقت نزدیک تر باشد که:

قریشیان روز پنجشنبه و جمعه از ذی الحلیفه به منطقه العقیق و از آنجا: «نزلوا بالوطاء» سپس در العرض به رفت و آمد مشغول بودند تا به مدینه حمله کنند.

ذی الحلیفه چنانچه در شرح و وصف مسجد شجره (۲) یاد کردیم، در حدود هشت کیلومتری شهر و در نخستین کناره وادی عقیق در جنوب غربی مدینه جای دارد. (۳) قریشیان پس از ترک ذی الحلیفه برای تسلّط و شناسایی موقعیّت مدینه، منطقی است که راهی جنوب ذوالحلیفه نشوند؛ زیرا این راه به پشت «کوه عیر» در امتداد جنوب

۱- «الطبقات الکبری»، ج ۱، جزء ۱، ص ۲۵

۲- همان، ج ۱، فصل ۱۲

۳- نقشه شهر مدینه بر اساس تاریخ و آثار، ج ۱

و غرب مـدینه منتهی می شده است و از آنجا می بایستی برای رسـیدن به شـهر، میان سـرزمین های قبایل یهودی «بنی نضـیر» و «بنی قریظه» فرود آیند و این امر با موقعیّت تاریخی آن زمان ممکن نبوده است. نتیجتاً قریش راه شـمال را از آن جهت انتخاب کردند که اولًا تنها سرزمینی است که در آن حوالی دارای چاه های آب و زراعت بوده است؛ ثانیاً مسطّح و مساعد برای هجوم به مدینه. زیرا با توجه به کثرت تعداد چهارپایان و نیاز مبرم به آب و چرا این بیان تاریخی واقدی قابل درک خواهد بود که:

«فلمّـا أصـبحوا یوم الجمعه خلّوا ظهرهم و خیلهم فی الزّرع حتّی ترکوا العرض لیس به خضـراء». (۱) «العرض» نـام دیگرِ جرف است و جُرْف (به ضم و سـکون راء) و یـا جُرُف (به ضمّ جیم و راء) چنـانچه در نقشه قـدیمی مـدینه نشـان دادیم، در سه میلی شمال غربی در جهت شامی مـدینه جای دارد و سـرزمین چاه ها و مزارع اطراف مسـجد قبلتین است و چاه جشم و چاه جمل از چاه های مشهور آن و مزرعه الزین که به تعبیر ابن زباله مورّخ مدنی:

«پیامبر در آنجا زارعت کرده است»

در آنجا بوده و منطقه الوطاء که در کلام واقدی آمده، در مجاورت سـمت غربی کوه احد قرار داشـته است. در نتیجه می توان مطمئن شـد که قریش پس از ترک ذوالحلیفه و حرکت به سوی العرض، کلیّه مناطق الوطاء و العرصه را که قبیله «بنوسـلمه» در آنجا سکونت داشته اند، تحت اشغال خود در آورده بودند و این واقعیّت با آنچه ابن اسحاق (۲) و ابن حبان (۳) و ابن اثیر (۴) آورده اند و مبنی بر این است که قریشیان به سوی مدینه آمدند تا:

۱- «چون روز جمعه شـد، به آنجـا رسـیدند و چهار پایان خود را برای چریـدن در کشتزارها رها کردنـد، چنـدان که در منطقه عرض جرف گیاهی بر زمین نمانده بود.»

۲- نک: «السّیره النّبویّه»، ج ۳، ص ۶۶

۳- الثقات، ج ۱، ص ۲۲۲

۴- الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۵۰

«نزلوا بعينين جبل ببطن السَّبخه من قناه على شفير الوادى ممّا يلى المدينه». (۱) مطابقت دارد. به هر حال، پيامبر صلى الله عليه و آله مجبور بود مدينه را از طريق سمت شرقى وادى قناه طى كند و بر خلاف قريشيان كه در منتهى اليه سمت غربى كوه احد متوقّف شده بودند، به آن سو كشيده شود و حدوث واقعه احد را در دامنه كوه احد الزامى كند.

پيكره ۱۳- ۲

۲- ۳/ ب: مسير مسلمانان

آمار ارائه شده از سوى مورّخان از تعداد مدافعان مدينه كه از شهر خارج شده اند، يك هزار نفر مى باشد. هيچ مستندى در دست نداريم كه نشان دهد پيامبر اسلام در جمع آورى افراد، فرمان بسيج داده يا الزام و اجبارى اعمال كرده باشد و هيچ گزارش تاريخى از تدارك جمعى آنها (تحت انضباط خاص يا مشخّص) به دست ما نرسيده است. اين نشان مى دهد كه مسلمانان هر كس با توان خود و به اختيار و انگيزه ايمان با لوازم دفاع شخصى از خانه هاى خود به كنار محمّد صلى الله عليه و آله آمدند تا به جانب قريشيان روند.

محمّد بن جرير طبرى به گفته واقدى باور دارد كه مسلمانان بيش از يك صد زره نداشتند؛ يعنى هر هفت نفر يك زره. و مجموعاً با دو اسب يكى از آن پيامبر صلى الله عليه و آله و ديگرى متعلّق به ابى برده حارثى وارد كارزار شدند؛ در حالى كه مشركان با سه هزار نفر، دويست اسب و هفتصد زره و سه هزار شتر در تحكيم مواضع خود غرور مى ورزيدند.

ما از روى شرح تاريخى واقعه، نام مواضعى را مى خوانيم كه مى تواند محققان را در شناخت مسير حركت مسلمانان از مدينه تا احد يارى دهد و حدود نقشه جغرافيايى چنين مسيرى را در ذهن ما ترسيم نمايد.

آنچه كه مدارك تاريخى در اين وادى اتّفاق نظر دارند، محل هايى است كه نظر به

۱- «در عينين، كنار كوه در ميان وادى سبخه و نزديك وادى قناه در منتهى اليه دشتى كه در امتداد مدينه قرار دارد، فرود آمدند.»

اهمّیّت تاریخی وقوع حادثه، مورد تصریح و تأکید مدینه شناسان قرار گرفته است. مسلّم است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه به ثنیّهالوداع رفته و از آنجا در شوط توقّفی داشته، سپس کنار خانه شیخین شب را به صبح آورده و آنگاه از طریق زمین های حرّه شرقی مشهور به حرّه بنی حارثه به کنار تپّه روماه و داخل بریدگی موجود در کوه احد ره سپرده است. مناسبت دارد که از موقعیّت جغرافیایی مکان های مذکور در ارتباط با تاریخ واقعه یاد کنیم؛ تا در نهایت بتوانیم نقشه دقیق چنین مسیری را ارائه دهیم:

۱. ثنیّهالوداع: براساس روایت تاریخی ابن نجّار از ابوحمید ساعدی مبنی بر این که:

«إنّ النبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- خرج یوم أُحُد حتی إذا جاز ثنیه الوداع». (۱) می توان نتیجه گرفت که خروج پیامبر از مدینه، دقیقاً از حوالی ثنیّهالوداع آغاز گردیده است. (۲) خصوصاً آن که حلبی پس از ذکر خروج پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله:

«و سار إلی أن وصل رأس الثنیه».

توجّه او را به ثنیّهالوداع به عنوان مبدأ خروج نشان می دهد. (۳) این محل دقیقاً بین سمت شرقی کوه ذباب و مشهد نفس زکیّه قرار داشته و چون بر اساس مآخذ تاریخی، مسلمانان از کناره کوه ذباب به جانب «حرّه بنی حارثه» رفته اند، قبول چنین مبدأیی برای خروج از مدینه منطقی به نظر می رسد.

مورّخان قبول دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله طیّ عزیمت به احد، در ثنیّهالوداع مطّلع شد که تعداد زیادی از هم پیمانان یهودیِ «عبداللّه بن ابی ابن سلّول» جهت کمک به

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز احد از مدینه بیرون رفت، تا آن که از ثنیه الوداع عبور کرد ...». نک: متّقی هندی، «کنزالعمّال»، ج ۱، ص ۲۷۵، چاپ عثمانیّه حیدرآباد؛ ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۴۸، ادوارد سخو؛ واقدی، «المغازی»، ذیل غزوه احد، ج ۱، ص ۱۵۷، ترجمه فارسی.

۲- در باره ثنیّهالوداع نک: کتاب اوّل، فصل ۲۱

۳- «السیره النّبویه»، المجلّد الثانی، ص ۴۹۳

مسلمانان، در منطقه مدینه تا احد حضور یافته اند. محمّد صلی الله علیه و آله پرسید: «اینها چه کسانی هستند؟»

حلبی در سیره می نویسد:

گفتند: «هولاء حلفاء عبداللّه بن ابی ابن سلول من یهود» پیامبر گفت:

«آن ها ایمان به اسلام آورده اند؟ گفتند: «خیر.» محمّد گفت:

«انّا لا ننتصر بأهل الکفر علی أهل الشرك». (۱) ابن اسحاق به نقل از الزهری همین معنی را به لفظ دیگر ثبت کرده است و ابن هشام از زهری چنین نقل می کند:

«أن الأنصار یوم أحد، قالوا لرسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم-: یا رسول اللّه أ لا نستعین بحلفائنا من یهود؟ فقال: «لا حاجه لنا فیهم». (۲) و ابن سعد در همان مأخذ بیان محمّد صلی الله علیه و آله را چنین ثبت کرده است:

«قولوا لهم فلیرجعوا فإنّا لا نستعین بالمشرکین علی المشرکین». (۳) مسلم در حدیث «عروه بن زبیر» از عایشه، این گفته را در واقعه بدر به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد: «فارجع فلن أستعین بمشرك». (۴) «نووی» حدیث را ذیل مبحث کراهت کمك خواهی از غیرمسلمانان، مورد بررسی حقوقی قرار داده است.

ابن قیّم جوزی مضمون را در کتاب خود، اینگونه مورد توجّه قرار داده است:

۱- «ما در برابر کافران، از مشرکان یاری نمی خواهیم». نک: «السّیره الحلبیّه»، مجلّد الثّانی، ص ۴۹۳

۲- «در روز جنگ احد، انصار اهل مدینه به پیامبر خدا عرضه داشتند: آیا از هم پیمانان یهودی مان یاری بخواهیم؟ حضرت فرمود: نه به آنان نیازی نداریم». نک: «السیره النّبویه»، مجلّد ۳، ص ۸، محمّد محی الدّین عبدالحمید.

۳- «به آنان فرمود: بازگردید، که ما در برابر مشرکان، از مشرکان یاری نمی خواهیم.»

۴- «بازگرد، من هرگز از مشرك یاری نمی خواهم». نک: «صحیح»، جزء ۱۲، ص ۱۹۸، شرح نووی.

«وذكر له قوم من الأنصار أن يستعينوا بحلفائهم من يهود فأبى». (۱) نویری گفته فوق را در «نهایهالارب» اینگونه ثبت کرده است:

«لا تستنصروا بأهل الشرك على أهل الشرك». (۲) گمان می کنم باید بر این بیان محمّد صلی الله علیه و آله با بررسی فضا و شرایط در آن ایّام، تأمّل کنیم: هجوم اقوام خشمگین به شهر مدینه و عدم تناسب و تعادل نیروها، لحظات حسّاسی را به وجود آورده بود و پیامبر با آن که با طوایف یهودی ساکن در اطراف مدینه، پیمان دفاعی در برابر بت پرستان بسته بود و تعاون آن ها در تدافع از مدینه و به عنوان یک عمل تاکتیکی می توانست مورد پذیرش قرار گیرد و نقشی مؤثّر داشته باشد، با این همه از آنجا که آن حضرت، یک رهبر سیاسی یا نظامی نبود، به ماهیّت دفاع توجّه داشت و نه نتیجه آن. اینجاست که مرز بین پیامبری و زمامداری دنیا، تعیُّن و تشخُّص می یابد و نشان می دهد که شیوه پیامبر، جنگ نیست؛ بلکه دفاعی است که بنا به اصل حقوقی آن، به نهایت ایمان و اعتلاء معنویّت متّکی است. هرگز به جستجوی زرق و برق زمامداری نیست؛ بل به سادگی ایمان و بی آلایشی انسان در برابر حق و تجلّی آن در صحنه روحی مسلمانان عنایت و التفات دارد. لذا برای دفع مشرکان، از مشرکان مدد نمی گیرد و برای رسیدن به هدف متعالی، وسیله را توجیه نمی کند. او محمّد صلی الله علیه و آله است و هدفش این جهانی نیست که به هر وسیله از اسباب دنیا توسّل جوید.

او محمّد است و معانی و مفاهیم حیاتش، ایمان، توجّه به عالم معنی و تحمّل مصائب برای احیاء معنی است. کمال در منطق او خداست و کمک طلبی از خلق را نقصان، شرک و ناقضِ کمال می داند. شیوه او پیامبرانه است و به صراحت و قاطعیّت از اهل دنیا استعانت نمی گیرد و نمی خواهد که از طریق دنیاخواهان، امکان زندگی در دنیا را فراهم سازد. این ریاست طلبان تاریخند که وسیله را توجیه می کنند؛ بی آن که بدانند که

۱- «زاد المعاد»، الجزء الثّانی، ص ۹۲

۲- «نهایهالارب»، السفر السابع عشر، ص ۸۵، چاپ دارالکتب المصریّه.

ضعف عقلانی و تمایلات نفسانی خود را توجیه می کنند.

من هرگـاه این جمله را به یـاد می آورم و موقعیّت تاریخی و جغرافیایی آن روز را احساس می کنم، باور می آورم که بایـد بر هر توصـیفی که از محمّـد صـلی الله علیه و آله، چیزی غیر از یـک «پیـامبر رحمت خـدا» بسـازد، خـطّ قرمز کشـید؛ توصـیفاتی همچون:

محمّد زمامدار! محمّد سیاستمدار! محمّد جنگ جو! و محمّد جهانگشا! اینها تعابیر سیاستمداران و جنگ جویان و زمامداران و جهانگشایان تاریخ مسـلمانی و شـرق میانه است. در واقع، توصـیف پیامبر نیست؛ بلکه وصف حالِ توصیف کنندگان است که خواسته اند زیر سایه گسترده معنویّت او، شرارت، خدعه، تزویر و خونخواهی را پنهان سازند.

آنهـا در اسـتعانت از شـرک، بقـای خود را می جوینـد. آنچه ملاک است، خود ایشان است. اگر وسـیله مقاصـد آنها شویم، به مقصد دنیایی خود و آنها نایل شده ایم و به گمان حقیر، تحکیم موقعیّت زندگی این جهانی، مرتبتی از مراتب شرک است.

پیـامبر صـلی الله علیه و آله ضـدّ جنگیـدن بود و به پیروزی نظـامی نمی اندیشـید. او ضـدّ ریـاست طلبی بود و بـا سـیاست نمی خـواست ریاســتش را حفـظ کنـد. او نـه الزامی برای شـرکت مسلمانان در خروج از مـدینه روا داشـت و نـه نصـرتی ناشـی از مساعـدت اغیـار را طـالب بود. شـناخت محمّـد صـلی الله علیه و آله با این اوصاف، هرگز برای ما مردمی که غرق فرهنگ این جهانیم، ممکن نیست و از خود و زمانه خارج شدن و از تاریخ گذشتن می خواهد. عالمی دیگر ببایدساخت و ز نو آدمی!

۲. شَوط: کوشـکی بود که به تصـریح سـمهودی الشـرعبی اش می خواندند. در آنجا که در قسـمت های شمالی تپه ذباب واقع بوده و با نام «کومه ابی الحمراء»، معروف اهل مـدینه بوده است، عـدّه ای از «بنوحارثه» زنـدگی می کردند. (۱) ابن اسحاق از این مکان در کتاب خود ذیل شرح واقعه احد یاد کرده است:

۱- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۴۸، تصحیح محی الدّین عبدالحمید.

«قال ابن اسحاق: حتی إذا کانوا بالشَّوْطِ بین المدینه و أُحدٍ». (۱) یاقوت حموی به جهت کثرت ذکر کلمه «شوط» در منابع تاریخی، آن را در کتاب خود مورد توصیف قرار داده که:

شوط، «اسمُ حائطٍ» یعنی «بستاناً بالمدینه». (۲) لذا می توان باور داشت که در شناخت موقعیّت جغرافیایی آن، نظر سمهودی صحیح است؛ خاصه آن که روایت ابن سعد از ابوسعید مبنی بر این که «تزوج رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- امرأه من بنی الجون فأمرنی أن آتیه بها فأتیته بها فأنزلتها بالشوط من وراء ذباب فی أطم ...». (۳) آن را تقویت می کند.

فیروزآبادی با یاقوت حموی هم نظر است که شوط نام بستانی در مدینه است:

«و به سمّی بستان فی المدینه». (۴) و بجا به این شعر «قیس بن الخطیم» استناد کرده:

و بالشوط من یثرب أعبد ستهلک فی الخمر أثمانها

از موقعیّت شمالی تپّه ذباب که طبق نظر مدینه شناسان، «شوط» نامیده می شده است، تصویری در سال ۱۳۹۵ ه. ق. از فراز تپّه تهیّه کردم؛ تا از آنچه تنها در کتاب ها نام برده شده است، سندی واقعی در بحث مدینه شناسی ثبت نمایم. (۵) ۳. شیخین: حلبی بر این باور است که مسلمانان بر سر راه خود به احد در مکانی به

۱- ابن اسحاق گوید: رفتند تا به منطقه «شوط» حد فاصل مدینه و احد رسیدند»؛ نک: «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۸، تصحیح محیی الدّین.

۲- «معجم البلدان»، ذیل کلمه «شوط».

۳- «پیامبر صلی الله علیه و آله با زنی از بنی جون ازدواج کرد و او را در «شوط» درپشت ذباب و درناحیه اطم ساکن گردانید.»

۴- «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۲۱۱

۵- پیکره ۱۴- ۲. همچنین برای تطبیق با موقعیّت ذباب نک: کتاب اوّل، پیکره ۱- ۸

نام شیخین توقّفی داشته اند:

«و سار صلی الله علیه و آله و عسکره بالشیخین و هما اطمان ...». (۱) این مطلب را محمّد بن جریر طبری تأیید کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مغرب، در محلّ شیخین از مدافعان بازدید کرد و نوجوانان را از مصاف با قریش منع نمود. (۲) ابن اسحاق نامی از شیخین نمی برد، ولی قبول دارد که مسلمانان پس از پشت سر گذاردن شوط، به جانب حرّه بنی حارثه رفته اند: (۳) «و مضی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- حتی سلک فی حرّه بنی حارثه ...». (۴) لذا با توجّه به این که شیخین در منطقه حرّه بنی حارثه بوده، عدم ذکر آن، نافی اقوال دیگر مورّخان یا محدّثان نیست؛ خاصه آن که ابن سعد در «الطّبقات الکبری» صریحاً باور دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله شب را در شیخین بسر برد و صبح آن روز عازم احد شد:

«و بات رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بالشیخین». (۵) و محمّد بن مَسلَمه با پنجاه نفر بیدار ماندند و از جان برادرانشان در برابر مهاجمان قریش مراقبت کردند. بلال اذان صبح گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله با مسلمانان به نماز صبح ایستاد و آنگاه عازم احد گردید. (۶) در این مکان «عبداللَّه بن ابیّ بن سلول» با سیصد نفر از افرادش حاضر به شرکت در

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پیش رفت و در شیخین اردو زد، و در آنجا دو بنای سنگی وجود داشت». «السیره النّبویه»، مجلّد الثّانی، ص ۴۹۳

۲- نک: «تاریخ الرّسل و الملوک»

۳- همان، ص ۸

۴- «رسول اللَّه صلی الله علیه و آله به راه خود ادامه داد تا به دشت بنی حارثه رسید.»

۵- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب را در منطقه شیخین بیتوته کرد.»

۶- همچنین نک: نویری، «نهایهالارب»، الجزء السّابع عشر، ص ۶۸، به نقل از ابن سعد.

دفاع نگشتند و از جمع مسلمانان کناره گرفتند. با توجّه به این که تعداد مسلمانان در هنگام خروج از مدینه حدود هزار نفر بوده، افرادِ باقیمانده بیش از هفتصد تن نبوده اند.

ابن اسحاق می نویسد: «انخزل عنه عبداللّه بن أبیّ بثلث الناس». (۱) واقدی در «مغازی» و ابوجعفر در «تاریخ الرّسل و الملوک» نوشته اند:

«عبداللّه بن أبی از محلّ شیخین با سیصد کس جدا شد و پیغمبر خدا با هفتصد کس بماند.»

لذا با توجّه به تأکید ابن سعد در «الطّبقات الکبری» مبنی بر این که «انخزل عبداللّه بن أبیّ بثلثمائه و بقی رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی سبعمائه و معه فرسه و فرس لأبی بُرْده بن نیاز». (۲) می توان به موقعیّت مسلمانان در برابر قدرت تهاجمی قریش پی برد. با این همه محمّد صلی الله علیه و آله حاضر نشد که به تعقیب کسانی که بازگشتند، بپردازد و یا با گفتگو و اعمال قدرت، مانع نقش عبداللّه بن ابی در بازگرداندن یک ثلث از مدافعان مدینه شود و این خود از اهمّ مدارک و مستندات تاریخی است که نشان می دهد پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه به شیوه جنگ جویان عمل نکرده است؛ زیرا او به جنگ اعتقاد نداشت تا به نتیجه آن بیندیشد. او صرفاً به نیّت دفاع از مدینه عازم احد گردید و آزادی افراد را در چنین دفاعی محترم می داشت و حاضر نشد با بداندیشانی تفاهم کند که می توانست به نیروی آنها قوّت و قدرتی علیه مشرکان به دست آورد. در منطقه «شیخین» نیز وقتی «عبداللّه بن ابی» از گروه مدافعین جدا شد، پیامبر صلی الله علیه و آله راهش را باز گذاشت.

البتّه در برخی نوشته های تاریخی ادّعا شده است که جداشدن عبداللّه بن ابی در ثنیّهالوداع واقع شده است و بعضی دیگر آن را در شوط و عدّه ای آن را در شیخین و یا در فاصله بین آن دو دانسته اند.

به عقیده حقیر این تفاوت در اقوال، اهمّیّت چندانی ندارد؛ زیرا با توجّه به موقعیّت

۱- نک: «تاریخ الرّسل و الملوک»، ص ۸

۲- «عبداللّه بن ابی با سیصد نفر، از لشکر اسلام جدا شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به همراه هفتصد نفر باقی ماند واسب آن حضرت و نیز اسب ابی بردهبن نیاز همراهش بود.»

جغرافیایی مثلّث حرّه بنی حارثه در شمال شرقی و ثنیّهالوداع در جنوب و تپّه ذباب و شوط در شمال غربی ثنّیه، میدان وسیعی وجود داشته است که با توجّه به کثرت مدافعان پیاده و پراکندگی آنها در زمین مسطّح مذکور، چنین تفاوت هایی را در اقوال موجب شده است.

در قرآن کریم به عنوان یک سند مسلّم، در خصوص این واقعه تأثّرآور تاریخی که موجب تقلیل مدافعان مدینه شد، آیه ای دیده می شود که وضعیّت فرار «عبداللَّه بن ابی» و یارانش یا بی وفایی آنان را که از ضعفشان در ایمان نشأت می گرفت، روشن کرده است:

إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللَّهُ وَلِيُّهُما وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. (۱) «آن دم که دو گروه از شما سر ترس و زبونی داشتند و خدا یار (مؤمنان) بود و مؤمنان باید به خدا توکّل کنند.»

طبرسی در ذیل این آیه و به مددِ احادیث ابن عباس، جابر بن عبداللَّه، قتاده، ابوجعفر علیه السلام و ابوعبداللَّه دو طایفه مورد نظر قرآن را «بنوسلمه» و «بنوحارثه» از انصار مدنی خوانده (۲) و تردید نکرده است که مورد آیه و شأن نزول آن مربوط به واقعه احد و سبب آن، عبارت است از:

«ان عبداللَّه بن أبی بن سلول دعاهما إلی الرجوع إلی المدینه عن لقاء المشرکین یوم أُحُد فهما به ولم یفعلاه» (۳) این نظرگاه با آنچه سبط ابن الجوزی نوشته است، مطابقت دارد که:

لما رأی بنوسلمه وبنوحارثه عبداللَّه بن أبیّ قد خذل هموا بالإنصراف وکانوا جناحین من العسکر ثمّ عصمهما اللَّه و انزل قوله تعالی: «إذ همت طائفتان ...»

۱- آل عمران: ۱۲۲

۲- «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» الجزء الرّابع، ذیل آیه، صص ۱۸۲ و ۱۸۳

۳- «عبداللَّه بن ابیّ بن سلول، آن دو طایفه را به بازگشت به مدینه و خودداری از نبرد با مشرکان فراخواند، اما آنان چنین نکردند». همچنین نک: مجلسی، «بحار الأنوار»، ج ۲۰، ص ۴۷

فبقی مع رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- سبعمائه رجل» (۱) بخاری نیز به نقل از جابر بن عبداللَّه رضی الله عنه می نویسد:

«فینا نزلت إذ همّت ... بنوحارثه و بنوسلمه». (۲) ابن حجر عسقلانی، واژه قرآنی «الفشل» را «الجبن» خوانده و آیه را متوجّه دو طایفه بنوسلمه از «خزرج» و بنی حارثه از «اوس» دانسته است. (۳) و در همان مأخذ صریحاً عقیده اش را در این خصوص با دقّت و باریک اندیشی نوشته است:

«و رجع عند عبداللَّه بن أبی سلول فی ثلثمائه فبقی فی سبعمائه، فلمّا رجع عبداللَّه سقط فی أیدی طائفتین من المؤمنین و هما بنوحارثه و بنو سلمه». (۴) به هر حال با تأمّل بر معدود راویانی که سعی کرده اند آیه را مربوط به واقعه بدر یا خندق بدانند، به گفته فخر رازی:

«أن أکثر العلماء بالمغازی زعموا أن هذه الآیه نزلت فی وقعه أُحُد» (۵) فخر رازی «طائفتان» را انصار «بنوسلمه» و «بنوحارثه» دانسته است که چون بعدها در عالم مسلمانی راه صواب را برگزیدند، به تعبیر او:

۱- حلبی، «السیره الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص ۴۹۴

۲- بخاری، «صحیح»، کتاب التفسیر ۶۵، حدیث ۴۵۵۸

۳- «فتح الباری، شرح صحیح الإمام بخاری»، المجلّد السابع، ص ۳۵۷، کتاب المغازی.

۴- «عبداللَّه بن ابی بن سلول با سیصد نفر بازگشت و هفتصد نفر باقی ماندند، و چون عبداللَّه بازگشت، به دست دو طایفه بنی حارثه و بنی سلمه، افتاد». نک: همان، ص ۳۴۶. نیز برای بررسی مطابقت با همین رأی نک: قسطلانی، «ارشاد السّاری شرح صحیح البخاری»، المجلّد السادس، ص ۲۹۶، بهامشه شرح نووی

۵- «بیشتر علما در کتب مغازی تاریخ نبردهای مسلمانان چنین باور دارند که این آیه در واقعه احد نازل شده است». «التفسیر الکبیر»، ج ۴، ص ۲۲۳، دارالفکر ۱۹۸۱ م، ذیل آیه

«ان اللّه تعالی أبهم ذکرهما و ستر علیهما فلایجوز لنا ان نهتک ذلک الستر». (۱) واقعه دیگری که ظاهراً در شیخین و همان روزِ عزیمت به احد رخ داده است، عدم پذیرش پیامبر صلی الله علیه و آله از شرکت نوجوانان کمتر از پانزده سال در جنگ می باشد که بعدها به عنوان یک اصل حقوقی در تعلیمات اسلام جای گرفت و ریشه دواند.

متّقی هندی در کتاب خود به نقل از عروه می نویسد:

«قال رد رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- یوم أُحُد نفراً من أصحابه استصغرهم فلم یشهدوا القتال منهم عبداللّه بن عمر الخطاب و هو یومئذ ابن اربع عشره سنه و اسامه بن زید و الْبَرَاء بن عازب و عرابه بن اوس و رجل من بنی حارثه و زید بن ارقم و زید بن ثابت و رافع ... للذراری و النساء بالمدینه». (۲) ابن هشام در کتاب خود نوجوانان مزبور را اینگونه معرّفی کرده است:

«اسامه بن زید وعبداللّه بن عمر بن الخطاب وزید بن ثابت، احد بنی مالک بن النجار والبراء بن عازب احد بنی حارثه وعمرو بن حزم احد بنی مالک أُسیْد بن ظُهَیر احد بنی حارثه، ثم اجازهم یوم الخندق و هم ابناء خمس عشره سنه» (۳) نگرش تاریخی را رها می سازیم؛ تا موقعیّت جغرافیایی و محلّ چنین مکانی را در

۱- «خداوند متعال، آن دو طایفه را با ابهام ذکر کرده و از آنان مستقیماً نام نبرده و بر آنان پرده پوشی کرده است، پس بر ما روا نباشد که آن پرده را درافکنیم». نک: همان، ص ۲۲۶

۲- «در روز احد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب را که کم سن و سال بودند، بازگرداند و آنان، وقایع جنگ را شاهد نبودند، از آن جمله، عبداللّه بن عمر بن خطاب بود که در آن زمان چهارده سال داشت و اسامه بن زید و بَراء بن عازب و غرابه بن اوس و جوانی از بنی حارثه و زید بن ارقم و زید بن ثابت و رافع بودند. رافع، اعتراض کرد و حضرت به او اجازه فرمود، اما بقیه را در مدینه برجا گذاشت تا از خانواده ها و زنان پاسداری کنند؛ نک: «کنزالعمّال»، ج ۱۰، ص ۲۷۶، چاپ عثمانیّه حیدرآباد.»

۳- «السیره النّبویه»، همان مدرک، ص ۱۱

مدینه مورد بررسی قرار دهیم:

فیروزآبادی در کتاب خود «شیخان» را «موضع بالمدینه» دانسته است؛ که وجه تسمیه آن این است:

«هما اطمان سمیا به لأن شیخاً و شیخه کانا یتحدثان هناک» (۱) سپس به قول مطری استناد کرده که این مکان:

«موضع بین المدینه و بین جبل أحد علی الطریق الشرقیه مع الحرّه إلی جبل أُحُد و ذکر أنّه من هناک غدا- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إلی أُحُد یوم احد ... و بات بالشیخین و غدا صبح یوم السبت إلی أحد». (۲) و از این که در چنین مکانی به یاد حضور محمّد صلی الله علیه و آله مسجدی بنا شده باشد، می گوید: «و کان بالشیخین مسجد بُنی علی مصلی النبیّ». (۳) بنابر این مسجد الشّیخین در سمت شمالی شهر مدینه- مابین احد و شهر- از بناهای تاریخی بوده است. سمهودی این مسجد را در کتاب خود از جمله مساجد مشهور دانسته است که در زمان خود به مسجدالبدایع شهرت داشته است. (۴) سمهودی مدارکی را از امّ سلمه، جعفر بن محمّد، محمّد بن طلحه و ابن عبّاس ثبت کرده است که همگی نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله در این محل استراحت کرده، نماز عصر، عشا و صبح را به جای آورده و صبح روز بعد، یعنی روز شنبه عازم احد شده است. تصوّر می کنم با توجّه به این که شیخین در طریق مجاور حرّه شرقی جای داشته است، باید آنجا را محدوده منازل

۱- آنجا دو بنای سنگی وجود دارد که شیخان نام گرفته؛ زیرا پیرمرد و پیرزنی در آنجا گفتگو می کردند». نک: «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۱۱۲، تصحیح حمد الجاسر، ریاض ۱۹۶۹ م

۲- «منطقه ای است میان مدینه و احد، در شرق جاده، بر کنار دشتی که در امتداد احد قرار دارد، و گفته اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ احد از آن نقطه به سوی احد حرکت کرد، ... شب را در شیخان ماند و صبح روز شنبه به سوی احد حرکت کرد.»

۳- «در شیخان و در نمازگاه پیامبر صلی الله علیه و آله، مسجدی بنا شد.»

۴- «وفاءالوفا»، ج ۴۰۳، ص ۸۶۵

بنوحارثه بدانیم.

این مکان حدود ۵/ ۲ کیلومتر از مسجدغمامه فاصله داشته، درنزدیکی باغ السّالمیه- دقیقاً در سمت راست میانه احد به مدینه- قرار دارد. «علیّ بن موسی» در سال ۱۳۰۳ ه. ق.

(۱۸۸۵ م) در کتاب «وصف المدینه المنوّره» از این مسجد یاد کرده و آن را بنایی غیر مسقّف دانسته است؛ «یعرف الآن بمسجد الدرع علی یسار الذاهب إلی المدینه». (۱) ولی العیاشی نسبت به چنین تسمیه ای اظهار شک و تردید کرده و بهتر آن دانسته که آن را همان شیخین بخوانیم (۲)؛ خاصه آن که ابراهیم رفعت پاشا چون از آن بنا به عنوان مسجدی یاد می کند که دارای دو گنبد (مسجد ذوقبّتین) بوده است، تلویحاً اسم الدرع را مورد قبول قرار نمی دهد. (۳) ۴. حرّه بن حارثه: مورّخان نوشته اند که محمّد صلی الله علیه و آله چون خواست از حرّه بنی حارثه به سوی قریش رود، خواست تا فردی آشنا به موقعیّت منطقه، مسلمانان را راهنمایی کند تا بدانند از چه راه هایی خود را به مصاف مهاجمان رسانند. ابن اسحاق بر این باور است که ابوخیثمه پیشگام شد و مسؤولیّت این کار را به عهده گرفت:

«فنفذ به فی حرّه بنی حارثه و بین أموالهم». (۴) محمّد بن جریر طبری می نویسد:

«آنگاه پیمبر به یاران گفت: چه کسی می تواند ما را از راهی ببرد که بر این قوم گذر نکنیم.» ابوخیثمه گفت: «ای پیمبر خدا! من این کار را می کنم.» پیش افتاد و او را از حره بنی حارثه و اراضی آنها عبور داد. (۵)

۱- «اکنون آن مسجد، مسجد درع نام دارد وبرجانب چپ کسانی که به سوی مدینه می روند، واقع شده است.»

۲- «المدینه بین الماضی و الحاضر»، ص ۳۷۴

۳- «مرآهالحرمین»، الجزء الأوّل، ص ۳۸۹، دارالکتب ۱۹۲۵ م

۴- همان، ص ۹

۵- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۱۹. همچنین نک: حلبی، «السّیره الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص ۴۹۵.

سؤال پیامبر در همه مأخذ به این صورت عنوان شده است:

«من یخرج بنا علی القوم من کثیب: ای من طریق قریب لا یمر بنا علیهم؟» (۱) این که پیامبر فردی را می طلبد که منطقه را بشناسد و مسلمانان را به نحوی به سوی احد هدایت کند که قریشیان از تردّد و محلّ اقامتشان مطلّع نشوند، به خوبی مُبیّن آن است که زمین های حرّه بنی حارثه تا وادی قناه مانند زمان ما کاملًا مسطّح و قابل دید نبوده است؛ بلکه نخلستان ها، منازل و پستی و بلندی هایی داشته است که برای رفتن از شیخین به کوه، نیازمند راهنما بوده است.

به هر حال چون مسلمانان در زمین های بنی حارثه گام نهادند، آنگونه که مورّخان نوشته اند، به زمین فردی به نام مِرْبَع قَیْظِی وارد شدند. او از مخالفان پیامبر و آیین جدید او بود. ابن اسحاق تصریح می کند:

«فلما سمع حِسَّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و من معه المسلمین قام یَحْثی فی وجوههم التراب و یقول ان کنت رسول اللَّه فانی لا أحل لک ان تدخل حائطی و قد ذکر لی انه اخذ حفنه من تراب فی یده، ثمّ قال و اللَّه لو أعلم أنّی لا أصیب بها غیرک یا محمّد! لضربت بها وجهک». (۲) همه مأخذ سیره این قضیّه را به رشته تحریر درآورده اند که مسلمانان در برابر اهانت «مِربَع» خواستند به او آزاری رسانند و یا بکشندش؛ ولی پیامبر آنها را منع کرد و فرمود:

۱- «چه کسی می تواند از راهی نزدیک، ما را از میان این قوم خارج کند؛ یعنی ما را از راهی ببرد که هم نزدیک باشد و هم از کنار آنها نگذریم.»

۲- «چون صدای آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و همراهان ایشان را شنید، برخاست و به صورت آنان خاک پاشید و گفت: اگر پیامبر خدا تو هستی، اجازه نمی دهم که به بوستان من وارد شوی. و گفته اند که او مشتی خاک برداشت و خطاب به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: به خدا اگر می دانستم که به دیگری برخورد نمی کند، این خاک را به صورتت می زدم». نک: همان مدرک، ص ۹

«لاتقتلوه! فهذا الأعمی أعمی القلب، أعمی البصر». (۱) سمهودی، «مِرْبَع»- بر وزن منبر- را کوشکی در میان «بنی حارثه» دانسته است (۲) و فیروزآبادی تنها به گفتن «أُطم بالمدینه فی بنی حارثه» (۳) اکتفا کرده است. (۴) بنابر این اگر با توجّه به نقشه های کتاب حاضر در مجلّد نخست، بخواهیم چنین مسیری را تجسّم کنیم، کاری صعب نخواهد بود. از این روی مسیر مذکور را طیّ نقشه ای ترسیم نمودیم تا پژوهندگان در تطبیق آن با مستندات تاریخی بهتر بتوانند موقعیّت مسلمانان را در عزیمت به سوی احد، مدّ نظر آورند.

۴/ ب: هجوم قریش و دفاع مؤمنان

گفتیم که موقعیّت میدان احد به نحوی است که تپّه روماه مقابل بریدگی کوه قرار دارد. لذا اگر بر فراز روماه و دهانه درّه، تیراندازانی موضع گیرند، به راحتی می تواند هجوم دشمن فرضی را از سمت غرب به میدان مذکور متوقّف نمایند؛ بنابر این بسیار منطقی به نظر می رسد که محمّد صلی الله علیه و آله در همان نظاره نخست بر موقعیّت احد، طرح را به مرحله اجرا درآورَد. لذا تیراندازانی را به سرپرستی «عبداللّه بن جُبَیر» بر تپّه روماه گماشت و عدّه ای دیگر را بر دو قسمت چپ و راست دهانه ورودی به درّه مستقر داشت.

آذوقه و زنانی را که برای کمک همراه پیامبر آمده بودند، در داخل بریدگی کوه پنهان کرد و نیروی باقیمانده و اصلی پیاده را به دو قسمت تقسیم نمود: عدّه ای را در میدان مقابل مسیر حرکت و هجوم قریشیان به صف کرد و عدّه ای دیگر را در درّه نگاه داشت تا هنگام مصاف در میدان، آنها نیز به کمک یاران خود بشتابند.

۱- «او را نکشید، که کوردل و کوردیده است». همچنین نک: حلبی، «السّیره الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص ۴۹۵. ابن جوزی، «زاد المعاد»، المجلّد الأوّل، الجزء الثّانی، ص ۹۲، چاپ دارالفکر، بیروت، ۱۹۷۳ م

۲- «وفاءالوفا»، جزء ۴، ص ۳۰۴

۳- «بنایی قلعه ای در مدینه و در محله بنی حارثه بوده است.»

۴- «المغانم»، ص ۳۷۵

تأکید پیامبر به تیراندازان مستقر بر روماه که هرگز مواضع خود را رها نکنند، در تاریخ اسلام و سیرت پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور است. (۱) تصوّر پیامبر این بود که تسلّط تیراندازان بر میدان، موجب برتری آنها می شود و بدون تردید در صورتی که این تسلّط از آنِ قریشیان باشد، کسانی که در میدان باشند، زیر ضربات نیزه اندازان، قدرت مقاومت نخواهند داشت. اتّخاذ چنین شیوه ای متناسب با موضع دفاعی مؤمنان بوده است.

قریش از سمت غرب، حمله را آغاز کرد و مؤمنان در برابر آنها پایمردی نمودند و به اتّکای آرمان های بلندی که در اندیشه و قلب داشتند، نیروی شگفت انگیزی را از خود بروز دادند.

کتب تاریخ، شرح و وصف این حالات را به تفصیل آورده اند و ما در مدینه شناسی به ذکر آنها نمی پردازیم؛ زیرا موقعیّت بحث را در مدینه شناسی، شناخت مدینه در ارتباط با حیات پیامبر صلی الله علیه و آله می دانیم و نه تاریخ نگاری. ابتدا مجملی از واقعه احد بیان می کنیم و در ادامه به «ذکر مواضع جنگ» خواهیم پرداخت:

قریشیان حمله کردند و در میدان با صفی از مدافعان مؤمن برخورد کردند و به ستیز و نبرد پرداختند. نیزه اندازان روماه، سواران قریش را از پای درآوردند. انبوه تیرهای رهاشده که قریشیان را در میدان به سختی انداخته بود، باعث شد که دشمن، افراد زخمی خود را رها کرده، مجبور به عقب نشینی شود. یک باره نظم قشونی آنها دَرهم ریخت و به طور جدّی شکست را پذیرا شدند.

مع الأسف نیزه اندازان برخلاف تأکید پیامبر، تپّه را رها کردند و به عشق دنیا و متاع آن، هوای غنائم را نمودند و دستورات عبداللّه بن جبیر را نادیده گرفتند و سفارش پیامبر را فراموش کردند. از تپّه پایین آمدند و در میدان مشغول جمع آوری کالاهای بی ارزش دنیا شدند.

۱- ابن سعد «الطّبقات الکبری»، ج ۳، ص ۴۷۵، چاپ بیروت

در این حال خالد بن ولید از قشون دشـمن، با عدّه ای از سوارکاران فرصت را مغتنم شمرده، به زعم حقیر با دورزدنِ کوه احد از سـمت شرقی دامنه احد به طرف روماه حمله ور شدند و بر تپّه بدون محافظ روماه مسلّط گشتند. این بار نیزه اندازان قریش، مسلمانان را در میدان به خاک و خون کشیدند. نیروهای دیگر قریش هم که فرار را پیشه خود کرده بودند، چون موفّقیت را به دست قریش دیدند، بازگشتند و با کینه و دشمنی زائدالوصفی مؤمنان را قتل عام نمودند.

پیامبر به شدّت زخمی و حتّی شایع شد که کشته شده است. مسلمانان در شـرایط بسیار سختی متحمّل آخرین ضربات قریش شدند و با تحمّل و بردباری، نبردی را که در آغاز، کم تلفات بود، به یکباره با تلفات سنگینی به پایان رساندند.

کشـته شدگان مسـلمان در میدان احد افتاده بودند و اجساد شخصیّت های برجسته ای مانند حمزه، عبداللَّه بن جحش و مصعب بن عمیر در میان آنها، به چشم می خورد و انـدوه مسـلمانان را تشدیـد می کرد. آن دفاع اجتناب ناپـذیر با مظلومیّت انـدوهبار مؤمنان، واقعه ای بس جانگداز در زندگی محمّد صلی الله علیه و آله و تاریخ شهر مدینه به وجود آورد.

پس از ذکر کلّیّاتی از واقعه، اکنـون به مواضع تـاریخی آن می پردازیم و در ضـمن به گوشه هـای مهمّی از تاریـخ دفـاع احد اشاره می کنیم.

پ: مواضع و بقاع احد

اشاره

تاریخ، مواضع مهمّ واقعه تأسّف آور احد را ثبت کرده است.

غار، مکان پنهان شدن پیامبر، استراحتگاه، مکان شـهادت حمزه، مقابر یاران پیامبر، مدفن دندان پیامبر و ... مجموعه ای از آثار طبیعی و بجامانده از واقعه ای است که اگر با دقّت مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد، نه تنها با دیرینه این آثار آشنا می شویم، بل به زوایای دیگری از تاریـخ احـد در پهنه مدینه شناسـی رهنمون می گردیم. از این رو می توان هنگام حضور در دامنه کوه احد، قرون متمادی گذشته را شکافت و روزهای آخرین تجربه دینی بشر را احساس و ادراک نمود.

۱/ پ: غاری بر بلندی های احد

فیروزآبادی (۱) و نورالدّین سمهودی (۲) ذیل وصف احد به حدیث مطلب بن عبداللَّه استناد کرده که: «ان النبیّ یدخل الغار الذی بالجبل». (۳) فیروزآبادی مأخذ خود را ذکر نمی کند؛ ولی سمهودی آن را به ابن شبّه مدینه شناس مشهور مستند کرده است.

با این همه ابن نجّار و مطری هر دو اذعان داشته اند که در کوه احد غاری است که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام پراکندگی مؤمنان، خود را در آنجا از دید قریشیان پنهان کرده است.

آنچه در تاریخ واقعه مورد تردید نیست، مستنداتی است که حکایت می کند: در میان قریشیان و مسلمانان خبری انتشار یافت مبنی بر این که پیامبر کشته شده است. نیز در لابلای مآخذ از ناپیداشدن آن حضرت در یکی از بریدگی های کوه و مقابل موضع مسلمانان در مدخل درّه مدارک کافی به دست ما رسیده است. ولی ما گفته ها و اسنادی که از صدر اسلام در بیان موقعیّت غار یا اصل پنهان شدن پیامبر باقی مانده باشد، نیافتیم. با این همه نمی توانیم شهرت تاریخی این موضوع را از آن هم از قرون دوم هجری تاکنون، بی اصل و منشأ بدانیم.

مطری و ابن نجّار با این بیان که:

ذکر می شود که: «ان النّبی صلی الله علیه و آله اختفی فیه» به بودنِ غاری که مخفی گاه پیامبر شد، اشاره کرده اند؛ امّا منابع مستند، این خبر را بیان نداشته اند و آن دسته از محقّقینی که درصددند وجود چنین موقعیّت تاریخی را برای غار اثبات کنند، به گفته «مطلب بن عبداللَّه» استناد جسته اند. (۴) و از این که سمهودی این مطلب را ذیل «مزاعم فی مواضع من جبل احد» آورده

۱- در «المغانم المطابه»، ص ۱۱، ۱۲

۲- در «وفاءالوفا»، ج ۳- ۴، ص ۹۲۹

۳- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد غاری شد که در کوه قرار داشت.»

۴- در خصوص مطلب بن عبداللَّه نک: ثقه، ابن حجر عسقلانی، «تهذیب التّهذیب»، ج ۱۰، ص ۱۷۸ و ۱۷۹

است، به خوبی نشان می دهد که سمهودی، مدارک تاریخی مستندی در مورد غار به دست نیاورده است و در عین حال نمی خواهد که به قبول مردم در طول تاریخ و به شهرت آن اعتراضی داشته باشد.

به هر حال، غار بر بلندی کوه احد، قرن ها مورد دیدار زائران و مسافران مدینه بوده است و آن را به عنوان اثری از واقعه احد مورد توجّه قرار می دهند.

ابن جبیر، سیّاحِ مشهور سده ۶ ه. ق. ذیل شرح مشهد و مسجد حمزه احد، به غاری که مورد توجّه زائران در احد بوده، اشاره کرده، می نویسد:

«و الغار الذی أوی إلیه النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-».

لذا معلوم می شود که در حوالی سال های ۵۷۸- ۵۸۱ ه. ق. موقعیّت غار، مشهور اهل مدینه بوده است. (۱) این غار با فضایی برای پنهان شدنِ یک فرد بر سمت شرقی دهانه درّه جای دارد و «ابراهیم رفعت پاشا» بی آن که از آن سخنی به میان آورد، عکسی از قسمت نهایی راهِ منتهی به غار به سوی عرصه میدان احد تهیّه کرده است که به خوبی از موقعیّت تاریخی آن در سال ۱۳۲۱ ه. ق. حکایت می کند و زائرانی را نشان می دهد که برای دیدار آن در رفت و آمد هستند. (۲) حقیر که درسال های ۱۳۹۵- ۱۳۹۷ ه. ق. به احد رفتم، اسلایدهای متعدّدی را از زاویه میدان وقوع نبرد به طرف غار تهیّه کردم که دقیقاً موضع آن را بر بلندی کوه احد نشان می دهد و از کثرت جمعیت دیدارکننده حکایتی آشکار دارد. پیکره ۱۶- ۲؛ ۱۷- ۲

۲/ پ: قبّهالثنایا

ابن هشام به سلسله اسنادش از ابوسعید خدری روایت می کند که «عُتْبه بن ابی وَقّاص» در روز احد سنگی به سوی پیامبر پرتاب کرد که موجب شکسته شدن دندان

۱- «رحله ابن جبیر»، ص ۱۷۳، چاپ بیروت، ۱۹۶۴ م

۲- پیکره ۱۵- ۲

پیشین او شد:

«أنّ عتبه بن أبی وقاص رمی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یومئذ فکسر رباعیته (۱) الیمنی السُفْلی». (۲) عتبه برادرِ «سعد بن ابی وقّاص» بود که در همان روز به دست «حاطب بن ابی بلتعه» کشته شد. (۳) طبری از انس بن مالک یاد کرده که گفته بود:

«چون روز احد دندان پیمبر بشکست و زخمدار شد و خون بر چهره اش روان بود، آن را به دست می مالید و می گفت: قومی که صورت پیمبر خویش را خونین کرده اند، چگونه رستگار می شوند؟» (۴) مُسلم از انس بن مالک حدیثِ: «کیف یفلح قوم شجُّوا نبیهم» را ثبت کرده است. (۵) با توجّه به این که ابن جوزی جزم دارد: «حتی سقطت ثنیتاه من شدّه غوصهما فی وجهه» (۶) و ابن اسحاق آن را از حُمَیْد الطّویل به نقل از انس و سعد بن ابی وقّاص و طبرانی در حدیث ابوامامه و یاقوت حموی در «معجم البلدان» (۷) و شیخ طبرسی (۸) به استناد انس بن

۱- الرّباعیه: السن التی بین الثنیّه و الناب.

۲- «عتبه بن ابی وقاص، به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله سنگی پرتاب کرد که دندان پیشین سمت راست پایین آن حضرت را شکست». نک: «السّیره الحلبیّه»، المجلّد الثّالث، محمّد محیی الدّین، ص ۲۷

۳- حلبی، السّیره الحلبیّه، المجلّد الثانی، دارالمعرفه، ص ۵۱۳

۴- «تاریخ الرّسل و الملوک»، مجلّد سوّم، ترجمه فارسی، ص ۱۰۲۷. همچنین نک: نویری، «نهایه الارب»، ج ۲، ص ۸۹، ترجمه فارسی، تهران، ۱۳۶۵. متن عربی، السّفر السّابع عشر، ص ۹۳

۵- «صحیح»، کتاب الجهاد و السّیر، جزء ۱۲، غزوه الأحد، شرح نووی.

۶- «چندان در صورت آن حضرت فرو رفت که دو دندان ثنایای ایشان فرو افتاد» نک: «زاد المعاد»، المجلّد الأوّل، الجزء الثّانی، ص ۹۳

۷- ج ۱، ص ۱۰۹

۸- «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، الجزء الرّابع، ص ۱۹۳، ذیل آیه ۱۲۸ از سوره آل عمران.

مالـك، ابن عبّـاس، الحسن، قتاده و الرّبیع، نقل کرده انـد، نمی توان در اصل واقعه تردیـدی داشت؛ ولی آنچه قابل تأمّل است، وجود قبّه ای در قسـمت شـمالی مزار شـهدای احـد به عنوان قبّهالثّنایـا یا مـدفن ثنایا النّبی یا قبّه السّن می باشـد. این بنا اگر چه مبتنی بر یک واقعه تاریخی بنا شـده بود، ولی مـدارک تاریخی مشخّصـی در اثبات این که چنین محلّی مکان دفن دندان پیامبر بوده است، به دست ما نرسیده است. با این همه نزد مردم مدینه، این قبّه به عنوان یادگاری از واقعه شکسته شدن دندان پیامبر، از دیرینه و شهرت زیادی برخوردار است.

«ابراهیم رفعت پاشا» ضمن شرح مشاهدات خود از قبّه مذکور می نویسد:

«و لا ـ مستند لمن زعم ذلـک و انمـا هو اشـاعه بین أهل المـدینه». (۱) «رفعت پاشـا» دو تصویرِ بسـیار بـاارزش از آخرین بنـای قبّهالثّنایا در احد در مجلّد اوّل کتابش ثبت کرده، که دقیقاً موقعیّت ساختمانی آن را در سال های ۱۳۱۸- ۱۳۲۵ ه. ق.

(۱۹۰۱- ۱۹۰۸ م) نشان می دهد. (۲) دو سال بعد، یعنی در سال ۱۳۲۷ ه. ق. «محمّد لبیب البتنونی» این مکان را دیده و تنها به بیان این که «قبّه السّن» نزدیک مسـجد سیّدنا حمزه است، بسنده کرده است (۳) و دقیقاً قسـمتی از بنای گنبدی شکل آن را در پشت تصویری از مسـجد حمزه نشان داده است که می تواند مسـتند خوبی در آثارشناسـی مدینه به شمار آید. (۴) سابقه چنین بنایی طولانی نیست و علی بن موسـی در کتاب خود، چون مدینه سال ۱۳۰۳ ه. ق. برابر ۱۸۸۵ میلادی را توصیف می کند، به تجدید بنای این بنا توسّط «رامز پاشا» داماد «سلیم بک ماینجی» از شهروندان صاحب منصب استانبول اشارتی کرده

۱- «سـند و مـدرکی در ایـن بـاره وجـود نـدارد، امـا برخـی چنیـن پنداشــته انـد و میـان اهـل مـدینه شـایع شـده اسـت». نـک: «مرآهالحرمین»، ج ۱، ص ۳۹۳

۲- پیکره ۱۸- ۲؛ ۱۹- ۲

۳- «الرّحله الحجازیّه»، ص ۲۲۴، چاپ ۱۹۱۰ م

۴- پیکره ۲۰- ۲

است (۱) و بی آن که مستندات تاریخی چنین بنایی را اظهار دارد، به بیان این جمله که:

«قبه الثنایا الشریفه النبویه محل سقوط ثنایا سیدنا الحبیب الأعظم فی غزوه احد» (۲) قناعت کرده است. میرزا حسین فراهانی نیز در سفرنامه اش آن را مسجد کوچکی دارای محوّطه و ایوان دانسته است. (۳)

۱- «وصف المدینه المنوّره»، ص ۱۴

۲- «قبه الثنایا، محل افتادن دندان های مبارک سرورمان، حضرت حبیب اللّٰه اعظم صلی الله علیه و آله در جنگ احد.»

۳- «سفرنامه میرزا حسین فراهانی»، ص ۲۹۳

پس از تسلّط «خانـدان سـعود» بر جزیرهالعرب، بنای مذکور را که هر روز هزاران دیدارکننده داشت، تخریب نمودند؛ زیرا در عقیده مذهبی حاکم، چنین بنایی اصالت نداشـته است. به هر حال حاکمان وقت، نتوانستند «قبّهالثّنایا» را به عنوان یادی از واقعه مجروح شـدن پیامبر حفظ کننـد. در سال ۱۳۹۶ ه. ق. که به طـور مکرّر به میـدان احـد می رفتم، از بقایـای مخروبه قبه مزبـور دیـدار کردم. آن را میان ساختمان های فقرای مقیم احـد، به صورت تلّی از سـنگ و خاک که تنها قسـمت پی آن باقی مانـده بـود، ملاـحظه کردم. بقایـای بنـای مزبـور دیگر دیدارکننـدگان را نمی طلبیـد و زائران عموماً بـدون تـوجّه به آن، از کنـارش گذشته، عازم کوه می شدند.

دو تصویر یکی به نیّت شـناساندن موقعیّت آن در ارتباط با چشمه و کوه و دیگری از اصل بنای مخروبه تهیّه کردم تا در مدینه شناسی ثبت اوراق تاریخ گردد. (۱)

۳/ پ: سجدگاه پیامبر در احد

اگر گفته ابن هشام را مبنی بر این که:

«ان النبیّ- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم- صـلّی الظهر یوم أُحُد قاعداً من الجراح التی أصابته و صلی المسلمون خلفه قعوداً». (۲) سنـدی موثّق تلقّی کنیم، نتیجه خواهیم گرفت که پیـامبر صـلی الله علیه و آله پس از وقوع حادثه خونین احـد، در مکانی از آن موقعیّت به نماز ایستاده است:

«آن روز از درد و ضعف جراحت ها، نماز پیشین از زمین بکرد و اصحاب که با وی بودند.» (۳)

۱- پیکره ۲۱- ۲؛ ۲۲- ۲. نیز نک: نقشه، موقعیّت مواضع احد، کتاب پنجم، نقشه ۵- دوم ۲۴۱

۲- «پیامبر صـلی الله علیه و آله در روز جنگ احد، بر اثر جراحتی که بر ایشان عارض شد، نماز ظهر را نشسـته به جا آوردند و مسلمانان نیز در پشت ایشان، نشسته نماز خواندند.»

۳- «السـیره النّبویه»، مجلّد الثّالث، ص ۳۶. همچنین نک: نویری، «نهایهالارب» ترجمه فارسـی، ج ۲، ص ۹۲، متن عربی، السّفر السّابع عشر، ص ۹۸

حلبی نظر داده که مراسم برگزاری نماز ظهر بعد از خاتمه نبرد بوده است و به جای آوردن نماز به صورتِ نشسته، به علّت جراحت ها و دردهای شدیدی بود که پیامبر و دیگر مسلمانان به آن دچار بودند. (۱) شدّت درد جراحت ها را به خوبی می توان از لابلای اسناد واقعه احد دریافت نمود:

نورالدّین سمهودی به سلسله اسناد تاریخی ابن شبّه کاملًا اطمینان دارد که:

«ان النبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- فی المسجد الصغیر الذی باحد فی شعب الجرار علی یمینک لازقاً بالجبل» (۲) و «مطری» با توجّه به این گفته که:

«ان النبیّ صلی فیه الظهر و العصر یوم اُحُد بعد انقضاء القتال»

تلویحاً بر ارزش تاریخی چنین مکانی صحّه گذاشته و اهمیّت داده است؛ خاصه آن که در صفحه ۹۳۰ از همان مأخذ، به ابن نجّار ایراد گرفته که چرا گفته است:

«و مسجد یذکرون انه صلی فیه»

در حالی که سند مسجد را به خوبی می توان از روایت ابن شبّه قبول کرد که آورده است:

«أمّا المسجد قد ثبت النقل به من روایه ابن شبه کما سبق لکن لم یقف علیه ابن النجار».

«وجود مسجد در آن محل، بنابر روایت ابن شبه که ذکر گردید- به اثبات می رسد، اما ابن نجار چنین روایتی را متذکر نشده است.»

۱- «السیره النّبویه»، مجلّد الثّانی، ص ۵۲۱

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد کوچکی که در احد و در شِعب دره جزار، و در جانب راست کوه قرار دارد، نماز گزارد». نک: «وفاء الوفا بإخبار دارالمصطفی»، جزء ۳، ص ۸۴۸. نک: رافع بن خدیج

سمهودی بنای این مسجد را چسبیده به کوه احد و در سمت راست کسی که از مشهد حمزه به سوی مهراس می رود، معرّفی می کند و قبول ندارد که آن را مانند «زین المراغی»، «القبیح» و یا «الفسح» بخواند؛ زیرا معتقد نیست که آیه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (۱) در چنین مکان و محلّی اعلام شده باشد.

علیّ بن موسی از مسجد مذکور به عنوان «و من شامی قبه الثنایا عند ذیل الجبل مسجد غیرمسقوف» یاد کرده است و به این نکته که عموم محقّقین گمان می کنند که آیه فوق الذّکر در این مکان نازل شده باشد، اشارتی دارد. (۲) «ابراهیم رفعت پاشا» جزم دارد که این مسجد را به نام «الفسح» خوانده اند؛ زیرا «یزعمون ان فی مکانه نزل قوله تعالی: إذا قیل لکم تفسّحوا فی المجالس فافسحوا یفسح اللّه لکم». (۳) امّا خود با سمهودی هم رأی است که این امر سندیّتی ندارد و نباید آن را قبول داشت؛ ولی در این خصوص که مکان مزبور را سجدگاه پیامبر در احد دانسته اند، اعتراضی ننگاشته است.

میرزا حسین فراهانی بی آن که موقعیّت تاریخی این مکان را بیان کند، تنها به بیان این جمله بسنده کرده است که:

«در آخر دره مسجد کوچکی است.» (۴)

۱- «ای ایمان آورندگان! اگر به شما گفته شد که هنگام نشستن، جا باز کنید و دیگران را جا دهید، پس چنین کنند تا خداوند نیز در بهشت شما را جایگاه وسیع دهد؛ و اگر گفته شد که برخیزید، پس برخیزید، که خداوند ایمان آورندگانِ شما و علم یافتگان را درجاتی والا عطا کند و خداوند به کرده های شما آگاه است». مجادله: ۱۱

۲- «وصف المدینه المنوّره»، ص ۱۵

۳- «چنین می پندارند که در آن محل این آیه نازل شده است: ... اگر به شما گفته شد که هنگام نشستن، برای دیگران جا باز کنید، پس چنین کنید که خداوند، شما را جایگاه وسیع دهد ...». «مرآت الحرمین»، جزء ۱، ص ۳۹۳

۴- «سفرنامه میرزا حسین فراهانی» ص ۲۹۲

حقیر ذیل آیه یادشده از سوره مجادله، به تفسیرهای معتبری چون «مجمع البیان» مورد اعتماد امامی مشربان- و «الجامع لأحکام القرآن»- مورد وثوق عـامه مراجعه نمود؛ ولی هیـچ یـک از آنهـا حتّی احتمـال نزول این آیه را در احـد عنوان نکرده انـد. (۱) سمهـودی بنـای مزبور را دیـده و آن را مخروبه دانسـته است و علیّ بن موسـی در سـال ۱۳۰۳ ه. ق. آن را غیرمسـقّف یـافته و عبدالقدّوس الأنصاری تنها گفته است:

«مسـجد صـغیر علی یمین الـذاهب إلی المهـارس جزم المطری بـأن النبیّ- صـلّی اللّه علیه [وآله] وسـلّم- فیه الظهر والعصـر یوم أُحُدبعد انقضاء القتال». (۲) در سال ۱۳۹۵- ۱۳۹۶ ه. ق. از بقایای این بنای متروکه و مخروبه دیدن کردم.

چهـاردیواری آن به صورت فرسوده و خرابه بـاقی مانـده است و بـا گـچ سـفید، سـفیدش کرده انـد و همانطور که همه مـدینه شناسان گفته اند، چسبیده به کوه احد و در سـمت راست کسـی است که از مقابر شـهداء به سوی قسـمت های شمالی احد در حرکت باشد؛ ولی کسـی را نیافتم که در آنجا توقّفی، نمازی و یا دعایی داشـته باشد. هر چه هست، یادمانی است از سـجدگاه پیـامبر و یـاران او در ساعت پایانی واقعه احـد؛ در حالی که همگان مجروح و خسـته بودنـد و از شـدّت درد و خونریزی، حتّی قادر به ادای نماز به صورت ایستاده نبودند.

از این مکـان تصویری تهیّه کردم تـا یـاد چنین سـجدگاهی را فراموش نکنیم و بی آن که بر موقعیّت هـای جغرافیایی تأکیـدی داشته باشیم، موقعیّت تاریخی و قلبی آن را در صفحه روح و اندیشه مسلمانان ثبت نماییم.

پیکره ۲۳- ۲

۱- قرطبی، «الجامع»، ج ۱۷، ص ۲۹۶. طبرسی، «مجمع البیان»، جزء ۲۸، ص ۱۶- ۱۳

۲- «مسـجد کوچکی هست که در جانب راست کسانی که به سوی مهراس می روند، قرار دارد و مطری با قاطعیت گفته است که پیامبر صـلی الله علیه و آله در روز احد و پس از پایان نبرد، نماز ظهر و عصـر را در آن به جا آورد». «آثار المدینه المنوّره»، ص ۱۹۹، چاپ سوم، ۱۹۷۳ م

۴/ پ: مهراس

ابن هشام ذیل شرح وقایع احد می نویسد:

فلما انتهی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إلی فم الشّعب خرج علیّ ابن أبی طالب حتی ملأ دَرَقَتَهُ ماءً من المهراس فجاء به إلی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- لیشرب منه فوجد له ریحا فعافه یشرب منه و غسل عن وجهه الدم و صبَّ علی رأسه و هو یقول:

«اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّه علی مَنْ دمی وجه نبیّه». (۱) و چون سیّد علیه السلام به دامن کوه رسید، تشنه بود. آب خواست و علی-/ کرّم اللَّه وجهه-/ برفت و اسپر خود در آب زد و بیاورد و پیغمبر علیه السلام آن را کراهیّت داشت و از آن آب نخورد و گفت:

«این آب به سر من فرو ریزید!» و آن آب به سر وی فرو ریختند و سید خون از رخساره مبارک خود پاک می کرد و می گفت:

«خشم خدای سخت باد بر آن کس که روی پیغمبر خود به خون بیالود.» (۲) نویری نیز به این خبر اشاره کرده است و ترجمه پارسی آن از این قرار است:

«و چون پیامبر به دهانه درّه رسید، علیّ بن أبی طالب رفت و سپر خود را پر آب کرد و پیش پیامبر آورد که از آن آب بیاشامد؛ ولی چون بویی از آن استشمام شد، آب را نیاشامید و به مصرف شستن خون های صورت رساند.» (۳) «مهراس» در لغت به معنای سنگاب است؛ یعنی سنگی که میان آن نقر شده و آب در آن گودی قرار گیرد. چنین وصفی دقیقاً همان معنی «آبگیر» را در فارسی می دهد.

۱- «السیره النّبویه»، المجلّد الثّالث، ص ۳۴

۲- بر اساس ترجمه پارسی کهن متن ابن هشام، ج ۲، ص ۶۷۳. نیز نک: علی بن برهان الدّین حلبی حدیث را با اضافاتی از منابع دیگر در «السّیره الحلبیّه فی سیره الأمین المأمون» المجلد الثانی، ص ۵۱۸ ثبت کرده است.

۳- نویری، «نهایه الارب» الجزء السّابع عشر، ص ۹۷ و ترجمه پارسی آن: ج ۲، ص ۹۲

طبیعی است که آب مذکور از مجموعه آب های بارانی فراهم آمده باشد که در میان بریدگی های کوه جریان دارد. فیروزآبادی می پذیرد که مهراس: «ماء بجبل احد» (۱)؛ ولی سمهودی دقیق تر از آن یاد می کند: «ماء باقصی شعب أُحُد».

و از این که مجمعی از آب های بارانی است که در آن گودال سرازیر می شود، شناخت صحیحی را ارائه داده است. (۲) همچنین سهیلی تصریح می کند: «انّ المهراس یطلق علی کلّ حجر منقور یمسک الماء». (۳) نباید تردید داشته باشیم که «مهراس» سنگابی بوده که موضع آن از همان سده اوّل اسلام، مورد توجّه محدّثان، سیره نویسان و مورّخان بوده است (۴) و وجه معروف شدن آن

۱- «المغانم المطابه»، ص ۳۹۶

۲- «خلاصه الوفاء»، ص ۶۱۱، حمد الجاسر، چاپ مدینه، ۱۹۷۲ ه. ق.

۳- «الرّوض الأنف»، ج ۲، ص ۱۵۸. همچنین نک: ابوالفداء، «تقویم البلدان»، ص ۱۱۴. طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۳۰، ترجمه پارسی

۴- احمد «مسند»، ج ۱، ص ۲۸۷ به نقل از ابن عبّاس

که عبارت است از آب آوردن علیّ بن ابی طالب در سپر خود برای محمّد صلی الله علیه و آله در حالی که به شدّت زخمی و خون از چهره اش جاری بود، مورد شکّ هیچ یک از محقّقان و حدیث شناسان نیست.

به هر تقدیر وقتی آب آورده شد، بدبو، بدرنگ و بدطعم بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در حالت عطش سوزان، آن را ننوشید و تنها به شستشوی خون ها اختصاص داد. طبیعی به نظر می رسد که آب چنین گودالی از باران های زمستانی بوده است و واقعه احد چون در ایّامی به وقوع پیوست که مدتّ ها از فصل زمستان گذشته بود، می توان پذیرفت که بو و رنگ و طعم نامطلوب آن به لحاظ راکد ماندنش زیر آفتاب سوزان مدینه، در مهراس بوده است.

سمهودی جزم دارد که مهراس در درّه احد (اقصی شعب یا فم شعب) یعنی در سمت شمالی غار واقع شده است. (۱) فاصله بین مقبره شهدای احد تا دهانه درّه را در حدود پانزده دقیقه طی کردیم و چون وارد درّه شدیم، مهراس- که مشهور اهل مدینه و مجاورنشینان آن بود- در شرق ما قرار داشت.

۵/ پ: مقابر شهداء صحابه

اشاره

شکست مقاومت مؤمنان، نتیجه اشتباهی بود که بعضی از مدنی های همراه پیامبر در ترک غیرعمدی روماه مرتکب شدند. قریش فرصت را مغتنم شمرد و با تجدید روحیّه می خواست در اندک فرصت، حدّاکثر تلاش را برای ارضای حسّ کینه و انتقام جویی خود اعمال کند. لذا تا توانستند، کشتار کردند، زخم زدند و خون ریختند و میدان احد را به کشتارگاهی تبدیل ساختند. بزرگان مهاجر و انصار در خون غلتیدند و زیرِ سمّ اسبانِ مدافعان جهالت و متعصّبان سُنن انتقام جویی قبایل عرب، مجروح و پراکنده گشتند.

با این همه، مؤمنان تا آنجا که مقدورشان بود، دفاع و مقاومت کردند و با ایمان و

۱- «وفاءالوفا» جزء ۴، ص ۱۳۱۵

اعتقاد، محمّد صلی الله علیه و آله را تنها نگذاشتند. نخواستند که ظفر یابند؛ بلکه خواستند مدافع حقّشان و نیز آیین و راهشان باشند و مُردن را بر بازگشتن به جاهلیّت ترجیح دادند تا خدایشان از آنها راضی باشد.

قریش، در پی آن بود که انتقام حقارت خویش را در بدر، بگیرد و نمی دانستند که بدر برای مسلمانان، نه پیروزی بود و نه شکست؛ بلکه درس مقاومت و ایمان بود. اسلام با رهنمودهای تربیتی خود و بر اساس معنویّت و اعتلای مقام عالی انسانی، انسان های مقاومی را با اندیشه های نوین و روی آوردن به نظامی جدید، به وجود آورده بود. احد هم برای مسلمانان، چنین حکمی را داشت. آنان به احد آمده بودند تا در برابر ظلم قریش سر خم نکنند و مقابل بت های قریش که میان لشکریان از مکّه تا مدینه دست به دست شده بود، تواضع ننمایند. آمده بودند تا از شهر و دیارشان، از نوامیس و استقلال اندیشه و روح متعالیشان حفاظت کنند. اگر نیاز شد، وارد جنگ شوند و از خود ایستادگی نشان دهند و در غیر این صورت، بازگردند و ستیزی در کار نباشد. هر قومی را راهی است و هر ملّتی را مشربی.

کینه های ناپاک ترین آدم های جزیرهالعرب را می توان به خوبی در صحنه وقایع احد نظاره کرد و آن را از لابلای اوراق تاریخ باز یافت.

ابن اسحاق روایت می کند:

«هند زن ابوسفیان با دیگر زنان کفّار، میان اجساد مؤمنان می گشتند؛ تا آن ها را مُثله کنند. از گوش و بینی اجساد بی جان، خلخال ها و گردن بندها می ساختند و بر گردن و دست و پای خود می بستند. تا آنگاه که به پیکر حمزه رسیدند. مُثله اش کردند و هند شکم حمزه را درید و جگر وی را بیرون آورد و پاره ای از آن را جوید و از دهان خارج کرد و بیرون انداخت. هند هر زینت و زیوری را که به خود بسته بود، پیشکش وحشی- آن وحشی ترین غلام قریشیان- نمود و «کفّار فریاد می زدند:

ما انتقام روز بدر را گرفتیم ...

نحن جزیناکم بَیَوم بدر و الحرب بعد الحرب ذات سَعْرٍ

«برای من در مرگ عتبه و برادرم و عمویش و پسر بزرگم امکان شکیبایی نبود.

و اکنون خونخواهی کردم و آرام گرفتم. ای وحشی! تو جوشش سینه ام را آرام کردی. آری! تا زنده باشم و حتّی پس از این که استخوان هایم در گورم از هم بپاشد، شکرگزار وحشی هستم.» (۱) ابوسفیان- سرکرده قریشیان- بر بلندی کوه ایستاد و فریاد زد:

«روزی به روزی، بدر به احد!

ای هبل! سرافراز باشی. ما عُزّی داریم.» (۲) ابوسفیان با نوک نیزه به چانه حمزه می زد و می گفت:

«ای بدبخت! مزّه اش را بچش!» (۳) شـرح وقایع هجوم و مقاومت، مربوط به تاریخ اسلام و سیره نبوی است. آنچه ما در مدینه شناسی طـالب آنیـم، مواضـع وقـوع است. پس بایـد به آن روزهـا بـاز گردیم و بـا محمّـد صـلی الله علیه و آله همراه شـویم. به جستجوی اجساد بپردازیم و به یاد آوریم که چگونه و کجا به خاك سپرده شدند و چگونه مؤمنان مزار آنها را و یادشان را در قلب خود حفظ کردند و تا به امروز در حفظ آثارشان چه همّت ها بروز دادند؟:

۱- ۵/ پ: شهدای مهاجر مکّه

ابـن اسـحاق، چهـار تن از مهـاجران را نـام می بَرد که در زمره شـهدای احـد بودنـد: حمزه ابن عبـدالمطلب، مصـعب بن عمیر، عبداللّه بن جحش و شماس بن عثمان (۴):

۱. حمزه بن عبدالمطّلب: از قریش و «بنوهاشم» و مادرش هاله بنت اهیب عموی

۱- ابوالفتوح رازی، «تفسیر قرآن»، ج ۳، ص ۱۸۲. نویری، «نهایهالارب»، ج ۳، ص ۹۵، ترجمه پارسی. مجلسی، «بحارالأنوار»، ج ۲۰، ص ۵۵

۲- به نقل از براء بن عازب.

۳- به نقل از ابن اسحاق.

۴- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۷۹

محمّد صلی الله علیه و آله بود که پس از هجرت به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله بین او و زید بن حارثه پیمان برادری بست. او را اسداللّه، اسد رسول و سیّدالشّهدا خوانده اند.

«محمّد بن سعد» اهمّ اسناد تاریخی مربوط به شخصیّت وی را گرد آورده است (۱) و ما نخست بر اساس آن و نظر به اعتمادی که به کاتب واقدی و اسنادش در این خصوص پیدا کرده ایم، مواضع وقایع یا وقایعی را که می تواند ما را در شناخت مواضع احد یاری دهد، مورد پژوهش قرار می دهیم:

محمّد بن ابراهیم روایت می کند:

«و قتل رحمه اللّه یوم أُحُد علی رأس اثنین و ثلاثین شهراً من الهجره و هو یومئذ ابن تسع و خمسین سنه. کان أسَنَّ من رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- بأربع سنین و کان رجلًا لیس بالطویل و لا بالتقصیر. قتله وحشیّ بن حَرْب و شق بطنه». (۲)

عوف بن محمد حدیث می کند:

«بلغنی انّ هند بنت عتبه بن ربیعه جاءَت فی الأحزاب یوم أُحُد و کانت قد نذرت: «لئن قدرت علی حمزه بن عبدالمطلب لتأکُلَنَّ من کبده». قال:

«فلمّا کان حیث أصیب حمزه و مَثلوا بالقتلی و جاؤا بُحزَّه من کبد حمزه فاخذتها تمضغها لتأکلها فلم تستطع ان تبتلعها فلفظتها». (۳)

۱- «الطّبقات الکبیر»، الجزءالثّالث، القسم الأوّل، صص ۱۱- ۲، چاپ ادوارد سخو، لیدن هلند، بریل، ۱۳۲۱ ه. ق

۲- «محمد بن ابراهیم گویند: حمزه- که خدایش رحمت کناد- در روز احد و در سی و دومین ماه هجرت، کشته شهید شد و در آن زمان، پنجاه و نه سال داشت و چهار سال از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بزرگ تر بود، و مردی بود با قامتی متوسط، نه بلند و نه کوتاه، که وحشی بن حرب او را کشت و شکمش را درید.»

۳- «از عوف بن محمد چنین نقل شده است: هند، دختر عتبه بن ربیعه در روز احد همراه با لشکر کفر آمده و نذر کرده بود که اگر بر حمزه بن عبدالمطلب دست یابد، جگر او را بخورد. پس آنگاه که حمزه ضربت خورد و کشته شد و کشتگان را مثله کردند، تکه ای از جگر حمزه را برایش آوردند و آن را به دندان گرفت تا بخورد، اما نتوانست ببلعد و آن را بیرون انداخت.»

محمّد صلی الله علیه و آله در حالی که مجروح و خسته بود، یاران را گفت:

مرا کنار جسد حمزه عمویم ببرید!

ابوهریره گوید:

ان رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- وقف علی حمزه بن عبدالمطلب حیث استُشْهِدَ فنظر إلی منظر لم ینظر إلی شی ء قط کان أوجع لقلبه منه و نظر الیه قد مُثِل به فقال: «رحمه اللَّه علیک فإنّک کنت ما علمت وصولها للرحم فعولا للخیرات و لو لا حزن من بعدک علیک لسرّنی أن أترکک حتّی یحشرک اللَّه من أرواح شتّی». (۱) در اوج تأثّر و اندوه از دیدار نعش عمو و به لحاظ پیوند و علاقه ای که میانشان بود، محمّد صلی الله علیه و آله حزن و غم خود را مخفی نکرد و آشکارا بر او زمزمه غم انگیز داشت. طبیعی است که یک انسان متعادل از این همه سفّاکی و اوج تعصّبات نفرت انگیز به ستوه و نجوا آید و به اعتبار طبیعت بشرگونه، حسّ انتقام جویی در او جوشان گردد. محمّد صلی الله علیه و آله در برابر جسد مُثله شده عموی خود چنین حالتی یافت. یکباره سوگند خورد:

«واللَّه علی ذلک لأمثلنَّ بسبعین منهم مکانک». (۲) ابن اسحاق به نقل از «محمّد بن جعفر ابن زبیر» جمله محمّد صلی الله علیه و آله را چنین ثبت کرده است:

«و لئن اظْهَرَنی اللَّه علی قریش فی مَوْطِن مِنَ المواطن لأُمثّلنَّ بثلاثین

۱- «ابوهریره گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در محلی که حمزه به شهادت رسیده بود، ایستاد و صحنه ای را به چشم دید که از هر منظره ای بیشتر قلبش را به درد آورد؛ آن حضرت حمزه علیه السلام را دید که مثله شده بود. پس فرمود: رحمت خداوند بر تو باد که بسیار صله رحم می کردی و کار نیکو انجام می دادی ... اگر به خاطر اندوه بازماندگان نبود، خوش داشتم که تو را بر جا نهم تا آنگاه که خداوند تو را با دیگر ارواح، محشور نماید.»
۲- «به خدا سوگند به خاطر این کار، هفتاد تن از آنان را مثله می کنم.»

رجلًا مِنْهُم». (۱) و چون صحابه چنین شنیدند، از شدّت تأثّر با گفته پیامبر همصدا شدند که:

«لئن أظفرنا اللَّه تعالی بهم یوماً من الدهر لنمثّلنّ بهم مثله لم یمثلها أحد من العرب». (۲) اندوه و حزن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در لحظات نخستینِ از دست دادن عزیزترین یارانش در پهنه نبردی خصمانه علیه مؤمنان، در کلام ابن مسعود نهفته است:

«ما رأینا رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- باکیاً أشد من بکائه علی حمزه رضی الله عنه وضعه فی القبله ثم وقف علی جنازته، و انتحب حتی نشق- أی شهق». (۳) صفیّه بنت عبدالمطلب خواهر تنی حمزه سراسیمه به جستجوی جسد برادر، این سو و آن سو می شتافت. علی و زبیر او را مانع شدند؛ ولی تحمّل نیاورد.

پیامبر را دید گفت:

«ای رسول خدا! حمزه کجاست؟» محمّد گفت:

«میان مردم.» خواست برود، باز مانعش شدند، تا جسد برادر را به آن شکل و هیئت نبیند. محمّد گفت: «او را رها کنید!»:

«فما رأته بکت و صارت کلما بکت بکی- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-». (۴)

۱- «اگر خدا در یکی از جنگ ها مرا بر قریش پیروز گرداند، سی نفر از آنان را مثله می کنم». نک: مجلّد سوم، ص ۴۷، همان مدرک.

۲- «اگر خداوند ما را روزی بر آنان چیره گرداند، ایشان را چنان مثله کنیم که هیچ یک از عرب ها چنان نشده باشند». نک: برهان الدّین حلبی، «السّیره الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص ۵۳۴

۳- «ندیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن چنان که بر حمزه می گریست، بر کسی گریه کرده باشد. او را در برابر قبله قرار داد و کنار جنازه او ایستاد و ناله و گریه سر داد، چندان که صدایش به گریه بلند شد». نک: همان مدرک، ص ۵۳۴

۴- «چون صفیه حمزه را بدید، بگریست و هر بار که گریه می کرد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز می گریست». حلبی، «السّیره الحلبیّه»، المجلّد الثّانی، ص ۵۳۵

یادآوری این صحنه ها از ورای قرون و اعصار، یک دنیا اندوه بر جان ما هم می ریزد. این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که هفتاد بار بیش تلافی خواهیم کرد، به یادمان می آید و تسلّی خاطر می یابیم. ولی در این میان یک قطعه تاریخی دیگر وجود دارد که امر را به گونه دیگری رقم می زند:

در حالی که مسلمانان هنوز در کنار جسد حمزه و اجساد بستگانشان ایستاده بودند، این آیات از سوی محمّد صلی الله علیه و آله به عطوفت و آرامی تلاوت گردید:

وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ. (۱) این آیه، رعایت عدالت را گوشزد می کند و پیامبر صلی الله علیه و آله را از عقوبتی بیش از ظلمی که بر مسلمانان رفته است، منع می کند. در ادامه آیه، عفو، گذشت، صبر و تحمّل در فروبردن غضب، مورد ستایش اسلام قرار می گیرد:

وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ.. (۲) و در آیه ۱۲۴ از همین سوره، قبل از آن که پیامبر را به عدالت و عفو دعوت کند، می فرماید:

ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.. (۳) ابن عبّاس نزول این آیات را پس از دفن حمزه می داند و ابن اسحاق جزم دارد که چون محمّد صلی الله علیه و آله آیت ها را بیان کرد:

۱- «اگر خواستید عقوبت کنید و انتقام بگیرید، همچنان که با شما کرده اند، به انتقام برخیزید.»

۲- «و اگر شکیبایی کنید، آن کار بهتر است برای شکیبایان. پس بردباری کن که صبر و شکیبایی تو از جانب خداوند نیست، و بر آنان اندوهگین مباش و از آنچه مکر می کنند، دل تنگ مشو». نحل: ۱۲۵ و ۱۲۶

۳- «باحکمت وپند نیکو به راه پروردگارت فراخوان وبا آنچه نیکوتر است، با ایشان مجادله کن». نحل: ۱۲۴

«فعفا رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- و صبر و نهى عن المُثله» (۱) سَمُرَه بن جُندب گفت:

پس از نزول این آیه، پیامبر ما را به بخشش امر داد و از مثله کردن خطاکاران به هر طریقی نهی فرمود.

قرطبی صریحاً می نویسد:

عموم قرآن شناسان به حدیث ابن عبّاس باور دارند که «الدار قطنی» از او چنین ثبت کرده است:

لما انصرف المشركون عن قتلى أُحُد انصرف رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- فرأى منظراً ساءه، رأى حمزه قد شق بطنه، و اصطلم أنفه، و جُدعت أُذُناه، فقال: ... فلما دفنوا و فرغ منهم نزلت هذه الآيه: أُدْعُ إلى سبيل رَبِّك ... وَ اصْبِر وَ ما صَبْرُك إلّاباللَّه فصبر رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- وَلَمْ يُمثِّل بأحد. (۲) طبرسی نیز دو آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ از سوره نحل را یک جا و مرتبط به هم معنی کرده است (۳) و ابوالحسن علی القمی ضمن تفسیر آیه های سوره آل عمران می گوید:

فجاء رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- حتى وقف عليه فلما رأى (حمزه) ما فعل به، بكى ثمّ قال: «... لأمثلن بسبعين رجلًا ...». فنزل عليه

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشود و درگذشت و صبر پیشه کرد و از مثله کردن نهی فرمود.»

۲- «آنگاه که مشرکان از نزد کشتگان باز گشتند و رفتند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد و صحنه ای را دید که ایشان را اندوهگین کرد؛ دید که شکم حمزه علیه السلام شکافته شده و گوش و بینی اش بریده شده است، پس فرمود: ... و چون آنان را دفن کردند و کار به پایان بردند، این آیات نازل شد: «با حکمت و پند و نیکو به راه پروردگارت فراخوان ...» تا «و صبر پیشه کن که ..» پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردباری کرد و اجازه نداد کسی را مثله کنند».

۳- «مجمع البیان»، الجزء الرّابع عشر، ص ۱۳۸

جبرئیل فقال: وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا .... (۱) بنابر این معلوم می شود نزول و بیان آیه دقیقاً لحظاتی پس از گفته های محمّد صلی الله علیه و آله بوده است.

سیوطی معتقد است که این آیه چندین بار نازل شده و یکی از آن موارد، که بنا به روایت «ابی بن کعب» ظاهراً موردقبول مفسّران قرار گرفته، در فتح مکّه است و این تکرار، تأکید مجدّد و هشدار بوده که عفو بالا-تر از مقابله و بهتر از مجازات عادلانه است. (۲) مفسّران به ذکر دو آیه دیگر هم که مربوط به همین واقعه و متعاقب کشته شدن مؤمنان در احد است و در آن به عفو و گذشت امر شده، پرداخته اند.

مسلم از انس بن مالک ثبت کرده است که چون چهره پیامبر را زخمی کردند و او خون از چهره و سر خود پاک می کرد، می گفت:

«چگونه رستگار می شوند قومی که پیامبر خود را خونین کرده اند؛ در حالی که او آنها را به سوی خدا دعوت می کند.» (۳) در این حال آیه ۱۲۷ از سوره آل عمران نازل شد:

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْ ءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ. (۴)

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و چون ایستاد و حمزه را که با او چنان کرده بودند، دید، فرمود: ... هفتاد نفر را مثله می کنم ...» پس جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد: اگر کیفر دادید، به مانند آنچه با شما کرده اند، کیفر دهید ...». نک: «تفسیر القمی»، ج ۱، ص ۱۱۳، چاپ نجف، اهتمام: طیّب جزایری.

۲- در باره حدیث ابی بن کعب و تکرار بیان آیه نک: ترمذی، حاکم واحدی، «اسباب النّزول»، ص ۱۶۳. خازن، «لباب التّأویل»، ج ۳، ص ۱۴۳، چاپ دارالمعرفه، افست از چاپ مصر، ۱۳۶۷ ه. ق. سیوطی، «لباب النقول»، ص ۲۶۹، مکتبه المثنّی. نیز در خصوص مطابقت نظر امامیّه با دیدگاه مذکور نک: عیاشی که به نقل از امام صادق ع روایت می کند که نزول آیه در واقعه احد و مربوط به مثله شدن حمزه است. همچنین نک: فیض، «التّفسیر الصّافی»، ج ۳، ص ۱۶۵، چاپ بیروت، الأعلمی، ۱۴۰۲ ه. ق.

۳- «صحیح»، شرح نووی، ج ۱۲، ص ۱۴۹، کتاب الجهاد، غزوه الأحد.

۴- «فرجام کار ایشان در اختیار تو نیست، چه ایشان را ببخشاید و چه کیفر دهد، ایشان ستمکارانند. به لطف و رحمت خدا، دلت بر آنان نرم و مهربان شد، و اگر تندخوی و سخت دل می بودی، از گرد تو پراکنده می شدند، پس از ایشان درگذر و برای آنان آمرزش بخواه.»

و در آیه ۱۵۸ از همین سوره می خوانیم:

فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ .... (۱) حال پیامبر در چنین شرایطی متوجّه عفو و تأثّر و تأسّف از انحطاط فکری قریش بوده است و نه انتقام. مسلم در «صحیح» از شقیق و او از عبداللّه یاد می آورد که او وقتی توسّط قریشی ها زخمی شد، همانطور که چهره خود را از خون پاک می کرد، می گفت:

رَبِ اغْفِر لَقومِی فَانَّهُمْ لایَعْلَمُون. (۲) و نووی ذیل این حدیث در واقعه احد نظر می دهد:

فیه ما کانوا علیه صلوات اللّه و سلامه علیهم من الحلم و التصبر و العفو و الشفقه علی قومهم و دعائهم لهم بالهدایه و الغفران و عذرهم فی جنایتهم علی أنفسهم بأنهم لایعلمون. (۳) اوصاف و حالاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در این جملات نقل شده است، بسیار عجیب است و اساساً چگونه میسّر است؟ چطور می توان چنین واقعه مهمّ تاریخی را گفت و نگاشت؟ مسأله نه جنگ است و نه صلح. مسأله وجود انسانی است که یک بعد از او در میدان نبرد گرفتار خصم ستمگر است و با تأثّر و حزن بر اجساد می گذرد؛ گریه می کند و از مُثله شدن یارانش- به خصوص حمزه- به شگفت می آید و بر آن همه قساوت ها آه می کشد و وعده انتقام می دهد؛ ولی در همان میدان، میان همه کشتگان و در حالی که

۱- «به لطف و رحمت خدا، دلت بر آنان نرم و مهربان شد، و اگر تندخوی و سخت دل می بودی، از گرد تو پراکنده می شدند، پس از ایشان درگذر و برای آنان آمرزش بخواه.»

۲- «پروردگارا! قوم مرا ببخشای که آنان نمی دانند و از سر نادانی چنین می کنند»؛ مسلم، صحیح، همان مدرک، ص ۱۴۹

۳- «این عبارت نشان می دهد که آن حضرت- که درود و سلام خدا بر او باد- و دیگر پیامبران، چندان بر قوم خویش حلم و بردباری و گذشت و شفقت داشتند که برای هدایت آنان دعا می کردند و آمرزش می طلبیدند و در برابر جنایات آنان، چنین عذر می آوردند که آنان نمی دانند و نادان هستند.»

گوشش به آه های حزین یاران است و چشمانش اشک دیده ها را می بیند، بُعد دیگری از شخصیّتش او را وامی دارد تا سخن از عفو، حکمت و موعظه نیکو گوید! عدالت را به یاد آورد که نباید بیش از آنچه آنها بر تو روا داشته اند، اعمال کنی. انتقام بد است و اگر عفو کنی و بر مصائب صبر پیشه سازی، بهتر است و خداوند آن را محبوبتر می داند.

پیامبر آمده است تا بر آتش کینه های عرب آبی ریزد. انسان را از عادات قبایل و طوایف برهاند و تعالی و متعالی شدن انسان را هدف قرار دهد. انتقام در وجود او نیست؛ جنگ و پیروزی و شکست، حوادث حیات دنیوی است. آنچه باید و شایسته است، خضوع انسان در برابر خدای بزرگ است که حس ها و غریزه ها را به سمت همان تعالی سوق می دهد و مفهوم و معنی اخلاقی می بخشد.

ابن سعد از ابومالك این سخن را ثبت کرده است که:

«انّ النبیّ صَلّی علی قتلی أُحُد عشره، عشره یصلّی علی حمزه مع کلّ عشره». (۱) و ابن مسعود گوید: «پیامبر بیش از هفتاد نماز بر حمزه خواند.»

این کلام به خوبی نشان می دهد که مسلمانان، کشته های خود را ده تا ده تا آوردند و کنار جسد حمزه گذاردند تا پیامبر بر آنها و بر حمزه نماز گزارد؛ آنها را دعا کند و رحمت خدا را برایشان بخواهد. بنابر این تمام کشتگان که در میدان نقش زمین بودند، به یک مکان منتقل شدند و در مجاورت یکدیگر در قبرهایی که کنده شده بود، مدفون گشتند.

ابن سعد می گوید:

حمزه را با عبداللَّه بن جحش در یک قبر واحد نهادند و ابوبکر، عمر، علیّ بن ابی طالب، زبیر و شخص محمّد صلی الله علیه و آله برای خاکسپاری به گودی قبر رفتند و آنگاه بر کناره قبر به حزن و اندوه نشستند. (۲)

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله برکشتگان احد، ده تا، ده تا نماز می گزارد و با هرگروه ده نفری، بر حمزه نیز نماز می خواند.»
۲- محمّد بن عمر، «الطّبقات الکبیر»، همان مدرک، ص ۵

۲. عبداللّه بن جَحش:

ابن رئاب از «بنوامیه بن عبد شمس» قبل از آن که محمّد صلی الله علیه و آله در مکّه به دار ارقم رود، یار مسلمانی او شد و از همان اوان اسلام، شخصیّتی برجسته و نقشی مهم در رویدادهای حیات پیامبر ایفا نمود. به حبشه رفت و با تمام خانواده اش به مدینه هجرت کرد.

خواهرش «زینب بنت جحش» همسر فرزندخوانده محمّد صلی الله علیه و آله «زید بن حارثه» بود که بعدها به عقد پیامبر درآمد و از امّهات المؤمنین محسوب شد.

مادرِ عبداللّه بن جَحش، «امیمه بنت عبدالمطلب» بود و حمزه دایی اش می شد.

ابن سعد تصریح می کند او را «ابوالحکم بن الأخنس بن شریف ثقفی» در میدان احد در حالی که بیش از چهل سال نداشت، به شهادت رساند و پیامبر دستور داد تا وی را با حمزه در یک گور نهند. (۱) ۳. مُصْعَب بن عُمَیْر:

ابن هشام بن عبدمناف از «بنو عبدالدّار بنی قصّی» در دار ارقم، قلب و اندیشه خود را تسلیم ایمان به خدا نمود و در این راه پایداری ها و استقامت ها داشت. اوّل کسی بود که از جانب محمّد صلی الله علیه و آله مأموریّت یافت تا به مدینه رود و اسلام را میان اهل آن رواج دهد.

پیامبر این کار را بنا به درخواست مدنی ها و به دنبال مذاکره عقبه اوّل در مکّه عملی نمود.

آنها خواسته بودند تا پیامبر صلی الله علیه و آله فردی آشنا به قرآن و اسلام را به میان آنها فرستد. مصعب به مدینه رفت و در خانه اسعد بن زراره طوایف یثرب را به اخلاق و تعالیم یکتاپرستی محمّد صلی الله علیه و آله دعوت می نمود. قرآن را به آنها می آموخت و او بود که بار دیگر بیش از هفتاد نفر از بزرگان مدینه را به مکّه برد تا در عقبه ثانی، محمّد را ملاقات کنند و با او درباره نقشی که می توانند در اعتلای توحید داشته باشند، به مذاکره پردازند.

مصعب در مکّه ماند تا پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه هجرت کرد و خود نیز قبل از او امر هجرت را به دل پذیرا گشت. او نخستین کسی بود که با مدنی ها نماز جماعت و جمعه برپا

۱- ابن سعد، «الطّبقات الکبیر»، الجزء الثّالث، قسم الأوّل، ص ۶۳ و ۶۴

کرد و پس از هجرت، محمّد صلی الله علیه و آله بین او و ابوایّوب انصاری پیمان اخوّت بست.

او در بـدر پرچمـدار مهاجران بود و در احـد پرچمی را که محمّـد صـلی الله علیه و آله به دست او داده بود، تا مرحله شـهادت حفظ کرد.

هنگـامی که «ابن قَمیئه» او را به شـهادت رسانـد، بر لبـانش آیه وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَـدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ (۱) را تلاوت می کرد.

ابن سعد از عبید بن عمیر نقل می کند:

ان النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- وقف علی مصعب بن عمیر و هو منجعف علی وجهه فقرأ هذه الآیه:

مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ .... ثم قال: إنّ رسول اللَّه یشهد أنّکم الشهداء عنداللَّه یوم القیامه.

ایها الناس! زوروهم و أتوهم و سـلّموا علیهم فوالـذی نفسـی بیده لایُسـلّم علیهم مسـلم إلی یوم القیامه إلّا ردّوا علیه السـلام. (۲) مُصعَب در هنگام شهادت حدود چهل و دو سال داشت. (۳)۴. شَمّاس بن عُثْمان:

از «بنومخزوم بن يَقَطَه» از مهاجران بلندپایه به حبشه و مدینه بود. یاری و تلاش

۱- «و محمـد نیز پیام آوری است که پیش از او پیام آورانی بوده اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شـما به وضع پیشـینیان خود باز می گردید؟!». آل عمران: ۱۴۴

۲- «پیـامبر صـلی الله علیه و آله به کنـار جنـازه مصـعب بن عمیر- که با صورت به زمین افتاده بود- ایسـتاد و این آیه را تلاوت فرمود: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَـدَقُوا ما عاهَـدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ ...؛ از مؤمنان، کسانی هسـتند که به آنچه با خدای عهد بسـته بودند، وفا کردنـد. در روز قیـامت شـما گواهان هستیـد. ای مردم! آنان را زیارت کنیـد و به آرامگاه ایشان بیاییـد و بر آنان سـلام دهیـد، سوگند به آن که جانم به دست اوست، هر مسلمانی تا روز قیامت بر آنان سلام کند، او را پاسخ گویند».

۳- «الطّبقات الکبیر»، الجزء الثّالث، القسم الأوّل، صص ۸۶- ۸۲

شایانِ توجّه او در بـدر و احد و در طول سال های تعلیم و تعلّم عوالم معنوی اسـلام و مخالفت با اندیشه های جاهلی، وی را از برجسته ترین یاوران محمّد صلی الله علیه و آله کرد.

در احـد در حـالی که بیش از سـی و چهـار سال از عمرش نگذشـته بود، به دست «ابی بن خلف» به شـدّت مجروح گشت و با آخرین رمقی که در جـان داشت، او را به مـدینه بردنـد و مسـتقیماً به خـانه پیامبر و عایشه بردنـد تا شایـد مـداوا شود. امّ سـلمه خطابش کرد:

«ای عموزاده من! چرا به خانه ما وارد نشدی؟

پیامبر دسـتور داد او را نزد امّ سـلمه برنـد تا مراقبت کند؛ ولی شدّت جراحت، آخرین رمق حیات دنیوی را از «شـمّاس» سـتاند. پیامبر صلی الله علیه و آله به احترام، جسد او را به احد برگرداند تا در کنار دیگر مؤمنان بی آن که غسل شود، دفن گردد. (۱)

۲- ۵/ پ: شهدای انصار، مدینه

بر اساس اسـناد ابن هشام و ابن اسـحاق (۲) آنـان که از انصار و مـدنی تبار بودنـد و در احـد مؤمنانه مقاومت کردنـد و در راه هدف خدایی شان به دست مهاجمان قریشی کشته شدند، شصت و شش نفر بودند:

از «بنو عبدالأشْـهَل»: عمر بن مُعـاذ، حـارث بن انس، عُمـاره بن زیـاد، سـلمه بن ثابت، عمرو بن ثابت، ثابت بن وقش، رفاعه بن وقش، حُسَـیل بن جابر- ابوخـذیفه- که اشـتباهاً توسّط مسـلمانان کشـته شـد. صَـیفی بن قَیطی، حَبَاب بن قَیْظی، عبّاد بن سَـهْل، حارث بن اوس بن معاذ.

از «اهل راتِج»: ایاس بن اوس، عبید بن التَّیهان، حبیب بن یزید.

از «بنوظفر»: یزید بن حاطب.

از «بنوعمرو بن عَوف»: ابوسفیان بن حارث، حنظله بن ابی عامر.

از «بنوعبید بن زید»: انیْس بن قتاده.

۱- ابن سعد، «الطّبقات الکبیر»، الجزء الثّالث، القسم الأوّل، فی البدرین، ص ۱۷۴

۲- «السیره النّبویه»، مجلّد الثّالث، ص ۷۶

از «بنوثعلبه»: ابوحَبّه بن عمرو، عبداللّه بن جبیر بن النعمان (امیر تیراندازان روماه).

از «بنوسَلْم»: خَیْثَمَه.

از «بنوعَجلان»: عبداللّه بن سَلِمه.

از «بنومعاویه»: سُبَیع بن حاطب- از مزینه که هم پیمان بودند.

از «بنوسواد»: عمرو بن قیس، قیس بن عمرو، ثابت بن عمرو، عامر بن مَخْلَد، مالک ابن ایاس.

از «بنومبذول»: ابوهبیره بن حارث، عمرو بن مُطَرِّف.

از «بنوعمرو بن مالک»: اوس بن ثابت (برادر حسّان بن ثابت).

از «بنوعدی بن نجّار»: انس بن نَضْر (عموی انس بن مالک).

از «بنومازن بن نجّار»: قیس بن مُخلّد، کَیْسان.

از «بنودینار بن نجّار»: سُلَیم بن حارث، نعمان بن عبد عمرو.

از «بنو حارث بن خزرج»: خارجه بن زید، سعد بن الرّبیع، اوس بن الأرقم.

از «بنوأبجر»: از «بنوخُدْره»: مالک بن سنان (پدر ابوسعید خدری) و سعید بن سُوَید، عتبه بن ربیع.

از «بنوساعده»: ثعلبه بن سعد، سَقْف بن فَرْوَه.

از «بنوطریف»: عبداللّه بن عَمرو، ضمره (از هم پیمانان او در بنوجهینه).

از «بنوعوف بن خزرج: بنوسالم، بنومالک»: نوفَل بن عبداللّه، عبّاس بن عُباده، نعمان بن مالک، المُجذِّر بن زیاد، عُباده بن الحسحاس.

از «بنوسلمه، بنی حرام»: عبداللّه بن عمرو، عمرو بن الجموح، خلّاد بن عمرو، ابوایمن.

از «بنوسواد»: سُلَیم بن عمرو، عَنْتره، سَهل بن قیس.

از «بنوزُرَیْق»: ذکوان بن عبد قیس، عُبَیْد بن المَعلّی.

اسناد ابن اسحاق در اینجا به اتمام می رسد؛ ولی ابن هشام اضافه می کند:

مالک بن ثُمَیله از «بنومعاویه بن مالک»

الحارث بن عدّی از «بنوخَطْمه»

مالک بن إیاس از «بنوسواد»

ایاس بن عدی از «بنوعمرو بن مالک»

عمرو بن ایاس از «بنوسالم بن عوف»

۳- ۵/ پ: مزار حمزه، شهدای صحابه

با توجّه به این که محمّد صلی الله علیه و آله دستور داده بود: «ادْفِنُوهمْ حَیْثُ صرعوا» (۱) مؤمنان از انتقال اجساد عزیزانشان به شهر مدینه، خودداری کردند.

«احمد» و «حلبی» مسندی را ثبت کرده، که بر اساس آن معلوم می شود که عدّه ای به انتقال کشتگان خود به مدینه مبادرت ورزیده بودند؛ ولی پس از اعلام نظر محمّد صلی الله علیه و آله:

«فنادی منادی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-: ردوا القتلی إلی مضاجعهم». (۲) لذا بسیاری از عالمان دین با اتّکا به همین سند تاریخی، به حرمت جابجایی مرده از محلّ موت خود به مکان دورتر نظر داده اند. (۳) حلبی در یک جمع بندی از آراء بسیاری از حقوق دانان اسلامی نظر می دهد که آنها به همین رویداد استدلال کرده اند بر:

«حرمه نقل المیت قبل دفنه من محلّ موته إلی محل أبعد من مقبره محلّ موته». (۴) ابن شبّه به گفته الأعرج روی آورده که حمزه در پایین تپّه روماه به شهادت رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد او را از سطح پایین تپّه برداشته، به قسمت فوقانی زمین همجوار آن

۱- «آنان را در همان محلی که جان دادند، به خاک بسپارید». نک: ابن اسحاق، «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۴۹

۲- «منادی از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و بانگ در داد: کشتگان را به محل جان دادن آنان بازگردانید». نک: احمد، «مسند»، ج ۳، ص ۲۹۷، ۳۰۸، چاپ قدیم به نقل از جابر بن عبداللَّه. نیز: حلبی، «سیره»، ج ۲، ص ۵۴۰

۳- شافعی، «الأم»، المجلّد الاول، الجزء الأوّل، کتاب الجنائز، ص ۲۷۶، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۷۳ م.

۴- «حرام بودن انتقال جنازه از محل جان دادن مرده به محلی دورتر از نزدیک ترین قبرستان». ص ۵۴۰

انتقال دهند. (۱) ابن سعد به نقل از «عمر بن عثمان الجَحْشی» سندی را ثبت کرده که معلوم می سازد:

حمزه با عبداللّه بن جحش در یک قبر به خاک سپرده شدند و تصریح می کند که حمزه دائی عبداللّه بود. پیامبر بر آنها نماز گزارد و علی بن ابی طالب، ابوبکر، عمر و زبیر و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به درون قبر او رفتند تا جسدش را به خاک نهند. (۲) این سند را سمهودی نیز از طریق عبدالعزیز ثبت کرده است؛ ولی ابن شبّه به نقل از عبدالعزیز و او از ابن سمعان به روایت از الأعرج نظر داده است که حمزه با «مصعب بن عمیر» در قبر واحدی نهاده شده اند. با این همه نظریّه غالب بر روایات مذکور را عبدالعزیز بیان داشته که حمزه در یک قبر و عبداللّه و مصعب در پایین قبر او دفن گشته اند.

ابواسحاق حربی از این نکته که در منابعی تصریح شده است که حمزه و عبداللّه، یا حمزه و عبداللّه و مصعب بن عمیر در یک قبر نهاده شده اند، غفلت نورزیده است. (۳) بخاری، این روایتِ جابر بن عبداللّه را مُسلَّم دانسته است:

«أنّ رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد». (۴) و در روایت عبدالرّزاق آمده است:

«وکان یدفن الرّجلین والثلاثه فی القبر الواحد». (۵) و این بدان جهت بوده است که مسلمانان به لحاظ خستگی ناشی از نبرد با مهاجمان

۱- سمهودی، ج ۳، ص ۹۳۶

۲- «الطّبقات الکبری»، همان مدرک، ص ۵

۳- «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص ۴۱۵، دارالیمامه، اهتمام: حمد الجاسر، ۱۹۸۱ م

۴- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو تن از کشتگان احد را در یک قبر دفن می کرد». نک: بخاری، «صحیح» کتاب الجنائز، باب ۷۳

۵- «و دو یا سه نفر را در یک قبر مدفون می کرد». نک: ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری، شرح صحیح البخاری»، ج ۳، ص ۲۱۱، به اهتمام: «بن باز»

قریشی، توان حفر قبور را به صورتِ یک به یک نداشتند و پیامبر برای رعایت حال آنها به دفن دو یا سه نفر در یک قبر رضایت داده و خود شخصاً مراسم تدفین را به جای می آورده است و نیز در این که چه کسی را با چه کسی در یک گور نهند، نظر می داده است.

۴- ۵/ پ: سوک مدینه

بی شک مسلمانان، عصر همان روز واقعه- یعنی شنبه- به مدینه بازگشته اند. از یک سوی نگرانی از حمله مجدّد قریشیان و از جانب دیگر، تأثّر خانواده ها از فقدان مردانشان، مدینه را در یک سوک و حُزن همگانی فرو برده بود.

مورّخان از نوحه خوانی های مردم (به رسم قبایل) و گریه های جمعی زنان یادها کرده اند و همگان بر وقوع این مجالس و محافل در منازل طوایف مدینه اتّفاق سند دارند. وقتی پیامبر گریه ها را شنید، به تأثّر گفت:

«آنها بر شوهران و پسران و برادرانشان می گریند، اما برای حمزه چه کسی می گرید؟» به گفته علی بن برهان الدّین حلبی، حمزه در مدینه همسر و فرزندی نداشت.

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله خود بر حمزه گریست.

اسید بن حضیر و سعد بن معاذ چون این حالت غم انگیز را از پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند، زنانِ طائفه خود را گفتند:

«بر حمزه بگریید که پیامبر در فقدان او گریسته است.»

زنان، گریه کنان و نوحه خوانان به سوی خانه محمّد صلی الله علیه و آله رو آوردند. یکباره همه طوایف مدینه که در مجاورت مسجد بودند، در سوک حمزه و دیگر شهیدان احد فرو رفتند. ابن اسحاق گوید:

و مرّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- بدار من دور الأنصار من بنی عبدالأشهل و بنی ظفر فسمع البکاء و النوائح علی قتلاهم فذرفت عینا رسول اللَّه فبکی ثمّ قال:

«لکنّ حمزه لا بَواکِیَ لَهُ». فلما رجع سعد بن معاذ و اسید بن حضیر إلی دار بنی عبدالأشهل أمرا نساءهم أن یتحزَّمنَ ثمّ یذهبن فیبکین علی عمّ رسول اللَّه ...». (۱) از اسناد ابن سعد چنین پیداست که آن شب تا صبح، همه، شهیدان را به یاد می آوردند و می گریستند و پیامبر برای آنها و همسران و فرزندانشان دعا می کرد. (۲) ابن سعد می گوید:

«صبح که شد، محمّد مردم را واداشت تا به خانه های خود بازگردند و امر کرد که دیگر نوحه خوانده نشود.»

محمّد بن عبداللَّه انصاری روایت می کند:

«فقام علی المنبر من الغد فنهی عن النیاحه کأشدَّ ما نهی عن شی ء قطّ». (۳) و طبق روایت ابن هشام: «نهی یومئذ عن النَّوْح» (۴) و در همان مأخذ آمده:

«و جاء أَنّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- نهی نساء الأنصار عن النّوح». (۵)

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار خانه ای از خانه های انصار، از طایفه بنی عبدالاشهل و ظفر می گذشت؛ صدای نوحه و گریه آنان بر کشتگان خویش را بشنید، پس از دیدگانش اشک جاری شد و بگریست، سپس فرمود: « عمویم حمزه، گریه کننده ای ندارد»، و آنگاه که سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به خانه های بنی عبدالاشهل رسیدند، زنان را فرمان دادند که آرام گیرند و بروند و بر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریه کنند». «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۵۰

۲- نک: «ألطّبقات الکبیر»، ألجزء الثّالث، ص ۱۰

۳- «حضرت، فردای آن شب بر فراز منبر رفت و مردم را از نوحه گری بازداشت، چنان که تا آن زمان از هیچ کاری چنین منع نکرده بود». نک: «الطّبقات الکبیر»، همان مدرک، ص ۱۱

۴- «در آن هنگام، از نوحه گری نهی فرمود». نک: «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۵۰

۵- «چنین آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله زنان انصار را از نوحه گری بازداشت.»

این حدیث را «حاکم» به لفظ دیگری از انس بن مالك آورده است و آن را از احادیث مشهور میان مردم مدینه دانسته که تا عصر خود معمول بوده است. (۱)

۶/ پ: مسجد و مقبره شهدای احد

طبق این جمله از کلام ابن سعد در کتاب «الطبقات الکبری» که:

«و جعل (یقصد النبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم-) احداً خلف ظهره و استقبل المدینه و جعل عینین جبلًا بقناه عن یساره و جعل علیه خمسین من الرماه». (۲) می توان پذیرفت که وقوع نبرد مهاجمان با مؤمنان در سمت غربی تپه روماه بوده است؛ در نتیجه محلّ نیزه خوردن حمزه از وحشی، باید در همان حوالی باشد. ولی با توجّه به این که بقعه تاریخی «مصرع حمزه» (مقبره نخست او) در سمت شرقی روماه و در منطقه ای گود قرار داشته است، باید جسد او را به مکان مرتفع کنونی آورده باشند؛ تا در مسیر آب وادی قناه قرار نگیرد. ولی از نظر آثارشناسی مدینه، دو بنا در شرق عینین وجود داشته است: یکی به عنوان محلّ نیزه خوردن حمزه (موضع الذی طعن فیه حمزه) و دیگری در پشت آن به عنوان محلّ دفن او (مصرع حمزه). در برخی منابع می خوانیم:

بنای «المصرع» محلّ دفن اوّلیّه حمزه بوده است که پس از جاری شدن آب، به مکان فعلی منتقل شده است. (۳) در برخی مآخذ نیز از قناتی که معاویه بن ابی سفیان برای اهل مدینه در احد حفر نمود، سخن گفته شده و به بحث کنونی مربوط است. (۴)

۱- «المستدرک» ج ۱، ص ۳۸۱، کتاب الجنائز.

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک نفر را پشت سر خود قرار داد و رو به مدینه کرد، و بر کوه عینین که در سمت چپ او و در وادی قناه قرار داشت، پنجاه تیرانداز مستقر کرد.»

۳- محمّد لبیب، «رحله الحجازیّه». فرید وجدی، «دائرهالمعارف»، ج ۸، ص ۵۳۳

۴- «المناسک و اماکن طرق الحج»، متن قرن سوم، ص ۴۲۱

این سابقه مبتنی بر آراء عدّه ای از متقدّمان و اسناد متعدّدی در تاریخ مدینه است.

مطری از مسجد موجود در رکن شرقی تپّه عینین، به عنوان «الموضع الذی طعن فیه حمزه رضی الله عنه» (۱) یاد کرده است و سمهودی نیز مسجد مذکور را واجد همین سابقه و شهرت در زمان خود دانسته و تنها بین مکان «طعْن» و مصرع فرق قائل شده است؛ چه او شهرت عمومی را این طور نگاشته است که دو مسجد- یکی در مکان اصابت نیزه و دیگری در شمال آن، در مکان دفن، بنا شده است (۲)؛ در حالی که پیشتر گفتیم که به نظر نمی رسد که واقعه نبرد در سمت شرقی عینین به وقوع پیوسته باشد؛ بلکه وقوع آن در سمت شمال و غرب تپّه روماه قوّت دارد.

به هر حال در دیرینه و چگونگی جابجایی جسد به مکان فعلی، وجود تناقضاتی در آراء تاریخی، پژوهندگان را سردرگم می کند؛ با این همه نمی توان نادیده گرفت که مکان فعلی، همان مکان اوّلیّه مزار حمزه نیست. (۳) بنای المصرع که به جهت بعضی از روایات، محلّ نماز پیامبر نیز محسوب می شده است، بعدها به صورت مسجدی به عنوان مدفن اوّل حمزه معروف شده و قرن ها مورد توجّه زائران بوده است. ابن ابی الهیجاء در حوالی ۵۸۰ ه. ق. بنای جدیدی بر آن موضع ساخت و «سلطان اشرف قایتبای» بر آن بنایی دیگر بیفزود و در سال ۸۹۳ «شاهین الجمالی» شیخ الخدّام حرم مدنی آن را مرمّت و مجهّزتر نمود.

فیروزآبادی، مسجد المصرع را در اواسط قرن هشتم دیده و از حفر بنای چاه مشروب آن توسّط «امیر بدرالدّین وَدَیّ بن جمّاز»- امیر مدینه- یاد کرده است. (۴) مقارن اواخر سده ۱۳ ه. ق. و در عصر عثمانی، «علیّ بن موسی» می نویسد:

آن قبّه را حاج رامز پاشا داماد سلیم بک ماینجی از اهالی استانبول تجدید بنا نمود. (۵)

۱- «محلی که حمزه در آن مورد اصابت نیزه قرار گرفت.»

۲- «وفاءالوفا»، ج ۳، ص ۸۴۸

۳- «الطّبقات الکبیر» جزء ۳، قسم ۱، ص ۵ و جزء ۳، قسم ۲، ص ۷۸

۴- «المغانم»، ص ۲۸۹

۵- رساله «وصف المدینه المنوّره»، ص ۱۵

رفعت پاشا از کتیبه ای یاد می کند که بانی بنای جدید، مادّه تاریخ بنای مذکور (سنه ۱۲۸۷ ه. ق.) را به شعر ثبت کرده است. همچنین از کتیبه ای سخن می گوید که به خوبی معلوم می دارد سلیم بک عثمانی در سال ۱۳۶۵ ه. ق. آن را بنا نهاده است.

حقیر کاتب از این بنا در سال ۱۳۹۶ ه. ق. دیدن کردم. بقعه ای است که شش متر طول و چهار متر و نیم عرض آن می باشد و کاملًا رو به ویرانی نهاده است؛ ولی به لحاظ این که دقیقاً نخستین محلّ دفن حمزه را نشان می دهد و در سمت شرقی روماه و وادی قناه، موقعیّت واقعه احد را برای پژوهندگان مشخّص می کند، از اهمّیّت بسزایی برخوردار است. (۱) در سال هایی که آنجا بودم، میان اهل احد مشهور بود که این مکان، تحت نظارت خانواده السّقاف قرار گرفته شده است.

بنای فعلی مرقد حمزه و شهدای احد که به مسجد و مقبره احد شهرت دارد، با دیرینه ای حدود هزار و دویست سال، در قلب تاریخ اسلام جای گرفته است.

سنگ نوشته ای که تا قبل از تخریب مسجد و بنای مرقد (به فتوای فقیهان وهّابی) بر سر درب اصلی قرار داشته است، تاریخ تأسیس مسجد را سال ۲۷۵ ه. ق. تعیین می کند.

محمّد بن ابی بکر تلمسانی (۲) که در سال های ۲۵۸- ۳۵۴ ه. ق. از مکّه و مدینه دیدار و از مشاهدات خود ما را مطّلع کرده است، تصریح می کند که بنای شهدای احد رفیع بوده و دارای سنگ نبشته ها و الواح چوبی مزیّن به خطوط قرآنی و گنبدی به ارتفاع قامت یک انسان است. قبرهای معاذ بن عمر و معاذ بن عفرا با سنگ های چیده شده، از دیگر مقابر شهدا متمایز شده است. قبر حمزه در پایین قبور شهدا قرار دارد. از این رو معلوم می شود که مقابر شهدای احد در قرن چهارم هجری کاملًا معمور و بنای آن مورد اهتمام خاص بوده است.

ناصر خسرو در اوایل سده پنجم هجری در «سفرنامه» خود از محلّ قبر حمزه در

۱- پیکره ۲۴- ۲

۲- رساله «وصف مکّه و المدینه و بیت المقدس»، مجلّهالعرب، ج ۵، ذوالقعده و ذوالحجّه ۱۳۹۳ ه. ق. ۱۹۷۴ م، به اهتمام حمد الجاسر.

احد، به عنوان موضع قبورالشّهدا یاد کرده که مورد توجّه عموم بوده است. (۱) «مقدّسی» در حوالی سال های ۳۷۰- ۳۷۵ ه. ق. مـدینه را مورد توصـیف قرار داده است. این که در زمـان او، قبر حمزه و شـهدای احـد در میـان مسـجد بوده است، از موقعیت بااهمّیّت آن و معموربودنش حکایت می کنـد. (۲) ابن نجّار قبول دارد که تاریـخ بنای قـدیمی، مربوط به مادر خلیفه عباسـی: «النّاصر لدین اللّه» در سال ۵۹۰ ه. ق. است و او که خود در عصـر پابرجایی چنین بنایی زنـدگی می کرده است، آن را دیده و مورد توصـیف قرار داده است و مشـخّص می کنـد که مرقـد حمزه را با چوب ساج آرایش داده اند و درب آهنین و زیبای آن تنهـا در روزهـای پنجشـنبه روی زائران باز می شـده است. ولی با توجّه به متن کتیبه ای که بر قسـمت فوقانی حجره مرقـد قرار داشـته، معلوم می شود که این بنـا ده سـال قبـل از اقـدام مـادر خلیفه، توسّط «حسـین بن ابی الهیجاء» بازسازی شـده است. متن سنگ نبشته از این قرار است:

«هـذا مصـرع حمزه بن عبـدالمطلب علیه السّـلام و مصـلّی النّبی صـلّی اللّه علیه [و آله] و سـلّم، عمره العبـد الفقیر إلی رحمه ربه حسین بن أبی الهیجاء غفر اللّه له و لوالدیه سنه ثمانین و خمسمائه».

ولی چنین کتیبه ای ظاهراً نمی توانسـته مربوط به مشـهد فعلی حمزه باشد. لذا سـمهودی خاطرنشان می کند که «شاهین»- شیخ الحرم مدینه- آن را پس از مرمّت مسجد به سال ۸۹۰- ۸۹۳ ه. ق. به مسجد المصرع نقل و انتقال داده است.

ابن جبیر در نیمه دوم سده ۶ ه. ق. از مشهد حمزه که بر آن مسجدی بنا شده بود، دیدن کرده و آن را مسجد حمزه خوانده که قبر در مجـاورت آن قرار داشـته است. (۳) سـمهودی که خود در سـده نهم هجری در مدینه به سـر می برد، از اقدامات سـلطان مصر: «اشرف قایتبای» یاد کرده که بنای مشهد حمزه را از سمت مغرب توسعه

۱- «سفرنامه ناصرخسرو»، سفر دوم حج، ص ۷۱

۲- «احسن التّقاسیم فی معرفه الأقالیم»، ص ۸۰

۳- «رحله ابن جبیر»، ص ۱۷۳، چاپ بیروت، دار صادر، ۱۹۶۴ م

داده است. (۱) این بنا در عصر «عثمانی ها» به دفعات مرمّت و بازسازی شد و آنچه که در سال ۱۳۲۵ ه. ق. بر جای ماند، نشان می دهد که بر اساس مندرجات سفرنامه ها، بنای مشهد حمزه و دیگر شهدای صحابه در احد کاملًا از اهتمام و مراقبت عثمانی ها برخوردار بوده است.

خوشبختانه تصویرهای متعدّد و مستندی از دو سیّاح محقّق یعنی «ابراهیم رفعت پاشا» و «محمّد لبیب بتنونی» از سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ ه. ق. بجای مانده که به خوبی می تواند ما را از کم و کیف بنای مورد اهتمام عثمانی ها مطلّع سازد. (۲) «میرزا حسین فراهانی»- ملک الکُتّاب عصر ناصری- در سفرنامه خود که در میانه سال های ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۳ ه. ق. به رشته تحریر در آورده، مرقد حمزه و شهدای احد را دیدار و زیارت کرده است. او در سال هایی آنجا را دید که بنای عثمانی بر مشهد شهدای احد قرار داشته است. وی آن را از بناهای «سلطان عبدالمجید عثمانی» دانسته و چنین به وصف آن پرداخته است:

و اصل مقبره حمزه عمارتی است در بالای تلّی ... و پنج شش پلّه از زمین ارتفاع دارد و از دو دالان می توان وارد محوّطه تمیزی که از گچ و آجر ساخته اند، شد.

بر زمین محوّطه ریگ ریخته اند و در دو طرف این محوّطه، دو «طنبی» (اتاق طولانی تابستانی- نجفی) عالی وسیعی است که یک مسجد و در یکی دیگر دو قبر است. یکی در وسط طنبی است که صندوق بزرگ از چوب دارد و قبر مبارک حضرت حمزه است و یکی دیگر قبر کوچکی است که قبر عبداللّه بن جحش است .. و بیرون گنبد از کاشی کبود است. (۳) پس از روی کارآمدن «خاندان سعودی» و همزمان با مسطّح کردن مقابر مشهور و تخریب بقاع و بناهای ساخته شده بر فراز قبور که در مشرب فقهی ابن تیمیّه بر آن تأکید خاصی شده است، بنای مشهد و مقبره شهدای احد نیز کاملًا تخریب و ویران گشت و از

۱- سمهودی، «وفاءالوفا»، ج ۳، ص ۹۲۱، ص ۹۳۶

۲- پیکره های ۲۵- ۲؛ ۲۶- ۲؛ ۲۷- ۲

۳- «سفرنامه میرزا حسین فراهانی»، ص ۲۹۱، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان.

آنچه در تصاویر یادشده از هشتاد سال پیش مشاهده می کنیم، اثری بر جای نمانده است.

حقیر کاتب در سال های زیارت و پژوهش در مدینه، منطقه احد را کاملًا در حال تغییر یافتم. بر محوّطه قبور مسطّح شده شهدای احد دیوار کشیده شده است و قسمت جنوبی آن با شبکه های فولادی، محلّ روی آوردن زائران است.

حقیر پس از مشاهده شبکه های آهنین- محلّ ایستادن زائران- احساس کردم که نوع و طرح شبکه ها کاملًا شبیه ضریح های ایرانی که در ایران حول مقابر مذهبی مشاهده می شود، به نظر می رسد. در ذی الحجّه سال ۱۳۹۵ به منزل مرحوم «سیّد مصطفی عطّار» در مدینه رفتم و مسأله را ضمن مذاکره ای با وی در میان گذاشتم. ایشان که در فاصله سال های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸ ه. ق. شهردار مدینه بود و با رفت و آمدهای ایرانیان به اماکن زیارتی مدینه در طول هشتاد و پنج سال زندگی آشنایی داشت، بیش از هر کس دیگر می توانست راهنمای من در پاسخ به این سؤال باشد. ایشان به من گفت:

«پس از تخریب بنای عظیم مشهد حمزه و صحابه در احد، زمین اطراف مقابر، حصاری نداشت و مکرّراً دیده می شد که سگ های ولگرد آن وادی، از روی قبور رفت و آمد می کنند. عدّه ای از عالمان مدینه، موضوع را با امیر وقت مدینه در میان گذاشتند و امیر به احداث دیوار و حصاربندی آن امر کرد و من پیشنهاد دادم که از ضریح آهنی که قبل از این، حول مقابر اهل بیت علیهم السلام در بقیع قرار داشت و توسّط علاقمندان امامان معصوم علیهم السلام به محلّی امن انتقال یافته، از آن مراقبت می شد، برای حصار مشهد صحابه پیامبر در احد استفاده شود و این کار صورت گرفت.»

پرسیدم: «این ضریح را چه کسانی بر مقابر اهل بیت علیهم السلام در مدینه گذاشتند؟» گفت:

این ضریح در زمان قاجار و تحت حمایت آنان و همکاری و موافقت سلطان عثمانی و طیّ تشریفاتی از طرف ایرانیان به مدینه حمل گردید و در محلّ معروف به قبّه اهل بیت نصب گردید.

«سیّد مصطفی عطّار» متن اصلی فرمانی را هم به من نشان دادکه معلوم می داشت که

خانواده او مفتخر به انجام چنین کاری شده بودند. نیز از این که همکاری لازم را در انجام چنین اقدامی مبذول داشته بود، مورد تقدیر حکومت وقت ایران و عثمانی قرار گرفته بود.

به هر حال قبور حمزه، مصعب بن عمیر و عبداللّه بن جحش در سمت جنوبی «شباک» و قبور مابقی صحابه در قسمت شمالی آن با حصار سنگی و به رنگ سفید جلوه گری می نماید.

از این موقعیّت و محلّ، تصاویری را از بلندی تپه روماه تهیّه کردم که توجّه پژوهندگان را به آن جلب می نمایم. (۱) اکنون می توان کلیّه مواضع و بقاع احد را بر اساس پژوهش های یادشده در یک نقشه مستند نشان داد. این نقشه را حقیر با اتّکا بر اسناد تاریخی مذکور، تنظیم نمودم و جهت تکمیل بررسی، تقدیم علاقمندان مدینه شناسی می کنم. (۲)

۱- پیکره های ۲۸- ۲؛ ۲۹- ۲؛ ۳۰- ۲

۲- پیکره ۳۱- ۲، ۳۲- ۲، میدان احد و دورنمای احد و شهر مدینه.

فصل سوم: خندق؛ موضع تدافعی مسلمانان

در برابر حمله مشترک بت پرستان و یهودیان

الف: خندق؛ واژه و ریشه یابی تاریخی آن

لغت شناسان، «الخندق» را «الوادی الحفیر المحفور» (۱) یعنی: گودال یا محلّ کنده شده دانسته اند (۲). به نظر نمی رسد لغت شناسان تردیدی داشته باشند که این واژه، مُعرَّبِ کلمه «کنده» بوده و از زبان پارسی به ادب عرب راه یافته است. «برهان» ذیل واژه «کَنْدِه» می نویسد:

«جوی و کوی را گویند که بر گِرد حصار قلعه و لشکر گاه می کَنند تا مانع آمدن دشمن گردد و معرَّبِ آن، خندق است.» (۳) این واژه در زبان های پهلوی به صورتِ/ کَنْدک، (اسم مفعول/ کَندَن) به کار رفته است و در زبان پارسی دری رواج فراوانی دارد. (۴)

۱- «جای کم ارتفاع، گودال، محل کنده شده.»

۲- ابن منظور، «لسان العرب»، ج ۱۰، ص ۹۳، چاپ دار صادر. زبیدی، «تاج العروس»، ذیل واژه مزبور، چاپ مصر، ۱۳۰۷ ه. ق./ شرح قاموس. ابن درید، «جمهرهاللّغه»، ج ۳، ص ۳۳۱. چاپ دار صادر، افست، حیدرآباد دکن، ۱۳۴۵ ه. ق.

۳- «برهان قاطع»، ج ۳، ص ۱۷۰۸، چاپ ۱۳۵۷

۴- توضیحات دکتر معین، ذیل واژه «کنده» در «برهان قاطع»، همان مدرک، بر اساس تاوادیا، ج ۲، ص ۱۶۲. فره وشی «فرهنگ پهلوی»، ص ۲۵۲، تهران، ۱۳۴۶. رشیدی، «فرهنگ رشیدی»، مادّه کنده و خندق، چاپ تهران، ۱۳۳۷

دیرینه ساختن خندق در تاریخ نظامی ایران طولانی است. شاهپور دوم در برابر هجوم اعرابِ بادیه نشین در صحرای کوفه، خندقی بزرگ حفر کرد و خسرو انوشیروان در تکمیل و مرمّت آن اهتمامی خاص ورزید. با توجّه به این که شاید نخستین بار اعراب در سال پنج هجری قمری با حفر خندق آشنا شدند، مورّخان عرب پذیرفته اند که:

«قریشیان از کارآیی خندق در شگفت شدند و گفتند:

به خدا این حیله ای است که اعراب را از آن اطّلاعی نبوده است.»

عبارت طبری چنین است:

«عمرو بن عبد ودّ و عکرمه بن أبی جهل و هبیره بن أبی وهب و نوفل بن عبداللّه ... ثمّ اقبلوا نحو الخندق حتی وقفوا علیه فلما رأوه قالوا: و اللّه إنَّ هذه لمکیده ما کانت العرب تکیدها». (۱) تاریخ نویسان در این که طرّاح خندق، «سلمان فارسی» (همان روزبهِ ایرانی تبار) بوده است، هیچ تردیدی ندارند. سلمان نیز این طرح را از شیوه های مرسوم ایرانیان در حفاظت و حراست از استحکامات نظامی یا شهرها اقتباس کرده و با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشته و در جنگ به مرحله اجرا درآمده است.

ظاهراً بلعمی در برگردان فارسی تاریخ طبری می نویسد:

«سلمان پارسی گفت: اندر شهرهای ما پارسیان چون لشکری بسیار روی بدیشان نهادی و ایشان نتوانستندی پیش باز شدن، گرد شهر اندر کَنده فرمودندی، تا سواران را راهِ اندر آمدن نبودی. پس پیغمبر را علیه السّلام این تدبیر سلمان صواب آمد و همه یاران نیز جواب دیدند. پس گرداگرد مدینه جمع شدند و کنده کردند.» (۲)

۱- «عمر بن عبدود و عکرمه بن ابی جهل و هُبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبداللّه آمدند و به سوی خندق رفتند، کنار آن ایستادند و با دیدن آن گفتند: به خدا سوگند عرب ها چنین حیله ای را به کار نمی بستند». «تاریخ الرّسل و الملوك»، ج ۳، ص ۴۸، چاپ الحسینیّه المصریّه، چاپ اوّل

۲- «تاریخنامه طبری»، ج ۱، ص ۲۰۲، به اهتمام محمّد روشن، تهران، ۱۳۶۶

با توجّه به این که نثر مذکور از کهن ترین متون فارسی قرن چهارم هجری است، بکارگیری واژه پارسیِ «کَنده» و تصریح به این که: «اندر شهرهای ما پارسیان ...» کفایت می کند که ما به ایرانی بودن واژه و طرح پی ببریم.

ترجمه منسوب به بلعمی دقیقاً مطابق است با این جمله از متن اصلی تاریخ طبری که به نقل از محمّد بن عمر می نویسد:

«یا رسول اللَّه! انّا کنّا بفارس إذا حوصِرنا خَنْدَقْنا علینا». (۱) همین سند تاریخی را که سلمان بر اساس دیرینه حفر کانال در میان ایرانیان، پیشنهاد حفر خندق را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داده است، مورد تأیید واقدی قرار گرفته، می نویسد:

«فقال سلمان: یا رسول اللَّه! انّا إذ کنّا بأرض فارس و تخوّفنا الخیل خندقنا علینا».

«ای رسول خدا! روزگاری که در سرزمین فارس بودیم، هرگاه از سواران بیم داشتیم، بر گِردِ خود خندق می کندیم.» (۲) ابن حَجر عسقلانی از اصحاب مغازی می پذیرد که سلمان چنین گفته است:

«انّا کنّا بفارس.» (۳) و حلبی به سابقه چنین کاری میان ایرانیان، تأکید می کند و آن را از «مکایدالفرس» در جنگ می داند. (۴) و ابن کثیر به نظر سلمان برای حفر خندق اشاره کرده و خود به دیرینه چنین کاری در عصر منوچهر پسر ایرج پسر فریدون تصریح می کند. (۵) از میان جغرافی دانان عرب، یاقوت حموی به تفصیل از تدبیر خندق و مسبوق بودن آن به ابتکار ایرانیانِ عصر ساسانی سخن به میان آورده است. وی به اجمال از خندقی که

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴، چاپ ۱۹۰۱، مصر

۲- «مغازی»، ج ۲، ص ۴۴۵، چاپ مارسدن جونس و ترجمه پارسی، ج ۲، ص ۳۳۳، چاپ ۱۳۶۲

۳- «فتح الباری»، ج ۷، ص ۳۹۳، ذیل باب ۱۹، غزوه خندق، کتاب مغازی.

۴- «السّیره الحلبیّه»، ج ۲، ص ۶۳۱، چاپ دارالمعرفه.

۵- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۱۸۳، چاپ دارالمعرفه، ۱۹۷۶ م

شاپور در بیابان های اطراف کوفه حفر نمود تا مانع هجوم اعراب به سرزمین های سواد شود، یاد کرده است. (۱) ولی در کتاب دیگر خود به تفصیل می نویسد:

«و خندق سابور: فی بریّه الکوفه، حفره سابور بینه و بین العرب خوفاً من شرّهم، قالوا: کانت هیت و عانات مضافه إلی طسوج الأنبار، فلما ملک انوشروان بلغه أنّ طوائف من الأعراب یغیرون علی ما قرب من السّواد إلی البادیه، فأمر بتجدید سور مدینه تعرف بالنَّسر، کان سابور ذوالأکتاف بناها، و جعلها مسلحه تحفظ ما قرب من البادیه، و أمر بحفر خندق من هیت یشقُّ طَفَّ البادیه إلی کاظمه ممّا یلی البصره و ینفذ إلی البحر، و بنی علیها المناظر و الجواسق و نظمه بالمسالح، لیکون ذلک مانعاً لأهل البادیه من السواد، فخرجت هیت و عانات بسبب ذلک الخندق من طسوج شاه فیروز، لأنّ عانات کانت قریً مضمومه إلی هیت». (۲) لذا اگر برای اعراب مناطق جنوب شرقی عراق، خندق امری شناخته شده بود، مسلّم است که هنگام اقدام مسلمانان در اتّخاذ چنین شیوه ای برای دفاع از شهر مدینه، اعراب حجاز، نجد و غیر آن از این کید جنگی آگاهی نداشته اند؛ والّا همه مورّخان عرب مانند

۱- «المشترک وضعاً و المفترق صقعاً»، ص ۱۶۰، چاپ دانشگاه گوتینگن، آلمان، ۱۸۴۶ م، به اهتمام WUST ENFELD.

۲- «و از جمله، خندق شاپور در دشت کوفه است که شاپور آن را میان خود و اعراب حفر کرد تا از شر آنان در امان باشد و آن خندق، مناطق هیت و عانات و نیز منطقه طسوج از شهر انبار را در بر می گرفت و چون انوشیروان به پادشاهی رسید، او را خبر دادند که قبایلی از اعراب، به مناطق سواد و بادیه چشم طمع دارند، پس فرمان داد که باروی شهر نسر را که شاپور ذوالاکتاف آن را بنا کرده بود، نوسازی کنند و آن را مسلح نمایند تا پیرامون بادیه را در امان دارد، و نیز فرمان داد که در هیت خندقی بکَنَند که صحرای بادیه را می شکافت و از نزدیک بصره تا کاظمه امتداد داشت و به دریا می رسد. بر کنار آن، محل های دیدبانی و قلعه های نگهبانی ساختند و آن را مستحکم کردند تا اهل بادیه تا سواد را حراست کنند و بدین سان، مناطق هیت و عانات بیرون از آن قرار گرفتند و شاه فیروز آن خندق را از طسوج حفر کرد، زیرا عانات، دهکده ای در کنار هیت بود.» «معجم البلدان، جزء ۳، ص ۴۷۰، چاپ مصر، مطبعه السّعاده، ۱۹۰۶ م

«نویری» نمی گفتند: «سلمان فارسی چون اشاره به کندن خندق کرد، مسلمانان را به تعجّب و شگفتی واداشت.» (۱)

ب: نقش یهود در اتّحاد احزاب و هجوم گسترده به مدینه

«راغب»، واژه «حزب» را «جماعةٌ فیها غلظٌ» معنا کرده (۲) و «طریحی» آن را «الطّائفه و جماعهالنّاس» که «احزاب» جمع آن است، دانسته (۳) و از «یوم الأحزاب» که همان روز واقعه خندق است، با تعبیر «یومُ اجتماع قبائل العرب علی قتال رسول اللّه» (۴) یاد کرده است.

اصطلاحِ «حزب» در قرآن، گاه به معنای خاصّ آن بکار رفته است؛ مانندِ: «وَ لمّا رَأَی المؤمنون الأحزاب» که به اتّفاق مفسّران:

«عبارةٌ عن المجتمعین لمُحاربه النبیّ» (۵) و گاه به اعتبار مفهوم عام، یعنی «گروه» مورد استعمال قرار گرفته است؛ مانندِ «فإنّ حزب اللّه هم الغالبون»

اطلاق «احزاب» بر قبایل متعدّد عرب، به صِرف قومیّت، طایفه و نَسب نبوده است؛ بلکه این کلمه، مجموع قبایل و طوایفی را شامل می شود که هر یک دارای مذهب و مشرب و معتقدات خاصّ هستند و برای هدف مشخّص، اختلافات خود را کنار نهند و وجه مشترک منافع همگان را منشأ حرکتی جدید و تلاشی هماهنگ نمایند. چنین

۱- نهایهالارب، ج ۲، ص ۱۵۰، ترجمه پارسی. نیز نک: متن اصلی: «فأشار علیه سلمان الفارسیّ بالخندق فأعجب ذلک المسلمین ...»، الجزء السّابع عشر، ص ۱۶۸، چاپ دارالکتب المصریّه، ۱۹۵۵ م. همچنین در باره سلمان نک: ابونعیم، حلیهالأولیاء، ج ۱، ص ۱۸۵. آغابزرگ طهرانی، الذّریعه، ج ۱، ص ۳۳۲. مافروخی، محاسن اصفهان، ص ۲۳، چاپ تهران، ۱۳۵۲. ماسینیون، سلمان پاک، مشهد، ۱۳۴۳

۲- «مفردات الفاظ القرآن»، ص ۱۱۴، چاپ دارالکاتب العربی، اهتمام ندیم مرعشلی.

۳- «مجمع البحرین»، چاپ سنگی، ص ۱۰۵، تهران، مصطفوی.

۴- مجمع البحرین، طریحی، ج ۱، ص ۴۹۹

۵- مفردات الفاظ القرآن.

اتّحادی در جزیرهالعرب برای نخستین بار در سال پنجم هجری و آن هم در جهت کُشتن محمّد صلی الله علیه و آله و نابودی مدنی های مسلمان و به طور کلّی ازهم پاشیدن جامعه معنوی و نوپای مدینه، تحقّق پذیرفت.

ابن هشام در یک جمع بندی نهایی از احادیث مربوط به «غزوهالخندق» (۱) که از عروه بن زبیر زهری، ابن قتاده، عبداللّه بن ابی بکر و غیر آنها (من علمائنا کلهم قد اجتمع حدیثه فی الحدیث عن الخندق) نقل می کند، نقطه شروعِ حرکتِ این اتّحاد وسیع همگانی علیه محمّد صلی الله علیه و آله را از ناحیه یهودیان خیبر می داند؛ یهودیانی همچون:

سلام بن أبی الحُقیق النّضری و حُیَیّ بن أخْطب النضری و کِنانه بن الرّبیع بن أبی الحقیق النّضری و هَوْنه بن قیس الوائلی.

این اشخاص از دو طایفه متعصّب و یهودیِ «بنونضیر» و مشرکان «بنوخَطْمَه» تشکیل شده اند. «بنونضیر» در مدینه بر اساس پیمان زندگی مسالمت آمیز با مسلمانان، به کار و کوشش و معاشرت با مسلمانان مشغول بود؛ ولی بر اثر سوء قصدی که به جان محمّد صلی الله علیه و آله کردند و نقض پیمانی که روا داشتند، امکان ادامه چنین همزیستی صمیمانه ای از بین رفت و مجبور به ترک زندگی از شهر مدینه گشته، عازم خیبر شدند.

«بنوحطمه» از اوس، طایفه متعصّب و بت پرستی بود که در میان طوایف مدینه، حاضر به پذیرش اسلام در سال های نخست هجرت نشدند و پیوند دوستی خود را با قریشیان بت پرست حفظ کردند و کنار «بنوواقف» و «بنووائل» به سختی در برابر مسلمانان و آیین جدید، ایستادگی کردند.

سران یهودیان بنی نضیر با حمایت یهودیان خیبر، نخست پیوندی با مشرکان «بنوحطمه» منعقد نمودند؛ آنگاه به صورت هیئتی جهت مذاکره با قریش عازم مکّه شدند. هدف اصلی از این ملاقات و مذاکره، جلب حمایت قریش برای حمله و هجوم همگانی به مدینه بود. ابن اسحاق می گوید:

در حقیقت این سران یهودی بودند که: «... حزّبوا الأحزاب علی رسول اللّه ...

۱- «السیره النّبویه»، به نقل از ابن اسحاق، ج ۳، ص ۲۲۴

فـدعوهم إلى حرب رسـول اللّه ...». (۱) سـران قريش از پيشـنهاد يهوديـان براى تشـكّل نيرو و همبسـتگى بـا بت پرسـتان براى رودررويى با مسلمانان متعجّب شدند. از اين رو به تصريح ابن اسحاق گفتند:

«يا معشر يهود! إنّكم أهل الكتاب!»

و به بيان سيره نويسى واقدى:

«أنتم أهل الكتاب الأوّل و العلم ...». (۲) «اى گروه يهود! شما پيروان اوّلين كتاب و صاحب علميد. در باره محمّد خبر دهيد كه آيـا آيين (بت پرستى) مـا بهتر است يا آيين محمّـد؟» يهوديان گفتنـد: «اللّهم أنتم أولى بالحقّ منه»؛ «مسـلّم است كه شـما از او بهتريد.»

يهوديان، آيين بت پرسـتان را به خاطر دشـمنى با پيامبر بر نظام توحيدى او رجحان دادند؛ تا در جلب حمايت بت پرسـتان عليه مسـلمانان موفّق شونـد. واقـدى قصـد هيئت يهودى را به مكّه «يـدعون قريشـاً و أتباعهـا إلى حرب محمّـد» دانسته است (۳) و آشكارا از گفته آن ها سندى را ثبت مى كند كه آنها به قريش قول دادند:

«ما با شما خواهيم بود تا محمّد را از پاى درآوريم».

نحن معكم حتى نستأصل محمداً. (۴) لذا آنها اظهار آمادگى كردند كه:

ما آمده ايم تا با شما در باره دشمنى با محمّد و جنگ با او همپيمان شويم و بر اين كار سوگند بخوريم.

۱- «روزى كه قبايل عرب براى نبرد با پيامبر خدا صلى الله عليه و آله گرد آمدند.»

۲- «المغازى»، ج ۲، ص ۴۴۲

۳- همان، ص ۴۴۱

۴- همان.

جئنا لنحالفکم علی عداوه محمّد و قتاله.

یهودیـان قرار گذاشـتند تـا بـا سـران بت پرست قریش به خانه کعبه رونـد. زیر پرده های کعبه، در حالی که پهلوهایشان به هم چسبیـده بود، سوگنـد یاد کردنـد که هیـچ یک از آنها دیگری را رها نکند و تا آخرین نفر که زنده ماند، بر دشـمنی با محمّد هماهنگ و متّحـد باشد.» (۱) پس از انعقـاد این پیمـان در مکّه، قریش و یهود متّفقـاً برای متّحـدکردن قبایل و طوایف مختلف عرب بر علیه محمّـد صـلی الله علیه و آله و تـدارک یک هجوم همگانی کارساز و نهایی به مـدینه، وارد کار شدنـد و با امید و غرور و کبرِ ناشـی از پیروزی در احد و ترس ناشـی از اشاعه روزافزون تعالیم محمّد صـلی الله علیه و آله تلاش وسیعی را آغاز کردند. واقدی می نویسد:

«یهودیان نزد بنوسلیم آمدند و وعده کردند که چون قریش حرکت کند، آنها هم همراهشان بیرون روند.»

از سوی دیگر «قریش» به همراه «بنواسد»، «بنوفزاره»، «اشجع» و «بنومره» به تحکیم نیرو مبادرت ورزیدند.

ابن اسـحاق جمع کلّ نیروهای مهاجم را ده هزار نفر دانسته است (۲) و از آمار تفکیکی آن گزارشـی نمی دهد؛ ولی واقدی با تأیید رقم ده هزار نفر، به تفکیک به ذکر اسناد مربوط به بعضی از قبایل شرکت کننده در نبرد و رقم نیروهای شرکت کننده از هر قبیله پرداخته است که ذیلًا به آن اشاره می شود:

۱- «و خرجت قریش و من تبعها من أحابیشها» ۴۰۰۰ نفر

۲- «و بنو سلیم یومئذ» ۷۰۰ نفر

۳- «و خرجت أشجع و قائدها مسعود بن رُخَیله» ۴۰۰ نفر

۴- «و خرج الحارث بن عوف یقود قومه بنی مُرّه» ۴۰۰ نفر

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۴۴۲. متن عربی و ترجمه پارسی، ج ۲، ص ۳۳۰

۲- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۳۰

۵- «و خرجت بنوفرارَه» ۱۰۰۰ نفر (۱) این نیروها با کمک های بی دریغ مادّی یهودیان و حضور فعّال آنها به سوی مدینه حرکت کردند؛ ولی قریش از سران «بنی نضیر» خواسته بودند که «بنوقریظه» (تنها طایفه یهودی مقتدر مدینه را که هنوز به پیمان همزیستی اهل کتاب، پایبند مانده بودند) وادار کنند که به آنها بپیوندند و یهودیان نیز این قول را به بت پرستان قریش و طوایف بت پرست داده بودند که بنوقریظه را نیز در این هجوم شرکت دهند.

اسناد این تلاش در تاریخ مدینه بسیار بااهمّیّت است و باید با نهایت دقّت مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد. واقدی در «المغازی» به استناد گفته ابوایّوب بن نعمان می نویسد:

«حُيَيّ بن اخطب ضمن راه به ابوسفیان بن حرب و قریش گفته بود: قوم من بنی قریظه همراه شما خواهند بود و ایشان هفتصد و پنجاه جنگ جویند که اسلحه فراوانی هم دارند.»

كان حُيَيّ بن أخطب يقول لأبی سفيان بن حرب و لقريش فی مسيره معهم:

«ان قومی قريظه معكم و هم أهل حلقه وافره. هم سبعمائه مقاتل و خمسون مقاتلًا.»

با این توافق، وقتی قریش به نزدیکی های مدینه رسید، ابوسفیان از حُيَيّ خواست:

«نزد قومت برو از ایشان بخواه تا پیمان خود را با محمّد بر هم زنند.»

قال أبوسفيان، (لحيی بن أخطب): «ائت قومک حتی ینقضوا العهد الذی بينهم و بين محمّد». فذهب حُيَی حتی أتی بنی قريظه. (۲) در فصول بعدی به تفصیل از این عهدشکنی یهودیان و تأثیری که بر پیروزی احتمالی قریش داشت، سخن خواهیم گفت. ولی آنچه در این مقطع پژوهشی مورد

۱- «المغازی»، ج ۲، ص ۴۴۳

۲- ترجمه پارسی، ج ۲، ص ۴۳۰ و متن اصلی، ج ۲، ص ۴۵۴

توجّه است، تأثیری است که یهودیان بنی نضیر در اتّحاد قبایل و طوایف مختلف (به اصطلاح اسلام: احزاب) داشته اند.

باید توجّه داشت که یکی از مفادّ عهدنامه مهاجران و انصار از یک طرف و یهودیان مدینه از طرف دیگر آن بود که:

«هرگاه مدینه مورد حمله و تاخت و تاز دشمن قرار گیرد، هر دو با هم در دفاع از شهر، تشریک مساعی کنند.» (۱) «و إنّ الیهود ینفقون مع المؤمنین ما داموا محاربین».

با مشارکت بنی قریظه دو جبهه در برابر مدینه گشوده شد: یکی از جنوب و جنوب غربی توسّط بنوقریظه و دیگری از طریق شمال شرقی و غربی توسّط مکّه و همپیمانان آن ها. با توجّه به این که همه منابع تاریخ و سیره، تعداد محافظان مسلمان مدینه را سه هزار نفر دانسته اند، هجوم بیش از ده هزار نفر از احزاب مختلف عرب و یهود، پیروزی قطعی را به دشمنان محمّد صلی الله علیه و آله نوید می داده است.

نکته اساسی تر این است که متأسّفانه مورّخان و سیره نویسان، دو واقعه خندق و بنوقریظه را از هم جدا و به عنوان دو برخورد دفاعی مسلمانان تلقّی کرده اند؛ در حالی که ما آن دو را مربوط به یک هجوم تدارک دیده شده و هماهنگ از سوی دشمنان کینه توز محمّد صلی الله علیه و آله و معنویّت اسلام می دانیم؛ لذا روش تحقیق خود را بر قبول آن استوار ساخته ایم. از این رو هجوم قوای مشترک را در دو موضع مورد بررسی قرار می دهیم:

اوّل در شمال مدینه که به عنوان «خندق» مشهور است.

دوم در جنوب مدینه که به عنوان «بنوقریظه» شهرت دارد.

پ: هجوم قوای مشترک؛ دفاع اجتناب ناپذیر مسلمانان

اشاره

ابن اسحاق- هم رأی با عروه بن زبیر و قتاده- تاریخ هجوم احزاب را به مدینه در شوّال سال پنجم هجرت دانسته است (۲)؛ ولی موسی بن عقبه به نقل از زهری، شوّال سال

۱- ابن اسحاق، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۱۴۷

۲- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۲۴

چهارم را تاریخ وقوع این هجوم می داند. به نظر بیهقی این اختلاف، مهم نیست؛ چرا که:

«... مرادهم أنّ ذلک بعد مضیّ أربع سنین و قبل استکمال خمس» (۱).

این امر نشان می دهد که با مراجعه به منابع متعدّد و ملاحظه دقیق اسناد، نمی توان به طور حتم، نظر واقدی را در تعیین تاریخی مشخّص، پیدا نمود. با این همه به گفته ابن کثیر:

«و الصّحیح قول الجمهور: ان أُحداً فی شوّال سنه ثلاث و أن خندق فی شوال سنه خمس من الهجره». (۲) بر اساس نظر واقدی، نیروی ده هزار نفری احزاب به سه لشکر تقسیم شده بود و فرمانده کلّ نیروهای مهاجم، ابوسفیان بود. تنها قریش با سیصد اسب و یکهزار و پانصد شتر وارد میدان شده بود و مسلمانان بیش از سه هزار نفر نبودند. لذا انتشار خبر هجوم جدید مخالفان محمّد صلی الله علیه و آله، مدینه را در نگرانی زایدالوصفی فرو برد و هر کس برای چاره جویی، سخنی می گفت و رأیی می داد.

مسلمانان در برابر حمله بت پرستان خشمگین و یهودیان کینه توز، آن هم پس از لطمه های شدیدی که مسلمانان در «احد» از قریشیان دیدند، راهی جز دفاع نداشتند؛ امّا چگونه؟ آنان برای اتّخاذ تصمیم، فرصت کمی داشتند؛ زیرا با توجّه به سند زیر که واقدی به آن تصریح کرده است، معلوم می شود مسلمانان و پیامبر در مدینه، با یک هجوم غافلگیرانه روبرو شده بودند:

«چون قریش از مکّه، آهنگ مدینه کردند و بیرون آمدند، گروهی از سواران خزاعه خود را به پیامبر رسانده، خبر دادند که قریش از مکّه راه افتاده اند.» (۳) بر اساس مدارک تاریخی، در خصوص کیفیّت دفاعِ مسلمانان از خود و شهر

۱- «منظور آنان، پس از گذشت چهار سال و پیش از پایان سال پنجم بوده است.»

۲- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۱۸۱

۳- «المغازی»، ج ۲، ص ۳۳۳

مدینه، چندین پیشنهاد با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مطرح شده است که هر یک از آنها را مورد بررسی قرار می دهیم:

اوّلًا همه آثار نشانه آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در اتّخاذ راه برای دفاعِ اجتناب ناپذیر به مشورت پرداخت و آراء صحابه را به دقّت ملاحظه کرد و نکات ضعف و قوّت آن را سنجید. سؤال پیامبر از صحابه این بود:

- آیا برای دفاع از مدینه بیرون برویم؟ یا در مدینه باقی بمانیم؟ یا در فاصله نزدیک مدینه مستقر شویم؟

در تاریخ به این پرسش ها سه پاسخ داده شد:

۱- گروهی گفتند:

«ما در فاصله میان منطقه بُعاث و ثنیّهالوداع تا جُرْف قرار می گیریم.» (۱) ۲- بعضی گفتند:

«ای رسول خدا! روزگاری که در سرزمین فارس بودیم، هرگاه از سواران بیم داشتیم، بر گرد خود خندق می کندیم. آیا صلاح می دانید که اکنون هم خندق درست کنیم؟»

نویری، پاسخ نهایی پیامبر صلی الله علیه و آله و واکنش مسلمانان را چنین ثبت کرده است:

«مسأله کندن خندق، مسلمانان را به تعجّب و شگفتی واداشت.» (۲) واقدی با این جمله، پیشنهاد سلمان را مورد پذیرش مسلمانان و پیامبر خوانده است:

فأعجب رأی سلمان المسلمین و ذکروا حین دعاهم النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- یوم أُحُد أن یقیموا و لایخرجوا، فکره المسلمون الخروج و أحبّوا الثبات فی المدینه. (۳)

۱- واقدی، «مغازی».

۲- متن اصلی، جزء ۱۷، ص ۱۶۸

۳- «مغازی»، ج ۲، ص ۴۴۵، متن اصلی و ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۳۳

این پیشنهاد و رأی سلمان، مسلمانان را خوش آمد و این مطلب را به یاد آوردند که پیامبر در جنگ احد هم دوست می داشت که مسلمانان در مدینه بمانند و از آن بیرون نروند. بدین جهت مسلمانان، بیرون رفتن از مدینه را دوست نداشتند و ترجیح می دادند در شهر بمانند.

مسلمانان به حفر خندق در مسیری که مشخّص شد، مبادرت ورزیدند. در باره مسیر خندق، در مبحث آتی سخن خواهیم گفت و خاطرات هر یک از صحابه را در مدّت کندن خندق، به اسلام شناسان وامی گذاریم؛ ولی چیزی که از گفتن آن ناگزیریم، تلاش هماهنگ همه یاران محمّد صلی الله علیه و آله برای اجرای نقشه خندق می باشد و به تصریح واقدی در این راه: «پیامبر برای ترغیب مسلمانان، همراه ایشان در خندق کار می کرد.» (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله طبق یک برنامه منظّم، حفر هر بخش از خندق را به گروهی واگذار فرمود. واقدی از ابن ابی سَبْره نقل می کند:

«پیامبر در آن روز با زنبیل خاک حمل می فرمود.»

و مسلمانان در هنگام کار رجز می خواندند. اسناد متعدّدی مورد استناد قرار داده است که نشان می دهد پیامبر صلی الله علیه و آله خود در این تلاش همگانی همراه یاران خود بود. همه این اسناد مؤیِّد آن است که پیامبر:

«گاهی کلنگ می زد. گاهی با بیل، خاک ها را کنار می زد و گاهی با زنبیل خاک حمل می کرد. وقتی سخت خسته می شد، بر لبه چپ خندق به سنگی تکیه می داد و می خوابید. چون بیدار می شد، برمی خاست؛ دوباره کلنگ را برداشته، شروع به ضربه زدن می کرد.» (۲) واقدی می نویسد: «برای پیامبر خیمه ای چرمی در کنار کوه زدند.» (۳) پس از اتمام کار کندن خندق ها، نیروهای تحت فرماندهی ابوسفیان در قسمت های

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۳۳

۲- واقدی، «مغازی» ج ۲، ص ۳۳۹. ابن هشام، «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۳۰- ۲۲۷

۳- «مغازی»، ص ۳۴۰، ج ۲. طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۷۰، ترجمه فارسی.

شمالی مدینه یعنی در امتداد وادی عقیق پدیدار گشتند. واقدی در خصوص مسیر هجوم قریش به اطراف مدینه، می نویسد:

«فنزلت قریش بُرومه، و وادی العقیق فی أحابیشها، و من ضَوی إلیها من العرب. و أقبلت غطفان فی قادتها حتّی نزلوا و نزلت غطفان بالزَّغابه إلی جانب أُحُد و جعلت قریش تُرح رکابها فی وادی العقیق فی عِضاهِه و لیس فی الْعِرْضِ زرع، فقد حصد الناس قبل ذلک بشهر، فأدخلوا حصارهم و أتباتهم و کانت غطفان تُرسل خیلها فی أثر الحصاد- و کان خیل غطفان ثلاثمائه- بالعرض فیمسک ذلک من خیلهم و کادت إبِلهم تهلک من الهزال و کانت المدینه لیالی قدموا جدیبه.

«سپاه حرکت کرد و چون به نزدیک مدینه رسیدند، قریش در ناحیه رومه در وادی عقیق فرود آمدند. عدّه ای از اعراب و همپیمانان حبشی ایشان هم، آنان را همراهی می کرد. غطفانی ها در منطقه زغابه که در سمت احد قرار دارد، فرود آمدند. قریش چهارپایان خود را برای چرا در وادی عقیق و خارستان های آن رها کردند؛ امّا در آنجا هیچ گونه علفی برای اسب ها نبود؛ مگر همان علوفه ای که با خود از مکّه آورده بوند. علوفه ای که قریش با خود آورده بودند، ذُرّت بود.

غطفانی ها هم شتران خود را برای چرا به بیشه های اطراف جُرْف فرستادند تا خار بخورند وبچرند. این سپاه هنگامی به مدینه رسیدند که هیچگونه زراعتی باقی نمانده بود و مردم، یک ماه قبل از آن، کشت خود را درو و محصول و کاه خود را جمع آوری کرده بودند. غطفانی ها اسب های خود را برای چریدن باقیمانده علف های کشتزار رها کردند. تعداد اسب های غطفانی ها سیصد رأس بود و علف موجود تکافوی ایشان را نمی داد. شتران از شدّت لاغری مُشرف به مرگ بودند. به هنگام ورود ایشان، مدینه نیز در اثر نباریدن باران خشک بود.»

در این مناطق، با چند مکان مشخّص روبرو می شویم که معلوم می دارد هجوم به مدینه از سمت شمال غربی آن بوده است:

۱. رومه: در شمال غربی مدینه واقع است و دقیقاً همان منطقه یثرب قدیم محسوب

می شود که از آن در ذیل «چاه رومه» (۱) یاد کردیم.

۲. زغابه: از این نام نیز که در شمال غربی مدینه، شهرتی عام دارد و امروزه شهروندان مدنی آن را به البرکه می شناسند، مُکرّراً یاد کردیم.

این مواضع جغرافیایی، به یک سرزمین متّصل به هم اشاره دارد که از شمال، یا دامنه کوه احد، به سمت غرب تا شمال غربی وادی قنات امتداد داشته است.

بنابر این خطّ خندق در حدّ فاصل بین مشرکان و مسلمانان که در اطراف قسمت های شمالی کوه سلع تا منطقه شیخین (۲) ایستاده بودند، موقعیّت صف آرایی مدافعان مدینه و مهاجمان مکّه را نشان می دهد و ما دقیقاً آن را بر اساس مستندات تاریخی در نقشه ای گنجانده و منظور کرده ایم.

مسلمانان راهی جز این نداشتند که خود در برابر خندق ها موضع گیرند و خانواده های خود را در کوشک ها، برج ها و استحکامات قبیله ای خود در مدینه پنهان سازند و با وحشت و نگرانی زایدالوصفی که مدارک تاریخی از آن یادهای آشکار دارد، در انتظار بمانند که چه هنگام، مهاجمان کینه توز، هجوم خود را آغاز می کنند.

در این لحظه شماری ها، ناگهان خبر لغو قرارداد زندگی مسالمت آمیز با یهودیان بنی قریظه، مسلمانان را در هراس جدّی و مدینه را در حالتی آسیب پذیر قرار داد؛ زیرا بنی قریظه در جنوب شرقی مدینه زندگی می کردند و آنها با قبول تعهّد برای نابودی مسلمانان و شخص محمّد صلی الله علیه و آله، می توانستند از شرق و جنوب، خانه های بی دفاع مانده مسلمانان را مورد تهاجم قرار دهند. در واقع مدینه کاملًا محاصره شده بود و لحظه به لحظه حلقه این فشار تنگ تر می گشت. آیه ده از سوره احزاب، اشاره به همین محاصره تنگ و سخت دارد:

إِذْ جاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا.

۱- کتاب سوم، فصل سوم.

۲- مسجد شیخین.

«آن هنگام که [دشـمنان] از نقطه بالا و پایین شما بیامدند؛ روزی که چشم ها از ترس، خیره شد و دل ها به گلوگاه رسید و در باره خدا به پندارها افتادید.»

در این آیه إِذْ جاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ ... مربوط به منطقه جغرافیایی هجوم مکّی ها و طوایف همپیمانان آنها در وادی عقیق است و مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ از مناطق جنوب شرقی مدینه (منطقه تحت نفوذ بنی قریظه) نشانی دقیق دارد و جزء آخر آیه یعنی: وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ ... حالت ترس و وحشت مسلمانان را از دامی که یهودیان و بت پرستان برای آنها ساخته بودنـد، نشان می دهـد. این وحشت و اضطراب طبیعی از هجوم گسترده بیش از ده هزار تن به یک روستای نخلستانی را که جمعیّتی بسیار کمتر از تعداد مهاجمان داشتند، در اسناد دیگری جستجو می کنیم؛ تا بیابیم که در آن لحظه ها مدینه چه وضعیّتی داشته است:

۱- واقدی گوید:

«مسلمانان زنان و بچّه ها را در برج ها قرار دادند. بنی حارثه هم کودکان را در برج ها و کوشک های مرتفع خود جای دادند. بنی عمرو بن عوف نیز زنان و کودکان را در کوشک ها مستقر کردند.» (۱) جابر بن عبداللّه گوید:

«دیدم رسول خدا مشغول کندن خندق هستند. احساس گرسنگی به من دست داد. در آن لحظات دیدم میان چین های شکم آن حضرت را گرد و خاک پر کرده است. پیش همسرم آمدم و از گرسنگی پیامبر با او صحبت کردم.»

«مسلمانان متوجّه پیمان شکنی بنی قریظه شدند و ترس و بیم فزونی یافت و کار بر ایشان سخت و دشوار شد.»

«گوینـد در اثر این امر نفـاق رونق گرفت و مردم سـست شدنـد و گرفتـاری بزرگ شـد و ترس و بیم شـدّت یافت؛ مخصوصاً نسبت به زن ها و بچّه ها.»

«گروهی سخنان زشتی گفتند؛ چنانکه معتب بن قُشَیر گفت:

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۲۷

محمّد گنج های خسرو و قیصر را به ما وعده می دهد و حال آن که هیچ یک از ما تأمین ندارد که برای قضای حاجت خود برود!»

ابن ابی سَبره از قول حارث بن فُضَیل برایم نقل کرد:

«بنی قریظه تلاش کردند شبانه به هسته مرکزی مدینه شبیخون بزنند.»

ابوبکر صدّیق در این باره گفت:

«ما از یهود بنی قریظه نسبت به زن ها و بچّه هایی که در مدینه بودند، بیشتر می ترسیدیم تا از قریش و غطفان.»

امّ سلمه می گفت: «من در غزوه خندق در تمام مدّت اقامت رسول خدا همراه ایشان بودم و با آن که سرمای سختی بود، پیامبر شخصاً در خندق پاسداری می دادند ...»

امّ سلمه گوید: «... هیچ کدام از غزوات، به اندازه غزوه خندق، پیامبر را به زحمت نیفکنده بود و برای ما هم هیچکدام ترسناکتر از خندق نبود. علّت آن بود که ما از طرف بنی قریظه در مورد حمله به زن ها و بچّه ها اطمینان نداشتیم؛ لذا مدینه تا صبح پاسداری می شد و تمام شب بانگ تکبیر در مدینه بلند بود و شب را با ترس به صبح می آوردند.»

محمّد بن مَسْلَمه می گفت: «در غزوه خندق شب های ما همچون روز بود.»

این اسناد، وضعیّت اندوهبار و موقعیّت وحشتناک مسلمانان را در هجوم و محاصره دشمنانشان نشان می دهد. برای حقیر روشن نیست که چگونه بعضی از نویسندگان، بر اساس ذهنیّت خود و نه مُستند به مدارک تاریخی، سعی کرده اند تا محمّد صلی الله علیه و آله را پس از هجرت، مردی جنگجو و در پِی قدرت بخوانند! اگر مدینه آن روزگاران را فقط بر اساس همین دقایق تاریخی و مورد تصریح واقدی بخواهیم تجسّم کنیم، نمی توانیم تصویری جز شهری در بُهت و وحشت کینه توزان بت پرست و یهودیان بی بند و بار ارائه دهیم.

مسلمانان برای دفاع از حقّ طبیعی خود در برابر مهاجمان و متجاوزان گرسنگی کشیدند.

شب ها را به وحشت گذراندند و نگران خانواده های خود، لحظه ای آرامش نداشتند.

محمّد صلی الله علیه و آله چه می توانست بکند؟؛ در حالی که به گفته واقدی:

«بت پرستان و یهودیان، تمام حملات خود را متوجّه یک هدف (خیمه پیامبر) کرده بودند.» (۱) ۲- این محاصره بیش از بیست روز، مدینه را در خود می فشرد. محمّد بن جریر طبری در وصف آن روزها می نویسد:

ترسِ مسلمانان فزونی گرفت و دشمن از بالا و زیر بیامد و مؤمنان گمان ها ناروا کردند و نفاق منافقان نمایان شد؛ تا آنجا که معتب بن قشیر گفت:

«محمّد به ما وعده می دهد که گنج های کسری و قیصر را می خوریم؛ امّا به قضای حاجت نمی توانیم رفت.»

اوس بن قیظی در حضور مردم قوم خویش گفت:

«ای پیمبر! خانه های ما بی حفاظ است. اجازه بده به سوی محلّه خویش باز گردیم.» و مسلمانان به محنت افتادند. (۲) ۳- واقدی نیز این وضعیّت را در یک جمله چنین خلاصه کرده است:

«هنگام جنگ خندق، مسلمانان در سرما و گرسنگی شدید قرار داشتند.

حذیفه بن یمان در این مورد گفته است:

«شبی بسیار سرد با رسول خدا کنار خندق بودیم و در آن شب، سرما و گرسنگی و ترس در ما جمع بود.»

آیا چنین وضع محنت باری را می توان غزوه و عزم مسلمانان برای جنگ کردن خواند؟ یا باید دفاع اجتناب ناپذیر لقب داد؟

۴- مورّخان متّفقند که پیامبر حاضر شد که به سران غطفان، یک سوم حاصل خرمای مدینه را بدهد تا آنها دست از محاصره مسلمانان بردارند. آن حضرت، دلایل

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۵۱

۲- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ذیل شرح واقعه خندق، سال پنجم. نیز نک: ترجمه فارسی، ج ۳، ص ۱۰۷۳

مبادرت به چنین کاری را اینگونه به اطّلاع یاران خود رساند:

«این کار به خاطر شماست که می بینم عرب ها بر ضدّ شما هم سخن شده و از هر سو به دشمنی برخاسته اند».

با این حال یاران وفادار پیامبر و همه شهروندان مدینه مانع پیشنهاد پیامبر شدند و حاضر گشتند تا آخرین توان، از جان، شهر، خانواده و حیثیت و شرافت و ایمان خود دفاع کنند. محمّد بن جریر طبری می نویسد:

پیامبر در برابر این پافشاری ها فرمود: «هر طور که خواهید!»

و سعد بن معاذ نامه را برگرفت و نوشته آن را محو کرد و گفت: «هر چه می توانند بکنند و پیمبر همچنان در محاصره دشمنان بماند.» (۱) ۵- ابن هشام (۲) و نویری در «نهایهالارب» (۳) تلاش پیامبر را برای شکستن محاصره، مورد تأیید قرار داده اند و در بیان دلیل آن گفته اند:

«چون کار بر مردم مسلمان دشوار شد.»

و در شرح آن آورده اند:

محمّد صلی الله علیه و آله کسی را نزد عُیَیْنه بن حصن و حارث بن عوف مرّی از فرماندهان غطفان فرستاد و تعهّد فرمود که اگر آنها به اتّفاق همراهان خود برگردند، یک سوم از محصول خرمای مدینه را از طرف خود و یارانش به آنها پرداخت خواهد کرد. و وقتی حضرت، نظر مشورتی سعد بن معاذ و سعد بن عباده را شنید و دانست که آنها مخالف این توافق هستند، فرمود:

«من این کار را به خاطر شما می خواهم انجام بدهم؛ چون می بینم همه اعراب به شما هجوم آورده و چون سگ بر شما پارس می کنند.»

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ذیل شرح واقعه خندق، سال پنجم. نیز نک: ترجمه فارسی، ج ۳، ص ۱۰۷۳

۲- «السّیرهالنّبویّه»، ج ۳، ص ۲۳۴، متن اصلی.

۳- ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۱۵۴

قال رسول اللَّه صلی الله علیه و آله: بل شـی ء اصنعه لکم و اللَّه ما أصنع ذلک إلّا لأننی رأیت العرب رَمتْکم عن قَوْس واحده و کالبوکم من کلّ جانب؛ فأردت أن أکسر عنکم من شوکتهم إلی أمر ما ...»

۱/ پ: مواضع شمال غربی مدینه

خندق و طولانی بودن گودال آن، مانع هجوم سوارکاران قریش به مواضع دفاعی مسـلمانان شده بود. بت پرسـتان به پرتاب تیر مبادرت می ورزیدند؛ ولی امکان درگیری مستقیم را نداشتند.

تاریـخ نویسان از حمله سواران به فرمانـدهی خالـد بن ولید و نافرجامی آن به خاطر عدم امکان عبور از خندق یادها کرده اند. (۱) همچنیـن از حملـه فـوج سوارکـاران به فرمانـدهی ابوسـفیان بن حرب و زمـانی دیگر به سـرپرستی هُبیره بن ابی وهب و یا سپاهی به سرکردگی عکرمه بن ابی جهل یا ضرار بن خطّاب نقل ها آمده است. ولی بت پرستان در تمام این حمله ها، اگر چه میـان مسـلمانان وحشت و ترس می آفریدنـد و حلقه هـای محاصـره را شدیـدتر می کردنـد؛ ولی از عـدم توفیق آنها در هجوم یکپارچه که لازمه این توفیق، عبور از گودال های خندق بود، مدارک تاریخی زیادی در دست داریم.

عاقبت در یک یورش، عدّه ای از بت پرسـتان توانسـتند، مسـیری را که خندق آن باریک و امکان عبور از آن ممکن بود، پیدا کنند؛ ولی ترسی که از تدبیر حفر خندق در دل بت پرستان و یهودیان به وجود آمده بود، مانع هجومِ هماهنگ شد؛ تنها عمرو بن عبـدود حاضـر به نبرد تن به تن گردیـد که او نیز به دست علیّ بن ابی طـالب علیه السـلام از پای در آمـد. زبیر بن عوام نیز نوفل بن عبداللَّه را بکشت و ...

بر اثر اختلافـاتی که بین قریش و طـایفه غطفـان از یـک سوی بـا یهودیان بنوقریظه پیش آمـد و با شـروع وزش بادهای سـرد و طوفانی، بت پرستان ادامه محاصره و حمله را

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۲، ص ۳۴۹

بی نتیجه یافتند. در این حال، ابوسفیان خطاب به آنها گفت:

«ای گروه قریش! اینجا برای شما جای توقّف و مقام نیست و می بینید که اسبان و چارپایان ما در شُرف نابودی اند. بنی قریظه هم بر خلاف قول و پیمان خود رفتار کردند و اموری ناخوشایند از ایشان به ما رسیده است؛ وانگهی شدّت طوفان را هم می بینید که چه می کند! راه بیفتید و بروید که من هم اکنون کوچ می کنم.» (۱) بازگشت قریش با به جای گذاردن چهار کشته، باعث شد تا غطفانی ها نیز به سوی سرزمین های خود بازگردند. مسلمانان هم صبح همان روز به مدینه بازگشتند و محاصره بت پرستان در مناطق شمالی به پایان رسید و درگیری ها خاتمه یافت. پیامبر و مسلمانان هم با از دست دادن پنج یار و یک زخمی که بعدها در مدینه به شهادت رسید، متوجّه مواضع جنوبی و شرقی مدینه که در دست بنی قریظه بود، شدند.

۲/ پ: مواضع جنوب شرقی مدینه

اشاره

«یهودیان بنوقریظه»، مدینه را از جنوب و مشرق تحت فشار قرار داده بودند و هماهنگ با مواضع شمالی، مدینه با خطر جدّی ویرانی و قتل عام زنان و کودکان روبرو بود. محاصره مسلمانان حدود بیست روز به طول انجامید و لحظه های ترس و نگرانی توأم با سرما و گرسنگی، جان مدافعان مدینه را به خطر انداخته بود. آنان تصوّر نمی کردند که بنی قریظه، پیمان همزیستی برادرانه خود را به خاطر منافع بت پرستان قریش نادیده گیرند و انتشار خبر پیمان شکنی مذکور، وحشت و نگرانی مسلمانان را دوچندان کرد. از این رو وقتی غطفانی ها و قریشیان، یکباره دست از محاصره برداشتند، مسلمانان، سراسیمه متوجّه مواضع بنی قریظه شدند.

وقتی مدارک تاریخی مربوط به این وقایع را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم، به

۱- نویری، «نهایه الارب»، ج ۲، ص ۱۵۸، فارسی. نیز نک: حذیفه بن یمان. ابن هشام، «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۴۳، متن اصلی: «ثم قال ابوسفیان: یا معشر قریش، انکم و اللّه ما أصْبحتم بدار مُقام ... تا آخر»

خوبی می فهمیم که مسلمانان به قصد حمله به بنی قریظه عازم آن مناطق نشدند؛ بلکه این بنی قریظه بودند که با گشودن موضع جدیدی علیه شهر مدینه، مسلمانان را به پیکار و رودررویی دعوت کردند. اگر تحوّلات مواضع شمالی و شمال غربی خندق ها رخ نداده بود، یهودیان مزبور مصمّمانه به هدف های هماهنگ شده خود می پرداختند و برای قلع و قمع مردم مدینه وارد عمل می شدند؛ ولی توقّف محاصره، و ترس مهاجمان عرب از تدبیر خندق، اجرای نقشه بنی قریظه را نیمه تمام گذارد و مسلمانان توانستند با رساندنِ به موقع خود در اطراف دژهای یهودیان بنی قریظه، ابتکار عمل را از دست آنها بگیرند.

چنین اوضاعی، نتیجه مخاصمات همه طوایف عرب از بت پرست تا یهودی با اسلام بود. در نتیجه دفاع مسلمانان در برابر هجوم احزاب، ربطی به یهودی یا بت پرست بودن آنها نداشت؛ بلکه تلاش صادقانه ای برای حفظ جان و مال و خانواده های خود بود.

این قریش بود که بر اثر فریب یهودیان جزیرهالعرب، به شهر مسلمانان حمله ور شده بودند و این بنوقریظه بود که با زیر پا گذاردن همه میثاق های تاریخی و طایفه ای، مدینه را به محاصره کشاند. مسلمانان در مقابل، چه می توانستند بکنند؛ جز این که راهی قلعه های این طایفه لجام گسیخته و خیانت پیشه شوند و از آنها سؤال کنند که پس از این چگونه می توانید به حیات مسالمت آمیز خود با طوایف مدینه که در مجاورت شما زندگی می کنند، ادامه دهید و چه تضمینی وجود دارد که این خیانت ها در حسّاس ترین لحظه های مرگ و زندگیِ طوایف انصار و مهاجران مقیم مدینه تکرار نشود؟

برای پاسخگویی به این پرسش های تاریخی، به روزهای نخست ورود محمّد صلی الله علیه و آله به قبا و یثرب باز می گردیم:

ابن هشام و ابن اسحاق، وقایع نخستین روزهای پس از هجرت و ورود به مدینه را ثبت کرده اند. (۱) اهمّ این وقایع، تلاش محمّد صلی الله علیه و آله برای «اتّحاد یثرب» بود. از یک سو انصار یا مسلمانان یثرب را برادران مهاجر معرّفی نمود و رسم برادرخواندگی را میان آنها برقرار ساخت و از سوی دیگر میان مهاجران و انصار با یهودیان، پیمانی منعقد نمود و همه را به

۱- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۱۴۷، متن اصلی مصطفی السّقا، ابراهیم الأبیاری، قاهره ۱۹۳۶ م

دوستی، احترام متقابل و تضمین «آزادی عقاید» دعوت کرد.

این میثاق مهم، از جهان بینی محمّد صلی الله علیه و آله نشأت می گرفت که یهودیان و مسیحیان و مسلمانان و صائبین و زرتشتیان را «اهل کتاب» و پیامبرانشان را انبیاء بر حق می دانست؛ پیامبرانی که خداوند هیچگونه فرقی بین آنها نگذاشته است.

وَ ما أُوتِیَ النَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ. (۱) مفاد قرارداد، صرفاً میثاقی دینی به معنای اخصّ آن نیست؛ بلکه بر اساس سنن قبایل و طوایف یثرب در یک مجموعه دور از نفاق و تفرقه تنظیم شده بود؛ با این هدف که همه مردم از هر طایفه و قبیله و با هر دیانت و ایمانی، به صورت یک «ملّت واحد» درآیند. لازم است بر نکات مهمّ میثاق مذکور نظر اندازیم؛ تا در خصوص روند وقایع بنی قریظه با توجّه به زمینه ها و کُنه واقعیّت تاریخی- اجتماعی آن، نظر دهیم.

متن عهدنامه

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. هذا کتاب من محمّد النّبی- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- بین المؤمنین و المسلمین من قریش و یثرب، و من تبعهم، فلحق بهم، و جاهد معهم، إنّهم أمّه واحده من دون الناس. المهاجرون من قریش علی رِبْعَتهم یتعاقلون بینهم، و هم یُفدون عانِیهم بالمعروف، و القِسْط بین المؤمنین، و بنوعَوْف علی رِبْعتهم یتعاقلون معاقلهم الأولی و کلّ طائفه تَفْدی عانیها بالمعروف و القسط بین المؤمنین. و بنوساعده علی رِبعتهم یتعاقلون معاقلهم الأولی و کلّ طائفه منهم تفدی عانیها بالمعروف و القسط بین المؤمنین. و بنوالحارث علی ربعتهم یتعاقلون معاقلهم الأولی. و کلّ طائفه تفدی عانیها بالمعروف و القسط بین المؤمنین. و بنوجُشَم علی

۱- «و آنچه از جانب پروردگارشان به پیامبران داده شده، که میان هیچ یک از آنان تفاوتی قائل نیستیم». آل عمران: ۸۴، بقره: ۱۳۶

ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى و كلّ طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين و بنوالنّجار على ربعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى و كلّ طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين ...

... الصحيفه و آمن باللّه و اليوم الآخر أن ينصر مُحْدِثا و لا يُؤويه. و إنّه من نصره أو آواه، فإنّ عليه لعنه اللّه و غضبه يوم القيامه و لايؤخذ منه صرف و لا عدل. و إنّكم مهما اختلفتم فيه من شى ء، فإنّ مرده إلى اللّه- عزّوجلّ- و إلى محمد- صلّى اللّه عليه [وآله] وسلّم-.

و إنّ اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين و إنّ يهود بنى عوف أمّه مع المؤمنين. لليهود دينهم و للمسلمين دينهم مواليهم و أنفسهم إلّا من ظلم و أَثِم، فإنّه لايوتغ إلّا نفسه و أهل بيته.

و إنّ ليهود بنى النجار مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى الحرث مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى ساعده مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى جُشم مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى الأوس مثل ما ليهود بنى عوف، و إنّ ليهود بنى ثعلبه مثل ما ليهود بنى عوف إلّا من ظلم و أثم، فإنّه لايوتغ إلّا نفسه و أهل بيته، و إنّ جفْنه بطن من ثعلبه كأنفسهم و إنّ لبنى الشُّطيبه مثل ما ليهود بنى عوف و إنّ البرّ دون الإثم و إن موالى ثعلبه كأنفسهم و ان بطانه يهود كأنفسهم و إنّه لايخرج منهم أحد إلّا بإذن محمّد- صلّى اللّه عليه [وآله] وسلّم- و انه لاينحجر على ثأر جُرْح و إنّه من فتك نفسه فتك و أهل بيته إلّا من ظَلم و إنّ اللّه على أبرّ من هذا و إنّ على اليهود نفقتهم و على المسلمين نفقتهم و إنّ بينهم النصر على من حارب أهل هذه الصحيفه و إن بينهم النصح و النصيحه و البرّ دون الإثم، و إنّه لم يأثم امرؤ بحليفه و إنّ النصر للمظلوم.

و إنّ اليهود ينفقون مع المؤمنين ما داموا محاربين، و إنّ يثرب حرام جوفها لأهل هذه الصحيفه، و ان الجار كالنفس غير مضارّ و لا آثم، و إنّه لاتُجار حُرمه إلّا بإذن أهلها، و إنّه ما كان بين أهل هذه الصحيفه من حدث أو اشتجار يُخاف فسادُه.

و بنو عمرو بن عوف على رِبْعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى، و كلّ طائفه تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين، و بنوالنّبيت على رِبعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى، و كلّ طائفه تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين، و بنوالأوس على رِبعتهم يتعاقلون معاقلهم الأولى، و كلّ طائفه منهم تفدى عانيها بالمعروف و القسط بين المؤمنين، و إنّ المؤمنين لايتركون مُفرَحا بينهم أن يعطوه بالمعروف فى فداء أو عقل.

قال ابن هشام: «المُفرَح»، «المُثقل» بالدّين و الكثير العيال. قال الشاعر:

إذا أنت لم تبرح تؤدّى أمانه و تحمل أخرى أفرحتْك الودائع

و أن لايحالف مؤمن مولى مؤمن دونه و إنّ المؤمنين المتقين على من بغى منهم، أو ابتغى دَسيعه ظُلم أو إثم أو عدوان أو فساد بين المؤمنين و إنّ أيديهم عليه جميعاً و لو كان وَلَد أحدهم. و لايقتل مؤمن مؤمناً فى كافر و لاينصر كافراً على مؤمن و إنّ ذمّه اللّٰه واحده يجير عليهم أدناهم. و إنّ المؤمنين بعضهم موالى بعض دون الناس. و إنّه من تبعنا من يهود فإنّ له النصر و الأسوه غير مظلومين و لا متناصرين عليهم. و إن سلم المؤمنين واحده لايسالم مؤمن دون مؤمن فى قتال فى سبيل اللّٰه ٱلا على سواء و عدل بينهم. و إنّ كلّ غازيه غزتْ معنا يُعقب بعضها بعضاً. و إنّ المؤمنين يبى ء ما بعضهم على بعض بما نال دماءهم فى سبيل اللّٰه و إنّ المؤمنين المتّقين على أحسن هدى و أقومه و إنّه لايجير مشترك مالًا لقريش و لا نفساً و لايحول دونه على مؤمن. و إنّه من اعتبط مؤمناً قتلًا عن بيّنه فإنّه قوّد به إلّا أن يرضى

ولیّ المقتول و إنّ المؤمنین علیه کافه، و لایحلّ لهم إلّا قیام علیه و إنّه لایحلّ لمؤمن أقرّ بما فی هذه الصحیفه ...

فإنّ مردّه إلی اللَّه- عزوجلّ- و إلی محمّد رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و ان اللَّه علی أتقی ما فی هذه الصحیفه و أبرّه. و إنه تجار قریش و لا من نصرها، و إنّ بینهم النصر علی من دهم یثرب. و إذا دعوا إلی صلح یصالحونه و یلبسونه، فإنّهم یصالحونه، و أنهم إذا دُعوا إلی مثل ذلک فإنّه لهم علی المؤمنین، إلّا من حارب فی الدین. علی کلّ أناس حصّتهم ذلک فانه لهم علی المؤمنین، الا من حارب فی الدین. علی کلّ اناس حصّتهم فی جانبهم الذی قبلهم. و إنّ یهود الأوس، موالیهم و أنفسهم علی مثل ما لأهل هذه الصحیفه مع البرّ المحض من أهل هذه الصحیفه. (۱)

۱- «به نام خداوند بخشاینده مهربان، این نوشته ای است از جانب محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان مؤمنان و مسلمانان قریش و یثرب، و پیروان و وابستگان به آنان که به همراه ایشان پیکار کرده اند، و بر مبنای این نوشته، آنها یک امت متحد هستند. مهاجران قریش در محدوده خود، استقلال دارند و دیه مقتولان خود را تبادل می کنند و فدیه اسیران خود را چنان که در میان مؤمنان مرسوم است، می پردازند، و بنی عوف در محدوده حاکمیت خویش، دیه مقتولین را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیه اسیران خود را مطابق مرسوم می پردازد، و بنی ساعده در محدوده خویش، دیه مقتولان را رد و بدل می کند و هر طایفه، فدیه اسیران خود را مطابق مرسوم میان مؤمنان، می پردازد. و بنی حارث در محدوده خویش، دیه مقتولان را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیه اسیران خود را مطابق مرسوم، می پردازد و بنی جُشم نیز در محدوده خویش دیه مقتولان را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیه اسیران را مطابق مرسوم می پردازند، و بنی نجار نیز میان خود، دیه مقتولان را می پردازند و هر طایفه فدیه اسیران را مطابق معمول پرداخت می کند ... بر اساس این عهدنامه، هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد، نباید فتنه گری را پناه دهد و یاری کند، و هر که چنین کند، لعنت و غضب خداوند تا قیامت بر او خواهد بود و هیچ بهانه غرامتی از او پذیرفته نیست، و هرگاه در امری اختلاف کنید، باید آن را به خداوند عز وجل و محمد صلی الله علیه و آله واگذارید، و یهودیان تا زمانی که مؤمنان در حال جنگ هستند، با ایشان خواهند بود و یهودیان بنی عوف با مسلمانان متحد هستند، یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان نیز دین خود و پیروان خود را، جز آنان که ستم کنند و گناه مرتکب شوند، و چنین کسانی، هلاکت خود و خاندان خویش را موجب می شوند و یهود بنی نجار نیز همانند بنی عوف هستند و بنی حارث نیز همانند بنی عوف، و بنی ساعده و بنی جُشم و بنی اوس و بنی ثعلبه نیز همانند بنی عوف، در این مورد برابر هستند، جز آنان که ستم یا گناه انجام دهند که ایشان، هلاکت خود و خانواده خود را موجب می شوند، و بردگان بنی ثعلبه نیز همانند خود آنان هستند، و بنی شطیبه نیز همانند بنی عوف مشمول این مقررات هستند و همراهان و مشاوران یهودیان نیز همانند خود آنان به شمار می آیند و کسی حق ندارد بدون اجازه محمد صلی الله علیه و آله از میان ایشان بیرون رود و علاوه بر دیه قتل، جراحت ها نیز باید قصاص شود و هر که به ناگهانی کسی را بکشد، بر خود و خانواده خویش ستم روا داشته، مگر آنان که مورد ظلم واقع شده اند ... و کسانی که این پیمان آنان را شامل می شود، در صورتی که یکی از آنان مورد حمله واقع شود، دیگران باید به کمک او بشتابند و خیرخواهی و نیکی در حق یکدیگر روا دارند، و کسی از آنان در حق هم پیمانان خود جفا نکند، و تعرض به شهر مدینه بر اهل این پیمان حرام است و پناهندگان نیز همچون خود آنان خواهند بود، مادامی که ضرری

نرسانده و ظلمی نکرده اند. و اگر میان اهل این پیمان، فتنه یا درگیری رخ دهد که بیم فساد رود، ... بنی عمرو بن عوف نیز در کار خویش، استقلال دارد و دیه مقتولان خود را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیه اسیر خود را می پردازد. و بنی نبیت نیز دیه مقتولان خود را تبادل می کنند و هر طایفه، فدیه سایران خود را مطابق آنچه میان مؤمنان مرسوم است، می پردازند و بنی اوس نیز دیه مقتولان خود را تبادل می کنند و فدیه اسیران را مطابق مرسوم می پردازند و مؤمنان وظیفه دارند به افرادی که دین و قرض بسیار دارند، درپرداخت فئه یا دیه، یاری رسانند. هیچ یک از مؤمنان نباید با یاوران مؤمن دیگر پیمانی منعقد کند، مگر به همراهی خود او. و مؤمنان در برابر کسانی که به آن ستم یا تجاوز یا ظلم و دشمنی و فساد روا دارند، با هم متحد خواهند بود، حتی اگر آن شخص، فرزند یکی از آنان باشد. و هیچ مؤمنی به خون بهای کافری کشته نمی شود و مؤمنان، یاور یکدیگرند، نه دیگران ... و هر یک از یهودیان که از ما پیروی کند، یاری و کمک ما او را شامل می گردد، و مؤمنان در صلح و جنگ یکپارچه اند، همه مؤمنان در پیکار در راه خدا، برابرند و آنان بر بهترین و استوارترین طریق هدایت قرار دارند و هیچ یک از مشرکان نباید اموال یا افراد قریش را پناه دهد و مؤمنان را از دست یافتن بر آن بازدارد، و هرکس که مؤمنی را بی گناه بکشد، خون او بر ذمه اش خواهد بود، مگر آن که ولیّ مقتول رضایت دهد، و تمامی مؤمنان در برابر آن قاتل قرار خواهند داشت، و هیچ یک از مؤمنان که به این پیمان وفادارند، حق سرپیچی از آن را ندارند و فرجام کار آنان با خدای عز وجل و محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود. و قریشیان و یاوران آنان، در صلح و امان نخواهند بود، و اهل این پیمان باید در برابر هر کس که به یثرب حمله آورد، بایستند و اگر به صلح فرا خوانده شدند و مورد پذیرش واقع شد، آنان نیز صلح کنند، جز آنان که محارب دین باشند .. و یهودیان اوس و یاوران ایشان نیز شامل این پیمان هستند و باید با اهل این پیمان، نیکی روا دارند».

اکنون مفاد قرارداد را با اسناد وقایع خندق و هجوم مهاجمان بت پرست مورد تطبیق

قرار می دهیم:

۱- بنی قریظه این مادّه را که «در موقع پیشامد جنگ، هر کدام از این دو (/ یهودیان بنی قریظه و مسلمانان،) دیگری را در صورتی که متجاوز نباشد، علیه دشمن کمک خواهد کرد» رعایت نکردند؛ در حالی که می دانستند این مکّی ها هستند که به مدینه هجوم آورده اند و مردم مدینه تنها پس از حرکت آنها به سوی شهر، از نیّات طوایفِ بت پرست و متحّدشده عرب آگاهی یافته اند.

۲- بنی قریظه این مادّه را که «هرگاه مدینه مورد حمله و تاخت و تاز دشمن قرار گیرد، هر دو (/ طرفین قرارداد) با هم در دفاع از آن تشریک مساعی خواهند کرد» زیر پا گذاردند و بر عکس با دشمنان، میثاق همکاری بستند و پیمان منعقده خود را با طوایف مدینه پاره کردند. در این حال «کعب بن اسد قُرظی» سرور بنی قریظه با «حیَیّ بن اخطب نضری» که از جانب ابوسفیان مأمور مذاکره شده بود، این نقض پیمان را تأیید کرد و عهد جدید را متعهّد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی لغو یک جانبه پیمان توسّط یهودیان بنی قریظه را شنید، «سعد بن معاذ»- سرور اوس- و «سعد بن عباده»- سرور خزرج- و «خوّات بن جبیر»- از «بنو عمرو بن عوف»- و «عبداللَّه بن رواحه»- از «بنوحارث بن خزرج»- را جهت تحقیقِ حقیقت امر به سوی «بنوقریظه» مأمور نمود؛ در حالی که خود و یارانش در شدیدترین محاصره ها انتظارِ لحظات مرگ را می کشیدند و شهر مدینه ساعات سقوط را به نظاره نشسته بود.

فرستادگان محمّد صلی الله علیه و آله که خود نیز به عنوان رؤسای طوایف، طرف پیمان بودند، نزد بنی قریظه رفتند و از شیوع خبر عهدشکنی آنها پرسش نمودند. ابن اسحاق پاسخ و واکنش بنی قریظه را در برابر هیئت اعزامی چنین ثبت کرده است:

قالوا (بنی قریظه):

«من رسول اللَّه؟ لاعهد بیننا و بین محمّد و لا عقد!» فشاتمهم سعد بن معاذ و شاتموه و کان رجلًا فیه حده فقال له سعد بن عباده:

«دع عنـک مشاتمتهم! فما بيننا و بينهم أرْبی من المشاتمه». (۱) چون خبر اين تندخويی، دشـنام و نقض عهد به پيامبر رسـيد، به تصريح ابن اسحاق:

«و عظم عند ذلک البلاء، و اشتدّ الخوف، و أتاهم عدوّهم من فوقهم و من اسفل منهم»

در اين موقع بود که گرفتـاری مسـلمين به نهـايت رسـيد. ترس و بيم شـدّت گرفت و دشـمنان از شـمال و جنوب آنها را احاطه کردند.»

بـا تـوجّه به اين که يکی از مفـاد پيمـان، پيش بينی اين مسـأله بـود که «در موقـع بروز اختلاـف و نزاع، آخرين حَکم برای رفع اختلاف، شـخص رسول خدا صـلی الله عليه و آله خواهد بود» مسلمانان در هنگام ظهر روزی که از مواضع دفاعی شمال مدينه بازگشتند، به سوی استحکامات بنی قريظه حرکت کردند و از اين کار دو هدف داشتند:

اوّل مقاومت و دفاع در برابر مواضع بنی قريظه که در پی پيمان با بت پرستان آن را تدارک ديده بودند.

و دوم مذاکره در امر نقض پيمان طوايف مدينه

۱- ۲/ پ: لجاجت و اهانت های بنی قريظه

يهوديـان بنی قريظه ديگر حاضـر نبودنـد در کنـار طوايـف و قبايـل يـثرب، به صـلح و صـفا زنـدگی کننـد و مسـلمانان، آمـاده رودررويی با ايشان شدنـد و برای مقابله با تلاش های خصـمانه شان، به سـمت آنان روی آوردنـد؛ ولی آنها به جای آن که از نقض عهدنامه پشيمانی نشان دهند، در استحکامات خود به تحکيم مواضع پرداختند و به تصريح طبری:

«در باره پيمبر سخنان زشت گفتند.» (۲)

۱- «بنی قريظه گفتند: پيامبر خدا کيست؟! ما با محمد عهد و پيمانی نداريم. پس سـعد بن معاذ، زبان به بدگويی آنان گشود و آنها نيز چنين کردند، و او مردی تندخو بود، سعد بن عباده به او گفت ...». نک: «السيره النّبويه»، ج ۳، ص ۲۳۲، متن اصلی.

۲- «تاريخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۸۳

واقدی به نقل از ابن ابی سَبْراه و او از اسید بن ابی اسَید به روایت از ابوقتاده، این واقعه را چنین ثبت کرده است:

«همین که ما به محلّ بنی قریظه رسیدیم، آنها خطر را حتمی دانستند. علی پرچم را در پای حصار ایشان برافراشت و آنها از حصارهای خود روی به ما کردند و شروع به دشنام دادن به پیامبر و همسران آن حضرت نمودند و ما سکوت کردیم.» (۱) ابن کثیر نیز این ماجرا را چنین ثبت کرده است:

«کان علیّ قد سمع منهم قولًا سیّئاً لرسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و ازواجه، رضی اللَّه عنهنّ». (۲) محاصره همچنان ادامه یافت و بنی قریظه از مواضع و استحکامات خود به تیراندازی مبادرت ورزید و مسلمانان مقابله به مثل می نمودند. با توجّه به این سندِ واقدی به نقل از فروه بن زبید که:

«تیرهای ما همچون ملخ در حرکت بود. بنی قریظه در حصارهای خود پنهان شدند و هیچ کس از ایشان ظاهر نگردید. ما حیفمان آمد که تیرهایمان بیهوده هدر شود. این بود که گاه گاهی تیر می انداختیم.»

معلوم می شود که یهودیان از مواضع آسیب ناپذیری برخوردار بودند و مسلمانان از این محاصره و تیراندازی های پراکنده نتیجه ای نمی گرفتند. ادامه محاصره یهودیان از سوی مسلمانان برای تعیین تکلیف نهایی باعث شد که به تصریح محمّد بن مسلمه:

«بنی قریظه ناچار جنگ را با ما رها کرده، از ادامه آن خودداری ورزیدند و به پیامبر پیشنهاد مذاکره دادند و گفتند صحبت می کنیم و پیامبر پذیرفتند.» (۳)

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۷۷

۲- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۲۸

۳- واقدی، ج ۲، ص ۳۷۸

۲- ۲/ پ: پیشنهاد حکمیّت از سوی بنوقریظه بنا به رسوم طوایف عرب

بایـد توجّه داشت که بنی قریظه بـا طوایف «اوس» پیمـان قـبیله ای داشـتند؛ برخلاف «یهودیـان بنونضـیر» که بـا طوایف خزرج همپیمان بودند. از این روی یهودیان بنوقریظه خواستار آن شدند که فردی از اوس به مشورت و حکمیّت انتخاب شود و پیامبر پذیرفت.

ابن اسحاق صریحاً در این باره می گوید:

«ثم انهم بعثوا إلی رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أن أبعث إلینا أبالُبابه بن عبدالمنذر أخا بنی عمرو بن عوف و کانوا حلفاء الأوس نستشیره فی أمرنا فأرسله رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم-. (۱)»

قبـول این مشورت و حکمیّت از سوی پیـامبر صـلی الله علیه و آله بـا آن که به پیشـنهاد خود یهودیـان بنی قریظه صورت گرفته بود، نشـانه آن است که محمّـد صـلی الله علیه و آله می خواست بحران ناشـی از نقض پیمـان توسّط بنی قریظه را طوری حل و فصل کند که منجر به جنگ و جدال طوایف مدینه نگردد.

ابالبابه نتوانست در این مشورت حکمیّت کنـد و با احساس پشـیمانی از همـدردی با مردمی که حـدود بیست روز مـدینه را در وحشت و ترس فرو برده بودند و هیچ عقد و پیمانی را محترم نمی شـمردند، عازم مسـجد نبی شد و خود را به نشانه اسـتغفار و تـوبه از اشـتباه خـویش، به سـتونی که بعـدها به سـتون تـوبه شـهرت یـافت، بست تـامورد عفـو قرار گیرد. (۲) مسـلمانان نیز از چگونگی مذاکره و مشاوره او بی خبر ماندند و کار حکمیّت ابولبابه بی نتیجه ماند.

طولانی شدن محاصره باعث شد که طوایف اوس مدینه بر اساس سنن دیرینه از

۱- «سـپس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواستند که ابالبابه بن عبدالمنذر، یاور بنی عمرو بن عوف را- که هم پیمان اوس بودند- را به سوی ما بفرست تا در کار خود با او مشورت کنیم، پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را فرستاد ...»

۲- همین کتاب، کتاب اوّل، فصل سوم.

پیامبر بخواهند تا راه حلّ بنی نضیر را اتّخاذ فرماید. پیامبر صلی الله علیه و آله، پس از نقض پیمان «بنونضیر»- همپیمان طوایف خزرج مـدینه- آنان را آزاد گذارد تا به هر جا که می خواهند- جز مدینه- بروند و اقامت گزینند و با هر کس که می خواهند زندگی کنند؛ ولی در مدینه نمانند؛ چرا که آنها میثاقی را در رعایت صلح و احترام متقابل به مردم مدینه محترم نمی شمارند.

طبیعی است که پیامبر صـلی الله علیه و آله از این پیشـنهاد اسـتقبال کنـد و طوایف اوس را تشویق نماید تا با اتّخاذ راه حلّی این بن بست شکسته شود.

نکته بسیار بااهمّیّت در تاریخ زندگانی محمّد صلی الله علیه و آله در همین لحظه هاست. او طبق میثاق مکتوب، آخرین فردی است که می توانـد در حلّ منازعات داوری کنـد؛ ولی او از حقّ شخصـی خود گـذشت و ضـمن قبول تقاضای بنی قریظه برای انجام مذاکره، پیشنهاد طوایف اوس را که حَکم از میان آنان انتخاب گردد، پذیرفت.

اوسـی ها به بنی قریظه نزدیک بودند و محمّد صلی الله علیه و آله می دانست که اگر حَکم از میان دوستان بنی قریظه برگزیده شود، شاید در برابر خشم همگان، راهی را به نفع آنها بگشاید. اتّخاذ چنین تصمیمی، نشان می دهد محمّد صلی الله علیه و آله می خواست در چهارچوب سـنن مثبت طوایف به حلّ مسأله کمک کند؛ زیرا پیمان مدینه شامل همه طوایف مدینه و مهاجران و انصار بوده است. لذا او نمی توانست بی مشورت صلح کند، ببخشد، مبارزه کند و یا فرمانی بر قتل و قلع و قمع آنها دهد.

در این ساعت های حسّاس مـدینه که همگان کنار حصارهای بنی قریظه گرد آمـده بودند، چه می بایست انجام گیرد و محمّد صلی الله علیه و آله چه باید می کرد؟ ابن اسحاق می گوید:

«فلمـا أصبحوا نزلوا علی حُکم رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه [وآله] وسـلّم- فتواثبت الأـوس، فقالوا: یا رسول اللَّه! لهم موالینا دون الخزرج و قد فعلتَ فی موالی إخواننا بالأمس. (۱)»

۱- «پس آنگاه که به حکم پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله گردن نهادند، اوسـیان پیش آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! آنها هم پیمان ما هستند، نه هم پیمان خزرجیان، و در گذشته با هم پیمانان یاران ما- خزرج- چنین کردی ...». نک: «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۴۹، متن اصلی

واقدی، درخواست اوسی ها را چنین ثبت کرده است:

در این هنگام اوسی ها نزدیک پیامبر آمدند و گفتند:

«ای رسول خدا! اینها همپیمانان ما هستند و به خزرجیان ارتباطی ندارند و به خاطر دارید که در گذشته با بنی قینقاع که همپیمانان «ابن ابی» بودند چگونه رفتار کردید. اکنون این همپیمانان از کرده خود پشیمانند و از عهدشکنی خود پوزش می خواهند. آنها را به ما ببخش!» (۱) همه منابع تاریخی متّفق القولند که پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ به درخواست اوسیان سکوت کردند؛ ولی عاقبت به گفته واقدی:

پس از این که افراد قبیله اوس زیاده گویی کردند و به درخواست خود اصرار ورزیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر حکم در این باره را به مردی از شما واگذار کنم، خشنود خواهید بود.» گفتند: «آری!»

در اینجا باید تأمّل کنیم:

طوایف اوس عموماً مسلمان و طرف قرارداد میثاق مدینه بودند. با این که پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست خود به عنوان «داوری نهایی» که در قرارداد به عهده محمّد صلی الله علیه و آله گذارده شده بود، نظر دهد، چرا اختیار شخصی خود را به دیگر کسان تفویض نمود؟

به گمان حقیر و با بررسی کلّ احوال یهودیان و مدنی های تازه مسلمان، به خوبی مشخّص می شود که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله یهودیان را می بخشید، به طغیان آنها در روزهای بعد دامن زده و امکان هجوم مجدّد آنان را به مدینه فراهم ساخته بود. مگر او «بنونضیر» و «بنوقینقاع» را نبخشید و آنان بساط هجوم احزاب را به مدینه فراهم نساختند و حتّی بنی قریظه را همپیمان بت پرستان نکردند؟

بنابر این یک راه باقی بود: این که «نه» بگوید و فرمان حمله و هجوم را صادر کند.

ولی پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز چنین نکرد. با آن که پیامبر و حَکَم نهایی بود، خود را کنار کشید و امر

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۸۵ به نقل از محمّد بن مَسلمه.

نقض پیمان های قبیله ای را به توافق تمام طوایف و قبایل موکول کرد؛ تا آنها هر چه بخواهند بشود.

هـدف پیـامبر صـلی الله علیه و آله این بود که ریشه هـای کهن عصبیّت قومی، جامعه نوبنیاد مـدینه را با آن همه کینه توزی ها متزلزل نسازد و وحدت طوایف مدینه (انصار- مهاجر) در برابر کینه توزی های مکّی ها شکننده نگردد.

اسـناد را بررسـی می کنیم تا ببینیم آیا خزرجی ها، اوسـی ها و یهودیان بنی قریظه در انتخاب حَکَم و اجرای حُکم پیامبر صـلی الله علیه و آله مطابق سـنن قبایل، چه راه و روشـی را اتّخاذ کردنـد؟ آنها مختار بودنـد تا طبق سُـنن خود عمل کننـد. لـذا منتظر تحوّلات درون قلعه های بنی قریظه ماندند.

در داخل حصار، «ثعلبه»، «أُسـید»، پسران «سعیّه» و «اسد بن عُبید»- عموی آنها از یهودیان بنی قریظه- تلاش کردند تا قوم خود بنی قریظه را متقاعد کنند تا دست از لجاجت برداشـته، خود را به پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله تسلیم کنند؛ ولی پاسخ آنها منفی بود و گفتند:

«ما از تورات جدا نمی شویم».

وقتی تلاش آنها نتیجه نـداد، خود از قلعه پایین آمدند و با زن و فرزندانشان از پیامبر صـلی الله علیه و آله امان گرفتند و آزادی خود را به دست آوردند. (۱) فردی دیگر به نام عمرو بن سُعْدَی از یهودیان بنی قریظه، یهودیان را خطاب کرد و گفت:

«شـما مگر برای محمّـد سوگنـد نخورده و پیمان نبسـته بودیـد که هیچیک از دشـمنانش را علیه او یاری ندهید؛ بلکه او را علیه دشـمن یاری دهید؟ من که در این کار شـما دخالت نداشـتم و در مَکر و حیله شـما شرکت نکردم. اگر اکنون از وارد شدن به آیین او خودداری می کنید، لااقل در یهودی بودن خودتان با پرداخت مالیات (جزیه) پایدار بمانید.» گفتند:

۱- واقدی، ج ۲، ص ۳۸۰

«ما هرگز چنین تسلیم عرب نخواهیم شد که جزیه و خراج به گردن بگیریم.

کشته شدن بهتر از این است.» (۱) «عمرو بن سُعْدَی» پس از این سخنان، همراه فرزندانش از حصار بیرون آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را امان داد و آزاد گذارد؛ زیرا به گفته پیامبر:

«ذلک رجلٌ نجّاه اللّه بوفائه».

او به واسطه وفای به عهد، خداوند متعال نجاتش داد. (۲) این دو سند تاریخی به خوبی نشان می دهد که اوّلًا پیامبر صلی الله علیه و آله، آماده عفو و گذشت از تقصیر و خیانت یهودیان بود. ثانیاً در باره لجاجت بنی قریظه در نقض تمام تعهّدات قبایل، نمی توانست بی تفاوت بماند.

همه طوایف عرب و حتّی بنی قریظه، التفات های محمّد صلی الله علیه و آله را دیده بودند که با عمرو بن سعد و دیگران چگونه رفتار کرد؛ ولی چرا حاضر نشدند، دست از دشمنی خود بردارند؟

اوسیان نیز اگر چه در دل به اتّخاذ یک راه حلّ مسالمت آمیز متمایل بودند، ولی در روزهای سخت خندق و حمله همه طوایف مکّه، عصبیّت طایفه «اوس» نیز دخیل بود.

آنان بی هیچ تأمّل و تعلّلی از مناطق شمالی مدینه به جنوب شرقی مدینه آمده و هنوز هم به خانه های خود باز نگشته بودند.

۳- ۲/ پ: حَکمیّت اوس

طایفه «بنو عبدالأشهل بن جُشَم» از «اوس» بودند و در جنب منازل «بنوظفر» منزل گزیده بودند. از این رو به جهتی از اهمّ طوایف اوّل و به اعتباری از هم پیمانان قدیمی «بنوقریظه» به شمار می آمدند و در مجاورت بنوقریظه نیز منزل گزیده بودند.

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۲، ص ۳۸۱

۲- «مغازی»، متن اصلی، ج ۲، ص ۵۰۴. ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۸۱

واقدی می گوید:

پیامبر پس از اصرار اوسیان برای انتخاب یک حَکَم که مورد قبول همه قبایل اوس، انصار، مهاجران و یهودیان باشد، فرمود:

«حکم کردن در این مورد را به سعد بن معاذ واگذاشتم.» (۱) این انتخاب نه تنها مورد تأیید همگان- از اوس و خزرج- بود؛ که بر اساس گفته ابوسعید خدری، بخاری که: «نزل اهل قریظه علی حکم سعد بن معاذ». (۲) خواست مُصرّانه یهودیان را برای انتخاب چنین شخصی تأیید می کند. بنابر این اگر در انتخاب سعد کوچکترین احتمال داده می شد که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد نیّات خود را از طریق او اعمال کند و یا او از تبار اوسیان، کینه و عداوت تندی نسبت به یهودیان دارد، در همان اوان انتخاب مورد اعتراض قرار می گرفت؛ یا لااقل مورد تأیید همگان قرار نمی گرفت؛ در حالی که تمام متون تاریخی و اسناد و مدارک سیره نویسان، دلالت آشکاری بر این اتّفاق آراء- و نه صِرفاً اکثریّت آراء- دارد.

سعد بن معاذ- بزرگ قبیله بنو عبدالاشهل- چون در واقعه خندق زخمی شده بود، در خیمه ای در وسط مسجد نبی به سر می برد و بر اثر خونریزی زیاد توان آن را نداشت که با مسلمانان به سوی بنی قریظه رود. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دور از مسجد نبی در اطراف منازل بنی قریظه به سر می برد که فاصله آن تا مسجد بیش از سه ساعت راه است. از این رو بی آن که فرصت ملاقات، یا مجال مشورتِ پیامبر با سعد باشد، او را در غیاب خودش به عنوان حَکَم برگزید و دستور داد که اوسیان به مسجد بروند و او را بر مرکبی بیاورند؛ ولی محمّد بن جریر طبری اسنادی را ارائه می دهد که بر اساس آن، یهودیان از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که سعد بن معاذ را حَکَم قرار دهد و گفتند:

«به حُکم سعد بن معاذ تسلیم می شویم.» پیمبر نیز این را پذیرفت. (۳)

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۲۸۶، ترجمه فارسی.

۲- «صحیح»، کتاب مغازی، ۶۴، باب ۳۰، حدیث ۵

۳- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۸۴

ابن کثیر نیز به «احمد بن حنبل» استناد کرده که به نقل از عایشه نقل می کند:

حَکمیّت سعد را بنی قریظه پیشنهاد کردند و پیامبر با آن موافقت فرمود. (۱) به هر حال سعد به عنوان حَکم، هم مورد تأیید یهودیان بود و هم اوسیان و خزرجی ها.

پس از این انتخاب، پیامبر صلی الله علیه و آله اوسیان را فرمود که بروید سعد بن معاذ را از مسجد بیاورید. هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد که نشان دهد: سعد تا قبل از حضور اوسیان بر بالین او، از چنین انتخاب و رأیی آگاه بوده است. از سوی دیگر پیامبر، اوسیان را بدان جهت مأمورِ آوردن سعد بن معاذ فرمود که شاید بتوانند خواستشان را در باره پیداکردن یک راه حلّ مسالمت آمیز به او بقبولانند و یا لااقل مخالفان مصالحه، اطرافش را نگیرند و تحت تأثیر شدّت عمل قرارش ندهند.

به «مغازی» واقدی باز می گردیم. او در خصوص علاقمندی اوسیان با یهودیان و خوشحال بودن آنها از چنین انتخابی می نویسد:

چون پیامبر حُکم کردن در باره بنی قریظه را به سعد بن معاذ تفویض فرمود، اوسیان بیرون آمدند و پی سعد رفتند و او را سوار بر خری کردند که روی آن پالانی از لیف خرما انداخته و روی پالان هم قطیفه ای پهن کرده بودند و لگام آن هم از لیف خرما بود.

اوسیان بر گرد او راه افتاده، می گفتند:

«ای ابوعمرو! پیامبر حُکم کردن در باره این دوستانت را به تو واگذار فرمود که نسبت به آنها نیکی کنی. پس نیکی کن! تو دیدی که «ابن ابیّ» نسبت به همپیمانان خود چگونه رفتار کرد؟»

ضحّاک بن خلیفه می گفت:

«ای اباعمرو! مواظب این همپیمان های خود باش! آنها در همه گرفتاری ها از تو دفاع کردند و تو را بر دیگران برگزیدند و امیدوارند که در پناه تو قرار گیرند.»

۱- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۳۷

سلمه بن سلامه بن وقش هم گفت:

«ای اباعمرو! با همپیمانان و دوستان خود نیکی کن. وانگهی، پیامبر دوست می دارد آنها باقی بمانند. ایشان در جنگ بعاث و حدائق و دیگر درگیری ها تو را یاری داده اند و به هر حال سعی کن که از «ابن ابیّ» بدتر نشوی.» (۱) در این سند تاریخی مهم که از طریق «خارجه بن عبداللّه» به نقل از داود بن الحُصین و او از محمّد بن مسلمه نقل شده است، اوسیان دو گونه سخن راندند. یکی خواستند تا سعد بن معاذ را متوجّه نظرگاه عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله کنند و دیگر آن که او را متوجّه دیرینه دوستی قبیله ای اوس با یهودیان بنی قریظه نمایند.

از سوی دیگر اگر تنها دیدگاه محمّد صلی الله علیه و آله برای اوسیان مطرح بود و در حلّ این بن بست، متابعت نظر محمّد صلی الله علیه و آله را کافی می دانستند، چرا «سعد بن معاذ» را متوجّه ریشه های عمیق قبیله ای کردند و از واقعه های دوران جاهلی (بعاث و حدائق و مواطن) یاد نمودند؟

این امر نشان می دهد که مسأله خیانت بنی قریظه، نه تنها یک موضوع مرتبط با عقاید اسلام است، بل موضوعی قبیله ای و متأثّر از آداب و رسوم اجتماعی طوایف عرب بوده است.

اکنون بنگریم ابن اسحاق در این وادیِ حسّاس چه اسناد تاریخی را ارائه می دهد؟

آیا کلام او مؤیّد سند واقدی است و یا مغایر آن؟

ابن اسحاق در کتاب خود استناد مهم اوسیان به گفته پیامبر و نظرگاه آن حضرت را مانند واقدی ثبت کرده است که:

«و هم یقولون: یا أباعمرو أحْسِنْ فی موالیک، فإن رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- إنّما ولّاک ذلک لتُحسن فیهم». (۲)

۱- «مغازی»، متن اصلی، ج ۲، ص ۵۱۱ و ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۶

۲- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۱۵۰

همین فراز را دقیقاً محمّد بن جریر طبری (۱) و نویری (۲) آورده اند که:

«ای ابوعمرو! نسبت به دوستان و همپیمانان سابق خودت نیکی کن و همانا پیامبر خدا هم که این کار را به تو واگذار فرموده، برای همین بوده است که نیکی کنی!»

بر این اساس می توان نتایج ذیل را ارائه داد:

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله بنا به درخواست بنی قریظه و تأیید اوسیان، حکمیّت را به سعد بن معاذ واگذار کرد.

۲- اوسیان و خزرجی ها و شخص محمّد صلی الله علیه و آله به تبعیّت از یک سنّت دیرینه، به این عمل مبادرت ورزیدند.

۳- اوسیان که خود از مسلمانان متشخّص انصار بودند، نظر عمومی پیامبر را به اطّلاع سعد بن معاذ رسانده، او را تشویق کردند تا حَکمیّت را به نحوی انجام دهد که موجب رهایی یهودیان بنی قریظه نشود.

۴- چنین حکمیّتی مستند به دو دیدگاه عنوان شده است: یکی خُلق پیامبر در برخورد با دشمنان کینه توز و دیگر دیرینه ارتباطات قوی بین قبایل و حدود و ثغور سُنن و رسوم عرب در منازعات طایفه ای.

بنابر این نتایج چهارگانه، همگان در انتظار آن بودند که سعد بن معاذ چه حُکمی را صادر می کند:

ما پس از بررسی های تاریخی زندگی محمّد صلی الله علیه و آله چه به عنوان یک شخصیّت برجسته تاریخی و چه به لحاظ رسالت و نبوّت، نمی توانیم پذیرای این مطلب شویم که آن حضرت، قادر به حلّ موضوع مورد بحث به عنوان یک مورد مُبتلابِه نبوده و حَکمیّت سعد بن معاذ را به کمک طلبیده است. هرگز! او قادر به حکمیّت، هم به لحاظ درایت و عقل و هم به حُکم نبوّت و رسالت و هم به جهت میثاق مکتوب در سال اوّل هجرت بود؛

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۸۷، ترجمه فارسی.

۲- «نهایه الارب»، ج ۲، ص ۱۷۲، ترجمه فارسی.

ولی چرا چنین نکرد؟ شاید چون یهودیان، زیر بار حکمیّت او نمی رفتند و او را طرف دعوی می دانستند. انصار و مهاجر هم که خواستار یکپارچه کردن مدینه بودند، نمی توانستند عفو و گذشت پیامبر را در نجات مدینه از خطر کینه توزی های شدید یهودیان و همپیمانان آنها در خیبر و قریش، پذیرا شوند. شاید هم خُلق و خوی قبیله ای و نظام متعدّد اجتماعی آن در طوایف اطراف مدینه، مانع از آن بود که بدون توافق همگان بتوان تصمیمی اتّخاذ نمود.

نتیجه هر چه بود، قبول همگانی حَکمیّت سعد بن معاذ است و پیامبر نیز خود از این سنن قبیله های عرب تبعیّت کرد؛ تا نهادهای وحدتِ نوپای طوایف در جهت تحکیم همبستگی معنوی مدینه متزلزل نگردد.

وقتی سعد بن معاذ با همراهان، به نزدیکی حصارهای بنی قریظه رسیدند، ابتکار عمل در دست او بود و همه به دهان او چشم دوخته بودند.

بگذارید اسناد تاریخی را ورق زنیم.

در این بررسی، متن مغازی واقدی را اصل قرار می دهیم و دیگر منابع تاریخی را حول آن شناسایی می کنیم:

سعد بن معاذ در حالی به حضور پیامبر آمد که مردم گرد آن حضرت نشسته بودند. همین که سعد از راه رسید، پیامبر فرمودند: «برخیزید و بر سالار خود احترام بگذارید.»

گروهی از مردان بنی عبدالأشهل گفتند: «بپا خاستیم و در دو صف ایستادیم و هر یک از مردان ما سعد را درود و تحیّت گفتند؛ تا آن که نزد پیامبر رسید.»

افراد قبیله اوس که در حضور رسول خدا بودند، به سعد گفتند:

«ابوعمرو! پیامبر حُکم را به تو واگذار فرموده است. نسبت به ایشان خوبی کن!»

سعد بن معاذ گفت:

«آیا شما به فرمان من در باره بنی قریظه راضی هستید؟»

گفتند: «آری! در غیاب، رضایت خود را اعلام داشته ایم و خود، تو را انتخاب کرده ایم.»

سعد بن معاذ گفت: «شما را به عهد و میثاق الهی قسم می دهم؛ آیا حُکم مرا در مورد خودتان می پذیرید؟»

همگان گفتند: «آری!» در این هنگام سعد، به منظور حفظ حرمت رسول خدا به گوشه دیگری رفت و گفت:

«آیا کسانی که این طرف نشسته اند هم داخل در حکم من هستند؟»

پیامبر و افرادی که آنجا بودند گفتند: «آری!» (۱) در متن عربی، قَسَمی که سعد بن معاذ مخاطبان خود را داده است، چنین است:

ثم قال: «علیکم عهداللّه و میثاقه أنّ الحکم فیکم ما حکمت؟» قالوا:

«نعم!»

قبول این حکمیّت در منابع تاریخی، بی هیچ تردیدی مورد اتّفاق است و سعد که ماندن و نابودشدن یهودیان را برای مسلمانان مسأله زندگی و مرگ می دانست، با طیّ تمام مراحل حقوقی، حکم نهایی را چنین اعلام داشت:

«فإنّی أحکم فیهم أن یقتل من جَرَتْ علیه الموسی، و تُسْبَی النساءُ و الذُّرّیّه، و تُقْسم الأموال» (۲) صدور چنین حکمی مورد قبول همگان و حتّی یهودیان قرار گرفت و طیّ مراحل قضایی، اعتراض یا مقاومتی در خصوص آن صورت نپذیرفت و یهودیان به سرنوشتی که با خیانت خود بدان مبتلا شدند و حکمیّت سعد بن معاذ آن را قطعی کرد، شجاعانه تن دادند و آن را به گفته «حُیَیّ بن اخطب» حکم الهی تلقّی نمودند که بر قوم بنی اسرائیل نوشته شده است.

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۸۷. متن عربی، ج ۲، ص ۵۱۲

۲- «پس من در مورد ایشان چنین حکم می کنم که مردان آنان کشته شوند، زنان و کودکانشان به اسارت در آیند و اموال آنها تقسیم شود». نک: «مغازی»، ج ۲، ص ۵۱۲، متن اصلی. همچنین ابن اسحاق، السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۵۱

طوایف مدنی که عقیده داشتند: یهودیان تا محمّد صلی الله علیه و آله و یارانش را نابود نکنند، آرام نمی گیرند، به حَکمیّت سعد تن دادند و یقین داشتند که یهودیان، آن را با رضایت کامل به اجرا در می آورند. طوایف مزبور اطمینان خاطر یافتند که با برچیدن بساط بنی قریظه، از این پس، یهودیان قبایل عرب را تحریک نمی کنند که مسلمانان را از دم تیغ بگذرانند.

حکم سعد بسیار خشن و سخت به نظر می رسید؛ ولی آن را می بایست در خصوص مردمی خشن تر و سخت تر و خیانت پیشه در نظر آورد و باید آن را مطابق بافت قبایل آن زمان، مورد شناسایی و قضاوت قرار داد؛ نه در متن آیین اسلام. در سنن و دیرینه آداب قبایل، اگر سپاه عرب در نتیجه خیانت بنی قریظه بر مدینه دست می یافتند، مسلمانان را از میان برمی داشتند. نه تنها همه آنها را می کُشتند که اعضایشان را قطعه قطعه می کردند؛ ولی خود به سرنوشتی که می خواستند برای مسلمانان فراهم کنند، دچار گشتند. متون تاریخی هیچ اعتراضی را از طوایف اوس و قبایل مدینه و مهاجران در اجرای این حکم ثبت نکرده است. تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به «حُیَیّ ابن اخطب» در حالی که برای کشته شدن حاضر می شد، فرمود:

«به خدا سوگند! من در این دشمنی با شما تقصیری ندارم که خود را ملامت کنم.

تو خواستی خدا را خوار سازی، خودت بیچاره شدی!»

فقال أما واللّه ما لمت نفسی علی عداوتک و لکنه من یخذل اللّه یخذل». (۱)

ت: آثار تاریخی واقعه احزاب

اشاره

ضمن بیان تاریخ واقعه احزاب، به جغرافیای تاریخی منطقه خندق اشاراتی داشتیم؛ ولی با توجّه به اهمّیّت شناسایی دقیق مواضع جغرافیایی، برای دستیابی به حقایق تاریخی، آن را به تفکیک مدّ نظر قرار می دهیم:

یکی از نتایج مثبت چنین پژوهشی، امکان نقد متون تاریخی و سیره و پی بردن به خطاهایی است که اکثر محقّقان، در ترسیم نقشه جغرافیایی خندق مرتکب شده اند. بدون

۱- طبرسی، «مجمع البیان»، الجزء الحادی و العشرون، ص ۱۲۹، بیروت، دارالفکر، ۱۹۵۵ م

تردیـد چنین شـناختی، مسـتلزم پی بردن به مـوقعیّت فعلی آن مواضع در شـهر و حوالی مـدینه امروزی است و از این طریق، راه تطبیق تاریخی- جغرافیایی را برای پژوهندگان هر عصر و زمانی باز می کند.

۱/ ت: مسیر خندق

کندن خندق به منظور ایجاد مانعی در برابر هجوم مهاجمان عرب بوده است؛ لذا بی آن که به مستندات تاریخی استنادی داشته باشـیم، عقلًا نمی توانیم بپذیریم که خندق در شمال مدینه حفر شده باشد؛ زیرا مهاجمان مکّه جز از مسیر وادی عقیق، هیچ راه مساعد دیگری برای هجوم به مدینه، پیش رو نداشـتند. از این رو پذیرش پیشـنهادِ کندن خندق قبل از رسیدنِ دشمن به مدینه، نشان می دهد که مسلمانان در پیش بینی احتمالی تحرّک بت پرستان شناخت صحیحی داشته اند.

اما این که کنـدن خنـدق در کـدام جهت جغرافیایی بوده است، ابهامی است که پاسخ به آن از نظر تاریخی بسـیار مشـکل و از نظر تطبیق بـا موقعیّت های کنونی مـدینه، نیازمنـد پژوهش های وسـیع و توأم با تأمّل و تفکّر است. واقـدی به نقل از ابوبکر بن ابی سَبْره به روایت از ابوبکر بن عبداللَّه بن جهم نقل می کند:

پیامبر اسـلام نظر داده بود که در مقابله با هجوم مهاجمان بت پرست، کوه سـلع را پشت سر قرار دهند و حفر خندق را از ناحیه مذاد شروع کنند و به ذباب و سپس راتج پایان بخشند.» (۱) جمله «کوه سلع را پشت سر قرار دهند»، با این سند تاریخی که:

«پیامبر ... محل استقرار مسلمانان را در دامنه کوه سلع قرار دادند.» (۲) مطابقت دارد؛ ولی بیان واقدی در سند فوق الذّکر با این مدارک تاریخی که پیامبر

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۳۳، ترجمه فارسی.

۲- همان.

حفر هر بخش از خنـدق را به گروهی واگـذار فرمود (مهـاجران از راتـج تا ذباب و انصار از ذباب تا محلّه خربی میان کوه بنی عبید را حفر کردند) به ظاهر مغایرت هایی دارد.

محمّد بن جریر طبری از طریق طبرانی از عمرو بن عوف مزنی، مدرکی را ثبت کرده است که:

«پیمبر مسیر خنـدق را از بیشه شیخین در محلّه «بنوحـارثه» تا مـذاد خط کشید.» (۱) این سـند به لحـاظ نـام و نشانی هایش با مستندات واقدی مطابق نیست. در سندی حفر خندق از مذاد آغاز شده و در سند دیگر از کوه بنی عبید.

در جایی راتج محل پایان خندق اعلام می شود و در مدرک دیگر، بیشه شیخین.

بنابر این دو اختلاف و دو اتّفاق در آراء مشاهـده می شود. اختلاف در نقطه آغاز و پایانی خندق و اتّفاق در این که کوه سـلع در سمت جنوبی مسیر خندق قرار داشته است و از قسمت شمالی کوه ذباب می گذشته است.

دو مسـیر دیگر را هم واقـدی ذکر می کنـد. یکی خنـدقی است که «بنو عبدالأشـهل» از منطقه راتج تا مجاورت خانه های خود کنـده انـد و دیگری کانـالی که طـایفه «بنودینـار» از محلّه خربی تـا محـلّ امروزی خـانه «ابن ابی الجنوب» به حفر آن مبـادرت ورزیده است. (۲) مطری مدینه شـناس مشـهور، مسیر خندق را با نام های دیگر نشان داده است و می گوید: پیامبر دستور حفر خندق را چنین داده است:

«طولا ـ من أعلی وادی بطحان، غربی الوادی مع الحره، إلی غربی مصلّی العیـد ثمّ إلی مسـجد الفتـح، ثمّ إلی الجبلین الصـغیرین الذین فی غربی الوادی». (۳) سمهودی در یک بیان کلّی از مسیر خندق مطمئن است که:

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۶۹

۲- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۳۷

۳- «از بالای وادی بطحان که در غرب وادی و حرّه دشت قرار دارد، تا غرب مصـلای عیـد و سـپس به سوی مسـجد فتـح و در ادامه تا دو کوه کوچک که در غرب وادی واقع شده اند، امتداد یافته بود». سمهودی، «وفاءالوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۰۴

«ان الخندق كان شامی المدینه من طرف الحرّه الشرقیه إلی طرف الحره الغربیه». (۱) اکنون این نام و نشانی ها را به هم ضمیمه می کنیم تا حقیقت امر را بیابیم.

به عقیـده حقیر همه آراء در شـناساندن مسـیر خنـدق، اگر چه در نامگـذاری محلّه ها با یکـدیگر مغایرت دارنـد، ولی در بافت جغرافیـایی منـاطق مـذکور، هیچگونه اختلافی دیـده نمی شود. اگر برخی از پژوهنـدگان به لحاظ نام های مختلف و تناقضات موجود، گمان کرده اند که امکان شـناخت مسیر خندق وجود ندارد، راه صحیحی را در پژوهش های مدینه شناسی طی نکرده انـد. آنهـا به علّت عـدم آشـنایی با جغرافیای مـدینه و تطوّر تاریخی نام های مواضع و محلّه های مختلف، آن نام و نشانی ها را مغایر هم دانسـته و نقشه های نادرستی را در کتاب های خود به چاپ رسانـده انـد و تصاویر مختلف و نادرستی را از جغرافیای تاریخی واقعه خندق ارائه کرده اند.

در مقام شـناسایی مواضع خندق با نام های متعدّد و در تلفیقی نهایی از مسـتندات تاریخی مذکور به منظور شـناخت دقیق مسیر خندق، ذیلًا موضوعات مورد نظر خود را چنین طبقه بندی می کنیم:

آغاز خندق:

محمّد بن جریر طبری، آغاز خندق را از بیشه شـیخین- مجاور محلّه بنی حارثه می داند و واقدی تصـریح می کند که مبدأ آن، «راتج» بوده است. سمهودی آغاز خندق را «شامی المدینه» و از طرف الحره الشّرقیّه نوشته است.

گفتنی است:

«راتج» محلّه مسکونی طایفه راتج «بنو زعورا» از حلفای بنوعبدالأشهل بود و بنا به

۱- «خندق در جهت شامی شمال مدینه، از حره شرقی تا حره غربی امتداد داشت». نک: همان مدرک، ص ۱۲۰۶

تصـریح ابن زباله در شرق کوه ذباب و در جهت شامی مدینه قرار داشته است. این مکان در همان محدوده «من أجمه الشیخین طرف بنی حارثه» است؛ زیرا اطم شیخان در طریق شرقی احد و مجاور حرّه قرار داشته است.

«اجمه» (الاجُم) همان حصن می باشد و نام قلعه ای است با این مشخّصات:

«بالمدینه مبنی بالحجاره و «الاجم» کل بیت مسطح»

و «الاجمه» که جمع آن آجام است، «الشجر الکثیف المتلف» می باشد.

با توجّه به مطالب فوق، تناقضـی در مکان شـروع خنـدق وجود نـدارد و بیان یادشـده با این که بگوییم آغاز خنـدق در شـمال شرقی مدینه و مجاورت حرّه شرقی بوده است، تفاوتی ندارد.

پایان خندق:

چنانچه گفته شد، بعضی از مدارک تاریخی، «مذاد» را پایان حفر خندق دانسته اند و جمعی دیگر کوه بنی عبید یا محلّه خربی را. گفتنی است:

«المـذاد»، اطُم «بنوحرام» از «بنوسـلمه» است که در مجاورت و متّصل به کوه بنی عبیـد در سـمت غربی مساجـد فعلی فتـح قرار دارد. این محل، دقیقاً در شمال شرقی مدینه- که به حرّه شرقی می پیوندد- قرار داشته است. فیروزآبادی گفته است:

«المذاد» نام مزرعه بنوحرام در مجاورت اطُم آنهاست. (۱) محلّه خُرْبی:

از منازل «بنوسلمه» بین مسجد قبلتین و المذاد واقع شده است.

باید دانست: هر سه نشانی (مذاد، کوه بنی عبید و محلّه خُرْبی) یک مکان را بیان کرده اند. المذاد متّصل به کوه بنی عبید بوده و محلّه خُربی نیز از منازل بنی سلمه و متّصل به المذاد است.

۱- «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۳۷۳

مسیر خندق از آغاز تا انتها:

علی بن برهان الدّین حلبی می نویسد:

«و عسکر بهم- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- إلی سفح سلع و هو جبل فوق المدینه، ای فجعل ظهر عسکره إلی سلع، و الخندق بینه و بین القوم». (۱) نویری این سند را ثبت کرده که:

«خندق میان مسلمانان وقریش قرارداشت وپشت مسلمانان به کوه سلع بود.» (۲) به گفته محمّد بن جریر طبری:

«خندق میان وی (پیامبر) و دشمن حایل بود و مسلمانان کنار سلع اردو زدند.» (۳) مسلّم است که مسیر خندق در دو قسمت شمالی کوه ذباب و کوه سلع به سمت مشرق تا راتج و به سمت غرب، آن طور که عبدالقدّوس انصاری نظر داده است، حالت قوسی دارد (۴) که در نقشه شهر مدینه نیز بر اساس تاریخ و آثار نشان داده ایم. با این حال بسا که نظر «علی حافظ» صحیح باشد که مسیر خندق را به صورت یک خطّ مستقیم از «أجمه الشیخین إلی جبل بنی عبید» دانسته و رسم کرده است. (۵) البتّه قبول خطّ مستقیم نسبت به خطّ منحنی با عقل منطبق تر است؛ زیرا:

اوّلًا خطّ مستقیم مسافت کمتری نسبت به خطوط متعرج و منحنی دارد.

ثانیاً امکان استقامت ورزی در پشت آن برای مسلمانانِ مدافع مدینه فراهم تر و راحت تر بوده است.

۱- «السّیره الحلبیّه»، ج ۲، ص ۶۳۵

۲- «نهایه الارب»، ج ۳، ص ۱۵۲

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۷۲

۴- «آثار المدینه المنوّره»، ص ۱۵۸

۵- «فصول من تاریخ المدینه المنوّره»، ص ۲۱۲

به نظر می آید با توجّه دقیق به نقشه های هوایی شهر مدینه و با شناختی که از مواضع یادشده در بافت فعلی مناطق شمالی مدینه داریم، قابل قبول تر آن است که در قسمت شمال شرقی تا کوه سلع، مسیر خندق را به صورت قوسی در نظر گیریم و از شمال کوه سلع تا بنی عبید را حدوداً در یک خط مستقیم بدانیم؛ زیرا نقطه آغاز حفر خندق در راتج در شمال شرقی کوه سلع بوده است و باید این مسیر به طرف جنوب، تا حدّی حالت قوسی داشته باشد تا از سمت شمالی خیمه گاه محمّد صلی الله علیه و آله (۱) یا شمال کوه سلع عبور کند و در یک خطّ مستقیم به جانب شمال غربی که کوه بنی عبید در آن جای دارد، امتداد یابد.

این که مسیر خندق از راتج به طرف جنوب یا در فاصله نه چندان دور در شمال مسجد فتح بوده، مستند به این سند است.

واقدی به تیراندازی قریشیان اشاره می کند و می گوید که آنها به نزدیک خندق آمدند و: «ساعتی تیراندازی کردند. همه آنها یک هدف داشتند که خیمه پیامبر بود.» (۲) بنابر این، خیمه گاه محمّد صلی الله علیه و آله نمی توانسته در فاصله زیادی از مسیر خندق قرار گرفته باشد.

دو مسیر انحرافی خندق:

در سند تاریخی واقدی خواندیم که «بنوعبدالأشهل» مسیر خندق را از راتج تا گرد خانه های خود امتداد دادند و در سمت غربی، «بنودینار» حفر آن را از خربی به محلّ امروزی خانه «ابن ابی الجنوب» وصل نمودند. این دو مسیر انحرافی، می تواند مورد توجّه مدینه شناسان قرار گیرد؛ خاصه آن که این سند بجز کتاب «مغازی»، در «الطّبقات الکبری» (۳) هم ثبت شده است.

۱- مسجد فتح.

۲- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۵۱

۳- ج ۲، ص ۶۷

ص: ۳۲۵

نقشه، میدان خندق، مسیر خندق، ۴- سوم.؟؟؟

خانه ابن ابی الجنوب که به بیت و دار ابی الجنوب نیز شهره است، همان مکانی بود که نخستین بار پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عید را در مجاورت آن بجای آورد. این مکان در سمت غربی وادی بطحان و به عنوان «مُصلّی الأوّل» در مناخه مشهور است. شاید همین مدرک تاریخی است که ابن نجّار و مطری- مورّخان مدنی- را متقاعد کرده است تا بگویند مسیر خندق از بالای وادی بطحان در امتداد حرّه غربی تا مصلّای عید بوده است.

به نظر حقیر، قبول حفر خندق در چنین امتدادی از شمال شرقی تا شمال غربی مدینه و از آنجا در طول سرزمین های غربی شهر تا جنوب، تنها در عرض شش روز، بسیار بعید به نظر می رسد. متأسّفانه فیروزآبادی تنها به ذکر گفته های مطری در تعیین مسیر خندق بسنده کرده و خود نظر یا پژوهش جدیدی ارائه نکرده است. (۱) به هر حال آنچه مسلّم است، هیچ مورّخی در طول سده های گذشته، از آثار بجامانده خندق، وصف و نشانی به ما نداده است و امروز نیز نمی توانیم اثری حتّی از کوچکترین جزء آن بیابیم. تنها بر اساس متون نخستینِ مغازی و سیره پی می بریم که خندق، حدود هفت ذرع عمق داشته یا به گفته واقدی به اندازه قامت یک انسان بوده است. عرض آن نه ذرع داشته و به گفته واقدی دارای درهایی بوده است.

و پیکره های ۱- ۳، ۲- ۳

۲/ ت: خیمه گاه پیامبر؛ مسجد فتح

احمد بن حنبل حدیثی را از ابوعامر به نقل از ابن زید و او از عبداللَّه بن عبدالرّحمن ابن کعب بن مالك به روایت از جابر بن عبداللَّه انصاری ثبت کرده است که:

«ان النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- دعا فی مسجد الفتح ثلاثاً؛ یوم الإثنین و یوم الثلاثا و یوم الأربعاء، فاستجیب له یوم الأربعاء بین الصلاتین فعرف البشر فی وجهه. قال جابر: فلم ینزل بی أمر مهم غلیظ إلّا توخیت

۱- «المغانم»، ص ۱۳۴

تلک الساعه، فادعو فیها فاعرف الإجابه». (۱) این حدیث نیز در «مسند» احمد به نقل از ابن ابی ذنب و او از «رجل من بنی سلمه» به روایت از جابر بن عبداللَّه، در وصف دعای محمّد صلی الله علیه و آله در مکان مسجد فتح ثبت شده است:

«ان النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أتی مسجد-/ یعنی الأحزاب- فوضع رداءه و قام و رفع یدیه مداً یدعو علیهم و لم یصل. قال ثمّ جاء و دعا علیهم و صلّی». (۲) بر اساس این دو سند تاریخی، مسلّم است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکان فعلی مسجد که به «فتح» یا «احزاب» شهرت دارد، برای نجات مسلمانان از بن بست محاصره و فشار مهاجمان بت پرست، دست به دعا بلند کرده و پس از اجابت، فتح را به مسلمانان مژده داده است. به این اعتبار، مسجد مذکور را «فتح» و به لحاظ این که دعای محمّد صلی الله علیه و آله در روزهای سخت هجوم احزاب به مدینه بوده، مسجد مزبور را «الأحزاب» خوانده اند.

از متن دعای محمّد صلی الله علیه و آله در این مکان، اسناد تاریخی مختلفی به دست ما رسیده است. در بعضی از آنها به نام «مسجد فتح» تصریح شده است و برخی دیگر بی آن که به موضوع مشخّصی اشاره کنند، از سیاق دعاهای محمّد صلی الله علیه و آله در ایام سخت واقعه خندق یادها کرده اند:

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله سه روز، یعنی دوشنبه، سه شنبه و چهارشنبه را در مسجد فتح به نیایش گذراند، پس در روز چهارشنبه، بین دو نماز دعای حضرت مستجاب شد و در چهره ایشان آثار خرسندی پدیدار گشت. جابر گوید: هرگاه امر مهم و خطیری برایم پیش می آمد، در آن ساعت دعا می کردم و به اجابت می رسید». نک: «مسند»، المجلّد الثّالث، ص ۳۳۲، چاپ افست، دارالفکر و بهامشه منتخب کنزالعمّال

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مسجد یعنی مسجد احزاب آمده ردای خویش را پهن کرد و ایستاد و دستان خویش را بالا برد و بر آنان دعا کرد، اما نماز نگزارد، پس گفت: دیگر بار بدانجا آمد و بر آنان دعا کرد و نماز گزارد». نک: «مسند»، المجلّد الثّالث، ص ۳۹۳

محمّد بخاری، سندی را از قتیبه بن سعید به نقل از اللیث و او از سعید بن ابی سعید به روایت از ابوسعید و او از ابوهریره ثبت کرده است که:

«أنّ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- کان یقول: لا إله إلّا اللَّه وحده، أعزّ جنده، و نصر عبده و غلب الأحزاب وحده، فلا شی ء بعده». (۱) بخاری در همان مأخذ، حدیث ۴۱۱۵ از عبداللَّه بن ابی یاد می کند که گفته بود:

«دعا رسول اللَّه علی الأحزاب فقال: اللهم مُنزل الکتاب، سریع الحساب، اهزِم الأحزاب، اللهم اهزمْهم و زلزلهم». (۲) ولی در حدیث ۴۱۱۶ از همان مأخذ، از طریق نافع به نقل از عبداللَّه بن عمر، متن دعا را چنین می خوانیم:

«لا اله الا اللَّه وحده، لا شریک له، له الملک و له الحمد، و هو علی کل شی ء قدیر. آیبون، تائبون، عابدون، ساجدون لربّنا حامدون، صدق اللَّه وعده، و نصر عبده، و هزم الأحزاب وحده». (۳) سمهودی در کتاب خود به گفته مجد استناد کرده است که:

«مسجد مذکور را بدان جهت فتح خوانند که شأن و مکان نزول سوره الفتح

۱- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: نیست معبودی جز خدای یگانه، که لشکریان خود را عزت عطا کرد و بندگان خود را یاری داد، و خود بر احزاب چیره شد، پس جز او چیزی نیست». نک: بخاری، «صحیح»، کتاب مغازی ۶۴، باب غزوه الخندق. نک: ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری بشرح صحیح»، المجلّد السّابع، ج ۷، ص ۴۰۶، حدیث ۴۱۱۴

۲- «پیامبر خدا بر احزاب دعا کرد و فرمود: بار الها، ای فرو فرستنده کتاب، ای سریع الحساب، احزاب را شکست بده، خداوندا! آنان را شکست بده و متزلزل گردان.»

۳- «نیست معبودی جز خدای یگانه، که شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست، و حمد و ستایش او راست، و او بر همه چیز تواناست. ما باز آیندگان و توبه کنندگان و پرستشگران و سجده کنندگانیم و پروردگار خویش را حمد گوییم، خداوند به وعده خویش وفا کرد و خود، احزاب را شکست داد.»

بوده است.» (۱) این نظر اگر چه با اجتماع مفسّران در مدنی بودن سوره فتح مطابق است، ولی نگارنده نمی داند چگونه آن را با اقوال همه مفسّران در این که به سختی سعی کرده اند به استناد اسانید متعدّد، شأن نزول سوره را واقعه حدیبیّه، خیبر بخوانند، مطابقت دهد. (۲) آنچه نمی توان در آن تردید تاریخی روا داشت، بشارت فتح است که به استناد کتاب «مغازی» به نقل از ابن عقبه، پیامبر صلی الله علیه و آله در این محل به اطّلاع مسلمانان رساند:

«فسمی بذلک لوقوع البشاره بالفتح فیه». (۳) نکته مهم این است که آیا این محل، مسجدی بوده که محمّد صلی الله علیه و آله در ایّام محاصره مسلمانان از سوی احزاب، در آن نماز به جای می آورده است؛ یا تنها خیمه گاه آن حضرت بوده و بعدها مسجدی در آن بنا شده است و مکرّراً محلّ نماز پیامبر بوده است؟

فیروزآبادی صریحاً در ذیل شرح واقعه خندق می نویسد:

«و جعل المسلمون ظهورهم إلی جبل سلع و ضرب- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- قبه علی موضع مسجد الفتح الیوم». (۴) این سند نشان می دهد که خیمه گاه محمّد صلی الله علیه و آله در مکان فعلی مسجد فتح بوده؛ نه این که آنجا مسجدی بوده که محمّد صلی الله علیه و آله در آن به عبادت مشغول بوده است. این نظر با اسناد تاریخی مکتوب در مغازی ها و سیره ها مطابقت کامل ندارد؛ زیرا واقدی از

۱- «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، جزء ۳، ص ۸۳۵

۲- قرطبی، «جامع الأحکام القرآن»، ج ۱۶، ص ۲۵۹، سوره الفتح

۳- «آن را به این سبب مسجد فتح نامیده اند که بشارت فتح و پیروزی در آنجا داده شد». نک: «وفاء الوفا» همان مدرک.

۴- «مسلمانان، پشت به کوه سلع ایستادند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در محل امروزی مسجد فتح، خیمه زد». «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۱۳۴

عبدالحمید بن جعفر نقل می کند:

«پیامبر در دامنه کوه سلع فرود آمدند و آن کوه را پشت سر خود و خندق را روبروی خویش قرار دادند. لشکرگاه پیامبر آنجا بود. برای پیامبر خیمه ای چرمی در کنار مسجدی که بیخ کوه-/ کوه احزاب- قرار داشت، بر پا کردند.» (۱) متن عربی:

«و ضرب قبّه و كانت القبّه عند المسجد الأعلى الذى بأصل الجبل؛ جبل الأحزاب». (۲) در سند دیگری در خصوص همین وصف، چنین می خوانیم:

«أتى عمر بن الخطّاب رضى الله عنه إلى رسول اللّه- صلّى اللّه عليه [وآله] وسلّم- و هو فى قبّه و قبّه رسول اللّه- صلّى اللّه عليه [وآله] وسلّم- مضروبه من أَدَم فى أصل الجبل عند المسجد الذى فى أسفل الجبل». (۳) عُمر بن خطاب به حضور پیامبر آمد. آن حضرت در خیمه خود که از چرم بود و کنار مسجد در بُن کوه قرار داشت، بودند.» (۴) بنابر اقوال واقدی، مسلّم است که از نظرگاه اسناد تاریخی، خیمه گاه پیامبر صلی الله علیه و آله مجاور مسجد بوده است؛ نه این که مسجد، بنایی بوده که بر محلّ خیمه گاه ساخته شده است.

محمّد بن جریر طبری از «عبداللّه بن عمرو بن عوف المزنی» پس از وصف سنگ

۱- «مغازی»، ج ۲، ص ۳۴۰

۲- همان، ص ۴۵۴، مارسدن جونس.

۳- واقدی، «مغازی»، ج ۲، ص ۴۵۷

۴- واقدی، «مغازی»، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۴۳

سختی که سلمان و یاران، قادر به شکستن آن برای حفر خندق نشدند، می نویسد:

«فرقی سلمان حتی أتی رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و هو ضاربٌ علیه قبّه ترکیه». (۱) ترجمه فارسی جمله از این قرار است:

«سلمان پیش پیمبر رفت که در یک خیمه ترکی جای داشت.» (۲) همین مضمون تاریخی را علی بن برهان الدّین به استناد ابن حزم چنین جمع بندی کرده است:

«إنّه الصحیح الذی لا شک فیه و لا وهم و عسکر بهم- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- إلی سفح سلع و هو جبل فوق المدینه أی فجعل ظهر عسکره إلی سلع ... و الخندق بینه و بین القوم، أی و ضربت له- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- قبه من أدم». (۳) با توجّه به این پژوهش، می توان از نظر تاریخی پذیرفت که خیمه گاه محمّد صلی الله علیه و آله در مجاورت مسجدی بوده که بعدها مسجد فتح بر آن مکان بنا شده است. لذا بنای مذکور در دو برهه از زمان- یکی در واقعه خندق و دیگری در موارد متعدّدی پس از پایان یافتن واقعه- مکان دعا و نماز محمّد صلی الله علیه و آله بوده است.

چنانچه در وصف مسجد ذباب آوردیم، پیامبر در نظارت بر امر خندق کَنی مدافعان مدینه، خیمه گاه دیگری بر تپّه ذباب داشته که آنجا نیز به دعا و نماز می پرداخته است. همین امر موجب اشتباه بسیاری از محقّقان در تفکیک تاریخی و موضوعی این دو خیمه گاه در جریان یک واقعه شده است. (۴)

۱- «تاریخ الرّسل و الملوک»، جزء ۲، ص ۴۵

۲- واقدی، «مغازی»، ترجمه فارسی، ج ۳، ص ۱۰۷۰

۳- «السّیرهالحلبیّه»، ج ۲، ص ۶۳۵. همچنین ابن کثیر، «السّیرهالنّبویّه»، ج ۳، ص ۱۹۲ به نقل از عمرو بن عوف.

۴- همین کتاب، کتاب اوّل، فصل هشتم.

بنای مسجد فتح- که به الأحزاب و الأعلی نیز شهره است- از همان سال های نخست قرن اوّل هجری مشهور بود و برای اهل مدینه و همه مسلمانانی که از اقصی نقاط جهان به زیارت مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله و مدینهالنّبی می آمدند، از زمره اماکن مقدّسه به شمار می آمد. این موقعیّت تاریخی- اسلامی در طول پانزده قرن، همچنان پابرجاست. (۱) مسلّم است که نخستین بنای مسجد فتح در ایّام حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا ساخته شد.

تاریخ نویسان در توصیف آن گفته اند:

مصالح نخست بنای مسجد را خشت و سنگ و شاخه های خرما تشکیل می داد که چون رو به فرسودگی و خرابی نهاد، عُمر بن عبدالعزیز- والی مدینه- همزمان با بازسازی مسجد النّبی، در سال ۹۳ ه. ق. (عهد ولید بن عبدالملک) بنای جدیدی جایگزین آن نمود و در آن سه ستون قرار داد تا محلّ عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله که در کنار ستون سوم بوده است، برای مسلمانان مشخّص گردد.

سمهودی این اقوال را از مطری- مورّخ مدنی- ذکر کرده و می افزاید:

این سه ستون که زیر بام و جلوی مسجد قرار داشته، در بازسازی مجدّد مسجد فتح توسّط «امیر سیف الدّین حسین بن هجاء» به سال ۵۷۵ ه. ق. همان نقشه معماری محفوظ ماند. (۲) سمهودی، خود در سال های ۸۹۰- ۹۱۰ ه. ق. نام این وزیرِ پادشاهان مملوکی مصر را بر لوحه ای در قسمت فوقانی سمت قِبلی مسجد دیده و آن را ضبط و ثبت کرده است.

بسیاری از مورّخان مدینه شناس مانند ابوغسّان، یحیی و ابن شبه به نشانی ستون سوم، مستندات متعدّدی را ذکر کرده اند؛ ولی مسلّم است که با فرسودگی ستون های مذکور، تغییراتی در بنا دیده شده است و سمهودی در نیمه دوم سده نهم هجری که از این مکان بازدید کرده، آن را مقابل محراب فعلی مسجد که به صورت رواقی بدون

۱- در مورد ارزش معنوی مسجد فتح، نک: شیخ طوسی، «تهذیب الأحکام»، ج ۶، صص ۱۳ و ۱۴، باب ۵، روایت امام صادق علیه السلام به نقل از معاویه بن عمّار.

۲- «وفاء الوفا باخبار دار المصطفی»، جزء ۳، ص ۸۳۶

ستون درآمده بود، مشخّص کرده است. (۱) صاحب «المناسک و اماکن طرق الحج» در صفحه ۴۰۱ کتابش، مسجد فتح را از جمله «مساجد النبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- بالمدینه» دانسته و معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله: «جلس فی مسجد الفتح و دعا فیه».

ابن جبیر که در میانه ۵۷۸- ۵۸۱ ه. ق. مدینه را زیارت و سیاحت کرده است، در باب اهمیّت مسجد فتح در میان اهالی شهر می نویسد:

«مسجد الفتح الذی أنزلت فیه علی النبیّ- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- سوره الفتح». (۲) همین مضمون را ابن بطوطه در کتاب خود یاد کرده است که:

«در راه احد سه مسجد وجود دارد ... و سومی مسجد فتح است که سوره فتحِ قرآن در آن نازل شده است.» (۳) در ماه های ذیقعده و ذی الحجّه سال ۱۳۹۶ ه. ق. و روز جمعه دوم شعبان ۱۳۹۸ ه. ق. مطابق با ۷ ژوئیّه و برابر با ۱۶ تیرماه ۱۳۵۷ ه. ش. مکرّراً به منطقه خندق رفت و آمد داشتم و ضمن یادآوری عبادت های محمّد صلی الله علیه و آله، به تطبیق متون تاریخی و موقعیّت جغرافیایی منطقه پرداختم. در آن روزها فاصله مسجد تا مرکز شهر مدینه، حدود سه کیلومتر بود.

بنایی در شمال غربی کوه سلع، بر صخره ای سنگی کنار وادی بطحان- که امروز مدنی ها آن را وادی ابی جیده می خوانند- وجود دارد که گویی با مشاهده آن، تاریخی را می نگریم که از حسّاس ترین لحظه های حیات محمّد صلی الله علیه و آله و روزهای پر از زجر و رنج او

۱- سمهودی، «خلاصه الوفاء»، ص ۳۸۷، المکتبه العلمیّه، مدینه، ۱۹۷۲ م، به اهتمام حمد الجاسر.

۲- «مسجد فتح محلی است که در آن، سوره فتح بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید». نک: «الرّحله/ جبیر»، ص ۱۷۶، چاپ بیروت، ۱۹۶۴ م، دار صادر، دار بیروت

۳- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۱۵

و یارانش برای دفاع از ایمانشان، شهرشان و زنان و کودکانشان در برابر هجوم لجام گسیخته اقوام و طوایف بت پرست عرب در ائتلاف و اتّحاد با یهودیان بنوقریظه، بنونضیر و بنوقینقاع، یادی آشکار دارد.

بر مدخل ورودی پلّکان مسجد، تابلویی را دیدم که بر آن نوشته شده بود:

«مسجد الفتح أسس عام ۵۷۵ ه.- اوقاف مدینه».

این تاریخ دقیقاً آخرین بازسازی اساسی مسجد توسّط «امیر سیف الدّین حسین» را یادآوری می کند؛ ولی از تعمیرها و مرمّت های بعدی نشانی نیست. تنها می توان از تلاش اندک سعودی ها در حفظ و تعمیرهای مکرّر آن نشانه هایی گرفت.

رواق مسجد بر ستونی استوار نیست؛ ولی شیفتگان آثار تاریخ حیات پیامبر از مکان ستون سوم مسجد فتح که برابر محراب فعلی مسجد است، خبر دارند و برای ادای نماز و عبادت در آن موضع خاصّ، صف ها تشکیل می شود و برای ادای نماز، به نوبت صبر و شکیبایی می کنند. پیکره های ۳- ۳، ۴- ۳

۳/ ت: مساجد خندق

در دامنه سمت غربی کوه سلع، زمین مسطّح و وسیعی وجود دارد که بر اساس متون تاریخی، محلّ استقرار مسلمانان از طوایف مختلف انصار و مهاجران مکّی بوده است.

خیمه گاه محمّد صلی الله علیه و آله بر بالای صخره ای از بلندی های سمت غربی سلع و مُشرف بر قرارگاه مسلمانان بوده است که به پیامبر صلی الله علیه و آله این امکان را هم می داده است تا بر مواضع شمالی مسیر خندق نظاره کند. اما این که چه وقایع یا خاطرات موثّقی رخ داده که موجب شده است: در زمین های مسطّح مذکور، مساجد دیگری هم به غیر از مسجد فتح بنا شود، مدّت ها اندیشه نگارنده را به خود مشغول می داشت.

اگر بخواهیم از منظر ابن نجّار به موضوع مورد شک بنگریم، بنای سه مسجد در این زمین مُسطّح- که در آن زمان نخلستانی بوده- دیده شده است. وی بی آن که منابع تاریخی هر یک از این مساجد را یاد کند، دو بنا را معمور و سومی را ویرانه دانسته است.

این مقـدار معلومات، برای شـناخت منابع تاریخی مساجـد مـذکور، مشـکلی را حل نمی کند؛ ولی مطری- مورّخ دیگر مدنی- دقیقتر به وصف بناهای مذکور پرداخته، می نویسد:

«مسـجدی که پس از مسـجد فتح در سـمت قِبلی (جنوبی) قرار گرفته، به نام مسـجد سـلمان فارسی است و دومی که در سمت قِبلی مسجد سلمان واقع است، به مسجد امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشهور است.

مطری از مسجد سومی که در دوران او جز ویرانه ای از آن باقی نمانده، نام یا نشانی تاریخی نمی شناساند.

سمهودی از دو مسـجدِ «علی» و «سلمان» تنها بر اساس شایعات مردم سخن می گوید (۱) و نظر می دهد که بنای مسجد ویران شده و تنها آثاری از پایه های بنای بجامانده به نام «مسـجد ابی بکر» بین مردم شـهرت دارد. سـمهودی اظهار شـگفتی می کند که نمی دانم چرا مردم به مسجد سلمان، مسجد ابی بکر هم می گویند!

مسـجد علی علیه السـلام که با عرض شانزده و طول سـیزده ذرع (از شـمال به جنوب) محاسـبه و ثبت شده است، از سوی «امیر زین الدّین ضـیغم بن خشـرم»- امیر مدینه- در سال ۸۷۶ ه. ق. تعمیر و مرمّت شـده و برای آن گنبـدی سـاخته شـده است. امیر مزبور نـام «ابن ابی الهیجـاء» از وزرای مملوکی های مصـر را که سـیصد سال قبل از امیر زین الـدّین می زیسـته است، به عنوان اهتمام کننـده برای مرمّت مسـجد در لوحه ای میانه سـقف دیـده است. نام ابن ابی الهیجاء نشان می دهـد که همزمان با مرمّت مسجد فتح، دو مسجد سلمان و علی نیز توسّط او در سال ۵۷۵ ه. ق. تجدید بنا شده است.

مسجد «سلمان فارسی» نیز در زمان سمهودی چهارده و هفده ذرع بوده و طول آن از شرق به غرب مساحت داشته است.

این مساجد بدان جهت در تاریخ محفوظ مانده است که به گفته معاذ بن سعد:

۱- سمهودی، «وفاءالوفا»، ج ۳، ص ۸۳۶

«پیامبر در مسـجد فتح و مسجدهای اطراف آن نماز خوانده است.» (۱) یا چون تیره های مختلف انصار در روزهای خندق، آن محـل را برای استراحت خود انتخـاب کرده بودنـد، مکان هایی جهت نمازِ خود اختصاص داده بودنـد و پیامبر صـلی الله علیه و آله نیز در همه آنها به نماز می ایستاده است. (۲) به هر حال این اقوال، به پژوهش های زیادی نیازمند است. شاید هیچ یک از این کلمات، حقیقت نداشـته باشـد و به مناسـبت نقش برجسـته سـلمان فارسـی در ابتکارِ حفر خنـدق و علیّ بن ابی طالب علیه السـلام در قتل عمرو بن عبدود- که تأثیر بسـزایی در شـکست و نافرجامی کار قریشیان داشته اند- مساجدی به نام این بزرگان بنا شده باشد.

ابن بطوطه به غیر از مسـجد فتح، از دو مسجد در دامنه کوه سلع یاد کرده است و نامی از مسجد ابی بکر نمی برد. (۳) صاحب «المناسک و اماکن طُرق الحج» در صفحه ۴۰۲- ۳۳۹ کتابش، به اسـتثنای مسجد فتح، نشانی از دو مسجد دیگر در سده ۲ تا ۳ ه. ق. ارائه نـداده است. فیروزآبـادی نیز ذیل شـرح خنـدق تنها به مسـجد فتـح اشارتی دارد ولاغیر. (۴) به هر حال آنچه مسـلّم است، هر سه مسجد سلمان، علی و ابوبکر که در سال ۹۰۲ تجدید بنا شده، در عصر عثمانی ها مکرّراً تعمیر و مرمّت شده و به همین اسامی یا مساجد الأربعه شهرت داشته است. علی بن موسی در رساله اش می نویسد:

و غربی جبل سَـلع المساجد الأربعه منهم مسـجد الفتح المأثوره من یوم الأحزاب. (۵) در خلاـل سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ ه. ق. که نگارنده از این منطقه بازدید کرد، به غیر

۱- سمهودی، «وفاء الوفا»، جزء ۳، ص ۸۳۴

۲- علی حافظ، «فصول من تاریخ المدینه»، ص ۱۳۰

۳- سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۵

۴- «المغانم»، ص ۱۳۴

۵- وصف المدینه المنوّره، ص ۳۹. نیز: رسائل فی تاریخ المدینه، صص ۱۷، ۳۷، ۳۹ و ۴۲

از مسجد فتح، پنج مسجد دیگر در حول آن در برابر چشمانش نمودار بود:

۱- مسجد سلمان فارسی در سمت قِبلی مسجد فتح.

۲- مسجد علی ابن أبی طالب پس از مسجد سلمان فارسی.

۳- مسجد ابوبکر صدّیق به دنبال مسجد علیّ بن ابی طالب که اندکی به جانب خاور تمایل دارد.

۴- مسجد عُمر بن خطّاب.

۵- مسجد فاطمه الزّهرا.

دو مسجد عُمر و فاطمه تنها در سال های اخیر شهرت عمومی یافته است و در کتب تاریخی نشانی از آن پیدا نکردم.

آنچه مسلّم است، اصالتِ دو مسجد سلمان فارسی و علیّ بن ابی طالب است که نقش اساسی این دو بزرگوار در واقعه خندق، هر پژوهنده ای را به ریشه داربودن این دو مسجد متقاعد می سازد. ولی این که بر اساس چه مأخذ و منبع موثّقی، مسجد ابوبکر بنا شده و یا در عصر سعودی ها مساجدی به نام های عُمر و فاطمه ساخته شده است، جز شایعات مردم، سند دیگری نیافتم. و پیکره های ۵- ۳؛ ۶- ۳؛ ۷- ۳

۴/ ت: کهف بنی حرام

«بنوحرام بن کعب بن غنم بن کعب بن سلمه» طایفه ای از انصار بودند که بین گورستان بنی سلمه و المذاد (۱) زندگی می کردند و سپس در بریدگی های کوه سلع، بساط حیات قبیله ای خود را گستردند.

فیروزآبادی سندی را از «زبیر بن بکار» (۲) ثبت کرده (۳) که آن را سمهودی (۴) و ابن نجّار (۵) نیز ضبط و ثبت کرده اند. سند مزبور از این قرار است:

کانوا أیام الخندق یخرجون مع رسول اللّٰه و یخافون البیات، فیدخلون به کهف بنی حَرَام فیبیتُ فیه حتی إذا أصبح هبَطَ. (۶) بنابر این محلّ کهف یا غاری که مسلمانان در روزهای سخت هجوم کینه توزان یهود و قریش به آن پناه می بردند تا شب را به صبح آورند، مورد توجّه اهل مدینه و به نشانه اثری از تاریخ خندق از اهمّیّت خاصّی برخوردار بوده است.

۱- الثقات، ابن حبان، ج ۱، ص ۲۶۶

۲- طلحه بن خِراش.

۳- «المغانم المطابه»، ص ۲۴۹

۴- «وفاء الوفا»، ج ۲، ص ۱۴۹

۵- «الدّره الثّمینه فی تاریخ المدینه»، ص ۳۹

۶- «در ایام جنگ خندق، مسلمانان به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون می رفتند و از توقف شبانه می هراسیدند، پس وارد غار بنی حرام می شدند و بیتوته می کردند و چون صبح می رسید، از فراز کوه پایین می آمدند.»

در قرون ۲ تا ۳ ه. ق. صاحب کتاب «المناسک» درصفحه ۴۰۱ کتاب خود، باعبارت:

«و جلس فی کهف سلع» به موقعیّت تاریخی کهف بنی حرام به عنوان غاری که پیامبر به آن رفت و آمد می کرده، اشاره روشن دارد. اهمّ مدارک مربوط به نشست و برخاست پیامبر صلی الله علیه و آله را می توانیم سندی بدانیم که طبرانی در «الأوسط» از ابوقتاده نقل کرده است که:

خرج مَعاذ بن جبل لطلب النبیّ فلم یجده ... فخرج حتی رقی جبل ثواب فنظر یمیناً و شمالًا فبصر به فی الکهف الذی اتخذ الناس إلیه طریقاً إلی مسجد الفتح. قال معاذ: «فإذا هو ساجدٌ ...». (۱) این سند نشان می دهد که کهف بنی حرام، منتهی به راهی می شده که مسجد الفتح در آنجا قرار داشته است و نیز غاری بوده که یک بارپیامبر صلی الله علیه و آله را در آن، در یک سجده طولانی یافته اند.

سهمودی در سده های هشتم و نهم هجری، غار را دیده است و آن را محلّ زیارت مردم به یاد روزهای اقامت محمّد در واقعه خندق توصیف کرده است. این محقّق، از مسجد فتح گذشته است و از طریق بریدگی های کوه سلع، به کهف که در بطن شعب بنی حرام قرار دارد، رسیده است.

امروزه کهف بنی حرام در قسمت غربی کوه سلع که در شمال آن مسجد فتح واقع است، شهرتی خاص میان مردم مدینه دارد. از این محل است که می توان به قسمت جنوبی کوه سلع ره یافت و کتیبه کوفی نقرشده بر سنگِ صیقل داده شده را مشاهده کرد.

این کتیبه ظاهراً از دوران صحابه بجا مانده و متن آن بدین قرار است:

أمْسَی و أصْبَحَ عُمَرُ و أبُوبکر یشکوان إلی اللّه من کل مایکره یقبلُ اللّه عُمَرَ اللّه یُعَامِلُ عُمَرَ بالمغْفِرِه. (۲)

۱- «معاذ بن جبل به جستجوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و ایشان را نیافت، پس به کوه رفت و به جانب چپ و راست نظر کرد و آن حضرت را در غاری دید که مردم از راه آن، به سوی مسجد فتح می روند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در آنجا در حال سجده یافت.»

۲- پیکره ۸- ۳

به هر حال شـهرت غار بنی کهف در تمام متون تاریخی مـدینه تا به امروز، بی اساس نیست؛ خاصه آن که دقیقاً مسـتندات نقل شده در باره آن با وقایع تاریخی رخ داده در این محدوده جغرافیایی (اطراف کوه سـلع) مطابقت دارد. آنچه مورد نظر محقّقان است، چشـمه ای است که گفته انـد در کنارآن غاربه دست پیامبر صـلی الله علیه و آله نقر شده است. از دوران مطری تاکنون، همگان گفته اند که اثری از این چشمه که به «عین النبی» شهرت داشته، نیافته اند.

امروزه بنای غار بنی حرام به صورت بنای مسـجدی کوچک در بریدگی کوه سلع در شـمال غربی مدرسه المنصوریّه و شمال غربی مـدینه و مقابـل بـاغچه نقیبه، از طریق راهی که به منطقه السِ‍یح و مساجـد اطراف فتـح منتهی می شود، جلوه ای آشـکار دارد.

۵/ ت: صخرهالبیضاء

ابن اسحاق گوید:

سلمان فارسـی- آنگونه که خود نقل می کنـد- هنگام حفر خندق با سـنگ سـختی برخورد کرد که قادر به شکسـتن آن نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله که در همان نزدیکی به کندن زمین مشغول بود، به کمک او شتافت:

«فأخذ المِعْول من یدی، فضـرب به ضربه لَمَعَت تحت المِعول برقهٌ. قال: ثمّ ضرب به ضربه أخری. قال: قلت: بأبی أنت و أمی یا رسول اللّه ما هذا الذی رأیت لمع تحت المِعول وأنت تضرب؟ قال: أوقَد رأیت ذلک یاسلمان؟

قـال: قلت نعم. قـال: أماالأولی فإنّ اللّه فتـح علیَّ باب الیمن. و أمّا الثانیه فإنّ اللّه فتـح علیّ باب الشام و المغرب. و أمّا الثالثه فإنّ اللّه فتح علیّ باب المشرق». (۱)

۱- «پس کلنگ را از دست من گرفت و با آن ضـربتی زد و برقی از زیر کلنگ جهیـد، سـپس ضـربه دیگری زد، گفتم: پدر و مـادرم به فـدایت ای پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله، این برقی که هنگـام ضـربه زدن از زیر کلنگ جهیـد، چه بود؟ حضـرت فرمود: آن برق را دیدی، سـلمان؟! گفتم: بلی؛ فرمود: در برق اول دیدم که خدا یمن را برای من فتح کرد، در برق دوم، شام و مغرب را و در برق سوم، مشرق را برایم فتح کرد». نک: «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۳۰

واقدی این سند را از طریق عاصم بن عبداللّٰه حَکَمی به نقل از عمر بن حَکم آورده است؛ با این تفاوت که اوّلًا آن را در ارتباط با تلاش عُمر در حفر خندق آورده و ثانیاً در هر ضربه، شکست و فتح کاخ های شام، یمن، و کاخ کسری را نام برده است. (۱) محمّد بن جریر طبری مژده پیامبر صلی الله علیه و آله را در فتح سرزمین ها به گونه دیگری آورده و در نقل او «قصرهای حیره»، «سرخ روم» و «صنعا» اضافه شده است و شدّت برق را تا آنجا برده که می گوید: «دو طرف مدینه را روشن کرد!» (۲) بر این اساس، سندهای مختلفی که از طُرق مختلف ثبت شده است، تفاوت های فاحشی با هم دارند. محقّقان به سندی که حافظ أبوالقاسم طبرانی آورده، اعتماد نکرده اند؛ زیرا «عبدالرّحمن بن زیاد بن أنعم» در سلسله زنجیره ای آن قرار گرفته است.

به هر تقدیر، تمام اسنادِ منقول از حافظ بیهقی، نسائی، ابن اسحاق، محمّد و بخاری (۳) که به «داستان پیامبر صلی الله علیه و آله و سنگی که سلمان از عهده شکستنش بر نیامد» اشاره دارد، در این نکته تردید و ابهام ندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله، مسلمانان را به آینده ای روشن و پیروزمندانه که در آن بر قدرت های بزرگ آن عصر فائق آمده اند، نوید داده است. نباید توصیف های مختلف و متضاد در خصوص این نویدها در اصل مسأله، تردید ایجاد کند.

تنها باید در نظر داشت که منظور از پیروزی در ادبیّات پیامبر صلی الله علیه و آله، پیروزی ایمان به خدای یکتا و تعالیم معنوی اسلام در سرزمین های مجاور جزیرهالعرب است و نه آنچه در قاموس کشورگشایان و امپراطوران عرب وجود دارد. لذا به نظر می رسد بیان ابن اسحاق در ذکر حدیث مذکور، مقبولتر باشد.

به هر عنوان، انعکاس چنین واقعه ای در متون تاریخی به حدّی است که هر پژوهنده ای مجال نفی وجود مشترک اقوال را نخواهد داشت.

آنچه از نظر مدینه شناسی مهم است، موقعیّت جغرافیایی موضعِ «داستان پیامبر و سلمان» است که نوید پیامبر در حسّاس ترین و سخت ترین شرایط محاصره، توان ایمان

۱- «مغازی»، متن اصلی، ج ۲، ص ۴۵۰. ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۳۳۶

۲- «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۷۰

۳- ابن کثیر، «السیره النّبویه»، ج ۳، صص ۱۹۷- ۱۹۵

صحابه را دوچندان کرده است.

در سفر نخست به مدینه، روزی مرحوم سیّد مصطفی عطّار- شهردار مدینه در فاصله سال های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸ ه. ق.- به حقیر گفت:

«آیا محلّ سنگی را که سلمان قادر به شکستن آن نبود و پیامبر در هر ضربه، جهانی شدن اسلام را نوید می داد، دیده ای؟» گفتم:

«خیر؛ باید در مسیر خندق باشد؛ ولی چون از خندق، آثاری بجای نمانده، نتیجتاً به چنین موضعی نمی توان ره یافت. والّا جغرافی دانان از آن نام و اشاره ای می داشتند.» ایشان با اطمینان به معلومات خود گفت:

«محلّ این موضع در پایین کوه سلع، نزد اهل مدینه مشخّص است! روزی را قرار بگذارید که شما را آنجا ببرم.»

متأسّفانه مرحوم عطّار به علّت کهولت سن و تنگی شدید نفَس که غالباً با کپسول اکسیژن مصنوعی، حالت خفقانی خود را آرام می نمود، نتوانست به این وعده وفا کند.

از آن روز به بعد و در هر گذر و سفری که به مناطق شمالی مدینه داشتم، در پی شناخت این محل، جست وجوهایی داشتم؛ تا این که به عنوان صخره سلمان یا صخرهالبیضاء راهی به دامنه شمالی کوه کوچکِ قرین پیدا کردم. آنجا را منطقه خیف الأغواث می گویند. زمین با سنگ های سخت که با مستندات تاریخی مبنی بر این که مسلمانان نتوانستند در آن حوالی، خندق را به پهنای لازم حفر کنند، مطابقت دارد و ظاهراً در همین مکان بوده که بت پرستان قادر به نفوذ در مواضع مسلمانان شدند و منجر به نبردهای تن به تن گشت.

این نبردها که اهم آنها همان نبرد علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود است، در شمال کوه سلع و حدوداً باید در محلّ کنونی ساختمان استادیوم ورزشی فعلی مدینه روی داده باشد. (۱)

۱- طبری، «تاریخ الرّسل و الملوک»، ج ۳، ص ۱۰۷۴ که واقعه نبردهای تن به تن را در شوره زار-/ میان خندق و کوه سلع-/ می داند.

۶/ ت: مسجد بنی قریظه

بخاری در کتاب «صحیح» از محمّد بن بِشّار نقل می کند:

قال سمعت أبا أمامه قال سمعت أباسعیدٍ الخدریَّ رَضی اللَّهُ عنه یقول:

«نزل أهل قریظه علی حکم سعد بن مُعاذ، فارسَل النبیُّ إلی سعدٍ، فأتی علی حمار، فلما دَنا من المسجد قال للأنصار: قوموا إلی سیِّدکم- أو خیرکم- فقال: هؤلاء نزلوا علی حکمک. فقال سعد ...». (۱) در این سند تاریخی، به ماجرای حکمیّت سعد اشاره شده است که به تفصیل از آن یاد کردیم؛ ولی تأکید ابوسعید به این که «فلمّا دَنا من المسجد» نشان می دهد که پیامبر در ایام محاصره بنی قریظه، محلّی را جهت عبادت، به عنوان مسجد انتخاب کرده بودند و مسلمانان نمازها را در آنجا ادا می نمودند و وقتی سعد بن معاذ از خیمه گاه خود در مسجد نبی عازم آن محل می شود، وارد محلّی می گردد که به آن «مسجد» اطلاق می شده است.

این واقعیّت را ابن حجر عسقلانی ذیل «فلما دنا من المسجد» مورد تأیید قرار داده که مراد از مسجد: «... المسجد الذی کان النبی- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- أعدّه للصلاه فیه فی دیار بنی قریظه أیّام حصارهم». (۲) ابن شبّه در تاریخ خود از اماکن مدینه، بر اساس مستنداتی می گوید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در منزل زنی از قبیله خضر نماز خواند که بعدها آن خانه جزء بنای مسجدی به

۱- «از ابا امامه شنیدم که گفت: از ابوسعید خدری شنیدم که بنی قریظه به داوری سعد بن معاذ گردن نهادند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سعد را فراخواند و او سوار بر استری آمد، چون نزدیک مسجد آمد، فرمود: به احترام سرورتان- یا مِهترتان- به پا خیزید. پس به سعد گفتند: اینان بنی قریظه به حکم تو گردن نهاده اند. پس سعد گفت: ...». نک: صحیح بخاری، کتاب ۶۴، مغازی، ۳۰، باب «رجع النّبی من الأحزاب». نک: ابن حجر عسقلانی، «فتح الباری بشرح صحیح البخاری»، ج ۷، ص ۴۱۱، حدیث ۴۱۲۱، چاپ عبدالعزیز بن باز، دارالفکر

۲- «فتح الباری»، همان مدرک.

نام بنی قریظه شد.

ابن زباله اشاره کرده است که ولید بن عبدالملک در بنای مسجدی در محلّ موقّتِ عبادت پیامبر در ایّام محاصره بنی قریظه، اهتمام خاصّی ورزیده است.

ابن نجّار نیز بنای مسجد را دیده و آن را دارای شانزده ستون با سقف و دیوارهای مخروبه توصیف کرده است. مطری- مورّخ دیگر مدنی- بقایای آثار بنا را که فاقد سقف و ستون بوده، رؤیت کرده است. چنین وصف و وضعی تا قرن نهم هجری باقی مانده بود و سمهودی از آن بی هیچ تغییری یاد کرده است؛ ولی از این که شاهین شجاعی-/ شیخ الحرم مدینه- در سال ۸۹۳ ه آن را مرمّت و تعمیر کرده، معلوم می شود بعضی از قسمت های آن بازسازی شده است.

سمهودی عرض مسجد را چهل و چهار متر و طول آن را چهل و سه متر دانسته که به وسیله دیواری به بلندی نصف قامت انسان، آن را محصور کرده اند. (۱)

۱- سمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۳، ص ۸۲۳. رفعت پاشا، «مرآةالحرمين»، ج ۱، ص ۴۱۹

فصل چهارم: خیبر؛ تدارک تهاجمی گسترده به مدینه و دفاع مسلمانان

الف: خیبر، واژه و موقعیّت

یاقوت حموی واژه خیبر را غیر عربی و اصطلاحی رایج در زبان خاصّ یهودیان شبه جزیره دانسته که:

«هو بلسان الیهود: الحصن». (۱) به همین اعتبار در زبان عربی واژه «خیابر» به عنوان جمع قلعه (قلعه هایی که در آن منطقه وجود داشته است) رواج می یابد.

ادلف گرومان به گفته سهل بن محمد کاتب استناد کرده است که او سرزمین مذکور را بدان جهت خیبر می خواند که:

«إنّ هذه الواحه اشتقت اسمها من خیبر بن کانیه بن مهلائیل أوّل من استقرّ بها.» (۲) چنین استنادی را- که مورد توجّه مؤلّفان عربی قرار گرفته است- عموماً از ابوالقاسم عبدالرّحمن زجاجی لغت شناس مشهور زبان عرب (۳۳۷ ه. ق.) دانسته اند. با این همه ابن درید، خیبر را به معنای «ارض خبره ای طیبه الطین سهله» (۳) دانسته است. (۴)

۱- «معجم البلدان»، ج ۳، ص ۴۹۵، چاپ قاهره، الخانچی، ۱۹۰۷ م

۲- «نام این دشت از نام خیبر بن کانیه بن مهلائیل اقتباس شده که نخستین کسی بود که در آن ساکن شد.» نک: «دایرهالمعارف الإسلامیّه»، ج ۹، خ/ د، ترجمه عربی، ص ۵۴

۳- «سرزمین خبره است؛ یعنی دشت است و خاک خوب دارد.»

۴- نک: «جمهرهاللّغه»، ج ۳، ص ۳۵۶

از میان این سه نظریه، نظریّه یاقوت حموی با زبان شناسی باستانی عبری و آرامی تطابق بیشتری دارد و برای پذیرش آن منابع قابل قبول تری در دست ماست. البتّه پیوند نژادی ونَسبی خیبر به عنوان پسر «قانیه بن مهلائیل» با واژه «ربذه» که آن را مورّخان عرب، عموی خیبر و زرود و شقره دختران یثرب، متخصّصان شناخت افسانه های عرب مانند ابن کلبی و زجاجی را متقاعد کرده است تا برای نام های مذکور ریشه های افسانه ای و نه زبان شناسی جستجو کنند. به نظر می رسد: منسوب کردن نام سرزمین ها به افرادی که تاریخ حیات آنها دور از دسترس شناخت است، نمی تواند مورد اعتماد محقّقان امروزی قرار گیرد.

به هر حال سرزمین خیبر، به عنوان محلّ سکونت یهودیانی که از شمال شبه جزیره عرب به داخل سرزمین حجاز مهاجرت کرده اند، دیرینه تاریخی مُستند و پرسابقه ای دارد (۱) و نمی توان نژاد اصلی آنها را غیرعرب خواند. لذا بعضی از محقّقان از آنجا که معتقدند: قبل از سکونت یهودیان در خیبر، این سرزمین محلّ سکونت اعراب غیریهودی بوده است، نظر ابن درید را در تعریف ریشه ای واژه خیبر پذیرا شده اند.

سرزمین خیبر از نظر موقعیّت جغرافیایی، یکی از بهترین زمین های مساعد حجاز برای کشاورزی بود و سکونت یهودیان و قبیله مقتدر و متنفّذ غطفان در مجاورت آن، باعث گردید که در همه ادوار تاریخی، به عنوان یکی از مراکز مهمّ تجمّع یهودان و سرزمینی از بلاد قبیله غطفان درآید و از نظر اقتصادی به شکل یکی از بازارهای مهمّ عرب در عصر جاهلی (معروف به سوق نطاه خیبر) سلطه اقتصادی- دینی خود را توأمان بر سرنوشت قبایل عربِ سرزمین حجاز تثبیت کند.

برای نگارنده مجهول است که چه وقایعی در خیبر به وقوع پیوسته بود که عموم مورّخان عرب، یهودان آن سرزمین را مردمی مکّار وخبیث خوانده اند! آلوسی می نویسد:

«خیبر ... وکان فیها قبائل من الیهود المستعربه وکانوا یوصفون بالمکر والخبث.» (۲)

۱- «التاریخ العربی القدیم»، ص ۲۴۹، ترجمه عربی: فؤاد حسنین علی.

۲- «بلوغ الارب فی معرفه احوالِ العرب»، ج ۱، ص ۱۹۲، چاپ ۳، قاهره، دارالکتب الحدیثه، ۱۳۴۲ ه. ق.

همین مسأله را «بستانی» در ذیل واژه خیبر مورد تصریح قرار داده است که: «و یهود خیبر موصوفون بالمکر و الخبث.» (۱) از نظر موقعیّت جغرافیایی، سرزمین خیبر در مجاورت حرّه خیبر که بزرگترین حرّه جزیرهالعرب پس از حرّه بنی سُلَیم است، قرار گرفته است؛ ولی در متون جغرافیایی قدیم عرب، حرّه بزرگ خیبر، به حرّه های متعدّدی تقسیم شده، هر یک از آن را نامی داده اند:

جنوب شرقی آن را حرّه فدک، شمال شرقی آن را حرّه ضرغد (/ لابه ضرغد) و وسط آن را که منازل خیبر در آن قرار گرفته، حرّه النّار خوانده اند. سمت غربی آن نیز تا شمال مدینه و نزدیکی های وادی القری، به اسم حرّه لیلی مشهور بوده است.

با این نگرش جغرافیایی است که می توان موقعیّت جغرافیایی زمین های سرسبز و مسکونی و آباد را که میان ریگزارهای حرّه خیبر قرار دارند، مورد شناسایی قرار داد.

سرزمین فدک در شرقِ آن و سرزمین یدیع نزدیک فدک قرار گرفته و در سمتِ جنوبی آن نیز، سرزمینِ ضرغد در شمال واقع شده است.

امّا درّه هایی که میان کوه ها واقع است یا تپّه هایی که سیل در آن جاری می شود و عرب آن را واد می خواند، در سرزمین خیبر بسیار است:

نخست باید از وادی طرّف یاد کنیم که امروز مردم ساکن خیبر به آن صویدره می گویند. در مجاورت آن وادی الشقره قرار گرفته است و در مشرقش وادالنُّخَیل و در مجاورت شرقی آن وادی نخل قرار دارد که امروز به آن الحناکیه می گویند.

در تمام این وادی ها روستاهای متعدّدی دیدم که در آن مردم، زندگی می کنند و با وفور آب جاری، به کار کشاورزی می پردازند.

امروزه به سادگی، بیشتر مردم از مناطق مهم حرّه نام می برند. حرّه خیبر را به وسطِ این منطقه، حرّه الکوره را به جنوب غربی آن و حرّه هُتَیم را به شمالش اطلاق می کنند.

مساحت این حرّه در آخرین منابع جغرافیایی سرزمین حجاز که به دستم رسیده، بدین قرار است: جهت جنوبی آن در خطّ عرض جغرافیایی ۳۵/ ۲۴ تقریباً تا خطّ عرض ۳۰/ ۲۶ در شمال آن امتداد دارد و از شرق به خطّ طول ۳۵/ ۴۰ و در غرب ۳۰/ ۳۸ است.

۱- «دایرهالمعارف البستانی»، ج ۷، ص ۵۰۷

از نظر قبیله شناسی سرزمین خیبر محلّ سکونت قبایل غطفان و اشجع در مرکز و مغرب حرّه و بین خیبر و فدک، قبایل بنومره و بنوفزاره و در سمت غربی این قبایل، جمعی از قبیله جُهَیْنه به سر می برند.

امروزه غالب ساکنین سرزمین خیبر، منسوبین به قبیله بنوهُتَیم هستند. (۱) تا قبل از ۱۳۹۰ ه. ق. خیبر، تابع امیرنشین حایل بود؛ ولی در سال های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۷ ه. ق پی بردم که خیبر با داشتن ۲۹ روستا و ۴۴ آبادی که تابع آن بودند و جمعاً ۳۲۲۲۱ نفر جمعیت داشت، از نظر تقسیمات اداری عربستان سعودی، امیرنشینی تابع امارت مدینه به شمار می آید. (۲)

ب: خیبر، پایگاه یهودیان حجاز

اشاره

وقتی «مقدّسی» در کتاب خود به سال ۳۷۵ ه. ق. نوشت:

«خیبر بلد حصین» از یک شهرت تاریخی سخن به میان آورد (۳) و وقتی «ادریسی»، خیبر را «مدینه صغیره کالحصن ذات النخل و زروع» (۴) خواند، جز تأکید بر تمرکز قلاع و استحکامات آن، موقعیّتی برای خیبر قائل نبود. (۵) بنابر این مترادف بودن معنای خیبرِ عبری با حصن عربی، خیبر را بیش از یک شهر، به عنوان «پادگان یهودان حجاز» معرّفی می نماید. سمعانی ذیل کلمه الخیبری می نویسد:

۱- مجلّهالعرب، سال سوم، صص ۸۶۹- ۸۶۳. حمد الجاسر، «فی شمال غرب الجزیره» صص ۲۲۶- ۲۲۲، چاپ ریاض، ۱۹۷۰ م

۲- همچنین نک: «دلیل مسمّیات المُدن و القری و الهجر فی المملکه العربیّه السعودیّه، سنه ۱۳۹۰»، وزاره المالیه و الاقتصاد الوطنی. نیز نک: «دلیل القری و القبایل فی المملکه»، وزاره الدّاخلیّه، سنه ۱۳۹۴ ه. ق. نیز نک: مقاله های: عاتق بن غیث البلادی در مجله العرب، اودیه الحجاز. و همچنین نک: حسین حمزه بندقجی، «اطلس المملکه العربیّه السعودیّه»، چاپ دانشگاه اکسفورد، ۱۳۸۹ ه. ق

۳- «احسن التّقاسیم فی معرفه الأقالیم»، ص ۸۳

۴- «شهرک کوچکی بود به شکل قلعه که درختان نخل و کشتزار دارد.»

۵- ابوالفداء، «تقویم البلدان»، ص ۸۹، متن اصلی.

«هذا (نسبه) لإسم لقلعه حصينه علی منازل من المدینه علی طریق الشام.» (۱) اکثر قلعه های خیبر با سنگ های سخت و بر فراز تپّه های سنگی که در دو وادی غربی و جنوبی وجود دارد، بنا نهاده شده اند. تنها دو قلعه در قسمت جنوب شرقی واقع شده است و متأسفانه نام این قلاع در متون تاریخی، سیره و جغرافیای حجاز به اختلاف یاد شده است و با تکرار نام های مختلف بر یک موضع، تردیدهای ما را در شناخت دقیق قلاع، دوچندان می سازد. به هر حال نظر به اهمّیّت شناخت این قلعه ها در خیبر و به منظور درک تاریخیِ وقایع خیبر در سال های نخست هجرت، به تطبیق آراء قدما و مقایسه مستندات تاریخی و جغرافیایی پرداخته و پس از بررسی موقعیّت فعلی خیبر، به جمع بندی می پردازیم:

۱/ ب: قلعه القَموص

ابن اسحاق با عبارتِ «ثم القموص حِصن بنی ابی الحُقیق». القموص را همان قلعه بنی أبی الحقیق دانسته (۲) و فیروزآبادی نیز آن را پذیرفته است. (۳) یاقوت حموی، با عبارتِ «القموص: وهو جبل بخیبر علیه حصن ابی الحقیق یهودی» (۴)، القموص را به فتح قاف از کوه های خیبر خوانده که قلعه أبی الحقیق یهودی بر فراز آن قرارداشته است. (۵) یاقوت حموی در جای دیگرکتابش، القموص را الغُمُوض ثبت کرده است و از آن با وصفِ «أَحد حصون خیبر و هو حصن بنی الحقیق» یاد کرده است. (۶) و چون مرحب یهودی به تصریح ابن کثیر، صاحب قلعه القموص بوده است، این قلعه در برخی از متون خاصّه به قلعه مرحب نیز معروف است. (۷)

۱- «الأنساب»، ج ۵، ص ۲۰۲

۲- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۳۴۴

۳- «المغانم»، ص ۱۳۴

۴- «قموص، نام کوهی است در خیبر که قلعه ابی حقیق یهودی بر فراز آن قرار داشت.»

۵- «معجم البلدان»، ج ۷، ص ۱۶۱

۶- معجم البلدان، مجلّد ۵، ص ۳۰۶

۷- «البدایه و النهایه»، ج ۴، ص ۱۸۷. نیز نک: «المناسک و اماکن طرق الحج»، ص ۵۴۰

بر این اساس می توان با جمع بندی نهایی ده ها سند تاریخی، پذیرفت که اوّلًا قلعه الغموص بزرگترین قلعه خیبر از لحاظ مساحت، ارتفاع و تسلّط بر وادی های اطراف بوده و ثانیاً این قلعه همان قلعه ای است که در تاریخ به الحصن شهرت داشته است و امروزه هم آنگونه که نگارنده در منطقه خیبر شنیدم، به آن الحصون می گویند.

نام های مرحب، الغموص و بنی ابی الحقیق، یک موضع را در خیبر نشانه دارند.

۲/ ب: قلعه ناعِم

ابن اسحاق صریحاً می نویسد:

«کان أوّل حصونهم افتتح حِصْن ناعم و عنده قُتِل محمود ابن مَسْلمه». (۱) فیروزآبادی (۲) و یاقوت حموی (۳)، قلعه ناعم را قلعه ای از قلاع خیبر دانسته اند که به گفته همه مورّخان، در کنار آن محمود بن مسلمه الأشْهلی- از یاران محمّد صلی الله علیه و آله- و برادر محمد بن مَسْلمه-/ صحابی مشهور- در جریان وقایع خیبر کشته شده است.

۳/ ب: قلعه السُّلالم

به استثنای صاحب «المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره» که واژه «سُلالم» را سلیلم ثبت کرده است (۴)، همه مورّخان و سیره نویسان در ضبط کلمه «سلالم» اختلاف و تردیدی ندارند.

ابن اسحاق و ابن سعد از این قلعه در ضمن وقایع خیبر نام برده اند. (۵)

۱- نک: «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۴۴.

۲- «المغانم»، ص ۱۳۴.

۳- «معجم البلدان»، ج ۸، ص ۱۴۰.

۴- «المناسک ...»، ص ۳۵۹، ریاض، ۱۹۶۹ م.

۵- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۳۴۷ و «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۱۰۶

البکری در «معجم ما استعجم» ضـمن این که سُلالِم را «حصن من حصون خیبر» دانسته، به تلفّظ سُلَیْلم نیز اشارتی دارد. یاقوت حموی مزید بر نامی که از این قلعه ذیل توصیف جغرافیایی خیبر می برد، در باره السُّلالِم می گوید:

«حصن بخیبر و کان من أحصنها و آخرها فتحاً علی رسول اللّه.» (۱)

۴/ ب: قلعه الکتیبه

ابوعبیـد در «الأمـوال» آن را الکثیبه ثبت کرده است و سـمهودی به اسـتناد ابن شبّه در «تاریـخ المـدینه» همین لفظ و کتابت را بر گزیده است که:

«و خرجت الکثیبه فی الخمس و هی مما یلی الوطیح و سلالم». (۲) یاقوت حموی نام این قلعه را به صورت کَتیبَه ضبط کرده و در وصف آن آورده است: «و هو حصن من حصون خیبر.» (۳) ابن اسحاق از الکتیبه به عنوان نام قلعه ای در خیبر که:

«و کانت الکتیبه خُمَسَ اللّه و سهم النبی» نام می برد (۴)؛ هرچند وقتی می نویسد:

«ثم قسم رسول اللّه الکـتیبه و هی وادی خـاص بین قرابته و بین نسـائه و بین رجـال المسـلمین» به نظر می رسـد واژه «الکتیبه» به معنی نـام یک قلعه به کار نرفته است. ضـمن این که به اشـتباه از تعبیر وادی خاص استفاده می کنـد؛ در حالی که صـحیح آن وادی خلص است!

واقدی «الکتیبه» را نام قلعه ای می داند و با وصفِ «حصـناً منیعا» از آن یاد می کند. (۵) فیروزآبادی نیز با واقدی هم نظر است و «الکتیبه» را نـام قلعه ای از قلاـع خیبر دانسته است. (۶) بـا انـدک توجّهی بر دیگر آراء و اسـناد تـاریخی، معلوم می شود که الکتیبه نمی تواند

۱- «قلعه ای بود در خیبر که مستحکم ترین آنها بود و بعـد از تمام قلعه ها به تسـخیر پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله درآمـد». نک: «معجم البلدان»، ج ۵ ص ۱۰۲

۲- «وفاء الوفا»، جزء ۴، ص ۱۲۰۹

۳- «معجم البلدان»، جزء ۷، ص ۲۱۶

۴- «السیره النّبویه»، ج ۳، صص ۳۶۳- ۳۵۲

۵- ابن کثیر، «البدایه و النّهایه»، ج ۴، ص ۱۱۹

۶- «المغانم»، ص ۳۵۶

تنها نام قلعه مشخّصی باشد. صحیح آن است که الکتیبه را نام مجموعه قلعه های کوچکی بدانیم که ظاهراً بر بلندی های الکتیبه بنا شده بودند.

صاحب «المناسک» آن را وادی متّصل به وطیح تا طبران دانسته است که: «یسمی الکتیبه». (۱)

۵/ ب: قلعه الوَطِیح

فیروزآبادی، الوطیح را «حصن من حصون خیبر و اعظمها و أحصنها و آخرها فتحاً هو والسلالم» دانسته است (۲)؛ ولی قاسم بن سلام (متوفّای ۲۲۳ ه. ق. (/ ابوعبید) در «الأموال» آن را الوطیحه ثبت کرده است.

از نوشته صاحب «المناسک»، ص ۵۴۰ چنین برمی آید که الوطیح نام مزارع و سرزمینی با استحکاماتی بر بلندی های آن بوده است که:

«فیها طُعم ازواج النبی و بنی المطلب و بنی مخزوم، ثم وادی المتصل بالوطیح الی طبران.»

به هر حال با توجّه به سند تاریخی ابن اسحاق که می نویسد:

«ولما افتتح رسول اللّه ... انتهوا إلی حِصنهم الوَطِیح» و گفته واقدی در «مغازی»، تردیدی بر وجود چنین قلعه ای نمی رود. (۳)

۶/ ب: قلعه النَطّاه

یاقوت حموی، نطاه را نام قسمتی از سرزمین خیبر خوانده است (۴) و به زمخشری استناد می کند که:

«نطاه نام چشمه ای بوده است که: «بها تسقی بعض نخیل قراها ... و نطاه عین ماء

۱- «معجم البلدان»، ص ۵۴۰

۲- «المغانم»، ص ۴۳۰

۳- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۳۴۷

۴- «معجم البلدان»، جزء ۸، ص ۲۹۷

بقریه من قری خیبر تسقی نخیلها». (۱) به هر حال مورّخان آن را نخستین قلعه در خیبر دانسته اند که به دست مسلمانان افتاد و ابن اسحاق از آن به عنوان سهم زبیر بن عوام یاد می کند.

از نوشته های صاحب «المناسك»، ص ۵۴۱- ۵۴۰ چنین بر می آید که نطاه نام یکی از وادی های خیبر است که در آن حصن مرحب و قصر او قرار داشته است. صاحب «المناسک» همچنین حدّ نخستین این وادی را معلوم می کند و سپس به چشمه مهمّی به نام اللّحیحه در آن وادی تصریح می دارد و بر مبنای کلام او معلوم می شود که اوّلین منزلگاهی که در خیبر به دست مسلمانان افتاد، دار بنی قمه-/ منزل یاسر برادر مرحب-/ بوده است. (۲) این مضامین با توجّه به این که واقدی در «مغازی»، حصار صعب بن معاذ را در منطقه نطاه دانسته و صریحاً می نویسد:

«یهودیان همگی از تمام حصارهای منطقه ناعم و نطاه کوچیدند» (۳) معلوم می شود که «نطاه»، هم به عنوان منطقه و هم نامِ استحکاماتِ منطقه مورد نظر بوده است.

۷/ ب: قلعه الشِّقُ

این واژه به کسر شین ثبت شده است و یاقوت حموی به زمخشری استناد می کند که آن را نام یکی از قلعه های خیبر دانسته است. (۴) بعضی دیگر آن را نام یکی از روستاهای منطقه فدك در مجاورت خیبر گفته اند.

به هر حال آنچه مسلّم است، شقّ، نام سرزمینی با استحکامات خاصّ بوده است و گواه آن، گفته ابن سعد در «الطّبقات الکبری» است که:

«الشق، و به حصون فیها حصن أبی و حصن النزار».

۱- «با آب آن، برخی از نخلستان های آبادی ها آبیاری می شد ... ونطاه، نام چشمه ای است در یکی از آبادی های خیبر که نخل های آن را آبیاری می کند.»

۲- البکری، «معجم ما استعجم»

۳- «مغازی»، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۵۰۸

۴- «معجم البلدان»، ج ۵، ص ۲۸۳

ولی با بررسی متون تاریخی، مسلّم می شود که بر مجموع این استحکامات، واژه شق اطلاق می شده است؛ لذا می توان حصن أُبَیّ، حصن البُزَاه، حصن المنزال و حص النزار را اجزای پیوسته استحکامات شِق دانست.

به استثنای این قلاع هفتگانه، نام بعضی از قلعه های خیبر که معلوم نیست جزء کدامین استحکامات یا مناطق بوده، در کتاب های تاریخی ثبت شده است و در جریان وقایع خیبر، با آن روبرو می شویم؛ مانند:

قلعه الصعب: سومین قلعه ای که به دست مسلمانان افتاد، متعلّق به صعب بن معاذ بود و در آن موادّ غذایی فراوانی برای یهودیان نگهداری می شد.

قلعه الأخبیه: واقدی از این قلعه نام می برد و می گوید که مسلمانان بعد از فتح «قلعه البزاه» در «الشق»، متوجّه «الأخبیه» شدند.

قلعه الزّبیر: ظاهراً برجی به این نام در منطقه خیبر بوده است و یهودیان یکی از شدیدترین درگیری ها را در آنجا به وجود آوردند.

قلعه وَجْدَه: دارای نخل و درختان متعدّدی بوده که بنا به تصریح صاحب «المناسک»، به پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص یافت.

پ: خیبر، در آستانه هجرت

۱/ پ: تلاش محمّد صلی الله علیه و آله برای دعوت به صلح و تفاهم

انعقاد پیمان همزیستی مسالمت آمیز میان مسلمین و دیگر فِرق، نشان می دهد که محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان از همان سال اوّل هجرت، علاقه خاصّی به تشکیل جامعه ای از همه معتقدان به خدا داشته اند و یهودیان در این راستا بیش از مسیحیان و زرتشتی ها و صائبین، مورد توجّه مهاجران و انصار بوده اند.

محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان در نهایت ملایمت و تؤام با ملاطفت، یهودیان را به اسلام دعوت می کردند؛ ولی آنان از این امر سر باز می زدند. با این همه زیر سایه قانون

همزیستی مـذهبیِ مـدینه و بـا اتّکـا به جهـان بینی الهیِ محمّـد صـلی الله علیه و آله که از انبیـاء سـلف نشأت گرفته بود، امنیّت اجتماعی، اقتصادی و آزادی فکر و عقیده، برای یهودیان تضمین شد.

این گروه در سـایه چنین امنیّتی، روش صـحیحی را در قبـال مسـلمانان پیش نگرفتنـد. آنها و دیگر یهودیان شـبه جزیره، وارثان دینی بودنـد که قرن ها علوم مربوط به آن در جزیرهالعرب متروک بود. آنان نه تنها در بافت فرهنگی و اقتصادی خود فرومایه شده بودند، بلکه در ترکیبی از خصایص زشت فردی و نظام جاهلی، بِسان اقوام پراکنده عرب، جز نام و نشانی از تعالیم موسی علیه السـلام و انبیاء بنی اسرائیل نمی شناختند. لذا هر محقّقی که در این حیطه فرهنگی- جاهلی پژوهش می کند، به این نتیجه می رسـد که یهودیـان جزیرهـالعرب، بیـان کننـدگان اصـلی تفکّر و دیـانت یهود و تعـالیم موسـی علیه السـلام در شـرق میـانه محسوب نمی شدنـد و مـا نبایـد آنچه را که آنهـا در بیـان تورات یـا عقایـد دینی خود اظهـار کرده و یـا لجـاجت ها و حقـد و حسـدهایی که تحت نفوذ نظـام اشـرافیّت بت پرسـتان عرب از خود نشـان داده انـد، مُعرّف کـلّ یهودیـان قرن هفتم میلادی به حساب آوریم.

از سویی دیگر مسـلمانان تنها به دلیل مجاورت و نزدیکی با یهودیان مدینه، حاضر به انعقاد پیمان های متعدّد همزیستی با آنان یا انجام کاری مصلحتی و ناشـی از روابط دیرینه قبایل یثرب نشدنـد. صِرف ایمان به خدای یکتا و قبول هدایت معنوی- الهی بـود که از نظر مسـلمانان حـائز احـترام بود. مسـلمانان آموخته بودنـد که اسـلام و حضور محمّـد صـلی الله علیه و آله را دنبـاله کاروان هـدایت انبیاء گذشـته و وارث تلاش های خداپرسـتان در طول تاریـخ بدانند. شـخص پیامبر صـلی الله علیه و آله نیز بر سَبیل همین دعوت و احترام بود که با مسیحیان و یهودیان به سخن می نشست و آنها را به اسلام یا پالایش تعالیم تحریف شده شان در طول قرن ها تحجّر فرهنگیِ جزیرهالعرب دعوت و هدایت می کرد. اسـلام، اصراری بر مسلمان شدن یهودیان نداشت؛ بلکه بر حقیقت تعالیم ادیان و واقعیّت هایی که به خاطر آن، انبیا راه صعب العبور کمال معنوی را پیمودند، تأکید داشت.

تاریـخ عرب قبـل از پیـدایش اسـلام نشـان می دهـد که ادیـان مختلف در شـبه جزیره عرب، مسـخ شـده و در برابر نظـامِ رو به گسترش بت پرستی از جاذبیّت تهی شده بود.

یهودیان و مسیحیان عرب در کنار بتخانه ها و استثمار انسان ها بی هیچ تعارضی به زندگی

خود ادامه می دادند. اکنون محمّد صلی الله علیه و آله با تمامی قامت تاریخِ مؤمنان، به احیاء انسانیّت، معنویّت و یکتاپرستی در صحنه حیات اعراب ظهور کرده بود.

در برابر چنین دعوتی که در بلندمدّت، تحکیم همه ادیان سَلف در جامعه بشری بود و در اندک زمان، پهنای جهان را فراگرفت، یهودیان در کنار محمّد صلی الله علیه و آله قرار نگرفتند و به خاطر تعلّقشان به مادّیات و وابستگی ژرف به نظام اشرافی و بت پرست حاکم، قریش را تقویت کردند و در برابر اسلام و مسلمانان، آرام آرام راه فتنه و عناد را پیشه خود ساختند. چرا؟ چطور شد که یهودیان از امضاءکنندگانِ پیمان «وحدت مؤمنان»، به بزرگترین نیروی جنگ جو علیه مسلمانان تبدیل شدند؛ ولی مسیحیان جزیرهالعرب چنین نشدند؟

در اوراق تاریخ و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نکته های ناگفته فراوان است و متأسّفانه سبک جمع آوری و ارائه آنها به نحوی نیست که پژوهندگان بتوانند به راحتی پاسخ پرسش های فراوان را بیابند. در این پژوهش از مسیحیّت مدینه سخنی به میان نمی آوریم و از آن به تفصیل در یکی از فصول آتی مدینه شناسی یاد می کنیم. آنچه در ارتباط با وقایع خیبر مطرح است، نظام یهودی و یهودیان جزیرهالعرب در برابر محمّد صلی الله علیه و آله است. جستجوی خود را برای پاسخ به یک پرسش که چرا یهودیان از شرکت در یک جامعه اخلاقی با حضور مسلمانان سر باز زدند و در کمتر از چند سال، به صورت بزرگترین نیروی تهاجمی، مدینه را مورد خطر جدّی قرار دادند، دنبال می کنیم:

۲/ پ: واکنش سرسختانه یهودیان

اشاره

وقتی بر اسناد تاریخ و سیره در طول سال های اوّل تا پایان سال ششم هجری، نظری انتقادی می اندازیم، معلوم می شود که یهودیان مدینه، روشی را در دشمنی با مسلمانان اتّخاذ نمودند که در نهایت منجر به تمرکز کلیّه نیروهای آنها به صورت یک فعالیّت و حرکت نظامی در خیبر شد.

برای شناخت بیطرفانه، کلیّه مستندات تاریخی سیره را- چه در متون تاریخ و حدیث و چه در منابع قرآن و تفسیر- به تفکیک استخراج نمودم. پس از زمان بندی آنها،

وقایع مشترک را یافته، از نظر موضوعی در یک جدول زمانی و در شش مرحله مهم مرتّب کردم:

مرحله اول: مبارزه فرهنگی.

مرحله دوم: راه نفاق.

مرحله سوم: مبارزه سیاسی و خشونت.

مرحله چهارم: نقض علنی پیمان مدینه و اتّحاد با مشرکان.

مرحله پنجم: اعلام جنگ بزرگترین طایفه یهود.

و مرحله ششم: خیبر در آستانه هجوم به مدینه.

۱– ۲/ پ: مرحله اوّل: مبارزه فرهنگی

اشاره

ورود محمّد صلی الله علیه و آله به مدینه، قبایل یثرب را متحوّل نمود. او نه تنها بین مهاجران و انصار، پیوند برادری منعقد کرد؛ بلکه بین مهاجران و انصار از یکسو و طوایف مختلف یهودی از سوی دیگر پیمانی بست که دقیقاً تضمین کننده حقوق انسانی همه شهروندان مدینه از هر طایفه و قبیله و مذهبی بود.

در فصل های گذشته به جنبه های مختلف این پیمان مهمّ تاریخی در ارتباط با قریش و بت پرستان اشاره ها کردیم و اکنون برای توجّه به عمق تأثیر چنین پیمانی در حفظِ امنیّت فرهنگی و اجتماعی و به عبارت دیگر تحکیم امنیّت مردم مدینه، نگاه دیگری به موضوع می افکنیم:

اساس پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دو اصل مهم استوار بود:

یکی امّت واحد بودنِ همه مسلمانان و یهودیان با عبارتِ «انهم امه واحده».

و دوم تضمین استقلال هر یک از قبایل با عبارت «علی ربعتهم یتعاقلون معاقلهم الأولی». (همگان دارای استقلال هستند و باید عهده دار امور خود باشند).

در نتیجه قبول این دو اصل اساسی است که پیمان صریحاً اعلام داشته است:

«لليهود دينهم و للمسلمين دينهم». (عقايد يهوديان برای خودشان محترم است و عقايد مسلمانان برای خودشان) و:

«انه من تبعنا من یهود فإنّ له النصر و الأسوه غیرمظلومین و لامتناصرین علیهم و ان سِلْم المؤمنین واحده». (هرکس از یهود که از ما پیروی کند، روش پسندیده و یاری برای اوست و کسی به آنها ستم نخواهد کرد و دشمن را علیه ایشان یاری نخواهد داد.

صلح مؤمنان برای همگی است.)

همه مردم مدینه از مسلمانان و یهودیان، نبایست به صِرف برخورداری از حقوق قانونی مذکور، نسبت به سرنوشت جامعه بی تفاوت باشد:

«و إنّ المؤمنین لایترکون مُفْرَحا بینهم أن یُعطوه بالمعروف». (وظیفه همه مؤمنان است که نسبت به بینوایان، وامداران و عیالمندان کمک و یاری کنند.

پیمان تصریح می کند که مشمولین این عهدنامه باید نسبت به یکدیگر نیکی کنند؛ ولی نیکی و محبّتی که منجر به گناه نشود. هیچ کس، چیزی کسب نمی کند، مگر برای خودش و این عهدنامه دستاویز گریز ستمگر و گناهکار نخواهد بود. هر کس از مدینه بیرون رود، در امان این عهدنامه است و هر کس در مدینه باشد، مشمول آن است:

«علی مثل ما لأهل هذه الصحیفه مع البر المحْض من أهل هذه الصحیفه ....

و إنّ البرّ دون الإثم. لایکسب کاسبٌ إلّا علی نفسه، و إنّ اللّه علی أصدق ما فی هذه الصّحیفه و أبرّه و أنّه لایحول هذا الکتاب دون ظالم و آثم و إنّه من خرج آمِنٌ و من قعد آمِن بالمدینه إلّا من ظلم أو أَثَم». (۱) آیا این تفاهم و تساهل دینی و آزادی عقیده توأم با احساس امنیّت، شامل طوایف یهودی ساکن در اطراف یثرب بود؟ اگر چنین است، ضرورت اجتماعی مدینه پس از هجرت، مقتضی آن بوده و نه تعالیم اسلام.

در این خصوص به بررسی های همه جانبه ای پرداختم، تا موقعیّت یهودیان خیبر را در قبال چنین تفاهمی از جانب مسلمانان بیابم؛ ولی اسنادی که متضمّن تأیید دوجانبه

۱- ابن اسحاق و ابن هشام، «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۱۴۷ تا ۱۵۰، چاپ قاهره، الحلبی، ۱۹۳۶ م، به تصحیح: مصطفی السّقا، ابراهیم الابیاری، عبدالحفیظ شلبی.

باشد، به دست نیامد. تنها تلاش یک جانبه محمّد صلی الله علیه و آله در گسترش این پیمان با همه یهودیان جزیرهالعرب- خاصه خیبرنشینان- توجّه مرا به خود جلب نمود.

ابن هشام نامه ای را از محمّد صلی الله علیه و آله خطاب به یهودیان خیبر به نقل از ابن اسحاق با این سلسله سند ثبت کرده است:

ابن اسحاق به نقل از مولی لآل زید بن ثابت و او از عِکْرمه یا سعید بن جُبیر به روایت از ابن عباس (۱):

و کتب رسولُ اللّه- صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم- إلی یهود خَیْبر فیما حدّثنی مولیً لآل زید بن ثابت، عن عِکرمه، أو عن سعید بن جُبیر، عن ابن عباس:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، من محمّد رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- صاحب مُوسی و أخیه و المصدّق لما جاء به موسی: ألا إنّ اللّه قد قال لکم:

یا معشر أَهل التوراه! و إنّکم لَتجدون ذلک فی کتابکم:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ وَعَدَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَهً وَ أَجْراً عَظِیماً.

و إنی أنشدکم باللّه وأُنشدکم بما أَنزل علیکم وأُنشدکم بالذی أطْعم مَنْ کان قبلکم من أسْباطکم المنَّ و السّلوی و أنشدکم بالذی أیْبس البحرَ لآبائِکم حتی أنجاهم من فِرعون و عَمله إلّا أخبرتمونی: هل تجدون فیما أنزل اللّه علیکم أن تؤمنوا بمحمّد؟ فإن کنتم لا تجدون ذلک فی کتابکم فلا کُرْه

۱- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۱۹۳، همان چاپ

علیکم. «قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیّ» فأدعوکم إلی اللّه وإلی نبیّه. (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله در این پیام اوّلًا اصول عقاید یهودیان را تأیید و ثانیاً آنها را به تفحّص کتاب های دینی خود در شناخت و یا قبول حقیقتی که او خود را منادی آن می داند، دعوت کرده است.

و ثانیاً با نهایت لطف و احترام اعلام می دارد:

«اگر این موضوع را در کتاب های خود ندیده اید، اکراهی در پذیرفتن اسلام نیست.»

بر این اساس و با توجّه به اتّخاذ روش مشابه با مسیحیان نجران، محمّد صلی الله علیه و آله در گسترش تفاهم دینی، نه تنها پیشقدم بود، بلکه با انتشار تعالیمش، راه همه انبیا را برای احیاء معنویّت و نجات انسان از سقوط در پرستش بت ها، سرلوحه رسالتش قرار داده بود.

یهودیان در پناه چنین امنیّتی که مُتضمّن حقوق اجتماعی، اقتصادی و در نهایت

۱- «یکی از غلامان خاندان زید بن ثابت، از عکرمه، و او از سعید بن جبیر، به نقل از ابن عباس آورده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به یهودیان خیبر چنین نوشت: به نام خداوند بخشاینده مهربان، از محمد، پیامبر خدا- که درود خدا بر او باد- یاور و برادر موسی و تصدیق کننده آنچه موسی آورده است: ای اهل تورات! بدانید که خداوند شما را خبر داد و شما در کتاب خویش، این را خوانده اید که: «محمد، پیام آوری خدا، و کسانی که با او هستند، بر کافران خشن و در میان خود مهربانند، ایشان را می نگری که در حال رکوع و سجود، از رحمت و رضوان خداوند طلب می کنند، آثار سجده در رخساره آنان آشکار است. مثال آنان در تورات و انجیل، همچون نهالی است که جوانه های خود را بیرون آورده و بر پای ایستاده و محکم گردیده، چندان که برزگران را به شگفتی واداشته و کافران را به خشم آورده است. خداوند، کسانی را که ایمان آورده اند و عمل نیکو انجام دادند، آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است. اینک من شما را سوگند می دهم به خداوند، و به آنچه بر شما فرو فرستاد، و به کسی که نیاکان شما را با طعام های ویژه، خوراک داد، و به کسی که دریا را برای پدران شما خشک کرد تا آنان را از فرعون و ستم او رهایی بخشد، سوگند می دهم که مرا خبر دهید: آیا در آنچه خدا بر شما فرو فرستاده، مطلبی می یابید که شما را به ایمان آوردن به محمد فرا می خوانَد؟ اگر چنین مطلبی در کتاب خود نیافتید بر شما اجباری نیست. اکنون راه صلاح و درستی، از مسیر باطل و طغیان جدا شده است، پس شما را به سوی خدا و پیامبر او فرا می خوانم». نک: ترجمه پارسی، ج ۱، ص ۳۵۳

استقلال قبیله ای آنها بود، می توانستند موقعیّت قدیمی خود را در جریان تحوّلات ناشی از هجرت مسلمانان حفظ نمایند؛ ولی ریشه های وابستگی آنها به بازرگانی اشراف قریش و تعصّب و جمودی که در عقاید و باورهای سطحی یهود داشتند، مانع از آن شد که خود را با افکار، روش ها و تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله متحوّل سازند. از این رو به جای تجدید اندیشه و شیوه زندگی خود، در لایه پیمان مدینه سعی در حفظ و گسترش افکار یهودی- جاهلی در میان مسلمانان نمودند. به عبارت دیگر در این مرحله یهود، زیر پوشش نقد تعالیم قرآن و نکته گیری از روش زندگی محمّد صلی الله علیه و آله، متزلزل نگهداشتن جامعه فرهنگی و معنوی مدینه را نصب العین خود قرار دادند.

این برهه از زمان را اگر بخواهیم به زبان امروزی بیان کنیم، می توانیم از اصطلاح «مبارزه فرهنگی با تعالیم اسلام» استفاده کنیم.

اسناد تاریخی فراوانی از چنین تلاش هایی توسّط یهودیان در متن قرآن و منابع سیره و کتاب های تاریخ و حدیث ثبت شده است. طبیعی است که تاریخ، مهمترین واقعه ها و اعتراض ها را ثبت می کند؛ بنابر این می توانیم با نظاره و تأمّل بر محتوای آن، مبانی فکری- فرهنگی یهودیان حجاز را در مقابله با تعالیم اسلام دریابیم:

بر اساس مستندات ابن اسحاق (۱)، با مجموعه دقیقی از اسناد تاریخی روبرو می شویم که نه تنها در متون سیره ضبط شده است، بلکه بازتاب آن را در قرآن به روشنی می توان ملاحظه کرد.

در این اسناد که نویری نیز به ثبت آن پرداخته (۲)، نقش محمّد صلی الله علیه و آله و تعالیم او در پالایش عقاید و روش های دینی یهودیان، به خوبی مشهود است و نشان می دهد که چگونه یهودیان در این مرحله از منازعات فکری با پیامبر صلی الله علیه و آله، ناموفّق بودند.

محمّد صلی الله علیه و آله در این میدان با دو روش برخورد کرد:

۱- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۱۶۰ تا ۲۲۲

۲- «نهایه الارب»، ج ۱، صص ۳۳۹- ۳۳۷، ترجمه فارسی.

اوّل: نقد تاریخی یهود و تلاش برای پالایش عقاید آنها و احیاء تعالیم موسی علیه السلام

ای یهودیان! «یاد آورید نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم و به پیمان من وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و از من برحذر باشید و ایمان آورید به آنچه (/ قرآنی که) نازل کردم که آنچه را (/ توراتی را) که همراه شماست، تصدیق می کند و نخستین کافر به آن مباشید و نفروشید آیه های مرا به بهای اندک و از قهر من بپرهیزید. حق را به باطل مشتبه نسازید. حقیقت را پوشیده نسازید؛ در حالی که به حق بودن آن آگاهید.» (۱) یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ* وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَ لا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ* وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (۲) ای یهودیان! «چگونه مردم را به نیکوکاری فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید و حال آن که کتاب خدا را می خوانید؟! چرا تعقّل و اندیشه نمی کنید؟» (۳) أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. (۴) ای یهودیان! «آیا (یهودی ها) نمی دانند که خداوند می داند آنچه را پنهان کنند و آنچه را آشکار سازند؟ بعضی از یهود چیزی نیاموخته اند و نوشتن را بلد نیستند. آنها تورات را جز آرزوی باطل خود نمی دانند و فقط پندار باطل می کنند.» (۵) أَ وَ لا یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ* وَ مِنْهُمْ أُمِّیُّونَ لا

۱- بقره: ۴۰ تا ۴۲

۲- همان: ۴۲- ۴۰

۳- همان: ۴۴

۴- همان: ۴۴

۵- همان: ۷۷ و ۷۸

يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلَّا أَمانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. (۱) ای یهودیان! «یاد آورید هنگامی که از بنی اسرائیل عهد گرفتیم که غیر از خدا را نپرستید و نیکی کنید در باره پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و فقیران و این که با زبان خوش با مردم صحبت کنید. و نماز بپای دارید و زکات مال خویش را بدهید؛ و شما روی برگرداندید؛ مگر گروه اندکی و شمایید که از حکم و فرمان خدا برگشتید.»

وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ. (۲) ای یهودیان! «به یاد آورید هنگامی را که عهد گرفتیم از شما که خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از خانه و دیار خود بیرون نرانید و بر آن عهد اقرار کردید و گردن نهادید و خود گواه می باشید. با وجود این شما به همان خوی سابق خود هستید که خون یکدیگر را می ریزید و گروهی از خودتان را از خانه و دیارشان بیرون می کنید و در گناه و ستم، دیگران را علیه ایشان یاری می کنید و هر گاه اسیرانی بگیرید، برای آزادی آنها فدیه می طلبید؛ در صورتی که به حکم تورات این کار بر شما حرام است. چرا به برخی از احکام تورات که به نفع شماست، ایمان می آورید و به بعضی دیگر کافر می شوید؟» (۳) وَإِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ لا تَسْفِكُونَ دِماءَكُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ* ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيارِهِمْ تَظاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسارى تُفادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْراجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ .... (۴)

۱- بقره: ۷۷ و ۷۸

۲- همان: ۸۳

۳- همان: ۸۴ و ۸۵

۴- همان.

«یهودیان کسانی هستند که زندگی دنیا را به آخرت خریده اند.»

أُولئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُا الْحَیاهَ الدُّنْیا بِالْآخِرَهِ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ. (۱) «یهودیان چه بد معامله ای با خویشتن کردند که به آنچه خداوند بر آنها نازل فرمود، کافر شدند. و این به واسطه حسد و ستیزه جویی بود.»

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ یَکْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْیاً أَنْ یُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلی غَضَبٍ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ. (۲) «یهودیان را خواهی یافت که از همه مردم حتّی از مشرکان به زندگی حریص ترند. و هر یهودی آرزو می کند که هزار سال عمر کند.»

وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلی حَیاهٍ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَهٍ وَ ما هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ أَنْ یُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ. (۳) «بگو ای محمّد! اگر سرای آخرت در نزد خداوند فقط مخصوص شما یهودیان است و از میان همه مردم به شما اختصاص دارد، آرزوی مرگ کنید؛ اگر راستگویید!»

قُلْ إِنْ کانَتْ لَکُمُ الدَّارُ الْآخِرَهُ عِنْدَ اللَّهِ خالِصَهً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ. (۴) این تلاش ها برای بازگرداندن یهودیان به تعالیم اصلی و حقیقی موسی علیه السلام، این جماعت را در بن بست فکری و اعتقادی سختی قرار داد. آنها راهی جز روی آوردن به

۱- بقره: ۸۶بقره: ۸۶

۲- همان: ۹۰

۳- همان: ۹۶

۴- همان: ۹۴

تعالیم اسلام که در نهادش پالایشِ تعالیم تحریف شده و تصحیح روش های غلط نهفته بود، نداشتند. از اینرو سعی کردند تا ظاهراً به بنیادهای نخستینِ ایمان یهودی بازگشت نمایند و به اتّکاء آن، مبارزه فرهنگی علیه مسلمانان مدینه را بُعدی دیگر بخشند؛ ولی در این مرحله آنها با دعوت محمّد صلی الله علیه و آله از همه پیروان مذاهب الهی روبرو شدند که برای تشکیل جامعه مؤمنان، منازعات را کنار نهاده، با تمسّک به ایمان مشترکِ همه آنها به خدای یکتا، راه معنویّت و اخلاق الهی را در قلوب انسان ها می گشاید.

دوم: تلاش برای تشکیل یک جامعه یکتاپرست و زدودن تمام تعصّب های مذهبی در قبال پیروان مذهب

پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا برای رفع اختلاف میان مسیحیان و یهودیان که از افکار غلط یا بی اطّلاعی آنها نشأت می گرفت، تلاش کرد:

۱- آن هنگام که یهودیان و مسیحیان نجران در باره یهودی یا مسیحی بودن ابراهیم منازعه و ستیز کردند، محمّد صلی الله علیه و آله به آنها گفت:

«ای اهل کتاب! چرا در آیین ابراهیم مجادله می کنید و حال آن که تورات و انجیل نازل نشده است؛ مگر بعد از او؟ آیا نمی اندیشید؟ بیدار باشید! بر فرض در چیزی که علم دارید، مجادله می کنید؛ چرا در آنچه به آن علم ندارید، مجادله می کنید؟ خدا می داند و شما نمی دانید. ابراهیم نه یهودی بود و نه مسیحی. او تسلیم به دین حنیف بود و در شمار مشرکان نبود.» (۱) یا أَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِی إِبْراهِیمَ وَ ما أُنْزِلَتِ التَّوْراهُ وَ الْإِنْجِیلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ* ها أَنْتُمْ هؤُلاءِ حاجَجْتُمْ فِیما لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِیما لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ* ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیّاً وَ لا نَصْرانِیّاً وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ. (۲)

۱- آل عمران: ۶۵ تا ۶۷

۲- همان.

۲- «ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل مشتبه می سازید و حق را پوشیده می دارید؛ در حالی که می دانید؟»

یـا أَهْـلَ الْکِتـابِ لِمَ تَلْبِسُـونَ الْحَقَّ بِالْباطِـلِ وَ تَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (۱) ۳- «نرسـد هیـچ آدمی را که خـدای تعالی او را کتاب و حُکم پیامبری داده است که به مردم بگویـد: بنـدگان من باشـید و مرا به جای خدا بپرستید؛ ولی گوید: از خداپرسـتان باشـید؛ به تعلیمی که از کتاب می گیرید و آنچه درس می دهید. و به شـما فرمان نمی دهد که فرشـتگان و پیامبران را خدایان خود گیرید. آیا به شما فرمان به کفر می دهد؛ آن هم پس از این که تسلیم (مسلمان) شده اید؟»

مـا کـانَ لِبَشَـرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْکِتـابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّهَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِبـاداً لِی مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ* وَ لا یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِکَهَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْباباً أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. (۲) اگر افکار دینی از تعصّـبات ناشـی از منافع قدرت یا حرص قدرت طلبی و مادّیت یا ولع دنیاخواهیِ رهبران دینی و سیاسی رها شود و انسان از افسانه های تاریخی و خیال بافی های منازع با عقل و علم رهایی یابـد، می توان به هـدف مشترک همه انبیا در کمال بخشـیدن به روح معنوی انسان و عروج انـدیشه او ره یافت و در این وادی، باورهای دینی با اندیشه های صـحیح پالایش می یابـد و عقل با سـلوک معنوی، جامعیّت خود را به دست می آورد و در نهایت، امکان بازگشت به خطوط اصـلی و مسـتندِ تعالیم معنوی و اخلاقی انبیا فراهم می شود.

حصول چنین موقعیّتی باعث شـد تا محمّـد صـلی الله علیه و آله دعوت خود را برای ترک تعصّب های مذهبی در تشـکیل یک جامعه یکتاپرست ابلاغ دارد و وحدت انبیا را در

۱- آل عمران: ۷۱

۲- همان: ۷۹ و ۸۰

هدف مشترک، یا هدف انبیا را در وحدت، به همه انسان ها یادآور شود:

«بگویید: به خدای یکتا و آنچه به ما گفته است و آنچه به ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اخلاف نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیمبران از پروردگارشان عطا شده، ایمان داریم و میان هیچیک از آنها فرق نگذاریم و تسلیم شدگان به خداییم.»

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى وَ عِيسى وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (۱) «ای اهل کتاب! بیایید کلمه ای را که میان ما و شماست، بپذیرید که جز خدا را نپرستیم و کسی را با او شریک نکنیم و بعضی از ما بعضی را جز خدا به خدایی نگیرد. اگر پشت بکردند، بگو گواه باشید که ما گردن نهادگانیم.»

قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. (۲) یهودیان در چنین فضایی از تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله، نمی توانستند با طرح چند سؤالِ به گمان خود سخت و پیچیده، نفوذ فرهنگی خود را بر جامعه نوین مدینه- آن هم در اوج تأمّل معنوی و تفکّر انسانی- تحکیم بخشند. آنها چه داشتند؛ جز مشتی تفسیرهای شخصی بر توراتی که در میان هزاران افسانه تاریخی غلطیده بود و آنان حتّی توان خواندنش را نداشتند.

یهودیان در تحوّلات روحی شبه جزیره عرب، ضعیف و درمانده بودند و راهی جز شکست نداشتند. ولی چرا آنان تن به پالایش های دینی ندادند؟

۱- بقره: ۱۳۶.

۲- آل عمران: ۶۴

به نظر می رسد آنها اساساً مردمی پایبند به معنویّات دینی خود نبودند. آنها زیر پوشش دیانت یهودی، دنیا را می جستند و دین را در بستر منافع مادّی و دنیوی قابل پذیرش می دانستند و وقتی یهودی بودن نمی توانست امتیازهای ظالمانه اقتصادی آنها را تضمین نماید، مُشرک می شدند و با بت پرستان هم آیین می گشتند و حتّی با آنها علیه طوایف یهودی دیگر- که مزاحم منافعشان شده بودند- متّحد می شدند.

اسناد تاریخی شبه جزیره عرب به خوبی نشان می دهد که یهودیان بنی قَیْنُقاع که هم پیمانان خزرج بودند و طایفه بنی نضیر و بنی قریظه که هم پیمانان اوس بودند، در منازعات خزرج و اوس، اشتراک در دیانت و ایمان را به دست فراموشی می سپردند.

ابن اسحاق به سندی در این خصوص استناد جسته که نویری نیز در «نهایهالارب» اهمّیت آن را مورد نظر قرار داده است. (۱) می نویسد:

«هریک از دو گروه یهودی هم پیمانان خود را علیه یهودیان یاری می دادند و در نتیجه خون آنها ریخته می شد؛ در حالی که تورات در دست ایشان بود و می دانستند اجرای چه قسمت هایی از آن به سود و چه قسمت هایی به زیان آنهاست.

این در حالی بود که قبایل اوس و خزرج، مشرک و بت پرست بودند؛ نه بهشتی می شناختند و نه دوزخی و نه به بعث بعد از مرگ و قیامت عقیده داشتند و از کتاب و حلال و حرام هم آگاه نبودند.

پس از این که جنگ تمام شد، یهودیان، فدیه اسیران خود را به استناد تورات می گرفتند و به همین استناد، بنی قینقاع هم فدیه اسیرانی که در دست اوس داشتند، می پرداختند. بنونضیر و بنی قریظه هم فدیه ها را از خزرج می گرفتند و خونبها را پامال می کردند و اهل شرک و بت پرستان را یاری می دادند. به این جهت است که در قرآن آمده:

«به برخی از احکام تورات رفتار می کنید و به برخی از احکام آن کافر می شوید و حال آن که این اعمال شما (یهودیان) از چیزهایی است که تورات منع کرده است.

یاری دادن کافران و بت پرستان، فقط برای کسب نعمت دنیایی است.»

۱- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۱۸۸

۲– ۲/ پ: مرحله دوّم: راه نفاق

شکست یهودیان در شکستن تشکّل جامعه مسلمانان از راه اوهام و خرافات و عقاید متحجّر یهود شبه جزیره، باعث شد که به جای روی آوردن به اصول حقیقی دیانت موسی علیه السلام و ایمان و معنویّت، راه دیگری را اتّخاذ نمایند: راه نفاق و فتنه.

یهودیان یک هدف داشتند و آن ممانعت از نفوذ تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله بود. برای رسیدن به این هدف، جدال فرهنگی نه تنها تأثیری ننمود، بلکه منجر به تحکیم ایمان مسلمانان به تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله شد. یهودیان به ناچار، راه مناقشه و مجادله را کنار گذاردند و سعی در همرنگ کردنِ صوریِ خود با جامعه معنوی مسلمانان نمودند. این همرنگی به آنها مجال می داد تا با فتنه انگیزی و دوگانگی شخصیّت، راه رشد جامعه موحّد مدینه را سد سازند و وحدت پیروان محمّد صلی الله علیه و آله را به تفرقه و تشتّت مُبدّل سازند.

اوراق تاریخ گذشته مدینه و اسناد حوادث و وقایع سال های اوّل تا سوم هجری، ما را با شخصیّت هایی متشخّص از تبار یهودیان آشنا می کند که با ظاهری مسلمان نما، میان انصار و مهاجران حضور پیدا می کردند؛ تا با اعمال سیاست های زیرکانه، موقعیّت ایمان مسلمانان را متزلزل سازند و در نتیجه مانع از تحکیم مبانی دینی اسلام در جامعه نوین مدینه شوند.

آنها تقویت موقعیّت یهودیان را تنها در چنین تضعیفی می یافتند و در این راه به هوشِ سرشار و نکته سنج خود و سُنن مسخ شده دین یهود در جزیرهالعرب عصر جاهلی تکیه می کردند.

ابن اسحاق نام تعدادی از این افراد متنفّذ را ثبت کرده و با گزارشی از چگونگی نفاق وفتنه انگیزی آنها به تشریح «تاریخ عالمانِ منافق یهود» پرداخته است. وی می نویسد:

«و از جمله این کسان که ظاهراً خود را در پناه اسلام قرار دادند و با دیگر مسلمانان همراه شدند و حال آن که منافق بودند، سعد بن حُنیف، زید بن اللُّصَیْت، نُعمان بن اوْفی بن عمر، عثمان بن ابی اوْفی، رافع بن حُرَیمله، رفاعه بن زید بن التابوت، سِلسله بن برهام و کنانه بن صُوریا بودند.»

اینها از یهودان بنی قینقاع و کسانی بودند که به گفته ابن اسحاق:

«هؤلاء المنافقون یحضرون المسجد فیستمعون أحادیث المسلمین و یسخرون و یستهزئون بدینهم». (۱) در باره این منافقان از عالمان یهود، واکنشی در میان آیه های کتاب قرآن ملاحظه می شود که به خوبی موقعیّت آنها را نشان می دهد و معلوم می سازد که مسلمانان مدینه از اتّخاذ چنین شیوه ای توسّط یهودیان مطّلع بوده اند. اهمّ این آیه ها در سوره دوم قرآن منعکس شده است؛ از جمله:

«و گروهی از مردم می گویند: ما ایمان آوردیم به خدا و به روز قیامت؛ و حال آن که مؤمن نیستند.» (۲) «خدا به آنها استهزا می کند و آنها را در سرکشی و گمراهی رها می سازد که حیران و سرگردان باشند.» (۳) «در دل های آنها مرض است. پس خداوند بر مرض ایشان بیفزاید و ایشان راست عذابی دردناک؛ بدین سبب که دروغ می گویند. و چون به آنها گفته می شود: در زمین فساد و تباهی نکنید، پاسخ می دهند که ما فقط به صلاح کار می کنیم و نیکوکارانیم.» (۴) ابن اسحاق در بیان منظور این آیه نوشته است:

«منافقان یهودی مدّعی بودند که ما می خواهیم بین مؤمنان و اهل کتاب را اصلاح کنیم.»

«و چون با شیطان های خود خلوت می کنند، گویند: ما با شماییم. همانا ما (مؤمنان را) استهزا می کنیم.» (۵)

۱- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۱۷۵

۲- بقره: ۸

۳- همان: ۱۵

۴- همان: ۱۰ و ۱۱

۵- همان: ۱۴

«مثل ایشان مانند کسی است که آتش افروزد؛ تا اطراف خود را روشن کند. خدا آن روشنی را ببرد و ایشان را در تاریکی رها کند که هیچ نبینند.» (۱) از متون سیره هم به خوبی می توان دریافت که مسلمانان، به ماهیّت این منافقان از طایفه یهود آگاه بودند؛ ولی نفاق آنان را با ستیزه جویی پاسخ نمی دادند. آنان با توجّه به این آیه ها و هدایت های محمّد صلی الله علیه و آله، از خود تدبیر و بردباری نشان دادند و گرچه ریشه این منافقان در جامعه نوپای مدینه قطع نشد، ولی یهودیان نیز کامیاب نگشتند و نتوانستند مانع نُضج جامعه مدینه شوند. لذا سیاست پیشگان یهود با شدّت عملِ بیشتری پای در میدان نهادند تا قهر و دشمنی خود را به تدبیر دیگر، اعمال نمایند:

۳- ۲/ پ: مرحله سوّم: راه سیاست و خشونت

گفتیم که در دو مرحله نخستین، مشکل یهودیان حل نشد و از سویی گسترش کیفی و کمّی تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله، موقعیّت مهاجران و انصار را تحکیم بیشتری بخشید. لذا طبیعی بود که یهودیان، راه سیاست و خشونت را برای خارج شدن از بن بستی که پیش رویشان بود، انتخاب کنند. یهودیان نمی توانستند احساس دشمنی خود را پنهان سازند. سکوت آنها در طول اقامت مسلمانان در مکّه بدان خاطر بود که به نتایج تلاش های محمّد صلی الله علیه و آله چشم دوخته بودند. آنان به شکست فرهنگی قریش دل خوش داشتند؛ تا شاید از این طریق قدرت خود را در طوایف عرب تثبیت کنند. ولی نمی دانستند که اسلام بزرگترین مسأله جزیرهالعرب خواهد شد. این بود که احساس ناکامی کردند و کینه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به دل گرفتند و در برابر معنویّت محمّد صلی الله علیه و آله نتوانستند قهر و دشمنی خود را برای مدّت مدیدی پنهان سازند.

مشکل یهودیان، مشکل اقتصادی و سیاسی آنان بود و نه مشکل دینی و زندگی مسالمت آمیز و به دور از تعصّبات مذهبی. این سیاست پیشگانِ راه خشونت و تهدید در اوراق تاریخ عرب، نام و نشانی مُشخّص و آشکار دارند. ابن اسحاق از آنها به عنوان

۱- بقره: ۱۷

«یهودیانی که با رسول خدا ستیز و دشمنی کردند» (الأعداء من یهود) یاد کرده است. گفته نویری توضیحی روشن بر انتخاب مرحله سوم به عنوان راه سیاست و خشونت از سوی یهودیان است. وی می نویسد:

«چون خداوندین خود را آشکار ساخت ومحمّد صلی الله علیه و آله در مدینه مستقرشد و برادران دینی او از مهاجران و انصار گرد او جمع شدند و امر اسلام استحکام یافت، علمای یهودی و دانشمندان ایشان از روی بغی و حسد به دشمنی و ستیزه جویی رو آوردند.» (۱) ابن اسحاق این موقعیّت تاریخی را چنین تشریح می کند:

و نصبت عند ذلک أحبارُ یهود لرسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- العداوةَ بغیاً وَ حَسَداً و ضغْنا لما خصّ اللَّه تعالی به العرَب من أخْذه رسولَه منهم، و انضاف إلیهم رجالٌ من الأوس والخَزْرج ممّن کان عسی علی جاهلیّته فکانوا أهل نِفاق علی دین آبائهم من الشّرک و التکذیب بالبعث، إلّا أنّ الإسلام قَهرهم بظُهوره واجتماع قومهم علیه، فظهروا بالإسلام واتخذوه جُنَّه من القتل، و نافقوا فی السرّ، و کان هَواهم مع یَهُود، لتکذیبهم النبیّ- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و جُحودهم الإسلام. و کانت أحبار یهود، هم الذین یسألون رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و یتعنّتونه و یأتونه باللبس، لیَلْبِسوا الحقّ بالباطل، فکان القرآن یَنْزل فیهم فیما یسألون عنه، إلّا قلیلًا من المسائل فی الحَلال و الحرام کان المسلمون یسألون عنها». (۲) الخ

در یک جمع بندی، نام این دشمنان سرسخت و در عین حال منافق و سیاسی و مدبّر در تواریخ چنین ثبت شده است:

«منهم حُیَیّ بن أخطب و أخواه أبویاسر بن أخطب، و جُدَیّ بن أخطب، و

۱- «نهایه الارب»، ج ۱، ص ۳۴۳

۲- «السیره النّبویّه»، ج ۲، ص ۱۶۰ و «ترجمه سیرت»، ج ۱، ص ۴۹۱

سلام بن مِشْكم، و كنانه بن الربيع بن أبى الحُقَيق، و سلّام بن أبى الحُقَيق و أبورافع الأعوار و هو الذى قتله أصحابُ رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- بخَيبر- و الربيعُ بن الربيع بن أبى الحُقيق و عمرو بن جَحّاش و كعب ابن الأشرف- و هو من طيئ ثمّ أحد بنى نَبْهان و أمّه من بنى النضير و الحجّاج بن عمرو- حليف كعب بن الأشرف- و كَرْدَم بن قيس- حليف كعب بن الأشرف- فهؤلاء من بنى النّضير.

و من بنى ثعلبه بن الفِطْيَوْن: عبداللَّه بن صُوريا الأعور- و لم يكن بالحجاز فى زمانه أحد أعلم بالتواره منه و ابن صَلُوبا و مُخَيريق و كان حَبْرَهم أسْلم.

و من بنى قَيْنُقاع: زيد بن اللَّصِيت- و يقال: ابن اللُّصَيت- فيما قال ابن هشام و سَعد بن حُنيف و محمود بن سَيْحان و عُزيز بن أبى عُزيز و عبداللَّه بن صَيْف.

قال ابن هشام: و يقال: ابن ضَيْف.

قال ابن إسحاق:

و سُويد بن الحارث و رفاعه بن قيس و فِنْحاص و أشْيع و نُعمان بن أضَافيه و بَحرىّ بن عمرو وشأس بن عدىّ وشأس بن قيس و زيد بن الحارث و نعمان بن عمرو و سُكين بن أبى سُكين و عدىّ بن زيد و نعمان بن أبى أوْفى، أبو أنس و محمود بن دَحْيه و مالك بن صيف. قال ابن هشام: و يقال:

ابن ضَيف.

قال ابن إسحاق: و كعب بن راشد و عازر و رافع بن أبى رافع و خالد و أزار بن أبى أزار. قال ابن هشام: و يقال: آزر بن آزر.

قال ابن إسحاق: و رافع بن حارثه و رافع بن حُريمله و رافع بن خارجه و مالك بن عوف و رفاعه بن زيد بن التابوت و عبداللَّه بن سَلَام بن الحارث و كانَ حَبْرَهم و أعلَمهم و كان اسمه الحُصين فلما أسلم سمّاه رسول اللَّه- صلّى اللَّه عليه [وآله] وسلّم- عبدَاللَّه. فهؤلاء من بنى قَيْنُقاع.

و من بنی قُرَیظه: الزبیر بن بَاطا بن وهب و عَزّال بن شَمْویل و کعب بن أسد و هو صاحب عَقد بنی قُریظه الذی نقض عام الأحزاب و شمویل بن زید و جَبَل بن عمروبن سُکینه و النَّحّام بن زید وقردم بن کعب و وهب بن زید و نافع بن أبی نافع و ابو نافع عدیّ بن زید و الحارث بن عَوْف و کَرْدَم بن زید و أسامه بن حبیب و رافع بن رُمیله و جَبل بن أبی قُشیر و وهب بن یَهوذا فهؤلاء من بنی قریظه.

و من یهود بنی زُرَیق: لَبید بن أعصم و هو الذی أخَّذَ رسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- عن نسائه.

و من یهود بنی حارثه: کِنانه بن صُورِیا.

و من یهود بنی عمرو بن عَوْف: قَرْدم وهو بن عمرو.

و من یهود بنی النجّار: سِلْسِله بن بَرْهام.

فهؤلاء أحبار الیهود و أهل الشرور و العداوه لرسول اللَّه- صلّی اللَّه علیه [وآله] وسلّم- و أصحابه و أصحاب المسأله و النصْب لأمْرالإسلام الشرورَ لیطفئوه إلا ما کان من عبداللَّه بن سَلَام و مُخَیْریق. (۱)

۱- «در آن هنگام، احبار یهود، از سر طغیان و حسادت و لجاجت، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از در دشمنی و کینه در آمدند، چرا که خداوند پیامبری را از میان عرب برانگیخته بود. برخی از اهل اوس و خزرج نیز که هنوز بر آیین جاهلیت بودند، و منافقانه، بر دین اجدادشان باقی مانده و رستاخیز را منکر بودند، به یهودیان پیوستند. هرچند آنان، پس از چیره شدن آیین اسلام و ایمان آوردن طایفه خویش، در ظاهر به اسلام گرویده و آن را سپری در برابر کشته شدن قرار داده بودند، اما در نهان، نفاق می ورزیدند و در دل، با یهودیان بودند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب می کردند و اسلام را منکر بودند. احبار یهود همان کسانی بودند که پرسش های دشوار برای پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح می کردند و معماهای پیچیده پیش می آوردند، تا حقیقت را در پوشش باطل، پنهان کنند، اما آیات قرآن در پاسخ به شبهه های آنان نازل می شد. البته برخی از پرسش های پیرامون احکام و حلال و حرام، از سوی مسلمانان مطرح می گردید. از جمله: حُیی بن اخطب و دو برادرش، ابویاسر بن اخطب و جُدی بن اخطب؛ و سلام بن مشکم، وکنانه بن ربیع ابن ابی حُقیق، وسلام بن ابی حُقیق، ابورافع اعور- که یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در خیبر به قتل رساندند- و ربیع بن ربیع بن ابی حقیق، عَمرو بن حجّاش، کعب بن اشرف- که از قبیله طی بود- و یکی از مردان قبیله بنی بنهان به همراه مادرش که از بنی نضیر بود، حجّاج بن عمرو هم پیمان کعب بن اشرف کردم بن قیس هم پیمان کعب بن اشرف، اینها از بنی نضیر بودند. اما دشمنان اسلام از طایفه بنی ثعلبه بن فیطون عبارتند از: عبداللَّه بن صوریای اعور، که در زمان خود، در میان اهل حجاز کسی بیش از او بر تورات آگاهی نداشت، و ابن صلوبا، و مُخیریق و اسلم که بزرگ آنان بود. از بنی قینقاع: زید بن اللَّصیت- که ابن هشام او را ابن لُصیت نامیده- و سعد بن حُنیف، و محمود بن سیحان، و عُزیز بن ابی عُزیز، و عبداللَّه بن صیف- که ابن هشام او را ابن ضیف نامیده است- و سوید بن حارث، رفاعه بن قیس، مِنخاص، اشیع، نعمان بن اضَا، بحرمیّ بن عمرو، شأس بن عدی، شأس بن قیس، زید

بن حـارث، نعمـان بن عمرو، سُـكين بن ابی سُـكين، عـدیّ بن زیـد، نعمـان بن ابی اوفی، ابوانس، محمـد بن دحیه و مالك بن صیف، که ابن هشام او را ابن ضـیف نامیـده- و کعب بن راشد، عازر، رافع بن ابی رافع، خالد، ازار بن ابی ازار،- که ابن هشام او را آزر بن آزر نامیـده-، رافع بن حارثه، رافع بن حُریمله، رافع بن خارجه، مالك بن عوف، رفاعه بن زیـد بن تابوت، عبداللَّه بن سـلام بن حارث،- که بزرگ آنان و داناترین آنان بود و در ابتدا حُصین نام داشت و پس از آن که اسلام آورد، پیامبر خدا صلی الله علیـه و آلـه او را عبـداللَّه نامیـد- اینهـا از بنی قینقـاع بودنـد. و از یهودیـان بنی قریظـه: زبیر بن باطـابن وهب، عزّال بن شمویل، کعب بن اسـد- که پیمان بنی قریظه را که در جنگ احزاب نقض شـد، منعقـد کرده بود- و شـمویل بن زید، جبل بن عَمرو بن سـکینه، نحّام بن زیـد، قردم بن کعب، وهب بن زید، نافع بن ابی رافع، ابونافع، عُدی بن زید، حارث بن عوف، کردم بن زیـد، اسامه بن حبیب، رافع بن رُمیله، جبل بن ابی قشـیر و وهب بن یهودا. و از طایفه بنی زُریق: لَبیـد بن اعصم- و او کسـی بود که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله را به واسطه سحر، از زنان خویش دور کرد- و از طایفه بنی حارثه: کنانه بن صوریا و از طایفه بنی عمرو بن عوف: قرام بن عمرو. و از طایفه بنی نجار: سلسـله بن بَرهام. اینها اخبار یهود بودند و با پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و یاران ایشان دشمنی داشتند و بر ضد آنان توطئه می کردند معماهایی مطرح می کردند تا بر اسلام شبهه وارد کنند و نور اسلام را خاموش سازند، جز عبداللَّه بن سلام و مخیریق که اسلام آوردند.»

تلاش سرسختانه اشخاصی که نام برده شد، موجب بروز حوادث و وقایعی گشت که یهودیان را به طور جدّی به ادامه سرسختی وامی داشت. قتل های مخفیانه رواج یافت.

اهانت و هجو محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش توسّط یهودیان شیوع بیشتری پیدا کرد. یهودیان مدینه خواسته و ناخواسته، به اتّخاذ موضعی سرسخت علیه مسلمانان سوق داده شدند.

اهمّ این وقـایع را می توان در واقعه فتنه کعب بن اشـرف یهودی، درگیری جـدّی بـا یهودیـان بنی قینقاع و توطئه های یهودیان بنی نضیر- که منجر به اخراج آنها از مدینه شد جستجو نمود.

ابوعَفَکْ پیرمرد فرتوت یهودی از قبیله بنو عمرو بن عوف به تشویق یهودیان در هجو محمّـد صـلی الله علیه و آله و اصـحاب او شعرها می سرود و مردم را علناً علیه پیامبر تحریض می کرد.

با آن که هنوز بیش از ۱۵ ماه از انعقاد پیمان مدینه نگذشته بود، طایفه یهودی بنوقینقاع- هم پیمانان عبداللّٰه بن ابَیّ بن سلول-/ بغض و حسد خود را علیه محمّد صلی الله علیه و آله و تعالیم او آشکار کردند؛ پیمان مدینه را به طور یک جانبه لغو نموده، به آزار مسـلمانان پرداختند و با هتک حرمت زنان و کشتن به ناحقّ فردی مسلمان، موجب فتنه و شرّ بزرگی در مدینه شدند. علیه محمّـد صـلی الله علیه و آله اعلان جنگ دادنـد و در حصارهای خود متحصّن شدنـد و عاقبت هم کاری از پیش نبردنـد. پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را عفو فرمود؛ به شرط آن که مدینه را ترک کنند.

کعب بن اشـرف یهـودی شـاعری بـود که پیمـان مـدینه را نادیـده گرفت و بـا هجو محمّـد صـلی الله علیه و آله و خانـدانش و تحریض و تحریک یهودیان به شورش علیه پیامبر، موجب ناامنی در مـدینه شد. پس از واقعه بدر به مکّه رفت و قریشـیان را به ادامه جنگ علیه محمّـد صـلی الله علیه و آله تشویق نمود و بر کشـتگان بت پرست قریش در واقعه بـدر گریست. وی به عنوان یکی از بزرگترین حامیان قریش، به مدینه باز گشت؛ تا قیام مشترک یهودیان و بت پرستان را علیه پیامبر تدارک ببیند.

در واقعه احد و هجوم بت پرسـتان قریش به شـهر مدینه، یهودیان به مفادّ پیمانی که بسـته بودند، عمل نکردند و حاضـر نشدند که مسـلمانان را در برابر هجوم مکّی هـا حمـایت کننـد؛ در حـالی که وظیفه داشـتند در برابر دشـمنان مـدینه، کنار مردم شـهر بمانند.

کشـتار مسـلمانان در احد و عدم شـرکت یهودیان برای حمایت از محمّد صـلی الله علیه و آله آشـکار کرد که یهودیان در خفا برای نابودی مسلمانان با قریشیان همنظرند.

عاقبت یهودیان بنی نضـیر، راه یهودیان بنی قینقاع را آشـکار کردند. برای کشـتن محمّد صـلی الله علیه و آله برنامه ریزی دقیق نمودند و نزدیک بود در هجوم به مردم مدینه توفیق یابند.

پیامبر چه کرد؟ تنها فرمود: حال که حاضر به زندگی مسالمت آمیز با مسلمانان نیستید، از

مدینه خارج شوید:

«از سرزمین من بیرون روید و در آن سکونت نکنید. شما چنان تصمیمی گرفتید و خواستید چنان غدر و مکری را بکار بندید.»

در این حال عبد اللّه بن أُبیّ کس نزد بنی نضیر فرستاد که:

«در حصارهای خود بمانید! طایفه من شما را یاری می کند. یهودیان بنی قریظه و هم پیمانان شما از غَطفان به کمک شما می آیند و با محمّد وارد جنگ می شویم.»

در اثر این تحریک، یهودیان علیه محمّد صلی الله علیه و آله اعلان جنگ دادند. مسلمانان تنها به محاصره آنها پرداختند و وادارشان کردند که مدینه را ترک کنند.

پاشیدگی دو طایفه یهود بنی نضیر و بنی قینقاع در مدینه و مهاجرت آنها به خیبر باعث شد تا سران آنها، بت پرستان قریش را برای یک حمله نهایی به مدینه تشویق کنند و مال فراوان در اختیار آنها نهند. از این مرحله به بعد است که یهودیان شبه جزیره با تشکّل تمام نیروها و امکانات خود، قریشیان را به سوی خود دعوت کردند تا محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان را از میان بردارند.

طبیعی است که در چنین شرایطی، تشکّل کامل یهودیان خارج از مدینه را شاهدیم و تفاهم و توافقی میان آنها و بت پرستان علیه تعالیم محمّد صلی الله علیه و آله و صحابه او صورت می گیرد و نقش سرنوشت ساز یهودیان بنی قریظه آشکار می شود. این آخرین امید یهودیان برای فروپاشی مدینه از درون است. از این زمان به بعد یهود وارد مرحله جدیدی می شود. آنان در نهایت، سعی در هماهنگی بین یهودیان موجود در مدینه و قریشیان بت پرست دارند.

۴ – ۲/ پ: مرحله چهارم: نقض کامل پیمان مدینه و تفاهم با بت پرستان برای نابودی مردم مسلمان مدینه

در شرح واقعه خندق یاد کردیم که یهودیان در تدارک قبایل عرب برای حمله به مدینه، نقش اساسی را ایفا کردند. رایزنی هایی میان بت پرستان و یهودیان بنی قریظه

توسّط حُيَىّ بن اخْطَبْ صورت پذیرفت که منجر به پاره کردن پیمان مدینه توسّط سران یهودی بنی قریظه شد.

در این حال مسلمانان چه زجرها، شکنجه ها و مصائبی را در برابر هجوم بت پرستان و یهودیان متحمّل شدند! عاقبت، آن همه تدارک نظامی بت پرستان و سرمایه پرداخت شده توسّط یهودیان بنی نضیر و بنی قینقاع و خیبر بی نتیجه ماند.

یهودیان مدینه که از یکسو پیمان را باطل کرده و از سوی دیگر بر خلاف پیمان، علیه مسلمانان با بت پرستان هم پیمان شده بودند و می خواستند از درون مدینه، جامعه نوپای مؤمنان را بپاشند، راهی جز اعلام جنگ علیه مسلمانان نداشتند.

۵– ۲/ پ: مرحله پنجم: بزرگترین طایفه یهود مدینه به مسلمانان اعلام جنگ داد

مسلمانان در قبال چنین وضعی چه می توانستند بکنند؛ جز این که بنی قریظه را محاصره کنند و چه اعتمادی به ادامه زندگی با یهودیان مدینه داشتند؟ مسلمانان در واقع، خود سازنده وضعی بودند که باعث شد اهل کتاب به جای ملایمت و ملاطفت و وحدت، راه عناد و دشمنی را انتخاب کنند و یهود شبه جزیرهالعرب را در همان موضعی قرار دادند که بت پرستان مکّه در برابر آنان اتّخاذ کردند. طبیعی است که روند چنین وقایعی، مدینه را به سوی دفاع و طوایف عرب را به سوی تهاجم و تجاوز سوق دهد.

البتّه بنی قریظه نیز نتوانستند کاری از پیش برند و به جرم خیانت ها و جنایت هایشان، با آغوش باز مرگ را پذیرا شدند. ولی یهود شبه جزیره عرب، کار را خاتمه یافته ندید و راهی جز امیدبستن به قیام و هجوم یهودیان خیبر و همراه کردن همه طوایف هم پیمان با آنها نداشتند.

۶– ۲/ پ: مرحله ششم: خیبر در آستانه هجوم به مدینه

مروری گذرا بر آنچه در پنج مرحله گذشته ذکر نمودیم، پژوهندگان را متقاعد می کند که بزرگترین استحکامات یهودی در شبه جزیرهالعرب نمی توانست تحت تأثیر شرایط عمومی یهودیان در مدینه قرار نگیرد و نسبت به شکست های سیاسی، فرهنگی و

اقتصـادی یهود بی تفاوت بمانـد. بنابر این خیبر در آسـتانه سال شـشم هجری، به صورت دیگِ در حال جوشـی، از انزوا خارج شـد و در متن وقایع و حوادث قبایل عرب قرار گرفت. لـذا خیبر، دیر یا زود جای خود را در مثلّث شومِ بت پرستان، اشـراف و یهودیـان می یـافت و در برابر تعالیم محمّـد صـلی الله علیه و آله قـد عَلم می کرد. بالاتر آن که وقتی بر لحظه ها و دقایق وقایع تأمّـل می کنیم و بر گسترش تعـالیم پیـامبر که همه ریشه ها و پایه های نظام کهن جاهلی را متزلزل نموده، می نگریم، ملاحظه می کنیم که خیبر بر سر دو راهیِ تفاهم با مسلمانان و یا ورود به گردونه مثلّث شوم قرار داشت.

مبارزه علنی و برپانمودن جنگ و خشونت علیه اسـلام و یاران محمّد صـلی الله علیه و آله، جزء طبیعت زندگی روزمرّه طوایف عربی یهود و بت پرستان شده بود. دیگر نه تلاش محمّد صلی الله علیه و آله برای انعقاد پیمانی مبنی بر عدم تجاوز می توانست مانع از بروز خشونت بت پرسـتان و یهودیان شود و نه حافظان چنین نظامی قادر بودند رو به اسلام آورند و یا به نوعی زیستن، به دور از تعصّبات قومی و مذهبی تن در دهند.

بـا این توجّهـات و بـا درنظرگرفتن شـرایط پنـج سـاله هجرت و طیّ مراحـل پنجگـانه مـذکور، خیبر نمی توانست فکر تهاجم و نابودی مـدینه را از خاطر خود دور سازد و می بایست برای حمله به مدینه، تمام توان و نیروی خود را گرد آورد. خیبر نشـینان نمی توانستند با آن همه شکست های اقتصادی، سیاسی و مذهبی، به معنویّت اسلام گردن نهند.

چنین راه اجتنـاب ناپـذیری در تـدارک حمله، خواه ناخواه فضایی برای حجازِ سال شـشم هجری به وجود آورد که مسـلمانان، هجوم یهودیان و هم پیمان آنها را از خیبر، ساعت شماری می کردند.

علـل و انگیزه هـایی که خیبر را دچـار چنین بن بستی نمود، مورد توجّه نگارنـده این سـطور قرار گرفت. بایـد این مسأله از نظر تـاریخی مورد بررسـی قرار گیرد که آیـا محمّـد صـلی الله علیه و آله و یاران او بودنـد که بی هیـچ دلیلی می خواسـتند به خیبر حمله کننـد؛ یـا یهودیـان خیبر چون راهی جز جنگیـدن و نابودکردنِ مـدینه نداشـتند، موجب شدنـد که مسـلمان، دفاع اجتناب ناپذیر از مدینه را به کنار قلعه های مستحکم خیبر بکشانند و مدینه را از خطر نابودی و قتل عام برهانند؟

ت: خیبر در تدارک حمله به مدینه

از آنجا که تاریخ نویسان ما وقایع مربوط به خیبر را از مدینه آغاز می کنند، مطالعه کنندگان چنین می پندارند که محمّد صلی الله علیه و آله و یاران او بودند که به خیبر حمله کردند. به دیگر بیان، چون وقایع درون خیبر توسّط مورّخان بت پرست و یا یهودی نگاشته نشده است، در پیگیری حوادث، اصل بر هجوم مسلمانان و دفاع یهودان نهاده می شود و نه هجوم یهودیانِ خیبر و دفاع مسلمانان. در اینجا بی آن که تحت تأثیر تاریخ نویسی مسلمانان در دوره خلفای عبّاسی قرار گیریم، مستندات تاریخی را با توجّه به نقد و پالایش متون و درکی که خود از تاریخ و سیره پیامبر داریم، تنظیم و ارائه می کنیم:

سؤال اصلی این است که آیا مدارک تاریخیِ نخستین، می تواند نشان دهد که خیبر در تدارک حمله اجتناب ناپذیر به مدینه بوده است؟

آیا محمّد صلی الله علیه و آله، تلاش صلح آمیز نکرد و راه محبّت و تفاهم به همزیستی مذهبی را فراراه یهودیان قرار نداد؟

آیا عزم مسلمانان در حرکت به سوی خیبر، یک تهاجم سلطه گرانه تلقّی می شود؛ یا یک دفاع اجتناب ناپذیر؟ برعکس آیا یهودیان خیبر برای مصالحه با مسلمانان و بازگشت به پیمان همزیستی مذهبی، تلاشی صورت دادند؛ یا با تمام وجودشان قادر به تحمّل دین جدید نبوده، راه حل را تنها در هجوم و غارت و کشتار- چه در کنار مدینه و چه در دشت های قلعه دار و استحکامات خیبر- یافتند؟

شناورشدن در چنین دریایی از ابهامات تاریخی، مستلزم آن است که تصوّرات شخصی، عقیده های دینی و برداشت های تبلیغی- عمومی از تاریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله به کناری گذارده شود و باورهای شکل گرفته مذهبی- که بی آن که مُستند به نقّادی تاریخ باشد، به اقتضای شرایط فرهنگی جامعه و زمینه های سیاسی آن، القا و تبلیغ شده است مدّنظر قرار نگیرد.

برای حصول به چنین شناختی، کتاب «مغازی» محمّد بن عمر واقدی را صرفاً به دلیل جامعیّت و قدمت تاریخی، مورد پژوهش قرار دادیم و آن را به عنوان متن مفروض و اصلیِ وقایع مورد نظرمان انتخاب کردیم. تمامی اسنادی را که از تلاش های

جنگ جویانه مسلمانان با یهودیان خیبر حکایت می کند، تفکیک نمودیم و مدارکی را که از تلاش صلح جویانه طرفین نشان دارد، استخراج کردیم و با رعایت تقدّم زمانی، جمع بندی نموده، به استحضار پژوهندگان می رسانیم:

شناخت موقعیّت مسلمانان در شهر مدینه در یک مقطع مهمّ زمانی- یعنی از واقعه خندق در ذیقعده سال پنجم هجرت تا صفر سال هفتم هجرت که واقعه خیبر به وقوع پیوست- از اهمّیّت خاصّی برخوردار است. در طول این چهارده ماه، مدینه با چه وقایعی روبرو بوده که رفتن به خیبر اجتناب ناپذیر شده است؟ و بالعکس خیبر در این مدّت با چه وقایعی دست به گریبان بوده که تهاجم به مدینه اجتناب ناپذیر شده است؟

محرّم سال ششم هجرت

سفیان بن خالد بن نُبَیح هذلی لِحْیانی در عُرَنَه-/ نزدیک عرفات مکّه- اردوگاهی بپا کرد و مردم اطراف خود و دیگر اقوام را برای هجوم به مدینه و کشتن مردم مسلمان گرد آورد. عدّه زیادی از مردم با او هماهنگی کردند. (۱) ابن سعد واقعه را با این عبارت ثبت کرده است:

«و ذلک أنّه بلغ رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- أنّ سفیان بن خالد الهذلی ثمّ اللّحیانی و کان ینزل عُرَنَة و ما والاها فی ناس من قومه و غیرهم قد جمع الجموع لرسول اللّه». (۲) صفر سال ششم هجرت

قرْطاء گروهی از قبیله «بنوبکر بن کلاب» بودند که با محمّد صلی الله علیه و آله و مردم مدینه دشمنی می ورزیدند و واقدی آنها را «قومٌ من مُحارب» دانسته است که مدینه را مورد

۱- سریّه عبداللّه بن انیس، واقدی «المغازی». نک: اسماعیل بن عبداللّه بن حُبَیر به نقل از موسی بن جُبَیر، ج ۲، ص ۵۳۱

۲- «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۵۰، دار صادر، بیروت.

تهدیـدهای جـدّی خود قرار داده بودند. (۱) ابن هشـام القُرَطـاء را قبیله ای از هوزان یـا نُفَیل دانسـته است. (۲) ربیع الأوّل سال ششم هجرت

تشدیـد تعرّضات و تهدیـدهای اعرابِ منطقه غَمْر که منجر به اعزام عُکّاشه بن مِحْصَن به آن منطقه گردید. (۳) ربیع الآخر سال ششم هجرت

مدینه با سه حادثه مهم روبرو بوده است:

۱. عُیَیْنَه بن حِصن بن حُـذیفه بن بـدر الفَزاری با سواران وابسـته خود به اطراف مدینه حمله بردند و در غابه درگیر شدند. پسـر أبوذر غفاری را کشـتند و گله ای از شتران را غارت کردند و همسـر ابوذر را ربودند. (۴) ابن هشام واقعه را تحت عنوان غزوه ذی قرد آورده است. (۵) ذی قرد نـاحیه ای از خیبر بوده است که پیـامبر و یارانش برای نجات زن و گلّه ربوده شـده به تعقیب عُیَینه پرداختند. (۶) ۲. در ذی القصَّه نیروهای بنی ثعلبه و عُوال، به مسلمانان حمله کردند و ده نفر را

۱- واقـدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۳۴، غزوه القرطـاء. گفتنی است: ابن سـعد در این خصوص، اصـطلاحِ غزوه را به کار نبرده است؛ زیرا پیامبر ص در این واقعه حضور نداشته است. بنابر این بهتر است گفته شود: سریّه محمّد بن مسلمه إلی القُرَطاء. نک: ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۷۸

۲- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۱۹۹

۳- «مغازی»، ج ۲، ص ۵۵۰ و ترجمه فارسـی، ج ۲، ص ۴۱۶. در باره غَمْر نک: سـمهودی، «وفاء الوفا»، ج ۳، ص ۱۲۷۸. ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۸۴

۴- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۳۷

۵- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۲۹۳

۶- ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۸۰

کشتند. این مهاجمان بعدها نیز در خیبر در برابر مسلمانان موضع گرفتند. (۱) محمّد بن مسلمه که توانسته بود جان سالم بدر برد، بعدها گفته بود:

«فلما کانت غزوه خیبر نظرت إلی أحد النفر الذین کانوا وَلوا ضربی یوم ذی القصَّه، فلمّا رآنی قال: أسلمتُ وجهی للّه! فقلت: أولی». (۲) ۳. حمله اعرابِ بنی محارب، ثَعْلَبه و انمار به اطراف مدینه، برای غارت رمه های مردم مسلمان در مراتع هیغا. (۳) جمادی الأولی سال ششم هجرت

دِحْیه کَلْبی که از نزد هرقل قیصر باز می گشت، در محلّی به نام حِسْمَی در سرزمین کوهستانی شمال مدینه، مردم قبیله جذام، راه را بر او بستند و هر چه داشت، غارت کردند.

شعبان سال ششم هجرت

در این ماه، مدینه با دو واقعه مهم روبرو شد:

۱. ابن اسحاق، واقعه بنی المصطلق (/ المریسیع) را برخلاف بعضی نظرها در شعبان سال ششم هجری دانسته است. (۴) ولی واقدی، آن را تحت عنوان مُرَیسیع در سال پنجم هجری ثبت کرده است. (۵) واقدی می نویسد:

گروهی از قبیله خزاعه و هم پیمان آنها بنی مُدْلِج، در ناحیه فُرُع نزدیک مدینه فرود آمدند و رئیس و سالار آنها- به نام حارث بن ابی ضرار- با اقوام خود و نیروهایی که

۱- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۵۱

۲- واقدی، همان مدرک. نیز نک: ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۸۵

۳- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۵۲

۴- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۳۰۲

۵- «المغازی»، ج ۱، ص ۴۰۴

گرد آورده بود، آماده حمله به مدینه و کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله شدند. این خبر در مدینه انتشار یافت و محمّد صلی الله علیه و آله مردم را جمع کرد تا با شتاب از مدینه خارج و مانع از حمله آنها به شهر شوند. (۱) ۲. در همین تاریخ، یعنی شعبان سال ششم هجرت، یهودیان خیبر آرام آرام به تدارک نظامی جهت حمله به مدینه مشغول شدند. تاریخ از این واقعه سند مهمّی را ثبت کرده است:

واقدی به نقل از عبداللَّه بن جعفر و او از یعقوب بن عُتبه می نویسد:

به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر رسید که بنی سعد- مجاورنشینان خیبر- در فدک گرد هم آمده اند و می خواهند یهودیان خیبر را برای حمله به مدینه یاری کنند. متن اصلی سند تاریخی چنین است: «بلغ رسول اللَّه أنّ لهم جمعاً یُریدون أن یُمِدّوا یهودَ خَیْبَر».

معلوم می شود که خیبر در صدد حمله به مدینه بوده که اهالی فدک آماده همکاری شده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام را به آن سوی فرستاد تا از تدارکات حمله به مدینه آگاه شود. (۲) دنباله سند تاریخی:

«علی شب ها راه می پیمود و روزها در کمین به سر می برد؛ تا این که به هَمَجْ (میان خیبر و فدک) رسید. جاسوسی از فدکی ها را گرفتند. از او پرسیدند: تو کیستی و چه اطّلاعی از جمعیّت بنی سعد داری؟ اقرار کرد که بنی سعد او را به نزد یهودیان خیبر فرستاده اند تا آمادگی آنها را به اطّلاع ایشان برساند؛ مشروط بر این که یهودیان خیبر هم برای آنها سهمی در محصول خرمای خود منظور کنند.»

«... فأقر أنّه عینٌ لهم بعثوه إلی خیبر یعرض علی یهود خیبر نصرهم علی أن یجعلوا لهم من تمرهم کما جعلوا لغیرهم و یقدمون علیهم».

۱- نویری، «نهایه الارب»، ج ۲، متن عربی. ج ۲، ص ۱۴۷ ترجمه فارسی.

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۵۶۲

سند مهمّ دیگر ذیل تاریخ همین واقعه است که وَبَر بن عُلَیم سالار بنی سعد فدک پس از مشاهده فرستادگان محمّد صلی الله علیه و آله گفت:

«یاران محمد به سراغ ما آمده اند و ما را یارای مقابله با ایشان نیست. قبل از آن که ما به جنگ آنها برویم، آنها بر ما فرود آمدند و فرستاده ای از ما را که به خیبر فرستاده بودیمش، گرفته اند.»

اصل سند از این قرار است:

«... سارت إلینا جموع محمد و ما لا طاقهَ لنا به قبل أن نأْخذ للحرب أُهْبتها و قد أخذوا رسولًا لنا بعثناه إلی خَیْبر فأخبرهم خبرنا و هو صنع بنا ما صنع». (۱) سند مهمتر این که وَبَر بن عُلَیم به عیسی بن عَلیله می گوید:

«چقدر مناسب است که خیبریان برای جنگ با محمّد به مدینه روند. عیسی گفت:

آیا تصوّر می کنی این کار صورت بگیرد؟ وَبَر گفت: کار صحیح همین است.»

«و ما أحراهم أن یغزوه فی عُقر داره. فقلت: و تری ذلک؟ قال: هو الرأی لهم». (۲) ابن سعد در ذیل: «سرّیه علیّ بن أبی طالب إلی بنی سعد بن بکر بفدک» بر این جمله تأکید دارد: «بلغ رسول أنّ لهم جَمعاً یریدون أن یُمِدّوا یهود خیبر». (۳) این اسناد، مبیّن ثبت تاریخ دقیقی است؛ مبنی بر این که یهودیان خیبر هفت ماه قبل از وقوع حادثه خیبر در جریان تدارک وسیعی بوده اند و اگر چنین نبود، در شعبان سال ششم هجرت، کوشش طایفه بنی سعد بن بکر برای همبستگی با یهودان خیبر، جهت حمله به مدینه، مورد مذاکره قرار نمی گرفت و خبر آن در مدینه منتشر نمی شد که علیّ بن

۱- «مغازی»، ج ۳، ص ۵۶۳

۲- همان، ج ۲، ص ۵۶۳

۳- «الطّبقات»، ج ۲، ص ۸۹. همچنین نک: نویری، «نهایه الارب»، ج ۲، ص ۱۸۲. ابن کثیر، «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۳۳۹، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۷۶ م

ابی طالب به سوی آن رود.

رمضان سال ششم هجرت

مدینه با دو واقعه روبرو بود:

۱. ابورافع بن أبی الحُقَیْق در غطفان و اطراف آن مشرکان عرب را جمع کرده بود و با تقبّل هزینه های سنگین، حمله گسترده ای را به مدینه تدارک دید. اگر ابتکار خندق در میان نبود، ابورافع و همدستانش مدینه را به آتش و خون می کشاندند. ابورافع در خیبر میان یهودیان زندگی می کرد و مشغول تدارک مجدّدی بود. سرانجام ابورافع به عنوان مسبّب جنگ افروزی علیه مردم مدینه و فتنه انگیزی در شعله ور ساختن عداوت های قبایلی، به دست عبداللّٰه بن عتیک در رمضان سال ششم هجرت به قتل رسید. این واقعه، خیبر را دچار هیجانی خاص نمود. (۱) ابن هشام با عبارتِ «قال ابن اسحاق: و لما انقضی شأن الخندق و أمر بنی قریظه و کان سَلّام بن أبی الحقیق و هو أبورافع فیمن حَزّب الأحزاب علی رسول اللّٰه- صلّی اللّٰه علیه [وآله] وسلّم- ... و هو بخیبر ...». از نقش «ابورافع» در ترغیب یهودیان خیبر به عداوت با اسلام و مسلمانان، حکایتی روشن دارد. (۲)
۲. در رمضان سال ششم هجرت، گروهی از بنی بدر- از قبیله فَزاره- به کاروان زید بن حارثه که برای تجارت عازم شام بودند، حمله بردند؛ اموالش را غارت کردند و زید را به قصد کشتن، مضروب ساختند. (۳) شوّال سال ششم هجرت

واقدی سند بسیار بااهمیّتی را از عروه بن الزبیر ثبت کرده است که به خوبی نشان می دهد که سه ماه قبل از حرکت محمّد صلی الله علیه و آله به سوی خیبر، یهودیانِ خیبر به طور جدّی، مراحل نهایی تدارکات و جمع آوری نیرو و جذب و جلب نظر همپیمانان خود را برای

۱- ابن سعد، «الطّبقات الکبری»، ج ۲، ص ۹۱
۲- «السیره النّبویه»، ج ۳، ص ۲۸۶
۳- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۶۴

حمله گسترده به مدینه و کُشتن محمّد صلی الله علیه و آله طی می کرده اند. (۱) برای پی بردن به کمّ و کیف این وقایع، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، عبداللّه بن رواحه را عازم خیبر نمود، تا ضمن کسب صحّت و سقم اخباری که در حجاز مبنی بر حمله قریب الوقوع یهودیان به مدینه انتشار یافته و موجب وحشت همگان شده بود، با سالار یهودان خیبر:

أُسَیر بن زارم برای دعوت به صلح مذاکره نماید.

ابن أبی حبیبه با اسناد خود از ابن عبّاس برای واقدی نقل کرده اند که أُسیر بن زارم مرد شجاعی بود و پس از کشته شدن ابورافع، یهودیان او را به امیری خود برگزیده بودند.

پس از کسب چنین منصبی، اسیر بن زارم خطاب به یهودان خیبر، خطّ مشی آینده خود را در مبارزه علیه محمّد صلی الله علیه و آله و نابودی شهر مدینه، چنین اظهار داشته بود:

«فقام (اسیر بن زارم) فی الیهود. فقال: ... یا معشر الیهود! نسیر إلی محمّد فی عُقْر داره. فإنه لم یُغْزُ أحدٌ فی داره إلّاأدرک منه عدوّه بعضَ ما یرید. قالوا:

نعم ما رایتَ».

ای یهودیان! ما در شهر و دیار محمّد صلی الله علیه و آله، به جنگ او می رویم؛ و هر کس در شهر و دیار خود جنگ کند، دشمن در بعضی از هدف هایش بر او چیره می شود. گفتند: خوب اندیشیده ای! (۲) واقدی هم در تاریخ خود ثبت کرده است که أُسَیر به قبیله غطفان رفت و آنها را برای حمله به مدینه جمع کرد. نویری هم در کتاب خود آورده است:

«اسیر بن زارم پس از امیری بر یهودیان، شروع به مسافرت میان قبایل غطفان کرد و آنها را برای جنگ با پیامبر دعوت نمود.» (۳) این فعل و انفعالات، چهار ماه قبل از حرکت محمّد صلی الله علیه و آله از مدینه است. بنابر این دیدگاه کسانی که گمان می کنند: خیبر در حرکت مسلمانان به سوی آن، حالت دفاعی

۱- «المغازی»، ج ۲، ص ۵۶۶

۲- همان، ص ۵۶۶ و ۵۶۷ و متن پارسی آن، ج ۲، ص ۴۲۹

۳- «نهایه الارب»، ج ۱۷، ص ۲۱۱. ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۱۸۹

داشته است، صحیح نبوده، با این اسناد تاریخی منطبق نیست.

آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله از تصمیم یهودان مطلّع شد، به خارجه بن حُسَیل اشجعی که با عبداللَّه بن رواحه به خیبر رفته بود، فرمود:

«پشت سرت چه خبر بود؟» گفت:

«من در حالی از اسیر بن زارم جدا شدم، که قصد داشت با سپاهیان یهود برای جنگ با تو حرکت کند.»

اصل سند از این قرار است:

«و قدم علیه خارجه بن حُسَیل الأشجعی فاستخبره رسول اللَّه صلی الله علیه و آله ماوراءَه فقال:

ترکت اسیر بن زارم یسیر إلیک فی کتائب الیهود» (۱) با این همه محمّد صلی الله علیه و آله، عبداللَّه بن رواحه را به سرپرستی سی نفر از مسلمانان، عازم خیبر نمود تا آنها اسیر بن زارم را برای قبول ترک مخاصمه و جلوگیری از شعله ورشدن آتش تعصّباتِ قبایل دعوت کنند.

واقدی جریان این واقعه را از عبداللَّه بن انیس چنین ثبت کرده است:

«من هم از آن سی نفر بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبداللَّه بن رواحه را مسؤول ما قرار داد ... به راه افتادیم تا به خیبر رسیدیم. کسی را پیش اسَیر بن زارم فرستادیم و پیام دادیم که آیا ما در امانیم که پیش تو بیاییم و بگوییم که برای چه آمده ایم؟ پاسخ داد: آری مشروط بر این که من هم از ناحیه شما در امان باشم. گفتیم: چنین است. پیش او رفتیم و گفتیم: رسول خدا ما را پیش تو فرستاده اند تا بگوییم: به حضورش بیایی تا نسبت به تو نیکی فرمایند ... اسیر با یهود مشورت کرد؛ ولی آنها با بیرون آمدنش مخالفت کردند و گفتند: محمّد هیچگاه مردی از بنی اسرائیل را به سرپرستی منصوب نمی کند. اسیر گفت:

بر فرض چنین باشد ما از جنگ خسته شده ایم. [این بود که] با سی نفر از یهودیان، همراه ما (به سوی مدینه) آمد.» (۲) اسیر بن زارم در منطقه ثِبار (شش میلی خیبر) از ملاقات با محمّد صلی الله علیه و آله پشیمان شد و

۱- واقدی، «مغازی»، ج ۲، ص ۵۶۷

۲- همان، ص ۵۶۸؛ حلبی، «السّیره الحلبیّه»، ج ۳، ص ۱۸۷

با یارانش قصد فرار و درگیری داشتند که اسیر ضمن حادثه ای به قتل رسید. رسیدن خبر این ماجرا به یهودیان خیبر، موجب راسخ شدن تصمیم آنها به اعمال برنامه أُسیر جهت حمله به مدینه شد.

این اسناد نه تنها از تلاش های جنگ جویانه خیبری ها حکایتی آشکار دارد، بل به تلاش محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان برای مذاکره با یهودیان به منظور ترک مخاصمه و قبول مصالحه، تشخّصی خاص بخشیده است.

نتیجه

این حوادثِ پی در پی از محرّم تا شوّال سال ششم هجرت، به خوبی نشان می دهد که مردم مدینه بعد از رنج های واقعه بدر و احد و خندق، دائماً در معرض تهدید، حمله و غارت قرار داشتند وآموخته بودند که برای دفاع از جان و مال خود، در مدینه نمانند. احد وخندق نشان داد که مسلمانان در برابر تعرّض بت پرستان و یهودیان، آسیب پذیرند و باید دفاع را در دیار مهاجمان عملی ساخت. همان تجربه ای که «اسیر بن زارم» یهودیان خیبر را از آن آگاه کرده بود که باید برای نابودی محمّد صلی الله علیه و آله و مسلمانان، به دیار او هجوم بریم.

چرا؟ چرا یهود آن همه ملایمت و ملاطفت را نادیده گرفت و به عنوان جزئی از شرایط سخت علیه مسلمانان، راه پس و پیش برای خود باز نگذارْد و چرا أُسیر برای مذاکره و مصالحه، خیبر را پشت سر نگذاشت و مدینه را در آغوش نگرفت؟

پاسخ همه این سؤال ها واضح است. یهودیان نمی توانستند بدون استثمار و تغذیه از اشرافیّت قریش، راه زندگی را بپیمایند. آنها زندگی را در حیات دنیا دیده بودند. نه دل به دین می سوزاندند و نه در اندیشه آرامش و صلح بودند.

این اسناد نشان می دهد که مسلمانان در مقابل حوادثِ پی در پی یهودیان بنی نضیر، بنی قینقاع و بنی قریظه و تلاش های ابو رافع سلام بن أبی الحقیق، جز ساعت شماری و انتظارِ وقوع تهاجم، کار دیگری نمی توانستند انجام دهند.

مردم زجردیده، جرمشان طرد نظام بت پرستی و پایبندی به معنویّت و انسانیّتِ متّکی به خدای رحمان بود و با طوایف عرب که غارت و هجوم، جزء لایتجزّای زندگی

آنها شده بود، قابل قیاس نبودند. مسلمانان از غارت و تهاجم و لشکرکشی های بدر و احد و خندق و فتنه های بنی نضیر و بنی قینقاع و لجاجت های بنی قریظه و ازبین رفتن همه پیمان های مصالحه آمیز و روشدن همه عداوت های دیرینه، خسته شده بودند.

مسلمانان، ترسان از هر خبری، شومی نعره های بت پرستان را به گوش می شنیدند.

آنها حضور یهودیان را در وقایعی که علیه انصار و مهاجران به وقوع می پیوست، مشاهده می کردند و نقش یهودیان را در ازبین بردن پیمان زندگی مدینه و تحریک طوایف یهودی درون مدینه می دیدند و دست آنها را در حمله ها و غارت هایی که مدینه دائماً متحمّل آن بود، می خواندند و مشاهده می کردند که حمایت های یهودیان، در پس همه این وقایع، خیبر را به مرکز اتّحاد پرتحرّک یهود و بت پرستان در تدارک حمله به مدینه تبدیل کرده است.

آیا مردم مدینه برای دفاع از حقوق انسانی خود، جز رفتن به خیبر و دفاع در زیر همان استحکامات سنگین و دژهای غیر قابل نفوذ، راه دیگری داشتند؟ اگر جنگیدن یهودیان حتمی است، چرا در مدینه؟ زن ها و بچّه ها چه گناهی دارند و چرا این دفاع را در خانه خصم انجام ندهند؟!

من هیچگاه از این دعای محمّد صلی الله علیه و آله نمی توانم به سادگی بگذرم. پیامبری که وقتی از شهرش مدینه خارج می شد، نگران تهاجم اعراب جاهلی به شهر و بچّه ها و زن ها و اموالشان بود:

«پروردگارا! تو در سفر همراه مایی و خودت خلیفه ما بر خانواده هایمان هستی. خدایا! من از گرفتاری سفر و بدی عاقبت و مشاهده امور ناخوش در اهل و مال خود، به تو پناه می برم.»

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَ الْخَلِیفَهُ فِی الْأَهْلِ، أَعُوذُ بِکَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَ کَآبَهِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِی الْأَهْلِ وَ الْمَالِ. اللَّهُمَّ بَلِّغْنَا بَلَاغاً صالِحاً یَبْلُغُ إِلَی خَیْرٍ». (۱)

۱- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۵۳۷

ث: مسیر خیبر

آنچه را که ابن هشام از ابن اسحاق در باره مسیر پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه تا خیبر ثبت کرده است، مختصر و محدود به ذکر سه موضع جغرافیایی خاص: عِصر، صهباء و رجیع می باشد. (۱) واقدی چون دسترسی جامع تری به اسناد واقعه داشته است، در باره مسیر جغرافیایی مدینه تا خیبر، ما را از جزئیّات بیشتری مطّلع کرده است. (۲) در اینجا مستندات تاریخی واقدی را ملاک پژوهش قرار داده، دیگر منابع را حول آن، مورد بررسی قرار می دهیم:

مدینه

ثنیّهالوَداع: واقدی می نویسد: «ثم أخذ علی الزَّغابه».

ابوعبید البکری آن را زُعابه ضبط کرده است؛ ولی عموم محقّقان، واژه را با غین، صحیح دانسته اند و ضبط آن را با عین، اهمال در کتابت می دانند. «زعابه» منطقه ای نزدیک مدینه و در شمال غربی آن بین «الجرف» و «الغابه» است.

فیروزآبادی آن را محلّ اجتماع سیل های جاری شده، دانسته و به گفته محمّد بن جریر طبری استناد کرده است که در کلامش آورده است:

«بین الجرف و الغابه». (۳) سهیلی، به کارگیری لفظ الغابه در حدیث مورد استناد طبری را مورد انتقاد قرار می دهد و صحیح آن را زغابه می داند. (۴) این منطقه، حدّ نهایی وادی عقیق به طرف سمت غربی مقابر شهدای اُحد و محلّ انباشته شدن سیل های عقیق، رانوناء و ... است و امروزه مردم مدینه اراضی آن را الضیقه می خوانند و زغابه را صرفاً بر «مُجتمع سیول» اطلاق می کنند.

۱- «السیره النّبویه»، ج ۲، ص ۳۴۴، چاپ حلبی، قاهره، ۱۹۳۶ م

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۸، چاپ مارسدن جونس، لندن، ۱۹۶۶

۳- «المغانم»، ص ۱۷۱

۴- «الرّوض الأنف»، ذیل شرح واقعه خندق.

بـا توجّه به تأکیـد صاحب کتاب «الروض المعطار» (۱) در مورد مهـاجرت یهودیـان به سوی یثرب و تصـریح به این که: «مکان یقال له یثرب بمجمع سیول بطحان و العقیق و سیل قناه ممّا یلی زغابه» (۲) معلوم و مسلّم می شود که این واژه از قدیم الأیّام در تاریـخ مـدینه به منطقه مورد نظر که نزدیک مدینه و در شـمال غربی آن بوده، اطلاق می شده است. (۳) نَقَمی: یاقوت حموی آن را «موضع من اعراض المـدینه کـان لآل أبی طالب» دانسـته است، (۴) که با توجه به گفته ابن اسـحاق، ذیل واقعه خنـدق و وصف موقعیت قرار گرفتن قبایـل مهـاجم: «و أقبلت غطفـان یوم الخنـدق و من تبَعها من أهل نجـد حتی نزلوا بـذنب نَقَمی إلی جنب أحد» (۵) مسلم می گردد که وادی نقمی در اطراف مدینه؛ یعنی شمال کوه احد قرار دارد.

مُشْـتَناخ: واقدی می نویسد: «ثمّ سلک المستناخ». (۶) از این منطقه جز واقـدی در مغازی و ابن سـعد در «الطبقات الکبری» (۷) که ذیـل: غزوه الغـابه، مبنی بر این که «... حتّی انتهی بهم إلی ذی قَرَد، و هی نـاحیه خیبر ممّـا یلی المسـتناخ ...». نام و نشانی از آن در کتب جغرافیـایی و منـابع تاریخی نیافتیم. با این همه، با توجه به این که منطقه ذی قرد میان مـدینه و خیبر قرار دارد، باید این نام به منطقه ای میان نقمی و وادی عِصر اطلاق شود.

این منطقه را امروزه مجاورنشینان نقِمی به کسر میم تلفظ می کنند.

وادی مـذکور در شـمال فرودگاه فعلی مدینه در اطراف جاده مدینه- خیبر، حدود بیست کیلومتر به سوی شـمال امتداد دارد. و از سوی دیگر امتداد آن از شمال به غرب که

۱- نسخه خطّی مکتبه شیخ الإسلام عارف حکمت، مدینه المنوّره.

۲- «اغلب آنان به محلی به نام یثرب مهاجرت کردند و در محل تجمع سیلاب های بطحان و عقیق و مسیل قناه در امتداد زغابه ساکن شدند.»

۳- همچنین نک: یاقوت حموی، «معجم البلدان»، جزء ۴، ص ۳۹۱، چاپ خانچی، قاهره، ۱۹۰۶ م

۴- «معجم البلدان»، ج ۷، ص ۳۱۰

۵- السیره النبویه، ج ۳، ص ۲۳۱

۶- ج ۲، ص ۶۲۸

۷- ج ۲، ص ۸۱، چاپ دارصادر.

منتهی به اراضی وراء کوه احد می شود، حدود ۳ مایل است.

مصب این وادی، در الغابه، نزدیکی های دو چشمه مشهور به نام عین الزبیر، و دیگر، عین مهلهل قرار دارد.

کَبس الوطیح: مارسدن جونس، مصحّح «المغازی» این کلمه را به استناد تعریف صاحب «الصحاح» (ص ۹۶۶) دار فلان: «اغار علیها» معنی کرده است.

بنابراین، اگر با معنای وسیع آن؛ یعنی رود یا چاهی که با خاک پر کرده باشند، یا به معنای غار واقع در بُنِ کوه الکبس بدانیم، باید توصیف منطقه محدودی باشد که از نظر جغرافیایی اهمیت چندانی نداشته است و اگر آن را همان خانه گِلی تلقّی نماییم؛ یعنی کبس الوطیح: خانه گِلی وطیح، اشاره به خانه و منزلگاهی منسوب به وطیح می کند. آیا این وطیح، همان «وطیح بن مازن» است که یکی از استحکامات خیبر به نام او شهرت یافته، یا نه؟ معلوم نیست. به هر حال مسلّم است که این منزلگاه ارتباطی به منطقه حصن وطیح در خیبر ندارد.

تا این مرحله از مسیر راه، ابن اسحاق نام و نشانی نمی دهد. و از این به بعد، که منطقه عصر است، ابن اسحاق با مستندات تاریخی واقدی همراه است. شاید علت این امر نزدیک بودن این مناطق به مدینه بوده، که آن را جزو مدینه محسوب دانسته است.

وادی عِصْر: ابن اسحاق (۱) از این نام به عنوان اولین منطقه مهم، پس از خروج محمد از مدینه، چنین نام می برد؛ «و کان رسول اللّٰه ... حین خرج من المدینه إلی خیبر سلک علی عِصر، فبنی له فیها مَسجد».

واقدی در «المغازی» (همان مأخذ)، پس از اشاره به «کبس الوطیح» می نویسد: در این منطقه، پیامبر دو راهنما گرفته است؛ یکی حُسَیل بن خارجه و دیگر عبداللّٰه بن نُعیم؛ «خرج علی عصر و به مسجد».

مصحّح «المغازی» عصر را با دو فتح؛ عَصَر، اعراب گذاری نموده. ولی مصحّحان فاضل مصریِ «السیره النبویه» آن را به کسر عین یعنی عِصْر اعراب نهاده اند.

آنچه مسلم است، این نام به کوهی میان مدینه و وادی الفرع اطلاق می شده است. و

۱- السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۴۴

یاقوت حموی (۱) ضـمن آن که اعراب آن را همـان کسـر عین و سـکون صـاد دانسـته، به معنای آن اشاره ای دارد که «و کلّ حصن یتحصّن به، یقال له عصر و هو جبل بین المدینه و وادی الفُرْع».

وادی عصر، یکی از منزلگاه های همیشگی مدنی ها به خیبر بوده است؛ در سمت جنوبی منطقه خیبر، شرق روضه الأجداد، که از زمره بلاد «غطفان» معروف است.

تا این مرحله از مسیر راه، ابن اسحاق نام و نشانی نمی دهد و از این بعد، که منطقه عصر است، ابن اسحاق با مستندات تاریخی واقدی همراه است. شاید علّت این امر نزدیک بودن این مناطق به مدینه بوده، که آن را جزو مدینه محسوب دانسته است.

وادی صهبا: واقدی و ابن اسحاق، هر دو، از اسناد تاریخی خود به «وادی صهبا» اشاره کرده اند. و ناگفته نگذارده اند که:

«وانتهی رسول اللّه إلی الصَّهْباء، فصلّی بها العصر، ثمّ دعا بالأطعمه فلم یُؤْتَ إلّا بالسَّویق والتمر. فأكل رسول اللّه وأكلوا معه، ثمّ قام إلی المغرب فصلّی بالناس ولم یتوضّأ، ثمّ صلّی العشاء بالناس ...». (۲) «پیامبر به صـهبا رسـیدند و نماز عصر را گزاردند و غذا خواستند. چیزی برای آن حضرت غیر از خرما و سویق نیاوردند. پیامبر خدا و همراهان از آن غذا خوردند. و بدون این که وضو بگیرند، نماز مغرب را گزاردند و سپس نماز عشاء را هم همراه مردم خواندند.»

راهنمایـان پیـامبر، از وادی صـهبا، راه های متعـددی را جهت رفتن به خیبر، به آگاهی پیامبر رسانـده انـد و بر اساس بعضـی از مستندات تاریخی؛ مانند «المغازی» و منابع جغرافیایی، مانند «معجم البلدان»، پیامبر تنها نام یکی از این راه ها را که مرحب بوده پسندیده و به راهنمایان گفته است که از این طریق به سوی خیبر بروید.

سمهودی و فیروزآبادی، مرحب را «طریق بین المدینه و خیبر» دانسته اند، ولی

۱- معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۸۳، چاپ خانچی، ۱۹۰۶ م.
۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۹

نشانی جدید از آن به ما نمی دهد و مشخص نمی کنند که آیا این راه، بعد از طی وادی صهبا بوده یا در آستانه آن.

الصهباء: لفظ مؤنث اصْهَب، به معنای شراب است. ابن سعد در الطبقات الکبری (۱) و البکری در «معجم ما استعجم» فاصله آن تا خیبر را «علی برید» دانسته اند که به گفته یاقوت حموی، قبل از وادی روحه واقع شده است. (۲) و مسیر راه تَیْماء.

این منطقه را نباید با کوه صهبا، در جنوب غربیِ خیبر، که اکنون به عَطْوه، عَطْوَی یا ثنیه الصهباء شهرت دارد و یا ثنیه الصهباء، یکی دانست.

مطری از مسجد صهبا، که در دورانش مشهور بوده، یاد کرده است. سمهودی نیز آن را از زمره مساجد منطقه خیبر می داند. (۳) و حدیث ردّ الشمس، که ذیل مسجد فضیخ، از منابع تاریخی آن یاد کرده ایم، به این منطقه مرتبط می شود. اگرچه بسیاری از محقّقان مسلمان در طول تاریخ، بازگشت خورشید بعد از غروب را تأیید نکرده اند، ولی با این حال، از نظر جغرافیایی و تاریخی، اشاره به این نکته حایز اهمیت است که دانسته شود بعضی منابع عبادت کردن محمد صلی الله علیه و آله در این منطقه و حکایت واقعه ردّ شمس در آن را آورده اند. (۴) واقدی در «المغازی» (۵) تصریح می کند که محمد همراه راهنمایانِ خود، راه مرحب را پیمود و سپس از راه میان «حیاض والسِّریر ما تبع صدورِ الأودیه حتّی هَبط به الخَرَصَه».

سریر: یاقوت حموی در «معجم البلدان» (۶) و فیروزآبادی سریر را یکی از دو وادی خیبر دانسته اند. (۷) و آن دیگر، عبارت است از وادی خاص.

۱- ج ۷، ص ۱۲۱

۲- معجم البلدان، جزء ۵، ص ۴۰۱

۳- «وفاء الوفا»، صص ۸۲۳ و ۱۰۲۸

۴- کتاب اول، فصل ششم، مسجد فضیخ، ج ۱، ص ۱۴۱

۵- ج ۲، ص ۶۴۱

۶- ج ۵، ص ۸۱

۷- «المغانم المطابه فی معالم طابه»، ص ۱۷۷

وادی سریر: که تاکنون میان مردم حجاز عموماً و اهل خیبر خصوصاً مشهور است، در مشرق وادی الغرس و نزدیک «سد الحصید»، همان منطقه ای که در جنوب آن کوه مشهور سریر واقع است، قرار دارد.

حیاض: را ندانستم که کجاست. شاید همان «خِلْص» که به صورت «خاص» و «خاض» در کتب تاریخی کتابت شده است، باشد. وادی خِلص به تصریح البکری در «معجم ما استعجم»، یکی از وادی های مجاور قلاع خیبر است.

الخَرَصَه: چنانچه گفتیم واقدی در «المغازی» پس از شرح مسافت وادی سریر می نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله حتّی: «هبط به الخَرَصَه». این منزلگاه را علی بن برهان الدین حلبی در «السیره الحلبیه» «حصن من حصون خیبر» دانسته است.

از این منطقه به بعد، پیامبر فاصله بین «شِق» و «نطاه» را پیمود و به خیبر مُشرف شد و در محلّی به نام «المنزله» رسید:

المنزله: واقدی در «المغازی» (۱) با جمله: «فسار حتّی انتهی إلی المنزله، و عرس بها ساعه من اللیل ...» آن را آخرین توقفگاه محمد تا دامنه قلاع خیبر دانسته است.

سمهودی از الأقشهری نقل می کند که او نوشته بود:

«وبنی له- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- مسجد بالحجاره حین انتهی إلی موضع بقرب خیبر یقال له المنَزله، عرس بها». (۲) و خود در قرن نهم هجری، از شهرتِ مسجدی در آنجا یاد کرده است.

باید یاد آوریم که ابن اسحاق، بی آنکه از راه «حیاض» و «سریر» و «خَرَصه» تا طی فاصله میان شق و نطاه و اقامت پیامبر در منزله یاد کند. تنها پس از اشاره به منطقه صهبا می نویسد: «حتی نزل بواد یقال له الرجیع». (۳)

۱- ج ۲، ص ۶۴۲

۲- «وفاء الوفا»، ص ۱۰۲۸

۳- السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۴۴

وادی الرجیع بـدان جهت که محـل دفن عـامر بن اکوع و محمود بن مَسـلمه، دو تن از صـحابی پیامبر، که در واقعه خیبر کشـته شدند و با توجه به این که بنا به تصریح یاقوت در «معجم البلدان» محل نگهداری اثاث و مجروحان و زنان مسلمان بوده، معلوم می دارد که منتهی الیه وادی به قلاع خیبر متصل بوده است. ولی واقـدی بی آنکه به این نامِ کلی اکتفا کند، مواضع را دقیق تر بیان کرده است.

مورخان و سـیره نویسان، اتفاق نظریه دارنـد که پیامبر پس از رسـیدن به نزدیکی خیبر و مشاهده دژهای مسـتحکم و برافراشـته یهودیان، مسلمانان را امر به توقف داده و چنین دعا کرده است:

«اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظْلَلْنَ، وَ رَبَّ الْأَرَضِینَ السَّبْعِ وَ مَا أَقْلَلْنَ، وَ رَبَّ الشَّیَاطِینِ وَ مَا أَضْلَلْنَ، إِنَّا نَسْأَلُکَ خَیْرَ هَذِهِ الْقَرْیَهِ وَ خَیْرَ أَهْلِهَا وَ خَیْرَ مَا فِیهَا وَ نَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الْقَرْیَهِ وَ شَرِّ أَهْلِهَا وَ شَرِّ مَا فِیهَا، أَقْدِمُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم». (۱)

ج: خیبر، میان ایمان مسلمانان، و نفاق یهودیان

اشاره

در متن دعـای مـذکور، که منعکس کننـده هـدف نهـایی پیـامبر در طی چنین طریق است، خیر مردم و بناهایشان را مسألت می کند و از شرّ هرچه در آن است، به خدا پناه می برد.

چنین دعوتی، نشانی از کینه و طمع ندارد و هیچ لفظی از آن تحریض را القا نمی کند.

در واقع طی چنین راهی، جز به انگیزه همـان دفاع، مفهومی از دستیابی به غنیمت و غنایم نـداشت. در آسـتانه خروج از مـدینه، پیامبر همه را آگاه کرده بود که:

«لَـا تخرجوا معی إلّـاراغبین فی الجهـاد. فأمّا الغنیمه فلا و بعث منادیاً فنادی، لا یخرجنّ معنا إلّاراغبٌ فی الجهاد فأمّا الغنیمه فلا». (۲)

۱- ابن کثیر، السیره النبویه، حافظ بیهقی، حاکم، الاصم ... ج ۳، ص ۳۴۸؛ ابن هشام، السیره النبویه؛ ابن اسحاق ابی معتب بن عمرو، ج ۳، ص ۳۴۳

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۴

«پیامبر فرمود اگر با من به سوی خیبر می آیید، فقط باید هدف جهاد داشته باشید و اگر مقصودتان غنیمت است نباید بیایید.»

و به همین منظور فرمود: جارچی جار بزند کسی که همراه ما می آید، تنها باید رغبت به جهاد داشته باشد و کسانی که قصد غنیمت دارند، نیایند.

۱/ ج: ارزیابی موقعیت طرفین

موقعیت مال و تدارکاتی یاران محمد را می توان از لابلای اسناد تاریخی شناخت.

برای چنین شناختی، به ذکر اهم اسناد تاریخی آن در ذیل اشاره می کنیم:

۱) «ابوعبس بن جبْر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا، ما نه خرجی داریم و نه زاد و توشه و نه جامه، که همراه شما بیاییم. پیامبر یک جامه به او داد که به هشت درهم فروخت، دو درهم را برای خوراک خود و دو درهم برای خرج خانواده اش و با چهار درهم دیگر بُردی برای خود خرید». (۱) ۲) در آستانه خروج محمد، بعضی از یهودیان مدینه که طلبی از مسلمانان داشتند، مطالبه مال خود را کردند؛ زیرا می اندیشیدند که رفتن مسلمانان به خیبر دیگر بازگشتی ندارد. چنین فشاری باعث شد که پیامبر در جریان امر قرار گیرد:

«مرد یهودی گفت: ای ابوالقاسم، این مرد به من ستم کرده است و خوراک مرا گرفته و بهای آن را نگاه داشته است. پیامبر به «ابن أبی حَدْرد» فرمود: حق او را بده. ابن ابی حدرد گوید: ناچار یکی از جامه های خود را فروختم ... و من در حالی که فقط دو جامه داشتم همراه مسلمانان به خیبر رفتم ...». (۲) ۳) «پیامبر به صهبا رسید ... و غذا خواستند ... چیزی برای آن حضرت، غیر از خرما و سویق نداشتند که بیاورند. محمد و همراهان از آن غذا خوردند». (۳)

۱- واقدی، «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۵، ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۴۸۳

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۵

۳- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۳۹

السّویق: در لغت به معنای آرد گندم و جو است.

۴) واقدی در «المغازی» (۱) می نویسد: «لیس عندهم إلّاالعَلَف»؛ (۲) «مسلمانان چند روزی که به درگیری مشغول بودند، خوراکی غیر از علف نداشتند.»

۵) واقدی در المغازی (۳) از ابورُهم الغِفاری سندی را آورده که او گفته بود:

«أصابنا جوعٌ شدیدٌ، ونزلنا خَیْبَر زمان البَلَح، وهی أرض ویمه حارَّةٌ شدیدٌ حَرُّها ...».

«ما به هنگام خوشه بستن خرما، به خیبر آمدیم و خیبر سرزمینی است غیر قابل تحمل، که گرمای آن شدید است و هنگام محاصره حصار سعد بن معاذ، گرسنگیِ شدید ما را شکنجه می داد. ناگاه بیست یا سی خر (/ الاغ) از حصار بیرون آمدند ... مسلمانان خرها را گرفتند و کشتند و آتش ها را برافروختند و گوشت را در دیگ ها پختند. و مسلمانان همگی گرسنه بودند. پیامبر در این موقع دستور داد منادی ندا دهد که خدا شما را از خوردن گوشت خر ... منع کرده است.»

ابن کثیر اسناد متعددی از بد بودن و خوردن گوشت خر و نهی پیامبر از آن، در جریان وقایع خیبر ارائه کرده است. (۴) همچنین بخاری (۵) و با تفصیل بیشتر، ابن حجر عسقلانی (۶) به آن پرداخته اند.

بر خلاف چنین مردمانی، که تاریخ و مغازی نویسان، به استناد فردی از طایفه اشجع- «عبّاد بن بشیر» آن ها را نفراتی اندک، با ساز و برگ کم معرفی کرده، خیبر موقعیت ممتازی داشته است.

۱- ج ۲، ص ۶۵۸

۲- ج ۲، ص ۵۰۲

۳- ج ۲، ص ۶۶۰

۴- السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۶۴

۵- صحیح، کتاب المغازی، ۶۴، ۳۸ باب غزوه خیبر.

۶- فتح الباری بشرح صحیح البخاری، ج ۷، ص ۶۴۳ به بعد.

اوصافی که از خیبر در کتاب های تاریخ ثبت شده، از اغراق به دور نیست. با این همه، می تواند نشان دهدکه آنجا چگونه به صورت یک پادگان نظامی یهودیان به تحکیم هرچه بیشتر موقعیت خود تلاش می کرده، تا کار مدینه را برای همیشه یکسره کند.

۱) واقدی در «المغازی» (۱) می نویسد:

«یهودیان خیبر گمان نمی کردند که پیامبر به سوی آن ها برود؛ زیرا حصارها بسیار بلند بود. اسلحه فراوان و افراد زیادی داشتند. هر روز ده هزار نفر جنگجو از قلعه ها بیرون می آمدند و صف می کشیدند و می گفتند: چگونه محمد می تواند با ما مبارزه کند؟ هرگز، هرگز!»

«یهودیان مدینه نیز وقتی شنیدند محمد عزم خیبر دارد، می گفتند: خیبر بسیار استوارتر از آن است که شما آن را فتح کنید ... آب فراوان دارد ... هزار زره پوش هستند.

اگر یاری آن ها نبود، قبیله اسد و غطفان نمی تواستند جلوی اعراب را بگیرند ...».

۲) وقتی محمد صلی الله علیه و آله عبّاد بن بشیر را به عنوان پیشاهنگ فرستاد، آن ها توانستند فردی از قبیله اشجع را دستگیر کنند. او گفت: «آری کِنانه بن ابی حُقَیق و هَوذَه بن قیس پیش هم پیمانان خود، از قبیله غطفان رفتند و آن ها را تحریض به حرکت و شرکت در جنگ بر ضدّ محمدکردند وبرای آن هامحصول یک ساله خرمای خیبر را قرار دادند ...». (۲) ۳) مردی از بنی فزاره، که از هم پیمانان یهود خیبر بود، خرماهای خود را برای فروش به مدینه آورده بود. در بازگشت، پیش آن ها آمد و گفت: «من محمد را در حالی ترک کردم که خود را برای شما آماده می کرد. این بود که به سراغ همپیمانان خود فرستادند و کنانه بن ابی الحقیق همراه چهارده نفر از یهودیان برای دعوت غطفان به آنجا حرکت کرد و آن ها را به کمک یهود فراخواند». (۳) ۴) واقدی تصریح می کند که: «کنانه بن ابی الحقیق به سراغ غطفانی ها، که چهار هزار نفر بودند، رفت و با آن ها همپیمان شد و عیینهبن حصن را به سالاری برگزیدند.

۱- ج ۲، ص ۶۳۷

۲- «المغازی»، ج ۲، و ترجمه فارسی، ج ۲، ص ۴۸۷

۳- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۴۲ و ترجمه فارسی ج ۲، ص ۴۸۹

آن ها سه روز پیش از آمـدن پیامبر به خیبر آمدند و همراه یهود وارد حصارهای منطقه نطاه شدند». (۱) ۵) نکته بسیار مهم در این است که «بنی غطفان» در کنار حصار ناعِم به سر می بردند، ولی یکباره شب هنگام تصمیم گرفتند برخلاف پیمان با یهود، به سرزمین خود بر گردند.

واقدی در ادامه چنین وصفی می نویسد:

«چون یهودیان صبح کردند به کنانهبن ابی الحقیق خبر رسید که غطفانیان گریخته اند و او بر دست و پای بمرد و سخت خوار گردیـد و یقین به هلاـک و نـابودیِ خود کرد و گفت: تصور مـا از این اعراب باطـل و بیهوده بود. ما میان آن ها رفتیم و به ما وعـده یاری و نصرت دادنـد و ما را فریفتنـد و به جان خودم سو گنـد اگر آن ها به ما وعـده نمی دادند، هر گز درباره جنگ با محمد پافشاری نمی کردیم. ما به گفتار سَلّام بن ابی الحقیق توجهی نکردیم که می گفت: از این عرب ها یاری مجویید که ما آن ها را آزموده ایم. ما ایشان را برای کمک و یاری دادن به بنی قریظه فراخواندیم، و ایشان بنی قریظه را فریب دادند و وفایی در ایشـان نسبت به خود ندیـدیم. حـال آن که حُیَیّ بن اخطب به سـراغ ایشـان رفته بود و آن ها با محمـد قرار صـلح و سازش گذاشـتند و هنگامی که محمـد به بنی قریظه حمله کرد، ایشان به سوی اهل و دیار خود گریختند». (۲) تأثیر خیانت غطفانی ها و سردسـته آن ها، عُیَیْنَه، در پاشـیده شدن خیبر، در یک گفتگوی دیگر، در تاریخ ثبت شده است. بررسـی این سـند جنبه های مختلفی از نفاق درونی یهودیان را نشان می دهد:

«عُیَیْنَه بر گشت و پیش یهودیـان رفت و آمـد و دسـیسه می کرد و می گفت: به خـدا قسم هر گز تا امروز چنین امری ندیـده ام. تصـوّر من این بـود که هیـچ کس غیر از شـما محمـد را از میـان بر نخواهـد داشت. شـما اهـل این همه ثروت و سـاز و بر گ و حصارهای استوار هستید.

عجیب است بـا آن که در این حصارهای مرتفع هستیـد و آنقـدر خوراکی داریـد که برایش خورنـده ای نیست و این همه آب دارید تسلیم شدید؟ ...».

۱- همان مدرک، ج ۲، ص ۴۹۵

۲- «المغازی»، ج ۲، ص ۴۹۶

در این فرار، تصور عیینه برای از بین بردن محمد، مسبوق به سابقه تلاش های فراوانی بود که او با یهودیان خیبر به طرح و اجرای آن مصمّم بودند، ولی ثعلبه سلام بن ابی الحقیق که در این گفتگو شرکت داشته، علت اصلی پاشیدن خیبر را عدم استفاده از آن همه «ثروت و ساز و برگ و حصارهای استوار» نمی دانست. به عیینه گفت: «این تو بودی که یهود را فریب دادی و آن ها را خوار کرده و در جنگ با محمد یهودیان را ترک کردی و پیش از آن هم به خاطر داری که با یهود بنی قریظه چه کردی؟! ...» (۱) سیاست بازان یهود، به اتکای حیله و فریب و ثروت و ساز و برگ، نقشه های فراوانی برای پاشاندن جامعه انصار و مهاجر طراحی کردند تا محمد را از میان بردارند، ولی محمد صلی الله علیه و آله با صداقت، ایمان و پایداری در تحمّل مصائب، برای اعتلای یکتاپرستی، به هر حال مانع از آن شد که یهودیان طرح های خود را عملی سازند. در واقع یهودیان با خیانت های درونیِ خودشان، آن تشکل وحدت در عقیده و ایمان یهود را نداشتند، لذا بسان نظام های پوسیده ای می ماندند که تنها به زرق و برق دنیا فخر می فروختند و از طریق استثمار اقتصادی، حاکمیت سیاسی و اجتماعی خود را به شبه جزیره عرب اعمال می کردند. بنابراین، تعجب آور نیست که دفاع اجتناب ناپذیر محمد در برابر خیبری ها، اگر به کنار قلاع خیبر کشیده نمی شد، یهودیان و همپیمانان آن ها، مدینه را با فتنه و ثروت متزلزل می کردند، ولی حضور محمد در کنار خیبر، آنان را تنها در برابر ایمان و اعتمادشان قرار داد و فتنه و ثروت را در تهاجم یا مقاومت به حداقل تأثیر خود تنزل بخشید. در حالی که اگر با توجه به سابقه احد و خندق، عکس آن را در نظر آوریم، نابودی مدینه حتمی بود.

چ: خیبر، میان دعوت به صلح، و پایداری در تعصب سرسختانه

در اوج منازعات خیبر، و مقاومت طرفین برای یکسره نمودن سرنوشت مدینه یا خیبر، محمد یهودیان را به ترک بغض ها و حسد با مؤمنان مدینه، دعوت به صلح کرد.

۱- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۷۶ و فارسی، ج ۲، ص ۵۱۶

اهم این اسناد در کتاب های مغازی و سیره و تاریخ منعکس است که ما با توجه به نقد تاریخی آنها، ذیلًا هم اسناد برگزیده را که حکایت روشنی از این تلاش های صلح جویانه دارد، به یاد می آوریم:

۱) ابوشُـیَیم مُزَنی، از همراهـان لشـکری که عیینه از «غطفان» برای کمک به یهود آورده بود گفت: «ما به خیبر رسـیدیم و وارد هیچ حصاری نشدیم. رسول خدا کسی را پیش عُیینه بن حصن، که فرمانده و سالار غطفان بود، فرستاده پیام دادند که به اتفاق همراهـانت برگرد. و در عوض نیمی از محصول خرمـای امسال خیبر برای تو باد. ولی عیینه در پاسـخ گفت: من و همپیمانان و همسایگانم مسلمان نیستیم ...». (۱) انتظار دستیابی به محصول خرما، در قبال حمایت از یهود در برابر اسلام، پیش از این، مورد توافق عیینه و یهودیان قرار گرفته بود.

۲) واقدی در «المغازی» (۲) به صـراحت نوشـته است که: چون محمد به خیبر رسـیدند، سعد بن عباده را برای مذاکره صلح به یکی از حصارها که مرحب یهودی، و عیینه بن حصن در آن به سر می بردند، اعزام داشت.

تأکیـد واقـدی بر این که: «فلمّا قدم رسول اللّٰه خیبر، أرسل إلیهم سـعد بن عباده و هم فی الحصن ...» معلوم می دارد که قبل از رودررویی یهودیان با مسلمانان، محمد برای انعقاد صلح و ترک مخاصمه تلاش کرده است. سند را توجه کنید:

«عیینه می خواست سـعد را وارد حصار کنـد که مرحب گفت: او را وارد حصار نکن ... تو به سوی او برو. عیینه گفت دوسـت می داشتم او را وارد حصار می کردم تا هیبت و استواری زیاد ما را ببینند. ولی مرحب خودداری کرد.

عیینه به کنار دروازه حصار آمد.

سعد گفت: رسول خدا می فرمایند: برگردید و از جنگ دست بردارید./ فارجعوا وکُفُّوا ..

عیینه گفت: «به خدا سوگند ما همپیمانان خود را در قبال هیچ چیز تسلیم نمی کنیم ...

۱- «المغازی»، ج ۲، ص ۶۵۰، چاپ مارسدن.

۲- ج ۲، ص ۶۵۰، آکسفورد

اگر در اینجـا اقـامت کنی خودت و همراهـانت را نـابود خواهی کرد. و اگر هم بخواهی منازعه را شـروع کنی، اینها با مردان و سلاح خود بر جنگ پیشـی خواهنـد گرفت ... اینها در جنگ چنان مکر و حیله ای به کار می برنـد و چنـدان پایـداری خواهند کرد که از ایشان ملول خواهی شد».

۳) در جریان تلاش قلعه کنانه بن ابی الحقیق، یهودیان پیشـنهاد صلح دادند. سند این حادثه مهم را واقدی در «المغازی» (۱) از ابوعبداللّٰه ابراهیم بن جعفر ثبت کرده است که:

«فأرسـل کنـانه رجلًا من الیهود یقال له شَـمّاخ إلی النبی صـلی الله علیه و آله یقول: أترن إلیک أکلّمک، فلما نزل شـماخ أخـذه المسلمون فأتی به النبی صلی الله علیه و آله فأخبره برسالته کنانه، فأنعم له ...».

«کنـانه مردی از یهود را که نامش شـمّاخ بود به نماینـدگی به حضور پیامبر فرسـتاد. او بالای حصار آمـد و به پیامبر گفت: می خواهم بیرون بیایم و با شما مذاکره کنم ... شماخ به اطلاح محمد رساند که از طرف کنانه پیامی آورده است.

پیامبر نسبت به او محبت فرمود».

تأکیـد بر احترام و محبت پیامبر به فرسـتاده «کنانه» و علاقمنـدی او به قبول صـلح آن هم در اوج منازعات، از نظر تاریخی حائز اهمیت است.

دنباله سـند نشان می دهد که کنانه همراه تعدادی از یهودیان نزدیک محمد آمدند و صلح کردند و پیمان های لازم را بستند./ «فنزل کنـانه فی نفر من الیهود، فصـالحه علی مـا الحه فـأحلفه علی ما أحلفه علیه». (۲) این سـند را باید به صـرف علاقمند بودن محمـد به صـلح، آن هم در میدان واقعه و عوج منازعه، مورد توجه قرار گیرد. اساساً محمد در رفتن به خیبر، خود را با طوایفی روبرو می دیـد که لجام گسیخته و هوسـران حاضـر به ترک تجاوزها و اسـتثمارهای خود نبودند و نمی توانسـتند ظهور تعالیم جدید را هضم و در کنار هم زندگی مسالمت آمیزی

۱- ج ۲، ص ۶۷۰ و ۶۷۱

۲- همان مدرک.

داشته باشند. و الّا چگونه می توان این سند تاریخی را فهمید که: همراه پیامبر به سوی خیبر تعدادی از یهودیان مدینه شرکت داشتند. و محمد نیز تلاش های آنها را دقیقاً مطابق مسلمانان در تقسیم سهام اجر نهاده است؟! (۱) علاقمندی به تفاهم و مصالحه باعث شد تا پیامبر بعد از شکستن تمرکز نظامی خیبر علیه وحدت طوایف عرب و همزیستی خداپرستان با هم، آنها را به حقوق خودشان و آزادی در آداب و سنن یهود دعوت کند. و خود ضامن اجرای چنین حقوقی شود.

واقدی در «المغازی» (۲) نشان می دهد که چگونه پیامبر حقوق یهودیان را بر زمین های کشاورزی و نخلستان های خیبر به رسمیت شناخت. و زندگی آزاد آنها را در سرزمین خیبر تضمین نمود. تا آنجا که وقتی افرادی از مسلمانان به زراعت و سبزی کاری آن تجاوز کردند، «یهودیان خیبر به محمد شکایت بردند».

دنباله سند:

«محمد دستور داد تا مردم را به مسجد فراخوانند. و خود بپا خواستند و پس از حمد و ثنای خداوند چنین گفت:

«إنّ الیهود شَکَوْا إلیّ أنکم وقعتم فی حظائرهم وقد أمَّنّاهم علی دمائهم و علی أموالهم والذی فی أیدیهم من أراضیهم، وعامَلناهم، وإنه لا تحلّ أموال المعاهَدین إلّابحقِّها».

«یهودیان شکایت کرده اند که شما به سبزه زارها و مزارع ایشان تجاوز می کنید. در صورتی که ما به ایشان در مورد خون ها و اموالشان امان داده ایم. و معامله بسته ایم.

همچنین درباره زمین های آنها که در دست خودشان باقی مانده است، پیمان بسته ایم. و با آنها معامله کرده ایم و نمی توان اموال کسانی را که با آنها پیمان داریم تصرف کنیم، مگر در مقابل حق» ... واقدی پس از این می نگارد: «پس از آن مسلمانان هیچ چیزی از یهودیان نمی گرفتند. مگر این که پول آنها را پرداخت می کردند».

۱- واقدی، «المغازی»- ج ۲، ص ۶۸۴- ابن ابی سبره- قُطیر الحارثی- حزام بن سعد بن مُحیِّصه.

۲- ج ۲، ص ۶۹۱

ح: آثار تاریخی خیبر

اشاره

در ذی قعده سال ۱۳۹۵ ه. ق.- آبان ۱۳۵۳ ه. ش. برای بررسی محیط جغرافیایی و تطبیق آن با موقعیت و مواضع تاریخی، از مدینه به سوی خیبر رفتیم.

دو جاده آسفالته به موازات هم، مدینه را به خیبر وصل می کند. یکی که منتهای آن خیبر است. و دیگری که به طرف شمال غربی خیبر امتداد یافته و می توان از شهرهای تیما و سپس القلیبه گذشت. و به تبوک رفت.

ما از راه شمال شرقی مدینه عازم مدینه شدیم، که جاده اختصاصی به خیبر بود:

راهی امتداد یافته میان سرزمین خشک، با تپه های خاکی و کوه های گسترده که به هضاب شهرت دارد. و نیمی دیگر سرزمینی مسطح ولی خشک و لم یزرع که در میان اعراب «جرأت» تعبیر می شود.

تطبیق این سرزمین ها با آنچه که ما در تاریخ زندگی پیامبر می خوانیم امکان پذیر نیست. ولی اگر راه مدینه- خیبر را به دو قسمت، یکی از مدینه تا کوه نمار و سپس از کوه نمار به طرف شمال غربی تا دار بنی قمه (منزل یاسر برادر مرحب یهودی) در منطقه نطاه، و سپس به طرف شمال خیبر؛ یعنی عکس مسیر اصلی قدیمی که از جبل نمار به الدومه و از آنجا به قسمت جنوبی خیبر وارد می شدند.

با این تفکیک می توان مسیر مدینه را تا جبل نمار، میان سرزمینی با تپه ها و کوه های متفرق طی کرد. و به ترتیب از الغابه العلیا به غابه السفلی و آنگاه نقمی و قریه نقب یردوج یا یردوح، که در آنجا مسجدی به اعتبار توقف و حضور محمد به هنگام رفتن به خیبر بنا شده. و صاحب «المناسك وطرق الحج» (ص ۵۳۹) وجود آن را در صده سوم هجری تصریح کرده است.

از این مکان به طرف شمال، وادی الدومه شهرت داشته، که تا رشته کوه الاشمذ که امروز آن را الاشمذین می خوانند، امتداد دارد.

از این موقعیت جغرافیایی به طرف شمال تا جبل نمار حره الشقع واقع شده است.

تطبیق این موقعیت های جغرافیایی صده سوم هجری با نامگذاری جغرافیایی صده اول هجری و یا آنچه را که در متون سیره از مسیر پیامبر تا خیبر ذکر کردیم، بسیار مشکل و امکان انطباق جزء به جزء آن نمی باشد.

با این همه می توان به تصویری کلی از طی این فاصله با توجه به نقشه های جدید جغرافیایی عربستان سعودی، ارائه نمود. و آن را به تقریب رسم کرد.

امروزه آنچه را که ما در میان راه خود از مدینه تا خیبر یافتیم، نام و نشانه های دیگری داشت.

جاده ای که ما آن را طی می کردیم، میان وادی العیون و وادی الحمض بود و سپس به سرزمین الملیلح و آنگاه به طرف حره خیبر که دقیقاً در سمت راست، جانب مشرق جاده را پوشانده بود. به روستاهای خیبر رسیدیم.

در وادی نقمی تأملی داشتیم و لحظه ای بر سرزمین خشک نگریستیم، تا جای پای محمد و یاران او را از اعماق تاریخ نشانمان دهد.

پیکره های ۱- ۴؛ ۲- ۴

پس از پشت سر گذاردن کوه نمار در برابر حره رجیع قرار گرفتیم. و آنگاه پس از طی الصُّلصله و دو روستای کوچک آن در چهل و هشت کیلومتری جنوب قلاع خیبر در قسمت شمال والی الغرس بنای مدرسه ای جلب نظرمان نمود. و سپس به منطقه ای که سد الحصید در جنوب غربی خیبر، و در فاصله سی کیلومتری آن واقع بود، ره سپردیم.

نخستین روستای بزرگی که در سرزمین خیبر برابرش قرار گرفتیم، شُرَیف در وسط ارتفاعاتی قرار داشت که قلاع خیبر بر آن بنا شده بودند. از آنجا به نخلستان های گسترده سرزمین اصلی خیبر رسیدیم.

عمده این نخلستان ها در دامنه بلندی های الکتیبه در وادی الزایدیه جای دارد. و نمای عمومی آن هر سیاح و پژوهنده ای را به قرون گذشته باز می گرداند.

نشان آبادانی خیبر همین بود که امروزه نیز آن را می نگریم.

پیکره های ۳- ۴؛ ۴- ۴؛ ۵- ۴

۱/ ح: قلعه مرحب

گفتیم بزرگترین قلعه بنا شده بر بلندی های الکتیبه را القموص می نامند. همانی که چون مرحب سالار خیبریان، در آن اقامت می گزیدند، به نام قلعه مرحب در تاریخ شهرت دارد.

سرنوشت نهایی وقایع خیبر، در گرو گشودن چنین قلعه از قلاع خیبر بود. و مورخان به اتفاق گفته اند که علی بن ابی طالب به تنهایی مرحب را که رجزخوان، مبارز می طلبید، از پای درآورد. و آنگاه درب قلعه را گشود. (۱) تاریخ از بنای پرشکوه قلعه مرحب بر فراز بلندترین ارتفاعات الکتیبه یادها کرده است.

مورخان و جغرافی دانان که خیبر را دیده و وصف کرده اند، از وادی الزایدیه که در

۱- ابن کثیر، البدایه والنهایه- ج ۴، ص ۱۸۷؛ اسدی! حربی، المناسک ص ۵۴۰؛ البکری، معجم ما استعجم، واژه: القموص؛ ابن هشام، السیره النبویه- ج ۳، ص ۳۴۷؛ ابن اسحاق- بریده بن سفیان ...- سلمه بن عمرو بن الأکوع.

آنجا «قلعه قدیمه تسمی الحصن» قرار داشته، غفلت نداشته اند. به کار بردن اصطلاح «الحصن» به بزرگترین قلعه های خیبر، از لحاظ ارتفاع و وسعت به همان نام قدیمی قلعه القموص اطلاق می شود.

بعدها همین بنای مرحب، مقر امارت خیبر گردید. و امیر خیبر در آن سکونت گزید.

در منابع جغرافیای تاریخی سرزمین های عربستان سعودی از تجدید بنای قلعه مرحب، و ترمیم خرابی های آن در سال ۱۹۳۰ م منابع قابل اعتمادی در دست داریم.

حافظ وهبه، خیبر سال ۱۹۳۵ م/ ۱۳۵۴ ه. را توصیف کرده و به قلعه قدیمی آن چنین تصریح کرده است: «و بها قلعه قدیمه تسمّی الحصن». (۱) شارل دوتی که میان نوامبر سال ۱۸۷۷ تا مارس ۱۸۷۸ م در خیبر به سر می برده، درکتاب خود (۲) ضمن شرح اوصاف سرزمین خیبر، به دقت قلعه مرحب را از نظر تاریخی و جغرافیایی شناسانده است. که بعدها عبداللّٰه فلبی که در سال ۱۹۵۰ م، به بررسی مدائن صالح پرداخته، ضمن توصیفات راه مدینه به مدین، توقفی در دهکده شُریف و اراضی خیبر داشته و آن را در کتاب (۳) به رشته تحریر در آورده است: قلعه مرحب را مورد معرفی قرار داده است.

راه صعب العبوری را برای یافتن به قلعه طی کردیم.

پیکره ۶- ۴؛ ۷- ۴

بنای قلعه ترکیبی از آثار قدیم و مصالح گِلی جدید، تشخیص هویت تاریخی بنا را مشکل می کرد. درب ورودی قلعه که گشوده شدن آن به همت علی بن ابی طالب در متن تواریخ منعکس است، نخستین منظرگاه سیاحان بوده است.

پیکره ۸- ۴

تصریح دیگری که در تاریخ پیرامون قلعه قموص/ مرحب می خوانیم که او با

۱- جزیره العرب فی القرن العشرین، ص ۲۱

۲- ص ۹۵، ۱۰۴، لندن، ۱۹۲۳ م.

۳- ترجمه عربی- ارض الأنبیاء، مدائن صالح.

اهمیت ترین قلعه یهودیان از نظر سلطه بر سرزمین اطراف است، به خوبی قابل مشاهده بود. پیکره ۹- ۴

و چون از دامنه آن، در میان نخلستان ها به آن نظاره می کردیم، هیبت تاریخی آن را با اوصاف مورخان مطابق می دیدیم.

پیکره های ۱۰- ۴؛ ۱۱- ۴

۲/ ح: مسجد الصخره

در قرن سوم هجری صاحب «المناسک» (ص ۵۴۰) به صراحت در پایین حصن القموص چنین یاد کرده است: «والحصن الأعظم القموص، هو الذی فتح علی ید علیّ ابن ابی طالب رضی الله عنه، وأسفله مسجدالنبیّ».

در بررسی های تاریخیِ سرزمین خیبر، ما با سه محل به عنوان مسجد خیبر، و به اعتبار محل نمازهای محمد و اقامت او در طول روزهای متمادی واقعه، روبرو می شویم.

یکی: به نام مسجد الصخره، دوم: به نام مسجد المنزله و سوم: مسجدی در پایین قلعه مرحب.

واقدی در «المغازی» (۱) به یک سند تاریخی استناد می کند که به نظر می رسد اعتبار نام المنزله یا الصخره مربوط به آن باشد:

«چون پیامبر به ناحیه منزله رسیدند، در آنجا منطقه ای را مسجد خود قرار دادند و نافله آخر شب را گزاردند. در این هنگام ناقه آن حضرت برخاست و به راه افتاد و لگامش را از پی خود می کشیدند. و آهنگ صخره ای داشت، پیامبر فرمود آن را آزاد بگذارید که مأمور است. و حیوان کنار صخره سنگی زانو زد، پیامبر به آن جا رفتند و دستور دادند بار و بنه ایشان را همان جا بگذارند. و به مردم هم دستور فرمود که به آنجا کوچ کنند. و در آنجا مسجدی ساختند که تا امروز هم آنجا مسجد اهالی خیبر است».

۱- ج ۲، ص ۶۴۲؛ ج ۲، ص ۴۸۹

این محل در منطقه السّبِخه بین دو وادی «نطاه» و «الشق» در خیبر قرار دارد. و تطابق آن با موقعیت فعلی مسجد خیبری ها، در پایین قلعه مرحب بسیار مشکل است.

اگر چنانچه بعضی از مورخان گفته اند، قلعه مرحب را در نطاه بدانیم، مشکلی پیش نمی آید. ولی اگر الکتیبه را جزء بلندی های نطاه ندانیم، مشکل حل نشدنی است.

فیروزآبادی نطاه را اساساً «اسم لأرض الخیبر» خوانده است. و این رأی با گفته مؤلف کتاب: «المناسک» و «معجم ما استعجم» (ص ۵۴۰) که صریحاً می گویند: «وفی نطاه حصن مرحب وقصره» اختلاف تاریخی پیدا نمی کنیم: اما چه باید کرد وقتی در بعضی از متون می خوانیم: «وفی الکتیبه حصون: منها القموص ...». (۱) ابن سعد این تفکیک را پذیرا نیست. در «الطبقات الکبری» (۲) بدون تردید و شک نظر می دهد که: «النطاه والشق خمسه أجزاء، فکانت الکتیبه جزءاً منها».

با این حلقه، شکاف بین دو گروه از اقوال و آراء تاریخی و جغرافیایی از بین می رود. بنابراین و به اعتبار این گفته می توان چنین نتیجه گرفت که: مسجد الصخره همان المنزله، و همان مسجدی است که در بیان موقعیت آن گفته اند: پایین قلعه مرحب در وادی الذایدیه است. ولی با توجه به واقعیت امر که محل توقف نخستین پیامبر دور از آخرین قلعه گشوده شده بود، و تقریباً با مقیاس های امروزی که مورد تطبیق جغرافیایی قرار داده ایم، سه کیلومتر فاصله است، حصول اطمینان نهایی در این خصوص لااقل برای این حقیر ممکن نیست.

البته این امر دلیل آن نمی شود که ما به موقعیت فعلی مسجد به عنوان محل اقامت پیامبر تردید داشته باشیم. آنچه که مورد شک است تطبیق دو نام الصخره و المنزله بر محل فعلی مسجد است. ولی در گفتگوهای فراوانی که با اهالی خیبر داشتیم، همگی به یک مسجد اذعان دارند و آن همین بود که در برابرش قرار داشتیم.

زمین مسطحی که حدود آن را با چیدن سنگ های حره و تنه های درخت خرما به

۱- حیاه سید العرب- ج ۳، ص ۱۱۸

۲- ج ۵، ص ۳۸۸

عنوان محل نماز عیـد به پاکی حفاظت می کننـد. بی آنکه بنایی بر آن اسـتوار باشـد. و این امر برای ما بسـیار تعجب آور بود؛ زیرا در تاریخ اطمینان داشتیم که عیسی بن موسی آن مسجد را بنایی رفیع نهاد. و بر آن انفاق فراوان نمود ...

بعضـی از مطلعین خیبر به ما می گفتنـد که این محل مسـجد بوده است و مصـمم هسـتند بنایی در آنجا برپا سازنـد. به هر حال تصاویری از این موقعیت تهیه نمودم تا پژوهندگان را در تطور پژوهش های تاریخی سند معتبری باشد.

پیکره های ۱۲- ۴؛ ۱۳- ۴؛ ۱۴- ۴

۳/ ح: چشمه علی بن ابی طالب

میان اهالی خیبر نام «عین علی» منزلتی خاص داشت و آنها را به عنوان یادگاری از آثار عصر رسول یاد می کردند.

حمد الجاسر چشمه های موجود در خیبر را نام می برد و از جمله آن، می نویسد:

«عین علی من عیون خیبر، و هم ینسـبونها إلی علیّ بن أبی طـالب رضـی الله عنه». (۱) موقعیت مکانی این چشـمه دقیقاً در دامنه قلعه مرحب است. از این روی دو وجه تسمیه به آن اطلاق شده است:

نخست آنکه این نسبت به جهت مبـارزه تن به تن علی بن ابی طـالب بـا «مرحب یهودی» است و دیگر به خاطر سـهم ایشان از غنایم خیبر.

نتوانسـتم به اسناد موثقی دسترسی پیدا کنم که این تردید و تعدد را رفع کند. ولی به هر حال انتساب این چشمه به علی بن ابی طالب از نظر تاریخی مورد تردید نیست.

چشمه پهن و عمیق علی که از بالا می توان توسط پلکانی سنگی به درون آن ره یافت را مشاهده کردم. آثار ترمیم و تعمیر در آن زمان های گذشته را نشان می دهد.

دو تصویر از آن تهیه کردم تـا پژوهنـدگان بـا دسترسـی به منابع دیگر از شـرح موقعیت تاریخی آن غفلت نورزنـد. پیکره های ۱۵- ۴؛ ۱۶- ۴

۱- «فی شمال غرب الجزیره»، ص ۲۸۷

۴/ ح: گورستان شهدای خیبر

ابن هشام در «السیره النبویه» (۱) بر اساس گفته های: ابن اسحاق و واقدی در «المغازی» (۲) نام چهار نفر از مسلمانان مهاجر و پانزده نفر از انصار را که در واقعه خیبر به شهادت رسیده اند، ثبت و با مواردی از اختلاف به آن تصریح کرده اند.

بر اساس روایت ابن اسحاق:

از مهاجران: ربیعه بن اکثم، ثقف بن عمرو، رفاعه بن مسروح، عبداللَّه بن الهُبیب.

از انصار: بِشر بن البَرَاء بن معْرور، فُضیل بن النعمان، مسعود بن سعد بن قیس، محمود بن مَسْلمه، ابوضَیّاح بن ثابت، حارث بن حاطب، عروه بن مُره، اوس بن القائد، انیف بن حبیب، ثابت بن اثله، طلحه بن یحیی، عُماره بن عُقبه، عامر بن الأكوع، اسلم (الاسود الراعی)، مسعود ابن ربیعه و اوس بن قتاده.

بر اساس اسناد واقدی، اختلافی در مورد نام مهاجران ندارد. تنها عبداللَّه بن ابی امَیّه را به جای عبداللَّه بن الهُبَیْب نوشته است که ماهیتاً یکی است. از انصار: محمود بن مسلمه، ابوالضیَّاح، حارث بن حاطب، عَدیّ بن مُرّه بن سراقه، اوس بن حبیب، انیف بن وائله، مسعود بن سعد، بشر بن البراء بن مَعرور، فضیل بن النعمان، عامر بن الأكوع، عماره بن عُقبه بن عَبّاد، یسار (العبد الأسود). فردی از طایفه اشجع نوشته است.

نکته با اهمیت در مورد مسعود ابن ربیعه است. ابن اسحاق و موسی بن عقبه او را مسعود بن ربیعه گفته اند. ولی ابومعشر و واقدی او را مسعود بن ربیع دانسته، که به تصریح ابن سعد در «الطبقات الکبری» (۳) تحت عنوان مسعود بن الربیع از «بنی زهره» است. و از زمره مهاجران که وفات آن در سال ۳۰ ه. بوده است.

واقدی نام مسعود ابن ربیعه را جزو شهدای خیبر نمی داند. ولی ابن هشام بر اساس گفته ابن شهاب الزّهری می گوید: «من بنی زهره مسعود بن ربیعه، حلیف لهم من القاره». (۴)

۱- ج ۳، ص ۳۵۷

۲- ج ۲، ص ۶۹۹

۳- ج ۳، ص ۱۶۸

۴- ج ۳، ص ۳۵۸

و در مورد آراء ابومعشر و ابن کلبی و ابن حجر عسقلانی. (۱) واقدی از موقعیت قبور اینها در خیبر نشانی نداده است. تنها گفته است:

«عامر بن الأکوع، أصاب نفسه علی حِصن ناعم، فدفن هو ومحمود بن مَسلَمه فی غارٍ واحدٍ بالرّجیع». (۲) همچنین ابن سعد (۳) با این تأکید ... «فی غار واحد بالرجیع بخیبر» و حتی از این که پیامبر بر آنها نماز گزارد یا نه، معتقد است که در منابع تاریخی به اختلاف ذکر شده است. (۴) به هر حال این امر را می توان مسلم دانست که پیامبر و صحابه، شهدای خود را از مهاجر و انصار در همان حوالی خیبر دفن کرده اند. و با توجه به تصریح همه تراجم مبنی بر دفن محمود بن مسلمه با عامر بن الأکوع در: رجیع، مؤید آن است که هیچ جسدی دیگر به مناطق دورتر برده نشده است و بنابراین از نظر تاریخی کاملًا منطقی است که قبور شهدای خیبر را در همان منطقه خیبر بدانیم.

در مدت اقامتی که در خیبر داشتم، یکی از اهالی آن از من پرسید، آیا می خواهی قبور صحابه پیامبر را که در واقعه خیبر به شهادت رسیدند، زیارت کنی؟. با اشتیاق، و با توجه به اهمیت تاریخی آن شتابزده پذیرفتم. او ما را به بطن وادی برد و آنگاه پس از بالا رفتن از آن در سمت چپ جاده، قبرستانی را به ما نشان داد که میان اهل خیبر به قبور الشهدا مشهور است و آنها با اطمینان از محل دفن صحابه ای که ضمن وقایع خیبر به شهادت رسیدند، سخن ها می گفتند. دقت روی سنگ نوشته ها و پاره سنگ های متفرق، قدمت تاریخی گورستان را به وضوح نشان می داد و با وجود آنکه در هنگام بازگشت به مدینه از مطلعان آثار نتوانستم منابع و مآخذ دیگری را به دست آورم، ولی حکومت

۱- الاصابه، ج ۳، ص ۳۹۰، چاپ قاهره، مصطفی محمد ۱۹۳۹ م.

۲- همان مدرک، ص ۷۰۰

۳- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۰۷

۴- ج ۲، ص ۷۰۰

سعودی در قبول تاریخی بودن چنین گورستانی و آن هم بر اساس تأکید: شیخ حمد الجاسر مورخ برجسته سعودی، به قبول ما اعتماد بیشتری بخشید.

از این گورستان عکس هایی تهیه کردم. و با توجه به این که نوشتن بر سنگ های قبور از دیدگاه فقهی وهابی مشربان حرام است، وجود آنها، در این گورستان قدیمی ما را متعجب نمود. ولی مطلعان خیبر نظر می دادند که در حفظ این گورستان و زیارت آن نسل در نسل ساعی و کوشا بوده اند، ولی به علت دور افتادن منطقه از مسیر رفت و آمدهای حجاج قدیم به مدینه، نسبت به نگهداری آن کوتاهی شد.

آنچه که در یکی از سنگ نوشته های گورستان دیدم، به نظر گور مسعود بن ربیع بود. با این همه امید است که تاکنون پژوهندگان و مورخان کشور عربستان سعودی به آگاهی های لازم در خصوص قبرستان قدیمی خیبر نائل آمده باشند. اما افسوس که این حقیر به علت عدم دسترسی به ویزای سفر به عربستان در ده سال اخیر (۱۳۵۷- ۱۳۶۷ ه. ش) توفیق بررسی چنین منابعی را نداشته ام.

در این تصاویر سنگ نوشته های گورستان، و نمای عمومی آن را می توان به خوبی مشاهده کرد.

پیکره های ۱۷- ۴؛ ۱۸- ۴؛ ۱۹- ۴؛ ۲۰- ۴

فصل پنجم: صلح فدک

الف: واژه، موقعیت

ابن درید فدک را با فعل: «فدکت القطن تفدیکاً، أی: نقشته» مرتبط دانسته است.

ولی زجاجی آن را به نام فدک بن حام، یا نخستین کسی که در این سرزمین منزل گزید مربوط می داند.

به هر حال، هم ابن درید که در پیوند زدن افعال با نام ها در «الاشتقاق» سرسختی می ورزید، و هم زجاجی که سعی دارد علت هر نام جغرافیایی را در زندگی افراد مجهول تاریخی جستجو کند، نمی توانند محققان زبان شناس دنیای ما را قانع سازند.

البته سرزمین فدک، با دیرینه تاریخی ممتد، و موقعیت خاص آن به عنوان یک سرزمین پرآب و در نتیجه دارای نخلستان ها ... نامی مشهور بوده، که علی رغم کوچکی آن و یا غالباً در تاریخ از زمره توابع خیبر، اهمیت آن در متون تاریخی و جغرافیایی نادیده گرفته نشده است.

تصریح ابوعلی الهجری صده ۳ ه. ق. در تحدید المواضع (۱)، به الحمادعی که گفته است: «ضرب من جید الرطب إلی الخضره، رقیق صِقر یکون ببدیع و فدک و تلک الأعراض» (۲)

۱- به اهتمام حمد الجاسر، ص ۳۹۰، چاپ ریاض، ۱۹۶۸ م.

۲- «نوعی رطب مرغوب است که رنگ آن مایل به سبز است، نرم و نازک است و در مناطق یدیع و فدک وآن نواحی می روید.»

و گفته ابن هشام (۱) ضمن شرح ورود محمد از قبا به مدینه: «رکب رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلم إلی سعد بن عباه یعوده من شکْوٍ أصابَه، علی حمار علیه إکاف، فوقه قطیفه فَدَکیّه مُختَطمه بحبل من لیف ...» (۲) نشانه های رونق کشاورزی و صنایع دستی ساکنان فدک است. تا آنجا که حسن بن عبداللّه اصفهانی (۳) آن را به همین نشانه ها چنین وصف کرده است: «فدک قریهٌ بِهَ نخیل وصَوافی للسلطان وزُرُوع ...». (۴) وقتی محمد بن جریر طبری می نویسد که مادر نعمان بن منذر پادشاه حیره، از اهالی فدک بوده، در واقع سند معتبری در قدمت تاریخی سرزمین فدک به شمار می رود. (۵) سرزمینِ فدک، منزلگاه طایفه بنومُرَّه از قبیله بزرگ و مشهور عرب غطفان است.

بنی مره ساکنان سرزمین خیبر و فدک بودند. و در شمال آنها قبیله اشجع به سر می بردند. که همگی در مجاورت قبیله غطفانی ها، تحت نفوذ متموّلین و سیاستمداران یهود خیبر بودند.

با توجه به اینکه حرّه خیبر، بزرگترین حرّه شبه جزیره بعد از حرّه بنی سلیم است، لذا به عنوان یکی از مهمترین مناطق دو راه بازرگانی مکه- شام موقعیت مهمی داشت و فدک به عنوان منزلگاه یکی از این دو راه بازرگانی، از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است.

متأسفانه یاقوت حموی و فیروزآبادی از موقعیت جغرافیایی فدک سخنی به میان نیاورده اند. ولی صاحب «المناسک» (۶)در قرن سوم هجرت، بدان جهت که این قریه میانه راه مسافران مدینه قرار داشته، از موقعیت جغرافیایی آن یادها کرده است.

۱- السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۳۶

۲- «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی سعد بن عباده رفت ... در حالی که سوار بر استری بود که بر آن، خرجینی فدکی قرار داشت و بندی از لیف خرما بر آن بود ..»

۳- بلاد العرب، ص ۷۶، چاپ ریاض ۱۹۶۸ م.

۴- «فدک، دهکده ای است که نخلستان دارد و در آن کشتزارها و شاه نشین هایی وجود دارد.»

۵- تاریخ الرسل والملوک، القسم الاول، ص ۱۰۱۷؛ همچنین اصفهانی، الاغانی، ج ۲، ص ۲۱

۶- صص ۵۴۱ و ۵۴۲

او مسیر فدک را از النقره نزدیکترین راه خوانده است که پس از طی کوه الحِباله و العوال، به وادی الغرس- حد فاصل معدن النقره و فدک- و از آنجا به بدیع، و سپس با طی کردن مسافت ده میلی حره، به فدک ره می سپردند. (۱)

ب: فدک و یهودیان

مسلم است که هنگام دعوت محمد، و هجرت او به مدینه، مردم فدک یهودی مذهب و از نظر اجتماعی، تابع یهودیان خیبر بودند.

این تابعیت و لااقل اشتراک آنها با یهودیان خیبر و مدینه در دشمنی و عناد با مسلمانان مدینه را کم و بیش ضمن فصولی که از خیبر داشتیم، یادها کردم. از واقعه شعبان سال ششم هجرت و «سریه علی بن ابی طالب (۲) و منازعه با بنی مرّه در واقعه شعبان سال هفتم هجرت و: «سریه بشیر بن سعد الانصاری». (۳)

پ: فدک بین ستیزه جویی خیبری ها، و صلح طلبی مسلمانان

پیمان مشترک یهودیانِ فدک و خیبرنشینان مانع از آن بود که آنها بتوانند درباره سرنوشت خود، و یا درباره وقایعی که در مدینه می گذشت، اظهار وجود و نظر نمایند.

و از سویی دیگر احساس عجزی که نسبت به جنگاوری و جنگ جویی یهودیان خیبر داشتند، در برابر اندک بودن امکانات مسلمانان، موضع خصمانه خود را به نفع یهودیان خیبر کتمان نمی کردند.

واقدی از مأموریت مُحَیْصَه بن مسعود اسنادی را یاد کرده است که او در طول

۱- «صاحب المناسک، از وجود قلعه قدیمی در فدک به نام الشُمْروخ که در واقع حصن فدک بوده، یاد کرده است». همچنین البکری، معجم ما استعجم، ذیل کلمه «فدک».

۲- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۸۹

۳- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۱۸. و متعاقب آن: «سریه غالب بن عبداللّه» ابن سعد، همان مدرک، ص ۱۲۶

مسیر راه مدینه- خیبر از طرف محمد عازم فدک شده است، تا آنها را به صلح با مسلمانان دعوت کند:

«محیصه گوید: پیش آنها آمدم و دو روز پیش آنها ماندم، آنان شروع به حرف بیهوده زدن کردند و گفتند در حصار نطاه، عامر، یاسر، اسَیر، حارث و سالار یهودیان مرحب هستند. خیال نمی کنیم محمد به سرزمین آنها نزدیک شود که در آن ده هزار جنگ جو هست گوید چون خباثت ایشان را دیدم خواستم برگردم ولی آنان گفتند ما تنی چند همراه تو می فرستیم که برای ما قرار صلح بگذارند.

در عین حال می پنداشتند یهودیان مانع برقراری صلح خواهند شد ...». (۱) ابن اسحاق می نویسد:

«فلما فرغ رسول اللّه- صلّی اللّه علیه [وآله] وسلّم- من خیبَر قذف اللّه الرُّعْب فی قلوب أَهل فَدَك، حین بلغهم ما أوقع اللّه تعالی بأهل خیبر، فبعثوا إلی رسول اللّه یصالحونه علی النصف من فدك، فقدمت علیه رُسُلُهُم بخیبر أو بالطریق، أو بعد ما قدم المدینه، فقبل ذلک منهم ...». (۲) قبول صلح از طرف مردم فدك، پس از ناکام ماندن ناکامی خیبریان در قلع و قمع مسلمانان، به اطلاع محمد رسیده است. با این توجه که زمان و مکان چنین اعلامی نمی تواند دیرتر از زمان پایان گرفتن واقعه خیبر، یا دور از سرزمین های خیبر به وقوع پیوسته باشد. نکته مهم در این است که محمد و یاران او پس از قبول صلح نه به سرزمین فدك رفتند، و نه با مردم آنجا ملاقاتی داشتند و نه درباره دینشان اکراه و اجباری اعمال نمودند. این امر به خوبی نشان می دهد که محمد با وجود آنکه یهودیان فدك را تابع یهودیان خیبر می دید و منافع مشترکشان در اثر هم جواری و تبادل محصولات کشاورزی، با این همه محمد پیامبر اسلام به محض اعلام صلح، امنیت اجتماعی و

۱- «المغازی»، ج ۲، ص ۵۳۸

۲- السیره النبویه، ج ۳، ص ۳۶۸

اقتصادی و آزادی عقیده دینی آنها را تضمین نمود. و پای به سرزمین آنها ننهاد، در حالی که در فاصله چند کیلومتری آنها به سر می برد.

مسلم است که آنها در مذاکره صلح پیشنهاد دادند که نیمی از فدک از آنِ یهودیان و نیمی دیگر از رسول خدا باشد. پیامبر هم پذیرفت. واقدی در مغازی ذیل چنین سندی اذعان می دارد که: صحیح ترین سند در خصوص مذاکره صلح، همین سند است. (۱)

ت: موقعیت کنونی فدک

حرّه فدک را امروزه حرّه هُتَیم گویند. که در مشرق حره خیبر قرار دارد. و مرکز سرزمین یدرع در جنوب حرّه فدک را اکنون الحویط می خوانند.

در جستجوی سرزمین فدک، تلاش های زیادی کردم. پی بردم که امروزه نیز مرکز آن سرزمین را الحائط می گویند.

الحائط، نام کنونی فدک، تابع امارات حائل است که در مغرب الحلیفه و جنوب ضرغد، دقیقاً در حد مرز شرقی خیبر موقعیت مشخصی دارد.

در آن ایامی که به جستجوی سرزمین فدَکِ تاریخ، و حایط امروز بودم، تا پایان سال ۱۹۷۵ م، آن را منطقه ای شامل ۲۱ روستا یافتم، که حدود ۱۱۰۰۰ نفر جمعیت داشت. و سکنه مرکز الحائط، بیش از ۱۴۰۰ نفر نبودند.

سرزمین پوشیده از نخلستان ها، و برخوردار از امکانات کشاورزی. در عین حال مجار زمین های خشک حرّه و تابش آفتاب گرم.

رفتن به حایط بسیار سخت و مشکل بود. جاده مخروبه و دردست تعمیر و مرمت الحلیفه به حائل تنها راهی بود که از سمت شرقی حایط عبور می کرد

و از آنجا تا الحایط هیچ راه خاکی یا استفالته و ... وجود نداشت.

حایط بی هیچ نشانی از تاریخ در لابلای نخلستان ها و صحرای خشک متروک، امروزه اهمیت خود را به عنوان یکی از منزلگاه های مسافران مدینه، از دست داده است.

۱- همچنین بلاذری (فتوح البلدان) صص ۴۶- ۴۱). طبری (تاریخ الرسل والملوک) ج ۳، ص ۹۵.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹